ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

جلد دوم

جستارهایی از تاریخ معاصر ایران

تألیف

عبدالله شهبازی

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی



ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

جُستارهایی از تاریخ مُعاصر ایران

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

جلد دوم

جُستارهایی از تاریخ معاصر ایران

تألیف

عبدالله شهبازی

انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۶

سرشناسه: فردوست، حسین، ۱۲۹۶_۱۳۶۷.
عنوان و نام پدیدآور: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی / حسین فردوست؛ [گردآورنده مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی]؛ ویراسته عبدالله شهبازی
وضعیت ویراست: [ویراست ۲؟]
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۸۲
مشخصات ظاهری: ۲ ج.: مصور، نمونه، عکس
شابک: (دوره زرکوب): 978-964-423-150-6؛ (ج. ۱): 978-964-423-151-3؛ (ج. ۲): 978-964-423-152-0
یادداشت: نویسنده جلد دوم کتاب عبدالله شهبازی است
یادداشت: ج ۱ و ۲ (چاپ بیست و دوم تا بیست و چهارم: ۱۳۸۶) (فیپا)
یادداشت: نمایه
مندرجات: ج. ۱. خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. - ج. ۲. جستارهایی از تاریخ معاصر ایران
موضوع: فردوست، حسین، ۱۲۹۶_۱۳۶۷_خاطرات
موضوع: ایران_تاریخ_پهلوی، ۱۳۰۴_۱۳۵۷
شناسه افزوده: شهبازی، عبدالله، ۱۳۳۴_
شناسه افزوده: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده بندی کنگره: ۱۳۸۲ ۳آ۴۲ف/DSR۱۴۸۶
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۲_۶۴۱۶م

انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹
تلفن: ۶_۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)

تألیف عبدالله شهبازی

حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۶۹ چاپ بیست و چهارم: ۱۳۸۶ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۶_۱۵۰_۴۲۳_۹۶۴_۹۷۸ (دوره ۲ جلدی) ISBN: 978-964-423-150-6 (2vol.set)
شابک: ۰_۱۵۲_۴۲۳_۹۶۴_۹۷۸ (ج. ۲) ISBN: 978-964-423-152-0 (vol.2)

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

فهرست مطالب

مقدمه ۱۳
۱. تیمورتاش و «گ.پ.او» ۲۳
۲. تاریخ‌نگاری درباری و وقایع شهریور ۱۳۲۰ ۲۹
چگونگی انتصاب فروغی ۲۹
ماجرای تخلیه پادگان‌ها ۳۲
۳. محمدعلی فروغی و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران ۳۵
فروغی و سلطنت پهلوی ۳۶
فروغی و شهریور ۱۳۲۰ ۳۸
فروغی و فرهنگ معاصر ایران ۴۱
۴. آلن چارلز ترات کیست؟ ۴۷
ترات و سیدضیاء طباطبائی ۴۸
عملیات اغتشاش جنوب ۴۹
ترات و دولتمردان پهلوی ۵۲
۵. میرزا کریم خان رشتی؛ چهرهٔ مرموز تاریخ معاصر ایران ۵۵
اینتلیجنس سرویس و انقلاب مشروطه ۵۹
صعود مقاومت ناپذیر فراماسونری ۶۳
«آل اُمشه» و غارتگری ۶۸
میرزا کریم خان و «دولت ایران آزاد» ۷۱
اینتلیجنس سرویس و نهضت جنگل ۷۵

میرزاکریم خان رشتی و صعود رضاخان به سلطنت ۸۶
پایانی بر یك دوران ۹۳
۶. روچیلدها و امپراتوری جهانی صهیونیسم ۹۹
مایر روچیلد و پسرانش ۱۰۰
روچیلدها و اقتصاد غرب ۱۰۴
پدر «ارض اسرائیل» ۱۰۸
روچیلدها و استعمار بریتانیا ۱۱۱
صهیونیسم و سرویسهای جاسوسی غرب ۱۱۹
روچیلدها و سلطنت پهلوی ۱۲۴
یعقوب نیمرودی و ایران ۱۲۵
۷. ریپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران ۱۳۳
اردشیرجی کیست؟ ۱۳۳
اردشیر ریپورتر در ایران ۱۳۶
استعمار انگلیس و «نخبگان» ایرانی ۱۳۸
آشنایی با یك سند مهم تاریخی ۱۴۳
«مکتب اردشیرجی» در تاریخنگاری معاصر ایران ۱۶۰
شاپور ریپورتر و دورانی جدید ۱۷۳
اینتلیجنس سرویس، سیا و شبکه «بِداَمن» ۱۷۸
شاپورجی و دیکتاتوری شاه ۱۸۷
سِرشاپور ریپورتر، دلال بزرگ اسلحه ۱۹۱
۸. چهره های «سیا» و ایران ۲۰۱
نگاهی کوتاه به «سیا» ۲۰۲
«سیا» و اینتلیجنس سرویس ۲۰۶
ریچارد هلمز ۲۱۰
کرمیت روزولت ۲۱۸
گراتیان یاتسویچ ۲۲۴
۹. عَلَم؛ از امیری قائن تا فرمانروائی ایران ۲۳۱
استعمار بریتانیا و دودمان عَلَم ۲۳۲
شوکت الملك؛ امیر قائن ۲۳۵
اسدالله عَلَم در صحنه سیاست ۲۳۷
فرمانروای دربار پهلوی ۲۳۸

عَلَم و فراماسونری ۲۴۲
سوگنامهٔ عَلَم! ۲۴۷
پایان سخن ۲۴۹
۱۰. زاهدی‌ها و دولتمردی در عهد پهلوی ۲۵۱
فضل الله زاهدی کیست؟ ۲۵۱
اردشیر زاهدی: «پسر خوب» واشنگتن ۲۵۸
اردشیر زاهدی و وزارت امورخارجه ۲۶۲
تمادی از هرزگی ۲۶۸
۱۱. امینی و سیاست‌های آمریکا در ایران ۲۷۳
امینی و دودمان قاجار ۲۷۳
امینی، پیش از کودتا ۲۷۴
امینی و نفت ۲۷۶
دربار، دولت زاهدی و امینی ۲۷۹
امینی، آلترناتیو آمریکا ۲۸۵
امینی و دولت اقبال ۲۹۰
والت ویتمن روستو: طرّاح «انقلاب سفید» ۳۰۲
صعود امینی به قدرت ۳۰۶
امینی پس از صدارت ۳۱۳
«پرونده» امینی ۳۲۳
۱۲. طلوع و اُفول دکتر منوچهر اقبال ۳۲۹
ورود به صحنهٔ سیاست ۳۳۰
اوج قدرت ۳۳۲
شکست اقبال ۳۳۳
دوران تحقیر ۳۳۴
«جمعیت یاران» ۳۳۵
واپسین سالها ۳۳۶
اقبال و فراماسونری ۳۳۷
۱۳. رشیدیانها؛ چهره ای از «اشرافیت اطلاعاتی» ۳۳۹
حبیب الله رشیدیان و کودتای ۱۲۹۹ ۳۳۹
سرویسهای غرب و کودتای ۲۸ مرداد ۳۴۱
برادران رشیدیان؛ پس از کودتا ۳۴۴

رشیدیانها، شاه و کرمیت روزولت ۳۵۰
۱۴. منصور و صعود «نخبگان آمریکائی» ۳۵۵
«کانون مترقی» و جایگاه تاریخی آن ۳۵۶
نخست‌وزیری منصور ۳۶۱
منصور و کاپیتولاسیون ۳۶۳
منصور و فراماسونری ۳۶۴
۱۵. هویدا و زوال سلطنت در ایران ۳۶۷
هویدا در وزارت خارجه ۳۶۷
از عضویت در ساواک تا وزارت ۳۷۲
هویدا کیست؟ ۳۷۵
سیری در دولت هویدا ۳۷۷
سقوط هویدا ۳۸۱
هویدا و بهائیت ۳۸۴
وعاظ السلاطین و هویدا ۳۸۶
هویدا و فراماسونری ۳۹۲
۱. تأسیس «لژ بزرگ ایران» در اسفند ماه ۱۳۴۷ ۳۹۲
۲. فراماسون‌ها در دولت هویدا ۳۹۴
۳. درباره «لژ فروغی» ۳۹۴
۴. احداث ساختمان فراماسونری ۳۹۵
فساد هویدا ۳۹۵
۱۶. سیمای سیاسی جعفر شریف امامی ۳۹۹
در صحنهٔ سیاست ۴۰۰
شریف امامی و «بحران امینی» ۴۰۲
شریف امامی و «حکومت متحدهٔ جهانی» ۴۰۴
«لُژ بزرگ ایران» و جایگاه آن ۴۰۸
شریف امامی و فراماسونری ۴۱۰
شریف امامی و فساد مالی ۴۱۷
نخست‌وزیر «آشتی ملّی» ۴۲۱
۱۷. آشنایی با چند چهرهٔ دیگر ۴۲۳
محمدعلی آرشام ۴۲۳
ارتشبد بهرام آریانا ۴۲۵

جلال آهنچیان	۴۳۳
سرلشکر محمدحسن اخوی	۴۳۴
سرلشکر حسن ارفع	۴۳۷
لیلی امیر ارجمند (جهان آرا)	۴۴۲
ارتشبد غلامعلی اویسی	۴۴۵
سرلشکر حسن پاکروان	۴۴۸
سرتیپ اردشیر تاجبخش	۴۴۹
پرویز ثابتی	۴۵۰
سرتیپ مسعود حریری	۴۵۱
سپهبد پرویز خسروانی	۴۵۲
پرویز خوانساری	۴۵۶
امیر هوشنگ دوّلو قاجار	۴۶۱
پرویز راجی	۴۶۴
سپهبد اسدالله صنیعی	۴۶۵
ارتشبد حسن طوفانیان	۴۶۹
سپهبد مهدیقلی علوی مقدم	۴۶۹
سرلشکر هوشنگ قاجار	۴۷۸
سرلشکر منصور قدر	۴۷۹
سرلشکر محمدولی قره نی	۴۷۹
ابراهیم قوام (قوام الملك شیرازی)	۴۸۴
سپهبد حاجی علی کیا	۴۸۶
سرلشکر عبدالعلی ماهوتیان	۴۹۴
سپهبد محسن مبصر	۴۹۴
سرلشکر منصور مزّین	۴۹۷
نصرت الله معینیان	۵۰۱
سرلشکر عبدالعلی منصورپور	۵۰۶
مهدی میراشرافی	۵۰۷
ارتشبد نعمت الله نصیری	۵۰۸
هوشنگ نهاوندی	۵۱۰
مآخذ	۵۱۹
اسناد	۵۲۷

تصاویر: ۶۰۵
۱ـ آلبوم سِرشاپور ریپورتر ۶۰۶
۲ـ رجال پهلوی ۶۲۹
فهرست اعلام ۶۹۹

مقدمه

تاریخ معاصر ایران ـ از مشروطه تا سقوط سلطنت پهلوی ـ تاریخی دردناك است. این تاریخ داستان زندگی مردمی را تصویر می‌کند که حیات آنان، سرزمین آنان، ذخایر و گنجینه‌های مادی و معنوی آنان و فرهنگ و اصالت‌های آنان آماج چپاول غارتگران حریص و آزمند استعمارگر بود. در دوران قاجار حکومتگران فاسد و نالایق بر رشد و جوشش مردمی مهار زدند و بر فراز این جامعه منکوب، دربار شاهان قجر کانون رقابت‌ها و دسیسه‌های دو قدرت استعمارگر روز، تزاریسم روسیه و امپراتوری بریتانیا، بود. انقلاب مشروطه نخستین طلیعه‌های یك تحول اجتماعی را، هرچند در مقیاسی محدود، رقم زد. ولی پیش از آنکه این نهضت به جوشش همگانی بدل شود و تحولی را در اعماق جامعه پدید آرد، دست‌های نیرومند استعمار بریتانیا بر آن مهار زد و به سمت اهداف خود هدایت نمود.

در پائیز سال ۱۸۹۳م. اردشیر ریپورتر، مأمور عالیرتبه اینتلیجنس سرویس انگلستان که دارای پیوندهای مرموز با مجامع قدرتمند یهودی اروپا بود، وارد تهران شد و با تجدید سازمان عوامل پیشین انگلیس و فراماسون‌ها و جذب چهره‌های جدید، شبکه متنفذ و گستردهٔ خود را در ایران به پا داشت و با مهارت و توانایی بر امواج انقلابی که نضج می‌گرفت سوار شد. سقوط امپراتوری روسیه تزاری فرصتی مغتنم برای انگلیس پدید ساخت تا سلطه بلامنازع خود را جایگزین سلسله پوسیدهٔ قاجار کند و با یك طرح پیچیده دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان را پدید آرد. در نتیجه، حکومت ایران توسط عناصری قبضه شد که در مکتب پردسیسه اردشیر ریپورتر حوادث سالهای مشروطه و پس از آن را رقم زدند. این سرآغاز تأسیس سلطنت پهلوی بود.

مورخین و جامعه شناسان و اندیشمندان علوم سیاسی در کاوش برای دریافت سیر تطور جامعه ایرانی به مسئله حکومت و دولتمداری توجهی ویژه معطوف می‌دارند. به اعتقاد ما، صرفنظر از همه تحلیل هایی که از دیدگاه های مختلف ارائه می گردد، تاریخ معاصر ایران دارای دو بُعد است؛ بُعد آشکار که در تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نمایان است و بُعد پنهان که ترسیم کننده اصلی حوادث و دگرگونی ها بوده است. بدون شناخت «تاریخ سرّی» و «پس‌پرده» شناخت واقعی تاریخ معاصر ایران امکان‌پذیر نیست. به اعتقاد ما، همانگونه که بررسی این تاریخ از زاویه عوامل گوناگون فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ضرور است، بازبینی آن از دیدگاه اطلاعاتی نیز یك ضرورت انکارناپذیر است و کلیدی ره گشا برای شناخت سایر ابعاد به دست می‌دهد.

در دوران پهلوی، در فرهنگ سیاسی ایران نقش سرویس اطلاعاتی انگلیس جایگاهی برجسته و گاه مبالغه‌آمیز یافت. این پدیده تا حدود زیادی معلول واقعیات و بازتاب تجربهٔ حداقل دو نسل از مردم ایران بود. ولی، صرفنظر از تجربه غنی اینتلیجنس سرویس، رازرسوخ و سیطرهٔ عجیب آن بر جامعه ایران را باید بیشتر در فقر فرهنگ سیاسی و اطلاعاتی مردم و فساد و بی‌شخصیتی «رجال» و «نخبگان» سیاسی ایران جستجو کرد؛ عناصری نوکرمنش که با دست‌های پنهان بیگانه به نام و نانی رسیدند و طی سالهای مدید بر فراز جامعه ما یك «اشرافیت اطلاعاتی» حکومتگر پدید آوردند. فقدان یك حکومت مستقل، به معنای واقعی کلمه، در ایران ـ از عهد قاجار تا پایان دوران پهلوی ـ حداقل موانعی را که ممکن بود بر سر راه فعالیت سرویس‌های جاسوسی و توطئه‌گر غرب پدید شود، مرتفع می‌ساخت و حضور انبوهی از «رجال» سیاسی خودفروخته و روشنفکران لائیك بی‌هویت و مشکوك ـ که به تمدن معاصر مغرب زمین با خودباختگی و شیفتگی می‌نگریستند و مانند فروغی جامعه ایران را لباده‌ای می‌دانستند که تا دست «بریتانیای کبیر» در آستین آن نباشد از هر جنبشی عاجز است ـ کارافزاری بی‌نظیر برای توسعه فعالیت‌های اطلاعاتی استعمارغرب در ایران فراهم می‌کرد.

فروپاشی امپراتوری استعماری بریتانیا و ورود امپریالیسم جوان و ثروتمند آمریکا به صحنه سیاست ایران در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، تغییر چندانی در حاکمیت این «کاست اطلاعاتی» پدید نساخت و صرفنظر از تلاطم‌ها و تنازعات و اُفت و خیزهای سیاسی و جابه‌جائی نسل‌ها، ساخت اصلی حکومتگران ایران در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی را همان «خانواده» تشکیل می‌داد. در این دوران «میراث شوم» اردشیر ریپورتر به پسرش شاپور ریپورتر منتقل شد و بازماندگان نسل پیشین «اشرافیت اطلاعاتی ایران» سرنخ حکومت را به

دست گرفتند. تلاش «دمکرات»های آمریکا در دوران کندی برای ایجاد یك دگرگونی در کاست حکومتگر ایران و جایگزینی آن با «نخبگان جدید» به جایی نرسید و «اشرافیت اطلاعاتی ایران» با مهارتی خارق‌العاده ـ که شاید در کشورهای جهان سوم بی‌نظیر بود ـ خود را با مقتضیات زمانه و تحولات جهانی و جابه‌جائی مراکز قدرت در دنیای غرب همگام ساخت و تطبیق داد. پیوندهای استوار این کاست با امپراتوری جهانی صهیونیسم سهم قابل اعتنایی در این بقاء داشت.

تاریخ معاصر ایران ـ از مشروطه تا انقلاب اسلامی ـ تاریخی ناشناخته و غریب است. پژوهش‌هایی که توسط محققین ایرانی صورت گرفته یا به دلیل فقدان دستمایه و عدم آشنایی با اسرار پس‌پرده در سطح لغزیده و یا به قالب‌برداری از پژوهش‌های محققین بیگانه پرداخته است؛ در این صحنه، سطحی‌نگری‌ها و اغراض کم نیست. این حکم هرچند مطلق نیست و تلاش‌های موشکافانه برخی محققین را در برنمی‌گیرد، ولی باز باید اذعان کرد که عدم دسترسی به اسناد اطلاعاتی سدّی غیرقابل نفوذ در راه این تلاش بوده است. در مقابل این ناتوانی و ناآگاهی، تاریخ ما توسط کسانی نوشته می‌شد که یا با بسیاری از مسائل پس‌پرده آشنایی داشتند ولی مغرض بودند و یا به اسنادی دست‌چین شده دسترسی داشتند و باید گفت که همیشه نیز این کنکاش بی‌غرض و مرض و ناشی از تعلق به نفس تحقیق و یا شیفتگی به سرزمین و مردم ما نبوده، و لذا آنچه را که خود می‌خواسته‌اند می‌نوشته‌اند و نه آنچه که در واقع بوده است.

به اعتقاد ما، در چنین فضایی انتشار خاطرات حسین فردوست گامی ضرور در روشن ساختن بُعد پنهان و تاریك تاریخ معاصر ایران است و نخستین اثری است که سرگذشت غم‌انگیز ملّت ما را با دیدگاه اطلاعاتی می‌کاود. ضرورت این شیوهٔ تحلیل زمانی آشکار می‌شود که شیوع برخی دیدگاه‌های پژوهشی را در تاریخنگاری معاصر ایران موردتوجه قرار دهیم:

در سالهای اخیر در میان بخشی از جامعه روشنفکری ایران افسانه‌ای رواج یافته که گویا اسناد دولتی قدرت‌های بزرگ در رابطه با ایران، که طبق مقررات خاصی پس از دورهٔ معینی علنی می‌گردد،[۱] معتبرترین و موثق‌ترین دستمایهٔ تاریخنگاری معاصر ایران است. این

۱. چنین رویّه‌ای در ایران نیز وجود دارد و اسناد دولتی در اختیار «سازمان اسناد ملی ایران» قرار می‌گیرد.

دیدگاه کارایی معین و محدود این اسناد را مطلق می کند و در پویش اغراق آمیز خود، می کوشد تا تاریخ معاصر ایران را تنها از زاویه اسناد وزارت خارجه قدرت‌های بزرگ ـ و با چشم پوشیدن بر انبوه اسناد ایرانی و تجربه یك ملت ـ تبیین کند. در رابطه با این نگرش نادرست و گاه مغرضانه و هدفمند باید گفت، این تصور که گویا اسناد علنی شدهٔ دولت‌های مُعظَّم غربی دربرگیرندهٔ همهٔ مکاتبات این قدرت‌ها در رابطه با ایران است بکلی افسانه است. اسناد علنی شده تنها حاوی مکاتبات رسمی دولتی است و مکاتبات «غیررسمی» و «ویژه» یعنی اسناد سازمان‌های اطلاعاتی، را در برنمی گیرد و بنابراین آنچه در دسترس محققین قرار می گیرد تنها حاوی دیدگاه‌های رسمی دیپلماسی این قدرتهاست و لاغیر. این از بدیهیات تاریخنگاری معاصر ایران است که کشور ما، به دلیل وضع خاص ژئوپولیتیك آن، طی دو قرن اخیر میلادی از اهداف درجه اول کانون‌های مرموز و پس‌پردهٔ اطلاعاتی و توطئه گر غرب بوده و در زمینهٔ تأثیر دولت‌های بزرگ بر تاریخ معاصر ایران نقش تعیین کننده به عهده این کانون‌ها بوده است و نه دیپلماسی رسمی. طبیعی است که این «بُعد پنهان» از شمول رویه متعارف مستثنی باشد. اصولاً قدرتهای بزرگ، بجز در موارد خاصی که به بحران‌ها و یا تنازعات سیاسی و یا مصالح معین مربوط است، در جهت استتار اسناد اطلاعاتی خود تلاش جدی مبذول می‌دارند. این استتار تا بدانجاست که حتی رژیم جدید شوروی پس از انقلاب ۱۹۱۷م. از انتشار اسناد سازمان اطلاعاتی تزاری اجتناب ورزید و در رابطه با اسناد اطلاعاتی پس از انقلاب نیز چنین رویّه‌ای را ادامه داد. تا بدانجا که برخی از اطلاعات مربوط به فعالیت‌های زیگموند رُزنبلوم سَرجاسوس یهودی اینتلیجنس سرویس انگلیس را، که با نام «سیدنی رایلی» شهرت افسانه‌ای یافته، تنها در سال ۱۹۸۲، یعنی ۵۷ سال پس از تیرباران وی توسط بلشویکها، منتشر ساخت.

کریستوفر آندریو، استاد ارشد کمبریج و مدیر مجلهٔ *Historical Journal*، در مقدمهٔ کتاب *سرویس مخفی ـ شکل گیری جامعهٔ اطلاعاتی بریتانیا* (۱۹۸۵)، که نخستین پژوهش جدی در تاریخ سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس محسوب می شود و معهذا به اعتراف نویسنده تنها توانسته برشبکه امپراتوری اطلاعاتی وابسته به اینتلیجنس سرویس نظری اجمالی و پراکنده بیافکند، پنهانکاری شدید دولت بریتانیا را در زمینه اسناد اطلاعاتی چنین ملامت می کند:

«وایت هال» هر آنچه را که در توان دارد برای کارشکنی در پژوهش جدّی تاریخ جامعه اطلاعاتی بریتانیا به کار می گیرد. دولتمردان بنحو نامعقولی براین استدلال پای می فشرند که به خاطر مصالح امنیت ملّی تمامی آرشیوهای سرویس‌های اطلاعاتی باید به طرز نامحدودی

بسته بماند. آنان تنها به تاریخ رسمی معروف *اطلاعات بریتانیا در جنگ دوّم جهانی* [اثر پروفسور هینزلی] اجازه نشر می‌دهند و تنها برخی گزارشهای اطلاعاتی دوران جنگ را، که برای وزرای «وایت هال» و فرماندهان نظامی در صحنه ارسال شده، دراختیار «مرکز اسناد ملی»[2] قرار می‌دهند. ولی آنان از علنی ساختن مشابه چنین اسنادی... پیرامون سالهای پیشتر امتناع می‌ورزند و دلیل ابلهانه آنان چنین است: [نحوهٔ] گردآوری اطلاعات در دوران پیش از جنگ باید از دوران جنگ پنهان‌تر باشد.

مسلماً برای استتار عملیات اطلاعاتی متأخر و جاری دلایل عالی موجود است. مسلماً برای استتار هویت برخی کارمندان اطلاعاتی (مانند عوامل نفوذی)، در دوران حیاتشان، دلایل خوبی موجود است. ولی دولتمردان کنونی به این استدلالات مفهوم، امتدادی نامعقول می‌بخشند. این ادّعا که علنی ساختن اسناد عملیات اطلاعاتی بریتانیا در آلمان در زمان بحران [بندر] آغادیر [مراکش] در سال ۱۹۱۱، و یا در روسیه، در دوران پیش از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، می‌تواند امنیت ملی بریتانیا را در دهه ۱۹۸۰ مورد تهدید قرار دهد، استدلالی چنان بی‌معنی است که مسلماً تنها «وایت‌هال» قادر به دفاع از آن است. گمان من براین است که قوهٔ داوری آن وزیران و کارمنداتی که چنین دیدگاه خارق‌العاده دارند، تحت تأثیر «تابو»های کهن و نابخردانه به انحرافی سخت کشیده شده است. ملکم ماگریج [کارمند پیشین اطلاعاتی] از سالهای خدمت در اینتلیجنس سرویس این درس را آموخته است: «تا زمانی که راه‌های غیرمستقیم وجود دارد، هیچ کاری را نباید به سادگی و از راه مستقیم آن انجام داد... پنهانکاری همانقدر برای کار اطلاعاتی ضرور است که لباس رسمی برای آئین عشاء ربانی و یا تاریکی برای مراسم احضار روح. لذا باید پنهانکاری به هر بهائی محفوظ بماند: چه دلیلی داشته باشد و چه نداشته باشد.» استدلال به سود چنین پنهانکاری اغراق‌آمیز، حتی دربارهٔ عملیات اطلاعاتی دوران پیش از جنگ اوّل جهانی، بعید است که بتواند در یك محاجّه جدی آشکار، دوام آورد. ولی آنان در چنین مناظره‌ای شرکت نمی‌جویند. این «تابو» چنان نیرومند مانده که حتی توجیهات رقیق در اثبات حقانیت آن نیز معمولاً برای افکار عمومی مخفی تلقی می‌گردد...

تاریخنگاران آکادمیك که دشواری پژوهش اطلاعاتی آنان را دلسرد می‌سازد، و تحت تأثیر احساس گرانی نادرست بسیاری از پرکشش‌ترین گزارشات جاسوسی را دفع می‌کنند، معمولاً به نادیده گرفتن و ناچیز شمردن ابعاد اطلاعاتی تاریخ تمایل دارند. در بسیاری از بیوگرافی‌های عالی نخست‌وزیران، وزیران امور خارجه و سایر وزیران بریتانیا، حتی نام رؤسای سرویس‌های اطلاعاتی شان ذکر نشده است. چنین تغافلی غیرقابل درك و نادرست است. در بریتانیای قرن بیستم، سرویس مخفی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی رشدی عظیم یافته، و مورّخ سیاست ملّی و سیاست بین‌المللی مجاز نیست که آن را نادیده بگیرد. هر تحلیل از سیاست دولت، بویژه در زمینه مسائل خارجی و دفاعی، که برابعاد اطلاعاتی چشم پوشد،

2. Public Record office

ناقص خواهد ماند و حتی ممکن است به استنتاجی واژگون دست یابد.[۳]

آندریو در جای دیگر کتاب فوق تأکید می کند که از نظر دولت انگلیس، اطلاعات مربوط به دوران ریاست سِرمانسفیلدکامینگ بر MI-6 (۱۹۰۹ ـ ۱۹۲۳) هنوز نیز برای «امنیت ملی» بریتانیا حیاتی تلقّی می گردد و لذا پنهان است.[۴]

کریستوفرآندریو سیاست اطلاعاتی دولت‌های انگلیس را چنین بیان می‌دارد:

... سیاست همه دولت‌های [انگلیس] پس از جنگ [در زمینهٔ اطلاعاتی] توسط دو اصل اساسی [دوران] پیش از جنگ تعیین می‌گردد که بطور جدی مورد سئوال است: [اول،] فعالیت اطلاعاتی نباید به بحث علنی کشیده شود و [دوم،] پارلمان همه اختیارات خود را در مسائل اطلاعاتی به قوهٔ مجرّیه تفویض کرده است. اصل اوّل توسط استن چمبرلین، در نطق نوامبر ۱۹۲۴ در مجلس عوام به عنوان وزیر امورخارجه، به صورت زیر به عنوان یك فرمول کلاسیك بیان شد: «این در ماهیت سرویس مخفی است که باید مخفی بماند و اگر شما زمانی به آشکار کردن آن بپردازید، برای من نیز مانند نمایندگان محترم مخالف روشن است که دیگر سرویس مخفی‌ای نخواهد بود و شما باید بدون آن کار کنید.»

این دکترین، که در نیمهٔ بعدی قرن [بیستم] حتی به انکار موجودیت اینتلیجنس سرویس [MI-6] منجر شد، بر شالودهٔ تعمّد دقیق و طولانی کابینه‌ها، تنها بخشی از آشفته کاری‌های عام‌تری بود که در فاصله دو جنگ [جهانی] مدیریت دولتی اطلاعاتی را مشخص می‌ساخت. سرویس‌های اطلاعاتی [بریتانیا] معتقد بودند که به پنهانکاری اکید نیاز دارند و این استتار فقط دامنهٔ عملیات جاری و اخیر آنها را در برنمی‌گرفت، بلکه شامل اسناد گذشته آنان، بدون محدودیت زمانی، نیز می‌شد. ولی دولتی که در نوامبر ۱۹۲۴ دکترین پنهانکاری اکید را تدوین کرد، دو سال و نیم پیش از آن بزرگترین «گاف» اطلاعاتی دوران معاصر را مرتکب شد و با ارزش‌ترین منبع اطلاعاتی بریتانیا ـ تلگرام‌های خوانده شده شوروی ـ را لو داد.[۵]

سفسطهٔ ساده‌ای که در پس این استدلال مستتر است، که گویا در برابر پنهانکاری اکید تنها افشاگری تام قرار دارد (تقریباً مثل اینکه گفته شود، قتل عام هسته‌ای تنها شق در مقابل صلح کامل است)، برای مدتهای طولانی آماج محاجّه جدی قرار نگرفته، زیرا جامعه اطلاعاتی [بریتانیا] جایگاه یك «تابو» غیرقابل بحث را کسب کرده که از هرگونه بحث منطقی و یا پارلمانی معاف است. از سال ۱۹۲۴، دولت‌های متوالی حد اعلای تلاش خود را به کار

3. Andrew, P.XV-XVi

4. Ibid, P.76

۵. اشاره به اولتیماتوم لردکرزن به دولت شوروی علیه مداخلات پنهان بلشویکی در هندوستان و افغانستان و ایران است که برپایهٔ مکاتبات سرّی دولت شوروی، کشف شده توسط اینتلیجنس سرویس، صورت گرفت و قبل از هر چیز، حتی در مجلس عوام انگلیس، این سئوال را مطرح ساخت که دولت بریتانیا چگونه به این اسناد دست یافته است!

برده اند تا این «تابو» دست نخورده بماند. هارولد مك میلان پس از ماجرای [فرار] فیلبی در ۱۹۶۳ عبوسانه به نمایندگان مجلس عوام چنین گفت: «این برای منافع عام ملّی ما خطرناك و بد است که دربارهٔ این مسائل بحث شود.» این جمله در کتاب لُردویلسون، *حکومتگری در بریتانیا* که مدت کوتاهی پس از کناره گیری او در سال ۱۹۷۶ به چاپ رسید،[۶] به شکل تائیدآمیزی نقل شده. فصل «نخست وزیر و امنیت ملی» در این کتاب محتملاً کوتاه ترین فصلی است که تاکنون توسط یك نخست وزیر بریتانیا نوشته شده است. این فصل به زحمت به یك صفحه می رسد و چنین پایان می یابد: «نخست وزیر گاه در زمینه مسائل امنیتی مورد سئوال قرار می گیرد. پاسخ های او را باید به طرز یکنواختی یکسان تلقی کرد. اطلاع مفید یا صحیح بیشتری وجود ندارد که پیش از پایان این فصل بتوان بدان افزود.» ادوارد هیث نیز چنین دیدگاه سخت گیرانه ای داشت. او به عنوان نخست وزیر در زمینه مسائل اطلاعاتی حتی از خود سرویس مخفی نیز سخت گیرتر بود. حداقل در دو مورد، رؤسای اطلاعاتی او کوشیدند تا وی را به نشر برخی از دستاوردهایشان ترغیب کنند. آقای هیث آن [اصل استتار] را یك «قانون نقض ناپذیر» دانست و هماره امتناع ورزید. این امر که نمایندگان مجلس محق نیستند که پرسش های خود را درباره سرویس های اطلاعاتی مطرح کنند، نیز تقریباً یك «قانون نقض ناپذیر» تلقی می گردد. به استثنای موارد مربوط به پیامدهای رسوائی های امنیتی، تلاش نمایندگان مجلس برای طرح چنین پرسش هائی توسط Table Office[۷] رد می شود. دولت کالاهان نیز پافشاری اسلاف خود را برحق انحصاری قوهٔ مجریه در مدیریت جامعه اطلاعاتی به شدت حفظ کرد. کالاهان اعلام داشت: «پارلمان پذیرفته است که [در مسائل اطلاعاتی] مسئولیت باید بیشتر به عهدهٔ نخست وزیر باشد تا پارلمان و به نخست وزیران در زمینه انجام صحیح این مسئولیت اعتماد دارد.»...[۸]

کریستوفر آندریو توضیح می دهد که به استثنای دورانهای صدارت چرچیل و خانم تاچر ـ که هر دو پیوند تنگاتنگی با سرویس های انگلیس داشتند ـ حتی نظارت دولت نیز بر تشکیلات اطلاعاتی بریتانیا ناچیز بوده است. زمانیکه رمزی مك دونالد در سال ۱۹۲۴ به عنوان اولین نخست وزیر «حزب کارگر» به قدرت رسید، خواستار بازدید از بایگانی «اداره ویژه» شهربانی شد و سِرویندام چیلدز رئیس این سرویس با درخواست او موافقت نکرد.[۹] جرج براون نخستین وزیر خارجه ای بود که در سال ۱۹۶۶ از ساختمان مرکزی

۶. کتاب فوق با اثر دیگر ویلسون که با نام *نخست وزیران انگلیس* به فارسی منتشر شده، تفاوت دارد.

۷. ظاهراً ارگانی است در مجلس عوام انگلیس که وظیفه کنترل نطق های پیش از دستور نمایندگان را به عهده دارد.

8. Andrew, P. 499-501

9. Ibid, P.300

اینتلیجنس سرویس (MI-6) بازدید کرد. و هارولدویلسون، نخست وزیر انگلیس از «حزب کارگر» در سالهای ۱۹۶۴ـ۱۹۷۰ و ۱۹۷۴ـ۱۹۷۶، در مصاحبه ای با چَپمن پینچر، روزنامه نگار معروف انگلیسی، گفت که در دوران صدارتش، نمی‌دانست که در درون سرویس‌ها کاملاً چه می‌گذرد و وی رؤسای MI-5 و MI-6را آنقدر کم می‌دید که گاه نامشان را اشتباه می‌کرد![۱۰] آندریو سپس به تشریح وضع دولت خانم تاچر در رابطه با سرویس‌های مخفی انگلیس می‌پردازد و می‌گوید:

> در «وایت هال» این باور وجود دارد که خانم تاچر دارای علاقه شخصی زیادی به فعالیت جامعه اطلاعاتی است. او به تأسیس «کمیته دولتی هدایت امور اطلاعاتی» (MIS) دست زد، که بر جامعه اطلاعاتی نظارت می‌کند و تقدم بودجه اطلاعاتی را تثبیت کرد.[۱۱]

خانم تاچر هم چنین سرآنتونی داف را مستقیماً به عنوان رئیس «کمیته مشترك اطلاعاتی» (JIC) منصوب کرد. او مأموریت داشت که «نقش قاطع تر و مستقل تری» در ارزیابی اطلاعاتی ایفاء کند. معهذا، تنها در همین دوران، یعنی در دهه ۱۹۸۰ بود که بویژه تحت تأثیر رسوائی‌های اطلاعاتی در ایالات متحده آمریکا و پیوند «سیا» با اینتلیجنس سرویس، برخی «تابو»های سنتی در زمینه استتار مسائل اطلاعاتی درهم شکست و علاقه عمومی به شناخت تاریخ سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی انگلیس افزایش یافت. بگفته آندریو، تنها در این زمان بود که برای نخستین بار دولت انگلیس براین «افسانه کهن و غریب» نقطه پایان نهاد که گویا سازمانی بنام «اینتلیجنس سرویس» در دوران صلح وجود ندارد، و مجبور شد که به موجودیت آن رسماً اعتراف کند و مدتی بعد اجباراً و برای اولین بار اعتراف کرد که «اداره مرکزی ارتباطات دولتی»[۱۲] ارگانی است که کارکرد اطلاعاتی دارد! از عناصر مهم در ظهور این پدیدهٔ سنت شکنانه در سیاست انگلیس افشاگری‌هائی بود که درباره نقش عوامل نفوذ شوروی در جامعه اطلاعاتی بریتانیا صورت گرفت و افکار عمومی را به شدت برانگیخت.

در پرتو چنین فضای نوینی است که برای نخستین بار در تاریخ بریتانیا بتدریج زوایائی از تاریخ پیچیده و پنهان سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی و فنی انگلیس آشکار می‌شود و خود سرویس‌ها مجبور می‌شوند برای استتار گذشته خود به تدوین و نشر تاریخ‌های رسمی

---

10. Ibid, P. 502

11. Ibid, P.503

۱۲. GCHQ یا GCC: سازمان فنی اطلاعات انگلیس که کارکرد استراق سمع و امور مربوط به رمز را عهده‌دار است و مشابه NSA آمریکاست.

دست بزنند.[۱۳] معهذا، این «گلاسنوست» انگلیسی تنها در آغاز راه است و هنوز تا افشای اسناد مداخلات اطلاعاتی بریتانیا در سایر کشورها، و بویژه در ایران، فرسنگ‌ها فاصله دارد. برای مثال، در پژوهش کریستوفر آندریو خلاء آشکار و چشمگیری در مسائل مربوط به نقش اینتلیجنس سرویس در رابطه با ایران دهه‌های نخستین قرن بیستم میلادی احساس می‌شود و این درحالی است که وی، هرچند مختصر، به هند و افغانستان پرداخته است. این فرض کاملاً منطقی است که پژوهشگرانی چون آندریو توسط دستگاه دولتی انگلیس و یا محافل معینی در زمینه «خطر بنیادگرائی اسلامی» توجیه شوند و داوطلبانه، و یا شاید با اکراه، به سانسور اثر خود تن دهند و بدینسان «فصل ایرانی» تاریخ اینتلیجنس سرویس هم چنان نانوشته و پنهان بماند.

کریستوفر آندریو تصریح می کند که طی دورهٔ چهل ساله پس از پایان جنگ دوم جهانی تلاش همه کابینه‌های انگلیس در جهت حفظ «تابو»ها و محرّمات کهن در زمینه استتار نقش سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی انگلیس بوده و در این راه از هیچ سانسوری فروگزار نکرده است. او می نویسد:

> دولت [انگلیس] به تاریخ فرمایشی و رسمی ۳ جلدی پروفسور هینزلی درباره «نقشی که اطلاعات بریتانیا در استراتژی و عملیات متفقین در جنگ دوم جهانی ایفاء نمود»[۱۴] اجازهٔ نشر می‌دهد، ولی تاریخ رسمی پروفسور میچل‌هاوارد دربارهٔ نقش «فریب» را در همان استراتژی و عملیات توقیف می کند. مکاتبات کشف شدهٔ زمان جنگ آلمان مربوط به اوائل سالهای ۱۹۴۰ آزاد می شود و در اختیار «مرکز اسناد ملی» قرار می گیرد، ولی مکاتبات کشف شدهٔ سوروی‌ها مربوط به اوائل سالهای ۱۹۲۰ به علت نامعلومی مستور می‌ماند؛ علیرغم اینکه برخی نسخ آن در سایر بایگانی‌ها آشکار شده است. زمانی که علت این امر توسط کمیته منتخب مجلس عوام پرسیده می شود، سِر روبرت آرمسترانگ، وزیر مربوطه، پس از تأخیری طولانی پاسخ می‌دهد که اسناد اطلاعاتی مربوط به دوران صلح سرّی‌تر از اسناد مربوط به دوران جنگ است و این مسئله محدودیت زمانی ندارد؛ سیاستی غریب که به دشواری به مسئله امنیت ملی [بریتانیا] مربوط است و آشکارا ناشی از آن «تابو»های سنتی است که پذیرش رسمی فعالیت اطلاعاتی [توسط دولت انگلیس] را در دوران صلح منع می کند...[۱۵]

توضیحات فوق روشن می‌سازد که اتکاء بر اسناد علنی شدهٔ قدرتهای بزرگ برای بازشناسی تاریخ معاصر ایران به تنهائی کافی نیست و از این دست معابد نمی‌توان توقع

---

۱۳. از جمله این تاریخ‌های رسمی باید به ۳ جلد کتابی که در سالهای ۱۹۸۱ـ۱۹۸۳ درباره MI-5 و MI-6 منتشر شده اشاره کرد. نویسنده کتاب‌های فوق «نیجل وست» می‌باشد که ظاهراً نام مستعار است.

14. F. H. Hinsley, *British Intelligence in The Second World War*, London, 1979.

15. Andrew, P. 505-506

«اعجاز» داشت! در واقع حرکتی که از دهه ۱۹۸۰ در افکار عمومی و برخی محافل تحقیقی انگلیس بمنظور بازشناسی تاریخ بریتانیا آغاز شده، بیش از ما با خلاء اسناد مواجه است و طبعاً انتشار اسنادی چون خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست حتی برای آنان نیز مفید و روشنگر خواهد بود. تاریخ سیاست خارجی قدرتهای استعماری و امپریالیستی چیزی نیست بجز داستان مداخلات آشکار و پنهان آنان در تاریخ معاصر ملت‌های جهان سوم و روشن است که پرده‌های تاریك و مستور این داستان باید توسط خود این ملت‌ها آشکار شود و قدرتهای بیگانه نه تنها علاقه‌ای به این کنکاش نداشته و نخواهند داشت، بلکه اگر در این زمینه دغدغه‌ای نشان دهند برای کور کردن سرنخ ره‌یافت‌ها و روشنگری‌ها خواهد بود و لاغیر. بدین ترتیب، اهمیت تلاشی که در جهت ایضاح نقش امپراتوری صهیونیستی روچیلدها و مجتمع «رویال داچ شل» و شبکه ریپورترها و تنازعات دو قدرت استکباری آمریکا و انگلیس در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سقوط دولت علی امینی، در جُستارهای مندرج در کتاب حاضر شده، روشن خواهد شد.

مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دی ماه ۱۳۶۹

۱. تیمورتاش و «گ. پ. او»

ماجرای تیمورتاش و ارتباط او با سرویس اطلاعاتی شوروی (گ. پ. او)[۱] از رمزآمیزترین حوادث دوران رضاخان است. در این باره، هر چند مطالبی منتشر شده، ولی بنظر می‌رسد خاطرات ارتشبد فردوست، حداقل در ترسیم صمیمیّت متقابل میان تیمورتاش و شوروی‌ها و رابطهٔ مرموز او با «بلبل»، همسر عبدالحسین‌خان دیبا (وکیل‌الملك)، سهمی در ایضاح این پردهٔ مُبهم از تاریخ معاصر ایران داشته باشد.

عبدالحسین (معززالملك، سردار معظم خراسانی، تیمورتاش) در سال ۱۲۵۸ ش. در یك خانوادهٔ اشرافی خراسان بدنیا آمد.[۲] در کودکی، توسط پدر به روسیه فرستاده شد. مدتی در عشق‌آباد و سپس در مدرسهٔ نظامی پطرزبورگ (لنینگراد کنونی)، که ویژه فرزندان اشراف بود، به تحصیل پرداخت. تأثیر این دوران در شکل‌گیری شخصیّت او چشمگیر بود، تا بدان حد که بگفتهٔ دکتر قاسم غنی «تربیّت ملّی» نداشت.[۳]

پس از بازگشت به ایران، مدارج ترقی را به سرعت پیمود. در سال ۱۳۲۷ ق. نماینده خراسان در دورهٔ دوم مجلس شد. در سال ۱۲۹۷ ش. حاکم گیلان گردید. در سال ۱۳۰۰ ش. در کابینهٔ سوم مشیرالدوله (حسن پیرنیا) وزیر عدلیه و در ۱۳۰۲ ش. حاکم کرمان شد. در کابینهٔ سوّم و چهارم رضاخان سردارسپه (۱۳۰۳ـ۱۳۰۴ ش.) وزیر فوائد عامه بود و پس از جلوس

---

۱. «گ. پ.او» بعدها در سال ۱۹۵۴ بصورت «کا. گ. ب» تجدید سازمان یافت.

۲. بامداد، ج ۲، ص ۲۳۹ـ۲۴۰

۳. غنی، ج ۱، ص ۱۵۹

رضاخان به سلطنت، از ۱۳۰۴ وزیر دربار پهلوی گردید. تیمورتاش در ۳ دی ۱۳۱۱ دستگیر و در ۹ مهر ۱۳۱۲ در زندان بطرز فجیعی کشته شد.[۴] گویا او را با تزریق مسموم و سپس خفه کردند.

دکتر قاسم غنی دربارهٔ خصوصیات اخلاقی تیمورتاش می نویسد:

مرحوم تیمورتاش دو سه ضعف داشت: فوق العاده عیّاش و شهوتران بود، شهوتران به حد افراط و چون چشمش به زنی می افتاد گوئیا تمام وجود و حواسش متوجه به چنگ آوردن آن زن بود و به چنگ هم می آورد زیرا تمام عوامل فتح زن در او جمع بود... در عالم مستی از هیچ زنی نمی گذشت، سفید و سیاه، خوب و بد برای او یکسان بود و زن را زود زود عوض می کرد... تیمورتاش فوق العاده آزادی طلب بود. البته محرّك آن همه آزادی طلبی و اباحه و حریّت بعد از همه عوامل سطحی ظاهری و الفاظ و عبارات برمی گشت به همان حس شهوانی او... هرکس شکی در مباحث فروید دارد تیمورتاش مشکلات او را برطرف می سازد... دیگر از نواقص و ضعف‌های تیمورتاش اعتیاد شدید بود به الکل، به حد افراط مشروب می خورد. دیگر آنکه قمارباز قهّاری بود. تیمور دنیا و زندگی را قماری بیش نمی‌دانست. زن، جامه، مال، فرزند، زمین، آسمان، شغل، حیثیّت، همه برایش قمار بود. قمارهای کلان و طولانی او معروف است... فوق العاده عجول بود، در هیچ کاری مقتضیات زمان و مکان و غرائب و ظروف احوال را در نظر نمی گرفت. بالفطره مستبد و خودخواه بود. اطمینانی بیش از لزوم به خود داشت، مغرور شده بود.[۵]

چرا و چگونه تیمورتاش وارد رابطهٔ جاسوسی با «گ. پ. او» شد؟! چنانکه از خاطرات فردوست، دکتر غنی، هدایت، فرخ و دیگران برمی آید، خصوصیّات اخلاقی تیمورتاش عامل اصلی در ایجاد این رابطه بوده و در این میان زنبارگی نقش مهمی داشته است. «زن» نقطه ضعف مهم تیمورتاش بود و بعدها اینتلیجنس سرویس نیز از همین کانال به او نزدیك شد.

بوریس باژانوف، منشی پولیت بوروی حزب کمونیست اتحاد شوروی و استالین که در سال ۱۹۲۸ به غرب پناهنده شد، در خاطرات خود جریان پیوستن تیمورتاش به سرویس جاسوسی شوروی را چنین می نویسد:

خوشتاریا در یکی از ملاقات ها به بیاناکوف گفت: آیا دولت شما می پذیرد ـ البته در مقابل مزد عالی و قابل توجه ـ که یکی از وزیران بسیار برجسته و متنفذ دولت ایران، که دوست نزدیك شاه است، به خدمت شما درآید و در زمرهٔ مأموران دولت شما قرار گیرد؟ بیاناکوف در پاسخ اظهار داشت: این مطلب به خودی خود بسیار جالب است، ولی شرط شما چیست؟ خوشتاریا

۴. بامداد، ج ۲، ص ۲۴۰

۵. غنی، ج ۱، ص ۱۶۷ـ۱۶۸

مبلغ این همکاری را ذکر کرد و در ضمن خواست که جز پیاتاکوف[۶] و اعضای پولیت بوروی حزب کمونیست اتحاد شوروی هیچ کس نباید از هویّت چنین شخصی آگاه گردد... مسکو در مورد مسائل جزئی تیمورتاش را ناراحت نمی‌کرد. او تنها اطلاعات بسیار مهم و مسائل سیاسی بسیار عمده دولت ایران را در اختیار مسکو قرار می‌داد.[۷]

آقابکوف[۸]، رئیس سرویس اطلاعاتی شوروی در ایران، در خاطرات خود می‌نویسد:

تیمورتاش مرد مقتدری است و در ایران هیچ کس از حیث اقتدار به پای او نمی‌رسد. مشارالیه در شاه ایران خیلی نفوذ دارد و می‌تواند در مواقع لزوم نظر پادشاه ایران را بکلی تغییر دهد و منافع روسیّه شوروی را تأمین کند. روابط من و تیمورتاش به اندازه‌ای حسنه است که بدون نظر من عملی را انجام نمی‌دهد و هرچه به او می‌گویم و دستور می‌دهم بدون چون و چرا و یك شجاعت زائدالوصفی صورت می‌دهد. من تاکنون خدمتگزاری صدیق و بی‌باکتر از این شخص ندیده‌ام و معتقدم او تنها کسی است در ایران که می‌تواند کلیهٔ نظریات سیاسی و اقتصادی شوروی را تأمین کند.[۹]

ظاهراً از سال ۱۹۲۷ با فرار باژانوف به غرب سرویس اطلاعاتی انگلیس از ارتباط تیمورتاش با «گ. پ. او» مطلع بود، ولی با حوصله عجیبی تأمّل کرد و تیمور تنها پنج سال بعد (۱۹۳۲) دستگیر شد. این «حلم» و «حوصله»، که گاه به رضاخان نسبت داده می‌شود، قاعدتاً باید ناشی از دخالت مستقیم اینتلیجنس سرویس در مسئله باشد، که طی این مدت طولانی تیمورتاش را هدف عملیات پیچیدهٔ اطلاعاتی خود قرار داده بود و شاید از این طریق بر اسرار «گ. پ. او» دسترسی داشت. تنها زمانی که عزل و دستگیری تیمورتاش ضرورت یافت و به افشای مستند او نیاز بود، طرح سرقت کیف اسناد وی در شوروی اجرا شد. جالب اینکه، این عملیات در بحبوحهٔ مذاکرات نفت ایران ـ انگلیس به اجرا درآمد!

---

۶. پیاتاکوف از بلشویکهای قدیمی و دوست لنین و عضو کمیته مرکزی حزب بود. او در سال ۱۹۳۷ توسط استالین اعدام شد.

۷. باژانوف، ص ۴۲۸ـ۴۳۱

۸. ژرژ آقابکوف رئیس «گ. پ. او» در ایران بود. او در ۱۹۳۰ رئیس «گ. پ. او» در ترکیه شد. در آنجا اینتلیجنس سرویس از طریق یك دختر انگلیسی او را «طعمه» خود ساخت و آقابکوف به غرب پناهنده شد. او در سال ۱۹۳۷ توسط مأمورین اطلاعاتی شوروی در اسپانیا به قتل رسید. *خاطرات آقابکوف* به فارسی انتشار یافته است (انتشارات پیام، ۱۳۵۷). بگفتهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، محقّق و شوروی‌شناس معاصر، در سال ۱۹۸۳ کتاب جدیدی از آقابکوف در غرب انتشار یافته، که احتمالاً باید حاوی اسناد جدیدی از فعالیت جاسوسی شوروی در دههٔ ۱۹۲۰ در خاورمیانه باشد.

۹. به نقل از: مکی، ج ۵، ص ۲۳۰

در تأیید این ادّعا یادداشت دکتر غنی شنیدنی است:

انگلیس‌ها پسیکولوژی افراد و جماعات را بهتر از هر قومی در نظر می گیرند و می فهمند و اضافه بر فهمیدن ماشین اداری آنها طوری منظم است که نقشه‌های خود را بدون سروصدا و بطور دقت می توانند به کار ببندند. نتیجه را گرفتند. روس‌ها به تیمور گرویدند و او را پذیرائی زیاد کردند. موجبات جلب تیمور هم در دست بود، روسی خوب می‌دانست، بهترین سال‌های جوانی او در روسیه صرف شده بود. زن‌باز و عیّاش بود. در خلال همه این احوال دائره اطلاعات و جاسوسی انگلستان جزئی و کلی قضایا را مستقیم و غیرمستقیم به اطلاع رضاشاه رسانید و بدست زن صاحب‌جمالی کیف محتوی مکاتیب تیمور را دزدیدند و از روسیّه خارج کردند... شنیدم طی صحبت‌های از روسیّه [رضاخان] بطور خیلی ساده و با ظواهر استعلام و استکلاع از تیمور می‌پرسد که قشون و قوای روسیّه چطور است؟ او جواب‌هایی می‌دهد. خیلی ساده می گوید وزیر جنگ آنها کیست؟ می گوید وروشیلوف است. از خصوصیات او می‌پرسد و از جمله می‌پرسد به تفصیل او را دیده‌ای؟ تیمور عرض می کند بلی، در مجالس پذیرائی که سایر وزراء بودند او را دیده و هم سخن شده است. در حالیکه رضاشاه بوسیله عمال بریتانیائی خود خبر داشت که تیمور با وروشیلوف بطور خصوصی هم ملاقات کرده است.[۱۰]

براساس خاطرات آقابکوف، اینتلیجنس سرویس از نقطهٔ ضعف بارز تیمورتاش، یعنی زنبارگی و حتی عدم مقاومت مطلق در برابر زن، استفاده کرد. یك دختر آسوری، که مأمور انگلیس بود، بنحوی تیمورتاش را مجذوب ساخت، که او را با خود به همه جا می برد و حتی در مسافرت‌های مسکو بعنوان «منشی مخصوص» خود معرفی می کرد.[۱۱]

در سال ۱۳۱۱، تیمورتاش پس از مذاکراتی با مقامات لندن بر سر مسئله نفت، از راه روسیّه به ایران بازگشت و سر راه در مسکو توقف داشت. در این سفر، جامه‌دان حاوی کلیه اسناد محرمانه شخصی او و مقامات مسکو توسط دختر آسوری به سرقت رفت و تصویر آن در اختیار رضاخان قرار گرفت و در بازگشت به تهران، در ۳ دی، بازداشت شد. خبر گم‌شدن جامه‌دان تیمورتاش و دستگیری او بلافاصله در روزنامه *تایمز* لندن چاپ شد و بعلت شهرت جهانی تیمورتاش انعکاس بین‌المللی یافت. در ایران، علت دستگیری تیمورتاش «ارتشاء» اعلام گردید، هرچند *تایمز* به رابطه او با شوروی‌ها اشاره صریح کرده بود.[۱۲]

تیمورتاش مدت‌ها در باغ وسیع و خلوت خود در جاده پهلوی بازداشت بود و تحت

---

۱۰. غنی، ج ۱، ص ۱۷۰ـ۱۷۲

۱۱. مکی، ج ۵، ص ۲۳۲

۱۲. روزنامه *تایمز* از دیرباز دارای پیوندهای جدی با اینتلیجنس سرویس بوده و در آن زمان اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه جاسوسی انگلیس در ایران، مخبر روزنامه *تایمز* نیز محسوب می‌شد.

بازجوئی مستمر قرار داشت و رضاخان شخصاً بدانجا رفت و آمد می کرد. او در ۴ تیر ۱۳۱۲ در یك محکمهٔ علنی به اتهام «ارتشاء» محاکمه شد. به گفتهٔ مهدی بامداد، در محاکمه تیمورتاش هیچ شهامتی از خود نشان نداد و چندین بار گریست![۱۳] تیمورتاش در این دادگاه به جرم دریافت رشوه از حاج امین التجار اصفهانی به پنج سال زندان محکوم شد و به زندان قصر منتقل گردید.

در ۷ مهر ۱۳۱۲، کاراخان، قائم‌مقام کمیسر امور خارجهٔ شوروی (معاون وزارت خارجه) به تهران آمد و در ملاقات با رضاخان تقاضای عفو تیمورتاش را مطرح ساخت. رضاخان، که قبلاً نیّت کاراخان را از این سفر می‌دانست، پاسخ داد: «گویا حال مزاجی تیمور چندان خوب نیست و شاید مرده باشد، در صورتی که زنده باشد، بسیار خوب، فکری در این باب می کنم.» سپس با صحنه‌سازی قبلی و با اصرار فراوان سرلشکر آیرم، رئیس شهربانی وقت، کاراخان برای بازدید به زندان قصر برده شد، و در آنجا برای او مشخص گردید که روز قبل تیمورتاش مرده است! بعدها، رضاخان در روزهای شهریور ۱۳۲۰ علت هراس شدید خود را از روس‌ها، انتقام‌گیری آنها از ماجرای سفر کاراخان عنوان می کرد.[۱۴]

تاریخ نگاران درباری می کوشیدند تا علت دستگیری تیمورتاش را «ارتشاء»، و قتل فجیع او را «مرگ طبیعی» قلمداد کنند. و حتی سناتور ابراهیم خواجه‌نوری در کتاب *بازیگران عصر طلائی*، که با نیّت چهره‌آرائی حتی‌المقدور رضاخان نگاشته شده، قتل تیمورتاش را «خودکشی» جلوه می‌دهد!![۱۵]

سیّدمهدی فرخ (معتصم‌السلطنه)، که از دوستان تیمورتاش بود و در خاطرات خود از او بعنوان «مرد شیك‌پوش و زیبای ایران»! یاد می کند[۱۶]، می کوشد تا تیمور تاش را از اتهام جاسوسی تبرئه کند و ماجرای تیمورتاش را توطئه انگلیسی‌ها علیه او به خاطر قرارداد نفت قلمداد نماید. حال آنکه، مسافرت کاراخان به تنهائی دلیل بارزی است بر ارتباطات پنهانی

---

۱۳. مکی، ج ۲، ص ۲۴۱

۱۴. از جمله، دکتر محمد سجادی می نویسد که رضاخان در تلفنی که نیمه شب ۲۲ شهریور به او زد و در حالیکه شدیداً از ورود ارتش شوروی به تهران هراسان بود، گفت: «راست می گوئی ولی حساب انتقام است. از روزی که کاراخان از ایران بازگشت، روس‌ها خط و نشان برایم کشیده و می‌خواهند... تلافی نمایند.» (مکی، ج ۷، ص ۵۲۴)

۱۵. خواجه نوری، ص ۶۹ـ۷۰

۱۶. فرخ، ص ۲۲۹

تیمورتاش با شوروی‌ها.

جالب‌تر اینجاست که پروفسور میخائیل ایوانف، مورّخ شوروی، که در سال‌های جنگ دوّم جهانی کارمندِ سفارت شوروی در تهران بود و از مأمورین مهم اطلاعاتی شوروی بشمار می‌رفت، نیز می‌کوشد تا برای تیمورتاش وجهه ملّی کسب کند. او قتل تیمورتاش را ناشی از تلاش او برای افزایش سهمیهٔ نفت ایران قلمداد می‌کند:

> در همان زمان با شخصیّت‌های دولتی ایران که خواهان قطع نفوذ کمپانی انگلیس بودند تسویه حساب شد و همه آنها مورد تعقیب و فشار قرار گرفتند. برای نمونه می‌توان از تیمورتاش نام برد که خواهان افزایش سهم ایران از درآمد نفت بود...[۱۷]

در بارهٔ تیمورتاش قضاوت‌های گوناگونی شده و می‌شود. از جمله، مهدی بامداد می‌نویسد: «تا وقتی که پشتیبان وی دولت فخیمهٔ انگلستان بود همه کاره و شخص دوّم مملکت، بعد از پهلوی، محسوب می‌شد، ولی زمانیکه با دولت شوروی سروسری پیدا کرد، به مجازاتی رسید که هرگز گمان نمی‌برد.»[۱۸] و براستی نیز باید با این قضاوت تاریخی مخبرالسلطنه هدایت دربارهٔ تیمورتاش موافق بود که: «چه بحث بر سر کسی که نداند چه می‌گوید و چه می‌کند، در گیلان اتومبیل برمی‌گردد، جمعی بیگناه به دار آویخته می‌شوند. انما الخمر و المیسر رجس من عمل الشیطان، وای به آن که تریاك هم ضمیمه شود.»!!

---

۱۷. میخائیل ایوانف، ص ۷۴

۱۸. هدایت، ص ۳۹۶

۲. تاریخ‌نگاری درباری و وقایع شهریور ۱۳۲۰

خاطرات دولتمردان پهلوی، که به علّت فقدان اسناد کافی دستمایهٔ تاریخ نگاری معاصر ایران قرار گرفته است، سرشار از جعل و تحریف وقایع شهریور ۱۳۲۰ است.

هدف تمامی این تحریف‌ها و جعلیات، و حتی گاه صحنه‌پردازی‌های «شاعرانه» و «حماسی»، لاپوشانی زبونی رضاخان بمنظور «حفظ حرمت مقام منیع سلطنت» و حتی ایجاد یك وجههٔ ملّی ضدانگلیسی برای او، پرده پوشی ضعف و بی شخصیّتی عجیب امرای ارتش پهلوی و بالاخره استتار نقش واقعی استعمار بریتانیا در این ماجرا است.

با توجه به خاطرات ارتشبد فردوست، که بعنوان «چشم و گوش» محمدرضا پهلوی و عضو «ستاد مخصوص» او اسناد درجه اوّلی را برای نخستین بار در معرض قضاوت تاریخ قرار می‌دهد، به دو نمونه توجه کنیم:

چگونگی انتصاب فروغی

ارتشبد فردوست، برای نخستین بار پردهٔ ناشناخته‌ای از تاریخ معاصر ایران را افشاء می‌کند، و آن چگونگی ملاقات رضاخان با فروغی است. ظاهراً از این حادثه تنها عدهٔ انگشت شماری، از جمله فردوست، مطلع بوده اند. دولتمردان پهلوی در خاطرات خود، یا از این ملاقات اطلاعی نداشته‌اند، و یا در صورت اطلاع آن را مسکوت گذارده اند.

روایت مشهور و رسمی (و جعلی) از «نخستین» ملاقات رضاخان و فروغی و نحوهٔ انتصاب فروغی به نخست‌وزیری چنین است:

دکتر محمد سجادی، در مقاله‌ای که در هفدهمین شمارهٔ سالنامه دنیا انتشار یافته، می‌نویسد که رضاخان ساعت ۶ بعدازظهر روز ۵ شهریور کابینه منصور را به کاخ سعدآباد احضار کرد و در حالیکه «حال درستی نداشت» مجید آهی (وزیر دادگستری کابینه منصور) را مأمور تشکیل کابینه کرد. آهی نپذیرفت و در حالیکه رضاخان عصبانی شده بود، آهی فروغی را بعنوان فرد مناسب پیشنهاد کرد.[۱] سجادی و سهیلی نیز این نظر را تأیید کردند. سپس رضاخان نصرالله انتظام (رئیس کل تشریفات دربار) را احضار کرد و به او گفت: منزل فروغی را می‌دانی؟! انتظام پاسخ مثبت داد و رضاخان به او دستور داد که فوراً به شهر برود و فروغی را با خود به کاخ سعدآباد بیاورد.

«رجال» درباری مجبورند به ضعف رضاخان در برابر فروغی معترف شوند، زیرا این ضعف چنان شهرتی یافته که قابل کتمان نبود، ولی حتی‌المقدور می‌کوشیدند تا این ضعف را بصورت «بسیارمحترمانه» و در «شأن مقام منیع سلطنت» نمایش دهند و حتی این صحنه را بصورت تجلّی «سجایای اخلاقی مکنون» رضاخان، که گوئی تا آن روز پنهان مانده بود، تصویرپردازی کنند. سجادی می‌نویسد که رضاخان گفت: «و چون کسالت دارند [فروغی] استثنائاً اجازه می‌دهم اتومبیل حامل او در جلوی پلکان کاخ توقف نماید. تا آن روز اتومبیل هیچ یك از نخست‌وزیران و وزیران و یا نمایندگان سیاسی خارجی جرئت نداشت از جلوی در ورودی کاخ سعدآباد جلوتر برود و این اولین باری بود که شاه دستور می‌داد اتومبیل حامل فروغی در جلوی پلکان کاخ سفید سعدآباد توقف نماید... مرحوم فروغی که از سال ۱۳۱۴ تا آن روز شاه را ندیده بود و بطور کلی شرفیابی صورت نگرفته بود[۲]، عصازنان وارد سالن گردید. اعلیحضرت ایشان را بغل دست خود نشانده از سلامتی او جویا شدند...»[۳]

سیّدمهدی فرخ (معتصم‌السلطنه) این صحنه را چنین جعل و تزئین می‌کند:

> شاه آقای نصرالله انتظام رئیس کل تشریفات دربار را احضار کرده و به ایشان مأموریت می‌دهند که فوراً به مشهد[!؟] رفته، آقای فروغی را به کاخ سعدآباد بیاورند. حتی تأکید می‌کنند که چون آقای فروغی کسالت دارد، مانعی ندارد که اتومبیل حامل ایشان تا مقابل پله‌های کاخ سلطنتی بیاید.

---

۱. عده دیگری از دولتمردان رضاخان نیز مدعی شده‌اند که اولین بار آنها فروغی را پیشنهاد کردند!

۲. تأکید غیرعادی دکتر سجادی بر عدم ملاقات رضاخان با فروغی از سال ۱۳۱۴ تا آن روز، نشان می‌دهد که شاید ایشان از ملاقات مخفیانه روز قبل شاه با فروغی مطلع بوده است؟

۳. مکی، ج ۷، ص ۹۳ الی ۹۶

درست ۶ یا ۷ سال بود که بین شاه و فروغی ملاقاتی دست نداده بود [!!] اینك مردی به ملاقات شاه می آمد که در حسّاس‌ترین لحظات تاریخ سیاسی ایران می‌بایست زمام امور کشور را در دست بگیرد. اتومبیل او بطور استثناء تا پله‌هائی می آمد که هرگز اتومبیل هیچ مقامی بدان نزدیك نشده بود. و تا آن لحظه اتومبیل هیچ قدرتی [!!] نتوانسته بود از جلوی در ورودی کاخ سفید حتی یك سانتی‌متر جلوتر برود [!!]

وقتی مرحوم فروغی با آن حالت نزار شرفیاب شد، شاه از جا بلند شدند و دست او را گرفته نزد خودشان نشاندند... آن روز همه کس به وضوح مشاهده نمود که قطره‌های اشك از چشمان آن مرد فاضل و توانا سرازیر شده و شاه نیز چنان منقلب گشته بودند[۴] که شدت انقلاب درونی ایشان را می‌شد از چشمان مرطوبشان حدس زد.[۵]

معلوم نیست آقای فرخ که در این صحنه حضور نداشته و در آن زمان به ادعای خودش در شیراز (در مقام استانداری فارس) مشغول «مبارزه با قونسول انگلیس»!! بوده است، این صحنه را از کجا آورده و چگونه چیزهائی را به قلم کشیده که حتی مدعیّان حضور در صحنه نیز تصویر نکرده اند؟!

اشرف پهلوی در خاطرات خود اولین تماس رضاخان با فروغی را نزدیك‌تر به واقعیت بیان می کند. او، که احتمالاً از طریق محمدرضا و یا حسین فردوست در جریان ملاقات محرمانه پدرش با فروغی قرار گرفته بود، نیز می کوشد تا «حریم سلطنت» را حفظ کند و واقعیت را نمی‌نویسد. ولی مدعی می‌شود که رضاخان، در حضور اشرف، به فروغی تلفن کرد و ابتدا با اصرار و سپس با خواهش فروغی را نخست‌وزیر کرد. روشن است که این تصویر اشرف واقعی نیست، مهم‌تر از همه به این دلیل که او فرزند مورد علاقه رضاخان نبود (برخلاف محمدرضا و شمس) که در چنین لحظات اضطراب و عصبیّت در کنار پدر باشد. ولی بهرحال رگه‌های واقعیت در آن بیشتر است:

در اینموقع انگلیسی‌ها بطور غیرمستقیم به پدرم فهماندند که فقط با سه نفر از رجال قدیمی ممکن است مذاکره کنند و آن سه تن سیدضیاءالدین طباطبائی، قوام‌السلطنه و ذکاءالملك فروغی بودند... پدرم چند نفر را نزد او [فروغی] فرستاد و شخصاً هم به فروغی تلفن کرد که برای نجات کشور فداکاری کند و نخست‌وزیر شود. آن شب که پدرم به فروغی تلفن کرد من در آنجا حضور داشتم. من هرگز پدرم را به آن حال ندیده بودم. او همیشه تحکّم می کرد و دستور می‌داد، اما آن شب اصرار او به فروغی به خواهش کشیده شد، ولی وقتی که سرانجام فروغی را حاضر به قبول نخست‌وزیری کرد چنان خوشحال بود که گوئی همه چیز را نجات

۴. این «احساسات لطیف» و «رقّت قلب» رضاخان، همان «سجایای اخلاقی مکنون» او است، که قبلاً گفتیم.
۵. فرخ، ص ۴۲۳-۴۲۴

داده است. آن شب پس از چند روز من پدرم را شاد و خوشحال دیدم. بعد دستور داد پیشخدمت مخصوص حاضر شود و به او گفت فردا که ذکاءالملك فروغی به سعدآباد آمد، به قراول‌ها بگو او چون مریض است اجازه دارد با اتومبیل تا دم پلکان بیاید...[۶]

ماجرای تخلیّه پادگان‌ها

این حادثه از معروفترین وقایع شهریور ۱۳۲۰ است، که درباره آن توسط «رجال» پهلوی سخن فراوان گفته شده.

امیرموثق نخجوان، که پس از بازداشت سرلشکر احمد نخجوان بدستور رضاخان به جای او وزیر جنگ شد،[۷] در خاطرات خود مرخص کردن سربازان از پادگان‌ها را به خیانت یا عدم‌کفایت برخی افسران ارشد نسبت می‌دهد و خلع درجه و بازداشت نخجوان و ریاضی را به همین دلیل و ناشی از عصبانیت رضاخان از این خیانت می‌خواند![۸]

سرلشکر ضرغامی، که در آن زمان رئیس ستاد ارتش بود، می کوشد تا «گناه» حادثه را به گردن «مرحوم فروغی» بیاندازد و در واقع برای جلب محبت محمدرضا، رضاخان را تبرئه کند. او می نویسد:

شبی که ذکاءالملك نخست‌وزیر شده بود همراه سهیلی وزیر خارجه و آهی وزیر راه و سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ در باشگاه افسران نزد من آمدند و گفتند: بودن این همه سرباز در سربازخانه‌های تهران خطرناك است، بهتر است سربازان همه مرخص شوند. گفتم این موضوع به من مربوط نیست و منوط به اراده و امر شاهنشاه است، فردا صبح شرفیاب بشوید و پیشنهادتان را به عرض برسانید هرچه اراده فرمودند اطاعت خواهد شد.

ضرغامی مدعی است که او موضوع را از قول هیئت دولت به رضاخان اطلاع داد و رضاخان دستور داد که در تمام واحدها افراد فنی را با عده ای حدود ۵۰۰۰ نفر نگه دارند و بقیه را طبق مقررات مرخص کنند، ولی به علت اشتباهی دستور مرخصی همه افراد صادر شد![۹] بهر روی، ضرغامی اعتراف می کند که رضاخان دستور مرخصی پادگان‌ها را داده است، ولی از حضور شخص او در پادگان‌ها سخن نمی گوید و این دستور را نیز بصورت «معقولی» تعدیل می کند.

۶. مکی، ج ۸، ص ۱۰۷ و ۱۰۹
۷. امیرموثق نخجوان (محمد) با احمد نخجوان نسبتی ندارد.
۸. مکی، ج ۷، ص ۳۲۹
۹. مکی، ج ۷، ص ۴۰۰

ضرغامی علت بازداشت نخجوان و ریاضی را به مسئله دیگری (پیشنهاد مقررات جدید نظام وظیفه)، که گویا سبب عصبانیت رضاخان شد، نسبت می‌دهد![۱۰]

از همه عجیب‌تر صحنه‌آرائی جناب سیّدمهدی فرّخ است، که علیرغم عدم حضورش در تهران چنان به جعل تصویر دست می‌زند، که براستی مضحك است. او سبب خلع‌درجه و بازداشت نخجوان و ریاضی را به تخلیه پادگان‌ها (که گویا توسط آنها صورت گرفته بود!) نسبت می‌دهد. گویا این امر خون «سربازی»! و عِرق «میهن‌پرستی»! رضاخان را به جوش آورد. به نطق پراحساس و غرّائی که فرّخ بعنوان زبان حال رضاخان به قلم آورده توجه کنید:

> چه کسی به شماها دستور داده که سربازان را لخت و گرسنه از سربازخانه‌ها بیرون بیاندازید؟ چرا در یك اطاق سربسته و دربسته برای نابودی ارتش ایران تصمیم گرفتید؟... سربازان ما را در مرزهای ایران دارند می‌کشند، اما شما به جای کمك به برادران مجروح و بی‌پناه خویش، دستور اخراج سربازان را از سربازخانه‌ها داده‌اید!... اگر نمردم، اگر زنده ماندم، سزای شما را کف‌دستتان خواهم گذاشت، اگر نه تاریخ دربارهٔ شماها قضاوت خواهد کرد که چطور در حساس‌ترین لحظات، به من و به ملّت ایران خیانت کرده‌اید...![۱۱]

براستی آیا جناب فرّخ نمی‌دانست که این خیانت بدستور مستقیم و بلاواسطه و حضوری چه کسی صورت گرفت؟! بهر روی، تاریخ قضاوت کرده است و عامل اصلی این خیانت و چهره‌آرایان و مشّاطه‌گران او آماج این محکومیّت تاریخی‌اند.

---

۱۰. مکی، ج ۷، ص ۴۰۱ـ۴۰۲

۱۱. فرخ، ص ۴۳۵

۳. محمدعلی فروغی و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران

محمدعلی فروغی در سال ۱۲۵۴ ش. بدنیا آمد و پس از مرگ پدر به «ذکاءالملك» ملقّب شد. بگفته **مهدی بامداد**، جد اعلای این خانواده از یهودیان بغداد بود، که برای تجارت به ایران آمد و در اصفهان سکنی گرفت و مسلمان شد.[۱] پدر **فروغی**، **محمدحسین ذکاءالملك** متخلص به **فروغی**، از معاریف فرهنگی زمان خود به شمار می‌رفت. او تحت تأثیر **میرزاملکم‌خان** از پیشکسوتان ترویج فرهنگ غربی و فراماسونی در ایران شد. **میرزامحمدعلی** در چنین مکتبی تربیّت شد و بنوبهٔ خود به یکی از برجسته‌ترین متفکرین غربگرا و بزرگ ـ فراماسون ایران بدل گردید.

محمدعلی فروغی برای نخستین بار، بهمراه **وثوق‌الدوله** (**میرزاحسن‌خان**) و **دبیرالملك** (**میرزامحمدحسین‌خان بدر**)، قانون اساسی و سایر اسناد بنیادی فراماسونری را به فرمان «لژ بیداری ایران» از فرانسه به فارسی ترجمه کرد و واژه فراماسونری و معادل‌های فارسی آن، چون «جمعیّت رفیقان» و «فتیان» را در واژگان فارسی جا انداخت.[۲] **فروغی** در سن ۳۲ سالگی از

---

۱. بامداد، ج ۳، ص ۴۵۰

دربارهٔ شهرت یهودی‌الاصل بودن **فروغی**‌ها به این شعر مرحوم **ملك‌الشعراء بهار** توجه شود؛ که در آغاز سلطنت **محمدرضاپهلوی** سروده شده:

شاها کنم از خبث فروغی خبرت — خون می‌کند این جُهود ناکس جگرت
خطبه شهی و عزل تو را خواهد خواند — زانگونه که خواند از برای پدرت

(*دیوان ملك‌الشعراء بهار*، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۲۹۸).

۲. رائین، *فراموشخانه و فراماسونری*...، ج ۱، ص ۴۰ و ۲۵۳

بنیانگذاران لژ «بیداری ایران» در سال ۱۲۸۶ ش. /۱۹۰۷ م. بود و در این لژ به مقام استاد اعظم با عنوان خاص «چراغدار» نائل آمد.[۳]

فروغی از مدرّسین و مدیر مدرسه علوم سیاسی بود، که توسّط فراماسون‌های سرشناس میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله و پسرش میرزاحسن‌خان بنیاد نهاده شد. این مدرسه، که بعدها دانشکده حقوق شد، مکتبی بود که فرزندان طبقه حاکمه ایران را به خود جذب کرد و دولتمردان و «رجال» سیاسی ایران آینده را پرورش داد و بذر فرهنگ و روانشناسی فراماسونی را در نسل‌های متمادی تحصیل کردگان و دانشگاه دیدگان غربگرای ایران افشاند. خان‌ملک ساسانی می نویسد:

> خوب به خاطر دارم یك روز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره های انگلیس بود، که آیا خود اهالی قادر به اداره کردن ممالك خود هستند یا نه؟ میرزا محمدعلی ذکاءالملك گفت: آقایان شما هیچوقت سرداری برای دوختن به خیاط داده اید؟ همه گفتند: آری. گفت: خیاط برای سرداری شما آستین گذارده؟ همه گفتند: البته. گفت: وقتی سرداری را از مغازه خیاطی به منزل آوردید آستین‌هایش تکان می‌خورد؟ همه گفتند: نه! گفت: پس چه چیز لازم بود که آستین‌ها را به حرکت درآورد؟ شاگردها گفتند: لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند: مقصود من هم همین بود که بدانید ایران شما مثل آستین بی‌حرکت است که تا دست دولت انگلیس در آن نباشد ممکن نیست تکان بخورد.[۴]

فروغی فردی دانشمند و با استعداد و بسیار پرکار و از نظر ظاهری باوقار بود و بدلیل همین ویژگی‌ها به مغز متفکر فراماسونری ایران بدل گردید و نام و اندیشه او برفرهنگ رسمی دوران پهلوی ـ از دبستان تا دانشگاه ـ سایه افکند. بیهوده نیست که مجتبی مینوی در رثای سی سالگی درگذشت فروغی می‌گوید: «تمام دورهٔ درس خواندن و نشو و نمای ما با تألیفات فروغی‌ها و اسم خاندان فروغی به هم پیچیده بود.»[۵]

فروغی و سلطنت پهلوی

فروغی در بقدرت رسیدن رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی نقش اساسی داشت. مورخ معاصر، حسین مکّی می نویسد:

---

۳. رائین، همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۲
۴. رائین، همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۵۳
۵. مینوی، ص ۵۳۶

فروغی از بدو پیدایش رضاخان یا از جهت هوش فطری و یا از لحاظ آگاهی از سیاست انگلستان در مورد «تمرکز حکومت قدرت» و ایجاد دیکتاتوری همواره او را تقویت می کرد، و در بسیاری بازی‌های سیاسی مبتکر و در حقیقت یکی از تعزیه‌گردان‌های اصلی بوده است.[۶]

فروغی در سه مقطع حسّاس حیات سلسلهٔ پهلوی نقش اصلی داشت: او نخستین رئیس الوزرای رضاخان بود، که «شنل آبی»[۷] سلطنت را در مراسم تاجگذاری بردوش او استوار ساخت. سپس، در سال‌های ۱۳۱۲ ـ ۱۳۱۴، که رضاخان مأموریت یافت تا مهلك‌ترین ضربات را برفرهنگ ملّی ایران وارد سازد، و برنامه زیرکن کردن حاکمیت فرهنگی مذهب و اسلام‌زدائی را با خشونت و سبعیّت به اجرا درآورد، باز فروغی نخست‌وزیر بود. و فروغی آخرین رئیس‌الوزرای رضاخان بود، که در لحظات ترس و دلهرهٔ «دیکتاتور» به فریاد او رسید و به خاطر «خدمات بزرگش» بقای سلطنت را در خاندان او تضمین کرد، و بالاخره بعنوان نخستین نخست‌وزیر پهلوی دوّم، تاج شاهی را برفرق محمدرضا نهاد!

دکتر علی محمد نقوی، جامعه‌شناس و محقق معاصر، می نویسد:

فروغی مغز متفکر رژیم یکی از غربزدگان فراماسونر بود. فروغی که خود مورد احترام شدید تمام غربزدگان است، در عالم سیاست تا نخست‌وزیری هم پیش رفته و عامل سیاست رژیم در جهت اسلام‌زدائی و ورود فرهنگ غرب بوده است. فروغی بود که با خیانت‌های خود عامل اصلی تداوم رژیم پهلوی، پس از عزل رضاخان گردید. نخست با زمینه سازی استعفای احمدشاه راه را برای سلطنت رضاخان هموار کرد و سپس بعد از حمله متفقین، مجلس سیزدهم را تحکیم کرده، باعث جانشینی محمدرضاخان گردید.[۸]

معروف است، و مورخین عصر پهلوی، بیشتر برای تزئین چهرهٔ فروغی، می نویسند که، در سال ۱۳۱۴ به خاطر یادداشتی که از او نزد محمدولی خان اسدی (نایب‌التولیهٔ مغضوب آستان قدس رضوی) یافت شد، از نخست‌وزیری کناره گیری کرد و خانه‌نشین شد. با توجه به نقش و مقام مهم و یگانهٔ فروغی، چنین واقعه‌ای، در صورت صحّت، نمی تواند چیزی بیش از یك توجیه باشد برای کناره‌گیری سنجیده و عامدانهٔ فروغی از صحنهٔ علنی سیاست. شاید او می‌خواست و تمایل داشت که در پس‌پرده باشد و به کارهای «بزرگتر»، که به فراغت نیاز داشت، بپردازد و در عین حال، وجههٔ «روشنفکرانه» و «فاضلانه» خود را برای «آینده» محفوظ

۶. مکی، ج ۴، ص ۲۱ ـ ۲۲

۷. جالب و معنی‌دار اینکه، در لژهای فراماسونری سقف تالار به رنگ آبی (نشانه آسمان) رنگ آمیزی می شود!

۸. نقوی، ج ۱، ص ۸۷

دارد. اگر فروغی در اوج دیکتاتوری نفرت‌زای رضاخانی، که جان و مال و ناموس نه تنها «عامّه» بلکه حتی بخش وسیعی از «خواص» نیز ملعبهٔ دست مختاری‌ها بود، برمسند رئیس الوزرائی قرار داشت، براستی آیا می‌توانست در روزهای سرنوشت‌ساز شهریور ۱۳۲۰ چنان نقش تاریخی ایفاء کند و بعنوان نخست‌وزیر «مُدیر» و «مدبّر» در روزهای سیاه اشغال کشور توسط بیگانه چهره نمائی کند؟! آری، فروغی، برای کسب چنین «محبوبیّتی» و ایفای چنین نقشی به چنان «مغضوبیّتی» نیاز داشت![۹]

فروغی و شهریور ۱۳۲۰

در شهریور ۱۳۲۰، واضح بود که ابقای رضاخان برسریر سلطنت، مهم‌تر از همه به خاطر نارضایتی عمیق و محسوس تودهٔ مردم و لرزان شدن پایه‌های تاج و تختش، دیگر غیرممکن است. برای سیاست‌پردازان بریتانیا سه امکان برای وضع آینده حکومت ایران مطرح بود:

۱ـ اعادهٔ سلطنت قاجاریه و به تخت نشاندن محمدحسن میرزا و پسرش حمید. آنتونی ایدن (وزیرخارجه بریتانیا) در ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۱/۱۹ شهریور ۱۳۲۰ برای ارزیابی مسئله به ملاقات آنها می‌رود و در تلگراف «بسیار محرمانه» به بولارد می‌نویسد:

> پرنس حسن قاجار وارث سلسله قاجار در لندن است و من او و پسرش را بطور خصوصی ملاقات کردم... پرنس حسن آماده است تا اگر چنانچه جنبشی در ایران برای بازگرداندن سلسله قاجاریه به سلطنت بوجود آید به ایران برود. او پسرش را نیز همراه خود به ایران خواهد برد. پرنس حسن گفت که فروغی قبلاً معلّم او بوده است و لذا او [فروغی] شاید نسبت به بازگشت سلطنت قاجار سمپاتی داشته باشد.[۱۰]

ولی، برخلاف تصوّر محمدحسن میرزا، فروغی نظر مساعدی نسبت به اعاده سلطنت قاجار نداشت.[۱۱] بعلاوه، در دیداری که در ۱۳ سپتامبر (۲۲ شهریور) سرهوراس سیمور (معاون وزارت خارجه انگلستان در امور خاورمیانه) و هارولد نیکلسون (رئیس بی.بی.سی) با شاهزادگان قاجار داشتند، نتیجهٔ ارزیابی منفی بود. سیمور بخصوص از اینکه حمید پسر محمدحسن میرزا، که افسر نیروی دریائی انگلستان بود، یك کلمه فارسی نمی‌دانست، ناراحت

---

۹. درباره روابط فروغی با اردشیر ریپورتر مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱

۱۰. ذوقی، *ایران و قدرتهای بزرگ...*، ص ۱۰۷

۱۱. همان مأخذ، ص ۱۰۸

شده بود.[۱۲] بنابراین، این امکان بطور قطعی منتفی شد.[۱۳]

۲ ـ استقرار یك رژیم جمهوری در ایران، با ریاست شخصیّت‌هایی چون فروغی (کاندید انگلیسی‌ها) یا ساعد (کاندید روس‌ها).[۱۴] این امکان با موانع زیر مواجه بود:

الف: ریاست جمهوری فروغی مورد مخالفت روس‌ها بود[۱۵] و بنابراین توافق دوقدرت تعیین کنندهٔ انگلیس و شوروی بر سر یك چهره دشوار بود و به زمان کافی نیاز داشت. با توجه به ضرورت تصمیم‌گیری سریع، این امر ناممکن بود.

ب: فروغی شخصاً با استقرار نهاد جمهوری در ایران موافق نبود و لذا پیشنهاد ریاست جمهوری خود را نپذیرفت.[۱۶]

ج: اصولاً مقامات بریتانیائی بطور سنتّی نسبت به استقرار جمهوری در ایران نظر مساعد نداشتند و سلطنت را مناسب‌ترین شکل حکومتی منطبق با فرهنگ و روانشناسی مردم ایران تشخیص می‌دادند![۱۷] مسلماً این نظریّه از اندیشه‌های مونارشیستی و باستان‌گرایانهٔ اردشیر ریپورتر و فروغی متأثر بود.

در نتیجه، تنها راه معقول و ممکن برای مقامات انگلیسی، امکان سوم یا تداوم سلطنت از طریق سلسلهٔ پهلوی و بوسیله شخص ولیعهد بود. دربارهٔ کاندیدهای دیگر درون خاندان پهلوی (علیرضا و عبدالرضا) ارتشبد فردوست توضیح داده است.

برخی محققیّن، براساس اسناد جنگ جهانی دوم وزارت امورخارجه بریتانیا (که از سال ۱۹۷۲ استفاده از آن آزاد شد) دخالت انگلستان را در تعیین محمدرضا پهلوی بعنوان شاه ایران رد می‌کنند و آن را نتیجهٔ عمل مستقل و سریع فروغی می‌دانند.[۱۸] و یا تصمیم انگلستان را در این زمینه به اعمال فشار فروغی مربوط می‌کنند.[۱۹]

---

۱۲. همان مأخذ، ص ۱۰۷

۱۳. تأخیر ترات برای پاسخگوئی قطعی به محمدرضاپهلوی قاعدتاً ناشی از همین امر بوده است. (مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۱، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۴)

۱۴. مکّی، ج ۸، ص ۱۰۸

۱۵. مکّی، ج ۸، ص ۱۰۸

۱۶. خاطرات اشرف پهلوی، بنقل از همان مأخذ.

۱۷. به گفتگوهای آلن ترات با ارتشبد حسین فردوست در کتاب حاضر مراجعه شود.

۱۸. ذوقی، همان مأخذ، ص ۱۰۸

۱۹. همان مأخذ، ص ۱۰۵

این ادّعا در واقع تأثیرپذیری از تلاش خود مقامات انگلیسی است، که کوشیده و می کوشند تا مداخلهٔ خود را در امور داخلی یك کشور مستقل (ایران) پرده پوشی کنند؛ تا از نظر موازین و عرف بین‌المللی در موضع تخطئه و اتهام قرار نگیرند. خاطرات ارتشبد فردوست و شرح مباحثات او با آلن چارلز ترات، که برای نخستین بار افشاء می گردد، دلیل مُتقنی است بر مداخلهٔ صریح و مستقیم و حتی خشن انگلستان در تعیین سرنوشت و حق حاکمیّت مردم ایران.

در این رابطه توجه به توضیح زیر ضرور است: همانگونه که در سفارتخانه‌های بریتانیا و ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی معمول است، و اسناد فراوانی در این زمینه افشاء گردیده، مقامات اطلاعاتی سفارت‌خانه‌ها مستقل از سفیر و وزارت‌خارجه عمل می کنند و مستقیماً تابع مقام مافوق در کشور خود هستند و نه سفیر. بنابر این، تباین اسناد رسمی وزارت خارجه با اسناد و مکاتبات اطلاعاتی، که گاه می تواند ناشی از تفاوت موضع گیری‌های این دو نهاد باشد، امری طبیعی و معمول است. برای رسیدن به یك تحلیل واقعی از حوادث شهریور ۱۳۲۰ در ایران، اسناد وزارت خارجه انگلستان به تنهائی کافی نیست و باید اسناد و مکاتبات آلن ترات با ستاد MI-6 در لندن و اسناد و مکاتبات ارگان مافوق آن یعنی JIC را نیز مورد بررسی قرار داد.

بنابر این، عمل سریع فروغی در ابقای سلطنت پهلوی، قبل از آنکه وزارت خارجه انگلستان رسماً نظر دهد، بدان معنا نیست که او مستقل از انگلیسی ها عمل کرده و مقامات لندن در این ماجرا دخالتی نداشته اند. مسلّماً، فروغی قبلاً از طریق ترات مسئله را با لندن فیصله داده بود و پس از هماهنگی کامل و اخذ تصمیم نهائی (مذاکرات محمدحسن میرزا با سرهوراس سیمور معاون وزارت خارجه و هارولد نیکلسون رئیس بنگاه بی. بی. سی، که قاعدتاً باید نماینده اینتلیجنس سرویس باشد، در روز ۲۲ شهریور و تحلیل و ارزیابی نهائی آن) به این عمل «جسورانه» مبادرت ورزید. بعبارت دیگر، آن نهادهائی که مسئولیّت عملی این عملیات را بعهده داشتند به نتیجه قطعی رسیده بودند و تنها اعلام «رسمی» آن از سوی وزارت امور خارجه به سر ریدر بولارد، چند روز پس از سوگند خوردن محمدرضا پهلوی در مجلس صورت گرفت؛ که این نیز بی«حکمت» نبود![۲۰]

۲۰. تأخیر وزارت خارجهٔ انگلیس در اعلام نظریهٔ «رسمی» دال بر موافقت با سلطنت محمدرضا پهلوی، دستمایه‌ای برای ادّعاهای گزاف خود او نیز شد. محمد رضا پهلوی پس از فرار از ایران در پاسخ به *تاریخ* نوشت: «من در میان احساسات شورانگیز هزاران تن از مردم تهران به مجلس رفتم و سوگند یاد کردم... عجب آنکه سفرای روس و انگلیس در مراسم تحلیف حضور نداشتند! ظاهراً بعضی از انگلیس‌ها طرفدار ←

در این میانه، آنچه جالب است نقش فروغی در این ماجرا است. فروغی نه بعنوان یك «مهره» و «عامل»، بلکه بعنوان یك سیاست‌پرداز بسیار مؤثر عمل کرد و اهمیّت و پرستیژ او بدان حد بود که سرویس اطلاعاتی از آن برای اقناع مقامات مهمی چون سرآنتونی ایدن (وزیر خارجه) استفاده می‌کرد. بعبارت دیگر، نظریهٔ فروغی نقش اصلی و تعیین‌کننده در تعیین سیاست خاورمیانه‌ای انگلستان در ایران داشت!

فروغی و فرهنگ معاصر ایران

فروغی حلقهٔ واسط نسل کهن فراماسون‌های عهد قاجار (ملکم‌ها و مشیرالدوله‌ها) با فراماسون‌های نسل‌های بعد بود. او در رأس حلقه‌ای از متفکران و برجستگان فراماسونری ایران (حسن پیرنیا، تقی‌زاده، محمود جم، علی منصور، ابراهیم حکیم‌الملك و...) روح فراماسونری را، از طریق اهرم حکومت و سیاست، در کالبد فرهنگ جدید ایران، که در دوران پهلوی شکل گرفت، دمید. فروغی در سال‌هایی که بظاهر خانه‌نشین بود، به جذب استعدادهای برجسته علمی و فرهنگی پرداخت و با کمك‌های بیدریغ مادی و سیاسی خود آنها را مورد حمایت قرار داد و بدینسان بر مشاهیر فرهنگی زمان خود نفوذ معنوی چشمگیر یافت.

فروغی اندیشه‌پرداز سلطنت پهلوی بود. نطق فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان، تمامی عناصر ایدئولوژی «شووینیسم شاهنشاهی» و «باستان‌گرائی» را، که بعدها توسط پیروان و شاگردان فروغی پرداخت شد، دربرداشت. او در نطق خود رضاخان میرپنج را «پادشاهی پاك‌زاد و ایران‌نژاد» و «وارث تاج و تخت کیان» و ناجی ایران و احیاءگر شاهنشاهی باستان و غیره و غیره خواند. اشتباه است اگر نطق فروغی را یك خطابه تملّق‌آمیز تصور کنیم! فروغی به تملق‌گویی از رضاخان نیازی نداشت. او می‌خواست به دیگران بیاموزد که از این پس باید چگونه با رضاخان سلوك کرد و به رضاخان بیاموزد که از این پس باید چگونه به خود بنگرد! رضاخان قزاق، دیگر «خان» و «میرپنج» و حتی «سردارسپه» نیست؛ او اینك «شاه شاهان» و «وارث تاج و تخت کیان» و جانشین کورش و داریوش و نوشیروان است! انتخاب نام «پهلوی» نیز ابتکار فروغی بود و پهلوی‌هایی مجبور به تغییرنام خود شدند، تا رضاخان حتی در عرصهٔ نام نیز «یگانه» و «بی‌همتا» بماند!

← سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریّه بریتانیا بود. بهرحال، سه روز بعد از انجام مراسم تحلیف سفرای دولتین، شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند. شك نیست که پشتیبانی ملّتم از من عامل اصلی این رویّه بود.» (ص ۵۲)!!

آری، فروغی ایدئولوژی را پی گذارد که طی دوران سلطنت پهلوی اوّل و دوّم، با صرف هزینه‌های گزاف و با بکارگیری انبوهی از محقّقان و مصنّفان و دانشگاهیان درجه اوّل، پرداخت شد. این ایدئولوژی، تجلّیات فرهنگی و سیاسی فراوان داشت. از جمله، سالشمار هجری حذف شد و بجای آن «تاریخ شاهنشاهی» ابداع گردید! «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله»، با زرق و برق خیره کننده خود اوج نمود مادّی و سیاسی این ایدئولوژی بود. این ایدئولوژی، سرانجام منجر به این ادّعای گزاف شد که: «کز پهلوی شد ایران صد ره بهتر ز عهد باستان»![۲۱]

برای تدوین و پرداخت این ایدئولوژی بود، که فراماسون باسواد و پرکاری چون حسن پیرنیا (پسر میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله. متوفی ۱۳۱۴ ش.) به تألیف کتاب سه جلدی *ایران باستان* دست زد. این باستان گرائی، نه از سر علاقه علمی و تحقیقی و نه به خاطر دلسوختگی نسبت به احیای میراث فرهنگی ایران، بلکه با اهداف سیاسی مشخص بود. در مقابل، دوران اسلامی تاریخ ایران، که در واقع اوج تمدن ملّی ما است، آماج حملات محقّقین فراماسون قرار گرفت و با تلاش زیرکانه، و با پوشش بظاهر موجّه «عرب‌زدائی» تهی ساختن فرهنگ ملّی ایران از درونمایهٔ اسلامی آن به اوج خود رسید.[۲۲]

علاقهٔ عجیب فروغی به *شاهنامهٔ فردوسی* در این راستا بود. فروغی بخش مهمی از وقت خود را صرف *شاهنامه* کرد و به تنظیم خلاصه دوجلدی و منتخب یك جلدی آن پرداخت. تلاش فروغی، بعدها توسّط شاگردان و پیروان «مکتب» او پی گرفته شد و حتی به افراط کشیده شد. در نتیجه، *شاهنامه* حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی به «کتاب مقدّس» ایدئولوژی شاهنشاهی بدل گردید. چیزی که روح حکیم فرزانهٔ طوس، که *شاهنامه* خود را «ستم‌نامهٔ عزل شاهان» و «دردنامه بیگناهان» می‌خواند، از آن بیزار بود.[۲۳] استفاده جهت‌دار از اشعار

---

۲۱. از «سرود شاهنشاهی».

۲۲. مهم‌ترین تلاش جسورانه که علیه «شووینیسم شاهنشاهی»، بعنوان یك ایدئولوژی نواستعماری ـ فراماسونی، انجام گرفت، از سوی استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری با کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* بود. این اثر در عین برخورداری از محتوی غنی تحقیقی، به دفاع جانبدارانه از میراث اسلامی فرهنگ ایران پرداخت.

۲۳. حکیم طوس می‌فرماید:

نگه کن که این نامه تا جاودان — درفشی بود بر سر بخردان
بماند بسی روزگاران چنین — که خوانند هرکس برو آفرین

.....

ستم نامه عزل شاهان بود — چو درد دل بی‌گناهان بود ←

فردوسی، خارج کردن ابیات از متن و کاربرد متملّقانهٔ آن، و حتی تحریف فردوسی و جعل ابیات،[۲۴] به چنان ابتذالی کشید، که مرحوم ملك‌الشعرای بهار را به فریاد آورد. او گفت:

اشعار بی‌پدر و مادر را پهلوی هم قرار داده اند و اسم آن را شاهنامه گذاشته اند. بنده وقتی می‌گویم این شعر مال فردوسی نیست، می‌گویند تو وطن پرست نیستی... آقا این وضع زندگی نیست... افرادی می‌خواهند احساسات وطن‌پرستی مردم را بدین وسیله تحریك کنند و بالا بیاورند، هرچه دلشان خواست در آن می‌گنجانند و هرچه در آن گنجانیده شده قبول می‌کنند و می‌گویند این شاهنامهٔ ملّت ایران است.[۲۵]

براستی نیز باید با این قضاوت شاهرخ مسکوب موافق بود که: «در تاریخ سفله‌پرور ما بیدادی که بر فردوسی رفته است مانند ندارد.»[۲۶]

همه این اقدامات یك هدف داشت: ترویج اندیشه و روانشناسی مبنی بر ضرورت یك حکومت مقتدر و متمرکز، که در آن شاه نه انسانی مانند سایر انسان‌ها، بلکه «ابرمرد» و حتی «نیمه‌خدا» است. زیرا، تنها چنین شاهی است که می‌تواند بعنوان یك دیکتاتور مطلق العنان بر تودهٔ «عوام» فرمان راند و سلطهٔ سیاسی ـ فرهنگی نو استعمار را تأمین کند. فروغی شخصاً بر

→ بمانـاد تـا جـاودان ایـن گهـر / هـنـرمـنـد و بـا دانش و دادگر
نباشد جهـان بـر کسی پـایـدار / هـمـه نـام نـیـکـو بـود یـادگار
کجا شد فریدون و ضحاك و جم / مـهـان عـرب خـسـروان عـجـم
کـجـا آن بـزرگان سـاسـانـیـان / ز بهـرامیان تـا بـه سـامـانـیـان
.....
سخن مـانـد انـدر جهـان یـادگار / سخن بـهـتـر از گوهـر شـاهـوار
ستـایش نبـرد آنـکـه بیـداد بـود / بـه گنج و به تخت مهی شاد بود
گسستـه شود در جهـان کـام اوی / نخـوانـد بـه گیتی کسی نـام اوی

(*شاهنامه فردوسی ـ متن انتقادی*، مسکو ۱۹۶۸، ج ۷، ص ۱۱۴)

۲۴. به این ابیات عجیب و غریب! که در *یادنامه فردوسی* (انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹) به چاپ رسیده توجه کنید:

چـو کـودك لب از شیـرمادر بشست / محمـدرضـا شـاه گویـد نـخست!!
اگر هـمـدم شـه بـود فـرّهـی / فـرح زایـد از فـرّ شـاهـنشهـی!!
شـهـنـشـاه بـانـوی فـرح نـژاد / کـه شاهنشهش تـاج بر سـر نهاد
بـه سرتاسر گیتی از غـرب و شـرق / درخشیـد فـرّش بـه کـردار بـرق!!

براستی این ابیّات چه سنخیّتی با اندیشه و کلام حکیم طوس دارد؟!

۲۵. *فردوسی و ادبیات حماسی*، ص ۱۶۶ـ۱۶۷

۲۶. شاهرخ مسکوب، *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، ص ۱

چنین باوری بود و شکل حکومتی پادشاهی را تنها فُرم مناسب با فرهنگ و روان ایرانی جماعت می‌دانست!

در زمان حکومت رضاخان، شایع شد که ابوالحسن فروغی (برادر محمدعلی فروغی) مأموریت یافته تا یك فلسفه جدید «عرفانی»، به سبك هگل، تدوین کند و همانگونه که هگل سلطنت پروس را عالی‌ترین تجلّی «ایدهٔ مطلق» می‌دانست، او نیز چنین کند و شاید مثلاً با تحریف میراث والای عرفان اسلامی (بویژه حکمت اشراق) «شاهنشاهی ایران» را تحقّق «نورالانوار» بنمایاند! این «فلسفهٔ سلطنتی» تدوین نشد، و شاید تنها علّت آن این بود که در میان محقّقان «مکتب فروغی» کسی هم‌سنگ هگل یافت نشد! ولی تلاش‌هایی در این راستا صورت گرفت. از جمله، اندیشه‌های حکیم مسلمان شیخ شهید سهروردی، نه بعنوان شاخه پربار از حکمت و عرفان اسلامی، که بمثابه «میراث دانایان ایران باستان» و «اندیشه‌های حکماء پهلوی»! قلمداد شد و محقّق توانا و برجسته‌ای ترجمهٔ خود را از حکمة *الاشراق* سهروردی به محمدرضا پهلوی تقدیم داشت، زیرا به زعم او «میراث شاهان بلندپایه به شاهان باز آید»!!

بهرروی، «عرفانی» که توسط «مکتب فروغی» اشاعه شد، نه عرفان اسلامی با مضامین غنی و تعالی‌بخش فردی و اجتماعی آن، بلکه نوعی صوفی‌منشی و «خرابات» نشینی بود، که با تعالیم فراماسونی و حتی بابی و بهائی همخوانی داشت و تنها به درد «خانقاه»های فراماسون‌ها و دولتمردان و نظامیان بازنشسته می‌خورد، که در پیروی خود از آن براستی نیز «خرابه» نشین بودند![۲۷]

خلاصه اینکه در «مکتب فروغی»، در برخورد به متون عرفانی این گنجینه والای فرهنگ اسلامی از مضمون تهی شد و تنها به قالب‌های زیبائی متعلق به گذشته‌های دور بدل گردید، که گویا تنها در خورد تنقید و تحشیه ادبی است و لاغیر. چنان «فلسفه» و «عرفان» مُغلق و کهنه و «فاضلانه»ای که طبعاً باید در برابر «حکمت اروپا» رنگ می‌باخت. نتیجه این تلاش‌ها اشاعهٔ نوعی «جهان وطنی»[۲۸] فرهنگی به سود سیطرهٔ فرهنگ مغرب‌زمین بود.

فروغی بعنوان یك محقّق و اندیشه‌پرداز دارای تصنیفات متعددی است. او بعنوان یك دولتمرد، نماینده دوره‌های اوّل و دوّم و سوّم مجلس شورای ملی بود و در مجلس دوّم چندی به

۲۷. بگفته یکی از اساتید معاصر دانشگاه گویا واژه فرنگی «کاباره» مأخوذ از همان خرابات خودمان است!

28. Cosmopolitism

مقام ریاست نیز رسید. پنج بار وزیرخارجه، چهاربار وزیر دارائی، سه بار وزیر دادگستری، چهاربار وزیر جنگ، یك بار وزیر اقتصاد و چهار بار نخست‌وزیر شد. فروغی در ۵ آذر ۱۳۲۱، هنگامی که وزیر دربار محمدرضا پهلوی بود، در اثر عارضه قلبی درگذشت.

۴. آلن چارلز ترات کیست؟

آلن چارلزترات[1] در سال‌های جنگ دوّم جهانی رئیس سرویس اطلاعاتی انگلیس (MI - 6) در ایران بود، که با پوشش کاردار سفارت بریتانیا در تهران عمل می‌کرد.

جرج لنچافسکی کادر سفارت انگلیس در تهران را، در سالهای جنگ دوّم، متشکل از برجسته‌ترین کارمندان دارای تجربهٔ جهانی و سطح عالی دانش می‌داند، که هرکس را در برخورد با خود تحت تأثیر قرار می‌دادند و درمیان آنها مسترترات را برجسته‌ترینشان می‌شمرد.[2]

سرریدربولارد، وزیر مختار انگلیس در ایران، در زندگینامهٔ خود می‌نویسد: «ما خوشبختانه در تهران کارمندانی داشتیم که دارای دانش فوق‌العاده عالی از میهن خود و از ایران و زبان فارسی بودند؛ آتاشهٔ نظامی سرلشکر فریزر[3] و دستیار او سرهنگ دوّم پی‌بوس،[4]

---

1. Alan Charles Trott

2. Lenczowski,P.256

در تأئید گفتهٔ لنچافسکی باید افزود که برای نمونه سرلشکر فریزر دارای سوابق ممتد فعالیت در ایران بود و در سالهای جنگ اول جهانی با درجهٔ سرهنگی فرماندهی «پلیس جنوب ایران» (S.P.R) را داشت. و یا خانم لمبتون در زمانی که بعنوان وابستهٔ مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد، دارای مدرك دکترای فلسفه از دانشگاه لندن بود. خانم لمبتون در سال ۱۹۴۵ موفق به اخذ درجه دکترای ادبیات شد و در سال ۱۹۵۲ به مقام استادی ادبیات فارسی در دانشگاه لندن نائل آمد. او از برجسته‌ترین ایران‌شناسان خارجی بشمار می‌رود.

3. W.A.K. Fraser

4. G.D. Pybus

خانم لمبتون[5] و یك گروه دبیران شرقی بویژه آ.ج.ترات.»[6] آلن ترات نه تنها یك زبانشناس بسیار عالی است، بلکه در زمینه‌های موسیقی، مسائل ریاضی و بالاتر از همه تاریخ طبیعی خبره است،[7] و نیز متخصص پرنده شناسی است.[8]

ترات به عُرف و عادات ایرانی آشنائی کامل داشت و بر ادبیّات فارسی مسلّط بود و ضرب المثل‌ها و ابیات نغز فارسی را کاملاً بموقع و بجا استفاده می‌کرد. برای نمونه، در پاسخ به کسی که گفته بود: انگلیسی‌ها با ایران خوب معامله نمی‌کنند، بلافاصله چنین پاسخ داد:

گر بمـــانـــدیم زنـــده بـــردوزیـــم جـامه‌ای کـز فراق چـاك شـده!

او به خوراك‌های ایرانی علاقه نشان می‌داد و در محافل و مجالس شرکت می‌کرد و با طبقات مختلف مردم تماس می‌گرفت و در صحبت‌های خود همیشه به کمك‌هایی که انگلستان پس از جنگ به ایران خواهد کرد اشاره می‌کرد![9]

ترات و سیدضیاءطباطبائی

ترات، علاوه برعملیات تدارك سلطنت محمدرضا پهلوی ـ که افشای آن توسط ارتشبد حسین فردوست نام او را در ردیف مهم‌ترین چهره‌های جاسوسی جهان غرب قرار می‌دهد، در ایجاد مهم‌ترین حوادث سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نقش اصلی داشت:

نخستین اقدام مهم او، عملیات بازگردانیدن سیّد ضیاءالدین طباطبائی از فلسطین به ایران بود. این عملیات از مرداد ۱۳۲۰ (یکماه قبل از سقوط رضاخان) با ملاقات سرهنگ‌تیگ[10] انگلیسی و سیدضیاء در فلسطین آغاز شد و پس از شهریور ۱۳۲۰، در مکاتبات سرریدربولارد با وزیر کشور بریتانیا مقیم قاهره ضرورت آن مورد بحث قرار گرفت. در نتیجه:

ترات در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۲، تهران را به قصد اورشلیم برای دیدن سیدضیاء و اطلاع از

---

5. A.K.S. Lambton

6. Bullard, P.24

7. Ibid, P.206

8. Ibid, P.356

۹. مهدی نیا، ص ۴۵۷

۱۰. کلنل جان‌تیگ (J.Teague) از سال ۱۹۳۹ رئیس اینتلیجنس سرویس در عراق بود و سپس این سمت را در فلسطین عهده‌دار شد.

نظریات وی دربارهٔ ایران ترک کرد. کمیسر عالی انگلیس در فلسطین دستور داشت تا ترتیب ملاقات ترات و سیدضیاء را بطور خیلی محرمانه بدهد. قبلاً هم انگلیسی‌ها سروصدای زیادی دربارهٔ تشکیل «کنفرانس تبلیغات جنگ» در اورشلیم به راه انداخته بودند و این مسئله پوششی بود تا هدف اصلی مسافرت ترات به اورشلیم را مخفی داشته و این سفر را صرفاً برای شرکت ترات در آن کنفرانس قلمداد نمایند. ترات بعد از ملاقات با سیدضیاء و گفتگو با وی به این نتیجه رسید که: سیدضیاء هنوز یك ایرانی وطن‌پرست است و مشتاق انجام خدماتی برای کشور خود می‌باشد و شدیداً معتقد است به اینکه کشورش باید با انگلیسی‌ها بهر نحو ممکن همکاری نماید.[۱۱]

سیدضیاء در سال ۱۳۲۲ به تهران آمد و بلافاصله خبرگزاری «رویتر» با اعلام خبر ورود او، به تمجید از سیدضیاء پرداخت و او را بعنوان کاندیدای نخست‌وزیری از سوی «محافل دمکرات ایران»!! معرفی کرد![۱۲]

با این عملیات، ترات در واقع همان نقشی را بازی کرد که در سال ۱۲۹۹ ش. ژنرال آیرون ساید انگلیسی ایفاء نمود، با این تفاوت که این بار عملیات ناکام ماند و سیدضیاء نتوانست آن را به فرجام رساند.

عملیات اغتشاش جنوب

دوّمین اقدام مهم ترات، عملیات اغتشاش در جنوب ایران است.

در سالهائی که اتحاد شوروی با تحکیم مواضع دمکرات‌ها در آذربایجان و کردستان در جهت تجزیهٔ این خطّه می‌کوشید، متقابلاً بریتانیا نیز طرح ایجاد آشوب‌های تجزیه‌طلبانه در جنوب ایران را بمنظور حفظ برتری قوا به سود خود پیش کشید. این طرح از سال ۱۳۲۱ تدارك دیده شده بود: وزیر کشور بریتانیا مقیم قاهره در گزارش مورخه ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۲ (خرداد ۱۳۲۱) به سرریدربولارد در تهران می‌نویسد:

در حال حاضر S.O.E[۱۳] طرح‌هایی برای سازمان دادن دسته‌های چریکی در میان ایل

---

۱۱. مراجعه شود به اسناد وزارت خارجه بریتانیا مندرج در: ذوقی، *ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوّم*، صفحات ۹۲ـ۹۵.

۱۲. *گذشته چراغ راه آینده است*. ۱۸۶

مقایسه حادثه فوق با ورود دکتر سیدعلی شایگان به تهران، مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، و اعلام پرسروصدای ورود ایشان به عنوان «رئیس جمهور آینده ایران» از سوی برخی مطبوعات داخلی و خارجی عبرت‌آموز است.

13. Special Operative Executive (سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا در جنگ دوم)

قشقایی و بختیاری دردست اجرا دارد.[۱۴]

همزمان با شعلهٔ کشیدن غائله آذربایجان، ترات ـ گرداننده عملیات جنوب ـ در سال ۱۹۴۵ م. بعنوان سرکنسول انگلیس در خوزستان و فارس به جنوب رفت. او درحالیکه ستاد عملیات را در اهواز مستقر کرده بود، بوسیله مأمورین خود در سراسر منطقه تحت پوشش بطور فعّال عمل می کرد. یکی از این مأمورین، کلنل فلیچر ـ کارمند سفارت انگلیس در کرمانشاه ـ بود که کلیه دستورات را از ترات اخذ می کرد و گزارش عملیات خود را به او می داد. اهمیت سیاسی ترات درحدی بود که به هرجا می رفت، بلافاصله، هر چه لازم داشت دراختیارش گذارده می شد. برای نمونه، در سال ۱۳۲۴ به بروجرد رفت و در باغ یکی از متموّلین شهر، که برایش اجاره کرده بودند، سکنی گزید. در فاصله چند ساعت، این باغ دورافتاده به کلیهٔ وسائل ارتباطی و مخابراتی، از قبیل تلفن کاریر، تلگراف بی سیم، برق و رادیو و فرستنده مجهز شد.[۱۵] لنچافسکی عزیمت ترات به جنوب و انتصاب او بعنوان سرکنسول خوزستان را بعنوان «نشانهٔ عزم راسخ بریتانیا در حفظ سلطهٔ خود برخوزستان ارزیابی می کند.»[۱۶]

ترات بوسیلهٔ شیوخ وابسته، به تشکیل «اتحادیه عرب خوزستان» دست زد. نمایندگان این جمعیت خلق السّاعه در ملاقات با نایب السلطنه و نخست وزیر و وزیر امورخارجهٔ عراق خواستار جدائی از ایران و پیوستن به عراق شدند! رادیو بی.بی.سی. این خبر را با آب و تاب بعنوان ملاقات نمایندگان «عربستان» (یعنی خوزستان!!) و عراق پخش کرد.

همزمان، ترات به ایجاد شورش معروف به «نهضت جنوب» در فارس دست زد و با اجیر کردن سران ایل قشقایی (محمدناصر، خسرو، ملك منصور، محمدحسین) و با همکاری سرلشکر فضل‌الله زاهدی و حمایت زیرپردهٔ قوام‌السلطنه (نخست‌وزیر) طرح آشوب «خودمختاری فارس» را پیاده کرد و برادران قشقایی فارس را به اشغال مسلّحانهٔ خود درآوردند.[۱۷]

ترات، علاوه برخوزستان و فارس، به اقدامات گسترده ای در منطقهٔ بختیاری و لرستان دست زد و هدف این بود که در صورت موفقیت شوروی در آذربایجان و کردستان، در خوزستان و فارس و اصفهان یك حکومت انگلیسی قدرت را بدست گیرد و پس از تصرف تهران به

۱۴. ذوقی، مأخذ قبل، ص ۹۳

۱۵. مهدی نیا، ص ۴۵۶

16. Lenczowsky, P.253

۱۷. *گذشته چراغ...*، ص ۱۸۶ و ۴۰۱ و ۴۰۵ و نورزاده بوشهری، ص ۱۶

آذربایجان و کردستان حمله برد. یکی از رهبران این طرح، ابوالقاسم بختیاری بود که از او نامه‌ای کشف شد. او در این نامه خطاب به فرماندار بروجرد چنین نوشته بود: «آقای ترات قونسول انگلستان به بختیاری تشریف می‌آورند، خواهش می‌کنم از ایشان پذیرائی کرده و از هیچگونه مهربانی دریغ نفرمائید.»[۱۸]

ترات بیشتر اطلاعات مربوط به لرستان و بختیاری را از کلنل فلیچر، که غالباً وقت خود را بین ایالات و عشایر لر و بختیاری به اسب سواری و الاغ سواری می‌گذرانید، کسب می‌کرد. در یادداشت‌های احمد قوام ذکر شده است که مسئله تجزیه جنوب با جلب نظر ترات تهیه شده است.[۱۹]

سرکلارمونت اسکرین، دیپلمات انگلیسی و مأمور تبعید رضاخان، این اقدامات را «برگ برنده قوام» (و در واقع استعمار غرب) می‌خواند و دربارهٔ نتایج و اهمیت آن می‌نویسد:

> بهترین ورق او [قوام] در این بازی، که نیمهٔ ماه سپتامبر بیرون کشیده شد، یك ماه بعد بازی شد و آن شورش قشقایی‌ها و قبائل متحّد آنان در ایالات جنوبی بود. این واقعه در تاریخ ایران بعنوان یکی از تحریکات انگلیسی‌ها ثبت گردید. چارلز گل [گُلت] سرکنسول انگلیس در اصفهان و آلن تروت [ترات] همکار وی در خوزستان، بنظر همه بجز دولت انگلستان بانی این قیام شمرده می‌شدند که آن را سازمان داده و به آن کمك مالی و اسلحه رسانده بودند.[۲۰]

در پی اغتشاشات جنوب، و بویژه بلوای برادران قشقایی، اتحاد شوروی که در نتیجهٔ اقدامات ترات مجبور شد اقتدار خود را در آذربایجان و کردستان از دست بدهد، شدیداً به خشم آمد. سرویس جاسوسی شوروی برای انتقام‌گیری به افشای وسیع ترات دست زد و نام او بتدریج بعنوان عامل بلواهای جنوب مطرح گردید و حتی به مطبوعات نیز کشیده شد.[۲۱] در نتیجه، دولت قوام که می‌دید سکوت در این باره خوشایند نیست، مجبور به واکنش شد و توسط سیدحسن تقی‌زاده، سفیر کبیر ایران در لندن، از تحریکات ترات و سرهنگ چارلز گلت،[۲۲] سرکنسول انگلیس در اصفهان، در ایلات جنوب رسماً شکایت کرد. بوین، وزیرخارجه انگلستان، در جواب این شکوهٔ تعارف‌آمیز سفیرکبیر ایران، به دولت ایران اطمینان داد که

---

۱۸. مهدی‌نیا، ص ۴۵۶

۱۹. همان مأخذ

۲۰. اسکرین، ص ۳۹۶_۳۹۷

21. Arfa, P.256; Lenczowsky, P.256.

22. Colonel Ch.Gault

مأمورین انگلیسی در طغیان جنوب دخالتی ندارند![۲۳] ظاهراً پس از این افشاگری‌ها، ترات، که بعنوان یك مأمور اطلاعاتی «سوخته» بود، مجبور به ترك ایران شد.

ترات و دولتمردان پهلوی

از دیگر اقدامات مهم ترات باید به روابط گستردهٔ او با سیاستمداران ایرانی و جذب آنها به سرویس جاسوسی انگلیس اشاره کرد. معاشرت ترات با دولتمردان لشکری و کشوری بسیار گسترده بود و جاذبه او چنان بود که بگفته لنچافسکی «هر کسی را تحت تأثیر قرار می‌داد.»

سرلشکر ارفع در خاطرات خود می‌نویسد:

> ما با کارمندان سفارت بریتانیا، چه سیویل وچه نظامی، دارای روابط بسیار دوستانه بودیم؛ بویژه با سفیر ـ سرریدر بولارد، آلن ترات، ژنرال فریزر، کلنل بی‌بوس، کلنل گاسترل[۲۴] و آن‌لمبتون. من با دشواری فراوان می‌کوشیدم تا برای آنها وضع واقعی، بویژه نگرش اخلاقی و معنوی ارتش، که کاملاً فدائی شاه و سلطنت بود، و میهن‌پرستی عامهٔ مردم را توضیح دهم.[۲۵]

ناصر قشقایی در «خاطرات روزانهٔ» خود می‌نویسد که از گله‌داری دربارهٔ روابط او با انگلیسی‌ها پرسیدم و او چنین پاسخ داد:

> ... یك شب در یك میهمانی یك نفر مرا به ترات، کاردار سفارت، معرفی کرد. چون انگلیسی می‌دانستم دوست شدیم. در موقع انتخابات دورهٔ چهاردهم من کاندید بندرعباس بودم. مصباح‌زاده هم کاندید شاه بود.[۲۶] بدون اینکه من حرفی بزنم، انگلیسی‌ها، یعنی ترات، در اینجا به سهیلی نخست‌وزیر وقت توصیه کرده بود و قونسول انگلیس در بندرعباس هم به فرماندار تأکید کرده بود. بالاخره مردم هم می‌خواستند من وکیل شوم. از آنوقت از شاه دلتنگ شدم و حتی وقتی شاه انتظام را می‌خواست به سفارت آمریکا بفرستد، من در مجلس مخالفت کردم، که دکتر طاهری از من پرسید: عقیده انگلیسی‌ها چیست؟ گفتم: باید بپرسم. رفتم سئوال کردم. گفتند: انتظام چون انگلیسی نمی‌داند خوب نیست. همین قسم به دکتر طاهری گفتم.

بعداً، محمدرضا شاه از طریق مورخ‌الدوله سپهر گله‌داری را می‌خواهد و او محرمانه

---

۲۳. *گذشته چراغ راه آینده است*، ص ۴۱۵ و: نورزاده بوشهری، ص ۹

24. Colonel Gastrel

25. Arfa, Ibid, P.327 - 328

۲۶. ماجرای مصباح‌زاده را ارتشبد فردوست شرح داده است. مصباح‌زاده به شاه مراجعه می‌کند و او نیز به فرمانده ناحیه ژاندارمری منطقه توصیه می‌نماید که مصباح‌زاده وکیل شود. ظاهراً سفارش مستر ترات کارسازتر از شاه بود و لذا گله‌داری سر از صندوق درمی‌آورد!

ساعت ۱۱ شب به دیدار شاه می‌رود. شاه می‌خواهد تا گله‌داری علت دلتنگی انگلیس از او را پرس و جو کند. گله‌داری به سفارت انگلیس مراجعه می‌کند:

در آنموقع ترات در ایران نبود، یك نفر به اسم... بود. با او مذاکره کردم و تمام تفصیل را گفتم. جواب داد: صحیح است، مخصوصاً سفیر از او گله دارد، و به این علل است: ۱ ـ گرچه ما با آمریکائی‌ها دوست و پسرعمو هستیم. متعهداً سفیر انگلیس مطلبی را به شاه گفته بود، شاه هم عیناً به سفیر آمریکا گفته است، که مدتی بین سفرا دلتنگی و گله گزاری بود و حالا هم هست. ۲ ـ اینکه ایشان فکر نکند که شاه هستند... پدرشان را اگر فکر می‌کنند شاه بود، شاه ژنرال آیرون ساید بود، او یك دزد تاج و تخت بود...[۲۷]

۲۷. صولت قشقایی، ص ۲۵۰ـ۲۵۱

۵. میرزا کریم‌خان رشتی؛ چهرهٔ مرموز تاریخ معاصر ایران

میرزا کریم‌خان رشتی (عبدالکریم خان‌اکبر) چهارمین پسر حاج‌محمدکاظم وکیل‌الرعایا (حاج وکیل) در حوالی سال ۱۲۶۰ ش / ۱۳۰۰ ق در رشت بدنیا آمد. پدر وی از متمولین گیلان و از طایفهٔ امشه‌ای بود. بگفته رابینو:

> در رشت دو طایفه مهم وجود دارد که یکی طایفه حاجی سمیع و دیگری طایفه امشه‌ای است... طایفه امشه‌ای از مردی به نام حاجی آقاجانی از اهل امشه ریشه می گیرند که ادارهٔ امور آن ده به او محول گردیده بود. پسر حاجی آقاجانی به نام علی‌اکبر که بعدها لقب بیگلربیگی گرفت ثروت خود را از اجاره گمرك انزلی و سایر گمرکات سواحل ایران در دریای خزر به دست آورد. برادرزاده‌های او سردار منصور [فتح‌الله اکبر][1] و سردار معتمد سال‌های سال عهده‌دار امور گمرك بودند و امروزه از اعضای بسیار مهم و ثروتمند این طایفه می باشند.[2]

همانگونه که مهدی بامداد تصریح می کند، در دوران قاجاریه دستیازی به یك منبع کلان ثروت چون گمرکات سواحل شمالی جز از راه دسیسه و ارتشاء و پرداخت حق و حساب‌های

---

۱. فتح‌الله اکبر در حوالی سال ۱۲۷۲ ق. /۱۸۵۵ م. در رشت به دنیا آمد. به گفته مهدی بامداد، او پس از مرگ عمویش، اکبرخان بیگلربیگی، در سال ۱۳۰۷ ق. همسر او را به زنی گرفت و با تصاحب ارثیه کلان او بیگلربیگی رشت شد و گمرکات خراسان و گیلان و مازندران را از دولت اجاره کرد. فتح‌الله‌خان پس از چندی با اهداء ۱۲۰۰۰ تومان به مظفرالدینشاه لقب «سردار منصور» گرفت. او پس از خلع محمدعلی شاه لقب «سپهدار اعظم» را به دست آورد و به سپهدار رشتی شهرت یافت. وی در زمان کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ نخست‌وزیر بود (بامداد، ج ۳، ص ۵۲ـ۵۳). سپهدار رشتی در سال ۱۳۱۵ ش. در سن حدود ۸۳ سالگی در تهران درگذشت.

۲. رابینو، ص ۹۰ (شجره نامه طایفه امشه‌ای رشت در صفحه ۹۲ کتاب رابینو مندرج است).

کلان به شاه و درباریان میّسر نبوده است.[۳] ارتقاء از سطح یك خانواده معمولی روستائی به اشرافیت طراز اول گیلان و سراسر کشور بیانگر استعداد سرشار اکبرخان بیگلربیگی و برادرانش در توطئه گری و اندوختن ثروت های کلان و نامشروع می باشد. طفولیت و نوجوانی میرزا کریم‌خان در این محیط پردسیسه گذشت و او، که به گفته دکتر مهدی ملك‌زاده «در هوش و فراست در میان رشتی‌ها نظیر نداشت»[۴]، به عنوان چکیده و عصاره این فرهنگ در دوران جوانی نبوغ خود را به نمایش گذارد و میراث خانوادگی را به اوج رساند. ابراهیم فخرائی می نویسد:

> فرزندان حاجی وکیل ۹ نفر بودند که در رأس آنها میرزا کریم‌خان رشتی (خان اکبر) جای داشت. میرزا کریم‌خان رشتی مردی زیرك و متین و سیاستمدار بود و گرچه از ۳ برادر دیگرش، مجیب‌السلطنه و عمیدالسلطان و معزالسلطان [عبدالحسین خان سردار محیی]، کوچکتر بود، اما از لحاظ هوش و فطانت بر آنها تفوق داشت و دستورهایش را برادرانش بی‌چون و چرا پذیرفته اطاعت می‌کردند. حتی سپهدار رشتی و سردار معتمد و مبصرالملك و مجیب‌السفرا، که پسرعموهایش بودند و [نشریه] *خیرالکلام* همه را به نام «آل‌امشه» می نامید، نمی‌توانستند دستورهایش را نادیده بگیرند.[۵]

دوران جوانی میرزا کریم‌خان مصادف با سال‌های پرآشوب انقلاب ۱۹۰۵ـ۱۹۰۷ روسیّه، که تأثیرات مستقیم آن در خطه گیلان احساس می شد، و انقلاب مشروطه است. در این شرایط حسّاس سیاسی، توجه استعمار بریتانیا به شمال ایران معطوف بود و در مقابل پایگاه نیرومند استعمار تزاری در این منطقه، که وابستگان محمدعلی شاه را در بر می گرفت، پایگاهی متنفذ و کارا برای خود جستجو می کرد. بریتانیا به سرعت این پایگاه را در وجود خاندان تازه به دوران‌رسیدهٔ اکبرخان بیگلربیگی، که به تبع ثروت کلان خود سوداهای بزرگ سیاسی در سر می‌پرورانیدند، یافت و طبعاً توجه اش به کریم، چهرهٔ جوان و بااستعداد این خاندان، و برادر ماجراجوی او، عبدالحسین، جلب شد. این هماهنگی طبیعی میان سوداهای سیاسی خاندان‌های متمکن نوپدید و امیال توسعه طلبانه امپریالیسم انگلیس منجر به ظهور پدیده ای در انقلاب مشروطه شد که با نام میرزا کریم‌خان رشتی گره خورده است. در نتیجهٔ ظهور این پدیده بود که به گفته دکتر مهدی ملك‌زاده:

---

۳. بامداد، ج ۳، ص ۵۲

۴. ملك‌زاده، ج ۵، ص ۱۰۴۲

۵. فخرائی، گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۱۹۹. (رابینو در کتاب خود نام ۱۰ پسر حاجی وکیل را ذکر کرده است).

...عبدالحسین‌خان معزالسلطان (سردار محیی) و میرزاکریم از پهلوانان انقلاب مشروطیت و مؤسس حکومت ملّی به شمار می‌آیند و نام آنها در تاریخ نهضت مشروطیت جاویدان است![۶]

در چه زمان و چگونه میرزا کریم‌خان وارد پیوند اطلاعاتی با سرویس جاسوسی بریتانیا شد؟ برای پاسخ به این پرسش اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی براساس اسناد و مدارك موجود می‌توان طرحی مستند ارائه داد: کریم ۶ـ۷ ساله بود که پسرعموی ثروتمند، سوداگر و جاه‌طلب او، فتح‌الله‌خان، با میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله آشنا شد و در سن حدود ۴۰ سالگی وارد سازمان پنهانی او، «مجمع آدمیت»، گردید و به عنوان یکی از پایه‌گزاران فراماسونری ایران فرهنگ ماسونی و انگلوفیلی را به خانواده خود وارد ساخت. کریم ۱۰ـ۱۲ ساله بود که اردشیر ریپورتر، کارمند سرویس اطلاعاتی بریتانیا، از بمبئی وارد تهران شد و فعالیت خود را در جهت جذب چهره‌های مستعد و تأسیس شبکه جاسوسی انگلیس در ایران و هدایت «نخبگان» غربگرا و انگلوفیل آغاز کرد. بدینسان، در سال ۱۳۱۷ ق. /۱۸۹۹ م. «مدرسه سیاسی» توسط میرزا حسن‌خان مشیرالدوله تأسیس شد که اردشیرجی در آن مدرّس تاریخ بود. در سال‌های ۱۳۱۰ـ۱۳۱۵ ق.، که مصادف با آغاز دوران نوجوانی کریم است، شبکه سرّی «جامع آدمیّت» فعالیت جدی داشت و فتح‌الله اکبر (سردار منصور) و صادق‌خان محتشم‌الملك (سردار معتمد گیلانی)، پسرعموهای متنفذ کریم، و عبدالحسین‌خان معزالسلطان (سردار محیی)، برادر بزرگتر کریم، عضو آن بودند. و بالاخره، در سال ۱۳۲۴ ق. /۱۹۰۷ م. «لژ بیداری ایران» تأسیس شد که در آن هم اردشیرجی و هم فتح‌الله اکبر (سردار منصور) عضویت داشته‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که اردشیرجی به دلیل پیوندهایش با خانواده اکبر، میرزا کریم‌خان ۲۰ـ۲۵ ساله را به خوبی می‌شناخته و طبعاً به دلیل استعداد سرشار وی به او توجه جدی داشته و وی را به ارتباطی «ویژه»، فراتر از فراماسونری، وارد ساخته است.[۷]

---

۶. ملك‌زاده، ج ۵، ص ۱۰۴۰

۷. نکته عجیب در بررسی مآخذ دوران تاریخی فوق هالهٔ رمز و ابهامی است که پیرامون میرزا کریم‌خان رشتی را فرا گرفته است. به گواه اسناد موجود، نقش میرزا کریم‌خان در این دوران بیش از بسیاری از چهره‌هائی است که در صحنه علنی حوادث حضور داشتند و شهرتی یافتند؛ تا حدی که برخی مورخین و خاطره نویسان، که ظاهراً به کُنه حوادث و جایگاه «ویژه» میرزا کریم‌خان وقوف داشته‌اند، عناصری چون سردار محیی و سایر اعضاء خانواده اکبر را با انتساب به او تعیین هویت کرده‌اند، ولی از پرداخت چهره میرزا کریم‌خان بیم یا اکراه داشته و یا به دلایلی دیگر سکوت کرده‌اند. بدینسان، چهرهٔ این شخصیّت درجه اوّل حوادث دورهٔ دوّم مشروطه در هاله راز و ابهام ماند و حتی افشاگری‌هایی که بعدها درباره تقی‌زاده صورت گرفت، در مورد ←

در همین سالهاست که جاه طلبی های سیاسی کریم و برادر ماجراجوی او، عبدالحسین، با شیفتگی به تمدن نوین مغرب زمین گره می خورد. کریم که پرورش یافتهٔ مکتب دسیسه گری سوداگرانه و محیط فراماسونی خانوادهٔ خود است، به سان بسیاری اشرافزادگان متمکن آن روز مسافرت های اروپا نیز داشته است. ملك‌زاده می نویسد:

سردار محیی و میرزا کریم‌خان سری پرشور... داشتند و در عنفوان جوانی با اشخاص روشنفکر و مترقی آمد و شد می کردند و عقاید نوین را الهام می گرفتند. این دو برادر به واسطه مسافرتی که به اروپا کردند مجذوب تجلیّات تمدن نوین شدند و آرزومند بودند که ایران هم روزی از آزادی و تمدّن برخوردار شود و در ردیف ملل راقیه جهان جای گیرد.[۸]

جالب است بدانیم که در سال ۱۹۰۸، زمانی که معاضدالسلطنه پیرنیا نشریه *صوراسرافیل* را در سویس منتشر می کرد، میرزا کریم‌خان در کنار او حضور داشته و با لنین آشنائی یافته است:

بطوری که میرزا کریم‌خان رشتی و معاضدالسلطنه نقل می کردند، لنین رهبر آزادیخواهان روسیّه در آنزمان در سویس می‌زیسته و با آنان آشنائی پیدا کرده و توصیه‌هائی به مراکز آزادیخواهان روسیه برای تقویت و معاضدت انقلابیون ایران نموده...[۹]

کلیات دعوی فوق مورد تأیید اسناد و مدارك تاریخی است و مورخین شوروی نیز بر آن صحه گذارده اند. بوندارفسکی می نویسد:

لنین برای به دست آوردن اطلاعات هرچه کامل‌تر و بیشتر درباره انقلاب ایران در سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ با مهاجران ایرانی در پاریس و ژنو دیدار می کرد... لنین در سال ۱۹۰۸ از باشگاه مهاجران انقلابی ایران، «انجمن ایران جوان» در پاریس، دیدن کرد.[۱۰]

با توجه به پیشینهٔ فعالیت اردشیر ریپورتر و سرویس اطلاعاتی انگلیس در ایران و پیوندهای مستحکم آن با خانواده اکبر، با توجه به چهرهٔ مرموز و عجیب میرزا کریم‌خان در سال‌های بعد و با توجه به پوشش مساعدی که او، به عنوان یك «انقلابی شرقی»، از آن برخوردار بوده، می توانیم این آشنایی کریم را با لنین، حرکتی از سوی سرویس جاسوسی

← او صورت نگرفت. به علاوه، باید افزود که برخلاف سایر بستگانش، نام میرزا کریم‌خان در لیست اعضای «جامع آدمیت» و «لژ بیداری ایران» مندرج در کتاب رائین نیست. این رمز و راز با جایگاه تاریخی میرزا کریم‌خان رشتی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین عوامل بومی اینتلیجنس سرویس در ایران، انطباق کامل دارد.

۸. ملك‌زاده، ج ۵، ص ۱۰۴۱

۹. همان مأخذ، ص ۹۹۰

۱۰. بوندارفسکی، ص ۱۳

بریتانیا ارزیابی کنیم. این نقش میرزا کریم‌خان بعدها، بویژه در حوادث نهضت جنگل و در جلب سلیمان محسن اسکندری و کمونیست‌های ایران به سوی رضاخان، آشکار خواهد شد.

اینتلیجنس سرویس و انقلاب مشروطه

بهرروی، سیر سریع حوادث نقش مهم‌تری را در درون ایران از میرزا کریم‌خان می‌طلبد. در سال ۱۳۲۶ ق. /۱۹۰۸ م. قیام مردم تبریز به رهبری دو چهرهٔ انقلابی و نامدار، ستارخان و باقرخان، شکست‌های مهلك بر پیکر استبداد محمد علیشاهی وارد ساخته و این خطر را برای استعمار بریتانیا مطرح می‌سازد که مجاهدین آذربایجان تهران را به اشغال خود درآورند و سررشتهٔ امر را از دست او خارج سازند. میرزا کریم‌خان به سرعت به رشت بازمی‌گردد و به اتفاق برادرانش گروهی از آزادیخواهان و انقلابیون گیلان را پیرامون خود گرد آورده و حرکت خود را آغاز می‌کند.[۱۱]

ویژگی نقش میرزا کریم‌خان در این دوره چپ نمائی اوست؛ نقشی که تا صعود رضاخان به سلطنت ادامه دارد. این نقش پیچیدگی عملکرد سرویس جاسوسی بریتانیا را، که در کوران تجربه‌ای دیرین علیه نهضت‌های انقلابی و ضداستعماری اندوخته شده و بدون تردید حوادث سال‌های ۱۹۰۸ـ۱۹۲۱ ایران از مهم‌ترین این تجربه‌هاست، نشان می‌دهد. به دلیل همین چپ‌نمائی است که برخی مورخین کمونیست، مانند تقی شاهین، نقش میرزا کریم‌خان و برادرش عبدالحسین‌خان را به عنوان «بنیانگذاران سوسیال دمکراسی رشت» محترم شمرده و از ارزیابی صحیح آنان غافل مانده‌اند.

میرزا کریم‌خان رشتی در نیمه سال ۱۳۲۶ ق. /۱۹۰۸ م. در رشت سازمان مخفی خود را بنیاد نهاد. او این سازمان را ظاهراً به نام ستارخان، قهرمان انقلاب تبریز، «کمیته ستّار» نامید تا همدلی و اعتماد انقلابیون راستین را به خود جلب کند و بتواند بر امواج نهضت اصیل و مردمی گیلان سوار شود. مرحوم فخرائی دربارهٔ «کمیته ستار» می‌نویسد:

> کمیته سرّی رشت «ستار» نام داشت... اعضای کمیته عبارت بودند از میرزا کریم‌خان رشتی (خان‌اکبر) و سه برادرش معزالسلطان، عمیدالسلطان و احمدعلی‌خان و... کمیته که در

---

۱۱. هدف این جُستار پیگیری نقش مرموز شبکهٔ اردشیرچی و عامل سرشناس آن میرزا کریم‌خان رشتی در حوادث مشروطهٔ گیلان است و همانگونه که در متن نیز تأکید شده، بهیچروی تخطئه نهضت اصیل و مردمی موردنظر نیست. نقش مؤثر و خیانت بار این عناصر مورد تأیید بسیاری از محققین است و در نتیجهٔ همین نقش عظیم بود که سیر حوادث با دیکتاتوری رضاخان به فرجامی شوم رسید.

رأسشان میرزا کریم‌خان رشتی جای داشت، همه روزه در اطراف جنبش و نحوهٔ اجرا مذاکره می‌کرد و نقشه می‌کشید.[۱۲]

و تقی ابراهیموف (شاهین)، مورخ کمونیست، می‌نویسد:

عدم موفقیت نیروهای ضدانقلابی در سرکوب قیام تاریخی مردم تبریز، تأثیر عمیق و برانگیزنده‌ای بر انقلابیون رشت نهاد. در این میان یك جمعیت سرّی مرکب از روشنفکران انقلابی در شهر رشت تشکیل گردیده، با انجمن ملی تبریز به مکاتبه پرداخت و ضمن مراجعه به آن انجمن، آمادگی مردم رشت را برای مبارزه قاطع و مسلحانه با ضدانقلاب اعلام داشت و یاری طلبید.[۱۳]

لازم به توضیح است که یهرم‌خان ارمنی در رأس «کمیسیون جنگ» (شاخه نظامی) این کمیته قرار داشت و همراه نزدیك او الکساندر آقایان، پدر فلیکس آقایان، مأمور برجسته اینتلیجنس سرویس بود.

مسئله مهمی که اینتلیجنس سرویس در این مقطع با آن روبروست، نقش سوسیال دمکرات‌های روسیّه (قفقاز) در آذربایجان است. لذا، میرزا کریم‌خان تلاش جدی در جهت جلب سوسیال دمکراسی قفقاز به سوی خود آغاز نمود. سرویس اطلاعاتی انگلیس، از سوئی به کشانیدن پای بلشویك‌های روسیه به درون خاك ایران به منظور توجیه و پی‌ریزی حرکت‌های آتی خود نیاز داشت و از سوی دیگر فعالیت «سوسیال دمکراسی رشت» به رهبری میرزا کریم‌خان پوشش مناسبی برای نفوذ در حرکت‌های انقلابی روسیّه به شمار می‌رفت. به علاوه، جلب سوسیال دمکرات‌های قفقاز به رشت، سبب انحراف توجه آنان از تبریز شده و این نیروها را تحت کنترل اینتلیجنس سرویس در حرکت‌هائی مهار شده سرگرم می‌ساخت.

در نتیجه، به دستور «کمیته ستار» ـ و در واقع به دستور خود میرزا کریم‌خان ـ او به مدت ۲ ماه به قفقاز رفت و در باکو از طریق حاج‌زین‌العابدین بازرگان (تقی‌اف) با «کمیته سوسیال دمکرات قفقاز» وارد تماس شد و در گنجه با سرگی ارژنیکیدزه، که بعدها وزیر صنایع سنگین در حکومت بلشویکی شد،[۱۴] و «ژزف ژلز» (استالین) ملاقات کرد.[۱۵] تقی شاهین می‌نویسد:

جمعیت سرّی انقلابیون رشت در اواخر سال ۱۹۰۸ تصمیم گرفت که ضمن مراجعه به کمیته ایالتی قفقاز حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، از آنها طلب یاری نماید. بدین

---

۱۲. فخرائی، گیلان...، ص ۱۱۳ـ۱۱۴

۱۳. شاهین، ص ۸۱ـ۸۲

۱۴. ارژنیکیدزه بعدها، در ۱۹۲۰ م.، در کنگره مؤسسان حزب کمونیست ایران حضور داشت.

۱۵. فخرائی، گیلان...، ص ۱۱۵

منظور میرزا کریم‌خان رشتی، یکی از اعضاء فعال جمعیت سرّی به عنوان نماینده به تفلیس اعزام گردید.

سازمان قفقاز سوسیال دمکرات کارگری روسیه پاسخ مثبتی به تقاضای انقلابیون گیلان داده، اعلام نمود که از هیچ کمکی به قیام مردم گیلان دریغ نخواهد ورزید. به دنبال دیدار نماینده رشت [میرزا کریم‌خان] از تفلیس و باکو و مذاکراتش در آنجاها، دسته‌هائی مرکب از انقلابیون ایرانی مقیم قفقاز و گرجی‌ها و آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها شروع به آمدن به گیلان کردند. مجاهدان... پس از گذشتن از موانع ایجاد شده به دست مأموران تزاری و مرتجعان ایرانی، به توسط جمعیت سرّی پیش گفته رشت، به صورت بسیار مخفی [!] به رشت آمده، در جاهائی که از پیش تعیین گردیده بود، پنهان می‌شدند.[۱۶]

اسمعیل رائین به نقل از یك بازرگان ایرانی مقیم باکو، که با بلشویك‌های قفقاز مربوط بوده، ماجرای سفر میرزا کریم‌خان رشتی به باکو را چنین شرح می‌دهد:

در این موقع که در تبریز مشغول جنگ و دفاع بودند، از پاریس و اسلامبول خبر می‌رسید که اروپائیان می‌گویند که اهالی تبریز آنارشیست هستند و اهالی ایران مشروطه نمی‌خواهند. لهذا به هر ترتیب هست در یکی از نقاط ایران شروع به انقلاب نمائید. و ضمناً از کمیته ایرانیان پاریس که از انجمن سعادت اسلامبول مجزا شده بودند، کاغذی به کمیته ما رسید که شخصی وارد خواهد شد موسوم به میرزا کریم‌خان. شما در باب انقلاب رشت با ایشان مذاکره نمائید...[۱۷]

بدینسان، در پائیز ۱۹۰۹ با برنامه‌ریزی اینتلیجنس سرویس گروه ۱۴۰ نفری بلشویك‌های قفقاز (مرکب از ۴۰ نفر گرجی و قریب به ۱۰۰ نفر آذربایجانی) به سرپرستی سرگی ارژنیکیدزه به همراه مقادیر معتنابهی سلاح وارد رشت شدند و زیرپوشش و تحت امر میرزا کریم‌خان قرار گرفتند.[۱۸] سیدجعفر پیشه‌وری می‌نویسد:

مرحوم ارژنیکیدزه با وجود اینکه بعد از استالین دومین شخصیت انقلاب روسیه بود... مانند یك مجاهد و یك دواساز یا معین طبیب (پزشکیار) ساده در دسته مجاهدین میرزا کریم‌خان رشتی داخل شد.[۱۹]

بلشویك‌های قفقاز این چنین وارد گیلان شدند و نخستین فعالیت‌های مارکسیستی را در این خطه آغاز کردند:

سرگی ارژنیکیدزه کلوپی بنام «بین‌الملل» در رشت تأسیس کرد. او مقالات و مطالبی

۱۶. شاهین، ص ۸۲

۱۷. رائین، *حیدرخان عمواوغلی*، ص ۱۱۴

۱۸. شاهین، ص ۸۲ـ۸۳

۱۹. شاهین، ص ۸۶ـ۸۷ (بنقل از: *آژیر*، ۸ مرداد ۱۳۲۲)

درباره مبارزه طبقاتی در ایران، انقلاب سال ۱۹۰۵، خصلت و هدف انقلاب ایران... نوشته، کار مطالعه آنها را در بین انقلابیون جوان گیلان و توده‌های زحمتکش سازمان می‌داد.[۲۰]

میرزا کریم‌خان هم چنین برای جلب نظر مساعد کمونیست‌های روسیه، ترتیب ترجمه و پخش *مانیفست* حزب کمونیست و توزیع نشریات بلشویکی را در گیلان داد:

...به ابتکار گ. ك. ارژنیکیدزه، گروه سوسیال دمکرات رشت [کمیته ستار] *مانیفست* کمونیستی نوشته مارکس به زبان فارسی ترجمه گردید، ترتیبی داده شد که مطبوعات بلشویك‌ها را از آن سوی مرز به ایران وارد کنند، این نشریات از طریق باشگاه‌های سیاسی میان ایرانیان پخش می‌گردیدند... او [ارژنیکیدزه] در تابستان ۱۹۱۰ از ایران خارج شد.[۲۱]

پس از این تمهیدات دقیق که تضمین‌گر وجههٔ «انقلابی» میرزا کریم‌خان رشتی بود، او و برادرانش، بویژه عبدالحسین‌خان معزالسلطان، حضور خود را در صحنه انقلاب مشروطه علنی کردند. اعلام علنی این حضور به یك حادثه پرهیاهو، که در عین حال تصفیه‌حساب شخصی نیز بود، نیاز داشت. لذا، در محرم ۱۳۲۷ ق. / ژانویه ۱۹۰۹ م. طبق یك طرح برنامه‌ریزی شده، سردار معتمد گیلانی، پسرعموی میرزا کریم، محمدعلی‌خان سردار افخم، حاکم شهر که وابسته به روسیه تزاری بود، را به باغ خود دعوت کرد و در اثنای میهمانی عبدالحسین‌خان معزالسلطان، به همراه بلشویك‌های گرجی (گروه ارژنیکیدزه)، وارد باغ شد و او را به قتل رسانید. حادثه فوق در مجامع انقلابی سراسر کشور بازتاب وسیع یافت و سرآغاز انقلاب گیلان تلقی شد و برای معزالسلطان، به عنوان «سردار انقلاب»، شهرتی در ردیف ستارخان تدارك دیده شد! در پی این تمهید، میرزا کریم‌خان و معزالسلطان، شهر رشت را به محمدولی‌خان تنکابنی (سپهدار)، مهره مورد نظر انگلیسی‌ها، تسلیم کردند و آغاز انقلاب را در گیلان اعلام داشتند.

درباره محمدولی‌خان تنکابنی گفتنی است که او از دولتمردان دربار محمدعلیشاهی و حاکم مستبد و خون‌ریز تنکابن بود، که توسط شاه به حکومت گیلان منصوب شده و چندماه پیش به دستور شاه در کشتار انقلابیون تبریز نقش داشت![۲۲] بدینسان، این چهرهٔ ضدانقلابی توسط «کمیته ستار»، و میرزا کریم‌خان رشتی مغز متفکر و گرداننده واقعی حوادث، در رأس مجاهدین گیلان قرار گرفت. تقی‌زاده می‌نویسد که سپهدار تنکابنی از همگامی با قشون گیلان اکراه داشت و علیرغم این تمایل در رأس مجاهدین قرار گرفت:

اول که در رشت خروج کردند، عبدالحسین‌خان معزالسلطان (بعدش سردار محیی شد)

۲۰. شاهین، ص ۸۷

۲۱. گرانتوسکی (و دیگران)، ص ۳۹۹

۲۲. درباره سپهدار تنکابنی مراجعه شود به: فخرائی، گیلان...، ص ۱۲۴ـ۱۲۵؛ بامداد، ج ۴، ص ۱۶ـ۲۴.

که دارای قوم و خویش و قبیله در رشت بود تقریباً بر همه مجاهدین تسلّط داشت. ...سپهدار را آوردند که صورتاً باشد. نمی شد آدم بی سروپا را برای این کار گذاشت. سپهدار را از تنکابن آوردند. اردوی شمال به ریاست و اسم او ولی در تحت حکم یپرم و معزالسلطان و علی‌محمدخان [تربیت] بود... از رؤسای اردوها، مرحوم سردار اسعد بختیاری بود (و بختیاری‌ها) هم از انگلیسی‌ها اطاعت می کردند. سهام نفت جنوب را هم داشتند. از شمال، سپهدار با یپرم آمد. در بین راه، از طرف محمدعلیشاه آدم فرستادند که بلکه آنها نیایند. مجاهدین گیلان و اینها تحت تسلط میرزا علی‌محمدخان و یپرم و معزالسلطان و برادرش میرزا کریم‌خان بودند.[۲۳]

صعود مقاومت‌ناپذیر فراماسونری

هدف این برنامه‌ریزی دقیق و ماهرانه آن بود که نیروهای گیلان و بختیاری به عنوان «وزنه سنگین» انقلاب مشروطه، پایتخت را به تصرف درآورند و مانع تسلط نیروهای اصیل انقلاب بر اوضاع شوند و بدینسان اهداف استعمار بریتانیا را پیاده کنند. چنین نیز شد. خطه شمال عملاً تحت حاکمیت خانواده اکبر قرار گرفت. قوای گیلان به رهبری صوری محمدولی‌خان تنکابنی و رهبری واقعی عبدالحسین‌خان معزالسلطان و یپرم‌خان ارمنی، علیرغم عدم آمادگی و تدارك کافی شتابان[۲۴] راهی تهران شد و پس از تصرف قزوین منتظر ماند تا قوای بختیاری نیز از راه قم فرا رسند.[۲۵] سپس بطور هماهنگ تهران به اشغال این دو نیرو

۲۳. تقی‌زاده، ص ۱۳۵ـ۱۳۶

۲۴. ملك‌زاده، ج ۵، ص ۱۱۵۷

۲۵. احمد کسروی بر این تصور است که گویا دیپلماسی روسیه و انگلیس به علت معاهده ۱۹۰۷ همسو بود و این دو قدرت متنفذ بیگانه متفقاً مخالف ورود قشون گیلان و بختیاری به تهران بودند (*تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، ج ۱، ص ۳۱ـ۳۲). یحیی دولت‌آبادی نیز این ادعا را تکرار می کند (دولت آبادی، ج ۳، ص ۹۵ و ص ۱۰۶). باید گفت که انگلیسی‌ها علیرغم دیپلماسی علنی و رسمی خود در این ماجرا نقش دورویانه ای داشتند و در واقع هماهنگی بین دو قشون گیلان و بختیاری و مذاکره با دربار و مقامات روس به منظور تسهیل ورود قوای فوق به تهران توسط کارمندان سفارت انگلیس صورت می گرفت. دکتر الکساندر آقایان در خاطراتش می نویسد: «دو سه روز بعد مجدداً بارنویسکی [نماینده سفارت روسیه] و چرچیل [نماینده سفارت انگلیس] به کرج آمدند. حالا موقعی است که کمیسیون جنگ توسط جاسوس های خود اطلاع دارد که بختیاری‌ها به قم رسیده اند و روابط دو اردو ایجاد شده است. در این جلسه هم بارنویسکی تهدید کرد و وقتی خداحافظی کرد و از پله‌های بالاخانه محل کمیسیون جنگ پائین می آمدند چرچیل می گوید: من قوطی سیگارم را بالا فراموش کردم. صبر کنید بروم بردارم... می آید بالا و به آقایان اعضای کمیسیون می گوید: بختیاری‌ها نزدیك تهران هستند از تهدید روس‌ها نترسید به تهران ←

درآمد.[۲۶] یپرم‌خان نخستین رئیس شهربانی حکومت نوین مشروطه شد و معزالسلطان به سردار محیی ملقب گردید و عضو کمیسیون عالی شد که در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ق. عزل محمدعلی شاه را تصویب کرد. محمدولی‌خان سپهدار وزیر جنگ و در واقع «شخص اول ایران» شد.[۲۷] او اندی بعد رئیس‌الوزراء گردید و «سپهسالار اعظم» لقب گرفت. فتح‌الله اکبر (سردار منصور) نیز به سپهدار ملقب شد و وزارت پست را به دست گرفت.[۲۸] بقیه مشاغل کلیدی توسط فراماسون‌های بختیاری و سایر عوامل انگلیس قبضه شد، ولی میرزا کریم‌خان رشتی هم‌چنان در پس‌پرده ماند و پست و منصبی را نپذیرفت!

پس از فتح تهران، مجدداً رد میرزا کریم‌خان رشتی را در اروپا می‌یابیم. در شوال ۱۳۲۷ ق. روزنامه شرق به مدیریت و نویسندگی سیدضیاءالدین طباطبائی، روزنامه‌نگار ۱۸ ساله‌ای که با هیاهوی آزادیخواهی و با سودای نام و مقام وارد گود پرآشوب سیاست روز شده، در مقاله‌ای به حمله علیه میرزا کریم‌خان رشتی و برادرانش پرداخت و آنان را به اعمال سیطرهٔ مستبدانه بر خطه گیلان متهم ساخت. میرزا کریم‌خان ظاهراً به دلیل این حادثه «دلتنگ» شد و نوشت: «شکر خدا را که نخستین ثمره فداکاری‌هایم را، که آزادی قلم است، به چشم می‌بینم»! علیرغم اینکه سپهسالار تنکابنی (نخست‌وزیر) و سپهدار رشتی (وزیر پست) «عزیمت وی را بی‌موقع و وجودش را در گیلان برای تمشیت اوضاع لازم می‌دیدند، معهذا او با اعتذار مؤدبانه به عنوان اینکه مریض است و به مداوا احتیاج دارد، راه سفر اروپا را در پیش گرفت.»[۲۹] روشن است که «دلتنگی» و تمارض میرزا کریم‌خان بهانه‌ای بیش نبوده و اهداف مهمی در این سفر مستتر بوده که با حوادث آتی و پیدایش احزاب رقیب و عملیات تروریستی مرموزی که در تعیین

← حرکت کنید. این جمله را گفته قوطی سیگار طلایش را که مخصوصاً جا گذارده بود برداشته و می‌آید پائین. همین اعلام کافی بود که تصمیم حرکت اردو به طرف تهران گرفته شود...» (رائین، *یپرم‌خان سردار*، ص ۱۷۹).

۲۶. دکتر الکساندر آقایان، به تصریح خود وی در خاطراتش، پس از ورود قشون گیلان به قزوین مکالمات تلفنی سفارت روسیه با اداره راه انزلی را مخفیانه شنود می‌کرد (ملک‌زاده، ج ۶، ص ۱۱۸۱). روشن است که چنین اقدامی تنها از مأمورین آموزش‌دیدهٔ اطلاعاتی ساخته است.

۲۷. بامداد، ج ۴، ص ۲۲

۲۸. جالب اینجاست که بعدها، سپتامبر ۱۹۲۰، عبدالحسین‌خان معزالسلطان (سردار محیی) نیز در دولت «کودتای سرخ» احسان‌الله‌خان در گیلان، کمیساریا (وزارت) پست و تلگراف را به دست گرفت!

۲۹. فخرائی، گیلان...، ص ۱۸۳

سیر حوادث نقش تعیین‌کننده داشت بی‌ارتباط نبوده است. این سفر مدت مدیدی به طول نیانجامید و در کوران حوادث سال ۱۳۲۸ ق. /۱۹۱۰ م. به بعد مجدداً میرزا کریم‌خان را در تهران می‌یابیم.

نخستین پرده‌های دسیسه‌ای که توسط اینتلیجنس سرویس طراحی شد و میرزا کریم‌خان رشتی از مجریان طراز اول آن بود و سردار محیی برادرش، کارگزار ماجراجو و فتنه‌انگیز آن، آغاز شد. مهم‌ترین این حوادث قتل مرموز سیدعبدالله بهبهانی، فاجعه پارك اتابك و خلع سلاح مجاهدین تبریز و شهادت مظلومانه شیخ فضل‌الله نوری است. نقش پنهان میرزا کریم رشتی و سیدحسن تقی‌زاده و نقش آشکار یپرم‌خان و سردار محیی در این حوادث از لابلای اسناد کم و بیش نمایان است، هرچند بازبینی و شناخت ابعاد و ژرفای حوادث بر شالوده این اصل مسلم که در پس وقایع شبکه‌ای فعال از اینتلیجنس سرویس به رهبری اردشیر ریپورتر قرار داشته، نیازمند بررسی مبسوط و مستقلی است. فقط به اشاره بسنده می‌گردد که در حادثه پارك اتابك سردار محیی نقش توطئه‌گرانه‌ای را پیش می‌برد و هر دو طرف ماجرا را به تشدید درگیری تحریك می‌کرد. از جمله، کسروی اشاره دارد که تفنگچیان سردار محیی به پارك اتابك نزد سردار ملی (ستارخان) آمده و نسبت به فرمان خلع سلاح اعتراض کرده و افزودند:

> ما این تفنگ‌ها را در جنگ از دست دشمنان مشروطه درآورده‌ایم و مفت از چنگ نگزاریم.[۳۰]

کسروی به درستی اشاره می‌کند:

> این در خور گفتگوست که برای چه دسته معزالسلطان [سردار محیی] او را رها کرده داوری نزد ستارخان آورده بودند و ما نمی‌دانیم آیا خود او چنین دستوری به مجاهدان داده بود و یا مجاهدان ازو نومید شده و از ناچاری رو به ستارخان آورده بودند. هرچه هست کار زشتی به شمار می‌رود.[۳۱]

کسروی تصریح می‌کند که قتل سیدعبدالله بهبهانی به دستور تقی‌زاده بود.[۳۲] و به قتل متقابلی که ظاهراً به کین‌خواهی بهبهانی به دست عمال سردار محیی، و در واقع میرزا کریم‌خان رشتی، صورت گرفت نیز اشارت دارد.[۳۳] کاوش در وقایع عجیب و مرموز پس از فتح تهران ما را

---

۳۰. کسروی، *تاریخ هجده ساله...*، ج ۱، ص ۱۳۸

۳۱. همان مأخذ.

۳۲. همان مأخذ، ص ۱۳۰ـ۱۳۱

۳۳. همان مأخذ، ص ۱۳۲

محق می‌سازد تا این داوری یك محقق فراماسونری را مورد تأکید قرار دهیم:

فراماسونری، بازی گردان امپریالیسم در صحنه سیاسی ایران، می‌بایست حادثه‌ای بیافریند که عظمت آن موقتاً وجود ستارخان را در تهران تحت‌الشعاع قرار دهد... هنوز چند روزی از اقامت اجباری ستارخان در تهران نمی گذشت، که فضای سیاسی پایتخت با تشنّجات ساختگی به آلودگی گرائید. ظاهراً اختلاف دو حزب «اجتماعیون ـ اعتدالیون» و «دمکرات ـ عامیون»، که سران هر دو از اعضاء فراماسونری «لژ بیداری ایران» بودند، بالا گرفت. کشمکش‌ها به صف بندی‌ها کشید. گروهی در این سو، گروه دیگر در آن سو تشنج آفرینی کردند و به خشونت‌های متقابل دست زدند...

پیاده کردن طرح فاجعه پارك اتابك، که در آن برهه از زمان سرفصل اهداف استراتژیك فراماسونری به شمار می‌رفت، به یك جو سیاسی مغشوش و حادثه‌ای که وخامت اوضاع کشور را پیچیده‌تر نشان دهد، نیاز داشت!

جوّ سیاسی مورد نظر و مطلوب را، دو حزب رقیب که مهارش به دست فراماسونرها بود، از نخستین سال فتح تهران، پدید آورده بودند. ایراد اتهام افتراء، دروغ، بهتان، ناسزا، بدگوئی، شایعه‌پردازی، برچسب‌زنی، رقابت و جنگ برسر ارثیه مشروطه از سطور صفحات روزنامه‌هایی که مدیران مشکوك و نویسندگان فراماسونری داشتند، به اذهان مردم ساده‌دل منتقل می‌شد و در فضای تهران موج می‌زد. در چنین محیط بدگمانی، سوءظن و اغتشاش ذهنی، حادثه بزرگ با نقشه اهریمنی فراماسون‌ها و به عاملیت سیدحسن تقی‌زاده فراماسونر (استاد اعظم مادام‌العمر بعدی و عامل تمدید قرارداد نفت دارسی) آفریده شد. در روز ۲۴ تیر ۱۲۸۹ ش./ ۹ رجب ۱۳۲۸ ق.، که ۳ ماه و اندی از اقامت اجباری ستارخان در تهران می‌گذشت، سیدعبدالله بهبهانی... یکی از رهبران حزب «اجتماعیون ـ اعتدالیون» به ظاهر از طرف دمکرات‌ها ترور شد. ۱۸ روز بعد (۹ مرداد ـ ۲۵ رجب) اعتدالیون هم به انتقام قتل بهبهانی دو تن از دمکرات‌ها، علی‌محمدخان تربیت و سیدعبدالرزاق‌خان حکاك را که از مجاهدین رشت بودند، ترور کردند!... از ظواهر امر چنین پیداست که این ترورها برای مقاصد فراماسونری و پیش‌زمینه‌های فاجعه پارك اتابك کافی بوده، که سردار اسعد [بختیاری] در مقام وزیر جنگ در مجلس شورا به ایراد نطقی می‌پردازد که...: باید امنیت را در این مملکت پایدار کنم، اگر چه به [قیمت] کشته شدن پسر و برادرهایم باشد... امیدوارم به زودی یعنی تا یك هفته دیگر امنیت را چنان به شهر تهران اعاده بدهم که کسی چنین امنیتی ندیده باشد.[۳۴]

محقق فوق به درستی به حوادث مشکوکی که در این دوران تحت عنوان «محکمه انقلابی» انجام گرفت، توجه می‌کند:

محکمه انقلابی در سومین روز ورود مجاهدین به پایتخت تشکیل گردید، کسانی چون صنیع حضرت، مفاخرالملك، آجودانباشی، میرهاشم دوچی، شیخ فضل‌الله نوری محاکمه و

۳۴. زاوش، ص ۲۰۱ـ۲۰۴

محکوم به مرگ شدند و حکم اعدام نیز درباره آنها به اجرا درآمد! عده دیگری نیز به زندان‌ها فرستاده شدند و گروهی از پایتخت تبعید گردیدند. اما شاهزاده عین‌الدوله، در همان موقع که آتش انتقام بدین گونه تند و تیز و شرربار بود، درست روزی که سران انقلاب و زعمای مشروطه به مناسبت فتح تهران، در بهارستان جمع شده بودند، تا به یادبود آن روز تاریخی عکس بردارند، عصا زنان خود را به جمع آنها می‌رساند و در ردیف آنها می‌ایستد و بی‌آنکه از جانب کسی اعتراض و اکراهی شود، با سپهدار، سرداراسعد، عضدالملك و مستوفی‌الممالك و غیره در جلو بهارستان عکس یادبود برمی‌دارد!...

وقتی محکمه انقلابی شیخ فضل‌الله نوری را، روحانی که حداقل اتهام هیچ قتل و غارتی بروی وارد نبوده و درمیان مردم عادی جامعه نیز هوادارانی داشته، به اتهامی که محتوایش مشکوك و در خورد بازشناسی است، محکوم به اعدام می‌نمایند، چگونه به عنصر قلدری که جلاد روزهای حادثه‌ساز مسجد جامع تهران و ۱۳ ماه در پی کشتار مجاهدین و مردم بی‌گناه تبریز بوده، ثروت بی‌حساب اندوخته، اموال غیرمنقول به غارت برده، روستاهائی چون فریمان را تصاحب نموده، سخن نازك‌تر از گل نمی‌گویند. [عین‌الدوله] بیخ گوش محکمه انقلابی گردن‌فرازانه راه می‌رود و در کنار زعمای مشروطه عکس یادبود می‌گیرد... آیا می‌توان بی‌تعمق از کنار این مسئله گذشت؟

تا جائی که اسناد تاریخی نشان می‌دهد، شیخ ابراهیم زنجانی (قزلباش) دادستان محکمه انقلابی هم‌عضو لژ فراماسونری بیداری و هم‌عضو جامع آدمیت بوده و در واقع اعضای محکمه انقلابی برگزیدگان لژ فراماسونری بوده اند و نه نمایندگان خلق انقلابی ایران! یکی از اعضای محکمه انقلابی وثوق‌الدوله فراماسونر بوده... عین‌الدوله نیز نه فقط از اعضای جامع آدمیت به شمار می‌رفته بلکه از معدود ایرانی پاك نژادی است!! که در لندن از سوی لژ اعظم فراماسونری انگلیس به عضویت فراماسونری مفتخر گشته و مراتب به فراماسونری ایران ابلاغ شده است!...

در دوران مشروطیت، موقرالسلطنه ظاهراً به اتهام همکاری با محمدعلی میرزا و باطناً به سبب خیانت به سازمان فراماسونری و افشای اسرار محاکمه و به اعدام محکوم گردید...

در این میان اشاره به داستان شیخ فضل‌الله نوری نیز شنیدنی و عبرت‌آموز است. امپریالیسم انگلیس در جریان امتیاز تنباکو، به انتقام سیلی سختی که از روحانیت خورده بود، او را به سبب روابط پنهانی که با شادروان آیت‌الله میرزای شیرازی، صادرکننده فتوای تحریم تنباکو داشت، به دست فراماسون‌ها، عوامل پنهان خود، به بالای چوبه دار فرستاد. اگر جلال آل احمد در کتاب غربزدگی، شیخ فضل‌الله نوری را شهید مشروطیت قلمداد کرده، سخنی در خورد استهزاء نگفته است، که به جهت بیان آن مورد سخط و غضب برخی قلم به دستان قرار گرفت.[۳۵]

۳۵. همان مأخذ، ص ۱۵۴ـ۱۵۷

ایراد تحلیل فوق در این است که نویسنده تنها به فراماسونری ایران، که در واقع پوشش گسترده و سیاسی اینتلیجنس سرویس برای جلب رجال بوده، توجه دارد و در پس فراماسون‌ها به شبکه بسیار سرّی و به غایت پنهان اینتلیجنس سرویس اشاره نمی‌کند.

مجموعهٔ این حوادث، به «صعود مقاومت ناپذیر» فراماسون‌ها در دستگاه حاکمه جدید انجامید. مدت کوتاهی بعد، در رمضان ۱۳۲۸ ق.، ناصرالملك قراگوزلو (میرزاابوالقاسم‌خان) به نیابت سلطنت احمدشاه نوجوان رسید. قراگوزلو فارغ‌التحصیل آکسفورد و همکلاس سرادواردگری، وزیرخارجه انگلستان، و دوست لرد جرج ناتانیل کرزن، نایب‌السلطنه هندوستان، بود.[۳۶] آکسفورد دانشگاهی است که، در کنار کمبریج، از دیرباز نخبه‌ترین عوامل سرویس اطلاعاتی انگلیس را پرورانیده و بگفته پیتررایت، کارمند و محقق عالی‌رتبه اینتلیجنس سرویس، «رشته‌هائی که آکسفورد را به سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان پیوند می‌دهند بسیار محکم است.»[۳۷]

در سال ۱۳۲۹ ق. ناصرالملك اولتیماتوم روس‌ها را پذیرفت، مجلس را بست و تعدادی از عوامل اصلی حوادث روز، از جمله میرزاکریم‌خان رشتی و سردار محیی، برادرش، را «محترمانه» به قم تبعید کرد. معهذا، این افراد مدت کوتاهی بعد به تهران بازگشتند و فعالیت خود را از سر گرفتند.[۳۸]

«آل اُمشه» و غارت‌گری

تاکنون دربارهٔ نقش اطلاعاتی ـ سیاسی میرزاکریم‌خان رشتی، به عنوان یکی از چهره‌های اصلی و متنفذ شبکه جاسوسی انگلیس در ایران در سال‌های ۱۹۰۸ ـ ۱۹۲۱، توضیح داده شد و لذا ضرور است که نقش او و خانواده اش در مسائل اقتصادی نیز بازگو گردد.

گفتیم که در حوادث گیلان، حکومت شمال عملاً به دست میرزاکریم‌خان رشتی و برادران و عموزادگانش افتاد. در سال ۱۳۲۹ ق. نیز سردار محیی، پس از بازگشت از تبعید «محترمانه» قم، رسماً به عنوان «حاکم مازندران» راهی این خطه شد. مدارك موجود چهرهٔ این خانواده را به عنوان عناصری فرصت‌طلب و طماع در غارت و چپاول املاك و اموال دیگران به شدت ملکوك می‌سازد. عبدالله مستوفی می‌نویسد:

---

۳۶. دنیس‌رایت، ص ۲۷۷ ـ ۲۸۲

۳۷. پیتر رایت، ص ۳۷۶

۳۸. بهار، ج ۱، ص ۱۶۷

پاره ای از مجاهدان و آزادیخواهان مادی هم بودند که عبث پاپی این قماش از مردم شده، آن‌ها را از آزادی می‌رماندند و مرتجع می‌تراشیدند. سرآمد آنها پسرهای حاج محمد [کاظم] رشتی، سردار محیی و برادران، حتی میرزاکریم‌خان بودند. مثلاً امین‌الدوله مالك لشت نشاء بود و به خیال خود تدبیراندیشی کرده املاك خویش را به آن‌ها اجاره داده بود که از شر سایرین معاف شود. آقایان لشت‌نشاء را که اصلاً خالصه بوده است جزو اموال عمومی و متعلق به خود(!) دانسته، نمی‌خواستند به مالك قانونی آن پس بدهند. مالك به موجب ماده اجاره‌نامه، اجاره را فسخ کرده بود ولی آقایان دست بردار نبوده و به آسانی نمی‌خواستند ملك را واگذار و اسباب زحمت امین‌الدوله را فراهم می‌کردند. بالاخره عقل خانم فخرالدوله [مادر دکترعلی امینی] اقتضا کرد که ملك‌های خود را به آقامحمدجواد گنجه‌ای اجاره بدهد. اگرچه آقامحمدجواد و برادرانش غیر از قاچاق‌چی‌های قفقازی، ولی در هرحال در آن وقت تبعه روس بودند. سایر مالکین و اعیان گیلان هم برای آسایش از تعرض‌های بیجای این قماش آزادیخواهان املاك خود را به اتباع روس واگذار می‌کردند...[۳۹]

و سیدحسن تقی‌زاده می‌گوید:

همین الان بعد از ۵۰ سال این امینی‌ها از من خیلی راضی هستند. مادرش [خانم فخرالدوله] همیشه، حتی وقتی به بیروت آمده بود، از آنجا به من که در پاریس بودم به وسیله شخصی پیغام داده بود که خیلی از شما تشکر می‌کنم، زیرا این مجاهدین گیلان (میرزاکریم‌خان و غیره) می‌خواستند لشت‌نشاء امین‌الدوله را ببرند. دست گذاشتند روی آن. آن‌ها هم زور نداشتند. به طهران که آمدند حتی خانه‌شان را هم می‌خواستند تصرف کنند.[۴۰]

ماجرای معروف لشت‌نشاء تنها بعدها در دوران ریاست الوزرائی رضاخان و با وساطت او و عبدالحسین میرزافرمانفرما به مصالحه کشید. سلیمان بهبودی در خاطرات منتشر نشده اش می‌نویسد:

۲۳ حوت [۱۳۰۲] ـ شاهزاده فرمانفرما راجع به کار میرزاکریم‌خان رشتی به اتفاق خانم فخرالدوله شرفیاب شدند و در حضور حضرت اشرف [رضاخان] دعوای لشت‌نشاء را مطرح کردند. سال‌ها بود میرزاکریم‌خان با خانم فخرالدوله نزاع داشت. عاقبت فرمانفرما پادرمیانی کرد و هر دوطرف حکمیت حضرت اشرف را قبول کردند. امروز تا نزدیك ظهر رسیدگی به این کار طول کشید. مدارك و اظهارات هر دوطرف مورد توجه و مطالعه قرار گرفت. عاقبت حضرت اشرف حق را به خانم فخرالدوله دادند. ظهر بود جلسه خاتمه پیدا کرد و دعوائی که سال‌ها اسباب زحمت دولت‌ها و عدلیه بود خاتمه یافت.[۴۱]

۳۹. مستوفی، ج ۲، ص ۳۱۱ـ۳۱۲
۴۰. تقی‌زاده، ص ۱۵۰ـ۱۵۱
۴۱. بهبودی، ص ۷۳

ابعاد فساد میرزاکریم‌خان رشتی و برادران و عموزادگانش تنها به گیلان و در دستیازی به املاك گسترده خانواده امین‌الدوله محدود نمی‌شد. این فساد، که سرچشمه ثروت کلان خاندان اکبر است تا حدی که نام آن را در ردیف ۴۰ فامیل اشرافی طراز اول دوران محمدرضا پهلوی قرار می‌دهد[۴۲]، در همه ابعاد و در همه جا گسترش می‌یابد؛ زیرا اکنون خانواده اکبر دیگر تنها اشراف طراز اول محلی گیلان نیست بلکه از زعمای حکومت نوین مشروطه است و دامنه سیطره آن سراسر خاك ایران را در برمی‌گیرد.

در سال ۱۳۳۲ ق./ ۱۹۱۳ م. سردار محیی، برادر میرزاکریم‌خان رشتی، حاکم کردستان است و یك گروه قزاق به فرماندهی رودمستر و رضاخان ماکزیم (شاه بعدی) تحت امر او.[۴۳] شیخ محمد مردوخ کردستانی در *تاریخ مردوخ* داستان فروش لقب «شیخ‌الاسلامی کردستان» توسط سردار محیی و طمع بی‌پایان او را توصیف می‌کند. مردوخ می‌نویسد: «سردار محیی به دو چیز بی‌اندازه علاقمند بود: اول پول، دوم بچه خوشگل.»[۴۴] مردوخ شرح می‌دهد که چگونه سردار محیی با چماق رضاخان ماکزیم کوشید تا از آصف دیوان ۲۰ هزار تومان تلکه کند و ادامه می‌دهد:

> کم‌کم بساط کلاه‌سازی و مجاهدبازی توسعه پیدا کرده، سلب اعتماد از مشروطه و مشروطه‌طلب شد، بلکه کلمه مشروطه درمیان مردم ترجمه قتل و غارت شد که هرکس هرکس را می‌کشت یا هر جا را غارت می‌کرد می‌گفتند مشروطه شد. به این قسمت هم قناعت نکرده در هر جا بچه خوشگلی سراغ می‌دادند [سردار محیی] به وسائل مختلفه او را به دام انداخته

---

۴۲. *مجموعه اسناد لانه جاسوسی...*، ج۱، ص ۳۲ (ارنست آونی، «نخبگان و توزیع قدرت در ایران»، سیا، فوریه ۱۹۷۶، سری).

۴۳. بامداد، ج ۶، ص ۱۳۵

۴۴. هم‌جنس‌گرائی درمیان رجال انگلیسی و «نخبگان» سیاسی ـ فرهنگی آکسفورد و کمبریج نیز پدیده وسیع و ریشه‌داری است. خاطرات پیتر رایت (*شناسایی و شکار جاسوس*) نشان می‌دهد که این بیماری چهره‌های طراز اول سیاسی (مانند آنتونی ایدن) و جاسوسی (مانند لُرد ویکتور روچیلد) انگلیس را احاطه کرده است. نویسندگان انگلیسی در زندگینامه سرکلوددانسی، چهرهٔ برجسته اینتلیجنس سرویس، به شکل کاملاً طبیعی و بی‌آنکه قصد توهین داشته باشند، می‌نویسند که وی در دوران مدرسه در بلژیك توسط رابرت راس، نخستین معشوق مرد اسکاروایلد (شاعر و نمایشنامه‌نویس معروف انگلیسی)، اغوا شد! نویسندگان کتاب *کلنل Z* یکی دیگر از سوابق «برجستهٔ» زندگی دانسی را «مبارزات متوالی» او علیه «ملاّهای دیوانه»! ذکر می‌کنند! عوامل ایرانی بریتانیا نیز از این انحراف برکنار نبوده و چه بسا از استادان انگلیسی خود فراتر بوده‌اند.

مشروطه می کرد.[۴۵]

بدینسان، در سال‌های فوق، رضاخان را در زمرهٔ ایادی و چماق‌داران میرزاکریم‌خان و سردارمحیی یافتیم. رضاخان ماکزیم تنها با شروع جنگ اول جهانی، که نقش مهم‌تری از او طلبیده می شد، در سال ۱۳۳۴ ق./ ۱۹۱۵ م. با درجه میرپنجی در رأس تیپ قزاقخانه (آتریاد) همدان جای گرفت.

میرزاکریم‌خان رشتی و «دولت ایران آزاد»

شروع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ م. تأثیرات عمده بروضع سیاسی ایران گذارد. اتحاد روسیه و انگلیس در جنگ علیه آلمان منجر به کاهش رقابت‌های این دوابرقدرت روز در صحنه داخلی ایران شد. در پی قرارداد سری ۱۲ مارس ۱۹۱۵ در قسطنطنیه سرزمین ایران به طور کامل میان آنها تقسیم شد و استقلال ایران در لبه پرتگاه سقوط واقعی قرار گرفت. روسیه لشکر قزاق خود را وارد ایران ساخت و انگلستان در فارس به تشکیل «پلیس جنوب ایران» (S.P.R) دست زد:

> وضع عجیب و استثنائی ایران در این دوره ناشی از بند و بست‌های محرمانه روس و انگلیس برای تقسیم خاك این کشور بعد از خاتمه جنگ بود که آثار و علائم خود را، بی‌آن که کوچك‌ترین اشاره‌ای به توافق‌های قسطنطنیه بشود، به اشکال و صور مختلف نشان می‌داد... رجال آن روزی مملکت که ظاهر قضایا را می‌دیدند و از بسته شدن پیمان قسطنطنیه خبر نداشتند، همگی در گرداب حیرت افتاده بودند که این چه وضعی است و چرا روس‌ها با یك چنین تحکم و قدرت بی‌سابقه در ایران رفتار می‌کنند بی‌آن که با مخالفت جدی انگلستان روبرو گردند![۴۶]

در عین حال، این اتحاد شرایط مساعد را برای نفوذ عوامل جاسوسی انگلیس در قشون روسیه تزاری فراهم ساخت و پیوندهای مستحکمی میان برخی ژنرال‌های روس با سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا شکل گرفت. از سوی دیگر، تحت تأثیر تنازع آلمان قدرتمند با روسیه و انگلیس شرایط مساعدی برای رشد گرایش‌های ضداستعماری در برخی نیروهای سیاسی ایران فراهم شد. در نتیجه این شرایط نوین بود که مجالی برای بروز چهره‌هائی چون مستوفی‌الممالك و صمصام‌السلطنه بختیاری پدید آمد.

---

۴۵. بامداد، ج ۶، ص ۱۳۵

۴۶. شیخ‌الاسلامی، ص ۸۶

با شروع جنگ جهانی اوّل، استعمار انگلیس به تجدید سازمان سرویس اطلاعاتی خود دست زد و «اداره ششم اطلاعات نظامی» (MI-6) شبکه‌های جاسوسی گستردهٔ ماوراءبحار بریتانیا را تحت پوشش گرفت. ایران به دلیل اهمیت استراتژیك آن و نیز به دلیل نفوذ وسیعی که آلمان به سرعت در آن کسب می‌کرد، و عامل اصلی آن نفرت مردم از روسیه و انگلیس بود، طبعاً یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت اینتلیجنس سرویس انگلستان در مرحله جدید فعالیت آن به شمار می‌رفت. یکی از مهم‌ترین ابعاد این فعالیت، نفوذ پنهان شبکه جاسوسی انگلیس در حرکت‌های ملیون ایرانی و نهادهای دولتی و نظامی آلمان (و سایر سفارتخانه‌های خارجی) در ایران بود. به همین دلیل است که در دوران جنگ اول جهانی از سوئی شاهد حضور افرادی چون حسینقلی‌خان نواب و سیدحسن تقی‌زاده در برلین و «ملی» و آلمانوفیل شدن این چهره‌های سرشناس بریتانیا هستیم و از سوی دیگر عناصری چون احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) را در سمت منشی اول سفارت آلمان در تهران می‌یابیم. بعدها، در سالهای ۱۳۲۰، نقش سپهر به عنوان عامل اینتلیجنس سرویس روشن شد و حسین فردوست نیز در خاطراتش، به نقل از خود او، براین ارتباط صحه گذارده است.

در این شرایط سیاسی، مجدداً میرزاکریم‌خان رشتی و برادرش سردار محیی در کانون مهم‌ترین رخدادهای کشور حضور فعال دارند:

در سال ۱۳۳۴ ق./۱۹۱۵م. مستوفی‌الممالك ریاست دولت را به دست دارد و می‌کوشد تا با بیطرفی در مناقشات جنگ جهانی، مانع سیطرهٔ دو قدرت متحد انگلیس و روس برایران شود. دولت مستوفی از حمایت رجال مذهبی و سیاسی استقلال‌طلب و بویژه بخش معتنابهی از عناصر جوان ژاندارمری برخوردار است. در این زمان، از سوی عوامل انگلیس و روسیه تحریکات جدّی علیه دولت مستوفی و نیروهای ملی صورت می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین عوامل این تحریکات پنهان میرزاکریم‌خان رشتی است. او در عین خرابکاری به پخش این شایعه دست می‌زند که گویا این آلمانی‌ها هستند که علیه دولت مستوفی خرابکاری می‌کنند. احمدعلی سپهر، بنقل از مستوفی، می‌نویسد:

> اینکه میرزاکریم‌خان رشتی برادر سردار محیی شهرت داده که آلمان‌ها در تخریب کابینه من دست داشته‌اند هرگز باور نخواهم کرد.[۴۷]

بهرروی، با تحریك دست‌های قدرتمند اینتلیجنس سرویس در ایران، دولت مستوفی سقوط کرد و در ۱۹ صفر ۲۸/۱۳۳۴ دسامبر ۱۹۱۵، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به صدارت

۴۷. سپهر، ص ۲۲۴

رسید. فرمانفرما مأموریت داشت که نیروهای دولتی ایران را به سود دو قدرت متحد انگلستان و روسیه و علیه نیروهای عثمانی و نیز علیه نیروهای ملّی و استقلال‌طلب کشور ـ که در شرایط مساعد جنگ جهانی زمینه‌ای برای رشد یافته بودند ـ وارد کارزار کند.

با روی کارآمدن فرمانفرما، عده‌ای از نمایندگان مجلس، از حزب دمکرات، که در ماه‌های آغازین جنگ جهانی در پرتو شرایط نوین سیاسی کشور فعالیت‌هائی علیه روسیه و انگلستان انجام داده بودند، از جان خود بیمناك شده و به قم پناه بردند. این گروه، به ریاست سلیمان میرزا اسکندری در قم «کمیته دفاع ملّی» را تشکیل داده و حکومت شهر را به دست گرفت. در «کمیته دفاع ملی» چهره‌هائی چون سیدحسن مدرس، میرزاسلیمان‌خان میکده و میرزامحمدصادق طباطبائی عضویت داشتند. این جریان به مرکز ثقل نیروهای وطن‌دوست بدل شد و تعدادی از صاحب منصبان ژاندارمری چون محمدتقی‌خان پسیان و حبیب‌الله‌خان شیبانی به همراه قشون خود در کنار آن قرار گرفتند. «کمیته دفاع ملی» قم به زودی، با توافق انگلیسی‌ها، مورد حمله نیروهای روس قرار گرفت و آنان پس از درهم شکستن قوای ژاندارم و چریك به سوی قم رهسپار شدند. اعضای کمیته از قم به سوی کاشان و اصفهان گریخته و سپس در کرمانشاه به رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، حاکم آن دیار، پیوستند و در فوریه ۱۹۱۶ «دولت ایران آزاد» را در غرب کشور تشکیل دادند. در این دوران، قوای ژاندارم به فرماندهی کلنل محمدتقی‌خان پسیان به نبردهائی با نیروهای انگلیس و روسیه دست زدند.

روشن است که در چنین شرایطی مهم‌ترین هدف اینتلیجنس سرویس نفوذ در «کمیته دفاع ملّی» و «دولت ایران آزاد» و خرابکاری در صفوف آن بود. در تحقق چنین آماجی است که نام میرزاکریم‌خان رشتی و برادرش، سردار محیی، را در زمرهٔ اعضای «کمیته دفاع ملی» می‌یابیم.[۴۸] و هم‌چنین به چهرهٔ تندرو و افراطی و مشکوکی به نام احسان‌الله‌خان دوستدار در صفوف قوای مسلح «دولت ایران آزاد» برخورد می‌کنیم.[۴۹] نقش مرموز و توطئه‌گرانه این دویار (سردار محیی و احسان‌الله‌خان) را در نهضت جنگل پی خواهیم گرفت و درباره تداوم روابط

---

۴۸. دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۳۶۰

۴۹. فخرائی، *سردار جنگل*، ص ۸۹

مرحوم فخرائی می‌نویسد: «ما احسان‌الله را از آنجا می‌شناسیم که معلم فرانسه فرزندان حاج میرزایحیی‌خان املشی بود. بعد در سلك مجاهدین مشروطه درآمد و سپس همراه ملیّون به مهاجرت رفت و بعد به نام عضو «کمیته مجازات» معروفیتی به دست آورد و متعاقب بروز واقعه‌ای خود را از طهران به رشت رسانید.» (*سردار جنگل*، ص ۳۳۹)

میرزاکریم‌خان رشتی و سلیمان میرزا اسکندری و نقش این دو در صعود رضاخان به سلطنت نیز سخن خواهیم گفت. بهرروی، با این نفوذ میرزاکریم‌خان رشتی، بیهوده نیست که اندی بعد میان «دولت ایران آزاد» و «کمیته دفاع ملی» اختلاف در می‌گیرد و این تنازع به شکست این حرکت و خروج زعمای آن از کشور در مه ۱۹۱۶ و انتقال مرکز فعالیت آن به بغداد و استانبول و برلین می‌انجامد. در خاطرات میرزایحیی دولت‌آبادی گوشه‌ای از این نقش مؤثر میرزاکریم‌خان در خرابکاری علیه «دولت ایران آزاد» آشکار است:

اتفاقاً جزو اردوی سرگردان [اعضای متواری «کمیته دفاع ملی»] یکی از آشنایان که با وی الفت مختصری از پیش داشتم و مدتی از هم دور شده بودیم، به قصرشیرین آمد و آن میرزاکریم‌خان گیلانی بود (میرزاکریم‌خان جوانی است به سن سی و چند سال از خانواده‌های محترم گیلان. شخصی حساس و خوش قریحه. در هنگام انقلاب ایران و خلع محمدعلی شاه خدماتی به ملت نموده است. در این وقت هم با برادر بزرگتر خود عبدالحسین‌خان سردار محیی از تهران حرکت و به اصفهان رفته و با اردوی سرگردان به قصر رسیده است.)

میرزاکریم‌خان در ابتدای ورود به قصرشیرین با من رشته الفت قدیم خود را محکم کرد. من هم می‌گشتم کسی را پیدا کنم که علاوه برفکر و تدبیر داشتن از یك طرف دستش آلوده به گرفتن پول از آلمان‌ها و غیره نشده باشد و از طرفی مقهور عضویت دو فرقه دمکرات و اعتدال و کشمکش‌های شخصی آنها نباشد. این شخص را دارای این صفات دانسته با هم قرار دادیم در راه خاتمه دادن به آن اوضاع ناهنجار و تمرکز دادن به قوا در این آخر نقطه خاك ایران قدمی برداریم. میرزاکریم‌خان برای مساعدت و همراهی با خیالات من صمیمانه حاضر شد و مقررات ما این گشت:

۱ ـ مسئله فرقه بازی را از میان همسفران به کلی لغو نمائیم یعنی عنوان دمکرات و اعتدالی تا آخر جنگ درمیان نباشد.

۲ ـ کمیته دفاع ملی لغو شود.

۳ ـ جمعیتی بنام مدافعین وطن تشکیل گردد.

۴ ـ نظام‌السلطنه را مجبور نمائیم از آن جمعیت یعنی هیئت منتخبه آنها حرف شنوی نماید و به این وسیله نواهای مختلف را یکی نمائیم و قوه مجریه را به کار اندازیم و بی فاصله شروع به اقدام کردیم...

نظام‌السلطنه از من و میرزاکریم‌خان بدگمان شد که شاید این نقشه برای کوتاه کردن دست او از کار کشیده شده باشد. اطرافیان خودپرست او و بعضی از نمایندگان اعتدالی و دمکرات هم که در اجرای این نقشه اخلال کرده بودند به آتش بدگمانی او از ما دو نفر دامن زدند...[۵۰]

۵۰. دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۳۶۲ـ۳۶۶

اینتلیجنس سرویس و نهضت جنگل

در چنین شرایط حساس سیاسی، که اینتلیجنس سرویس به شدت درگیر توطئه‌ها و تحریکات سیاسی ـ اطلاعاتی در ایران است، حادثه‌ای عجیب و نامنتظر رخ داد: سقوط تزاریسم در فوریه ۱۹۱۷ و متعاقب آن پیروزی انقلاب بلشویکی در نوامبر (اکتبر) در روسیه. تحولات جدید جهانی بر اوضاع داخلی ایران تأثیر گذارد و استعمار بریتانیا هراسان از خطر توسعهٔ بلشویسم توجه اصلی خود را به ایران و نهضت‌های انقلابی آن در خراسان و آذربایجان و فارس و بویژه گیلان معطوف داشت. گیلان از دو نظر واجد اهمیت بیشتر بود: نخست، به دلیل عمق و همگانی بودن نهضتی که برهبری میرزاکوچک‌خان جنگلی آغاز شده و به خاطر قرب مسافت می‌توانست هرآن دولت مرکزی نابسامان و فروپاشیده را در تهران در معرض تسخیر انقلابیون جنگل قرار دهد؛ دوم به دلیل هم‌جواری با روسیه و ارتباطات نزدیك انقلابیون جنگل با قفقاز. در نتیجه، طرح ایجاد یك «کمربند فولادین» پیرامون بلشویسم و لاجرم یك دیکتاتوری قدرتمند نظامی در ایران، در «وایت‌هال» لندن برنامه‌ریزی شد. بدیهی است که در اجرای این طرح اینتلیجنس سرویس دارای جایگاه اصلی بود.

اینتلیجنس سرویس در خطه گیلان از شبکه کارآمد و متنفذی برخوردار بود که در رأس آن میرزاکریم‌خان رشتی قرار داشت. میرزاکریم‌خان و برادرش، سردار محیی، نه تنها نسبت به اوضاع منطقه شناخت کافی داشتند، بلکه زمانی خود در رأس «کمیته ستّار» آغازگر نهضت مشروطه در گیلان بوده و میرزاکوچك‌خان و سایر انقلابیون ساده‌دل جنگل در صفوف قشون آن‌ها حضور داشته و حتی در زمان کودتای ۱۳۲۹ ق. ناصرالملك قراگوزلو در تبعید محترمانه قم همراه آنان بوده است.[۵۱] مرحوم فخرائی در گزارش مستند خود اطلاع می‌دهد که در همان زمان نیز روحیات میرزاکوچك، که آرمان‌های اصیل و والائی را در سر می‌پرورانید، با پندار و کردار مجاهد نماهائی که بر گُردهٔ نهضت سوار شده بودند هم‌خوانی نداشت:

> میرزا مردی زودرنج و حسّاس بود. کمااینکه بعد از فتح قزوین به علت کارهای خلاف قاعده که از بعضی مجاهدین سرمی‌زد متعرضانه به رشت برگشت. لیکن میرزاکریم خان رشتی (خان اکبر)، که آن وقت ریاست کمیته ستار را به عهده داشت او و مجاهدین همراهش را با استمالت فراوان برگردانید... میرزا کوچك‌خان در دوران اقامت تهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد، حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محیی گرفت و نمی‌خواست یا نمی‌توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید،

۵۱. بهار، ج ۱، ص ۱۶۷

قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت می‌زیست از پذیرفتن کمک‌های مادی سردار امتناع می‌ورزید.[۵۲]

در چنین شرایطی که نهضت جنگل به رهبری میرزاکوچک‌خان خطری جدّی برای مطامع بریتانیا محسوب می‌شد، در سال ۱۳۳۸ق./۱۹۱۹م. در تهران شاهد پیدایش سازمانی سرّی و توطئه‌گر هستیم، که به «کمیته آهن» یا «کمیته زرگنده» شهرت دارد. ظاهراً در رأس «کمیته زرگنده» سیدضیاءالدین طباطبائی، مدیر روزنامهٔ رعد قرار داشته؛ روزنامه‌نگار جوانی که از آغاز دوره دوم مشروطه (۱۳۲۷ ق.) با های و هوی آزادیخواهی پرچم «ناسیونالیسم» خود را علم کرده و با شعارهای تند علیه اشرافیت حاکم برای خود وجهه می‌اندوخت و مدتی بعد به عنوان یکی از برجسته‌ترین عوامل سیاسی استعمار بریتانیا در صحنه سیاست ایران شناخته شد. در میان اعضای کمیته نام آشنای میرزاکریم‌خان رشتی را می‌بینیم که با توجه به پیشینهٔ عجیب او می‌توانیم وی را هدایت‌گر اصلی و مغز متفکر «کمیته زرگنده» بدانیم.

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

مدیر رعد [سیدضیاء] در خانه ییلاقی خود که نزدیک سفارت انگلیس اما در زرگنده است کمیته‌ای تشکیل داده مرکب از جمعی از ایرانیان و از ارامنه دوست و همفکر و خیال خود در سیاست داخلی و خارجی. این کمیته مخفی است، ولی نگارنده دورادور به واسطه نزدیکی جایگاه ییلاقیم به خانه مزبور و به سبب شناسائی اشخاصی که به آن خانه روز و شب آمد و شد دارند... بر جریان این کار آگاه هستم... بعضی از اعضای حوزه مزبور در قلهک و زرگنده منزل ییلاقی دارند، مانند میرزامحمودخان مدیرالملک [محمود جم] رئیس انبار ارزاق، دکتر منوچهرخان طبیب ژاندارمری، میرزا موسی‌خان رئیس خالصجات، مسعودخان سرهنگ ژاندارمری. جمعی هم از تهران می‌آیند و می‌روند مانند ملک‌الشعراء بهار خراسانی، میرزاکریم‌خان گیلانی، دکتر مودب‌الدوله کرمانی، سیدمحمد تدین بیرجندی، اپیکیان ارمنی و غیره... بالجمله کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران در قسمتی که باید به دست ایرانیان انجام بگیرد... یك جمع از معروفین به وطن‌خواهی، که بیشتر آنها مهاجرین محرم ۱۳۳۴ هـ. هستند، به دستیاری آقا میرزا محمدصادق طباطبائی اعتدالی سابق و دوستان او حوزه‌ای تشکیل داده [و] به [دلیل] خصوصیت شخصی با مدیر کمیته زرگنده به این جمعیت مربوط و در کارها تا یك اندازه با آن‌ها شرکت می‌نمایند. این جمع از مسلك‌پیش خود دست برداشته خود را اکنون سوسیالیست می‌خوانند تا به این عنوان بتوانند بلشویك‌ها را فریب بدهند، در صورتی که عنوان سوسیالیستی به بعضی از آن‌ها به هیچوجه مناسبت ندارد.[۵۳]

---

۵۲. فخرائی، *سردار جنگل*، ص ۴۰ و ۴۲

۵۳. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۵۰ـ۱۵۱

توضیحات فوق مشخص می‌سازد که «کمیته زرگنده» با چنین ترکیب باز، یك شبکه سیاسی بوده که اینتلیجنس سرویس در پوشش آن رجال گوناگون را مؤتلف می‌ساخته و استراتژی خود را پیش می‌برده است. لذا، می‌توانیم «کمیته زرگنده» را کانون توطئه‌گری بدانیم که مجری طرح‌های سرویس اطلاعاتی انگلستان بوده است. ما کاملاً محقّیم ادعا کنیم که میرزا کریم‌خان رشتی ارتباطات این کمیته را با اردشیر ریپورتر برقرار می‌کرده و طرح‌های اینتلیجنس سرویس را به آن انتقال می‌داده است؛ هرچند سیدضیاء از طریق حبیب‌الله رشیدیان دارای ارتباط موازی با وزارت خارجه انگلیس (نرمان وزیر مختار بریتانیا در تهران) نیز بوده است.[۵۴]

چنان که اسناد تاریخی گواهی می‌دهند، «کمیته زرگنده» دارای ۲ کارکرد اصلی بوده است: سرکوب نهضت جنگل و استقرار یك دیکتاتوری آهنین در ایران.

سناریوئی که برای سرکوب نهضت جنگل پیاده شد، تصویر یك طرح کامل و پیچیده اطلاعاتی را نشان می‌دهد که پیش از این در ماجرای «کمیته ستار» و در خرابکاری علیه «دولت آزاد ایران» با آن آشنا شدیم: ایجاد شبکه قلابی با نقاب انقلابی‌گری و افراطی‌گری،[۵۵] نفوذ در صفوف نهضت و تلاش برای به دست گرفتن رهبری آن و در صورت عدم‌موفقیت در این امر خرابکاری و توطئه‌گری. طرح ایجاد شبکه‌های قلابی، که در سرویس‌های اطلاعاتی غرب به عنوان بخشی از «استراتژی فریب» آموزش داده می‌شود، در چند دهه بعد زیربنای پیچیده‌ترین عملیات خرابکارانه اینتلیجنس سرویس را در همه نهضت‌های انقلابی تشکیل داد، در جنگ جهانی دوم با نام «عملیات صلیب دوبله» بارها آزموده شد و در دهه‌های ۱۹۵۰ـ۱۹۶۰ میراث غنی تجارب آن در اختیار «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) قرار گرفت. گفتنی است که کمونیست‌های روسیه نیز در کوران عملیات «چکا» در دهه ۱۹۲۰ بتدریج با «استراتژی فریب» آشنا شدند و در دهه ۱۹۳۰ با نام «عملیات تراست» با موفقیت آن را علیه مهاجرین روس در اروپا و آمریکا پیاده کردند.[۵۶]

---

۵۴. اسناد وزارت خارجه انگلیس تنها بیانگر ارتباطات سیدضیاء با نورمان است.

۵۵. تجربه تاریخ به اثبات رسانیده که معمولاً انقلابیون اصیل در مقابل دعاوی افراط‌گرایانه سریع‌تر خلع‌سلاح می‌شوند و با این نقاب بهتر می‌توان عناصر ناآگاه و پرشور و عوام را جلب کرد.

۵۶. «عملیات تراست» به عملیاتی اطلاق می‌گردد که توسط سازمان اطلاعاتی شوروی (گ.پ.او) از سال ۱۹۲۲ علیه ضدانقلابیون مهاجر روسیه سازمان یافت. این عملیات به «سازمان تراست» منتسب است که به عنوان جبههٔ ائتلافی گروه‌های ضدبلشویکی به کانون اصلی فعالیت‌های اپوزیسیون مهاجر روس بدل ←

دولت‌آبادی نحوه اجرای این طرح را توسط میرزاکریم‌خان رشتی علیه نهضت جنگل چنین فاش می‌سازد:

خلاصه چیزی که در این وقت انگلیسیان را در ایران مشوّش و شاه و دولتیان را مضطرب دارد، وقایع گیلان است و ترس اینکه میرزا کوچک‌خان و مجاهدین رو به تهران بیایند. ولی انگلیسیان در این وقت تدبیری می‌کنند که تا مدتی بعد کسی به حقیقت آن پی نمی‌برد و آن این است که:

یك قوه ملی به دست متمولین گیلانی ضد میرزاکوچک‌خان به تقلید همان قوه مجاهدین... می‌سازند تا این قوه عملیات قوهٔ وارد شده را خنثی کرده میان رؤسای آنها اختلاف کلمه و نفاق بیندازد و از ارتکاب فجایع هم دریغ نکند تا اسباب انزجار گیلانیان بی‌طرف از عنوان بلشویکی بگردد و اگر بشود میرزاکوچک‌خان را هم که مبغوض آنهاست و یك قوه ایرانی ثابت قدمی است، محو بسازند.

بدیهی است خوانین و ملاکین بزرگ گیلان مانند فتح‌الله خان سردار منصور [سپهدار رشتی]، که در کابینه وثوق‌الدوله وزیر جنگ بوده است و علاقه بسیار او در گیلان به

← شده بود. مرکز فعالیت‌های این سازمان در لهستان بود و در رأس آن ساوینکوف، انقلابی معروف روس، قرار داشت.

بوریس ساوینکوف (۱۸۷۹ ـ ۱۹۲۵)، فعالیت‌های خود را از سالهای ۱۸۹۰، از دوران دانشجوئی در سن‌پطرزبورگ و در صفوف جنبش نارودیزم، علیه رژیم تزاری آغاز کرد. او به عنوان یکی از رهبران جناح چپ «حزب سوسیالیست انقلابی» (اس.ار) در ترور پله‌وه، وزیر کشور و رئیس پلیس روسیه، و ترورهای دیگر نقش داشت و لذا دستگیر و به اعدام محکوم شد. ولی وی موفق به فرار گردید و در سال ۱۹۰۶ به سوئیس گریخت. پس از سقوط تزاریسم، ساوینکوف به روسیه بازگشت و در دولت آلکساندرکرنسکی معاون وزارت جنگ شد. پس از پیروزی بلشویکها، ساوینکوف به مخالفت با آنان پرداخت و در سال ۱۹۱۸ رهبری عملیات تروریستی علیه رژیم جدید را به دست گرفت و شورش‌های متعددی را سازمان داد و پس از شکست، فعالیت‌های خود را در لهستان ادامه داد. ساوینکوف در لهستان از حمایت ژنرال پیلسودسکی و اینتلیجنس سرویس بریتانیا برخوردار بود و سیدنی رایلی، سرجاسوس یهودی ـ انگلیسی، و وینستون چرچیل در تماس مستقیم با وی قرار داشتند. چرچیل پس از نخستین ملاقات با ساوینکوف او را به عنوان «یك تروریست خوب» برای اهداف خود و دارای قدرتی «نزدیك به اعجاز» ارزیابی کرد (Andrew, P.286). بدینسان، ساوینکوف در رأس «سازمان تراست» قرار گرفت و قریب به ۳۰ هزار مهاجر روس را وارد تشکیلات نظامی خود نمود.

در تابستان ۱۹۲۲ یکی ازهمکاران ساوینکوف، در حین ورود به خاك روسیه، دستگیر شد و پس از پذیرش همکاری با «گ.پ.او» آزاد گردید و بدین ترتیب نفوذ پنهان بلشویك‌ها در «سازمان تراست» پی‌ریزی شد. ابعاد این نفوذ تا بدانجا رسید که یکی از افسران عالیرتبه «گ.پ.او» در پوشش یکی از رهبران «سازمان تراست» در مسکو، به ورشو و پاریس سفر کرد و با ساوینکوف ملاقات نمود. او از ساوینکوف خواست که ←

دست مجاهدین افتاده و سردار معتمد [گیلانی] و سردار محیی و غیر این‌ها، چه از بابت ضدیّت با میرزاکوچک‌خان و چه از بابت علاقه شدید به محو شدن قوهٔ متجاسرین بهتر اسباب دست بوده‌اند.

سردار محیی... که... پس از حوادث مهاجرت [دولت «ایران آزاد»] و بعد از انقلاب روسیه گاهی در تهران و گاهی در گیلان بی تکلیف امرار حیات می کرده است، در این وقت با ارتباط به «کمیته زرگنده»، چنان که احتمال داده می شود با دستور مخفی، به گیلان رفته با برادر کوچك خود [میرزاکریم‌خان رشتی] بی آن که کسی متعرض آنها بشود چندی در رشت می‌مانند و خود را بلشویك می خوانند و از اینجا بلشویك مصنوعی گیلان شروع می شود. بلشویك شدن اشخاصی که این جامه به اندام آن‌ها به هیچوجه برازندگی ندارد و باور کردنی نیست البته از روی سیاست و خارج از عادت است. خصوصاً که دیده می شود دست سیاست بیگانه به توسط کمیته زرگنده از آستین همین بلشویك ساختگی در گیلان درآمده رل بزرگی بازی می نماید. بلی، انگلیسیان با همین دست میانه میرزاکوچک‌خان و سردستگان مجاهدین تازه‌وارد شده از قبیل احسان‌الله خان و غیره را برهم زده، شعله آتش ریاست جمهور میرزاکوچک‌خان را هنوز

→ برای رهبری مستقیم سازمان به روسیه بیاید. ساوینکوف در آغاز امتناع نمود و یکی از معاونین خود را اعزام داشت. او نیز دستگیر شد و به عنوان مأمور نفوذی بلشویکها به فعالیت خود ادامه داد و ساوینکوف را به ادامه فعالیت در درون روسیه ترغیب کرد. بالاخره، ساوینکوف پذیرفت و پس از ورود به روسیه دستگیر شد. او در ۲۷ اوت ۱۹۲۲ در دادگاه به جرائم خود اعتراف کرد و از رژیم بلشویکی تقاضای عفو نمود. اعترافات ساوینکوف سبب شد که وی تنها به ۱۰ سال زندان محکوم گردد. سیدنی رایلی، سَرجاسوس اینتلیجنس سرویس، ابتدا اعترافات ساوینکوف راجعلی خواند ولی مدتی بعد «خیانت» وی را پذیرفت. ساوینکوف در زندان تلاش زیاد کرد تا آزاد شود و در صفوف سازمان اطلاعاتی شوروی فعالیت نماید و زمانی که این درخواست وی عقیم ماند خودکشی کرد.

نفوذ بلشویکها در «سازمان تراست» با دستگیری ساوینکوف پایان نیافت و این بار علیه سیدنی رایلی متمرکز شد. رایلی نیز با تمهیداتی مشابه به درون روسیه کشانیده شد و در مسکو با دو تن از رهبران «تراست»، که در واقع مأمورین «گ.پ.او» بودند، به طرح‌ریزی یك سلسله عملیات پرداخت و زمانی که مدارك کافی علیه وی به دست آمد، دستگیر شد. رایلی نیز در زندان تسلیم شد و طی نامه‌ای به فلیکس دزرژینسکی، رئیس سازمان امنیت شوروی، تعهد کرد که اگر بخشوده شود، کلیه اطلاعات خود را «درباره اینتلیجنس سرویس، سازمان اطلاعاتی آمریکا و مهاجرین روس» دراختیار او قرار خواهد داد. ظاهراً این درخواست پذیرفته نشد و رایلی در نوامبر ۱۹۲۵ تیرباران گردید. پس از مرگ سیدنی رایلی، وی دو انگلستان به عنوان «سلطان جاسوسان بریتانیا» به شهرت افسانه‌ای رسید و شایعاتی نیز رواج یافت که مرگ وی صحت نداشته و او هم‌چنان به عملیات پنهان خود ادامه می‌دهد. تنها در سال ۱۹۸۲ بود که رژیم شوروی با انتشار کتاب جنگ پنهان علیه روسیه شوروی (چاپ مسکو) بخشی از بازجوئی‌های رایلی را فاش کرد.

درست برافروخته نشده خاموش می کنند.

میرزاکوچک‌خان نه می توانسته است با تندروی شدید رفقای مجاهدنمای تازه وارد شدهٔ خودش کاملاً موافق باشد، چنان که پیش از این اشارت رفته، و نه از بلشویك مصنوعی گیلان، که با زور و زر فراوان و نفوذ اشرافی خوانین و متمولین درجه اول گیلان [خانواده اکبر] خودنمائی کرده است، مقاومت کند؛ خاصه که مجاهد نماها هم آلت دست این قوهٔ ساختگی شده باشند. کاری که توانسته است بکند این بوده که به جایگاه خود در جنگل بازگشت نماید. این است که هرچه توانسته از اسلحه و ملزومات جنگی و پول بردارد برداشته به جای خود برگشته است، بی آن که مخالفین وی توانسته باشند او را گرفتار سازند. و این با اوضاع جاری رشت خصوصاً در مقابل بلشویك‌های مصنوعی کار آسانی نبوده است.

خلاصه این که، میرزاکوچك‌خان می‌رود و مانعی که در پیش پای احسان‌الله‌خان و رفقای قفقازی و ایرانی او بوده است برطرف می شود و بلشویك ساختگی گیلانی بی‌مانع می توانند به دست او [احسان‌الله خان] به مقاصد سیاسی و ضدبلشویکی خود رسیده، نقشه‌ای را که مأمور اجرای آن هستند عملی نمایند. و شاید احسان‌الله‌خان که سال‌هاست در کسوت مجاهدین و آزادیخواهان است و در این راه رنج و تعب بسیار کشیده، از روی حرص به دریدن پرده‌های استبدادی، مسلك معتدل میرزاکوچك‌خان را پسند نکرده باشد و به واسطه دور بودن از سیاست و ندیدن دست‌های قوی که بر ضد میرزا کوچك‌خان از آستین‌های خارجی و داخلی درآمده و پی نبردن به نقشه‌های تودرتوئی که می خواهند به دست او اجراء کنند، فریب خورده باشد.

به هرحال قوهٔ بلشویك نمای افساد کننده، بعد از دوری جستن میرزاکوچك خان فوراً و جداً به اجرای نقشه خویش می‌پردازد. سردار محیی و برادرش [میرزاکریم‌خان رشتی] رخت سربازی بلشویکی در بر نموده در برداشتن قدم‌های سریع بلشویکی از هیچ کمونیست نمای شرور عقب نمی‌مانند...[۵۷]

نقش میرزاکریم‌خان رشتی به عنوان مجری اصلی عملیات توطئه‌گرانه علیه نهضت جنگل در سایر مآخذ معتبر موجود نیز ثبت است. مرحوم فخرائی، که بی‌شك اعتبار کنونی نهضت جنگل مرهون قلم آن بزرگوار است و اگر او نبود امروز تاریخ جنگل و یاد سردار مظلوم آن در پوشش تحریف‌های مورخین خود فروخته به دست ما می‌رسید، به صراحت می نویسد:

میرزاکریم خان رشتی که در واقعه مشروطیّت از سرجنبانان متنفذ به شمار می‌رفت و ملاکین درجه اوّل گیلان مانند سردار معتمد [پدر حسن اکبر] و سپهدار [فتح‌الله اکبر] و حاجی سیدرضی و جز این‌ها از نامبرده حساب می‌بردند، این بار نیز پیشقدم شد، اما چون مرد زیرك و عاقل و سیاستمدار بود، علناً وارد میدان مبارزه نگردید و به عادت همیشگی خود دیگران را آلت فعل نموده و خود در پشت پردهٔ استتار به انتظار نشست.[۵۸]

---

۵۷. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۵۱ـ۱۵۴

۵۸. فخرائی، *سردار جنگل*، ص ۴۵۳

«آلت فعل» میرزا کریم‌خان رشتی دو چهرهٔ ماجراجوئی است که پیشتر با آنها آشنا شدیم: برادر بزرگ او سردار محیی و احسان‌الله‌خان دوستدار. داستان «کودتای سرخ» احسان‌الله‌خان و سردار محیی علیه انقلابیون مسلمان جنگل داستان آشنائی است و در این جا مجال ورود در این بحث نیست. تنها باید افزود که عملیات گسترده اینتلیجنس سرویس علیه نهضت جنگل، که در آن مأمورین برجسته‌ای چون کاپیتان نوئل و میجر اوکشوت[۵۹] شرکت داشتند، در اسناد تاریخی تصریح شده است. مرحوم فخرائی در اثر ارزشمند خود، *سردار جنگل*، اطلاعاتی ارائه می‌دهد که بیانگر آشنائی مأمورین شوروی با برخی مسائل پس پرده است:

یکی از تصمیمات مخالفین، اعزام حاجی احمد کسمائی با یك عده افراد مسلح از طهران به گیلان بود. تصمیم دیگر فرستادن میرابوطالب و رحیم شیشه‌بر، که هر دو از سرشناسان مشروطیت گیلان بودند. اینان مأموریت داشتند که با فکر و نقشه سردار محیی و قوه اجرائی حاجی احمد و سیدجلال چمنی... با جنگل درآویزند و پیشوایش را به هر تقدیر از صحنه انقلاب گیلان براندازند... سردار محیی در بحبوحه انقلاب مشاور احسان [الله خان] شد و او را به اتخاذ تصمیمات بی‌رویه وامی‌داشت تا جائی که مصادره اموال مردم بدون اجازه او صورت می گرفت و او بود که احسان را در کینه توزی و عنادورزی ترغیب می نمود... در هرحال ورود حضرات را محافل مطلع در این موقع باریك به نقشه میرزا کریم‌خان رشتی مربوط می‌دانستند و یکی از آن محافل شخص فرماندهی قوای سرخ، کیگالو، بود که حدس خود را در این زمینه به رئیس دفترش، حسن مهری، اظهار داشته بود. کیگالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی دریافت می‌داشت حوادث جاری و یا در شرف وقوع را با شم سیاسی و نظامیش تجزیه و تحلیل می کرد و روابط علت و معلولی‌شان را کشف می نمود.

کیگالو بعد از استحضار از آمدن حاجی احمد به شهسوار همراه ۶۰ تن افراد مسلح، دستور داد او را دستگیر نموده به رشت بیاورند و نفراتش را کلاً خلع‌سلاح کنند. احسان [الله خان] که هیچگاه تمایلی به ملاقات حاجی احمد نشان نمی‌داد [و] حتی حاضر بود دستور بدهد او را از درد زندگی راحت کنند، باکمال تعجب در رشت از وی ملاقات نمود. چه گفتگوئی بین آن‌ها ردوبدل شد بر ما پوشیده است. همین‌قدر معلوم است که یك روز بعد از ملاقات احسان و حاجی احمد، پیامی از میرزا رسید که پرسیده بود: «چه رمزی زیر سر این بازگشت نهفته است؟» معلوم شد نخست‌وزیر ایران، سیدضیاءالدین طباطبائی به توصیه میرزا کریم‌خان

---

۵۹. میجر اوکشوت در پوشش رئیس بانك شاهنشاهی رشت فعالیت می کرد. او و کاپیتان نوئل توسط میرزا کوچك‌خان دستگیر شدند، ولی پس از مدتی اقدام به فرار کردند. اوکشوت موفق شد ولی نوئل دستگیر گردید. نوئل پس از آزادی بلافاصله برای ترور واسموس به جنوب رفت و سپس در سال ۱۹۲۲ م. شورش لرستان را رهبری نمود (*سردار جنگل*، ص ۱۱۳-۱۱۴).

رشتی مأموریت این چند نفر را تصویب کرده و وجه کافی در اختیارشان گذارده است.[۶۰]

دامنه نفوذ و اعمال نفوذ اینتلیجنس سرویس در بلشویک‌های گیلان و خرابکاری مشترک آنان علیه نهضت جنگل در حدی است که در سال ۱۹۲۰ م. عبدالحسین نعیمی، مأمور مخفی اینتلیجنس سرویس، در نخستین کنگره حزب کمونیست ایران شرکت کرد. تقی شاهین، به نقل از مجله *انترناسیونال کمونیستی* (شماره ۱۴، مسکو، نوامبر ۱۹۲۰) می‌نویسد:

> عبدالحسین نعیمی نماینده «کمیته آزادکننده ایران» پیام تبریک کمیته را به کنگره خواند. کمیته آزادکننده ایران در نامه خود بعد از تبریک گفتن افتتاح نخستین کنگره حزب کمونیست، آمادگی خود را برای فعالیت مشترک با کمونیست‌ها اعلام داشت. نامه از طرف احسان‌الله‌خان رئیس کمیته امضاء گردیده بود.[۶۱]

معمولاً تمایل محققین در بررسی نهضت جنگل این بوده که به علت فقدان دلائل کافی، حرکات مشکوک احسان‌الله‌خان را به تندروی و افراطی گری او نسبت می‌دهند و ظاهراً میرزا کوچک‌خان نیز چنین برداشتی از او داشته است. میرزا کوچک‌خان در نامه مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۱ به حیدر عمواوغلی هرچند هوشیارانه و به صراحت سردار محیی را «خائن» می‌خواند، معهذا احسان‌الله‌خان را به چنین صفتی منتسب نمی‌سازد و تنها او را «یك آدم الکلی که تمام مشاعر خود را از دست داده» و واجد صفات منفی دیگر از این دست معرفی می‌کند.[۶۲]

---

۶۰. فخرائی، *سردار جنگل*، ص ۳۶۶ـ۳۶۷

۶۱. شاهین، ص ۱۹۰. درباره عبدالحسین نعیمی، که بعدها پدرزن سهبد پرویز خسروانی شد، مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۴۵۴ ـ ۴۵۵.
از دیگر عوامل شناخته شده ای که در نهضت جنگل نقش مخرب و توطئه گرانه ایفاء کردند، باید به میرزا رضاخان افشار و غلامحسین ابتهاج اشاره کرد. رضا افشار (متولد ۱۲۶۶ـ متوفی ؟) همزمان با نهضت پیشکار مالیه گیلان بود. او به همراهی با انقلابیون پرداخت و در «کمیته اتحاد اسلام» مسئولیت مالی را به دست گرفت. وی از عوامل مؤثر در تفرقه میان سران نهضت بود و سپس در بحبوحهٔ گرفتاری‌های نهضت ۸۴۰ هزار ریال پولهای جمع‌آوری شده از مردم برای مصارف جنگی را برداشت و به تهران گریخت (*سردار جنگل*، ص ۹۷). او با این پول به کسب و تجارت پرداخت و ثروت بسیار اندوخت و برای تحصیل به آمریکا رفت. او در هیئت میلسپو مترجم شد و قاعدتاً گرایش وی به آمریکا و همکاری با میلسپو بی‌«حکمت» نبود. رضا افشار در دوران سلطنت رضاشاه مشاغل متعددی چون حکومت گیلان (۱۳۰۷)، حکومت کرمان (۱۳۱۰)، مسئول راهسازی کشور (۱۳۱۱) و استانداری اصفهان به عهده داشت.
غلامحسین ابتهاج (۱۲۷۷ـ۱۳۴۴) نیز از جاسوسان شناخته شده اینتلیجنس سرویس در نهضت جنگل بود که توسط انقلابیون دستگیر شد. انقلابیون قصد محاکمه و مجازات وی را داشتند، ولی با وساطت احسان‌الله‌خان! و رضا افشار! آزاد شد.

۶۲. شاهین، ص ۲۱۱ (بنقل از آرشیو انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان شوروی، عنوان ۸۸۰، ص ←

دولت‌آبادی نیز، همانگونه که دیدیم، احسان‌الله‌خان را «فریب‌خورده میرزا کریم‌خان رشتی و سردار محیی می‌داند که به علت «حرص» در ماجراجوئی و «دور بودن از سیاست» نقشه‌های «تودرتوی» انگلیس و «دست‌های قوی خارجی و داخلی» پشت پرده را علیه میرزا کوچك‌خان ندید و به دام آنان افتاد. ماهیت مشکوك احسان‌الله‌خان هرچه باشد، در این تردید نیست که حرکت او، «کمیته نجات ایران» و جناح چپ نهضت جنگل یك حرکت ساخته و پرداخته سرویس اطلاعاتی بریتانیا بوده است. بیهوده نیست که در دهه بعد، گ. پ. او ـ سازمان امنیت شوروی ـ در هیستری جاسوس‌یابی خود به جان مهاجرین ایرانی افتاد و اکثریت مطلق آنان را به عنوان «مأمور اینتلیجنس سرویس» در زیر شکنجه به هلاکت رسانید. کمونیست‌های سرشناسی چون ابوالقاسم ذرّه، عبدالحسین حسابی، کریم نیك‌بین (حسن فارس)، حسین شرقی، مرتضی علوی و لادبن (برادر نیما یوشیج) در سیبری مدفون شدند و تنها کسانی چون کامران آقازاده (آقایف) و امین اسدی از این مهلکه جان به در بردند که با گ. پ. او روابط نزدیك داشتند.[۶۳] این پیگرد جدّی گ. پ. او علیه عوامل نفوذی اینتلیجنس سرویس در کمونیست‌های ایرانی هر قدر ناشی از جوّ پلیسی دوران استالین ارزیابی شود، مسلماً فاقد پایه و مبنای عینی نبوده است. در دهه‌های بعد کمونیست‌های ایران به وجود شبکه جاسوسی انگلیس در جنگل اعتراف کردند، ولی کوشیدند گناهان خود را مسکوت گذارند. در سال ۱۹۵۵، بهرام آقایف، وزیر کابینه «سرخ» احسان‌الله‌خان و بازمانده کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، گفت:

> در زمان قیام، آدم‌های مشکوکی از تهران، قزوین و شهرهای دیگر به رشت و انزلی می‌آمدند. حوادث بعدی نشان داد که اکثر آن‌ها جاسوس انگلیس بودند.[۶۴]

---

۵۲). تقی شاهین از این انتسابات میرزا کوچك‌خان به سردار محیی و احسان‌الله‌خان، که بزعم او «سران برجسته جنبش» اند، سخت برآشفته و می نویسد: «کوچك‌خان در تلاش آن بود تا با ایجاد اختلاف در بین سران جنبش و یا لکه‌دار کردن آنها از طریق بهتان‌بافی [!] و افترازنی [!] آنان را کنار بزند.» (همان مأخذ).

۶۳. دکتر آشتیانی از بستگان نزدیك نیما یوشیج می گوید: «لادبن اسفندیاری از طرف استالین مأمور تحقیق و تفحص در مورد کمونیست‌های ایران گردید که وی در نهایت امر بدینجا می‌رسد که کمونیست‌های ایران غالباً جاسوس انگلیس هستند. لذا استالین به خود وی مظنون می گردد و بعد از سه سال زندان وی را پس از شکنجه‌های فراوان سربه‌نیست می کنند.» (قوام‌الدین بینائی، «گشت و گذاری در دنیای سیاست و تفکر سیاسی نیما یوشیج»، کیهان، ۹ مهر ۱۳۶۹)

۶۴. شاهین، ص ۲۰۸

و تقی شاهین اعتراف می کند:

انگلیسی‌ها و حکومت تهران... یك شبکه نیرومند جاسوسی در گیلان پدید آورده بودند. در اختیار این شبکه مبالغ معتنابهی پول و وسائل دیگر گذاشته شده بود.[۶۵]

معهذا، این کلی گوئی‌ها در داوری این مورخ کمونیست تغییری ایجاد نمی کند و شاهین هم‌چنان مغرضانه به تکریم سردار محیی و احسان‌الله‌خان و تکذیب سردار مظلوم جنگل می‌پردازد. او می نویسد:

او [میرزا کوچك‌خان] چشم دیدن نزدیکی احسان‌الله‌خان نسبت به کمونیست‌ها و فداکاری‌های وی در راه مبارزه [؟!] را نداشت. بطورکلی، کوچك‌خان علاقه‌ای به منافع توده‌های خلق نداشت. او شخصی بود خرافاتی، عوام، سالوس و مقام‌پرست [؟!] که نمی‌توانست خود را از تأثیر زمین‌داران بزرگ [؟!] و روحانیان مرتجع [؟!] برحذر دارد... احسان‌الله‌خان اعتقادی به کوچك‌خان نداشت. او به تزلزل و سازشکاری کوچك‌خان وقوف داشته و بارها شاهد تغییرات موضع‌گیری‌های سیاسی او بوده است.[۶۶]

این مبحث را با ذکر فرجام شوم سردار محیی به پایان می بریم:

در پی شکست نهضت جنگل، که اصلی ترین عامل آن عملیات مشکوك احسان‌الله خان و سردار محیی بود، این دو به همراه کمونیست‌هائی چون ابوالقاسم ذرّه، سیدعبدالحسین حسابی و لادبن (برادر نیما یوشیج) به شوروی گریختند. پناه بردن سردار محیی به شوروی نیز از پرده‌های مرموز این ماجراست. سردار محیی، که از «سرداران مشروطه» محسوب می شد و از متمولین طراز اول گیلان بود و پیوندهای وی با مجامع فراماسونری و نفوذ عظیم برادرش، میرزا کریم‌خان رشتی که در همین زمان مشیر و مشاور رضاخان بود، در صفحات پیشین مشاهده شد، نیازی به این پناهندگی نداشت. لذا، باید علت این حرکت را به طرح اردشیر ریپورتر و سرویس اطلاعاتی انگلیس نسبت داد که تصوّر می کرد سردار محیی، به دلیل وجهه‌ای که در انقلاب مشروطه و نهضت جنگل به عنوان لیدر جناح «انقلابی» و «چپ» اندوخته، خواهد توانست از طریق روابط گسترده و دیرین خود و برادرش میرزا کریم‌خان، با لنین و ارژنیکیدزه و استالین و نریمان نریمانوف به سطوح عالی حکومت نوپای شوروی نفوذ کند.[۶۷] معهذا، و

---

۶۵. همان مأخذ، ص ۲۰۷

۶۶. شاهین، ص ۲۱۲ و ۲۲۲

۶۷. درباره میزان نفوذ میرزا کریم‌خان رشتی بر برادر بزرگش عبدالحسین‌خان معزالسلطان (سردار محیی) به مقاله «انقلاب گیلان چگونه آغاز شد؟» نوشته عبدالحسین نوائی (مجله یادگار، سال چهارم، شماره سوم، آبان ۱۳۲۶) مراجعه شود. نوائی می نویسد: «این برادر کوچکتر، که یك انقلابی فکور و دوراندیش بود، ←

علیرغم این تصور اینتلیجنس سرویس، سردار محیی در سال ۱۳۰۰ ش. /۱۹۲۱ م. در سن قریب به ۵۰ سالگی به طرزی مرموز در شوروی ناپدید شد. سیدحسن تقی‌زاده که ظاهراً از فرجام سردار محیی اطلاعاتی در دست داشته، در خاطراتِ شفاهی خود نحوهٔ مرگ او را با رمز و ایهام بیان می‌کند:

معزالسطان که خیلی رشید بود و بعدها سردار محیی لقب گرفت و رفت روسیه و ناپدید شد.[۶۸]

معزالسلطان... واقعاً وجودش مغتنم و در واقع سردسته مجاهدین بود. بعدها به روسیه رفت. عاقبت معلوم نشد چه شد.[۶۹]

آیا تجسّس کیگالو، فرمانده نیروهای ارتش سرخ در گیلان، پیرامون نقش میرزا کریم‌خان رشتی در حوادث گیلان، که قبلاً بیان شد، توضیح‌گر فرجام مرموز سردار محیی در شوروی نیست؟ آیا سردار محیی به دلیل روابط پنهانی با اینتلیجنس سرویس توسط «چکا» دستگیر و سر به نیست نشد؟[۷۰]

مرحوم میرزا کریم‌خان معروف است. مرحوم میرزا کریم‌خان یکی از وجودهای فوق‌العاده ای بود که گه‌گاه از کارخانه آفرینش بیرون می‌آید [؟!]. هوش فوق‌العاده و جسارت بی‌حد ولی عاقلانه بخصوص دوراندیشی‌های وی سبب شده بود که عبدالحسین‌خان معزالسلطان، برادر کوچک‌تر را واجب‌الاطاعه دانسته او را قبول و دستوراتش را اجرا نماید. میرزا کریم‌خان بی‌آنکه قصد تظاهر داشته باشد نقشه‌های آزادیخواهانه خود را به وسیله برادر تندرو خویش به مرحله اجرا می‌گذاشت و در حقیقت وی قوه مدیره و مقننه کمیته [ستار] بود و معزالسلطان قوه مجریه...» (مأخذ فوق، ص ۴۷).

۶۸. تقی‌زاده، ص ۱۲۲

۶۹. تقی‌زاده، ص ۱۵۱

۷۰. احسان‌الله‌خان تا سال ۱۹۳۲ م. مورد پیگرد گ. پ. او قرار نگرفت و مورد تأیید حکومت شوروی بود. او در سال‌های ۱۹۳۰ـ۱۹۳۲ در مجله نوویه وستوک (شرق نو) به درج خاطرات خود پرداخت و ضمن آن ادعاهای فراوان در جهت بی‌اعتبار ساختن میرزا کوچک‌خان و مقصر قلمداد کردن او و دفاع از مواضع «انقلابی» خود مطرح ساخت. معهذا، دست سرنوشت او را از مجازات معاف نکرد. سازمان امنیت تازه تأسیس شوروی (ان. کا. و. د) در پیگیری رخنه عوامل اینتلیجنس سرویس در میان کمونیست‌های ایرانی و قفقاز، در دهه ۱۹۳۰ به احسان‌الله‌خان نیز مظنون شد. او دستگیر شد و در دخمه‌های «ساختمان دزرژینسکی» به هلاکت رسید. عبدالله بهرامی، صاحب‌منصب تأمینات در اواخر قاجاریه که در مدرسه تربیت با احسان‌الله‌خان همکلاس بوده، در خاطراتش می‌نویسد: «...از آن جا [شوروی] گاهی [احسان‌الله‌خان] به توسط مسافرین و آشنایان برای من پیغام می‌فرستاد و در همانجا تأهل اختیار کرده و دارای چندین پسر شده بود که در قشون سرخ خدمت می‌کردند. اخیراً معلوم شد که در یکی از تصفیه‌های معمولی بالشویک او را هم توقیف و تبعید نموده و در محبس فوت کرده است.» (بهرامی، ص ۴۹۴).

میرزا کریم‌خان رشتی و صعود رضاخان به سلطنت

گفتیم که به تبع استراتژی جدید بریتانیا، یکی از کارکردهای «کمیته زرگنده» حرکت در جهت استقرار یك «دیکتاتوری آهنین» در ایران بود. این طرح باید در دو مرحله به ثمر می‌رسید: در مرحله نخست دیکتاتور آینده در پوشش سیدضیاء طباطبائی، روزنامه‌نگار جوان و «آزادیخواه» و «ناسیونالیست»، قدرت را به دست می گرفت و در مرحله دوم گام به گام به سمت استقرار یك دیکتاتوری متمرکز و قوی پیش می‌رفت. کلیات این استراتژی روشن است، ولی مشخص نیست که آیا از آغاز هدف استقرار یك نظام نوین سلطنتی بوده و یا استقرار یك نظام جمهوری از نوع آتاتورك. بنظر می‌رسد که در میان مقامات وزارت خارجه انگلیس در آن زمان شکل نظام آینده چندان مشخص نبوده و شاید بیشتر به ماهیت استقرار یك دیکتاتوری نظامی توجه داشته و حذف شاه بی اراده قاجار را ضرور نمی‌دانسته‌اند. بعدها، با سیر حوادث استقرار نظام جمهوری مورد توجه لندن قرار گرفت و تنها پس از اینکه «بلوای جمهوریت» رضاخان با شکست مواجه شد، طرح استقرار سلطنت پهلوی شکل محتوم خود را یافت. از سوی دیگر، با توجه به خاطرات اردشیرجی بنظر می‌رسد که وی از آغاز برنامه دقیقی داشته و با پشتوانه نیرومند خود در لندن و بمبئی و با شبکه متنفذ خود در ایران سیر حوادث را به سمت تحقّق نیات «باستان گرایانه» خود (استقرار سلطنت «پهلوی») هدایت می نموده و گام به گام وزارت خارجه انگلیس را با این طرح موافق می کرده است.

کاندید اجرای این استراتژی، که باید حکومت مقتدر و متمرکز آینده ایران را به سود بریتانیا به دست آهنین خود گیرد، چگونه انتخاب شد؟ اسناد و خاطرات موجود نشان می‌دهد که ظاهراً در آغاز مقامات انگلیسی حاضر در صحنه، کاندید مشخصی نداشته‌اند. گویا برای اجرای کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ به افرادی چون امیرموثق نخجوان مراجعه شد و آنان نپذیرفتند و بالاخره رضاخان میرپنج انتخاب نهائی «وایت‌هال» بود، که کودتا را با آتریاد همدان (مرکب از ۱۲۰۰ نفر) با موفقیت به انجام رسانید.

گفتیم که رضاخان ماکزیم در سال ۱۳۳۲ ق. /۱۹۱۳ م. در زمره چماقداران سردار محیی در کردستان حضور داشت و با شروع جنگ اول جهانی و آغاز هماهنگی میان دو قدرت متحد روس و انگلیس در سال ۱۳۳۴ ق. /۱۹۱۵ م. با درجهٔ میرپنجی در رأس تیپ همدان قرار گرفت. میرزا کریم‌خان رشتی از این قزاق خشن شناخت کافی داشت و واسطه ارتباط مستقیم اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اینتلیجنس سرویس در ایران، با او در مهرماه ۱۲۹۷ ش. / اکتبر ۱۹۱۷ م. شد. دربارهٔ جزئیات این ارتباط در آینده، در زندگینامه اردشیرجی، توضیح بیشتر خواهیم داد.

به منظور تسهیل جریان کودتا و تضمین موفقیت کامل آن از طریق «کمیته زرگنده» فتح‌الله اکبر (سپهدار رشتی) در منصب ریاست الوزرائی قرار گرفت. دولت‌آبادی می نویسد:

کمیته زرگنده، که اکنون مرکب است از طرفداران قرارداد و یك عده از دمکرات‌ها و یك جمع از اعتدالیون قدیم که حالا خود را سوسیالیست می خوانند و نظریات انگلیسیان را هم در تشکیل کابینه و غیره در بردارد، می‌خواهند رئیس دولتی بر سرکار آورند که با مقاصد خصوصی آنها همراه باشد و با اجرای قرارداد موافق یا غیرمخالف. و چون میرزاکریم‌خان گیلانی نفوذی در کمیته مزبور دارد و گیلان دردست برادران اوست و آن‌ها به فتح‌الله‌خان سپهدار گیلانی بستگی دارند، در نظر گرفته می‌شود که فتح‌الله‌خان زمامدار دولت بگردد. اما چون او هنوز مقام تصدی ریاست دولت را ندارد و مورد توجه ملیون نیست، می‌خواهند میرزاحسن‌خان مستوفی‌الممالك رئیس شود و سپهدار با یك عده دیگری را که در نظر دارند عضو کابینه او بنمایند. حتی زمزمه می کنند که برخلاف رسم و عادت مملکت دو نفر از اعضای معمم کمیته را که سیدضیاءالدین طباطبائی و میرزامحمدصادق طباطبائی باشند در آن کابینه به مقام وزارت رسانیده، یکی وزیر عدلیه بگردد و دیگری وزیر معارف. و به این ترتیب رفته رفته زمام امور دولت را به دست کمیته درآورده مقاصد انگلیسیان را در اجرای قرارداد برآورند و خود نیز هر یك به مقاصد شخصی برسند. انگلیسیان هم در این نقشه آن‌ها را کمك می نمایند.[۷۱]

مهدی بامداد نیز به صراحت می نویسد:

در سال ۱۲۹۹ خ. چون قرار بود که کودتا بشود، او [سپهدار رشتی] را به دستیاری میرزاکریم‌خان رشتی پسرعمویش که با جاهائی ارتباط کامل داشت روی کار آوردند... او در این سال نخست‌وزیر شد و وزارت کشور هم به عهده خودش بود...[۷۲]

دربارهٔ کودتای ۱۲۹۹، کناره گیری سیدضیاء و حوادث پس از آن، که طی سال‌های ۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۴ ش. رضاخان در نقش مرد قدرتمند ایران و سرکوبگر نهضت جنگل و بنیانگذار دولت متمرکز و تأمین کننده امنیت کشور و بیانگر «ناسیونالیسم ایرانی» و در یك کلام «ناجی» ایران بتدریج چهره آرائی کرد، وارد جزئیات نمی شویم. این داستان، داستانی است مشهور و سرشار از خدعه و نیرنگ و خشونت و توطئه. دربارهٔ نقش بریتانیا در طراحی و اجرای این حوادث سخن فراوان گفته شده، اسناد فراوان انتشار یافته و مسئله از بدیهیّات تاریخ معاصر ایران است. معهذا، حاشیه‌پردازی زیر ضرور به نظر می‌رسد:

در سال‌های اخیر تلاش ظریف وزیرکانه ای از سوی معدود محققین صورت می گیرد تا

۷۱. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۶۴

۷۲. بامداد، ج ۳، ص ۵۳

این مسئله «بدیهی» زیر سئوال برده شود و صعود رضاخان به سلطنت نه طرح و دسیسه استعمار بریتانیا، بلکه «سیرطبیعی» رویدادها وانمود گردد. اهداف مغرضانهٔ این بازنویسی تاریخ روشن است. دستمایه این تلاش، عمدتاً اسناد علنی شدهٔ وزارت خارجه انگلیس است که به دعاوی این دست محققین چهره «علمی» و «تحقیقی» می بخشد! تصور براین است که گوئی در آرشیو وزارت خارجه بریتانیا باید سند عضویت رضاخان در اینتلیجنس سرویس یافت شود و چون چنین چیزی نیست، پس رضاخان نه عامل و مأمور انگلیس، بلکه «خودساخته» و «ناسیونالیست» و حتی «ضدانگلیسی» بوده است. این گونه محققین باید به این پرسش‌ها پاسخ دهند که چرا چنین سندی درمورد اردشیرریپورتر، مأمورعالی‌رتبه اینتلیجنس‌سرویس که نقش برجسته او در حوادث دوران تاریخی فوق مورد اعتراف خود انگلیسی‌هاست، و یا در مورد شبکه‌های وسیع جاسوسی انگلیس در ایران و یا حتی سازمان‌های پوششی چون «کمیته آهن» نه در «ایندیاآفیس» و نه در هیچ آرشیو علنی شدهٔ دولت بریتانیا یافت نمی‌شود؟! پاسخ روشن است. این گونه اسناد را تنها و تنها می توان در بایگانی راکد و پنهان MI-6 جستجو کرد و لاغیر. از دیدگاه این دست محققین گویا نهادی بنام «اینتلیجنس سرویس»، که شهرت آن گاه حتی به نحو اغراق‌آمیز و بیمارگونه رواج داده شده، وجود خارجی ندارد و هرچه هست نهادهای علنی دولت بریتانیاست!

دامنه این دعاوی تجدیدنظرگرایانه تا بدانجا گسترش می‌یابد که می نویسند:

دربارهٔ دخالت رسمی دولت بریتانیا در کودتا نیز نه تنها نمی توان به نتیجه مطلوب رسید بلکه اسناد و مدارك موجود حاکی از عدم اطلاع و بی‌خبری کامل اولیای وزارت خارجه و وزارت جنگ بریتانیا از جریان کودتا [ی ۱۲۹۹] می باشند.[۷۳]

و چنین ادامه می‌دهند:

پس از الغای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و قدرت یافتن رضاخان روابط ایران و انگلیس نیز در مجرای طبیعی خود قرار گرفت و دولت بریتانیا که ظاهراً نه موجبی برای دخالت در امور ایران داشت [؟!] و نه می توانست مانند سال‌های قبل از ۱۹۲۱ در ایران دخالت کند [؟!]، سیاستی روشن و مشخص را در ایران تعقیب می کرد که در جهت حمایت از گسترش قدرت حکومت مرکزی و تقویت بنیهٔ نظامی ایران قرار داشت.[۷۴]

---

۷۳. ذوقی، *تاریخ روابط سیاسی...*، ص ۴۵۶

۷۴. ذوقی، *تاریخ روابط سیاسی...*، ص ۴۸۷

نمونه دیگری از این گونه تلاش‌ها در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران* نوشته محمدعلی (همایون) کاتوزیان (ج ۱، ص ۱۱۵ ـ ۱۱۹) مشاهده می شود. نویسنده تا بدانجا پیش می‌رود که به تخفیف شدید نقش استعماری ←

این حرکت مشکوك در جهت تبرئه سلطنت پهلوی و ایجاد نوعی «مشروعیت» تاریخی برای آن و تجدیدنظر در بدیهیات و مسلّمات تاریخ معاصر ایران برمبنای اسناد وزارت خارجه انگلیس، حرکتی تازه نیست و در واقع این دست محققین ایرانی ۲۰ سال دیر وارد معرکه شده‌اند. پیشگام این حرکت س.ل. آقایف، مورخ شوروی، است که درسال ۱۹۷۰ کتاب او با نام *ایران در دوران بحران سالهای ۱۹۲۰ ـ ۱۹۲۵* توسط بنگاه انتشاراتی نائوکا (دانش) در مسکو منتشر شد. آقایف کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ را «پیروزی نیروهای ملی» ارزیابی می‌کرد که پس از آن رضاخان به عنوان «نماینده نیروهای ملی» وارد نزاع با سیدضیاءطباطبائی، «نماینده نیروهای هوادار انگلستان»، شد و با استقرار سلطنت پهلوی یك رژیم مستقل و ملی در ایران برقرار گردید. در این کتاب تمرکز قدرت توسط رضاخان و تقویت نیروهای نظامی ایران یك حرکت ضدانگلیسی ارزیابی می‌شد. دستمایهٔ آقایف اسناد منتشرهٔ وزارت خارجه انگلیس مربوط به سالهای ۱۹۱۹ ـ ۱۹۳۹ و بویژه مکاتبات لرد کرزن، وزیرخارجه وقت، با نرمان، سفیر وقت انگلیس در ایران، از ژانویه ۱۹۲۰ تا مارس ۱۹۲۱ بود که به صورت ۲۰۴ فقره سند مورد استناد نویسنده قرار گرفته بود. این کتاب در زمان خود مورد انتقاد محققین و مورخین ایرانی و غیرایرانی قرار گرفت و به عنوان یك تلاش دیپلماتیك از سوی دولت شوروی برای توسعه روابط اقتصادی با رژیم پهلوی و نوعی «تاریخ‌نگاری رسمی» ارزیابی شد. اتکاء صرف براسناد وزارت خارجه انگلیس و نادیده گرفتن انبوه اسناد دیگر و عدم کاربرد شیوهٔ تحلیل

← بریتانیا و شبکه‌های اطلاعاتی آن در ایران دست می‌زند و «سیاستمداران محافظه‌کار» ایران و حتی سیدحسن تقی‌زاده ـ که یکی از شناخته شده‌ترین عوامل شبکه اردشیر ریپورتر است ـ را از «اتهام» وابستگی به اینتلیجنس سرویس تطهیر می‌کند (همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۸). لازم به توضیح است که کتاب فوق پس از انتشار در «مجامع دانشگاهی» انگلیس مورد استقبال قرار گرفت و به اصطلاح «لانسه» شد. چنین رویه‌ای از سوی «مجامع دانشگاهی» آمریکا و انگلیس و بخش فارسی رادیو بی.بی.سی در مورد خود نویسنده نیز مشاهده می‌شود.

از جمله این تلاشها باید به ادعائی که در خاطرات میرزا ابوالقاسم‌خان کحال‌زاده (*دیده‌ها و شنیده‌ها* چاپ تهران، ۱۳۶۳) مطرح شده، نیز اشاره کرد. کتاب فوق، به نقل از کحال‌زاده مدعی است که گویا وی در اکتبر ۱۹۱۷ (یعنی دقیقاً همان تاریخی که رضاخان وارد ارتباط مستقیم با اردشیرجی شد!) واسطه تماس رضاخان با رودلف زُمر، شارژدافر آلمان در ایران بوده و رضاخان در این ملاقات، در حضور کحال‌زاده!، خواستار کمك دولت آلمان به وی برای کودتا و پایان بخشیدن به هرج و مرج و فعالیت «جاسوسان انگلیس»! شده است. این «سند» پس از انتشار مورد استناد برخی نشریات سلطنت‌طلب در خارج از کشور قرار گرفت و از جمله «ا.ع.تافته» به تجدیدچاپ آن در مجله *روزگارنو* (چاپ پاریس) دست زد. ←

منطقی و تاریخی، اگر مشکوك یا مغرضانه ارزیابی نشود، آثار این دست «محققین» را تا حد رونوشت مواضع دیپلماتیك وزارت خارجه انگلیس تنزل می‌دهد.

پس از این گریز مختصر، سرگذشت میرزاکریم‌خان رشتی را در سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹ پی می‌گیریم:

در سال‌های پس از کودتا، میرزاکریم‌خان رشتی را در کنار رضاخان و در نقش مشیر و مشاور او می‌یابیم. در این سالها میرزاکریم‌خان هم‌بازی آس و یارغار سردار سپه بوده است:

> شب‌ها که در عمارت بیرونی، حضرت اشرف [رضاخان] با امیرلشکر خدایارخان و سردار رفعت امیرلشکر نقدی برای تفریح و سرگرمی آس بازی می‌کردند، قائم‌مقام‌الملك هم شرکت داشت. اخیراً میرزاکریم‌خان رشتی (خان اکبر) که مرد فوق‌العاده باهوش و زیرکی است و بعداً هم صارم‌الدوله شرکت داشتند.[۷۵]

به تبع همین نقش است که در «بلوای جمهوریت»، میرزاکریم‌خان رشتی دوش به‌دوش رضاخان از تعزیه‌گردانان اصلی است. بهار صحنه‌ای از تظاهرات عظیم مردم تهران علیه «جمهوری» انگلیس ساخته و مقابله اوباش رضاخان را تصویر می‌کند. این واقعه مربوط به روز ۲۹ اسفند ۱۳۰۲ ش. است که سیلی خوردن مرحوم سیدحسن مدرس به تحریك رضاخان، موجی از خشم مردم تهران را برانگیخته است:

(درباره فرد فوق به همین کتاب، ج ۲، ص ۳۴۲ و زیرنویس ص ۱۸۴ مراجعه شود). به اعتقاد ما، این دعوی چیزی جز یك جعل آشکار نیست. دلایلی که بطور جدی این «سند» را مخدوش می‌سازد، به شرح زیر است: ۱ـ کحال‌زاده در زمان جنگ اول جهانی منشی سفارت آلمان در تهران بوده. طبق شواهد و قرائن کاملاً منطقی، در این زمان تعدادی از کارمندان ایرانی سفارتخانه‌های محارب از عوامل پنهان انگلیس بوده‌اند و دستگاه اطلاعاتی بریتانیا حتی ازعوامل ایرانی خود در برلن (حسینقلی نواب و تقی‌زاده) بهره جدی می‌برده است. بنابراین، خود کحال‌زاده نیز در معرض ظن است و آنچه که این ظن را تشدید می‌کند نقش وی پس از شهریور ۱۳۲۰ است که در شرایط اشغال ایران در رأس ادارهٔ تبلیغات کشور قرار گرفت! ۲ـ این ادعا کاملاً تازگی دارد و طی قریب به ۶۵ سال پس از کودتای ۱۲۹۹ هیچگاه عنوان نشده و چنان نچسب بوده که حتی سپهر، به عنوان محرم‌ترین و مطلع‌ترین کارمند ایرانی سفارت آلمان، کوچکترین قرینه‌ای برآن نیافته تا در خاطرات خود منعکس کند. ۳ـ اسناد فراوان و تردیدناپذیر و از جمله خاطرات اردشیرجی کمترین شبهه‌ای در زمینه وابستگی رضاخان به استعمار انگلیس باقی نمی‌گذارد و لذا در بهترین حالت باید ادعای فوق را از ترفندهای پیچیدهٔ شبکه اردشیرجی در آن زمان دانست، که موارد متعدد آن توضیح داده شده است.

۷۵. بهبودی، ص ۱۹

... دسته بزرگی از چاله‌میدان که یکی از محلات پرجمعیت تهران است، به زعامت مرحوم حاج شیخ عبدالحسین خرازی با بیرق‌های سفیدی که روی آن‌ها نوشته شده بود «اراده اراده ملت است»، «ما جمهوری نمی‌خواهیم» حرکت کرده، جمعی از روحانیون را با خود برداشته، از خیابان‌های اسمعیل بزاز و بازار داخل مسجد شاه شدند و هم‌چنین از سایر کوی‌های تهران دسته‌های بزرگ دیگر به آنان ملحق شده، جمعیتی عظیم که به چندین هزار نفر می‌رسید و پی‌درپی از مردم شهر به آنان می‌پیوستند و دم‌به‌دم بر انبوه غوغا افزوده می‌شد، گرد شد؛ و از راه بازار... به طرف بهارستان، این جمعیت عظیم در حرکت آمد.

جمعیت فوق پس از درهم شکستن سدّ مأمورین نظامی و انتظامی رضاخان وارد صحن مجلس شد:

صحن مجلس پر شد و میدان بهارستان نیز پر شد و هنوز دنباله جمعیت در توپخانه و ناصریه و لاله‌زار فشار می‌آورد.

در این نمایش عظیم مردمی، روحانیون در حال ایراد سخنرانی علیه رضاخان بودند که:

درین حین یکباره دیده شد که جمعی مختصر با علم و چوب از در مجلس وارد شدند و فریاد «زنده باد جمهوری» برآوردند! و نیز معلوم شد رئیس دولت [رضاخان] امر کرده است دو فوج نظامی پیاده به مجلس بیاید و آنها هم آمده، بیرون مجلس مترصد اجرای اوامر ایشانند؛ و خودشان هم به اتفاق چند نفر از سیاسیون و صاحب منصبان به سوی مجلس می‌آیند...

عده‌ای قلیل جمهوری‌خواه که صد نفر هم نبودند، به اعتماد رئیس دولت از «لقانطه» بیرون دویده، بدان طرز که اشاره شد، پیشاپیش سردار سپه خود را به مجلس انداختند و فریاد زنده باد جمهوری بلند کردند، ولی از مردم کتك خورده، متواری گردیدند. ده دقیقه طول نکشید که سردار سپه شلاق بلندی دردست، پهلو به پهلوی میرزاکریم‌خان رشتی با عدهٔ همراهان وارد گردید و تا محاذات حوضخانه آمد، اما به زحمت از میان مردم عبور می‌کرد، تا رسید به بحبوحهٔ جمعیتی که به سخنرانی ناطقی گوش می‌دادند و پشتشان به درب مجلس و رویشان به سخنگو بود و رئیس دولت را نمی‌دیدند و از پیش‌پای ایشان برنخاسته، راه ندادند. سردار سپه اینجا با شلاقی که دردست داشت، اشاره کرد و چند تن صاحب منصب که به همراه مشارالیه بودند، با شمشیر کشیده به مردمی که نشسته بودند حمله بردند و جمعی سرباز نیز با ته تفنگ و سرنیزه به زدن مردم از سه طرف مشغول شدند و جماعت را لوله کرده روی هم ریختند. بزن بزن شروع شد...

دیدم که سردار سپه پیش خرند، لب گلکاری‌ها... ایستاده، شنل آبی به دوش دارد. شیخی معمم که گویا حاج شیخ مهدی سلطان بود، جلو آمد و چیزی به سردار سپه گفت و به روی او تف انداخت و یکی از همراهان سردار سپه، میرزاکریم‌خان، سیلی به شیخ زد و او را به پاسبانان سپرد که ببرند و حبس کنند...[۷۶]

۷۶. بهار، ج ۲، ص ۴۶_۴۷

در این دوران، مهم‌ترین نقش میرزاکریم‌خان رشتی وساطت او در جلب نیروهای «دمکرات» و «چپ» و در رأس آنها سلیمان میرزا اسکندری به سوی رضاخان بوده و تمهیدات محیلانه میرزاکریم و نقاب چپ نمائی که در آن ید طولائی داشت، در جلب نظر مساعد دولت شوروی به سوی رضاخان، به عنوان پرچمدار «ناسیونالیسم ایرانی» و «مبارزه ضدفئودالی» بورژوازی ملی ایران!، و موافقت آن با صعود رضاخان به سلطنت بسیار مؤثر بوده است. حسین مکی درباره این نقش میرزاکریم‌خان می نویسد:

> میرزاکریم‌خان رشتی نیز مشیر و مشاور سفارت شوروی بود و هنگام تغییر سلطنت رل‌های حسّاسی در سفارت شوروی بازی نمود و برای موافق ساختن سیاسیّون شوروی نسبت به سردار سپه فعالیت‌های بیشماری کرد. مشارالیه مدتها بالیدرهای احزاب سوسیالیست از نزدیك تماس گرفت، حالا من نمی‌دانم که بعضی از لیدرهای سوسیالیست هم همین نقشه میرزاکریم‌خان را تعقیب می کردند یا نه، ولی آنچه معلوم و مسلّم است این است که سوسیالیست‌ها در تقویت سردار سپه کوشیدند و نمایندگان آنها هم که در مجلس بودند چه در دوره چهارم و چه در دوره پنجم همه جا از سردار سپه تقویت کرده او را یك نفر رجل ملّی و خدمتگذار ایران معرفی نمودند.[۷۷]

به تبع همین نقش میرزاکریم‌خان بود که مرحوم ملك‌الشعراءبهار در «جمهوری نامه» خویش جایگاه خاصی به او داد:

چو جمهوری شود آقای دشتی — علمدارش بود شیطان رشتی
تدین آن سفید کهنه مشتی — نشیند عصرها در توی هشتی
کند کور و کچل‌ها را خبردار — زحلاج و زرواس وزسمسار
دریغ از راه دور و رنج بسیار

.....

رضاخان، کهنه الدنگ قلندر — نموده نوحهٔ جمهوری ازبر
عجب جنسی است این! الله اکبر — گهی عرعر نماید چون خر نر
زمانی پاچه گیرد چون سگ هار — ولی غافل زگردن بند و افسار
دریغ از راه دور و رنج بسیار

.....

موافق گشته لندن این سخن را — که فوری خواست سرپرسی لُرَن را
برد گر شومیاتسکی سوءظن را — فرستم پیششان استاد فن را

۷۷. مکی، ج ۳، ص ۳۸۷

همـــان مهتـــر نسیم رنـــد عیـــار کـــریـم رشتـی آن شیّـــاد طـــرار
دریغ ازراه دور و رنج بسیار

.....

در خاطرات منتشر نشدهٔ سلیمان بهبودی متن توافق‌نامه سرّی میان رضاخان، سلیمان محسن اسکندری، سیدمحمدصادق طباطبائی، امیرلشکر خدایارخان و میرزاکریم‌خان رشتی موجود است که دارای اهمیّت تاریخی جدّی است. این سند نشان می‌دهد که صمیمیت میرزاکریم با سلیمان میرزا، که در دوران دولت «ایران آزاد» نظام‌السلطنه مافی از عوامل فروپاشی این دولت بود، در سال‌های ۱۳۰۲ ـ ۱۳۰۴ ش. به بند و بست‌های سرّی و پنهانی میان دو سیاست شوروی و انگلیس و توافق آنها در صعود رضاخان به سلطنت انجامید. احسان طبری می نویسد:

> در مسئله روی کارآمدن رضاخان، سلیمان میرزا در همکاری نزدیك با حزب کمونیست ایران کار می کرد و دستورهای سفارت شوروی را در این باره عملی می نمود.[۷۸]

بدینسان، در آذر سال ۱۳۰۴ ش. / جمادی‌الثانی ۱۳۴۴ ق.، سناریوئی که ۱۸ سال پیش با تشکیل «کمیته ستار» در رشت آغاز شد، با شروع سلطنت ۵۳ ساله پهلوی به فرجام رسید.

پایانی بر یك دوران

با سقوط دیکتاتوری رضاخان و آغاز دهه ۱۳۲۰، که شاهد یکی دیگر از فعال‌ترین دوره های فعالیت اینتلیجنس سرویس در ایران هستیم، مجدداً عوامل کهن سرویس جاسوسی انگلیس را در صحنه فعال سیاسی ـ اطلاعاتی مشاهده می کنیم. در واقع می توانیم بگوییم که شبکه های نوین اینتلیجنس سرویس در ایران بر شانه های این نسل کهنسال جاسوس بازسازی شد. میرزا کریم‌خان رشتی نیز مجدداً به میدان آمد، ولی در میدانی که بازیگران اصلی آن نسلی جوان و به شدت جاه‌طلب بود، او دیگر جلوه و رنگ پیشین را نداشت. در سال‌های ۱۳۲۴ـ۱۳۲۶ میرزا کریم هماره در دربار و در کنار محمدرضا پهلوی است و نقش رایزنی خردمند را برای شاه جوان ایفاء می کند. او در دوران دولت احمد قوام، به همراه دو زن جاه طلب و دسیسه گر دربار، تاج‌الملوك و اشرف پهلوی، درگیر توطئه‌ای علیه این نخست‌وزیر قدرتمند

۷۸. طبری، *کژراهه*، ص ۱۸

می‌شود و لذا در اردیبهشت ۱۳۲۵ بدستور او، که پشتگرم به حمایت امپریالیسم جوان آمریکاست، دستگیر و زندانی می گردد. خبرگزاری رویتر خبر دستگیری میرزا کریم‌خان رشتی را چنین مخابره می کند:

کریم رشتی که یکی از مشاورین مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران و از دوستان بریتانیاست، بنا به دستور رئیس دولت به اتهام تحریك علیه امنیت کشور توقیف شده است.[۷۹]

احمد سمیعی، به نقل از مورخ‌الدوله سپهر، شرح می‌دهد که در پی دستگیری میرزا کریم‌خان، شاه جوان با تضرّع و خواری آزادی او را از قوام تقاضا کرد و قوام متفرعنانه پاسخ داد: «آن آدم با مادر و خواهر شما بر ضد من تحریك می کند، همان بهتر که در توقیف بماند» و سپس به سردی با شاه دست داد.[۸۰]

شاید این حادثه، که بیانگر دگرگونی شرایط جهانی بود و ناقوس زوال امپراتوری «بریتانیای کبیر» و به همراه آن اُفول نسل کهن سیاست‌سازان و جاسوسان را به صدا درمی آورد، بیش از هر چیز دیگر برای میرزا کریم‌خان رشتی تلخ و ناگوار بود و سبب مرگ او در ۲۹ فروردین ۱۳۲۶، در سن قریب به ۷۰ سالگی، شد. با مرگ میرزا کریم‌خان، شاه جوان به همراه محرم‌ترین دوستش، حسین فردوست، با هواپیمای کوچك خود در آسمان تهران به پرواز درآمد و بدینسان دردمندانه در تشییع جنازهٔ باشکوه او شرکت کرد.[۸۱]

۷۹. *ایران ما*، شماره ۵۲۲، ۱۳۲۵/۲/۱۵

۸۰. سمیعی، ص ۴۸ـ۵۰

۸۱. همان مأخذ، ص ۴۸

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible] حضرت [illegible] خان [illegible]

[illegible]

۲- [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳- [illegible]

[illegible]

۴- [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵- [illegible]

[illegible]

[illegible]

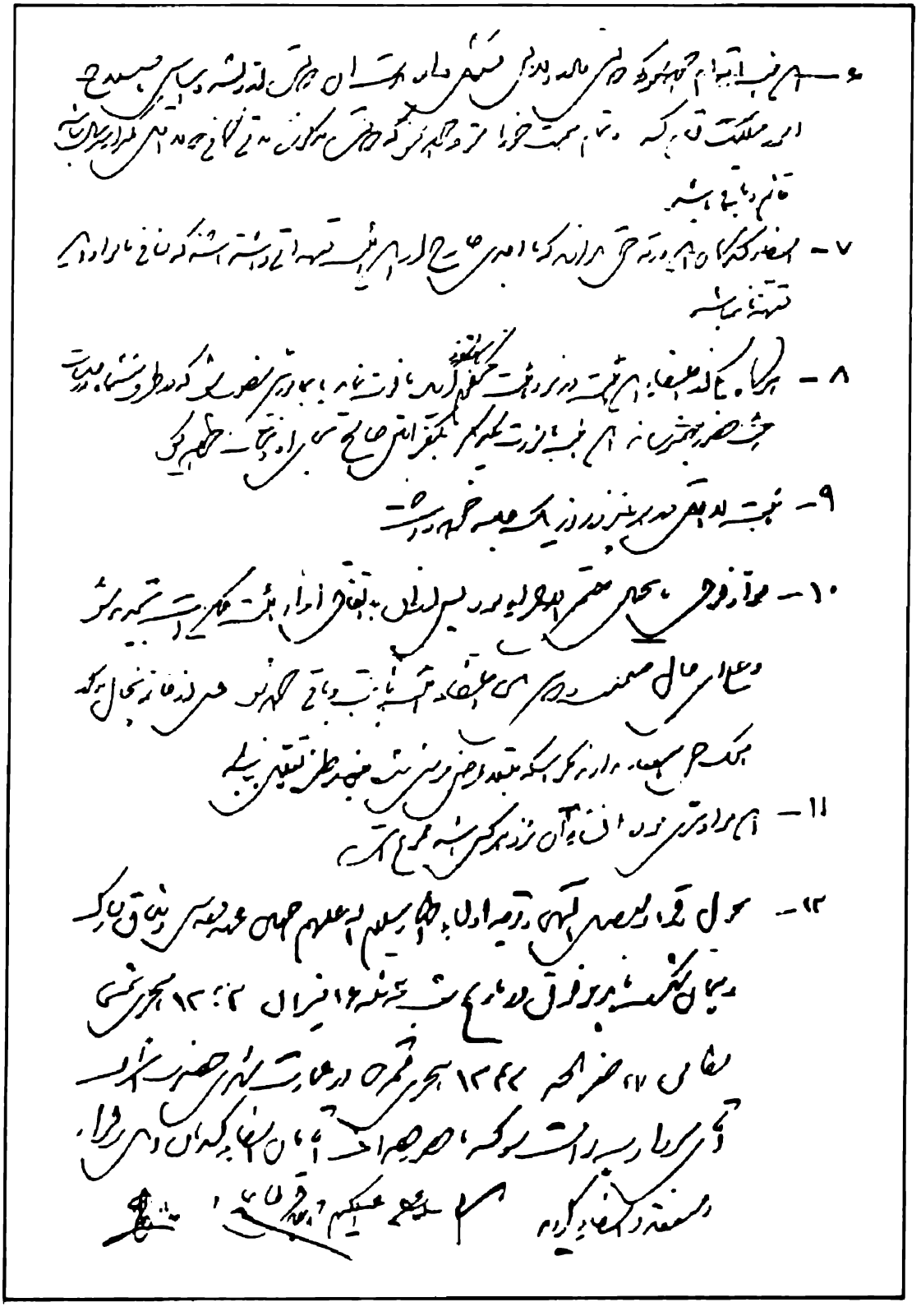

متن معاهدهٔ سرّی رضاخان، سلیمان میرزا اسکندری، سیدمحمدصادق طباطبایی، امیرلشکر خدایارخان و میرزاکریم‌خان رشتی (عبدالکریم‌خان اکبر)

بسم الله الرحمن الرحیم

امضاءکنندگان ذیل خداوند متعال را گواه گرفته به کلام‌الله مجید قسم یاد می کنند و به ضمانت قول و شرافت و ناموس و وجدان خود بر طبق مواد آتیه با یکدیگر معاهده نموده پیمان می‌بندند و با اتحاد و اتفاق و صمیمیت کامله در حفظ استقلال و تمامیت ایران و اقدام فداکارانه در پیشرفت ترقیات قشونی و سیاسی و اداری و فلاحتی و تجارتی و صنعتی و علمی مملکت و نجات وطن از خرابی‌ها و اوضاع ناگوار کنونی می کوشند.

۱ـ ریاست عالیه نظام ایران کماکان با شخص حضرت اشرف آقای رضاخان سردارسپه وزیر جنگ خواهد بود و حضرت معظم‌له قوه مجریه این هیئت هستند.

۲ـ افراد این هیئت هرجا و در هرحال باشند و به هر مقام نائل شوند از صمیم قلب با یکدیگر دوست صمیمی بوده با جان و مال و تمام هستی خود از یکدیگر دفاع کرده تا آخرین نقطه امکان با تمام قوای خود در حمایت جان و مال و حیثیت و عرض و ناموس یکدیگر ثبات و مقاومت خواهند نمود و نخواهند گذاشت هیچ قوه و هیچ وسیله باعث تفرقه آنان شده آنها را از یکدیگر جدا کند.

۳ـ این هیئت در تشکیل دولت و کلیه امور مملکتی (غیر از نظام که اداره آن با شخص آقای سردارسپه است) با یکدیگر مشورت و اتخاذ تصمیم نموده و بموقع اجرا خواهند گذارد.

۴ـ هیچ یك از اعضاء این هیئت نمی‌توانند از مواد این تعهدنامه تخلف ورزند و همچنین این هیئت حق ندارد به مجرد حرف و سوءظن عضوی از اعضاء خود را تخلف کننده از مواد مزبور بداند مگر آنکه حقیقت امر مکشوف و ثابت شده باشد و این در صورتی است که مسئله قبلاً در هیئت مطرح و معلوم شود و در آن صورت مجازات مقصر بنظر هیئت تعیین خواهد شد.

۵ـ این هیئت با مشورت و صلاح‌دید همدیگر سعی خواهد کرد که اشخاص خوش‌سابقه را که بهیچوجه آلوده خیانت و ارتشاء نباشد جمع‌آوری نموده در اطراف این هیئت تمرکز دهد که بعداً در انجام مقصود مقدس این هیئت کار کنند.

۶ـ این هیئت اقدام خواهد نمود که دولتی قادر و لایق تشکیل داده بدست آن دولت از ریشه و اساس باصلاح امور مملکت قیام کند و تمام همت خود را متوجه خواهد نمود که دولت مذکور مدتی کافی که لااقل کمتر از ۳ سال نباشد قائم و باقی باشد.

۷ـ امضاء کنندگان این ورقه حق ندارند که با احدی خارج از این هیئت تعهداتی داشته باشند که ناسخ با مواد این تعهد باشد.

۸ـ هرگاه یکی از اعضاء این هیئت در نزد هیئت محکوم باشتباه گردیده یا فوت نماید یا به مأموریتی منصوب شود که در ظرف شش ماه نتواند در جلسات هیئت حضور بهمرساند این هیئت با مشورت یکدیگر یك نفر امین صالح بجای او انتخاب خواهد کرد.

۹ـ هیئت لااقل در هر ۱۵ روز یك جلسه خواهد داشت.

۱۰ـ مواد فوق پنجسال حتمی الاجرا بوده پس از آن باتفاق آراء هیئت ممکن است تجدید شود. و عین این حال صمیمت و دوستی بین اعضاء هیئت ثابت و باقی خواهد بود. قبل از خاتمه پنج سال مذکور هیچ یك حق استعفا ندارند مگر اینکه مبتلا به مرض مزمن شده یا قادر به تفکر و تعقل نباشد.

۱۱ـ این مواد سری بوده افشاء آن نزد هرکس باشد ممنوع است.

۱۲ـ بحول و قوه و بفضل الهی و توجه اولیاء اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین عهد مقدس و میثاق مبارك و پیمان شکست‌ناپذیر فوق در تاریخ شب سه‌شنبه ۱۶ میزان ۱۳۰۲ هجری شمسی مطابق ۲۷ صفرالمظفر ۱۳۴۲ هجری قمری در عمارت شهری حضرت اشرف آقای سردارسپه دامت شوکته با حضور حضرات آقایان امضاءکنندگان ذیل برقرار و منعقد و امضاء گردید.

رضا ـ سلیمان محسن ـ محمدصادق طباطبائی ـ خدایار ـ عبدالکریم

۶. روچیلدها و امپراتوری جهانی صهیونیسم

برای اثبات فکر عجیب «دولت جهانی یهود» چه دلیلی بهتر از خاندان روچیلد که تابعیت ۵ دولت مختلف را دارا و دست‌کم با سه دولت در همکاری نزدیک بود؛ دولت‌هایی که تنازعات مکرر میان آنها هرگز، حتی لحظه‌ای، یکپارچگی و پیوند منافع بانکدارانشان [روچیلدها] را متزلزل نساخت؟

(هانا آرنت، مورخ و روزنامه‌نگار اسرائیلی)

نام خاندان روچیلد در فرهنگ غرب دارای شهرت افسانه‌ای است؛ خاندانی که در اروپای قرن نوزدهم به نماد ثروت و تموّل بدل گردید و مطبوعات فرانسه و آلمان آنان را «روچیلد شاه» می‌خواندند و کارل مارکس می‌گفت که تنها یکی از اعضای این خاندان (چارلز روچیلد) می‌تواند تمامی سلطنت اطریش را بخرد![1] یك قرن و نیم پیش، کارل بك، شاعر اطریشی، در هنگامهٔ انقلاب ۱۸۴۸ اروپا شعری با نام «بنیاد روچیلد» سرود که به سرعت به ترانه‌ای مردمی بدل شد. در این ترانه نفرت مردم پابرهنهٔ آن زمان اروپا از خاندان روچیلد چنین بیان می‌شد:

من دست قدرتمند شما را می‌بینم
که می‌تواند مرا
ـ تا زمانی که خونم توان جاری شدن دارد ـ
مضروب کند.

---

1. Marx and Engels, Vol. 6, P. 535

ولی به فرمان خداوند و بی هیچ هراس
می‌خوانم آنچه را که می‌دانم ـ آزاد.[۲]

روچیلدها، که در فرهنگ غرب نام آنان بر شهرت کروزوس ـ نماد ثروت افسانه‌ای در اروپای باستان ـ طعنه می‌زند، کیستند؟ *دائرة‌المعارف بریتانیکا* می‌نویسد:

مشهورترین خانوادهٔ بانکدار سراسر اروپا که نام آنها به تنهائی برای مدتهای مدید مترادف با ثروت افسانه‌ای بوده است و برای قریب به ۲ قرن بر تاریخ اقتصادی اروپا تأثیری جدی داشته‌اند. موفقیت‌های مداوم آنان... هنوز نیز بر همکاری پنهان میان شاخه‌های خاندان و توانائی آنها در سرمایه‌گذاری‌های کلان استوار است.[۳]

دائرة‌المعارف یهود خاندان روچیلد را چنین توصیف می‌کند:

خاندان ثروتمند و نوعدوست که مشوّق علم و هنر بوده و در [تحقق] امر یهود، بویژه در استقرار یهود در «ارض اسرائیل» و تأسیس دولت اسرائیل سهم زیاد داشته است. نام روچیلدها سالیان سال هم ضرب‌المثل تمول و کرم و نماد مثبت ثروت و نوعدوستی یهود در میان توده‌های یهود بویژه در اروپای شرقی... بوده و هم در شکل منفی نمادی کریه در نوشتار و تبلیغات ضدیهود کاربرد داشته است که از این نام و عنوان «دلیلی» بارز بر وجود اشرافیت جهانی رزسالار [پلوتوکراسی جهانی] سود می‌جسته‌اند.[۴]

علیرغم این اهمیت، امپراتوری جهانی روچیلدها برای ما ناآشناست و این ناآشنائی آنگاه عجیب جلوه می‌کند که پیوند عمیق ولی نامرئی روچیلدها را با سلطنت پهلوی مورد کاوش قرار دهیم و ابعاد حیرت‌انگیز آن را کشف کنیم.

مایر روچیلد و پسرانش

نام روچیلد[۵] از دو واژه آلمانی Rot و Schildمأخوذ است و اشاره به حفاظ قرمزرنگی است که اسحاق الهانان، نیای آلمانی این دودمان (متوفی ۱۵۸۵)، بر سر در خانه خود در فرانکفورت می‌آویخت تا طبق رسم آن روز هویت یهودی خود را مشخص سازد و از تعرض

2. Ibid, P. 241

3. *Encyclopaedia Britanica*, Vol. 15, P. 1162

4. *Encyclopaedia Judaica*, Vol. 14, P. 334

۵. Rothschild ـ این نام به شکل‌های مختلف در فارسی ثبت شده است: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در *مرآة البلدان* (دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۳۰۵) «رچل» نوشته و پرویز راجی در خاطرات خود (چاپ فارسی لندن، ص ۳۵) «راتچایلد». معروفترین اشکال نگارش این نام به فارسی «روتشیلد» و «روچیلد» می‌باشد.

مسیحیان مصون بماند. اسحاق الهانان و پسرش آمشل موسس یهودیانی معمولی بودند و مانند صدها یهودی گمنام دیگر به تجارت اشتغال داشتند. تاریخ واقعی خاندان روچیلد با مایر آمشل (۱۷۴۴ـ۱۸۱۲)، پسر آمشل موسس، آغاز می‌شود.

کسب و کار مایرآمشل و منبع اوّلیه ثروت او گردآوری و فروش عتیقه‌جات و سکه‌های قدیمی بود. در نتیجه، در سال ۱۷۶۹ با ویلیام، حکمران آینده هسه‌کاسل ـ سلسله‌ای که بر بخشی از آلمان آن روز فرمان می‌راند، آشنائی یافت و به واسطه مورداعتماد او بدل شد. ویلیام، که بعدها با نام ویلیام نهم به سلطنت رسید، یك گردآورندهٔ آزمند سکه و وارث بزرگترین ثروت اروپا بود و مایرآمشل در کسوت یکی از درباریان او به وی در تهیه سکه‌های کمیاب یاری می‌رسانید. زمانی که ویلیام در سال ۱۷۸۵ به قدرت رسید، مایرآمشل یکی از ۱۲ تن کارگزاران دربار او شد که بر وام‌های کلانی که این فئودال ثروتمند به فرمانروایان بی‌پول پروس می‌پرداخت نظارت داشت. بگفته *دائرة‌المعارف یهود*، مایرآمشل بتدریج سهم خود را در این نقل و انتقالات مالی افزایش داد و با بودروس مشاور مالی ویلیام نهم پیوندی نزدیك یافت. این پیوند نقش مهمی در جلب اعتماد بیشتر ویلیام به مایرآمشل داشت. بعدها روشن شد که بودروس شریك پنهان مایرآمشل بوده است.

با ظهور ناپلئون در صحنه سیاست اروپا، مایرآمشل طوفان‌های آینده را پیش‌بینی کرد و برای استفاده بیشتر از شرایط پسران خود را در کشورهای اصلی اروپا پراکنده ساخت. مایرآمشل و سه پسرش آمشل مایر (۱۷۷۳ـ۱۸۵۵) و سالومان مایر (۱۷۷۴ـ۱۸۵۵) و کارل (چارلز) مایر (۱۷۸۸ـ۱۸۵۵) در فرانکفورت ماندند و هدایت شاخه اصلی «بنیاد روچیلد» را به دست گرفتند (پس از مرگ پدر، سالومان به اطریش رفت و کارل در ناپل اقامت گزید). پسر دیگر بنام ناتان مایر (۱۷۷۷ـ۱۸۳۶) به انگلستان رفت و پنجمین پسر بنام جیمز (یعقوب) مایر (۱۷۹۲ـ۱۸۶۸) راهی پاریس شد. با این تمهید، «بنیاد روچیلد» به پنج شاخه آلمانی، اطریشی، انگلیسی، ایتالیائی و فرانسوی، به عنوان اندام‌های یك شبکه واحد مالی، منقسم شد و در جریان جنگ‌های ناپلئون (۱۸۰۵ـ۱۸۱۵)، بگفته *دائرة‌المعارف بریتانیکا*، یکصد میلیون لیره سود برد. داستان این شعبده عجیب به شرح زیر است:

شاخه انگلیسی «بنیاد روچیلد»، که بعدها نقش اساسی در توسعه امپراتوری جهانی صهیونیسم ایفاء کرد، توسط ناتان مایر روچیلد بنیانگذاری شد. ثروت اولیه ناتان نیز مانند پدرش به حکمران هسه‌کاسل، ویلیام نهم، تعلق داشت. در سال ۱۸۰۶، در پی شکست امپراتوری پروس از ناپلئون، فئودال نشین هسه‌کاسل فروپاشید و ویلیام نهم با ثروت انبوهش

به انگلستان گریخت. در انگلستان ویلیام به خرید مبالغ عظیمی سهام دست زد و این وظیفه را به ناتان محول نمود. *دائرة‌المعارف* یهود مدعی است که «ناتان با سفته‌بازی محتاطانه و درخشان موفق شد بی‌آنکه به منافع ویلیام لطمه‌ای وارد سازد برای خود ثروتی بیاندوزد.» این «سفته‌بازی محتاطانه و درخشان» چگونه بود؟ *دائرة‌المعارف* یهود، شاید برای پندآموزی رعایا و پیروان روچیلد، شرح می‌دهد که در حالیکه ناتان مایر به عنوان تاجر منسوجات انحصار خرید پوشاك ارتش انگلستان را به دست گرفته بود، این مایحتاج را از قلب کشور متخاصم، یعنی فرانسه، توسط برادرش جیمز مایر تأمین می‌کرد! فعالیت دیگر این خانواده «جهان وطنی»، انتقال کمك‌های مالی انگلیس به متحدینش در اروپا به صورت شمش طلا، در آخرین سالهای جنگ ناپلئون، بود. پس از کنگره وین، روچیلدها انتقال غرامت جنگی فرانسه شکست خورده به دولت‌های پیروزمند به مبلغ ۱۲۰ میلیون لیره را تقبل کردند و پس از جنگ با ثروت انبوهی که طی یك دهه اندوخته بودند به عنوان عمده‌ترین سرمایه‌گذاران وارد صحنه بازسازی اروپای ویران شدند. آخرین «شاهکار» ناتان مایر در واپسین تقلای ناپلئون، یعنی جنگ واترلو، رخ نمود. *دائرة‌المعارف آمریکانا* می‌نویسد که در سال ۱۸۱۵، ناتان که پیروزی انگلیسی‌ها را در جنگ واترلو پیش‌بینی می‌کرد، ثروت غیرمنقول خود را در انگلستان به بهای گزاف فروخت و سپس، پس از شکست ناپلئون که منجر به سقوط قیمت‌ها شد، صدها برابر آنچه را که فروخته بود خرید و بدینسان به سادگی و در مدتی کوتاه ثروتی هنگفت را درو کرد.[۶]

ویل و آریل دورانت می‌نویسند:

> در سال ۱۸۱۰ ناتان روچیلد... شعبه یك موسسه مالی و بانکی را که پدرش مایرآمشل روچیلد در شهر فرانکفورت بنیاد نهاده بود، در لندن تأسیس کرد. بنظر می‌رسد که ناتان برجسته‌ترین این نوابغ مالی محسوب می‌شد که خاندان روچیلد را در طول چند قرن و در چند کشور ممتاز و نامدار ساخته بود. ناتان به زودی به صورت واسطه معتمد حکومت انگلستان در معامله با قدرت‌های خارجی درآمد. انتقال مبالغ هنگفت کمك‌های مالی انگلستان به اتریش و پروس ـ کمك‌هائی که آنان را قادر ساخت تا بتوانند با ناپلئون به جنگ ادامه دهند ـ به وسیله او یا نمایندگانش انجام گرفت؛ و بالاخره همین شخص بود که در توسعه صنعتی و بازرگانی انگلستان بعد از سال ۱۸۱۵ نقش عمده بر عهده داشت.[۷]

در همین زمان که ناتان روچیلد در لندن ثروت‌های افسانه‌ای می‌اندوخت، برادر کوچکش جیمز (یعقوب) روچیلد در پاریس شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها را بنیاد

---

6. *Encyclopedia Americana*, Vol. 23, P.804

۷. دورانت، ج ۱۱، ص ۴۳۳

می‌نهاد. جیمزروچیلد به سرعت به بانکدار درجه اول و مهم‌ترین شخصیت جامعه یهودی فرانسه بدل شد. او که در دوران سلطنت بوربن‌ها و اورلئان‌ها سرمایه‌گذار اصلی دربار فرانسه بود، در انقلاب ۱۸۴۸ به خدمت ناپلئون سوم درآمد و بدینسان با مهارت امواج انقلاب را از سر گذرانید. نام جیمزروچیلد به عنوان پیشاهنگ احداث راه‌آهن در تاریخ فرانسه ثبت است و همسر او، بتی، به عنوان دوست و همکار هاینریش هاینه، شاعر و نویسنده نامدار آلمان، در جامعه ادبی اروپا به شهرت رسید. جیمزروچیلد با دودمان‌های سلطنتی اروپا نیز رابطه حسنه داشت و دوست شخصی و واسطه مالی لئوپولداول، شاه بلژیک، محسوب می‌شد.

همانطور که گفتیم، مایرآمشل، پدر برادران روچیلد، به اتفاق سه پسرش در فرانکفورت ماند. مایر، در بحبوحهٔ جنگهای ناپلئونی، در سال ۱۸۱۲ درگذشت و پسر بزرگش آمشل مایر در رأس شاخه پدری روچیلدها در فرانکفورت قرار گرفت. آمشل به زودی عضو مؤثر شورای دولتی تجارت پروس شد و در طول جنگ و بحران اقتصادی پس از آن مبالغ معتنابهی به حکام آلمان وام داد. با مرگ آمشل، که وارثی برجای نگذارد، فعالیت‌های شاخه فرانکفورت توسط برادرزاده‌اش مایرکارل (۱۸۲۰ـ۱۸۸۶) پی گرفته شد. مایرکارل روچیلد در سال ۱۸۶۷ به عضویت مجلس درآمد و مدت کوتاهی بعد عضو مجلس لردهای پروس شد. نام مایرکارل روچیلد به عنوان نخستین یهودی که به عضویت جامعه اشراف آلمان درآمد در تاریخ ثبت است. مایرکارل در دوران حکومت بیسمارک، صدراعظم «پولادین» پروس، نقش بانکدار خصوصی او را ایفاء می‌کرد و با پیشنهاد و هدایت او بانک دولتی پروس تأسیس شد. پس از مرگ مایرکارل، برادر او بنام ویلهلم کارل (۱۸۲۸ـ۱۹۰۱) در رأس شاخه فرانکفورت قرار گرفت. با مرگ او این شاخه به فعالیت خود ادامه نداد و رسماً تعطیل شد.

دومین پسر مایرروچیلد بنام سالومان پس از مرگ پدر در سال ۱۸۱۶ به وین رفت و شاخه اطریشی «بنیاد روچیلد» را بنا نهاد. سالومان‌روچیلد از دوستان نزدیک مترنیخ، صدراعظم مقتدر اطریش، شد و در انقلاب ۱۸۴۸ متهم گردید که در فرار مترنیخ دست داشته است. سالومان با بهره‌گیری از دوستی مترنیخ به چنان موقعیتی در اطریش دست یافت که پیش از او یهودیان فاقد آن بودند. سالومان مایرروچیلد در سال ۱۸۲۲ با دریافت لقب بارونی به جرگه اشرافیت اطریش پیوست و بدینسان روچیلدها حق استفاده از عنوان «فن» (Von) را در مقابل نام خود بدست آوردند. همانگونه که جیمز روچیلد بنیانگذار راه‌آهن فرانسه است، برادرش سالومان نیز نخستین راه‌آهن اطریش را بنیاد نهاد. نام سالومان مایر روچیلد به عنوان مؤسس بانک دولتی اطریش در تاریخ این کشور ثبت است همانگونه که نام برادرزاده او،

مایرکارل روچیلد، به عنوان بنیانگذار بانك دولتی آلمان! فعالیت‌های سالومان توسط پسرش، آنسلم سالومان روچیلد (۱۸۰۳ـ۱۸۷۴) دنبال شد که در سال ۱۸۶۱ به عضویت مجلس لردهای اطریش منصوب گردید و با دختر ناتان روچیلد (عمویش که در لندن مستقر بود) ازدواج کرد. شاخه اطریش در سالهای قبل از جنگ دوم جهانی مالك عمده‌ترین معادن زغال سنگ اروپای مرکزی، بویژه معدن عظیم ویتکوویتز در چکسلواکی بود. با ظهور نازیسم در اروپا آلفونس‌مایر و لوئی‌مایر، نوه‌های آنسلم سالومان روچیلد، در سال ۱۹۳۸ به انحلال رسمی شاخه اطریش دست زدند و معادن خود را به اجاره دولت انگلیس دادند و با این ترفند موفق شدند پس از جنگ خسارات هنگفتی از دولت چکسلواکی دریافت دارند.

و بالاخره، کارل (چارلز) مایر روچیلد، پسر دیگر مایر آمشل روچیلد، پس از مرگ پدر «بنیاد روچیلد» را در ایتالیا گسترش داد و در سال ۱۸۲۱ مرکز فعالیت خود را در ناپل مستقر ساخت. کارل روچیلد نیز مانند چهار برادر دیگرش در دوران بحران سیاسی و اقتصادی اروپا به دولت‌های کوچك محلی چون ساردینی، سیسیل، ناپل و دولت پاپ مقادیر قابل توجهی وام داد. پس از او پسرش، آدولف کارل (۱۸۲۳ـ۱۹۰۱) در رأس شاخه ناپل قرار گرفت ولی پس از اتحاد ایتالیا در سال ۱۸۶۱ به فرانکفورت بازگشت.

روچیلدها و اقتصاد غرب

بدین ترتیب، در دوران حیات مایرآمشل روچیلد و پس از مرگ او، «کلان»[۸] روچیلدها در ۵ کشور اصلی اروپا (آلمان، اطریش، ایتالیا، فرانسه و انگلیس) گسترده شد. شاخه پدری «بنیاد روچیلد» در آلمان و شاخه ناپل در آستانه قرن بیستم به فعالیت رسمی خود پایان داد و شاخه اطریش در آستانه جنگ دوم تعطیل شد. معهذا در نیمه دوم قرن بیستم «بنیاد روچیلد» مجدداً شبکه‌های پنهان خود را در سراسر اروپا توسعه بخشید و با سرمایه‌گذاری‌های کلان در سراسر جهان امپراتوری گسترده و نامرئی را پدید ساخت. *دائرة‌المعارف آمریکانا* وضع

۸. خاندان روچیلد طی گسترش خود در ۲ قرن اخیر، ویژگی‌هائی از خود بروز داد که آن را بمثابه یك «کلان» (Clan) مشخص می‌سازد. این مشخصات عبارتند از: انسجام و همپیوندی مستحکم که بر هم‌خونی و هم‌پشتی استوار است و تبعیت از بزرگان دودمان و ازدواج درونی (اندوگامی). بررسی تاریخچه روچیلدها نشان می‌دهد که عموماً ازدواج‌ها بین عموزادگان بوده و در مواردی نادر خارج از دائره دودمان وصلتی صورت گرفته است.

در شمای پیوست (تبارشناسی روچیلدها، ص ۱۳۱) نوع ازدواج‌ها نشان داده شده است.

امپراتوری روچیلد را در قرن بیستم چنین شرح می‌دهد:

خانواده بانکدار اروپائی که دارای شهرت افسانه‌ای است... و در قرن بیستم [نیز] بر اندوخته مالی و صنعتی گسترده‌ای کنترل دارد... و یك نیروی اساسی در اقتصاد مالی جهان محسوب می‌شود که منافع آن از اروپا تا آسیا ممتد است.

برای اینکه ابعاد سیطره روچیلدها بر اقتصاد جهان روشن شود، به دستاوردهای پسران جیمز (یعقوب) روچیلد در فرانسه نظری می‌افکنیم:

نفوذ روچیلدها در اقتصاد فرانسه چنان عظیم است که در قرن بیستم این کشور را به تیول امپراتوری جهانی روچیلدها بدل ساخته است.

در آغاز قرن بیستم ژول گسد... گفت: «فرانسه به عنوان یك کشور دارای رئیس جمهور است، ولی در این کشور سلطان بی‌تخت و بارگاهی چون خانوادهٔ روچیلد وجود دارد.» نام روچیلد از دیرباز با قدرت مالی مترادف است. از ۱۵۰ سال پیش ثروت این خانواده بانك «برادران روچیلد» بوده است. این بانك یکی از قدیمی‌ترین بانك‌های فرانسه است. بانك از راه سوداگری در بورس بازی، تقلب در اسناد دولتی، شرکت در عملیات ساختمان راه آهن و صدور سرمایه پروار شده است. چنانکه نیمی از وام فرانسه به دولت روسیه تزاری توسط بانك روچیلدها پرداخت گردید... در حقیقت، اهمیت اقتصادی و سیاسی خانواده روچیلد در دوران کنونی بطور شگفت‌انگیزی افزایش می‌یابد. اعتلای سریع بانك «برادران روچیلد» که رکن اساسی ثروت آنهاست، این واقعیت را به اثبات می‌رساند. در آغاز جنگ دوم جهانی سرمایه آنها ۵۰ میلیون فرانك بود. در سال ۱۹۵۷ این مبلغ به یك میلیارد و در سال ۱۹۶۷ به ۵ میلیارد فرانك قدیم بالغ گردید. بدین ترتیب سرمایه بانك در یك ربع قرن صد برابر شده است.[۹]

از جمله اقلامی که ثروت کلان روچیلدهای فرانسه را تشکیل می‌دهد، مجتمع عظیم کمپانی‌های راه آهن «شمال»، «پاریس ـ اورلئان» و «پ. ال. ام» می‌باشد. روچیلدها در فرانسه مجتمع‌های «کنکورد» و «آبی»[۱۰] را در تملك دارند. ۴۹ درصد سرمایه شرکت راه آهن فرانسه، بخش عظیمی از تأسیسات توریستی «شام روس» در جبال مون بلان و شرکت‌های عظیم حمل و نقل فرانسه (HPLM و SAGO) به روچیلدها تعلق دارد.

پس از جنگ دوم جهانی، «برادران روچیلد» در اعطای اعتبارات، سرمایه‌گذاری‌ها و سازماندهی شاخه‌های بسیار جدید صنایع شرکت جستند. آنها مخصوصاً در صنایع اتمی، نفت، شیمی و در جدیدترین بخش‌های الکترونیك به فعالیت پرداختند. بانك در صنایع فلزات غیرآهنی به کامیابی‌های درخشانی رسید. استخراج همه فلزات غیرآهنی فرانسه، به استثنای

۹. کیوان، ص ۶۸ـ۶۹

10. Abeille

صنایع آلمینیوم، عملاً تحت نظارت روچیلدها قرار دارد. آنها در استخراج فلزات غیرآهنی بلژیك، اسپانیا، کالدونی جدید، آفریقای جنوبی و سایر کشورها سهم زیادی دارند... تعدادی از شرکت‌ها که در انگلستان، جمهوری آفریقای جنوبی و آمریکای لاتین فعالیت دارند، تحت نظارت مشترك روچیلدهای لندن و پاریس قرار دارند. در سال‌های اخیر، مطبوعات فرانسه دربارهٔ فعالیت‌های مشترك این خانواده در لندن و پاریس (مثلاً در زمینه ایجاد شرکت‌های سرمایه‌گذار «اروپائی») مطالب زیاد می‌نویسند. یکی از جهات مهم گسترش فعالیت بین‌المللی روچیلدها در این اواخر، تحکیم روابط این خانواده با سرمایهٔ انحصارطلب آلمان باختری است. این روابط از آغاز قرن ما آغاز شده است. بانك [روچیلد] در استخراج منابع زیرزمینی موریتانی، گابون، سنگال و سایر کشورهای آفریقایی تحت قیادت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم فرانسه با کنسرسیوم‌های کروپ، کلوکنر، استین همکاری فعال دارد. «برادران روچیلد» به اتفاق انحصارات عمده بانکی جمهوری فدرال آلمان، شرکت‌های مالی «اروپائی» را تقویت می‌کنند. بیلان بانك که در مه ۱۹۶۶ برای اولین بار در تاریخ فعالیت آن منتشر شد، دارائی سهامداران بانك را بالنسبه ناچیز نشان می‌دهد، یعنی ۳۲۴/۱ میلیون فرانك. در حقیقت ثروت «برادران روچیلد» چندین بار بیش از این ارقام است. چنانکه در سال ۱۹۶۲ دارائی روچیلدها تقریباً ۴۰ میلیارد فرانك بود. اکنون دارائی آنها ۵۰ میلیارد فرانك یعنی ۱۳ درصد درآمد ناخالص اجتماعی فرانسه است.[۱۱]

---

۱۱. همان مأخذ، ص ۷۲ـ۷۴

رقم فوق ثروت روچیلدهای فرانسه در آغاز دهه ۱۹۷۰ را در برمی‌گیرد و از ثروت روچیلدهای انگلیس و سرمایه‌گذاری‌های پنهان آنها در ایالات متحده آمریکا آماری در دست نداریم. برای اینکه شناختی از ابعاد امپراتوری روچیلدها به دست آوریم، لازم است به مقایسه‌ای میان ثروت آنها و الیگارشی مالی آمریکا دست بزنیم:

ثروتمندترین اعضای الیگارشی مالی آمریکا به تنهائی رقمی بین یك تا ۳ میلیارد دلار ثروت دارند. در دهه ۱۹۸۰ دانیل ك. لودویگ به عنوان مرد شماره یك الیگارشی آمریکا شهرت یافت که ثروت او به تنهایی بین ۲ تا ۳ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد. «بنیاد بکتل» (متعلق به استیفن بکتل پدر و پسر) حدود ۱/۷ میلیارد دلار ثروت دارد. بکتل‌ها به علت حمایت از چهره‌های سیاسی معاصر آمریکا چون ریچارد نیکسون و رونالد ریگان و جرج بوش شهرت دارند.

در میان میلیاردرهای دههٔ ۱۹۶۰، جان مورگان (پسر) و جان پل گتی با بیش از ۱/۵ میلیارد دلار ثروت شخصی در رأس الیگارشی مالی آمریکا قرار داشتند و هارولد هانت و هوارد هیوز (صاحب قمارخانه‌های لاس‌وگاس) با یك الی ۱/۵ میلیارد دلار در رده دوم. راکفلرها که در گذشته در رأس صنعت نفت آمریکا قرار داشتند، امروزه تنها قریب به ۳/۵ میلیارد دلار ثروت خانوادگی دارند که اگر بین ۸۳ عضو این «کلان» تقسیم شود به هر راکفلر تنها حدود ۴۰ میلیون دلار می‌رسد. در دهه ۱۹۶۰ ثروت «کلان» کندی بین ۴۰۰ الی ۶۰۰ میلیون دلار ارزیابی می‌شد که در زمان خود پنجمین دودمان ثروتمند آمریکا (پس از ←

آنچه گفته شد نمی‌تواند توصیف جامعی از شبکه گستردهٔ امپراتوری نامرئی روچیلدها در اقتصاد بین‌المللی به شمار رود. سیطره این امپراتوری چنان پوشیده است که بیان آن به انبوهی از اسناد و مدارك نیازمند است. لذا، به یکی از مهم‌ترین ابعاد این سیطره، یعنی نقش روچیلدها در صنعت جهانی نفت می‌پردازیم:

نام روچیلدها در کنار راکفلرهای آمریکا به عنوان پیشگامان استخراج نفت در خاورمیانه و روسیه شهرت دارد و آنان از زمان انعقاد قرارداد دارسی به نفت ایران چشم داشته‌اند. این روچیلدها بودند که نخستین بار با سرمایهٔ خود امانوئل نوبل سوئدی و سه پسرش (روبرت، لودویك و آلفرد) را به استخراج نفت بادکوبه ترغیب کردند و بزرگترین کمپانی نفتی را در روسیه بنیاد نهادند.[۱۲] و بالاخره با سرمایهٔ روچیلدها بود که یك یهودی انگلیسی بنام مارکوس سموئیل و یك هلندی بنام سرهنری دتردینگ کمپانی «رویال داچ شل» را تأسیس کردند.

کمپانی «رویال داچ شل»، که به «اختاپوس بین‌المللی» شهرت یافته، بزرگترین مجتمع انحصاری اروپاست که از حیث ثروت تنها با دو کمپانی عظیم آمریکایی استاندارد اویل (نیوجرسی) و جنرال موتورز قابل مقایسه می‌باشد. طبق آماری که در دسترس ماست و آماری کهنه محسوب می‌شود، «رویال داچ شل» در سال ۱۹۶۵ یك هفتم نفت جهان و ۲۰ درصد نفت خاورمیانه را کنترل می‌کرد و در سراسر جهان بیش از ۵۰۰ شعبه، ۷۴ پالایشگاه و قریب به ۲۰۰ هزار پرسنل در اختیار داشت. تاریخ خاورمیانه از آغاز قرن بیستم شاهد رقابت‌های سه کمپانی بزرگ نفتی «رویال داچ شل»، «استاندارد اویل» (متعلق به راکفلرها) و «شرکت نفت انگلیس و ایران»[۱۳] بوده است. روچیلدها بهمراه خانواده آمریکایی مورگان بزرگترین

→ مورگان، پل گتی، هانت و هیوز) بود. ثروت جان کندی بین ۱۲ الی ۱۵ میلیون دلار تخمین زده می‌شد. با توجه به ارقام فوق، ابعاد حیرت‌انگیز امپراتوری مالی روچیلدها مشهود می‌گردد.

۱۲. آلفرد نوبل مخترع دینامیت و بنیانگذار جایزه معروف نوبل است و پیوند جایزه نوبل با امپراتوری روچیلدها مسئله‌ای درخور بررسی است. جالب است بدانیم که پس از استخراج نفت باکو، ایران اولین بازار فروش آن بود و برادران نوبل عملیاتشان را در سال ۱۹۰۸ با اجاره یك انبار نفت در رشت آغاز کردند و بزودی ۲ انبار بزرگ نفت در انزلی و رشت ایجاد نمودند.

۱۳. «شرکت نفت انگلیس و ایران» در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد. در آستانه جنگ اوّل جهانی دولت انگلیس به ابتکار وینستون چرچیل، به علت طرحی که برای تغییر سوخت کشتی‌های خود از زغال‌سنگ به نفت داشت، بخش عمده سهام شرکت را خریداری کرد. این اقدام سبب تحول اساسی در نیروی دریائی انگلیس شد و سرعت کشتی‌ها را بیشتر و مانور آن را آسانتر نمود. دیگر سهامداران اولیه شرکت لرد ←

سهامداران و اربابان واقعی شرکت «شل» می باشند.

«رویال داچ شل» در سالهای پس از جنگ دوم جهانی بهمراه کمپانی های نفتی آمریکا تلاش جدی را برای نفوذ به حوزه نفتی ایران و خارج ساختن آن از انحصار شرکت نفت انگلیس آغاز نمود. با ملّی شدن صنعت نفت ایران این انحصار شکسته شد و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دومین گام به سود کمپانی های آمریکائی و شرکت «شل» برداشته شد. همانطور که می دانیم در قرارداد کنسرسیوم، ۵ کمپانی معظم نفتی آمریکا (عضو کارتل بین المللی نفت) هر یك به تنهائی ۷ درصد سهام را به دست آوردند و ۵ درصد سهام نیز بین ۹ کمپانی کوچك نفتی آمریکا (غیرعضو کارتل بین المللی نفت) تقسیم شد. بنابر این، «رویال داچ شل» با ۱۴ درصد سهم، پس از بریتیش پترولیوم (۴۰ درصد) به بزرگترین غارتگر نفت ایران در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدل گردید.

پدر «ارض اسرائیل»

گفتیم که شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها توسط جیمز (یعقوب) روچیلد پایه گذاری شد. پس از مرگ او، پسرش بنام آلفونس روچیلد (۱۸۲۷ـ۱۹۰۵) در رأس شاخه فرانسه قرار گرفت. او پس از شکست ناپلئون سوم در سال ۱۸۷۰، رهبری هیئت فرانسوی غرامت جنگ را به عهده داشت و با پشتوانه عظیم مالی خود پرداخت سریع این غرامت را از سوی فرانسه مغلوب تضمین کرد. در سال های ۱۸۷۱ـ۱۸۷۲، آلفونس روچیلد مبالغ کلانی پول به دولت آدلف تی یر وام داد و بگفته *دائرة المعارف بریتانیکا* این وام سبب حفظ تی یر بر رأس دولت فرانسه شد. جالبست بدانیم که در همین زمان در لندن، پسرعموی او، لئونیل پسر ناتان، مبلغ ۴ میلیون لیره به دیزرائیلی، نخست وزیر انگلیس، وام داد و همین وام سبب شد که دولت انگلیس سهم اصلی را در کمپانی کانال سوئز به چنگ آورد![۱۴]

معهذا، نام آورترین چهره شاخهٔ فرانسوی امپراتوری روچیلدها بارون ادموند جیمز روچیلد (۱۸۴۵ـ۱۹۳۴)، کوچکترین پسر جیمز روچیلد، است؛ فردی که نام وی با استقرار یهودیان در فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل پیوندی ناگسستنی دارد. بارون ادموند روچیلد

→ استراتکنا و کمپانی انگلیسی «نفت برمه» بودند. طبق آمار رسمی، دولت انگلیس بابت سهام خود و مالیات بیش از ۶۰ درصد درآمد «شرکت نفت انگلیس و ایران» را دریافت می کرد و مابقی میان سایر سهامداران و دولت ایران تقسیم می شد.

14. *Encyclopaedia Britanica*, Vol. 15, P. 1163; *Encyclopedia Americana*, Vol. 23, P. 804

کسی است که ۷۰ میلیون فرانك طلا در راه اسکان یهود در فلسطین سرمایه‌گذاری کرد؛ رقمی که علیرغم سنگینی آن در برابر دارائی روچیلدها و اهداف اقتصادی و سیاسی که در چشم‌انداز آینده می‌جستند، وزنی نداشت.[۱۵] ادموند روچیلد به پاس سهم تعیین‌کننده‌اش در تأسیس دولت اسرائیل توسط حیم وایزمن «پیشوای سیاسی صهیونیسم» و از سوی صهیونیست‌ها «پدر پیشوو» لقب گرفت. *دائرة‌المعارف* یهود معرفی مشروح خود را درباره ادموند روچیلد چنین آغاز می‌کند:

> انساندوست، مدافع استقرار یهود در ارض اسرائیل و کلکسیونر آثار هنری. روچیلد در پاریس به دنیا آمد... ادموند برخلاف دو برادر بزرگترش به بانکداری نپرداخت و از جوانی خود را وقف آرمان‌های انسانی و فرهنگی، بویژه هنر، کرد. مجموعهٔ هنری او، که گردآوری آن اشتغال سراسر زندگی او بود، وی را به عنوان یك کارشناس هنری بلندآوازه ساخت و به عضویت آکادمی هنر پاریس انتخاب شد. او دارای پیوندهای نزدیك با روشنفکران یهود و غیریهود فرانسه بود... روچیلد در نامه اتوبیوگرافیك مورخ ۱۹۲۸ می‌نویسد: «من همیشه به آینده یهود علاقمند بوده‌ام»...[۱۶]

اشتغال ادموند روچیلد به گردآوری «آثار هنری» چیز عجیبی نیست و او در واقع ادامه‌دهنده شغل «شریف» پدربزرگش، **مایر آمشل**، بوده است؛ اشتغال نامیمونی که با نام صهیونیسم در پیوند است و دستاورد آن ایلغار آثار باستانی تمدن‌های کهن از سراسر جهان، و از جمله ایران، می‌باشد. در این معرفی آنچه حائز اهمیت است پیوند ادموند روچیلد با جامعهٔ روشنفکری اروپاست؛ پیوندی که پیشتر در شرح دوستی مادرش با هاینریش هاینه نیز بیان داشتیم. از طریق همین پیوند، که با حربهٔ زر نافذتر می‌شد، نطفه‌های صهیونیسم در ادبیات معاصر غرب بسته شد. به عنوان شاهدی بر این مدّعا، *دائرة‌المعارف* یهود می‌نویسد که تحت تأثیر ادموند روچیلد بود که الکساندر دوما (پسر) در برخی از آثارش اندیشه مهاجرت یهودیان به فلسطین را مطرح ساخت و دوما در نامه‌های خود به ادموند روچیلد (منتشره در *تاریخ صهیونیسم*، اثر نائوم سوکولوف، ۱۹۱۹، جلد ۲، صفحات ۲۶۳ـ۲۶۵) بر تأثیرپذیری خود از روچیلد معترف بود.

ادموند روچیلد بنیانگذار نخستین حرکت عملی صهیونیستی شناخته می‌شود زیرا با سرمایه او بود که به سال ۱۸۸۳ نخستین اردوگاه‌های یهودیان مهاجر در سرزمین فلسطین ایجاد

---

۱۵. بگفته یوری ایوانف «بانك روچیلد به تنهائی پول مورد نیاز ۱۰ فلسطین را نیز در اختیار داشت.» (صهیونیسم، ص ۱۶).

16. *Encyclopaedia Judaica*, Vol. 14,P.342

شد. بارون روچیلد در دوران فعالیت هرزل هوادار استقرار «خاموش» و «آهسته» یهود در فلسطین بود. تمامی اقدامات کشاورزی که توسط کارشناسان فرانسوی در فلسطین صورت گرفت با سرمایه او بود و باز این نفوذ او بود که سهم اساسی در تعیین سمتگیری دولت فرانسه به سود صهیونیست‌ها و اسکان یهودیان در فلسطین ایفاء کرد. اقدامات روچیلد توسط یك دستگاه اداری خشن صورت می‌گرفت که با اِعمال قهر و خشونت علیه یهودیان فقیر مهاجر همراه بود. این اقدامات خشن طغیان‌هائی را در میان مهاجرین یهود پدید ساخت. *دائرة المعارف* یهود مدعی است که علیرغم اینکه ۲۰ سال تمام اقدامات سرکوبگرانه بارون روچیلد مورد انتقاد یهودیان مهاجر قرار می‌گرفت، امروزه «در بازنگری گذشته مشخص می‌گردد که بوژوکراسی روچیلد نقش مثبت داشته است.»!

بارون روچیلد در سال‌های ۱۸۸۷، ۱۸۹۳، ۱۸۹۹ به بازدید از اردوگاه‌های یهودیان در فلسطین پرداخت و رهنمودهائی دال بر خودکفائی اردوگاه‌ها، کاهش سطح زندگی و جلوگیری از اسراف، سخنگوئی به زبان عبری و احیاء سنن مذهبی یهود ارائه داد. در همین سفرها به دستور او اراضی جدیدی برای تأسیس اردوگاه‌های جدید در جولان و سایر مناطق فلسطین خریداری شد. روچیلد با سرمایه ۱۴ میلیون فرانك به خرید ۳۲۰۰۰ هکتار زمین پرداخت و ۱۲ اردوگاه جدید تأسیس کرد که با کمك مالی او به زودی خودکفا شد و «مجمع اسکان یهودیان» نام گرفت. ادموند روچیلد در جریان چهارمین بازدید خود از فلسطین به سال ۱۹۱۴ از نتیجهٔ اقدامات خود ابراز رضایت کرد. او علاوه بر سرمایه‌گذاری در کشاورزی، نقش اصلی را در توسعه صنعت شراب‌سازی در فلسطین ایفاء کرد و «کورپوراسیون الکتریك فلسطین» و «دانشگاه عبری» را بنیان گذارد. در این دیدار روچیلد به حیم وایزمن گفت: «بدون من صهیونیست‌ها هیچ کاری نمی‌توانستند از پیش برند و بدون صهیونیست‌ها اقدامات من محکوم به شکست بود.» وایزمن نیز روچیلد را از نظر «اندیشه سیاسی و ملی» دوراندیش خواند.[۱۷] ادموند روچیلد در موضع مثبت دولت فرانسه در قبال اعلامیه بالفور نقش اصلی داشت. در پایان جنگ اول جهانی، جیمز روچیلد، پسر ادموند روچیلد، به عنوان افسر ارتش انگلیس وارد سرزمین فلسطین شد و در سال ۱۹۲۳ بارون روچیلد با سرمایه‌گذاری بیشتر «مجمع اسکان یهودیان فلسطین» (پیکا) را به ریاست پسرش تأسیس کرد که هدف آن ایجاد اردوگاه‌های جدید بود. روچیلد در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نیز به بازدید از فلسطین پرداخت و سخنرانی کرد. در این بازدیدها، وایزمن گفت: «به اعتقاد من، او پیشوای سیاسی صهیونیسم در

17. *Encyclopaedia Judaica*, Vol. 14. P. 344

نسل ماست» و داوید بن گوریون بعدها گفت: «از زمانی که او در صحنه اسکان یهود پدید شد تا زمان ما [۱۹۴۹] هیچ کس در امر استقرار و توسعه اسکان در اسرائیل به مانند او دیده نشد». بارون ادموند روچیلد در سال ۱۹۲۹ به عنوان رئیس افتخاری «آژانس یهود» انتخاب شد و تا پایان عمر در این سمت بود. او در سال ۱۹۳۴ در پاریس درگذشت و در فلسطین اشغالی ۶۳۰۰۰ هکتار زمین و ۳۰ اردوگاه به ارث گذاشت.

نقش اساسی شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها در صهیونیسم جهانی با مرگ بارون ادموند روچیلد پایان نمی‌یابد. پس از او، نوه‌های جیمز روچیلد اول در نیمه دوم قرن بیستم حامیان درجه اول دولت اسرائیل و از رهبران طراز اول صهیونیسم جهانی محسوب می‌شوند. امروزه، در رأس شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها گی روچیلد (متولد ۱۹۰۹) و ادموند روچیلد (متولد ۱۹۲۶) قرار دارند. بارون گی روچیلد از چهره‌های درجه اول سیاسی و مالی حکومت فرانسه بود که در زمان جنگ دوم جهانی آجودانی ژنرال دوگل را به عهده داشت. بارون گی روچیلد فرانسوی به همراه لرد ویکتور روچیلد انگلیسی دو رهبر اصلی امپراتوری پنهان روچیلدها در دوران معاصر محسوب می‌شوند.[۱۸]

روچیلدها و استعمار بریتانیا

پس از مرگ ناتان، رهبری شاخه انگلیس به پسرش لئونیل ناتان روچیلد (۱۸۰۸ـ۱۸۷۹) رسید. دوران فعالیت لئونیل با اقتدار یهودیان در حکومت انگلیس همراه است و در زمان او بنیامین دیزرائیلی، نویسنده و سیاستمدار یهودی‌الاصل، عنوان نخستین نخست‌وزیر رسمی انگلیس را به دست آورد و سکان امپراتوری استعماری بریتانیا را به دست گرفت.[۱۹] دیزرائیلی از حمایت مالی لئونیل روچیلد برخوردار بود و این حمایت نقش مهمی در صعود وی در هرم دیوانسالاری بریتانیا ایفاء کرد. در واقع دیزرائیلی بزرگترین سرمایه‌گذاری روچیلد ها بود. در دوران دیزرائیلی، لئونیل به عنوان رئیس «بنیاد بانکی» دولت انگلیس

18. *Encyclopedia Americana*, Vol. 23, P. 804

۱۹. بنیامین دیزرائیلی (۱۸۰۴ـ۱۸۸۱ م.) فرزند یك یهودی بود که به مسیحیت گروید. دیزرائیلی در سال ۱۸۶۸ به مدت ۱۰ ماه نخست‌وزیر بود و سپس به مدت ۶ سال در رأس جناح اپوزیسیون مجلس قرار داشت. در سالهای ۱۸۷۴ـ۱۸۸۰ برای دومین بار به صدارت رسید و در این سالها سیاست خارجی فعالی را در جهت توسعه امپراتوری بریتانیا پیش گرفت. دیزرائیلی پدر حزب محافظه‌کار انگلیس محسوب می‌شود.

مسئولیت پرداخت بدهی‌های دولت را به عهده داشت و قرضه‌های کلان مربوط به ایرلند و جنگ کریمه توسط او پرداخت شد. چنانکه در تاریخ ثبت است تنها با پرداخت وام ۴ میلیون لیره ای لئونیل ناتان روچیلد در سال ۱۸۷۵ بود که دولت انگلیس قادر شد سهام اصلی شرکت سوئز را خریداری کند و برای سالها در منطقه خاورنزدیك نقش کلیدی ایفاء نماید.[۲۰] جالب است بدانیم که همراه با حفر کانال سوئز بود که نخستین گام‌های جدی در راه استقرار یهودیان در فلسطین برداشته شد:

...با ساخته شدن کانال سوئز مسئله جدی‌تر گردید. در واقع این زمان فرانسه و انگلیس که دیگر بقدر کافی رقیب یکدیگر به شمار می‌آیند، علاقه نزدیك‌تر و در عین حال مشترك و حیاتی به مسئله فلسطین پیدا می‌کنند. از قرار معلوم، فرانسه زیر پرچم «نوعدوستی» تعهد می‌کند که کلیمیان فقیر را برای تشکیل یك مستعمره یهودی به فلسطین اعزام دارد. از طرف دیگر در همین فاصله هنگامی که کانال سوئز در حال حفر شدن بود، سرمونت فیور از طرف دولت انگلیس گفتگوهائی درباره خرید زمین در سرزمین فلسطین، جهت اسکان یهودیان در آنجا، با سلطان عثمانی به عمل می‌آورد.[۲۱]

بگفته *دائرة‌المعارف* یهود، شخصیت سیدونیا در کتاب معروف دیزرائیلی بنام *Coningsby* تصویر ایده آلیزه شده لئونیل روچیلد است. لئونیل پس از تحکیم سیطره مالی خود بر دیوانسالاری بریتانیا وارد صحنه علنی سیاست شد و به عنوان نخستین یهودی به عضویت مجلس عوام انگلیس درآمد.

برادر کوچك لئونیل، بنام سرآنتونی روچیلد (۱۸۱۰ـ۱۸۷۶) نیز در جامعه انگلیس به عنوان یك شخصیت اشرافی شهرت یافت. زیرا او در عین آنکه لقب «سر» را از ملکه ویکتوریا دریافت داشت، یك بارون اطریشی نیز بود. سرآنتونی روچیلد نخستین «اتحادیه کنیسه‌ها» را در انگلیس پایه گذارد و دو دختر خود را به ازدواج دو خانوادهٔ بلندپایه اشرافی انگلیس درآورد. داماد سرآنتونی روچیلد بنام آرچی بالد پریمروز در دوران دیزرائیلی در هرم دیوانسالاری انگلیس بالا کشیده شد، در دولت گلادستون وزارت خارجه را به دست گرفت و سپس

۲۰. «شرکت بین‌المللی کانال سوئز» در سال ۱۸۵۸ به منظور حفر کانال سوئز توسط فرانسوی‌ها تأسیس و این کانال در سال ۱۸۶۹ افتتاح شد. دولت بریتانیا در آغاز با حفر کانال مخالف بود و آن را تهدیدی از سوی فرانسوی‌ها برای مستعمره خود در هندوستان تلقی می‌کرد. دیزرائیلی، تحت تأثیر روچیلدها، این مشی دولت انگلیس را تغییر داد و با اعتبار لئونیل روچیلد ۴۰ درصد سهام کمپانی را خریداری کرد و بدین ترتیب بریتانیا به بزرگترین سهامدار شرکت بدل شد. مسئولیت حفاظت کانال در سالهای ۱۸۸۳ـ۱۹۵۶ با سربازان انگلیسی بود. دولت مصر در ژوئیه ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد.

۲۱. نیکیتینا، ص ۲۱

نخست‌وزیر شد.[۲۲]

با اقتدار روچیلدها در اقتصاد و سیاست انگلستان ـ که قدرت درجه اول استعماری جهان محسوب می‌شد و مستعمرات آن در آن زمان ۲۰ میلیون کیلومتر مربع زمین و ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت را در برمی‌گرفت ـ آنان نخستین زمزمه‌های شوم صهیونیستی را ساز کردند و به سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا در جهت فروپاشی دولت عثمانی و تحقق «تمدن بزرگ یهود» در خاورمیانه سمت و سو بخشیدند. روزنامه *تایمز لندن*، که از دیرباز دارای پیوندهای جدی با روچیلدها بوده و هست، در سال ۱۸۴۰، ۵۷ سال قبل از تشکیل نخستین کنگره صهیونیست‌ها در شهر بال سویس و تأسیس «سازمان جهانی صهیونیست‌ها» (اوت ۱۸۹۷)[۲۳] در مقاله‌ای با عنوان «سوریه ـ بازگرداندن یهودیان» نوشت:

پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین آباء و اجدادی‌شان، تحت حمایت ۵ قدرت بزرگ، اینك دیگر یك مسئله ذهنی و خیالی نیست، بلکه موضوعی است از نظر سیاسی درخور اعتنا.[۲۴]

اسناد و مدارك تاریخی نشان می‌دهد، این روچیلدها بودند که مسئله فلسطین را به عنوان «ارض موعود» در میان ثروتمندان و روشنفکران یهودی مطرح ساختند و در راه تحقق آن پای فشردند، در حالی که بسیاری از یهودیان در آن زمان به سرزمین خاصی نظر نداشتند و برخی از آنها به عنوان «ارض موعود» به آمریکا و حتی آفریقای جنوبی می‌نگریستند. و بالاخره با دستمایه مالی و نفوذ سیاسی روچیلدها بود که این توطئه تحقق پذیرفت و سرانجام به تأسیس «غدهٔ سرطانی» بنام «اسرائیل» در خاورمیانه منتهی شد.

ناتانیل مایر روچیلد (۱۸۴۰ـ۱۹۱۵)، پسر ارشد لئونیل ناتان، پس از پدر در رأس شاخه انگلیسی امپراتوری روچیلد قرار گرفت. ناتانیل مایر، که بگفته *دائرة‌المعارف یهود* در ایجاد «پیوندهای یهودی ـ انگلیسی» نقش مهمی ایفاء کرد، در رأس جامعه یهودیان انگلیس جای داشت و نخستین یهودی بود که با دریافت عنوان «بارون» نامش به عنوان اولین لُرد خاندان

---

۲۲. آرچی بالد فیلیپ پریمرز [کنت رزبری] (۱۸۴۷ـ۱۹۲۹) از دولتمردان سرشناس انگلیس است که چندین بار در دولت گلادستون به وزارت خارجه رسید و سالهای ۱۸۹۴ـ۱۸۹۵ نخست وزیر بود و پس از آن از مقامات عالیرتبه حزب لیبرال و از چهره‌های متنفذ دولت بریتانیا به شمار می‌رفت.

۲۳. «سازمان جهانی صهیونیست‌ها» که شبکه خود را در بیش از ۶۰ کشور جهان گسترانیده، دارای مرکزی در ایالات متحده آمریکا است و هرازگاه یك مجمع عمومی بنام «کنگره جهانی یهودیان» به پا می‌دارد. «آژانس یهود» پوشش عام و اجتماعی «سازمان جهانی صهیونیست‌ها» محسوب می‌گردد، ولی در واقع خود این سازمان را باید پوششی برای امپراتوری نامرئی روچیلدها دانست.

۲۴. یوری ایوانف، ص ۴۷

روچیلد انگلیس ثبت شد. لرد روچیلد اول به عنوان رئیس «بانك انگلیس» (بانك آواینگلند) و رئیس کمپانی‌های متعدد، تنها عضو یهودی «کمیسیون سلطنتی امور بیگانگان» بود و تمام توان سیاسی و مالی امپراتوری روچیلدها را در جهت استقرار یهودیان در فلسطین به کار گرفت. در دوران لرد روچیلد اول پیوند روچیلدها با حکومت بریتانیا به اوج رسید. او و برادرانش (آلفرد که به گردآوری عتیقه‌جات و آثار هنری اشتغال داشت و لئوپولد که یك چهره جامعهٔ ورزشی انگلیس بود) نزدیك‌ترین دوستان پرنس ولز، که بعداً با نام ادوارد هفتم شاه انگلیس شد، بودند. در این زمان فردیناند جیمز روچیلد، عموزاده آنها از شاخه وین، در لندن اقامت گزید و تبعه انگلیس و عضو مجلس عوام شد و به گردآوری عتیقه‌جات و آثار هنری پرداخت. فردیناند نخستین روچیلدی بود که در خانه خود از ملکه ویکتوریا پذیرائی کرد.[۲۵] در همین دوران بود که در سفر سال ۱۳۰۶ ق /۱۸۸۸ م. ناصرالدینشاه قاجار به انگلیس، وی در خانه روچیلدها میهمان شد و بگفته محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه:

> شنیدم عزیزالسلطان [ملیجك] در خانه روچیلد که رفته بودند بعضی اسباب دزدیده بودند، صاحب‌خانه ملتفت شده بود به افتضاح پس گرفته بود.[۲۶]

در دوران لرد روچیلد اول (ناتانیل مایر) بود که به سال ۱۹۰۲ «تراست مستعمراتی یهود» به عنوان ابزار مالی صهیونیسم، که هدف خود را «عمران و توسعه صنعتی و بازرگانی فلسطین» اعلام داشت، با سرمایه روچیلدها به مبلغ ۲ میلیون پوند تأسیس شد.

در دو دههٔ آغازین قرن بیستم، فعالیت روچیلدها در جهت اضمحلال دولت مقتدر عثمانی و مهاجرت یهودیان به فلسطین و تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه به سود تأسیس «تمدن بزرگ یهود» متمرکز بود. در این حوادث لرد روچیلد دوم (لئونیل والتر ۱۸۶۸ـ۱۹۳۷)، پسر ارشد ناتانیل مایر روچیلد، نقش اساسی داشت. لرد روچیلد دوم به عنوان یك طبیعی‌دان و مالك یك باغ‌وحش خصوصی منحصربفرد در جامعه علمی انگلیس نیز شهرت داشت. تحقق آرمان صهیونیستی «ارض موعود» در سرزمین فلسطین، همانگونه که با نام بارون ادموند

---

۲۵. ویکتوریا (۱۸۱۹ـ۱۹۰۱) در سال ۱۸۳۷ پس از عمویش ویلیام نهم به تخت سلطنت انگلستان نشست و در سال ۱۸۷۷ به «امپراتریس هندوستان» نیز ملقب شد. ملکه ویکتوریا به عنوان یك چهرهٔ قدرتمند شناخته می‌شود و دوران حکومت او به «عصر ویکتوریا» شهرت دارد که اوج اقتدار امپراتوری بریتانیا است. روابط او با سه تن از نخست‌وزیرانش (ملبورن، پیل و دیزرائیلی) حسنه بود و با دو تن (پالمرستن و گلادستون) میانه‌ای نداشت.

۲۶. بامداد، ج ۳، ص ۴۱

روچیلد فرانسه در پیوند است، با نام عموزادهٔ انگلیسی او، لرد روچیلد دوم، نیز پیوند تنگاتنگ دارد. این تلاش‌ها به ثمر نشست و در سال ۱۹۱۷ با اعلامیه بالفور تحقق آرمان صهیونیستی «ارض موعود» به سیاست رسمی و علنی دولت بریتانیا بدل شد. اعلامیه معروف بالفور نامه‌ای است که جیمز بالفور، وزیرخارجه وقت انگلیس، به لرد لئونیل والتر روچیلد نوشت. متن این نامه چنین است:

وزارت خارجه [۲ نوامبر ۱۹۱۷]

لرد روچیلد عزیز

بسیار خوشوقتم اطلاعیه زیر را که از طرف دولت اعلیحضرت در جهت همدردی با آمال صهیونیستی یهود، به کابینه تسلیم و بوسیله آن مورد تصویب قرار گرفته است به اطلاع شما برسانم:

«دولت اعلیحضرت تأسیس یك موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین را به دیده مساعد می نگرد و بهترین تلاش‌های خود را برای تسهیل وصول به این هدف به کار می برد و صریحاً تأکید می‌ورزد که هیچ عملی نباید به زیان حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیریهودی موجود در فلسطین یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در هیچ کشور دیگر صورت گیرد.

باعث امتنان من خواهد بود اگر این اطلاعیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیست برسانید.»

ارادتمند شما

آرتور جیمز بالفور[۲۷]

تاریخ خاندان روچیلد در نیمه اول قرن بیستم با نام سر وینستون چرچیل (۱۸۷۴ـ۱۹۶۵)، سیاستمدار مقتدر انگلیس، آمیخته است. بررسی زندگینامه سیاسی چرچیل نشان می‌دهد که این نخست‌وزیر نامدار بریتانیا در استراتژی صهیونیستی روچیلدها همان جایگاهی را دارا بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم بنیامین دیزرائیلی واجد آن بود. همانطور که خواهیم دید در نیمه دوم قرن بیستم نام روچیلدها با دولت محافظه‌کار ادوارد هیث پیوند تنگاتنگ یافت.

بیوگرافی نویسان چرچیل دربارهٔ نقش جامعه یهودیان انگلیس برهبری روچیلدها در صعود چرچیل در هرم دیوانسالاری انگلیس اذعان دارند. تروخانوفسکی می نویسد:

هنگامی که ناتان لاسکی رئیس کنگره یهودیان منچستر طی نامه‌ای چرچیل را از موجودیت سازمان آگاه کرد، در مه ۱۹۰۴ چرچیل طی نامه جوابیه‌ای همدردی ژرف خود را نسبت به آرمان‌های این سازمان... اعلام داشت... هنگامی که وینستون چرچیل به معاونت

۲۷. احمدی، ص ۳۴۳

وزارت مستعمرات رسید مناسبات خود را با ناتان لاسکی و دوستانش در منچستر استوارتر کرد... لاسکی همه میتینگ‌های یهودیان را که از چرچیل پشتیبانی می کردند رهبری می نمود و برخی می گفتند: بی گمان هر یهودی که علیه وینستون چرچیل رأی بدهد به جامعه یهود خیانت کرده است.[۲۸]

نام وینستون چرچیل به عنوان مؤسس دولت‌های پوشالی دست نشانده در خاورمیانه به سود تحکیم مواضع صهیونیست‌ها در فلسطین ثبت است. هارولد ویلسون، نخست‌وزیر پیشین انگلیس، می نویسد:

چرچیل در سال ۱۹۲۱ به وزارت مستعمرات رفت و در آنجا با کمك لارنس عربستان دو کشور پادشاهی عراق و اردن بزرگ را به وجود آورد و شرایط لازم را برای تأسیس کشور ملی یهود در فلسطین فراهم آورد و در تمام مدت عمر از آن حمایت نمود.[۲۹]

وینستون چرچیل در دوران حیات سیاسی خود نقش کلیدی در سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا داشت. کارنامه سیاسی چرچیل به شرح زیر است: وزیر تجارت (۱۹۰۸ـ۱۹۱۰)، وزیر کشور (۱۹۱۰ـ۱۹۱۱)، وزیر دریاداری (۱۹۱۱ـ۱۹۱۵)، وزیر جنگ (۱۹۱۹ـ۱۹۲۱) ـ در این زمان بود که به دستور او کودتای سیدضیاء ـ رضاخان در ایران صورت گرفت، وزیر

---

۲۸. تروخانوفسکی، ص ۷۸

پیوند لُرد نورثکلیف (۱۸۶۵ـ۱۹۲۲)، مالك روزنامه *تایمز لندن*، با روچیلدها و اینتلیجنس سرویس و نقش او در زندگی وینستون چرچیل از پدیده‌های جالب تاریخ معاصر انگلیس است. چرچیل در سال ۱۸۹۸ توسط آلفرد هارمسورث (لُرد نورثکلیف بعدی) «کشف» شد. هارمسورث، مقالهٔ شورانگیزی دربارهٔ چرچیل ۲۴ ساله با عنوان «جوان‌ترین رادمرد اروپا» در روزنامهٔ *دیلی‌میل* منتشر کرد. تأثیر این مقاله و حمایت تبلیغاتی هارمسورث چنان بود که دو سال بعد چرچیل را وارد پارلمان انگلیس کرد و بدینسان زندگی سیاسی او آغاز شد. لُرد نورثکلیف، به عنوان قدرتمندترین چهرهٔ مطبوعاتی بریتانیا، و با همکاری چرچیل و سرتیپ سرجیمز ادموندز (رئیس اطلاعات نظامی)، نقش مهمی در ایجاد جنون ضدآلمانی در جامعه انگلیس ایفاء نمود. او توسط یك نویسنده بنام لُکیو از طریق داستان‌هایی پیرامون نفوذ موهوم جاسوسان آلمان و حمله قریب‌الوقوع آلمان، زمینهٔ تجدید سازمان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی انگلیس را به صورت دو سرویس MI - 6 و MI - 5 در سال ۱۹۰۹، فراهم ساخت. توسعهٔ این جوّ از عوامل مؤثر در ایجاد جنگ اوّل جهانی بود.

۲۹. ویلسون، ص ۴۱۷

۳۰. نمونه دیگر از دیکتاتورهایی که توسط استعمار انگلیس به عنوان زنجیره‌های «کمربند بهداشتی» پیرامون انقلاب بلشویکی ایجاد شد، رژیم مارشال پیلسودسکی در لهستان (۱۹۲۶ـ۱۹۳۵) است. امروزه اسناد کافی و صریح موجود است که نقش درجهٔ اوّل وینستون چرچیل و اینتلیجنس سرویس بریتانیا را در تأسیس این دیکتاتوری نشان می‌دهد.

مستعمرات (۱۹۲۱ـ۱۹۲۲) ـ در این زمان بود که انگلستان با دریافت قیمومیت فلسطین از سازمان ملل سلطه خود را بر این دیار رسمیت بخشید و گام‌های اساسی در راه تأسیس دولت اسرائیل برداشته شد، وزیر خزانه‌داری (۱۹۲۴ـ۱۹۲۹)، وزیر دریاداری (۱۹۳۹ـ۱۹۴۰)، نخست‌وزیر مقتدر دوران جنگ دوم جهانی (۱۹۴۰ـ۱۹۴۵). واپسین دوران زندگی سیاسی چرچیل با صدارت او در سالهای ۱۹۵۱ـ۱۹۵۵ به پایان می‌رسد. این سالها در تعیین سرنوشت مردم ایران و تحکیم سیطره رژیم محمدرضا پهلوی نقش تعیین کننده داشت و در همین زمان بود که به دستور چرچیل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طراحی و اجرا شد.

به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران صهیونیسم، در سالهای ظهور نازیسم در آلمان و جنگ جهانی دوم، روچیلدها در پیوندی مرموز با سران آلمان هیتلری قرار داشتند. یوری ایوانف می‌نویسد:

> کسانی که علاقمند به بحث دربارهٔ «مسائل به ظاهر متناقض» خاصه در پیوند با جریان صهیونیسم جهانی هستند بهتر است ابتدا به این پرسش پاسخ گویند: چرا و چگونه خاندان روچیلد، این خانواده یهودی که افرادش به طفیل اقتصاد ممالك متعددی زندگی می‌کنند، درحالی که نازی‌ها بسیاری از مردم اروپا و من جمله یهودیان را با خشونت هرچه بیشتر به قتل می‌رسانیدند، نه تنها جان سالم از معرکه به‌در بردند بلکه ثروتمندتر از پیش نیز شدند؟ قبلاً دیدیم که چگونه صهیونیست‌هایی که از گهواره دست‌پروردهٔ روچیلد بودند نقش قربانیان نازی را به یهودیان اروپائی تحمیل کردند و چگونه با نازی‌ها از در سازش درآمدند و با ایشان به توافق رسیدند که یهودیان را روانه کوره‌های آدم‌سوزی سازند و یا به کیبوتص‌های سرزمین «کنعان» اعزام دارند.[۳۱]

محقق فوق می‌افزاید:

> روچیلدها خوب می‌دانند که اسرارشان را چگونه حفظ کنند، چنانکه راز ملاقات‌های خویش را طی دو جنگ جهانی به کمال حفظ کردند: آری، آنگاه که از اطریش و فرانسه و انگلستان گرد هم می‌آمدند تا در انجمن‌های خانوادگی و از فراز گیلاس‌های شامپانی بر مردم اروپا که در جاهایی دیگر ـ که از لحاظ آنها در حکم جاهایی در سیاره‌ای دیگر بود ـ خونشان ریخته می‌شد خیره شوند و نقش‌ها و حوزه‌های نفوذ را تقسیم کنند و به حساب سود خود برسند.[۳۲]

اگر توجه کنیم که یکسال پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، یهودیان تنها ۱۹ درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند و علیرغم خشونت و ارعاب بارون ادموندروچیلد تمایلی به

---

۳۱. یوری ایوانف، ص ۲۴۹

۳۲. همان مأخذ، ص ۲۴۲ـ۲۴۳

مهاجرت به فلسطین از خود نشان نمی‌دادند، خدمت بزرگ نازیسم آلمان به روچیلدها و پیوند مرموز میان آنان ملموس تر خواهد شد.[۳۳] در اینجا این سئوال به جد مطرح است که براستی آیا صهیونیسم آرمان روچیلدهاست و یا ابزاری است در دست آنان برای ایجاد یك امپراتوری عظیم مالی در خاورمیانه؟!

لرد روچیلد دوم بلاعقب بود و پس از مرگ وی رهبری روچیلدهای انگلیس به آنتونی گوستاوروچیلد (۱۸۸۷ـ۱۹۶۱)، پسر لئوپولد ـ برادر لرد روچیلد دوم، رسید. آنتونی گوستاوروچیلد بخشی از سرمایه روچیلدها را به سمت صنعت پزشکی هدایت کرد و سیطرهٔ خود را بر تأسیسات بیمارستانی و پزشکی انگلیس برقرار ساخت. علاوه بر او، جیمزآرماند روچیلد (۱۸۷۸ـ۱۹۵۷)، پسر بارون ادموندروچیلد فرانسه (پدر «ارض اسرائیل»)، نیز که از جوانی در انگلستان مقیم و تبعه این کشور بود و در جنگ اول جهانی به همراه ارتشهای فرانسه و انگلیس در خاورمیانه حضور فعال داشت، در صحنه سیاست انگلیس درخشش یافت و در سال‌های حسّاس ۱۹۲۹ـ۱۹۴۵ به‌عنوان نماینده «حزب لیبرال» در مجلس عوام حضور داشت. جیمزروچیلد در دوران دولت مك‌دونالد از طرح مستعمره کردن فلسطین هواداری جدی کرد که به زعم او تنها راه حفظ منافع یهود و اعراب و جلوگیری از سلطه یکی بر دیگری بود! در سالهای پس از جنگ دوم، بویژه از دهه ۱۹۵۰، لرد روچیلد سوم (ویکتور روچیلد) در رأس امپراتوری نامرئی روچیلدها قرار گرفت که دامنه این امپراتوری را به درون سرویس‌های اطلاعاتی مُعظَم غرب گسترش داد.

پس از جنگ دوم جهانی، سرمایه روچیلدهای انگلیس علاوه بر مجتمع غول‌آسا «رویال داچ شل»، راه‌های نوینی برای توسعه یافت. روچیلدها مبالغ کلانی در ایالات متحده آمریکا و کانادا سرمایه‌گذاری کردند؛ در کانادا بویژه بر صنعت فیلم و تلویزیون این کشور چنگ انداختند و در آمریکا وارد اتحاد با «بنیاد مورگان» شدند که اکنون شریك اصلی آنها در کمپانی «شل» محسوب می‌شد. دوران پس از جنگ دوم که با تأسیس دولت غاصب اسرائیل همراه است، شاهد سرمایه‌گذاری‌های کلان روچیلدها در فلسطین اشغالی است. با سرمایه لردروچیلد سوم (ویکتور روچیلد) بود که شبکه تلویزیونی اسرائیل تأسیس شد و جیمزروچیلد نیز راه پدرش را در سرمایه‌گذاری در اسرائیل دنبال کرد و زنان روچیلدها انواع مؤسسات

۳۳. علیرغم همه تلاش هائی که در دوران جنگ دوم جهانی توسط صهیونیست‌ها برای مهاجرت یهودیان اروپا به فلسطین صورت گرفت، در سال ۱۹۴۸ یعنی سال تأسیس دولت اسرائیل یهودیان تنها ۳۳ درصد جمعیت /۱۸۴۵۰۰۰ نفری فلسطین (۶۰۸۰۰۰ نفر) را تشکیل می‌دادند.

«خیریه» و کلوپ‌های رقص را در «ارض موعود» پایه‌ریزی کردند.

صهیونیسم و سرویس‌های جاسوسی غرب

نام ویکتور روچیلد، عجیب‌ترین چهرهٔ خاندان روچیلد، در سه عرصهٔ متفاوت به عنوان شخصیتی طراز اول ثبت است: به عنوان سومین بارون خاندان روچیلد انگلستان و فردی که به همراه عموزاده فرانسویش، **بارون گی روچیلد**، هدایت این امپراتوری نامرئی را در دوران معاصر عهده‌دار بود، به عنوان یك چهره استثنائی و مؤثر در تأسیس و توسعه سرویس‌های معظم جاسوسی غرب ـ بویژه اینتلیجنس سرویس انگلستان، و به عنوان یك زیست‌شناس شهیر. *دائرة‌المعارف* یهود لرد روچیلد سوم را چنین معرفی می‌کند:

> لرد ناتانیل مایر ویکتور روچیلد (متولد ۱۹۱۰) زیست‌شناس انگلیسی. تحصیلات خود را در سالهای ۱۹۳۵ـ۱۹۳۹ در کالج ترینیتی کمبریج به پایان رسانید. در سالهای جنگ دوم جهانی در سرویس اطلاعات نظامی خدمت نمود و مدال‌های جرج (۱۹۴۴) و لژیون آمریکا (۱۹۴۶) را دریافت داشت. او پس از جنگ به زندگی غیرنظامی بازگشت و پژوهش در جنین‌شناسی، بویژه در زمینه بیوشیمی و فیزیولوژی سلول‌های تخمك و اسپرم، را دنبال نمود. لرد روچیلد در پی یك سری پروژه‌ها با همکاری م.م.سوان در سالهای ۱۹۴۹ـ۱۹۵۲ در زمینه واکنش‌های باروری، نشان داد که باروری سبب تغییراتی در سطح تخمك می‌شود که از تخمك در قبال نفوذ اسپرماتوزوئید اضافی محافظت می‌کند. کتاب او بنام *باروری* (۱۹۵۶) به بررسی باروری در جانوران و گیاهان می‌پردازد. از جمله آثار دیگر او باید به *طبقه بندی حیوانات زنده* (۱۹۶۱، ۱۹۶۵) اشاره کرد. لرد روچیلد از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۵۸ رئیس شورای پژوهش‌های کشاورزی انگلیس و از سال ۱۹۵۰ مدیر همکار پژوهشی در دپارتمان جانورشناسی کمبریج بود. وی در ۱۹۶۵ هماهنگ کننده پژوهشی گروه رویال داچ شل شد. او عضو انجمن سلطنتی [انگلیس] است. لردروچیلد به عنوان یك علاقمند برضور اسرائیل ریاست انستیتوی علوم وایزمن و دانشگاه عبری اورشلیم را به عهده دارد.

این بیوگرافی چهره معصوم یك دانشمند برجسته را ترسیم می‌کند و نمی‌تواند توصیفی جامع از لردروچیلد سوم، بعنوان یکی از دو گرداننده امپراتوری جهانی روچیلدها، باشد. گویا تجربهٔ سوءشهرت افسانه‌ای روچیلدها از سوئی و فعالیت ویکتورروچیلد به عنوان یك مدیر برجسته اطلاعاتی و جاسوسی از سوی دیگر، در ارائه یك تصویر انحرافی از او و پرده‌پوشی نقش عظیم سیاسی وی سهم اساسی داشته است. در واقع باید گفت که نه تنها لردروچیلد سوم بلکه تمامی خاندان روچیلد به این استتار توجه اکید دارند و لذا در دهه‌های اخیر علیرغم هیاهوئی که گاه در مطبوعات غرب پیرامون دودمانهای زرسالار چون راکفلرها در گرفته است،

روچیلدها بطور اعم و لرد ویکتور روچیلد به طور اخص کوشیده‌اند تا در پس هاله‌ای از سکوت فرو روند.

زندگینامه لرد ویکتورروچیلد افشاگر پنهان‌ترین بخش فعالیت امپراتوری روچیلدهاست؛ فعالیتی که نقش شگرف «بنیاد روچیلد» را در سرویس‌های جاسوسی غرب نشان می‌دهد. امروزه، اطلاعات مستندی در دست است که ثابت می‌کند، تأسیس نهادهای بین‌المللی صهیونیستی تنها در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی متوقف نماند و به حیطهٔ پرارزش و تعیین کننده «اطلاعات» نیز کشیده شد. اگر در سال ۱۹۰۲ با سرمایه روچیلدها «تراست مستعمراتی یهود» به عنوان ابزار مالی صهیونیسم پدید شد، اگر در سال ۱۹۲۱ «آژانس تلگرافی یهود» در ایالات متحده و انگلستان به عنوان اندام تبلیغاتی «سازمان جهانی صهیونیست‌ها» ایجاد گردید، احتمالاً در همین زمان سرّی‌ترین اندام صهیونیسم جهانی یعنی «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» نیز تأسیس شد.[۳۴] طبق اسناد فاش شده، این سازمان بغایت سرّی بین‌المللی در سراسر جهان در پوشش نهادهائی به فعالیت خود ادامه داده و می‌دهد، از جمله در دهه ۱۹۷۰ در وین در پوشش سازمانی بنام «مرکز اطلاعات مستند» فعالیت

---

۳۴. جایگاه یهودیان در تاریخ سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا چشمگیر است و از آنجا که به تصریح *دائرة‌المعارف بریتانیکا* (ج ۱۵، ص ۱۱۶۳) روچیلدها «رهبران غیررسمی» جامعه یهود انگلیس به شمار می‌روند، این نقش را باید به آنان منتسب ساخت. صهیونیست‌ها با استناد به *کتاب مقدس* [و خداوند موسی را خطاب کرده گفت، کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی‌اسرائیل دادم جاسوسی کنند...، پس موسی به فرمان خداوند ایشان را... فرستاد و همهٔ ایشان رؤسای بنی‌اسرائیل بودند ـ سفر اعداد، باب ۱۳] پیشینه فعالیت اطلاعاتی خود را به ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد می‌رسانند و در این عرصه برای خود نوعی «رسالت الهی» قائلند. سیدنی رایلی، برجسته‌ترین مأمور اطلاعاتی انگلیس در روسیه بلشویکی یهودی بود و زندگینامه وی نشان می‌دهد که وی نیز مانند ریپورترهای ایران (اردشیرجی و شاپورجی) یك چهرهٔ اطلاعاتی «مستقل»، و نه تابع کابینه‌های انگلیس، بوده و به عبارت دیگر توسط کانون‌های مرموز و مقتدر یهودی ـ انگلیسی هدایت می‌شده است. نقش یهودیان در تأمین غیررسمی هزینه فعالیت‌های اینتلیجنس سرویس نیز جالب توجه است. به تصریح کریستوفرآندریو (ص ۳۵۸)، مخارج سنگین فعالیت‌های اطلاعاتی سِرکلود دانسی، بنیانگذار «شبکه Z» در روسیه و اروپا، عمدتاً توسط میلیونرهای یهودی، و نه دولت‌های مُمسك انگلیس، تأمین می‌شد. آندریو هم‌چنین فاش می‌سازد که در دوران جنگ دوم جهانی و صدارت چرچیل، لئونیل و آنتونی روچیلد از منابع اصلی تأمین هزینه‌های سرویس‌های انگلیس بوده‌اند (ص ۴۵۵). برجسته‌ترین شاهد، نقش منحصربفرد سِرونینستون چرچیل در تجدید سازمان و تحکیم نقش اینتلیجنس سرویس در دستگاه دولتی انگلیس طی نیمهٔ اول قرن بیستم می‌باشد. دربارهٔ پیوندهای مستحکم چرچیل با روچیلدها قبلاً سخن گفته‌ایم.

داشته است.[۳۵] «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» همانقدر با موساد متفاوت است که صهیونیسم جهانی با دولت اسرائیل. در واقع باید «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» را شبکه‌ای جهانی و نامرئی دانست که بر فراز و در قلب مُعظَم‌ترین سرویس‌های جاسوسی غرب (بویژه آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان) شبکه‌های خود را تنیده و مستقل از این سرویس‌ها خط‌مشی صهیونیسم جهانی را دنبال می‌کند. فعالیت «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» در سالهای پس از جنگ دوم جهانی تا امروز با نام لرد ویکتور روچیلد در پیوند است؛ فردی که بدرستی باید «پدر جاسوسی صهیونیسم» خوانده شود.[۳۶]

خاطرات جنجالی پیترریایت، کارمند بازنشسته MI-5 ، مأخذ مهمی است که نقش عجیب لردویکتور روچیلد را در توسعه و تحکیم اینتلیجنس سرویس بریتانیا و همپیوندی «سرویس اطلاعاتی صهیونیست‌ها» را با سرویس‌های جاسوسی غرب نشان می‌دهد. طبق این سند لردروچیلد طی سالیان مدید نوعی نقش قیمومیت را بر سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا عهده‌دار بوده و از طریق شبکه‌های گسترده خود در خاورمیانه و از طریق کمک‌های مالی و علمی بذالانه خود سرویس‌های ضعیف و بی‌پول انگلستان پس از جنگ را یاری می‌داده است. پیترریایت آشنائی خود را با روچیلد در سال ۱۹۵۸ چنین شرح می‌دهد:

> در سال ۱۹۵۸ هنگامی که مدرك فنی موردتوجه قرار داشت، هالیس [سرراجرهالیس رئیس وقت MI-5] مرا با مردی بنام ویکتور روچیلد آشنا کرد که برای پیشرفت کار سرویس و مدرن کردن آن خدماتی بیش از حد انجام داد. روچیلد در دوران جنگ در MI-5 خدمت کرده بود (او برای شرکت در عملیات خنثی سازی بمب مدال جورج دریافت کرده بود) و با بسیاری از کارمندان رده بالا و بویژه دیك‌وایت [سردیك‌وایت رئیس کل MI-5 و سپس MI-6] دوستی عمیق داشت. وی در زمان آشنائی با من بخش تحقیقاتی شرکت نفتی شل را اداره می‌کرد و بیش از ۳۰ آزمایشگاه مختلف را در سراسر جهان زیر کنترل خود داشت. هالیس به من گفته بود که من محقق MI-5 هستم و او اظهار تمایل کرده بود تا با من ملاقات کند. برای صرف شام به آپارتمان مجلل او در سنت جیمز دعوت شدم.[۳۷]

---

۳۵. یوری ایوانف، ص ۲۳۴

۳۶. لرد ویکتور روچیلد در تقویت موساد و تبدیل آن به یکی از مقتدرترین سرویس‌های جاسوسی غرب سهم اساسی داشته است. جالب است بدانیم که هم‌اکنون یکی از اعضای دودمان روچیلد بنام سرتیپ دانی روچیلد در رأس موساد قرار دارد.

۳۷. پیترریایت (ص ۳۳۳) اطاق مطالعه روچیلد را چنین توصیف می‌کند: «... به اطاق مطالعه ویکتور راهنمائی شدیم که سالنی وسیع بود مشرف بر گرین‌پارك و نشان‌دهندهٔ شخصیتی استثنائی: تابلوها، طرح‌ها و دیاگرام‌های مربوط به مسائل علمی، آلات موسیقی، کتاب‌های قدیمی و جدید، و روی دیوارها حجم ←

من شك دارم در زندگی با شخص دیگری که به اندازهٔ ویکتور روچیلد مرا تحت تأثیر قرار داده باشد برخورد کرده باشم. او یك دانشمند برجسته، عضو آکادمی سلطنتی، متخصص گیاه شناسی و جانورشناسی و یك کارشناس برجسته در مطالعات مربوط به شناخت ساختمان اسپرماتوزوئید بود. اما او خیلی بیشتر، بیش از یك دانشمند صرف بود. میزان تماس‌ها و آشنائی‌های او، در سیاست، در امور اطلاعاتی، با بانکداران، با غیرنظامیان دولتی و با خارجیان شگفت انگیز بود. هیچ موضوعی در انگلستان وجود نداشت که از چشمان تیزبین او مخفی بماند.

روچیلد نسبت به برنامه‌هائی که من برای مدرن سازی MI - 5 در سر داشتم شیفتگی نشان داد و پیشنهاداتی هم به من ارائه کرد. به زودی دریافتم که او علاقه‌ای مفرط به دنیای پر از دسیسه جاسوسی و عملیات مخفی دارد و گفتگوی ما در مورد دوستانی که از دوران جنگ به خاطر می‌آوردیم گل انداخت. ما تا پاسی از شب حرف زدیم و من با این احساس از او جدا شدم که برای اولین بار با حمایت او حل بسیاری از مشکلات ممکن خواهد شد.

روچیلد پیشنهاد کرد برخی از واحدهای تحقیقاتی و آزمایشگاه‌های زیرنظر خود را در اختیار MI - 5 قرار دهد و کار روی چند موضوع فنی مختلف از جمله تولید یك نوع گریس ویژه برای حفظ ابزاری که باید مدت‌ها زیر خاك مخفی بماند را شروع کند. گریس موردنظر خیلی زود تهیه شد و MI - 5 و MI - 6 در موارد زیادی از آن تهیه می‌کردند. علاوه بر آن روچیلد پیشنهاد کرد برای دریافت منابع بیشتر به سرویلیام کوك قائم‌مقام مؤسسه تحقیقاتی سلاح‌های اتمی مراجعه کنم. من کوك را به خوبی می‌شناختم اما روچیلد دوست نزدیك او به حساب می‌آمد و این امر انجام ملاقات را برای من آسان‌تر می‌ساخت....[۳۸]

نقش فائقه لرد روچیلد سوّم تنها بر سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا سنگینی نمی‌کرد، بلکه او از رابطه خاصی با سازمان «سیا» نیز برخوردار بود. طبق اسناد فاش شده، کلیه مسائل «سیا» در رابطه با صهیونیسم از طریق اداره ویژه‌ای حل و فصل می‌شد که در معاونت ضدجاسوسی «سیا» تشکیلات مستقلی را به خود اختصاص می‌داد. این تشکیلات سالهای سال تحت ریاست جیم انگلتون، چهرهٔ مخوف و مقتدر «سیا»، قرار داشت. تشکیلات انگلتون از بدو تأسیس «سیا» تا زمان برکناری او در سال ۱۹۷۴ (زمستان ۱۳۵۲) توسط ویلیام کلبی، نوعی «دولت در دولت» محسوب می‌شد. پیتر رایت می‌نویسد:

انگلتون... بیش از حد انتظار موفق بود و نفوذی غیرقابل مقاومت بر تمامی عملیات و پرسنل «سیا» کسب کرده بود. او به مسائل اسرائیل نیز رسیدگی می‌کرد و ایستگاه «سیا» را در

← عظیمی از طرح‌های مهندسی که خود ویکتور آنها را تهیه کرده بود. پیانوئی نیز در آنجا قرار داشت که ویکتور با آن موسیقی جاز را با مهارتی فراوان و نشاط آور اجرا می‌کرد...».

۳۸. پیتر رایت، ص ۱۸۵_۱۸۶

تل آویو گسترش داد. او اطمینان داد که تمام ارتباطات مهم با سرویس اطلاعاتی انگلستان از طریق ایستگاه «سیا» در لندن و زیرنظر خودش صورت می گیرد.[۳۹]

ارتباطات «سرویس اطلاعاتی صهیونیست ها» با «سیا» در این سال ها از طریق روابط دوستانه لرد ویکتور روچیلد با رؤسای «سیا» و بویژه جیم انگلتون تأمین می شد. پیشینه این روابط به سالهای جنگ جهانی دوم باز می گردد که جیمز یسوع انگلتون به عنوان مأمور OSS در لندن فعالیت می کرد. بگفته بریان فریمانتل، انگلتون در این سالها مناسبات نزدیکی با «سازمان اطلاعاتی یهود» مستقر در لندن برقرار ساخت و همین سازمان بود که در سال ۱۹۴۵ دونالد مك لین، جاسوس برجسته شوروی در بریتانیا، را به انگلتون معرفی کرد، و با این کشف راه ارتقاء وی را هموار ساخت.[۴۰] پیتر رایت روابط روچیلد را با «سیا» در سال ۱۳۴۷/۱۹۶۷ چنین بیان می دارد:

در آن زمان وضعیت خاورمیانه آشفته بود و انگلتون با سرسختی از روابط خود با سرویس مخفی اسرائیل محافظت می کرد. [او] از روابط نزدیك من با ویکتور روچیلد خبر داشت و همواره تلاش می کرد آن را به هم بزند. حتی یکبار به مناسبتی نامه ای به فورنیوال جونز [رئیس کل MI-5] نوشت و تلاش کرد روابط من و ویکتور را با برچسب مداخله کردنم در روابط سیا ـ موساد قطع کند....[۴۱]

با روی کار آمدن دولت «محافظه کار» ادوارد هیث (۱۳۴۸/۱۹۷۰ ـ ۱۳۵۲/۱۹۷۴) لرد ویکتور روچیلد در نقش مشاور امنیّتی هیث و رئیس «مجمع اندیشمندان» دولت بریتانیا ظاهر شد و نقش اساسی را در سیاست گذاری دولت بریتانیا به دست گرفت و با همکاری سر دیك وایت، رئیس پیشین MI-6، اینتلیجنس سرویس بریتانیا را به عالی ترین سطح ترقی اش پس از جنگ دوم ارتقاء داد:

یکبار دیگر ویکتور و دیك وایت درون هیئت دولت تیمی تشکیل دادند زیرا دیك وایت به دنبال بازنشسته شدن و خروج از MI-6 به عنوان هماهنگ کننده مسائل امنیتی هیئت دولت به کار مشغول شده بود. آنها توان خود را روی هم گذاشتند تا سازمان اطلاعاتی انگلستان را به بالاترین حد ترقی اش در دوران پس از جنگ برسانند.[۴۲]

---

۳۹. پیتر رایت، ص ۴۷۱

40. Freemantile, p.73

۴۱. پیتر رایت، ص ۵۳۴

۴۲. پیتر رایت، ص ۵۳۶ـ۵۳۷

روچیلدها و سلطنت پهلوی

بررسی اجمالی که از امپراتوری نامرئی روچیلدها و سیطرهٔ آن بر شئون سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی و فرهنگی دنیای غرب ارائه شد، جایگاه تعیین‌کننده صهیونیسم را در تنظیم سیاست‌های خاورمیانه‌ای قدرت‌های اصلی غرب (آمریکا، انگلیس و فرانسه) نشان می‌دهد. استراتژی صبورانهٔ روچیلدها به منظور تأسیس «تمدن بزرگ یهود» در خاورمیانه از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد و در انطباق با سیاست‌های استعمار و امپریالیسم غرب به سوی هدف خود گام‌هائی خاموش و سنجیده برداشت. به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها جایگاه اساسی داشت و لذا می‌توانیم صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس «تمدن یهود» در خاورمیانه ارزیابی کنیم. این گام توسط اردشیر ریپورتر، سرجاسوس انگلیس در ایران، به فرجام رسید و رژیمی ضداسلامی و لائیک استقرار یافت که وظیفه داشت با سرکوب فرهنگ اسلامی مردم ایران، این نیروی عظیم را از منطقه خاورمیانه بیگانه و منزوی سازد. همزمان در خاورمیانه عربی نیز رژیم‌های پوشالی و خلق‌الساعه تأسیس گردید. در بطن این محیط مناسب بود که توسط روچیلدها اسکان یهودیان فقیر اروپا در فلسطین توسعه یافت و سرانجام، در سال ۱۹۴۸، با مداخله آمریکا و انگلیس تحت پوشش سازمان ملل به تأسیس دولت اسرائیل، به عنوان کانون اوّلیهٔ «تمدن بزرگ یهود»، انجامید. با تأسیس دولت اسرائیل، عوامل ایرانی بریتانیا به سود اسرائیل وارد صحنه شدند:

> در ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تأسیس شد، ایران به یهودیان عراقی که برخلاف یهودیان ایرانی مورد سرکوب قرار گرفته بودند اجازه داد از طریق ایران به اسرائیل فرار کنند. در این هنگام یکی از وظایف اصلی موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل، این بود که مهاجرت یهودیان به اسرائیل را تسهیل کند. دولت ایران به مأموران موساد اجازه داد در تهران فعالیت کنند، یعنی به عبارت دیگر از بدو تأسیس دولت اسرائیل، ایران از اعراب حمایت لفظی می‌کرد و به اسرائیل کمک پنهانی می‌داد. این یك طرح بادوام بود... از اسناد بایگانی اسرائیل معلوم می‌شود که... اسرائیل شناسائی دوفاکتوی خود را [در دی ماه ۱۳۲۸/ ژانویه ۱۹۵۰] با پرداخت رشوه قابل توجهی به محمد ساعد نخست‌وزیر وقت ایران به دست آورد. مذاکرات را از جانب دولت اسرائیل یك آمریکایی که هنوز در پرونده‌ها فقط «آدم» شناخته می‌شود و با موساد همکاری داشته است رهبری می‌کرد. او ضمناً یك تاجر ایرانی را می‌شناخت که با نخست‌وزیر دوست و «شریك تجارتی» بود. از طریق این شخص نخست‌وزیر مطالبه ۴۰۰/۰۰۰ دلار کرد تا موافقت هیئت وزیران را جلب و شاه را متقاعد سازد که شناسائی دوفاکتوی اسرائیل خدمت به منافع ملی ایران است... از قراری که به اسرائیلی‌ها گزارش دادند شاه گفته بود: «اگر نخست‌وزیر و وزیر امورخارجه موافق شناسائی اسرائیل هستند، من

حرفی ندارم.» بنابراین مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ دلار پرداخت شد.[۴۳]

دومین دوران رسوخ صهیونیسم در ایران با ورود شاپور ریپورتر آغاز گردید که به عنوان عامل لرد روچیلد سوم و اینتلیجنس سرویس بریتانیا به تعیین کننده ترین چهرهٔ جاسوسی غرب در دربار پهلوی بدل شد. پیتر رایت می نویسد:

> لرد ویکتور روچیلد با استفاده از دوستی اش با شاه ایران و اداره برخی از عوامل جاسوسی در خاورمیانه که آنها را برای دیك وایت [رئیس کل MI-6] و بطور شخصی کنترل می کرد، مانند سر ریپورتر که رل تعیین کننده ای در عملیات خاورمیانه ای MI-6 در سال های دهه ۱۹۵۰ داشت، روابط خود را با دستگاه اطلاعاتی انگلستان حفظ می کرد.[۴۴]

همانطور که ملاحظه می شود، پیتر رایت از شاپور ریپورتر به عنوان یك چهرهٔ مستقل اطلاعاتی که در رابطه با لرد ویکتور روچیلد عمل می کرد و ارتباطات او با MI-6 از طریق روابط شخصی روچیلد و رئیس کل MI-6 تأمین می شد، یاد می کند. این شیوه ارتباط به وضوح نشان می دهد که در واقع شاپور ریپورتر پیش از آنکه مأمور اینتلیجنس سرویس باشد، عامل درجهٔ اوّل «سرویس اطلاعاتی صهیونیست ها» به رهبری لرد روچیلد سوّم بوده است؛ هر چند به دلیل آمیختگی صهیونیسم با سرویس های جاسوسی غرب تفاوت اساسی میان عملکرد آنان نمی توان قائل شد. دربارهٔ شاپور ریپورتر و نقش او در سلطنت محمدرضا پهلوی، به علت اهمیت فوق العاده آن، در جستار آینده بحثی مستقل ارائه خواهیم داد. لذا، این بحث را با معرفی یکی از عوامل برجسته سرویس جاسوسی صهیونیسم در ایران، یعقوب نیمرودی، به پایان می بریم.

یعقوب نیمرودی و ایران

یعقوب نیمرودی، فرزند صیون[۴۵]، افسر پیشین سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل و از بنیانگذاران شبکه های جاسوسی موساد در ایران و عراق و شیخ نشین های خلیج فارس، در اوّل ژوئن ۱۹۲۶ در یك خانواده یهودی عراقی در بیت المقدس (اورشلیم) به دنیا آمد. یعقوب در سالهای ۱۹۴۰ـ۱۹۴۷ به اتفاق اسحاق ناوون، دوست دوران کودکیش و شخصیت بلندپایه بعدی در دولت اسرائیل، در سازمان «هاگانا» به فعالیت های تروریستی علیه مسلمانان اشتغال

۴۳. شوکراس، ص ۹۲ـ۹۳

۴۴. پیتر رایت، ص ۵۳۶

۴۵. نیمرودی در برگه مشخصات روادید در ایران، خود را فرزند «صیون» نامیده است.

داشت و لذا در جوانی عضو شعبه عربی «پالماخ»[۴۶] شد. در جریان جنگ ۱۹۴۷ صهیونیست‌ها و مسلمانان که منجر به تأسیس دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ شد، یعقوب نیمرودی در ادارهٔ اطلاعات به کسب خبر از وضع نظامی اردن اشتغال داشت. با تأسیس دولت اسرائیل، نیمرودی به فعالیت خود در صفوف اطلاعات نظامی ادامه داد و در سال‌های ۱۹۴۸ـ۱۹۵۵ مسئولیت ستاد فرماندهی جنوب را در این سازمان عهده‌دار بود و به گفته نشریه *معاریو* «به عنوان کارشناس مسائل عشایر مصر و اردن خدمات ذیقیمتی در خنثی کردن عملیات فدائیان عرب انجام داد.»

طبق اسناد موجود، ظاهراً نیمرودی برای نخستین بار در تاریخ ۱۳۳۴/۱۰/۳۰ از طریق مرز ترکیه وارد ایران شد و بطور رسمی متصدی معاونت «آژانس یهود» در تهران گردید. وی در فرم اقامتش خود را کارمند پیشین «آژانس یهود» در اسرائیل معرفی کرده است. ولی در واقع همانطور که در خاطرات ارتشبد فردوست بطور مشروح بیان شده، نیمرودی هدایت شبکهٔ موساد را در ایران به عهده داشت. در نتیجهٔ عملکرد اطلاعاتی و سیاسی و فرهنگی سرویس‌های جاسوسی غرب بود که رژیم پهلوی در دهه ۱۳۴۰ به نزدیک‌ترین متحد اسرائیل و بزرگترین پایگاه صهیونیسم در منطقه بدل گردید. این موفقیت تا حدود زیادی با نام یعقوب نیمرودی و شگردهای زیرکانه او پیوند خورده است.

یعقوب نیمرودی به عنوان رابط موساد (سرویس «زیتون») با ساواک، تا سال ۱۳۴۸ نقش مهمی در تبدیل ساواک به زائدهٔ سازمان اطلاعاتی اسرائیل ایفاء کرد. معهذا فعالیت‌های او در عرصه‌های جاسوسی و اطلاعاتی محدود نبود و وی با هدایت لرد ویکتور روچیلد و در همکاری با شاپور ریپورتر مجری طرح‌های پیچیده ای در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی نیز بود. از جمله این طرح‌ها باید به تبلیغ پیشرفت‌های «ملت ستمدیده یهود» در میانهٔ «دریای توحّش عرب» و بهره گیری از «ناسیونالیسم ایرانی» به منظور القاء پیوندهای باستانی ایرانیان و یهود، همزمان با ترویج عرب‌ستیزی، اشاره کرد. در راستای همین استراتژی فرهنگی بود که در دهه ۱۳۴۰ گروه‌های متعددی از روشنفکران و متخصصین و نویسندگان لائیک ایرانی به اسرائیل دعوت شدند و با هدایت پنهان ساواک به بازدید از «ارض موعود» پرداختند و در بازگشت شیفتگی خود را به دستاوردهای اسرائیل، بویژه در کیبوتص‌ها، اشاعه دادند. به دلیل همین خدمات برجسته، نیمرودی نخستین افسری بود که از میان جامعه یهودیان شرقی

۴۶. ستاد عملیات نظامی سازمان تروریستی مخفی صهیونیست‌ها پیش از تأسیس دولت اسرائیل.

اسرائیل به درجه سرهنگی رسید.[۴۷]

سرهنگ نیمرودی در سال ۱۳۴۹ از ارتش اسرائیل استعفاء داد و ترجیح داد که همانند شاپور ریپورتر، کرمیت روزولت و همتایش در سازمان «سیا» ـ گراتیان یاتسویچ ـ از موقعیت ممتاز خود در محافل حاکمه ایران در جهت ثروت اندوزی و چپاول این خوان گسترده بهره جوید. در تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۲۶ ادارهٔ کل هفتم ساواک به اداره کل هشتم چنین گزارش داد:

روزنامه کثیرالانتشار *معاریو* (مستقل، چاپ تل آویو) طی مقاله‌ای نوشته است: **سرهنگ یعقوب نیمرودی و یك نفر یهودی میلیونر ژاپنی بنام آیزنبرگ به زودی شرکتی به منظور شیرین کردن آب شور در نقاط مختلف ایران تاسیس خواهند کرد. سرهنگ نیمرودی درصدد است که برای اشتغال کامل به کار عمرانی جدیدش در ایران از ارتش کناره گیری نماید و این امر برای شخص وی و افرادی که از ۲۲ سال خدمت وی به ارتش اسرائیل آگاهی دارند عملی دشوار محسوب می‌گردد... با توجه به تجربیات نظامی وسیع نیمرودی و تخصصی که در امور خاورمیانه عربی دارد، کناره گیری وی از ارتش در هنگامی که اسرائیل بیش از هر زمان دیگر نیازمند یك چنین افراد است باعث تاسف می‌باشد.**

ادارهٔ کل هفتم ساواک ذیل این خبر می‌افزاید:

...سرهنگ نیمرودی مدت ۱۳ سال در ایران ظاهراً به عنوان وابسته نظامی اسرائیل خدمت می‌نموده و اشتغال جدید وی در ایران اعم از اینکه از ارتش کناره گیری نماید یا ننماید به احتمال زیاد پوششی برای فعالیت اطلاعاتی در خلیج فارس و شیخ‌نشینها خواهد بود.

---

۴۷. نفوذ خزنده صهیونیسم در فرهنگ ایران از دوران رضاشاه آغاز شد و در واقع یکی از اهداف «باستان گرائی» فروغی القاء پیوندهای کهن دو قوم ایرانی و یهود، در قبال «توحش» اعراب، بود. بررسی آثار منتشره دراین دوران بویژه کتاب ۳ جلدی *ایران باستان*، اثر **حسن پیرنیا**، مؤیّد این ادعاست.
بدینسان، علیرغم فرهنگ اسلامی مردم ایران که همبستگی امّت اسلامی را در چارچوب تمدن واحد اسلامی توصیه می نمود و پا به‌پای اسلام زدائی و سرکوب خشن روحانیت، ترویج فرهنگ ماقبل اسلامی در دستور کار قرار گرفت و چنین القاء شد که گویا بین آئین کهن ایرانیان ودین یهود وجوه اشتراك فراوان بوده است و همانگونه که کورش منجی «قوم ستمدیده یهود» بود، ایران کنونی نیز باید حامی و نجات بخش قوم آوارهٔ یهود باشد! روشن است که این تبلیغات هدفی بجز جدائی مردم ایران از مردم مسلمان منطقه و ایجاد همدردی با مهاجرین یهودی در فلسطین، و یا حداقل بی تفاوتی، را پی نمی گرفت. این مشی تبلیغاتی نقش پس پردهٔ روچیلدهای انگلستان را در هدایت عوامل ایرانی اینتلیجنس سرویس نشان می‌دهد. توجه داشته باشیم که برخی از متنفذترین عوامل ایرانی بریتانیا چون **قوام‌الملك شیرازی** و **ذکاءالملك فروغی**، طبق روایت مشهور، یهودی‌الاصل بوده‌اند.
پس از شهریور ۱۳۲۰، مجدداً و بتدریج «یهودگرائی» به شکلی مرموز درمیان روشنفکران غربگرای ایران ترویج شد. در بهمن ماه ۱۳۲۷، یعنی ۳ ماه پیش از اعلام تاسیس رسمی دولت اسرائیل، **مهندس** ←

بدینسان، از سال ۱۳۴۹ یعقوب نیمرودی در چهره جدید خود، به عنوان یك سرمایه‌دار و واسطه، در ایران فعال است. این فعالیت‌ها، که برکنار از اقدامات مرموز اطلاعاتی نبوده، تا اوائل سال ۱۳۵۷ ادامه داشت. در تاریخ ۱۳۵۷/۱/۲۷، اداره کل هشتم ساواك به ریاست ساواك چنین گزارش داد:

در تاریخ ۱۲ ـ ۲۵۳۷/۱/۱۴ از سرویس مرکزی اسرائیل در تل‌آویو شخصی بنام اورهام پیر تلفنی با منزل روبن مرخاو رابط سرویس زیتون تماس گرفت و اظهار داشت: شخصی بنام یعقوب نیمرودی که قبلاً در تهران بوده ولی اکنون میلیونر است امروز می‌خواهد پیش ما [به اسرائیل] بیاید و با خودش چیزهائی دارد که ما نمی‌خواهیم با آنها این طرف و آن طرف بگردد و کاری کنید که او راحت از تهران خارج شود. رابط سرویس در جواب از مافوق خود آقای اورهام پیر پرسید که یعقوب نیمرودی با چه گذرنامه‌ای و ویزائی وارد شده است و آنگاه گفت: هواپیمای ال عال یك ساعت و نیم دیگر پرواز می‌کند چرا موضوع را قبلاً و همان موقع که به او گذرنامه داده اید اعلام نکرده اید زیرا تلفنی نمی‌شود در این باره اقدام کرد...

همانطور که از سند فوق مشهود است، یعقوب نیمرودی تا آخرین ماه‌های سلطنت پهلوی با حمایت موساد محموله‌های «سری» خود را از مرزهای ایران عبور می‌داده است. طبق اسناد موجود بخش عظیمی از این محموله‌ها آثار باستانی و اشیاء عتیقه‌ای بوده که توسط نیمرودی و سرویس جاسوسی اسرائیل از ایران به سرقت می‌رفت. در صفحات پیش نقش عظیم روچیلدها را در گردآوری آثار هنری و عتیقه بیان داشته‌ایم و لذا می‌توانیم عملکرد نیمرودی

→ حسین ملك در مجله *اندیشه نو* مقاله‌ای با عنوان «کیبوتص» نگاشت و «سوسیالیسم کیبوتصی» را مورد تحسین قرار داد؛ «سوسیالیسمی» که با سرمایه هارون ادموند روچیلد ساخته می‌شد! همزمانی انتشار این مقاله در ایران با حوادث تکان دهنده و خونین فلسطین نمی‌تواند تصادفی باشد. در اردیبهشت ۱۳۲۸ دولت اسرائیل اعلام موجودیت کرد و ۸ ماه بعد، علیرغم جوّ شدید ضدصهیونیستی در مسلمانان منطقه و ایران، دولت ساعد با دریافت ۴۰۰۰۰۰ دلار رشوه بطور دو فاکتو آن را به رسمیت شناخت. در دوران دولت مصدق نیز حرکت‌های مرموزی برای رسمی کردن روابط ایران با اسرائیل آغاز شد. خلیل ملکی، برادر حسین ملك، در بهار ۱۳۳۲ در مجله *علم و زندگی* مقالاتی به سود کیبوتص‌های اسرائیل منتشر کرد. در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ و آغاز دهه ۱۳۴۰ با برنامه‌ریزی موساد و نقش فعال «اندیشمندان» وابسته به ساواك، ترویج «مدینه فاضله اسرائیل» به شکلی بیسابقه و بی‌پرده در مطبوعات آغاز شد. در این زمان با یك برنامه سنجیده هیئت‌های مختلفی از ایران به اسرائیل اعزام گردید و از جمله تعدادی از روشنفکران صاحب قلم چون خلیل ملکی، جلال آل احمد و داریوش آشوری عازم فلسطین اشغالی شدند. خلیل ملکی و داریوش آشوری و همفکرانشان در بازگشت به تبلیغات خود به سود «سوسیالیسم کیبوتصی» ادامه دادند، ولی مرحوم جلال آل احمد با نگارش مقالاتی به افشای ماهیت دولت اسرائیل پرداخت. (مراجعه شود به: شمس آل احمد، *از چشم برادر*، ص ۴۶۱ـ۴۸۰)

را در ایران بخشی از یك شبکه وسیع بین المللی بدانیم که به قاچاق آثار باستانی و هنری برای روچیلدها می‌پرداخته است. بهرروی، اکنون یعقوب نیمرودی با تاسیس شرکتI.C.E در تهران و دریافت پروژه های کلان چون مشارکت در احداث تاسیسات جزیره کیش و قاچاق آثار هنری و باستانی ایران یك چهرهٔ مالی سرشناس در اسرائیل است. در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۷ مجله اسرائیلی هاعولام با عنوان «یعقوب نیمرودی: کارشناس مسائل مالی ایران، گردآورنده آثار باستان و دوستدار گوسفند» نوشت:

سرهنگ ذخیره [نیمرودی] که امروز صادر کننده موفقی است، بهترین سال های زندگی خود را در ارتش گذرانید. بیشتر حوادث و ماموریت های دوران خدمت نظامی او هنوز اسرار مکتوم محسوب می گردد و تنها در زمان خود می توان از روی آنها پرده برداشت. بدون تردید این خاطرات می تواند داستانی بسیار مهیج باشد.

نیمرودی که ۵۲ سال دارد در اورشلیم در یك خانواده عراقی الاصل متولد گردید. شاید مردم او را به عنوان شخصیتی که از اسحق ناوون در مبارزه برای رسیدن به مقام ریاست جمهوری حمایت کرد بشناسند. نیمرودی دوست کودکی ناوون بود و با هم در صفوف سازمان هاگانا در اورشلیم خدمت می کرده اند. ولی نیمرودی تنها دوست شخصیت های بزرگ نیست، بلکه او خود فردی خود ساخته و متشخص است. زمانیکه ارتش اسرائیل در جستجوی فرد مناسبی برای وظیفه ویژه پرورش روابط با ایران بود، این مأموریت دشوار به عهده نیمرودی گذارده شد. او بیش از ۱۰ سال به عنوان وابسته نظامی در ایران خدمت کرد و اساس مناسبات ایران و اسرائیل را پایه گذارد.

یعقوب مأموریت خود را در ایران به پایان رسانید، ولی باکتری ایرانی به او سرایت کرد. خانه او در ساریون با قالی ها و نقاشی ها و سایر آثار هنری [ایرانی] دقیقاً شبیه خانه ای است که در ایران در آن سکونت داشته است. در این خانه فضای خاصی وجود دارد و آن اطاقی است که به سبك اصفهان تزئین شده و سراسر آن با آثار ایرانی تزئین شده است. هر شخصیّت ایرانی که برای بازدید به اسرائیل می آید و در این اطاق از او پذیرائی می شود، خود را در خانه خود احساس می کند. گنج واقعی در خانه آقای نیمرودی کلکسیون آثار باستانی و بویژه ظروف سفالینی است که آنها را به هنگام ماموریت خود در ایران خریداری کرده است. در این کلکسیون ظروف سفالینی از املش (ناحیه ای در ایران) متعلق به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد و هم چنین آثار باستانی دوره اسلامی (۷۰۰ سال قبل) وجود دارد. بدون شك، خانه نیمرو ، یك مرکز فرهنگ و هنر اصیل ایرانی محسوب می شود که آثار آن طی سال ها تلاش خریداری شده [!] و نه تنها او بلکه همسرش، ریبکا، و ۴ فرزند او شب و روز در یك محیط ایرانی به سر می برند.

نیمرودی علاوه بر اینکه به بیماری ایران دوستی [!] مبتلا شده، دوستان و روابط زیادی در ایران دارد که در نتیجهٔ آن وی به صدور کالاهای اسرائیلی به ایران می پردازد و نمایندگی

چند شرکت صادراتی اسرائیل را به عهده دارد. به دلیل این [دوستان و روابط] شرکت بین المللی که نیمرودی در رأس آن قرار دارد، توانست مسئله تأمین آب جزیره کیش در خلیج فارس را، که به محل آسایش خاندان سلطنتی ایران تبدیل گردیده، حل کند. شرکت نیمرودی دستگاه جدید شیرین کردن آب دریا را، که روزانه ۱۲ هزار متر مکعب آب شور را شیرین می کند، به این جزیره تحویل داد. در این زمینه، اسرائیل با شرکت های معظم آلمانی و ژاپنی و انگلیسی و فرانسوی به خوبی و با موفقیت رقابت می کند و تاکنون بیش از ۶۰ دستگاه شیرین کردن آب دریا به ایران تحویل داده است.

[در زندگی نیمرودی] آنچه که به ایران یا مسائل تولیدی و شیرین کردن آب دریا ارتباط ندارد، گوسفند است. گله گوسفندی که در مزرعه ای به فاصله یك کیلومتری خانه نیمرودی تحت سرپرستی برادرش هرتزل نگهداری می شود، به او امکان می دهد که ساعاتی را با آرامش در آغوش طبیعت بگذراند و لذت ببرد. ولی هنوز باید در انتظار روزی بود که بتوان داستان ها و حوادث سرّی را که با نام یعقوب نیمرودی در پیوند است، منتشر ساخت.

این رپرتاژ را می توان سرآغاز تحقّق رویاهای پردامنه ای دانست که نیمرودی به عنوان یك یهودی فقیر عرب سالها در آرزوی آن بود و اینك او که عقدهٔ رنج پدران خود را در کوچه باریك های کثیف محله یهودی نشین بغداد در سینه داشت، در نقش یك میلیونر «اروپائی منش» در تلاش برای ارضاء روان خویش در جستجوی نام و شهرت بود. ولی دیری نگذشت که طوفان انقلاب اسلامی فرا رسید و ضربات مالی مهلکی بر نیمرودی وارد ساخت و مهم تر از آن، دومین پایگاه صهیونیسم در منطقه و نزدیك ترین متحد اسرائیل را، که ثمرهٔ سالها تلاش روچیلدها بود، نابود ساخت. بدین ترتیب، مرحله جدیدی در زندگی نیمرودی آغاز شد و او تجربیات و آشنائی ها و ارتباطات خود را در جهت انواع توطئه ها علیه انقلاب اسلامی ایران به کار گرفت.

در کارنامه توطئه های صهیونیسم علیه انقلاب اسلامی ایران، یکی از برگهای آن رسوائی «ایران گیت» است که چهرهٔ نیمرودی را به صفحات اوّل مطبوعات غرب کشانید. در این ماجرا روشن شد که نیمرودی به همراه یك توطئه گر و شارلاتان ایرانی بنام منوچهر قربانیفر، از عوامل فراری کودتای نافرجام «نوژه»، عالی ترین مقامات «کاخ سفید» واشنگتن را فریب داده و آنان را، که مشتاق گشایش باب رابطه ای با جمهوری اسلامی ایران بوده اند، به کام یك کلاهبرداری بزرگ مالی و سیاسی کشانیده است.

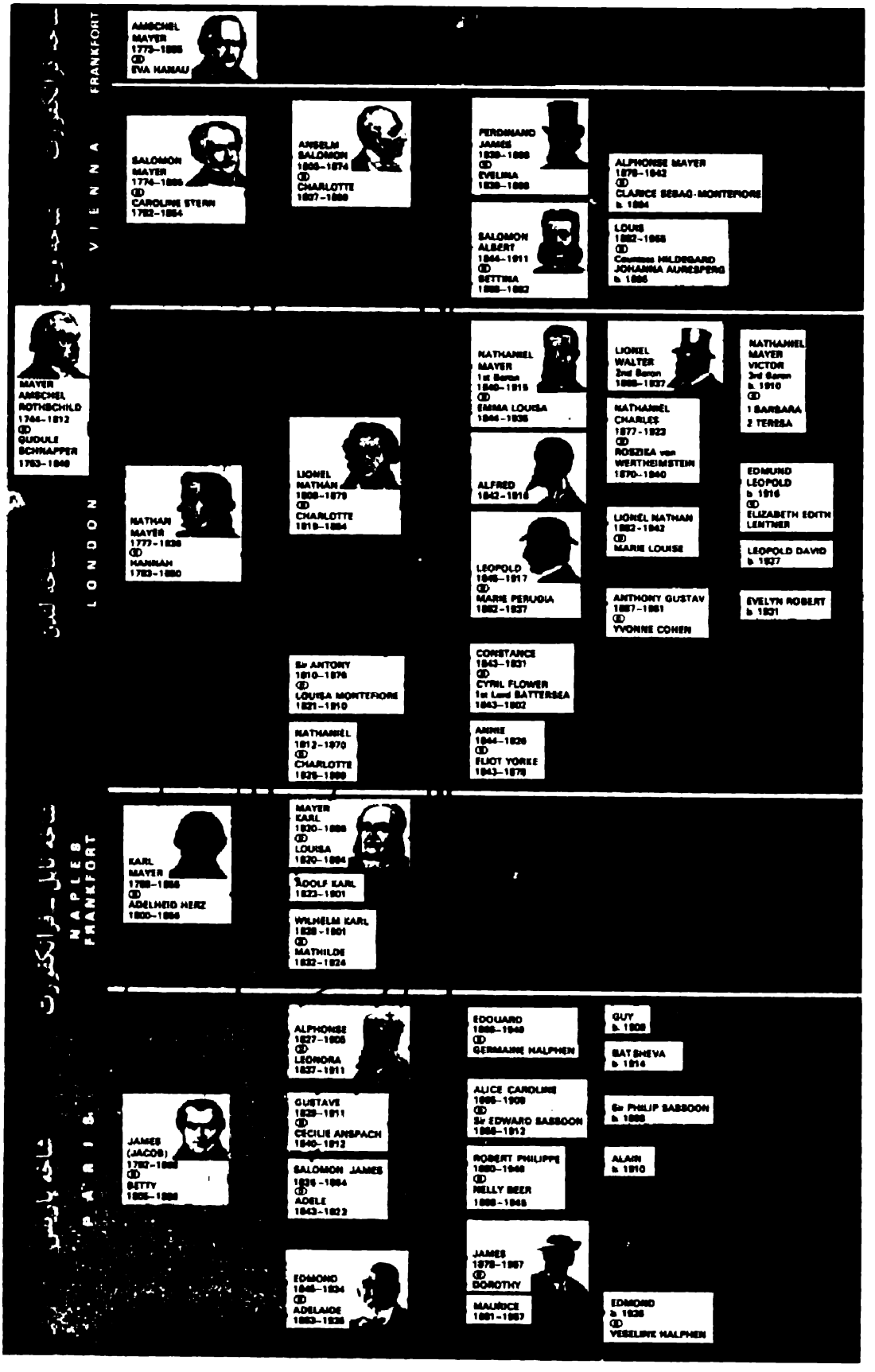

تبارشناسی «کلان» روچیلدها

۷. ریپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران

اردشیرجی کیست؟

اردشیرجی[۱] پسر ایدلجی پسر شاپورجی در ۲۲ اوت ۱۸۶۵ م. در یك خانوادهٔ زرتشتی ایرانی تبار در بمبئی به دنیا آمد. پدر و پدربزرگ او گزارشگران روزنامهٔ انگلیسی *تایمز* در بمبئی بوده اند و لذا اردشیر نام خانوادگی «ریپورتر» را برگزید و به اردشیرجی ریپورتر[۲] شهرت یافت. دوران زندگی اردشیر ریپورتر را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: از تولد تا ۲۷ سالگی، که دوران شکل گیری شخصیّت او در خارج از ایران است، و از ۲۷ سالگی تا پایان زندگی در سن ۶۸ سالگی که دوران فعالیت اطلاعاتی و سیاسی او در ایران است.

دربارهٔ دوران نخست زندگی اردشیرریپورتر اطلاع اندکی در دسترس ماست. می‌دانیم که پدر و پدر بزرگ اردشیر از کارمندان دستگاه استعماری بریتانیا در بمبئی بوده اند. با توجه به تاریخ استعمار بریتانیا در هند و بهره گیری گستردهٔ آن از عوامل بومی و با توجه به اینکه، بگفته ارتشبد فردوست، سیستم جذب دستگاه اطلاعاتی انگلیس یك سیستم دودمانی و موروثی است و با توجه به اینکه هم اردشیر و هم پسرش شاپور ریپورتر در طول زندگی خود کارت خبرنگاری روزنامه *تایمز* لندن را در جیب داشته اند، نمی‌توانیم ایدلجی و شاپورجی (پدر و پدربزرگ

---

۱. «جی» (Ji) در زبان سانسکریت به معنای «زنده باد» و «پیروزباد» است و علاوه بر هند در میان زرتشتیان ایران نیز به عنوان یك لقب محترمانه رواج دارد (مانند جی‌افرام از انبیاء عجم). به علت عدم آشنائی ایرانیان مسلمان با این واژه، اردشیرجی و پسرش شاپورجی به اردشیرچی و شاپورچی نیز شهرت داشته‌اند.

2. Ardeshir - Ji Reporter

اردشیر) را گزارشگران سادهٔ روزنامه *تایمز* محسوب داریم و لذا محقیم که آنان را کارمندان بومی اینتلیجنس سرویس در بمبئی معرفی کنیم. بنابر این، پیوند این خاندان را با سرویس اطلاعاتی بریتانیا باید در تاریخ دیرین اینتلیجنس سرویس ریشه‌یابی کنیم. بدینسان، اردشیرایدلجی از بطن شاخه‌ای از «کلان» (Clan) پر شاخ و برگ سرویس اطلاعاتی بریتانیا دیده به جهان گشود و در این محیط پرورش یافت.

در سالهائی که اردشیر با محیط اجتماعی خود آشنا شد، رجال «پارسی» مقیم بمبئی[۳] در دستگاه استعمار بریتانیا قُرب و منزلتی خاص داشتند، تا بدانجا که سِر جمشید جی جی بهای (بارونت دوّم) از دوستان خصوصی شاه انگلیس[۴]، سِر جمشیدجی جی بهای (بارونت سوّم) از نزدیکان مورد احترام ملکه انگلیس[۵] و ریپون ـ نایب السلطنه هندوستان[۶] ـ بودند و کاووس جی (بارونت چهارم) و رستم جی (بارونت پنجم)، روسای پارسیان بمبئی، از مدعیون خاص در مراسم تاجگذاری شاهان انگلیس (ادوارد هفتم و جرج پنجم) به شمار می‌رفتند.[۷] اردشیر ۱۱ ساله بود که توسط فرانسیس ترنر انگلیسی «لژ اسلام»، که به فراماسونری بریتانیا وابسته بود، در بمبئی تاسیس شد و فعالیت خود را در راستای جلب نخبگان ـ از میان مسلمانان، زرتشتیان، یهودیان و غیره ـ آغاز کرد[۸]. پیوندهای اردشیر ایدلجی با فراماسونری بمبئی موضوعی است که

---

۳. بمبئی مرکز ایالت ماهاراشترا (Maharashtra) در جنوب غربی ایالت گجرات و در کناره اقیانوس هند است. بمبئی با بیش از ۵ میلیون نفر جمعیت دومین شهر بزرگ هند و یکی از بنادر مهم اقیانوس هند می‌باشد. پیشینهٔ مهاجرت ایرانیان به هند به دوران ساسانی باز می‌گردد که روحانیون زرتشتی برای تبلیغ آئین خود به این سرزمین می‌رفتند. با سقوط امپراتوری ساسانی بخشی از نخبگان مذهبی و بازرگانان و اشراف در سده هشتم میلادی بطور گروهی به هند کوچیدند و بطور عمده در ایالت گجرات سکنی گزیدند و به «پارسی» شهرت یافتند. در دورانهای پسین، از جمله در عهد قاجار، مهاجرت زرتشتیان به هند ادامه یافت. در سال ۱۹۷۸ م. شمار پارسیان هند به ۱۵۰،۰۰۰ نفر می‌رسید در حالیکه در همین زمان (آمار سال ۱۳۵۵ ش.) در ایران تنها ۲۱،۳۶۲ نفر زرتشتی بود. اقلیت پارسی بمبئی و گجرات نقش مهمی در تجارت و صنعت هند به دست دارند. (برای آشنائی بیشتر مراجعه شود به: دکتر فرهنگ ارشاد، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند* مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵؛ رشید شهمردان، *تاریخ زرتشتیان ـ فرزانگان زرتشتی*، انتشارات فروهر، چاپ جدید، ۱۳۶۳)

۴. شهمردان، ص ۲۵

۵. همان مأخذ، ص ۲۷

۶. حائری، ص ۱۷۵

۷. همان مأخذ، ص ۳۰ـ۳۱

۸. همان مأخذ، ص ۱۷۱

باید براساس اسناد مورد پژوهش قرار گیرد، ولی با توجه به نقشی که بعدها وی در فراماسونری ایران ایفاء کرد، در عضویت اردشیر در «لژ اسلام» نمی‌توان تردید داشت.

اردشیر در نوجوانی برای تحصیل عازم انگلیس شد و با حمایت اینتلیجنس سرویس تحصیلات دانشگاهی را در رشته‌های علوم و حقوق سیاسی، تاریخ شرق و تاریخ باستان به پایان رسانید و عالی‌ترین آموزش‌های اطلاعاتی را فرا گرفت. در این دوران اردشیر استعداد سرشار از خود نشان داد و توانست چنان چهرهٔ درخشانی از خود ترسیم کند که او را شایسته مهم‌ترین ماموریت‌های سرّی در ایران متلاطم عهد مشروطه و پس از آن، با آن وزن و اهمیت سیاسی، بگرداند و وی را تا پایان عمر در زمره «دوستان صمیمی» رجال معروف انگلیس، چون سرپرسی سایکس، سردنیس راس، لردلینگتن و غیره قرار دهد.[۹] با توجه به نقش روچیلدها و رابطه ویژه‌ای که بعدها لردویکتورروچیلد با شاپورجی، پسر اردشیرجی، داشت و با توجه به عملکردهای اردشیرجی در ایران معتقدیم که در سالهای اقامت در انگلیس اردشیرجی روابط ویژه‌ای با لردلئونیل والترروچیلد و برادرانش داشت و همین رابطه نقش اساسی در سرنوشت بعدی اردشیر و ارتقاء وی در دستگاه اطلاعاتی انگلیس ایفاء کرد. اقامت اردشیر در لندن تا سال ۱۸۹۳ ادامه داشت و در اوائل این سال اردشیر ۲۷ ساله با اندوخته‌ای غنی به بمبئی بازگشت.

اردشیر ۲۳ ساله بود که با فتوای تاریخی میرزای شیرازی نهضت تنباکو رخ داد و استعمار بریتانیا را متوجه عمق خطری که از جانب ایران منافع او را تهدید می‌کرد، نمود و فعالیتی شدید را برای سوار شدن بر امواج انقلاب ایران و تحکیم مواضع خود در این نقطه حسّاس و استراتژیك آغاز نمود. در پائیز ۱۸۹۳، چند ماه پس از بازگشت وی به بمبئی، اردشیر از سوی نایب‌السلطنه هندوستان مأموریت یافت که راهی ایران شود و در فضائی که بوی انقلاب در آن استشمام می‌شد، سنگرهای دستگاه پرتوطئه و ترفندباز اینتلیجنس سرویس انگلستان را استوار سازد. ورود اردشیرریپورتر به ایران به یك پوشش مناسب نیاز داشت، بنحوی که وی در قالب آن بتواند به سرعت و سهولت به دربار و محافل اشرافی حاکم راه یابد و دانش و آموزش و تجربه خود را بنحوی ثمربخش در عالی‌ترین سطوح به کار گیرد. با مرگ مرموز کیخسروجی خانصاحب، سرپرست زرتشتیان ایران، در کرمان و در میانه سفرش به تهران، که حامل هدایای انجمن اکابر پارسیان بمبئی برای دربار قاجار بود، موقعیتی مطلوب پدید شد. اردشیر از سوی سِردینشاه پتیت، رئیس انجمن اکابر پارسیان بمبئی، به عنوان نماینده

۹. شهمردان، ص ۳۶۲ـ۳۶۳

این انجمن و سرپرست جدید زرتشتیان ایران راهی کرمان شد و محموله گرانبهای کیخسروجی را به دست گرفت و در تهران به ناصرالدینشاه، ظل‌السلطان، امین‌السلطان (صدراعظم) و دیگر رجال ناصری تقدیم کرد.[۱۰] بدینسان، نقش پنهان و بس موثر ۴۰ ساله اردشیرریپورتر آغاز شد و نام او را به عنوان موسس و کارگردان نخستین شبکه‌های اینتلیجنس سرویس و از بنیانگذاران فراماسونری ایران در تاریخ معاصر کشور ما به ثبت رسانید.[۱۱]

اردشیر ریپورتر در ایران

شرح فعالیت‌های ۴۰ ساله اردشیرریپورتر در ایران، که با دوران پرحادثه و تعیین کننده مشروطه و پس از مشروطه گره خورده است، نیازمند بحثی مبسوط و پژوهشی جامع است. پیش از این در ترسیم زندگی میرزاکریم خان رشتی دربارهٔ نقش فعّال سرویس اطلاعاتی انگلیس در حوادث دوره دوّم مشروطه و انقلاب گیلان و نهضت جنگل و صعود رضاخان سخن گفته‌ایم و در اینجا تنها می‌افزائیم که در این داستان عجیب اردشیرجی ریپورتر رایزن صائب عالی‌ترین مقامات سیاسی و اطلاعاتی انگلیس و کارگردان اصلی حوادث پس پرده بوده است.

رشید شهمردان در کتاب *فرزانگان زرتشتی* می نویسد:

... اردشیرجی مدت ۴۰ سال تا پایان زندگی مصدر خدمات بسیار مهمی در ایران... بود. دورهٔ زندگی فرزانه اردشیرجی در ایران... دوره انقلاب و تجدّد و مشروطه خواهی بود و روّیه

---

۱۰. شهمردان، ص ۵۵۷ـ ۵۵۸

۱۱. در دوران فعالیت اردشیرجی، ساختار سرویس اطلاعاتی بریتانیا در رابطه با ایران به شرح زیر بود: در سال ۱۸۷۳ سازمان اطلاعاتی بریتانیا به ریاست سرلشکر سِرباتریك مك‌دوگال، با نام (Intelligence Branch) IB تجدید سازمان یافت، که مهم‌ترین کارکرد آن «دفاع از هندوستان و راه‌های وصول به آن» (ایران و افغانستان) در مقابل توسعه‌طلبی روسیّه تزاری بود. در نتیجه، در سال ۱۸۷۸ شعبهٔ IB در هندوستان با نام IBS (I.B. of Simla) رسماً تأسیس شد. (سیملا شهری است در ۲۷۰ کیلومتری دهلی که پایتخت تابستانی حکومت انگلیسی هند بود.) یکی از مهم‌ترین وظایف IBS فعالیت اطلاعاتی در ایران بود. در سال ۱۸۹۲، IBS توسط سرلشکر سِرهنری براکِنبری تجدید سازمان یافت و به طور جدّی تقویت شد. پس از این اقدام، «براك» به وزارت جنگ در لندن اطمینان داد که دیگر دلیلی برای ترس از روسها وجود ندارد. یك سال پس از این حادثه بود که اردشیرجی مأموریت خود را در تهران آغاز کرد.

پس از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه، توجه استعمار بریتانیا بیش از پیش به حفظ هندوستان و حریم آن (بویژه ایران) معطوف شد و سرویس اطلاعاتی هندوستان با نام DIB (Dehli Intelligence Bureau) تجدید سازمان یافت، که در سالهای ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۴ توسط سِرسیسیل کای هدایت می‌شد. در سالهای ۱۹۲۴ ـ ۱۹۲۷، سِردیویدپتری (رئیس کل MI - 5 در سالهای ۱۹۴۰ ـ ۱۹۴۵) ریاست DIB را به عهده ←

خدمت و فعالیت نیز مختلف. نسل جوان جویای ترقّی و نام و شهرت و هرچیز، مغرب زمین را نمونه پیشرفت می‌دانستند. بنابر این در بیدار کردن احساسات ایران پرستی و آزادی و احیای سنن و شعائر ملّی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان و رجال متجدّد مساعی جمیله ابراز می‌داشت و یکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود. آقای مهدی ملکزاده در کتاب *زندگانی ملک‌المتکلمین*، ص ۱۵۳ [تهران، ۱۳۲۵] نام فرزانه اردشیرجی را نیز جزو آزادیخواهان ضبط نموده...

فرزانه اردشیرجی نه تنها بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران طرف توجه و صاحب نفوذ بود، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام به او می‌نگریستند و در امور خاورمیانه بویژه ایران جویای نظرات و خیالات او می‌بودند. رجال معروف انگلیس مانند سرپرسی سایکس، سردنیس راس، لردلینگتن و غیره از دوستان صمیمی او بودند. کابینه انگلستان او را به سمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت.

فرزانه اردشیرجی با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمد و شد داشت و مخصوصاً در بیدار کردن گروه زنان ایرانی و آشنا ساختن آنان به حقوق خود... کوشش خستگی ناپذیر به عمل می‌آورد... خدمات اجتماعی او در پس پرده انجام می‌گرفت. جویای نام و شهرت نبود. هرچند سال یکبار سفری به هند می‌نمود و پارسیان[؟!] را از نتایج حاصله و روش کار خود باخبر می‌ساخت و طرح فعالیت‌های آینده را می‌ریخت...

فرزانه اردشیرجی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت و آنها را به اعاده مجد و جلال و فرّ و شکوه ایران باستان تهییج می‌نمود[!]. کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام به او می‌نگریستند. رجال معتبر دولت ایران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیرجی را

→ داشت. با توجه به اهمیت فزایندهٔ مسئله خاور، در فوریه ۱۹۲۲ ارگانی بنام «کمیته اغتشاشات خاور» در لندن ایجاد شد. در این کمیته، نمایندگان 5 - MI، ادارهٔ ویژه شهربانی، وزارتخانه‌های هندوستان، مستعمرات، امورخارجه و جنگ، 6 - MI و IPI (Indian Political Intelligence ـ دفتر DIB در لندن) عضویت داشتند.

براساس سیستم اطلاعاتی انگلیس، که بیشتر برموقع و ابتکار شخصی استوار است، و با توجه به جایگاه برجسته اردشیرجی در ایران و حامیان نیرومندش در لندن، محتملاً فعالیت وی در چارچوب این دیوانسالاری محدود نبوده است. اردشیرجی در خاطراتش آغاز مأموریت خود را در ایران به شخص نایب‌السلطنه هندوستان مربوط می‌کند و در رابطه با کودتای ۱۲۹۹ می‌نویسد: «در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آیرونساید و من آغاز گردید.» (در این زمان وزرای جنگ، امورخارجه، هندوستان در کابینه انگلیس عبارت بودند از: وینستون چرچیل، لرد کرزن، لرد برکنهد. ریاست 6 - MI را سرمانسفیلد کامینگ و ریاست سرویس هندوستان ـ DIB ـ را سرسیسیل کای به عهده داشتند.) این جملهٔ اردشیرجی نشان می‌دهد که در دستگاه دولتی انگلیس موقعیت وی همطراز ژنرال سرادموند آیرونساید، فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال ایران، بوده است.

مشاور خود قرار می‌دادند، و بسیاری تربیت فرزندان خود را به سرپرستی او واگذار می نمودند و زمانی هم در مدرسه علوم سیاسی تهران سمت استادی را داشت. روزنامه *تایمس* لندن او را به سمت خبرنگار خود در ایران و خاورمیانه برگزیده بود.

فرزانه اردشیرجی زبان‌های کُردی و لُری را نیز می‌دانست و بین آن ایلات صاحب نفوذ بود و طرف توجه و احترام همه ایشان. دانشگاه السنه آسیائی پتروگراد از او برای تدریس زبان‌های آسیائی دعوت به عمل آورده بود ولی چون صاحب گذرنامه خصوصی بود از پذیرفتن دعوت خودداری نمود...[۱۲]

استعمار انگلیس و «نُخبگان» ایرانی

تسلّط فرهنگی، یعنی پخش تمدّن غربی که مهم‌ترین حربهٔ نفوذ و سیطره است نیز به نظر لنین مهم نمی‌آمد... امپریالیست‌ها در پی نشاندن زقوم سودپرستی در سرزمین‌های مستعمره و وابسته‌اند. برای این منظور امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا و فرانسه و دیگر امپریالیست‌ها ابتدا نهال فرهنگ ویژه خود را در مغزها نشاندند تا فضای مساعدی برای غارت و تسلّط فراهم شود...

برخی واقعیات را در این باره ذکر می کنیم: چارلزتروِلین در کتاب *آموزش و پرورش در هندوستان* (چاپ لندن، ۱۸۳۸م.) می نویسد: «جوانان هندی پرورش یافته تحت سرپرستی غرب کاملاً آشنا با فرهنگ و تمدّن ما، دیگر ما را (بریتانیائی و بطور کلی غربی را) بیگانه نمی‌دانند. بنابر این سلطه استعماری ما را تشخیص نمی‌دهند... ما را الگوی خود قرار می‌دهند، ما را حامیان خود می شناسند، آرزوی آنان این است که مانند ما شوند.» لرد ماکائولی، طراح فرهنگ در هندوستان و دوست چارلزتروِلین، در خاطرات خود (۱۸۳۵ م.) می نویسد که هدف این فرهنگ این است که «یك طبقه از هندی‌ها تربیت شوند که بتوانند نقش رابط بین ما و میلیون‌ها هندی تحت سلطه ما را ایفاء نمایند و وسیله تفاهم بین ما باشند. یك طبقه که از نژاد هندی و خون هندی، ولی دارای سلیقه، اخلاق و فرهنگ انگلیسی باشند».[۱۳]

دست چین و جذب «نخبگان» بومی و پرورش آنان با روح فرهنگ غربی از مهم‌ترین اهرم‌های سیطره استعمار و نواستعمار بر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بوده است. آلبرممی در تشریح فرآیند استعمارزدگی و استحاله‌ای که در روانشناسی این «نخبگان» رخ می‌دهد، چنین می نویسد:

...اوّلین اقدام استعمارزده این است که با رفتن به جلدی دیگر شرایط دیگری را کسب کند. در اینجا سرمشقی فریبنده و در دسترس، خود را به او ارائه و تحمیل می کند. این سرمشق،

---

۱۲. شهمردان، ص ۳۶۰ـ ۳۶۴

۱۳. طبری، *شناخت و سنجش مارکسیسم*، ص ۴۰۶ ـ ۴۰۷

استعمارگر است؛ آنکه از هیچ یك از کمبودهای او رنج نمی‌برد، همه حقوق را داراست، از همه خوبی‌ها و سودها و اعتبارها بهره‌مند است و از ثروت و افتخارات و روش‌های فنی و اقتدار برخوردار! او همان طرف قیاسی است که استعمارزده را پایمال می‌کند و در بندگی نگه می‌دارد. پس اوّلین آرزوی استعمارزده این خواهد بود که خود را به این سرمشق پراعتبار برساند؛ تا آنجا که از فرط شباهت با او، در او محو گردد...

زیاده‌روی استعمارزده در تقلید از این سرمشق خود نشان گویائی است: زن موبور، گرچه بی‌نمك و نازیبا، باز بر زن مومشکی برتری می‌یابد. کالائی که استعمارگر تولید می‌کند، یا قولی که او می‌دهد، با اعتماد بیشتری روبرو می‌گردد. آداب و رسوم و لباس و غذا و معماری استعمارگر، حتی اگر با محیط سازگار نباشد، باز به شدّت تقلید می‌شود و حدنهائی این تقلید نزد جسورترین افراد زناشوئی با زن فرنگی است.

حال اگر روی‌آوری به ارزش‌های استعماری، روی‌گردانی از خویش را در برنداشت، چندان مشکوك بنظر نمی‌رسید. لیکن استعمارزده در بی بهره‌گرفتن از شایستگی‌های استعمارگر نیست، بلکه به نام شخصیّت فردای خود، و با شور و هیجان به ناچیز کردن، و دور افکندن شخصیت امروز خویش می‌پردازد.[۱۴]

در بررسی تاریخ نفوذ نواستعمار غرب در ایران، این مکانیسم سلطه را به صورت پرورش انبوهی از «رجال سیاسی» و «نخبگان فرهنگی» غربگرا و خودباخته می‌یابیم؛ «رجال» و «نخبگانی» که در مکتب میرزا ملکم‌خان‌ها و «فراموشخانه» او الفبای سیاست را آموختند، در «جامع آدمیّت» و «لژ بیداری ایران» نقشی پردسیسه در طوفان سیاسی دگرگونی‌های روز ایفاء کردند، در «مدرسه سیاسی» به عنوان «برگزیدگان» جامعه‌ای منکوب و استعمارزده درس جلوه فروشی و فاضل مآبی فرا گرفتند، ثمرهٔ کار خود را به صورت رژیم بی‌ریشه پهلوی به تاریخ معاصر ایران تقدیم داشتند، و سپس در دوران رسوخ امپریالیسم آمریکا، در دهه ۱۳۴۰، فرهنگی رنگین ولی بی هویّت را با تمامی زرق و برق و ابهت کاذب آن به پا داشتند.

دربارهٔ نقش اردشیرجی در سازمان سرّی «جامع آدمیّت» که در آغاز اقامت وی در ایران در پس پرده حوادث سهمی جدّی داشت، اسناد کافی در دسترس ما نیست؛ ولی براساس شواهد موجود پیوندهای اردشیر ریپورتر را با این جمع رجال و معاریف، که در زمرهٔ آن چهره‌هائی چون محمدعلی فروغی، سردار محیی (گرداننده شاخه «جامع آدمیّت» در گیلان)، سلیمان میرزا اسکندری و محمد مصدّق حضور دارند، موضوعی درخور بررسی می‌دانیم و معتقدیم که ارتباطات «جامع آدمیّت» با لژ انگلیسی «اسلام» در بمبئی با واسطه اردشیرجی حائز

۱۴. آلبر ممی، ص ۱۴۴ـ۱۴۵

بازبینی جدّی است.

معهـذا، می‌دانیـم که ۶ سال پـس از ورود اردشیـر ریپورتـر به ایران، به سـال ۱۳۱۷ ق. /۱۸۹۹ م. «مدرسـه علوم سیاسـی» توسـط دو فراماسـون و انگلوفیل سرشناس، میـرزانصرالله‌خان مشیـرالدوله و پسرش میـرزاحسن‌خان مشیرالملك تأسیـس شد، که هدف جذب «نخبگان» جامعـه ایرانـی و پرورش آنان با روح فرهنگ استعمارزدگی و غرب‌زدگی را به عهده داشـت. در زمـرهٔ مدرسیـن این مدرسـه با نام اردشیـرجی ریپورتـر، به عنوان معلم تاریخ باستان، در کنار چهره‌هائی چون محمـدعلی فروغـی (ذکـاءالملك)، رجبعلی منصـورالملك (پدر حسنعلی منصـور)، ادیب‌السلطنه سمیعـی، ابوالقاسـم انتظام‌الملك و غیره آشنا می‌شویـم. از درون شاگردان همین مدرسـه اسـت که برجسته‌ترین مهره‌های انگلیـس و آمریکا برون آمدنـد و در رژیم پهلـوی به کارگـزاران درجه اوّل سیاسـی و فرهنگـی کشـور بدل شدند.

احمدخان ملك ساسانی جوّ فرهنگی و سیاسی حاکم بر این مدرسه را چنین توصیف می‌کند:

این مدیران و معلمین که اغلبشان فقط برای این انتخاب شده بودند که شاگردان را از طریق وطن‌پرستی منحرف و به خدمتگزاری اجنبی تشویق کنند در سر کلاس موضوع درس را کنار گذارده و راجع به اصل مقصود صحبت می‌کردند [خان ملك ساسانی سپس خاطره ای از فروغی نقل می‌کند که در مقاله «فروغی و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران» مورد استناد قرار داده ایم]. روز دیگر جناب سید ولی‌الله‌خان نصر هم که تشریح درس می‌داد... در سر درس فرمودند ایران مثل خزه ای است که به دیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس به منزله آن دیوار است که اگر نباشد خزه وجود خارجی ندارد. در میان فارغ‌التحصیل‌های مدرسه کمتر باسواد پیدا شد و سطح معلوماتشان اساساً از سیکل اول مدرسه بالاتر نبود یعنی همان اندازه [که] انته‌لیژان [اینتلیجنس] سرویس در مستعمرات مایل است. اما اکثر آنها به واسطه تلقینات و تبلیغات مدیران و معلمین به نوکری خارجی‌ها تن در داده و به جاسوسی اجنبی رفتند. لیاقت همدوشی با دیپلمات‌های اروپا که پیدا نکردند سهل است به واسطه عملیات نامشروع خود در همه ممالك خارجی آبروی ایران را بردند و مؤسسین مدرسه به مقصود نهائی خود رسیدند... دستور ذکاءالملك و منصورالملك و باقر کاظمی همیشه این بود که نبایستی اشخاص باسواد، باهوش جزو کارمندان وزارت خارجه درآیند... با کمال اطمینان می‌توان گفت که مدرسه علوم سیاسی تهران خدمت خود را به اجنبی به بهترین وجهی انجام داد و شرکت نفت به هدف خود کاملاً نائل آمد و یك هسته مرکزی برای خدمتگزاری شرکت در ایران تهیه کرد که همیشه مطابق میل و دستور او رفتار نمایند و هیچگاه بر علیه منافع او قدمی برندارند. حق این است که کارگزاران شرکت هم همیشه از آنها طرفداری نموده و با پشتیبانی خود در مدت ۳۰ـ۴۰ سال

اخیر همه پست‌های حسّاس مملکت را به آنها سپرد.[۱۵]

دربارهٔ قدمت و عمق پیوندهای اردشیر ریپورتر با فروغی‌ها به مدیحه‌ای استناد می کنیم که میرزا محمدحسین فروغی (پدر محمدعلی فروغی) در روزنامه تربیت (شماره ۳۴۹، ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۲ ق. /۱۹۰۴ م.) در دفاع از اردشیر نگاشت:

اردشیرجی را که از جانب اکابر فارسیان هندوستان مأمور سرپرستی فارسی‌های ایران بوده شاید حالا هم به همان مأموریت باشد سالهاست که بنده می شناسم و به تفصیل و تحقیق از مجاری امور او باخبرم. اولاً در هندوستان متولد شده نه در ایران، ثانیاً تحصیل کرده و فاضل و آگاه است و همه کس این مطلب را می‌داند. و گواهی امین تر از این نیست که جناب مستطاب اجل اکرم مشیرالملك وزیرمختار دولت علّیه ایران در پطرزبورغ در افتتاح مدرسه مبارکه علوم سیاسی اردشیر جی را یکی از معلمین این دارالعلم قرار دادند. مشیرالملك از جمله فضلاء و اهل خبره می باشد، ناشی نیست که فریب بخورد. گذشته از فضل و دانش اردشیرجی من بنده [فروغی] خود از مشرب و کار و مأموریت و خیال آن مرد کاملاً آگاهم و می‌دانم یك قدم برنداشته مگر به خیال ترقی مملکت ایران [!].[۱۶]

فروغی، هم‌چنین در نشریه فوق، که بگفتهٔ یحیی آرین‌پور «لحن چاپلوسانه و ستایشگرانه آن به مقدار زیادی از اهمیت و اعتبار آن می کاست»[۱۷]، در سال ۱۳۲۴ق. /۱۹۰۶م. بمناسبت بازگشت اردشیر ریپورتر از سفر هندوستان شرح مفصلی از «خدمات» او درج کرد و از ورود مجدد او به تهران ابراز خرسندی نمود و ابراز امیدواری کرد که «ایرانیان از دانش و تجربیات او استفاده ببرند»![۱۸]

پیش از این سفر، در سال ۱۳۲۲ ق. /۱۹۰۴ م.، اردشیر را در زمرهٔ اعضای «انجمن مخفی» تهران، که توسط ملك‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین واعظ رهبری و اداره می‌شد و اعضای آن عمدتاً از ماسون‌های ایرانی بودند، می یابیم[۱۹] و بدین ترتیب محقیم که نقش مرموز و درجه اوّل اردشیر ریپورتر را در عملیات پس پردهٔ حوادث مشروطه مورد تأکید مجدد قرار دهیم. و پس از این سفر، به سال ۱۳۲۴ ق. /۱۹۰۷ م. شاهد تأسیس «لژ بیداری ایران» هستیم، که اردشیر ریپورتر از اعضای آن به شمار می‌رفت و به اعتقاد ما مؤسس واقعی و کارگردان

۱۵. رائین، *فراموشخانه*...، ج ۱، ص ۴۵۳ـ۴۵۵
۱۶. شهمردان، ص ۳۶۶
۱۷. آرین‌پور، ج ۱، ص ۲۴۵
۱۸. شهمردان، ص ۳۶۷
۱۹. رائین، *فراموشخانه*...، ج ۲، ص ۱۷۹

اصلی، ولی در پس پرده، این مجمع ماسونی بود.

در همین جا باید توضیح دهیم که فراماسونری در ایران، در واقع نوعی مکتب به منظور جلب نخبگان، پرورش و ارتقاء آنان در هرم سیاسی و فرهنگی کشور در جهت اهداف استعمار بریتانیا به شمار می‌رفته، که در مرکز و در پس پرده‌های آن دست پنهان اینتلیجنس سرویس در کار بوده است. بنابر این، آنچه که بیش از وابستگی‌های رسمی لژهای ایرانی به فراماسونری بین‌المللی حائز اهمیت است، همین نقش فراماسونری ایران به عنوان سازمان «باز» (Loose) و پوشش سیاسی ـ فرهنگی سرویس اطلاعاتی بریتانیا می‌باشد. پس، این ادّعای سردنیس رایت که «معصومانه» ابراز تعجب می‌کند که علیرغم وابستگی رسمی بیشتر لژهای ایران به فراماسونری فرانسه، معلوم نیست چرا ایرانیان انگلیسی‌ها را به «استفاده شیطانی از فراماسونری» متهم می‌سازند، تجاهلی سالوسانه بیش نیست. رایت می‌نویسد:

> هیچ مدرک قانع‌کننده‌ای نیافته‌ایم که اعتقاد رایج ایرانی‌ها را نسبت به استفاده شیطانی انگلیسی‌ها از فراماسونری تأیید کند [!]. انگلیسی‌ها برخلاف فرانسوی‌ها فراماسونری را به عنوان وسیله‌ای برای اشاعه فرهنگ و تمدن خود نیز ندیدند. انگلیسی‌ها هیچ کوششی، یا حداقل کوشش زیادی، برای جلب افراد به مجامع فراماسونی و وابسته ساختن لژهای ایرانی با مجامع فراماسونی خودشان به عمل نیاوردند...[۲۰]

گفته اخیر سردنیس رایت صحّت دارد و علّت آن را باید تجربه لژهای انگلیسی در هندوستان دانست، که سبب تشدید نفرت ضداستعماری مردم هند از انگلستان گردید. ولی دعوی «معصومیت» انگلیسی‌ها در این معرکه و «عدم بهره‌گیری شیطانی انگلستان» از ماسونهای ایرانی آن هم از سوی رایت، که خود بر بسیاری از مسائل پس پردهٔ تاریخ ایران اشراف دارد، انسان را به یاد تجاهل مضحك سیدحسن تقی‌زاده می‌اندازد که زمانی در مجلس شورا «اتهام» فراماسونگری علیه خود را «قصه جن و پری» خواند!

بدینسان، اردشیر ریپورتر با بهره‌گیری از موقعیت شامخی که در محافل اشرافی ایران کسب کرده بود، ارتباطات وسیعی را با رجال و معاریف کشور برقرار ساخته و با لطایف‌الحیل می‌کوشید تا آنان را به درجات مختلف، از هواداری فرهنگی غرب تا مزدوری رسمی اینتلیجنس سرویس، جذب کند. دکتر محمد مصدق در خاطرات خود گوشه‌ای از ظرایف

---

۲۰. دنیس رایت، ص ۳۲۶

برخورد اردشیر را، که بیانگر سبك زیرکانه کار او و پسرش شاپورجی است، ثبت کرده است:

...بعد از شروع جنگ اول جهانی که دولت ترکیه کاپی‌تولاسیون را الغاء نمود طی رساله‌ای نظریات خود را برای اینکه دولت ایران هم همان روّیه را تعقیب کند، منتشر کردم که در جامعه حسن اثر نمود. سپس اردشیرجی ادولجی نماینده زردشتیان هند در ایران به دیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد رساله شما در سفارت انگلیس مورد بررسی قرار گرفت و گفتند نویسنده تحت‌تأثیر تبلیغات آلمان قرار گرفته است و من برای رفع هرگونه سوءتفاهم گفتم که نویسنده را سالهاست می‌شناسم و او کسی نیست که تحت‌تأثیر سیاست بیگانه درآید. چون تحصیلاتی کرده و اکنون به ایران آمده خواسته است در این باب اظهارنظری نماید.[۲۱]

اردشیر ریپورتر طی دوران فعالیت ۴۰ ساله خود در ایران، که از ورود او در سال ۱۸۹۳م.، سه سال پیش از قتل ناصرالدینشاه، تا مرگ او در ۲۳ فوریه ۱۹۳۳م./ ۴ اسفند ۱۳۱۱ ش. در تهران در اوج سلطنت رضاشاه ممتد است، علاوه برمیراث سیاسی،که در قالب سلطنت پهلوی تبلور یافت، شبکه‌ای از عوامل اینتلیجنس سرویس را نیز برجای گذارد که بمثابه یك «اشرافیت اطلاعاتی» موقعیت ممتاز خود را در درون یك کاست بسته و موروثی محفوظ داشتند و اعقاب آنان نیز در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی اهرم‌های اساسی حکومت را به دست گرفتند. در کتاب حاضر برجسته‌ترین چهره‌های نسل اوّل این کاست حکومتگر، چون میرزاکریم‌خان رشتی، به تفصیل معرفی شده اند؛ معهذا ارائه تصویری جامع از این شبکه گسترده که همه مهره‌های ریز و درشت را در برگیرد، کاری است که از حوصله این نوشتار، که پیوستی است برخاطرات ارتشبد حسین فردوست، خارج است. لذا، از این وادی می گذریم و به معرفی یك سند مهم تاریخی می‌پردازیم.

آشنائی با یك سند مهم تاریخی

در اثنای نگارش این پیوست‌ها، در کندوکاو میان انبوه اسناد به جای مانده از ارگان‌های سرّی اطلاعاتی و امنیتی و مقامات برجسته رژیم پهلوی، به سندی منحصر بفرد و تاریخی دست یافتیم که می تواند توضیح گر پنهان ترین پرده های تاریخ معاصر ایران از مشروطه تا دوران رضاخان باشد. این سند عجیب و ارزشمند خاطرات اردشیرجی ریپورتر است.

اردشیر ریپورتر در اوج اقتدار و کامیابی، زمانی که در تهران از پس‌پرده دیکتاتوری آهنین رضاشاه پهلوی را هدایت می‌کرد، این خاطرات را نگاشته است. او در نوامبر

۲۱. مصدق، ص ۱۵۴ـ۱۵۵

۱۹۳۱/آبان ۱۳۱۰، در سن ۶۶ سالگی، گوئی مرگ قریب‌الوقوع خود را احساس می‌کرد و لذا به نگارش وصیت‌نامه‌ای برای تنها پسر ۱۰ ساله‌اش، شاپورجی، پرداخت. او این وصیت‌نامه را نزد مقامات عالیرتبه بریتانیا، احتمالاً لردروچیلد، به امانت گذارد و متذکر شد که بخشی از آن، که حاوی شرح روابط او با رضاخان است، تنها ۳۵ سال پس از مرگش دراختیار پسرش قرار گیرد. با این حساب، خاطرات فوق در سال ۱۳۴۷ دراختیار شاپورجی قرار گرفته است. سردنیس رایت، سفیر پیشین انگلیس در ایران و دوست صمیمی شاپورجی که از عوامل روچیلدهاست و بعد از بازنشستگی پاداش خود را به صورت شغل مدیریت در یکی از شرکت‌های وابسته به مجتمع «رویال داچ شل» دریافت داشت،[۲۲] این خاطرات را مطالعه کرده و در کتاب *انگلیسی‌ها درمیان ایرانیان*، که در سال ۱۹۷۷ یعنی در اوج سلطنت محمدرضاپهلوی منتشر شد، درباره آن می‌نویسد:

> آقای اردشیر ریپورتر در سال ۱۹۱۷ با رضاخان ملاقات کرد و به شدت تحت تأثیر میهن‌پرستی [!] او قرار گرفت. او در خاطرات منتشر نشده اش متذکر می شود که برای نخستین بار وی رضاخان را به آیرون‌ساید معرفی کرد.[۲۳]

متن اصلی خاطرات سرّی اردشیر ریپورتر به دو زبان انگلیسی و گُجراتی است و آنچه دردست ما است، منتخبی از آن است که به فارسی ترجمه شده. اردشیرجی این خاطرات را به قصد انتشار نگاشته و لذا در آن هنوز نیز زبان رمز و ایهام حاکم است؛ هرچند بسیاری از مسائل

---

۲۲. شواهد و قرائن و اسناد موجود نشان می‌دهد که اردشیر ریپورتر، مانند پسرش شاپورجی، دارای پیوندهای مستحکم با روچیلدها بوده است. همانطور که می‌دانیم از آغاز قرن بیستم میان روچیلدها و شرکت «رویال داچ شل» با کمپانی استاندارد اویل و شرکت نفت انگلیس رقابت‌هائی برای دست اندازی به نفت خاورمیانه و باکو جریان داشته است. الغاء امتیازدارسی توسط رضاشاه در سال ۱۹۳۲/۱۳۱۱، که توسط رژیم پهلوی و برخی مورخین به عنوان دلیل «استقلال» و «ملی گرائی» او عنوان می شد، در این چارچوب قابل تفسیر است. همانطور که می‌دانیم مدت کوتاهی بعد، رضاخان قرارداد ۱۹۳۳ را با شرکت نفت انگلیس منعقد کرد که حتی مورخین مغرض نیز مجبورند آن را قراردادی «مفتضح» ارزیابی کنند (کاتوزیان، ج ۱، ص ۱۶۵). رضاخان سپس در سال ۱۹۳۹/۱۳۱۸ امتیاز استخراج نفت شمال را به کمپانی «آلگمینه اکسپلواتسیه ماچپای»، شاخه‌ای از مجتمع «رویال داچ شل»، واگذار کرد. این قرارداد به علت بروز جنگ جهانی عملاً معلق ماند. برای آشنائی بیشتر با تاریخ مجتمع «رویال داچ شل» و پیوند آن با روچیلدها و تعمق درارتباط مرموز آن با اختلافات ایران و شرکت نفت انگلیس به سلسله مقالات آنتون موهر، که توسط رسول نخشبی با عنوان «جنگ نفت» ترجمه شد و در بحبوحهٔ این اختلاف در صفحات اول روزنامه اطلاعات (۶ الی ۱۲ بهمن ۱۳۱۱) درج گردید، مراجعه شود.

23. Wright, P.181

پس‌پرده آشکار شده و گاه به صراحت بیان گردیده است. علیرغم تمایل اردشیرجی، این خاطرات تاکنون توسط پسرش انتشار نیافته و این نخستین بار است که این سند منحصر بفرد تاریخی در دسترس عموم قرار می‌گیرد. نخستین اطلاع از این خاطرات زمانی آشکار شد که محمدرضاپهلوی تحت تأثیر توطئهٔ مافیای فلیکس آقایان دستور چاپ گزارش معامله شکر با انگلیس، که شاپورجی واسطه آن بود، را در روزنامه *اطلاعات* صادر کرد. متعاقب آن، شاپورجی به دیدار فردوست رفت و بخشی از اسناد سرّی اینتلیجنس سرویس را دراختیار او گذارد تا محمدرضاپهلوی دین خود را به شاپورجی دقیقاً بشناسد.[۲۴] در همین زمان خاطرات اردشیرجی دراختیار محمدرضاپهلوی قرار گرفت و تصمیم شاپورجی دال برانتشار آن به اطلاع وی رسید. می‌توانیم تصور کنیم که شاه مغرور به شدت هراسان شد و با وساطت لردویکتورروچیلد بالاخره مقرر شد که تنها مقاله کوتاهی به قلم چهمن پینچر در روزنامه *دیلی اکسپرس* انتشار یابد و اصل خاطرات هم‌چنان سرّی بماند. پرویز راجی بنقل از چهمن پینچر بقیه ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

> پنجشنبه ۲۰ آبان [۱۳۵۵]
>
> ناهار در سفارت با چهمن پینچر. از مصاحبه‌ای که پنج سال پیش با اعلیحضرت کرده بود و ترتیب آن را لردراتچایلد [ویکتور روچیلد] داده بود، تعریف کرد. سرشاپور ریپرتر هم در مصاحبه حضور داشته بود. از نزدیکی شاه و ریپرتر و نقشی که پدر ریپرتر در به تخت نشاندن رضاشاه ایفاء کرد، اظهار تعجب نمود. پینچر تمام این مطالب را در مقاله‌ای که بعداً در روزنامه *دیلی اکسپرس* چاپ شد، گنجانده بود و توافق قبلی اعلیحضرت را برای انتشار آن کسب کرده بود.
>
> از سخنان پینچر آزرده خاطر شدم و احساس تحقیر کردم. دلم می‌خواست کاری بکنم یا چیزی بگویم تا شاید اندکی از غرور ملی‌ام را بازیابم. اما حقایق انکارناپذیر است و به هرحال خود اعلیحضرت اجازه انتشار آنها را داده بود.[۲۵]

متن مقاله چهمن پینچر، که محصول توافق محمدرضاپهلوی و شاپور ریپورتر با وساطت لردروچیلد است و در روزنامه انگلیسی *دیلی اکسپرس* به چاپ رسید را در صفحات آینده، در تحلیل ریشه‌ها وپیامدهای این اختلاف، درج خواهیم کرد. بهرروی، براساس این توافق متن خاطرات اردشیرجی هم‌چنان مکتوم ماند تا سلطنت محمدرضاپهلوی و محصول تلاش ۴۰ سالهٔ اردشیرجی با توفان انقلاب اسلامی برباد رفت. پس از انقلاب، شاپورجی که رویای اعاده این سلطنت را در سرداشت و هدایت فعال توطئه‌های ضدانقلابی علیه نظام نوپای جمهوری

---

۲۴. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۹۷ ـ ۲۹۸

۲۵. راجی، ص ۳۵

اسلامی ایران را به دست گرفته بود، نشر خاطرات پدر را صلاح ندید، ولی سرنوشت چنین بود که نسخه‌ای از آن در آرشیوهای سرّی ارگان‌های اطلاعاتی شاه محفوظ بماند و امروزه به چاپ برسد.

سند حاضر واجد ارزش تاریخی فوق‌العاده است و ما خود را محق نمی‌دانیم که بخش‌هائی از آن را حذف کنیم و لذا متن کامل آن را که در ۱۹ صفحه دستنویس دراختیار ماست برای استفاده پژوهشگران تاریخ معاصر ایران درج می‌کنیم:[۲۶]

منتخب از خاطرات مرحوم اردشیرجی که از انگلیسی و گجراتی[۲۷] به فارسی ترجمه شده است [:]

طهران ـ نوامبر ۱۹۳۱

در وصیت‌نامه خود خواسته‌ام که این قسمت از خاطراتم لااقل سی و پنج سال پس از مرگم دراختیار فرزندم شاپورجی گذاشته شود و اگر در قید حیات نباشد دراختیار هیئت امنای «پارسی پانچایت» در بمبئی قرار گیرد که در انتشار آن اقدام نمایند. این گذشت زمان را از این جهت قید می‌کنم که تا آن وقت شخصیتی را که درباره‌اش این مشاهدات را می‌نگارم جای پرافتخار خود را در تاریخ کشورش و در زمره مردان تاریخ احراز کرده است اعم از اینکه در قید حیات باشد یا از جهان چشم فرو بسته باشد. شاید کمتر کسی مانند من او را آنچنانکه هست بشناسد و تا این اندازه با او مأنوس و محشور باشد بدون اینکه نه نزدیکان او و نه کسان من از این قرابت آگاه باشند. در طی شانزده سال گذشته من شاهد و ناظر مردی بوده‌ام که در سایه نبوغ و ارادهٔ آهنین و شخصیّت بارز خود مسیر تاریخ کشورش را تغییر داد. از این پس نسلهای ایرانی که وارث مملکتی مستقل و آزاد و متمایز از یك قطعه خاك جغرافیائی می‌گردند باید خود را مدیون رضاشاه پهلوی بدانند.

بیست و هفت سال داشتم که در پایان تحصیلاتم در انگلستان به زادگاه خود بمبئی بازگشتم. رشته تحصیلی من علوم و حقوق سیاسی و تاریخ شرق و تاریخ باستان بود. در فلسفه والسنه و بخصوص فارسی و عربی نیز مطالعاتی داشتم. قرار بود که با سمت صاحب منصب سیاسی در Indian Political Service [سرویس سیاسی هندوستان] و وابسته به دفتر نایب‌السلطنه خدمت نمایم. پس از چند ماهی در این مقام به من ابلاغ شد که از طرف نایب‌السلطنه هند و با مقام مستشاری سیاسی عازم طهران شوم و با استوارنامه صادره از

۲۶. دستخط و ترجمه سند به شاپورجی تعلق دارد. تأکید در متن سند از ما است.

۲۷. گجراتی (Gujarati) یکی از زبان‌های شاخه هندی ـ ایرانی (آریائی) است که اهالی ایالت گجرات هند، که کانون اقلیت پارسی است، به آن تکلّم می‌کنند. ایالت گجرات در جنوب شرقی پاکستان و در جوار اقیانوس هند واقع است. در هندوستان قریب به ۳۰ میلیون نفر، ازجمله بخشی از اهالی بمبئی، به گجراتی سخن می‌گویند.

حکومت هند به دربار ایران معرفی و در سفارت انگلیس در طهران خدمت نمایم. مأموریت دیگر من این بود که به نمایندگی پارسیان هند به امور همکیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کرده و در رفع ظلم و ستم و محرومیت‌های گوناگونی از قبیل پرداخت جزیه و منع خروج از خانه در روزهای بارانی که به آنها تحمیل می‌شد اقدام نمایم. من از این پیشنهاد استقبال کردم زیرا که ما پارسیان هند هنوز پس از قرنها ایران را سرزمین مقدس اجدادی خود و مهد زرتشت می‌دانیم و عشق ایران از فرایض دینی ماست. وظایف دیگر من این بود که نایب‌السلطنه و حکومت هند را از اوضاع ایران مطلع و آگاه نگاه دارم.

در پائیز سال ۱۸۹۳ بود که به سوی ایران حرکت کردم و در آن زمان تصور آن را نمی‌کردم که به استثنای مدتی را که در مسافرتهای خارج به سر بردم بقیه عمرم را در ایران خواهم گذراند و در جریانات سیاسی این کشور نه بعنوان یك نفر ناظر بلکه فعالانه شرکت خواهم کرد. امروزه پس از سپری شدن سی و هشت سال با وجدانی راحت می‌گویم که در تمام مراحل و منجمله نهضت مشروطیت و دوران استادی در مدرسه سیاسی آنجا که در قوه داشتم در تحریك و تقویت روح ایراندوستی در ایرانیان کوشیدم. در این دوران با ایرانیانی دوست شدم که هریك بنوبه خود خادم ایران بودند مانند اتابك اعظم، ملك‌المتکلمین، صنیع‌الدوله، مویدالدوله، سردار اسعد بختیاری، دهخدا، مشیرالدوله، ذکاءالملك، حکیم‌الملك، تقی‌زاده، سیف‌السلطنه و شوکت امیر قائنات. ولی آنچه مرا آزار می‌داد بیحالی و سستی و بیعلاقگی محض رژیم قاجاریه در قبال اوضاع دلخراش ایران بود. خانواده سلطنتی و هیئت حاکمه‌گوئی خود را بیگانگانی می‌دانستند که برایران و ایرانیان حکومت می‌کردند و تنها چیزی که مورد علاقه و نظرشان بود حفظ مقام پوشالی خود به هر قیمتی که شده و همین روحیه ضعیف به دو دولت روس و انگلیس اجازه می‌داد که گاه متفقاً و چند صباحی بطور جداگانه و بیشتر به رقابت یکدیگر حاکمیت ایران را بازیچه قرار داده و به میل و اراده خود در تأمین مصالحشان عمل نمایند. به جرئت می‌گویم که وضع هندوستان که مستعمره تمام عیار بریتانیا است به مراتب از ایران دورهٔ قاجاریه بهتر بود زیرا که مأمورین انگلیس قبل از عزیمت خود این اصل را تعلیم می‌گرفتند که باید نسبت به مردم هند حس مسئولیت داشته و در عین حفظ سلطه و سیادت انگلستان کارهای اساسی انجام دهند که خواه ناخواه به سود مردم است و هیچ ناظر مطلع و بیغرضی این مطلب را نمی‌تواند انکار کند. ولی مأمورین انگلیسی در ایران که از جانب دولت بریتانیا و حکومت هند اعزام می‌گردیدند فقط و فقط درصدد ممانعت از گسترش نفوذ روسیه و سا کشورهای اروپائی به مرزهای هند بودند. ایران به ظاهر مستقل و آزاد مذلت و خواری مستعمره بودن را متحمل می‌شد بدون اینکه کسی نسبت به امور آن حس دلسوزی و خدمت داشته باشد. بدیهی است که قدرت و نفوذ انگلستان مانع از این بود که سن‌پترزبورگ قسمت‌های بیشتری از خاك ایران را ببلعد ولی این به خاطر هند بود و نه ایران. دو دولت مقتدر ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده و در منطقه «بیطرف» مدام درصدد غلبه بر یکدیگر بودند.

در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما

فرسنگ‌ها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده «پیربازار» بین رشت و طالش صورت گرفت.[۲۸] رضاخان در یکی از اسکادریل‌های قزاق خدمت می‌کرد. لشکر قزاق در آن زمان در خراسان و آذربایجان و مازندران و گیلان مستقر بوده و قزوین و رشت و طالش و خوی و قره‌سو و تبریز از مراکز اصلی این نیرو بود که تحت فرمان افسران روسی قرار داشت و وظیفه‌اش حفظ آرامش در منطقه نفوذ روس بطور کلی و حفظ سلطنت قاجار بالاخص بود. اوضاع ناشی از جنگ بین‌الملل و گزارشات محرمانه‌ای که از تحولات داخلی روسیه به لندن واصل شده بود براهمیت نقل و انتقالات واحدهای قزاق در ایران می‌افزود زیرا این یگانه نیروی متشکلی بود که هرگاه روس‌ها اراده کنند می‌توانست با همکاری افراد و صاحبمنصبان ایرانی کفه ترازوی قدرت را به نفع روسیه تکان دهد. من اطلاع داشتم که هنگ قزاق روسی «آپشرُن» که بالغ بر یکهزار و دویست تن بود از زبده‌ترین سربازان تشکیل یافته بود و مأموریت احتمالی‌اش بمراتب مهمتر از حفظ و یا اعاده نظم و آرامش بود. از مدت‌ها قبل من جزئیات مربوط به کلیه صاحبمنصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم. درباره رضاخان چکیده آنچه به من داده شده بود در کلمات «بیباك، تودار، مصمم» خلاصه شده و هم‌چنین اضافه شده بود که افراد و صاحبمنصبان ایرانی از او حرف شنوی دارند. قرار ملاقات گذاشته شده بود و در همان برخورد اول سیمای پرغرور وقامت بلند و قوی و سبیل چخماقی و چشمان نافذش مرا تحت تأثیر قرارداد. در ابتدا او مرا فرنگی تصور می‌کرد زیرا قیافه‌ام بیشتر خارجی بود تا ایرانی و لباس فرنگی هم به تن داشتم. مدتی صحبت کردم تا او هم به حرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن بود که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعله‌ور است و می‌تواند روزی ناجی کشورش باشد. رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیك نداشت ولی کشورش را می‌شناخت. ملاقات‌های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یکسال بیشتر در قزوین و طهران صورت می‌گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد و دوستی دوجانبه‌ای بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلّم می‌کرد و به هردو زبان به روانی دشنام می‌داد![۲۹]

به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم. بویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند برایش نقل کنم. اغلب تا دیرگاهان به صحبت من گوش می‌داد و برای رفع خستگی چای دم می‌کرد که می‌نوشیدیم. حافظه بسیار قوی و استعداد خارق‌العاده‌ای جهت درك رئوس و لب مطالب داشت و آنها را خوب به هم می‌پیوند و نتیجه‌گیری می‌نمود. سئوالاتش

---

۲۸. رضاخان حداقل از سال ۱۹۱۳ که زیر فرمان رودمستر در زمرهٔ چماقداران سردار محیی در کردستان حضور داشت (بامداد، ج ۶، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۵) در واقع بنحوی با شبکه اردشیر ریپورتر مربوط بود و تحت پوشش آن قرار داشت. طبق اسناد و شواهد موجود، این قزاق خشن توسط میرزاکریم‌خان رشتی کشف شد و تاقبل از اکتبر ۱۹۱۷ تحت نظر وی قرار داشت و تنها زمانی که ضرورت یافت مستقیماً به اردشیرجی وصل شد.

۲۹. علامت! در اصل سند است.

می‌رساند که به افق دورتری می نگرد و مایل است که از اصول مملکتداری آگاه شود. هرچه بیشتر او را می‌دیدم و با روحیه و مکنونات قلبی‌اش آشنا می‌شدم برایم روشن‌تر می‌شد که رضاخان مرد سرنوشت است. حس شدید ایران پرستی توأم با استعداد خداداد و هیکل و قامتی توانا و سیمای مردانه قابلیت و قدرتی به او می‌داد که بتواند کشورش را از نیستی و زوال برهاند. حوادثی که منجر به قیام رضاخان شد متعلق به تاریخ است. فقط می گویم که آنچه را هم که سیدضیاءالدین طباطبائی به عهده داشت به خوبی انجام داد و محرك او هم خدمت به ایران بود ولی شاید بیش از آنچه لازم و یا مطلوب بود تظاهر به همگامی با سیاست انگلیس می کرد. به حکم وجدان وظیفه خود می‌دانم که آنچه را که شخصاً درباره رضاشاه می‌دانم درج و ثبت نمایم و باید بگویم که شاه نه این یادداشت‌های مرا خواهد دید و نه از وجود آن کمترین اطلاعی دارد. بیم آن دارم که تعبیر و تفسیر حوادث جهان و ایران همزمان با کودتای رضاخان به آیندگان چنین به غلط وانمود کند که رضاخان مهرهٔ شطرنجی بیش نبود که در بازی دو حریف مقتدر روس و انگلیس به له این و علیه آن به کار رفت. چنین تعبیری به همان اندازه غلط است که غیرمنصفانه. صحیح است که برچیده شدن رژیم قاجار به دست رضاخان بدون کمترین تردید و ابهامی به ضرر سیاست روس و لهذا مورد استقبال و حمایت انگلستان بود ولی رضاخان آن روز و رضاشاه امروز مردی نبوده و نیست که آلت دست سیاست بیگانه‌ای شود و اطاعت محض و کورکورانه‌ای از آن نماید. با کیاست ذاتی خود رضاخان توانست حداکثر استفاده را از جریانات وقت به سود هدف شرافتمندانه خود بنماید. نهایت بین سیاست انگلیس و آنچه منجر به کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ گردید یك نوع اشتراك و تصادف منافع و مصالح بود. بدیهی است که هرگاه در اثر انقلاب روسیه و وضع جهان پس از پایان جنگ بین‌الملل همکاری مصلحتی روس و انگلیس دچار وقفه نمی‌شد چه بسا رژیم فاسد و بیرمق قاجاریه به زندگی ننگین و ناسامان خود ادامه می‌داد و بر منوال گذشته حقوق و منافع ایران تابع مقاصد دو دولت همسایه بود. قیام رضاخان زائیده و مخلوق مستقیم سیاست انگلیس نبود. صحیح‌تر آنست که بگوئیم در این مرحله سیاست انگلیس در مناسبات خود با ایران چنین تشخیص داد که صلاحش در این است که با آمال میهن‌پرستانه‌ای که رضاخان مظهر آن بود همگام شود. در جنگ استقلال آمریکا جرج واشینگتون از کمك نظامی فرانسه بهره‌مند بود و این مطلب یك سر سوزن از ارزش خدمات میهن‌پرستانه سردار آمریکائی در راه میهنش نکاسته است. من در متن امور بودم و نیك می‌دانم که استقلال اسمی ایران در سال‌های قبل از کودتای ۱۹۲۱ هرآن در خطر محو شدن بود. بلشویك‌ها در روسیه فاتح بودند و قوای انگلیس از خاك آن کشور به داخل ایران عقب نشینی کرده بود. تبلیغات انقلابی در ولایات شمال و بویژه گیلان به درجه خطرناکی رخنه کرده بود. صاحبمنصبان روسی قزاق در ایران که روس سفید و طرفدار رژیم تزاری بودند رفته‌رفته دچار دودلی شده و باطناً آماده همکاری با انقلابیون بلشویکی و گرفتن قدرت به نفع روسیه بودند. در پایتخت لااقل هفده محفل مخفی بلشویکی مشغول فعالیت بوده و سالهای رخوت و فساد ایران را به صورت مزرعه مستعدی جهت کشت دانه‌های انقلاب درآورده بود. عجب آنکه احمدشاه مصراً مخالف طرح ژنرال دیکسون

انگلیسی که هدفش پایان دادن به استقلال عمل لشکر قزاق بود می‌بود. کلنل استارسلسکی فرمانده نیروی قزاق به شاه تلقین کرده بود که طرح مذکور خشم و کینه روسیه را متوجه شخص احمدشاه خواهد کرد و این جوان سست عنصر مرعوب فرمانده قزاق که ضمناً ضامن جانش هم به شمار می‌رفت شده بود. یکبار به اتفاق صارم‌الدوله نزد شاه رفتم و خطر احتمالی لشکر قزاق را متذکر شدم و یگانه پاسخ شاه این بود که روس و انگلیس بالاخره با هم کنار خواهند آمد و او نمی‌خواهد سپر بلا شود. رضاخان به من می گفت که اکثر افسران روسی قزاق مستعد همکاری با رژیم جدید کشورشان هستند و با توجه به فعالیت‌های مخفی و تبلیغات انقلابی هر روز خطر بلعیده شدن ولایات شمالی و تهران نزدیک‌تر می‌شد. حتی در طی اقامت خود در پاریس هم شاه با استارسلسکی مکاتبه محرمانه داشت. پس از مراجعت به ایران شاه همچنان بی‌اراده و دو دل بود و باطناً خواهان ادامه موجودیت مستقل نیروهای قزاق و نمی‌خواست قبول کند که این نیرو تغییر ماهیت داده و به سرعت متمایل و وفادار به روسیه انقلابی می‌باشد.

در اواسط ماه مه ۱۹۲۰ مأمورین اطلاعاتی انگلیس از گیلان گزارش دادند که قرار است میرزاکوچک‌خان رهبر نهضت «جنگل» نخست‌وزیر جمهوری شوروی گیلان گردد و سپس کمیته انقلابی سراسر ایران چند «جمهوری» دیگر را اعلام نماید. جریان به احمدشاه گزارش شد و در عین ابراز نگرانی و ترس شدید فاقد اراده بود که قدمی بردارد و تنها هدف فوری و حیاتی و مماتی این سلطان قاجار این بود که مبالغی را که مدعی بود در سفر اخیر اروپا خرج کرده است خزانه مفلس و دریوزهٔ ایران به او پرداخت نماید.

انقلابیون نقشه دامنه‌داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبائل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند. جمهوری آذربایجان به رهبری دمکرات‌ها در تبریز در شرف وقوع بود.[۳۰] در خلال این احوال قرارداد ۱۹۱۹ معوق و بلااجرا مانده بود و مجلس وجود نداشت که آن را تصویب و یا رد نماید. وثوق‌الدوله جای خود را به مشیرالدوله سپرد و شاه طماع هم علاوه بر مقرری محرمانه خود از انگلیس که به ماهی بیست و پنج هزار تومان بالغ می شد سعی می کرد عواید فوری دیگری برای خود تأمین کند. نماینده وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که کابینه مشیرالدوله سروصورتی به اوضاع داده است ولی آنچه را که من به نایب‌السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پای‌بند ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هرچه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو شود. عزیمت و یا ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران تحت مداقه و مرور بود و این تدبیر اتخاذ شد که بنام همکاری نزدیک در مقابل خطر بلشویک‌ها و انقلابیون محلی بهتر است قوای انگلیس و قزاق با یکدیگر وارد عمل شوند. این طرح ژنرال **Ironside** [آیرونساید] بود که مانع از اقدام ناگهانی و قاطع لشکر قزاق به سود روس‌ها گردد. در طی ملاقاتی در منزل ارباب جمشید در طهران رضاخان به من توضیح داد که افسران روسی قزاق در

۳۰. منظور اردشیر ریپورتر از «جمهوری دمکرات‌ها در آذربایجان» قیام شیخ محمد خیابانی است. بعدها پیشه‌وری این نام را به علت وجهه مردمی آن دزدید و بر حکومت دست‌نشانده خود اطلاق کرد.

حال جلب همکاری عده‌ای از قزاق‌های ایرانی هستند که بموقع مناسب و به بهانه حفظ و حمایت از جان شاه پایتخت را در تسلط کامل خود درآورند و آن را اشغال کنند. احمدشاه به هیچوجه حاضر نبود که برعلیه فرمانده روسی قزاق عملی انجام دهد و شاید یکی از دلایل اصلی این بود که کلنل استارُسلسکی مبالغ قابل ملاحظه‌ای از بودجه قزاق را برداشته و به شاه رشوه می‌داد و این جریان بر سفارت انگلیس پوشیده نبود. در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن[۳۱] و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیك ژنرال آیرونساید و من آغاز گردید. من برای نظرات رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به Ironside معرفی کردم. Ironside همان خصالی را در رضاخان می‌دید که من دیده بودم و هر دو برای این مرد احترام زیادی قائل بودیم. با تدابیر زیاد کلنل فرمانده و افسران روس لشکر قزاق را ترك گفتند و امور لشکر به دست فرمانده نیروهای انگلیس در شمال ایران اداره می‌شد.

در پایان سال ۱۹۲۰ حکومت شوروی به طهران پیشنهاد قراردادی را نمود که ظاهری بس فریبنده داشت و خط بطلان بر مزایای حکومت تزاری در ایران می‌کشید ولی با لحنی معصومانه و حق به جانب به روسیه این حق را می‌داد که در صورت احساس خطر و تهدید از خاك ایران بتواند قوای نظامی به ایران اعزام دارد. این قرارداد عامل و عنصر جدیدی را به صحنه سیاست ایران وارد نمود و مسلم بود که بهتر است قوای انگلیس هرچه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روس‌ها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران به روی کار آید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد. رژیم قاجار سالها آزمایش خود را داده بود و جز ضعف و زبونی هنری نداشت. سال ۱۹۲۰ به پایان رسید و در ژانویه ۱۹۲۱ بود که شاه نغمه عزیمت از ایران را ساز داد و استدلالش این بود که تخلیه ایران از قوای انگلیس مفهومش تسلط بلشویك‌ها و قتل اوست! من با اعتقاد کامل اظهار نظر کردم که رفتن شاه از ایران نه تنها فاجعه‌ای به بار نخواهد آورد بلکه موهبتی است از سوی باری‌تعالی. در دیده من احمدشاه مترادف بود با بی‌شهامتی و حرص و طمع و ادامه حکومت رژیم قاجار در ایران مترادف با سقوط جبران‌ناپذیر این کشور که با اقدام جسورانه و به موقع رضاخان از خطر تجزیه و هرج و مرج و بالاخره نیستی نجات یافت.

در چند سال گذشته که رضاشاه بار سلطنت ایران را بر شانه‌های فراخ خود حمل می‌کند علاقه‌اش به پیشرفت و ترقی این سرزمین صورت تعصب به خود گرفته و کوشش می‌کند که نظم نوین سیاسی و اجتماعی برقرار کند. من خوشوقتم که شاه از حد و اندازه عقب‌افتادگی ایران نه تنها نسبت به ممالك اروپائی بلکه نسبت به ژاپن و هند و ترکیه هم اطلاع دقیقی ندارد والا رنج و غصه فراوانی روح حساسش را فرامی‌گرفت. این روزها که به خدمتش بار می‌یابم کم‌حوصله و گرفته است از اینکه سرعت جریان کارها کمتر از حد دلخواه اوست. احیای ایران برای رضاشاه شهوت ارضاء ناپذیری است و اگر می‌توانست وجب به وجب ایران را با دست خود آباد می‌کرد. با مردم عادی که خود از میان آنها برخاسته است همدردی فراوان دارد ولی با

۳۱. در این زمان وزیر جنگ انگلیس وینستون چرچیل بود که درباره پیوند او با روچیلدها قبلاً توضیح داده ایم.

کسانی که مشاغل مسئول کشوری و لشکری داشته ولی منشاء خدمتی نیستند دارای ژن نفرت و کینه و حتی خشونت و بیرحمی است. تربیت نظامی رضاشاه را متقاعد کرده است که بدون رعایت انضباط شدید در شئون مملکت کاری به ثمر نمی‌رسد. باز بیم آن دارم که مورخین ایرانی شدت عمل شاه را نسبت به کسانی که مستحق آن هستند به سنگدلی و شقاوت سوءتعبیر نمایند و حال آنکه در زیر این صورت مردانه و سخت قلبی پر از احساسات می‌طپد. رضاشاه مردم ایران را می‌شناسد و می‌داند که هرگاه انضباط و سختگیری را کنار گذارده و با ملایمت و نرمی با مرئوسین رفتار نماید ابهت خود و مقام منیعش را از دست می‌دهد و به قول ایرانیان نمی‌تواند زهرچشم بگیرد. او به اشخاص رو نمی‌دهد ولی آنجا که اراده کند می‌تواند ابراز ملاطفت نماید.

هنگامی که این سطور را می‌نویسم رژیم اتوکراسی در ایران برقرار است و قدرت به تمام معنی کلمه دردست رضاشاه می‌باشد. او این قدرت مطلق و بلامنازع را صرفاً برای به جلو راندن ایران می‌خواهد. برخلاف پُرکنسول‌های رُم رضاشاه قدرت را برای تجلّی آن نمی‌خواهد و برخلاف سزار و اُکتاویوس زمانی شمشیر نمی‌بندد و زمانی سَرُنگ (Sarong) به تن نمی‌کند. او همیشه کسوت سربازی به تن دارد. ادعای نیمه خدائی و شبه خدائی ندارد و متظاهر به این نیست که قانون‌گزار الهی است برای مملکت خود. او می‌خواهد که رخوت و رکود روحی و جسمی ایرانیان جای خود را به کار و فعالیت و هوشیاری و آگاهی ملی بدهد. ثناگویان و مداحان حرفه‌ای حس تحقیر درونی شاه را به خود جلب می‌نمایند ولو اینکه مدح و ثنای سلاطین از سنّت‌های ایران است و رضاشاه هم چاره‌ای ندارد جز اینکه در مراسم رسمی تاحدی آن را تحمل کند.

رضاشاه از کسانی که مذهب را وسیله سودجوئی شخصی و جاهل و خرافاتی نگاه داشتن مردم قرار می‌دهند بیزار است. من به تفصیل برایش شرح داده‌ام که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور آماده حتی وطن‌فروشی بودند. عده‌ای از آنها رسماً استدلال می‌کردند که بلشویزم یعنی اسلام! و البته در ازاء این تفسیر پاداش مالی دریافت می‌کردند که جهت مقابله با آن علما و مجتهدین عراق پول گزافی گرفتند که برعلیه مرام بلشویزم فتوا دهند! علما بطور کلی می‌خواستند که جیبشان پر شود و تسلطشان برمردم پایدار بماند و همیشه برچند بالین سر می‌نهادند. در تائید نظرم جریان واقعی ذیل را برای رضاشاه تعریف کردم: ـ «در اوائل ژانویه ۱۹۱۳ مأمور سیاسی انگلیس در تبریز به سفارت انگلیس در طهران گزارش داد که طبق قول و قرار قبلی علماء و مجتهدین تبریز تلگرافی به طهران کرده و از کابینه مصراً خواسته بودند که نایب‌السلطنه نباید به ایران بازگردد. مأمور سیاسی با تعجب افزوده بود که همین آقایان علما خواسته‌اند که سعدالدوله زمام دولت را به دست گیرد و بختیاری‌ها را از کار برکنار کند و مأمورین گمرکی بلژیکی هم از ایران اخراج شوند. درخواست مربوط به نایب‌السلطنه طبق انتظار بود و برای آن سفارت پول کافی به آقایان پرداخت کرده بود ولی تقاضاهای دیگر غیرمنتظره و تعجب‌آور بود. شخصاً به تبریز رفتم و

احتیاطاً از پکلُوسکی نماینده سیاسی روس در طهران نامه‌ای برای کنسول روس در تبریز گرفتم که با من همکاری کند. کاشف به عمل آمد که آقایان علماء و روحانیون از مأمورین انگلیسی پول گرفتند که نایب‌السلطنه به ایران بازنگردد و از مأمورین روسی (که رسماً با انگلیس در ابقای بلژیکی‌ها موافقت کرده بودند!!) پول گرفتند که اخراج بلژیکی‌ها را بخواهند؛ از شجاع‌الدوله حکمران آذربایجان پول گرفتند که بر له سعدالدوله و علیه بختیاری‌ها اقدام کنند و تازه پس از همه اینها کشف کردم که با سپهدار هم مشغول معامله بودند که درصورت دریافت پول لازم برعلیه شجاع‌الدوله فتوای مذهبی دهند!» خوب به خاطر دارم که در پایان این داستان رضاشاه چند بار این کلمات را ادا کرد «قحبه‌های بی‌همه چیز». برای شاه گفتم که چگونه در شهر مقدس مشهد و در سایه‌های گنبد امام رضا [ع] آخوندها با مسافرین و زوار تماس می‌گرفتند و بدون هیچ شرم و حیائی موجبات عیش و لذات جنسی آنها را فراهم می‌کردند و زن‌هائی دراختیار داشتند که با قراردادهای چند روزه و یا یك روزه به ازدواج مردان ذیعلاقه درمی‌آوردند و به این زن‌های نادان تلقین می‌کردند که این کار ثواب دارد و موجب رضایت ائمه اطهار است! و به مردان می‌گفتند که زیارت آنها هنگامی قبول است که خود را از بار شهوت جنسی سبك کنند و به عبادت بپردازند! در همه جا اشتغال به این عمل به نام زشت و مشخص خود نامیده می‌شود ولی آقایان علما به همکاران مذهبی خود اجازه می‌دادند که با عمامه و عبا به آن اشتغال ورزند! اذعان دارم که درمیان روحانیون ایران افراد شرافتمند و ایران دوست هم هستند که خود افتخار دوستی و مصاحبت‌شان را داشته‌ام ولی این عده انگشت شمار را نمی‌توان نمونه واقعی جامعه روحانیت ایران دانست. شاید برای خاطر تقویت و تسکین وجدان بود که رضاشاه از من می‌خواست که به دقت عواقب ایران برانداز نفوذ و مداخلات موبدان را در دربار ساسانیان برایش تعریف کنم. تعجب نمی‌کنم اگر مورخینی مجهز با اطلاعات سطحی و دست دوم رضاشاه را مخالف دین بدانند. استنباط من این است که او به خدا معتقد ولی در مذهب متعصب و خشك نیست.

یازده سال تمام را درمیان عشایر و قبائل مختلفی که در محدوده جغرافیائی ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را که درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله مراتب و طبقه‌بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می‌دانستم با ذکر جزئیات و موبه‌مو برای رضاشاه گفته‌ام. هدف او این است که روزی قبائل ایران خود را واقعاً ایرانی بدانند و در حقوق و هم‌چنین مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی سهیم باشند. در رژیم فعلی جائی برای حکومت‌های غیررسمی و خودمختار محلی وجود ندارد. نظر قاطع من این است که ادامه قدرت خوانین به هر فرم و صورتی که باشد با قدرت حکومت مرکزی و استقلال ایران مباینت دارد. این قدرت‌های محلی باید بکلی برچیده و در صورت لزوم قلع و قمع شوند. بکرات شاهد آن بودم که چگونه وفاداری خوانین به جهتی جلب می‌شد که نفع شخصی و مادی آنها را بیشتر تأمین کند و در ازدیاد زور آنها مؤثر باشد. اجنبی یا ایرانی بودن منبع فیض برایشان علی‌السویه بود. حتی می‌دیدم که چگونه روابط خود را با مأمورین سیاسی

خارجی به رخ قبیله و عشیره خود می کشیدند و به آن مباهات می کردند.

تجربه من نشان داد که تمایل و استعداد ذاتی خیانت به ایران در قبائل قشقائی بسیار زیاد است و به هیچوجه پای بند اصولی نیستند. بختیاری‌ها برخلاف آنچه ظاهرشان نشان می‌دهد سست عنصر و وفاداری شان مدام دستخوش نوسانات سیاسی زمانه است. اکراد که از لحاظ نژاد قومی ایرانی هستند باید تحت مراقبت دائمی سیاسی باشند زیرا که کمتر از دو میلیون کرد در خارج از سرحدات ایران بوده و می توانند آلت دست دول ذینفوذ و علاقه[مند] قرار گیرند و به همین جهت است که هم اکنون تعدادی از مأمورین انگلیسی با مطالعه زبان و عادات و رسوم اکراد درمیان آنها خدمت می کنند. تراکمه که نژاداً تاتار هستند نیز چندان قابل اعتماد نبوده و مأمورین روسی درمیان آنها در هر دو سوی مرز ایران به سر می برند. عشیره های کوچك بیشتر راهزن هستند تا چیز دیگر. در جنوب قبائل عرب هم غیر ایرانی هستند و هم خود را غیرایرانی می‌دانند و با توجه به وضعی که در مسُپتیمیا[۳۲] (عراق) وجود دارد باید به هر تدبیری شده این اقلیت عرب حل شده و موجودیتش را از دست بدهد. در سال ۱۹۱۲ مأموریت یافتم که به جدال و مرافعه بین خوانین بختیاری و شیخ محمره بر سراینکه آیا شوشتر و دزفول باید در حیطه قدرت بختیاری‌ها باشد و یا شیخ رسیدگی کنم. سرانجام با مذاکره با شیخ از یکطرف و سردار جنگ ایلخانی بختیاری از سوی دیگر موافقت نامه‌ای تنظیم شد و بنا به اصرار و خواهش طرفین امضاءکننده در کنسولگری و دفتر نماینده سیاسی انگلیس در محمره و بوشهر درج و ثبت شد که رسمیت پیدا کند. اصولاً مداخله حکومت مرکزی قاجار در این امور مطرح نبود!

از لحاظ تعریف سیاسی رضاشاه اتوکرات است و اینکه در ایران ظواهر سیستم پارلمانی به چشم می خورد ناقض این حقیقت نیست زیرا ترکیب مجلس با نظر و تصویب نهائی شاه است و نه انتخاب مردم و رضاشاه نیازی ندارد که مجلس را به توپ ببندد. بدون اینکه شاید خودش متوجه باشد رضاشاه دارای سلیقه‌ای است که قرنها پیش افلاطون آن را نوع پسندیده ای از حکومت می‌دانست و عبارت بود از تأمین امنیت و برابری در مقابل قانون و راهنمائی مردم در جهت آمال ملی. رضاشاه با اشتیاق و بی‌صبری می‌خواهد که جوانان ایرانی هرچه زودتر به علوم و فرهنگ امروزی اروپا آشنا شده و در پیشرفت ایران نقش فعالی داشته باشند. هم اکنون گروه هائی از طرف شاه به اروپا اعزام شده اند.

بدبختی اصلی ایران و بخصوص در دو قرن اخیر این بوده است که رژیم استبداد و قدرت مطلق توسط سلاطینی اعمال می شد که ضعیف النفس و فاقد آمال و آرزوهای ملی برای ایران بودند. قدرت مطلق آنها بین نزدیکان و درباریان توزیع می شد و کار به جائی می‌رسید که فراشباشی‌ها برمردم بیچاره تسلط داشتند و بنام و برای اربابان خود یعنی شاهزادگان و رجال قاجار اخاذی می کردند. حکمرانان ولایات هم از درآمدهای نامشروع خود سهمی به شاه می‌دادند و سفره خود را رنگین تر و حساب‌های شخصی شان در بانك شاهی و یا محل دیگر روزبروز فزونی می یافت. خزانه دولت دائماً خالی و دست تکدی به سوی روس و انگلیس و

32. Mesopotamia: بین النهرین

بانک‌های آنها و یا شرکت نفت دراز بود. رجال بی حیثیت قاجار حتی تهدید می کردند که اگر به آنها پول نرسد یا استعفاء می‌دهند و یا در کنسولگری بست می نشینند تا خواهش آنها اجابت شود! ارباب جمشید سرمایه‌دار و بانکدار و دوست قدیمی من که بعدها فرزندش داماد من شد برایم حکایت می کرد که چگونه محمد علیشاه و خانواده اش برای لهو و لعب خود از تجارتخانه جمشیدیان مبالغ هنگفتی پول قرض می کردند و سرانجام عده ای از تجار و ملاکینی که مستغنی از «حسن نیت» دربار ایران نبودند این قروض را از جانب شاه پرداخت می نمودند.[۳۳] روش سیاسی این رجال فاسد این بود که خود را به رنگ و بوی مصالح دو دولت بیگانه تطبیق داده و این زبونی را کیاست و سیاست نام گذارند. باطناً خوشنود بودند که ده هزار سرباز و قزاق روسی در شمال ایران و سربازان هندی در جاسك و بوشهر و ناوهای جنگی انگلیس دراختیار مأمور سیاسی در بوشهر بود که هرگونه وطن فروشی آنها را جامه «تسلیم و رضا» در مقابل نیروی عظیم دول مقتدر روس و انگلیس بپوشاند. من به ایرانیان گفته و می گویم که تطمیع دول بیگانه فقط در مواردی مؤثر است که آمادگی و استعداد خودفروشی و وطن فروشی وجود داشته باشد و در اینصورت ننگ و نفرین برخودفروشان است و نه خریداران بیگانه آنها که هدف و نظرشان تأمین منافع ملی خود می باشد. بوده و هستند ایرانیانی که جان خود را عالماً و عامداً فدای اصول میهن پرستانه خود نمودند و از آنجمله صنیع‌الدوله و ملك‌المتکلمین. من وقوف کامل دارم که نهضت آزادیخواهی هند و تلاش رهبران آن موجب تکریم و احترام همان مأمورین انگلیسی است که برای حفظ سروری خود ناچار به مقابله و سرکوب کردن آن هستند.

صحبت از قدرت مطلق کردم. امروز این قدرت مطلق را رضاشاه رأساً و با حس مسئولیت نسبت به وظایف خطیر سلطنت در راه اعتلای ایران اعمال می نماید. دیگر وزراء و حکام و مسئولین امور چشمشان به دستورات صادره از دربار شاه است و از مأمورین بیگانه کسب تکلیف و راهنمائی نمی کنند. قدرت و نفوذ واقعی در رضاشاه متمرکز است و از او ناشی می شود. مأمورین بیگانه هم دست از مداخلات دیرین کشیده و نیك می‌دانند که تکرار آن برای رضاشاه غیرقابل تحمل و منافع مشروع و مناسبات بین کشورشان و ایران را به مخاطره خواهد

۳۳. ارباب جمشید جمشیدیان فرزند بهمن از صرافان درجه اوّل دوران مشروطه است. او از سال ۱۲۷۰ ش./۱۸۹۱م. فعالیت مستقل مالی خود را آغاز کرد و با اعتبار یك میلیون تومانی بانك روس به یك چهره سرشناس مالی بدل شد و به تأسیس بانك جمشیدیان دست زد. صرافی جمشیدیان علاوه بر تهران و شیراز و یزد و کرمان و بنادر جنوب ایران، شعب خود را در بغداد و بمبئی و کلکته و پاریس نیز دائر کرد. ارباب جمشید در سال ۱۲۸۲ ش./۱۹۰۳م. از مظفرالدینشاه لقب «رئیس التجار»ی دریافت کرد. او در جریان مشروطه نقش فعالی داشت و در مجلس اوّل نماینده زرتشتیان بود. در سالهای بعد بانك روس برای انحلال صرافی جمشیدیان تلاش جدی کرد که در سال ۱۲۹۴ش./۱۹۱۵م. ظاهراً به ورشکست آن انجامید. «غالب رجال و اشراف» که به این بانك بدهکار بودند «در آن هنگامه از پرداختن بدهی‌های خود سرباز زدند.» (شهمردان، ص ۴۳۶). ارباب جمشید در ۱۶ دیماه ۱۳۱۱ در سن ۸۲ سالگی درگذشت. او از نزدیك‌ترین دوستان اردشیرجی بود و با فروغی‌ها نیز صمیمیت بسیار داشت.

انداخت. ولی افسوس که هنوز این تغییر رویه رجال ایرانی از ترس جان است تا از روی اعتقاد و ایمان. شاید یك قرن باید سپری شود که ایرانیان صاحب عزت‌نفس سیاسی واقعی شوند و قبول کنند که در سرزمین خود باید صاحب اختیار شوند. یکی از اشکالات عمده این است که با مختصر معلومات و اطلاعات ناقص از اوضاع جهانی ایرانیان خود را به رموز و اسرار سیاست دول اروپائی و بخصوص روس و انگلیس آگاه دانسته و نتیجه می گیرند که آنچه در ایران می گذرد و یا خواهد گذشت نتیجه تصمیماتی است که بیگانگان گرفته و اتخاذ خواهند کرد. با قدرت تخیل و سیاست‌بافی به اطراف خود می نگرند و برای هر امر نسبتاً ساده‌ای هزاران کاسه می بینند که در زیر هر یك نیم کاسه‌ای است! بدیهی است که این روحیه یأس و حرمان تا حد زیادی زائیده چند قرن مداخلات بیگانگان در امور ایران و روش تسلیم و رضای سلاطین و رجال ایران در مقابل آن می باشد که به صورت خو و طبیعت ثانی درآمده است. ولی قدر مسلم این است که این ملّت کهنسال که هم مزه سیادت و سروری چشیده و هم از عبودیت در مقابل قدرت دیگران بی تجربه نیست قابلیت و استعداد ذاتی آن را دارد که با راهنمائی و رهبری حرمت از دست رفته را بازیابد [.] ولی مگزار خوشبین بوده و تصور کنیم که این تحول روانی یك شبه انجام خواهد شد. هنوز رضاشاه هم نتوانسته است سطح اخلاقی هموطنانش را که دچار انحطاط شده به میزان محسوسی بالا ببرد. در هندوستان مردم کوچه و بازار سربازان و حکمرانان انگلیسی را می بینند که برسرشان آقائی می کنند و برای مقابله با آن نهضت آزادیخواهی هند و حزب کنگره عرض اندام می کند ولی در ایران تا همین ده سال اخیر ایرانیان نفوذ انگلیس را حاکم و حاضر در همه جا دانسته ولو اینکه نه سرباز انگلیسی و نه حکمران انگلیسی به چشم نمی‌خورد. خوب یاد دارم که روزی دوست مشفقم حسینقلی‌خان نواب که حزب ملیّون را رهبری می کرد[۳۴] با یأسی فراوان به من چنین گفت: «اردشیرجی، من حزب را رها

۳۴. خانواده «نواب هندی» از برجسته ترین عوامل انگلیس در ایران به شمار می‌رفتند. جد اعلای این خانواده (محمدرضاخان مازندرانی) در سال ۹۵۲ ق. به سرداری یك فوج از سپاه شاه طهماسب اوّل برای اعانت به همایونشاه پسر بابر به هند رفت و پس از استقرار همایونشاه به سلطنت در آن دیار ماند و حکومت یکی از بنادر را به دست گرفت. اولاد او در این منصب باقی ماندند و پس از سلطه انگلیسی‌ها به خدمت آنها درآمده و موقعیت شان محفوظ ماند. جعفرعلی‌خان نواب، یکی از اعقاب محمدرضاخان مازندرانی که افسر ارتش هندوستان بود، پس از استعفاء به کربلا رفت و با بگفته مهدی بامداد «او را به کربلا فرستادند». او در کربلا با دختر میرزاحسنعلی طبیب شیرازی ازدواج کرد و به همراه پدرزن به شیراز رفت و با مواجب دولت انگلیس در این شهر ماند و در دهه اول قرن ۱۹م. وکیل (کنسول) انگلیس در شیراز بود. اعقاب جعفرعلی‌خان نیز مانند او عوامل سفارت انگلیس در شیراز بودند. در سالهای مشروطه غلامعلی‌خان نواب، نایب قنسول سفارت انگلیس در شیراز بود. او در ۷ سپتامبر ۱۹۱۵، ظاهراً به علت اهانتی که با شنیدن خبر شهادت رئیس علی دلواری نسبت به او ابراز داشت، توسط مردم به قتل رسید (هدایت، ص ۲۷۵).
در همین زمان سیف‌الله‌خان‌نواب به همراه دکترمهدی ملك‌زاده در زمرهٔ آزادیخواهان شیراز و حسنعلی‌خان نواب در تهران نواب سفارت انگلیس بود. ←

خواهم کرد زیرا همان کسانی که به وطن‌پرستی آنها ایمان داشتم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می‌زنند و بعداً به طور محرمانه و یك یك از من می‌پرسند که راهنمائی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعدی به آنها بگویم!» هنوز دوستان ایرانی من گاندی و حزب کنگره را بازی سیاسی انگلیس تصور می کنند و در قبال اصرار و توضیح من که نهضت آزادیخواهی هند واقعی و اصیل است چشمك می‌زنند و مرا ملامت می کنند که ایرانی تیزهوش را فریب می‌دهم! برخلاف عقیده من رضاشاه تصور می فرماید که دیگر آن روحیه عدم اعتماد به نفس گذشته از میان ایرانیان رخت بربسته است. شك نیست که نسبت به ده سال قبل برحیثیت ایرانیان افزوده شده است ولی به شاه عرض کرده و شاید خاطرش را رنجانیده ام که مبادا باور فرماید که روح خدمت به ایران و امانت و صداقت بکلی جای خیانت و فسق و فجور گذشته را گرفته است. زیرا که بدبختانه اینطور نیست.

حسینقلی‌خان نواب (متولد ۱۲۸۶ق. در شیراز ـ متوفی ۱۳۲۴ ش.). در آغاز شاگرد شیخ محمدباقر بواناتی شیدانی (روحانی نمای مرموزی که بعدها مترجم کنسولگری انگلیس در بوشهر شد و سپس به لندن رفت. مراجعه شود به: بامداد، ج ۶، ص۲۱۳) بود. او تحصیلات خود را در هند و لندن و پاریس به پایان رسانید و در سال ۱۸۸۲م./۱۳۰۰ق. (۱۱ سال قبل از اردشیر ریپورتر) به تهران آمد و در مشاغل وابسته به دستگاه انگلیسی‌ها خدمت نمود. مدتی مدیر ایرانی بانك شرقی انگلیس بود و مدتی عضو اداره انحصار دخانیات (رژی). او از عوامل مؤثر در انعقاد قرارداد رژی بود. حسینقلی نواب از سال ۱۳۰۸ ق. تا اوائل سلطنت مظفرالدینشاه نایب و مترجم اوّل سفارت ایران در لندن بود. او در حوادث مشروطه نقش فعالی ایفاء کرد و در مجلس اوّل (۱۳۲۴ق.) نماینده تهران شد.

نواب در سال ۱۹۰۷م./۱۳۲۵ق. از بنیانگذاران «لژ بیداری ایران» بود. او در دوره دوم (۱۳۲۷ق.) نیز از تهران نماینده بود و در مبارزه با محمدعلیشاه نقش مؤثر داشت. در زمان فتح تهران و خلع محمدعلیشاه در کنار افرادی چون محمدولی‌خان تنکابنی، سرداراسعد بختیاری، مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله، سیدحسن تقی‌زاده، حسن وثوق‌الدوله، ابراهیم حکیم‌الملك، سردار محیی‌و غیره، عضو کمیته هیئت مدیره تهران شد و بگفته مهدی بامداد تقریباً مدیر تهران بود. بدستور همین کمیته بود که شیخ فضل‌الله نوری به شهادت رسید. او در کابینه مستوفی (۱۳۲۸ق.) وزیر امورخارجه شد ولی پس از چندی به علت فشار روس‌ها کناره گرفت. در سال ۱۹۱۱م./۱۳۳۰ ق. به اروپا سفر کرد و در پاریس بود. با آغاز جنگ اول جهانی، وزیرمختار دولت ایران در برلن شد و به همراه سیدحسن تقی‌زاده نقش مرموزی در این دوران ایفاء کرد. نواب و تقی‌زاده به عنوان رهبران «ملیون» ایرانی با آلمانی‌ها از سوئی و بابلشویك‌های روس و قفقاز (از جمله حیدرعمواوغلی) از سوی دیگر روابط نزدیك برقرار کردند.

محمود جم (مدیرالملك) خواهر حسینقلی‌خان نواب را به زنی گرفت و لذا وی دائی فریدون جم محسوب می‌شود. ارتشبد فردوست در بازجوئی‌هایش دربارهٔ پسر او می نویسد: «نواب پسردائی [فریدون] جم و پدرش وزیر امورخارجه سابق از طرفداران انگلیس بوده اند. نواب فردی ثروتمند است و باغی در مقابل دیوار غربی سفارت انگلیس دارد با ساختمانی قدیمی ولی مجلل، و اشیاء عتیقهٔ زیاد داشت. به کرّات به خانه‌اش رفته بودم.»

می‌ترسم که روزی مورخین تحولات شگرف ایران را به دست رضاشاه سطحی و فاقد اساس و عمق بدانند. جواب من به این اشخاص این است که به خاطر داشته باشند که رضاشاه مانند طبیب حاذق و دلسوزی به مداوای بیماری پرداخت که جهان او را درحال نزع می‌دانست ولی امروز بریاهای خود استوار است ولی دور از انصاف است که انتظار داشته باشیم که همان بیمار جسمی و روانی دیروز ناگهان قهرمان اخلاق و گلادیاتور امروز شود.

گاهی از خود می‌پرسم که مبادا خود شاه هم که تماس سابق را با مردم ندارد درباره ثبات و استحکام اخلاقی آنها دچار اشتباه و خوشبینی شود و بیش از آنچه واقعیت حکم می‌کند آسوده‌خاطر گردد. رضاشاه تا حد قدرت خود سعی دارد به کشورش خدمت کند. آنان که اطلاعی از جریانات پشت پرده راه‌آهن بغداد از سال ۱۹۰۷ به بعد دارند می‌دانند که انگلستان اجازه نمی‌داد که خطوط مواصلاتی دسترسی به هندوستان و مناطق نفوذش در ایران را تسهیل نماید و در زمان رضاشاه هم هنوز این اصل سیاسی و سوق‌الجیشی موردنظر بود ولی چنانکه اشاره کردم قدرت دول بزرگ هم در مقابل مردانی چون رضاشاه نرمش و انعطاف را برجبر و تحمیل ترجیح می‌دهد و این حقیقت را قبول می‌کند که هدف رضاشاه تأمین مصالح ایران است که نباید تابع منافع دیگران شود.

ایران هنوز مستعد قبول تلقین‌های سیاسی است که از آن سوی مرز و خاصیت غیرایرانی داشته باشد و نباید آنی غافل بود که افکار انقلابی کنونی روسیه به میزان وسیعی از سرحد ایران بگذرد. من به عرض شاه رسانیده‌ام که خطر موقعی جدی خواهد شد که مسکو از گرفتاری‌های داخلی آسوده و متوجه کشورهای همجوار شود. از جمله مطالعات دائمی من درسی و هشت سال گذشته هدف‌های سیاسی و سوق‌الجیشی روسیه در ایران بوده است. به جبر موقعیت جغرافیائی دو کشور و عدم توازن قدرت نظامی آنها لااقل پاره‌ای از این هدف‌ها از لحاظ روسیه دائمی و غیرقابل تغییر است بدون توجه به اینکه در مسکو حکومت تزاری باشد و یا حکومت دیگری. برای اطمینان‌های روسیه به ایران هم ارزش چندانی قائل نیستم. روس‌ها به مراتب بیش از انگلیس‌ها این خو و خمیره را دارند که در حصول مقاصد خود نهایت خشونت را اعمال و هر قراردادی را لگدمال کنند بدون اینکه حتی برای یك لحظه دچار ملامت وجدان گردند. در دوره قاجاریه دوستان تزاری سلاطین قاجار مخالفین ایرانی را علناً دستگیر و به روسیه تبعید می‌کردند و اجازه بازگشت به ایران را تا اجازه شاه به آنها نمی‌دادند. هم‌اکنون قرائنی دردست است که روسیه از افکار انقلابی به عنوان حربه برعلیه رژیم استبدادی و اتوکراسی ایران استفاده خواهد کرد. عجب آنکه در بیست و پنج سال قبل نهضت مشروطیت که من در آن نقش فعالی داشتم برعلیه استبدادی قیام نمود که موردپسند کامل سن‌پترزبورگ بود و لهذا مورد حمایت انگلستان قرار گرفت.

ایران در موقعیت و وضع جغرافیائی است که همیشه موردنظر و طمع دول نیرومند قرار خواهد گرفت ولی ایرانیان با قوه اعتماد به نفس و ثبات اخلاقی و حس غرور ملی می‌توانند آزادی خود را حفظ کنند. من اکنون افق سیاسی ایران را روشن می‌بینم و هرچه هندوستان به

سوی احراز مقام Dominion [دمینیون] در امپراطوری بریتانیا پیش رود به سود ایران است. جنگ بین‌الملل آمریکا را به اروپا کشاند و من به عنوان یك طلبه تاریخ اطمینان دارم که آمریکا با منابع دست نخورده و ملتی جوان نمی‌تواند خود را از جریانات سیاسی جهان برکنار دارد. به تعبیر واقعی تاریخ خاصیت قدرت اِعمال آن است و قدرت راکد کمتر دیده شده. تطویل نفوذ و قدرت در مقیاس جهانی هدف آن چیزی است که آن را به ابهام «سیاست» می‌خوانیم و داستان همه امپراطوری‌های گذشته همین کوشش در ابقا و ازدیاد قدرت بوده است که اغلب منجر به زوال آن گردیده. در یازده سال قبل وزارت خارجه انگلیس طرحی را عنوان نمود که طبق آن منافع بازرگانی آمریکا در ایران و بخصوص در نفت احتمالی شمال ایران ترغیب شود و فلسفه این طرح آن بود که بریتانیا و آمریکا توأماً بهتر خواهند توانست در مقابل روسیه منافع بازرگانی خود را حفظ کنند. این طرح مسکوت ماند ولی روزی به مرحله عمل درخواهد آمد و شامل علائق و مصالح سیاسی نیز خواهد شد و به سود ایران خواهد بود.

شناسائی و دوستی با رضاشاه بزرگترین افتخار زندگی من است. ایرانیان بدانند که رضاشاه عمر دوباره به ایران داد و فرصتی را دراختیار ایرانیان گذاشت که به خود آیند و به صورت مردمی آزاد با تاریخ و فرهنگ درخشان در عرصه گیتی عرض اندام کنند. این برایرانیان است که خود را مستحق فرصتی سازند که رضاشاه به آنها داده است.

اردشیرجی
نوامبر ۱۹۳۱

این رسالهٔ شیوای اردشیرجی، که در توجیه یکی از فاسدترین دیکتاتوری‌های معاصر جهان نگاشته شده، از زاویهٔ آرایش ناروائی‌ها و پرداخت پلشتی‌ها رساله *شهریار* ماکیاولی را به خاطر می‌آورد. اردشیرجی انگلیسی نیست. او یك آسیائی استعمارزده است، ولی بقول آلبرمی چنان در شخصیت استعمارگر مستحیل شده که شاید بهتر از بسیاری از انگلیسی‌ها فرهنگ آنان را جلوه گر می‌سازد. در زبان انگلیسی واژه ای بنام humbug وجود دارد که رفتار یا گفتار خدعه‌آمیز برای جلب نظر مساعد دیگران معنی می‌دهد. در فرهنگ سیاسی غرب واژه humbug به عنوان دوروئی و ریای ذاتی فرهنگ انگلیسی شناخته می‌شود. کُنی زیلیاکوس،[۳۵] نویسنده و سیاستمدار انگلیسی، درباره این فرهنگ چنین می‌گوید:

تحقیر منطق توسط انگلیسی‌ها سبب می‌شود که غالباً در ذهن آنان دو اندیشه ناسازگار بطور همزمان پدید شود: یك اندیشه اخلاقی که شالودهٔ گفتار و احساس آنها را تشکیل می‌دهد و یك باور عملی که بنیاد کردار آنان است. این دوگانگی اندیشه را اروپائیان ساکن قاره غالباً ساده می‌کنند و آن را «دوروئی انگلیسی» می‌نامند. حال آنکه نتیجهٔ عملی این «دوروئی» با دوروئی معمولی تفاوت دارد، زیرا گذر از خود فریبی ناآگاهانه به دوروئی عامدانه را بسیار

35. K.Zilliacus

آسان می‌سازد.[۳۶]

«مکتب اردشیرجی» در تاریخنگاری معاصر ایران

خاطرات اردشیر ریپورتر طرح یك «مانیفست» اعتقادی را منعکس می‌سازد که براساس آن ایدئولوژی «ناسیونالیسم شاهنشاهی» پی ریخته شد و طی قریب به ۶ دهه به شدت ترویج شد. ژرف کاوی در تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که این ایدئولوژی در واقع در سه کانون ریشه داشت: استعمار بریتانیا که در جستجوی مناسب‌ترین کارافزار سیاسی و ایدئولوژیك سلطه بر ایران بود، طرح‌های بلندپروازانهٔ مالی و آرمانی محافل قدرتمند یهودی اروپا و در رأس آنها خانوادهٔ روچیلد، و کینه‌ها و رویاهای فروخفتهٔ ۱۳۰۰ ساله اشرافیت و موبدان ساسانی که در عملکرد برخی محافل الیگارشی پارسی هند تبلور می‌یافت که به تبع نقش درجه اوّل خود در اقتصاد هند نفوذ جدی در حکومت انگلیسی هندوستان داشتند.[۳۷] اردشیر ریپورتر به عنوان یك پدیدهٔ تاریخی ثمرهٔ اشتراك منافع و درآمیزی این سه کانون قدرت بود.

این رساله، که محکم‌ترین و قابل دفاع‌ترین استدلالات ممکن را در تبیین و توجیه «ضرورت تاریخی» سلطنت پهلوی در خود متبلور ساخته، در دهه‌های بعد در شالودهٔ مکتبی تمام عیار در تاریخنگاری معاصر ایران قرار گرفت و باید افزود که تاکنون هیچ نکته جدیدی بر تحلیل اردشیرجی افزوده نشده است. تشابه، و گاه انطباق کامل، آثاری که در دهه‌های بعد، تا امروز، با نیّت توجیه جایگاه ضرور و اجتناب ناپذیر دیکتاتوری رضاخان در تاریخ ایران نگاشته شده، با خاطرات اردشیرجی حیرت انگیز است و لذا ما محقیم که این نحلهٔ تاریخی را «مکتب اردشیرجی» نام گذاری کنیم. چارچوب نظری این مکتب تاریخی را می‌توان چنین بیان داشت:

الف: در آستانه صعود رضاخان، ضعف و فساد دولت مرکزی و بی‌لیاقتی زمامداران قجر

---

۳۶. تروخانوفسکی، ص ۳۱۲ (بنقل از اثر زیلیاکوس، *آئینه گذشته*، متن انگلیسی، لندن، ۱۹۴۴ ـ با تصرف در ترجمه براساس متن انگلیسی).

۳۷. برای درك میزان تعلق رضاخان به این کانون تعمق در پرده ای از زندگی او مفید است: رضاخان پس از فرار از ایران قصد داشت به بمبئی پناه برد و به استقرار در این مأوا شوق شدید نشان می‌داد، ولی حکومت انگلیسی هندوستان با اعزام سِرکلارمونت اسکرین مانع ورود وی به بمبئی شد و کشتی او را به سوی جزیره موریس روانه ساخت.

ایران را در پرتگاه سقوطی قریب‌الوقوع قرار داده بود.

ب: مداخلات قدرتهای بزرگ و همسایه ایران را در آستانه تجزیه کامل قرار داده بود.

ج: توسعهٔ «اغتشاشات» محلی و منطقه‌ای و خودسری‌های «ملوك‌الطوایف» و جاه‌طلبی‌ها و خودمداری‌های روحانیون و «ملّایان»، در پیوند با نقش قدرتهای بیگانه، زمینه‌های داخلی فروپاشی تمامیّت ارضی ایران را به طرزی مهلك فراهم ساخته بود.

د: در چنین فضایی، میهن‌دوستان ایرانی چشم به راه یك «منجی» بودند تا به نجات ایران همت بندد و با ایجاد یك مرکزیت توانا و قدرتمند استقلال و موجودیت ایران را دوام بخشد. این «منجی» در قالب رضاخان میرپنج ظهور کرد.

هـ: بدین ترتیب، هرچه دوران بیست سالهٔ اقتدار رضاخان، در زمینه‌های گوناگون، انتقادپذیر باشد، نقش تاریخی وی به عنوان ناجی ملت ایران و تأمین کنندهٔ استقلال و تمامیت ارضی ایران انکارناپذیر است. و هرچه دیکتاتوری او از زاویهٔ ناستوده بودن قدرت مطلقهٔ فردی محکوم باشد، کارکرد مثبت آن در از میان بردن «ملوك‌الطوایف» و ایجاد مرکزیت نیرومند سراسری غیرقابل تردید است.

ممکن است به این چارچوب پیرایه‌های دیگری چون «نقش مترقی رضاخان در تزریق تمدن جدید به درون جامعه منجمد سنتی ایران» افزوده شود، ولی آن اصول اساسی که در پایهٔ تئوری اجتناب‌ناپذیری صعود رضاخان و نقش مثبت تاریخی وی قرار دارد، در پنج محور پیشگفته خلاصه می‌شود؛ محورهایی که در کاملترین و رساترین شکل ممکن در «مانیفست اردشیرجی» بیان شده است.

پیروان «مکتب اردشیرجی» به منظور اثبات چارچوب نظری فوق، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در آستانه صعود رضاخان را به شیوه ای خاص تحلیل می کنند و با برجسته کردن برخی عوامل و ناچیز شمردن و یا نادیده گرفتن عوامل دیگر و گاه تحریف صریح واقعیت‌ها نتایج دلبخواه خود را از متن تاریخ استخراج می‌نمایند. این شیوهٔ خاص بازبینی تاریخ ایران در دو دهه نخستین قرن بیستم میلادی به شرح زیر است:

۱ـ در زمینه نقش قدرتهای بیگانه در حوادث ایران در سالهای جنگ جهانی اول و پس از آن، به شدت نقش روسیه و آلمان قیصری و عثمانی برجسته می‌شود، تا بدین وسیله در قبال نقش بریتانیا توازن ایجاد شود. آنان این واقعیت را نادیده می گیرند که روسیه تزاری در دوران جنگ اوّل جهانی متحد انگلستان بود و پس از انقلاب بلشویکی نیز هنوز فاقد آن توان بود که

حتی بتواند به اشغال ایران بیاندیشد. در سالهای پس از جنگ، رژیم جدید شوروی به شدت درگیر مداخله قدرتهای امپریالیستی ـ و در رأس آن استعمار بریتانیا ـ بود و مسئله حیاتی آن حفظ بقای خود بود و طبعاً نمی توانست چنین جاه طلبی بلندپروازانه ای داشته باشد. امروزه، بسیاری از مورخین انگلیسی وحشت آن روز دولتمردان بریتانیا، و در رأس آنها لُرد کرزن، را در زمینه خطر توسعه طلبی نظامی بلشویکی به سوی هندوستان، نوعی «توهم» و «اغراق» ارزیابی می کنند.

۲ـ پیروان نحلهٔ تاریخی فوق، منکر نقش استعمار بریتانیا در ایران نیستند، ولی با شگردی ظریف به تحلیل آن می نشینند. در این تحلیل جایگاه قرارداد ۱۹۱۹ به شدت بزرگ می شود و طرح وزارت خارجه انگلیس برای ایجاد سیستم مستشاری به عنوان آخرین راه حل بریتانیا به منظور تحکیم سیطره بر ایران وانمود می گردد. این تحلیل نه تنها بر امکان وجود طرح های موازی، که به اینتلیجنس سرویس تعلق دارد، چشم می پوشد، بلکه حتی موجودیت این نهاد مرموز و مؤثر در سیاست امپریالیستی بریتانیا را نادیده می گیرد. در این چارچوب است که در توضیح سیاست بریتانیا در قبال ایران، نام و نقش لُرد کرزن، وزیرخارجه وقت، بیش از حد مطرح می گردد و تمامی طعن و لعن ها به «کرزن امپریالیست» نثار می گردد و فراموش می شود که در زمان کودتای ۱۲۹۹، چهره ای تعیین کننده تر و برجسته تر از کرزن نیز در کابینه بریتانیا وجود داشت و او وینستون چرچیل، وزیرجنگ وقت و «امپریالیست» ترین و مقتدرترین چهرهٔ تاریخ معاصر انگلیس، بود که در همان زمان با حدّت و شدّتی حیرت انگیز با کمك لورنس عربستان به کار تأسیس دولت های جدید در خاورمیانه اشتغال داشت.

در زمینهٔ کارایی قرارداد ۱۹۱۹ باید گفت که این قرارداد مولودی نارس و محکوم به فنا بود. دلایلی در دست است که نشان می دهد، این طرح لوید جرج، نخست وزیر کابینه ائتلافی انگلیس، و لُرد کرزن از آغاز مورد قبول اینتلیجنس سرویس نبود و سرانجام نیز سیر رویدادها به این نتیجهٔ محتوم رسید که دولت انگلیس، به توصیهٔ اردشیرجی الزاماً می بایست قرارداد ۱۹۱۹ را «هرچه زودتر به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو» کند. در اینجا بود که طرح اردشیرجی به تصویب «وایت هال» رسید و کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ اجرا شد و دولت سیدضیاء ـ رضاخان به عنوان دستاورد خود قرارداد را ملغی کرد و بتدریج رضاخان در نقش جدید خود صحنه آرائی نمود.

۳ ـ این دست مورخین، بی عنایتی و گاه بغض و کینهٔ خاصی نسبت به نهضت های آزادیخواهانه ای که در شرایط پس از جنگ اوّل جهانی در چهارگوشهٔ ایران پدید شد، نشان

می‌دهند. طبق این دیدگاه، گویا تنها حرکتی که استقلال ایران را به ارمغان می‌آورد باید در «مرکز» رقم می‌خورد و لذا هر حرکت انقلابی در سایر نواحی کشور چیزی بجز «آشوب منطقه‌ای»، «ملوك الطوایف» و «تجزیه‌طلبی» نبود. آنان با بزرگنمائی نقش قدرتهای رقیب بریتانیا، حتی این نهضت‌های مردمی ـ انقلابی را به وابستگی به بلشویسم و یا آلمان قیصری متهم می‌کنند. از دیدگاه آنان نهضت شمال در جنگل، نهضت شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، نهضت مجتهد لاری در جنوب آشوب‌های تجزیه‌طلبانهٔ وابسته به بلشویسم و یا آلمان بود و نهضت کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان «تجاسر» و یاغیگری.

امروزه در زمینهٔ استقلال‌طلبی، اصالت و پایگاه عمیق مردمی نهضت‌های منطقه‌ای که در سالهای جنگ اول جهانی و پس از آن سراسر خطهٔ ایران را فراگرفت، و معرفی سیمای درخشان رهبران این قیام‌ها، که عصارهٔ فضایل مردم ایران بودند، نوشتار تحقیقی کافی دردسترس است. این رستاخیز سراسری در شرایطی رخ می‌داد که در «مرکز» نیز سیاستمداران اصیل و زبده‌ای چون مدرس وجود داشتند و بروز جوانه‌های یك نوزائی سیاسی ـ فرهنگی و استقلال‌گرائی اصیل حتی درمیان برخی دولتمردان سنّتی احساس می‌شد و در نیروهای نظامی چون ژاندارمری نیز بازتاب می‌یافت. مجموع این حوادث حرکت جامعه ایران را به سمت یك انقلاب اجتماعی عمیق و واقعی نشان می‌داد که می‌توانست با پیوند نهضت‌های منطقه‌ای و رهبری چهره‌هائی چون مدرس و میرزاکوچك‌خان و خیابانی و پسیان و مجتهدلاری و حمایت مرکزیت تشیع به پیدایش یك جمهوری مقتدر ملّی و مردمی فراروید و بدینسان ملت ایران را پیشگام رهائی ملل اسیر آسیا کند. این فرایند شکوهمند، که در صورت طی مسیر طبیعی خود تاریخ ایران را دگرگون می‌ساخت، با توطئه‌های رنگارنگ و پیچیدهٔ استعمار بریتانیا و عمال داخلی آن به خون کشیده شد و رضاخان در نقش سرکوبگر این انقلاب اجتماعی در حال نُضج به قدرت رسید و بگفته دولت‌آبادی «شعله آتش ریاست جمهور میرزاکوچك‌خان هنوز درست برافروخته نشده» خاموش شد.[۳۸] در این رابطه، تحلیل دولت‌آبادی از نگرش رضاخان به قیام پسیان جالب توجه است:

> بدیهی است سردارسپه راضی نیست قوهٔ منظمی در خراسان نزدیك روس بلشویك، بیرون از ادارهٔ او و آن هم به دست یك صاحب منصب ژاندارمری با وجاهت ملی که دارد موجود بوده باشد. ولی چون هنوز کارهای قشونی خودش کامل نیست و کار اتحاد قزاق و ژاندارم یعنی قشون متحدالشکل هنوز درست نُضج نگرفته است احتیاط می‌کند با کلنل ستیزگی نماید و هم

۳۸. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۵۲

رسماً نمی خواهد در این وقت که از طرف روس بلشویك کمال نگرانی را دارد رسماً به جنگ داخلی بپردازد. به علاوه که تصور می کند اگر کلنل و میرزا کوچك خان از رشت و خراسان دست به هم داده رو به تهران بیایند با اینکه رویدل ملیون همه با آنهاست نه تنها جلوگیری مشکل خواهد بود و ممکن است کار خودش برهم بخورد بلکه سلطنت احمدشاه نیز خاتمه بیابد.[۳۹]

برای مقابله با این خطر جدی که مواضع استعمار بریتانیا را به شدت تهدید می کرد تمامی دستگاه پرنیرنگ و دسیسهٔ اردشیرجی به کاری گسترده و عمیق دست زد و راه صعود «پهلوان» دروغین خود را به قدرت بلامنازع هموار ساخت.

۴ ـ همانگونه که در «مانیفست اردشیرجی» به رساترین شکل بیان شده، مکتب فوق برای اثبات مشروعیت تاریخی سلطنت رضاخان، سهم قابل توجهی را به تشویه چهرهٔ روحانیت و اسلام اختصاص می‌دهد و این سنتی است که پس از اردشیرجی توسط شاگردان و پیروان او تمام و کمال پی گرفته شد.

در «مانیفست اردشیرجی» عمق کینه‌ورزی او و استعمار بریتانیا به اسلام و روحانیت آشکار است و این عجیب نیست که او چهرهٔ روحانیون معاصر خود را چنان کریه ترسیم کند و عملکرد جمعی روحانی نمای معلوم الحال را به عنوان نماد روحانیت شیعه به رخ کشد. اردشیر فاش می‌سازد که چگونه قریب به دو سال و نیم رضاخان قزاق را با جنون ضداسلامی و ضدروحانیت آموزش می‌داد و تا پاسی از شب، درحالیکه رضاخان برایش چای دم می کرد، قصه‌هایی از «فساد طبقه علماء» به گوش او می‌خواند. گفتیم که اردشیرجی در پی قیام تنباکو وارد ایران شد و هدف اصلی استعمار بریتانیا در آن زمان فراهم ساختن شرایطی بود که دیگر هیچگاه مردم ایران در پی فتوای یك روحانی آزاده و وارسته چون میرزای شیرازی به چنین خیزش‌هایی دست نزنند. نابودی فرهنگ اسلامی و قطع پیوند مردم با روحانیت یکی از محورهای اساسی فعالیت اردشیرجی را در ایران تشکیل می‌داد و القائات او در این راستا قابل تفسیر است. چه کسی است که بتواند استقلال رأی و صلابت اندیشه و عزم راسخ ضداستعماری و وارستگی و تقوای بسیاری از روحانیون شامخ آن دوران را انکار کند و چه کسی است که بتواند منکر فساد و تباهی برخی روحانی نمایان در طول تاریخ تشیع باشد؟! تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که قصه‌های ریپورتر دربارهٔ «فساد طبقه علماء و آخوندها و ملّاها» دربارهٔ وعاظ السلاطینی مصداق دارد که برخی از آنان در واقع وابستگان استعمار انگلیس بوده و بعدها ایادی سلطنت پهلوی شدند. از دیدگاه اردشیر ریپورتر این عناصر «افراد شرافتمند

۳۹. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۲۷۲

و ایراندوست... هستند» که وی «افتخار دوستی و مصاحبت شان» را داشته است. روحانیتی که آماج عناد ریپورتر و دیکتاتور دست پروردهٔ اوست، اسوه های زهد و تقوا و جهاد چون میرزای شیرازی، مجتهد لاری، میرزا کوچك جنگلی، شیخ محمد خیابانی، سیدحسن مدرس و غیره است و نه عمامه به سرانی چون سیدضیاءطباطبائی، سیدیعقوب انوار، سیدحسن تقی‌زاده، سیدحسن امامی و غیره.

برای شناخت بیشتر علل این کینه بیان گوشه‌ای از نقش روحانیت معاصر اردشیرجی علیه مطامع استعماری بریتانیا در جهان اسلام و قرارداد ۱۹۱۹ کفایت می‌کند. سرپرسی کاکس در تلگرام به وزیرخارجه انگلیس پیرامون بازگشت احمدشاه به ایران از راه عتبات چنین می‌گوید:

... هیچ صلاح نیست اعلیحضرت از راه بصره ـ بغداد به ایران بازگردند، زیرا پس از آنکه پادشاه یك کشور شیعه وارد بغداد شد دیگر برایش امکان ندارد عتبات عالیات را زیارت نکرده به کشورش بازگردد. اما زیارت کربلا و نجف (در این موقع حساس) این خطر بزرگ را در بردارد که شاه در آنجا مسلماً با علمای متنفذ شیعه (که هم با نفوذ ما در عراق و هم با قرارداد ایران و انگلیس مخالفند) تماس پیدا خواهد کرد و تحت تأثیر افکار و الهامات آنها قرار خواهد گرفت...[۴۰]

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی پس از نقل این سند، می‌افزاید که نقشه فوق اجرا نشد و احمدشاه از راه بغداد به عتبات عالیات رفت:

بزرگترین مرجع تقلید شیعیان در این تاریخ میرزا محمدتقی شیرازی (از مشهورترین شاگردان مرحوم میرزاحسن شیرازی)[صادرکنندهٔ فتوای تحریم تنباکو] بود که در کربلا زندگی می‌کرد و به علت مخالفت صریح و بی‌پرده اش با سیاست استعمار بریتانیا در ایران و عراق، در سرلوحهٔ لیست سیاه انگلیسی‌ها قرار داشت.[۴۱]

۵ـ در «مانیفست اردشیرجی» به منظور توجیه تاریخی سلطنت پهلوی، بخش ویژه ای به ایلات و عشایر اختصاص یافته تا نقش رضاخان به عنوان سرکوبگر قسی این بخش از جامعه ایرانی تبرئه شود. این دیدگاهی است که بر «مکتب اردشیرجی» در تاریخنگاری معاصر ایران نیز به شدت حاکم است و سیطرهٔ همین دیدگاه سبب شده که تا به امروز عنایت چندانی به صحنه‌های بی‌نظیری که توسط دیکتاتوری پهلوی در کشتار و امحاء قبائل کوچ‌نشین ایران ترسیم شده، مبذول ندارند و برای این عملکرد مدهش و ضدانسانی یك دولت مرکزی علیه

۴۰. شیخ‌الاسلامی، ص ۳۵۲

۴۱. شیخ‌الاسلامی، ص ۳۸۳

بخشی از مردم خود، که حامل اصیل‌ترین سنت‌های فرهنگی جامعه ما بوده‌اند، نوعی مشروعیت ایجاد کنند. می‌توان با این نظر موافقت کرد که اگر دولت آمریکا به کشتار قبائل سرخپوست دست زد، پس از پایان این تراژدی بتدریج اجازه داد تا داستان مظلومیت این مردم در عرصهٔ ادبیات و هنر و فرهنگ تجلّی یابد، ولی در ایران رژیم دست‌نشاندهٔ غرب این «لطف» را نیز دریغ داشت و در فرهنگ خود نوعی محکومیت ابدی را برای جامعه عشایری رقم زد.

در رابطه با مسئله ایلات و عشایر توضیح زیر ضرور بنظر می‌رسد:

سیاست عشایری استعمار بریتانیا در ایران دو مرحلهٔ متمایز را طی کرده است: نخستین مرحله دورانی را دربرمی‌گیرد که نفوذ انگلیس در دولت مرکزی قاجار با رقابت شدید روسیه تزاری مواجه بود و لذا عمال بریتانیا و از جمله اردشیرجی، که «یازده سال تمام را در میان عشایر و قبائل مختلفی که در محدودهٔ جغرافیایی ایران سکونت دارند» به سر برد، کوشیدند تا راه نفوذ خود را از طریق قدرتهای عشایری هموار کنند. در نتیجهٔ این سیاست، دستگاه اطلاعاتی انگلیس کوشید تا بویژه در نواحی شمال‌شرقی، مرکزی و جنوبی ایران نوعی تمرکز در قدرتهای عشایری ایجاد کند. به تبع این سیاست بود که در ایلات بختیاری، عشایر عرب خوزستان (به رهبری شیخ خزعل) و ایلات خمسهٔ فارس (به رهبری خاندان قوام شیرازی) نوعی شِبْه دولت‌های خودمختار شکل گرفت و در شمال‌شرقی و شرق ایران توسط خاندان علم یك قدرت مبتنی بر ایلات و قبائل به منظور انسداد راه توسعه‌طلبی روسیه به سمت هندوستان پدید شد. این قدرتها در زمان خود در واقع الگوهای کوچکتری از دیکتاتوری بعدی رضاخان بودند و همان کارکرد را، در مقیاسی کوچك، ایفاء می‌نمودند. تصویر کریهی که از «نظام خانخانی» در فرهنگ ما به جای مانده حاصل این دوران است.

هر چند تلاش جدی استعمار بریتانیا برای رسوخ در ایلات و عشایر چنین دستاوردهایی داشت و تعدادی از رؤسای ایلات و طوایف بزرگ به عمال شبکه اردشیرجی بدل شدند، معهذا بسیاری از ایلات و طوایف، به دلیل فرهنگ عمیق مذهبی این جماعات، هماره یکی از موانع اصلی توسعه‌طلبی استعمار انگلیس در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم میلادی و یکی از پایگاه‌های اصلی روحانیت بوده‌اند. تجاوز نظامی انگلیس به جنوب ایران در سال‌های ۱۲۵۴ق. /۱۸۳۸م. و ۱۲۷۳ق. /۱۸۵۶م. با مقابله جدی عشایر مواجه شد و در دوران فعالیت اردشیر ریپورتر در ایران، اشغال جنوب توسط نیروهای انگلیسی «پلیس جنوب» (S. P. R) منجر به صدور فتوای جهاد آیت الله العظمی حاج سیدعبدالحسین لاری (مجتهد لاری) گردید و در پی آن قیام سراسری ایلات و طوایف جنوب در سال ۱۳۳۶ ق. /۱۹۱۷م. یکی از بزرگترین

جنگهای ضداستعماری تاریخ ایران را رقم زد. در این قیام عشایر قشقائی و سایر طوایف جنوب (از جمله تنگستانی‌ها) نقش داشتند.[۴۲] اردشیر ریپورتر در خاطرات خود کینه شدید استعمار بریتانیا را از عوامل این قیام (روحانیت و عشایر) آشکار می‌سازد و از جمله می‌نویسد: «تجربه من نشان داد که تمایل و استعداد ذاتی خیانت به ایران در قبائل قشقائی بسیار زیاد است و به هیچوجه پای بند اصولی نیستند.» این قضاوت مفهوم «خدمت» و «خیانت» را در قاموس اردشیرجی روشن می‌سازد.

بدین ترتیب، زمانی که امکان تأسیس یك دولت مرکزی توانمند و مدافع مطلق منافع امپراتوری بریتانیا در ایران پدید شد، دومین مرحله از سیاست عشایری انگلیس در قالب سیاست عشایری رژیم پهلوی آغاز گردید که در جهت برچیدن شبّه دولتهای ایلیاتی فوق بطور اخص و امحاء جامعه کوچ‌نشین ایران بطور اعم بود.

۶ـ پیروان «مکتب اردشیرجی» در توجیه «استقلال» رضاخان تا بدانجا پیش می‌روند که با چشم‌پوشی بر اسناد متعدد تاریخی مدعی می‌شوند که در زمان کودتای ۱۲۹۹ نه تنها هیچ‌کس رضاخان را «عامل انگلیس» نمی‌دانست، بلکه «شمار زیادی از شاعران و مقاله‌نویسانی که به گرایش انقلابی در ناسیونالیسم ایرانی تعلق داشتند، با شور و شعف و حتی سرمستانه به استقبال آن شتافتند.»[۴۳] نویسندهٔ فوق ادامه می‌دهد که گویا باور دیرپا و عمیق مردم ایران دال بر وابستگی رضاخان به استعمار بریتانیا صرفاً بازتاب یك روانشناسی ایرانی است و «کسی که حوصله بررسی ادبیات غنی سیاسی، روزنامه‌ای و هنری (عمدتاً شعر) این دوران را داشته باشد، به زودی درمی‌یابد که این [باور] چیزی جز غلبه احساسات بعدی بر رویدادها نیست.»[۴۴] این نویسنده، که ظاهراً «حوصله بررسی ادبیات غنی این دوران» را داشته، به برخی اشعار شعرای معاصر کودتا، از جمله عارف قزوینی استناد می‌کند.

---

۴۲. برای آشنایی با جهاد ضداستعماری سال ۱۳۳۶ق. و اهمیت آن به مآخذ زیر مراجعه شود:
محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، *فارس و جنگ بین‌الملل اول*، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۴۹
سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، *ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه (سیری در افکار و مبارزات سیدعبدالحسین لاری)*، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
فلوریدا سفیری، پلیس جنوب *ایران (اس. پی. آر)*، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و منصوره جعفری فشارکی (رفیعی)، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴

۴۳. کاتوزیان، ج ۱، ص ۱۱۴

۴۴. همان مأخذ، ص ۱۱۵ـ۱۱۶

حتی مروری گذرا و نه «باحوصله» بر نوشتار سیاسی این دوران بی‌پایگی ادعای فوق را نشان می‌دهد و به عکس ثابت می‌کند که رضاخان در زمان کودتا نیز چهره وجیه و مقبولی نبوده است. این شناخت تا بدان حد مستند بوده که حتی استاروسلسکی، فرمانده قوای قزاق، از ملاقات‌های پنهان رضاخان با عوامل انگلیسی اطلاع داشته است. ملك‌الشعراء بهار می‌نویسد:

...من تردید ندارم که سردارسپه قبل از کودتای سیدضیاء با خارجیان ارتباط داشته است و ما شمه‌ای از آن را نگاشتیم و بنابه روایت تلگرافچی اردوی قزاق منجیل سردار استاروسلسکی روسی به مشارالیه ضمن شکوه از دسایس انگلیس‌ها بر ضدخودش گفته است که: هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کند سوار شده به اردوی انگلیس‌ها می‌رود و تا سحر یا تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...[۴۵]

اطلاع فوق با خاطرات اردشیرجی دال بر ملاقات‌های مکرر او با رضاخان که «تا دیرگاهان» به طول می‌کشید، انطباق دارد.

در زمینه ادبیات آن دوران، اشعار ملك‌الشعراء بهار که در زمان کودتا و پس از آن سروده شده نمی‌تواند «غلبه احساسات بعدی بر رویدادها» تلقی شود؛ هرچند باید اذعان کرد که کودتا و توطئه‌های بعدی آن طبعاً بدون تدارك فرهنگی نبوده است. یحیی دولت‌آبادی گوشه‌ای از این «تدارك فرهنگی» را چنین بیان می‌دارد:

پولی به شاعر معروف تجددخواه موسیقی‌دان عارف قزوینی داده شده مجلس ساز و آوازی به افتخار جمهوری که انتظارش را دارند برپا کند. با اینکه ارباب ذوق و تجددخواهان به ساز و آواز و اشعار عارف علاقمند هستند حسن توجهی به این مجلس نمی‌کنند چون که می‌دانند آلودگی به یك مقصد سیاسی دارد.[۴۶]

در «مانیفست اردشیرجی»، نکته شایان توجه دیگر فلسفه سیاسی است که در پایهٔ جایگاه تاریخی سلطنت رضاخان به عنوان یك دیکتاتور قرار دارد. این فلسفه سیاسی شِبْه هگلی، که در دوران رضاخان و پسرش بخش وسیعی از تحصیل‌کردگان ایران در خدمت توجیه آن به کار گرفته شدند، بر این شالوده مبتنی است که اتوکراسی (استبداد) رضاخان یك جبر اجتناب‌ناپذیر تاریخی بود که رسالت ایجاد قدرت متمرکز در ایران و پایان بخشیدن به «ملوك‌الطوایف»، که معادل هرج و مرج و تجزیه کشور معنی می‌شد، و احیاء «ناسیونالیسم

۴۵. بهار، ج ۱، ص ۱۸۹

۴۶. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۳۵۱

ایرانی» را به عهده داشت.

دربارهٔ این «فلسفه سیاسی» توضیح زیر را ضرور می‌دانیم:

جامعهٔ ایران طی هزاران سال بر شالوده بنیادهای طبیعی و سنتی و فرهنگی خود ساختارهای سیاسی خود را، بمثابه اشکال بومی مدیریت، ایجاد کرده بود. صرفنظر از بحث ارزشی پیرامون موارد فساد در این ساخت‌های سیاسی،[۴۷] که منشاء آن را بیشتر باید در فساد دولت مرکزی و نقش استعمار بیگانه جستجو کرد، در سازمان سنتی جامعه ایران (اعم از شهری، روستایی و عشایری) بر پایهٔ واحدهای اقتصادی خودکفا نوعی ساخت‌های سیاسی خودکفا و خودگردان پدید شده بود و هر واحد اقتصادی ـ اجتماعی مسائل درونی خود را به شکلی «دمکراتیک» (تعبیر آن لمبتون) و بر بنیاد مناسبات طبیعی و سنتی حل و فصل می کرد و دولت مرکزی تنها وظیفه اداره و حل مسائل عام و همگانی را برعهده داشت. این ساختار پیچیده و نهادهایی چون «رئیس» عهد سلجوقی و «کلانتر» عهد صفوی ـ که به گفته لمبتون نه مستخدم دولت بلکه نمایندهٔ طبقات پائین در برابر دولت و منتخب و مدافع حقوق آنان بودند ـ طی قرون متمادی از متن مقتضیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه پدید شده و به بهترین شکل کارکردهای سنگینی چون احداث و صیانت شبکه آبیاری سنتی (قنات) و مسائل عمومی جامعه روستایی، مدیریت کوچ در اقتصاد شبانی و حل و فصل مسائل صنوف در اقتصاد شهری را سامان می‌داد.[۴۸] در اروپای کهن نیز این ساختارهای سنتی مدیریت وجود داشت و

---

۴۷. در رابطه با تصویر سیاهی که اردشیرجی از فساد اجتماعی و سیاسی دوران قاجار ارائه می‌دهد، شایسته است که این پدیده با فساد جامعه انگلیس آن زمان، که در ادبیات بریتانیا و بویژه آثار چارلز دیکنز بازتاب گویا و زنده یافته، مقایسه شود.

۴۸. برای آشنایی با ساخت‌های سنتی دیوانسالاری ایران مراجعه شود به: آن لمبتون، *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

باید افزود، تصویری که از حکومت در دوران پیش از اسلام در ذهن ماست، تصویری است که طی دوران پهلوی توسط متفکرین فراماسون چون فروغی و مشیرالدوله ترسیم شده و در واقع تصویر آرمانی شدهٔ دیکتاتوری رضاخان است که بر تاریخ ایران پیش از اسلام تطبیق داده شده است. این تصویر نشان می‌داد که گویا در «تاریخ درخشان» پیش از اسلام حکومت هایی مقتدر و متمرکز وجود داشت که با هجوم اعراب فروپاشید و پس از آن یك دوران طولانی انحطاط وضعف دولت مرکزی و هرج و مرج ایران را فرا گرفت و بالاخره، به عنوان نتیجهٔ محتوم این الگو، رضاخان به عنوان «ناجی» مجد و عظمت ایران پیش از اسلام ظهور کرد و به «ملوك الطوایف» پایان بخشید. با توجه به وضعیت طبیعی سرزمین ایران، چنین تمرکز قدرتی در تاریخ کهن ایران غیرقابل تصور است و در واقع علاوه بر خودمختاری «ساتراپ»ها، در درون این ←

سیر طبیعی تکامل آنها به ایجاد سیستم‌های کنفدراتیو و خودگردان معاصر رسید و امروزه جهان غرب توجهی بیش از پیش به حوزه‌های خُرد مدیریت مبذول می‌دارد. معهذا، در ایران این اشکال طبیعی سازمان سیاسی به دلایل متعدد و از جمله رسوخ استعمار در دوران قاجار و انحطاط دولت مرکزی به فساد مزمن کشید و در دوران پهلوی منقطع شد و براساس طرح استعمار بریتانیا به تأسیس یك دیوانسالاری غیرطبیعی و وارداتی انجامید. روشن است که ایجاد یك دیکتاتوری متمرکز به بهترین شکل می‌توانست سیطرهٔ استعمار بریتانیا بر جامعه ایران و دفاع از ایران در مقابل دست‌اندازی‌های قدرتهای رقیب (بویژه روسیه) را تأمین کند، ولی این دیوانسالاری ارتباطی با حل و فصل مسائل درونی جامعه نداشت و لذا در دوران پهلوی بیگانگی شدید میان بقایای نهادهای سنتی ـ مردمی مدیریت و عُرف با دیوانسالاری رسمی و

← واحدهای خودکفا و خودگردان نیز نهادهای طبیعی سیاسی کارکرد مدیریّت جماعات خُردتر را به عهده داشته‌اند.

بعدها، در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی توسط برخی روشنفکران وابسته به دربار، تئوری «استبداد آسیایی» مارکس و «جامعه آبی» **ویتفوگل** به منظور توجیه دیکتاتوری پهلوی رواج داده شد. نظریه مارکس بر سفرنامه فرانسوا برنیه (۱۶۲۵ـ۱۶۸۸ م.)، پزشك فرانسوی که ۹ سال در دربار اورنگ زیب شاه تیموری هند خدمت کرد، استوار بود. برنیه در سفرنامهٔ خود مدعی شد که در شرق (عثمانی، ایران، هندوستان) مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد و همه اراضی به دولت (شاه) تعلق دارد! این تصویر کاملاً غلط از اقتصاد آسیا سبب شد که مارکس جوامع مشرق زمین را در مقوله مستقلی بنام «شیوهٔ تولید آسیایی» طبقه‌بندی کند که شاخص آن «استبداد شرقی» است! بعدها، در سال ۱۹۵۷، **کارل ویتفوگل** تئوری «جامعه آبیاری» را ارائه داد و مدعی شد که گویا در کشورهای آسیائی به دلیل کمبود آب، همواره وجود یك دیکتاتوری متمرکز و مقتدر ضرورت داشته تا سیستم آبیاری را تأسیس و حفاظت کند! این تئوری موردتوجه رژیم پهلوی قرار گرفت و محققین به مطالعه در سیستم آبیاری سنتی ایران (قنات) هدایت شدند. برخلاف نظریهٔ **ویتفوگل**، مطالعه در سیستم آبیاری سنتی ایران به وضوح نشان می‌دهد که قنوات توسط نهادهای خودکفا و خودگردان محلی و خود اهالی احداث و حفاظت می‌شده و اصولاً و با توجه به جغرافیای طبیعی ایران هیچگاه دولت مرکزی نمی‌توانسته از عهده چنین کارکرد عظیم و شگرفی برآید.

تعمق در این بحث ما را به این نتیجه جالب می‌رساند که استعمار غرب و بویژه انگلیس در حالی که به شدت از سنن خود پاسداری می‌کرد و ساخت‌های سنتی خودگردانی محلی خود را توسعه می‌بخشید ـ بنحوی که امروزه شالودهٔ دولت‌ها در ایالات متحده آمریکا، انگلیس، سویس و غیره بر چنین بنیادی استوار است که به دولت مرکزی فراغ بال و امکان پرداختن به کارکردهای همگانی و سراسری را می‌دهد ـ در کشورهایی چون ایران ایجاد و توسعه دیوانسالاری‌های غول‌آسا و فلج‌کننده و بی‌خاصیت را توصیه می‌کرد که در نمونه ایران هیچ کارکرد مفیدی بجز بلعیدن دلارهای نفتی نداشت!

قانون پدید شد.

برای آشنایی بیشتر با «مکتب اردشیرجی» در تاریخنگاری معاصر ایران به ذکر یك نمونه معرّف می‌پردازیم. این نمونه، سلسله مقالاتی است که سرلشکر سابق محمدحسن اخوی، که به گفتهٔ فردوست مغز متفکر باند سرلشکر ارفع و طراح عملیات کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بود، در مجله فارسی زبان رد*آورد*، چاپ لوس آنجلس (آمریکا)، دربارهٔ کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ نگاشته است.[۴۹]

حسن اخوی وضع اجتماعی و سیاسی ایران را در سال ۱۲۹۹ چنین توصیف می‌کند:

ـ ارتش‌های روس و انگلیس و عثمانی در سالهای جنگ اوّل جهانی خوانین و رؤسای ایلات را مسلح کرد و لذا پس از جنگ عملاً دولت مرکزی وجود نداشت. دولت نمی‌توانست مالیات وصول کند و حتی برای پرداخت حقوق دستگاه سلطنت و جیرهٔ روزانه افراد مسلح خود (ژاندارم و قزاق) به انگلستان متوسل بود.

ـ راه‌ها و شوارع فاقد امنیت بود.

ـ امنیت ولایات و جان و مال و ناموس دهقانان تابع حسن‌نیت یا سوءنیت خانها و رؤسای عشایر بود.

ـ انگلستان که سابقاً از جنوب و شرق همسایه ایران بود، با قیمومیت بر بین‌النهرین از غرب هم همسایه ایران شده و دو نیروی مسلح («پلیس جنوب» و نیروهای انگلیسی ـ هندی در شمال) در ایران داشت. لرد کرزن با افکار «کاملاً استعماری» قرارداد ۱۹۱۹ را منعقد نمود.

ـ بلشویکها در شمال استقلال ایران را تهدید می‌کردند و امیرمؤید سوادکوهی در مازندران و میرزاکوچك‌خان جنگلی در گیلان با این نیرو همکاری می‌نمودند. «مهاجرین قفقازی و عده‌ای از اهالی فریب‌خوردهٔ محل تحت‌حمایت آن ارتش بیگانه جمهوری کمونیستی ایران را در گیلان ایجاد کردند و قصد خود را به توسعه قلمرو خود در تمام ایران اعلام نمودند.»

ـ ایران نیروی مسلحی به جز قوای ژاندارم و قزاق نداشت.

ـ «هیچ‌کس امیدی به قوی شدن دولت و نجات کشور از این وضع نداشت. مطلعین می‌دیدند اگر نیروی انگلیسی شمال ایران از کشور خارج گردد، راه تهران به روی بلشویکها و

۴۹. رد*آورد*، شماره‌های ۱۸ـ۱۹، ۲۰ـ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ (بهار ۱۳۶۷ ـ زمستان ۱۳۶۸)

متحدین آن باز می‌شود و آنچه از آن وحشت دارند، تحقق خواهد یافت. وضع ایران آنقدر مأیوس کننده بود که مرحوم دکتر مصدق، با تحصیلات عالی و خانواده بسیار محترم و سرشناس که از گرد راه نرسیده به خواهش اهالی شیراز والی فارس می‌شود و به تهران نرسیده به وزارت مالیه منصوب می‌گردد تابعیت دولت سوئیس را تقاضا می‌نماید که در آن کشور زندگی کند [*خاطرات و تالمات مصدق*، ص ۸۰ و ۱۱۸].»

ـ در چنین شرایطی همه در انتظار یك منجی بودند و به قول مستورهٔ سلماسی:

ایرانیان کـه فرّ کیـان آرزو کنند — باید نخست کاوهٔ خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر — تا حل مشکلات به دستور او کنند

ـ در چنین وضعی، ژنرال آیرونساید، بدون دستور دولت انگلیس و به ابتکار شخصی خود، راه کودتای رضاخان را هموار کرد:

آیرونساید به استقبال قبول مسئولیت رفت و به ابتکار خود راه حلی بهتر از طرح کرزن در نظر گرفت. بنظر او تحمیل قیمومیت بر ایران و تحقیر این ملت سرفراز، روسهای کمونیست را به پشت دروازه‌های هند و آبهای خلیج فارس می‌رساند. بالعکس اتکاء به غرور ملی این ملت و میدان دادن به آنها که خودسان با حفظ استقلال خود، سد پیشروی روسها بشوند، منافع واقعی انگلستان را در خاورمیانه بهتر حفظ می‌نماید.

ـ اخوی با توجه به مقدمات بالا چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

دولت انگلستان از کودتا مطلع نبود. رضاخان (مانند عده‌ای دیگر) در فکر آن بود. ژنرال آیرونساید هم آن را مفید برای رفع مشکلات می‌دید. ابتکار ژنرال آیرونساید (برداشتن سدّی که خودش به پای قزاقان گذاشته بود)، کودتا را میسر ساخت و رضاخان با تصمیم خودش آن را انجام داد.

به اعتقاد اخوی تنها دلیلی که کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ به عنوان یك کودتای انگلیسی شهرت یافت، عبارت بود از حسادت اشراف و اعیان که چرا یك مازندرانی ساده بی‌اجازه وارد باشگاه آنان شده و از «حُسن تصادف (حسن ظن یك انگلیسی)» استفاده کرده و با «مهارت و جسارت داخل باشگاه انحصاری دولتمردان گردیده است»!

در پایان این بحث بجاست دربارهٔ دعاوی دور و دراز اردشیرجی پیرامون علاقه و عشق وی به ایران ـ که از همان سنخ ایران‌دوستی شاهان پهلوی و کارگزاران آنهاست ـ توضیح داده شود.

یحیی دولت‌آبادی در خاطرات خود شرح می‌دهد که در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه

«پارسیان متمول هند» مذاکراتی را با دولت ایران به منظور خرید خوزستان آغاز کردند و میرزا آقاخان کرمانی در دفاع از این عمل *رساله خرید خوزستان* را نوشت.

...موضوع این کتاب این است که مؤلف آن به فارسیان متمول ایرانی که در هندوستان اقامت دارند پیشنهاد می نماید اراضی اهواز را در خوزستان از دولت ایران خریداری نموده آنجا اقامت نمایند از یك طرف پول گزافی یکمرتبه به دولت ایران برای آباد نمودن سایر قطعات مملکت می‌رسد از طرف دیگر سرمایه بزرگی از اشخاص وطن‌دوست با اطلاع به ضمیمه دولت هنگفت به مملکت خوزستان وارد شده سد اهواز را بسته و به فاصله کمی در کنار شط کارون مملکتی مانند کراچی و بمبئی دارای تموّل سرشار و روح ایرانیت ایجاد می گردد.[۵۰]

این طرح عجیب که چیزی بجز جدائی کامل خوزستان از ایران نبود، طبعاً توسط اردشیرجی، نماینده پارسیان هند در ایران، در جریان قرار گرفت و مورد قبول ناصرالدینشاه قاجار واقع نشد. معهذا، در دهه ۱۳۴۰ توسط محمدرضا پهلوی بخشی از این طرح تحقق یافت و با وساطت شاپورجی ـ پسر اردشیر ـ منطقه ای به وسعت ۷۹۶۰ کیلومتر مربع در خوزستان در پوشش شرکت IMINO CO به انحصار الیگارشی پارسی هند درآمد.

شاپور ریپورتر و دورانی جدید

شاپورجی، تنها پسر اردشیرجی ـ که پس از پدر در رأس کاست «اشرافیت اطلاعاتی» ایران قرار گرفت و میراث پدر را غنا بخشید، در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱/ ۸ اسفند ۱۲۹۹ به دنیا آمد و اردشیر ۵۶ ساله نام پدربزرگ خود را بر این نوزاد گذارد.

ظاهراً پرورش کودکی و نوجوانی شاپور در محیطی انگلیسی ـ ایرانی بود، زیرا خصایصی که وی بعدها در دوران فعالیت اطلاعاتی در ایران بروز داد، نشانگر تسلط کامل او بر دو فرهنگ می باشد؛ تسلطی که قاعدتاً ناشی از توجه پدر به پرورش کودك با دقایق هر دو فرهنگ است. شاپور ۱۲ ساله بود که پدر را از دست داد و نتوانست چنانکه باید تجربهٔ غنی دودمان خود را از زبان او فرا گیرد. او بعدها داستان خاندان خود را از طریق وصیت نامه ای شناخت که اردشیر پیش از مرگ به جای گذارده بود. این وصیت نامه هرچند از نظر عاطفی مهم‌ترین حلقه پیوند شاپورجی با میراث پدر و آشنائی او با خانواده ای بزرگتر که بدان تعلق داشت بود، ولی تنها مدخل ورود شاپور جوان به دنیای پر راز و رمز جاسوسی نبود. او بعدها که

۵۰. دولت آبادی، ج ۱، ص ۱۶۰

به مرحله بلوغ اطلاعاتی و سیاسی رسید و به بایگانی راکد MI-6 راه یافت، در میان انبوه اسناد ایران بیشتر و بیشتر سیمای پدر را شناخت و با کاوش در گزارشات «خُفیه نویسان انگلیس» که تحت نظارت پدر شبکه ای وسیع را در سراسر ایران تنیده بودند، با ظرایف و دقایق گذشته و حال ایران آشنا شد و چهره های معاصر را، بویژه حکومتگران ایران امروز را، با پیگیری اسراری که در لابلای این اسناد سر به مهر ثبت بود، بسیار بیش از خود آنان شناخت. بیهوده نبود که بعدها، شاپورجی در برخورد با رجال سیاسی و فرهنگی ایران بر روانشناسی موروثی این عناصر تسلطی شگرف نشان داد.[۵۱]

بهرروی شاپور ریپورتر فقدان پدر را احساس نکرد. قرائن و شواهد نشان می‌دهد که تربیت و آموزش شاپور نوجوان را «دوستان» انگلیسی پدر به دست گرفتند و بویژه لرد ویکتور روچیلد، که ۱۱ سال از او بزرگتر بود، در تکفل و پرورش شاپور سهمی عمده داشت. در پرتو این توجه «خانواده اطلاعاتی بریتانیا» بود که شاپور ریپورتر تحصیلات دانشگاهی را در کمبریج به پایان رسانید و علاوه بر آن در سرویس اطلاعاتی بریتانیا در عالی‌ترین سطوح آموزش دید. شاپور ریپورتر پس از پایان آموزش دانشگاهی و اطلاعاتی، در اواخر جنگ دوم جهانی به عنوان «کارشناس جنگ روانی» سرویس اطلاعاتی بریتانیا به هندوستان اعزام شد و در بحبوحهٔ قیام استقلال‌طلبانه مردم هند در این سرزمین بود. او در این مأموریت توانائی و کارائی و استعداد فوق‌العاده خود را نشان داد و پس از موفقیت در این آزمون شاپورجی ۲۶ ساله در سال ۱۹۴۷ م. /۱۳۲۵ ش. راهی تهران شد تا میراث پدر را به دست گیرد. بدینسان، نخستین دوران فعالیت شاپور ریپورتر در ایران آغاز شد.[۵۲]

---

۵۱. برای آشنایی با شیوه کار شبکه گسترده گزارشگران اینتلیجنس سرویس، که در سالهای ۱۸۹۳ـ۱۹۳۳ م. زیر نظر اردشیر ریپورتر در ایران فعالیت داشتند به بخشی از این گزارشات مندرج در *وقایع اتفاقیه ـ گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس در ایران* (بکوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۱) مراجعه شود.

۵۲. طبق اسناد موجود، شاپورجی (تبعه بریتانیا) در سال ۱۳۲۵ در ایران حضور داشته و در اوّل مارس ۱۹۴۷ /۴ اسفند ۱۳۲۵ پاسپورت خود را توسط سفارت انگلیس در تهران تمدید کرده است. او در ۱۳۲۶/۱/۱۱ از طریق مرز خرمشهر به بصره رفته و دو ماه بعد وارد هنگ کنگ شده و ۱۹ روز بعد خارج گردیده و از طریق کلکته به عراق پرواز کرده و در تاریخ ۱۳۲۶/۴/۲ از طریق مرز خرمشهر به ایران وارد شده است. در پاسپورت شاپورجی از خروج و ورود مجدد وی تا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اطلاعی ثبت نشده و احتمالاً او در این دوران از نام و پاسپورت دیگری استفاده کرده است. در پاسپورت فوق شغل شاپورجی «معلم زبان انگلیسی» ذکر شده و در پاسپورت بعدی «خبرنگار روزنامه». نخستین پاسپورت ←

پیش از پیگیری فعالیت‌های شاپورجی در این دوران، ضرور است تا با عمده‌ترین عوامل موثر در فضای سیاسی سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ آشنا شویم:

۱ـ سقوط دیکتاتوری رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، فضای آزادی نسبی پدید ساخت و مردم از بند رسته ایران تحت تأثیر گسست این قید سنگین و شرایط مساعد منطقه‌ای دوران جنگ دوم جهانی جوشش انقلابی از خود بروز دادند. سقوط رضاخان فضای مساعدی ایجاد نمود تا فرهنگ اسلامی پس از دو دهه سرکوب خشن یك دورهٔ جدّی نوزائی را آغاز کند و با شکوفائی مجدّد حوزه علمیه قم برهبری آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبائی بروجردی و تلاش مجدّدین نستوهی چون امام خمینی و علامه سیدمحمدحسین طباطبائی و صدها روحانی و طلبه متعهد بنیاد استوار مرحله نوینی از اصالت گرائی و خودبودگی فرهنگی ـ مکتبی پی ریخته شود. این نوزائی فرهنگی نوعی بازگشت به خویش و پرخاش علیه اسلام ستیزی عنودانه و غربگرائی مستبدانه‌استعمار در ایران را در خود متبلور می‌ساخت که کتاب *کشف‌الاسرار* امام خمینی (ره) شاخص‌ترین نماد آن است. این جوشش در عرصه سیاست روز نیز بازتاب جدّی داشت و به پیدایش یك نهضت توانمند مردمی به رهبری آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و با نقش موثر «جمعیت فدائیان اسلام» انجامید که آماج‌های ضد استعماری و استقلال‌طلبانه‌ای را پی می‌گرفت که بویژه در نهضت ملی کردن صنعت نفت نمود یافت. جرج میدلتون، کاردار سفارت انگلیس، آیت‌الله کاشانی را با کینه‌توزی «یك عوامفریب آب زیر کاه مفسد و ضدغربی» می‌خواند[۵۳] و آن لمبتون، از گردانندگان شبکه اینتلیجنس سرویس در ایران، نوشت:

> مادام که نهضت [ملی کردن صنعت نفت] از سوی روحانیون بااصطلاحات اسلامی توجیه نشد از پشتیبانی گسترده مردم برخوردار نبود.[۵۴]

استقلال‌طلبی و اصالت‌گرائی نهضت مردمی این دوران در این موضع آیت‌الله کاشانی تبلور می‌یافت:

> تمام ملت ایران که افتخار دارد زیر پرچم مقدس اسلام زندگی می‌کند نفرت خود را به هرگونه سازش یا توسل به خارجی‌ها بدون توجه به بلوك یا گروهی که تعلّق دارند اعلام می‌دارد.[۵۵]

→ شاپورجی در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۱ به شمارهٔ ۳۶۳۰۶۰ در لندن صادر گردیده است.

۵۳. مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*، ص ۳۸۴

۵۴. همان مأخذ، ص ۲۹۶

۵۵. همان مأخذ، ص ۲۹۶

۲ـ ایران سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ یکی از عرصه‌های مهم رقابت سه قدرت پیروزمند جنگ دوم جهانی بود. طی دوران ۲۰ ساله دیکتاتوری رضاخان، ایران حیطهٔ انحصاری نفوذ بریتانیا شناخته می‌شد. پایان جنگ، فروپاشی امپراتوری استعماری بریتانیا و ورود فعال امپریالیسم جوان و ثروتمند آمریکا را به صحنه ایران در پی داشت. این دو قدرت هرچند در اساس دارای اهداف استراتژیك واحدی بودند، ولی این وحدت منافع با تضادهائی توأم بود که سرانجام پس از یك دورهٔ کشاکش به همپیوندی کامل رسید. در مقابل این دو قدرت متحد امپریالیستی، شوروی کمونیستی قرار داشت که با تکیه بر توهّم «تضاد آمریکا و انگلیس» دست‌اندازی به ایران را آغاز کرده بود. حضور سه قدرت سلطه‌طلب فوق در درون کشور به پیدایش جریان‌های گوناگون سیاسی انجامید که هر یك مواضع یکی از سه قدرت روز را پاس می‌داشتند.

۳ـ براساس اسناد موجود، در سالهای پس از جنگ دوم جهانی کمپانی‌های معظم نفتی ایالات متحده آمریکا و مجتمع نفتی رویال داچ شل از انحصار نفت ایران توسط شرکت نفت انگلیس خشنود نبودند و به تسخیر این گنجینه با ارزش چشم طمع داشتند و در این کشمکش شرکت نفت انگلیس و رئیس قدرتمند آن سر ویلیام فریزر، گاه حتی برغم دولت «کارگر»ی کلمنت اتلی[۵۶] (۱۹۴۵ ـ ۱۹۵۱)، به شدت از این سنگر پاسداری می‌کرد. سهم قابل توجهی از شرکت شل به روچیلدهای انگلیس تعلّق داشت و برخی از کمپانی‌های نفتی تولیدکننده در آمریکا (کارتل نفتی موسوم به «کمیسیون راه آهن تگزاس») از قطع نفت خاورمیانه که منجر به صعود قیمت نفت در بازار جهانی شود سود می‌بردند. ماکس تورنبرگ، کارمند سابق شرکت نفت تگزاس و مشاور نفتی وزارت خارجهٔ دولت «دمکرات» آمریکا نماینده این مشی در ایران و مشاور دکتر محمد مصدق بود.[۵۷] منافع این کمپانی‌ها با امیال توسعه‌طلبانه امپریالیسم آمریکا برای رسوخ بیشتر در حریم امپراتوری فرو پاشیده بریتانیا همخوانی داشت. لذا آنان در پیدایش و تقویت یك جریان غربگرای «ناسیونالیست» که خود را رهبر نهضت استقلال‌طلبانه موجود وانمود سازد و به سان دوران مشروطه حوادث را به بیراهه کشد، ذینفع بودند.

طبق اسناد مندرج در کتاب *مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*[۵۸] تنها پس از قیام ۳۰ تیر

---

56. Clement Richard Attle (1883 - 1967).

۵۷. همان مأخذ...، ص ۲۸۱

۵۸. برای آشنائی با رقابت‌های آمریکا و انگلیس و مواضع کمپانی‌های نفتی باختر در ایران سالهای پس از جنگ دوم جهانی کتاب فوق مأخذ ارزشمندی است. این کتاب هرچند با اهداف مغرضانه‌ای تنظیم شده، ←

۱۳۳۱ بود که دو قدرت امپریالیستی آمریکا و انگلیس از سیر رویدادها در ایران به وحشت افتادند و اعادهٔ مجدد یك دیکتاتوری را در سر پروراندند:

> کاشانی تودهٔ انبوهی را به منظور اعتراض به انتصاب قوام جمع‌آوری کرد، در حالیکه‌مصدق طی آن چند روز از انظار عموم غایب بود...[۵۹]

میدلتون بی‌درنگ رویدادهای ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر ۱۳۳۱] را «نقطهٔ عطفی در تاریخ ایران» دانست...میدلتون یك روز پس از این واقعه نوشت: «...عوامفریبان جبهه ملی بویژه کاشانی به این شورش شکل ظاهری یك قیام خودجوش مردمی را داده اند...».[۶۰]

در این مرحله، انگلیسی‌ها با ترفند بزرگنمائی «خطر کمونیسم» موفق شدند نظر مساعد دولت جدید «جمهوریخواه» آمریکا را، (دولت «دمکرات» پیشین ناسیونالیسم مصدق را سد استواری در مقابل کمونیسم می‌پنداشت)،[۶۱] به اعادهٔ دیکتاتوری در ایران جلب کنند:

> در این دوران بود که نظریات آمریکا و انگلیس رفته رفته به یکدیگر نزدیك شد. هرچه مصدق بیشتر بر سر کار می‌ماند، خطر احتمالی در دست گرفتن قدرت توسط کمونیست‌ها بیشتر می‌شد.[۶۲]

غلبه این دیدگاه خشن در دولت بریتانیا با سقوط دولت کلمنت اتلی و صعود سر وینستون چرچیل«محافظه کار» (اکتبر ۱۹۵۱)[۶۳] و تغییر موضع دولت آمریکا علیه «ناسیونالیسم ایرانی» با کناره‌گیری دولت «دمکرات» هاری ترومن (۱۹۴۵ ـ ۱۹۵۳) و اقتدار دولت «جمهوریخواه» دوایت آیزنهاور (ژانویه ۱۹۵۳) و توسعه جنون مك کارتیسم در آمریکا در پیوند است. به این دگرگونی‌ها باید مرگ ژزف استالین (مارس ۱۹۵۳) و آغاز یك دوران نبرد قدرت و بی‌تصمیمی در کرملین را نیز افزود. آندره فونتن در *تاریخ جنگ سرد* تغییرات همزمان فوق در سه قدرت بزرگ را «تغییر ناخدایان» می‌نامد. تقارن این عوامل سرانجام به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و چرخش غیر طبیعی تاریخ ایران توسط قدرت‌های سلطه‌گر انجامید.

ولی حاوی اسنادی جالب می‌باشد که بر بسیاری از دعاوی پژوهشگران مسلمان صحه می‌گذارد.

۵۹. همان مأخذ، ص ۱۶۲

۶۰. همان مأخذ، ص ۳۸۵

۶۱. همان مأخذ، ص ۳۹۰ـ۳۹۲

۶۲. همان مأخذ، ص ۴۰۰

۶۳. توجه شود که کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ و صعود رضا خان نیز زمانی به وقوع پیوست که وینستون چرچیل‌در رأس وزارت جنگ امپراتوری بریتانیا قرار داشت.

اینتلیجنس سرویس، سیا و شبکه «بدآمن»

شاپور ریپورتر زمانی وارد ایران شد که سرویس اطلاعاتی بریتانیا توسط جاسوسان برجسته‌ای چون آلن چارلز ترات و آن لمبتون و ارنست پرون شبکه‌های بومی وسیع خود را بازسازی کرده و در همین دوران «ادارهٔ خاورمیانه» سرویس اطلاعاتی آمریکا برهبری کرمیت روزولت نیز نخستین شبکه‌های خود را تنیده بود و هر دو سرویس جاسوسی فعالیت‌های توطئه‌گرانه پیچیده و موثری را، بویژه در بحبوحه حوادث سالهای ۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۵، به فرجام رسانیده بودند.

شاپور ریپورتر در سالهای بحران روابط ایران و انگلیس با پوشش وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا در تهران حضور داشت و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بطور رسمی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا و رایزن سیاسی این سفارت بود. او در عین حال مانند پدر و اجدادش کارت خبرنگاری روزنامه *تایمز لندن* را نیز در جیب داشت.

پیتر رایت در خاطرات افشاگرانه‌اش، هرچند بسیار مختصر، ارتباطات شاپور ریپورتر را بیان می‌دارد و ما قبلاً توضیح دادیم که شاپورجی به عنوان رئیس یك شبکه مستقل اطلاعاتی عمل می‌کرد که در لندن توسط لرد ویکتور روچیلد هدایت می‌شد و لرد روچیلد پیوندهای آن را با نخست‌وزیر بریتانیا و روسای MI-6 سازمان می‌داد. همانطور که گفتیم،لرد روچیلد، که در این دوران یکی از مهم‌ترین عوامل وحدت بخش عملیات سرویس‌های آمریکا و انگلیس در خاورمیانه بود، این نقش را در «سیا» نیز ایفاء می‌کرد و این وحدت در سیمای شاپورجی ریپورتر تبلور می‌یافت.[۶۴] به پاس خدمات شبکه روچیلد ـ ریپورتر بود که در قرارداد کنسرسیوم شرکت رویال داچ شل ۱۴ درصد سهام نفت ایران را به خود اختصاص داد.

---

۶۴. کریستوفر مونتاگ وودهاوس، مسئول «عملیات چکمه» در MI-6 که در سالهای ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲ در تهران بود و بعدها رئیس انستیتوی سلطنتی امور بین‌المللی، نماینده مجلس عوام از حزب محافظه‌کار و رئیس موسسهٔ انتشاراتی پنگوئن شد، می‌نویسد: «زینر هم‌چنین یك پارسی اهل بمبئی را که همشاگردی شاه بود به من معرفی کرد. اگر چه در آن موقع او آدم مهمی نبود، ولی بعدها بواسطه خدماتی که برای ما انجام داد به لقب سر شاپور ریپورتر مفتخر شد.» (وودهاوس، ص ۲۰ ـ ۲۱). این جمله وودهاوس تصادفی درز نکرده و هدف آن استتار نقش شاپورجی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است و در چارچوب مجموعه اطلاعات انحرافی قابل ارزیابی است که بمنظور منحرف ساختن توجه نهادهای اطلاعاتی ایران از نقش و اهمیت شاپورجی نشر یافت. این اطلاع انحرافی چنین القاء می‌کند که گویا شاپورجی عامل بومی کم‌اهمیتی در MI-6 بوده که ارتباطات وی از طریق رابین زینر تامین می‌شده است. (دربارهٔ زینر مراجعه شود به: همین ←

زمانی که شاپورجی فعالیت خود را در ایران آغاز کرد، شبکه‌های جاسوسی متعدد اینتلیجنس سرویس و «سیا» حضوری فعال داشتند که از میان آنها باید به شبکه رشیدیان‌ها اشاره کرد که از اوایل سال ۱۹۴۰ (اوایل جنگ جهانی دوم) از مهم‌ترین عوامل بومی بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند:

> گروهی از سیاستمداران معروف ایرانی هوادار انگلیس نیز بخش مهمی از این شبکه به شمار می‌رفتند. از جمله این افراد سیدضیاءالدین طباطبائی بود که انگلیسی‌ها سعی داشتند موجبات نخست‌وزیری او را فراهم سازند. جمال امامی نیز که رهبری فراکسیون طرفدار انگلیس را در مجلس به عهده داشت، از زمره این سیاستمداران بود.[۶۵]

شبکه مهم دیگر این دوران، که در سالهای پیش از ورود شاپورجی نقش فعالی در حوادث روز به عهده داشت، شبکه امیر اسدالله علم بود که کارکرد اساسی آن در دو بعد تبلیغی و سیاسی (بویژه نفوذ در حزب توده) خلاصه می‌شد. شبکه علم برخلاف شبکه رشیدیان‌ها کارائی بالای اطلاعاتی خود را طی سالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۲۷ به ثبوت رسانیده بود و برخلاف شبکه نخست، که حضور آن در صحنه علنی سیاست بازتاب می‌یافت و نفرت عمومی را به خود جلب می‌کرد، در پنهانکاری کامل عمل می‌نمود. شبکه علم عناصر «روشنفکر» و مطبوعاتی قابل اعتنائی را پیرامون خود گردآورده بود که بسیاری از آنان در حول و حوش احزاب و گروه‌های

→ کتاب، ج ۱، ص ۱۸۹ ـ زیرنویس).

وودهاوس همچنین ازشاپورجی به عنوان «همشاگردی شاه» یاد می‌کند. محمد رضا پهلوی در سال ۱۳۱۰ در سن ۱۲ سالگی برای تحصیل به سویس اعزام شد. در این زمان اردشیر ریپورتر زنده بود و به احتمال قریب به یقین این اقدام به توصیه او صورت گرفت. شاپورجی در این زمان ۱۰ ساله بود و کاملاً محتمل است که به توصیه مقامات لندن وی نیز برای تحصیل به سویس اعزام شود و از نوجوانی پیوندهای او با شاه آینده استوار گردد. این احتمال را رد نمی‌کنیم ولی به دو عامل اشاره می‌کنیم که آن را مشکوک می‌سازد: نخست اینکه ارتشبد فردوست در خاطرات خود به این مسئله اشاره نکرده است، دوم اینکه ادعای همکلاس بودن با محمدرضا پهلوی حتی در برخی از اسناد سرّی سازمان «سیا» (مندرج در *اسناد لانه جاسوسی*) در مورد افراد متعددی به غلط راه یافته و شاید این ادعای وودهاوس نیز از این دست باشد. بهرروی، این احتمال نیز معقول و قوی است که شاید اردشیرجی به دلایلی مطلوب نمی‌دانسته که پسرش همکلاس ولیعهد باشد و با وجود عناصری چون پرون در کالج لُه‌روزه این مسئله ضرورت نداشته است. مضافاً اینکه تحصیل پسر اردشیر ریپورتر در کالج لُه‌روزه طبعاً بازتاب می‌یافت و مقامات دربار از روابط پنهان رضا شاه بااردشیر ریپورتر ـ که به شدت پنهان نگاه داشته می‌شد و ظاهراً تنها محمد علی فروغی و سلیمان بهبودی، نوکر مخصوص و محرم رضا خان، در جریان مستقیم آن بودند ـ مطلع می‌شدند.

۶۵. گازیوروسکی، ص ۱۹

سیاسی و بویژه حزب توده معلومات کافی و تجربه غنی اندوخته بودند.

ارتباطات علم پیش از ورود شاپورجی با خارج از کشور چگونه تأمین می‌شد و این «رابطین درجه اوّل در مقامات مهم سیاسی و اطلاعاتی دو کشور» انگلیس و آمریکا، که بگفته فردوست اسدالله علم از پدرش (شوکت‌الملك) و پدرزنش (قوام‌الملك) به ارث برده بود[۶۶]، چه کسانی بودند؟ به اعتقاد ما ـ که مبتنی بر کاوش در اسناد فراوان و تعمق بسیار است ـ شبکه اسدالله علم تداوم و تکامل یکی از شبکه‌های موروثی اردشیرجی ریپورتر بود که تحت کنترل روچیلدها قرار داشت و به عبارت دیگر می‌توانیم این شبکه را بیش از هر چیز یك شبکه صهیونیستی ارزیابی کنیم.

شاپورجی در ورود به ایران ارتباط خود را با اسدالله علم برقرار ساخت و این شبکه هدایت یك رشته عملیات را به دست گرفت که در اسناد سرویس اطلاعاتی آمریکا با نام رمز «عملیات بدامن»[۶۷] خوانده می‌شود و لذا ما شبکه شاپورجی ـ علم را شبکه بدامن می‌نامیم.

مارك گازیوروسکی در پژوهش خود پیرامون کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که بر اسناد دست اوّل و مصاحبه با کارمندان پیشین «سیا» مبتنی است، «شبکه بدامن» را مهم‌ترین شبکه «سیا» در ایران می‌داند:

> آمریکا از اواخر دهه ۱۹۴۰ فعالیت‌های محرمانه پنجگانه‌ای را بدین شرح شروع کرده بود: ...پنجم، اجرای یك سلسله عملیات با نام رمز بدامن که از سال ۱۹۴۸ [سال ورود شاپور ریپورتر به ایران] برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده آغاز شده بود. بدامن، یك برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود، که از طریق شبکه‌ای به سرپرستی دو تن ایرانی با نام‌های رمز «نرن»[۶۸] و «سیلی»[۶۹] اداره می‌شد و ظاهراً بودجه سالانه‌ای معادل یك میلیون دلار داشت.[۷۰]

برخلاف تصور گازیوروسکی شبکهٔ مُجری برنامه «بدامن» یك شبکه آمریکائی نبود. پروژهٔ «بدامن» یکی از نخستین پروژه‌هائی بود که در چارچوب همکاری اینتلیجنس سرویس و سازمان نوبنیاد «سیا»[۷۱]، بر مبنای امکانات غنی بومی MI-6 و بودجهٔ کلان «سیا»، آغاز شد و مسئولیت ادارهٔ آن به عهدهٔ شاپور ریپورتر قرار گرفت که در همکاری با اسدالله علم اجرای

---

۶۶. همین کتاب، ص ۲۲۲ (دستنویس)

67. Bedamn

68. Nerren

69. Cilly

۷۰. گازیوروسکی، ص ۲۷

۷۱. درباره تاریخچه روابط اینتلیجنس سرویس و «سیا» مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۲۰۶ـ۲۱۰.

پروژه را شروع کرد. دو «ایرانی» که در اسناد «سیا» با نام‌های رمز «نرن» و «سیلی» خوانده شده‌اند، در واقع این دو نفر بودند و همین شبکه بود که در سال‌های پس از کودتا به عنوان مقتدرترین سازمان پنهانی در حیات سیاسی ایران اعمال نفوذ نمود و بسیاری از رقبای جاه‌طلب خود را، اعم از سایر وابستگان به اینتلیجنس سرویس و یا عوامل مستقل «سیا»، مهار کرد و به قدرتی بلامنازع تبدیل شد. راز دوام محمدرضا پهلوی در کشاکش تنازع مراکز قدرت در غرب در پیوند وی با همین شبکه بود که در نهایت توسط دست‌های نامرئی و نیرومند امپراتوری جهانی صهیونیسم اداره می‌شد.

بررسی فعالیت‌های شبکه شاپور ریپورتر ـ اسدالله علم در این دوران نشان می‌دهد که «عملیات بدامن» بر دو محور متمرکز بود: عملیات نفوذی ـ سیاسی و عملیات تبلیغی ـ فرهنگی.

در زمینهٔ عملیات نفوذی «شبکه بدامن» شواهد گسترده ای در دسترس ماست که عمق نفوذ آن را به درون حزب توده نشان می‌دهد. در کتاب حاضر تعدادی از این عوامل معرفی شده‌اند و باید بیفزائیم که گسترهٔ نفوذ این شبکه تنها به حزب توده منحصر نبود و سایر احزاب و جریان‌های سیاسی ـ بویژه «جبهه ملی»، «حزب زحمتکشان»، «نیروی سوم»، «حزب ایران»، پان ایرانیست‌ها و غیره ـ را نیز در برمی‌گرفت. گازیوروسکی دربارهٔ ابعاد نفوذ در حزب توده می‌نویسد:

> در این ایام «سیا» [شبکه بدامن] تا سطوح عالی تشکیلات حزب توده رخنه کرده بود و از متن تمام دستورات رهبری حزب به کادرها اطلاع داشت.[۷۲]

برپایه همین نفوذ همه جانبه و عمیق بود که «شبکه بدامن» می‌توانست به خوبی حوادث سیاسی روز را به سمت اهداف خود هدایت کند و یا به حادثه سازی‌های تحریک آمیز و هدفمند (پرووکاسیون) دست بزند. به دو نمونه از عملیات «شبکه بدامن» اشاره می‌کنیم:

آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰: در اوائل سال ۱۳۳۰ در مسئله شیوه برخورد به اختلافات ایران و شرکت نفت انگلیس میان رهبران بریتانیا و ایالات متحده آمریکا اختلاف جدی بروز کرد. برخی مقامات دولت بریتانیا، تحت تأثیر سرویلیام فریزر ـ رئیس شرکت نفت انگلیس، از طرح مداخله نظامی علیه مردم ایران حمایت می‌کردند و دولت «دمکرات» پرزیدنت ترومن تحت تأثیر افرادی چون جرج مک‌گی از ناسیونالیسم مصدق حمایت می‌نمود و آن را سپری استوار در مقابل «کمونیسم» و «متعصبین مذهبی» می‌انگاشت:

---

۷۲. گازیوروسکی، ص ۶۲ (زیرنویس ۷۶)

مك گی یك شخصیت کلیدی در حکومت دمکرات‌ها بود که در برابر امواج ناسیونالیسم که در آسیا و خاورمیانه به حرکت درآمده بود حساسیت نشان می‌داد. نظریات مك گی به شدت مورد تأیید هنری گریدی بود که به توصیه او به جای جان وایلی سفیر در ایران شده بود و از ژوئیه ۱۹۵۰ [تیر ۱۳۲۹] تا سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] در تهران خدمت می‌کرد.[۷۳]

دولت «دمکرات» آمریکا براساس این دیدگاه با طرح مداخله نظامی بریتانیا مخالفت می‌کرد و با دفاع از مصدق سازش دو طرف نزاع را توصیه می‌کرد و صراحتاً به انگلیس اعلام داشت که «حق ایرانیان را به ملی کردن به رسمیت می‌شناسد.»[۷۴] در این چارچوب، اورل هریمن ـ نماینده مخصوص پرزیدنت ترومن، در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ در رأس یك هیئت وارد تهران شد تا میانه مصدق را با دولت انگلیس آشتی دهد. مصدق نیز رسماً با میانجیگری دولت آمریکا موافقت کرده بود. در این میان، «شبکه بداَمن»، براساس منافع گردانندگان آن در آمریکا و انگلیس، قصد داشت که مسافرت هریمن را با شکست مواجه کند، دولتمردان آمریکایی را از توسعه «خطر کمونیسم» در ایران بترساند و زمینه‌های استراتژی خود ـ استقرار دیکتاتوری محمدرضا پهلوی ـ را فراهم سازد. در چنین شرایطی بود که سازمان جوانان حزب توده، که به شدت تحت نفوذ «شبکه بداَمن» قرار داشت[۷۵]، تظاهرات وسیعی را علیه ورود هریمن ترتیب داد. از سوی دیگر، دستجات «حزب زحمتکشان» دکتر مظفر بقائی و «حزب ایران» و پان‌ایرانیست‌ها به عنوان نیروی ضدکمونیست بسیج شدند و این تظاهرات به زدوخوردی خونین کشیده شد و به دستور سرلشکر بقائی، رئیس شهربانی دولت مصدق، به روی تظاهرکنندگان شلیك شد. پیترآوری می‌نویسد:

آورل هریمن در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ [۲۳ تیر ۱۳۳۰] وارد تهران شد. هنگام ورود او به تهران، تظاهرات شدیدی صورت گرفت که در نوع خود بیسابقه بود. در زدوخوردی که میان توده‌ای‌ها و اعضای جبهه ملی در میدان بهارستان صورت گرفت، ۲۰ نفر کشته و نزدیك به ۳۰۰ نفر مجروح شدند. مصدق در ۲۲ ژوئیه [۳۰ تیر ۱۳۳۰] متوجه رفتار اشتباه خود شد و

۷۳. مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*، ص. ۴۳

۷۴. همان مأخذ، ص ۴۳۴

۷۵. بگفته احسان طبری، نقش نادر شرمینی ـ رهبر سازمان جوانان حزب توده ـ در سالهای پس از کودتا مورد توجه رهبری حزب توده و مقامات اطلاعاتی شوروی قرار گرفت و دکتر غلامحسین فروتن براساس فاکت‌هایی چون سابقه اشتغال شرمینی نزد آمریکایی‌ها و ازدواج خواهرش با یك آمریکایی و غیره او را عامل آمریکایی‌ها می‌دانست. طبری در پاسخ به تحقیق باشکیروف، نماینده حزب کمونیست شوروی، شخصاً احتمال فوق را در مورد شرمینی رد کرد، ولی مشخص نیست که تحقیقات کا. گ. ب به چه نتیجه‌ای رسید. (مراجعه شود به *کژراهه*، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴).

ناگهان اعلام کرد که رئیس شهربانی کل کشور [سرلشکر بقائی] را به خاطر نشان‌دادن شدت عمل نسبت به تظاهرکنندگان برکنار و به دادگاه نظامی فرستاده است. اتهام سرلشکر بقائی این بود که نتوانسته بود تظاهرات ۲۳ تیر را مهار کرده و به مأموران شهربانی دستور تیراندازی به تظاهرکنندگان را داده بود... نخست‌وزیر ایران در واقع در وضعی قرار نداشت که بتواند با دولت بریتانیا یا شرکت نفت به توافق برسد؛ مصدق از جنون سیاسی که خودش قبلاً به آن دامن زده بود، اینك به وحشت افتاده بود...[۷۶]

جیمز بیل، محقق آمریکایی که معمولاً دارای اطلاعات دست اولی از مسائل پس‌پرده است، به صراحت آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ را تظاهراتی می‌داند که «ظاهراً از سوی حزب توده ولی در باطن از سوی عوامل انگلیس ترتیب یافته بود.»[۷۷]

کودتای ۲۵ـ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: تظاهرات «توده ای‌ها» در روزهای ۲۵ـ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، که مجسمه‌های شاه را به زیر می‌کشیدند و شعار «جمهوری دمکراتیك» سرمی‌دادند، موجب هراس شدید مصدق و تمکین وی در برابر خواست هندرسن، سفیر دولت جدید آمریکا، شد. هندرسن در ملاقات عصر ۲۷ مرداد با مصدق به شدت او را از خطر سقوط سلطنت و قدرت‌گیری حزب توده ترساند. این تظاهرات از سوی دیگر سبب تشتت آراء و سردرگمی هیئت اجرائیه حزب توده شد و در نتیجه رهبری حزب توده در روز ۲۷ مرداد از اعضای حزب خواست که در خیابان‌ها حضور نیابند. بدین ترتیب، موفقیت کودتا در قبال مقابله احتمالی سازمان نظامی حزب توده تضمین شد. ماهیّت این حوادث سالها پنهان بود. بعدها، در تحلیل حوادث ۲۵ـ۲۸ مرداد ۳۲ سردرگمی عجیبی بروز کرد. بقایای «جبهه ملی» علت پیروزی کودتا را به عملیات «توده ایها» پس از فرار شاه نسبت می‌دادند و بقایای حزب توده ضمن پذیرش انفعال و گیجی خود در قبال حوادث سریع، جمع کردن اعضاء حزب از خیابانها در روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد را «دنباله‌روی از بورژوازی ملی» تحلیل می نمودند که پس از «چپ‌رویهای» ۲۵ و ۲۶ مرداد رخ داد! پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که دیگر دعوی مبارزهٔ «قاطع» علیه شاه وشعار «جمهوری» دادن افتخار محسوب می شد، حزب توده تغییر موضع داد و از حوادث فوق به‌عنوان برگ «درخشانی» از کارنامه خود یاد نمود! فرج‌الله میزانی (ف.م.جوانشیر)، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده، با طعن به ملی گرایان مشروطه‌طلب نوشت:

ملاحظه می کنید که بزرگترین گناه ما [در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲] عبارت بود از اعلام شعار

۷۶. آوری، ص ۳۷۱

۷۷. *مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ص ۴۳۵

جمهوری دمکراتیك...[!][۷۸]

بهرروی، امروزه با انتشار برخی اسناد روشن شده که عملیات فوق توسط سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس سازمان یافته بود و در آن «شبکه بدآمن» و شبکه رشیدیان‌ها نقش اساسی داشتند.[۷۹]

به روایت ریچارد کاتم که در این زمان برای «سیا» کار می‌کرد، برادران رشیدیان ... فرصت را غنیمت جستند و مردمی را که در قبضه اختیار ما (آمریکایی‌ها) بودند به خیابان‌ها فرستادند تا چنان عمل کنند که گوئی توده ای هستند. آنها نقشی بیش از تحریك و فتنه انگیزی داشتند. آنها نیروهای ضربتی بودند که چنان عمل می‌کردند که گوئی توده ای‌هائی هستند که پیکره‌ها و مساجد را سنگباران می‌کنند.[۸۰]

گازیوروسکی فاش می‌کند که برای سازماندهی این حرکت ۵۰ هزار دلار دستمزد پرداخت شد. او می‌افزاید:

اقدام «سیا» در سازماندهی این توده ای‌های «بدلی» که نقش قاطعی در کودتا ایفاء کرده اند... لااقل از سوی ۵ تن از دست اندرکاران «سیا» در این ماجرا، طی مصاحبه‌هائی که انجام گرفت، تأیید شده است. یکی از مقامات بازنشسته «سیا» به من گفت که بعدها، پایگاه «سیا» در تهران، از طریق جاسوس های توده ای خود مطلع شد که حزب توده پس از آگاهی از این موضوع که گروه تظاهرکنندگان اولیه «بدلی» بوده اند، تصمیم به فراخواندن اعضای خود از خیابان‌ها گرفت (مصاحبه اوت ۱۹۸۳). چند تن دیگر از منابع نگارنده اظهار داشتند که «نرن» و «سیلی» [علم و شاپورجی] برای بسیج بخشی از جمعیت مزبور (توده ای‌های بدلی) محتملاً از طریق ارتباط با سران پان ایرانیست‌ها استفاده کرده اند. این مطلب با برداشت یکی از کارکنان سفارت که گفته بود: این گروه «ترکیب غریبی بود از اعضای حزب توده و پان ایرانیست‌ها» مطابقت دارد...[۸۱]

دومین محور پروژه مشترك «بدآمن» عملیات تبلیغی ـ فرهنگی بود که گروه وسیعی از

۷۸. جوانشیر، ص ۲۸۵

۷۹. پس از دستگیری حسین فردوست، یك رشته اطلاعات انحرافی انتشار یافت تا با افشای برخی مسائل فرعی و بزرگنمائی آن، توجه مسئولین اطلاعاتی از نقش شبکه شاپور ریپورتر منحرف شود. از جمله این اطلاعات، افشای نقش شبکه رشیدیان‌ها در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که توسط MI-6 در برنامه ۲۷ مه ۱۹۸۵ تلویزیون «گرانادا» صورت گرفت. در این باره در جُستار «رشیدیان‌ها...» توضیح بیشتر داده شده است. (همین کتاب، ج ۲، ص ۳۴۲)

۸۰. لهینگ، ص ۶۱ـ۶۲

۸۱. گازیوروسکی، ص ۵۹ـ۶۰

نویسندگان و روزنامه‌نگاران و روشنفکران و ده‌ها نشریه و روزنامه را در خدمت داشت. علیرغم علم کم‌سواد، شاپورجی یك تحصیل کرده کمبریج و کارشناس «جنگ روانی» بود. او با نثر روان، معلومات وسیع و احاطه خارق‌العاده‌اش بر تاریخ و فرهنگ ایران و جهان، یك نویسنده برجسته محسوب می‌شد که قطعاً بر تمامی اعضای شبکه روشنفکری ـ مطبوعاتی خود برتری تام داشت. درباره برخی مطبوعات وابسته به سرویس‌های جاسوسی غرب در کتاب حاضر توضیحاتی ارائه شده، هرچند بررسی این مطبوعات نیازمند پژوهشی جامع و دقیق است. از مهم‌ترین اعضای شبکه مطبوعاتی و روشنفکری «بدآمن» باید به نصرت‌الله معینیان، دکتر مظفر بقائی کرمانی، علی جواهرکلام، عباس شاهنده، جعفر شاهید، مصطفی مصباح‌زاده، عباس مسعودی، هادی هدایتی، علی‌اصغر امیرانی، مهدی میراشرافی، عبدالرحمن فرامرزی، رسول پرویزی و غیره و غیره اشاره کرد.[۸۲]

بزرگنمائی خطر حزب توده و ایجاد وحشت (پانیك) از سلطه کمونیسم در جامعه، خط اصلی «شبکه بدآمن» را تشکیل می‌داد و این در حالی است که محققینی چون جیمز بیل می‌نویسند:

> حزب کمونیست توده ایران نسبتاً کوچك بود. این حزب نه از حمایت طبقه متوسط ناسیونالیست برخوردار بود و نه از پشتیبانی توده واقعی مردم ایران.[۸۳]

امروزه، پژوهشگران آمریکائی و انگلیسی معترف می‌شوند که بزرگنمائی خطر کمونیسم در واقع یك ترفند سیاسی از سوی انگلیسی‌ها بمنظور جلب محافل حاکمه و افکار عمومی آمریکا به سوی کودتا و اعاده دیکتاتوری بوده است. جالب توجه است که آیت‌الله کاشانی نسبت به این ترفند شناخت داشت و با زیرکی بارها با آن مقابله نمود و بر اهمیت خطر اصلی از جانب انگلیس تأکید کرد. به بخشی از مصاحبه آیت‌الله کاشانی با یك خبرنگار فرانسوی و پاسخ‌های وی به پرسش‌هائی محیلانه توجه شود:

> س: اگر در ایران یك حکومت کمونیستی بر سر کار بیاید حضرت آیت‌الله چه اقدامی خواهند کرد؟
>
> ج: در ایران حکومت کمونیستی تشکیل نخواهد شد.
>
> س: اگر فرض کنیم که حکومت کمونیستی سرکار بیاید حضرت آیت‌الله چه خواهند کرد؟

---

۸۲. لیست فوق صرفاً در برگیرنده عناصر سرشناسی است که در زمان نگارش این پژوهش اسناد موجود پیرامون آنان مورد بررسی قرار گرفت و مسلماً کامل نیست و عناصر بیشتری را دربرمی‌گیرد.

۸۳. مصدق، نفت...، ص ۴۶۵

ج: کدام کمونیست؟ اگر مقصود شما کمونیست داخلی است اگر در ایران کمونیست هم وجود داشته باشد عدهٔ آنها بسیار کم است و بواسطهٔ دین اسلام بسیار ضعیفند و موفق نخواهند شد در حکومت دخالت کنند و دولت تشکیل بدهند...[۸۴]

آیت‌الله کاشانی به صراحت می‌گفت که اگر کمونیست‌ها در ایران هوادارانی دارند، تقصیر آن به گردن انگلستان است. مصدق نیز بعدها در دادگاه نظامی گفت: «کمونیسم را بهانه کردند تا ۴۰ سال دیگر نفت ما را ببرند.»

بخشی از کارکرد تبلیغی شبکه شاپور ریپورتر به «جعلیات» اختصاص داشت که بر محور بزرگنمائی خطر کمونیسم استوار بود و بیشتر به منظور تحریك روحانیون ساده اندیش و غیرسیاسی و توده مردم علیه وضع موجود و جلب همدردی آنان با شاه به عنوان تضمین کنندهٔ کشور در مقابل سلطه کمونیسم به کار می‌رفت. از مهم‌ترین این «جعلیات» باید به کتاب *نگهبانان سحر و افسون* اشاره کرد که ظاهراً توسط شاپور ریپورتر نوشته شد و با نام حزب توده انتشار یافت و حساسیت شدیدی را در جامعه برانگیخت. آیت‌الله طالقانی گوشه‌ای از این ترفند پیچیده را چنین بیان داشت:

در منزل آیت‌الله بهبهانی که از علماء درباری بود تنی چند از نویسندگان هم نشسته بودند که به آنها محرّر می‌گفتند. در منزل ایشان (بهبهانی) عده ای دیگر هم نشسته بودند. زمان قبل از ۲۸ مرداد بود. نویسندگان با جوهر قرمز با امضای جعلی حزب توده برای تمام علماء و ائمه جماعت سرتاسر ایران با پست نامه نوشتند که محتوای آن این بود که ما بزودی شما را با شال‌های سرتان بالای تیرهای چراغ برق خیابان به دار خواهیم زد ـ امضاء: حزب توده...[۸۵]

یکی از ماهرانه‌ترین و معروفترین جعلیات شاپور ریپورتر، خاطرات مجعول ابوالقاسم لاهوتی است. کتاب فوق توسط شاپورجی تقریر و توسط علی جواهرکلام تحریر شد و دو صفحه اول آن به خط عباس شاهنده نوشته شد و توسط چاپخانه فرمانداری نظامی تهران به چاپ رسید و در سال ۱۳۳۳ با نام *شرح زندگانی من* انتشار یافت.[۸۶] این اثر چنان معروفیتی در ایران و خارج کسب کرد که لاهوتی مجبور شد شخصاً از رادیو مسکو آن را تکذیب کند. این تکذیب تأثیر چندان نبخشید. مهارت شاپورجی در تنظیم این زندگینامه جعلی به حدی بود که تا سالهای اخیر نیز برخی محققین نسبت به صحت یا عدم صحت این اثر تردید داشتند.

مارك گازیوروسکی می نویسد:

۸۴. دهنوی، ج ۱، ص ۱۳۲
۸۵. افراسیابی، ص ۱۲۱
۸۶. لاهوتی، ص ۱۲۸ و ۳۵۳

یکی از برنامه‌هائی که بنحو موفقیت‌آمیزی زیرنظر «بداَمن» پیاده شد، نگارش اتوبیوگرافی مجعول ابوالقاسم لاهوتی، شاعر کمونیست ایرانی تبار بود که در شوروی زندگی می‌کرد. هرچند لاهوتی جعلی بودن این کتاب را از طریق رادیو مسکو اعلام داشت، معهذا هنوز بسیاری از ایرانیان آن را واقعی تلقی می‌کنند. در مصاحبه‌ای که در ماه اوت ۱۹۸۳ با یکی از دست‌اندرکاران این برنامه داشتم، مبلغ یك میلیون دلار هزینه این برنامه را عنوان کرد.[!][87]

شاپورجی و دیکتاتوری شاه

در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاپور ریپورتر را در همان نقشی می‌یابیم که سالها پیش پدر او، اردشیر، در کنار رضاشاه ایفاء می‌کرد: چهرهٔ مرموز و ناشناخته‌ای که با حفظ اکیدترین اصول پنهانکاری بیشترین مناسبات را با محمدرضا پهلوی داشت و با رهنمودهای خود او را در گذر از پیچ و خم اُفت و خیزهای سیاسی داخلی و خارجی هدایت می‌کرد. اگر در آن دوران اردشیر ریپورتر از همکاری محمدعلی فروغی برخوردار بود، در این زمان اسدالله علم این نقش را بازی می‌کرد و به عنوان «رایزن خردمند شاه» در انظار عامه شهرت می‌یافت؛ رایزنی که در واقع خود توسط شاپورجی هدایت می‌شد. بنابر این، در بررسی تاریخ ۲۵ ساله پس از کودتا نقش شاپور ریپورتر از نقش اسدالله علم تفکیك‌ناپذیر است. فردوست می‌نویسد:

شاپورجی، که با همه رسمی بود، خانه علم را مانند خانه خود می‌دانست و با خانم و دختران علم کاملاً خودمانی بود... او در خانه علم راحت بود و ممکن بود شب‌ها در آنجا بخوابد و روزها با دخترهای علم تنیس‌بازی کند و در فصل گرما در استخر آنجا شنا کند و با بچه‌ها و خانم علم ورق‌بازی کند و مشروب بخورد. من شاپورجی را با هیچ مقام دیگری چنین خودمانی ندیده‌ام.[88]

همانطور که در دوران پس از مشروطه، اردشیر ریپورتر به عنوان معلم «مدرسه عالی سیاسی» به دستچین «نخبگان» و جلب آنان به شبکه خود دست می‌زد، شاپور ریپورتر نیز چنین کارکردی داشت. او بلافاصله پس از کودتا استاد زبان انگلیسی در دانشگاه جنگ شد و به نشان کردن و جذب کاراترین و مستعدترین افسران ارتش پرداخت. شاپورجی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نیز به تدریس پرداخت و از این طریق پیوندهای خود را با محیط دانشگاهی

۸۷. گازیوروسکی، ص ۵۴ (زیرنویس ۴۳)

۸۸. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۵۵

استوار ساخت.[۸۹] شاپورجی از طریق نصرت‌الله معینیان، که به ظاهر با سازمان «سیا» کار می‌کرد، نظارت خود را بر «اداره کل انتشارات و رادیو» و سپس وزارت اطلاعات و جهانگردی تأمین می‌نمود. سند فاقد تاریخی در دست ما است که به «اداره کل انتشارات و رادیو» تعلق دارد و به سالهای پس از کودتا مربوط است. در این سند شاپورجی چنین معرفی شده است:

آقای شاهپورجی: خبرنگار *تایمز* لندن از زرتشتی‌های ایرانی است ولی در هندوستان بزرگ شده. تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج انگلستان تمام کرده است. زبان انگلیسی را بهتر از خود انگلیسی‌ها صحبت می‌کند. مدتی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا بود و تبعه انگلیس است و با یك دوشیزه ارمنی ازدواج کرده. خیلی مورداعتماد و توجه سفارت انگلیس است و در حقیقت می‌توان او را مشاور سفیر انگلیس دانست. اعلیحضرت همایونی به ایشان توجه خاص دارد و هر چند یکبار افتخار بازی تنیس با شاهنشاه را دارد و معلم زبان انگلیسی والاحضرت ثریا بود. دو سه سال است فعالیت بازرگانی دارد. جوان بسیار شریف باادب و ساکنی است. کم حرف می‌زند و از این جهت بیشتر به خود انگلیسی‌ها شباهت دارد.

بررسی فعالیت‌های سیاسی و اطلاعاتی شاپور ریپورتر در سالهای ۱۳۳۳ـ۱۳۵۷ دربرگیرنده تاریخ ۲۵ ساله اخیر سلطنت پهلوی است که در پیوست‌های کتاب حاضر در قالب تك‌نگاری‌های بیوگرافیك تا حدودی در جهت تبیین آن کوشیده‌ایم. ارتشبد فردوست نیز در خاطرات خود در بارهٔ نقش شاپورجی در سالهای پس از کودتا و بویژه در تأسیس «دفتر ویژه اطلاعات» و «شورای امنیت کشور»، که در سال ۱۳۵۰ به «شورایعالی هماهنگی» تغییرنام داد، و در ایجاد و هدایت شبکه‌های پنهانی اینتلیجنس سرویس توضیح داده و نقش منحصر بفرد او را به عنوان «سرجاسوس غرب در ایران» تصویر نموده است. به پاس همین خدمات بود که شاپور ریپورتر در سال ۱۹۶۹م. /۱۳۴۷ش. توسط ملکه انگلیس به دریافت «نشان امپراتوری بریتانیا» (O.B.E)[۹۰] نائل شد. قبلاً توضیح داده‌ایم که شاپورجی یك «عامل» اینتلیجنس سرویس نبود. وی مستقیماً با لرد روچیلد ارتباط داشت و نقش مشاور عالی دولت بریتانیا را در مسائل ایران ایفاء می‌نمود و طبعاً نظریات او نقش اصلی و تعیین کننده در تصمیمات دولت انگلیس در رابطه با ایران داشت. به همین دلیل نیز وی در ملاقاتهای محمدرضا پهلوی با ملکه و

---

۸۹. شاپورجی مؤلف کتاب فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی است که سر دنیس رایت مقدمه‌ای بر آن نوشته است.

۹۰. Order of British Empire ـ ظاهراً نشان عالی فوق زمانی به شاپورجی اعطاء شد که بخش سرّی خاطرات پدرش طبق وصیت‌نامه اردشیرجی به او تحویل شد. بنابراین اعطاء این نشان را می‌توانیم قدردانی دولت بریتانیا و اینتلیجنس سرویس از خدمات ریپورترها ارزیابی کنیم.

نخست‌وزیران انگلیس و در جلسات سالیانه شاه با رئیس کل MI-6 (سردیك وایت)، که در تعطیلات زمستانی شاه در سوئیس برگزار می‌شد، حضور داشت.

همانطور که می‌دانیم در سالهای ۱۳۴۷ـ۱۳۴۸ تحولاتی در دولت‌های آمریکا و انگلیس رخ داد که در تأمین یك پایگاه استوار در مراکز قدرت غرب برای محمدرضا پهلوی، که سلطنت او صرفاً بر آن اتکاء داشت، به شدت مؤثر بود. در سال ۱۳۴۷ ریچارد نیکسون، دوست قدیمی شاه که دارای پیوندهای دیرینه با صهیونیسم جهانی بود، به ریاست‌جمهوری آمریکا رسید و مدت کوتاهی بعد، در سال ۱۳۴۸، دولت «محافظه کار» ادوارد هیث در انگلستان به قدرت رسید. لرد روچیلد در دولت هیث در مقام مشاور امنیتی نخست‌وزیر قرار گرفت و نقش تعیین کننده ای در سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا ایفاء نمود و به همراه سردیك وایت به بازسازی سرویس اطلاعاتی بریتانیا پرداخت و آن را به اوج خود پس از جنگ دوم جهانی رسانید،[۹۱] تقارن دولت‌های نیکسون و هیث در آمریکا و انگلیس منجر به بروز پدیدهٔ جدیدی در خاورمیانه شد که با نقش ژاندارمی شاه در منطقه و اوج دیکتاتوری مطلقه و غرور او در ایران مشخص می‌گردد. در این حوادث، شاپور ریپورتر نقش اساسی داشت.

مشخصات این نقش جدید داخلی و منطقه‌ای شاه به شرح زیر است:

در زمینه اطلاعاتی، ایران به قلب جاسوسی غرب در منطقه بدل شد و ایستگاه‌های منطقه‌ای سرویس‌های جاسوسی باختر، از جمله ایستگاه منطقه‌ای «سیا» در قبرس، به تهران منتقل گردید. در این باره در جُستار «چهره‌های سیا و ایران» توضیح بیشتر داده شده است.

در زمینه امنیتی، شاپورجی در سال ۱۳۴۹ به همراه شاه در جلسه سران نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی ایران حضور بهم رسانید و به عنوان نماینده دولت انگلیس تغییر ساختار امنیتی و اطلاعاتی کشور را به اطلاع رسانید. در بارهٔ این جلسه مهم فردوست توضیح داده است.[۹۲] مشخصات این ساختار جدید به شرح زیر بود:

۱ـ فعال شدن ساواك و تبدیل آن به یك سرویس امنیتی خشن و مقتدر تحت هدایت تیم سه نفرهٔ نعمت‌الله نصیری، علی معتضد و پرویز ثابتی.

۲ـ تأسیس «کمیته مشترك ضدخرابکاری» طبق الگوی سیستم امنیتی انگلیس، در این «کمیته» در واقع شهربانی نقش «اداره ویژه» اسکاتلندیارد را ایفاء می‌کرد و ساواك نقش MI-5 را.

۹۱. پیتر رایت، ص ۵۳۷

۹۲. همین کتاب، ج ۱، ص ۳۹۱

۳ـ فعال شدن «دفتر ویژه اطلاعات» و «شورایعالی هماهنگی» و تأسیس «شورای هماهنگی رده دو» به عنوان مرکز اطلاعات رژیم پهلوی به ریاست حسین فردوست.

۴ـ فعال شدن اداره دوم ستاد ارتش (اطلاعات و ضداطلاعات ارتش) با برکناری عزیزالله بالیزبان و جایگزینی ناصر مقدم که طی سالهای ۱۳۴۳ـ۱۳۴۹ در رأس اداره کل سوم ساواك کارائی و مدیریت خود را به اثبات رسانیده بود.

همگام با این تحولات در سیستم اطلاعاتی و امنیتی ایران، سال ۱۳۵۰ شاهد تحولات اساسی در خلیج فارس بود که مهم‌ترین آن استقلال بحرین، تشکیل امارات متحده عربی، اشغال جزایر سه‌گانه توسط ایران (با برنامه قبلی آمریکا و انگلیس) و حضور فعال شاه در منطقه به عنوان «ژاندارم خلیج فارس» می باشد.

در پی این تحولات، در خرداد ۱۳۵۱ ریچارد نیکسون در سفر به تهران موافقت دولت آمریکا را با خرید هر نوع سلاح غیرهسته‌ای توسط شاه اعلام داشت و در پی آن با توافق و برنامه‌ریزی پنهانی دولت‌های نیکسون و هیث، در سال ۱۳۵۲ قیمت نفت به چهار برابر افزایش یافت. بدین ترتیب، محمدرضا پهلوی در نقش «عقاب اوپك»، ژاندارم منطقه و بزرگترین خریدار سلاح کمپانی‌های غربی ظاهر شد و منطقه خلیج فارس به کانون یك مسابقه تسلیحاتی افسارگسیخته بدل گردید.

طبق گزارش کمیته خارجی سنای آمریکا در سال ۱۹۷۶، خریدهای نظامی ایران از آمریکا از ۵۲۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۲، به ۳/۹۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ رسید و به عبارت دیگر هفت برابر شد. این رقم در سال ۱۹۷۵ به ۲/۶ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۶ به ۱/۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۷ به ۵/۵ میلیارد دلار می‌رسید. مجله آمریکایی *تایم* (۱۸ سپتامبر ۱۹۷۸) اعلام کرد که ایران طی ۲۰ سال اخیر (۱۳۳۷ـ۱۳۵۷ش.) ۳۶ میلیارد دلار اسلحه از غرب خریداری کرده است. بدینسان، تهران به بزرگترین بازار اسلحه جهان و کانون فعالیت و رقابت دلالان بین‌المللی اسلحه بدل گردید. ویلیام شوکراس می نویسد:

> از سرازیر شدن پول نفت به ایران هیچ کس بیشتر از فروشندگان اسلحه در غرب استفاده نکرد. اینان قبلاً در اثر تصمیم مه ۱۹۷۲ نیکسون ـ کیسینجر مبنی بر اینکه «هر چه شاه می‌خواهد به او بدهند» افسار گسیخته شده بودند. پس از چند بار افزایش بهای نفت، شاه اکنون خیلی بیشتر از سابق اسلحه می‌خواست و می‌توانست داشته باشد.
>
> رؤسای سابق «سیا» در ایران، رؤسای سابق گروه کمك نظامی و مستشاران آمریکایی و ۱۰ـ۱۲ تن از مقامات سابق مبدل به دلالان اسلحه شدند تا از این معاملات پرسود سهمی برند. حتی دریاسالار توماس مورر رئیس سابق کمیته مشترك رؤسای ستاد آمریکا که اخیراً

بازنشسته شده بود نقش دلالی اسلحه را در تهران برعهده گرفت. سیل دلالان انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و اسکاندیناویائی نیز به تهران سرازیر شد.[۹۳]

سِر شاپور ریپورتر؛ دلال بزرگ اسلحه

در این زمان، شاپورجی بزرگترین دلال کمپانی‌های تسلیحاتی و غیرتسلیحاتی بریتانیا در ایران است. ولی در بار این شاه ضعیف و خودپسند هیچ شباهتی به دربار کنترل شدهٔ رضاخان نداشت. در دوران رضاخان، بریتانیا یك امپراتوری قَدَرقُدرت بود و به تبع آن رضاخان، که اقتدارش سایه‌ای از قدرت این امپراتوری بود، در دربارش انضباط شدیدی حکمفرما کرده بود. در درون کشور نیز میان عناصر وابسته به کانون‌های متعدد قدرت در غرب رقابت ناچیزی وجود داشت. این فضای نظامی به اردشیرجی اجازه می‌داد که با آرامش و اختفای کامل دیکتاتور ایران را سرپرستی کند. به عکس، دربار محمدرضا شاه درباری آشفته و کانون انواع باندهای توطئه گر بود که هر کدام به یك مرکز قدرتمند در دنیای آشفتهٔ غرب معاصر وصل بودند و ضعف نفس شاه نیز به جاه‌طلبان درباری اجازهٔ هرگونه جولان و رقابت را می‌داد. در بیوگرافی‌های مندرج در کتاب حاضر ابعادی از آشفته بازار دربار محمدرضا پهلوی نمایان است. ویلیام شوکراس این کانون پردسیسه را «سرزمین عجایب» می‌خواند:

... در سالهای ۱۹۷۰ تمام کشور برای معامله‌گران اعم از مرد و زن تبدیل به‌سرزمین عجایب شده بود. پرداخت‌های غیرقانونی، کارمزد دلالان، تفاهم سرّی بین شاهپورها و متصدیان روابط عمومی، شاهدخت‌ها و مأموران سیا، کیف‌های سامسونت مملو از اسکناس‌های صد دلاری که در هواپیماهای جت خصوصی حمل می‌شد، شرکت‌های با نشانی صندوق پستی در کارائیب و لیشتن اشتاین، دستورهای ضدونقیض محرمانه که در جلسات خصوصی با حضور شاه صادر می‌شد... این بود محیطی که از ۱۹۷۳ به بعد معاملات در آن انجام می‌گرفت.[۹۴]

در این آشفته بازار، دیگر شاپورجی همانند پدرش تنها عامل تعیین کنندهٔ حوادث پس‌پرده نیست. اینك او با رقبای سهمگینی چون مافیای دربار به رهبری دکترفلیکس آقایان ـ که بر شاه ضعیف‌النفس تسلط دارند ـ روبرو است. این ستیزها و رقابت‌هاست که بخش مهمی از حوادث پس پرده سلطنت پهلوی را در سالهای ۱۳۳۳ـ۱۳۵۷ رقم می‌زند. از میان

۹۳. شوکراس، ص ۲۲۲

۹۴. همان مأخذ، ص ۲۴۳

مهم‌ترین حوادثی که شاپورجی با آن درگیر شد، دو نمونه را شرح می‌دهیم:

ماجرای تانك چیفتن: حسین فردوست در خاطرات خود درباره ماجرای نصب و عزل ارتشبد فریدون جم سخن گفته و عناصر پنهان این داستان را، که ظاهراً بر خود جم نیز پوشیده بود، آشکار کرده است. ما مجدداً به این داستان بازمی‌گردیم و می‌کوشیم تا زوایای تاریك و مبهم آن را روشن کنیم.

فریدون جم یکی از صمیمی‌ترین دوستان شاپورجی بوده و هست. پیش از او، ریاست ستاد ارتش با ارتشبد بهرام آریانا بود که در آذر ۱۳۴۴ به پاس نقشی که در سرکوب عشایر جنوب ایفاء کرد در این مسند قرار گرفت. آریانا در سال‌های بعد چهره ای افسارگسسته از خود نشان داد و عیاشی‌ها و هتاکی‌های بی‌پردهٔ او نارضائی عمیقی را در ارتش سبب شد. ریپورتر پس از مدتها مطالعه جم را بهترین چهره برای تصدی «ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران» تشخیص داد و در پی آن شایعات گسترده ای پیرامون توطئه موهوم «کودتای آریانا»، بویژه در آذربایجان، انتشار یافت.[۹۵] قرائنی در دست است که می‌تواند نشر این شایعه را، که به سقوط آریانا انجامید، به شبکه شاپورجی ـ علم منتسب کند. بهر روی، در خرداد ۱۳۴۸ آریانا برکنار شد و جم جایگزین او گردید. اعتماد و علاقه شاپور جی به جم در حدی بود که در طرح «شورای سلطنت»، جم (رئیس ستاد ارتش) می‌بایست در کنار فرح (نایب‌السلطنه) در رأس کشور قرار گیرد.

معهذا، اعتماد شاپورجی به جم دیری نپائید. فریدون جم طی دوران ریاست ستاد ارتش ساده‌لوحی غیرمتعارفی از خود نشان داد. ارتشبد فردوست ماجرای جلسات خانهٔ جم و ارتباطات او را با یك سرهنگ وابسته نظامی آمریکا و همسر زیبایش بیان داشته است. در این زمان، طرح خرید تانك چیفتن در جریان بود. این معامله یکی از بزرگترین قراردادهای تسلیحاتی ایران بود و حجم آن تا پایان سال ۱۹۸۰ به ۳۰۰۰ دستگاه تانك چیفتن می‌رسید و واسطه آن شاپور ریپورتر بود. کمپانی‌های رقیب آمریکائی برای خرابکاری در این معامله به فعالیت شدیدی دست زدند. ارتباط سرهنگ آمریکائی فوق و همسرش با ارتشبد جم نقش کلیدی به سود کمپانی‌های رقیب ایفاء می‌کرد. ارتشبد فردوست ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

... در تانك چیفتن فقط موتور تانك را کمپانی‌های آمریکائی تهیه می‌کردند و بدنه تانك را، که اصل قیمت بود، خود انگلیسی‌ها می‌ساختند و لذا سود اصلی به جیب شرکت‌های انگلیسی

۹۵. همین کتاب، ج ۲، ص ۴۲۸ـ۴۲۹

می‌رفت. وابسته نظامی آمریکا زیر پای جم نشست و از معایب تانك چیفتن داد سخن داد و فریدون را با خود هم عقیده کرد. فریدون نیز در دیدارها با محمدرضا به شرح عیوب تانك چیفتن پرداخت و با خرید آن مخالفت کرد. ولی محمدرضا در دستور خود پابرجا بود و می گفت: «این معامله انجام خواهد شد، چه بخواهید، چه نخواهید!» و جم پاسخ می‌داد که اگر اینطور است وجود من در این پُست چه فایده ای دارد![۹۶]

فردوست شرح می‌دهد که «در همین اثناء اتفاق عجیبی افتاد که شاید توطئه برای برکناری جم بود، که به شکل عجیبی آلت دست آن آمریکائی شده بود.» در یکی از جلسات میهمانی، سرلشکر ناظم، دوست مشترك جم و شاپور جی، به شکلی بی‌پروا ـ بنحوی که یکی از امرای حاضر در میهمانی بشنود ـ طرح یك کودتا را به جم پیشنهاد کرد. این ماجرا به اطلاع شاه رسید و به برکناری جم و بازنشستگی ناظم منجر شد. روشن است که اگر مسئله جدّی بود، محمدرضا پهلوی می بایست به جم و ناظم برخورد شدید می کرد و فردوست نیز معترف است که شاه، همانند او، مسئله را جدی نگرفت. فردوست می نویسد: «در آن زمان محمدرضا قدرتمند بود و این حرف درشت [پیشنهاد کودتا به جم] را ناظم بیهوده مطرح نمی ساخت. مسلماً یك تحریك خارجی در پشت او بود.»[۹۷]

تصویر مجملی که از سیر واقعه ارائه دادیم به روشنی نشان می‌دهد که پیشنهاد «کودتا»ی ناظم و برکناری جم با معامله تانك چیفتن رابطه مستقیم داشته است و در واقع جم قربانی ساده لوحی خود شد. می توان تصور کرد که ماجرای فوق به دقت توسط شاپورجی طراحی شد و ناظم، دانسته یا ندانسته، آلت اجرای این طرح گردید. با برکناری جم آخرین مانع بر سر راه بزرگترین معامله تسلیحاتی کمپانی‌های انگلیسی با رژیم پهلوی برداشته شد.

ستیز با مافیا: دومین ماجرائی که شاید مهم‌ترین برگ در تاریخ روابط ریپورترها و پهلوی‌ها باشد، حوادث پیچیده و مرموزی است که در سالهای ۱۳۵۱ـ۱۳۵۲ رخ داد و حسین فردوست گوشه‌هائی از آن را بیان داشته است.[۹۸] همانطور که می‌دانیم، در زمستان ۱۳۵۱ ظاهراً به دستور محمدرضا پهلوی گزارش بازرسی شاهنشاهی دربارهٔ معامله شکر ایران و انگلیس در روزنامه *اطلاعات* چاپ شد و در آن نام شاپور ریپورتر به عنوان واسطه این معامله

۹۶. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۴۶
۹۷. همین کتاب، ج ۱، ص ۵۰۹
۹۸. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۹۶ـ۲۹۸

«تقلب‌آمیز» مطرح گردید. این حادثه سرآغاز ستیز شاپور ریپورتر با مافیای دربار پهلوی گردید که با شکست مذبوحانه شاه به پایان رسید. معهذا، این حادثه سبب شد که برای نخستین بار نقش عجیب ریپورترها در تاریخ معاصر ایران، هرچند بسیار مبهم، فاش شود. براساس اسناد و کنکاشی که انجام داده‌ایم می‌کوشیم تا این ماجرای عجیب را روشن کنیم:

تا سال ۱۳۵۰ انحصار خرید شکر ایران در دست دکتر فلیکس آقایان، رئیس شبکه مهیب مافیای ایران و عضو هیئت مدیرهٔ مافیای بین‌المللی، بود که این معامله را از طریق برخی کمپانی‌های فرانسوی ترتیب می‌داد. در سال ۱۳۵۱، شاپور ریپورتر، که از نقش شامخ خود در دولت بریتانیا مغرور شده بود، براین معامله چنگ انداخت و با دلالی خود قرارداد شکر ایران را با یك شرکت انگلیسی، احتمالاً بدون موافقت شاه، منعقد نمود. فلیکس آقایان از این حادثه به خشم آمد و با دسیسهٔ او گزارش قرارداد فوق به عنوان یك معامله تقلب‌آمیز منتشر شد. در پی این واقعه، شاپور جی نزد فردوست رفت و فساد اطرافیان شاه را متذکر شد و تهدید خود را دال بر انتشار اسناد تأسیس سلسله پهلوی توسط اینتلیجنس سرویس و فساد دربار ایران به اطلاع رسانید. مدت کوتاهی بعد، در زمستان ۱۳۵۱، هوشنگ دولوقاجار (عامل مافیای ایران) به جرم حمل مواد مخدر در سویس دستگیر شد و مطبوعات غرب افشاگری‌های گسترده ای را دربارهٔ سلطه مافیا بر دربار ایران آغاز کردند که در آن زمان غیر مترقبه و عجیب بود.[۹۹] محمدرضا پهلوی وحشتزده و مرعوب، با خواری تسلیم شد و با وساطت لردروچیلد مقرر شد که شاپور جی متن کامل خاطرات پدرش را منتشر نکند و تنها اشاره ای محترمانه توسط چهمن پینچر نشر یابد.[۱۰۰]

امپراتوری نامرئی روچیلدها و «خانواده اطلاعاتی بریتانیا» در این جنگ واقعی با مافیای بین‌المللی همبستگی عمیق خود را نشان داد. در ۲۰ مارس ۲۹/۱۹۷۳ اسفند ۱۳۵۱، شاپور جی طی مراسم باشکوهی در کاخ بوکینگهام «شوالیه» شد و فردای آن روز، روزنامه

---

۹۹. همین کتاب، ج ۲، ص ۴۶۲ـ۴۶۴

۱۰۰. چهمن پینچر (Chapman Pincher) یك روزنامه نگار جنجالی و سرشناس بریتانیاست. پینچر با انتشار دوکتاب *Their Trade is Treachery* (۱۹۸۱) و *Too Secret Too Long* (۱۹۸۴) از عوامل مؤثر در بحران اطلاعاتی دولت تاچر در زمینهٔ نفوذ «کمینترن آکسبریج» (آکسفورد ـ کمبریج) در دیوانسالاری سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی انگلیس بود. این جنجال سرانجام به انتشار خاطرات پیتر رایت انجامید. به گفتهٔ پروفسور آندریو در کتاب *The Missing Dimension* (ص ۲۵۰) آثار پینچر به طرز چشمگیری حاوی اطلاعات درونی و غیرقابل دسترس برای سایر محققین از سرویسهای انگلیس است، که احتمالاً این پدیده با روابط ویژهٔ او با لُرد روچیلد قابل توضیح است.

دیلی اکسپرس مقاله زیر را چاپ کرد:

افتخارات برای مرد محجوب شاه

کسی که میلیونها به بریتانیا سود رساند

بقلم چهمن پینچر

دیروز در کاخ بوکینگهام مراسم تجلیل و دادن نشان برقرار بود و از میان همه این افرادی که نشان و لقب گرفته اند، کسی که مردم در انگلستان وی را کمتر از همه می شناسند همان کسی است که بیش از همه به آنها خدمت کرده است. او سِرشاپور ریپورتر است که از اتباع دولت پادشاهی انگلستان است ولی در تهران خانه دارد و به سبب خدماتی که به منافع بریتانیا کرده است به دریافت لقب «شوالیه»[۱۰۱] و عنوان «سِر» نائل شده است. این خدمات بی سروصدا منافعی به مبلغ صدها میلیون لیره به بریتانیا رسانده است با همهٔ مشاغلی که همراه آن است و بنظر می‌رسد که در آینده نیز بیش از این خواهد رساند.

سِرشاپور ریپورتر ۵۲ ساله است و مشاور بسیاری از شرکت‌های بزرگ انگلیسی است. او بقدری محتاط است که هیچگونه اطلاعی در مورد این مشاوره ها در اختیار کسی نمی گذارد. ولی من حدس می‌زنم که دستور پراعتبار خرید هواپیمای ماوراء صوت کنکورد و کشتی های جنگی و هاورکرافت‌ها و موشک‌ها و دیگر جنگ افزارهای دفاعی را او صادر کرده است.

در سال گذشته، هنگامی که شاه از مؤسسات دفاعی انگلستان بازدید می نمود تا هواپیماها و سلاح‌ها را در حین عمل مشاهده کند، سرشاپور در کنار او بود. منشاء این آشنائی یکی از نمونه‌های حیرت‌انگیزی است که نشان می‌دهد تاریخ در واقع چگونه ساخته می‌شود.

پس از جنگ اول جهانی پدر ایشان بنام «ریپورتر»، (زیرا اجداد وی گزارشگران جراید انگلستان در شهر بمبئی بودند)، مشاور شرقی سفارت بریتانیا در ایران بود. ژنرال آیرونساید، فرمانده نظامی نیروهای بریتانیا در آنجا از لندن دستوری دریافت داشت که شاهی را که سلطنت می کرد خلع کند و به یافتن فرمانروای جدیدی که به شکل واقعی‌تری منویات ملی ایران را منعکس سازد، کمك نماید. ژنرال برای مشورت به مستر ریپورتر مراجعه کرد و وی گفت که تنها یك نفر را می شناسد که دارای کمال اخلاقی، قدرت تصمیم و لیاقت عقلی اجرای چنین وظیفه‌ای است و او رضاخان افسر ایرانی بریگاد قزاق است.

آیرونساید وقتی رضاخان را دید بلافاصله به وی علاقمند شد و وی را وارد دولت ساخت و بزودی رضاخان نخست‌وزیر شد. او در سال ۱۹۲۵ خود را شاه ایران اعلام داشت و عنوان «پهلوی» بر خود نهاد و اکنون فرزند اوست که سلطنت می کند.

این اتفاق که تقریباً تصادفی بود [!] برای ایران جنبه حیاتی یافت، نه فقط بدان سبب که رضاخان یك سلطان مترقی از آب درآمد، بلکه بخاطر اینکه پسرش نیز خود را دارای یك شم شگرف رهبری نشان داده است. ایران به سبب همین شم رهبری در راه پیشرفت اجتماعی و

---

101. Knight

صنعتی با آهنگ رشدی بیسابقه گام برمی‌دارد و معاملات با انگلستان در این جریان نقش عظیم ایفاء می‌کند.

سِرشاپور ریپورتر عیناً مانند شاه معتقد است که دوستی و همکاری انگلستان و ایران که به سرعت در حال توسعه است یکی از جریانات بسیار شوق‌آور در سیاست بین‌المللی است.

سِرشاپور ریپورتر در سال ۱۹۶۹ به علت خدمات سابقش نشان .O.B.E دریافت داشت ولی سوابق خدمت وی به انگلستان بسیار دیرین‌تر از این تاریخ است.

در جریان جنگ دوم جهانی او کارشناس جنگ روانی بریتانیا در هندوستان بود. در جریان بحران نفت ایران در اوائل دهه پنجاه، هنگامی که محمدمصدق منافع نفتی بریتانیا را ملی کرد و مناسبات دیپلماتیك دو کشور به وخامت گرائید، او رایزن سیاسی سفارت آمریکا در تهران بود. از آن دوران او به یکی از خارق‌العاده‌ترین چهره‌های بین‌المللی بدل شده است که در عالی‌ترین سطوح فعالیت می‌کند ولی شخصاً ترجیح می‌دهند که خود را از زیر نور تند حوادث بیرون نگاه دارند.

ایشان به زودی به تهران بازمی‌گردند؛ جائی که با حجب و فروتنی همراه همسرشان آسیه و دو فرزندشان زندگی می‌کنند.[۱۰۲]

حادثه زمستان ۱۳۵۱ نه تنها سبب تیرگی روابط شاپورجی با شاه نشد، بلکه او با اقتداری بیسابقه و بلامنازع به حضور خود در تهران ادامه داد. در این دوران حریم شاپورجی کاملاً به رسمیت شناخته شد و او در بسیاری از معاملات ایران با شرکت‌های غربی، در سرمایه‌گذاری‌های شاه در انتخابات آمریکا و در یك کلام در کلیه فعل و انفعالات پس‌پردهٔ دربار پهلوی موقعیتی بی‌رقیب داشت. در این دوران سِرشاپور ریپورتر علاوه بر نقش خود به عنوان مشاور اطلاعاتی دولت بریتانیا در مسائل ایران، مشاور وزارت دفاع انگلیس نیز بود. درباره حجم معاملاتی که با شرکت مستقیم و غیرمستقیم شاپورجی صورت گرفته هنوز آمار کاملی در دسترس ما نیست. ولی می‌دانیم که در سال ۱۳۵۵ ایران موشك‌های رایپر را از انگلستان به مبلغ ۴۰۰ میلیون لیره در ازاء صدور نفت خام خریداری کرد و میزان خرید اسلحه ایران از انگلیس در سال ۱۹۷۸ به بیش از یك میلیارد لیره (قریب به دو میلیارد دلار) رسید. روزنامه *تایمز* در ماه مه ۱۹۷۸ در حاشیهٔ خبر قرارداد ۷۵۰ میلیون لیره‌ای احداث مجتمع نظامی اصفهان نوشت: «ایران هم‌اکنون بزرگترین خریدار تکنولوژی نظامی انگلیس است» و

۱۰۲. همسر شاپور اردشیرچی، آسیه آزماتوك یانس فرزند یگور متولد بندرانزلی است و دو فرزند وی هما ریپورتر (متولد ۱۳۳۴ ش.) و کامبیز ریپورتر (متولد ۱۳۳۸ ش.) می‌باشند.

افزود که ۶۰ درصد صادرات اسلحه انگلیس توسط ایران خریداری می‌شود.[۱۰۳] در نتیجه این نقش کلیدی شاپورجی در اقتصاد بریتانیا بود که در سال ۱۳۵۶ نام وی به مطبوعات غرب درز کرد و مجله انگلیسی *پریوات آی* به او لقب طنزآمیز «ریپورتر سال» داد.[۱۰۴]

سِرآنتونی پارسونز، سفیر سابق انگلیس در ایران، دستاورد ۴۰ سال فعالیت اردشیر ریپورتر و ۳۲ سال فعالیت شاپور ریپورتر در ایران برای دولت بریتانیا را چنین بیان می‌دارد:

> واقعیت این است که ایران در دوران پهلوی برای انگلستان هم یك متحد باارزش و هم یك بازار وسیع و پرمنفعت بود. آرامش نسبی و سیاست طرفدار غرب ایران از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، در دورانی که تمام منطقه خاورمیانه تا شبه‌قاره هند آشفته و در معرض خطر شوروی قرار داشت و بالقوه برای منافع انگلستان خطرناك بود، ارزش و اهمیت زیاد داشت. اگر مسئله قیمت نفت را به کنار بگذاریم، اطمینان از جریان نفت ایران در شرایطی که نفت کشورهای عربی همواره در معرض تهدید تحریم به دلایل سیاسی بود، برای انگلستان اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. از همه اینها گذشته، ایران در فاصله سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ وسیع‌ترین بازار صادرات انگلیس در خاورمیانه به شمار می‌رفت و هزار میلیون لیره ارز موردنیاز انگلستان را در شرایط دشوار اقتصادی تأمین می‌کرد.[۱۰۵]

پیروزی انقلاب اسلامی ایران دستاورد ۷۲ ساله ریپورترها را به باد داد و با امواج گسترده خود نفرت عمیق امت مسلمان منطقه را علیه سلطه شوم امپریالیسم و صهیونیسم جهانی توسعه بخشید. در سالهای پس از انقلاب شاپور ریپورتر نقش درجه اولی در توطئه‌های عظیمی که علیه نظام نوپای اسلامی ایران صورت گرفت به عهده داشت و از جمله، بگفته سپهبد متواری سعید رضوانی، مبلغ یك میلیون دلار اعتبار در اختیار ارتشبد بهرام آریانا گذارد و با همین پول بود که نخستین کانونهای ضدانقلاب مسلح در خاك ترکیه و عراق سازمان داده شد. نشریهٔ انگلیسی *ساندی تلگراف*، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۷۹/ ۵ فروردین ۱۳۵۸، چنین نوشت:

> سِر شاپور ریپورتر دلال و مقاطعه‌کار هندی‌الاصل، که در زمان دولت ادوارد هیث به دریافت لقب «سِر» مفتخر گردید و همواره رایزن عالی‌مقام شاه ایران بود، اینك در لندن به سر می‌برد و در حال انجام مذاکرات مهم و محرمانه سیاسی با مقامات دولت بریتانیا برای کسب اجازه اقامت شاه مخلوع در انگلستان است.

---

۱۰۳. *کیهان هوایی*، ۱۳۵۷/۲/۲۷

۱۰۴. راجی، ص ۱۴۴

۱۰۵. هوشنگ مهدوی، ص ۳۱۱

سِرشاپور ۵۸ ساله است و از راه سازمان‌دهی قراردادهای مخفیانه معاملات کمپانی‌های انگلیسی با ایران و از طریق کمیسیون‌ها و رشوه‌های معمول در این گونه قراردادها حداقل ۵۰ میلیون پوند به جیب زده است. او در حال فرار از حکومت انقلابی ایران است. گفته می‌شود که در حال حاضر نام او در لیست سیاه رسمی دولت ایران قرار دارد. در این لیست در میان مشاوران و همکاران اصلی شاه، از ۱۶ نفر به عنوان چهره‌های اصلی نام برده شده که در بین آنان سِرشاپور چهره‌ای متمایز است. علت پیگرد او توسط حکومت انقلابی ایران تنها به دلایل فوق‌الذکر نیست، بلکه او کسی است که روابط و همکاری نزدیکی با سازمان‌های جاسوسی انگلستان و آمریکا داشته و از جمله عملیات او نقش مستقیم در کودتای سال ۱۹۵۳ و بازگردانیدن شاه به تاج و تخت می‌باشد.

شاه پس از ترك ایران، در ژانویه به عنوان میهمان ملك حسن، شاه مراکش، در این کشور به سر می‌برد. ولی او اکنون تمایل دارد که به انگلستان نقل‌مکان کند. شاه در حال حاضر مالك استیلمانس است که مِلك بسیار وسیعی در حوالی گودلمینگ در ایالت ساری می‌باشد. این مِلك با دیوارها و استحکامات محصور شده و دارای قلعه، دروازه و خانه‌های متعدد و حتی زمین مسابقه سوارکاری است. پیش از این، در ماه فوریه، دکتر اوئن وزیرامورخارجه بطور خصوصی به شاه گفته بود که نمی‌تواند به انگلستان بیاید، زیرا انگلستان مایل به برقراری روابط حسنه با رژیم جدید ایران می‌باشد.

از دوستان سِرشاپور باید از آنتونی پارسونز سفیر سابق بریتانیا در تهران نام برد که اخیراً به انگلستان مراجعت کرده و به مقام جانشین معاون دائمی وزیر امورخارجه ارتقاء یافته است. سِرشاپور از ماه فوریه تاکنون با وزارت امورخارجه و سِرپارسونز و حتی رهبران حزب محافظه‌کار در تماس دائم بوده است. در تماس با محافظه‌کاران، او به ملاقات جولیان آمری، وزیر کشور دولت محافظه‌کار سابق [دولت هیث]، رفت. آمری همان کسی است که در سال ۱۹۷۳ او را برای دریافت نشان K. B. E. [شوالیه امپراتوری بریتانیا] نامزد نمود. جولیان آمری می‌گوید: «سِرشاپور در حدود دو هفته قبل به دیدار من آمد. ملاقات ما خصوصی بود و موضوع بحث ما دربارهٔ وضع سیاسی ایران و شاه بود.»

محل اقامت کنونی سِرشاپور، آپارتمانی در لندن است که توسط نگهبانانی که از ملیّت‌های مختلف انتخاب شده‌اند به شدت حفاظت می‌شود. این حفاظت به خاطر حمله احتمالی «گروه ضربت» است که سران سازمان آزادیبخش فلسطین وعدهٔ تشکیل آن را به آیت‌الله خمینی داده‌اند. شاپور ریپورتر اخیراً در ژنو نیز دیده شده است. ژنو جائی است که ثروت او و نیز مقادیر زیادی از ثروت بیکران شاه در آنجا نگهداری می‌شود. سِرشاپور با پاسپورت انگلیسی‌اش... می‌تواند به راحتی به همه جا مسافرت کند...

از زمان سقوط شاه، دربارهٔ محل زندگی شاپور ریپورتر اطلاع دقیقی در دست نیست و تنها خبر مشخص این است که این دست راست شاه بسیار پیش از استقرار دولت انقلابی از نظرها محو شد. هفته پیش در اجلاس جامعهٔ دست‌اندرکاران متنفذ مالی انگلیس، که برای

تبادل اطلاعات پیرامون اوضاع داخلی ایران گرد آمده بودند، گفته می شد که سِرشاپور ایران را ترك کرده و احتمالاً در محل امنی به سر می برد. از سوی دیگر گفته می شود که از زمان سقوط شاه تاکنون، سِرشاپور چندین بار به لندن آمده و در اواسط ماه مارس نیز با یکی از عوامل ارتباطی اش ملاقات نموده است. وی در ماه فوریه به باشگاه بات در مرکز لندن، که خود زمانی عضو آن بود، سری زده است. سِرشاپور که نگران جان خویش می باشد، این روزها بیش از همیشه و به طرزی مرموز از روابط اجتماعی طفره می‌رود. جولیان آمری دربارهٔ او می گوید: «او از زمرهٔ آن گروه از مردم نیست که بتوان از آنها سؤالات خصوصی کرد. من هیچ گاه از محل اقامت او اطلاعی نداشته‌ام. و اینك نیز اطلاع ندارم که وی در کجای لندن زندگی می کند. او هرگاه قصد ملاقات با من را داشته باشد خودش تماس می گیرد.» آمری هم چنین می گوید: «او یك مرد خارق‌العاده است که هر نوع تجارتی را دوست دارد.»

سِرشاپور واسطه بسیاری از شرکت‌های تولیدکننده و کارخانه‌های انگلیسی بوده و مشاور بسیاری از مؤسسات انگلیسی است. به همین دلیل «قانون طلائی» تجارت با ایران این بود که هرگاه یك تاجر انگلیسی مایل به فعالیت بازرگانی در ایران بود، باید با سِرشاپور تماس می گرفت. سِرشاپور در سالهای اخیر عامل اصلی فروش هزاران تانك چیفتن و اسکورپیو، و نیز سلاح‌های هدایت شوندهٔ رایپر، به ایران بود. در اثر مساعی او ایران بیش از ۸۰۰ میلیون پوند اسلحه به انگلستان سفارش داد. از جمله کمپانی هایی که در اثر کمك‌های سِرشاپور موفق به عقد قراردادهای گوناگون با ایران گردیده اند، عبارتند از آی. سی. آی.، لیلاند انگلستان، کرایسلر، وسپر، تورنی کرافت راکال و تیت اَندلایل. در سال ۱۹۷۶، که دو نفر از مدیران شرکت راکال و یك نظامی ارتش بریتانیا به جرم ارتشاء در محکمهٔ جنائی لندن محاکمه شدند، از سِرشاپور با نام «آقای فیکسیت» [کارچاق کن] نام برده شد. در آن زمان، کمپانی راکال نومیدانه می کوشید تا قراردادی مطمئن برای فروش ۴ میلیون پوند تجهیزات رادیوئی تانك‌های چیفتن منعقد کند و پس از کمك سِرشاپور و انعقاد این قرارداد، به خاطر این خدمت دو درصد از کل معامله، یعنی ۸۰ هزار پوند، به او پرداخت. در همان محاکمه، از سِرشاپور، که در سال ۱۹۶۹ به خاطر «خدماتی به حفظ منافع بریتانیا در ایران» به دریافت نشان O. B. E. و در سال ۱۹۷۳ به دریافت نشان شوالیه‌گری مفتخر شده بود، به خاطر دریافت یك میلیون پوند حق دلالی از دولت بریتانیا در معامله غیرقانونی یکصد میلیون پوندی اسلحه، نام برده شد. کسانی که با این چهرهٔ مرموز سروکار دارند، عقاید مختلفی دربارهٔ او ابراز می‌دارند. آقای جان پك، یك تاجر لندنی، می گوید: «او از آن دسته مردمانی است که اگر بخواهد می تواند با زبان مار را از سوراخ بیرون آورد. شما هیچگاه نمی‌دانید که موقعیت کنونی او چیست و لحظه‌ای بعد چه خواهد کرد.»

رابطه خانواده ریپورتر با دودمان پهلوی و حکومت بریتانیا به یك نسل قبل باز می گردد. پدر او، که تحصیلات خود را در انگلستان به پایان برده بود، مخبر روزنامهٔ *تایمز* در تهران بود و به قول عده ای مأمور انگلستان در این کشور محسوب می شد. منابع ایرانی می گویند که سِرشاپور در

بلواهای سال ۱۹۵۳ نقش اساسی داشته است. او که در زمان اخراج انگلیسی‌ها از ایران این کشور را ترك گفته بود، بعداً به عنوان مشاور سیاسی سفارت آمریکا به تهران بازگشت. او در همان زمان همکاری نزدیك خود را با سازمان «سیا» آغاز کرد و مستقیماً با عوامل این سازمان وارد مذاکره شد تا کودتایی را که در اثر آن شاه به قدرت بازگشت، سازماندهی کند...[۱۰۶]

۱۰۶. از آوریل سال ۱۹۷۶، با به قدرت رسیدن «حزب کارگر» به رهبری جیمز کالاهان، موقعیت لُرد ویکتور روچیلد، و به تبع او شاپور ریپورتر، در دولت بریتانیا تضعیف شد و افشاگری‌هایی علیه «حزب محافظه کار» و دولت هیث آغاز گردید. یکی از پرده های این رقابت، محاکمه ای است که در مقاله فوق بدان اشاره شده که طی آن آلودگی های مالی برخی وابستگان حزب محافظه کار افشاء شد. فرد نظامی که محاکمه شد سرهنگ دوم رانیل بود که از کمیسیون غیرقانونی یك میلیون پوندی «آقای فیکسیت» (شاپورجی) پرده برداشت. پرداخت این کمیسیون به شاپورجی صحّت داشت. در این رابطه سندی در دست است. این سند چك شمارهٔ ۱۶۲۵۰۰ مورخ ۱۳۵۷/۵/۲۴ بانك ایران و خاورمیانه شعبهٔ خیابان تخت جمشید سابق به مبلغ ۴۲،۵۷۹،۲۸۰ ریال می باشد که طی آن شاپورجی «مالیات» این کمیسیون را به وزارت امور اقتصادی و دارائی ایران پرداخت کرده و طی نامه شماره ۸۳۲۴/۳۱ مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۵ تقاضای مفاصا حساب مالیاتی نموده است.

انتشار مقاله *ساندی تلگراف* را باید تداوم افشاگری‌های «حزب کارگر» علیه باند نیرومند «محافظه کاران» محسوب داشت. در این زمان توسط لُرد روچیلد و شاپور ریپورتر اِعمال نفوذهایی برای دریافت مجوز اقامت شاه در انگلیس صورت می گرفت و دولت کالاهان در برابر این فشارها مقاومت می کرد و لذا در واپسین روزهای اقتدار خود با انتشار این مقاله کوشید تا هرگونه زمینهٔ ورود شاه را به انگلستان از بین ببرد و دست «محافظه کاران» را در این زمینه رو کند. این فشارها کاملاً جنبه سیاسی ـ تبلیغی داشت و زمانی که مارگارت تاچر مدت کوتاهی بعد، در ۳ مه ۱۹۷۹، به قدرت رسید با بی اعتنایی به شاه فراری و درمانده، عملاً همان مشی پیشین دولت کالاهان ـ اوئن را پی گرفت. (مراجعه شود به: شوکراس، ص ۲۸۳ـ۲۹۳).

۸. چهره‌های «سیا» و ایران

فعالیت‌های سرویس اطلاعاتی آمریکا، از بدو پیدایش، با تاریخ سرزمین ما گره خورده و ایران یکی از عرصه‌های اصلی عملیات مداخله گرانه و جاسوسی آن بوده است. در این مقاله می‌کوشیم تا با شرح زندگی سه چهره اصلی «سیا»، که هر یك بنحوی در تحکیم سلطنت پهلوی مؤثر بوده‌اند، تصویری از این تاریخ سیاه ارائه دهیم. سه چهره‌ای که برگزیده‌ایم به دلیل جایگاه خاص آنان است: ریچارد هلمز؛ مقام عالیرتبه «سیا» که مدتها لقب «سلطان جاسوسان آمریکا» را یدك می‌کشید و سال‌های مدید نقش تعیین کننده‌ای در تحکیم رژیم پهلوی ایفاء کرد، کرمیت روزولت مردی که رهبری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه را به دست داشت و در مطبوعات غرب به «آقای ایران» ملقب شد و بالاخره گراتیان یاتسویچ، که در سالهای «بحران امینی» با جانبداری خود از محمدرضا پهلوی به او یاری رسانید تا این موج را از سر بگذراند و با جلب حمایت مجدد آمریکا رفورم «انقلاب سفید» را تحقق بخشد. تصور ما بر این است که ترسیم زندگینامه این سه شخصیت «سیا» می‌تواند ابعاد دیگری از تاریخ سلطنت پهلوی را روشن سازد و «راز» بقاء و دوام و فراروییِ آن را به «جزیره ثبات» غرب در دریای متلاطم منطقه نشان دهد. این تصویر همانندی عجیب سرگذشت این سه مقام عالی «سیا» را با زندگی سایر چهره‌های برجسته اطلاعاتی غرب در ایران، مانند سِر شاپور ریپورتر و یعقوب نیمرودی، نشان می‌دهد؛ جاسوسانی که دستمایهٔ اطلاعاتی خود را به ذخیره فعالیت‌های مالی بدل ساختند و به عنوان دلالانی بی‌رقیب سالهای سال بر حیات اقتصادی میهن ما چنگ انداختند.

پیش از معرفی چهره‌های فوق، دو توضیح فشرده درباره «سیا» مفید به نظر می‌رسد:

نگاهی کوتاه به «سیا»

سیر فعالیت‌های اطلاعاتی ایالات متحدهٔ آمریکا دارای یك «پیش تاریخ» و یك «تاریخ» است که با تأسیس سازمان «سیا» آغاز می‌شود.

«پیش تاریخ» سازمان اطلاعاتی آمریکا با نام جرج واشینگتن، «پدر دولت آمریکا» و نخستین رئیس‌جمهور این کشور، پیوند خورده است. او در سال ۱۷۷۷ به یکی از دوستانش نوشت: «ضرورت کسب اطلاعات خوب روشن است و نیازی نیست که تأکید بیشتر شود ـ تنها چیزی که من باید اضافه کنم این است که شما باید این مسئله را تا حد مقدور کاملاً سرّی تلقّی کنید زیرا عالی‌ترین شکل موفقیت به سریّت بستگی دارد و عموماً به این علت است که [کارگزاران اطلاعاتی] شکست می‌خورند...» نخستین سازمان اطلاعاتی آمریکا «کمیته مکاتبات سرّی» نام داشت که در سال ۱۷۷۵ تأسیس شد و واشینگتن از شبکه اطلاعاتی خود علیه نیروهای انگلیسی بهره می‌جست.

در دوران جنگ اول جهانی، وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، نغمه‌های «رسالت جهانی» ایالات متحده را ساز کرد و این جهانگستری امپریالیستی را به پوشش لیبرالیسم آراست.

> ویلسون مردی بود با نوعی بینش مسیحائی؛ اعتقادی که بر مبنای آن نظم کهن در مهیب‌ترین جنگ تاریخ مضمحل شده و شرایطی پدید آمده که می‌توان تاریخ را تسخیر کرد و آن را مجدداً هدایت نمود. او به بازسازی کامل جهان کهن و جایگزینی آن با آرمان دمکراسی لیبرالی در همه جا اعتقاد داشت. در بینش ویلسون مفهوم خاص او از دمکراسی لیبرالی می‌توانست راه میانه‌ای میان ارتجاع و انقلاب باشد...[1]

باشناخت این دیدگاه بود که وینستون چرچیل، از طریق ویلیام وایزمن، رئیس ایستگاه اینتلیجنس سرویس در ایالات متحده، ویلسون را به مشارکت در فعالیت اطلاعاتی علیه روسیه ترغیب کرد و یك جاسوس برجسته خود را در اختیار او گذارد. این جاسوس، سامرست موآم ـ نویسنده معروف انگلیس (۱۸۷۴ـ۱۹۶۵) ـ بود که با پوشش نگارش کتاب وارد روسیه شد و نقش «مأمور ویژه» (éminence grise) پرزیدنت ویلسون را ایفاء کرد. از دیگر جاسوسان برجسته آمریکا در این دوران باید به ارنست همینگوی ـ نویسنده سرشناس و برنده جایزه نوبل (۱۸۹۹ـ۱۹۶۱) ـ اشاره کرد، که فعالیت اطلاعاتی خود را از سال ۱۹۱۷ در پوشش «صلیب سرخ» آمریکا آغاز کرد و طی سالهای مدید در خاوردور و آفریقا و کوبا و اسپانیا فعالیت

1. Volkman and Baggett, P. 5

داشت. همینگوی در دوران جنگ داخلی اسپانیا «سَرجاسوس» اداره اطلاعات نظامی آمریکا بود و در میان همکارانش به «پاپا» شهرت داشت. در همین زمان بود که او نمایشنامه ستون پنجم (۱۹۳۸) را با الهام از تجربیات شخصی‌اش نگاشت.

در این دوران، فعالیت‌های اطلاعاتی آمریکا به شکل غیرمتمرکز بود و توسط سه نهاد مجزا هدایت می‌شد: ۱ـ وزارت خارجه که شبکه اطلاعاتی خود را با پوشش دیپلماتیک در اختیار داشت؛ ۲ـ «اداره اطلاعات نظامی»؛ ۳ـ «اداره اطلاعات نیروی دریایی». در این زمان، علاوه بر نمایندگی‌های سیاسی، «صلیب سرخ» مهم‌ترین پوشش فعالیت‌های اطلاعاتی آمریکا به شمار می‌رفت و معروفترین نمونه آن ویلیام بویس تامپسون، رئیس «صلیب سرخ» آمریکا در روسیه بلشویکی، است. در تاریخنگاری آمریکا این دوران از فعالیت اطلاعاتی به عنوان دوران «جاسوسی آماتور» خوانده می‌شود و دوران «جاسوسی حرفه‌ای» ـ و یا «تاریخ» سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا ـ با وقایع جنگ دوم آغاز می‌گردد.

با آغاز جنگ دوم جهانی، فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا، سرهنگ ویلیام دونوان را مأمور ساخت که کلیه اطلاعات استراتژیك را گردآوری و تحلیل کند و در اختیار ریاست‌جمهوری و سایر مقامات مسئول قرار دهد و بدین ترتیب «دفتر سرهنگ دونوان»، نطفه اوّلیه سرویس اطلاعاتی آمریکا، شکل گرفت. معهذا، در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ حمله غافلگیرانه ژاپن به پایگاه بزرگ آمریکا در «پرل هاربور» (هاوائی) رخ داد که به نابودی این مرکز نظامی انجامید و بدینسان آمریکا وارد صحنهٔ جنگ جهانی شد. در بررسی‌هایی که صورت گرفت، علت غافلگیری آمریکا در ضعف سیستم اطلاعاتی این کشور تشخیص داده شد و در نتیجه به دونوان دستور داده شد که یك سازمان متمرکز اطلاعاتی تأسیس کند. بدین ترتیب، در سال ۱۹۴۲ توسط ژنرال دونوان (وی تا درجه سرلشکری رسید)، سازمان مرکزی اطلاعات نظامی آمریکا با نام «اداره خدمات استراتژیك» (OSS)[۲] تأسیس شد و تا پایان جنگ به کار خود ادامه داد. این سازمان از آنجا که فاقد حداقل تجربیات اطلاعاتی بود نخستین اعضاء خود را به انگلیس اعزام داشت تا در پایگاه‌های اینتلیجنس سرویس آموزش و تجارب اولیه را کسب کنند.[۳] فعالیت OSS چهار سال بیش به طول نکشید و با پایان جنگ، در سال ۱۹۴۶ به دستور

---

2. Office of Strategic Services

۳. در واقع می‌توان سازمان اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا را فرزند اینتلیجنس سرویس بریتانیا محسوب داشت. در سالهای ۱۹۴۰ـ۱۹۴۵ ریاست دفتر هماهنگی اطلاعاتی بریتانیا در آمریکا را سِر ویلیام استیفنسن (Sir William Stephenson) به عهده داشت. او که به «بیل کوچك» شهرت داشت (در مقابل ←

پرزیدنت ترومن منحل شد و بر شالودهٔ آن سازمانی بنام «گروه مرکزی اطلاعات» (CIG)[۴] ایجاد گردید. فعالیت‌های ادگار هوور، بنیانگذار و رئیس مقتدر F. B. I که از توسعهٔ یك سازمان رقیب هراس داشت، از مهم‌ترین عواملی بود که انحلال OSS را سبب شد. معهذا، با گسترش تمایلات امپریالیستی در محافل حاکمه آمریکا، نیاز به سازمانی که جهان را زیرپوشش جاسوسی و توطئه گری خود قرار دهد بر رقابت‌های هوور فائق آمد و در نتیجه بر مبنای «قانون امنیت ملی» مصوبه کنگره آمریکا، در اول مه ۱۹۴۷ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا)[۵] تأسیس شد. «سیا» فعالیت اولیه خود را با ۲۰۰۰ پرسنل آغاز کرد که $\frac{۱}{۳}$ آن در خارج از مرزهای ایالات متحده فعالیت داشتند.

«سیا» از بدو پیدایش تا دولت جرج بوش دارای ۱۱ رئیس بوده، که اسامی آنان به شرح زیر است:

۱ـ دریادار هیلن کوتر[۶] (اول مه ۱۹۴۷ـ۷ اکتبر ۱۹۵۰)؛

۲ـ ژنرال بیدل اسمیت[۷] (۷ اکتبر ۱۹۵۰ـ۹ فوریه ۱۹۵۳)؛

۳ـ آلن دالس[۸] (۲۶ فوریه ۱۹۵۳ ـ ۲۹ نوامبر ۱۹۶۱) ـ آلن دالس بنیانگذار واقعی و «پدر سیا» محسوب می‌شود؛

۴ـ جان مك کن[۹] (۲۹ نوامبر ۱۹۶۱ ـ ۲۸ آوریل ۱۹۶۵)؛

۵ـ دریابان ویلیام ربورن[۱۰] (۲۸ آوریل ۱۹۶۵ ـ ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶)؛

← دونوان، که به «بیل بزرگ» یا «بیل وحشی» معروف بود)، به دستور سر وینستون چرچیل همکاری نزدیك و صمیمانه‌ای را با دونوان آغاز کرد و از این طریق نقش مهمی در جلب آمریکا به جنگ ایفاء نمود. استیفنسن در تأسیس OSS و آموزش نخستین پرسنل اطلاعاتی آمریکا سهم اساسی داشت و به این دلیل پس از پایان جنگ اولین شهروند غیرآمریکایی بود که به دریافت عالیترین نشان ملّی آمریکا (Medal of Merit) نائل آمد. (برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: John Ranelagh, *The AGENCY: The Rise and Decline of CIA*, New York, 1986).

4. Central Intelligence Group

5. Central Intelligence Agency

6. Roscoe Henry Hillenkoetter

7. Walter Bedell Smith

8. Allen Welsh Dulles

9. John Alex McCone

10. William Francis Raborn

۶ـ ریچارد هلمز[11] (۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ ـ ۲ فوریه ۱۹۷۳)؛
۷ـ جیمز شلزینگر[12] (۲ فوریه ۱۹۷۳ ـ ۲ ژوئیه ۱۹۷۳)؛
۸ـ ویلیام کلبی[13] (۴ سپتامبر ۱۹۷۳ ـ ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶)؛
۹ـ جرج بوش[14] (۳۰ ژانویه ۱۹۷۶ ـ ۲۰ ژانویه ۱۹۷۷)؛
۱۰ـ دریاسالار استانسفیلد ترنر[15] (۹ مارس ۱۹۷۷ ـ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱)؛
۱۱ـ ویلیام کیسی[16] (۲۸ ژانویه ۱۹۸۱ ـ مه ۱۹۸۷).

هم‌اکنون، در دولت بوش، ویلیام وبستر ریاست «سیا» را به عهده دارد.

«سیا»، که وظیفه کسب اطلاعات و اجرای عملیات سیاسی و شبه‌نظامی در خارج از مرزهای ایالات متحده آمریکا را به عهده دارد، تنها سرویس مخفی آمریکا نیست و علیرغم اقتدار آن، همواره رقابت‌های گاه خشن و شدید میان آن با سایر سرویس‌های آمریکا (بویژه با FBI و NSA) جریان داشته و این امر به توانائی‌های حکومت آمریکا لطماتی وارد ساخته است. در نتیجه، در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ قانونی به تصویب رسید و طبق آن «سیا» رسماً در رأس «جامعه اطلاعاتی آمریکا» قرار گرفت و به رئیس «سیا» عنوان «مدیر اطلاعات مرکزی» (DCI)[17] داده شد که وظیفه کنترل اداری و عملیاتی و تنظیم بودجه سایر سرویس‌ها را نیز به عهده دارد.

«آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) هرچند جزء قوه مجریّه محسوب می‌شود، ولی در برابر هیئت دولت مسئول نیست و رئیس «سیا» تنها در جلسات «شورای امنیت ملّی»[18] کلیات اطلاعات خود را ارائه می‌دهد و اقدامات او با تصویب شخص رئیس‌جمهور انجام می‌گیرد. قوه مقننه آمریکا در مواردی که تخلف «سیا» از موازین قانونی را تشخیص دهد، می‌تواند از طریق کمیسیون‌های ویژه‌ای به تحقیق پیرامون این تخلفات بپردازد.

در بررسی تاریخ «سیا» آن چه جالب توجه است ضعف رؤسای آن در دوران‌هایی است که «دمکرات»ها به قدرت رسیده‌اند، در حالی که به عکس در دوران حکومت «حزب

11. Richard McGarrah Helms
12. James Rodney Schlesinger
13. William Egan Colby
14. George Herbert Walker Bush
15. Stansfield Turner
16. William Joseph Casey
17. Director of Central Intelligence
18. National Security Council

جمهوریخواه» این سرویس از رؤسای مقتدری چون آلن دالس برخوردار بوده است. نمونه ویلیام ربورن نمونه‌ای گویاست. این دریابان ۶۰ ساله تگزاسی صرفاً به دلیل دوستی با لیندون جانسون، رئیس جمهور «دمکرات» آمریکا، به ریاست «سیا» منصوب شد، ولی دوران ریاست او ۱۴ ماه بیشتر به طول نکشید و نام وی به عنوان «مفتضح‌ترین رئیس سیا» در مطبوعات غرب شهرت یافت! از معروفترین داستان‌های دوران ریاست او، خاطره‌ای است که یکی از کارمندان عالیرتبه «سیا» بیان داشته:

ربورن یك روز صبح با حالتی بسیار هیجان‌زده وارد جلسه مسئولین «سیا» شد و بر صندلی ریاست قرار گرفت. او بلافاصله شروع به صحبت کرد و گفت: «الساعه یك مطلب بسیار جالب خواندم و متوجه شدم که روابط روس‌ها و چینی‌ها اصلاً خوب نیست!» با این جمله، جلسه رهبران «سیا» ناگهان غرق سکوت شد و ۱۲ چهره حیرت‌زده به سوی ربورن بازگشت. ۱۰ سال از آغاز اختلافات چین و شوروی می‌گذشت و این حادثه شهرت جهانی داشت و «سیا» تاکنون هزاران صفحه تحلیل پیرامون آن تهیه کرده بود! ربورن متوجه حیرت مدیران «سیا» نشد و با اصرار گفت: «نه، گوش کنید بچه‌ها! این مسئله مهم است، واقعاً خیلی مهم است!» و سپس به مدیرکل اطلاعات «سیا» رو کرد و گفت: «می خواهم شما تفسیری درباره این موضوع برایم تهیه کنید!» و زمانی که با حیرت بیشتر جلسه مواجه شد، با تأکید افزود: «شما این مسئله را به حد کافی جدّی نمی‌گیرید. من از شما می‌خواهم که همه پرونده‌های خود را در این باره برایم بفرستید. همه پرونده‌ها را می‌خواهم!» در این موقع، مدیرکل اطلاعات «سیا» از کوره دررفت و گفت: «بسیار خوب. ولی با چه وسیله‌ای برای شما بفرستیم؟ با فرقان؟!».

این بررسی نشان می‌دهد که در دوران ریاست جمهوری «دمکرات»ها، رؤسای ضعیف «سیا» مورد پذیرش مسئولین عالیرتبه این سرویس، که مانند اینتلیجنس سرویس بریتانیا معمولاً دارای گرایش «راست» می‌باشند، قرار نگرفته‌اند و در نتیجه نوعی اختلال در سیستم اطلاعاتی آمریکا پدید شده است. دوران ریاست دریاسالار ترنر، که توسط کارتر منصوب شد، و ضعف «سیا» در قبال انقلاب اسلامی ایران حادثه‌ای معروف و گویاست.

«سیا» و اینتلیجنس سرویس

سیر روابط «سیا» و اینتلیجنس سرویس به عنوان بخشی از تاریخ مناسبات این دو قدرت امپریالیستی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی قابل بررسی است.

پیش از جنگ جهانی دوم، بریتانیا، آلمان، ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اتحاد شوروی

۵ قدرت اصلی جهان به شمار می‌رفتند. در آستانه جنگ دوم، اقتصاد آمریکا به دلیل عوارض بحران سالهای ۱۹۲۹ـ۱۹۳۳ به شدت ناتوان بود. بروز جنگ دوم جهانی سبب شکوفائی چشمگیر اقتصاد آمریکا به زیان انگلستان و سایر کشورهای صنعتی اروپا شد، بنحوی که ایالات متحده توانست در سال ۱۹۳۹ کلیه عوارض بحران را جبران کند. طبق آمار رسمی، کمپانی‌های آمریکایی، بویژه در رشته صنایع تسلیحاتی، طی سالهای ۱۹۴۱ـ۱۹۴۵، یعنی سالهای جنگ، ۱۰۷/۴۰۰ میلیارد دلار از اروپا سود بردند. جنگ دوم توازن نیروها را در غرب به ضرر بریتانیا و به سود آمریکا به هم زد. در آغاز جنگ، انگلستان مجبور شد ذخایر طلا و $\frac{1}{4}$ سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود را به مبلغ ۱۱۰۰ میلیون پوند به آمریکا بفروشد تا بتواند نیازهای نظامی خود را تأمین کند. با تضعیف مواضع بریتانیا و فروپاشی امپراتوری مستعمراتی آن، ایالات متحده دست‌اندازی به مستعمرات و اقمار انگلستان را آغاز کرد و در نخستین گام طبق قرارداد ۱۸ اوت ۱۹۳۹ سیطرهٔ خود را بر کانادا برقرار ساخت. سپس در ۲ سپتامبر ۱۹۴۰ قراردادی میان دو دولت به امضاء رسید و آمریکا در ازای تحویل ۵۰ ناوشکن به انگلیس حق استقرار پایگاه نظامی در گینهٔ انگلیس، برمودا، باهاما، جامائیکا، باربادوس، ترینیداد و سن‌لوئی را به دست آورد. آمریکا طی سالهای ۱۹۴۱ـ۱۹۴۵ مبلغ ۳۰/۹ میلیارد دلار به انگلستان وام داد و در قبال آن نفوذ خود را در سایر مستعمرات و اقمار انگلیس گسترش داد.

طبیعی است که انگلستان پس از جنگ با چنین بنیهٔ ضعیف اقتصادی نمی‌توانست هزینه سنگین اداره شبکه‌های عظیم جاسوسی خود را که طی دوران استعماری در سراسر جهان تنیده بود تأمین کند و بناچار و بتدریج این شبکه‌ها را به سرویس اطلاعاتی ثروتمند و جوان آمریکا تحویل داد.[۱۹] پیتر رایت اهمیت شبکه‌های کهن بومی اینتلیجنس سرویس را چنین بیان می‌دارد:

> مسئله اساسی این بود که چگونه تسلط استعماری را از بین ببریم تا نیروی نظامی محلی خلاء بوجود آمده را پر نکند. به عبارت دیگر مسئله این بود که چگونه یك طبقه سیاسی محلی

۱۹. در سال ۱۸۸۰ مساحت مستعمرات انگلیس ۲۰ میلیون کیلومتر مربع با ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت بود. در آغاز قرن بیستم مساحت مستعمرات بریتانیا به ۳۳ میلیون کیلومتر مربع با ۳۷۰ میلیون نفر جمعیت رسید. در این زمان جمعیت انگلستان تنها ۳۷ میلیون نفر بود و به عبارت دیگر برای هر انگلیسی ۱۰ برده مستعمراتی قرار داشت! با توجه به ارقام فوق عظمت شبکه جاسوسی بریتانیا در سراسر جهان و مخارج هنگفت آن روشن می‌شود. تا زمانی که سلطه انگلیس بر این مستعمرات برقرار بود پرداخت این هزینه اهمیتی نداشت ولی زمانیکه این امپراتوری از دست رفت طبعاً بریتانیا نمی‌توانست مانند گذشته به حفظ این شبکه بین‌المللی ادامه دهد.

جانشین را خلق کنیم... هلمز... احساس می‌کرد ما یك امتیاز جدی اطلاعاتی داریم که آمریکایی‌ها فاقد آن هستند: ما یك قدرت ساکن در مستعمرات خود بودیم، در حالی که آنها در برخورد با شورش‌هایی که با آنها در خاوردور و کوبا روبرو بودند، ساکن این مناطق محسوب نمی‌شدند...[۲۰]

باید گفت که اگر حمایت عظیم مالی و علمی لرد ویکتور روچیلد و امپراتوری روچیلدها نبود، سرویس اطلاعاتی بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم ضربات مهلك‌تری را متحمل می‌شد. بهرروی، کمك‌های مالی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم جهانی سبب شد که بخش مهمی از شبکه‌های بومی اینتلیجنس سرویس محفوظ بماند و در چارچوبی جدید به فعالیت ادامه دهد.[۲۱] ارتشبد فردوست در خاطرات خود دربارهٔ انتقال عوامل ایرانی اینتلیجنس سرویس به سازمان جاسوسی آمریکا توضیح مشروح داده است.

چنانکه اسناد فاش شده دلالت دارد، زوال اقتدار سرویس افسانه‌ای بریتانیا و ظهور سازمان نوپا، مغرور و متمکن آمریکا، که دستمایه اولیه خود را از آموزش‌های اینتلیجنس سرویس داشت، برای کارمندان اطلاعاتی انگلیس خوشایند نبود و این امر مقاومت‌هایی را علیه «توطئه» استحاله «سرویس پرافتخار بریتانیا» در «سیا» سبب می‌شد. در مقابل، رهبران تازه به دوران رسیده و «بی‌فرهنگ» جامعه اطلاعاتی آمریکا در مقابل دریای تجربهٔ انگلیسی‌ها احساس حقارت می‌کردند و می‌کوشیدند تا با برخوردهای خشن و نمایش توانائی‌های مالی خود این ضعف راجبران کنند. عوامل فوق، به اضافه تضادمنافع دو قدرت امپریالیستی، در عین همکاری، تنش‌هایی را در روابط اطلاعاتی آمریکا و انگلیس برمی‌انگیخت. این تضاد منافع در نخستین سالهای پس از جنگ دوم که بریتانیا علیه طمع بی‌حد و حصر پسرعموی انگلوساکسن خود مقاومت می‌کرد در اوج بود و در دهه ۱۹۶۰ به همگرایی کامل و وحدت منافع دو قدرت امپریالیستی جهان غرب رسید.

پیتر رایت اوج وخامت مناسبات سرویس‌های آمریکا و انگلیس را در اواخر دهه ۱۹۵۰ می‌داند که با سالهای ۱۳۳۵ـ۱۳۴۰ در تاریخ ایران مقارن است. بگفته پیتر رایت در این سالها بر مناسبات سیا و اینتلیجنس سرویس تضادی فزاینده حاکم بود:

در اواخر دهه ۱۹۵۰ روابط بین سازمانهای اطلاعاتی انگلستان و آمریکا در پایین‌ترین سطح ممکن قرار داشت. بعد از جریان سوئز، روابط بین MI-6 و «سیا» کاهش یافته و این دو

---

۲۰. پیتر رایت، ص ۲۴۶ـ۲۴۷

۲۱. برجسته‌ترین نمونه این پیوند شبکه شاپورجی ـ علم است که در سالهای ۱۹۴۸ـ۱۹۵۳ با بودجه سالیانه یك میلیون دلاری «سیا» تغذیه می‌شد و پیشتر دربارهٔ آن سخن گفته‌ایم.

سازمان نه تنها در خاورمیانه، بلکه در خاوردور و آفریقا نیز به شکل رو به افزایشی در تضاد با یکدیگر قرار می گرفتند. بسیاری از اعضاء قدیمی MI - 6 موافقت با این امر را که کنترل زمان جنگ آنها بر روابط اطلاعاتی انگلستان ـ آمریکا با روی کارآمدن جوانترها از بین رفته است، آسان نمی یافتند.[۲۲]

پیتر رایت می افزاید:

در سال ۱۹۶۱ در واشنگتن «سیا» سازمان اطلاعاتی برتر بود و... در آنجا افرادی نیز با این طرز تفکر وجود داشتند که در دوران جنگ سرد اتحاد اطلاعاتی آمریکا ـ انگلیس موضوعی لوکس و احساساتی است...[۲۳]

بهبود مناسبات ۶ سرویس اطلاعاتی آمریکا و انگلیس (CIA و MI - 6: دو سرویس اطلاعات خارجی، FBI و MI - 5: دو سرویس اطلاعات و امنیت داخلی، NSAو GCHQ: دو سرویس اطلاعات فنی) با کنفرانس سال ۱۹۶۱ آغاز شد:

این کنفرانس در روابط اطلاعاتی انگلیس ـ آمریکا نقش یك نقطه عطف را داشت. برای اولین بار طی یك دهه تمام ۶ سرویس اطلاعاتی گردهم نشستند و در مورد توانائی همکاری در مسائل مختلف به گفتگو پرداختند. تعداد زیادی برنامهٔ تحقیقاتی مشترك به ویژه در زمینه کامپیوتر مورد بررسی قرار گرفت و اوّلین قدم را برای شکستن سد بی‌اعتمادی به جلو برداشتیم.[۲۴]

انگلتون بطور ضمنی به من فهماند که اگر ما بخواهیم به منابع مالی آمریکایی ها دسترسی داشته باشیم باید در اتحاد دو جانبه آمریکایی ها را به عنوان برتر بپذیریم.[۲۵]

معهذا، در سال ۱۹۶۵، به علت کشف نفوذ غیرقابل تصوّر جاسوسان شوروی به درون دستگاه دولتی و اطلاعاتی بریتانیا[۲۶] و بویژه فرار کیم فیلبی در ژانویه ۱۹۶۳ به شوروی، روابط سرویس‌های آمریکا و انگلیس مجدداً به وخامت گرائید و آمریکایی‌ها بی‌اعتمادی شدیدی را به «امنیت» اینتلیجنس سرویس ابراز داشتند. به اعتقاد پیتر رایت این بحران علت دیگری نیز داشت و آن صعود دولت «حزب کارگر» برهبری هارولد ویلسون در انگلستان بود که مورد نفرت عمیق جامعه اطلاعاتی آمریکا بود.[۲۷] این بحران زمانی اوج گرفت که پرزیدنت

۲۲. پیتر رایت، ص ۱۵۷

۲۳. همان مأخذ، ص ۲۲۸ـ۲۲۹

۲۴. پیتر رایت، ص ۲۳۲

۲۵. همان مأخذ، ص ۲۳۷

۲۶. برای آشنایی با تاریخچه نفوذ جاسوسان شوروی در انگلستان به مأخذ فوق، صفحاتٌ ۳۴۹ـ۳۵۴، مراجعه شود.

۲۷. همان مأخذ، ص ۴۱۹

جانسون در اواسط سال ۱۹۶۵ هیئتی را برای رسیدگی به امنیت دستگاه اطلاعاتی انگلیس به لندن اعزام داشت. به اعتقاد کارمندان اطلاعاتی انگلیس در این زمان جیم انگلتون قصد داشت اینتلیجنس سرویس را ببلعد و آن را به سطح یك ایستگاه «سیا» تنزل دهد.[۲۸]

بهرروی، در سالهای ۱۹۶۶ـ۱۹۶۷ این تنش‌ها افول کرد و به پیدایش یك سیستم ارتباطی منظم میان سرویس‌های آمریکا و انگلیس انجامید: سرویس‌های اطلاعاتی فنی (GCHQ انگلستان و NSAآمریکا) با یکدیگر مبادلهٔ اطلاعات رسمی یافتند و سرویس‌های اطلاعات خارجی (MI-6 انگلستان و CIAآمریکا) از طریق «کمیته مشترك اطلاعاتی» (JIC)در لندن و «شورای امنیت ملی» (NSC) در واشنگتن اطلاعات خود را مبادله می کردند. و بالاخره در نوامبر سال ۱۹۶۷ برای هماهنگی سرویس‌های ضداطلاعاتی غرب کنفرانسی با شرکت سرویس‌های امنیتی آمریکا، انگلیس، استرالیا، کانادا و زلاندنو در ملبورن (استرالیا) تشکیل شد که «کنفرانس کازاب» نام گرفت:[۲۹]

> ـ کنفرانس کازاب دستاورد برجسته او [جیم انگلتون] بود. بهترین، روشن‌ترین و ارشدترین کارمندان اطلاعاتی غرب، هر ۱۸ ماه یکبار گردهم می آمدند تا... سناریوی نبردهای آینده را فراهم سازند... کازاب نخستین قدم تعیین‌کننده در خلق فرماندهی واحدی برای مسائل اطلاعاتی جهان غرب بود که می‌بایست توانائی مبارزه با بلوك شرق را به دست آورد.[۳۰]

ریچارد هلمز

ریچارد مك گاراهلمز، که در «سیا» به «دیك» شهرت داشت، در ۳۰ مارس ۱۹۱۳ در ایالت پنسیلوانیا به دنیا آمد. پدربزرگ او، گیتزمك گارا، یك بانکدار سرشناس بین المللی بود و پدرش، هرمن هلمز، مدیریت بخش فروش «کمپانی آلمینیوم آمریکا» (الکوا) را به عهده داشت. هلمز تحصیلات متوسطه را در آمریکا و ۲ سال آخر آن را در فرانسه و آلمان به پایان برد و در نتیجه بر دو زبان آلمانی و فرانسه تسلط کافی یافت. در این سالها برادر ریچاردهلمز در کالج لُه‌روزه سویس تحصیل می کرد و با محمدرضاپهلوی همکلاس بود. در بیوگرافی هلمز چنین شهرت یافته که او نیز در کالج له‌روزه تحصیل می کرده و با شاه بعدی ایران دوستی داشته

۲۸. همان مأخذ، ص ۴۲۱
۲۹. پیتر رایت، ص ۴۲۳
۳۰. همان مأخذ، ص ۴۷۱

است. آنچنان که در خاطرات ارتشبد فردوست بیان شده این شهرت اشتباه است و خود هلمز نیز هیچگاه تلاشی در جهت رفع این اشتباه به عمل نیاورده است. بهرروی، ریچارد هلمز پس از پایان تحصیلات متوسطه به ایالات متحده بازگشت و در کالج ویلیامز ادامه تحصیل داد. او در دوران تحصیل دانشگاهی با پسر هاگ بیلی، رئیس آژانس یونایتدپرس، دوست شد و در نتیجه پس از اتمام کالج در این آژانس خبری به کار پرداخت. اشتغال هلمز در یونایتدپرس ۵ سال به طول کشید و مهم‌ترین موفقیت شغلی او در این دوران مصاحبه اختصاصی وی با آدولف هیتلر بود. در سال ۱۹۳۷، هلمز به کار با آژانس «ایندیاناپولیس تایمز» پرداخت و در این مؤسسه تا سمت مدیریت تبلیغات ترقی کرد. با شروع مداخله آمریکا در جنگ دوم جهانی، هلمز در سپتامبر ۱۹۴۲ به خدمت نظام فراخوانده شد و در نیروی دریائی به کار پرداخت.

فعالیت اطلاعاتی هلمز ظاهراً با تأسیس «اداره خدمات استراتژیك» (OSS) توسط ویلیام دونوان آغاز می شود. هلمز ۳۰ ساله در اوت ۱۹۴۳ به این سازمان جلب شد و طی دوران ۲ ساله فعالیت مورد توجه دونوان (که به «بیل وحشی» شهرت داشت) قرار گرفت. در سال ۱۹۴۵ با انحلال OSS، هلمز به وزارت دفاع منتقل شد ولی مدت کوتاهی بعد با تأسیس «گروه مرکزی اطلاعات» (CIG) به این ارگان نوپا جلب شد و با تأسیس «سیا» در ۱۹۴۷ به آن پیوست.

از فعالیت های اطلاعاتی هلمز در سال های ۱۹۴۷ ـ ۱۹۵۲ اطلاعی دردست نیست. در این سالها که دوران آغازین «جنگ سرد» و دشوارترین سالهای آن است، ریچارد هلمز نقش مرموز و ناشناخته ای در معاونت جاسوسی و ضدجاسوسی «سیا» (OSO)،[۳۱] که مسئولیت ایجاد شبکه های جاسوسی «سیا» را در سراسر جهان به عهده داشت، ایفاء می نموده است. آنچه می دانیم این است که هلمز به همراه رئیس خود آلن دالس در این سال ها در آلمان مستقر بوده و احتمالاً هدایت شبکه های پنهانی «سیا» در شرق اروپا را به دست داشته است. از اینرو، بعدها هلمز در «سیا» به عنوان کارشناس درجه اوّل «جعلیات» مورد تحسین بود.

در سال ۱۹۵۲، هلمز به «اداره هماهنگی سیاسی» (OPC)[۳۲] منتقل شد. بخش OPC «سیا»، که بعدها نام پوششی فوق را کنار نهاد و معاونت عملیاتی «سیا» خوانده شد، مهم‌ترین ارگان در درون «سیا» به شمار می رفت، که تحت ریاست فرانك وایزنر، چهره سرشناس «سیا»، قرار داشت. OPC مأموریت انجام عملیات شبه نظامی و سیاسی و تبلیغات پنهانی «سیا» را در

31. Office of Special Operations

32. Office of Policy Coordination

سراسر جهان به عهده داشت و در واقع هرآنچه که به اقدامات مداخله گرانه و توطئه گرانه «سیا» مربوط می شود در حوزه فعالیت این معاونت بود و به همین دلیل انبوهی از کارشناسان سیاسی، روانشناسی، اقتصادی و نظامی را در خدمت داشت. ریچاردهلمز در OPC مسئولیت مهمی یافت و به عنوان معاون وایزنر در رأس «اداره کل عملیاتی» OPC موسوم به COPS[۳۳] قرار گرفت. این اداره کل در واقع مسئولیت اجرائی عملیات OPC را به عهده داشت و ارگانی بود که بعدها توسط کارکنان «سیا» و روزنامه نگاران آمریکائی بخش «عملیات کثیف» نام گرفت. بدین ترتیب، ریچارد هلمز در ۳۹ سالگی به یکی از مقامات کلیدی سرویس اطلاعاتی آمریکا بدل شد.

آغاز ریاست ریچارد هلمز براداره کل اجرائی «سیا» (۱۳۳۱/۱۹۵۲) با عملیات مداخله گرانه آمریکا در ایران، که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به فرجام رسید، مقارن است. دربارهٔ نقش هلمز در کودتای ۲۸ مرداد تاکنون هیچ افشاگری صورت نگرفته و به عکس جیمزبیل، محقق آمریکائی، وی را از مشارکت در عملیات کودتا تبرئه می کند.[۳۴] این «تبرئه» مورد تردید است و بعید بنظر می رسد که هلمز به عنوان مسئول مستقیم عملیات اجرائی «سیا» در حوادث سال ۱۳۳۲ ایران نقش کلیدی نداشته باشد![۳۵]

ریچاردهلمز به مدت ۹ سال معاونت OPC و ریاست اداره کل اجرائی آن را به عهده

---

33. Coordination, Operations and Policy Staff

۳۴. مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*، ص ۴۵۵

۳۵. نه تنها جیمزبیل، بلکه سایر محققین آمریکائی نیز از نقش هلمز در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سخنی نمی گویند. در تحقیق گازیوروسکی پیرامون کودتای ۲۸ مرداد چنین آمده است: «وودهاوس [مسئول عملیات ایران در اینتلیجنس سرویس] در سفر آمریکا برنامه خود را به سیا ارائه کرد؛ فرانك وایزنر سرپرست عملیات محرمانه سیا آلن دالس معاون وایزنر، و کرمیت روزولت سرپرست بخش اداره عملیات خاورمیانه همگی موافق اجرای یك کودتا بودند» (*کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، ص ۲۹). روشن است که در این زمان آلن دالس «معاون وایزنر»! نبود بلکه ریاست «سیا» را به عهده داشت و بعید است که گازیوروسکی چنین اشتباهی را در متن انگلیسی کتاب مرتکب شده باشد مگر اینکه تعمدی در مغشوش کردن مسئله و استتار نام هلمز درمیان باشد. در این زمان سلسله مراتب «سیا» در رابطه با ایران به شرح زیر بود: ۱ـ آلن دالس (رئیس)، ۲ـ فرانك وایزنر (معاون عملیاتی و رئیس OPC)، ۳ـ ریچاردهلمز (معاون وایزنر و رئیس اداره کل اجرائی OPC)، ۴ـ کرمیت روزولت (رئیس اداره عملیات خاور نزدیك در «کویز»). بنابراین جمله فوق باید به این شکل تصحیح شود: «وودهاوس در سفر آمریکا برنامه خود را به سیا ارائه کرد؛ فرانك وایزنر سرپرست عملیات محرمانه سیا [،] آلن دالس [رئیس سیا] [،ریچاردهلمز] معاون وایزنر و کرمیت روزولت سرپرست اداره عملیات خاورمیانه موافق اجرای یك کودتا بودند.»

داشت و در سال ۱۹۶۲ به معاونت عملیاتی «سیا» رسید. در این زمان، توسط کندی، جان مك کُن به جای آلن دالس به ریاست «سیا» منصوب شده بود. جان مك کُن برخلاف دالس کهنه کار یك چهره «حرفه ای» نبود و سابقه ای در «سیا» نداشت. بنابراین، عملاً ریچارد هلمز در ترکیب مدیریت «سیا» در دوران کندی یك مقام تعیین کننده به شمار می رفت.

سال های ۱۹۶۱ـ۱۹۶۲/ ۱۳۴۰ با نخست وزیری امینی در ایران مقارن است. در این سال ها محمدرضا پهلوی با اعزام اردشیر زاهدی به عنوان سفیر خود به آمریکا تلاش گسترده ای را برای تماس با مقامات عالی و متنفذ دولت کندی به منظور سلب حمایت آنان از امینی آغاز کرده بود. یکی از اقدامات زاهدی در آمریکا تماس با ریچارد هلمز بود. برای ما روشن نیست که آیا روابط هلمز با شاه به همین سالها باز می گردد و یا او پیش از این، مثلاً در حوادث کودتای ۲۸ مرداد، نیز با محمدرضا پهلوی رابطه شخصی داشته است. با توجه به سابقه دوستی شاه با برادر هلمز در کالج لُه روزه می توانیم وجود روابط قدیمی تری را میان هلمز و شاه محتمل بدانیم. این احتمال آنگاه تقویت می شود که موقعیت حسّاس ایران را در استراتژی خاورمیانه ای آمریکا در نظر بگیریم و این نظریه را بپذیریم که با توجه به پدیدهٔ ارنست پرون، امپریالیسم آمریکا نیز از چنین برنامه های درازمدتی غافل نبوده و به ایجاد روابط ریشه دار با شاه آینده ایران از زمان تحصیل در سوئیس توجه داشته است.

بهرروی، مسلّم است که در سال ۱۳۴۰، هلمز به عنوان معاون عملیاتی «سیا» می توانسته نقش مهمی در تغییر داوری جان مك کن، رئیس جدید «سیا»، و به تبع او کندی پیرامون مسائل ایران و به سود شاه داشته باشد؛ نقشی که هلمز در دوران ریاست مقتدرانه آلن دالس هیچگاه نمی توانست ایفاء کند.

در سال ۱۹۶۵ توسط لیندون جانسون، دریابان ویلیام ربورن به ریاست «سیا» منصوب شد. درباره این تگزاسی بی اطلاع و ساده لوح که توسط همکاران جدیدش لقب تمسخرآمیز «ربورن سرخ»! را دریافت داشت، قبلاً توضیح داده ایم. ربورن از حمایت رؤسا و کارکنان «سیا» برخوردار نبود و آنان معاون عملیاتی سرویس، یعنی ریچارد هلمز، را به عنوان یك فرد «خودی» رئیس واقعی خود می شناختند و عملاً نیز در دوران ربورن، هلمز ریاست واقعی «سیا» را به دست داشت. در بهار سال ۱۹۶۶، جانسون در یك کنفرانس مطبوعاتی اعتراف کرد که طی این دوران، ربورن تنها یك واسطه بود و او همیشه از وی می خواست که هرگاه به «کاخ سفید»

می‌آید هلمز را همراه خود بیاورد.[۳۶] جانسون بالاخره مجبور شد که ریبورن را برکنار کند و در نتیجه ریچارد هلمز در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ به عنوان رئیس «سیا» در «کاخ سفید» سوگند یاد کرد. پس از آلن دالس او دومین عضو قدیمی «سیا» بود که به این سمت می‌رسید. یکی از مقامات عالیرتبه «سیا» می‌گوید:

> زمانی که در سال ۱۹۶۶ ریچارد هلمز به ریاست سیا منصوب شد، شادی در همه اطلاعاتی‌ها حکمفرما بود. همه می‌گفتند: بالاخره ما یك رئیس حرفه‌ای داریم.[۳۷]

همانطور که ملاحظه شد، ریچارد هلمز از زمستان سال ۱۳۴۰ چهره‌ای تعیین کننده در «سیا» محسوب می‌شد و قریب به ۴ سال بعد (دوران ریاست ریبورن) ریاست واقعی «سیا» را به دست داشت و در همین دوران است که درمیان همکاران خود لقب ستایشگرانه «سلطان مطلق جاسوسان» را به دست آورد.[۳۸] بنابراین باید گفت که محمدرضاپهلوی از نیمه دوم سال ۱۳۴۰ از حامی نیرومندی در «سیا» و طبعاً در «شورای امنیت ملّی» آمریکا برخوردار بود و همین عامل در تحکیم و تثبیت موقعیت او نقش مهمی داشت.

دوران ریاست هلمز ۷ سال به طول کشید که سالهای ۱۳۴۵ ـ ۱۳۵۱ را در برمی‌گیرد و با صعود محمدرضاپهلوی به اوج قدرت و «ثبات» سلطنت او همزمان است. ارتشبد فردوست در خاطرات خود می‌نویسد که هلمز هم در دوران معاونت «سیا»، یعنی سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۵، و هم در دوران ریاست «سیا»، یعنی سالهای ۱۳۴۵ ـ ۱۳۵۱، مسافرت‌هائی به تهران داشته است.

در این دوران، ریچارد هلمز به چهره‌ای معروف بدل گردید. مطبوعات فرانسه به او لقب «یکی از دو مرد آگاه جهان» (نفر دیگر رئیس کا.گ.ب است!) دادند و *نیویورك تایمز* در وصف او نوشت:

> اگر آقای هلمز یك امپراتوری نامرئی را اداره می‌کند، خود او یك امپراتوری بسیار مرئی است. او همنشینی با خانم‌های زیبا را دوست دارد ـ هم جوان‌ها و هم مسن‌ترها ـ و این خانم‌ها عقیده دارند که او مهمانی جذاب و رقاصی ماهر است.[۳۹]

معهذا، دوران سعادت هلمز دیری نپائید و او که زمانی در مطبوعات آمریکا سمبل یك «سیا»ی با نزاکت و شایسته و مرکب از «مردان شرافتمند»[۴۰] جلوه می‌کرد، به سرعت در افکار

---

۳۶. گرن، ص ۲۴۵

۳۷. همان مأخذ، ص ۲۴۶

۳۸. همان مأخذ

۳۹. گرن، ص ۲۲۷

۴۰. هلمز در مصاحبه با *نوول ابزرواتور* (۱۷ مارس ۱۹۷۵) در دفاع از خود گفت: «ملت باید کاملاً قانع شود که ←

عمومی غرب به سمبل فساد و تبه کاری «سیا» بدل شد. سالهای بحرانی و توفان زا برای «سیا» آغاز شد. یك تحلیل گر سابق «سیا» بنام ویکتورمارکتی، به کمك یك روزنامه نگار آمریکائی بنام جان مارکس، با انتشار کتاب *سیا و کیش اطلاعات*، دانسته های خود را از دوران فعالیتش برملا ساخت و فیلیپ آگی، کارمند سابق «سیا» خاطرات خود را دور از حریم قضائی آمریکا، در انگلستان، منتشر کرد. «سیا» به سوژه روز برای مطبوعات غرب بدل شد و افکار عمومی به شدت علیه آن تحریك گردید. در همین سالها بود که رازهای «سیا» فاش می شد. و بالاخره و مهم تر از همه در سال ۱۹۷۲ رسوائی «واترگیت» رخ داد و در پی آن اسناد تکان دهنده ای از مداخلات «سیا» در امور داخلی ایالات متحده منتشر شد. حادثه «واترگیت» منجر به تشکیل کمیسیون ویژه ای در سنای آمریکا برای رسیدگی به اعمال غیرقانونی «سیا» شد و هلمز و سایر مقامات «سیا» به پای میز محاکمه کشیده شدند. در این محاکمات روشن شد که از سال ۱۹۶۷، «سیا» به دستور جانسون مأموریت یافته تا دست های خارجی را در پس نهضت ضدجنگ ویتنام کشف کند و هلمز این مأموریت را، علیرغم مغایرت آن با وظایف «سیا»، پذیرفته و بدین ترتیب بتدریج میلیون ها آمریکائی را زیرپوشش عملیاتی ـ اطلاعاتی خود برده است! نشر این حقایق برای افکار عمومی آمریکا که سخت به «دمکراسی» خود می بالید تکان دهنده بود و جامعه آمریکائی را به شدت علیه ریچاردنیکسون و ریچاردهلمز تحریك کرد. در این جنجال جناح «دمکرات» هیئت حاکمه آمریکا نقش اصلی داشت. توماس پاورز، بیوگرافی نویس هلمز، می نویسد: زمانی که هلمز از یکی از جلسات کمیسیون سنا خارج می شد، دانیل شور، خبرنگار تلویزیون CBS که به افشاگری هایی علیه او دست زده بود، در بیرون تالار به او نزدیك شد، «... در این موقع چیزی در درون هلمز فرو ریخت و او برسر کسی که رسواکننده ترین رازهای سیا را فاش کرده بود، فریاد زد: مادر [...]! قاتل! [...] مال! باید شما را قاتل نامید!» آلن گرن، روزنامه نگار فرانسوی، می افزاید:

> جنین انفجار شدید ناسزاگونی از دهانی که معمولاً به مؤدب ترین معروف است، نشان می‌دهد که فشار درونی او به چه درجه‌ای رسید که ناگهان دیك [هلمز] نتوانست جلو خود را بگیرد.[۴۱]

معهذا، هلمز در برابر کمیسیون سنا از افشای بسیاری از اسرار «سیا» خودداری کرد. توماس پاورز می نویسد:

← ما مردان شرافتمندی هستیم که خود را وقف خدمت به او کرده ایم»!

۴۱. گرن، ص ۲۲۷

هلمز اسراری را می‌دانست که می‌توانست تمامی سیا را غرق کند و آمریکا را با یك سرویس اطلاعاتی متلاشی و یا اصلاً بدون سرویس اطلاعاتی باقی بگذارد... نوشتن یك فهرست طولانی از جنایات و شکست‌های سیا دشوار نیست. زندگینامه هلمز الزاماً بیشتر این موارد را دربرمی‌گیرد.[۴۲]

رسوائی «واترگیت» ریچاردنیکسون را مجبور ساخت تا برای نجات موقعیت خود ریچاردهلمز را از ریاست «سیا» کنار گذارد. هلمز در ۲ فوریه ۱۹۷۳ اتاق ریاست «سیا» را ترك کرد، ولی فعالیت او در «کمپانی» (نامی که اعضای «سیا» به سرویس خود می‌دهند) به پایان نرسید. ریچاردهلمز مأموریت یافت تا به عنوان سفیر آمریکا به ایران برود و با بهره گیری از سوابق دیرین دوستی خود با محمدرضاپهلوی فعالیت‌های «سیا» در منطقه خلیج فارس را وارد مرحله جدیدی کند. بدینسان بود که در سال ۱۹۷۳ هلمز به همراه همسر انگلیسی و شیك‌پوش خود، سینتیامك کلوی، وارد تهران شد.

ورود هلمز به تهران در چارچوب نقش جدید منطقه‌ای که آمریکا و انگلیس برای رژیم پهلوی ترسیم کرده بودند صورت می‌گرفت. در این باره قبلاً در بیوگرافی سرشاپور ریپورتر توضیح داده ایم و در اینجا مجدداً تکرار می‌کنیم که یکی از محورهای اساسی نقش جدید شاه به عنوان «ژاندارم منطقه» تبدیل تهران به مرکز و قلب فعالیت‌های جاسوسی «سیا»، اینتلیجنس سرویس و موساد بود. در راستای این طرح مشترك، در سال ۱۹۷۲/ ۱۳۵۰ نیکولاناتزیوس،[۴۳] مقام کهنه کار و مجرّب «سیا»، با نام مستعار «ویلیام برومل» وارد تهران شد و مسئولیت «سیا» را در ایران از کانوی تحویل گرفت. نیك ناتزیوس، یا آنچنان که ساواك او را می‌شناخت «آقای برومل»، یك آمریکائی یونانی الاصل بود که در سالهای جنگ جهانی دوم در ایتالیا با سرویس OSS همکاری داشت و پس از جنگ یکی از چهره‌های اصلی عملیات «سیا» علیه کمونیست‌های یونان محسوب می‌شد. او پیش از اینکه مسئولیت ایستگاه «سیا» در تهران را به دست گیرد، مسئولیت سه ایستگاه حساس منطقه‌ای «سیا» در سئول (۱۹۶۲ـ۱۹۶۵)، بوئنس‌آیرس (۱۹۶۵ـ۱۹۶۹) و لاهه (۱۹۶۹ـ۱۹۷۲) را به عهده داشت. درباره اهمیت ناتزیوس همین بس که وی در سالهای جنگ ویتنام بر ویلیام کُلبی، رئیس بعدی «سیا»، ریاست داشت.[۴۴]

---

۴۲. همان مأخذ، ص ۲۴۸

43. Nicholas Natsios

۴۴. کُلبی، ص ۱۱۵

یك سال پس از استقرار «برومل» در تهران، ریچاردهلمز به او پیوست، ایستگاه منطقه‌ای «سیا» از نیکوزیا (قبرس) به تهران منتقل شد و قدرت‌های غرب، بویژه آمریکا و بریتانیا، با استقرار مهم‌ترین عوامل و امکانات اطلاعاتی خود در ایران، نبض منطقه را به دست گرفتند. بدین ترتیب، تهران به یکی از فعال‌ترین مراکز جاسوسی جهان بدل شد.

در دوران اقامت هلمز در تهران، رسیدگی سنای آمریکا به پرونده جنجالی «واترگیت» و اعمال غیرقانونی «سیا» ادامه یافت و هلمز طی این دوران ۴ ساله ۱۶ مسافرت رفت و برگشت به واشنگتن انجام داد و بیش از ۳۰ بار و بیش از ۱۰۰ ساعت در «کمیسیون چرچ» (منسوب به فرانك چرچ سناتور ایالت آیداهو) بازجوئی شد.

دوران مأموریت هلمز در تهران در ژوئن ۱۳۵۵/۱۹۷۷ به پایان رسید و وی برای همیشه ایران را ترك کرد. مدت کوتاهی بعد، در ۴ نوامبر ۱۹۷۷ ریچارد هلمز به جرم پنهان داشتن اطلاعات خود در زمینه عملیات شیلی از سنای آمریکا به ۲ سال زندان تادیبی و ۲ هزار دلار جریمه محکوم گردید، ولی این محکومیت با وساطت «کاخ سفید» بخشوده شد.

علیرغم ترك ایران، روابط هلمز با دربار پهلوی قطع نشد و، همانگونه که فردوست در خاطرات خود اشاره دارد، وی استادی رضاپهلوی را در آمریکا به عهده گرفت. در همین زمان بود که او تصمیم گرفت راه کرمیت روزولت و گراتیان یاتسویچ و یعقوب نیمرودی را پی گیرد و از قبل شاه انبان خود را انباشته سازد. لذا او با «دوستان ایرانی» خود به تشکیل «سفیر کمپانی» (یعنی شرکتی که به سفیر آمریکا منسوب است!) دست زد. باید گفت که هلمز ۶۵ ساله درمیان دیگر جاسوسان بزرگ غرب در ایران بدشانس‌ترین آنها بود، زیرا یك سال از تأسیس شرکت او نگذشته بود که انقلاب اسلامی ایران به حیات ننگین رژیم پهلوی خاتمه داد و رویای هلمز به باد رفت. بیهوده نبود که هلمز واخورده در سالهای پس از انقلاب از تمامی ارتباطات خود برای جلب کمك به بقایای متواری رژیم پهلوی سود گرفت و در آوریل ۱۹۷۹، ۳ ماه پس از پیروزی انقلاب، چنین گفت:

> اگر برای یافتن امکانات اراده‌ای نشان داده شود، می‌توان به یك رژیم دوست آسیب دیده کمك کرد... چیزی که مردم [آمریکا] نمی‌فهمند این است که جنگ به سوی نقاط تاریك می‌رود و [در این جنگ] تانك‌ها و سلاح‌ها به کار نمی‌رود، بلکه سیا باید تقویت شود، در غیر اینصورت ما این جنگ را خواهیم باخت.[۴۵]

به راستی منظور هلمز کدام جنگ بود؟ جنگ صلیبی غرب علیه امواج به پا خاستهٔ

۴۵. گرن، ص ۳۴۸

انقلاب اسلامی در منطقه ؟!...

کرمیت روزولت

کرمیت روزولت، که دوستانش به او «کیم» می گفتند، در سال ۱۹۱۶ در بوئنس آیرس به دنیا آمد. برای او که به دنیای اشرافی آمریکا و به «کلان روزولت‌ها»[۴۶] تعلق داشت، نیل به عالیترین سطوح دانشگاهی دشوار نبود و روزولت جوان موفق شد تحصیلات خود را در قدیمی ترین و معتبرترین دانشگاه آمریکا (هاروارد) با درجه دکترا به پایان برد و سپس به عنوان دانشیار تاریخ به تدریس پردازد. به گفتهٔ «کیم»، رساله پایان‌نامه او دربارهٔ «فنون تبلیغات در جنگ داخلی انگلیس» بود.[۴۷]

با جنگ جهانی دوم که به دستور فرانکلین روزولت «دفتر ویلیام دونوان» تأسیس شد، کرمیت روزولت ۲۵ ساله در اواخر سپتامبر ۱۹۴۱ توسط دونوان احضار شد و از نخستین کسانی بود که در سازمان اطلاعاتی ویژه رئیس جمهور آغاز به کار کرد. چنانکه کرمیت روزولت در خاطرات خود می نویسد، نخستین کار او در «دفتر دونوان» پژوهش پیرامون ایران و بویژه قشقائی‌ها بود که به توصیه دکتر رالف بنچ آغاز کرد. بنچ به او گفت:

> در سال ۱۹۳۸ که تقریباً آخرین سال صلح قبل از حمله هیتلر به چکسلواکی بود، خاورمیانه بیش از ۱۰ میلیون تن نفت در سال تولید کرد. اگر وسیله ساده ای جهت درك وجود ندارد، باید بگویم که بیش از ۸۰ میلیون بشکه یا ۳ میلیارد و ۳۶۰ میلیون گالن تقریباً همه آن از ایران صادر گردید. بنظر زیاد است، اینطور نیست؟
>
> ... من عدم اطلاع خود را بیان کردم. رالف با ناباوری نگاه کرد... وقتی بار دیگر دونوان درباره ایران صحبت کرد من اطلاع کافی داشتم...[۴۸]

---

۴۶. نیای «کلان روزولت‌ها» فردی هلندی به نام نیکلاروزولت است که در دهه ۱۶۴۰ م. از هلند به نیوآمستردام مهاجرت کرد. او دارای ۲ پسر بود. پسر اول وی بنام یوهانس در رأس شاخه ای قرار گرفت که بعدها تئودور روزولت، بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۰۱ـ۱۹۰۹)، از آن زاده شد. پسر دوم او یاکوب در رأس شاخه ای بود که فرانکلین روزولت، سی و دومین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۳۳ـ۱۹۴۵) را پدید ساخت. کرمیت روزولت به شاخه اول «کلان» روزولت‌ها تعلق داشت و نوهٔ تئودور روزولت بود. در میان «کلان»های اشرافی آمریکا، مانند روزولت‌ها و کندی‌ها، نوعی همبستگی و انسجام عشیره ای «مدرن» حکمرواست و همین «روح عشیره ای» راه وصول اعضای این «کلان»ها را به عالیترین مدارج سیاسی و مالی هموار می سازد.

۴۷. روزولت، ص ۲۸

۴۸. همان مأخذ، ص ۳۱ ـ ۳۳

این تحقیق سرآغازی بود که سرگذشت کیم روزولت را به تاریخ معاصر ایران پیوند زد.

با تأسیس «اداره خدمات استراتژیك» (OSS)، کرمیت روزولت در سال ۱۹۴۲ به این سلف «سیا» جلب شد و با توجه به تحصیلات، علاقه شخصی و نیز سوابق فعالیتش در دفتر اطلاعاتی رئیس جمهور، مسئولیت «اداره خاورمیانه» را به دست گرفت. در همین سمت است که روزولت در اوائل سال ۱۹۴۴/ زمستان ۱۳۲۲ نخستین سفر خود را به ایران، ۳ ماه پس از «کنفرانس تهران»، انجام داد. «کیم» در خاطراتش می نویسد که پس از این مسافرت، ژنرال دونوان او را به ایتالیا فرستاد، ولی «ایتالیا به اندازه خاورمیانه جالب نبود»![۴۹]

اگر خاطرات کرمیت روزولت را مأخذ قرار دهیم و به تحریف‌ها و کتمان‌های فراوان آن توجه نکنیم،[۵۰] ظاهراً دوّمین سفر او به ایران در تابستان سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ بود.[۵۱] ولی قرائن موجود کذب ادعای روزولت را نشان می‌دهد. در واقع کرمیت روزولت در تابستان ۱۳۲۵، یعنی در اوج حوادث آذربایجان، وارد تهران شد و پس از ملاقات با شاه بلافاصله عازم جنوب گردید و با رؤسای ایل قشقائی (ناصر، خسرو، ملك منصور، محمدحسین ـ پسران صولت‌الدوله قشقائی) ملاقات کرد. ظاهراً در این سفر «کیم» خود را «پسر روزولت» رئیس جمهور خواند تا هیچ حساسیتی نسبت به سفراو پدید نشود. عضویت در «کلان روزولت‌ها» چنین مزایائی را برای «کیم» داشت و به علاوه او به عنوان نوهٔ تئودورروزولت، رئیس جمهور پیشین آمریکا، دروغ بزرگی نگفته بود. کرمیت روزولت در خاطرات خود دیدار با خسروقشقائی را چنین توصیف می کند:

> ما یعنی پولی همسرم و من در شیراز توسط خسروخان قشقائی برادر کوچکتر چهار برادران قشقائی یا حکمرانان آنان [قشقائی‌ها] پذیرائی شدیم. محلی که بعداً کاخ شاه شد [باغ ارم شیراز] در آن موقع اقامتگاه و مرکز قشقائی‌ها بود. من با خسروخان در اتاق خنك و قشنگ آرامی نشسته بودیم...[۵۲]

در بازگشت ازاین سفر بود که برای نخستین بار رپورتاژهای متعددی درباره ایل قشقائی به همراه تصاویر زیبا در مطبوعات آمریکا درج گردید و توجه افکار عمومی غرب به این

---

۴۹. روزولت، ص ۵۴

۵۰. خاطرات کرمیت روزولت، مانند خاطرات همتای انگلیسی‌اش وودهاوس، حاوی بی‌دقتی‌ها و تحریف‌های عامدانه‌ای است و همانگونه که جیمزبیل تصریح کرده استفاده از آن باید با دقت و احتیاط صورت گیرد (مصدق، نفت...، ص ۴۵۵ ـ زیرنویس).

۵۱. روزولت، ص ۶۴

۵۲. روزولت، ص ۶۸

نقطه از ایران و مردم آن جلب شد.[۵۳] مدت کوتاهی پس از آن، در پائیز ۱۳۲۵، «نهضت جنوب» آغاز شد و «برادران قشقائی» خواستار «خودمختاری فارس» شدند.[۵۴] این حادثه در تاریخ ایران به عنوان توطئه دولت قوام و سرویس‌های جاسوسی بریتانیا و آمریکا برای مقابله با اشغال آذربایجان و کردستان توسط ارتش سرخ شوروی به ثبت رسید.[۵۵]

در این سالها، کرمیت روزولت از همکاری یك مهره اطلاعاتی ورزیده در ایران برخوردار بود. وی یك آمریکائی اسکاتلندی‌الاصل بنام جرالددوهر بود که ظاهراً نسبت به انگلیسی‌ها خصومت و بدبینی ابراز می‌داشت. دوهر تا سال ۱۳۲۵ کنسول آمریکا در تبریز بود و سپس در پوشش وابسته عشایری سفارت آمریکا به فعالیت ادامه داد. او در این دوران با رزم‌آرا روابط نزدیك داشت و از تحکیم قدرت او حمایت می‌کرد. دوهر در سال ۱۳۳۲، پیش از

---

۵۳. برای نمونه به تصاویر و مطلب مندرج درمرد *امروز*، شماره ۷۷، ۲۰ مهر ۱۳۲۵، ص ۳ (بنقل از «مطبوعات آمریکا») مراجعه شود.

۵۴. درباره نقش اینتلیجنس سرویس و آلن چارلزترات در حوادث سال ۱۳۲۵ فارس در جُستار «آلن چارلزترات کیست؟» توضیح داده‌ایم.

۵۵. ارتباط کرمیت روزولت با برادران قشقائی در این نقطه به پایان نرسید. ناصر صولت قشقائی در یادداشت‌های روزانه خود درباره دیدارهائی که در سفر آمریکا داشته، ذیل دیدارهای ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۱، می‌نویسد: «... ظهر هم میهمان چند نفر از آمریکائی‌ها که در ایران آشنا شده بودند، بودم. من جمله پسر مرحوم روزولت رئیس جمهور سابق آمریکا [!؟] بود. دو تفنگ گلوله‌زنی به من و ملك منصور سوغات داد و پنج تیرپران به حبیب رضازاده و ۳ پارابلوم خفیف به آقایان کشکولی و بهمن بیگی و گرگین‌پور...» (*سالهای بحران*، ص ۲۷۹). در یادداشت‌های روزانه ناصر قشقائی هیچ نکته‌ای که بتواند علت سکوت «اسرارآمیز» او را در قبال کودتای زاهدی توضیح دهد به چشم نمی‌خورد، ولی می‌توان حدس زد که روزولت به علت روابط نزدیك با سران ایل قشقائی و نیز دوستی شخصی زاهدی با آنان، ناصر و خسروقشقائی را به سکوت ترغیب کرده و سپس از آنها خواسته‌اند که محترمانه از ایران خارج شوند. در خاطرات ناصر قشقائی مواردی از ملاقات‌های چهره‌های مرموز آمریکا که در آن سالها در پشت صحنه سیاست ایران فعال بودند، مانند ویلیام داگلاس و جرالددوهر، دیده می‌شود. ویلیام داگلاس، که پیش از این سفیر آمریکا در لندن بود، در سال ۱۳۲۹ مدت‌ها درمیان ایل قشقائی به سربرد و در بازگشت به آمریکا با سرعتی عجیب در سال ۱۹۵۱/۱۳۳۰ کتابی درباره قشقائی‌ها با نام *سرزمینی شگفت‌انگیز و مردمی دوست‌داشتنی* منتشر کرد و در آن به ترسیم چهره‌ای جذاب از برادران قشقائی پرداخت. اثر داگلاس توجه روزنامه‌نگاران و مردم‌شناسان آمریکائی را به سوی ایل قشقائی جلب کرد. این شواهد، ارتباط گستردهٔ برادران قشقائی را با «محافل» آمریکا نشان می‌دهد و به علاوه باید به مسافرت‌های مکرر آنان پیش از کودتا و بویژه سفر «بی‌موقع»! اوائل سال ۱۳۳۱ ناصر قشقائی اشاره کرد. درباره سفر سال ۱۳۲۷ ←

کودتای ۲۸ مرداد، از ایران خارج شد.[۵۶]

در ماه مه ۱۹۴۷/ اردیبهشت ۱۳۲۶ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) تأسیس شد و کرمیت روزولت به فعالیت خود در این سازمان جدید ادامه داد. بگفته ویلیام کُلبی در ژوئن ۱۹۴۸/ تیر ۱۳۲۷ طبق دستورالعمل شماره ۲/ ۱۰ «شورای امنیت ملی» آمریکا، «سیا» رسماً مجاز شد که به عملیات شبه نظامی و توطئه گرانه دست زند و در پی آن معاونت عملیاتی «سیا» (اداره هماهنگی سیاسی ـ OPC) به ریاست فرانك وایزنر تأسیس شد. کرمیت روزولت از مسئولین اولیه این ارگان بود[۵۷] و ریاست «اداره خاورمیانه» آن را به عهده داشت. او از سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ تحت مسئولیت مستقیم ریچارد هلمز قرار گرفت.

در این سالها کرمیت روزولت در ایستگاه منطقه ای «سیا» در بیروت مستقر بود و به عنوان استاد تاریخ در دانشگاه آمریکائی بیروت و ریاست «انجمن آمریکائی دوستداران خاور نزدیك»؛ از یك پوشش فرهنگی مناسب بهره می جست. از عملیات توطئه گرانه او در این سالها اطلاع زیادی نشر نیافته، ولی طبیعی است که در هر اقدامی که توسط «سیا» در خاورمیانه صورت گرفته باید دست پنهان کرمیت روزولت، به عنوان مسئول مستقیم «اداره خاور نزدیك» در «سیا»، را جستجو کرد. از مهم‌ترین این حوادث، که به کیم روزولت منسوب می گردد، ماجرای براندازی ملك فاروق و کودتای نجیب ـ ناصر در ژوئیه ۱۹۵۲/مرداد ۱۳۳۱ است.[۵۸]

→ خسروقشقائی به آمریکا نیز مطالبی در *یادداشت های دکتر قاسم غنی* (ج ۳) مندرج است. سنتی که توسط کرمیت روزولت و ویلیام داگلاس پی ریخته شد، در سالهای بعد ادامه یافت و توسط «محققینی» چون پی‌یر اُبرلینگ (مؤلف تاریخ ایل قشقائی) و لونیزبك (مؤلف آخرین اثر درباره ایل قشقائی در آمریکا ـ ۱۹۸۶) پی گرفته شد. دربارهٔ نقش برادران قشقائی پس از انقلاب اسلامی ایران به *کودتای نوزه*، ص ۴۱ ـ ۴۳ مراجعه شود.

۵۶. جیمزبیل می نویسد: کرمیت روزولت «در ایران دو کارمند بسیار صلاحیت دار سیا را زیردست داشت که هر دو آنان زیرپوشش دیپلماتیك وابسته به سفارت بودند. یکی از آن دو که نقش برنامه‌ریزی مهمی ایفاء می کرد، به محض ورود روزولت [تیر ۱۳۳۲] ایران را ترك گفت» (مصدق، نفت،...، ص ۴۵۹). منظور جیمزبیل از این «کارمند صلاحیت‌دار سیا» جرالددوهر است. دوهر پس از خروج از ایران ریاست بخش خاورمیانه رادیو «صدای آمریکا» را به عهده گرفت و سپس مدت ها در رأس «انجمن طرفداران ملل آسیا و آفریقا»! قرار داشت.

۵۷. ویلیام کُلبی، ص ۶۹ و ۶۷

۵۸. نقش کرمیت روزولت در براندازی فاروق توسط او در مصاحبه با ویلبر اِولان تائید شد (Wilbur C. Eveland, *Rapes of Sand*, New York, 1980, PP. 95 - 105, 125) رانلاگ نیز در کتاب *The* ←

در همین سالها بود که روزولت با کیم فیلبی آشنا شد.[۵۹] فیلبی در خاطراتش می‌نویسد:

برای اولین بار با او در واشنگتن آشنا شدم، زمانی که او رهبری بخش خاورمیانه وایزنر را به عهده داشت. خنده‌دار این است که من همان زمان او را «آمریکائی آرام» نام نهادم و این ۵ سال پیش از آن بود که گراهام گرین[۶۰] کتاب خود را بنویسد. او با لهجه مؤدب ساحل شرقی (آمریکا) سخن می‌گفت و پیش از آن که اطلاعاتی باشد، با معلومات و با تربیت بود. او معاشرت گسترده‌ای داشت و چه به عنوان میزبان یا مهمان، خوشایند و بدون تعارف بود و همسر او هم بسیار جذاب بود. در حقیقت او آخرین کسی بود که شما می‌توانستید تصور کنید تا گلو در «کلك‌های کثیف» فرو رفته باشد...[۶۱]

همانطور که ملاحظه شد، زمانی که کرمیت روزولت با گذرنامه جعلی بنام جیمزف. لاکریج در ۷ ژوئیه ۱۶/۱۹۵۳ تیر ۱۳۳۲ از مرز عراق وارد ایران شد تا توطئه آمریکائی ـ

→ *Agency*، که یك پژوهش جدی در تاریخ «سیا» محسوب می‌شود، تائید می‌کند که سقوط فاروق توسط «سیا» صورت گرفت و هدایت و تغذیه مالی این کودتا به عهدهٔ کرمیت روزولت بود (ص ۲۹۷ ـ زیرنویس). معمولاً ادعا می‌شود که این اقدام «سیا» به رغم تمایل انگلیسی‌ها بود که از فاروق حمایت می‌کردند. خاطرات فردوست در زمینه نقش پرون در جدایی فوزیه از محمدرضاپهلوی و اهداف آن، این ادعا را مردود می‌سازد و هماهنگی میان MI - 6 و «سیا» را در براندازی فاروق ثابت می‌کند.

۵۹. کیم فیلبی مأمور نفوذی سازمان جاسوسی شوروی بود که از سال ۱۹۳۴ در اینتلیجنس سرویس بریتانیا رسوخ کرد و به عالی‌ترین مقامات اطلاعاتی انگلیس دست یافت. فیلبی سالها در پست حسّاس مدیرکلی ضدجاسوسی MI - 6 قرار داشت و در سالهای ۱۹۴۹ ـ ۱۹۵۱ در آمریکا رابط اینتلیجنس سرویس با «سیا» و F.B.I بود و نام وی در لیست کاندیداهای ریاست MI - 6قرار داشت. با کشف برخی عوامل جاسوسی شوروی، فیلبی در معرض سوءظن قرار گرفت و وی در ژانویه ۱۳۴۲/۱۹۶۳ از بیروت به شوروی گریخت. فرار فیلبی دنیای جاسوسی غرب را غرق حیرت ساخت و تا مدتهای مدید در روابط سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی امریکا و انگلیس تأثیرات وخیم گذارد. کیم فیلبی پس از مدتی خاطرات خود را با نام جنگ ساکت من (۱۹۶۸) منتشر کرد. او در شوروی به عنوان «قهرمان اتحاد شوروی» مدال دریافت داشت و مدتی بعد درگذشت. با آغاز سیاست «علنیّت» (گلاسنوست) گورباچف، کا.گ.ب اعلام داشت که اسناد تاریخی سازمان اطلاعاتی شوروی را منتشر خواهد کرد و از زندگی اسرارآمیز فیلبی نیز یك سریال تلویزیونی تهیه و پخش خواهد شد.

۶۰. کتاب گراهام گرین بنام آمریکائی آرام در سال ۱۹۵۵ منتشر شد. بنابراین زمان آشنائی روزولت با فیلبی باید حوالی سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ باشد. جالب است بدانیم که گراهام گرین، نویسنده سرشناس انگلیسی، نیز از مأمورین برجسته اینتلیجنس سرویس بود و سالها ریاست ایستگاه این سازمان را در غرب آفریقا به عهده داشت.

۶۱. گرن، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱

انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را رهبری کند.[۶۲] فردی «آماتور» به شمار نمی‌رفت و بی‌دلیل این مأموریت حساس را به عهده نگرفته بود. او تجربه ۱۲ سال پژوهش و کار در مسائل ایران را در سینه داشت و طی این سالها فعالیت‌های اطلاعاتی آمریکا را در خاورمیانه هدایت می‌کرد. معهذا، سرنوشت چنین بود که نام روزولت با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به شهرت رسد و به نام «آقای ایران» در مطبوعات غرب ثبت شود.

از حوادث کودتای ۲۸ مرداد و نقش کرمیت روزولت می‌گذریم و خواننده را به پژوهش‌ها و کتب متعددی که در این زمینه انتشار یافته، بویژه رساله مارك گازیوروسکی و سایر مآخذی که در کتابشناسی پایانی کتاب حاضر مندرج است و نیز به خاطرات ارتشبد فردوست و بیوگرافی‌های پیوست ارجاع می‌دهیم. تنها می‌افزائیم که کرمیت روزولت با نقش خود در عملیات ۲۸ مرداد ۳۲، محمدرضاپهلوی را برای همیشه مدیون خود ساخت. او نخستین دیدار خود را با شاه پس از کودتا چنین شرح می‌دهد:

> راننده مستقیماً مرا کنار پله‌ها برد. آنجا مردی با لباس فراك از من استقبال کرد. تعظیم کوتاهی نمود و مرا به طبقه دوم راهنمائی کرد. شاه در آنجا در اتاق پذیرائی منتظر من بود... موقعی که به یکدیگر دست می‌دادیم مرد دیگری با لباس فراك با گیلاس‌های کوچك ودکا و خاویار وارد شد... اولین کلمات [شاه] بسیار موقر و سنگین ادا شد: من تاج و تختم را از برکت خداوند، ملتم، ارتشم و شما دارم. گیلاسش را برداشت و به سلامتی من دستش را بلند کرد و من هم همین کار را کردم. هر دو آن را نوشیدیم. سپس [شاه] خندید [و گفت:] خیلی خوشحالم از اینکه شما را اینجا می‌بینم، خیلی بهتر از داخل ماشین و خیابان باغ است.[۶۳]

پس از کودتا پیوند کرمیت روزولت با ایران قطع نشد، بلکه ابعادی دیگر یافت. «کیم» در سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ پس از ۱۷ سال کار اطلاعاتی از «سیا» کناره گرفت و ترجیح داد که به کسب و کار خصوصی بپردازد. او به استخدام «کمپانی گلف» (خلیج)، یکی از ۵ شرکت قدرتمند نفتی جهان، درآمد و به معاونت این کمپانی در «امور روابط با دولت آمریکا» منصوب شد. «کمپانی نفتی گلف» با ۷٪ سهم از اعضای کنسرسیوم بود که در دوران دولت زاهدی بر نفت ایران چنگ انداخت. با تثبیت رژیم شاه در ایران، کرمیت روزولت ترجیح داد که از سوابق دوستی خود با محمدرضاپهلوی سود برد و فعالیت‌های خود را در ایران متمرکز سازد. او در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۴ از «کمپانی گلف» خارج شد و به تأسیس یك شرکت دلالی در واشنگتن دست زد

---

۶۲. مصدق، نفت...، ص ۴۵۹

۶۳. روزولت، ص ۲۱۳

که رژیم شاه مشتری اصلی آن بود. بدینسان، کیم روزولت «پاداش» خود را از محمدرضاپهلوی دریافت داشت و در سالهای ۱۳۴۳ ـ ۱۳۵۷ دلال معتبر معاملات اسلحه آمریکا با ایران بود. می‌دانیم که کرمیت روزولت در معامله یك میلیارد دلاری خرید هواپیماهای F-5 از کمپانی «نورتروپ» آمریکا واسطه اصلی بود و در معامله هواپیماهای F-14 با کمپانی «گرومن» نیز نقش داشت. او در این معاملات با برادران رشیدیان شریك بود. ولی این همهٔ پاداشی که «آقای ایران» از محمدرضاپهلوی دریافت داشت نبود؛ شاه هیچگاه دین خود را به روزولت فراموش نکرد و پس از سقوط نیز در مصاحبه‌های خود از او به عنوان «دوست من آقای روزولت» یاد کرد!

گراتیان یاتسویچ

سرهنگ گراتیان یاتسویچ، افسر نیروی هوایی یوگسلاوی بود که در زمان جنگ جهانی دوم با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده و تبعه این کشور شد. او با تأسیس «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) به استخدام این سرویس درآمد و پس از قریب به یك دهه فعالیت اطلاعاتی در عرصه‌های مختلف، به عنوان رئیس «سیا» در ایران، که از مسئولیت‌های مهم محسوب می‌شد، عازم تهران شد.

یاتسویچ در تاریخ ۱۳۳۶/۷/۱۷ به عنوان دبیراول سفارت آمریکا وارد تهران شد و طی دوران اقامت خود دارای سمت‌های پوششی چون مستشاری سازمان برنامه و (از ۱۳۴۱) وزیر مختاری سفارت آمریکا بود. دوران مأموریت یاتسویچ ۶ سال به طول کشید. دوران ۶ ساله فوق از مقاطع حسّاس تاریخ معاصر ایران است. این دوران با صعود «دمکرات‌ها» به ریاست‌جمهوری آمریکا و ایجاد «فضای باز سیاسی» در ایران همزمان است، که موجب پیدایش و فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی رنگارنگ و صعود دولت علی امینی گردید. اسناد موجود از نقش فعال یاتسویچ در این دستجات سیاسی حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که وی دارای ارتباطات گسترده با چهره‌های گوناگون سیاست روز بوده است. ارتشبد فردوست در خاطرات خود به نقش یاتسویچ در «جبهه ملی» دوم اشاره دارد.

یاتسویچ در فروردین ۱۳۴۲ به همراه رابرت کومر، کارشناس عالیرتبه «سیا» در جنگ‌های روستایی، به استان فارس مسافرت کرد.[۶۴] این سفر در اوج عملیات سرکوب عشایر

---

۶۴. رابرت کومر از چهره‌های جنجالی «سیا» است. وی پس از نقش مهمی که در عملیات سرکوب عشایر جنوب ایران ایفاء کرد مسئولیت «سیا» در خاوردور را به عهده گرفت و در کشتار انقلابیون ویتنام سهم ←

جنوب تحت عنوان «غائله فارس» رخ داد و بیانگر نظارت مستقیم «سیا» بر این عملیات است. او پس از بازگشت به تهران در نامه مورخه ۲۰ فروردین ۱۳۴۲ به سرهنگ مسعود حریری، رئیس ساواک فارس، چنین نوشت:

اینجانب مایل است از لطف و محبت سرکار و کارمندان مربوطه نسبت به دوستدار و آقای رابرت کومر ضمن دیدار ما از شیراز در روزهای یکشنبه و دوشنبه بار دیگر صمیمانه تشکر نمایم. ما در مورد ترتیب ملاقاتمان با تیمساران ورهرام و آریانا و هم‌چنین در مورد ترتیب اقامت ما در شیراز که به بهترین وجهی انجام گرفت عمیقاً خود را نسبت به جنابعالی مدیون می‌دانیم و نیز در مورد مذاکرات بسیار جالبی که در مورد مسائلی که علل اصلی اوضاع جاری فارس را تشکیل می‌دهد با هم به عمل آوردیم و هم‌چنین نسبت به راه‌حل‌های بسیار منطقی که جنابعالی چه در مورد تصمیماتی که باید فعلاً و چه آنهائی که باید بعدها نسبت به این مسائل اتخاذ گردد ارائه نمودید خود را مدیون سرکار می‌دانیم.

ایده‌های جنابعالی ما را تحت نفوذ قرار داد و مایلم به شما اطمینان بدهم که منتهای کوشش را به عمل خواهیم آورد که این ایده‌ها را هر موقع که باعث تأمین کمک‌های مورد لزوم بخصوص استان فارس شود ارائه دهیم.

امیدوارم یکی از این روزها جنابعالی را در تهران ملاقات کنم. ضمناً بهترین آرزوها و گرمترین سلام‌ها را تقدیم می‌نمایم.

دوستدار

گراتیان م. یاتسویچ

یاتسویچ در آخرین ماه‌های اقامت در ایران در صعود حسنعلی منصور به نخست‌وزیری نقش اصلی را ایفاء کرد و سپس در اوائل سال ۱۳۴۳ از کشور خارج شد و مسئولیت ادارهٔ شبکه «سیا» را به کانوی سپرد.

یاتسویچ پس از خروج از ایران در آتن مستقر گردید و مسئولیت منطقه را در «سیا» به دست گرفت. اسناد موجود حاکی است که وی همزمان با سفر فیلیپ تالبوت، معاون وزارت خارجه آمریکا، به منطقه در بهمن و اسفند ۱۳۴۳ به لبنان، سوریه، عمان و عراق مسافرت داشته است. در سالهای بعد، یاتسویچ مسافرت‌های متعدد به تهران داشته که مسلماً به مسئولیت جدید وی در «سیا» مربوط است. او در اکثر این سفرها میهمان اسدالله علم بود و

→ درجه اول داشت. او در سال ۱۹۶۶ از طرف لیندون جانسون مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در امور ویتنام شد. ویلیام کلبی، که مدتها معاون کومر بود، می‌نویسد: «کومر مأموریت داشت تا روح تازه‌ای در جنگ بدمد» (کلبی، ص ۱۷۸). کومر در سال ۱۹۶۸ سفیر آمریکا در ترکیه شد. وی از جمله مأمورین عالیرتبه «سیا» بود که در ماجرای «واترگیت» نامشان به صفحه اول مطبوعات غرب کشیده شد.

معمولاً در منزل جمشید خبیر، رئیس دفتر عبدالرضا پهلوی، اقامت می گزید.

در سال ۱۳۴۶، یاتسویچ پس از ۲۰ سال کار در «سیا» ترجیح داد که به فعالیت بازرگانی روی آورد و طبق اظهارات ضمنی خود او (مندرج در گزارشات ساواک) همان راهی را طی کند که کرمیت روزولت پیمود. لذا، او با کناره گیری از «سیا» به تأسیس یك شرکت صادرکننده در آمریکا دست زد و در این نقش جدید ایران را مهم ترین بازار فروش خود تشخیص داد. در واقع بذری که با دستان خود او در ایران افشانده شد و با طرح «اصلاحات ارضی» به ورشکست کشاورزی ایران انجامید، اکنون محصول خود را به خود او ارزانی می داشت! یاتسویچ تاجر از این پس تمامی امکانات و روابط و نفوذ خود را در ایران در جهت معاملات کلان خود به کار گرفت.

در تاریخ ۱۳۵۰/۶/۱۸، ساواك در مورد این نقش جدید یاتسویچ چنین اطلاع داد:

کلنل یاتسویچ دارای مؤسسه ای در آمریکاست و شغل فعلی او رئیس مؤسسه مزبور و دلال می باشد. نامبرده واسطه بین صادرکنندگان آمریکایی و خریداران ایرانی اعم از ادارات یا اشخاص می باشد. مسافرت های وی به کشور که تقریباً هر ۳ ماه یکبار می باشد برای انعقاد قرارداد و چگونگی حمل گندم از آمریکا به ایران می باشد که فروشنده صادرکنندگان آمریکایی و خریدار بانك عمران می باشد. قرار است یك میلیون تن گندم و ۳۰۰ هزار تن جو به ایران فروخته شود. قبلاً قرار بود نمایندگی فروشنده و خریدار گندم به شرکت پرس اکسپرس داده شود ولی بعداً این تصمیم عوض شد...

یاتسویچ روز ۱۳۵۰/۶/۱۹ با هواپیمایی «ایران ایر» تهران را به مقصد لندن ترك خواهد کرد. نامبرده در لندن با آقای رام رئیس بانك عمران و آقای آزرمی معاون این بانك در مورد فروش گندم به ایران مذاکره خواهد کرد...

همانطور که ملاحظه می شود یاتسویچ خرید بخش اعظم گندم و جو وارداتی ایران را در انحصار داشت. در آن زمان بهای گندم در بازار جهانی هر تن حدود ۷۰ دلار بود و بعبارت دیگر خرید گندم ایران از یاتسویچ به تنهایی به حدود ۷۰ میلیون دلار بالغ می شد. ارزش خرید جو را نیز باید به این رقم افزود. در یك برآورد ساده می توان دریافت که سود یاتسویچ، به عنوان واسطه، در این معامله میلیون ها دلار بوده است! مسلماً گندم و جو تنها اقلامی نبود که یاتسویچ در صدور آن به ایران نقش داشت. شبکه «دوستانی» که میلیون ها دلار سود را برای یاتسویچ تأمین می کردند و مسلماً خود نیز از این میانه سهمی می بردند، لیست طویلی را در برمی گیرد که در رأس آن نام اسدالله علم (میهماندار همیشگی یاتسویچ) قرار دارد. در این لیست اسامی زیر مشاهده می گردد: هوشنگ انصاری، عبدالرضا انصاری، ابوالحسن ابتهاج، جواد منصور،

منوچهر ریاحی، جمشید دفتری، مهندس اسکندر فیروز، مهندس نرسی فیروز، شاهرخ فیروز، جمشید خبیر... و بالاخره نعمت‌الله نصیری (رئیس ساواک). یاتسویچ با همازند (عتیقه فروش) نیز روابط دوستانه داشته و بنظر می‌رسد که از این طریق در زمینه قاچاق آثار عتیقه فعالیت می کرده است.

در تاریخ ۱۳۵۰/۶/۱۸، یکی از منابع ساواک درباره یاتسویچ چنین گزارش می‌دهد:

اطلاعاتی که در مورد نامبرده دارم به شرح زیر است:

۱ـ مدت زیادی است که با نامبرده آشنایی دارم و اکثراً در میهمانی‌ها او را ملاقات می نمایم.

۲ـ یکبار همسر وی به اتفاق خانم پاکروان در بندرپهلوی میهمان من بودند.

۳ـ یاتسویچ که فرد فوق‌العاده زرنگی است با اکثر رجال کشور آشنایی دارد و این آشنایی باعث شده که شرکت‌های صادرکنندهٔ آمریکایی از وجود وی برای پیشبرد مقاصد اقتصادی خود استفاده نمایند. از افرادی که با یاتسویچ دوستی زیادی دارند یا داشته‌اند عبارتند از: مرحوم حسنعلی منصور ، جواد منصور، منوچهر ریاحی، مهندس اسکندر فیروز، مهندس نرسی فیروز، [هوشنگ] انصاری وزیر اقتصاد و عده ای دیگر.

۴ـ نامبرده فوق‌العاده خودخواه و از خود راضی است و بدین دلیل با استفاده از این حس می‌توان مسائل موردنظر را از وی کسب نمود.

۵ـ نسبت به زن فوق‌العاده حساسیت و علاقه دارد و از این محرك وی نیز می‌توان به راحتی برای وقوف به مسائل موردنظر استفاده نمود.

۶ـ همسر وی بسیار معاشرتی و خونگرم است و اکثراً در امور مختلف به همسرش کمك می کند.

نظریه منبع: بنظر بعید نمی‌رسد نامبرده در پوشش اقتصادی فعالیت‌های اطلاعاتی نیز انجام دهد و در امور سیاسی نیز مداخلاتی داشته باشد.

در تاریخ ۱۳۵۱/۸/۸ یکی دیگر از منابع ساواک چنین گزارش می‌دهد:

آقای شایگان مدیر کشتیرانی آریا، آقای شیخ سعید قائم‌مقام شرکت دریایی کرسنت (در واشنگتن، نیویورك، کانادا) و کلنل یاتسویچ رئیس شرکت و گرداننده کمپانی فوق را به من معرفی و اظهار داشت جهت حمل بار از آمریکا به ایران با این شرکت قراردادی بطور مساوی منعقد نمایم و اضافه نمود: سرهنگ یاتسویچ یك کارمند سیاسی در سفارت آمریکا بوده و دوست نزدیك آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی می باشد و این کمپانی یك شرکت مهم فرستنده محمولات در ممالك متحده و کانادا می باشد که با پاکستان، بنگلادش و تونس معاملات زیادی دارد. هفته قبل ضمن ملاقات با ویلیام برومل راجع به یاتسویچ سؤال نمودم. برومل اظهار داشت که تا ۵ سال قبل وی مأمور سیا بوده ولی دیگر نیست.

نظریه منبع:

۱ـ بنظر من برومل راضی نیست که یاتسویچ زیاد در ایران مشغول و گرفتار شود.

۲ـ من قصد دارم که در مورد حمل محمولات دریایی با شرکت کرسنت قراردادی منعقد نمایم. با بودن آقای یاتسویچ در این شرکت چنانچه صلاح است مراتب را ابلاغ فرمائید.

۳ـ پس از عقد قرارداد امکان دارد با گماردن کارمندانی اطراف کلنل یاتسویچ اطلاعاتی از وضع و کار وی به دست آورد.

همانطور که از گزارش فوق مشهود است، ظاهراً «ویلیام برومل»، رئیس «سیا» در ایران، نسبت به فعالیت تجاری یاتسویچ در تهران نظر مساعد نداشته است.

مسافرتهای یاتسویچ به تهران تنها حساسیت «ویلیام برومل» را برنمی‌انگیخته، بلکه سازمان اطلاعاتی شوروی (کا. گ. ب) نیز در این مورد حساس بوده و حتی واکنش نشان داده است. در صورتجلسه نشست سیا و ساواک، مورخ ۱۳۵۰/۵/۱۰، چنین می‌خوانیم:

نماینده کمیسیون [خطاب به سرتیپ هاشمی مدیرکل ضدجاسوسی ساواک]: تیمسار راجع به یاتسویچ مذاکره فرمودید. آقای برومل در این باره اظهار داشته‌اند که آقای یاتسویچ بعد از استعفاء و رفتن از ایران سالی یکی دوبار به ایران آمده‌اند. همانطوری که تیمسار می‌دانند یاتسویچ قبل از آقای کانوی رئیس قسمت بوده است و بعد از یکی دوسال از شغل دولتی استعفاء داده و شروع به کار تجارتی نموده و در سال ۱۹۶۹ [۱۳۴۷] به ایران آمده است و با دوستان خود ملاقات کرده است و در نظر داشت که یك کار تجارتی انجام دهد و از آن به بعد هم هر ۶ ماه یکبار به ایران آمده است و هر بار با آقای برومل هم از نظر دوستی تماس داشته است، ولی ما اعلام می‌داریم که سرهنگ مستعفی یاتسویچ کلیه ارتباط خود را با دولت آمریکا و سرویس ما قطع کرده است و نظریات و اظهارات او ارتباطی اصلاً با دولت آمریکا و سرویس ما ندارد و فقط برای امر تجارت به ایران آمده است. من می‌دانم که منظور تیمسار این بوده است که شوروی‌ها در مورد او تحقیق می‌کردند. یکی از زمینه‌های تجارتی فعالیت یاتسویچ در مورد خلیج فارس است، چون خلیج فارس موردنظر شوروی‌ها است، لذا آنها تحقیق می‌کنند که چرا یاتسویچ به ایران آمده است. حتی انگلیسی‌ها هم خیلی تحقیق می‌کنند که چرا یاتسویچ به ایران می‌آید و روی خلیج فارس چه کاری می‌خواهد انجام دهد.

هاشمی: ما از طرف شوروی‌ها متوجه ورود او به ایران شده‌ایم.

نماینده کمیسیون [سیا]: ما کاملاً خوب می‌دانیم که شوروی‌ها و انگلیسی‌ها به هیچوجه باور نمی‌کنند که یاتسویچ با آن شغل مهمی که داشته از کار دولتی استعفاء داده باشد و در مسافرت آقای برومل به آقای یاتسویچ مذاکره و تذکر خواهند داد که مسافرت‌های او را شوروی‌ها موردتوجه قرار داده‌اند.

هاشمی: ما منظوری از این تحقیق نداریم و فقط می‌خواستیم بدانیم که شوروی‌ها به این سرعت متوجه می‌شوند. ما فوراً از این نظر گفتیم که متوجه باشید که موردنظر شوروی‌ها قرار

گرفته است.

نماینده کمیسیون: خیلی متشکریم.

بهرروی، نه «ویلیام برومل» موفق شد مانع فعالیت‌های تجاری یاتسویچ در ایران شود و نه توجه و هشدار کا. گ. ب ثمری بخشید! گراتیان یاتسویچ از «ایران» دل نکند و تا آخرین سالهای سلطنت پهلوی هم‌چنان یکی از بزرگترین واسطه‌های فروش گندم به ایران و یکی از دلالان سرشناس بین‌المللی در خاورمیانه بود.

۹. عَلَم؛ از امیری قائن تا فرمانروائی ایران

امیراسدالله علم، فرزند محمدابراهیم‌خان شوکت‌الملك، در سال ۱۲۹۸ ش. در بیرجند متولد شد. از تحصیلات این خان‌زادهٔ متموّل بیرجندی اطلاع صحیحی دردست نیست. احتمالاً تحصیلات او بیش از دیپلم کشاورزی ادامه نیافت؛ هرچند در بیوگرافی‌های رسمی از او با عنوان «مهندس کشاورزی» یاد کرده اند. امیراسدالله علم به توصیه پدرش، در سال ۱۳۱۸، پس از ازدواج علی قوام پسر ابراهیم‌خان قوام‌الملك شیرازی با اشرف پهلوی، در سن ۲۰ سالگی با ملك‌تاج، دومین دختر قوام، ازدواج نمود و بدینسان ارتباطات عمیق «اشرافیّت اطلاعاتی» ایران با پیوندهای خویشاوندی تحکیم یافت. از این ازدواج پسری متولد نشد که برمسند پدر جای گیرد و علم تنها دارای ۲ دختر شد. امیراسدالله علم، مرد قدرتمند دربار پهلوی، قریب به ۵ ماه پس از مرگ رقیب دیرین خود، منوچهر اقبال، در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در سن ۵۸ سالگی به بیماری سرطان درگذشت.

اسدالله علم مقتدرترین چهرهٔ دربار پهلوی، بویژه در سال‌های ۱۳۴۰ ـ ۱۳۵۶، بود و ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود شمه ای از جایگاه بلامنازع علم را در سیاست داخلی و خارجی سلطنت محمدرضاپهلوی بیان داشته است. پژوهش دربارهٔ علم و دودمان او موضوع یك تك‌نگاری تاریخی گسترده است، که در شناخت ابهامات و گره گاه‌های تاریخ معاصر ایران مفید خواهد بود. لذا، در اینجا صرفاً می‌کوشیم تا طرحی فشرده و مجمل بیان داریم.

استعمار بریتانیا و دودمان علم

سرپرسی سایکس در سفرنامهٔ خود درباره خاندان علم[۱] می‌نویسد:

این خانواده اگر چه نسب‌نامه‌ای ندارند، ولی خود را از اعقاب عرب‌های خزاعی یا خُزیمه می‌دانند که رئیس آن‌ها، طاهر ذوالیمینین، وسائل جلوس مأمون را به مسند خلافت فراهم نموده است. پدران امیر [علم‌خان حشمت‌الملك] از بحرین به این حدود مهاجرت نموده و بتدریج زمام امور قاین و نه بندان را به دست گرفته و دامنه نفوذ خود را تا جنوب ایران بسط داده‌اند. اواخر قرن هفدهم تمام ناحیه قائنات در تصرف این خانواده بود و پس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلالی برای خود پیدا کرده‌اند...[۲]

صرفنظر از این انتساب دور و دراز به طاهر ذوالیمینین، که سایکس نیز آن را بطور مشکوك و مشروط بیان داشته، مسلّم است که بنیانگذار این دودمان اشرافی، اسماعیل‌خان خزیمه، در اواخر صفویه و اوائل سلطنت نادرشاه افشار، از سال ۱۱۴۴ق./۱۷۳۱م. حکومت قاین و فراه را به دست داشته و سپس از سال ۱۱۴۶ق./۱۷۳۳م. به حکومت کهکیلویه و بهبهان رسیده است.[۳] معهذا، تاریخ واقعی این دودمان با بلوای امیرعلم‌خان (اوّل)، پسر اسماعیل خان خزیمه، آغاز می‌شود. او که نامش در تاریخ به عنوان چهره ای «خونخوار» ثبت شده، در دوران انقراض افشاریه به ترکتازی در خطه شمال شرقی و شرق ایران پرداخت و دعوی سلطنت نمود و در توطئه کور کردن شاهرخ افشار دست داشت و بسیاری از قدرتمندان منطقه را به قتل رسانید و یا مانند جعفرخان، رئیس ایل کُردمیانلو، کور نمود. مهدی بامداد فرجام شوم او را چنین بیان می‌دارد:

... او را دستگیر و به مشهد نزد شاهرخ شاه آوردند و چون شاهرخ شاه مسبّب اصلی کور کردن خود را امیرعلم‌خان می‌دانست، فوراً دستور داد که او را کور کردند و پس از اجرای این کار او را به نزد جعفرخان سابق‌الذکر روانه نمود و او را مختار نمود که هر قسم عملی و رفتاری که جایز و صلاح می‌داند نسبت به وی به جا آورد و انجام دهد. جعفرخان هم به سلیقه خود دستور

---

۱. در دوران اقتدار اسدالله علم، او تلاش جدی در بازنویسی تاریخ خاندان خود مبذول داشت و به علت نفوذ بی‌رقیبی که در مجامع فرهنگی کشور داشت توانست مجموعه‌ای از کتب و مقالات در ستایش اجداد خود به چاپ رساند. از مهم‌ترین این آثار باید به *امیرشوکت‌الملك علم ـ امیرقاین* نوشته محمدعلی منصف (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴) و *خاطرات سیاسی فرخ* (نگارش پرویز لوشانی) اشاره کرد. متأسفانه در اثر اخیر ستایش‌نامهٔ مبسوطی از خاندان علم به قلم مرحوم ملك‌الشعراء بهار مضبوط است، که این امر فی نفسه دامنه سلطه علم را برمحافل و رجال فرهنگی گذشته نشان می‌دهد.

۲. سایکس، ص ۳۹۸

۳. بامداد، ج ۱، ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲

داد که آنقدر چوب به او بزنند تا اینکه بمیرد و همین کار را کردند و در زیر چوب درگذشت.[۴]

صرفنظر از این پیشینه، که پایگاه سیاسی دودمان علم را در کنار صدها حکومت محلی دیگر در دوران فوق‌الذکر نشان می‌دهد، اقتدار واقعی آنان با جنگ‌های ایران و انگلیس بر سر هرات آغاز شد، که به این حکومت محلی جایگاهی ویژه در استراتژی منطقه‌ای بریتانیا داد.

اختلاف ایران و انگلیس بر سر حاکمیت هرات در ۲ مرحله شعله‌ور شد. مرحله نخست در زمان محمدشاه قاجار بود که جنگ‌های ۱۲۵۳ق./۱۸۳۷م.ـ۱۲۵۸ق./۱۸۴۲م. میان ایران و انگلیس را پدید ساخت. قشون ایران هرات را به تصرف درآورد و دولت بریتانیا، که سلطه ایران را برهرات مغایر با اهداف استراتژیك خود می‌دانست، به بوشهر حمله برد و تهدید کرد که اگر ایران از هرات دست برندارد جنوب ایران را اشغال خواهد کرد. مرحله دوّم، در دوران ناصرالدینشاه قاجار بود که در پی تصرف هرات توسط ایران (۱۲۷۳ق./۱۸۵۶م.ـ۱۲۷۴ق./۱۸۵۷م.) مجدداً قشون انگلیس جنوب را به اشغال خود درآورد. این ماجرا با معاهدهٔ ننگینی که فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی، فراماسون سرشناس، به عنوان نماینده دولت ایران و با وساطت میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله با دولت بریتانیا در پاریس به امضاء رسانید، پایان یافت و ایران از کلیه حقوق خود در هرات چشم پوشید. در این دوران حکومت منطقه حسّاس قائنات با امیراسدالله‌خان علم (حسام‌الدوله) بود.[۵]

در پی این حوادث، استعمار بریتانیا در راستای استراتژی منطقه‌ای خود توجه خویش را به نواحی شرقی ایران، بویژه خراسان و سیستان، معطوف داشت و هیئت‌های متعدد به ریاست سرهنگ سی.ای.استیوارت و سرهنگ یون اسمیت به بررسی مستقیم منطقه پرداختند. گزارش استیوارت در سال ۱۲۸۹ق./۱۸۷۲م. به «وایت‌هال» تقدیم شد و مبنای تدوین استراتژی جدید بریتانیا در شرق ایران قرار گرفت.[۶] اساس این استراتژی، با توجه به آشفتگی حکومت مرکزی قاجار و نفوذ روسیه تزاری در آن، تبدیل حکومت محلی قاین به مرکز ثقل سیاست بریتانیا در منطقه و بهره گیری از خاندان علم به عنوان پایگاهی قدرتمند بود. در نتیجه، دولت بریتانیا پیوندهای پنهانی با امیرعلم‌خان سوم (حشمت‌الملك) برقرار ساخت و چنین مقرر داشت که با پول انگلیس یك ارتش محلی زیر فرمان حشمت‌الملك علم تأسیس شود و به عنوان «مشت آهنین» بریتانیا نظم منطقه را تأمین کند و در عین حال سدّی در برابر توسعه‌طلبی روسیه

۴. بامداد، ج ۲، ص ۳۴۰ ـ ۳۴۱

۵. قائنات منطقه‌ای است در جنوب شرقی خراسان که با ولایت هرات هم‌مرز است.

۶. به: کرزن، ج ۱، ص ۲۷۳ ـ زیرنویس مراجعه شود.

تزاری به حریم امپراتوری بریتانیا باشد. در پی این سیاست، خاندان علم سلطه بی‌رقیب خود را برسراسر خطه شرقی ایران برقرار ساخت و با سرکوب یا تطمیع سران طوایف آن خطه (ایلات زعفرانلو، شادلو، جلالی، افشار و غیره) به یك دولت واقعی خودمختار بدل شد. این نقش خاندان علم، با القاء عمال انگلیس در دربار، توسط شاه قاجار به رسمیّت شناخته شد و در سال ۱۲۹۱ق./۱۸۷۴م. ناصرالدینشاه رسماً امیرعلم‌خان حشمت‌الملك را به منصب امیرتومانی (سرلشکری) قشون خودمختار خود رساند![۷] بدینسان، خاندان علم نقش یگانه و منحصر به فردی در ایران به دست آورد.

لرد کرزن در سال ۱۸۹۲م. نوشت:

امیرعلم‌خان کنونی شاید نیرومندترین فرد دستگاه پادشاهی ایران باشد. او اینك بیش از ۶۰ سال دارد و دارای شخصیّتی بسیار قوی و به علاوه شهرت سرشاری از لحاظ هیبت و سخت‌گیری است و خطه خود را از وجود دسته‌های دزد و غارتگر بخصوص از افغان‌ها و بلوچ‌ها، که بی‌ترس و نگرانی از هرگونه تعقیب سرگرم راهزنی و غارت بودند، پاك کرده است و به قدری مقتدر است که حکومت مرکزی به آسانی جرئت دخالتی در کار او ندارد...

امیر از جانب شاه لقب و در قشون ایران درجه امیر تومانی (ماجرجنرال) دارد. استقرار دسته توپخانه در ارگ بیرجند علامت حاکمیت پادشاهی ایران است... امیر ۷۰۰ تن سوار و ۲ فوج پیاده دارد که به نوبت احضار می‌شوند که یکی برای خدمت در سیستان است و دیگری در بیرجند به حال استراحت و از هر دو قسمت قاین و سیستان سربازانی برای قشون دولتی [؟!] فراهم می‌آورد... سیستان ولایتی تابع قاین است و نایب‌الحکومه‌ای از جانب امیر در آنجا حکومت و در نصرت‌آباد سکونت دارد...[۸]

کرزن در همین جا به روشنی و بطور مبسوط در تشریح استراتژی منطقه‌ای بریتانیا، بطور غیرمستقیم منشاء این نفوذ خاندان علم را بیان می‌دارد:

... دولت روس به فکر ترویج نفوذ خود در آن حدود افتاده است و با این ادّعا که قهرمان مسلمانان سنی مذهب است در برابر مذهب شیعه ایرانی به احساسات تعصّب‌آمیز مذهبی توجه دارد. دولت روس در سهمیه‌های نظامی این طوایف همدستان احتمالی که ارزش نظامی خواهند داشت تصور می‌نماید و با وضع تسلّط‌آمیزی که در جناح هرات و جلوتر برهیرمند پیدا کنند، درصدد تهدید افغانستان و علاقمند نزدیك شدن بیشتر به سرحد بلوچی هندوستان می‌باشند. حکومت تزاری به سیستان که بین راه مشهد و دریا است نظر آزمندانه مخصوص دارد و نیك واقف است که تسلّط برآنجا قدمی اساسی در راه تأمین برتری قطعی در ایالت

۷. فرخ، ص ۶۸۸

۸. کرزن، ج ۱، ص ۲۷۲ ـ ۲۷۴

خراسان خواهد بود... به عبارت دیگر در گرداگرد خراسان از شمال غربی تا جنوب شرقی نقاط فراوانی هست که صحنه فعالیت و نفوذ و تحریکات دائمی روس است...[۹]

امیرعلم‌خان حشمت‌الملك در سال ۱۳۰۹ق./۱۸۹۱م. از سوی ناصرالدینشاه شمشیر مرصع مکلل به الماس خلعت گرفت و مدت کوتاهی بعد درگذشت. پس از او پسربزرگش محمداسماعیل‌خان (شوکت‌الملك اوّل) به حکومت قاین رسید و در سال ۱۳۲۲ق./۱۹۰۴م. با مرگ او حکومت قاین و ریاست این دودمان مقتدر را برادر کوچکش امیرابراهیم‌خان علم (شوکت‌الملك‌دوّم) به دست گرفت.

شوکت‌الملك؛ امیر قائن

ابراهیم علم (۱۲۵۹ـ۱۳۲۳ ش.) در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ امپراتوری بریتانیا حکومت خودمختار خطه شرقی ایران را به دست گرفت و لذا عمیق‌ترین و گسترده‌ترین مناسبات را با استعمار انگلیس برقرار ساخت. به گفتهٔ سردنیس رایت[۱۰] در زمان او بود که به سال ۱۹۰۹م. کنسولگری انگلیس در بیرجند، جایگاه خاندان قدرتمند علم، «در این نقطه از ایران که مرکز رویارویی روس و انگلیس است» افتتاح شد و «انگلیسی‌ها این سعادت را داشتند که از دوستی امیرابراهیم‌خان شوکت‌الملك علم... برخوردار باشند»![۱۱]

حکومت شوکت‌الملك علم برشرق ایران مصادف با دوران تاریخی است که شرح آن پیشتر بیان شد. جنگ جهانی اوّل (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸م.) و در اثنای آن انقلاب ضدتزاری روسیه (۱۹۱۷م.) حساسیّت جایگاه خاندان علم را در استراتژی ماوراء بحار بریتانیا مضاعف ساخت و ابراهیم علم، بویژه پس از ورود نیروهای نظامی انگلیس به فرماندهی سرلشکر مالەسن (۱۹۱۸م.) به خراسان، تنها پایگاه استوار بریتانیا در ایران به شمار می‌رفت. بیهوده نیست که

۹. کرزن، ج ۱، ص ۲۷۴ ـ ۲۷۵

۱۰. سِردنیس رایت از کارمندان عالی‌رتبه وزارت خارجه انگلیس است که از سال ۱۳۴۲ تا بازنشستگی اش در سال ۱۳۵۰، یعنی در یکی از حسّاس‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران، سفیر انگلیس در تهران بود. رایت از حقوق‌بگیران دربار پهلوی و اسدالله علم محسوب می‌شد، که پس از بازنشستگی نقش غیررسمی مورّخ دولت انگلیس و دربار پهلوی را ایفاء نمود. دو اثر او، *انگلیسی‌ها درمیان ایرانیان* و *ایرانیان درمیان انگلیسی‌ها* به فارسی ترجمه و انتشار یافته است. دنیس رایت پس از بازنشستگی به عنوان یکی از مدیران مجتمع نفتی «شل» به کار پرداخت و این شغل وابستگی پنهان او را به امپراتوری صهیونیستی روچیلدها برملا ساخت.

11. Wright, P.87 - 88

سِرکلارمونت اسکرین، کارمند وزارت خارجه بریتانیا در شرق ایران، در خاطرات خود می نویسد: «تا زمانی که یك یا دو مرد نظیر شوکت‌الملك در ایران وجود دارند، نباید نسبت به این کشور ناامید شد.»![۱۲] در کتاب فوق، که به خاطره شوکت‌الملك علم اهداء شده، علت این علاقه چنین آشکار می شود:

> در بعضی مناطق مانند کردهای بجنورد و هزاره های سرخس و خواف بقایای نامحسوسی از تمایلات طرفدار انگلیس و ضدکمونیستی از دوران مأموریت ماله‌سن باقی مانده بود. کمی بیشتر به طرف جنوب [خراسان که بنگریم] نفوذ شوکت‌الملك محمدابراهیم‌خان علم، رئیس خاندان علم قائنات، پادزهری در مقابل کمونیسم بود. اما افسوس، هنگامی که بیش از همیشه به وجود این نفوذ احتیاج بود، از میان رفت.[۱۳]

نمونه‌ای از این «پادزهر ضدکمونیستی» شوکت‌الملك علم نقش زیرکانه او در سرکوب قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان است. باید توجه داشت که «خطر کمونیسم» حربه‌ای دردست استعمار غرب برای سرکوب نیروهای ضداستعمار بوده است و با همین حربهٔ «نفوذ بلشویسم» بود که نهضت جنگل به خون کشیده شد. بهرروی، اسکرین تأسف می خورد که چرا ابراهیم علم زنده نماند و در مقطع حسّاس سال‌های ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ ش. «دوستان» بریتانیائی خود را تنها گذارد و بدون کسب اجازه از «وایت هال» به سفری بی‌بازگشت رفت!

دوران اقتدار مطلقه ابراهیم علم برشرق ایران تا صعود رضاخان به قدرت تداوم داشت. در این سال‌ها، قشون غیررسمی انگلیس در قاین، که تحت فرمان خانوادهٔ علم به ظاهر تابع دولت مرکزی بود، تقوّیت شد و گام‌هائی در جهت تسلیح و مدرنیزه کردن آن برداشته شد:

> قبل از کودتای ۱۲۹۹، قائنات و سیستان دارای قوائی بود که عبارت بودند از دو هنگ پیاده، یك هنگ سواره، یك هنگ جماز و دو باطری توپخانه. افسران این قوا عموماً از افراد محلی بودند و از اوضاع نظامی نیز به طریق مدرن و علمی چندان اطلاعی نداشتند. امیر [شوکت‌الملك علم] برای ارگانیزه کردن قشون قائنات سفری به تهران کرد و مشغول جمع‌آوری و انتخاب افسران برجسته و تحصیل کرده برای فرماندهی قوای قائنات شد... در واقع در دوران هرج و مرج قاجاریه... قوای قائنات که به سعی و تدبیر و هزینه شخصی [!!] امیر فراهم شده بود، تنها قوای منظم و دیسیپلینه ایران بود...[۱۴]

---

۱۲. اسکرین، ص ۱۹۲

۱۳. همان مأخذ، ص ۳۵۱ (به منظور روانی متن، ترجمه کمی دستکاری شده). توجه شود که سردنیس رایت و سرکلارمونت اسکرین با چه القاب کامل و مطنطن و در عین حال چاپلوسانه از ابراهیم علم یاد می کنند.

۱۴. فرخ، ص ۶۹۶ ـ ۶۹۷

با چنین اوضاعی، روشن است که اگر شرایط بین‌المللی اجازه می‌داد و استعمار بریتانیا از استقرار دیکتاتوری وابسته به خود در تهران، که در سیمای رضاخان میرپنج تحقق یافت، نومید می‌شد، «امیر قاین» یا در رأس قوای خود تهران را به اشغال می‌آورد و یا خطه شرقی ایران را به همراه بخشی از افغانستان تحت فرمانروائی خود «مستقل» می‌نمود! بهرروی، تاریخ نقش دیگری بازی کرد و با ظهور رضاخان در صحنه سیاست مرکزی ایران، شوکت‌الملك علم به دستور دست‌های پنهان پشت صحنه در اوائل سال ۱۳۰۰ ش. به تهران رفت و در ملاقات محرمانه با رضاخان اقتدار و نفوذ خود را دراختیار او گذارد.[۱۵]

در دوران دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان ، ابراهیم علم از نزدیك‌ترین محارم او و مورد اعتماد کامل او بود. پیوند «ویژه» علم با استعمار بریتانیا در چنان سطحی بود که وی نه تنها مانند بسیاری متنفذین محلی نابود یا مغضوب نشد، بلکه هماره در مشاغل حسّاس مورد احترام و تکریم پهلوی بود. او در سال ۱۳۱۷ در کابینه محمود جم، در سال ۱۳۱۸ در کابینه احمد متین دفتری، در سال ۱۳۱۹ در کابینه علی منصور و در سال ۱۳۲۰ در کابینه محمدعلی فروغی وزیر پست و تلگراف بود.[۱۶] او فرجام تلخ رضاخان را به چشم دید، هرچند در مورد پسر خلفش، اسدالله علم، چنین نشد و زنده نماند تا عبرت تاریخ را در چهره انقلاب شکوهمند اسلامی ببیند. ۳ سال پس از سقوط رضاخان، ابراهیم علم در سن ۶۴ سالگی درگذشت.

اسدالله علم در صحنه سیاست

با مرگ ابراهیم علم، وارث خان‌نشین قاین تنها پسر او، امیراسدالله، بود، که آخرین فصل تاریخ پیوندهای شوم این دودمان را با استعمار بیگانه ورق زد و جایگاهی برتر از پیشینیان خود کسب کرد.

سال‌های ۱۳۲۰ـ۱۳۲۳ در تعیین سرنوشت پسین علم جوان نقش قطعی داشت و در همین دوران بود که او در مکتب جاسوسی و توطئه‌گری آزمون خود را با موفقیت طی کرد و تجربه‌ها اندوخت. در این سالها اسدالله علم در ارتباط فعال با سرویس اطلاعاتی بریتانیا نقش حساسی در عملیات جاسوسی، بویژه در تهران و شرق و جنوب ایران، ایفاء نمود و در رأس

---

۱۵. همان مأخذ، ص ۶۹۸

۱۶. بامداد، ج ۶، ص ۲۰۶. (با توجه به بدویت تکنولوژی جاسوسی غرب در آن دوران، حضور عناصری چون سپهدار رشتی و ابراهیم علم و غیره در رأس وزارت پست و تلگراف بسیار معنی‌دار است.)

شبکه‌ای از عوامل اینتلیجنس سرویس قرار گرفت، که بخشی از آن وظیفه نفوذ به درون حزب توده را به عهده داشتند. شبکه گسترده‌ای که زیر رهبری علم ایفای نقش نمود عده‌ای از روزنامه‌نگاران و دانشجویان و فعالین سیاسی جوان را در برمی‌گرفت، که بعدها در کودتای ۲۵ ـ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش جدّی ایفاء کردند و پس از کودتا با دریافت مشاغل حسّاس پاداش درخور گرفتند.

با مرگ پدر حضور علم جوان در شرق کشور ضرور احساس شد، بویژه آنکه این دوران با حضور فعال عوامل شوروی در آذربایجان و کردستان همراه بود و اقدامات متقابل و چه بسا شورش‌های مسلحانه محلی ضرورت می‌یافت. در نتیجه، علم ۲۶ ساله در سال ۱۳۲۴ به فرمانداری کل بلوچستان منصوب شد.

اسدالله علم بسیار زود به وزارت رسید و نخستین بار در سن ۲۹ سالگی در کابینه دوم ساعد (آبان ۱۳۲۷ ـ فروردین ۱۳۲۹) وزیر کشاورزی شد. او در کابینه علی منصور (فروردین ـ تیر ۱۳۲۹) نیز این سمت را حفظ کرد و پس از آن در دولت رزم‌آرا (تیر ـ اسفند ۱۳۲۹) وزیر کار شد. در همین زمان بود که هنگامی که به اتفاق رزم‌آرا وارد مسجد شاه می‌شد، نخست‌وزیر مقتدر و چهره آینده‌دار استعمار غرب، مورد اصابت گلوله استاد خلیل طهماسبی قرار گرفت و معدوم شد. در سال‌های ۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۲، علم از نزدیک‌ترین یاران محمدرضاپهلوی بود و در ماجرای ۲۵ ـ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش فعالی ایفاء نمود. داستان عملیات مشترک شاپور ریپورتر و علم را قبلاً شرح داده‌ایم. سالها بعد، در آوریل ۱۹۶۵ مجله آمریکائی نیشن فاش ساخت که اسدالله علم، در کنار برخی بلندپایگان آمریکائی و انگلیسی و ایرانی، به تنهائی مبلغ یك میلیون دلار از محمدرضاپهلوی پاداش نقش خود را در توطئه کودتا دریافت داشته است!

فرمانروای دربار پهلوی

همانگونه که ارتشبد فردوست بیان داشته، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اسدالله علم به عنوان رابط شاه با مقامات عالیرتبه انگلیسی و آمریکائی سهم اساسی در برکناری سپهبد زاهدی از مسند نخست‌وزیری داشت و این علم بود که به همراه «دوستان» انگلیسی خود، مقامات آمریکائی را از نقش دیکتاتوری نظامی زاهدی نومید ساخت و توجه آنان را به سرمایه‌گذاری بیشتر برجایگاه و نقش شاه معطوف کرد؛ هرچند سالها طول کشید تا آمریکا به طور کامل به محمدرضاپهلوی اعتماد کند و این اعتماد کامل و سه سویه تنها در دهه ۱۳۴۰ و در پی همپیوندی و هم‌پشتی لندن ـ واشنگتن در سیاست خاورمیانه‌ای‌شان رخ نمود.

نقش علم، که از رایزنی و هدایت هشیارانه شاپور ریپورتر برخوردار بود، به عنوان رابط شاه با عالیترین مقامات سیاست‌ساز آمریکا و بریتانیا و عامل وحدت‌بخش این مثلث سلطه برایران، تا دم مرگ او دوام داشت. پیوند خاندان علم با امپریالیسم جوان آمریکا به قدمت تاریخ رسوخ این قدرت بیگانه به شئون سیاسی ایران است؛ یعنی زمانی که میسیون آرتورمیلسپو به سال ۱۹۲۲م. وارد تهران شد و شوکت‌الملك علم زیرکانه سرگرد ملوین‌هال، افسر اطلاعاتی ارتش آمریکا، را برای خاموش ساختن شورش بلوچ‌ها به منطقه برد. در این ماجرا «امیر قائن» و سرگردهال آمریکائی در نقش «ریش‌سفید» ظاهر شدند و میانه سران ناراضی بلوچ را با مقامات انگلیسی التیام بخشیدند.[۱۷]

اسدالله، به عنوان وارث خلف پدر، این نقش «کدخدا منشی» را همواره در طول حیات خود ایفاء کرد و راز قدرت و نفوذ او در این بود. انگلیسی خواندن علم هرچند از یك زاویه صحیح است ولی اگر بدان معنا تلقی شود که او مهره بی‌ارادهٔ وزارت خارجه یا اینتلیجنس سرویس انگلستان بوده، به معنای آن است که گویا در سالهای ۱۳۴۰ـ۱۳۵۶ امپریالیسم آمریکا هیچ پایگاهی در دربار و سیاست ایران، به جز تعدادی نظامی و سیاست پیشه و «روشنفکر» بی‌تجربه و جوان و تهی مغز، دراختیار نداشته است؛ زیرا در همین سال‌هاست که علم در نقش «فرمانروای ایران» ظاهر شد. این ارزیابی هم‌چنین به دلیل نشناختن ساز و کار پیوندهای محافل و باندهای سیاسی و مجامع اقتصادی ـ مالی دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس است. در واقع، از دهه ۱۹۶۰م. به بعد، چنان همپیوندی و درآمیزی در محافل حاکمه دو قدرت فوق رخ داد و چنان ادغام و اشتراك منافع میان سرمایه‌های دو کشور پدید شد، که دیگر سخن راندن از تنازع دیپلماسی «ملّی» آمریکا و انگلیس اشتباه است. اگر از این پس تنازع و رقابت دیده می‌شود، که به کرات چنین است، یا درمیان جناح‌های سیاسی دو قدرت است و یا در تضاد منافع و تعارض کمپانی‌ها و مجتمع‌های جهان وطنی دو کشور. علم زیرك‌تر از آن بود که «روح زمان» را نشناسد، افول ستارهٔ «امپراتوری بریتانیای کبیر» و شکوفائی امپریالیسم جوان و ثروتمند آمریکا را نبیند و خود را با آن وفق ندهد.

او همانگونه که طی دوران صدارت خود (۱۳۴۱ـ۱۳۴۲) در نقش طراح و مجری طرح آمریکائی «انقلاب سفید» کندی و «دمکرات»های آمریکائی ظاهر شد، مدتی بعد دلارهای نفتی دربار پهلوی را به پای چهرهٔ آینده‌دار «حزب جمهوریخواه» آمریکا ریخت و در انتخاب

۱۷. فرخ، ص ۶۹۶ ـ ۶۹۷

ریچاردنیکسون، دوست خود، به ریاست جمهوری ایفای نقش نمود. علم در دوران طولانی ریاست جمهوری نیکسون عالی‌ترین پیوندهای شاه را با هیئت حاکمه آمریکا برقرار ساخت و این پیوندها در حدی است که نه پیش و نه پس از آن هرگز دیده نشد. علم همانگونه که با ادوارد هیث و «حزب محافظه‌کار» او در انگلیس در اوج روابط و صمیمیت بود، از مغازله با هارولدویلسون و دولت «کارگر»ی او ابائی نداشت. تجربه قرن‌ها زندگی اجداد او در محیط عشایری شرق ایران در خون او عجین شده و علم شیوهٔ بندبازی در جنگل سیاست غرب را، که در عین «تجدد» سخت به آن «بدویت» شبیه است، می‌دانست. او قدرت‌های اقتصادی و مالی غرب را به خوبی می شناخت و مشیر و مشاور محمدرضاپهلوی در مانورها و ریخت و پاش‌های بذالانه در این میانه بود و البته سر او نیز بی کلاه نمی‌ماند! بالاتر از همه، روانشناسی آدمی را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که راز بقاء و رمز موفقیت در آشفته بازار سیاست دنیای غرب، که همه چیز تابعی از پول است، راضی نگه داشتن همگان به فرمان «زر» است. لذاست که برجسته‌ترین متنفذین و سیاستمداران و اندیشمندان و نخبگان آمریکا و انگلیس را در لیست رشوه بگیران دربار پهلوی، و در واقع علم، می‌یابیم. و در نتیجه همین قدرت شیطانی است که دیپلمات معمّر و «بافرهنگی» چون سردنیس رایت را مجیزگوی چاپلوس و مرثیه‌خوان علم می بینیم و برخی روشنفکران برجسته غرب را، که با قلم خود «اندیشه» و «تعقل» می پراکنند، در مقابل درخشش «زر» بی‌تاب می‌یابیم. در نتیجهٔ همین «نبوغ» است که علم طی سال‌های ۱۳۳۶ ـ ۱۳۳۹ موفق شد با دسیسه چینی ماهرانه رقیب دیرین و توانای خود، منوچهر اقبال، را از پست صدارت سرنگون کند و سپس او را ذلیل و شکست‌خورده به پاریس «تبعید» نماید و آنگاه او را در رأس «شرکت ملی نفت» در مقامی مهار شده منکوب سازد و هر آن امثال مستوفی‌ها، رئیس پتروشیمی، را به جانش اندازد و بالاخره او را «دق مرگ» کند.

بهرروی، علم از آغاز دهه ۱۳۴۰ بزرگترین بازیگر دربار پهلوی است. با شروع نخست‌وزیری علم، به دستور شاه، کمیسیون ۳ نفره‌ای به ریاست علم و با شرکت حسین فردوست و منصور تشکیل شد که وظیفه تعیین نمایندگان مجلس را به عهده داشت. فعالیت این کمیسیون غیررسمی و پنهانی در طول نخست‌وزیری هویدا ادامه داشت و در واقع در تمام این دوران طولانی این علم بود که نمایندگان مجلس پهلوی را تعیین می کرد. این منصب رسمی علم نبود و تنها جلوه‌ای از اقتدار او به شمار می‌رفت. در سال ۱۳۴۳، علم به طور رسمی در رأس دانشگاه «پهلوی» (شیراز) قرار گرفت تا جای پای رژیم پهلوی را پس از سرکوب سال‌های ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ عشایر فارس تحکیم بخشد و در همین زمان بود که با طراحی او نمایش سفر

شاه بلژیك و محمدرضاپهلوی به میان «عشایر» جنوب به اجرا درآمد و «امنیت» فارس به رخ رسانه‌های غرب کشیده شد. در سال ۱۳۴۴، علم به عنوان «وزیر دربار شاهنشاهی» در رأس دربار پهلوی قرار گرفت و تا زمان مرگ، و حتی پس از مرگ، در این جایگاه بی‌رقیب بود. ولی همگان می‌دانستند که علم، علم است و اقتدار و نفوذ او ربطی به پست و مقام ندارد. این اقتدار حتی در شیوه نامه نگاری اداری علم نیز محسوس بود و او همواره مقامات بلندپایه رژیم پهلوی را، برخلاف تواضع و ادب معمول نگارش، متفرعنانه و از بالا نهیب می‌داد. به نمونه ای از این سبك عجیب نگارش، توجه کنیم:

۲۵۳۶/۱/۲۲

دکتر منوچهر اقبال نیابت ریاست بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی

جناب آقای امیراسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی

به استحضار عالی می‌رساند:

طبق اساسنامه... و به فرمان مطاع همایونی جنابعالی به عضویت هیئت امناء بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی منصوب شده اید...

طی این سال‌ها، علم علاوه برمناصب وزارت و صدارت که گفته شد، ده‌ها پست و مقام داشت، که اگر ردیف شود سیاهه‌ای طویل خواهد شد. برای نمونه، به ذکر گوشه‌ای از این سیاهه می‌پردازیم: سرپرست املاك و مستغلات پهلوی، آجودان مخصوص شاه، نماینده منتخب شاه در هیئت مدیره بنیاد پهلوی، دبیرکل حزب مردم، ریاست دانشگاه پهلوی، عضو شورایعالی تقسیم املاك سلطنتی، عضو هیئت مدیره بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ریاست هیئت امنای دانشگاه مشهد، عضو هیئت مدیره سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، عضو هیئت امناء بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی، مدیرعامل کمیته ملی پیکار جهانی با بیسوادی و...!

طی این دوران طولانی که کارنامه سیاسی علم را در برمی‌گیرد، او به تشکیل باندی گسترده و متنفذ از عوامل خود دست زد که در همه مقامات حساس دیوانسالاری ایران رسوخ داشتند. و علم نیز از پرداخت «پاداش» به آنان درازای «خدمات»شان ابائی نداشت و این «پاداش» البته از جیب دولت بود! یك قلم بسیار کوچك از این «پاداش»ها اعطای اتومبیل‌های سهمیه دولت به سرلشکر فرزانه، مصطفی‌الموتی (سردبیر سابق روزنامه داد)، دکتر مهدی ملك‌زاده و اسدالله سپهری است که در سند مورخ ۱۳۳۶/۵/۳ ساواك مضبوط است. در این شبکهٔ علم، «روشنفکران» و نویسندگان و روزنامه نگاران جایگاهی خاص داشتند که در سالهای ۱۳۴۰ توسط جهانبانوئی، مدیر مجله فردوسی، فرهاد نیکوخواه و تعدادی دیگر به زیر چتر حمایت علم وارد می‌شدند.

علم و فراماسونری

...در ساعت ۱۸/۳۰ مورخه ۴۸/۱/۲۸ در دفتر تحقیق اسماعیل رائین[،] نویسنده کتاب‌های *فراماسونری*، آقایان دژکام مشاور وزارت دارایی، ابراهیم هاشمی کاندید حزب مردم [حزب علم] در انتخابات گذشته مجلس شورایملی و عضو وزارت آموزش و پرورش، ریاحی خبرنگار اقتصادی روزنامه *کیهان* و دو نفر دیگر حضور داشتند. ابتدا رائین به مهندس شریف‌امامی و آقای هویدا حمله کرد و گفت [:] من در بازجویی که در سازمان امنیّت از من کردند گفتم افراد پیر و نترس که تکلیفشان معلوم است ولی چرا افراد جوان مانند دکتر مفیدی استاد دانشگاه و مهندس ناصر بهبودی اخیراً عضو [فراماسونری] شده‌اند [.] و اضافه نمود [:] آقای هویدا از آن می‌ترسد که من جلد چهارم را منتشر سازم که در آن صورتجلسه پلیس فدرال را دربارهٔ کار قاچاق او چاپ کند. سپس اظهار داشت [:] اعلیحضرت جلد چهارم را ملاحظه فرموده‌اند که مبادا این کتاب را چاپ کنم زیرا با چاپ آن آبروی رجال کاملاً خواهد ریخت. این کتاب با عکس‌های مربوطه کاملاً آمادهٔ چاپ بود ولی چاپ نشد و تحویل آقای علم گردید و [رائین] فقط مسوده‌ای از آن دارد...

توضیح منبع: آقای رائین رابطه خوبی با آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی دارد.

....

(سند ساواک ـ ۱۳۴۸/۱/۳۱)

یکی از ترفندهای عجیب، پرسروصدا و پیچیده علم، که فقط با شناخت این اعجوبهٔ مکر و خدعه و دسیسه و نقش پنهان شاپورجی در پشت او قابل درك است، انتشار کتاب *فراموشخانه و فراماسونری در ایران* (۳ جلد) اثر اسماعیل رائین است که تاکنون نیز مهم‌ترین مأخذ منتشر شده در زمینهٔ شناخت فراماسونری ایران می‌باشد.

این فرضیه که رائین با ترفند و زرنگی اجازه نشر کتاب را به دست آورد و رژیم را در مقابل کار انجام شده قرار داد، قطعاً مردود است. در کتاب رائین اسنادی، مانند بولتن درونی سفارت آمریکا در تهران، مندرج است که نه تنها دسترسی به آن برای همه کس، هر قدر زیرك و سخت کوش، میسر نبوده، بلکه داشتن این اسناد، چه رسد به نشر آن، در آن زمانه می‌توانست به بهای جان یك فرد عادی تمام شود. بعلاوه، اسناد موجود نشان می‌دهد که مجلدات اوّل و دوّم *فراموشخانه و فراماسونری در ایران* در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲ با اجازه مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر که خود فراماسون بود، اجازه نشر یافت و پیش از انتشار مراتب به اطلاع جعفر شریف‌امامی، استاد اعظم فراماسونری، رسید. با انتشار ۲ جلد فوق مخالفتی نشد ولی در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲۴، امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، طی نامه‌ای به

ساواك خواستار جلوگیری از انتشار جلد سوّم شد. معهذا، جلد سوّم بطور غیررسمی و در تیراژ پایین توزیع گردید و ساواك ممانعت جدّی در راه پخش آن به عمل نیاورد. گویی دست‌هایی قوی‌تر از فراماسونری در کار بود تا این توپ شلیك شود و ماسونها را مرعوب اقتدار و صلابت خود سازد! براستی نیز چنین بود.[۱۸]

چرا امیر اسدالله علم به این کار عجیب دست زد؟! در پاسخ به این سؤال چند دلیل می‌توان ارائه داد:

۱ـ با توسعه فراماسونری در میان رجال و دولتمردان، این شبکه به کانون خدعه و دسیسه و توطئه بدل شده و در میان بسیاری از ماسونهای جاه‌طلب و سودجو و مقام‌پرست این باور پدید شده بود که این وابستگی آنان فراتر از هر قدرتی است. اسناد ساواك از اوجگیری باندبازی‌های پنهان و دسیسه گری در میان دولتمردان پهلوی در آن زمان خبر می‌دهد و هرکس می‌کوشید تا با ایجاد رابطه با کانون‌های قدرت در آمریکا و انگلیس خود را در هرم دیوانسالاری بالا بکشد. لذا، این خطر وجود داشت که برخی اعضای فراماسونری در اقدامات خود حد و مرز نشناسند و عمق‌گیری این پدیده قدرقدرتی مثلث شاپورجی ـ شاه ـ علم را تضعیف کند. لذا ضرورت داشت که بر این باور ماسون‌ها ضربه‌ای سنگین فرود آید و اقتدار شاه و وزیر دربار مقتدر او به نمایش گذارده شود.

۲ـ براساس تئوری شاپورجی ـ علم، که توسط محفلی از «روشنفکران» و روزنامه‌نگاران دارای پیشینهٔ فکری چپ نیز حمایت می‌شد، رژیم پهلوی در مرحله جدید آن (پس از «انقلاب سفید») یك رژیم نو و تجدید سازمان‌یافته بود. این «روشنفکران» در تبلیغات خود شاه را «منجی ایران» و «سرکوبگر فئودالیسم» و «ارتجاع سیاه»! معرفی می‌کردند، تاریخ سال‌های ۱۳۲۰ـ۱۳۳۲ و حتی سال‌های ۱۳۳۲ـ۱۳۴۲ را و دولتمردان آن دوره را به سُخره می‌گرفتند، دعاوی گزاف علیه «ریشه‌کن ساختن استعمار انگلیس» توسط شاه مطرح می‌ساختند و در واقع خود در قبال نسل کهن رجال و دولتمردان داعیه‌های بلندپروازانه در سر

---

۱۸. اسماعیل رائین با ساواك ارتباط داشت و از «همکاران» اداره کل نهم ساواك، که محل تجمع اندیشمندان و «نخبگان» وابسته به ساواك بود، محسوب می‌شد. به اعتقاد ما، اسناد و مدارك منحصربفرد شاپورجی دستمایه تألیف رائین قرار گرفت و این طرح پیچیده حاصل اندیشه او بود که با دست اسدالله علم اجرا شد. بنابراین عجیب نیست که در مجموعه سه جلدی فوق مهم‌ترین بخش تاریخ فراماسونری ایران، یعنی نقش اردشیرجی در آن، حذف شده و تنها در دو سه مورد نام وی به چشم می‌خورد و نام چهره‌های مرموزی چون میرزا کریم رشتی نیز بکلی حذف گردیده است.

می‌پرورانیدند. این «روشنفکران» و سیاست‌پیشه‌گان نوپا تنها راه ارتقاء خود را در هرم دیوانسالاری کشور و رسیدن به مقامات عالی در تضعیف «کاست» حکومتگر فعلی می‌دیدند و انتظار داشتند که شاه «اندیشمند» و «روشن‌بین» راه را برای چنین جابه‌جایی بتدریج فراهم سازد. براساس چنین دیدگاهی، انتشار کتاب *فراموشخانه و فراماسونری در ایران* می‌توانست یك چهرهٔ «روشنفکرپسند» از رژیم محمدرضا پهلوی ارائه دهد، مفاسد گذشته و موجود را به گردن فراماسون‌ها اندازد و بدینسان زمینه را برای آغاز یك جابه‌جائی «نخبگان» حاکم و تصفیه دیوانسالاری از نسل کهن دسیسه‌باز و متحجر فراهم سازد. طبیعی بود که این «بازسازی» با امیال شخصی علم منطبق بود و به حذف کلیه رقبای سنّتی او می‌انجامید و وی را در میان نسل نوین «نخبگان» و «روشنفکران» بی‌رقیب می‌ساخت. طبیعی بود که دولتمردان آمریکایی نیز از صعود این تیپ نوین «نخبگان» و دولتمردان، که عموماً «یانکوفیل» و پیرو «شیوه زندگی آمریکایی» بودند، استقبال می‌کردند.

۳ـ همزمانی انتشار کتاب رائین با انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا جالب توجه است. در این زمان در میان دولتمردان پهلوی تحرك شدیدی پدید شده و برخی از آنان داعیه صدارت در سر می‌پروراندند و این تصور وجود داشت که با تغییر دولت در آمریکا بطور قطع دولت هویدا نیز سقوط خواهد کرد و چهره ای متناسب با سردمداران جدید «کاخ سفید» در رأس کابینه قرار خواهد گرفت. انتشار کتاب رائین می‌توانست این تحرکات را تحت‌الشعاع قرار دهد و به این مدعیان صدارت قدرت مطلقه و فائقه شاه را نشان دهد.

۴ـ و بالاخره، باید افزود که اصولاً ترویج شهرت اقتدار مطلقه و قَدَرقُدرتی انگلیس در ایران، خود یکی از شگردهای روانی استعمار بریتانیا در ایران بود. تحلیل این بوده که با ترویج چنین روانشناسی و فرهنگ، سلطه استعمار غرب تسهیل خواهد شد و نسل جویای نام و نان به سادگی «راه» را از «چاه» خواهد یافت. و در ضمیر او حك خواهد شد که مطمئن‌ترین مسیر «ترقی» در پیوند با استعمار امپریالیستی است و تجربه تاریخ نشان داده که هرکس سر در آخور قدرتی دیگر فرو برده (از آلمان فاشیست تا شوروی کمونیست) به جایی نرسیده است! این فرضیه به جدّ مطرح است که آیا یکی از انگیزه‌های انتشار کتاب رائین ترویج این باور ریشه‌دار نبوده است؟!

اسناد موجود نشان می‌دهد که نه تنها خود انگلیسی‌ها در توسعه این شهرت بریتانیا و تبدیل آن به یك «باور نهادی‌شده» در فرهنگ ایرانی ذینفع بوده‌اند، بلکه اسدالله علم نیز از شهرت «انگلیسی‌بودن» خود ابائی نداشته، بلکه خشنود نیز بوده است. اسناد هم چنین نشان

می‌دهد که وابستگان علم در پخش این شهرت او نقش داشته‌اند. گویی علم که از روانشناسی سنّتی سیاست‌پیشه گان ایران شناخت دقیق و محیلانه ای داشته، این شهرت را عامل مهمی در ارعاب رقباء و تحکیم سیطره خود می‌دانسته است. به سند زیر دربارهٔ اظهارات عبدالرحمن فرامرزی و مضمون تبلیغی آن توجه شود:

عبدالرحمن فرامرزی، مدیر روزنامه کیهان، می گفت: مقامات انگلیسی فعلاً در ایران از آقای علم و تشکیلات ایشان [حزب مردم] حمایت می کنند و برای جلب نظر و همکاری بیشتر مردم مخصوصاً عدّه ای از نزدیکان آقای علم را تقویت کرده و به مقامات حسّاس رسانیده اند، تا افرادی که خواهان جاه و مقام هستند خود را به علم نزدیك سازند. فرامرزی گفت: سناتور شدن دکتر خانلری موضوع ساده ای نیست زیرا دکتر خانلری در خواب نیز حتی معاونت وزارتخانه ای را برای خود امکان‌پذیر نمی‌دانست و این موضوع در روحیه استادان دانشگاه و جلب توجه آنان به سوی آقای علم بسیار مؤثر بوده است و هم‌چنین منتصر، شهردار سابق، با وجود آن همه کثافت کاری و رسوایی چون از حمایت علم برخوردار بود نتوانستند علیه او اقدامی کنند و شغل حسّاس دیگری به او واگذار شده. و از طرفی ایجاد پست سرپرستی کل دانشجویان در اروپا برای تفضلی از جمله مسائلی است که باید موردتوجه قرار گیرد و تخمی است که جاسوسان خارجی آقای علم برای تقویت او پاشیده اند. فرامرزی گفت: علم چه از طرف خانم خود، که اجدادش خدمات ذیقیمتی به انگلیسی ها کرده و شرح حال این خانواده در کتاب سایکس نوشته شده و چه از طرف پدرش شخص مورداعتمادی است و به طور قطع آینده کشور به دست علم خواهد بود و نامبرده بزرگترین عامل اجرای نقشه سیاسی انگلیسی‌ها در ایران خواهد بود. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۶/۴/۸)

بهرروی، سه جلد کتاب رائین منتشر شد ولی علم اجازه زیاده‌روی به رائین نداد و جلد چهارم اثر او هیچگاه انتشار نیافت. باید افزود که در ۳ جلد منتشر شده نیز مهم‌ترین فصول تاریخ فراماسونری ایران سانسور شد. از جمله این موارد حذف نام چهره های مورد نظر علم از لیست فراماسونری و حذف کامل داستان «لژ پهلوی» و نقش محمدرضا شاه به عنوان بزرگ فراماسون ایران بود.

سند زیر جایگاه «لژ پهلوی» در تاریخ فراماسونری ایران و چگونگی فراماسون شدن محمدرضا پهلوی را نشان می‌دهد. در گزارش مورّخ ۱۳۵۲/۶/۱۰ ساواك چنین آمده است:

روز ۵۲/۶/۵ آقای [احمد] براتلو، که یکی از استادان قدیمی ماسونی می باشد، در هتل ونك طی مذاکرات دوستانه ای اظهار داشت: زمانی که جلسات فراماسونی در منزل ملکه توران به وسیله ذبیح‌الله ملك‌پور تشکیل می شد، شرایط ورود بسیار مشکل بود و هر شخصی را امکان ورود به فراماسونری دست نمی‌داد. وی اضافه کرد: شبی که آقای پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر، وارد جرگه ماسونی شد، وقتی من او را برهنه کردم و کسوت مخصوص به او پوشاندم در شگفتی

خاصی فرو رفت. مرحوم حسنعلی منصور، نخست‌وزیر سابق، را آقای هویدا، وزیر دارائی آن موقع، پیشنهاد کرد و من شخصاً با عضویت حسنعلی منصور مخالفت کردم و آقای گلشائیان از این بابت بی‌نهایت از من ناراحت شد. ولی من ایشان را متقاعد کردم که منصور شایستگی پذیرش [به] دستگاه ماسونی را ندارد. علی جواهرکلام، که در آن موقع از گردانندگان اصلی تشکیلات ماسونی بود، شخص اوّل مملکت را تا پشت درب لژ هدایت کرد، ولی به عرض رسانید که دربارهٔ شخص اعلیحضرت استثناناً تشریفات را انجام نمی‌دهیم، ولی پیشبند افتخار به شما می‌پوشانیم، زیرا ناچاراً لازم است تا حدی قسمتی از اصول رعایت گردد، در غیر اینصورت امکان ورود به لژ نیست. اما در حال حاضر، دکتر احمد علی آبادی [دبیر «لژ بزرگ ایران»] روی سهل‌انگاری و بی‌دقتی بزرگترین لطمات را به جامعه فراماسونی در ایران وارد می‌سازد و در پذیرفتن اشخاص بی‌دقت و بی‌توجه می‌باشد. وی افزود: چون علی‌آبادی موردتوجه آقای مهندس شریف‌امامی، استاد اعظم، می‌باشد هیچ کاری نمی‌توان کرد.

اسناد موجود هم‌چنین جایگاه محمدرضا پهلوی را، به عنوان رهبر عالی فراماسونری ایران که حتی انتصاب شریف‌امامی در رأس تشکیلات ماسونی به دستور او بوده، نشان می‌دهد:

...در شرفیابی که آقای دکتر سعید مالك به حضور شاهنشاه آریامهر حاصل نموده به منظور ریاست یکی از آقایان دکتر منوچهر اقبال، دکتر سیدحسن امامی ـ امام جمعه تهران، و مهندس شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، پیشنهاداً به شرفعرض رسانیده و به علت کهولت و عدم قوهٔ شنوایی آقای دکتر سعید مالك، شاهنشاه آریامهر آقای مهندس شریف‌امامی را جهت سرپرستی لژ بزرگ ایران انتخاب فرموده اند و گفته شده است پس از تشکیل لژ بزرگ ایران کماکان ارتباط این لژ با لژ گرنداوریان فرانسه برقرار خواهد بود.

آقای سعید مالك همه ماهه به حضور شاهنشاه آریامهر شرفیاب و کلیه اخبار مربوط به ماسون‌های ایران را به شرفعرض می‌رساند و هم‌چنین کلیه فعل و انفعالات و اسامی مسئولین لژها و پذیرش اعضای جدید را مستقیماً به شرفعرض همایونی می‌رساند.

متن سوگندنامه ماسون‌ها به شرح زیر می‌باشد: «من به کتاب آسمانی سوگند یاد می‌کنم که به مقام سلطنت خیانت ننموده نسبت به وطن وفادار باشم و قوانین مملکتی را موبه‌مو اجرا کنم و هیچوقت دروغ نگویم و باشرف و صمیمی باشم و در مورد برادران وفادار بوده و باشم.» متن سوگندنامه توسط رئیس قرائت و اعضاء آن را تمرین و تکرار می‌نمایند. جلسات متشکله لژی که آقای هویدا، نخست‌وزیر، عضویت آن را دارا می‌باشد، در منزل مشارالیه و یا منزل آقای جواد منصور تشکیل می‌گردد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۷/۷/۱۸).

و در سند دیگر ساواك، مورخ ۱۳۵۱/۷/۱۷، چنین می‌خوانیم:

برای احداث ساختمان فراماسونری در اطراف شهریار تهران، مبلغ ۹ میلیون تومان هزینه برآورد شده که از آن مبلغ، ۴ میلیون تومان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر اعطا و ۲ میلیون تومان آقای امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، داده اند و ۵۰۰ هزار تومان نیز مرحوم

جمشید یگانگی پرداخت نموده بودند. هنگامی که آقای شریف‌امامی موضوع را به عرض شاهنشاه می‌رساند، می‌فرمایند: همه اعضاء پولدارند و بایستی کمك کنند. لذا، کمیسیونی با شرکت آقایان علی مرندی و مصطفی تجدد و کاظم کورس و [عباسقلی] گلشائیان و چند نفر دیگر جهت جمع‌آوری بقیه پول تشکیل یافته است.

سوگنامهٔ علم!

امیراسدالله علم، مرد قدرتمند دربار پهلوی و اعجوبهٔ دسیسه در تاریخ معاصر ایران، در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ درگذشت. رادیو بی. بی. سی (لندن) در بخش فارسی خود به سوگ علم نشست:

...روزنامه *تایمز* در شماره امروز [دوشنبه] خود به مناسبت درگذشت اسدالله علم، نخست‌وزیر اسبق و وزیر دربار سابق ایران، مطالبی چاپ کرده است. ما از سِردنیس رایت، سفیر سابق بریتانیا که از دوستان صمیمی وی بوده است، خواستیم تا نظر خود را درباره وی بگوید. سِردنیس رایت از طریق تلفن نظر شخصی خود را درباره اسدالله علم چنین بیان داشت:

من برای اولین بار در حدود ۲۵ سال پیش اسدالله علم را ملاقات کردم و او نزدیکترین دوست ایرانی من شد. امروز من و همسرم هر دو در سوگ خانواده وی شریك هستیم. علم مانند پدرش شوکت‌الملك دوست واقعی انگلیس بود و این به خاطر خودخواهی‌های شخصی نبود بلکه به دلیلی بود که او در آخرین نامه‌اش، که چند ماه پیش از بستر بیماری برایم نوشت، ذکر کرد و من آن را نقل می‌کنم: برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی‌مان هیچ راه دیگری جز حفظ روابط محکم و دوستانه با متحدانمان نداریم [!]. در قسمتی از نامه دیگری که در سهتامبر گذشته، علم از محل استراحت گاهش در فرانسه فرستاد، نوشته بود: متأسفانه هیچ کس باور نمی‌کند که ما با یکدیگر ملاقات می‌کنیم زیرا دوست هستیم و یکدیگر را دوست داریم و دیدار، صحبت کردن، راه پیمایی و اسب‌سواری با یکدیگر را دوست داریم [!] من این قسمت از نامه را نقل می‌کنم زیرا دوستی او با انگلستان گاه مورد انتقاد قرار گرفته است و سوءتفاهم به وجود آورده. من می‌دانم که او ما انگلیسی‌ها را به خاطر آن چه که هستیم دوست می‌داشت و عقیده داشت که دوستی انگلیس برای ایران نافع است. در تمام سال‌هایی که من او را می‌شناختم وی هرگز برای یك کار شخصی از من تقاضایی نکرد. او به بزرگداشت و گرفتن نشان توجهی نداشت. در ماه نوامبر سال گذشته از طرف ملکه الیزابت به گرفتن نشان درجه عالی از انگلیس مفتخر گردید، و او که انتظار گرفتن چنین نشانی را نداشت بسیار خشنود شد و این زمانی بود که او دیگر شغل رسمی نداشت. از نقطه نظر انگلیس دادن این نشان بزرگداشت رسمی بود که از یك شخصیت ایرانی به عمل می‌آمد؛ شخصیتی که همیشه چه در روزهایی که مناسبات دو کشور حسنه بود و چه [به علت پارازیت نامفهوم بوده] به ارزش دوستی انگلستان برای ایران اعتقاد داشت و به طور مداوم آنچه را که در نیرو داشت انجام می‌داد تا راه مناسبات مزبور را

هموار سازد. من مطمئن هستم که سفیرکبیرانگلستان در تهران نیز در تجلیل ایرانی وطن‌پرستی [؟!] که دوست صمیمی ما بود با من همصداست. فکر می‌کنم دلیل علاقه من به اسدالله علم معتمد بودن او، مردم‌داری و تواضع او بود. وفاداری او به شاه تا آن حد بود که سال‌های سال وی فرصت کمی برای زندگی خود و خانواده اش داشت. در هنگام فراغت کمتر از امور اداری سخن به میان می آورد. هنگامی که من به گذشته می نگرم، اسب سواری‌های روز جمعه را با او، هنگامی که نخست‌وزیر و سپس هنگامی که وزیر دربار بود، در میان بهترین خاطرات سال‌های مأموریتم می بینم. وی نیز از این لحظات لذت می‌برد. ایران شخصی وطن‌پرست [؟!] و انگلستان دوست صمیمی خود را از دست داده است.[۱۹]

سردنیس رایت هم‌چنین در روزنامه *تایمز*، به بهانه پاسخ به آگهی ترحیم مندرج در این روزنامه برای علم، چنین نوشت:

آگهی تسلیّت شما در روز ۱۷ آوریل درباره آقای اسدالله علم (او هرگز به نام «دکتر امیرعلم» شناخته نشد و در آکسفورد و یا هیچ جای دیگری غیر از ایران هم درس نخوانده بود) این حقیقت مهم را ناگفته می گذارد که او قدیمی‌ترین و مورد اعتمادترین دوست شاه بود. هیچ ایرانی دیگری به اندازه او به شاه نزدیك نبود. سال‌های متوالی چه ضمن خدمت و چه خارج از آن، اسدالله علم بانفوذترین چهره در پشت تاج و تخت ایران بود. هنگامی که در سال ۱۹۷۱ مقدمات ترتیب جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ایران در حال خراب شدن و بی‌نتیجه ماندن بود، علم برای کمك فراخوانده شد. هر زمان که رویارویی سالانه با کنسرسیوم نفت با اشکال جدی مواجه می‌شد، شاه به علم دستور می‌داد که از طریق سفرای انگلستان و آمریکا میانجیگری کند. من موقعیت‌های بسیار دیگری را به خاطر می آورم که در لحظات بحرانی روابط ایران و انگلیس، علم به من تلفن می کرد تا از من وقت ملاقات بخواهد و یا مرا برای سواری دعوت کند و ضمن آن نظرات شاه را دربارهٔ موضوعات مختلف به اطلاع من و دولتم برساند (علم همیشه خودش تلفن می کرد نه سکرترش). من می‌دانستم که هرچه در جواب بگویم او وفادارانه به شاه گزارش خواهد کرد. من مانند سفرای قبل و بعد از خودم در سفارت بریتانیا، به خاطر نقشی که علم اغلب در دوران‌های بحرانی برای هموار کردن راه بهبود روابط ایران و انگلستان بازی می‌کرد، از او عمیقاً سپاسگزار هستم. اعطای مدال افتخار به او توسط علیاحضرت ملکه در نوامبر گذشته برای ادای احترام نسبت به مردی بود که در روزهای خوب و بد به ارزش دوستی بریتانیا معتقد بود...

آقای علم در روزهای بحرانی ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲] نخست‌وزیر ایران بود؛ زمانی که شورش‌های شدید در مخالفت با برنامه‌های اصلاحی شاه در تهران به راه افتاده بود. طرز برخورد محکم علم به این وضعیت، نه تنها برنامه‌های اصلاحی را نجات داد بلکه نقطه عطفی در تاریخ ایران به وجود آورد. وی بزرگ خاندان علم در بیرجند بود که از قرن هیجدهم تا زمان

۱۹. نشریه خبرگزاری پارس، ۱۳۵۷/۲/۱

رضاشاه عملاً حکام مستقل سیستان در شرق ایران بودند... تا عاقبت تسلیم بیماری شد که باعث مرگش گردید. تنها شاه نبود که یك دوست واقعی و وفادار را از دست داد.[۲۰]

پایان سخن

بدینسان، آخرین فصل تاریخ ۲۵۰ ساله دودمان علم به پایان رسید و دیری نپائید که دست سرنوشت با توفان پرصلابت انقلاب اسلامی طومار سلطه استعمار را بر ایران درهم پیچید و به دورانی تلخ در حیات این ملّت، که سرنوشت مردمی نجیب و سخت‌کوش و پرشکیب بازیچه دسیسه‌های دودمان‌های دست‌پروردهٔ سلطه‌گران بیگانه بود، پایان داد.

این بحث را با مقایسه دو سند بیوگرافیك ساواك، که در دو مقطع تاریخی تنظیم شده، به پایان می‌بریم. سند اوّل، مورخ خرداد ۱۳۳۹، اسدالله علم را چنین توصیف می‌کند:

...اوقات بیکاری را به عیاشی می‌گذراند و به زن خیلی علاقمند است و غالب شب‌ها مجالس عیش و نوش با زن‌ها دارد. نقطه حساس و ضعف او زن است. ابداً حسن شهرت ندارد و مردم از طبقات مختلف به او خوش بین نیستند و حتی در بین مردم به جاسوس انگلیسی‌ها مشهور است. در فامیل خود نفوذ دارد. امتیازاتی ندارد. سواد و معلومات کافی ندارد و تمایل سیاسی شدید به انگلیسی‌ها دارد و به این مورد در بین مردم مشهور است و اصولاً خانوادهٔ او مشهور به نوکری انگلیسی‌ها است.

سند دوّم، در اوج اقتدار علم، که نعمت‌الله نصیری ـ عامل او ـ بر رأس ساواك است، تنظیم شده و سراپا تمجید و ستایش از اوست! به گوشه‌ای از آن توجه کنیم:

...سپس برای تحصیل به دانشکده کشاورزی تهران وارد شد و چون به امور کشاورزی بخصوص اقتصاد روستایی علاقه فراوان داشت در همین دانشکده به اخذ درجه مهندسی نائل شد و سپس مطالعات خود را در همین زمینه در اروپا و آمریکا تعقیب نمود [؟!]... اسدالله علم که از خدمتگزاران و دوستان صمیمی اعلیحضرت شاهنشاه است... به علت احترام فراوانی که مردم آن استان نسبت به خانواده علم داشته و دارند... خدمات او مورد توجه و عنایت خاص شاهنشاه قرار گرفت... و از آن به بعد به علت لیاقت و کفایتی که از خود نشان داد و توانایی خاصی که در رفع و حل مشکلات سیاسی و اجتماعی ابراز نمود... چنانکه مطالعات اساسی برای بهبود وضع کشاورزان و ایجاد یك رابطه عادلانه میان کشاورز و مالك در کشاورزی در زمان وزارت ایشان موردتوجه و اقدام قرار گرفت و در زمان وزارت کار طرح‌های اساسی جهت خانه‌های مسکونی برای کارگران و تقویت اساسی طرح‌های اصلاحی قانون کار با هدایت ایشان تهیه و تنظیم گردید... آقای اسدالله علم به ورزش و مطالعه علاقه فراوان دارند

۲۰. نشریه خبرگزاری پارس، ۱۳۵۷/۱/۳۱

[!؟] و طی مسافرت‌های متعدد که به کشورهای اروپایی و آمریکا نموده اند دارای مطالعات مفید و ارزنده ای در مسائل سیاسی و اجتماعی می باشند. آقای علم در ایران به عنوان یك سیاستمدار صادق و جوان معرفی شده و به علت حسن خلق و ادب و نزاکت و دوراندیشی مورداحترام دستجات مختلف سیاسی می باشند. [؟!]

۱۰. زاهدی‌ها و دولتمردی در عهد پهلوی

سپهبد فضل‌الله زاهدی و پسرش اردشیر زاهدی دو چهره از دولتمردان پهلوی می باشند که زندگینامه سیاسی آنها تاریخ سلطنت پهلوی را از آغاز تا پایان در برمی گیرد. این پدر و پسر، علیرغم آن که در مقاطع معینی از تاریخ پهلوی نقش مهمی ایفاء نمودند، معهذا بجز دوران کوتاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هیچگاه توفیق نیافتند که در صحنه سیاست ایران نقش اصلی را به عهده گیرند و همواره در برابر رقبای زیرك ناکام ماندند. بررسی زندگینامه این پدر و پسر عامل اصلی این عدم توفیق را هرزگی اخلاقی و فساد بی حد و حصر نشان می دهد که طبعاً مانع از آن می شد که دست‌های پنهان سیاست پرداز بیگانه برای آنان حسابی جدی باز کنند. علیرغم این، نام زاهدی‌ها به عنوان مهره های سرشناس استعمار غرب در ایران به تاریخ سلطنت پهلوی گره خورده و سیر زندگی سیاسی این خانواده، سیطرهٔ «اشرافیت اطلاعاتی» را بر دیوانسالاری رژیم گذشته و تحول آن را از وابستگی به استعمار کهن بریتانیا به امپریالیسم آمریکا نشان می‌دهد و بر این نظریه صحّه می گذارد که در دوران پهلوی حکومتگران ایران، خارج از همه قالب‌ها و تئوری‌های جامعه‌شناسی، چهره هایی بی‌ریشه، فاسد و فاقد کفایت و صلاحیّت بودند که عامل «برگزیدگی» آنان صرفاً سرسپردگی مطلق به سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا بود.

فضل‌الله زاهدی کیست؟

فضل‌الله زاهدی به عنوان یکی از بدنام‌ترین نظامیان دوران پهلوی و نخست‌وزیر کودتا

چهره‌ای سرشناس است. زاهدی که در سالهای جنگ اول جهانی به صفوف قشون قزاق پیوست، از زمرهٔ افسران تیپ همدان بود که برای سرکوب نهضت جنگل عازم خطه شمال شد و سپس تحت امر رضاخان کودتای ۱۲۹۹ را به فرجام رسانید. سرتیپ فضل‌الله‌خان در دوران اقتدار رضاخان در مشاغل مهمی جای داشت و مأموریت‌های درجه اولی را به عهده گرفت. او در سال ۱۳۰۲ ریاست قشون فارس را به عهده داشت و در این سمت مأمور حل غائله شیخ خزعل شد و به حکومت خوزستان رسید. زاهدی در سال‌های ۱۳۰۵ـ۱۳۰۶ فرماندهی لشکر شمال و حکومت این خطه را به دست داشت و در اردیبهشت ۱۳۰۸ به فرماندهی ژاندامری (امنیه) کشور رسید. او در این سمت برای سرکوب شورش عشایر فارس به شیراز رفت ولی مدتی بعد مورد سوءظن رضاخان قرار گرفت و در خرداد ۱۳۰۸ به تهران فراخوانده شد و به همراه صارم‌الدوله، والی فارس، و نصرت‌الدوله فیروز بازداشت گردید و تنزّل درجه یافت، ولی مدت کوتاهی بعد ـ در تیرماه همان سال ـ بخشوده و آزاد شد...

در سالهای جنگ جهانی دوم، فضل‌الله زاهدی را در قالبی دیگر می‌یابیم: او که پیشینهٔ سیاسی‌اش مهر وابستگی قطعی به استعمار بریتانیا را نشان می‌دهد، در این زمان ناگهان «آلمانوفیل» شد و در زمرهٔ هواداران هیتلر در آمد و به هنگام اشغال ایران توسط انگلیسی‌ها مدت کوتاهی بازداشت گردید! همانطور که فردوست تصریح کرده این چهرهٔ جدید زاهدی را باید به ترفندهای سرویس اطلاعاتی بریتانیا منتسب ساخت و به همین دلیل است که در سالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۳۲ سرلشکر فضل‌الله زاهدی را در ژستی «ملی‌گرایانه» در بازی‌های سیاسی روز فعّال می‌یابیم، بنحوی که در کابینه اوّل مصدق به وزارت کشور رسید!

بررسی زندگینامه سیاسی زاهدی از آغاز تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بحثی مبسوط است و لذا برای شناخت شخصیت او به ذکر ۳ سند اکتفاء می‌کنیم:

سند اوّل اعلامیه‌ای است در افشای زاهدی که در ۱۳۳۰/۷/۲۹ به رکن دوم ستاد ارتش ارسال شده و در پرونده او ضبط است. در این اعلامیه از جمله چنین می‌خوانیم:

...آقای فضل‌الله زاهدی، آنطوری که همه می‌گویند شما قبل از جنگ اول جهانی و در سنین جوانی در حدود همدان و ملایر با چند نفر سارق مسلح که دور خود داشتید به راهزنی و قطع طرق و شوارع مشغول و بدین ترتیب امرارمعاش فرموده و به مردم آن خدمت می‌فرموده اید. از قضای اتفاق در آن تاریخ پلیس جنوب در جنوب ایران و سازمانی هم به نام پلیس غرب در آب‌شینو همدان تأسیس شد و شما هم پس از چندین سال قتل و غارت و آدم‌کشی (به اقتضای حرفه خود) در سازمان پلیس غرب انگلیس‌ها داخل و از آن تاریخ مهر عبودیت بریتانیایی بر پیشانی شما منقوش گردید و در زمانی که انگلیس‌ها این افراد را تحویل

ارتش متحدالشکل ایران داده و خلاصه آنها را برای جاسوسی در محیط ارتش ایران جا زدند، شما نیز طبعاً جزو ارتش ایران شده و با آتریات همدان به تهران نقل مکان کردید تا آنکه جنگ رشت و به قول آن روزها جنگ بالشویک‌ها پیش آمد و آنوقت دیگر موقع انجام مأموریت و وفای عهد شما بود که روی همین اصل به صفحات شمال اعزام... از خدمات برجسته‌ای که شما در آن روزها در آن صفحات به مردم ایران نمودید، اخذ مبلغی در حدود یکصدهزارتومان از اهالی (بنام اینکه با بلشویک‌ها همکاری کرده‌اند)، فروش ۲۵۰ قبضه پنج‌تیر روسی، دست‌درازی آشکار و جبری به شرف و ناموس مردم محلی و کشتن در حدود ۴۰۰ نفر از اهالی بیگناه آن حدود... از آنجا به تهران آمده و در کودتای ۱۲۹۹ با دخالت انگلیس‌ها دخالت مؤثر نمودید و روی همین اصل در ارتش متحدالشکل، یعنی بعد از کودتا هم قرب و منزلتی نزد اربابان سفارتی خود داشتید و چون این مأموریت را طبق میل و دلخواه انجام کرده بودید بعدها نیز به مأموریت‌هایی از قبیل جنگ‌های خراسان و ترکمن‌صحرا و خلاصه قتل و غارت ملت بدبخت ایران اعزام گردیدید که در آن مأموریت‌ها نیز تا آنجا که ممکن بود از قتل و چپاول و تخطی به ناموس مردم فروگذار نکردید و همین مطالب بازهم سبب ترقی‌های بعدی شما شد.

باری، حالا از گذشته‌های دور شما زیاد بحث نمی‌کنیم و قدری نزدیک‌تر به سراغ وقایع شهریور ۲۰ و ورود انگلیس‌ها به ایران می‌رویم... برای اطلاع ملت ایران و هم‌چنین شما تذکر دهم که نگارنده این سطور کسی است که از شهریور کذائی تاکنون قدم به قدم داخل سیاست روز بوده و نقطه به نقطه با شما و اعمال شما تماس مستقیم داشته است، زیرا من کسی هستم که شوهر من در اثر خیانت و جاسوسی شما و امثال شما مدت ۲۷ ماه در زندان انگلیس‌ها افتاد و زندگانی من و خودش را که تازه و در مراحل مقدماتی بود دچار سیه‌روزی نمود. آری وقتی قرار شد که انگلیس‌ها از روی مصلحت سیاسی حزب کبود نوبخت را تشکیل داده و آن کمدی مایر آلمانی و غیره را درست کنند باز سراغ نوکرانی از قبیل شما آمدند...

سند دوّم، اعلامیه «جبهه مرکزی گیلانیان» با ۳۱ امضاء است که در مهرماه ۱۳۳۱ به صورت ضمیمه *روزنامه گیلانیان*، به صاحب‌امتیازی عبدالعظیم یمینی، منتشر شد. این اعلامیه بطور اخص به افشای جنایات زاهدی در دوران حکومت گیلان (۱۳۰۵ـ۱۳۰۶) پرداخته است:

...این مرد [زاهدی] در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ حاکم و فرمانده قشون رشت بود و قبل از هر کار به دلالی ابوطالب اسدی و چند دزد تاجرنمای دیگر از طریق معاملات غیرمشروع مبالغ کثیری به جیب زد که شرح جزئیات آن از بحث ما خارج است و سپس در مدت حکومت خود مرتکب فجایعی شد که واقعاً قلم از تحریر آن شرم دارد. در ضلع جنوبی شهر رشت مجاور باغی که معروف به باغ محتشم است عمارت و حیاط وسیعی را جبراً تصرف و به وسیله سیم خاردار و سربازان مسلح محصور نمود و داخل آن محوطه به دستیاری چند نفر قواد با عده‌ای از زنان هرجائی طرح دوستی ریخته و شب‌ها تا صبح در آن محل به هرزگی و باده‌گساری

مشغول می‌شد که هنوز فجایع یك سرهنگ معروف به «سرهنگ چپقی» که عامل جنایت و مشاور هوس بازی‌های این جانی بالفطره بود در صفحات گیلان ضرب المثل است و در ساحل بحر خزر پلاژی ساخته بود که فواحش را از تهران و همدان بدانجا می‌آورد و در انظار عمومی وقاحت و هرزگی را به حداعلای خود رسانید و وقتی که با تنفر و انزجار افراد شرافتمند مواجه می‌شد، شلاق تکفیر را بلند می‌کرد و به نام بلشویك معترضین را به زندان می‌کشید.

کم کم داستان دزدی و قساوت و بی ناموسی این مرد زبانزد خاص و عام شد و مردم شریف رشت که حتی‌المقدور از تماس با این آدم‌نمای دیوسیرت خودداری می‌کردند، در تماس‌های ضروری اداری تصمیم به مقاومت دسته‌جمعی و مبارزه منفی گرفتند و منتظر بودند که در اولین فرصت پیکار خونین خود را با زاهدی آغاز کنند... مرحوم حاج شیخ یوسف جیلانی روحانی بزرگ و معروف و موردعلاقه مردم رشت، که در زمینه اخلاق و فلسفه و مسائل سیاسی و اجتماعی مؤلفات ذیقیمتی دارد، یك روز از عملیات وحشیانه زاهدی انتقاد کرد، فوراً به امر این جانی پست فطرت در سربازخانه رشت زندانی شد و در تمام مدت توقیف مورد توهین و تحقیر قرار گرفت و بالاخره دستور داد ریش این پیرمرد دانشمند را بتراشند و با وضع شرم‌آوری که بیان آن حقیقتاً تأثرانگیز است از زندان سربازخانه اخراج کنند.

این فجایع ادامه داشت تا انتخابات دوره ششم در رشت شروع شد و مردم برای مبارزه ملی با زاهدی، که فرماندار رشت و در عین حال فرمانده پادگان شمال بود، آماده شدند... مردم رشت در انتخابات دوره ششم آن‌چنان مبارزه‌ای کردند که در تاریخ مشروطیت ایران نظیر آن دیده نشده. در روزهای اول انتخابات، مردم به علت آشنایی کامل از سبعیت و درنده خویی زاهدی برای یك مبارزه مردانه و خونین آماده شدند. زاهدی به دستور دیکتاتور وقت و با مشورت کنسول انگلیس (مقیم رشت) انجمن مورد علاقه خود را ساخت و چون برای پی‌ریزی کاخ دیکتاتوری ناچار بود در صف متحد مردم رخنه و قوای متمرکز را پراکنده کند، از اسلحه انفکاك دین از سیاست که در زرادخانه استعمار صیقلی شده بود استفاده کرد و روحانیون بزرگ را با این حربه تهدید می‌نمود. زاهدی مصمم بود که به هر ترتیبی هست احساسات عمومی را خفه کند و دو نفر را که مولود اراده دیکتاتور وقت و مورد تمایل ژنرال کنسول انگلیس بود به مردم تحمیل نماید... بالاخره اعتراض مردم به تحصن ده‌ها هزار نفری در تلگرافخانه منجر شد. اعتصابات و تعطیلات هفته‌ها و ماه‌ها طول کشید. رهبری نهضت قهرمانی مردم رشت به عهده حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ محمدباقر رسولی مجتهد متجدد و ترقیخواه گیلان بود...

آتش مبارزه بر اثر بیدادگری زاهدی روزبه‌روز روشن‌تر می‌شد و چون زاهدی به هیچ قیمت حاضر نبود تسلیم تمایلات مردم بشود، بالاخره اعتصاب عمومی شروع شد... اعتصابی که نه فقط رشت را تبدیل به آتش و مردم آن را یکپارچه احساسات ضددیکتاتوری کرده بود بلکه تا شعاع ۴۰ کیلومتری رشت اثر داشت... اعتصاب بیش از یك ماه ادامه داشت و در این مدت زاهدی در درجه اول حضرت آیت‌الله رسولی و سپس عده‌ای از پیشروان نهضت را

دستگیر و به جنگل‌های دوردست فومنات و طوالش تبعید کرد... ولی عکس‌العمل این جنایات خیلی شدید بود و مردم پس از دستگیری رهبران نهضت با شدت بیشتری به مبارزه ادامه دادند. زاهدی دستور داد تمام متظاهرین را مضروب و دستگیر کنند. در روزهای اول و دوم زندان رشت و حیاط وسیع شهربانی مملو از جمعیت شد و... زاهدی دستور می‌دهد برای حبس آزادیخواهان از زندان دژبانی و سربازخانه استفاده شود... و در همین روزها علیرغم تمایلات مردم انجمن قلابی نظارت به دستور زاهدی مشغول قرائت آراء ساختگی بودند، ولی چندین هزار نفر از مردم غیور رشت کفن پوشیده و پس از مبارزات خونین با دسته‌های مسلح و سرباز و پلیس، وارد محوطه انجمن شدند و صندوق را از تصرف مزدوران بیگانه که عنوان عضویت انجمن داشتند خارج کردند... در این مدت هرزگی و عیاشی زاهدی در خدمت کنسول انگلیس شب‌ها در باغ محتشم ادامه داشت و روزها با عده انبوهی سرباز مسلح به شهربانی و سربازخانه می‌رفت و با مشت و لگد و شلاق علماء جلیل القدر و آزادیخواه گیلان و سایر سران نهضت را که در سربازخانه به بیگاری گرفته بودند شخصاً مضروب می‌نمود...

...یکی [از ادعاهای زاهدی] ادعای فتح خوزستان است. در این مورد باید گفت: خوزستان را از ۵۰ سال قبل انگلیسی‌ها فتح کرده بودند...

... موضوع دیگر کمدی دستگیری زاهدی در شهریور ۱۳۲۰ است. این از نیرنگ‌های سیاست استعماری است که موقع دستگیری مخالفین خود عده ای از جیره خواران خود را نیز تعمداً توقیف و پس از مدتی آزاد می‌کند که هم در بین مردم وجیه‌الملّه و مخالف انگلستان معرفی شوند و هم نقشه‌های شیطانی خود را منطبق با تعلیمات جدید بنمایند. به همین مناسبت... زاهدی را مستقیماً به فلسطین بردند که بی‌دغدغه در کلاس مخصوص اینتلیجنت سرویس دوره جدید خدمتگزاری به لندن را بیاموزد و پس از مراجعت مراحل اداری و سیاسی را طی کند و به مقام سناتوری برسد...

سند سوم، شرحی است که احمد کسروی پیرامون اقدامات زاهدی در خوزستان در جریان غائله شیخ خزعل نگاشته است:

من خود در خوزستان می بودم. با خزعل جنگی گرفت و دولت فیروز گردید و سپاهیان به شهرهای خوزستان درآمدند. افسران از روزی که رسیدند دست ستم گشادند. هر یکی از راه دیگری به پول توزی و پول اندوزی پرداخت. سرتیپ فضل‌الله خان فرمانده ایشان در ناصری، با بودن عدلیه، محکمه ای برپا کرد که روزی هزار تومان کما بیش (به حساب امروزده هزار تومان یا بیست هزارتومان) درآمد می‌داشت. افسران دیگر در شوشتر و خرمشهر و دزفول پیروی از او نمودند. خزعل که نافرمانی با دولت کرده بود، اینان شب‌ها با پسران او دستگاه باده گساری و... درمی‌چیدند و با انگیزش آنها سران اینها را به زندان می‌انداختند و تا پول‌های گزاف نمی‌گرفتند رهاشان نمی‌کردند. این افسران هم‌چون وحشیانه به میان افتاده به هر که می‌رسیدند لگد می‌زدند، هرکسی یك شام یا ناهار یا باده و قمار و زن توانستی داد هر کینه ای از

دشمنان خود با دست این افسران توانستی جست.[۱]

همانطور که می‌دانیم، سرلشکر زاهدی به عنوان کاندید رهبری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط اینتلیجنس سرویس به سازمان «سیا» وصل شد و با پیروزی کودتا در رأس دولت قرار گرفت. دربارهٔ نقش آمریکایی زاهدی در دوران صدارتش و مقابله محمدرضا پهلوی با او، که سرانجام به سلب حمایت آمریکا از زاهدی و برکناری وی در ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ انجامید، ارتشبد فردوست در خاطراتش توضیح کافی داده است و لذا به بررسی برخی اسناد پیرامون نقش زاهدی پس از صدارت می‌پردازیم:

فضل‌الله زاهدی پس از برکناری از نخست‌وزیری به ژنو رفت و به عیاشی پرداخت، ولی حیات سیاسی او کاملاً خاتمه نیافت. اسناد موجود نشان می‌دهد که در سال ۱۳۳۶ در «محافل سیاسی تهران» تحرکاتی به سود زاهدی صورت گرفت، که سرانجام به ورود مجدد او به ایران در اردیبهشت ۱۳۳۷ انجامید. ساواک در تیرماه ۱۳۳۶ چنین اطلاع می‌دهد:

تیمسار زاهدی اخیراً از اروپا برای چند نفر از رجال نامه‌های دوستانه نوشته و هدایایی هم ارسال داشته است. این موضوع در محافل سیاسی به عنوان مراجعت به ایران و شروع فعالیت‌های سیاسی از طرف ایران تلقّی شده است. دوستان نزدیک مهندس اردشیر زاهدی اظهار می‌دارند که تیمسار سپهبد زاهدی ضمن مکاتبه با دوستان و نزدیکان مورد علاقه خویش متذکر شده‌اند که در آتیه نزدیک وضع سیاسی در ایران تغییر کرده و زمینه برای مراجعت و زمامداری ایشان مساعد خواهد شد. این عده می‌گویند تیمسار زاهدی به دوستان خود توصیه کرده‌اند که در تهران فعالیت‌هایی را به نفع ایشان شروع و حتی در صورت امکان حزب یا جمعیتی به طرفداری از مشارالیه تشکیل دهند.

یکی از منسوبین تیمسار سپهبد زاهدی می‌گفت: در نامه‌ای که اخیراً از مشارالیه دریافت داشته، تیمسار زاهدی به او وعده داده‌اند که در آتیه نزدیکی با وضعی آبرومند مشارالیه را در تهران ملاقات خواهند کرد.

دریافت‌کننده نامه اظهار می‌داشت: از مفاد نامه تیمسار زاهدی چنین مستفاد می‌شود که جریاناتی در پشت پرده وجود دارد که تیمسار زاهدی تا این حد به مراجعت فوری به ایران و احراز مقام مهمی که شاید نخست‌وزیری باشد امیدوار شده‌اند. نامبرده گفته: اورنگ و چند نفر دیگر از نمایندگان مجلسین معتقدند در صورت توافق مقام شامخ سلطنت آنان زمینه زمامداری تیمسار زاهدی را فراهم خواهند ساخت، ولی تنها اشکال کار عدم موافقت مقامات آمریکایی با ایشان می‌باشد زیرا مقامات مذکور می‌گویند در زمان زمامداری تیمسار زاهدی

۱. کسروی، *افسران ما*، ص ۱۲ـ۱۳

سوءاستفاده‌های زیادی در دستگاه‌های دولتی صورت گرفته است.

در محافل وابسته به دربار شاهنشاهی شهرت یافته که علیرغم تمایلات آقای دکتر اقبال، بر اثر وساطت آقای علم رهبر حزب مردم اخیراً اعلیحضرت همایون شاهنشاه نسبت به تیمسار سپهبد زاهدی نظر مساعدی ابراز می‌فرمایند. (گزارش به ساواک، ۱۳۳۶/۷/۲۳).

روز گذشته کی‌نژاد، نماینده سابق مجلس شورایملی و از محارم تیمسار سپهبد زاهدی که در کلیه فعالیت‌های سیاسی ایشان مشارکت دارد، می‌گفت: مقامات انگلیسی و آمریکایی اکنون متوجه شده‌اند اتهاماتی که در دوران زمامداری تیمسار زاهدی وارد و ایشان را سوءاستفاده‌چی معرفی کرده بودند صحت نداشته و بر عکس بعد از نخست‌وزیری تیمسار، فساد و غارتگری در کلیه دستگاه‌های دولتی رواج کامل یافته و روی این اصل سران کشورهای بزرگ غرب برای تیمسار احترام فوق‌العاده‌ای قائل شده و انتصاب ایشان به سمت وزارت دربار و سپس نخست‌وزیری قطعی خواهد بود و آنچه مسلم است امروز نه تنها موقعیت دولت فعلی از مقامات سیاسی دنیای غرب کاملاً متزلزل است بلکه نسبت به مقام شامخ سلطنت نیز با نظر نامساعدی می‌نگرند. وی علاوه کرده: زاهدی افرادی نظیر دکتر صیرفی و امثال او را که در زمان نخست‌وزیری ایشان مرتکب سوءاستفاده شده بودند کاملاً شناخته و نسبت به آنها با نظر خصومت می‌نگرد، ولی حجب و حیا مانع از این است که آنها را از ورود به خانه خود منع نماید ولی در هر حال آنها جزء دوستان زاهدی نخواهند بود... (گزارش به ساواک، ۱۳۳۷/۲/۳).

به اعتقاد ما، همانگونه که اسناد فوق نیز نشان می‌دهد، نقش زاهدی در این مقطع یك برنامه تدارك‌دیده شده از سوی شاپور ریپورتر و اسدالله علم بود تا سپهبد فضل‌الله زاهدی به عنوان یك «مهرهٔ آمریکایی» در مقابل دکتر علی امینی، مهره‌ای که در این زمان دیپلماسی آمریکا در ایران به شدت به او گره خورده بود، مطرح گردد و به بغرنج شدن فضای سیاسی ایران و تضعیف مواضع امینی بیانجامد. یکی دیگر از چهره‌هایی که در این زمان با توطئه دربار به تهران فراخوانده شد و به عنوان یك «مهره انگلیسی» کاندید صدارت گردید و در مقابل امینی علم شد، سرلشکر حسن ارفع ـ سفیر ایران در ترکیه، بود. شناخت چهره‌هایی که در این زمان در مطرح ساختن زاهدی نقش اساسی داشتند و اطرافیان درجه اوّل او به شمار می‌رفتند، این نقش از پیش برنامه‌ریزی شدهٔ زاهدی را علیه امینی دقیقاً نشان می‌دهد. برخی از این افراد به روایت اسناد ساواك به شرح زیر می‌باشند: سیدمهدی میراشرافی، جمال امامی، نورالدین امامی، علی دشتی، امیر متقی، مهدی حکمی و غیره. بنظر می‌رسد که زاهدی نیز به نقش محدود خود وقوف کامل داشته و می‌دانسته که بازی اخیر وی جدّی نیست و شاه به هیچوجه با صدارت مجدد او

موافقت نخواهد کرد:

یکی از محارم تیمسار سپهبد زاهدی می گفت: در حال حاضر بیشتر اوقات روزانه تیمسار زاهدی صرف بازی پوکر با نزدیکان و خانم‌های آنها می شود و با اینکه دوستان سیاسی تیمسار فعالیت تبلیغاتی شدیدی انجام می‌دهند، معهذا تیمسار به طور خصوصی به دوستانش گفته است این فعالیت‌ها فایده‌ای ندارد و زمینه برای تصدی شغلی برای ایشان در ایران آماده نیست مگر اینکه موقعیت غیرعادی در کشور به وجود آمده و ناچار از وجود وی استفاده کنند. تیمسار زاهدی گفته‌اند: اکنون تنها داشتن موقعیت سیاسی خارجی برای تصدی شغلی در ایران شرط نیست و تا مقام شامخ سلطنت مایل نباشند نمی‌توان از موقعیت‌های خارجی استفاده نمود. (گزارش به ساواک، ۱۳۳۷/۲/۲۱).

با پایان یافتن این بازی، زاهدی مجدداً به اروپا رفت و تا زمان مرگش در شهریور ۱۳۴۸ به‌عنوان سفیر کبیر شاه و نماینده دائم ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو اقامت داشت.

اردشیر زاهدی؛ «پسر خوب» واشنگتن

اردشیر زاهدی، پسر فضل‌الله زاهدی، در مهرماه ۱۳۰۷ در تهران بدنیا آمد. او پس از تحصیلات ابتدایی در تهران و اصفهان، تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۲۵ در دبیرستان اسلامیه بیروت به پایان برد و راهی آمریکا شد. وی در سال ۱۳۲۸ گواهینامه کشاورزی را از کالج کشاورزی ایالت «یوتا» آمریکا دریافت داشت. مدرك تحصیلی اردشیر توسط وزارت فرهنگ وقت به عنوان «معادل لیسانس» ارزیابی شده است. اردشیر که احتمالاً از سال‌های تحصیل در بیروت با کرمیت روزولت آشنایی یافت و با سرویس اطلاعاتی نوپای آمریکا در ارتباط قرار گرفت، در بازگشت به ایران دارای روابط دوستانه با آمریکائیان مقیم تهران بود. او در اردیبهشت ۱۳۳۱ به همراه مرتضی امیرارجمند (کارشناس ساختمان‌های روستایی) به استخدام وزارت کشاورزی درآمد و در پست معاونت و خزانه‌داری «کمیسیون مشترك ایران و آمریکا برای بهبود امور روستایی» (اصل ۴ ترومن) قرار گرفت. اسناد موجود از روابط بسیار نزدیك اردشیر زاهدی با ویلیام وارن، رئیس «اصل ۴ ترومن»، خبر می‌دهد. طبق این اسناد، اردشیر زاهدی ظاهراً در اسفند ۱۳۳۱ از طرف وزارت کشاورزی به مدت یکسال برای آموزش به آمریکا اعزام شد. خاطرات کرمیت روزولت حضور فعال اردشیر زاهدی را، با نام مستعار «مصطفی» و «ویسی»، در جریان عملیات کودتا در تهران نشان می‌دهد و مشخص می سازد که مأموریت آمریکایی زاهدی پوششی برای استتار حضور وی در تهران و مشارکت در عملیات «سیا» بوده است. اردشیر زاهدی به خاطر نقش فعال در کودتا به دریافت نشان درجه یك

رستاخیز نائل شد و در ۳ آبان ۱۳۳۲ آجودان کشوری شاه گردید.

اردشیر زاهدی در سال‌های صدارت پدرش در کنار او بود، معهذا با برکناری فضل‌الله زاهدی، اردشیر با حمایت سرویس اطلاعاتی آمریکا در تهران ماند و شاه در سال ۱۳۳۵ دخترش، شهناز، را به نامزدی او درآورد. اردشیر در آبان ۱۳۳۶ با شهناز پهلوی ازدواج کرد. این ازدواج در سال ۱۳۴۳ به متارکه انجامید و حاصل آن یك دختر بنام مهناز بود. پس از این طلاق مدتها شایعاتی پیرامون ازدواج شهناز با برادر شاه مراکش و سپس با پسر محمود زنگنه مطرح بود تا بالاخره وی با خسرو جهانبانی، از اعضای خانواده درباری جهانبانی‌ها، ازدواج کرد.

محمدرضاپهلوی در سال ۱۳۳۸ اردشیر زاهدی را به عنوان نماینده خود برای تماس با دانشجویان ایرانی در اروپا اعزام داشت:

آقای اردشیر زاهدی در ۱۳۳۸/۶/۱۲ با آقای دکتر عزیزی سرپرست دانشجویان از هامبورگ به شهرهای مختلف آلمان مسافرت نموده و برای پی بردن به روحیه و افکار دانشجویان با آنان تماس حاصل می نمایند. از قرار معلوم این مأموریت از طرف ذات ملوکانه به ایشان محول گردیده است. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۸/۶/۲۸).

مدت کوتاهی بعد، در اسفند ۱۳۳۸ اردشیر زاهدی سفیر شاه در واشنگتن شد. در این زمان اردشیر می کوشید تا با دانشجویان ناراضی ایرانی در آمریکا ارتباط برقرار کند. این تلاش عواقب خفت‌باری در پی داشت و به مضروب شدن وی انجامید:

یکی از افراد حزب مردم در اتوبوس به دوست دیگرش می گفت: علت بازگشت سفیرکبیر ایران در آمریکا به تهران این است که اردشیر زاهدی در یك جلسه ای که از طرف دانشجویان مقیم آمریکا تشکیل یافته بود سخنانی گفته که جنبه توهین به دانشجویان مقیم آمریکا داشته است [و] به همین مناسبت از طرف دانشجویان مضروب می‌شود... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۹/۴/۱۵).

هنوز بین مردم شایعات زیادی برعلیه آقای مهندس اردشیر زاهدی وجود دارد و طرز رفتار و گفتار ایشان در آمریکا و حملات ایرانیان مقیم آنجا نسبت به ایشان دهان به دهان می گردد. از جمله گفته می شود: آقای مهندس زاهدی ضمن یك سخنرانی درباره وظایف محصلین و اینکه باید به ایران برگشته و به وطن خدمت کنند توضیح می‌دادند که وضع ایران نسبت به گذشته عوض شده و اصول پارتی‌بازی از بین رفته است و هرکس به نسبت لیاقت و شخصیت خود می‌تواند در ایران ترقی و پیشرفت کند. در این میان یکی از حضار می گوید: اگر پارتی‌بازی از بین رفته خودت چطور سفیر کبیر شدی آیا لایق‌تر کسی نبود؟ در نتیجه آقای مهندس با حالت عصبانی به آن شخص جواب می‌دهد که ناگهان اعتراضات علیه ایشان شروع شده و جلسه

سخنرانی به هم می‌خورد. شایع است که گوجه‌فرنگی و تخم‌مرغ به سوی ایشان پرتاب می‌گردد و ظاهراً این تظاهرات دامنه پیدا می‌کند که ایشان مجبور به ترک محل مأموریت می‌شوند. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۹/۵/۱۰).

ظاهراً در این زمان محمدرضاپهلوی، با هدایت شاپورجی ـ علم، قصد داشت که از ارتباطات زاهدی با سازمان «سیا» در جهت تحکیم موقعیت خود سود جوید. اردشیر در دوران دولت امینی نیز سفیر ایران در آمریکا بود و از طریق «دوستان آمریکائی» خود در جهت حذف امینی تلاش می‌کرد. نامه ارسالی زاهدی به حسین قدس نخعی وزیرخارجه‌وقت، مورخ ۱۳۴۰/۹/۳۰، بیانگر این تلاشهای زاهدی می‌باشد. بهر روی، سفارت زاهدی دیری نپائید و وی در اسفند ۱۳۴۰ به تهران فراخوانده شد. برکناری اردشیر را باید به ۲ عامل منتسب ساخت: اول، حساسیت شدید دانشجویان ایرانی و واکنش آنها علیه حرکات زنندهٔ زاهدی؛ دوم، نارضایتی امینی نخست‌وزیر از توطئه‌های زاهدی در واشنگتن.

هاشمی، مدیر روزنامه *اتحاد ملی*، می‌گفت: در محافل مطبوعاتی شایع گردیده است که آقای مهندس اردشیر زاهدی سفیرکبیر ایران در آمریکا به دوستان خود اظهار داشته است که برای تشکیل یك جبهه مقاومت در برابر اقدامات دشمنان سابقه‌دار رژیم مشروطه سلطنتی به ایران خواهد آمد و نیز گفته می‌شود که منظور ایشان از دشمنان سابقه‌دار کسانی امثال الموتی و ارسنجانی است و انتشار این شایعه تا حدود زیادی موجب امیدواری مخالفین اصولی دولت گردیده است. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۰/۱۲/۱۲).

تغییر آقای مهندس اردشیر زاهدی از سفارت ایران در آمریکا بین رجال سیاسی کشور حسن اثر کامل داشته است و در محافل سیاسی می‌گویند انتصاب آقای اردشیر زاهدی به سمت سفیرکبیر ایران در آمریکا یکی از اشتباهات سیاسی بوده زیرا مشارالیه وابسته به خاندان جلیل سلطنت هستند و هر جسارتی که نسبت به ایشان بشود به ضرر دربار ایران است و چنانکه عناصر طرفدار جبهه ملی کراراً در آمریکا علیه آقای زاهدی تظاهر کردند و وجود آقای اردشیر زاهدی خود موجب تقویت عناصر طرفدار جبهه ملی در آمریکا گردیده بود و افراد بی‌تجربه و گمنامی هم که بنا به توصیه آقای اردشیر زاهدی در رأس سرپرستی‌های دانشجویان در آمریکا قرار گرفته بودند در ایجاد بدبینی بین دانشجویان عامل مؤثری بوده است. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۰/۱۲/۱۹).

در دولت اسدالله علم، اردشیر زاهدی در شهریور ۱۳۴۱ به عنوان سفیرکبیر ایران عازم لندن شد و تا آذر ۱۳۴۵ در این سمت بود. وی در بهمن ماه ۱۳۴۵ در دولت امیرعباس هویدا وزیر امورخارجه گردید. اسناد ساواک نشان می‌دهد که در سالهای ۱۳۴۶ـ۱۳۴۸ اردشیر زاهدی به شدت در تلاش برای اجراز پست نخست‌وزیری بوده است:

منوچهر قیایی که در ماجرای قیام ۲۸ مرداد ۳۲ یکی از کارگردانان آن برنامه بوده می‌گفت: بعد از خاتمه انتخابات دوره آینده اردشیر زاهدی عهده‌دار مقام نخست‌وزیری خواهد شد و کابینه‌ای را تشکیل خواهد داد که صددرصد مورد تأئید دول غربی باشد... (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۵/۱۱/۱۹).

در یك هفته اخیر در اکثر مجالس و محافل صحبت از نخست‌وزیری اردشیر زاهدی است. منوچهر قیایی فرماندار اسبق تهران می‌گفت: در مقابل تحریکات روزافزون جمال عبدالناصر علیه ایران که هم از ناحیه کمونیست‌ها مورد حمایت شدید قرار دارد و هم از ناحیه آمریکائی‌ها پشتیبانی می‌شود، قرار است در ایران حکومت متکی به کشورهای غربی روی کارآید تا با شدت عمل بیشتر در خلیج فارس برنامه‌ای علیه تحریکات حکومت مصر مورد اجرا قرار گیرد. اردشیر زاهدی از این نظر که فرزند مرحوم سپهبد زاهدی است و در جریان قیام ۲۸ مرداد سال ۳۲ با کشورهای غربی همکاری نزدیك داشته و به نام یك فرد ضدکمونیست شناخته شده می‌تواند اطمینان آمریکائی‌ها را کاملاً جلب کند تا در مبارزه بین ایران و مصر آنها ایران را تنها نگذارند... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۵/۱۱/۲۳).

روشن است که این دست تحلیل و این گونه جوّسازی ساخت ذهن اردشیر زاهدی بوده که توسط عوامل وی پخش می‌شده است. سالهای فوق با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و تشکیل دولت جدید ریچارد نیکسون مقارن است و به نظر می‌رسد که اردشیر زاهدی از طریق بند و بست با محافل معینی در واشنگتن و لندن به صدارت خود امیدهائی داشته است:

۱۳۴۷/۱۰/۲ عظیم ذوالریاستین رئیس طرح و برنامه‌های وزارت اطلاعات ضمن یك صحبت خصوصی در حضور پارسا تویسرکانی اظهار داشت: کابینه آقای هویدا قریباً سقوط خواهد نمود و احتمالاً آقای اردشیر زاهدی یا آقای پیراسته به این سمت منصوب می‌گردند و دلیل آن پذیرائی سرد آقای نیکسون رئیس جمهور منتخب آمریکا در سفر اخیر آقای نخست‌وزیر به آمریکا می‌باشد... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۷/۱۰/۳).

بین اعضای سفارت ایران در لندن و خارجیان مقیم لندن که با آقای اردشیر زاهدی آشنائی دارند شایع است که مشارالیه نخست‌وزیر آینده ایران است و در سفر خود به آمریکا مقامات آمریکائی را هم راضی کرده است و چون نظر خوبی با اسرائیل دارد سفارتخانه‌های کشور مذکور در آمریکا و اروپا برای وی فعالیت می‌کنند. از قرار معلوم به هنگامی که آقای زاهدی در آمریکا بوده در جواب یکی از اعضاء سفارت آمریکا که گفته است شما وجود اسرائیل را نادیده گرفته‌اید، اظهار نموده: اگر من اختیار داشتم کار را یکسره می‌کردم... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۷/۱۰/۹).

معهذا، این آرزوی زاهدی هیچگاه تحقق نیافت، زیرا به گفته فردوست:

اردشیر درمیان مقامات انگلیسی و آمریکائی دوستان زیادی پیدا کرد و با بالاترین مقامات

رفت و آمد داشت، ولی در سیاست موفقیتی کسب نکرد... زیرا شیوه رفتار و نحوهٔ عمل او را خارجی‌های مهم نمی‌پسندیدند و به او می‌گفتند: پسر خوب good boy![۲]

اردشیر زاهدی نه تنها به صدارت نرسید، بلکه تحرّکات جاه‌طلبانه او به برکناری وی از وزارت خارجه در شهریور ۱۳۵۰ انجامید. در اسفند ماه ۱۳۵۱، محمدرضاپهلوی داماد سابق خود را به سفارت در واشنگتن اعزام داشت تا به عیاشی‌هایش ادامه دهد و جوّ داخلی دربار را آشفته نسازد. همانگونه که ارتشبد فردوست اشاره کرده یکی از اقدامات زاهدی در آمریکا تحریك محمدرضاپهلوی به سرمایه‌گذاری در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود که منشاء حیف و میل‌های کلان او را تشکیل می‌داد و بالاخره به افتضاح کشیده شد:

در محافل مختلف سیاسی شهرت یافته است که در جریان مبارزات انتخاباتی آمریکا اردشیر زاهدی حدود ۱۲۰ میلیون دلار صرف فعالیت تبلیغاتی به نفع کاندیدا بودن فورد کرده است و اکنون که در اثر فعالیت و تلاش یهودیان و جامعه سیاه‌پوستان کارتر برنده شده است ناراحتی‌هایی در محافل سیاسی آمریکا به وجود آمده و از فعالیت اردشیر زاهدی که دخالت در امور داخلی آمریکا می‌باشد ناراحت شده‌اند. گفته می‌شود که دکتر علی امینی نخست‌وزیر اسبق ایران که با کارتر آشنائی دارد به آمریکا رفته است تا وسیله آشتی بین دمکرات‌ها و حکومت ایران شود... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۵۶/۲/۵).

اردشیر زاهدی تا زمان دولت شاپور بختیار سفیر ایران در آمریکا بود و در دی ماه ۱۳۵۷ از این سمت برکنار شد. سند بیوگرافیك ساواك، مورخ ۱۳۴۷/۷/۱۶، وی را چنین معرفی می‌کند:

اردشیر زاهدی فرزند فضل‌الله، مهندس کشاورزی، قبلاً سرپرستی امور دانشجویان ایرانی مقیم خارج، سفیر شاهنشاه آریامهر در آمریکا و فعلاً وزیر امور خارجه. گزارش تأئید نشدهٔ مورخه ۴۷/۳/۲۶ حاکیست نامبرده وابسته به سازمان سیا می‌باشد. اطلاعیه و اعلامیه‌های منتشر شده علیه وی مبنی برآنست که مشارالیه نسبت به زیردستان خود با لحن زننده‌ای رفتار نموده و کارکنان وزارت خارجه رضایت کامل از نامبرده ندارند. به علت جدیّت و فداکاری در ۲۸ مرداد ۳۲ به یك قطعه نشان درجه یك رستاخیز مفتخر و به شرفعرض شاهنشاه رسیده است. برابر بیوگرافی واصله از اداره کل نهم با شهامت و صریح‌اللهجه، پرکار و مدیر و شایسته، رفیق‌باز و تا حدی عیاش معرفی شده است.

اردشیر زاهدی و وزارت امورخارجه

سالهای وزارت اردشیر زاهدی (بهمن ۱۳۴۵ ـ شهریور ۱۳۵۰) یکی از بدنام‌ترین

۲. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۵۱

دوران‌های تاریخ وزارت امورخارجه می باشد. پروندهٔ اردشیر زاهدی نشان می‌دهد که وزارت وی و معاونش، پرویز خوانساری، در میان بخشی از کارکنان با سابقه این وزارتخانه حساسیت شدید برانگیخت و تنش‌هایی را علیه این دو سبب شد. این تنش‌ها تا اواخر سال ۱۳۴۷ به صورت انتشار نامه‌های بدون امضاء علیه زاهدی و خوانساری نمود داشت و از آن پس متوقف شد. علیرغم پیگیری نصیری، که با اردشیر زاهدی دوستی نزدیك داشت، عامل این افشاگری‌ها شناخته نشد. بنظر می‌رسد که درج این اسناد برای شناخت بهتر اردشیر زاهدی و ماهیّت فاسد دیوانسالاری رژیم گذشته مفید باشد.

سند ۱:

به قرار اطلاع، احمد اقبال عضو وزارت امورخارجه که برای افتتاح سفارت شاهنشاهی آفریقا مأموریتی به کنیا یافته بود تا بیروت عزیمت و چون اوضاع خاورمیانه را برای ادامه مأموریت مناسب ندیده به ایران بازگشت و گزارشی تقدیم وزارتخانه متبوعه می نماید. آقای اردشیر زاهدی وزیر امورخارجه ذیل این گزارش می نویسد: «این دیوس حاضر نیست به مسافرت برود دیوس دیگری انتخاب نمائید.» ضمناً تلگراف رمزی نیز به مضمون زیر به دکتر [غلامرضا] تاجبخش سفیرکبیر ایران در کویت شده است: «اینقدر از... عرب‌ها نخور.» این دو موضوع باعث شده کارمندان وزارت امورخارجه قضاوت‌های ناصحیحی درباره شخصیت وزیر نموده و بطور غیرمستقیم به مقامات عالیه کشور جملات طعن‌آمیز ادا کنند. (گزارش به ساواك ـ مرداد ۱۳۴۶).

سند ۲:

روز ۴۶/۵/۲۵ آقای علیقلی پسیان سردبیر روزنامه *ایران‌نوین* به یکی از دوستان خود اظهار می‌دارد: آقای اردشیر زاهدی وزیر امورخارجه که باید سمبل اتیکت این کشور باشند غالباً از حدود نزاکت خارج می شوند و بطور مثال در مورد آقای احمد اقبال که اخیراً به سمت سفیر شاهنشاه آریامهر در آفریقا تعیین گردیده و طی گزارشی تقاضا نموده است از اعزام ایشان به آفریقا خودداری نموده و شخص دیگری را تعیین نمایند، آقای وزیر امورخارجه ذیل گزارش آقای احمد اقبال پی‌نوشت می‌نمایند: افشار (آقای افشار معاون وزیر امورخارجه هستند) اگر این دیوث به محل مأموریت خود نمی‌رود یك دیوث دیگر را بفرستید. روی این اصل کارمندان قدیمی وزارتخانه مذکور در صدد بازنشسته کردن خود می‌باشند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۶/۵/۲۶).

سند ۳:

در چند شب پیش در منزل یکی از کارمندان وزارت امورخارجه عده‌ای از صاحبان مشاغل مختلف دولتی حضور داشتند. بحث‌های مفصلی به میان کشیده شد. منجمله اوضاع وزارت خارجه و اینکه وزیر فعلی آن (آقای اردشیر زاهدی) مرد بددهن و فحاشی است،

بحث‌های زیادی نمودند و برای مثال گفتند: چندی پیش آقای احمد اقبال را مأمور سفارت ایران در مراکش نمودند، ایشان به علت پیشامد جنگ اعراب و اسرائیل در رفتن به مأموریت مسامحه و تعلل به خرج دادند. آقای زاهدی وزیرخارجه روی یادداشتی به قسمت مربوطه نگاشته: حال که این دیوث (احمد اقبال) به مأموریت مراکش نرفت دیوث دیگری را اعزام نمائید. که آقای احمد اقبال جریان را به اطلاع دکتر منوچهر اقبال رئیس هیأت مدیره شرکت ملی نفت رسانیده و ایشان هم مراتب را در ترکیه به عرض شاهنشاه آریامهر رسانیده که آقای احمد اقبال معروض می‌دارد: تصور می کنم سفیر شاهنشاه آریامهر هیچوقت دیوث نخواهد بود. و یا اینکه آقای زاهدی به معاونان خود در اطاق وزارت حرف‌های بسیار رکیك و مستهجن نثار می کند و آنها نیز مستأصل و از این قسمت عصبانی و ناراحتند. عقیده حاضرین براین بود که مسلماً اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر خود از این وضع ناراضی و حتی از آقای زاهدی خوششان نمی‌آید لیکن روی اصل قدرت‌هائی که معلوم نیست و ایشان (آقای زاهدی) بدان بستگی دارند در پست خود باقی مانده‌اند. چون نه اطلاعات سیاسی دارند و نه اطلاعات اداری، حتی مهندس کشاورزی نیز نیستند، دیپلمه کشاورزی هستند. وزیرخارجه یك دفعه دیگر به حمزاوی می گوید: در ... را جفت کن، یا در ... را بذار. ضمناً آقای وزیر ذیل نامه رسمی وزارتخانه کلمه دیوث را با حرف «س» نوشته که سوژه‌ای به دست کارمندان داده است.

نظریه منبع: وزیرخارجه فاقد تحصیلات عالیه بوده (دیپلمه کشاورزی است) و این امر بدبینی کارمندان وزارت خارجه که اکثراً دارای تیتر و عناوین تحصیلاتی عالی هستند نارضائی عجیبی به وجود آورده و کارمندان آن وزارتخانه معتقدند که نامبرده با این بیسوادی و بددهنی شایستگی احراز چنین منصب مهمی را نداشته و او را وابسته به «سیا» می‌دانند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۷/۳/۲۶).

سند ۴: در ۱۳۴۶/۵/۲۲، اداره کل سوم به ریاست ساواك چنین گزارش داد:

تعداد ۷ طغری پاکت محتوی اعلامیه خطی علیه آقای مهندس اردشیر زاهدی وزیر امورخارجه توسط پست به آدرس‌های اشخاص مختلف ارسال شده که از توزیع آن جلوگیری به عمل آمده است. در این اعلامیه به آقای زاهدی شدیداً حمله شده و پدرش را دزد نفت قلمداد نموده‌اند. ضمناً اضافه شده که آقای زاهدی در وزارت امورخارجه به کارمندان عالیرتبه اهانت نموده و نسبت به آنها فحاشی می‌نماید. در خاتمه والاحضرت شاهدخت شهناز پهلوی را که حاضر به آشتی با مشارالیه نمی‌باشند محق دانسته‌اند...

در ۱۳۴۶/۵/۲۸، نصیری در ذیل گزارش فوق نوشت:

این آقای امیر فرهنگ ممتاز مورد ایراد جناب آقای وزیرخارجه قرار گرفته و امکان دارد خود او نوشته و یك نسخه هم برای رد گم کردن برای خودش به وسیله پست ارسال داشته، متن و خط نامه که با خط قرآنی است نویسنده را پیدا کنید.

سند ۵ (متن اعلامیه خطی):

تبدل علی زوال‌الدول باربع تضییع‌الاصول ولتمسك بالفروع و تقدم‌الاراذل و

تاخرالافاضل (از کلمات قصار حضرت علی علیه‌السلام).

این فرمایش کاملاً در اکثر شئون مملکت عمل گردید. امروز راجع به وزارت خارجه صحبت می‌کنم. وقتی یك پسره بدسابقه بیسواد و پسر دزد نفت سپهبد زاهدی معروف از آن بی‌شرف‌ها و بدسابقه‌ها [که] تمام همدانی‌ها سوابق آن بیشرف دزد را خوب اطلاع دارند [و] دزدی‌های نفت و ریاست وزرائیش معروف عام و خاص است، وقتی پسر یك چنین آدمی را وزیرخارجه می‌کنند، پسره بیسواد که در آمریکا هم مدرسه «یوتا» را می‌گوید تمام کرده است، باید او هم اعضای وزارت خارجه را دیوث خطاب کند، چون خودش از دیوثان بوده و تمام عمر با دیوثان سروکار و حشر داشته، از پدر جز دزدی و بی‌ناموسی ارث دیگری نبرده است. بدسابقه و جاسوسی را هم خوب یاد گرفته، حالا اعضای وزارت خارجه را هم مثل خودش دیوث می‌نامد. خاك بر سر این وزارت خارجه‌ها که همه با هم متفقاً دست از کار نکشیدند و فحش و ناسزاگوئی این پسره بدسابقه را شنیدند و بدون جواب گذاشتند. بیهوده نیست که والاحضرت شهناز ابداً حاضر نیست با این پسره آشتی کند، معلوم می‌شود در این وزارتخانه بی‌غیرتی اعضاء یکی از صفات برجسته است، وقتی که در یك وزارتخانه اراذلی چون اردشیر در رأس قرار گیرد و اشخاص فاضل با سابقه در کنار باشند، وای به حال این مملکت. در این مختصر بیش از این نتوانستم بگویم، حالا اشخاص خود تعمق نموده تشخیص بدهند علاوه بر اردشیر کی‌ها دیوث هستند؟

سند ۶: در تاریخ ۱۳۴۶/۶/۱، ناصر مقدم مدیرکل سوم ساواك به اداره کل چهارم نوشت:

اخیراً اعلامیه علیه آقای وزیر امورخارجه تهیه و منتشر گردیده که در اجرای اوامر تیمسار ریاست معظم ساواك مقرر است تهیه کنندگان شناسائی گردند. اینك با ایفاد یك نسخه از اعلامیه موردنظر و اینکه احتمال دارد اعلامیه مزبور به وسیله امیر فرهنگ ممتاز که مورد ایراد آقای وزیر امورخارجه قرار گرفته تهیه شده باشد خواهشمند است دستور فرمائید در اجرای اوامر صادره نسبت به شناسائی منتشرین اقدامات لازم انجام و از نتیجه این اداره کل را مطلع سازند.

سند ۷: در تاریخ ۱۳۴۶/۶/۱، ناصر مقدم مدیرکل سوم ساواك به ساواك تهران چنین ابلاغ کرد:

اخیراً اعلامیه خطی علیه آقای وزیر امورخارجه تهیه و وسیله پست جهت عده‌ای از اشخاص مختلف ارسال شد. که در اجرای اوامر تیمسار ریاست معظم ساواك مقرر است تهیه کنندگان اعلامیه مزبور شناسائی گردند. علیهذا با ایفاد یك نسخه از اعلامیه منتشره خواهشمند است دستور فرمائید با توجه به موارد زیر اقدامات لازم نسبت به شناسائی منتشرین انجام و نتیجه را اعلام دارند:

۱ـ چون امیر فرهنگ ممتاز مورد ایراد آقای وزیر امورخارجه قرار گرفته امکان دارد اعلامیه مزبور به وسیله مشارالیه تهیه شده باشد.

۲ـ با توجه به گزارش خبری ۱۳۴۶/۵/۲۶ آن ساواک، ضمن تحقیقات لازم در مورد علیقلی بسیان دبیر روزنامه *ایران نوین* و احمد اقبال به نحو مقتضی نمونه‌ای از خط مشارالیهم را تهیه و ارسال دارند.

سند ۸: در تاریخ ۱۳۴۶/۶/۱۳، اداره کل نهم به اداره کل سوم پاسخ زیر را ارسال داشت:

ضمن تحقیقات غیرمحسوسی که به عمل آمده گفته شده چندی قبل که آقای احمد اقبال سفیر شاهنشاهی طی گزارشی تقاضای معافیت از سفارت در آفریقا را نموده بود، آقای مهندس اردشیر زاهدی وزیر امورخارجه ذیل گزارش مرقوم می‌دارند: اگر این شخص مایل نیست یك دیوث دیگر تعیین خواهد شد، و انعکاس این مطلب بین کارمندان وزارت امورخارجه خصوصاً صاحب‌منصبان عالیرتبه اثر نامطلوبی ایجاد کرده و مراتب توسط آقای دکتر منوچهر اقبال به شرفعرض ملوکانه رسیده اوامر لازم شرف صدور یافته است، ولی از موضوع انتشار اعلامیه علیه آقای وزیر امورخارجه در این مورد کسی در وزارت خارجه مزبور اطلاع ندارد و تحقیق و پی‌جوئی بیشتر در این مورد نیز با توجه به محدود بودن تعداد اعلامیه‌ها و عدم‌اطلاع اشخاص از انتشار آن به صلاح نیست و تعیین هویت نویسنده هم با وسایل و امکانات موجود مقدور نمی‌باشد.

سند ۹: در تاریخ ۱۳۴۶/۶/۲۸، اداره کل چهارم به اداره کل سوم پاسخ داد:

با بررسی‌هائی که از طریق این اداره کل به عمل آمده اعلامیه منتشره علیه جناب آقای وزیر امورخارجه به خط آقای امیر فرهنگ ممتاز نمی‌باشد. خواهشمند است دستور فرمائید چنانچه اطلاعات بیشتری در این مورد به دست آمده چگونگی را اعلام دارند.

سند ۱۰: در تاریخ ۱۳۴۶/۷/۳۰، نواب رئیس ساواک تهران نیز به اداره کل سوم پاسخ داد که نویسنده اعلامیه فوق شناسائی نشده و تحقیق ادامه دارد.

گزارش ساواک تهران حاکی است که احتمالاً اعلامیه مزبور به خط کارمندان وزارت امورخارجه نیست و اکثریت کارمندان آن وزارتخانه از مفاد اعلامیه منتشره مطلع گردیده و در نتیجه نوعی نارضایتی و در عین‌حال ترس از بیکار شدن بین کارمندان قدیمی به وجود آمده است. ساواک تهران افزود:

ضمناً درباره فحاشی و هتاکی آقای وزیر امورخارجه بین کارمندان آن وزارتخانه مطالب فراوانی شنیده می‌شود که جالب و قابل توجه است و گفته می‌شود وضعی که آقای وزیر در حال حاضر در وزارت خارجه به وجود آورده کاملاً استثنائی بوده و غیرقابل تصور می‌باشد و مخالفین زیادی را برای خود به وجود آورده است.

سند ۱۱: در تاریخ ۱۳۴۶/۷/۲۲، اعلامیه خطی جدیدی برای عنایت‌الله نصیری (برادر سپهبد نصیری رئیس ساواک) ارسال شد و تلاش اداره کل سوم و ساواک تهران برای شناسائی

نویسنده آن به جائی نرسید:

مجلس شورای ملی، بهارستان، جناب آقای عنایت‌الله نصیری نماینده محترم سمنان:

روزی دکتر مصدق در مجلس گفت: انگلیسی‌ها در تمام شئون ما جاسوس دارند، در این مجلس هم جاسوس دارند، در دولت هم جاسوس دارند، در دربار هم جاسوس دارند. پس از ختم مجلس رفتیم پیش آقای علاء وزیر دربار وقت. ایشان خیلی متأثر بودند و فوراً به ما گفتند: آقای دکتر مصدق هم که فرموده اند انگلیسی‌ها در دربار هم جاسوس دارند. از آنجا رفتیم منزل دکتر مصدق و گفتیم که علاء متأثر از فرمایشات شما در مجلس هستند، فرمودید که انگلیسی‌ها در دربار هم جاسوس دارند. جواب داد: منظورم علاء نبود. سئوال کردیم: پس کی بود؟ جواب داد: منظورم کسی است که جاسوس اندر جاسوس اندر جاسوس اندرجاسوس است. اصرار کردیم مقصود کیست؟ جواب داد: مقصودم علم است، و محض اینکه دلتنگی علاء را رفع کنند آن روز وی را به نهار دعوت کردند. سئوال کردیم: در دولت جاسوس کیست؟ جواب داد: امیرهمایون بوشهری (امروز برادرزاده امیر همایون بوشهری شوهر اشرف خانم است). بقیه صحبت‌های آن روز با جناب مصدق بعداً به عرض خواهد رسید.

ای مصدق، سرت را از گور بیرون بیاور ببین که علم جاسوس اندر جاسوس که با قیافه جهودش مشغول جاسوسی است، ابتدا توده‌ای بود و صندوق حزب توده شیراز را دزدید، وزیرخارجه اردشیر زاهدی پسر دزد معروف نفت و دزد ناموس مردم این مملکت، معاونش حمزاوی جاسوس معروف انگلیسی‌ها، وزیر فرهنگ آن پسره بدنام قرطی سبیل دوگلاسی بدسابقه امروز پهلبد ننگ فامیل سلطنتی، رئیس دانشگاه جهانشاه آمریکائی که جز تملق و چاپلوسی و به دستور خارجی‌ها عمل کردن و دانشگاه را به صورت ... خانه درآوردن کار دیگری تاحال نکرده، وزیر آموزش بچه حرامزاده هدایتی جاسوس توده‌ای‌ها.

ای مصدق از قبر بیرون بیا و تماشا کن ببین چه جاسوسانی در تمام وزارتخانه‌ها و در درجه اول در دربار جمعند و اسماً مملکت را اداره می کنند. در وزارت دارائی یك بچه آمریکائی که هنوز دارای گذرنامه آمریکائی است به نام آموزگار مشغول جاسوسی برای آمریکائی‌ها است ولی از قدیم معروف به انگلیسی بود.

تو هم آدم بدی نیستی، برادرت سپهبد [نصیری] هم دزد نیست، ولی زیاد وارد در دستگاه‌های گندیده است. بدهید این را خوب بخواند و این اشخاص کثیف را بشناسد و احتیاط را از دست ندهد.

سند ۱۲: اعلامیه‌های مذکور تا تیر ماه ۱۳۴۷ توزیع می‌شد و این بار نسخه‌ای از آن مستقیماً برای نصیری رئیس ساواك ارسال می‌گردید و نویسنده ناشناس عنوان خود را «جمعیت خیرخواهان شاه و مملکت» گذارده بود. آخرین اعلامیه، مورخ ۱۳۴۷/۴/۱۴، چنین است:

اطلاعیه شماره سوم جمعیت خیرخواهان شاه و مملکت علیه زاهدی

دزدی با چهل درصد تخفیف، قراردادهای ظالمانه توسط هوچی‌ها در وزارت خارجه

آقای خوانساری معاون وزارت خارجه که در فساد اخلاق معروف است و کارش دلالی محبت برای کثیف‌ترین فرد اجتماع زاهدی است، از یك جوان تحصیل کرده که با زن آمریکائی خود برای انجام کاری نزد او می‌رود، توسط رئیس دفتر خود که فقط کت و شلوارش شاخص مردی اوست و علناً می‌گوید که من عیال خوانساری هستم، جهت شام نامبرده را به حصارك دعوت می‌کند. این جوان با زن جوان خود وقتی به منزل اردشیرخان وارد می‌شود می‌گویند که آقا حمام هستند. پس از چند دقیقه اردشیرخان با لباس حمام مانند یك دیو وحشی وارد اطاق شده زن آمریکائی را بدون سابقه قبلی در آغوش می‌گیرد. جوان فوق‌العاده ناراحت شده دست زن خود را گرفته از منزل خارج می‌شود.

زاهدی در آمریکا به اندازه‌ای کارهای برخلاف شأن یك سفیر انجام داده که مورد تنفر ایرانیان مقیم آمریکاست. اخیراً دستور علنی او به سفارت ایران مبنی بر اعلان قرارداد ظالمانه هوائی ۵۸۳ دلار که حتی مواجه با مخالفت‌های سفیر وقت و سرپرست محصلین شده، پرده از نادرستی و خودسرانه بودن او برداشته شده. پول‌هائی که مسئولین هواپیمائی ایران محرمانه چه در خرید جت ۷۲۷ ... و چه قراردادهای ظالمانه با سویس‌ایر به دست آورده، مقدار زیاد آن خرج خانه بهائیان واشنگتن واقع در خیابان کانانکیت می‌شود. افسوس این عده کثیف دزد بی‌ناموس با ایادی که دارند نمی‌گذارند ناله حقیقی مردم به گوش شخص اول و رهبر عالیقدر که مورد احترام دنیا می‌باشند برسد. با توجه به موارد مذکوره فوق از خداوند بزرگ خواهانیم شاهنشاه را موفق نماید همانطور که بختیار دزد بی‌ناموس و سایر دزدان مطرود شدند، این خائنین به شاه و وطن [نیز] مطرود شوند...

علیرغم آنچه که گذشت، نارضایتی کارکنان وزارت امورخارجه نه تنها کوچکترین تزلزلی در موقعیت اردشیر زاهدی پدید نساخت، بلکه وی رکورد وزارت را شکست و قریب به ۵ سال با اقتدار تمام بر وزارت خارجه حکم راند. پرخاش‌های فوق نیز از سال ۱۳۴۸ به تسلیم و رضا و سکوت مطلق بدل شد.

نمادی از هرزگی

اردشیر زاهدی یکی از هرزه‌ترین «نخبگان» سیاسی و دولتمردان رژیم محمدرضا پهلوی بود و به این صفت نه تنها در میان خواص، بلکه در سطح جامعه نیز شهرت کافی داشت. طی سالهای سفارت وی در آمریکا و انگلیس، زاهدی یکی از چهره‌های خبرساز مطبوعات غرب محسوب می‌شد و بارها و بارها تصاویر و گزارش‌هائی از ریخت و پاش‌ها و هرزگی‌های وی در جراید کثیرالانتشار اروپا و آمریکا درج گردید. اسناد زیر از موارد فساد مالی و اخلاقی اردشیر زاهدی دست‌چین شده که معرف شخصیت اوست:

سند ۱:

یکی از نزدیکان اعلیحضرت همایون شاهنشاه می‌گفت: عده‌ای از حسن نظر شاهنشاه سوءاستفاده کرده و با اغفال معظم‌له نمی‌گذارند قدم‌های اساسی برای بهبود وضع کشور برداشته شود. و برای مثال نام آقای ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه و آقای اردشیر زاهدی را بیان نموده و اضافه کرد: آقای اردشیر زاهدی به عنوان فروشگاه فردوسی در حدود ۱۵۰ میلیون تومان اجناس تجملی لوکس از جمله لباس دوخته از خارج وارد نموده [و] چون این اجناس بدون گمرك وارد شده لذا با اجناس مشابه خود در بازار تفاوت قیمت فاحشی دارد و در بازار آزاد به سهولت و با منافع قابل ملاحظه‌ای به فروش می‌رسد. ضمناً آقای اردشیر زاهدی که سمت نمایندگی شرکت لوفت‌هانزا را در ایران دارند و رئیس هیأت‌مدیره هستند مبالغ گزافی نیز به این طریق سود خالص عاید ایشان می‌شود.

منبع خبر ضمن اشاره به سوابق تیمسار سپهبد زاهدی، پدر آقای اردشیر زاهدی، می‌گفت: یونس وهابزاده واسطه معامله خرید ریل از کمپانی واندل فرانسوی مبلغ یك میلیون دلار به تیمسار زاهدی قول داده بود و روی همین اصل تیمسار زاهدی دستور صریح جهت خرید ریل صادر نمود، ولی یونس وهابزاده به عنوان اینکه برای انجام معامله باید به اروپا برود ۱۵ هزار تومان از دولت اخذ و تا آخر دوران حکومت زاهدی مراجعت نکرد و فعلاً همین وهابزاده در مورد تشکیل کنسرسیوم برق، که قرارداد آن از طرف سازمان برنامه در شرف تنظیم است، رل عمده‌ای را بازی می‌کند و به متصدیان و اولیای امور تاکنون بیش از ۲۰۰ میلیون تومان وعده حق کمیسیون داده است. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۶/۸/۱).

سند ۲:

اخیراً نامه‌ای بدون امضاء به آقای دکتر اقبال نخست‌وزیر نوشته شده و در آن از عملیات خلاف عفت و مصلحت دکتر سعید حکمت نماینده مجلس شورایملی و رئیس اداره پزشك قانونی مطالبی ذکر گردیده است و آقای نخست‌وزیر هم ذیل نامه به وزارت دادگستری دستور رسیدگی صادر نموده‌اند. در این نامه اسم چند نفر از بانوانی که توسط دکتر حکمت به آقای اردشیر زاهدی معرفی شده و روابط نامشروعی بین آنها برقرار گردیده است، ذکر شده است. آقای [محمد] مجلسی کفیل وزارت دادگستری در این مورد به مافی عضو اداره تصفیه وزارتخانه مزبور مشکوك و نامبرده را احضار و از ایشان سئوالاتی نموده ولی مافی خود را کاملاً بی‌اطلاع از موضوع دانسته است. کارمندان وزارت دادگستری اظهار می‌دارند که مطالب مندرج در نامه مزبور مطابق با واقع می‌باشد ولی آقای مجلسی سعی دارند دکتر سعید حکمت را از اتهامات منتسبه مبرا و به همین نحو به نخست‌وزیر پاسخ بدهند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۶/۵/۲).

سند ۳:

۴۷/۴/۱۱ یك مهمانی خصوصی از طرف کنسول افغانستان در کراچی در منزل ایشان ترتیب داده شده بود و در این مهمانی کنسول و خانمشان، آقای بهمن نصیری رئیس نمایندگی

هواپیمائی ملی ایران در پاکستان و یك ایرانی دیگر شرکت داشته‌اند. آقای نصیری که خود را پسر تیمسار هوائی بازنشسته نصیری معرفی می‌کرد، ضمن بحث درباره زنان و مردان ایران شروع به صحبت درباره آقای اردشیر زاهدی وزیر امورخارجه کرده و اظهار نموده: هنگامی که آقای زاهدی در لندن بودند او نیز نمایندگی هواپیمائی ملی را در لندن به عهده داشته و به همین مناسبت روابط دوستانه‌ای میان آن دو ایجاد شده و آقای زاهدی اکثراً در منزلشان بساط عیش و نوش با زنان بدنام لندن ترتیب می‌داده و از او نیز برای شرکت در این محافل دعوت می‌کرده است و اکنون هم در ایران همین برنامه‌ها را دنبال می‌کند و قرار بوده آقای زاهدی شغل مناسبی در وزارت امورخارجه به او بدهد. نامبرده سپس اضافه کرده: اکثر رجال ایران بیسواد و بدنام هستند و تنها به مناسبت روابطشان با مقامات برجسته مملکتی مشاغل مهمی در اختیار گرفته‌اند... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۷/۴/۲۹).

سند ۴:

آقای علی زمردیان که در بازار تهران فرش فروشی دارد و صادر کننده فرش به خارج از کشور می‌باشد، در یك جلسه خصوصی در حضور عده‌ای اظهار داشته: موضوع ۱۰ هزار اتومبیل هیلمن که دولت خریداری نموده و تصمیم به فروش آن را به مردم دارد متعلق به آقای اردشیر زاهدی است و چون دولت انگلیس نمی‌گذارد کسانی که بیش از حد در بانك‌های آن کشور پول دارند پول نقد خود را خارج نمایند و از آنجائی که آنان ملزم می‌باشند که جنس خریداری و خارج کنند، روی این اصل آقای اردشیر زاهدی که مبلغ زیادی پول در بانك‌های انگلیس داشته با موافقت دولت ایران اقدام به خرید ۱۰ هزار دستگاه اتومبیل‌های مذکور نموده است تا با فروش آن به مردم ضمن اینکه عایدی بیشتری نصیبش شود پولهایش از بانك‌های انگلیس نیز ترخیص گردد. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۵۳/۱۱/۲۲).

سند ۵:

دیلی اکسپرس در شماره امروز خود در صفحه ۷ مقاله‌ای به قلم ویلیام هیکی رینون تحت عنوان «کوکتل» می‌نویسد: اخیراً ژاکلین اوناسیس اسکورت تازه‌ای یافته است و در پارتی‌های جنگل‌وار واشنگتن که ژاکلین بنا به پیروی از مد شرکت می‌کند همراه تازه‌ای در کنار ژاکلین او را اسکورت می‌کند. وی اردشیر زاهدی است. آیا او را به خاطر می‌آورید؟ وی سفیر شاه ایران در لندن و داماد شاه بود. هنگامی که پارتی‌ها حقیقتاً پارتی بودند اردشیر زاهدی به‌عنوان یکی از بزرگترین برگزار کنندگان پارتی‌ها شهرت یافته بود. وی در سال ۱۹۶۶ به دنبال ۴ سال سفارت آمیخته با مصرف خاویار زیاد و ۲ سال بعد از اینکه ازدواجش با دختر شاه ایران به طلاق انجامید لندن را ترك کرد. زاهدی صرفاً به خاطر عدم‌موفقیت ازدواجش با دختر شاه به گوشه عزلت پناهنده نشد. در سن ۴۵ سالگی وی اکنون سفیر ایران در واشنگتن است و از موفقیت‌های خود لذت می‌برد. ارتباط اخیرش با بیوهٔ اوناسیس هم اکنون در محافل سیاسی بر سر زبانهاست. به قول آنها ترکیب این ایرانی جالب توجه و بانوی اول سابق آمریکا ترکیبی است مسحورکننده در شیمی اجتماع. آیا این آزمایش توفیق‌آمیز خواهد بود؟ (خبرگزاری پارس ـ

۱۳۵۴/۴/۱۹).

سند ۶:

خانم تیلور از روز یکشنبه که محصول مشترك آمریکا ـ شوروی تحت عنوان «پرنده آبی» برای اولین بار در مرکز کندی به نمایش گذارده شده، میهمان و همراه دائمی زاهدی بوده است. زاهدی که مردی مجرد و از پیشروان پارتی رو در واشنگتن است، چهارشنبه شب خانم الیزابت تیلور را تا محل برگزاری مسابقه اسبدوانی رزکرافت در حومه مریلند، جائی که آنها در اطاق پذیرائی دست در دست یکدیگر داشتند، همراهی کرد. چنین بنظر می‌رسید که زاهدی به او پیش غذا میگو می‌دهد و تیلور نیز در حالی که لباسش را که نوشابه به رویش ریخته بود پاك می‌کرده در کنار او نشسته بود. آنها به اتفاق برای اهداء یادبودی به مربی اسب سواری مهناز حضور به هم رسانیدند. خانم تیلور و آقای زاهدی که بلافاصله بعد از میهمانی سفارت شوروی عازم محل انجام مسابقات شده بودند، سه شنبه شب در مرکز کندی در خاتمه مراسم افتتاح فیلم «پرنده آبی» ازدحامی به وجود آوردند. نخستین برخورد علنی آنها یك هفته قبل در باله تئاتر آمریکا در مرکز کندی، جائی که الیزابت تیلور یك گوشواره الماس را در حال رقص با اردشیر زاهدی گم کرده بود، بود. (خبرگزاری پارس، ۱۳۵۵/۳/۴).

سند ۷:

هنگام بازدید ژنرال حردان التکریتی از ایران، شبی در منزلی واقع در شمیران مجلس میهمانی ترتیب یافته بود که در آن اردشیر زاهدی وزیر امورخارجه نیز حضور داشت. در میهمانی مذکور از چند نفر هنرپیشگان خارجی کاباره کلئوپاترا نیز برای انجام برنامه دعوت شده بود. از جمله دعوت‌شدگان دو خانم به اسامی ۱ـ سالی الکساندراگری فرزند جیمز الکساندر ۲ـ گیلیان ماری دورمان فرزند استانلی بودند.

پس از پایان برنامه از دو هنرپیشه نامبرده خواسته می‌شود که شب را با میهمانان بگذرانند. یك نفر از آنها که قرار بود با زاهدی شب را بگذراند قبول نکرده و می گوید من فاحشه نیستم و با هرکس که دلم بخواهد شب را خواهم گذراند. اردشیر زاهدی در جواب می گوید: می‌دانی با چه کسی طرف هستی؟ من کسی هستم که روزی دختر بزرگترین شخصیت‌های این مملکت زن من بوده است. من سفیر ایران در انگلستان و آمریکا بوده‌ام. با وجود این خانم مزبور قبول نمی کند و خانم دیگر نیز حاضر نمی شود با یکی از شخصیت‌های عراقی همخوابه شود.

متعاقب جریان فوق، ساواك طی نامه مورخ ۱۳۴۷/۹/۲۰ به اداره اقامت بیگانگان چنین نوشت: «نظر به اینکه ادامه اقامت دو نفر بانوان مشروحه زیر که تبعه انگلستان و در هتل کلئوپاترا مشغول کار می باشند به مصلحت نمی باشد علیهذا خواهشمند است دستور فرمائید ضمن ارسال مشخصات کامل بیگانگان مذکور آنان را فوراً از کشور خارج نموده و تاریخ و رمز خروجی آنان را به این سازمان اعلام نمایند.» چون دو زن مذکور در هتل نوبل اصفهان ادامه کار می‌دادند، ساواك در تاریخ ۱۳۴۷/۱۰/۸ تلگرافی به شهربانی اصفهان دستور داد که آنان

را از کشور اخراج کنند. دو نفر مزبور در ۱۳۴۷/۱۰/۳۰ از طریق فرودگاه مهرآباد ایران را ترك کردند و پس از بازگشت به انگلستان در یك برنامه تلویزیونی رفتاری که در ایران با آنان شده بود را شرح دادند. (مستخرجه از اسناد ساواك ـ اسفند ۱۳۴۷).

۱۱. امینی و سیاست‌های آمریکا در ایران

دکتر علی امینی از سرشناس ترین چهره های تاریخ سلطنت محمدرضاپهلوی است، که نام او بویژه با دوران پرهیاهوی ۱/۵ ساله صدارتش و آغاز رفورم‌های آمریکائی در ساختار اقتصادی و فرهنگی ایران در دهه ۱۳۴۰ گره خورده است. در این جُستار به تحلیل اسناد موجود پیرامون امینی می‌پردازیم و می کوشیم تا چهرهٔ این مهرهٔ استثنائی آمریکا را، که در سال‌های ۱۳۳۶ـ۱۳۴۷ آلترناتیوی در مقابل شاه محسوب می‌شد، مورد بررسی قرار دهیم.

امینی و دودمان قاجار

پدر امینی، محسن‌خان امین‌الدوله، پسر میرزاعلی‌خان امین‌الدوله ـ صدراعظم قاجار (۱۳۱۴ـ۱۳۱۶ ق.)، بود. بگفته مهدی بامداد، محسن‌خان امین‌الدوله به دستور مظفرالدینشاه قاجار همسر اول خود، دختر مشیرالدوله، را طلاق داد و دختر نهم شاه (اشرف‌الملوك معروف به «خانم فخرالدوله») را به زنی گرفت. محسن‌خان امین‌الدوله در دوران مشروطه از وابستگان محمدعلی شاه قاجار و روسیه تزاری محسوب می شد و لذا از سوی کارگزاران ایرانی سیاست انگلیس مورد ایذاء قرار گرفت. معروف ترین این حوادث، ماجرای لشت نشاء است، که متعلق به امین‌الدوله بود و میرزاکریم‌خان رشتی و برادرش، سردار محیی، قصد تملك آن را داشتند.[۱]

---

۱. لشت نشاء، از نواحی گیلان، در غرب لاهیجان واقع است و شامل ۴۴ پارچه آبادی می باشد. راپینو در سال ۱۹۱۴م. جمعیت این ناحیه را ۱۶۹۲ خانوار ثبت کرده است (راپینو، ص ۲۹۳ ـ ۳۰۲). درباره ماجرای لشت‌نشاء مراجعه شود به همین کتاب، ج ۲، ص ۶۹.

از دیگر حملاتی که در آن سالها زندگی را بر این خانواده دشوار می ساخت، مقالات افشاگرانه و تند و تیز سیدضیاءالدین طباطبائی در روزنامه رعد *امروز* بود. در نتیجه، خانواده امین‌الدوله برای حفظ مالکیت خود، اراضی لشت نشاء را به اتباع روس اجاره دادند و بر سر در خانه شان در تهران، «پارك امین‌الدوله»، که میرزاکریم رشتی حتی قصد تملك آن را نیز داشت، بیرق روسیه آویختند! این اقدام بعدها، بویژه در سال ۱۳۴۰، از سوی مخالفان امینی به عنوان یك سوژه مناسب و افشاگرانه به کار گرفته شد. محسن‌خان امین‌الدوله که تاب تحمل این شداید را نداشت عزلت گزید و اداره املاك خود را به همسرش، خانم فخرالدوله، سپرد و در نتیجه سیاست و کیاست او بود که اراضی لشت‌نشاء در تملك این خانواده باقی ماند.

همانطور که ملاحظه شد، خانواده امینی به دلیل وابستگی به استعمار روس مورد عناد سیاست انگلیس قرار داشت و ستیز شبکه اردشیرجی با امینی‌ها سابقه ای طولانی دارد. مسلماً این حوادث در تعیین سرنوشت بعدی علی امینی نقش مؤثر داشت و او بعدها، برای مدتی کوتاه، به بزرگترین رقیب محمدرضاپهلوی و حامیان پنهانش بدل شد.

امینی، پیش از کودتا

علی امینی مجدی در سال ۱۲۸۴ ش. در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه رشدیه و تحصیلات متوسطه را در «دارالفنون» به پایان رسانید و در سال ۱۳۰۵ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. علی امینی نخست در شهر گرونوبل اقامت گزید. در این سالها او دوست صمیمی ایرج اسکندری بود، که بعدها به رهبری حزب توده رسید، و این دوستی تا آخرین روزهای عمر اسکندری ادامه داشت. اسکندری در خاطراتش می نویسد:

> در آن هنگام تقریباً ۶۰ نفر دانشجو در شهر گرونوبل تحصیل می کرد... مانند علی امینی ... برادرانش و هرمزپیرنیا (پسر مشیرالدوله) و هم‌چنین وابستگان به سفارت ایران و اداره سرپرستی از قبیل عبداله ریاضی و غلامرضا کیان...[۲]

امینی پس از اخذ لیسانس حقوق از دانشگاه گرونوبل، در سال ۱۳۱۰ دکترای اقتصاد را از دانشگاه پاریس دریافت داشت و در بازگشت به ایران توسط داور، وزیر دادگستری وقت، به استخدام وزارت دادگستری درآمد. او در سال ۱۳۱۲ با بتول وثوق، دختر وثوق‌الدوله (برادر احمد قوام)، ازدواج کرد. حاصل این ازدواج یك پسر بنام ایرج است. در سال ۱۳۱۴، که داور وزیر دارائی شد، امینی را نیز با خود به وزارت دارائی برد و او پس از ۶ ماه معاون اداره انحصار

---

۲. اسکندری، ص ۸۷

تریاك گردید که ریاست آن با اللهیار صالح بود. در این سالها امینی در وزارت دارائی به مشاغلی چون ریاست گمرك و مدیرکلی اقتصاد و غیره رسید. در این دوران، امپریالیسم جوان آمریکا که راه نفوذ خود را در ایران می‌جست به ایجاد پیوندهائی با برخی «رجال» ایران دست می‌زد. از همان زمان چهره‌هائی بودند که به آمریکا وابستگی‌هائی داشتند و نامشان به عنوان نسل ارشد «رجال یانکوفیل» در تاریخ ایران به ثبت رسیده؛ که از این میان می‌توان به احمد قوام، حسین علاء، مهذب‌الدوله کاظمی (باقر کاظمی وزیرخارجه بعدی در دولت مصدق) و... اشاره کرد. علی امینی را باید از دست‌پروردگان این نسل دانست.

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه، احمد قوام در سال ۱۳۲۱ به نخست‌وزیری رسید و امینی ۳۷ ساله را به معاونت خود برگزید. در این سالها همسر امینی نیز نقش منشی عمویش (قوام) را ایفاء می‌کرد. امینی از همان زمان مورد توجه خاص دیپلماسی آمریکا قرار داشت و در کنار چهره‌هائی چون دکترحسن ارسنجانی (مسئول روزنامهٔ چپگرای *داریا*) به عنوان یك مهره وابسته به سفارت آمریکا شهرت یافت. لذا، در سال ۱۳۲۵ که آمریکا در چارچوب «دکترین ترومن»، وام ۲۵۰ میلیون دلاری خود را به ایران پرداخت کرد تا براساس آن سازمان برنامه ۷ ساله عمرانی تشکیل شود، امینی ـ رئیس بانك صنعتی ـ را مطمئن‌ترین فرد برای اجرای این طرح تشخیص داد. بدین ترتیب، سازمان برنامه به ریاست عالیه عبدالرضا پهلوی و مدیریت مستقیم علی امینی تأسیس شد. دکتر کریم سنجابی، از بنیانگذاران سازمان برنامه، می‌نویسد:

> در همان زمان کابینه قوام‌السلطنه بود که سازمان برنامه ۷ ساله تشکیل شد و بنده هم یکی از افراد شرکت کننده در همان برنامه بودم. برای هیئت شورای عالی برنامه عده کثیری از افراد تحصیل کرده و کارشناس در رشته‌های مختلف مهندسی و طب و حقوق و اقتصاد انتخاب شده بودند. سازمان برنامه در ابتدا تحت ریاست مستقیم دکتر علی امینی بود و شاهپور عبدالرضا هم برآن نظارتی داشت... از اینکه در آن موقع آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس بانك ملی در این کار مؤثر بود شکی نیست... سازمان برنامه را ما بعد از چندین روز مذاکره و تعیین خطوط اصلی آن به شعباتی تقسیم کردیم... بنده مسئول اولین برنامه صنعتی شدم... در همین زمان بود که دو هیئت از آمریکا برای مطالعه این برنامه به ایران آمدند... هیئت دومی که وارد شد بنظرم همان هیئت ماوراءبحار بود... این هیئت قریب ۲۰ روز یا ۲ هفته در ایران ماندند. یکی از آنها که می‌خواست در امور حقوقی و قوانین لازم مربوط به اجرای برنامه مطالعاتی بکند، خواسته بود که یك نفر از اعضای حقوق‌دان سازمان برنامه با او مرتبط بشود. برای این ارتباط با او مرا انتخاب کردند... آن شخص آقای آلن دالس، برادر جان فوستر دالس، و رئیس آینده سازمان سیای آمریکا بود...[۳]

۳. سنجابی، ص ۸۷ ـ ۸۹ (تأکید از ما است).

امینی در مجلس پانزدهم به کمك قوام نماینده تهران شد، در سال ۱۳۲۹ در کابینه علی منصور وزیر اقتصاد ملی گردید و در سال ۱۳۳۰ در کابینه اول مصدق نیز مجدداً در رأس وزارتخانه فوق قرار گرفت.

امینی و نفت

در زندگینامه سیاسی علی امینی، آلوده‌ترین برگی که او را برای همیشه بدنام ساخت و مهر وابستگی به غرب را برپیشانی اش حك نمود، نقش وی در انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم، معروف به قرارداد امینی ـ پیج، است. شاید بتوان گفت که اگر این بدنامی وجود نداشت، امینی بعدها، در دهه ۱۳۴۰، می‌توانست بازیگر موفق‌تری از آب درآید.

با پیروزی کودتای انگلیسی ـ آمریکائی و صهیونیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در دولت سپهبد فضل‌الله زاهدی، علی امینی به عنوان کاندید آمریکا برمسند وزارت دارائی قرار گرفت. او در این سمت حسّاس وظیفه داشت که اهداف کودتا را تحقّق بخشد و منافع کمپانی‌های معظم نفتی رقیب را، که اکنون هر یك برویرانه‌های امپراتوری «شرکت نفت انگلیس و ایران» چنگ انداخته و حصّه خود را می‌طلبیدند، تأمین کند. جیمزبیل، محقق سرشناس آمریکائی، می‌نویسد:

> بسیاری از تحلیل گران مطلع براین باورند که امریکائی‌ها از مصدق به عنوان یك راه گشا برای درهم شکستن سلطه انحصاری «شرکت نفت انگلیس و ایران» برمنابع نفت ایران استفاده کردند. به قول مصطفی فاتح، بهترین کارشناس مسائل نفت ایران که مدتها در استخدام «شرکت نفت انگلیس و ایران» بود، تردیدی نیست که بین شرکت‌های نفت امریکایی و انگلیسی در این باره تفاهمی برقرار شد. انگلیسی‌ها در ازاء پشتیبانی آمریکا در سرنگونی حکومت مصدق با اکراه اجازه دادند که شرکت‌های نفت امریکائی ۴۰ درصد از منافع نفت ایران را ببرند. فاتح اشاره می‌کند که شرکت‌های امریکائی تلاش‌های مکرّری در رخنه به مناطق نفت‌خیز ایران کرده ولی قبل از ظهور مصدق با ناکامی روبرو شده بودند...
>
> یکی از طرح‌های مهمی که مورد مطالعه دولت آمریکا قرار گرفته بود، تأسیس یك کنسرسیوم نفتی از شرکت‌های مختلف نفت آمریکائی بود. این کنسرسیوم «تمام آمریکائی» می‌توانست نفت ایران را خریداری کند و سپس به سایر شرکت‌های بین‌المللی از جمله «شرکت نفت انگلیس و ایران» بفروشد. این طرح مورد موافقت رابرت لاوت وزیردفاع و ژنرال عمربرادلی رئیس ستاد مشترك نیروهای مسلح قرار گرفت، هم‌چنین توجه دین آچسون وزیر خارجه را جلب کرد.[۴]

---

۴. مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*، ص ۴۴۳ ـ ۴۴۵

همانطور که ملاحظه شد، کمپانی‌های نفتی آمریکا در سالهای پس از جنگ دوم جهانی سوداهای جاه‌طلبانه‌ای را برای درهم شکستن سلطه انحصاری شرکت نفت انگلیس برنفت ایران در سر داشتند و طبیعی بود که اکنون به پاس نقش خود در کودتا سهمی هرچه بیشتر طلب کنند. تقسیم «میراث کودتا» ۸ ماه به درازا کشید و بالاخره شرکت نفت انگلیس، بگفته جیمزبیل، «بااکراه» حاضر شد ۶۰ درصد سهام نفت ایران را از دست بدهد. در ۲۰ فروردین ۱۳۳۳، سرراجراستیونس ـ سفیرکبیر انگلیس طی نامه‌ای به وزیرخارجه ایران اطلاع داد که کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی تشکیل شده است. روز ۲۲ فروردین ۱۳۳۳ نمایندگان کنسرسیوم وارد تهران شدند.[۵] در کنسرسیوم فوق، «شرکت نفت انگلیس و ایران» که اکنون «بریتیش پترولیوم» (B.P.) خوانده می‌شد، هر چند ۶۰ درصد منافع خود را در نفت ایران از دست داده بود، معهذا هنوز ۴۰ درصد سهام را دردست داشت. شش درصد سهام به فرانسوی‌ها واگذار گردید و ۱۴ درصد نیز به پاس نقشی که صهیونیست‌ها در کودتا ایفاء کرده بودند به رویال داچ‌شل داده شد.[۶]

با توضیحات فوق، روشن می‌شود که در سال ۱۳۳۳ یك جنگ واقعی میان نفت‌خواران

---

۵. فواد روحانی، ص ۵۹۴

۶. سهامداران «کنسرسیوم بین‌المللی نفت» به شرح زیر بودند:

ـ شرکت بریتیش پترولیوم (British Petroleum Company): ۴۰ درصد.

ـ رویال داچ‌شل (Royal Dutch Shell): ۱۴ درصد.

ـ شرکت آمریکائی گلف (Gulf Oil Corporation): ۷ درصد.

ـ شرکت آمریکائی سوکونی (Socony Mobil Oil): ۷ درصد

ـ شرکت آمریکائی استاندارد اویل نیوجرسی (Standard Oil Company of New Jersy): ۷ درصد.

ـ شرکت آمریکائی استاندارد اویل کالیفرنیا (Standard Oil Company Of California): ۷ درصد.

ـ شرکت آمریکائی نفت تگزاس (Texas Co. Incorporation): ۷ درصد.

۷ شرکت فوق، که به «هفت خواهران» شهرت دارند، «کارتل بین‌المللی نفت» را تشکیل می‌دهند که در آن دوران ۸۷ درصد نفت خاورمیانه در انحصار آنها بود.

ـ شرکت نفت فرانسه (Compagnie francaise des Petroles): ۶ درصد.

ـ ۵ درصد مابقی سهام کنسرسیوم بین ۹ کمپانی نفتی آمریکائی (غیرعضو کارتل بین‌المللی نفت) تقسیم می‌شد.

باید افزود که در زمان انعقاد قرارداد کنسرسیوم، بریتیش پترولیوم و شل و شرکت نفت فرانسه هر یك ۲۳/۷۵ درصد سهام نفت عراق را به دست داشتند و مابقی سهام بین استاندارد اویل نیوجرسی، سوکونی موبیل اویل و گلبنگیان (سرمایه‌دار معروف) تقسیم می‌شد.

بین المللی در جریان بوده و طبعاً این جنگ در ایران نیز پژواك داشته است. در این میان، آمریکا ظاهراً بیشترین نفوذ را در کابینه زاهدی داشت و علاوه بر شخص زاهدی، که علیرغم پیشینهٔ «انگلیسی»اش اکنون به شدت توسط آمریکائی ها تطمیع شده بود، از مهرهٔ کارامدی نیز در رأس وزارت دارائی برخوردار بود. انگلیسی ها هر چند از نفوذ گسترده ای درمیان دولتمردان پهلوی برخوردار بودند، معهذا شرکت های آمریکائی به کمك زاهدی و امینی، و کارشناسانی چون فوادروحانی، موفق شدند منافع خود را در حد توان تأمین کنند. در تاریخ ۲۹ شهریور ماه ۱۳۳۳، در جوّ رعب آمیز اعدام و شکنجه که توسط «فرمانداری نظامی تهران» بریاست تیمور بختیار پدید شد، قرارداد نفت میان دکترعلی امینی و هواردبیج منعقد گردید و علیرغم مخالفت نیروهای اصیل ضداستعماری به رهبری آیت‌الله کاشانی،[۷] در ۲۹ مهر و ۶ آبان ۱۳۳۳ به تصویب مجلس رسید. بدینسان، بگفته جیمزبیل:

> کودتا ۲۵ سال دیگر به سلسله پهلوی مجال حکومت داد و صنعت بین المللی نفت را قادر ساخت که در این دوره ۲۴ میلیارد بشکه نفت را با شرایط مناسب صادر کند. در طول این مدت مصرف کنندگان غربی بهای ناچیزی برای این ماده گرانبها پرداختند. در فاصله سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۶۰ میانگین بهای اعلام شده هر بشکه نفت خام ایران ۱/۸۵ دلار، و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱ تنها ۱/۸۰ دلار بود.[۸]

---

۷. آیت‌الله کاشانی، علیرغم جوّ کشتار و اعدام آن روز، اعلامیه شدیداللحنی علیه قرارداد کنسرسیوم صادر نمود، که منجر به دستگیری و اهانت به وی گردید. متن کامل این اعلامیه تاریخی در *تاریخ سیاسی معاصر ایران* (دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، ج ۱، ص ۳۱۳ـ۳۱۶) مندرج است.

۸. مصدق، *نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ص ۴۶۵

فواد روحانی در سال‌های اخیر با نگارش کتاب *زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران* (چاپ انگلیس، ۱۳۶۶) کوشیده تا دکتر علی امینی، و به تبع آن خود، را تطهیر کند. او می نویسد: «شرح کوششی که هیئت نمایندگی ایران طی جلسات عمومی و شخص دکتر امینی طی تماس های خصوصی با سفرای انگلستان و امریکا و نمایندگان کنسرسیوم برای احقاق حق ایران [!] به عمل آوردند باید به تفصیل در تاریخ عقد قرارداد کنسرسیوم ضبط شود»! (مأخذ فوق، ص ۵۹۵ـ۶۰۰) او در پایان بخش این کتاب قطور «ناسیونالیستی» می افزاید: «اما باید اضافه کرد که از طرفی در آن زمان بهترین ترتیب روابط بین کشورهای نفت خیز جهان سوم و شرکت های نفتی همان بود که به موجب قراردادهای موجود در کشورهای خاورمیانه مجری بود و از طرف دیگر ایران دچار وضعی بود که عملاً توسل به روشی جز همکاری با شرکت های بزرگ نفتی را اجازه نمی‌داد... می توان گفت که شرایط هیچ یك از قراردادهایی که تاکنون راجع به معاملات نفت در کشورهای جهان سوم تنظیم شده است از شرایط این قرارداد بهتر نیست.»! (ص ۶۰۵ـ۶۰۶).

دربار، دولت زاهدی و امینی

علاوه برعامل فوق، باید به عامل مهم دیگری نیز اشاره کرد که تنش‌های شدیدی را در محافل سیاسی حاکمه ایران و مطبوعات وابسته به جناح‌های مختلف در آن زمان پدید می‌ساخت. این عامل، رقابت محمدرضاپهلوی با نخست‌وزیر کودتا، زاهدی، است که در خاطرات فردوست مورد تأکید قرار گرفته است. فردوست می‌نویسد:

> در دوران دولت زاهدی، اسدالله علم رابط اصلی محمدرضا شد و مانند دوران مصدق که علاء این نقش را بازی می‌کرد، این بار علم هر روز بدواً با شاه ملاقات و نظرات و پیشنهادات او را به زاهدی انتقال می‌داد. به زودی روشن شد که زاهدی در حفظ پست خود مصمّم است و اردشیر (پسرش) هم در کنار او ایستاده است و تقریباً بی‌اعتناء به محمدرضاست و کمتر به ملاقاتش می‌رود. بدون تردید، اگر زاهدی در مقابل محمدرضا موضع مستقلی اتخاذ کرد به اشاره سفارت آمریکا بود، زیرا زاهدی مانند رزم‌آرا دارای خصوصیت تك روی نبود و مسلماً از جائی راهنمائی می‌شد. در اینجا بود که علم نقش رابط محمدرضا را با سفارت‌های انگلیس و آمریکا شروع کرد و آنها را به برکناری زاهدی قانع نمود...[۹]

تحت تأثیر عوامل پیشگفته، در سال ۱۳۳۳ شاهد توطئه‌های گسترده پنهان برای سقوط زاهدی از سوی باند شاه ـ علم ـ شاپورجی هستیم. در این توطئه، که به اشکال مختلف جریان داشت، علی امینی، به عنوان مهم‌ترین مهرهٔ آمریکا در دولت، آماج اصلی بود و طبیعی بود که حمله به امینی تمامیّت دولت زاهدی را هدف می‌گرفت.

یکی از اشکال این توطئه پخش اعلامیه‌هایی علیه امینی بود. این اعلامیه‌ها با حروف چاپی طبع می‌شد و در تمام دوران دولت زاهدی، تلاش «فرمانداری نظامی تهران» برای کشف عاملین چاپ و نشر آن به جائی نرسید! از این اعلامیه‌ها، که فاقد تاریخ و امضاء است، ۶ نسخه در دسترس ماست که به دوران دولت زاهدی تعلق دارد. بررسی مفاد این اعلامیه‌ها نشان می‌دهد که توطئه‌گران محورهای زیر را پی گرفته‌اند:

۱ـ اشاعه نارضائی در میان کارمندان عالیرتبه از امینی و دولت زاهدی؛

۲ـ افشای فساد مالی امینی، و طبعاً دولت زاهدی، و ارائه اسنادی در این زمینه؛

۳ـ تلاش برای سلب اعتماد دولت آمریکا از امینی و زاهدی و تفهیم این نکته که، اولاً امینی به دلیل فساد «کمك‌های مردانه» آمریکایی‌ها را حیف و میل می‌کند، ثانیاً در میان دیوانسالاری ایران فاقد پایگاه لازم و حتی دارای مخالفین جدی است.

---

۹. همین کتاب، ج ۱، ص ۱۸۳

۴ـ و بالاخره، مطرح ساختن شاه به عنوان اهرم اصلی حکومت و دیوانسالاری ایران و تفهیم این نکته به آمریکایی‌ها.

با توجه به توضیحات فوق، به نقل گزیده ای از مفاد این اعلامیه‌ها می‌پردازیم:

سند اوّل:

اخیراً برای پاره ای از کسانی که خیال خام رئیس‌الوزراء شدن دارند، این توهّم پیش آمده است که اگر بگویند مستخدمین دولت نادرست هستند و باید تصفیه شوند، همه خیال خواهند کرد که مملکت با وجود ایشان گلستان خواهد شد. آقای دکتر امینی ظاهراً از مستخدمین دولت طرفداری می کنند ولی باطناً پیشنهاد تقلیل می‌دهند، در کمیسیون بودجه تقلیل کارمندان را توصیه می کنند، برای طبقه بندی کارمندان کلاس درست می کنند و دائماً به فکر ناراحت کردن افکار این عده افراد فهمیده و مفید کشور هستند. آیا منظور ایشان ایجاد اضطراب عمومی و بالنتیجه مخالفت با قانون اساسی نیست؟

آقای دکتر امینی در بهترین نقاط ایران املاك مزروعی دارند. آقای دکتر امینی در بهترین نقاط ایران بخصوص تهران مستغلات دارند، آقای امینی در بهترین نقاط پاریس مستغلات دارند، آقای دکتر امینی در برزیل و آرژانتین مالك هزاران هکتار املاك مزروعی شده اند، آقای امینی نماینده کمپانی‌های فروش اتومبیل هستند، با این همه آقای دکتر امینی در یك معامله قندوشکر ۸۰ میلیون ریال بابت ۵۰ درصد تفاوت قیمت استفاده کرده اند. تفصیل قضیه از این قرار است:

جناب آقای دکتر امینی در سال گذشته به بهانه موجودبودن ارز خارجی و عدم وجود اسکناس به اندازه مصرف داخلی، فکر بکری کرده اند و به موجب ۳ تصویب نامه اجازه فروش مقدار ۳۰ هزار تن شکر را که آمریکایی‌ها به ایران داده بودند، از هیئت دولت گرفتند. تفاوت قیمت شکر مزبور با شکر آزاد ۱۶۰ میلیون ریال بوده است که ۵۰ درصد مبلغ مزبور به جناب آقای امینی رسیده است... با این وصف قضاوت فرمائید آیا زیان آقای امینی برای دستگاه دولت بیشتر است یا ۵۰ هزار کارمندی که بنظر ایشان زائد هستند؟

سند دوّم:

بطوری که خاطر خوانندگان مسبوق است، پس از واقعه ۲۸ مرداد و کمك بلاعوض دولت آمریکا به ایران رویهم رفته یکصد و پنجاه هزار تن شکر از دولت آمریکا دریافت گردید. و با محصول کارخانجات قند داخلی احتیاج ایران به خرید شکر از ممالك خارجی مرتفع بوده است. معهذا در چندماه قبل که دولت بیش از ۳ میلیون دلار موجودی ارزی نداشته، جناب آقای دکتر امینی در قبال خرید ۲۰ هزار تن شکر از کوبا مبلغ ۲/۵ میلیون دلار از موجودی ارزی [را] حواله به فروشنده داده و با این ترتیب دولت در مضیقه ارزی افتاده است. دولت آمریکا با تذکر به اینکه دولت ایران احتیاج به خرید شکر نداشته، چنین تصور کرده است که قطعاً معامله جناب آقای دکتر امینی با کوبا برای خرید شکر براساس دریافت حق دلالی و

کمیسیون بوده، به همین مناسبت دستور داده است ۱۵ میلیون دلار کمك اخیر بدون اطلاع و تصویب اداره مرکزی آمریکا، که نظارت بر کمك بلاعوض را دارد، به مصرف نرسد و با این ترتیب دیده می‌شود که آبروی یك دولت خدمتگزار بر اثر یك معامله مغرضانه، که نتیجه حتمی دریافت کمیسیون و دلالی بوده است، از بین رفته و هزینه‌های ضروری دولت مواجه با کسب اجازه از مقامات آمریکایی شده است. معلوم نیست جناب آقای دکتر امینی چرا برای دریافت کمیسیون و یا دلالی با اعتبار و آبروی مملکت ما بازی می‌کنند. اگر مرجع رسیدگی باشد کشف این حقیقت بسیار آسان خواهد بود...

سند سوم:

صدماتی که عزیمت اعلیحضرت فقید از ایران در شهریور ۲۰ به کشور ما که به سمت تعالی و ترقی می‌رفت، زده است قابل احصاء نبوده و نیست!

[اعلامیه پس از ذکر شمه‌ای از «خدمات شاهنشاه فقید» چنین نتیجه می‌گیرد:]

...متأسفانه کسانی که از زوایای کشور ما منتظر فرصت بوده و همیشه می‌خواستند و می‌خواهند که مردم مملکت روی آسایش را نبینند و منظور آنها نیز از این طرز تفکر معلوم نیست، در موقع مناسب شروع به اقدام کرده، در همان تاریخ آقای دکتر مشرف نفیسی، شوهر خواهر آقای دکتر امینی، به عنوان متخصص اقتصاد با سمت وزیر دارائی شروع به اقدام نمود و از آن وقت تعادل بودجه مملکت ما از بین رفت. حجم انتشار اسکناس فزونی گرفت. کنترل ارز و منع خروج آن از کشور از بین رفت. از قرار این طرز تفکر معلول نظریات خاص آقایان دکتر مشرف نفیسی و دکتر علی امینی وزیر فعلی دارائی بوده و هست. آقای دکتر امینی وزیر دارائی، کشور عزیز ما را یکبار مانند پدربزرگش (مظفرالدینشاه) مقروض کشورهای خارجی می‌کند. بدون توجه به تثبیت قیمت‌ها با بالابردن قیمت پشتوانه اسکناس منتشر می‌نماید و ابداً توجهی به قدرت خرید مردم نداشته، قیمت زندگانی را دائماً بالا برده و تعمداً با اخذ تصمیمات اقتصادی، موجبات خروج ارز را از کشور فراهم می‌فرمایند. نتیجه این همه اقدامات اقتصادی این است که مردم ناراضی شده علیه قدرت و قانون اساسی اقدام کنند. آیا آقایان امینی و دکتر مشرف نفیسی، که از خاندان قاجاریه هستند، باطناً مشغول یك مبارزه ناجوانمردانه هستند؟ آیا تصور نمی‌کنید که آقای دکتر علی امینی، برادر ابوالقاسم امینی خائن وزیر دربار سابق، به اساس هستی مملکت ما تیشه می‌زند...

سند چهارم:

جناب آقای دکتر امینی با حزب توده ائتلاف کرده‌اند.

اوائل که جناب آقای دکتر امینی تشریف آوردند و وزیر دارائی شدند، عوامل ایشان چنین شهرت دادند که بنا به توصیه آمریکائیان به وزارت دارائی منصوب شده‌اند ـ خود ایشان نیز در مجلس شورایملی فرمودند که من داوطلب وزارت دارائی نبوده‌ام بلکه جناب آقای نخست‌وزیر به من پیشنهاد ارجاع شغل نمودند ـ چند بار دیگر که مقام ایشان بر اثر پذیرفتن

توصیه‌ها و انتصاب دزدان به کار متزلزل شده بود، باز عوامل ایشان که سمت جاسوسی در دستگاه‌های وزارت دارائی دارند شهرت دادند که تا آمریکایی‌ها به جناب آقای دکتر امینی اظهار علاقه می‌نمایند برداشتن ایشان میسر نیست. حالا که بر آمریکائیان مسلّم شده که جناب آقای دکتر امینی حق دلالی گرفته‌اند و عملیات ایشان در مورد خرید قند از کوبا و مضیقه ارزی توأم با استفاده بوده است، دست به بازی جدیدی زده‌اند و آن این است که می‌خواهند به آمریکائیان بگویند جوانان لیسانسیه و دیپلمه وزارتخانه‌ها بخصوص وزارت دارائی به من علاقمندی دارند. بنابر این برای جمع کردن عده‌ای از کارمندان بنام دیپلم و لیسانسیه متوسل به جوانان توده که در مهرگان جمع می‌شوند زده‌اند و از ایشان دعوت کرده‌اند که با نطق و بیان و وسایلی که دارند به آمریکایی‌ها بفهمانند که جوان‌ها طرفدار ایشان هستند و در این باب به آقای درخشش هم رشوه داده‌اند و در مجلس شورای ملی نیز سنگ مستخدمین دولت را به سینه می‌زنند و از این مطلب غافلند که دستگاه حساس سیاست به ماهیت گروه‌های مختلفی که در کشور ما فعالیت می‌کنند آشنایی دارند. جناب آقای دکتر امینی باید بدانند [که] مورد نفرت جوانان وطن‌پرست واقعی و شاهدوست کشور می‌باشند و نقاب ایشان را در فرصت مناسب عقب خواهند زد و طینت اصلی معظم‌له را نشان خواهند داد.

سند پنجم:

عاقبت جناب آقای دکتر امینی معلوم‌الهویه در جواب تذکرات من و مای مجهول‌الهویه مهر سکوت را شکستند.

ما گفته بودیم که جناب آقای دکتر امینی بدون اینکه احتیاج به خرید قندوشکر داشته باشند، در موقعی که کشور ما بیش از ۳ میلیون دلار ذخیره ارزی نداشته، در مقابل معامله ۲۰ هزارتن شکر خریداری از کوبا مبلغ ۲/۵ میلیون دلار از موجودی ارزی بانك را پرداخت کرده، بانك و کشور را دچار مضیقه ارزی نموده و در نتیجه از آمریکائیان نیز سلب اعتماد کرده است و آمریکائیان طبیعتاً این معامله را ناشی از دریافت حق کمیسیون دانسته‌اند و بالنتیجه خرج اعتبارات ۱۵ میلیون دلاری سایر اعتبارات بعدی را موکول به موافقت خودشان کرده‌اند.

جناب آقای دکتر امینی فرموده‌اند که ما در سال ۱۳۱۷ برای کمبود ذخیره قند و شکر با کشور مکزیك چنین معامله[ای] کرده‌ایم و این معاملات را طوری توضیح داده بودند که فهم آن برای افراد مجهول‌الهویه میسر نبود. بنابر این ناچار برای روشن شدن ذهن مردم مجهول‌الهویه باید توضیح داد که ما چه می‌گوئیم و جناب دکتر امینی که البته معلوم‌الهویه هستند چه فرموده‌اند. جناب آقای دکتر امینی باید بفرمایند:

۱ـ آیا با کوبا معامله قندوشکر فرموده‌اند یا خیر؟

۲ـ آیا در موقع معامله ایشان دولت بیش از ۳ میلیون دلار ذخیره ارزی داشته یا خیر؟

۳ـ آیا بر اثر این معامله واریز بروات و اسناد بانکی دچار تعلل و مضیقه شده یا خیر؟

علاوه بر اینها جناب آقای دکتر امینی بفرمایند:

۱ـ آمریکائیان به ما ۷۵ میلیون دلار کمك بلاعوض داده‌اند یا خیر و آیا آمریکائیان به قدر

کافی قندوشکر مصرف کشور را فرستاده بودند یا خیر؟

۲ـ آیا در قبال این همه کمك بلاعوض و مردانه دولت آمریکا سزاوار بوده است که جناب دکتر منتظر جواب مؤسسات رسمی آمریکایی نشوند و آیا معامله قندوشکر با مکزیك و چین به قدری فوریت داشته است که ما می‌بایستی علاوه بر مواردی که سابقاً از آنها سلب اعتماد کرده بودیم، بازهم سلب اعتماد کنیم یا خیر؟

...جناب آقای دکتر امینی جنابعالی چرا این معامله را انجام فرموده اید؟ بنظر جنابعالی این معامله‌ها نتیجه دریافت اقلاً یك میلیون دلار کمیسیون نبوده است؟ جناب آقای دکتر امینی آیا با این معامله آمریکائیان بیشتر از ما سلب اعتماد نکرده اند؟ قطعاً سلب اعتماد کرده اند. چه جنابعالی را نماینده ملیت ایرانی می‌دانند. حالا از پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایونی و نمایندگان محترم مجلس شورای ملی و مجلس سنا استدعا می کنم [دنباله اعلامیه موجود نیست].

تحریکات شاه و علم به ثمر نشست. با اثبات عدم کارایی و بی‌لیاقتی و فساد بی‌حد و حصر زاهدی، بویژه در حیف‌ومیل «کمك»های مالی آمریکا و القای این تهدید که بقاء زاهدی می‌تواند به فروپاشی شیرازه امور کشور و تقویت «کمونیسم» بیانجامد، مقامات آمریکایی با برکناری او موافقت کردند و در فروردین ۱۳۳۴ حسین علاء به صدارت رسید. علاء از چهره‌هایی بود که از دیرباز، در عین پیوند با بریتانیا به آمریکا نیز وابستگی داشت و لذا می‌توانست مهرهٔ مورد توافق هر دو سیاست باشد. در عین حال، شاه نیز از ناحیه علاء احساس خطر نمی‌کرد، مضافاً اینکه در دولت او اسدالله علم به عنوان وزیرکشور نقش اصلی را ایفاء می‌نمود. معهذا، مقامات آمریکایی اعتماد تزلزل‌ناپذیر خود را از امینی سلب نکردند و او، علیرغم تمایل محمدرضا پهلوی، در کابینه علاء وزیر دارائی شد. در این زمان نیز توطئه‌ها علیه امینی تداوم یافت و انتشار اعلامیه‌های پیشگفته، این بار با لحنی تند و بیسابقه، ادامه داشت:

دکتر امینی بی‌شرمی و بی‌حیائی می کند.

دو سه ماه پیش به مستخدمین دولت تذکر دادیم که دکتر امینی ظاهراً درصدد این است که ثلث مستخدمین دولت را کسر نماید، چرا این کار را می کند؟

۱ـ برای اینکه ناراضی درست کند.

۲ـ برای اینکه بگویند بندگان اعلیحضرت همایونی دستور فرمودند.

۳ـ برای اینکه برای عده [ای] از افراد جدید که طبیعتاً طرفدار او خواهند شد جا باز کند.

۴ـ برای اینکه در نظر خارجی‌ها مبارزه برای بهبود وضع کشور را مبتذل نماید.

۵ـ برای اینکه وقت‌گذرانی کند.

۶ـ برای اینکه نخست‌وزیر بشود.

دکتر امینی در مجلس شورای ملی ضمن نطق‌هایی که کرده و خطابه‌هایی که خوانده گفته

است تمام افرادی که انتخاب کرده ام درست هستند و خودم انتخاب کردم و تحت تأثیر نفوذ نبوده ام. این حرف آن هم پیش وکلاء و سناتورها محققاً وقاحت بوده است. چه دکتر امینی حتی یك نفر و حتی یك پست و شغل کوچك به کسی نداده است که دنبال آن توصیه نباشد. حالا همین دکتر امینی با همین عناصر می خواهد تصفیه کند. دکتر امینی کسی را که وسیله خانم او و رابطه ای که با یك نفر تاجر داشته رئیس اداره می کند و به این رئیس اداره (خیلی معذرت می خواهم) دزد و دیوث اجازه می‌دهد که افراد فاسد را صورت بدهد. البته او هم کسی را صورت می‌دهد که دزد و دیوث نیست، حق هم دارد. زیرا در نظر هرکس بنابر عقیده ای که دارد مفهوم فساد فرق می کند. آقای دکتر امینی به مدیرکلی که هر شب در حدود ۲ـ۳ هزارتومان بازی پوکر می کند اجازه می‌دهد که افراد فاسد را بیرون بریزد، البته در نظر آن مدیرکل فرد فاسد کسی است که قماربازی نکند. برای بندگان اعلیحضرت همایونی بسیار آسان خواهد بود که به وسیله رکن ۲ ستاد ارتش و یا کارآگاهی صدق عرایض ما را تحقیق فرمایند و مقرر بفرمایند که به این آقای دکتر امینی (پهلوان پنبه) برادر ابوالقاسم امینی درس شرافت داده شود. آقای دکتر امینی اگر باز بی‌شرمی و بی‌حیائی بکنند البته با ذکر نشانی کامل ثابت خواهیم کرد که چه اشخاصی با چه وسیله از ایشان کار گرفته‌اند...

مقایسه اعلامیه فوق با اعلامیه‌های زمان زاهدی نشان می‌دهد که شاه از موقعیت مستحکم‌تری برخوردار است، معهذا در آن هراس از فشار مقامات آمریکایی برای نخست‌وزیری امینی نمایان است. در تاریخ ۱۳۳۴/۳/۲۰ شاه موفق شد امینی را از پست کلیدی وزارت دارائی دور کند و او را در موقعیت نازلتری، در رأس وزارت دادگستری، قرار دهد. در این زمان نیز اعلامیه‌های «مجهول الهویه» ادامه داشت. توجه به مفاد اعلامیه زیر که در تاریخ ۱۳۳۴/۹/۱ توسط «فرمانداری نظامی تهران» کشف شده، مفید است:

...یك نفر از حاضران از او پرسید: پس در رفع مشکلات کشور ما اعلیحضرت همایونی چه نقشی را بازی می فرمایند؟ دکتر امینی در جواب گفت: اعلیحضرت همایونی در انجام امور سیاسی و اقتصادی نمی‌توانند نقشی داشته باشند. وقتی به او گفتند پس چرا هر زمانی که مواجه با مخالفت مجلس می‌شوید از اعلیحضرت همایونی استمداد می‌طلبید، قیافه روباه صفت او سفید و سپس سیاه شد و فهمید در اینجا نمی‌تواند مهمل پردازی نماید، ناچار به گوشه دیگر مجلس مهمانی رفت.

یکی از رفقا که متوجه ناراحتی دکتر امینی شده بود گفت: آقای دکتر به تازگی دسته گل دیگری به آب داده اند که فوق‌العاده باعث عصبانیت ملوکانه شده و به ایشان سخت تغیّر فرموده اند. جریان این است [که] ضمن تقدیم صورت زندانیان که برای آن‌ها تقاضای عفو به مناسبت تولد شاهانه می‌شد برای ارکانی نام، که همدست ناصر فخرآرائی سوءقصدکننده به شاهنشاه بوده است و محکوم به حبس ابد بوده، تقاضای بخشودگی می نماید... معلوم نیست که اگر ارکانی و امثال او از حبس ابد که محکوم شده اند رها شوند برای روش عمومی جوانان و

علاقمندی به کشور چه اطمینانی وجود خواهد داشت.

یکی دیگر از حاضران گفت: تمایل دکتر امینی به سیاست چپ و اندوخته کردن دوستی آنان برای روز مبادا برای دکتر امینی موروثی و چیزی است که مشهود می‌باشد و همه می‌دانند که دکتر امینی در وزارت دارائی هم تمام عوامل توده ای را قدرت و امکان اعمال نفوذ داده بود و حالا هم در وزارت دادگستری دیوان کیفر کارکنان دولت و دادسرای تهران به طور کلی در دست توده‌ای‌ها می‌باشد و آقایان الموتی و شهاب فردوس و صدها امثال ایشان نیز کارهای حسّاس را اشغال کرده‌اند و مسلم است [که] باید برای امثال ارکانی‌ها تقاضای عفو بشود.

چون همه وارد صحبت شده بودند یکی دیگر از رفقا که سکوت کرده بود گفت: لازمه دوستی دکتر امینی با آقای ارسنجانی انجام این گونه امور است، ولی جای تعجب است که اعلیحضرت همایونی با اینکه از اعمال دکتر امینی مستحضرند چرا عذر او را نمی‌خواهند.

همه حاضرین ساکت شدند. پیرمحفل گفت: عجله نفرمائید. اعلیحضرت به خوبی از اعمال او مطلعند و در این خصوص به ایشان خیلی سخت تغیّر فرموده‌اند، ولی از قرار معلوم سیاست‌های خاص موجبات او را در کابینه فراهم کرده است و بالاخره آن سیاست‌ها هم خواهند فهمید و دکتر امینی هم به سزای خیانت‌های خود خواهد رسید. [تأکید در متن از ما است]

بهرروی، محمدرضا پهلوی موفق شد موافقت مقامات آمریکایی حامی امینی را جلب کند و همانطور که «پیرمحفل» وعده داده بود امینی بسیار زود، حدود یك ماه پس از صدور اعلامیه فوق، از پست وزارت برکنار شد و در دیماه ۱۳۳۴ با عنوان سفیر ایران به ایالات متحده آمریکا اعزام گردید.

امینی، آلترناتیو آمریکا

تجربه تحولات چهار دهه اخیر در کشورهای تحت سلطه و بررسی تاریخچه عملیات سرویس‌های اطلاعاتی مُعظَم جهان نشان می‌دهد که هم آمریکا و انگلیس و هم شوروی هیچگاه در کشورهای تحت سلطه خویش محاسبات خود را بر یك عامل مبتنی نساخته و همواره کوشیده‌اند که علیرغم رژیم دست‌نشانده حاکم، با ملحوظ داشتن احتمالات گوناگون، آلترناتیوهای گوناگونی را پرورش دهند.[۱۰] این مهره‌های موازی و جایگزین، توسط سرویس

۱۰. برای نمونه به «طرح اضطراری» سازمان «سیا» مندرج در مجموعه *اسناد لانه جاسوسی آمریکا* (ج ۱، ص ۳۰۱ـ۳۲۵) مراجعه شود. این سند نشان می‌دهد که «سیا» ۵ احتمال را برای آینده ایران، و بر مبنای آن ۵ طرح اضطراری را، مدنظر داشته است. سند فوق که در حوالی سال ۱۳۵۰ تنظیم شده، این احتمالات را چنین بیان می‌دارد:

۱ـ طرح اضطراری یك: شاه می‌میرد و پس از یك دوره ناآرامی ملکه براساس قانون اساسی حکومت را به ←

اطلاعاتی قدرت سلطه‌گر تقویت می‌شوند و زمینه‌های معینی برای رشد آنها فراهم می‌گردد تا در شرایط ضرور بتوانند نقش مناسب را ایفاء کنند. در صورت تمرّد مهرهٔ حاکم و یا از میان رفتن زمینه‌های اجتماعی حکومت او و یا عدم صلاحیت او در ادامه حکومت، قدرت سلطه‌گر مناسبت‌ترین آلترناتیو را جایگزین می‌کند و یا از فشار این نیروهای موازی برای تعدیل و اصلاح مهره حاکم بهره می‌جوید. روشن است که در صورت سقوط رژیم وابسته و استقرار رژیمی مخالف با قدرت سلطه‌گر، این نیروهای موازی کارائی خود را از دست نخواهند داد و می‌توانند به عنوان اهرم‌های فشار بر رژیم جدید، بتدریج مواضع قدرت سلطه‌گر را بازسازی کنند و یا حتی در صورت وجود شرایط مناسب قدرت را به دست گیرند.

پس از این توضیح ضرور، سرگذشت امینی را پی می‌گیریم:

خروج امینی از ایران هرچند منظور شاه را تأمین کرد و امینی را موقتاً از صحنه داخلیِ کشور دور نمود، ولی این حادثه به سود امینی تمام شد و او طی دوران سفارت خود در آمریکا موفق شد ارتباطات وسیع‌تر و عمیق‌تری را با محافل قدرتمند این کشور برقرار کند و حمایت کامل این محافل را به خود جلب نماید:

> در سال جاری اطلاعی درباره تماس دکتر علی امینی با رئیس اداره اطلاعات سفارت آمریکا به این اداره نرسیده، ولی طبق سوابق موجود وی در سال ۱۳۳۹ با وابسته مطبوعاتی سفارت کبرای مزبور در تهران تماس داشته و در یك مجلس پذیرائی در منزل خود اظهار کرده بود که هنگام سفیرکبیری خود در واشنگتن با کندی رئیس‌جمهور فقید آمریکا و هم‌چنین با سفیر کبیر اسرائیل در آمریکا روابط نزدیك داشته است... (گزارش اداره کل هشتم ساواك ـ ۱۳۴۲/۱۱/۲۷).

برای ما کاملاً روشن نیست که در سال ۱۳۳۵ در آمریکا بر امینی چه گذشت و نمی‌دانیم

← دست می‌گیرد.

۲ـ طرح اضطراری دو: پس از مرگ شاه ملکه حکومت می‌کند، لیکن در جوّی توأم با خلاء قدرت و اوضاع رو به وخامت.

۳ـ طرح اضطراری سه: ملکه حکومت می‌کند، لیکن قدرت واقعی در اختیار یك فرد نیرومند قرار می‌گیرد.

۴ـ طرح اضطراری چهار: طی یك اقدام خشونت‌بار شاه کشته می‌شود و ملکه از حقوق و امتیازات خود محروم و مجبور به فرار می‌گردد. یك «فرد نیرومند» چهگرا یا راستگرا به قدرت می‌رسد.

۵ـ طرح اضطراری پنج: طی یك اقدام خشونت‌بار شاه به قتل رسیده و ملکه نیز توسط عناصر هوادار کمونیست‌ها یا کشته می‌شود و یا از حقوق و امتیازات خود محروم می‌گردد (این عناصر ممکن است اعضاء حزب توده باشند و عناصر طرفدار پکن و مسکو نیز در میان آنها دیده شود)!

که علاوه بر کندی میزان ارتباطات او با عالی‌ترین محافل اطلاعاتی آمریکا در چه حد و چگونه بود. ولی می‌دانیم که آلن دالس، که در آن سالها در رأس سازمان «سیا» قرار داشت، دارای سابقه آشنائی دیرین با امینی بود. قبلاً دیدیم که در نخستین سالهای پس از جنگ دوم جهانی، آلن دالس، «دایناسور» دنیای جاسوسی آمریکا که در این زمان وقت خود را در سفر مدام می‌گذرانید و بعدها روشن شد که وسیع‌ترین شبکه‌های جاسوسی را در ماوراء مرزهای آمریکا و به ویژه در اروپای شرقی سازمان می‌داده، در ترکیب «هیئت ماوراء بحار» آمریکا وارد ایران شد و میهمان امینی بود. بنابراین، امینی با دالس آشنایی کامل داشت و بسیار بعید است که در دوران سفارت خود با وی خلوت نکرده باشد. به احتمال قریب به یقین در همین دیدارها دالس تحلیل امینی را از ایران جویا شد و تحت تأثیر ارزیابی‌های «آمریکایی‌پسند» او قرار گرفت و بدینسان بود که امینی در استراتژی منطقه‌ای «سیا» جایگاهی فراتر از گذشته، جایگاهی ویژه، یافت. در این جایگاه جدید، امینی مهره‌ای بود که می‌توانست نقش یك آلترناتیو جدی را در قبال رژیم موجود ایفاء کند و یا حداقل به عنوان یك نیروی موازی اهرمی نیرومند برای فشار بر رژیم پهلوی باشد.

در سال ۱۳۳۶، محمدرضا پهلوی در بدترین دوران روابط خود با آمریکا قرار گرفت. دولت منوچهر اقبال نمی‌توانست رضایت کامل سیاست آمریکا را جلب کند. در شرایطی که در پی بحران سوئز موج ضدامپریالیستی منطقه را فرا گرفته بود و بنظر می‌رسید که شوروی در سیاست خاورمیانه‌ای‌اش بر رقبای غربی پیشی گرفته، شخص محمدرضا پهلوی و نخست‌وزیر منتصب او، اقبال، سخت بی‌کفایت جلوه می‌کردند. آمریکا به توانایی دربار ایران در حفظ سنگرهای دفاعی غرب با دیده تردید می‌نگریست. در مورد شخص اقبال باید گفت، او بیش از آنکه مهرهٔ منتخب آمریکا یا انگلیس باشد، مهرهٔ دربار بود و در اثر بندوبست‌های فراوان و بویژه روابط با اشرف پهلوی به قدرت رسیده بود و این بر سرویس‌های اطلاعاتی غرب پوشیده نبود. این نخستین بار بود که شاه می‌خواست مهرهٔ خود را در رأس دولت قرار دهد و به عنوان کارگردان اصلی سیاست ایران «مهارت» خویش را در بازیگری ثابت کند. لذا اقبال در محافل سیاسی به عنوان «غلام خانه‌زاد» شناخته می‌شد. در این جوّ آشفته اقبال می‌کوشید تا با بندبازی سیاسی میان سفارت‌های آمریکا و انگلیس در قدرت بماند ولی آمریکایی‌ها به او با دیدهٔ بی‌اعتمادی می‌نگریستند و او را یك مهرهٔ انگلیسی می‌شمردند. در مقابل، باید انگلیسی‌ها از اقبال حمایت می‌کردند، ولی شبکه متنفذ عوامل بریتانیا در ایران زیرنفوذ بلامعارض اسدالله علم قرار داشت که اقبال را مهم‌ترین رقیب خود می‌شناخت. لذاست که در

دوران اقبال شاهد توطئه‌های گسترده ای علیه دولت او توسط باند علم هستیم. این توطئه‌ها عملاً دولت اقبال را فلج می‌کرد و عوامل علم مستقیم و غیرمستقیم بی‌کفایتی اقبال را به سفارت‌های آمریکا و انگلیس القاء می‌کردند. تفتین و تحریکات علی امینی در واشنگتن نیز، که در این زمان مغازله گرمی را با علم آغاز کرده بود، مسلماً در اثبات بی‌لیاقتی شاه و اقبال به مقامات «کاخ سفید» بی‌اثر نبود. در چنین شرایطی، اقبال به سرعت به تغییر در کابینه خود دست می‌زد و مهره‌های متحجر و آنگلوفیل چون علی‌اصغر حکمت را با مهره‌هایی که به نظر او مطبوع آمریکایی‌ها بودند عوض می‌کرد. معهذا، علم عنودانه حاضر به همکاری نبود و همین برای فلج کردن دولت اقبال کفایت می‌کرد. در چنین شرایطی، سفر شاه به مسکو و بهبود نسبی روابط ایران و شوروی (۱۳۳۵ـ۱۳۳۶)، که با وساطت و توصیه انگلیسی‌ها صورت گرفت، باب طبع آمریکا نبود و خشم آنتی کمونیست‌های حرفه ای چون جان فاستر دالس، وزیرخارجه، و آلن دالس، رئیس «سیا»، را برمی‌انگیخت.

در این زمان، طرح جامع و گسترده ای برای تصرف قدرت در ایران توسط «سیا» در حال تکوین بود. سیف‌الله رشیدیان، که یك چهره سیاسی «متفکر» به شمار می‌رفت و به دلیل دوستی با شاپور ریپورتر و کرمیت روزولت تحلیل‌ها و نظرات او صائب بود، در تاریخ ۱۳۳۶/۶/۴ وضعیت شاه را چنین توضیح می‌دهد:

> سیف‌الله رشیدیان به یکی از دوستان خود اظهار داشته که در آتیه نزدیك وقایع تازه‌ای در ایران رخ خواهد داد و اعزام هندرسن معاون وزارت خارجه و سفیر کبیر سابق آمریکا در ایران که زمینه تغییراتی را در مرداد ۳۲ در ایران فراهم نمود، با این وقایع جدید بی‌ارتباط نیست و حتی این تحولات ممکن است مقارن با تحولاتی در سوریه صورت گیرد. رشیدیان اضافه نموده: فشار محافل آمریکایی به اعلیحضرت همایون شاهنشاه افزایش یافته و صراحتاً در گفتارها و مذاکرات خود با رجال و مردم عادی به آن اشاره می‌کنند... (سند ساواك ـ ۱۳۳۶/۶/۴).

این نارضایی شدید دولت آمریکا از شاه در مسئله «کمك» به ایران نیز نمایان بود:

> عصر روز شنبه ۳۶/۷/۲۳ دکتر بینا نماینده مجلس شورای ملی... می‌گفت: با اینکه آقای ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه بنابه دعوت صندوق بین‌المللی پول به آمریکا مسافرت کرده، معهذا در اثر عواملی که در کار بوده در امور مربوطه پیشرفتی حاصل نکرده و طی نامه‌ای که به یکی از دوستان خود نوشته متذکر شده که مقامات آمریکایی دیگر به این سادگی‌ها حاضر به کمك به ایران و دادن قرضه به سازمان [برنامه] نمی‌باشند و علاوه کرده که افتضاح کارهای سازمان برنامه و کارهای کشور به جایی رسیده که در خارج حلّاجی می‌شود و این هم آقای ابتهاج برگزیدهٔ آمریکایی‌ها که تاکنون کاری از پیش نبرد و حاضر به دادن قرضه هم به او نمی‌باشند. (گزارش فرمانداری نظامی راه‌آهن ـ ۱۳۳۶/۷/۲۴).

در آن زمان ظاهراً هدف اصلی فشار سیاسی و اقتصادی آمریکا بر شاه، انتصاب علی امینی به نخست‌وزیری بود. به ۳ سند ساواک، متعلق به مهرماه ۱۳۳۶، در این باره توجه شود. این اسناد بندبازی‌های ماهرانه‌علم را نیز نشان می‌دهد:

[۱.] «روز ۳۶/۷/۱۲ عده‌ای از اطرافیان آقای دکتر امینی، سفیر ایران در آمریکا، که در رأس آنها محمودی یکی از قضات دادگستری قرار داشته به منزل سیدجعفر بهبهانی و اسدالله رشیدیان مراجعه و به نفع آقای دکتر امینی و زمامداری مشارالیه صحبت نموده‌اند. محمودی می‌گفت: تیرگی روابط سیاسی بین ایران و آمریکا به درجه‌ای است که دولت فعلی قادر به رفع آن نخواهد بود و فقط دکتر امینی خواهد توانست روابط سیاسی بین ایران و آمریکا را به حالت ۲ سال قبل برگردانده و بدبینی محافل سیاسی آمریکا را نسبت به دستگاه حاکمه ایران مرتفع سازد.»

[۲.] دکتر شاهکار عضو مؤسس جمعیّت آزادی و نماینده مجلس شورایملی به یکی از دوستان خود اظهار داشته: وضع آقای دکتر امینی سفیرکبیر ایران در آمریکا از نظر سیاسی فوق‌العاده رضایت‌بخش است و مشارالیه موفق به جلب دوستی و اعتماد کامل آمریکایی‌ها شده و چون مقدمات ائتلاف جمعیت آزادی و حزب مردم نیز از هر جهت فراهم گردیده و به زودی این ائتلاف عملی خواهد شد، لذا بین کارگردانان حزب مردم [حزب اسدالله علم] و جمعیت آزادی توافق شده که دکتر امینی را کاندیدای نخست‌وزیری معرفی کنند و فقط منتظر موافقت شاهنشاه با زمامداری دکتر امینی می‌باشند.

دکتر شاهکار افزود: با اینکه شاهنشاه با برکناری آقای دکتر اقبال موافقت فرموده‌اند، معهذا چون افراد مورد رضایت شاهنشاه از جمله سهیلی، صدرالاشراف و انتظام به علت عدم تمایل شخصی و یا اشکالات در این مورد شانس ندارند، لذا دکتر امینی با پشتیبانی حزب مردم و عده زیادی از نمایندگان مجلس و اعضای جمعیت مؤتلف آزادی به ریاست هیئت دولت انتخاب خواهد شد و مقامات آمریکایی نیز رسماً اعلام داشته‌اند تا زمامداری شخص مورداعتمادی از پرداخت هرگونه کمك مالی به ایران خودداری خواهند کرد و حتی شاهنشاه تقاضای تعویض آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی را نموده‌اند و ممکن است مجدداً آقای دکتر اقبال به وزارت دربار منصوب و آقای علاء به عنوان سفیرکبیر ایران در انگلستان معرفی شوند.

[۳.]... ناصرقلی فرهادپور مدیر روزنامه *آسیای دمکرات* و برادرش خسرو فرهادپور مدیرکل شهرداری به اتفاق چند نفر از فرهنگیانی که با آن‌ها جلسات مشترکی دارند... در محافل مختلف مخصوصاً بین فرهنگیان به نفع آقای دکتر امینی سفیرکبیر ایران در واشنگتن و نخست‌وزیری ایشان تبلیغات می‌نمایند...

در این زمان، سرویس اطلاعاتی بریتانیا (MI-6) برگ تکان‌دهنده ای را به زمین زد و «سیا» را حیرت‌زده ساخت. در اسفند ۱۳۳۶ پرده از توطئه کودتائی برداشته شد که در رأس آن رئیس اداره دوم ستاد ارتش ایران قرار داشت. بازجوئی‌های دستگیرشدگان جایگاه خاص امینی را در این طرح فاش ساخت و شاه را به شدت مدیون لندن نمود. برای محمدرضا پهلوی روشن شد که واشنگتن امینی را مهره ای هم طراز او می‌داند و حتی او را به عنوان یك آلترناتیو بطور جدی برگزیده است. این اطلاع منشاء کینه عمیقی شد که شاه در طول زندگی خود از امینی به دل گرفت و هیچگاه نتوانست او را تحمل کند. شاه خشمگین و آزرده در مصاحبه‌ای گفت: «عده‌ای خائن از تاریکی شب استفاده کرده نقشه خائنانه‌ای در سر دارند.»

امینی و دولت اقبال

در نیمه اسفند ۱۳۳۶، علی امینی در جمع گردانندگان شرکت‌های نفتی آمریکا نطقی ایراد کرد. او در این نطق گفت که باید منابع غنی نفت ایران زیر نظر آمریکا به مصرف کمك به کشورهای کم‌درآمد خاورمیانه برسد! نطق امینی با استقبال شدید شرکت کنندگان در جلسه مواجه شد و در مطبوعات آمریکا بازتاب وسیع یافت و در مقابل از سوی انگلیسی‌ها نوعی تهاجم شرکت‌های آمریکائی به مواضع انگلیسی‌ها تلقی گردید. وزارت خارجه ایران اعلام کرد که اظهارات سفیر کبیر ایران در آمریکا نظر شخصی او بوده و با مواضع دولت ایران انطباق ندارد. خود امینی بعدها مدعی شد که نطق او تحریف شده و وی چنین دیدگاهی را ابراز نداشته است. واقعیت هرچه بود، بهترین بهانه برای شاه فراهم شد تا از آن برای حمله به امینی و احضار وی به تهران استفاده کند. این حملات در نشریات وابسته به علم آغاز شد و دکتر علیقلی اردلان، وزیرخارجه، امینی را از سمت خود برکنار نمود و به تهران احضار کرد.

امینی که به کُنه قضایا و ارتباط آن با کشف طرح کودتا وقوف داشت، به تهران نیامد و به توصیه مقامات آمریکائی به مدت یك ماه در فرانسه اقامت گزید. در این فاصله مقامات آمریکائی با شاه مذاکره کردند و محمدرضا پهلوی مجبور به تمکین شد. بدینسان، دکتر علی امینی در اردیبهشت ۱۳۳۷ از موضعی هماوردجویانه وارد تهران شد تا نقش جدیدی را که آمریکا به وی محول کرده بود ایفاء کند:

> هفته پیش چندتن از بازیگران سیاسی که مدت‌ها در خارج از کشور به سر می‌بردند، وارد تهران شدند. قیافه سپهبد زاهدی و دکتر امینی در بین این تازه واردین بیش از دیگران جلب توجه می‌کند... با صحبت‌هائی که در موقع بازداشت سرلشکر قره‌نی و چندتن دیگر از

دوستان وی می‌شد، احتمال مراجعت امینی به این صورت خیلی بعید بود. در آن موقع گفتگو از احضار و بازداشت وی به علت اظهاراتی که بدون کسب تکلیف از دولت (البته ظاهر قضیه) در مورد استفاده مشترک از منابع نفت خاورمیانه کرده بود، مطرح بود و جراید نزدیک به دولت حملاتی به وی می‌کردند، در حالیکه اکنون سفیر سابق بدون کمترین ناراحتی و مزاحمتی وارد تهران شده است. این مطلب از نظر ناظرین و مطلعین سیاسی قابل اهمیت است.[۱۱]

با ورود امینی به تهران مطبوعات تحت پوشش شاپورجی ـ علم به جنجال بزرگی علیه او دست زدند. در رأس این جنگ مطبوعاتی روزنامه *فرمان*، به مدیریت عباس شاهنده، قرار داشت:

دکتر امینی سفیر کبیر سابق ایران در آمریکا که در مورد عواید نفت دسته گل معروف را به آب داد ... بار دیگر پس از ورود به تهران فعالیت‌های مرموز خود را آغاز کرده است. فعالیت‌های وی در کهریزک که از نظر مقامات انتظامی دور نیست، براساس ایجاد زمینه مناسب و انتشار شایعات به نفع وی استوار گردیده است. وی درحالی که با دوستان و همکاران صمیمی خود شب‌ها در کهریزک ملاقات دارد، سایر کسانی را که با وی آشنائی دارند نمی‌پذیرد و می‌گوید قصد دارم پیش از شرفیاب شدن دوستان را نپذیرم و آن چه مسلم می‌باشد این است که تلاش وی برای کسب اجازه شرفیابی تاکنون به نتیجه نرسیده است و گمان نمی‌رود اعلیحضرت همایونی قبل از آن که دادگاه‌های وزارت خارجه و دادرسی ارتش به اتهامات وی رسیدگی کرده و نفیاً و اثباتاً در روی آنها اظهارنظر کنند به دکتر امینی افتخار شرفیابی دهند. عده‌ای از کارمندان قدیمی وزارت دارائی و کسانی که از سوءاستفاده‌های دکتر امینی اطلاع دقیق دارند و کتب و اسناد فراوان درباره وی تهیه کرده‌اند، مانند آقای اهورهوش، تلگراف‌هایی به مقامات صالحه مخابره نموده و آمادگی خود را برای حضور در دادگاه و اثبات خیانت‌های وی اعلام داشته‌اند و از اینکه هنوز به جرائمش رسیدگی نشده است اظهار تأسف کرده‌اند.[۱۲]

---

۱۱. *فردوسی*، ۱۳۳۷/۲/۸

۱۲. *فرمان*، ۱۳۳۷/۲/۹

روزنامه *فرمان*، به صاحب امتیازی عباس شاهنده، از نشریاتی بود که توسط اینتلیجنس سرویس به راه افتاد و در سال‌های ۱۳۲۰ نقش مرموزی ایفاء کرد. این نشریه نخستین بار در ۳۱ خرداد ۱۳۲۲ به صورت یك نشریه عصر در تهران منتشر شد و سردبیران آن شاهنده، هادی هدایتی و جعفر ندیم بودند. *فرمان* در آغاز میانه‌رو و متمایل به چپ بود و با قوام‌السلطنه روابطی داشت. در سال ۱۳۲۳ ارگان «حزب آزادی» بود. در سال ۱۳۲۳ دوبار توقیف شد که روزنامه شهباز، از نشریات حزب توده به مسئولیت رحیم نامور و سردبیری دکتر ذبیح‌الله صفا، به جای آن منتشر گردید. در ۱۳ بهمن ۱۳۲۳ که توسط حزب توده «جبهه آزادی» با شرکت برخی جراید روز تأسیس شد، *فرمان* به این جبهه پیوست و در سال ۱۳۲۴ نیز از خط حزب توده پیروی می‌کرد. *فرمان* در این سال توقیف شد و به جای آن نشریه توده‌ای *دماوند* انتشار یافت. در آذر ۱۳۲۵، *فرمان* ارگان اتحادیه کارگری «اسکی» (وابسته به «حزب دمکرات» قوام) شد که توسط عوامل ←

دو سه نفر از خفاشان و آتش بیارهای زنگ زده شب هنگام مانند جنایتکاران در تاریکی خود را به کهریزك رسانده اند و از علی امینی سرخیل شعبده بازان و طراران موفق به دریافت کراوات و جوراب و اسکناس‌های ۲۰ دلاری گردیده اند. کسی که مالیات قانونی خود و مادرش را نمی‌دهد، مسلماً این ۲۰ دلاری‌ها را هم از محل ۳۰ هزار دلار سوءاستفاده از اعتبارات سفارت واشنگتن می‌پردازد نه از جیب خودش.[۱۳]

«مؤسسهٔ اطلاعات» مسعودی‌ها نیز در این معرکه فعال بود:

آن آقائی که در صفحه ۵ ملاحظه می کنید، در حقیقت اره کش نیست، نجار و چوب بر هم نیست، باغبان هم نیست، بلکه آخرین قیافه شخصی از ۴ تازه وارد چهارشنبه گذشته و سفیر کبیر سابق ایران در آمریکاست. دکتر امینی به عنوان سفیر احضار شده وارد تهران شد و در فرودگاه یك کلمه هم با مخبرین حرف نزد و برخلاف همیشه مثل اینکه از آنها قهر بود یکسره راه خانه را در پیش گرفت و رفت. دکتر امینی به تهران آمد تا جواب دهد آیا در توطئه ای که اخیراً به‌عنوان تغییر دولت کشف شد و عده‌ای بازداشت گردیدند دخالت داشته یا نه؟ آیا صحیح است که دوستانش برای نخست‌وزیری او تبانی کرده و عملیات خلاف قانون داشته یا خیر؟[۱۴]

در جبهه مقابل، امینی که به پشتیبانی آمریکا اعتماد جدی داشت، با تمام توان در صحنه بود و از طریق مطبوعات هوادار خود، چون *آسیای جوان*، *پیام*، *آزادگان شرق*، *آرام* و...، به مقابله می‌پرداخت. «مأمور ویژه» ساواك درباره فعالیت‌های مطبوعاتی امینی چنین اطلاع می‌دهد:

از طرف فرهادپور، مدیر روزنامه *آسیای دمکرات*، احمد عرب نجفی، قره‌چولو و ترابی اعضاء سابق حزب دمکرات، وجوهی بین بعضی از مدیران جراید پایتخت تقسیم و قرار است پس از شرفیابی آقای دکتر امینی به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه، جراید به تدریج شروع به درج مطالبی به نفع آقای امینی بنمایند... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۷/۲/۱۱).

پیرو گزارشات قبلی تقسیم وجوه بین مدیران جراید پایتخت توسط آقای دکتر امینی، یکی دیگر از رابطین آقای امینی و مدیران جراید در این مورد غلامرضا مجید، رهبر جمعیت قیام ۲۸ مرداد و مدیر باشگاه بیر، می‌باشد و قسمتی از وجوه توسط نامبرده بین بعضی از مدیران روزنامه‌ها تقسیم شده است. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۷/۲/۱۴).

در این کارزار داغ، امینی طی مصاحبه ای با مجله *تهران مصور* چنین از خود دفاع نمود:

← سرشناس بریتانیا چون مهندس خسرو هدایت، دکتر مهیمن و جعفر شریف‌امامی، کارگردانی می‌شد.

۱۳. *فرمان*، ۱۳۳۷/۲/۱۱

۱۴. *اطلاعات هفتگی*، ۱۳۳۷/۲/۱۲

... خبرنگار ما وقتی از مسئله نخست‌وزیری احتمالی او و ارتباط وی با دستگیر شدگان اخیر سئوال کرد، دکتر امینی گفت:

وقتی در آمریکا این خبر را شنیدم واقعاً تعجب کردم، چون من بهتر از هر فرد وارد به امور سیاسی می‌دانم که هر وقت اعلیحضرت همایونی اراده بفرمایند ممکن است یکی از خدمتگزاران مملکت زمام امور کشور را به دست بگیرد و تا اعلیحضرت تصمیمی اتخاذ نفرمایند هرگونه تلاشی بیمورد است... در مورد سرلشکر قره‌نی هم باید بگویم که من اصلاً او را نمی‌شناسم...

دکتر امینی درباره ملاقات خود با سناتور تقی‌زاده در آمریکا گفت:

روزی که تقی‌زاده آمد من بیمار و بستری بودم و موفق نشدم به ملاقات او بروم. روز بعد سناتور تقی‌زاده به‌عنوان عیادت به دیدنم آمد. چون هنگام مسافرت نیکسون، معاون رئیس جمهوری، و رئیس مجلس سنای آمریکا به ایران، تقی‌زاده رئیس مجلس سنا بود و با او ملاقات کرد، حالا هم که تقی‌زاده به آمریکا آمده در برنامه اقامت وی ملاقات با نیکسون گنجانیده شده بود. من هم یك شب ضیافت شامی به این مناسبت دادم که جمعاً ۷ ـ ۸ نفر در آن شرکت داشتند و محور صحبت هم راجع به آب و هوای ایران و سن سناتور تقی‌زاده دور می‌زد. از جمله معاون رئیس جمهوری آمریکا از تقی‌زاده پرسید: شما در چه سالی زبان انگلیسی را یاد گرفتید؟ او جواب داد: در سال ۱۹۰۵. نیکسون خنده بلندی کرد و به شوخی گفت: در آن وقت نه من در دنیا بودم نه دکتر امینی...

مراجعت دکتر امینی حاکی از این است که وی از موقعیت خود اطمینان دارد، ولی مخالفین او می‌گویند که مدارك قطعی علیه دکتر امینی در دست است و بطور حتم بازجوئی‌ها و تحقیقاتی از وی به عمل خواهد آمد.[۱۵]

در این میانه، علم در حالی که در پس پرده کارزار علیه امینی را هدایت می‌کرد، در صحنه علنی می‌کوشید تا خود را «ریش سفید» و واسطه آشتی امینی با شاه جلوه دهد:

می‌گویند: روابط علم و امینی کاملاً حسنه است و اسدالله علم برای تجدید روابط مقامات عالیه با دکتر امینی تلاش زیادی خواهد نمود...[۱۶]

بهر روی، شاه ظاهراً با وساطت علم با امینی آشتی کرد و او را در تاریخ ۱۳۳۷/۲/۱۳ به حضور پذیرفت:

ساعت ۱۰ صبح روز ۳۷/۲/۱۳، دکتر امینی سفیر کبیر سابق ایران در آمریکا به حضور شاهنشاه شرفیاب بوده و پس از عرض گزارشات لازم مورد تفقد ملوکانه قرار گرفته و بطوری که بعدازظهر دیروز در محافل سیاسی شایع بود، قرار است در تشریف فرمایی شاهنشاه به ژاپن و آمریکا دکتر امینی در التزام رکاب باشند. ضمناً از محارم آقای علم شنیده شده که ایشان برای

۱۵. *تهران مصور*، ۱۳۳۷/۲/۱۲

۱۶. *دنیا*، ۱۳۳۷/۲/۱۳

دکتر امینی نزد شاهنشاه وساطت و در تشریح خدمات گذشته مشارالیه و رفع سوءتفاهم ملوکانه نسبت به دکترامینی فوق‌العاده مؤثر بوده است. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۲/۱۴)

در واقع، این «آشتی» تسلیم رسمی شاه در مقابل فشارهای آمریکا و تمکین موقت وی در برابر نقشی بود که آمریکا به امینی واگذارده بود. لذا، باید این «آشتی» را سرآغاز جنگ گسترده ای ارزیابی کرد که آغاز می شد. مبارزه در هر دو جبهه به شدت ادامه یافت و شاه در این میانه کوشید تا با پذیرش تعهدات بیشتر در قبال امپریالیسم آمریکا و اعطاء امتیازات بیشتر به آمریکا و انگلیس موقعیت خود را حفظ کند.

پس از ملاقات امینی با شاه، روزنامه *فرمان* و سایر نشریات مشابه به افشای اسنادی از وابستگی پدر امینی به روس‌ها پرداختند، ولی مشخص نکردند که این اسناد چگونه به دست آنها رسیده است!

هفته گذشته، مدیران جراید موفق شدند رونوشت نامه امین‌الدوله به پاخلوفسکی کوزول و از آن مهم‌تر نامه‌های متبادله بین نواب وزیرخارجه وقت ایران و پاخلوفسکی کوزول سیاستمدار روسی به دست آورند. در این نامه‌ها سفارت روس به استناد اینکه پدر دکتر علی امینی خود را تبعه روس نموده، به دولت ایران فشار آورده اند که از آنها مالیات گرفته نشود و در برابر آزادیخواهان معروف [!] مانند میرزا کریم خان [رشتی] و دیگران، سالدات‌های روس از آنها حمایت کند. امین‌الدوله پدر دکتر امینی که به واسطه نامردی خود و سپردن آزادیخواهان پناهنده در پارك امین‌الدوله به محمد علیشاه مورد نفرت ملت ایران بود در بدنامی مرد، به فرزندانش نصیحت کرد که انتقام من را از ملت ایران بگیرید والحق ابوالقاسم و علی امینی تا آنجا که توانستند به این وصیت رفتار کردند. اکنون بعضی از مدیران جراید نامه‌ها و وصیت‌نامه مزبور را انتشار خواهند داد... اینکه اظهار نموده‌اند من سرلشکر قره‌نی را نمی‌شناسم، باید در جواب گفت: خودتی، چطور ممکن است دونفری که مدت ۴ سال در تمام سلام‌ها و ضیافت‌ها رفت و آمد داشتند یکدیگر را نشناسند...[۱۷]

شرح دقایق این جنگ مطبوعاتی دوسویه زاید به نظر می‌رسد. بررسی اسناد و مطبوعات این دوره نشان می‌دهد که در آن لحظه امینی از موقعیت کاملاً مستحکمی در دیپلماسی آمریکا برخوردار بود و همین عامل سبب گرایش تعداد کثیری از «رجال» سیاسی پهلوی، که نان را به نرخ روز می‌خورند، به سوی او می‌شد:

محمودی رئیس دفتر دیوان کیفر و از عناصر فعال طرفدار آقای دکتر امینی می گفت: ایشان به وسیله ایادی خود به دوستانش اطلاع داده است که موقعیت سیاسی وی علیرغم

۱۷. *فرمان*، ۱۳۳۷/۲/۱۴

فعالیت تبلیغاتی که علیه او انجام گرفته و می گیرد کاملاً مستحکم است و بسیاری از نمایندگان منفرد مجلس از جمله فرود و صراف‌زاده و حتی عده‌ای از نمایندگان عضو حزب ملیّون [حزب دکتر اقبال] باطناً از ایشان جانبداری می کنند و از لحاظ سیاست خارجی نیز هم انگلیسی‌ها و هم آمریکائی‌ها نسبت به آقای امینی خوشبین هستند... (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۳/۱۹).

این مقطع، که با توسعه امواج ضدامپریالیستی در منطقه و مداخله نظامی آمریکا در لبنان همزمان است، زمینه بین‌المللی مساعدی را برای صعود امینی به قدرت فراهم می ساخت و بازیگران سیاسی ایران احساس می کردند که بادهای موافق از سوی واشنگتن می وزد. دیدگاه فتح‌الله فرود، که بعدها به همراه اسدالله رشیدیان در رأس مخالفین امینی قرار گرفت، جالب توجه است:

فتح‌الله فرود نماینده مجلس شورایملی به دوستان خود اظهار داشته [که] برنامه سیاسی آمریکائی‌ها این است که آقای امینی عهده‌دار ریاست دولت در ایران شده... فرود گفته: ما هم از این سیاست جانبداری می کنیم و انجام این کار را به صلاح کشور می‌دانیم، زیرا تاکنون تبلیغات کشورهای غَرَبی مردم را کاملاً تحت‌تأثیر قرار داده و باید تغییراتی در فرم کارهای دولتی داده شود تا این هیجانی که به علت تبلیغات رادیوهای خارجی در مردم ایجاد شده از بین برود وگرنه ممکن است شوروی‌ها از این هیجانات برای پیشرفت مقصود خود استفاده خطرناکی علیه مصالح ایران بنمایند. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۵/۲۵. تأکید در متن از ما است).

در این شرایط سیاسی، نقش مزورانه و «کدخدامنشانه» علم حائز اهمیت است؛ زیرا تنها با شناخت مکانیسم عملکردهای پیچیده و زیرکانه علم است که می توانیم نقش بعدی شاه را در سالهای پسین، به عنوان مهره مطلوب هر دو سیاست آمریکا و انگلیس دریابیم. بدون تردید، اگر شاه از رایزنی شاپورجی و علم برخوردار نبود و عقل خود را در اختیار چهره‌های «فسیل» چون سیدضیاء قرار می‌داد هیچگاه به چنان موقعیتی نمی‌رسید و در یك کودتای آمریکائی از صحنه سیاست ایران حذف می شد:

... آقای امینی به دوستان خود توصیه نموده چنانچه در غیاب ایشان کار فوری و لازمی داشتند می توانند به آقای علم رهبر حزب مردم مراجعه کنند و در یك جلسه خصوصی نیز [غلامرضا] مجید [مدیر روزنامه *آزادگان* شرق] به اتفاق عده ای از دوستان و دار و دسته اش از جمله ترابی و رنجبر (کارگر کارخانه چیت‌سازی و سرسپرده ارسنجانی) آقای علم را در منزل ایشان ملاقات و ایشان ضمن ابراز محبت به آنها تأکید نموده اند بنا به توصیه آقای دکتر امینی در مواقع ضروری می توانند به ایشان مراجعه کنند... (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۲/۲۹).

عبدالحسین شمس‌زاده عضو کمیته مرکزی حزب مردم می گفت: از طرف آقای علم و چند

نفر دیگر از کارگردانان حزب مزبور به آقای دکتر امینی سفیر کبیر سابق ایران در واشنگتن پیغام داده شده که نظر مساعد شاهنشاه را نسبت به ایشان جلب کرده و در صورتی که قرار باشد از اعضاء حزب مردم در کابینه شرکت کند، حزب جز ایشان کاندید دیگری ندارد و شایسته است که هنگام مسافرت شاهنشاه به ایتالیا تقاضای شرفیابی نماید. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۸/۲۹).

عبدالله هادوی وکیل دادگستری که از نزدیکان سیدضیاءالدین طباطبائی است می‌گفت: چون دولت آمریکا برای روی کار آوردن یکی از طرفداران خود دست به فعالیت شدیدی زده است، لذا دولت انگلستان نیز به منظور خنثی کردن اقدامات آن‌ها برای زمامداری یکی از دوستان خود زمینه سازی می‌کند و آمدن سرلشکر ارفع، سفیر کبیر ایران در ترکیه به تهران نیز برای همین منظور بوده است. مشارالیه افزوده: اگرچه ممکن است سرلشکر ارفع موقعیت سیاسی برای زمامداری نداشته باشد ولی مقامات، انگلیسی او را برای مقابله با دکتر علی امینی علم کرده و در خفا نیز افراد دیگری مانند صدرالاشراف، ساعد و آقای علاء شانس نخست‌وزیری ندارند... (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۹/۲۷).

در نیمه دوم سال ۱۳۳۷ تغییر دولت اقبال و انتصاب امینی به نخست‌وزیری در «محافل سیاسی» قطعی بنظر می‌رسید:

یکی از دوستان نزدیك دکتر علی امینی اظهار داشته: مشارالیه قبل از مراجعت به ایران مقدمات زمامداری خود را از نظر سیاست خارجی فراهم نموده. و از قول دکتر علی‌امینی افزوده: سیاست‌های غرب با زمامداری وی موافق ولی شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه با این امر موافق نیستند و شخصاً به سفیرکبیر آمریکا گوشزد فرموده‌اند که دکتر امینی قابل اعتماد معظم‌له نیست... این شخص از قول دکتر امینی اظهار داشته: آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی بیش از هر فرد دیگری با زمامداری مشارالیه مخالفت می‌ورزد و با آن که ظاهراً با دکتر ابراز دوستی و صمیمیت می‌کند معهذا نزد شاهنشاه و مقامات دیگر از ایشان بدگوئی می‌نماید و روی همین اصل فعلاً حداکثر کوشش مشارالیه تهیه زمینه برکناری آقای علاء از وزارت دربار شاهنشاهی است. دکتر علی امینی به دوستان خود اظهار داشته: بالاخره شاهنشاه با تعویض دولت آقای اقبال موافقت خواهند کرد زیرا نامبرده دیگر ارزش اولیه خود را در محافل داخلی و خارجی از دست داده و طبقات مختلف لوایح تقدیمی دولت دکتر اقبال را به دیده تمسخر می‌نگرند و یأس و بدبینی مجدداً بین مردم افزایش یافته است و حتی این موضوع از طرف اداره اطلاعات کشور آمریکا [سیا] نیز به عرض شاهنشاه رسیده و از ادامه روش فعلی در ایران که روز به روز بر بدبینی و تجرّی مردم و آمادگی آنها برای هرگونه انقلاب کمونیستی [!] می‌افزاید اعلام نگرانی گردیده است... (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۹/۲۰. تأکید از ما است).

ولی در این میان یك عامل اساسی وجود داشت، که در سند قبل امینی به آن اشاره کرده است و آن مخالفت جدّی شاه با برکناری دولت «غلام خانه‌زاده»، اقبال، و سپردن امور به امینی،

که طبعاً سبب محدود شدن اقتدار شاه می شد، بود. در نتیجه این عدم تمایل و تحرکات شاه بود که در آذر ۱۳۳۷، او موفق شد موافقت آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها را برای ادامه کار دولت اقبال، و در واقع حکومت مطلقه خود، فراهم سازد.

دو نفر از دوستان نزدیك آقای دکتر علی امینی اظهار می‌داشتند: با اینکه تا چند روز قبل تغییر حکومت آقای دکتر اقبال و زمامداری دکتر علی امینی از نظر محافل داخلی و خارجی قطعی بنظر می‌رسید، لیکن آقای دکتر اقبال به کمك طرفداران سیاست انگلیس، مقامات آمریکائی را قانع نموده اند که شخصاً در ترمیم کابینه اقدام خواهند کرد... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۷/۹/۲۲).

معهذا، تثبیت دولت اقبال تثبیتی موقت است و آمریکا در اساس از وضع موجود در ایران راضی نیست و لذا شاهد تداوم فعالیت‌های امینی هستیم:

اطلاعات مکتسبه از دوستان آقای دکتر علی امینی حاکی است که مشارالیه کماکان برای احراز مقام نخست‌وزیری مشغول فعالیت می باشد و اعضاء سابق جمعیت آزادی نیز که دکتر شاهکار و مهندس جفرودی نمایندگان مجلس شورایملی در بین آنها بوده اند، در مجلس شورایملی برای جلب نظر عده ای از نمایندگان منفرد و نمایندگان مخالف دولت به طرفداری از دکتر امینی به فعالیت پرداخته اند. مقامات آمریکائی نیز که از تشکیل دو حزب ملیون و مردم به رهبری آقایان دکتر اقبال و علم ناراضی و آنان را به جانبداری از سیاست انگلستان و اطاعت محض از مقام شامخ سلطنت تشخیص داده اند و در واقع دو حزب مذکور را حزب واقعی و مورد علاقه مردم نمی‌دانند برای تشکیل یك حزب یا جمعیت سوم به رهبری دکتر علی‌امینی به فعالیت پرداخته و حتی این موضوع توسط آقای علی‌اصغر حکمت سفیر کبیر ایران در آمریکا به شرفعرض ملوکانه رسیده... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۷/۹/۲۷).

سند فوق و اسناد متعدد دیگر نشان می‌دهد که نطفه‌های اولیه حزب آمریکائی «ایران نوین»، که بعدها توسط حسنعلی منصور تأسیس شد، در همین زمان ریخته شد.

بهر روی، در اواخر سال ۱۳۳۷ امینی نه تنها جایگاه خود را در سیاست آمریکا از دست نداده بلکه موقعیت مستحکم‌تری یافته و لذا او که پیش از این خود را نیازمند علم می‌دانست، از این پس حاضر نبود در برابر علم، که محیلانه می کوشید امینی را زیر بال و پر خود بکشد، تمکین کند:

بین اعضای مؤثر حزب مردم شایع است: پس از شرفیابی اخیر دکتر علی امینی به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه، اختلاف شدیدی بین مشارالیه و آقای علم مشهود گردیده و حتی روز ۵ شنبه گذشته دکتر باهری، معاون رهبر حزب مردم، در پاسخ سئوال یکی از دوستان خود اظهار داشته: دکتر علی امینی با وساطت رهبر حزب مردم شرفیاب شده و به جای اینکه در

حضور شاهنشاه بستگی خود را به حزب مردم به عرض برساند تقاضای تشکیل حزب سوم نموده و خود را بی نیاز از کمك های آقای علم دانسته است. دکتر باهری افزوده باید با صراحت بگوید که این خواب دکتر امینی هرگز تعبیر نخواهد شد و اعلیحضرت همایون شاهنشاه با تشکیل هرگونه حزب یا جمعیت ثالثی مخالفت خواهند نمود. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۷/۱۰/۲۱).

برای آنکه علت این شیوه برخورد «محکم» و «قاطع» امینی را دریابیم، باید به سند زیر توجه کنیم:

رهاوی کارمند اداره اطلاعات سفارت آمریکا در تهران می گفت: مدتی است که روابط دیپلمات های آمریکائی و دولت ایران رو به سردی گذارده و سفیر کبیر آمریکا سعی دارد که غالباً خارج از تهران به سر ببرد و طبق آنچه که استنباط می شود وسیله دارودسته مشترك [عبدالله] انتظام، امینی علیه آقای نخست وزیر در نزد مقامات آمریکائی سعایت هائی به عمل می آید که تا حدی هم مؤثر واقع گردیده است... (اطلاعیه به ساواك ـ ۱۳۳۸/۴/۱).

حمایت عجیب و طولانی آمریکا از امینی، در سال ۱۳۳۸ برای امینی موقعیتی کم نظیر پدید ساخت و «رجال» پهلوی که مرعوب موقعیت بلامعارض او شده بودند، فرصت طلبانه یا حسابگرانه به وی نزدیك می شدند. جالب است بدانیم که حتی چهره های انگلوفیل سرشناس و کهنسالی چون سیدضیاء و تقی زاده نیز دریافته بودند که زمانه دگرگون شده و لذا بادبان خود را به سوی واشنگتن تنظیم می کردند و حتی جناب تقی زاده به ناگاه «ضدانگلیسی» شد و در سخنرانی خود در مجلس سنا (۲۹ خرداد ۱۳۳۸) تدریس زبان انگلیسی در مدارس را محکوم کرد![۱۸] به ۳ سند جالب در این زمینه توجه شود:

[۱.] ... امینی گفته است: در یکی از جشن هائی که در حضور والاحضرت اشرف پهلوی تشکیل شده بود، ایشان نیز دعوت داشتند و در آنجا والاحضرت نسبت به وی ابراز محبت نموده گفته اند: امینی تو چه می خواهی؟ اگر از فعالیت خود قصد صدارت داری به آن می رسی، ناراحت نباش... دکتر امینی گفته است: در جشنی که به مناسبت ورود وزیر اقتصاد آلمان در سفارت آلمان برگزار شده بود، بعضی از وزراء کابینه برخلاف گذشته دور او جمع شده و اظهار اخلاص و احترام فوق العاده می کردند و حتی شخص آقای دکتر اقبال نزد مشارالیه آمده، با فشار دادن دست نشان می دهد که مورد محبت می باشد... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۸/۲/۲۰).

[۲.] شخص مطلعی اظهار داشته: پس از اینکه بین آقای اقبال و سناتور تقی زاده در مورد بازداشت ظهیرالاسلام در فرودگاه آبادان اختلاف نظر شدید پیدا شد و آقای سناتور تقی زاده به مخالفت با آقای دکتر اقبال برخاست، چون دولت آقای دکتر اقبال از طرف دولت انگلیس حمایت می شود، لذا آقای تقی زاده کوشش نموده برای ایجاد یك حریف قوی حتی المقدور

۱۸. متن سخنرانی فوق در: *مقالات تقی زاده*، زیر نظر ایرج افشار، ج ۹، ص ۲۹۲ ـ ۲۹۴ مندرج است.

خود را به دولت آمریکا نزدیك کند و پس از کشف توطئه سرلشکر قره‌نی که گفته می‌شود به دستور مقامات آمریکائی و برای تقویت دکتر علی امینی فعالیت داشته، تقی‌زاده علناً به طرفداری از علی امینی پرداخت و در مسافرت به آمریکا نیز بیش از پیش خود را علاقمند به سیاست آمریکا نشان داده و حمله اخیر آقای سناتور تقی‌زاده به تدریس زبان انگلیسی در مدارس فقط به منظور کسب محبوبیت ملّی برای خود بود و می‌خواسته به این طریق خود را مخالف اجانب و شخصی ملّی قلمداد کند... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۸/۴/۷).

[۳.] قاسم لنکرانی وکیل دادگستری که از دوستان نزدیك حسن ارسنجانی است از قول مشارالیه اظهار داشته: دکتر علی امینی پس از یك رشته ملاقات‌ها و تماس‌هائی که با مقامات مؤثر داخلی و خارجی گرفته، موفق شده است نظر موافق دولت انگلیس را نسبت به زمامداری خود جلب نماید و حملات تبلیغاتی شوروی به دکتر امینی نیز از نظر داخلی مشارالیه را تقویت نموده و از سوءظن شاهنشاه به وی کاسته است. گوینده افزوده: ... در ملاقاتی که ۱۰ روز قبل بطور محرمانه بین سیدضیاءالدین طباطبائی و دکتر علی امینی صورت گرفته، در مورد زمامداری امینی مذاکرات مفصلی شده است و پس از این ملاقات سیدضیاءالدین مراتب وفاداری امینی را به شرفعرض ملوکانه رسانیده و توصیه نموده که چون در حال حاضر یك مرد قوی و وارد به امور سیاسی برای اصلاح وضع داخلی و سیاست خارجی کشور لازم است، با زمامداری دکتر امینی موافقت فرمایند و قرار است پس از مذاکره مقدماتی آقای [عباس] آرام [، وزیرخارجه،] با مقامات روسیه شوروی و ایجاد زمینه ترك مخاصمات تبلیغاتی برای انعقاد قراردادهای دوستی دوجانبه، دولت آقای دکتر اقبال مستعفی و دکتر علی امینی به زمامداری منصوب گردند.

هدایت محمودی رئیس دفتر دیوان کیفر و از محارم دکتر امینی نیز اظهار داشته: دکتر امینی برای جلب‌نظر مقامات انگلیسی اقداماتی به عمل آورده.... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۸/۵/۱۲).

برای اجتناب از اطاله کلام، تنها می‌افزائیم که علیرغم همه این تحرّکات داخلی و خارجی، دولت منوچهر اقبال تا شهریور ۱۳۳۹ در قدرت بود. بقاء نسبتاً طولانی این دولت (۳/۵ سال)، به‌رغم توطئه‌های عظیمی که از سوی دو جناح اصلی علم و امینی با آن درگیر بود، علاقه شاه را به حفظ اقبال نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که اقبال در تلاش عاجزانه و مذبوحانه خود برای مانور میان آمریکا و انگلستان بندباز ماهری بوده است. ولی علت اصلی این بقاء، تنها به دو عامل فوق بازنمی‌گردد. علت اصلی را باید عدم‌تمایل جدّی غرب در ایجاد دگرگونی‌های رادیکال در ایران در مقطع سالهای ۱۳۳۷ ـ ۱۳۳۹ ارزیابی کرد که می‌توانست در شرایط اوج وخامت اوضاع منطقه و تیرگی روابط ایران و شوروی سررشته امور را از دست آمریکا و انگلیس خارج سازد:

فرهادپور مدیر روزنامه *آسیای دمکرات* و رئیس چاپخانه مجلس شورایملی که از طرفداران آقای دکتر امینی می باشد... از قول دکتر امینی اظهار داشته: وضع سیاسی ایران از نظر سیاست خارجی تثبیت است و تغییر و تحوّلی در اوضاع سیاسی ایران روی نخواهد داد، زیرا دول غربی بعد از مطالعات دقیق به این نتیجه رسیده اند که هرگونه اقدامی به منظور تضعیف اوضاع فعلی ایران به نفع شوروی تمام خواهد شد و روی این اصل فعلاً هیچگونه نقشه و برنامه‌ای برای تغییر وضع سیاسی کشور در بین نیست.[۱۹] (گزارش به ساواک ـ ۱۳۳۷/۹/۸).

همین تحلیل را می‌توان در پایه صعود شریف امامی به صدارت (شهریور ۱۳۳۹ ـ اردیبهشت ۱۳۴۰) قرار داد.

با نخست‌وزیری شریف امامی، که محصول توافق دربار و انگلستان و دولت جمهوریخواه آمریکا بود، شاه تصور می کرد که به وضع با ثباتی دست یافته است. شاه اکنون عضو فعال پیمان سنتو بود و با ایالات متحده آمریکا قرارداد دفاعی داشت، در مسافرت اردیبهشت ۱۳۳۸ به لندن به توافق‌های سرّی مهمی با مقامات انگلیسی و آمریکائی دست یافته بود، به توصیه شاپورجی و علم روابط خصوصی گسترده‌ای را با برخی محافل متنفذ «جمهوریخواه» آغاز کرده بود، در ۲۱ آذر ۱۳۳۸ نخستین نماینده غیررسمی خود را به اسرائیل اعزام داشته و در پی آن روابط خود را با رژیم عبدالناصر در مصر قطع کرده بود و... در مقابل، به نظر می‌رسید که دولت «جمهوریخواه» آمریکا نیز از وضع موجود ایران راضی است. سفر آیزنهاور، رئیس جمهور وقت آمریکا، به تهران در ۲۲ آذر ۱۳۳۸ و اعطای وام ۲۶ میلیون دلاری به دولت شریف امامی نشانه‌های این رضایت تلقّی می شد و حتی علی امینی نیز دولت شریف امامی را دولتی «بیطرف» می خواند.[۲۰]

در آبان ۱۳۳۹ شرایط جدیدی در آمریکا پدید شد. پیروزی «حزب دمکرات» در انتخابات ریاست جمهوری، که از آبان ۱۳۳۱ از قدرت فائقه به دور بود، و آغاز ریاست جمهوری جان کندی برای شاه پدیده‌ای خوشایند نبود. ریاست جمهوری کندی‌که با برنامه‌های بلندپروازانه‌ای برای کشورهای دست‌نشانده غرب به قدرت رسیده بود، همه این

۱۹. این جمله خروشچف که در همین سالها به والترلیپمن، روزنامه‌نگار آمریکائی، گفت می‌تواند وخامت اوضاع ایران و میزان تزلزل رژیم پهلوی را نشان دهد: «رژیم ایران مثل یك سیب گندیده است و ما کاری نداریم جز اینکه منتظر افتادن آن در دامانمان باشیم.» (هوشنگ مهدوی، ص ۱۶۰)

۲۰. طبق گزارش مأمور ویژه ساواك، در تاریخ ۱۳۳۹/۱۰/۱۵ دکتر علی امینی اظهار داشت: «چون دولت فعلی بیطرفانه کار می‌کند و اقدام خلافی انجام نداده، بهانه‌ای برای شرکت او در مبارزات انتخاباتی وجود ندارد تا مردم را به دور خود جمع کرده و سر و صدا راه بیاندازد.»

دستاوردهای شاه را در معرض مخاطره قرار می‌داد و به همین دلیل بود که شاه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تمام امید خود را به کاندید حزب جمهوریخواه، ریچاردنیکسون، بسته بود.[۲۱]

پیروزی کندی در انتخابات آمریکا، پیروزی امینی در ایران تلقی شد:

یکی از نزدیکان دکتر امینی اظهار داشته: کندی با دکتر امینی از نزدیك آشناست و پس از شروع به کار دکتر امینی را تقویت و حمایت خواهد کرد و نیز گفته شده است که ریاست کندی، در ایران تقویت جناح دکتر امینی و از طرف دیگر حمایت از جبهه ملی است. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۹/۱۱/۱).

این تنها «محافل مطلع» داخلی نبودند که چنین نظری را ابراز می‌داشتند. در دیماه ۱۳۳۹ یك روزنامه فرانسوی مصاحبه‌ای را با امینی منتشر ساخت و در معرفی او نوشت:[۲۲]

علی امینی همان کسی است که بسیاری معتقدند او قدرت خواهد یافت و شاید به نخست‌وزیری برسد...

در این مصاحبه، خبرنگار فرانسوی از امینی پرسید: «می‌گویند شاه از شما حساب

---

۲۱. جان فیتزجرالد کندی (۱۹۱۷ ـ ۱۹۶۳) از تحصیل کرده ترین و نخبه ترین رؤسای جمهوری آمریکا بود. او تحصیلات عالی خود را در دانشگاه هاروارد آمریکا و دانشکده علوم اقتصادی لندن، زیرنظر پروفسور هارولد لاك کی، تئوریسین لیبوریسم معاصر انگلیس، به پایان رسانید و به تبع این آموخته‌ها رؤیاهای جاه‌طلبانه و مغرورانه‌ای در سر می‌پرورانید. او در نطق انتخاباتی خود در برابر اساتید هاروارد با لحنی تحقیرآمیز درباره سیاستمداران متعارف آمریکا چنین گفت: «برای بیداری از مستی باید سیاستمداران را در آب سرد مؤسسات علمی غوطه‌ور ساخت تا اسیر شعارها و نقطه‌نظرهای کوته‌بینانه خود نباشند.» کندی در عین حال به آریستوکراسی «اصیل» و کهن شمال شرقی آمریکا تعلق داشت و خانواده او در زمان خود پنجمین «کلان» در الیگارشی آمریکا محسوب می‌شد. این جناح مالی ـ سیاسی درمقابل میلیاردرهای «تازه به دوران رسیده» نفتی، که نمایندگان سیاسی آن عناصری چون نیکسون و ریگان و بوش بوده اند، قرار داشت. کندی در دوران ریاست جمهوری خود با توطئه‌های پیچیده رقبامواجه شد و بالاخره در یك ترور مرموز جان باخت. در قتل کندی بویژه نام میلیاردر نفتی و امپراتور تکزاس، هارولدهانت، در مطبوعات غرب مطرح شد. به اعتقاد بسیاری از محققین، قتل کندی و صعود جانسون، معاون او و دوست دیرین هانت، یك توطئه برنامه‌ریزی شده بوده است. جانسون هرچند به «حزب دمکرات» تعلق داشت، ولی دارای تفاوت اساسی با سلفش بود. ژنرال دوگل در توصیف این دو شخصیت می‌گوید: «روزولت و کندی ماسکی بودند برچهرهٔ کنونی آمریکا. جانسون تصویر واقعی آمریکا بود. او این کشور را چنانکه در واقع هست بر ما نمایان می‌سازد: کشوری خشن و خام»

۲۲. ترجمه متن کامل مصاحبه فوق در پرونده ساواك موجود است ولی متأسفانه فاقد مشخصات کامل می‌باشد.

می‌برد؟» و امینی پاسخ داد:

برای چه حساب می‌برد؟ آیا برای این حساب می‌بُرد که من از طایفه قاجار هستم؟ دیگر آن زمان سپری شده که تاج و تخت برپایه ارثی و نسب قرار داشت. ... من اگر نخست‌وزیر هم باشم با شاه همکاری خواهم کرد و برای او بیشترین احترام را قائلم، ولی نوکر شاه نخواهم شد. نخست‌وزیر باید ریاست کند و شاه سلطنت... در این موقع علی امینی با ژست دراماتیك گفت: وقت ما برای اینکه اقدامی برای حفظ مملکت کنیم خیلی کم است. من می‌خواهم که این کارها را با دوستی شاه انجام دهم... نگذارید ملت عصبانی شود، در این صورت او هم شاه و هم امینی را جاروب خواهد کرد. [تأکید از ما است.]

لحن تند این مصاحبه نمایانگر حمایت بیسابقه واشنگتن از امینی است، ولی باید توضیح داد که این حمایت تنها به علت دوستی دیرینه کندی با امینی و یا نفرت شخصی او از شاه، به عنوان «دوست نیکسون»، نبود. همانطور که دیدیم، امینی قبل از کندی نیز مهره انتخاب شدهٔ آمریکا تلقی می‌شد و حتی در دولت «جمهوریخواه» پیشین مورد حمایتی بی‌مانند از سوی واشنگتن بود. در واقع می‌توان گفت که کندی، براساس ارزیابی سازمان «سیا»، امینی را کاراترین مهره برای اجرای رفورم خویش تشخیص داد؛ رفورمی که بعدها نه به دست امینی، بلکه به دست شاه اجرا شد و در تاریخ میهن ما به نام «انقلاب سفید» به ثبت رسید.

والت ویتمن روستو؛ طراح «انقلاب سفید»

پیش از پیگیری سرگذشت امینی، بجاست دیدگاه کندی را در قبال ایران، و در واقع آن تحلیل تئوریکی را که در شالوده استراتژی آن روز آمریکا در کشورهای «جهان سوم» قرار داشت، بررسی کنیم. این دیدگاه با نام والت ویتمن روستو، جامعه شناس معروف آمریکائی و مشاور امنیتی کندی، پیوند خورده است.

والت روستو، که در سال ۱۹۱۶ در خانواده یهودی ویکتورهارون روستو به دنیا آمد، مدت‌های مدید مشاور «کاخ سفید» بود و برای قریب به یك دهه (۱۹۶۰ـ۱۹۷۰) نام او برجامعه‌شناسی دانشگاهی غرب سنگینی می‌کرد. پروفسور والتر روستو در زمان کندی یك سلسله رفورم‌های اقتصادی، و بویژه طرح «اصلاحات ارضی»، را در کشورهای آمریکای جنوبی و خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی پی ریخت و در دولت لیندون جانسون ریاست «شورای برنامه‌ریزی سیاسی» وزارت خارجه آمریکا و ریاست سازمان «اتحاد برای ترقی» را به عهده گرفت. اقتدار «آکادمیك» روستو، که در واقع براَهرُم دیوانسالاری آمریکا مبتنی بود، بویژه در پنجمین «کنگره جهانی جامعه‌شناسی» (سپتامبر ۱۹۶۲) در واشنگتن نمایان شد، که

در آن حدود یکهزار جامعه شناس از سراسر جهان شرکت داشتند و روستو کارگردان اصلی این نمایش بود. روستو تئوری‌های خود را در سال ۱۹۶۰/۱۳۳۹ با انتشار کتاب *مراحل توسعه اقتصادی ـ یك مانیفست غیرکمونیستی*[۲۳] اعلام داشت. بررسی تئوری اجتماعی روستو می‌تواند به خوبی ماهیت «دکترین کندی» و اهداف «انقلاب سفید» را روشن کند.

دیدگاه روستو یك دیدگاه «تاریخگرایانه» است. او برای رشد جامعه بشری یك سیر تکاملی قائل است و ملاك این «تکامل» را سطح رشد تکنولوژی می‌داند. به عبارت دیگر، روستو مانند بسیاری از تئوریسین‌های غرب از یك منظر «غرب مرکزی» به جهان می‌نگرد. از این زاویه، روستو جامعه بشری را به «جامعه سنتی» و «جامعه صنعتی» تقسیم می‌کند. او معتقد است که جامعه پس از طی مرحله «سنتی» وارد مرحله «ماقبل طَیَران» می‌شود. این مرحله در واقع یك دوران گذار از «کهنه» به «نو» است. در این مرحله برای ایجاد یك ساختار نوین صنعتی تدارك دیده می‌شود و لذا باید در رشته‌های غیرصنعتی، بویژه کشاورزی، تحولات انقلابی صورت گیرد. روستو معتقد است که این تحولات عمیق باید به دست یك دولت مرکزی نیرومند صورت گیرد و مهم‌ترین این دگرگونی‌ها «اصلاحات ارضی» است. در این مرحلهٔ «ماقبل طیران» یك گروه اجتماعی جدید (نخبگان ـ élite) پدید می‌شود که در برگیرندهٔ بازرگانان، روشنفکران و نظامیان است. این گروه اجتماعی جدید (نخبگان) نیروی محرکه جامعه از «مرحله سنتی» به «مرحله صنعتی» است و میان آن با نیروهای «محافظه کار» و مدافعین «جامعه سنتی» تصادم رخ می‌دهد. به اعتقاد روستو این تعارض اگر کانالیزه نشود ممکن است به انقطاع «وراثت اجتماعی» بیانجامد. روستو نقش استعمار و نواستعمار غرب را در کشورهای تحت سلطه می‌ستاید و معتقد است که «مدرنیزاسیون» دولت‌های غربی جوامع عقب‌مانده را به مسیر گذار (مرحله ماقبل طَیَران) وارد ساخت. پس از این اصلاحات، جامعه وارد «مرحله طَیَران» (Take - off) می‌شود. در «مرحله طیران» حکومت دردست «نخبگان» است و حکومتگران «سنتی» که عاجز از تطبیق خود با شرایط «طیران» هستند، از قدرت کنار زده می‌شوند و بعلاوه براثر «اصلاحات ارضی» یك قشر جدید دهقانی پدید می‌شود که به توسعه بازاریاری می‌رساند و «طیران» را سرعت می‌بخشد. عالی‌ترین مرحله تکامل و در واقع «کمونیسم» روستو، که جامعه پس از «طیران» بدان خواهد رسید، «مرحله مصرف پایدار کالاها و خدمات» است، که الگوی کامل آن جامعه ایالات متحده آمریکا می‌باشد!

23. W.W.Rostow, *The Stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifesto*, Cambridge, 1969

همانطور که دیده می شود، تئوری روستو در واقع نوعی «مانیفست» امپریالیستی برای کشورهای جهان سوّم است. این تئوری فرهنگ‌ها و تمدن‌های جوامع تحت سلطه امپریالیسم را تحقیر می کند و «شیوه زندگی آمریکائی» و «جامعهٔ مصرف انبوه» را به عنوان الگو فراروی آنان قرار می‌دهد و راه گذار کشورهای تحت سلطه را به یك نظام سرمایه‌داری وابسته توصیه می کند و در این راه تمام جاذبه‌ها و روش‌هائی را که مارکسیسم برای ارائه تئوری اجتماعی خود بهره جسته به کار می گیرد. روستو در کتاب خود به این امر اذعان دارد و می نویسد: اکنون که این رساله را دردست تألیف دارم نه به ایالات متحده آمریکا بلکه به جاکارتا، رانگون، دهلی‌نو، کراچی، تهران، بغداد و قاهره می‌اندیشم!

امروزه، درك تئوری روستو برای ما آسان است؛ زیرا آن سرنوشت غم‌انگیزی را که نظام جهانی سلطه در سال‌های ۱۳۴۰ ـ ۱۳۵۷ برایران رقم زد تصویر می کند و در واقع ایران دوران محمدرضاپهلوی را به عنوان آزمایشگاه تئوری‌های کج و معوج آمریکائی نشان می‌دهد. تئوری روستو آشکارا یك تئوری شبه مارکسیستی است و هرچند با نیّت رقابت با مانیفست کمونیستی تدوین شده، ولی دارای قدرت انطباق عجیبی برمارکسیسم است.[۲۴] بیهوده نیست که در دهه ۱۳۴۰ نسل جدید روشنفکرانی که در مجامع دانشگاهی ایران پرورش یافتند، در خمیر مایه تفکرشان چنین بینشی نقش بست؛ بینشی که «جامعه سنتی» را تحقیر می کرد و راه «تکامل» را در الگوهای غربی توسعه می‌جست. تنها با شناخت تئوری روستو است که می‌توان چپ‌نمائی‌های عجیب ارسنجانی و امینی و سپس محمدرضاپهلوی و «تئوریسین» های او را درك کرد و راز پیوند مارکسیسم را با ایدئولوژی رسمی دانشگاهی در واپسین دوران سلطنت پهلوی دریافت.

با شناخت تئوری روستو، شناخت دیدگاه کندی از ایران سال ۱۳۳۹ آسان است. در آن زمان، «کاخ سفید» جامعه ایران را در مرحله «ماقبل طیران» می‌دانست و تنش‌های اجتماعی و سیاسی آن را تعارض نیروهای «تحول طلب» (نخبگان) و نیروهای «محافظه کار» (سنت گرایان) ارزیابی می کرد، که اگر توسط آمریکا هدایت و کانالیزه نشود به بروز انقلاب و

---

۲۴. تئوریسین‌های مارکسیسم براین امر اذعان دارند. در *مبانی فلسفه مارکسیستی ـ لنینیستی*، که درسنامه «رسمی» مارکسیسم در دهه ۱۹۷۰ محسوب می‌شد، چنین می‌خوانیم: «تلاش روستو در توجه به فرآیند تاریخی، مراحل عمدهٔ آن، در وابستگی [این فرآیند تاریخی] به تکامل نیروهای مولده جالب است. این امر گواه تأثیر معین مفاهیم مارکسیستی تکامل اجتماعی براندیشه جامعه شناختی بورژوائی امروز است.» (مأخذ فوق، مسکو، انتشارات پروگرس، سال ۱۹۷۴، ص ۶۴۵ ـ متن انگلیسی)

قطع تسلسل و «وراثت اجتماعی» می‌انجامد. روشن است که در این دیدگاه شِبْه مارکسیستی، سلطنت یك «ساخت سنتی» محسوب می‌شد که حفظ آن هیچ اهمیتی در استراتژی آمریکا در ایران (و سایر کشورهای وابسته) نداشت. تنها در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ بود که جامعه شناسان «کاخ سفید»، تحت تأثیر محققین انگلیسی، به این نظریه رسیدند که:

> سنت پادشاهی دیرین ایران نیرومندتر از هر دودمان و یا حاکم مفردی بوده است. ایران بدون سلطانی که برآن حکومت براند و ملت را در برابر بیگانگان حراست کند، از نظر بسیاری از مردم امری ضد و نقیض به حساب می‌آید.[۲۵]

بدین ترتیب، دیدگاه تئوریك واشنگتن در قبال ایران در آخرین دهه سلطنت پهلوی، هرچند از تئوری‌های «ناب» آمریکائی نشئت می‌گرفت ولی دیدگاهی تعدیل شده و در واقع آمیزه‌ای بود از شبه مارکسیسم روستو و «باستان گرائی» فروغی ـ ریپورتر.

بهرروی، در دهه ۱۳۳۰ و سالهای نخستین دهه ۱۳۴۰، هنوز استراتژیست‌های واشنگتن چنین نظری نداشتند و شاه در چشم آنان موجودی «قدرت‌طلب»، «ضعیف» و «مذبذب» جلوه می‌کرد که هیچ توجیهی برای قربانی کردن «منافع» اساسی غرب در پیشگاه تاج و تخت او وجود نداشت. سقوط دردناك ملك فیصل و نخست‌وزیر انگلوفیل او، نوری سعید، در بغداد تجربه‌ای فراروی آمریکا بود و به او هشدار می‌داد که در برابر نظریات «سنت گرایانه» و «مونارشیستی» انگلیسی‌ها تمکین نکند و هرگونه تعلّلی در این امر تنها و تنها راه «توسعه کمونیسم» را هموار خواهد ساخت. براین اساس بود که کندی در ۲۵ مه ۱۹۶۱ به صراحت اعلام داشت:

> ... پیمان‌های نظامی نمی‌تواند در کشورهائی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنها باز کرده کمك نماید. آمریکا نمی‌تواند به مشکلات کشورهای کم رشد فقط از نظر نظامی توجه کند... این امر خاصه در مورد کشورهای کم‌توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده‌اند صادق است و به همین جهت است که باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورهاست جنبه خلاق و سازنده داشته باشد. ما می‌خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آید... اگر ما به مشکلات ملت‌ها فقط از نقطه نظر نظامی توجه کنیم مرتکب اشتباه عظیمی خواهیم شد. زیرا هیچ مقدار اسلحه و قشونی نمی‌تواند به رژیم‌هائی که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند اصلاحات اجتماعی کنند و اقتصاد خود را توسعه دهند ثبات و استواری ببخشد. پیمان‌های نظامی نمی‌تواند به مللی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج

---

۲۵. ارنست آونی، «نخبگان و توزیع قدرت در ایران»، دفتر تحقیقات سیاسی «سیا»، فوریه ۱۹۷۶ ـ سرّی (مجموعه *اسناد لانه جاسوسی آمریکا*، ج ۱، ص ۱۶)

اقتصادی مشوق قیام و رخنه و خرابکاری است کمك کند، ماهرانه ترین مبارزات ضدپارتیزانی نمی تواند در نقاطی که مردم محلی کاملاً گرفتار بی نوائی هستند و به این جهت از پیشرفت خرابکار نگرانی ندارند با موفقیت روبرو گردد. از طرف دیگر هیچ نوع خرابکاری نمی تواند مللی را که با اطمینان به خاطر جامعهٔ بهتر می کوشند فاسد کند. این عقیدهٔ ما است.[۲۶]

صعود امینی به قدرت

بدینسان، دولت آمریکا دودلی و تردید سال‌های ۱۳۳۲ـ۱۳۳۹ را کنار گذارد و با قاطعیت وارد گود شد و به محمدرضاپهلوی فشار آورد که هرچه سریع‌تر علی امینی را با اختیارات کامل به نخست‌وزیری منصوب کند. شدت فشار آمریکا بر شاه به حدی بود که ظاهراً در مسافرت زمستانی سال ۱۳۳۹ او به سویس به وی اعلام شد که اگر با خواست‌های دولت جدید آمریکا موافقت نکند با سقوط سلطنت و ریاست جمهوری امینی مواجه خواهد شد. این مطلب را بعدها، در زمان صدارت امینی، مخالفین «مطلع» او به صراحت می گفته اند:

دسته‌ای از مخالفین دولت می گفتند که هنگام مسافرت مقام شامخ سلطنت به اروپا مقامات آمریکائی رسماً به شاهنشاه توصیه نموده بودند که از مقام خود مستعفی گردند... ساغر یغمایی که این مطلب را می گفت اظهار داشت که: ژنرال دوگل و صدراعظم آلمان و انگلیسی ها علیرغم نظر آمریکائی ها درصدد حمایت از مقام شامخ سلطنت و رژیم سلطنتی در ایران برآمده، رسماً به اطلاع مقامات سیاسی آمریکا رسانیده اند که آن‌ها در ایران از رژیم موجود جداً جانبداری می کنند و اجازه نمی‌دهند سیاست آمریکا یك طرفه در ایران اعمال زور و قدرت نماید. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۰/۸/۲۵).

سند دیگری که در این رابطه شایان توجه است، اعلامیه هائی است که در اسفند ۱۳۳۹ در دفاع از ریاست جمهوری امینی، با امضای «گروه جمهوریخواهان»، توزیع می شد و نسخ آن توسط ساواك به رویت شاه می‌رسید. این اعلامیه‌ها را باید به عملیات «سیا» به منظور ارعاب شاه منتسب ساخت. به نمونه‌ای از آن توجه کنیم:

ملت آزادیخواه ایران

دستگاه حاکمه در ایام انتخابات درسی به ما داد که هرگز از خاطره ها فراموش نخواهد شد... پس از آن که بازی مسخره انتخابات با رسوائی هرچه تمام‌تر و استهزاء به مردم جهان پایان یافت، شاهنشاه دلقك بازی دیگری از خود درآورد و با رفتن به مجلس در کالسکه سلطنتی و ایراد نطق‌های مطنطن و بی‌معنی این کمدی را تکمیل کرد، غافل از آنکه با این نطق‌های بی سروته و مسخره فقط خودش را می تواند فریب دهد. مردم خوب می‌دانند که در کشور ما رکود اقتصادی و فقر و تنگدستی و گرسنگی و گرانی هزینه زندگی و رشوه خواری و دزدی و

۲۶. سیدحمید روحانی، ج ۱، ص ۱۲۰

چهاول و غارت ثروت‌های ملی روزبه‌روز توسعه می‌یابد و این الفاظ رنگارنگ نمی‌تواند حقایق را بپوشاند.

میهن‌پرستان ایران

نجات کشور و ملت در تشکیل رژیم جمهوری و دمکراتیک و عملی نمودن اصلاحات واقعی می‌باشد. تنها رژیم جمهوری است که می‌تواند زمین به دهقانان و کار به بیکاران و افزایش درآمد نصیب تجار و کارفرمایان کند. رژیم جمهوری است که می‌تواند آزادی واقعی مردم را تأمین کند و آنها را از یوغ سلطنت و استبداد برهاند. میهن‌پرستان ایران، برای بی‌طرف کردن کشور از دسته‌بندی‌های سیاسی و نظامی و تقلیل هزینه‌های کمرشکن و جنون‌آمیز نظامی که کشور را غارت می‌کنند، مبارزه کنید.

نابود باد پیمان‌های نظامی. مرده باد رژیم سلطنتی. درود به دانشجویانی که اقبال خائن، یعنی نوکر شاه و طرفدار رژیم پوسیده سلطنتی را کتك زده و با خفت هرچه تمام‌تر او را مجبور به فرار از دانشگاه کردند. ما می‌خواهیم که هرچه زودتر زندانیان آزاد شوند و مسئولین کتك زدن و توقیف مردم شدیداً تنبیه شوند. اعضای مجلس شورا صدای خود را برای دفاع و پشتیبانی از حقوق مقدس مردم ایران بلند کرده و در راه انحلال مجلس قدم پیش گذارند.

درود به جمهوری ایران و رئیس جمهور آینده آن دکتر علی امینی.

مرگ براستبداد و ظلم و استعمار.

گروه جمهوریخواهان

شاه که لجاج بیشتر را با به باد رفتن تاج و تخت خود برابر می‌دید، در برابر فشارهای دولت کندی تسلیم شد و بالاخره با نخست‌وزیری امینی موافقت کرد. آرمین‌مایر، سفیر وقت آمریکا، در سال ۱۹۷۸ گوشه‌ای از فشار دولت «دمکرات» ها را بر محمدرضا پهلوی چنین فاش ساخت:

واشنگتن، خبرگزاری پارس ـ سفیر سابق آمریکا در ایران فاش کرد که جان‌اف.کندی رئیس جمهور پیشین آمریکا در ازای پرداخت یك وام ۳۵ میلیون دلاری خواستار انتصاب علی‌امینی شده بود. به گفته وی علی امینی مأموریت داشت یك برنامه ویژه را که از سوی مشاوران پرزیدنت کندی برای مداخله در امور ایران تهیه شده بود پیاده کند. براساس این برنامه آمریکا مبلغ ۳۵ میلیون دلار به ایران وام می‌داد، آن هم در شرایطی که اوضاع مالی ایران بسیار ناگوار بود.

آرمین‌مایر، که قبلاً سفیر آمریکا در ایران و سپس ژاپن بوده است، این ماجرا را در کنفرانسی در واشنگتن فاش کرد. او گفت: کندی از مشاوران خود خواسته بود که برای دادن کمك به ایران شرایط خاص تعیین کنند. ایران خواستار یك وام ۳۵ میلیون دلاری شده بود تا کسری موازنه پرداخت‌های خود را جبران کند. مشاوران کندی درخواست ایران را مطالعه کردند و در چهارچوب یك برنامه پیشنهاد شد که شخص بخصوصی به سمت نخست‌وزیر ایران

منصوب شود. تعیین آن شخص شرط دادن ۳۵ میلیون دلار وام درخواستی قرار گرفت. مایر گفت: اوضاع آن روز ایران باید با اوضاع امروز این کشور مقایسه شود تا همه دریابند که ایران چه تحول بزرگی را به ثمر رسانیده است. ایران اکنون خود جزو کشورهای کمك دهنده است و به کشورهای مختلف وام و اعتبار داده است، بی‌آنکه شرایط غیرمعقول قائل شود [!] مایر تأکید کرد که آمریکائی‌ها باید اهمیت ایران را در حفظ صلح جهان و دفاع از جهان غیرکمونیست به خوبی درك کنند. شخص بخصوصی که در ماجرای مذکور مطرح شد علی امینی بود که پیش از نخست‌وزیری سمت سفارت ایران در واشنگتن را برعهده داشت و از نزدیکان کندی‌ها به شمار می‌رفت. به گفته منابع آگاه والت ویتمن روستو، مشاور امنیتی پرزیدنت کندی، یك طرح کامل برای مداخله در امور ایران تهیه کرده بود که امینی عامل اصلی اجرای آن به شمار می‌رفت. با این حال امینی پس از مدتی با شکست روبرو شد و در برابر اعتراض‌های شدید مردم سرانجام ناچار به کناره‌گیری شد...[۲۷]

دکتر علی امینی در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ به قدرت رسید. دوران ۱/۵ ساله صدارت امینی از پرهیاهوترین مقاطع تاریخ ایران است. او در این دوران به اقدامات نمایشی فراوان دست زد، که شاید جنجالی‌ترین آن بازداشت کوتاه مدت عده‌ای از «رجال» پهلوی به جرم فساد مالی باشد. از مهم‌ترین این بازداشت شدگان باید به سپهبد مهدیقلی علوی مقدم (رئیس شهربانی پیشین و وزیر کشور شریف امامی)، سپهبد حاجی علی کیا (رئیس پیشین اداره دوم ستاد ارتش)، سرلشکر علی‌اکبر ضرغام (وزیر گمرکات و دارائی دولت‌های اقبال و شریف امامی)، سرتیپ روح‌الله نویسی (مدیرعامل شیلات)، سپهبد حسین آزموده (جلاد بیدادگاه‌های پس از کودتا که نورالدین الموتی، وزیر دادگستری امینی، او را «آیشمن ایران» نامید)، ابوالحسن ابتهاج (رئیس مقتدر سازمان برنامه)، احسان دولو (ملکه خاویار ایران!) اشاره کرد.

درباره موضع محمدرضا پهلوی در قبال این بازداشت‌های نمایشی به خاطرات مهندس محسن فروغی، پسر ذکاءالملك فروغی، استناد می‌کنیم. او که به اتهام ده‌ها میلیون تومان سوءاستفاده در ساختمان مجلس سنا بازداشت شد و پس از هیاهوئی کوتاه پرونده وی نیز مانند دیگران بسته شد، می‌نویسد:

... من مدت ۸ ماه در زندان به سر بردم. روزی آقای دکتر سعید مالك که در آن ایام از رجال معمّر و سناتور بود شاه را ملاقات می‌کند و با تندی که طبیعت وی بود می‌گوید: عجب محبت‌های ذکاءالملك را جبران کردید! با توقیف پسرش قدردانی لازم را به عمل آوردید. آیا شما به این عمل چه نام می‌گذارید! شاه سر را به زیر افکنده می‌گوید: آمریکائی‌ها مرا از دخالت

۲۷. آیندگان، ۱۳۵۶/۷/۳۰

در امور کشور ممنوع کرده‌اند، ولی بدانید با ترتیبی که داده‌ام حکومت امینی در ایران دوام زیادی نخواهد داشت. طبعاً پس از رفتن امینی عملی که نسبت به فرزند ذکاءالملك انجام گرفته جبران خواهد شد.[۲۸] (تأکید از ما است.)

همانگونه که شاه به دکتر سعید مالك وعده داده بود، صدارت امینی دیری نپائید و محمدرضا پهلوی با وساطت اسدالله علم و «دوستان» بریتانیائی و صهیونیست خود موفق شد موافقت کندی را با عزل امینی جلب کند. در نتیجه، مقامات آمریکائی به امینی دستور دادند که استعفاء دهد و وی در ۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ داوطلبانه از قدرت کناره گرفت. یك روز پس از کناره‌گیری او آمریکا اعلام داشت که طی دوران امینی به این دولت ۶۷ میلیون دلار کمك پرداخت کرده که بیش از کمك به سایر کابینه‌های ایران بوده است.[۲۹]

چه عواملی سبب شد که دولت کندی، علیرغم پافشاری و ابرام اوّلیه، به این سهولت و سرعت با برکناری امینی موافق کند؟!

اسناد و مدارك موجود نشان می‌دهد که در این دوران ۱/۵ ساله، با تحریکات و دسیسه‌های پنهان شاپور ریپورتر ـ اسدالله علم، که منطبق با اهداف جناح «جمهوریخواه» آمریکا و مقامات لندن بود، آشفتگی شدیدی در صحنه سیاسی کشور پدید شد. گوشه ای از این تحریکات در بیوگرافی رشیدیان‌ها شرح داده خواهد شد. با تلاش شاپور جی این «هرج و مرج» در مطبوعات داخلی و خارجی انعکاسی مضاعف می‌یافت و به مقامات واشنگتن فروپاشی شیرازه امور در ایران و خطر سلطه کمونیسم را القاء می‌نمود. بدون تردید، گزارش‌های سرهنگ گراتیان یاتسویچ، رئیس «سیا» در ایران، که اکنون از دوستان صمیمی علم محسوب می‌شد، و دیدگاه‌های ریچارد هلمز در واشنگتن[۳۰] در اثبات این نظریه به کندی سهم اساسی داشت. همانگونه که در بیوگرافی یاتسویچ دیدیم، وی بعدها پاداش بسزائی از دربار پهلوی دریافت داشت و سالهای سال نقش دلال بی‌رقیب واردات گندم ایران از آمریکا را ایفاء نمود!

علاوه بر توطئه‌های فوق علیه دولت امینی، باید به اقدامات نیروهای «ملی‌گرا» و

---

۲۸. عاقلی، ص ۵۸ـ۵۹. (در آن زمان دکتر سعید مالك استاد اعظم فراماسونری ایران بود.)

۲۹. هوشنگ مهدوی، ص ۳۶۲

۳۰. ریچارد هلمز در سال ۱۹۶۱ با کناره گیری فرانك وایزنر، ریاست «اداره کل هماهنگی سیاسی» سیا (OPC) را به عهده گرفت، که مأمور عملیات شبه نظامی و تبلیغات مخفی در جهان بود. بدین ترتیب هلمز عملاً به نفر دوم «سیا» (پس از جان مك کن رئیس «سیا») تبدیل شد. در این زمان اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، روابط دوستانه ای را با هلمز آغاز کرد. برای توضیح بیشتر به بیوگرافی ریچارد هلمز در کتاب حاضر مراجعه شود. (ج ۲، ص ۲۱۳)

«لیبرال» و «سوسیالیست» (جبهه ملی دوم، گروه خلیل ملکی، دکتر مظفر بقائی کرمانی و غیره) نیز اشاره کرد که در این سالها در انطباق با صعود «دمکرات»های آمریکائی تجدید سازمان یافته و فعالیت شدیدی را آغاز کرده بودند. هرچند امینی پیش از زمامداری، «جبهه ملی» و سایر نیروهای «ملی گرا» و «سوسیالیست» را پایگاه اجتماعی خود تلقی می کرد و به تلاش های جدّی برای جلب آنان دست زد، معهذا این نیروها خود را کارگزار «راستین» و «اصیل» خط مشی جدید آمریکا در ایران می‌دانستند و حاضر نبودند «غصب» این جایگاه توسط امینی را پذیرا شوند. به‌زعم آنان امینی در دعوی آمریکائی بودن خود صادق نبود و باطناً «انگلیسی» بود که مأموریت داشت از این طریق سیاست‌های دولت آمریکا را در ایران تضعیف و تحریف کند. به سند زیر توجه شود:

> هاشمی مدیر دبستان ملی مسعود که با عناصر طرفدار مصدق در بازار ارتباط دارد می‌گفت: طرفداران مؤثر مصدق، دکتر امینی را طرفدار سیاست آمریکا نمی‌دانند و عقیده دارند مبارزاتی که علیه دکتر امینی صورت گرفته عموماً تصنعی و مقصود از این مبارزات اغفال سیاست آمریکا بوده است که با مبارزات ظاهری که علیه دکتر امینی شود نامبرده را حامی و جانبدار سیاست آمریکا معرفی نمایند تا روزی که فشار آمریکا برای روی کار آوردن یکی از طرفداران آنها در ایران افزایش یافت، دکتر امینی را که باطناً طرفدار سیاست انگلستان است به مسند نخست‌وزیری بنشانند. شخص مذکور می‌گفت: روی این اصل اکنون طرفداران سابق مصدق دیگر از امینی حمایت نمی کنند و آنهائی که به منزل او رفت و آمد دارند اکثراً همان کسانی هستند که در منازل خرازی، جعفر بهبهانی و رشیدیان رفت و آمد می کنند. (گزارش مأمور ویژه به ساواک ـ ۱۳۳۷/۱۱/۱۵).[۳۱]

بهرروی، در سال ۱۳۴۰ نیروهای سیاسی «ملی گرا» و «لیبرال» و «سوسیالیست» داخلی در عمل متحد دربار علیه دولت امینی محسوب می‌شدند. علاوه بر اسنادی که در بیوگرافی رشیدیان ارائه خواهد شد، لازم است نقش میراشرافی را دقیق‌تر کاوش کنیم:

مهدی میراشرافی که در سال‌های ۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۲ با روزنامه *آتش* از اعضای مؤثر شبکه مطبوعاتی ـ سیاسی اینتلیجنس سرویس در ایران محسوب می‌شد و از عوامل مؤثر در سقوط دولت مصدق بود، در دوران دولت امینی نیز نقش مهمی در سقوط وی ایفاء کرد. مأمور ویژه

---

۳۱. این ارزیابی از کاراکتر سیاسی امینی هم اکنون نیز هوادارانی دارد. این دیدگاه با توجه به فعالیت‌های پیچیده انگلیسیها در ایران، معتقد است که امینی از آغاز توسط انگلیسیها به آمریکایی‌ها مربوط شد تا نقشی تعدیل‌آمیز در سیاست منطقه‌ای آمریکا در ایران ایفاء کند. ماهیت امر هرچه باشد، اسنادی که در دسترس ماست جدی و عمیق بودن کشاکش جناح دربار را با امینی نشان می‌دهد.

ساواک در گزارش مورخ ۱۳۴۱/۲/۸ چنین اطلاع می‌دهد:

... میراشرافی جهت تهیه کادر نویسندگی این روزنامه با خلیل ملکی هم رابطه گرفته و او هم عده‌ای از همفکران خود را به او معرفی کرده است و اصولاً میراشرافی تصمیم دارد که جهت مقابله و معارضه با روزنامه *کیهان* و *اطلاعات* رویهٔ چپ روی پیش بگیرد و بدین طریق جایی برای روزنامه خود باز کند و قرار است که این روزنامه از پانزدهم اردیبهشت [۱۳۴۱] مرتباً منتشر گردد و فعلاً در مورد مسئولیت سردبیری آن میان [علی اصغر] صدر حاج سیدجوادی و احمد شاملو رقابتی وجود دارد، ولی ظاهراً بایستی شاملو این پست را برعهده بگیرد. و از کسان دیگری که از جمله دوستان خلیل ملکی با این روزنامه همکاری دارند، می‌توان [منوچهر] صفا نام را نام برد که جزو هیأت تحریریه آن می‌باشد و نیز هوشنگ ستوده هم جزو اعضای هیأت تحریریه بوده...

بدینسان، علم درحالی که از سوئی توسط عوامل خود به تحریک و تشجیع عناصر «ملی‌گرا» و «چپ» علیه دولت امینی دست می‌زد، از سوی دیگر از کانال یاتسویچ و مطبوعات داخلی و خارجی به بزرگنمایی خطر حزب توده و کمونیسم می‌پرداخت و «جبهه ملی دوم» را ساخته و پرداخته «توده ای‌ها» قلمداد می‌کرد و عناصر «توده ای سابق» تحت‌پوشش خود را به عضویت در «جبهه ملی» ترغیب می‌نمود. ارتشبد فردوست در خاطرات خود می‌نویسد که یاتسویچ در نیمه سال ۱۳۴۰ از طرف شاه با او تماس گرفت و به کنترل اسامی اعضاء «جبهه ملی» پرداخت و روشن شد که حدود ۳۰ درصد لیست یاتسویچ «توده ای» هستند. به گفته فردوست این اقدام سبب شد که یاتسویچ از سوی واشنگتن نشان دریافت دارد و از فردوست نیز تشکر شود![۳۲] در توضیح این پدیده، باید گفت که در این سالها حزب توده فاقد شبکه جدی در داخل کشور بود، و عناصر مورد اشاره فردوست در واقع اعضای حزب توده در سال‌های ۱۳۲۰ـ۱۳۳۲ محسوب می‌شدند که در این زمان عموماً از فعالیت سیاسی بریده و تحت‌پوشش علم قرار داشتند و در مواردی «منابع اطلاعاتی» شبکه اینتلیجنس سرویس و ساواک بودند. در بیوگرافی رشیدیان اسنادی پیرامون ارتباطات اسدالله رشیدیان با این عناصر «توده ای» ارائه خواهیم داد.

شرح تفصیلی توطئه‌ها علیه دولت امینی نیازمند بررسی مشروحی است[۳۳] و تنها

---

۳۲. همین کتاب، ج ۱، ص ۳۳۹

۳۳. محمدعلی (همایون) کاتوزیان می‌نویسد: «چند هفته پس از بازگشتش به ایران، شاه و عواملش برای وادار کردن امینی به استعفاء دام بزرگی در مقابل جبهه ملی پهن کردند و جبهه ملی هم به روال متعارف خود در آن افتاد: در اول بهمن ۱۳۴۱، گروهی از کماندوهای ارتش با تجهیزات کامل به دانشگاه تهران یورش بردند ←

می‌افزائیم که مجموعه این ترفندها سبب شد که کندی از تشدید وخامت اوضاع در ایران به هراس افتد و به این نتیجه رسد که در ایران تنها سلطنت مطلقه شاه است که می‌تواند مانع سقوط کشور به دامان «کمونیسم» شود. ثمرهٔ این اقدامات در مسافرت ۲۵ فروردین ۱۳۴۱ شاه به آمریکا نمایان شد و مقامات واشنگتن متقاعد شدند که استراتژی «اصلاحات» آنان به دست شخص شاه و با نام «انقلاب شاه و ملت» اجرا شود. بدین ترتیب، طرح آمریکائی «انقلاب سفید» به یك طرح آمریکائی ـ انگلیسی استحاله یافت!»[۳۴]

با برکناری امینی، اسدالله علم به عنوان چهره ای که کاردانی خود را در هدایت و کانالیزه کردن جریانات روز به اثبات رسانیده و این «لیاقت» مورد تائید متفق عالی‌ترین مقامات اطلاعاتی غرب در مسایل ایران (لرد ویکتور روچیلد، شاپور ریپورتر، گراتیان یاتسویچ) بود و به پاس «خدمات» وی به شاه، به نخست‌وزیری رسید و مأموریت یافت که با سرکوب و تطمیع، سیاست و کیاست، زور و پول، تنش‌های ایجاد شده در دوران امینی را مهار کند و در جوّی کنترل شده و مطمئن «انقلاب سفید» را آغاز نماید،[۳۵] غافل از آنکه این تنش‌ها سرآغاز برآمد

→ و تظاهرات بزرگی را که در صحن آن جریان داشت برهم زدند... این یورش که از مدت‌ها پیش تدارك آن دیده شده بود، هدفی دوگانه داشت: دادن درس سختی به دانشجویان و مهم‌تر از آن سرنگون کردن دولت... در روز پیش از تظاهرات، اطلاعاتی در مورد توطئه شاه درز کرده بود که مسئولان فعالیت‌های دانشجوئی در رهبری جبهه کمترین توجهی به آن نکردند. در واقع به احتمال بسیار زیاد تنی چند از رهبران جبهه ـ به دلایلی که هنوز کاملاً روشن نشده است ـ با وجود اطلاع قبلی از توطئه شاه اصرار داشتند که در آن روز تظاهرات برپا شود...» (*اقتصاد سیاسی ایران*، ج ۲، ص ۱۱۷).

لازم به توضیح است که تظاهرات فوق در اول بهمن ۱۳۴۰ رخ داد و سفر شاه به آمریکا پس از آن (۲۵ فروردین ۱۳۴۱) بود و نه پیش از آن.

۳۴. شاه بعدها در مصاحبه‌ای با حسنین هیکل، روزنامه‌نگار مصری، گفت: «تمام نیروها مرا به طرق سخت آزمایش کردند؛ انگلستان در زمان مصدق و آمریکا در زمان بحران امینی مرا آزمایش کردند...» (مجموعه *اسناد لانه جاسوسی آمریکا*، ج ۱، ص ۳۶).

۳۵. بدین ترتیب نام علم «انگلیسی» به عنوان نخست‌وزیر مجری طرح آمریکائی کندی ـ روستو ثبت شد. محمدرضا پهلوی در تاریخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۹ با لحنی صمیمی استعفای علم را چنین پذیرفت: «جناب اسدالله علم ـ استعفای شما از نخست‌وزیری ملاحظه و پذیرفته شد. خدمات پرارزشی که در دوره نخست‌وزیری انجام داده اید بزرگترین افتخار شما خواهد بود زیرا مصادف بوده است با انقلاب بزرگ ۶ بهمن ماه ۱۳۴۱ و تمام اقدامات دیگری که در تکمیل انقلاب در سال ۱۳۴۲ انجام گرفت. عواطف مخصوص خودمان را به شما و همکاران شما ابلاغ می‌نمائیم. خدمتگزاری و صمیمیت و فداکاری شما را هرگز فراموش نخواهیم کرد.»

نیروهای اصیل و مردمی بود؛ نیروهائی که نه از درون «فضای باز سیاسی» کندی و از میان سیاست‌پیشه گان حرفه‌ای، بلکه از اعماق جامعه برون آمدند و با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دولت انگلیسی ـ آمریکائی اسدالله علم را به سقوطی مفتضح کشیدند.

امینی پس از صدارت

سقوط دولت امینی، هرچند پایان اوج زندگی سیاسی اوست، معهذا نقش وی در دیپلماسی آمریکا به پایان نرسید و امینی تا سال ۱۳۴۷ به حیاتی بی‌رمق ادامه داد. در این سالها امینی به عنوان یك مهرهٔ ذخیره و یك آلترناتیو برای شرایط اضطراری و محتمل و به عنوان محوری برای حفظ نیروهای سیاسی «ملی‌گرا» و لیبرال در مدار سیاست خارجی آمریکا محفوظ ماند. این نقش امینی را ساواك چنین بیان می‌دارد:

> بانوانی که از لحاظ خانوادگی با خانواده دکتر علی امینی مربوط می باشند و در جلسات بسیار خصوصی خانوادگی شرکت می کنند می گویند: دکتر امینی در جلسات بسیار خصوصی گفته است: کار سیاسی من در ایران خاتمه پیدا نکرده است... بالاخره روزی با قدرت بیشتر روی کار خواهم آمد... از فحوای گفتار بانوانی که با خانواده دکتر علی امینی ارتباط بسیار خصوصی دارند چنین برمی‌آید که دکتر امینی به نام کاندید ریاست جمهوری از طرف جناحی از دیپلماسی آمریکا مورد حمایت قرار دارد و در انتظار فرصت مناسبی می گردند تا آمریکائی‌ها از جنگ ویتنام فراغت حاصل کرده به خاورمیانه توجه نمایند... (سند ساواك ـ مورخ ۱۳۴۵/۶/۷).

مقامات اطلاعاتی شوروی در ایران نیز نسبت به نقش امینی در دیپلماسی آمریکا شناخت کافی داشتند و درباره فعالیت‌های او در سال‌های ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۶ چنین اظهارنظر می نمودند:

> روز ۴ شنبه ۴۲/۶/۲۷ اناتولی آنیسیموف کاردار سفارت شوروی درباره فعالیت‌های دکتر امینی در جریان انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی اظهارنظر نموده: امینی یك سیاستمدار است و تا پشتش محکم نباشد دست به چنین کارهائی نمی‌زند. او با درخشش همکاری می کند، فرهنگی‌ها به درخشش علاقه دارند و اگر درخشش در کارش استوار باشد می توان گفت نیروی بزرگ روشنفکران از آنها حمایت می کنند. علیهذا این یك گروه مخالف در سیاست ایران است و این گروه مخالف را حتماً خارجی‌ها حمایت می کنند. (گزارش مأمور ویژه به ساواك ـ ۱۳۴۲/۷/۹).

این نقش امینی با سقوط دولت «دمکرات» لیندون جانسون و صعود ریچارد نیکسون در آبان ۱۳۴۷ به پایان رسید و از آن پس امینی چهره ای «مرده» و «فراموش شده» تلقّی گردید. طی

این سالها نقش امینی به عنوان یك مهره ذخیره در دیپلماسی آمریکا برای شاه کاملاً شناخته شده بود و لذا او تا سال ۱۳۵۰ با دلهره و وسواس کم‌نظیری زندگی سیاسی و خصوصی امینی را زیر ذره بین ساواك قرار داد. در پرونده قطور امینی دستورالعمل‌ها و طرح‌های عملیاتی متعددی موجود است که طبق دستور موکد شاه برای کنترل کامل امینی و کشف ارتباطات وی با مأمورین ویژه آمریکا اجرا می‌گردید و «گوش»های ساواك به خصوصی‌ترین زوایای زندگی امینی رسوخ داشتند و تلفن وی تا اوائل سال ۱۳۵۰ بطور دائم کنترل و ضبط می‌شد!

برمبنای انبوه اسناد موجود، به بررسی مهم‌ترین فعالیت‌های امینی پس از صدارت می‌پردازیم. این دوران از زندگی امینی را می‌توانیم به ۴ مرحله تقسیم کنیم:

الف ـ سالهای «انقلاب سفید»: درباره فعالیت امینی در دوران دولت اسدالله علم، یعنی در سالهایی که طرح «انقلاب سفید» او غاصبانه توسط حریفی رند اجرا می‌شد و این امر امینی را سخت آشفته می‌کرد، به ذکر ۵ سند می‌پردازیم:

سند اول:

اطلاعاتی درباره دکتر علی امینی و جلسات منزل وی

۱ـ منظور از تشکیل جلسات: دکتر علی امینی... پس از بازگشت از آمریکا در دوره حکومت دکتر اقبال به منظور مبارزه با دولت وقت و شرکت در فعالیت‌های انتخاباتی به تشکیل جلساتی در منزل خویش در بعدازظهر روزهای ۵ شنبه مبادرت ورزید و به علاوه بعضاً در جلساتی که در مساجد، انجمن‌های محلی و محلات دیگر تشکیل می‌گردید شرکت می‌جست. جلسات روزهای ۵ شنبه منزل دکتر امینی تقریباً تا انتصاب وی به نخست‌وزیری ادامه داشت و تعدادی از دوستان، اقوام و طرفداران مشارالیه و گروهی از مخالفین دولت وقت و افراد فرصت‌طلب و اشخاصی که گرفتاری‌هایی در مؤسسات دولتی داشتند به منظور اخذ توصیه دراین جلسات شرکت می‌نمودند. در دوره نخست‌وزیری دکتر امینی جلسات مذکور تعطیل بود. نامبرده پس از بازگشت از سفر خارج از کشور (که به دنبال استعفای وی از نخست‌وزیری صورت گرفت) مجدداً جلسات منزل خود را دایر ساخت و تقریباً همه روزه جمعی از دوستان و طرفداران مشارالیه به‌طور خصوصی یا دستجمعی دراین جلسات حضور می‌یافتند، ولی مدتی است که جلسات عمومی به کلی تعطیل شده لیکن پاره‌ای از اوقات برخی از دوستان و طرفداران وی به طور خصوصی در منزل نامبرده حضور می‌یابند. منظور دکتر امینی از تشکیل اینگونه جلسات داشتن رابطه محکم با طرفداران خویش و جلب طبقات مختلف به سوی خود و استفاده از اطلاعاتی است که پیرامون مسائل مختلف مملکتی دراین جلسات مطرح می‌شود.

.....

۴ـ وابستگی به احزاب و دستجات و میزان نفوذ در طبقات مختلف: دکتر امینی فعلاً به

هیچ یك از احزاب سیاسی وابستگی ندارد، ولی از طریق محمد درخشش، وزیر سابق فرهنگ، با باشگاه مهرگان و جامعه لیسانسیه‌ها به درخشش بطور غیرمستقیم ارتباطاتی دارد. ضمناً با برخی از انجمن‌های محلی و گردانندگان آن‌ها نیز مربوط است. نامبرده در محافل سیاسی به عنوان رجل طرفدار دیپلماسی آمریکا معرفی شده و برخی نیز مشارالیه را باطناً از طرفداران سیاست انگلیس می‌دانند. وی در بین فرهنگیان، کارمندان وزارت دارائی و گروهی از بازرگانان و بعضی از اعضای انجمن‌های محلی دارای نفوذ و طرفدارانی است. توضیح اینکه در حال حاضر از تعداد طرفداران نامبرده به نسبت دوره زمامداری و یا هنگام استعفای وی از صدارت به میزان زیادی کاسته شده اند، زیرا در گذشته پاره ای از طبقات مختلف مردم تصور می‌کردند برنامه‌های اصلاحی بزرگ نظیر اصلاحات ارضی طبق نقشه و به ابتکار دولت دکتر امینی اجرا می‌شود، ولی پس از آن که ملاحظه نمودند دولت بعدی نیز این برنامه‌ها را به شدت اجرا می‌کند و دریافتند که در حقیقت مبتکر اصلی شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه هستند، لذا بتدریج از میزان طرفداران نامبرده کاسته شد...

سند دوم:

طبق اطلاع واصله آقای دکتر امینی برای آقای دکتر باهری وزیر دادگستری پیغام فرستاده است که دنیا به آخر نرسیده و گذر پوست به دباغخانه خواهد افتاد. آقای دکتر امینی معتقد است که وزیر دادگستری علیه ایشان مشغول پرونده‌سازی است. چند پرونده آقای دکتر امینی در دادگستری که ممکن است به جریان بیفتد از این قرار است:

الف: پرونده خرید ۱۵۰ دستگاه کامیون جمس در زمان وزارت دادگستری دکتر امینی که بدون مناقصه و انجام تشریفات قانونی ابتیاع شده است.

ب: پرونده مربوط به هزینه‌های سفارت ایران در آمریکا در زمان سفیرکبیری آقای دکتر امینی در اتازونی

ج: پرونده مربوط به خرید برنج از اندونزی و چند پرونده دیگر. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۲/۵/۲۰).

سند سوم:

جناب‌زاده یکی از دوستان دکتر علی امینی گفت: دکتر امینی اسناد و مدارکی که در دوران نخست‌وزیری خود از سوءاستفاده‌ها و اعمال نفوذهای خانواده سلطنتی در ۲۰ سال اخیر به وسیله وزراء مورد اعتماد خود تهیه کرده، آنها را در یکی از بانك‌های کشورهای اروپائی به امانت سپرده که اگر قرار شود در ایران مبارزه ای را علیه او آغاز کنند او به وسیله همسر و ایادی دیگر خود در اروپا آن اسناد و مدارك را دراختیار جراید مهم دنیا و سازمان ملل متحد قرار داده و از آن علیه دربار ایران بهره برداری تبلیغاتی نمائید. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۲/۶/۱۷).

سند چهارم:

طبق اطلاع، خلیل ملکی رهبر جامعه سوسیالیست‌های ایران نهضت ملی هنگام مسافرت به خارج از کشور به اعضای هیأت اجرائیه نیروی سوم توصیه کرده است که با محمد درخشش وزیر سابق فرهنگ در تماس باشند. بدین جهت در حال حاضر رابطه و تماس‌هائی بین عناصر مشروحه زیر که همگی عضو هیأت اجرائیه جامعه سوسیالیست‌ها می‌باشند با درخشش و هم‌چنین دکتر علی امینی برقرار است: مهندس [ابوالقاسم] قندهاریان، رضا شایان، منوچهر صفا، عباس عاقلی‌زاده، محمدحسین سرشار، دکتر [رحیم] عابدی... چند روز قبل دکتر عابدی به اتفاق مهندس قندهاریان و منوچهر صفا نزد آقای دکتر امینی رفته‌اند و دکتر عابدی خود را لیدر نیروی سوّم معرفی و گفته است هر دستوری بدهید آقایان سوسیالیست‌ها اجرا خواهند کرد. از این جریان دکتر حاج سیدجوادی نیز که در این ارتباط دخالت دارد ناراحت شده و اظهارنموده که نیروی سوّم لیدری به جز خلیل ملکی ندارد...[۳۶] (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۲/۷/۱۱).

سند پنجم:

... به وسیله مأمورین نفوذی... فعالیت‌های نامبرده بالا ظرف مدت ۲ ماه گذشته به طریق غیرمحسوس تحت نظر گرفته شده و نتیجه به شرح ذیل به استحضار می‌رسد:

پس از آنکه توسط دکتر امینی، درخشش، مهندس فریور و نورالدّین الموتی اعلامیه‌ای علیه انجام انتخابات مجلس در تهران توزیع شد، به وسیله مأمور نفوذی با دکتر امینی ملاقات به عمل آمد و یك نسخه از متن اعلامیه مزبور که به زبان انگلیسی پلی‌کپی و توزیع شده بود توسط ایشان دراختیار مأمور ویژه قرار گرفت که طبق اظهار خصوصی دکتر امینی این اعلامیه

---

۳۶. در اینجا ضرور است درباره برخی تئوری‌های مارکسیستی که در این سال‌ها به سود سیاست‌های آمریکا رواج داده شد، توضیح دهیم. اساس این تئوری‌ها در سال ۱۳۳۱ توسط خلیل ملکی ریخته شد. وی تنازعات درونی ایران را تضاد میان فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور (وابسته) می‌دانست و معتقد بود که بورژوازی وابسته یك نیروی مترقی است و باید از آن حمایت شود تا ریشه فئودالیسم را از میان بردارد. فوادروحانی می‌نویسد: «در بین پیروان نهضت ملی یك نفر یعنی خلیل ملکی عقیده داشت که دوراندیشی ایجاب می‌کند جبهه ملی بنا را برسیاست و روش مصلحتی همکاری با جناح لیبرال و مترقی طبقه حاکمه بگذارد تا موقعیت خود را مستحکم کند... ملکی در سال ۱۳۳۹ انشعاب کرد و با تشکیل نیروی سوم، جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را به وجود آورد...» (*زندگی سیاسی مصدق*، ص ۵۷۶). معهذا، در دوران ۱/۵ ساله حکومت امینی «سوسیالیست»ها و جبهه ملّی عملاً در جهت متضاد با تئوری فوق گام برداشتند و همانگونه که دیدیم در همگامی با رشیدیان و میراشرافی از ارکان توطئه شاه ـ علم علیه امینی بودند و به همین دلیل نیز برخی از سران آنها توسط امینی بازداشت شدند. پس از سقوط دولت امینی و نخست‌وزیری علم، جامعه سوسیالیست‌ها در واقع انتقاد از خود نمود و در بیانیه مرداد ماه ۱۳۴۱ نوشت: «باید مراقب بود که در قبال بورژوازی کمپرادور و بخصوص قشر ضدفئودال آن روشی اتخاذ نشود که منجر به تقویت فئودالیزم گردد.»! براساس این تئوری است که در سالهای پس از سقوط امینی، همکاری نزدیك ←

برای مقامات سفارتخانه‌های خارجی در تهران ارسال گردیده است و ضمناً اطلاعاتی به دست آمد مبنی براینکه دکتر امینی با عده‌ای از افراد سرشناس تماس‌هایی دارد که اغلب نیز از دوستان سابق ایشان هستند و چند مرتبه هم نامبرده با بعضی از خارجی‌ها و افراد وابسته به آن‌ها ملاقات‌هایی به عمل آورده است. رویهمرفته دکتر امینی در کلیه ملاقات‌ها نزد دوستان خود از وضع کشور انتقاد می‌نماید و از اینکه چند بار برای ادای توضیحاتی به دادگستری احضار شده، آن را عکس‌العمل دستگاه نسبت به اقدامات گذشته خود در امر مبارزه با فساد ذکر می‌نماید.

باید گفت که مقامات مؤثر آمریکائی در تهران نسبت به تجدید زمامداری دکتر امینی نظر موافقی ندارند و روش اعلیحضرت همایون شاهنشاه را برای اجرای برنامه‌های اصلاحی کشور مفیدتر و مؤثرتر می‌دانند و دکتر امینی کوشش فراوانی در حال حاضر جهت جلب نظر خارجی‌ها نسبت به خود به عمل می‌آورد. دکتر امینی ظرف مدت فوق‌الذکر با نورالدّین الموتی، محمد درخشش وزرای سابق، شریف‌العلما، دکتر فرهاد رئیس سابق دانشگاه تهران و مهندس فریور دائماً در تماس بوده و غیر از نامبردگان با افراد دیگری ملاقات‌هایی داشته است.

بطور کلی دکتر امینی منتظر فرصت مناسبی می‌باشد که با جلب اعتماد خارجی‌ها و حمایت آن‌ها مجدداً روی کار بیاید و برای رسیدن به هدف خود با احتیاط فوق‌العاده اقداماتی می‌نماید و البته چون فرد زیرك و واردی است به اصطلاح مدرك به دست کسی نمی‌دهد. از جمله ملاقات‌های دکتر امینی با خارجی‌ها روز ۴۲/۷/۲۴ در منزل شریف، مترجم سفارت آمریکا در تهران، واقع در یوسف‌آباد با ۲ نفر از مقامات آمریکائی انجام شده و جالب اینکه در

→ نیروهای «ملی‌گرا» و «سوسیالیست» را با او شاهد هستیم.

در همین زمان توسط فردی بنام محمود توکلی تئوری تضاد انگلیس و آمریکا پرداخت شد. او در جزوه ای بنام چه باید کرد؟ (منتشره در فروردین ۱۳۴۱) نوشت که امپریالیسم حاکم برایران امپریالیسم انگلیس است و تبلیغات ضدامریکائی در ایران توسط عوامل انگلستان دامن زده می‌شود، پایگاه داخلی امپریالیسم انگلیس در ایران فئودالیسم است و تضاد اصلی جامعه ایران تضاد میان بورژوازی وابسته (هوادار امپریالیسم آمریکا) و فئودالیسم (هوادار امپریالیسم بریتانیا) می‌باشد. او از این تئوری نتیجه گرفت: «شکی نیست که نهضت در این میان باید بدون کمترین ترس و درنگ جانب بورژوازی وابسته را بگیرد. این کار، یعنی حمایت از بورژوازی وابسته علاوه براینکه از لحاظ تاریخی حرکتی در جهت تکامل جامعه است و پیروزی بورژوازی وابسته خواه ناخواه به حیات مادی و معنوی نهضت انقلابی کمك می‌کند، ملت ایران نیز از شرّ فاسدترین و وحشی‌ترین دشمن بیرحم مرتجع خود یعنی فئودالیزم ایران نجات می‌یابد.» براساس این دیدگاه، که به «مارکسیسم آمریکائی» شهرت یافت، برخی از روشنفکران چپ «انقلاب سفید» را حرکتی مترقی و در جهت «رشد نیروهای مولّده» در ایران دانسته و شاه را یك چهره «ضدفئودالی» ارزیابی کردند. انطباق این تئوری با استراتژی روستو حیرت‌انگیز است و تردیدی باقی نمی‌گذارد که نظریه فوق توسط کارشناسان «سیا» ارائه شده است.

همین روز سرلشکر ضرغام، رئیس بانك اصناف، نیز در آن محل بوده است... (سند ساواك ـ ۱۳۴۲/۹/۳).

ب ـ سالهای آغازین دولت هویدا: در اولین سالهای دولت امیرعباس هویدا، امینی را هم‌چنان سرگرم تماس با عناصر مختلف می یابیم:

در منزل دکتر علی امینی عده ای در حدود ۱۲ نفر و از جمله ۳ نفر از اعضاء معروف جبهه ملی به اسامی ماشاءالله پولادی، دکتر شایورد و معارفی اجتماع داشته اند. در این جلسه دکتر امینی مدت یك ربع به طور خصوصی در یکی از اطاق ها با اعضای جبهه ملی ملاقات و مذاکره نموده و حتی تا پله های راهرو منزل آن ها را بدرقه نموده...

نظریه منبع: بطوری که مشاهده می شود وضع ملاقات های دکتر امینی با اعضاء فعال جبهه ملی بیش از پیش گسترش یافته و حتی به طور خصوصی و محرمانه با آن ها در ظرف هفته دید و بازدید دارد و اینطور تصور می شود که چون مرگ مصدق نزدیك است امکان دارد پس از ایشان دکتر امینی را جانشین وی کنند.

نظریه رهبر عملیات: از یکی از منابع ورزیده درخواست شده تا ضمن ملاقات و تماس با عناصر فعال و وارد جبهه ملی، وضع فعلی جبهه و اهداف آینده آن را تعیین و اعلام نماید تا ضمن بررسی آن در صورت تصویب هرگونه اقدام مقتضی به منظور خنثی نمودن فعالیت و عملیات آن ها انجام شود. (سند ساواك ـ مورخ ۱۳۴۴/۹/۷).

در منزل دکتر علی امینی بانو ایران اعلم، اشعری از طلاب و وعاظ، مهندس خوش خلق از اعضای سازمان برنامه و هیأت خواهرزاده علی هیأت رئیس پیشین دیوانعالی کشور اجتماع داشته اند. در این جلسه بانو ایران اعلم و دکتر امینی در یك اطاق مذاکرات خصوصی انجام داده اند و بحث مهمی صورت نگرفته است. گفته می شود بانو ایران اعلم با اعضاء سازمان سیا روابطی نزدیك دارد. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۴/۹/۱۴).

ج ـ سالهای ۱۳۴۶ـ۱۳۴۷: سال‌های ۱۳۴۶ ـ ۱۳۴۷ برای محمدرضاپهلوی مقطع حسّاس و نگرانی آوری بود. او که تجربه تلخ دوران کندی را به یاد داشت به شدت دلواپس انتخابات قریب الوقوع در آمریکا بود و لذا به توصیه شاپورجی و علم به سرمایه گذاری کلان در انتخابات آمریکا به سود ریچاردنیکسون کاندید «حزب جمهوریخواه» و علیه هوبرت همفری کاندید «حزب دمکرات» دست زد. انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نه تنها شاه، بلکه گروه های لیبرال و «ملی گرا»ی داخلی را نیز به تحرّك واداشت. شاه که به شدت از پیروزی احتمالی «دمکرات»ها و صعود مجدد امینی به قدرت واهمه داشت، در اوایل سال ۱۳۴۶ از نتایج عملیات ساواك ابراز نارضایی کرد و به دستور او کنترل امینی وارد مرحله جدیدی شد. سیر فعالیت امینی را در این مقطع با گزیده ای از اسناد ساواك پی می گیریم:

سند اول:

مهندس رحمت‌الله مقدم ضمن بحث خصوصی درباره اوضاع ایران گفت: درحال حاضر وضع دکتر امینی خیلی خیلی بهتر از سال ۳۹ می‌باشد که خود را کاندیدای نخست‌وزیری کرده بود و بهبود روابط سیاسی ایران و آمریکا در درجه اول بستگی به روی کارآمدن دکتر امینی دارد و این امر در مسافرت آینده شاهنشاه به آمریکا به صورت قطعی درخواهد آمد... در صورتی که نتوانند روی دکتر امینی توافق حاصل نمایند در درجه دوم دکتر جهانگیر آموزگار که هم‌اکنون در آمریکا به عنوان رئیس دفتر اقتصادی ایران خدمت می‌کند این شانس را دارد و او هم متکی به دکتر امینی خواهد بود...

نظریه ساواک تهران: با توجه به روابط نزدیک مهندس رحمت‌الله مقدم با دکتر امینی بایستی درباره اظهارات وی به شرح فوق تأمل شود و معلوم گردد که مأخذ گفته‌های مهندس مقدم چه شخص و یا اشخاصی بوده‌اند زیرا مهندس مقدم از جمله افراد وابسته به باند آمریکائی‌ها شناخته شده است... (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۶/۲/۶).

سند دوم:

دکتر امینی با جمعیت نهضت آزادی در ارتباط می‌باشد و این نزدیکی از مدت‌ها قبل شروع شده و واسطه آن‌ها در زمانی که سران نهضت آزادی در زندان بودند شخصی بنام ذوالقدری بود و در حال حاضر نیز رحیم خبازباشی رابط بین آنها می‌باشد و درگذشته نیز بارها مشاهده گردیده که این شخص پیغام‌هایی از طرف دکتر امینی به مهندس بازرگان می‌رساند و احوالپرسی می‌نمود... (سند ساواک ـ ۱۳۴۶/۸/۳۰)

سند سوّم:

محترماً به استحضار می‌رساند: دکترعلی امینی اخیراً روابط صمیمانه‌ای با سران افراطی جبهه ملی بخصوص با سران نهضت آزادی برقرار کرده و یك نوع تفاهم و هماهنگی بین او و جمعیت موصوف ایجاد گردیده است. گزارشات واصله حاکیست:

۱ ـ مشارالیه در مجلس جشن عروسی دختر دکتریدالله سحابی حضور یافته و با اکثر افراد شرکت‌کننده که عبارت بودند از باقر کاظمی، آیت‌الله سیدرضا فریدزنجانی، مهندس مهدی بازرگان،... هدایت‌الله متین دفتری، سرتیپ بازنشسته مسعودی، سرهنگ بازنشسته عزیزالله امیررحیمی، ابوالفضل وکیلی، محمدبسته‌نگار، داریوش فروهر، عباس رادنیا، دکترحسین عالی، فرخ قالیچه‌چیان و توکلی... گرم گرفته و بیشتر سعی او این بوده است که نظر آنها را به خود جلب نماید.

۲ ـ گزارش واصله از بخش ۳۲۱ حاکیست که ارتباط دکتر امینی با سران نهضت آزادی از طریق منابع مختلفه تائید گردیده است.

۳ ـ ساواک تهران طی گزارشی اشعار می‌دارد، راننده دکتر امینی در جلسه‌ای اظهار داشته است عناصر جبهه ملی از نامبرده دعوت نموده‌اند که رهبری جبهه موصوف را به عهده

بگیرد لکن دکتر امینی از این دعوت استقبال ننموده است... (سند ساواک ـ ۱۳۴۶/۱۱/۲۴).

سند چهارم:

چند روز قبل داریوش فروهر جلسه‌ای تشکیل داده و در آن جلسه عده‌ای از رهبران و کادر درجه اوّل حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌ها از جمله میرحسین سرشار شرکت داشته‌اند. این جلسه به منظور تشکیل یك جبهه ائتلافی و جمع‌آوری دستجات اپوزیسیون و مخالف دولت بوده است. در آن جلسه پیشنهاد شده: هر طور شده از دار و دسته محمد درخشش و دکتر علی امینی استفاده شود و دکتر علی امینی را به عنوان سمبل جریان عَلَم نمایند. این پیشنهاد از طرف اکثریت حاضرین به تصویب رسیده است و میرحسین سرشار پیشنهاد نموده از امینی باید به عنوان یك نفر بورژوازی ملی استفاده شود و نه به عنوان یك رهبر اصیل انقلابی واقعی. ضمناً بعضی مواقع جلسه و تماسی بین رهبران حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیستها به منظور همکاری و در موقع لزوم تشکیل یك جبهه مرکب از دستجات مخالف دولت تشکیل می‌گردد... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۶/۱۲/۷).

سند پنجم:

در اواخر سال ۱۳۴۶ و با آغاز رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا، شاه گزارش جامعی از فعالیت‌های امینی خواست و برای تهیه این گزارش بخش ۳۱۲ ساواك در تاریخ ۱۳۴۶/۱۲/۱۹ جمع‌بندی مشروحی را به مدیرکل سوم ساواك ارائه داد. برای اجتناب از تفصیل گزیده‌ای از این جمع‌بندی درج می‌گردد:

... دکتر مهدی امینی پسر ابوالقاسم امینی که با والاگهر شهرام پهلوی در یك شرکت مواد غذائی سرمایه‌گذاری کرده به محیط دربار رفت و آمد دارد و تمام اخبار دربار شاهنشاهی را از این طریق اخذ و طی ملاقات‌هایی دراختیار دکتر علی امینی عموی خود قرار می‌دهد... دکتر علی امینی در تاریخ ۱۳۴۵/۵/۲۲ از... دکتر رحیم عابدی عضو سابق کمیته مرکزی نیروی سوم و جامعه سوسیالیستها دعوت کرده که به منزلش بروند و آنها این دعوت را پذیرفته‌اند... بانوانی که از لحاظ خانوادگی با دکتر امینی در تماس هستند و در جلسات کاملاً خصوصی او [!] شرکت می‌کنند در شهریور ماه سال ۴۵ درباره کار سیاسی او و اینکه شخصاً گفته هنوز کار سیاسی‌اش در ایران خاتمه پیدا نکرده مطالبی گفته‌اند و از فحوای کلام آنها استنباط شده که جناحی از دیپلمات‌های آمریکا او را به نام کاندیدای ریاست جمهوری در فرصت مناسب... معرفی خواهند کرد... دکتر مهدی امینی برادرزاده علی امینی (فرزند ابوالقاسم امینی) در تاریخ ۴۵/۶/۲۵ با مهندس احمد مصدق ملاقات کرده است...

دکتر علی امینی با خلیل ملکی رهبر جامعه سوسیالیست‌ها و سایر سران این جامعه که در سال ۴۴ به اتهام ضدیت با سلطنت مشروطه تحت تعقیب واقع و محکومیت حاصل کردند دارای روابطی بوده و می‌باشد و خلیل ملکی، دکتر امینی را جناح لیبرال و مترقی هیأت حاکمه می‌داند و به همین لحاظ همیشه همکاری با او را به دستجات مخالف توصیه می‌کند. دکتر

امینی پس از آزادی ملکی از زندان به ملاقات او رفته و با هم ارتباطاتی برقرار کرده اند و خلیل ملکی معتقد است که باید با سازش با دکتر امینی زمینه پیشرفت و وصول به هدف را از این طریق فراهم آورد. نامبرده... با دکتر رحیم عابدی همکار سیاسی خلیل ملکی جلساتی در منزل دکتر امینی داشته اند. برابر گزارشات رسیده در مراسم هفته و چهلم مرگ تختی ایادی خلیل ملکی با اشاره نامبرده تظاهراتی در ابن‌بابویه برپا کرده و شعارهای کمونیستی و ضدرژیم داده اند ونیّت آنها در اجرای نظریات دکتر امینی این بوده که مقامات خارجی را متوجه بدبینی مردم نسبت به دولت فعلی و کمونیسم در ایران بنمایند.

دکتر امینی با دکتر یدالله سحابی، مهندس مهدی بازرگان... [که] با عفو ذات ملوکانه در سال جاری آزاد گردیده اند دارای روابط نزدیکی بوده و هست و قرائن این ارتباط عبارت بوده از مکالمات تلفنی مرتبی که با نامبردگان داشته و پس از آزادی آنها به ملاقاتشان رفته و نیز در عروسی دختر دکتر یدالله سحابی علیرغم بی‌اعتنائی‌هایی که از طرف بعضی از عناصر جبهه ملی نسبت به او می‌شده تا پایان مراسم در مجلس حاضر و با سران جبهه ملی و نهضت آزادی با گرمی و صمیمانه مذاکره می‌کرده است. در تاریخ ۱۳۴۶/۱۱/۲ هوشنگ راننده نامبرده در جلو منزل محمدخسروشاهی رئیس اتاق بازرگانی گفته: برخلاف آنچه تصور می‌رود عناصر جبهه ملی زیاد هستند و اعضاء و دانشجویان دانشگاه جزو جبهه ملی می‌باشند و اخیراً هم اطراف دکتر امینی می‌گردند که او رهبری جبهه ملی را بپذیرد ولی هنوز دکتر امینی قبول نکرده و شاید درآینده قبول کند. حسین کی‌استوان عضو کادر رهبری جبهه ملی و کارمند وزارت دارائی در برخی جلسات منزل دکتر امینی شرکت و با بازگو کردن امور مالیاتی انتقاداتی درباره نحوه وصول مالیات بردرآمد به عمل آورده است. طبق اطلاع داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران که به اتفاق خلیل ملکی و هدایت‌الله متین دفتری مجدانه برای احیاء جبهه ملی می‌کوشد در یك جلسه خصوصی... گفته است: ما نباید به صرف اینکه دکتر امینی عاقد قرارداد ننگین نفت است از او کناره گیری کنیم، در هرحال او در رأس جناح مترقی هیأت حاکمه است و هرچه باشد از دیگران بهتر خواهد بود. اطلاع دیگر حاکیست که دار و دسته داریوش فروهر و خلیل ملکی با اشاره دکترعلی امینی در مراسم هفته و چهلم مرگ تختی درصدد برآمدند که شعارهای تند و خلاف رژیم و به نفع کمونیست‌ها بدهند. از جهت دیگر دکتر امینی عده ای خبرنگار خارجی و یك یا دو نفر آمریکائی را به محل فرستاده تا آنها از مراسم عکسبرداری کنند و عکس العمل و نارضایتی مردم را نسبت به دولت و نیز پیشرفت کمونیسم را در ایران به اطلاع مقامات آمریکائی برسانند و آمریکائی‌ها که با تجربه از جنگ ویتنام از ایجاد ویتنام دومی وحشت دارند درصدد چاره جوئی برآیند و در انتخاب دکتر امینی و اصرار روی نخست‌وزیری او مصمم‌تر شوند هدایت‌الله متین دفتری در روز ۱۴ اسفند جاری در محل دفن دکتر مصدق... در یك مذاکره خصوصی گفته است: در حال حاضر بین شاهنشاه ایران و دولت آمریکا روابط سخت تیره شده است زیرا مسئله ویتنام و مسایلی که آمریکا در این کشور دیده درس عبرت بزرگی برای سیاستمداران آمریکائی بوده و دیگر حاضر نیستند در جای

دیگری از جهان با چنین وضعی روبرو شوند و به همین جهت با بررسی اوضاع ایران به این نتیجه رسیده اند تا دولتی کاملاً طرفدار و مجری نظرات آنها که در عین حال وجاهت ملی داشته باشد روی کار بیاید و مسأله زمامداری دکتر امینی را پیشنهاد کرده اند لکن شاهنشاه آریامهر قبول نفرموده اند...

سند ششم:

آقای شریعتمداری ضمن تماس با منزل دکتر امینی در نظر داشت با مشارالیه مذاکره نماید لکن موفق نگردید و قرار شد روز شنبه جهت تبریك عید به منزل وی مراجعه نماید. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۷/۱/۷).

سند هفتم:

۴۷/۷/۵ آقای شریعتمداری قصد داشت با امینی صحبت نماید لکن موفق نگردید و به بچه ناشناسی پیغام فرستاد و گفت: به ایشان بفرمائید شریعتمداری سلام می‌رساند و می گوید من شنیدم کسالت دارید حالا رفع شده یا نه. ناشناس پیغام آورد و گفت: آقای شریعتمداری، الحمدالله حالشان خوب است. فرمودند از لطفتان متشکرم و الان دسترسی به تلفن ندارم که با شما تماس بگیرم. (گزارش شنود تلفنی ـ ۱۳۴۷/۷/۶).

د ـ مرگ سیاسی امینی: پیروزی ریچارد نیکسون در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا سرآغاز مرحله جدیدی در سلطنت محمدرضا پهلوی است که اوج روابط رژیم پهلوی با امپریالیسم آمریکا محسوب می گردد. آغاز این دوران را باید پایان حیات سیاسی دکتر علی امینی بدانیم، زیرا از این پس نقش وی در دیپلماسی آمریکا به پایان رسید و غرب که رژیم شاه را به عنوان «جزیره ثبات» به رسمیت شناخته بود، برای ادامه فعالیت این مهرهٔ فرتوت و از کار افتاده دلیلی نمی شناخت. در این زمان است که امینی به تعطیل جلسات هفتگی خود دست زد و به فعالیت سیاسی خود پایان بخشید:

...گزارش واصله از ساواك تهران حاکی بود که خدارحیم نگهبان منزل و خوابگاه مشارالیه [امینی] به افرادی که جهت شرکت در جلسه هفتگی منزل یادشده فوق مراجعه می کردند اظهار داشته که علی امینی امروز به حساب‌های خودش می‌رسد، لیکن به یکی از مراجعه کنندگان می گوید: علی امینی شب‌ها تا نصف‌شب مشغول خوشگذرانی [است] و با دوستان خود در خارج از منزل به سر می برد و صبح که می شود کسرخواب دارد... (گزارش بخش ۳۱۲ ساواك ـ ۱۳۴۸/۳/۳۱).

معهذا، شاه هنوز دلواپس ارتباطات پنهان امینی بود و لذا کنترل او تا اوایل سال ۱۳۵۰ ادامه یافت و تنها در این سال است که دستور توقف این عملیات صادر شد.

«پرونده» امینی

با آغاز انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا، ساواک به دستور شاه در سال ۱۳۴۶ بادقت به تشکیل پرونده جامعی علیه امینی دست زد. تشکیل این پرونده عُمق نگرانی شاه را از پیروزی همفری در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا نشان می‌دهد و بیانگر آن است که محمدرضا پهلوی تمهیدات لازم را فراهم می‌دیده تا اگر بار دیگر امینی مطرح شود، بتواند به افشاگری‌های گسترده علیه او دست زند. گزیده‌ای از این پرونده، که در گزارش مورخ ۱۳۴۶/۱۲/۱۶ بخش ۳۱۲ ساواک مندرج است، به شرح زیر می‌باشد:

...درباره دکتر علی امینی و اقدامات او از نظر سوءاستفاده از موقعیت و مقام، تضییع حقوق عمومی و ارتباط با بیگانگان تحقیقاتی به عمل آمده و اطلاعات مکتسبه در این زمینه تا به حال به شرح زیر است:

۱ـ اطلاعاتی که از نظر عمومی و جزائی قابل تعقیب است:

الف: پرونده موجود در وزارت اصلاحات ارضی در مورداعمال نفوذ و سوءاستفاده این شخص در به ثبت رسانیدن اراضی دولتی و فعل و انفعالات غیرقانونی در این زمینه که براساس شکایت سرتیپ بازنشسته محمود امینی برادر نامبرده بالا تشکیل شده و طبق مدارك به دست آمده سوءاستفاده نامبرده محرز گردیده و پرونده امر هنوز در جریان رسیدگی است.

ب: دخالت همسر دکتر امینی در فراردادن حسین‌علی کیانی مقاطعه کار مجلس سنا که در قبال آن قطعه زمینی در الهیه به چند برابر قیمت معمولی توسط خانم دکتر امینی در دفترخانه ۵۲ تهران به شماره ثبتی ۴۰۰۵۷ به کیانی فروخته شده و اضافه پرداخت نامبرده رشوه‌ای بوده که به بانوی مذکور داده شده است.

ج: در زمان وزارت دکتر علی امینی در دارائی اداره قراردادهای وزارت مذکور به اشاره مشارالیه قراردادی با خانم عضدی خواهرزن دکتر امینی منعقد و طی آن وزارت دارائی ملتزم شده که روزانه بین ۷۰ تا ۸۰ تن شکر قرمز به کارخانه قند شاهرود (این کارخانه ملی است و خواهرزن دکتر امینی و همسر او از سهامداران عمده آن می‌باشند) تحویل دهد... این قرارداد در زمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی مجدداً تأیید شده و سابقه آن در اداره کل قراردادهای وزارت دارائی موجود است و زیانی که از این جهت متوجه دولت گردیده آن است که کارخانه قند ورامین بدون داشتن مواداولیه بیکار مانده و روزانه مبالغی هزینه کارگر و پرسنل آن از صندوق دولت پرداخت شده است.

د: پرونده اراضی سلیمانیه و تهران نو که در زمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی با تبانی او و نورالدین الموتی وزیر دادگستری وقت و مأمورین ثبت و شهرداری در جریان قرار گرفته و دکتر امینی تقاضای ثبت اراضی مذکور را نموده و در حقیقت اساس مورد تقاضا قطعه باغی بوده که بر اثر تبانی عناصر مذکور سند مقادیر زیادی شاید چند میلیون متر مربع اراضی مزبور صادر

می‌شود و به علاوه دکتر امینی مسیل اراضی سلیمانیه و تهران نو را که متعلق به شهرداری بوده غصب و تصرف کرده است. این فعل و انفعالات در شرکت‌وثوق صورت گرفته که گردانندگان حقیقی آن دکتر علی امینی و نورالدین الموتی بودند، لیکن در ظاهر شریك و سهیم آن شرکت نبودند و مبنای تشکیل این پرونده که نزد دادستان دیوان کیفر است شکایات متعدد مردم علیه شرکت وثوق می‌باشد.

هـ: به قرار اطلاع هنگامی که دکتر امینی وزیر دارائی بوده، دستور کتبی به شرکت بیمه می‌دهد که مقداری از اراضی میگون متعلق به مسعود کیهان را خریداری نمایند و در موقع محاکمه صیرفی (مدیرعامل وقت شرکت بیمه) که بعد از دولت مرحوم سپهبد زاهدی صورت گرفته به این دستور کتبی که در واقع سندی از سوءاستفاده‌های دکتر امینی است توجه نشده و سوابق در پرونده خرید اراضی میگون در شرکت بیمه موجود است.

و: به قرار اطلاع در زمان نخست‌وزیری دکتر امینی از طرف مقامات اقتصادی آلمان مبلغ ۸۰ میلیون مارك به بانك صنعتی ایران اعتبار واگذار می‌شود. دکتر امینی به طور شفاهی دستوراتی به آقای شاهرخ فیروز رئیس وقت بانك می‌دهد که از وجه مزبور به اشخاص معینی پرداخت شود. لیکن شاهرخ فیروز به دستور شفاهی او تمکین نکرده و دکتر امینی ناگزیر دستور کتبی می‌دهد. از جمله کسانی که از این پول دریافت کرده‌اند خانم نمازی بوده و نحوه مصرف وجوه مذکور که به اعمال نفوذ و نظر دکتر امینی صورت گرفته قابل توجه است. پرونده آن در بانك صنعتی موجود می‌باشد.

ز: کسان دکتر امینی از جمله علی وثوق برادرهمسرش و احمد نامدار معاونش سوءاستفاده‌هایی کردند و با استفاده از موقعیت دکتر امینی تجاوزاتی به حقوق عمومی نمودند که در نتیجه نامبرده برای حفظ ظاهر در ۲۶ خرداد ۱۳۴۱ اعلامیه‌ای منتشر و وقوع سوءاستفاده را به وسیله نزدیك‌ترین دوستانش منع کرد.

ح: در سال ۱۳۳۳ از برزن قلهك یك فقره پیش‌آگهی عوارض مربوط به الهیه به دفتر مالی خانم فخرالدوله واصل می‌شود که به موجب آن خانم فخرالدوله مبلغی متجاوز از صدهزار تومان بابت عوارض بدهکار بوده، ولی این پرونده به تعویق می‌افتد تا دوره نخست‌وزیری دکتر امینی و در آن زمان اصل پرونده از دفتر درآمد عوارض برزن قلهك سرقت می‌شود و آقای کاظمیه معاون وقت وزارت بازرگانی از برزن قلهك برای عوارض مذکور مفاصا حساب می‌گیرد. تنها اثر موجود از این سوءاستفاده پیش‌آگهی برزن قلهك است که در روزنامه *آتش* در سال ۴۱ گراور شده است.

ط: هنگامی که خانم عضدی خواهرزن نامبرده برای احداث کارخانه تصفیه شکر شاهرود تقاضای وام می‌کند، املاك همسرش بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ میلیون تومان قیمت شده و در نتیجه ۳۶ میلیون تومان وام اخذ کرده است، ولی هنگامی که در زمان نخست‌وزیری دکتر امینی، عضدی فوت کرده با اعمال نفوذ دکتر امینی مأمورین مالیات تمام ثروت او را ۲ میلیون تومان ارزیابی کردند و در نتیجه مقدار قابل ملاحظه‌ای به دولت زیان وارد شده است.

ی: نمایندگی کارخانه الکترونیك فیلیپس مقدار زیادی چراغ‌های زرد وارد کرده و در انبار گمرك بوده و این چراغ‌ها به فروش نمی‌رفته است. نمایندگی مذکور ابتدا پسر دکتر امینی را با حقوق ماهیانه ۹ هزار تومان استخدام و بعد از طریق او چراغ‌های زرد مذکور را به دولت می‌فروشد و این چراغ‌ها ابتدا در خیابان پهلوی و بعد در خیابان آیزنهاور نصب شده است. در خرید چراغ‌های موردبحث هیچ یك از قوانین مالی مراعات نگردیده است.

ك: به پیشنهاد دکتر امینی در دوره نخست‌وزیری او تصویب‌نامه‌ای از هیأت دولت می‌گذرد که به موجب آن تمام کسانی که از سال ۳۱ به بعد بدهی مالیاتی داشته و دارند ولو به مرحله قطعیت و اجرا رسیده باشد چنانچه بخواهند توافق کنند مشمول بخشودگی خواهند شد و در نتیجه این تصویب‌نامه بدهی مالیاتی شرکت آسودان که متجاوز از ۸ میلیون تومان بوده به یك میلیون تومان تخفیف پیدا می‌کند و این مالیات مسلم دولت از بین می‌رود.

ل: به قرار اطلاع در اردیبهشت سال ۴۱ قضات دادگستری اعلام جرمی علیه دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت تهیه و به الموتی وزیر دادگستری او تسلیم کرده‌اند، ولی نامبرده این اعلام جرم را بدون اقدام در صندوق آهنی وزارت دادگستری ضبط کرده است.

م: طبق اطلاع پسر ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار شاهنشاهی قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در زمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی به ایران آمده و از عموی خود خواسته که مبلغ ۵۰ میلیون دلار از کنسرسیوم سوئیسی قرض بگیرد و دکتر امینی این کار را کرده و برادرزاده‌اش از این راه مقداری کمیسیون گرفته و به علاوه گفته شده که برادرزاده وی در اکثر امور مالی حسّاس رشوه می‌گیرد و به وسیله عموی خود (نخست‌وزیر وقت) کارها را انجام می‌دهد.

ن: طبق اطلاع در زمینه خرید شکر از آمریکا در دوره وزارت دکتر امینی در دارائی سوءاستفاده‌هایی به عمل آمده و پرونده امر در وزارت دارائی موجود است.

۲ـ اطلاعاتی که از نظر سیاسی درباره سوءاستفاده‌های نامبرده رسیده است:

الف: در سال ۱۳۲۸ دکتر محمد سجادی از طرف نخست‌وزیر وقت مأمور تصفیه کارمندان دولت بوده و در تقسیم‌بندی دکتر علی امینی را جزو «بند ب» قرارداده و به موجب این بند افرادی که لیاقت و ارزش کار در دستگاه دولتی را نداشتند سازمان‌های دولتی مکلف گردیدند از ارجاع کار به آنها خودداری نمایند.

ب: در سال ۱۳۴۳ شخصی بنام دکتر امینی لنگرودی مقیم نیویورك، فیش «چیست نشنال بانك» را در جراید منتشر کرد که به حساب او ۵ میلیون دلار پول نقد ریخته شده بود و بعد از بررسی معلوم شد که این پول رشوه تراست‌های نفتی آمریکا به دکتر علی امینی بوده نه دکتر امینی لنگرودی.

ج: آنتونی ایدن نخست‌وزیر اسبق انگلستان در کتاب خاطراتش می‌نویسد: پس از سقوط مصدق ما تصور نمی‌کردیم که کار نفت به سهولت و کمك‌های بیدریغ حل شود ولی کمك دکتر

امینی حل مسأله نفت را به نفع ما تمام کرد.

د: پس از خاتمه کار نفت لوئی هندرسن سفیر وقت آمریکا در ایران در حدود ۳۰ هزار لیره جواهر به همسر دکتر امینی داده و آقای صادق بهداد وکیل دادگستری و مدیر روزنامه جهان از این ماجرا به خوبی اطلاع دارد.

هـ: در سال ۳۳ و ۳۴ که قرارداد امینی ـ پیج‌در مجلس شورایملی مطرح بود، آقایان حائری‌زاده، ارسلان خلعت‌بری و شمس قنات‌آبادی مطالبی درباره روابط دکتر امینی با کنسرسیوم نفت ابراز داشته‌اند که در صورت مذاکرات مجلس شورایملی در آن سال ضبط می‌باشد.

و: در پرونده‌ای که به موجب آن سرلشکر سابق قره‌نی به اتهام اقدام علیه امنیت مملکت و توطئه بر ضد دولت محکوم شده بود، دکتر علی امینی نیز دخالت داشته ولی از مجازات مصون مانده است. سوابق در پرونده مذکور مضبوط است.

ز: دکتر علی امینی هنگامی که سفیر ایران در واشنگتن بوده با اشاره کمپانی‌های نفتی بدون جلب موافقت دولت و وزارت امورخارجه ایران طرحی تهیه و پیشنهاد کرده بود که درآمد کشورهای نفتی خاورمیانه در یك صندوق واحد ریخته شود و به منظور کمك بین کشورهای عقب‌مانده خاورمیانه مورد استفاده قرار گیرد و متعاقب آن مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و موجب سروصدای زیادی در سطح بین‌المللی گردید که منجر به احضار او به ایران شد.

ح: دکتر امینی در زمان نخست‌وزیری خود به منظور بدبین کردن مردم و هتك حیثیت بین‌المللی ایران در یك نطق رادیوئی و مصاحبه مطبوعاتی مزورانه اعلام ورشکستگی مالی کشور را نمود و از این راه لطمه شدیدی به حیثیت بین‌المللی و اقتصاد ایران وارد کرد. در پاسخ این اعلام ورشکستگی در آن زمان جزوه‌ای تحت‌عنوان «آیا خزانه ورشکسته بود یا علی امینی مجدی ورشکسته سیاسی؟» [پخش شد.] در این جزوه با آمار و ارقامی دقیق ثابت شده بود که در آن زمان به هیچوجه خزانه دولت خالی نبوده و دکتر امینی در این اقدام خود سوءنیت داشته است.

ط: طبق اطلاع دکتر علی امینی در ایران با مقامات آمریکایی تماس داشته و در سال‌های ۳۹ و ۴۰ خانم مینا، همسر محمد درخشش در سفارت آمریکا کار می‌کرده و رابط بین دکترامینی و سفارت مذکور بوده است. اطلاع دیگر حاکیست که علی مقتدر شفیعیها کارمند سفارت آمریکا در طبقه فوقانی مطب دکتر ایران اعلم واقع در خیابان شاه با علی وثوق برادرخانم دکتر امینی ملاقات و ارتباطی داشته و ارتباطات دکتر امینی با آمریکایی‌ها از این طریق صورت می‌گرفته است. اطلاع دیگر حاکیست که دکتر علی امینی با برادران کندی روابط نزدیکی دارد و همسرش نیز با ژاکلین کندی زوجه کندی فقید دوست است و دکتر امینی مجری نیات کندی‌ها در ایران می‌باشد.

با توجه به سوابق خانوادگی دکتر امینی و اینکه پدرش در زمان حیات برای جلب و حفظ منافع مادی خود از توسل به بیگانگان با توجه به مقتضیات و شرایط روز امتناع نداشته، قطعاً

پسرش نیز از این قانون کلی که برای حفظ منفعت شخصی از هر موقعیتی باید استفاده کرد مستثنی نبوده و نیست و در این زمینه نصرت‌الله اهورهوش و دکتر مهدی پیراسته و دکتر مصاحب کتب و جزواتی منتشر کرده‌اند که نمایانگر واقعیت نیات سوءاستفاده گرانه خانواده مشارالیه می‌باشد و به عنوان اسناد مدلّلی می‌تواند دکتر امینی و اعوان و انصارش را به جامعه بشناساند.

تلاش به منظور جمع آوری اطلاعات و مدارك بیشتر کماکان ادامه دارد و اطلاعات جدید در گزارش مجدد به عرض خواهد رسید...

با صعود مجدد «دمکرات»ها به ریاست جمهوری آمریکا در آبان ۱۳۵۵ و آغاز «فضای باز سیاسی» کارتر، امینی ۷۰ ساله کوشید تا دگر بار خود را وارد صحنه سیاست کند. او در اوایل سال ۱۳۵۶ وارد تهران شد و به گفته فردوست در ماه‌های اوج گیری انقلاب به مشاور دائمی محمدرضا پهلوی بدل گردید. این بار شاه مغرور و کینه‌توز حاضر بود که دولت و حتی سلطنت خود را به این رقیب دیرین بسپرد. ولی امینی زیرك تر از آن بود که پایان راه را نبیند و لذا از پذیرش کاخی که پایه‌های آن در حال فروریختن بود خودداری کرد. او تنها به ارائه تجربیات خود بسنده نمود؛ ولی این تجارب که در کوران شعبده بازی‌ها و افسونگری‌های سیاسی اندوخته شده بود، در برابر امواج توفنده اصیل‌ترین و مردمی‌ترین انقلاب تاریخ کاربُردی نداشت. امینی پیر خردمندتر از بختیار سودازده بود. او به فرانسه بازگشت تا در آخرین سالهای عمر در محفل «رجالی» که اکنون به تاریخ تعلّق داشتند سرگرمی مطبوعی برای خود تدارك بیند و از خرمن هدایای بذالانه سرویس‌های توطئه گر غرب خوشه‌ای بچینند...

۱۲. طلوع وافول دکتر منوچهر اقبال

منوچهر اقبال در ۲۷ رمضان ۱۳۲۷ ق./ ۲۰ مهر ۱۲۸۸ ش. در مشهد به دنیا آمد. پدر او، حاج مقبل‌السلطنه خراسانی معروف به «اقبال‌التولیه» در آذر ماه سال ۱۳۰۴ نمایندهٔ مجلس مؤسسانی شد که انتقال سلطنت را به رضاخان سردارسپه تسجیل نمود. با توجه به اینکه انتخابات مجلس فوق با کنترل شدید عمال رضاخان صورت گرفت و تنها کسانی به مجلس راه یافتند که به نحوی وجودشان نافع تشخیص داده می شد، و با توجه به اینکه مقبل‌السلطنه چهرهٔ درجه اوّلی نبود که به حسب رعایت ظواهر حضور او در مجلس ضرور باشد، انتخاب وی می تواند شاهدی برپیوندهای او با دستگاه دسیسه‌گر فوق در سالهای پیش از آن باشد. مقبل‌السلطنه علاوه بر منوچهر دارای ۵ پسر و ۶ دختر بود. پسران او در دوران سلطنت محمدرضاپهلوی در رده های نخست اشرافیت حکومتگر ایران جای گرفتند و دختران او با برجسته ترین خاندانهای اشرافی کشور ازدواج کردند.[۱] بدینسان، این خانواده به چنان شهرت و ثروتی دست یافت که ارنست اونی، پژوهشگر «سیا»، نام آن را در ردیف ۴۰ خاندان عالیرتبه ایران ثبت نمود.

منوچهر اقبال تحصیلات ابتدائی را در مشهد و تحصیلات متوسطه را در مدارس ثروت و دارالفنون تهران به پایان برد و در دارالفنون با دکتر رضارادمنش، دکتر فریدون کشاورز و

---

۱. پسران مقبل‌السلطنه، بجز منوچهر اقبال، عبارتند از: علی (نماینده مجلس)، عبدالوهاب (سناتور)، خسرو (سهامدار شرکت های تجاری)، محمد (وکیل دادگستری) و احمد (عضو وزارتخارجه و سفیر در کشورهای مختلف).

دکترمحمد شاهکار همکلاس بود. او در سال ۱۳۰۵ با هزینه شخصی عازم اروپا شد و در سال ۱۳۱۲ به عنوان متخصص امراض عفونی از دانشکده پزشکی پاریس فارغ‌التحصیل گردید. وی در همین سال با یك دختر فرانسوی ازدواج کرد. منوچهر اقبال پس از بازگشت به ایران در مهر ماه ۱۳۱۲ به خدمت سربازی رفت و در بیمارستان لشکر ۸ شرق (خراسان) به کار پرداخت. در سال ۱۳۱۳، رضاشاه در سفری به خراسان دچار زنبورگزیدگی شد و منوچهر اقبال درد او را التیام بخشید و مورد محبت شاه قرار گرفت. پس از پایان سربازی، در سال ۱۳۱۴ رئیس بهداری شهرداری مشهد شد و مدتی بعد به تهران آمد و در شهریور ۱۳۱۵ ریاست بخش بیماری‌های عفونی بیمارستان رازی را به دست گرفت و در سال ۱۳۱۸ دانشیار دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و سپس استاد کرسی بیماری‌های عفونی در این دانشکده شد.

ورود به صحنه سیاست

ورود اقبال به صحنهٔ سیاست با شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضاخان مقارن است. طبق خاطرات فردوست، او از جملهٔ جوانان تحصیل کرده ای بود که باوساطت فردوست دیدارها و مذاکرات پنهانی با محمدرضاپهلوی داشت و از همین زمان سهم معینی در تحکیم مواضع شاه جوان به عهده گرفت و روابط نزدیکی میان این دو آغاز شد. منوچهر اقبال به تبع این نقش در احزاب سیاسی راستگرای روز چون حزب «اراده ملی» سیدضیاءالدین طباطبائی، «حزب دمکرات» قوام‌السلطنه و «حزب پیکار» مشارکت فعال نمود.

اقبال در آغاز در زمرهٔ اطرافیان احمد قوام قرار گرفت و طبق سند بیوگرافیك ساواك (مورخ اسفند ۱۳۳۸)، «چون در سفرها همراه قوام به لاهیجان می‌رفت زیاد به وی تعظیم می کرد.» اقبال در دولت اوّل قوام (مرداد ـ بهمن ۱۳۲۱) به معاونت وزارت بهداری رسید و این سرآغاز مشاغل دور و دراز دولتی او بود. در شهریور ۱۳۲۳ در کابینهٔ محمد ساعد کفیل وزارت بهداری شد و در دولت دوم قوام (بهمن ۱۳۲۴ ـ آذر ۱۳۲۶) به وزارت بهداری و وزارت پست و تلگراف رسید. در زمان ورود وزرای «توده ای» به کابینه قوام (ایرج اسکندری، دکتر فریدون کشاورز و دکتر مرتضی یزدی)، به منظور ایجاد توازن در قبال آنان، اقبال در نقش «جناح راست» کابینه ظاهر شد و به همراه سپهبد احمد امیراحمدی (وزیر جنگ) و دکاءالدوله (سهام‌الدین) غفاری (وزیر پست و تلگراف) به اتخاذ مواضع تند علیه حزب توده و دولت خودمختار پیشه‌وری در آذربایجان دست زد. در این سناریو، قوام می بایست نقش «میانه‌رو» ایفاء می نمود. منوچهر اقبال در دولت عبدالحسین هژیر (تیر ـ آبان ۱۳۲۷)، علیرغم رقابت‌هائی

که با وی برای تصاحب پست نخست‌وزیری داشت، وزیر فرهنگ شد و به عنوان رئیس «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی» نفوذ خود را گسترده ساخت. اقبال در سمت وزیر فرهنگ دولت هژیر به اقداماتی دست زد که برای وی شهرت گسترده ای به عنوان یك «چهرهٔ مرتجع» به ارمغان آورد. مهم‌ترین این اقدامات، پیگیری تز «سیاست را از فرهنگ جدا کنید» بمنظور سیاست‌زدائی مدارس و دانشگاه‌ها و مصوبهٔ ضدمطبوعات شهریور ۱۳۲۷ بود. طبق این مصوبه حقوق بگیران دولت حق مشارکت در جرائد به عنوان مدیر، سردبیر و عضو هیئت تحریریه را نداشتند. این مصوبه دولت هژیر با اعتراض شدید مطبوعات مواجه شد که به توقیف تعدادی از آنها انجامید. منوچهر اقبال در دولت دوّم محمد ساعد (آبان ۱۳۲۷ ـ فروردین ۱۳۲۹) ابتدا وزیر راه شد و مدت کوتاهی بعد (۲۱ آذر ۱۳۲۷) وزیر بهداری و سرپرست وزارت کشور گردید و در ۲۱ اسفند به وزارت کشور رسید. سند بیوگرافیك مورخ ۱۳۳۳/۵/۲۵ مندرج در پروندهٔ ساواك حاکی از آن است که دکتر اقبال در جریان انتخابات این زمان با وساطت دکتر هادی طاهری (وزیر مشاور) مبلغ ۵۰۰ هزار تومان رشوه دریافت داشت. در این دوران شهرت اقبال به عنوان یك چهرهٔ وابسته به استعمار بریتانیا و دربار شهرت بیشتر یافت و اوج آن زمانی بود که وی به بهانه ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، اجرای یك سلسله اقدامات سرکوبگرانه، از جمله توقیف و تبعید آیت‌الله کاشانی و انحلال برخی احزاب و توقیف جرائد، را به مجلس پانزدهم اعلام داشت. منوچهر اقبال در دولت رجبعلی منصور (فروردین ـ تیر ۱۳۲۹) نیز به عنوان وزیر راه حضور داشت.

با صعود رزم‌آرا به صدارت، اقبال به علت شهرت سوئی که اندوخته بود به کابینه راه نیافت و توسط شاه به عنوان استاندار آذربایجان راهی این خطه شد. در مرداد ۱۳۲۹ با اعلام لیست کارمندان مشمول «بندج» توسط دکتر محمد سجادی، رئیس هیئت تصفیه، نام اقبال در این لیست به چشم می‌خورد. مشمولین این لیست صلاحیت خدمت در دستگاه دولتی را نداشته و باید اخراج می‌شدند. نام اسدالله علم در لیست «بندب» قرار داشت و به عبارت دیگر او، نسبت به اقبال، دارای سوء شهرت کمتری بود. اقبال در آذربایجان ریاست دانشگاه تبریز را نیز به عهده داشت.

در دوران دولت مصدق، اقبال متصدی شغلی نبود و تنها در دانشگاه تدریس می‌کرد. او مدتی بعد، در سال ۱۳۳۱، عازم اروپا شد و در این زمان بود که برخی مجامع فرهنگی غرب، با اهداف سیاسی، عالی‌ترین نشان‌های علمی خود را به اقبال دادند و وی به عضویت فرهنگستان پزشکی فرانسه درآمد.

اوج قدرت

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، منوچهر اقبال به تهران بازگشت و به دستور شاه سناتور شد و در ۱۸ دیماه ۱۳۳۳ ریاست دانشگاه تهران و ریاست دانشکده پزشکی را به دست گرفت و در ۱۲ خرداد ۱۳۳۵ وزیر دربار شد. اوج موفقیت اقبال از این زمان آغاز گردید و از همین زمان است که رقابت شدید و کینه‌توزانه‌ای میان او و اسدالله علم آشکار شد. اقبال در این دوران عالیترین روابط را با محمدرضا و اشرف پهلوی داشت و می‌کوشید تا از خود یك چهرهٔ کاملاً خاضع نشان دهد. در اسناد موجود، موارد متعددی ثبت است که اقبال خود را مطیع و تابع محض شاه معرفی کرده است. بعدها، دختر بزرگ اقبال، مریم اقبال، پس از جدائی از محمودرضاپهلوی، عروس اشرف (همسر شهریار شفیق) شد. در نتیجهٔ این روابط بود که دکتر منوچهر اقبال در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ به نخست‌وزیری رسید. بنظر اللهیار صالح علت سقوط دولت حسین علاء و صدارت اقبال چنین بود:

> یکی از بستگان اللهیار صالح از قول نامبرده می‌گفت: علت اساسی تغییر حکومت آقای علاء و زمامداری آقای دکتر اقبال اولاً اقدام دولت به انعقاد قراردادی با شرکت نفت ایتالیائی جهت بهره برداری از نفت قم... بود که در صورت انعقاد و اجرای این قرارداد... بازار فروش نفت آمریکا متزلزل و مواجه با شکست می‌شد و دیگر عدم رضایت مقامات آمریکائی از چند نفر از اعضای کابینه و رواج سوءاستفاده و رشوه خواری‌ها در دستگاه‌های دولتی و هم‌چنین فشار دولت آقای علاء به حزب ایران و جلوگیری از فعالیت حزب مذکور و غیرقانونی اعلام نمودن آن بوده است و عنوان کردن تشکیل احزاب از طرف دولت فعلی و اشارهٔ مقام شامخ سلطنت به این موضوع نیز براثر علاقه و اصرار مقامات آمریکائی صورت گرفته است زیرا اعلیحضرت همایون شاهنشاه با توجه به وضع فرهنگ کشور و سطح معلومات و طرز فکر مردم و تجربیات گذشته تشکیل احزاب و حرکت‌های حزبی را در ایران زود می‌دانند... (سند ساواك ـ ۱۳۳۶/۲/۸).

علیرغم این ارزیابی خوشباورانه، دولت اقبال به سرعت به عنوان یك دولت مطیع شاه و وابسته به بریتانیا شهرت یافت و بتدریج نارضائی مقامات آمریکائی از آن مشاهده شد و این عدم رضایت در نیمه دوم سال ۱۳۳۶ به اوج خود رسید. «فضای باز سیاسی» مورد نظر صالح نیز صرفاً در حد تأسیس یك سیستم فرمایشی دو حزبی بود. به گفتهٔ دکتر کریم سنجابی:

> در دوران نخست‌وزیر اقبال بود که جلوه گری‌ها و ظاهرسازی‌های شاه آغاز شد و دست به تشکیل دو حزب دروغی و ساختگی دولتی «ملیّون» و «مردم» زد. حزب اکثریت «ملیّون» که باید اقبال اداره کننده و رهبرش باشد و حزب بظاهر اقلیت که با اسدالله علم بود.[۲]

۲. سنجابی، ص ۱۵۷

دربارهٔ دولت اقبال در جُستار «امینی و سیاست‌های آمریکا در ایران» توضیح داده شد و یادآوری می کنیم که این دولت طی دوران موجودیت خود با توطئه‌های جدی، بطور عمده از سوی دو جناح علم و امینی، مواجه بود. تفاوت شیوهٔ برخورد اقبال و علم به وعاظ السلاطین در سند زیر نمایان است:

... چند نفر از منسوبین و اطرافیان آیت‌الله بهبهانی در منزل ییلاقی نامبرده واقع در نیاوران حضور داشته‌اند و آقا ضمن صحبت از آقای دکتر اقبال نخست‌وزیر فوق‌العاده تمجید کرده و بخصوص از توجه ایشان نسبت به روحانیون و شعایر مذهبی و اینکه روز عید قربان به آیت‌الله تلگرافاً تبریك گفته‌اند اظهار رضایت و خشنودی نموده و می گفت این می‌رساند که آقای نخست‌وزیر روح مذهبی دارند و علاقمند به حفظ شعایر مذهبی می باشند و برعکس آقای علم منشی اراذل و اوباش را به دور خود جمع کرده و ضمن نطق هم اظهار می‌دارد که علت عقب‌ماندگی کشور ما روحانیون و مذهب است. سه روز قبل هم آیت‌الله ضمن صحبت با سیدجعفر بهبهانی [پسرش] او را نصیحت کرده که از مخالفت با دولت دست برداشته و یا لااقل سکوت و بیطرفی اختیار کند. (سند ساواك ـ ۱۳۳۷/۴/۱۴).

شکست اقبال

دولت اقبال پس از ۳ سال و ۴ ماه مقابله با دشوارترین تنش‌های سیاسی در شهریور ۱۳۳۹ سقوط کرد و مدت کوتاهی بعد، در ۶ اسفند ۱۳۳۹، دکتر منوچهر اقبال ـ رئیس دانشگاه تهران، رهبر حزب ملیّون و نماینده مجلس بیستم ـ در ساختمان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران مورد حمله و توهین «دانشجویان» قرار گرفت و اتومبیل وی به آتش کشیده شد. صرفنظر از اصالت حرکت دانشجوئی در آن مقطع، قرائنی دردست است که می تواند این حادثه را به توطئه پنهان شبکهٔ شاپورجی ـ علم منتسب کند. مسلماً این ماجرا در تحقیر شدید اقبال و خروج اسرارآمیز او از ایران، در اردیبهشت ۱۳۴۰، بی تأثیر نبوده است. اسناد ساواك ماجرای این خروج را چنین توضیح می‌دهد:

روز یکشنبه ۴۰/۲/۱۰ آقای دکتر اقبال مطالبی به شرح زیر بیان داشته است:... هرچه زودتر می بایستی بروم به لندن و از رهبری حزب [ملیّون] استعفاء دهم چون ممکن است بگویند رهبر حزب ملیّون رفته در لندن از ملکه الیزابت دستور بگیرد و بنظر من باوقارتر و باشخصیت‌تر از آقای [محمود] جم کسی را برای رهبری حزب ملیّون نمی‌دانم و هم‌چنین باید یکنفر دبیرکل حرّاف و زرنگ که بتواند حزب را خوب اداره کند درنظر بگیریم... (سند ساواك ـ ۱۳۴۰/۲/۱۱).

خروج ناگهانی دکتر اقبال از کشور... کلیه مسائل روز را تحت الشعاع قرار داده... در این مورد کلیه دستجات سیاسی و مطبوعات و مردم اتفاق نظر دارند و معتقدند که به خارج فرستادن دکتر اقبال به منظور جلوگیری از افشای اسراری به ضرر دربار بوده است و رویهمرفته این عمل به حیثیت اخلاقی دربار درنظر عامه لطمه بسیار شدیدی وارد نموده... (سند ساواک ـ ۱۳۴۰/۲/۲۷).

دکتر منوچهر اقبال در آخرین نامه خود که به محمود جم سناتور سابق نوشته تصمیم خود را دایر به اقامت طولانی و عدم مراجعت به ایران اعلام داشته و متذکر گردیده که آقای حسین علاء و بعضی دیگر از دوستان مشارالیه در دربار شاهنشاهی مقدمات ارجاع مأموریتی را به مشارالیه در اروپا فراهم ساخته و طبق اطلاع به زودی حکم آن صادر و به وی ابلاغ خواهد شد. (سند ساواک ـ ۱۳۴۰/۸/۱۷).

دوران تحقیر

منوچهر اقبال در آبان ۱۳۴۲ به ایران بازگشت و توسط شاه به جای عبدالله انتظام به عنوان مدیرعامل «شرکت ملی نفت ایران» منصوب شد و در این پست مهار شده تا آخر عمر باقی ماند. اقبال پس از بازگشت به ایران، علیرغم اصرار همکاران سابق، بدون هیچ توضیحی حاضر به ادامه فعالیت در حزب ملیّون نشد و اعلام داشت که «از شرکت در هر نوع فعالیت حزبی معذور خواهد بود» (۱۳۴۲/۹/۱۹). در واقع، در استراتژی «نخبگان آمریکائی» که توسط شاپورجی ـ علم پی ریخته شده و براساس آن موافقت دولت آمریکا به سود سلطنت مطلقه محمدرضاپهلوی جلب گردیده بود، دیگر جای درجه اولی برای اقبال وجود نداشت و این آغاز مرگ سیاسی اقبال بود.

دکتر شاهکار وکیل دادگستری و نماینده سابق مجلس شورایملی می‌گفت: بازگشت دکتر اقبال به ایران نشانه‌ای از تغییر سیاست خارجی [نسبت به] ایران به شمار می‌رود. زیرا سه سال قبل آمریکائی‌ها طبق زمینه‌سازی‌های قبلی موجبات سقوط حکومت دکتر اقبال را فراهم ساخته و ایادی آنها در دانشگاه برنامه کشته شدن دکتر اقبال را طرح کرده بودند که همین دکتر جهانشاه صالح رئیس فعلی دانشگاه نیز در تحریک دانشجویان علیه دکتر اقبال نقش مؤثری داشت و امروز که دکتر اقبال به ایران برمی‌گردد نشانه آن است که سیاست آمریکا که عامل تشنجات و آشوب ۱۵ سال اخیر در ایران بوده در حال عقب نشینی است... (سند ساواک ـ ۱۳۴۲/۸/۱۶).

این «عقب نشینی سیاست آمریکا» همان تطبیق سیاست‌های محافل صهیونیستی ـ مالی لندن و واشنگتن و اروپای باختری در ایران است که در استراتژی «انقلاب سفید» و

«نخبگان طراز نوین» و طرح‌های روچیلد ـ ریپورتر بازتاب یافت و لذا اصطلاح دقیقی نیست. در واقع سخن برسر «همپیوندی» (انتگراسیون) است و نه عقب‌نشینی این یا آن سیاست.

بررسی اسناد موجود دربارهٔ دکتر منوچهر اقبال، نوعی احساس شدید حسادت و تحقیرشدگی و آزردگی را در او، در دوران سلطهٔ «نخبگان آمریکائی» ـ از دولت منصور تا پایان زندگی او در آبان ماه ۱۳۵۶ ـ نشان می‌دهد. در نخستین سالهای دولت هویدا هنوز نیز اقبال، به تبع شهرتی که قبلاً کسب کرده بود و پیوندی که با شاه داشت، دارای نفوذ بود و از رقابت با اسدالله علم و هویدا، این چهرهٔ تازه به دوران رسیدهٔ منفور اقبال، فروگزار نمی‌کرد. او نخستین بار از انتصاب هویدا (مرئوس مستقیمش در شرکت نفت) به مقام وزارت دارائی (که حسابگرانه در این پست گمارده شد تا در رأس اقبال قرار گیرد) به شدت رنجید و واکنش نشان داد[۳] و این رنجش و احساس تحقیر با صعود هویدا به صدارت عمیق‌تر شد. معهذا، اقبال در ساختار الیگارشی حکومتگر ایران دارای جایگاه معین و تثبیت شده‌ای است و محفلی در پیرامون خود دارد که «جمعیت یاران» خوانده می‌شود.

«جمعیت یاران»

دکتر منوچهر اقبال با شرکت عده‌ای در حدود ۷ نفر از دوستان مورد اعتماد خود جمعیتی بنام «یاران» تشکیل داده است. کلیه اعضاء جمعیت مذکور قسم یاد کرده‌اند که به هیچوجه عضویت و نحوهٔ فعالیت خود را نزد کسی افشاء نسازند... (سند ساواک ـ ۱۳۴۳/۴/۳).

تاکنون ۱۴ نفر از نمایندگان مجلس شورایملی به اسامی: دکتر مصطفی الموتی، حسن مصطفوی نائینی، جهانگیر سرتیپ‌پور، [اسدالله] موسوی ماکوئی، دکتر شفیع‌امین، کریم اهری، دکتر حنیفه رمضانی، دکتر حسین سامیراد، دکتر محسن صالحی، حبیب‌الله ملك‌زاده آملی، محمود توسلی، محمدعلی مرتضوی، احمد یغمائی، کیهان و رحیم زهتاب فرد به عضویت جمعیت یاران دکتر اقبال درآمده‌اند.

ضمناً غیر از نامبردگان فوق از بین عده دیگری که به عضویت جمعیت مزبور درآمده‌اند تاکنون سناتور نبیل سمیعی، مهندس روحانی وزیر آب و برق، کشاورزیان معاون وزارت پست و تلگراف، عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان، موسی مهام شهردار پیشین تهران و [رضی] ویشکائی مدیرعامل بانك رهنی شناخته شده‌اند. (سند ساواك ـ ۱۳۴۳/۴/۱۵).

از دیگر افرادی که نامشان در اسناد ساواك ضبط است و حداقل در نخستین سالهای

۳. همین کتاب، ج ۲، ص ۳۷۳ـ۳۷۴

دولت هویدا از نزدیکان اقبال بوده‌اند باید به محمدعلی مسعودی، کاظم مسعودی (مدیر روزنامه *آژنگ*)، سیدجلال‌الدین تهرانی (سناتور)، منوچهر قیایی (فرماندار پیشین تهران)، سیدحسن امامی، سرلشکر علوی مقدم، مهندس عبدالرضا انصاری، بانو افشار قاسملو و دکتر کاسمی(دبیر کل سابق حزب ملیّون) اشاره کرد. جمشید آموزگار نیز دارای روابط نزدیکی با اقبال است. در سال ۱۳۴۴ میان دکتر کاسمی، که دبیر «جمعیت یاران» است، و اقبال، رهبر جمعیت، اختلاف پدید شد و در این جمع ایجاد تفرقه نمود. در سال ۱۳۴۵ از سوی شبکه مقتدر علم ضربات مهلکی بر پیکر اقبال وارد گردید و نامه‌های سرگشاده ای در افشای او و نزدیکانش، از جمله عبدالرضا انصاری، نشر یافت و بالاخره انتصاب علم به وزارت دربار، جایگاهی که اقبال حق خود می‌دانست، مرحلهٔ نوینی از تحقیر اقبال را آغاز نمود. امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، نیز از ایذاء محیلانه اقبال فروگزار نمی‌کرد. در این زمان، بتدریج «یارانی» چون عباس شاهنده به جرگهٔ دشمنان علنی اقبال می‌پیوندند.

در روز ۴۶/۹/۶ عباس شاهنده در جلسه جمعیت یاران متحد شرکت و اظهار می‌دارد که قصد استعفاء از جمعیت مزبور را دارد، زیرا تاکنون با دکتر اقبال دوست بوده ولی از هم‌اکنون با وی دشمن است لذا استعفاء می‌دهد. ضمناً [شاهنده] اظهار داشت اسناد و مدارکی علیه دکتر اقبال دارد که در روزنامه منتشر خواهد کرد...

نظریه ساواک تهران: عباس شاهنده در بین مردم و مطبوعات شخص وزینی شناخته نمی‌شود و او را فردی ابن‌الوقت می‌شناسند و با توجه به اینکه پسرش اخیراً به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردیده بعید بنظر نمی‌رسد که مشارالیه تحت تأثیر عوامل مخالف دکتر اقبال قرار گرفته [باشد]... (سند ساواک ـ ۱۳۴۶/۹/۱۵).

واپسین سالها

در واپسین دوران زندگی اقبال، تحقیر مدام و توطئه‌های آشکار و نهان علم علیه او تداوم دارد و مقابله‌ها و ابراز حسادت‌های اقبال وی را در موضعی مطرود و حقیر در نزد شاه قرار می‌دهد. پرویز راجی وضع روحی اقبال را در این زمان چنین توصیف می‌کند:

خسرو اقبال، دوست دیرین خانوادگی، برای ناهار آمد. این اولین دیدار ما از موقع مرگ برادرش، دکتر منوچهر اقبال، بود. تصویر او از برادرش در آخرین روزهای زندگی، مردی مضطرب و مورد تحقیر را نشان می‌داد که از موضع تضعیف شده خود در کشوری که به راه خطا می‌رفت، سخت در عذاب بود. صنایع گاز و پتروشیمی را از ابوابجمعی شرکت ملی نفت گرفته بودند، و نفوذ خود او در نزد شاه، اگر چه هنوز هم قابل ملاحظه، ولی کمتر از سابق شده بود.[۴]

۴. راجی، ص ۱۵۵

دکتر [رضا] فلاح هم روایت خسرو اقبال را راجع به توهین و تحقیرهای رذیلانه‌ای که دکتر اقبال مغرور و زمانی مقتدر، ناچار بود پیش از مرگ تحمل کند، تأئید کرد، ولی افزود که گرچه از مرگ اقبال متأثر شده، اما غیبتش برای شرکت ملی نفت مغتنم خواهد بود، چون شرکت در زمان او به سازمانی خشك و غبارآلود و دیواتسالار مبدل شده بود.[۵]

اقبال و فراماسونری

طبق اسناد ساواك، دکتر منوچهر اقبال در سفر سال ۱۳۳۱ به فرانسه به همراه دکتر عبدالحسین راجی، به عضویت فراماسونری درآمد. در سالهای بعد، اقبال بهمراه دکتر سعید مالك در رأس لژهای تابع تشکیلات فراماسونری فرانسه قرار داشت. اسناد موجود، نام اقبال را در زمرهٔ مؤسسین لژ «خورشید تابان» (تابع گراند ناسیونال دو فرانس) در خرداد ماه ۱۳۴۳ و رئیس هیئت مدیره این لژ نشان می‌دهد. دیگر اعضاء بنیانگذار لژ فوق امیر اصلان افشار، ذبیح‌الله ملك‌پور (شوهر مادر غلامرضاپهلوی)، مهندس محمدعلی قطبی گیلانی (دائی فرح پهلوی)، محمدعلی کرباس فروشان، دکتر احمد امامی، هوشنگ کیوان، نصرالله هنجنی، وحید و ادیب و فرید و جمیل هویدا می باشند. این لژ دارای یك باشگاه بنام «خورشید تابان» بود. اسناد دیگر شرکت اقبال را در جلسات «انجمن رازی» (۱۳۴۶) و «لژ آریا» (۱۳۴۸) نشان می‌دهد.

انتشار کتاب رائین سبب ناراحتی شدید اقبال شد و وی به دکترصدر، نماینده مجلس و عضو حزب «پان ایرانیست»، چنین گفت:

... با اینکه رائین در کتاب خود نامی از من (دکتر اقبال) نبرده ولی من صریحاً می گویم ۱۷ سال است فراماسونم و در زمان نخست‌وزیری نیز فراماسون بودم و هیچ ابائی ندارم از اینکه صریحاً این مطلب را بیان دارم... نه تنها من بلکه شریف امامی رئیس مجلس سنا، عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورایملی و بسیاری دیگر از مقامات مملکتی عضو سازمان فراماسونری می‌باشند و عضویت ما در این تشکیلات با اجازه شاهنشاه آریامهر صورت می گیرد... (سند ساواك ـ ۱۳۴۸/۲/۱۴).

با تأسیس «لژ بزرگ ایران» در اسفند ماه ۱۳۴۷، دکتر احمدعلی‌آبادی از شاخه فراماسونری تابع «گراند لژ ملی فرانسه» دبیر این لژ شد و در مراسم تقدیس لژ فوق، امیرعباس هویدا (بهمراه دکتر سعید مالك و محمدساعد) به عنوان «بزرگ استادان پیشین» انتخاب شدند و این لطمه‌ای شدید برحیثیت اقبال بود. اقبال در جلسه وسیع «لژ بزرگ ایران» (اول مهر ماه ۱۳۵۰)، که با شرکت ۱۲۰ نفر از بلندپایگان رژیم پهلوی از جمله هویدا، علم، سپهبد مرتضی

۵. همان مأخذ، ص ۱۵۸.

یزدان‌پناه، سپهبد جعفرصدری ـ رئیس شهربانی و حسن زاهدی ـ وزیر کشور برگزار شد، شرکت داشت.

درگذشت اقبال را «لژ شیراز» به عنوان «تأثر بسیار بزرگی برای همه مردم کشور مخصوصاً برادران ماسونی» اعلام داشت و «لژ پاسارگاد» چنین از او تجلیل کرد:

روز ۲۵۳۶/۹/۲۲ جلسه لژ پاسارگاد در محل خانه بنایان آزاد با شرکت امین فرزین استاد لژ، یحیی بهبهانی سرپرست ارجمند اول، حسن حمیدی سرپرست ارجمند دوم، محمدقلی قوامی دبیر، موسی کُهنیم، حبیب قوامی رئیس تشریفات، دکتر ازلی خطیب، حسن صادقی راهنمای اول، محمدرضا صادقی راهنمای دوم، واعظ‌زاده نگهبان داخلی، شیرازی‌زاده مهربان نگهبان خارجی، مظفر استاد قبلی، دکتر یزدان پناهی، اردشیر ایدون، مسعود زالپور، جلال ظهر امامی، دکتر زرنگار تشکیل گردید. در این جلسه استاد لژ اظهار داشت: به واسطه درگذشت دکتر منوچهر اقبال که سالها خدمات با ارزشی به طریقت ماسونی نموده اند تقاضای یك دقیقه سکوت می نمایم... در خاتمه صرف شام کلیه حاضرین جام خود را به سلامتی کلیه پادشاهان و رؤسای جمهوری‌ها که از طریقت ماسونی حمایت می نمایند نوشیدند و جلسه خاتمه یافت.
(سند ساواك ـ ۱۳۵۶/۹/۲۶)

۱۳. رشیدیان‌ها؛ چهره‌ای از «اشرافیت اطلاعاتی»

سرگذشت خانوادهٔ رشیدیان یکی از موارد بارزی است که حاکمیت «اشرافیت اطلاعاتی» را بر شئون سیاسی و اقتصادی ایران عهد پهلوی نشان می‌دهد و گویای آن است که در این دوران سیاه تاریخ ایران چگونه جاروکشان سفارتخانه انگلیس به مقتدرترین چهره‌های کشور بدل می‌شدند.

نام خانوادهٔ رشیدیان در سه مقطع تاریخ معاصر ایران برجسته است: آخرین سال‌های پرآشوب سلطنت احمدشاه قاجار که با کودتای ۱۲۹۹ به صعود رضاخان به قدرت و سرانجام تأسیس سلطنت پهلوی انجامید، سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ که اینتلیجنس سرویس به تجدید سازمان شبکه جاسوسی و تبلیغی و توطئه‌گر خود در ایران دست زد، و بالاخره دوران ۲۵ ساله پس از کودتا. در این سه دوران نقش رشیدیان‌ها را پی می‌گیریم:

حبیب‌الله رشیدیان و کودتای ۱۲۹۹

نخستین چهرهٔ سرشناس این خانواده حبیب‌الله رشیدیان است، که در سال‌های پیش از کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ مستخدم سفارت انگلیس، و به روایتی درشکه‌چی این سفارت، بوده است. معهذا، رشیدیان یك مستخدم ساده تلقّی نمی‌شد. در کشوری که «رجال» سیاسی آن نوکری سفارت انگلیس را تنها راه ترقی مطمئن خود می‌دانستند، درشکه‌چی سفارت انگلیس از موقعیتی شامخ برخوردار بود[۱] و طبعاً مقامات سیاسی و اطلاعاتی نیز به این مستخدم ایرانی

۱. ویلیام راجر لویس، محقق آمریکایی، سفارت انگلیس را در دهه ۱۳۲۰ چنین توصیف می‌کند: «سفارت ←

اعتماد داشته و برای عملیات جاسوسی و ارتباط با عوامل بومی خود از او بهره می جسته اند. در نتیجهٔ این موقعیت بود که حبیب‌الله رشیدیان پس از آشنایی با سیدضیاءالدین طباطبائی، این چهرهٔ جوان مطبوعاتی جاه‌طلب و سوداگر را به مقامات سفارت انگلیس معرفی کرد و این حادثه بعدها، پس از کودتای سیدضیاء ـ رضاخان، اهمیت تاریخی یافت. دربارهٔ چگونگی و زمان آشنایی رشیدیان با سیدضیاء سندی در اختیار ما نیست؛ معهذا مسلّم است که در سال ۱۹۲۰ م. / ۱۲۹۹ ش. ارتباطات نورمان، وزیرمختار جدید انگلیس پس از سرپرسی کاکس، با سیدضیاء از طریق رشیدیان تأمین می شده است.[۲] بهرروی، هر چند سیدضیاء با کودتای خود راه صعود رضاخان به قدرت را هموار کرد، ولی او بعدها مورد بی‌مهری دیکتاتور قرار گرفت و به فلسطین پناه برد. حبیب‌الله رشیدیان نیز از این بی‌مهری بی نصیب نماند و برای او که اسرار زیادی را از چگونگی سقوط سلطنت قاجار و تأسیس سلسله پهلوی در سینه داشت، مناسب‌ترین مأوا زندان قصر تشخیص داده شد.

دکتر انور خامه‌ای، از زندانیان سیاسی دوران رضاشاه، در خاطرات خود می نویسد:

> عجیب‌ترین چهره ای که در این بند وجود داشت پیرمردی بود بنام حبیب‌الله رشیدیان. وی در آخرین اطاق سمت چپ زندانی بود و روبروی او اطاق فرخی یزدی قرار داشت. در بند ۲ فقط این ۲ نفر هر کدام یك اطاق انفرادی در اختیار داشتند. در سایر اطاق‌ها معمولاً ۳ نفر و گاهی ۲ یا ۴ نفر زندانی بودند... این دو نفر... هر کدام به نحوی در روی کار آمدن رضاشاه نقشی داشتند... رشیدیان... احتیاط را به حد وسواس رسانده بود. هیچوقت از اطاق خود بیرون نمی آمد و با هیچ یك از زندانیان حتی سلام‌وعلیك هم نداشت. حتی نظافتچی را به اطاق خود راه نمی‌داد و خود اطاق خود را تمیز می کرد. روزی دوبار از اطاق خود به مستراح و روشوئی می‌رفت، یکی صبح پیش از آن که زندانیان دیگر بیدار شوند و یکی شب پس از آن که همه به خواب می‌رفتند. فقط در این مواقع بود که می شد قیافه او را دید. بلندقامت بود، عبائی بر دوش و کلاهی پوستی، از نوعی که سیدضیاءالدین بعدها مرسوم کرد، بر سر داشت. اطاق من

→ منطقه ای به مساحت ۶ هکتار را در قلب شهر اشغال می کرد. کارمندان آن شامل اعضای سیاسی و رایزنان شرقی، کنسول‌ها و مأمورین اقتصادی و کنسولی و اداری، کارمندان ادارهٔ اطلاعات و وابستگان نظامی و افسران امنیتی و مأموران رمز، و تندنویس‌ها و ماشین نویس‌ها بودند. محیط سفارت برای خودش دنیایی بود و دولتی در درون دولت به شمار می‌رفت و مینیاتور «شرکت نفت انگلیس و ایران» در دل ایران بود. این منطقه مستقل دیپلماتیك، مظهر سلطه خارجی بود. اعضای آن در ۱۹۵۲ هنوز می توانستند این شوخی را تکرار کنند که ایرانیان بر این باورند که آب‌قنات سفارت دارای خواصی مقوّی و معجزه آسا است.» (*مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ص ۳۷۷).

۲. از جمله به *ایران در عصر پهلوی*، اثر مصطفی الموتی، ج ۱، ص ۳۵ مراجعه شود.

دیوار به دیوار اطاق او بود. با وجود این در مدت ۳ سال که ما مجاور هم می زیستیم حتی یك بار هم میان ما سلام ردوبدل نشد. و همه زندانیان دیگر نیز مانند من بودند. تنفر ما و او از یکدیگر متقابل بود... برای اینکه کسی نتواند از حیاط به داخل اطاق او نگاه کند پنجره خودرا از داخل و خارج با پارچه پوشانده بود. به قسمی که اطاق او نیمه تاریك و از نور خورشید بی بهره بود. چند سال رشیدیان بدین سان در این حبس مجرد نیمه تاریك اختیاری زندگی کرده بود؟ هیچ کس نمی‌دانست. چون می گفتند از آغاز سلطنت رضاشاه زندانی بوده است و به احتمال قوی از زمان تأسیس زندان قصر او را در همان اطاق جای داده بودند. می گفتند که او قبل از سلطنت رضاشاه و زمان سردارسپهی او یکی از عمال مهم او و رابط میان رضاشاه و انگلیس ها بوده است. به روایتی مستخدم سفارت انگلیس بوده و به روایت دیگر به صورت درویش میان عشایر می‌رفته و برای انگلیس ها فعالیت می کرده است. به هرحال آنچه مسلم است اینکه او از اسرار مهمی اطلاع داشت و به همین مناسبت او را به این صورت در زندان نگاه می‌داشتند. اما پلیس خیلی به او احترام می گذاشت. هفته ای یك بار مدیر داخلی زندان یا یکی از افسران آن به اطاق او می آمدند و مدتی می نشستند و گفتگو می کردند. هر هفته پسرهایش اسدالله و سیف‌الله و قدرت‌الله و دختر و داماد و کس و کارش به ملاقات او می آمدند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه او را با احترام تمام از زندان آزاد کردند و هنگامی که سیدضیاءالدین با برنامه های خاصی به ایران بازگشت و حزب اراده ملی را تشکیل داد حبیب‌الله رشیدیان مشاور مخصوص او گردید و پسرانش از قبل سیدضیاء ثروت های کلان اندوختند و به مهره های مهم اقتصادی و سیاسی کشور مبدل گردیدند. حبیب‌الله رشیدیان تا ۳ـ۴ سال پیش هم زنده بود و در این اواخر درگذشت.[۳]

سرویس های غرب و کودتای ۲۸ مرداد

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه مرحله بعد در زندگی حبیب‌الله رشیدیان و پسران او (سیف‌الله ـ متولد ۱۲۹۴، اسدالله ـ متولد ۱۲۹۵ و قدرت‌الله متولد ۱۲۹۶) آغاز شد و آنان فعالانه در شبکه توطئه‌گر امپریالیسم انگلیس در ایران به کار گرفته شدند:

> ترکیب اصلی این شبکه، برادران رشیدیان بودند که از اوائل سال ۱۹۴۰ (اوائل جنگ جهانی دوم) عوامل عمده بریتانیا در ایران محسوب می شدند.[۴]

طبق اسناد موجود، برادران رشیدیان در نوامبر ۱۹۵۱/ آبان ۱۳۳۰ توسط MI-6 در اختیار «سیا» قرار گرفتند تا نقش مهمی را در عملیات انگلیسی ـ آمریکایی کودتا ایفاء کنند.[۵]

۳. خامه‌ای، ص ۲۱۴ـ۲۱۵

۴. گازیوروسکی، ص ۱۹

۵. همان مأخذ، ص ۳۳

نقش برادران رشیدیان در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مسئله ناشناخته و سر به مُهری نبوده و در همان زمان نیز شهرت کافی داشت؛ بویژه اینکه خود آنان در سال‌های پس از کودتا نه تنها از طرح مسئله ابائی نداشتند، بلکه حتی با داستان‌سرائی‌های گزاف می‌کوشیدند تا از آن در جهت سوداهای مالی بی‌حد و حصر بهره جویند.

پس از دستگیری ارتشبد فردوست شبکه روچیلد ـ ریپورتر تلاش گسترده ای را برای منحرف ساختن ذهن مسئولین اطلاعاتی ایران از دستیابی به کُنه حوادث و اسرار تاریخ معاصر ایران آغاز کردند. از جمله این تلاش‌ها، انتشار سلسله مقالاتی توسط فردی با نام مستعار «ا. ع. تافته» در مجله *روزگار نو* (چاپ پاریس) بود. فرد فوق، که یا شخص شاپورجی بود و یا توسط وی تغذیه می شد، ضمن ارائه اطلاعات بکری که تنها فردوست و شاپورجی از آن اطلاع داشتند (مانند گفتگوی محمدرضا پهلوی و حسنعلی منصور و فردوست دربارهٔ تبعید حضرت امام (ره)، همکاری فردوست و یاتسویچ در تصفیه «جبهه ملی» و غیره)[۶] به ارائه برخی اطلاعات غلط یا انحرافی نیز پرداخت و از جمله با مطرح ساختن تیم موهوم سه نفرهٔ نصیری ـ علم ـ اویسی کوشید تا تیم واقعی شاپورجی ـ علم ـ محمدرضا پهلوی را پنهان کند. مقالات فرد فوق حاوی برخی اطلاعات هدفمند و دروغ دیگر نیز بود. از دیگر اقدامات انحرافی که در جهت مشوش ساختن ذهن وزارت اطلاعات صورت گرفت، «افشای» نقش شبکه رشیدیان‌ها در کودتای ۲۸ مرداد بود تا با ترفند و بزرگنمائی مهره هایی «سوخته» و «مرده»، نقش عجیب شبکه شاپورجی پنهان شود.[۷] معهذا، اسناد فوق گویای گوشه هایی از نقش توطئه گرانه سرویس‌های اطلاعاتی غرب در حوادث سالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۳۲ ایران است. این اسناد توسط بریان لهینگ «افشاء» شد:

بریان لهینگ، مفسر انگلیسی در برنامه ۲۷ مه ۱۹۸۵ تلویزیون «گرانادا»، به نقل از یك «مقام ناشناس» MI-6 ـ که تنها صدای او پخش می شد ـ دربارهٔ نقش رشیدیان‌ها در گردآوری

---

۶. «ا. ع. تافته» پیش از پخش مصاحبه‌های تلویزیونی فردوست، بر نقش فردوست در به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی (ملاقاتهای وی با آلن چارلز ترات) صحّه گذارد (*روزگار نو*، دفتر سوم، سال سوم، فروردین ۱۳۶۳، ص ۳۹). بنظر می‌رسد که در آن زمان هنوز شاپورجی امیدوار بود که نقش وی توسط فردوست پنهان نگاه داشته شود.

۷. در خاطرات دو مقام اطلاعاتی آمریکا و انگلیس، کرمیت روزولت (۱۹۷۹) و وودهاوس (۱۹۸۲) از برادران رشیدیان تنها با عنوان «برادران» یاد شده است. تنها پس از دستگیری فردوست بود که در برنامه تلویزیونی بریان لهینگ نام رشیدیان‌ها به صراحت و با تبلیغات زیاد مطرح شد.

اراذل و اوباش و تطمیع نمایندگان مجلس و سایر عناصر متنفذ جامعه چنین گفت:

...چنین موضوعاتی عمدتاً توسط ۳ برادر به نام‌های سیف‌الله، قدرت‌الله و اسدالله رشیدیان برای انگلیس‌ها تمشیّت می‌پذیرفت. یکی از این ۳ برادر [اسدالله]، دوست نزدیك و همدست شاه و دیگری [سیف‌الله] یك تاجر و سینمادار بود. رشیدیان‌ها به زاینر در جلب حمایت نمایندگان مجلس در دوران جنگ یاری کرده بودند. حالا آنها به زاینر و وودهاوس و همپالکی‌های ایشان یاری می‌کردند. هر ۳ برادر مرتباً به لندن سفر می‌کردند و در هتل گراونرهاوس ـ که مشرف به هایدپارك بود ـ تعدادی اطاق مخصوص داشتند. آن‌ها بچه‌هایشان را به مدارس انگلیس می‌فرستادند... خرید رأی در مجلس ایران عجیب‌تر و غیرعادی‌تر از خرید رأی در پارلمان انگلیس در قرن هیجدهم نبود. رشیدیان‌ها پول خودشان را در این ماجرا به کار انداخته بودند، و یك چمدان پول انگلیسی ـ که به روایت مأمور انگلیسی مسئول تحویل آن به زاینر بالغ بر ۱/۵ میلیون لیره می‌شد فقط ناز شست قضیه محسوب می‌شد...[۸]

جیمز بیل، محقق آمریکایی که ظاهراً با اسدالله رشیدیان دوستی شخصی داشته، جایگاه برادران رشیدیان را در حوادث سال‌های ۱۳۳۰ـ۱۳۳۲ چنین بیان داشت:

...آنان نیز مانند پدرشان قبل از خودشان ارتباطات محکمی با انگلیسی‌ها داشتند و در سال‌های دهه ۱۹۴۰ با انگلیسی‌ها در ایران کار کرده بودند. برادر بزرگتر سیف‌الله موسیقیدان و فیلسوف بود و مغز این گروه ۳ نفره به شمار می‌رفت. بسیار خوش صحبت و مهمان نواز بود[!]. عاشق تاریخ سیاسی بود و دوست داشت کلماتی را از ماکیاولی نقل کند. اسدالله سازمان‌دهنده و مبارز سیاسی و مورد اعتماد شاه بود، در حالیکه قدرت‌الله تاجر و مقاطعه کار بود. این سیف‌الله و اسدالله بودند که کرمیت روزولت را ضمن اختفایش در ۱۹۵۳ راهنمائی کردند و در واقع حلقه اصلی ارتباط بین انگلیس و آمریکا در این ماجرا بودند.[۹]

نکته حائز اهمیت در فعالیت‌های توطئه‌گرانه برادران رشیدیان در دوران دولت مصدق، که ارتشبد فردوست نیز بر آن انگشت گذارده، بی‌تفاوتی دکتر مصدق در این ماجرا و عدم اقدام قاطع او علیه رشیدیان‌ها، زاهدی و سایر عوامل سرشناس توطئه‌ای است که به سقوط او انجامید. بریان لهینگ می‌نویسد:

یکی از شکایاتی که طرفداران مصدق در مورد مصدق عنوان می‌کردند این بود که با علم به وابستگی آشکار رشیدیان‌ها و امثال آن‌ها از هر نوع اقدام مؤثری بر ضد آنها کوتاهی ورزید.[۱۰]

---

۸. لهینگ، ص ۵۲ـ۵۳

۹. مصدق، نفت...، ص ۴۶۰ـ۴۶۱

۱۰. لهینگ، ص ۵۳

اسناد موجود نشان می‌دهد که دکتر مصدق از فعالیت‌های پسران حبیب‌الله رشیدیان آگاهی کامل داشت و مدارك کافی دال بر روابط آنها با سفارت انگلیس و همدستی با اشرف پهلوی در توطئه علیه دولت وی در اختیار داشت. مصدق به جای برخورد قاطع، در مهر ۱۳۳۱ دستور بازداشت حبیب‌الله رشیدیان و پسرانش را به ادارهٔ آگاهی داد و وزیر دادگستری وی در گزارشی آنان را به «داشتن روابط با سفارت انگلیس و دادن اطلاعات به مأمورین انگلیسی» متهم کرد. پرونده امر مانند یك دعوی ساده به دادسرای استان تهران ارجاع شد. معهذا، در اسفند ۱۳۳۱ دستور آزادی رشیدیان‌ها صادر شد. بدین ترتیب، برادران رشیدیان با آزادی به توطئه‌های خود ادامه دادند و علاوه بر آن خانه اسدالله رشیدیان چنان «امن» تشخیص داده شد که فضل‌الله زاهدی مدتی در آن پنهان بود! صرفنظر از فرضیات و تحلیل‌های سیاسی، آیا خویشاوندی دکتر مصدق با اسدالله رشیدیان در این تسامح نقشی نداشت؟[۱۱]

بهرروی، پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیف‌الله، اسدالله و قدرت‌الله رشیدیان به پاس «فعالیت‌ها و خدمات مهمی» که در جریان کودتا انجام داده بودند از سوی «کمیسیون اعطای امتیازات»، به ریاست سرلشکر حسن اخوی، شایسته دریافت «نشان درجه یك رستاخیز» تشخیص داده شدند و بدینسان فعالیت آنان وارد مرحله‌ای دیگر شد.

برادران رشیدیان؛ پس از کودتا

در دوران پس از کودتا، برادران رشیدیان نهایت بهره برداری را از پیشینهٔ خود در جهت ثروت‌اندوزی‌های کلان نمودند. آنان تعمدی خاص نشان می‌دادند که در همه جا خود را وابستگان درجه اوّل سیاست انگلیس معرفی کنند و از این شهرت ارعاب‌آمیز در جهت تحکیم قدرت و کسب امتیازات مالی بیشتر بهره جویند:

روز ۳۵/۱/۱۵ عده‌ای به منزل اسدالله رشیدیان رفته بودند. در ملاقات مزبور آقای رشیدیان اظهار داشته است: ...اعلیحضرت همایونی که از مسافرت هندوستان تشریف آوردند بیاناتی فرمودند. اما دو روز قبل آقای اردشیر زاهدی اینجا بود. گفت: من در سال ۱۹۵۰ فارغ‌التحصیل شده‌ام و اطلاعاتم خیلی قدیمه نیست و در اروپا و آمریکا مسافرت‌ها و بازدیدهای متعددی نموده‌ام، ولی در این مسافرت هندوستان به قدری جالب بود که حتی اعلیحضرت همایونی از ترقی ملت هند غرق تعجب بودند که مرتباً بر تعجب ترقی هندوستان برای اعلیحضرت می‌افزود. انگلیسی‌ها بهترین بناها و بهترین تمدن را برای هند به جا

۱۱. همسر اسدالله رشیدیان دختر دریادار مرتضی دفتری، برادرزاده دکتر مصدق‌بود.

گذاشته‌اند و کشور ما شاید ۳۰۰ سال دیگر به ترقی امروزی ملت هند برسد...

رشیدیان اظهار داشت: از این مسافرت اخیر که از اروپا می آمدم، تا بیروت با هواپیما و از آنجا تا تهران با اتومبیل آمدم. در راه وارد عراق شدم. عراقی ها ترقی فوق العاده ای نموده اند و از بس پول دارند خودشان نمی‌دانند که با این پول‌ها چکار بکنند... نوری‌سعید نخست‌وزیر عراق می گفت: به من می گویند نوکر انگلیسی ها یا هرچه که می خواهند بگویند، اما من سرم درد نمی کند با انگلیسی ها بد باشم. انگلیسی ها امروزه در عراق پول می دهند و مملکت را آباد می کنند، هر که به ما کمك کند ما خیلی از او ممنون هستیم... (گزارش به ساواك، ۱۳۳۵/۱/۱۸).

این شهرت رشیدیان‌ها هرچند در کلیات صحّت داشت، ولی در جزئیات، یعنی در زیر و بم‌های رقابت‌های سیاسی و مالی روز میان دولتمردان و «رجال» پهلوی، فاقد پایه عینی در تحلیل سیاسی می باشد. طبق اسناد موجود، همه «رجال» سیاسی و اقتصادی سالهای پس از کودتا تعمّد داشته‌اند که عملکردها و مواضع خود را، که ملهم از جاه‌طلبی‌ها و تنازعات و بندوبست‌ها برای کسب مقام بود، به یکی از دو سیاست آمریکا و انگلیس منتسب سازند. این در حالی است که بویژه در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ و نیمه اول دهه ۱۳۴۰ بر سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا و انگلیس نیز یك مشی واحد حکمفرما نبود و محافل متنفذ سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی غرب، هر یك براساس منافع گروهی خود اهدافی خاص، و بعضاً متضاد، را در ایران پی می گرفته‌اند. این مدّعا در تحلیل مواضع عنادآمیز اسدالله رشیدیان «انگلیسی» علیه دولت منوچهر اقبال، که به شدت به «انگلیسی» بودن شهرت داشت، صادق است. ساواك در اردیبهشت ۱۳۳۶ چنین اطلاع می‌دهد:

هر هفته در منزل اسدالله رشیدیان جلساتی تشکیل می شود که اخیراً این جلسات و فعالیت ایشان زیادتر شده است. افرادی که در این جلسات شرکت می کنند از رسته ها و صنوف مختلف و اکثراً افراد توده ای که در اختیار وزارت کار گذاشته اند می باشند... رشیدیان خود را مخالف دولت دکتر اقبال نشان می‌داد و گفت: این دولت هیچ قدرتی ندارد، حتی وزرای خودش را نیز خودش انتخاب نکرده، مثلاً وزیر فرهنگ [دکتر محمود مهران] به این دولت تحمیل شده است، حالا آقای دکتر اقبال می خواهد حزب بسازد، کار این احزاب توی این مملکت نخواهد گرفت، شما خیال می کنید قوای انتظامی حزب توده را شکست داده؟ اگر روس ها به آن‌ها دستور عقب‌نشینی نمی‌دادند آن‌ها همه را از بین می بردند...

باید اضافه کنیم که طبق اسناد موجود اسدالله رشیدیان نه تنها دارای روابط «ویژه» با محافل سیاسی و اطلاعاتی بریتانیا بود، بلکه در سال‌های فوق از طریق احمد علی‌آبادی با سفارت آمریکا در ارتباط بود، و مهم‌تر از آن از نزدیکترین شرکاء و دوستان کرمیت روزولت، مقام پیشین «سیا» و دلال کنونی، محسوب می شد؛ دوستی و شراکتی که از نقش مشترك آنان در

کودتای ۲۸ مرداد نشئت می‌گرفت.

همانگونه که می‌دانیم، صعود «دمکرات»ها و جان کندی به ریاست‌جمهوری آمریکا (۱۹۶۱ـ۱۹۶۳) بازتابی پرهیاهو در سیاست داخلی ایران داشت، که مهم‌ترین نمود آن تحمیل دولت علی امینی به شاه و ایجاد «فضای باز سیاسی» بود. در دوران دولت امینی، اسدالله رشیدیان از چهره‌هایی بود که هم براساس منافع شخصی خود، هم براساس تمایل دربار و هم در انطباق با تحریکات محافل سیاسی و اطلاعاتی «جمهوریخواه» و «محافظه‌کار» آمریکا و انگلیس، به یکی از مهم‌ترین کانون‌های مخالفت با امینی بدل شد. در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲۶، ساواک چنین گزارش می‌دهد:

برکناری کابینه مهندس شریف‌امامی و زمامداری دکتر علی امینی و انحلال مجلسین شورا و سنا و بازداشت و تعقیب چند نفر از رجال و امرای ارتش و اعلام‌نظر دولت دایر به بازداشت و تعقیب عده زیادی از افراد متنفذ و خاطی موجب گردید که عوامل وابسته به بازداشت‌شدگان و عده‌ای از نمایندگان مجلس و متنفذین که به نحوی از انحاء در سوءاستفاده‌ها و اقدامات خلاف گذشته شرکت و دخالت داشته‌اند، به منظور جلوگیری از برنامه‌های دولت و عقیم گذاردن اقدامات اصلاحی تصمیم به مبارزه و کارشکنی علیه دولت گرفته‌اند. از جمله، اسدالله رشیدیان و فتح‌الله فرود و محمدعلی مسعودی و سیدمهدی میراشرافی، که هر یك منافع زیادی در دولت گذشته داشته و حتی دو نفر اول ضمن انتخابات تابستانی و زمستانی با همکاری سپهبد علوی‌مقدم و سپهبد کیا در انتخابات دخالت نامشروع نموده و بین کارمندان وزارتخانه‌ها و کارگران کارخانجات هم نفوذی دارند، به وسیله عمّال خود تحریکات عمیقی را بین کارمندان دولت... و کارگران کارخانجات و اتحادیه‌های صنفی مخصوصاً صنف نانوا و اتحادیه کامیون‌داران و بارفروشان و صاحبان میادین آغاز و جنگ اعصاب شدیدی را بین کلیه دستجات ایجاد و از هیچگونه اقدامی فروگذار نمی‌کنند.

محمدعلی مسعودی و رشیدیان برای ایجاد تشنج و اعتصاب صنف نانوا، جلیل احمدخانلو هوچی معروف و کاندیدای سابق حزب مردم از تهران و هدایت‌الله اسلامی [نیا] رئیس سابق اداره پیشه‌وران شهرداری را مأمور این امر کرده و به منظور عملی ساختن اعتصاب کامیون‌داران... از وجود ماشاءالله آذرفر که از دوستان بسیار صمیمی محمدعلی مسعودی است، استفاده نموده... و در جلسه شبانه منزل سیدمهدی میراشرافی هم که چند شب قبل با حضور محمدعلی مسعودی و رشیدیان و معتمدی، معاون فنی وزارت راه، تشکیل گردید، مهدی میراشرافی عهده‌دار شد که از طریق ایجاد محدودیت‌های فوری جهت کارگران دو کارخانه خود در اصفهان (تاج و شهناز) زمینه اعتصاب بزرگی را که لااقل نصف بیشتر کارگران کارخانجات اصفهان در آن شرکت داشته باشند، فراهم نماید... ضمناً تحریکات دیگری نیز توسط ایادی باند مخالف دولت بین رانندگان و کلیه کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی آغاز شده که محرکین اصلی... همگی از محارم سپهبد علوی‌مقدم به شمار می‌روند...

جلسات دیگری هم برای تعیین خط‌مشی مبارزه جدی با اقدامات دولت دکتر امینی با شرکت فتح‌الله فرود، پورسرتیپ، مهندس والا، محمدعلی مسعودی، سیدمهدی میراشرافی و عده‌ای دیگر تشکیل گردیده است...

متعاقب این اقدامات، اسدالله رشیدیان در آبان ۱۳۴۰ به تأسیس «جمعیت مدافعین قانون اساسی» دست زد؛ تا بدینوسیله در مقابل هرگونه تمایل احتمالی «دمکرات»های آمریکا به استقرار یك رژیم جمهوری در ایران، از طریق هیاهو، پادزهری ایجاد شود:

به دعوت رشیدیان جلسه مطبوعاتی در منزل فرود تشکیل شده بود که خبرنگاران اکثر جرائد و [پرویز] رائین نماینده خبرگزاری آسوشیتدپرس و در حدود ۳۰۰ نفر از نمایندگان انجمن‌های محلی و نمایندگان کارگران و فرهنگیان، که کارگردان اصلی تشکیلات آن‌ها به شمار می‌روند، در این جلسه شرکت کرده بودند...

بعد از فرود، رشیدیان شروع به صحبت کرد و گفت: من و آقای فرود و یوسف هاشمی نماینده مردم سراب مدت ۲۰ سال است با مردم ارتباط داریم و از نزدیك به مشکلات زندگی آنها واقفیم و خود را وقف خدمت به مردم ساخته‌ایم... دکتر امینی تصور کرده است به کمك بیگانگان می‌تواند این قدرت ملت را از بین ببرد. خدا نکند که ما مجبور شویم برای قانون اساسی دست به اقدامات تندی بزنیم، ولی صریحاً می‌گویم که ملت ایران هر وقت لازم باشد قدرت خود را در برابر نیروی استبدادی دولت [امینی] نشان خواهند داد... برای ما افتخار است که با حکومت مستبد امینی بجنگیم و در این راه کشته شویم. امینی هر وقت صحبت نفت به میان آید وارد معرکه می‌شود تا نظر عمال بیگانه را اجراء کند و اگر خیال می‌کند مردم به مأموریت او واقف نیستند، از بقال سرگذر خود بپرسید تا بفهمید همه کس از مأموریت دکتر امینی واقف است. ما نخواهیم گذاشت اربابان خارجی او، که تنها حامی و پشتیبان دکتر امینی هستند، در آرزوی خود و اجرای نقشه‌ای که دارند موفق شوند... (گزارش منبع اطلاعاتی به ساواك ـ ۱۳۴۰/۸/۱۸).

رشیدیان که هم از حمایت محافل خاصی در آمریکا و انگلیس و هم از حمایت پنهان محمدرضا پهلوی و عناصری چون سیدضیاء طباطبائی برخوردار بود، مدت کوتاهی بعد پا را فراتر گذارد و طرح تشکیل «کمیته مبارزه با دیکتاتوری»، یعنی دیکتاتوری «دمکرات»های آمریکا و امینی، را تدارك دید:

طبق اظهار رشیدیان، دستجات و جمعیت‌ها و افرادی که با دولت در تعطیل مجلس و ادامه فترت نظر مخالف دارند تصمیم گرفته‌اند کمیته‌ای بنام مبارزه با دیکتاتوری تشکیل دهند و علاوه بر اکثریت نمایندگان دوره بیستم مجلس شورای ملی... سیدضیاءالدین طباطبائی و جعفر بهبهانی و سردار فاخر حکمت و دسته‌ای از اعضاء جبهه ملّی و توده‌ای‌های سابق در تقویت و تشکیل این کمیته باهم توافق نموده‌اند. فعلاً فعالیت پشت پردهٔ آن‌ها این است که عده‌ای از نویسندگان و مدیران جرائد را با خود هماهنگ سازند و بعد از آمادگی کامل فعالیت علنی خود

را آغاز نمایند. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۰/۸/۲۹).

همانطور که از متن سند فوق مشهود است، ظاهراً رشیدیان موفق شده بود همراهی نیروهایی از «جبهه ملی» را که خود را شایسته ترین و سزاوارترین مجریان سیاست «دمکرات»ها در ایران می‌دانستند و لذا علیه امینی تحریك می کردند، جلب کند. در تاریخ ۱۳۴۰/۱۰/۲۸ مأمور ویژه ساواك چنین گزارش می‌دهد:

اسدالله رشیدیان اظهار داشته اکثریت افراد عضو جبهه ملی حاضرند در مبارزه با دولت با ما همکاری کنند و اختلافی که فعلاً وجود دارد این است که بین دستجات مخالف دولت، جنبه رهبری آن با کدام دسته ای باشد و اکنون مذاکراتی بین دارودسته فرود و رشیدیان و جبهه ملی و جعفر بهبهانی انجام و در جریان است که فرمولی برای وحدت نظر در مبارزه علیه دولت پیدا و طبق آن عمل نمایند.

و گزارش دیگر، مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۴، حاکی است:

اسدالله رشیدیان می گفت: مبارزه ای که علیه دولت شروع شده و فعالیتی که افراد وابسته به جبهه ملی در آمریکا شروع کرده اند به نتیجه رسیده و مقامات آمریکایی دیگر حاضر نیستند برنامه کمك های مالی خود را به این دولت ادامه دهند و وعده هایی که برای کمك مالی به دولت داده شده بود، هیچ یك عملی نخواهد شد. رشیدیان می گفت: آمریکایی ها مایلند بعد از آقای دکتر امینی، دکتر جلال عبده به نخست‌وزیری برسد و روزی که قضیه جانشینی دکتر امینی از لحاظ خارجی‌ها حل شود، دولت سقوط خواهد کرد.

فعالیت‌های تحریك آمیز «جمعیت مدافعین قانون اساسی» واکنش امینی را برانگیخت و او در ۲۴ آبان ۱۳۴۰ برای مدت کوتاهی به بازداشت فتح‌الله فرود (شهردار اسبق تهران) و در بهمن ۱۳۴۰ به بازداشت اسدالله رشیدیان و تعدادی دیگر از فعالین جمعیت، به همراه جعفر بهبهانی (پسر آیت‌الله بهبهانی) و سران «جبهه ملی» (دکتر مهدی آذر ـ وزیر فرهنگ دولت مصدق، شمس‌الدین امیرعلائی، کریم سنجابی، مسعود حجازی، مهندس حسیبی، زیرك‌زاده، شاپور بختیار و...) مبادرت ورزید.

اسدالله رشیدیان پس از آزادی از زندان به تشکیل «حزب خلق» دست زد:

اخیراً اعضاء جمعیت مجاهدین و مدافعین قانون اساسی حزبی بنام حزب خلق تشکیل داده اند... مؤسسین این حزب آقایان فرود و اسدالله رشیدیان هستند و کسانی که در رأس جریان قرار دارند عبارتند از: سیف‌الله رشیدیان، صادق بهداد... آقای سپهر مدیر روزنامه پیغام امروز... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۱/۲/۳۱).

بهرروی، «دولت مستعجل» امینی دیری نپائید و در تیرماه ۱۳۴۱ سقوط کرد و اسدالله علم، مهرهٔ موردتوافق شاه و سیاست‌های مسلط در آمریکا و انگلیس، به نخست‌وزیری رسید.

صعود علم به قدرت و فروکش «فضای باز» کندی اقدامات تحریك‌آمیز رشیدیان را متوقف ساخت و بقول خود او، وی را در «بلاتکلیفی» قرار داد:

اسدالله رشیدیان اظهار داشته است که من در بلاتکلیفی عجیبی در مورد حزب خلق به سر می‌برم. تمام فعالیت من در مخالفت با دولت گذشته روی عدم اجرای انتخابات دور می‌زد، ولی اکنون نمی‌دانم با دولت فعلی چه کنم و جواب مردم را در مورد انتخابات چه بدهم. (گزارش به ساواك، ۱۳۴۱/۶/۱۱).

در دوران دولت علم، شاهد تماس‌های گسترده اسدالله رشیدیان با عناصر «توده ای» هستیم، که بنظر می‌رسد این ارتباطات با رهنمود شاپورجی ـ علم و به منظور جلب این جریان به سیاست روز و بازی‌های پس‌پردهٔ آن بوده است:

۱۳۴۲/۸/۲ ـ ریاست ساواك استان مرکز:

اطلاع واصله حاکی است که همه هفته جلسه‌ای با شرکت گروه‌های مختلف (عناصر توده ای افسران سابق سازمان نظامی، کارمندان دولت، نمایندگان کارگران، افسران بازنشسته و شاغل کادر انتظامی) در منزل اسدالله رشیدیان تشکیل می‌گردد و اغلب مذاکرات خیلی محرمانه و خصوصی بین رشیدیان و پاره‌ای از افسران حاضر در جلسه در اطاق‌های خلوت انجام می‌شود که از نحوهٔ مذاکرات و انگیزه شرکت افسران مزبور در آن جلسات اطلاعات کافی و کامل در اختیار نیست. علیهذا با توجه به مراتب فوق خواهشمند است دستور فرمائید به طریق مقتضی چه از راه رخنه دادن مأمور و چه انتخاب کردن مأمور نفوذی نسبت به کسب اطلاع و پی بردن به چگونگی مذاکرات و فعالیت احتمالی افسران و سایر کارمندان کادر انتظامی اقدامات لازم و فوری معمول و نتیجه را همه هفته پس از خاتمه جلسات متشکله اعلام دارد.

از طرف مدیرکل اداره سوم ـ دکتر فروزین

گزارش مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۱۴ اداره دوم عملیات ساواك نیز حاکی است:

مدتی است عده‌ای از افراد وابسته و متمایل به حزب منحله توده، که سابقاً دارای فعالیت‌هایی بوده‌اند، در منزل اسدالله رشیدیان تجمع نموده و پاره‌ای از اوقات ملاقات‌هایی مشکوك و خصوصی بین آن‌ها و رشیدیان انجام می‌شود که موضوع طی گزارشی به استحضار مدیریت کل اداره سوم رسیده و مرقوم فرموده‌اند: درباره افراد وابسته به حزب منحله توده موضوع به بخش ۳۲۱ اطلاع داده شود. افراد موردبحث شناسایی و جهت هرگونه اقدام مقتضی به پیوست ارسال می‌گردد...

اسدالله رشیدیان ظاهراً با دولت حسنعلی منصور موافقتی نداشت ولی فعالیتی نیز از سوی وی علیه این دولت در اسناد ساواك مندرج نیست. با اختتام نسبی نبرد جناح‌های رقیب در غرب و باندهای داخلی تابع، که نمود و منتجهٔ آن دولت امیرعباس هویدا بود،

رشیدیان را در زمرهٔ موافقین این دولت می‌یابیم:

اسدالله رشیدیان در خصوص هویدا اظهار داشته است: با اینکه هویدا عضو کابینه منصور بود که آمریکایی‌ها او را به ایران تحمیل کرده بودند، ولی خود هویدا علاقه‌ای به تبعیت از سیاست یك جانبه آمریکایی‌ها ندارد و می‌توان او را در ردیف دولت‌هایی نظیر ساعد دانست که تعصب خاصی نسبت به سیاست خاصی ندارند و همین امر موجب شده که دول بزرگ خارجی نسبت به شخص او بی‌تفاوت هستند و مخالفتی با او نمی‌کنند و در سیاست داخلی هم توانسته است نظر همه دستجات را به خود جلب کند. رشیدیان می‌گفت: دوستان سیاسی ما از هویدا پشتیبانی می‌کنند برای اینکه منافع مادی ما در دولت هویدا بیش از هر دولت دیگری تأمین شده و از نظر سیاسی هم دوستان ما در مصونیت بیشتری فعلاً قرار دارند (مقصود رشیدیان از دوستان ما طرفداران سیاست انگلستان می‌باشد). (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۵/۴/۱۲).

رشیدیان‌ها، شاه و کرمیت روزولت

سند بیوگرافیك ساواك، به تاریخ ۱۳۳۶/۹/۱۷، اسدالله رشیدیان را چنین معرفی می‌کند:

اسدالله رشیدیان فرزند حبیب‌الله، ۴۲ ساله، متولد تهران، شغل آزاد، همسر وی دختر دریادار محمود دفتری است. برادرش سیف‌الله رشیدیان کارمند سازمان برنامه است. با اغلب از رجال برجسته، امرای ارتش و نمایندگان مجلسین سنا و شورای ملی و کسبه و اصناف و بازرگانان و هم‌چنین درباریان، خصوصاً با والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی، والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی و جمعی دیگر کاملاً مربوط است. به سیگار و مشروب معتاد است. دارای مستغلات در خیابان شاهرضا، سینما رکس و چندین دهکده در اطراف تهران و وجه نقد در بانك‌ها، از طبقات مختلف مردم و حل و فصل کار آن‌ها و کار چاق‌کنی و بعضاً نیز دلالی و معاشرت با رجال دارد. به زن، قمار، مشروب، شهوت، مقام، و دسته بندی و تحت نفوذ قراردادن رجال علاقمند است. بین رجال و هم‌چنین عوام‌الناس شهرت و معروفیت دارد. به علت وابستگی به رجال و دستگاه حاکمه صاحب نفوذ زیاد است. از طرفداران جدی سیاست انگلستان است و با مقامات سفارت مزبور در تهران نیز ارتباط دارد. به علاوه وی به داشتن روابط نزدیك با خاندان جلیل سلطنت، خصوصاً اعلیحضرت همایونی زیاد تظاهر می‌نماید. در جلساتی که از طرف خاندان جلیل سلطنت تشکیل می‌شود اغلب شرکت دارد و تا سه سال قبل منزل رشیدیان تقریباً مرکز ثقل وزارتخانه‌ها و محل رتق و فتق امور و انتصابات بوده و اغلب از امور کشور قبلاً در منزل او موردبحث واقع، بعداً به مرحله عمل درمی‌آمده است...

اسناد موجود نشان می‌دهد که در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، برادران رشیدیان از وابستگان دربار پهلوی بوده‌اند. در نتیجهٔ همین پیوندهای مستحکم با محافل آمریکایی و انگلیسی و دربار پهلوی بود که رشیدیان‌ها در دوران ۲۵ ساله پس از کودتا میلیاردها

ثروت اندوختند و در نقش بزرگترین بانکداران و سرمایه‌داران کشور ظاهر شدند. سند بیوگرافیک ساواک، مورخ ۱۳۵۷/۴/۷، عمق چپاول و فساد رشیدیان‌ها را نشان می‌دهد:

اسدالله رشیدیان فرزند حبیب‌الله، مدیرعامل بانک اعتبارات تعاونی توزیع. وی سابقه خدمت دولتی ندارد و تا سال ۲۵۱۲ [۱۳۳۲] به امور بازرگانی و دادوستد و وارد کردن پارچه و قماش از خارج و هم‌چنین به اتفاق برادرانش سیف‌الله و قدرت‌الله که هر دو مرحوم شده‌اند، به احداث و اداره سینما رکس و واردکردن فیلم اشتغال داشته است و در سال ۲۵۲۳ [۱۳۴۳] بانک اعتبارات تعاونی توزیع را در تهران تأسیس نموده و از ۵ سال قبل نیز شروع به احداث شهرک‌سازی در رشت و اصفهان کرده است.

پدر نامبرده بالا به نام حبیب‌الله رشیدیان جزء خدمه سفارت انگلیس (به روایتی درشکه‌چی سفارت)، بوده و اسدالله و برادرش سیف‌الله نیز بعد از وقایع شهریور ۲۵۰۰ [۱۳۲۰] با مقامات سفارت انگلیس در تهران تماس و ارتباط داشته و در زمان حکومت دکتر مصدق پس از قطع رابطه دولت ایران با انگلستان، نامبردگان از جمله عوامل دولت انگلیس و مجری مقاصد سیاسی انگلیسی‌ها در ایران بودند... **اسدالله رشیدیان** از سال ۲۵۱۲ [۱۳۳۲] علناً در امور و فعالیت‌های سیاسی با تظاهر به طرفداری از سیاست انگلستان در ایران فعالیت داشته و منزل او مرکز زدوبند و حل و فصل مسائل و امورسیاسی و هم‌چنین انتصابات مهم بوده و حتی بعضی از وزراء کابینه‌های وقت نیز رسماً و علناً به منزل او رفت‌وآمد و تردّد داشته‌اند و وی با تظاهر به نزدیکی با اعضاء خاندان جلیل سلطنت بخصوص والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی و عنوان اینکه هفته‌ای یك بار نهار را در حضور شاهنشاه آریامهر در دربار صرف می‌نماید، برای خود کسب قدرت و نفوذ نموده و اغلب از سران و سردمداران دستگاه‌های دولتی و کارگری و بازرگانان و اصناف و سایر طبقات با توجه به موارد فوق روزهای جمعه در جلسات هفتگی منزل او شرکت می‌نمودند. و از سال ۲۵۲۵ [۱۳۴۵] که تشکیل جلسات هفتگی در منزل رجال و شخصیّت‌ها موقوف شد، جلسات منزل رشیدیان نیز تعطیل گردید و در حال حاضر رشیدیان به ظاهر در امور و فعالیت‌های سیاسی شرکت و دخالت ندارد و اوقات خود را صرف امور بانکی و ساختمانی می‌نماید.

نامبرده فردی شارلاتان و متظاهر و پشت هم‌انداز و زدوبندچی است و بانك اعتبارات تعاونی و توزیع را که از جمله چند بانك غیرمعتبر و اغلب اوقات در شرف ورشکستگی است، با دریافت اعتبار از شرکت ملّی نفت با کمك مرحوم دکتر اقبال و جمع‌آوری چند میلیون تومان اوراق بهادار از بازرگانان بازار وسیله هدایت‌الله اسلامی [نیا] نماینده سابق مجلس و اسخاصی نظیر او و گروگذاردن قریه چنگلك واقع در شمال استادیوم ورزشی آریامهر متعلق به امیر ناصرافشار (نامبرده به گناه غصب و تصرّف حدود هزار هکتار از اراضی زرگان اهواز به اتفاق محمدپورنیك، بازرگان، و فروش آن به کارخانه شرکت نورد اهواز مربوط به سناتور علی رضائی چند ماه در زندان بوده و سرانجام با اقاله سند و استرداد زمین به دولت و پرداخت حدود ۳۰ میلیون تومان وجوه دریافتی از علی رضائی از زندان آزاد شده است) تأسیس نموده است.

در شهرك بوسار رشت هم که ۲۰ درصد سهام آن متعلق به بنیاد پهلوی است، خانه‌های ساخته شده را به نصف بهای روز به ایادی خود فروخته و در دفاتر عمل می کند و سپس ایادی او این خانه‌ها را به ۲ برابر بهای خرید به مردم می فروشند و در اصفهان هم زمین شهرك را از خانواده برومند به متری ۲۰ تا ۵۰ ریال خریداری و پس از تسطیح و زیرسازی و جدول سازی اراضی با خرج دولت آن را از قرار متری ۲۰۵۰ ریال به ارتش فروخته و برای فرار از پرداخت مالیات ۴۰ درصد نیز سند را اقاله کرده و زمین را به خانواده برومند برگردانیده و زمین‌ها از طرف خانواده برومند به ارتش فروخته شده در حالی که بهای آن را رشیدیان از قرار متری ۲۰۵۰ ریال دریافت نموده است.

و سند دیگر نقش چپاولگرانه «بانك تعاونی و توزیع» رشیدیان‌ها را چنین بیان می‌دارد:

اخیراً در محافل اقتصادی و بانکی کشور در مورد خرابی و بحرانی بودن اوضاع بانك تعاون و توزیع (مربوط به برادران رشیدیان) شایعاتی به وجود آمده و گفته می شود این بانك روی مایحتاج عمومی مردم رُل یك دلال بزرگ را بازی می کند. ضمناً با تحقیقاتی که به عمل آمده معلوم گردیده بانك مزبور بدون مجوز و برخلاف قانون بانکی و پولی کشور و بدون اینکه اجازه آن در شورایعالی پول و اعتبار بانك مرکزی ایران تصویب شود، تأسیس شده است.

هم‌چنین بین بعضی از مردم شایع [!] شده است که اعلیحضرت همایونی جزو سهامداران بانك مزبور می باشد و به همین مناسبت تاکنون نزدیك ۸۰ میلیون تومان از بانك مرکزی ایران قرض گرفته و قادر به پرداخت تعهدات خود نیست و اولیای بانك مرکزی هم برخلاف مقررات بدون اینکه این بانك اجازه قانونی داشته باشد به آن بانك قرض داده و هر روز نیز وضع بانك وخیم‌تر می شود. (گزارش ساواك ـ ۱۳۴۶/۱۰/۲۴).

ولی شاید هیچ سندی گویاتر از تحلیل جیمز بیل پیرامون نفوذ رشیدیان‌ها در دربار پهلوی و جایگاه آن در پیوندهای شاه با محافل متنفذ اطلاعاتی ـ مالی آمریکا و انگلیس نباشد: پیوندهایی که در دنیای پنهان جاسوسی ریشه گرفت و شاخ و برگ‌های آن به صورت «اشرافیت اطلاعاتی» حاکم بر ایران نمودار شد:

نقش کلیدی که گروه مأموران اطلاعاتی آمریکایی در کودتا ایفاء کرده بودند یکی از عوامل عمدهٔ روابط نزدیك پهلوی و ایالات متحده بود. نقطه اتصال این روابط، اتحاد اقتصادی و سیاسی روزولت ـ رشیدیان بود که در حمایت از محمدرضا پهلوی عمل می کرد. برادران رشیدیان به مقاطعه کاران و دلالان ثروتمندی مبدل شدند که معاملاتشان جنبه بین المللی پیدا کرد.[۱۲] مؤسسه روابط عمومی روزولت از منافع شاه در ایالات متحده دفاع می کرد. برادران

۱۲. نام رشیدیان ضمن تحقیقات مجلس سنای آمریکا [در ۱۹۷۶] درباره فروش هواپیماهای «اف ۱۴» از جانب کمپانی گرومن به ایران برده شد که برادران لاوی دلالان گرومن اقرار کردند که مبلغ ۲،۴۸۰،۰۰۰ دلار به مؤسسه خدمات بین المللی که برادران رشیدیان شرکای عمده آن بودند پرداخته‌اند (زیرنویس از ←

رشیدیان اغلب از دوستشان «کیم» یاد می کردند که در سفرهای متعددش به ایران در خانه آنان اقامت می کرد. این سفرها در خلال دهه ۱۹۶۰ بطور متوسط به سالی ۵ـ۶ بار بالغ می شد. در طول این دوره روزولت راه موازی خود را با شاه حفظ کرده بود و شاه با او بیش از هر دیپلمات یا سفیر مقیم ایران ارتباط داشت. هرچند این موضوع اعضای بلندپایهٔ هیئت نمایندگی سیاسی آمریکا در ایران را خشمگین و ناراحت می کرد، ولی در این مورد کاری از دستشان ساخته نبود. خط ارتباطی روزولت از طریق برادران رشیدیان و سپهبدمحسن هاشمی‌نژاد فرمانده گارد شاهنشاهی به شخص شاه می‌رسید. در واشینگتن نیز روزولت ارتباطات شخصی خود را داشت که مستقیماً به کاخ سفید منتهی می شد.

بدین سان پاره ای از مأمورین آمریکایی که در کودتا شرکت داشتند مدتها پس از ۱۹۵۳ همچنان به اعمال نفوذ بر سیاست آمریکا در ایران می پرداختند. خانه مجلل رشیدیان در شمال تهران و بانك اختصاصی آنان نزدیك میدان فردوسی مراکز همکاری مداوم روزولت ـ رشیدیان بود. این تنها یکی از مهم‌ترین ارتباطات شخصی ـ سیاسی بود که تا زمان انقلاب ایالات متحده را محکم با انگلیسی‌ها و شاه مربوط می ساخت.[۱۳]

→ جیمز بیل).

۱۳. *مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ص ۴۶۸ـ۴۶۹

۱۴. منصور و صعود «نخبگان آمریکائی»

حسنعلی منصور در اردیبهشت ماه ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد. پدر او، **رجبعلی منصور (منصورالملك)**، از اعضاء اولیه لژ «بیداری ایران» بود که در دوران رضاشاه سالیان مدید در مشاغل حسّاس جای داشت و در آخرین ماه‌های سلطنت او به صدارت رسید و در دوران **محمدرضا پهلوی** نیز مجدداً بر رأس دولت قرار گرفت. **رجبعلی منصور** از عناصر درجه اول شبکه اردشیر ریپورتر محسوب می‌شد. **ارتشبد فردوست** می‌نویسد:

> علی منصور (منصورالملك) از مأموران انگلیس بود. پسرش (حسنعلی منصور) مانند پدر پرورش یافته انگلیسی‌ها بود، ولی از آن گروه بود که به آمریکائی‌ها وصل شدند. او چه در «اصل چهار» و چه بعدها که نخست‌وزیر شد، از طرف آمریکا به شدت تقویت می‌شد.[۱]

ساواك در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۱۹، که **حسنعلی منصور** در دولت **منوچهر اقبال** معاونت نخست‌وزیر را عهده‌دار بود، بیوگرافی او را چنین ثبت نمود:

> ... پدرش بی‌اندازه متموّل که در حدود ۵۰ میلیون تومان ثروت دارد. نامبرده لیسانس حقوق از دانشکده حقوق تهران رشته سیاسی در سال ۲۴ بوده است. فرانسه خوب می‌داند و با انگلیسی به اندازه رفع احتیاج آشنائی دارد. وی تمام روزنامه و مجلات عادی و تا اندازه‌ای کتب اقتصادی را مطالعه می‌کند. به زن و مقام علاقمند است. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ایرانشهر گذرانده. لیاقت و شایستگی ندارد و حتی به علت ترقی بی‌جهتی که نموده و به علت نفوذ پدرش و اینکه دکتر اقبال نسبت به پدر او مدیون بود، او را به این سمت منصوب کرد که مورد تنفر قاطبه جوانان قرار گرفت. ابتدا در وزارت امورخارجه در لندن بود، بعد منشی

---

۱. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۵۰

وزیرخارجه و سپس رئیس اداره چهارم سیاسی. به علت نفوذ پدر نشان تاج دریافت داشته. وی شخصیتی ندارد تا تمایلی داشته باشد، ولی پدرش از عمال درجه اول سیاست انگلیس است. عضو جمعیت یاران دبیرستانی (ایرانشهر) بوده، متواضع ولی بی‌شخصیت، افکار عالی به هیچوجه ندارد و تمام ترقی او روی نفوذ پدرش می‌باشد. کم‌مغز، بی‌تجربه و عزیز بی‌جهت.

و در ۱۳۴۱/۲/۱۸ ارزیابی ساواک از حسنعلی منصور چنین بود:

... علاقمند به مقام و قدرت در حد زیاد، زن تا حدی و نسبت به پول و قمار بی‌توجه است... رازداری وی خوب است. وی کارمند وزارت امورخارجه و سفارت ایران در لندن، منشی وزیر و رئیس اداره چهارم سیاسی و دبیرکل شورایعالی اقتصاد و معاون نخست‌وزیر و وزیر بازرگانی [دولت اقبال]، طرفدار سیاست غرب (انگلستان) می‌باشد. اخیراً گروه مترقی را بنا به توصیه و راهنمائی پدرش علی منصور نخست وزیر اسبق تشکیل داده است... [تأکید از ما است].

«کانون مترقی» و جایگاه تاریخی آن

در واقع، حیات سیاسی منصور با «کانون مترقی» آغاز می‌گردد که در اوائل سال ۱۳۴۰ به ریاست او تأسیس شد. در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۱۴ شهربانی کل کشور مشخصات افراد زیر را به‌عنوان مؤسسین «کانون مترقی» به ساواک اعلام داشت:

۱ـ حسنعلی منصور فرزند علی منصور (منصورالملک) متولد اردیبهشت ماه ۱۳۰۲ تهران، شماره شناسنامه ۲۲۰ تهران، دبیرکل شورایعالی اقتصاد، تحصیلات لیسانس حقوق و علوم سیاسی، آشنا به زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی، مؤلف کتاب مصونیت‌های سیاسی، درگذشته وزیر بازرگانی، وزیر کار، معاون نخست‌وزیر، رئیس دفتر مخصوص وزیر امورخارجه.

۲ـ محسن خواجه‌نوری فرزند حاج محمدعلی متولد ۱۲۹۵ تهران، شماره شناسنامه ۲۳۶۶۶، کارمند وزارت کار با رتبه ۹ اداری، تحصیلات لیسانس حقوق و علوم عالی تجارت، آشنا به زبان‌های فرانسه و انگلیسی، در ضمن مترجم کتب نیز می‌باشد، درگذشته ناظر دولت در بیمه‌های اجتماعی کارگران و مدیرعامل سازمان بیمه‌های اجتماعی بوده است.

۳ـ منوچهر شاهقلی فرزند امامقلی شاهقلی، متولد ۱۳۰۲ تهران، شماره شناسنامه ۴۰۲۶۴، شغل وی طبابت می‌باشد، تحصیلات دکتری در طب و تخصص در جراحی پلاستیک و ترمیمی، آشنا به زبان انگلیسی، مؤلف کتاب درمان لنف آدم.

۴ـ فتح‌الله ستوده فرزند علی‌اکبر متولد ۱۲۹۹ تهران، شماره شناسنامه ۱۹۲، مدیرعامل شرکت سهامی کارخانجات ونك، پایه هشت مهندسی که تائید نشده است، تحصیلات مهندس برق ماشین، فوق لیسانس در رشته مهندسی صنعتی آمریکا، آشنا به زبان انگلیسی، در گذشته شش سال در کارخانجات آمریکا بوده، مهندس مشاور در هیئت جرج فرای، استاد

دانشکده صنعتی.

۵ـ امیرعباس هویدا فرزند حبیب‌الله متولد ۱۲۹۸ تهران، شماره شناسنامه ۳۵۴۲، عضو هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران، تحصیلات لیسانس علوم سیاسی و اجتماعی، آشنا به زبان‌های فرانسه و انگلیسی، در گذشته کارمند وزارت امورخارجه و کارمند سازمان ملل متحد بوده است.

«کانون مترقی» را، که در سال ۱۳۴۲ به «حزب ایران نوین» بدل شد، چگونه باید ارزیابی کرد و این تشکّل در تاریخ سلطنت پهلوی چه جایگاهی داراست؟ پاسخ به این سئوال ماهیت و کاراکتر سیاسی حسنعلی منصور را نیز روشن می‌سازد.

کاوش در اسناد این دوران نشان می‌دهد که طرح تأسیس یك حزب که «نخبگان» جوان و تحصیل کرده غرب را فراگیرد و به مکتب جدید دولتمداری در ایران بدل شود، یك طرح آمریکائی در راستای استراتژی توسعهٔ روستو ـ کندی بود که نخستین بار توسط علی امینی در سال ۱۳۳۸ مطرح شد:

یکی از نزدیکان دکتر علی امینی اظهار داشته... مشارالیه تصمیم دارد با همکاری عده ای از دوستان خود به تأسیس حزب سیاسی بزرگی دست بزند و نام این حزب را بین ایران جوان، ایران نوین یا ایران کهن انتخاب خواهد کرد و در صورت تأسیس این حزب از طرف سران جبهه ملی دستور داده خواهد شد که کلیه اعضای آن و حتی اعضای حزب ایران و متمایلین به سیاست ملی و چپ در این حزب نام نویسی نموده و گرد دکتر علی امینی جمع شوند... (گزارش به ساواك ـ ۱۳۳۸/۲/۲۶).

دربارهٔ نقش علی امینی در طرح «بلندپروازانه» جان کندی قبلاً سخن گفته‌ایم و سرنوشت این طرح را در چنبرهٔ دسیسه‌ها و ترفندها توضیح داده ایم. مسئله را دقیق‌تر بازبینی می‌کنیم:

عاملی که برای جان کندی و استراتژیست‌های «دمکرات» واشنگتن شناخته نبود، ترفندهای زیرکانه و تودرتوئی بود که در ایران توسط شبکه صهیونیستی لرد روچیلد ـ شاپور ریپورتر طراحی شد و به استحاله این طرح «ماجراجویانه» آمریکائی به یك طرح «تعدیل شده» آمریکائی ـ انگلیسی انجامید. حسنعلی منصور تبلور و نماد این استحاله بود.

به اعتقاد ما، تأسیس «کانون مترقی»، و سپس «حزب ایران نوین»، و عَلَم کردن حسنعلی منصور به عنوان رهبر «نخبگان» و تحصیل کردگان غربگرای ایران، طرحی بود که توسط شاپور ریپورتر و اسدالله علم و با همدستی گراتیان یاتسویچ، رئیس «سیا» در ایران، ریخته شد. امروزه، پس از گذشت قریب به ۳۰ سال از حوادث فوق اسناد و قرائن کافی در دسترس ما است تا چارچوب و حتی جزئیات این طرح را بازسازی کنیم. تصویری که کندوکاو در انبوه

اسناد این دوره به ما نشان می‌دهد بطور خلاصه چنین است:

۱ـ «کانون مترقی» با شرکت عناصر تحصیل کرده وابسته به «خانوادهٔ اردشیر ریپورتر» تأسیس شد.

۲ـ «کانون مترقی» به عنوان سمبل یك جریان «آمریکائی» و به عنوان تشکّلی از «نخبگان» هوادار «شیوه زندگی آمریکائی» (American Way of Life) در محافل سیاسی و روشنفکری واشنگتن «لانسه» شد.

۳ـ این کانون توانست در چارچوب اعمال نفوذها و القائات لندن و روچیلدها و عناصر صاحب نظر «سیا»، چون ریچارد هلمز و گراتیان یاتسویچ، ذهن کندی و «شورای امنیت ملی» او را به سوی خود جلب کند و خود را بهترین مجری طرح‌های کندی جلوه گر سازد.

۴ـ با تحریك و تشجیع جناح‌های مختلف سیاسی علیه امینی، ذهن کندی و «دمکرات»های «کاخ سفید» از دکتر علی امینی یا «جبهه ملی» منحرف گردید و با القاء این تحلیل که بقاء امینی و دوام وضع فعلی سبب فروپاشی شیرازهٔ امور و توسعه کمونیسم در ایران خواهد شد، حسنعلی منصور و کانون او به عنوان بهترین و «عاقلانه ترین» جایگزین (آلترناتیو) در قبال امینی تثبیت شد.

۵ـ با برکناری امینی، اسدالله علم قدرت را به دست گرفت و به عنوان یك دولت «محلل» زمینه‌های صعود «نخبگان» محبوب کندی را به رأس دیوانسالاری ایران فراهم ساخت.

۶ـ بدین ترتیب، هم دولت کندی، هم لندن و روچیلدها و هم دربار پهلوی به اهداف خود دست یافتند و طرح اصلاحات روستو ـ کندی توسط نسلی که در مکتب اینتلیجنس سرویس پرورش یافته و چهره های مطیع و «بی شخصیت» در برابر شاه محسوب می شدند، اجرا گردید و اساس سلطنت مطلقه او نه تنها تضعیف نشد، بلکه به اوج خود رسید.

برپایه این طرح است که در دهه ۱۳۴۰ شاهد «استحاله» رجال کهنسال انگلوفیل و فرزندان آنها به سوی سیاست‌های امپریالیسم آمریکا هستیم و در واقع، «نخبگان» جدید حاکم بر ایران را از نظر وابستگی اجتماعی، ساخت فرهنگی و حتی پیوندهای خویشاوندی باید مولود «رجال» انگلوفیل نسل پیشین محسوب داریم. در بیوگرافی‌های مندرج در کتاب حاضر، در نمونه‌های مشخص این پدیده نشان داده شده است.

با توجه به توضیح فوق، به ارائه اسنادی می‌پردازیم که به اندازه کافی گویا و بی نیاز از هرگونه حاشیه‌پردازی است:

سند اول (۱۳۴۰/۱۲/۲۱):

اطلاع واصله حاکی است، آقای حسنعلی منصور رئیس کانون مترقی مشغول فعالیت است تا عده ای از مدیران جراید و مجلات عضویت کانون مترقی را قبول نمایند. آقای منصور در این مورد با چندتن از مدیران مجلات صحبت کرده است. خبر واصله دیگر در همین زمینه حاکی است که آمریکائی‌ها به آقای دکتر امینی توصیه کرده‌اند که برای پست‌های مهم و حسّاس دولتی از وجود اعضاء کانون مذکور استفاده نماید. (سند ساواک. تأکید از ما است).

سند دوم (۱۳۴۱/۱/۲۲):

کانون مزبور در حدود ۳ ماه قبل توسط حسنعلی منصور وزیر سابق بازرگانی و رئیس شورایعالی اقتصاد با شرکت عده‌ای در حدود ۲۰ نفر از اعضای شورای مزبور و تحصیل کرده‌های آمریکا تشکیل و تاکنون با اصرار و تمنا و خواهش در حدود ۲۰۰ نفر را وادار به پر کردن آنکت کانون نموده‌اند و در حال حاضر کانون مزبور تشکیلات و فعالیت به اصطلاح اثر وجودی ندارد و اعضای مؤثر کانون عبارتند از: دکتر شریفی‌پرند، دکتر نیک‌نژاد (منشی کانون) و دکتر کشفی معاون سابق وزارت کار، اعضاء این کانون فعلاً اجتماعی ندارند و علی منصور نخست‌وزیر اسبق و پدر حسنعلی منصور کارگردان اصلی است و در پشت پرده آن را رهبری و هدایت می‌کرده است... (گزارش به ساواک ـ تأکید از ما است).

سند سوم (۱۳۴۱/۲/۲۳):

در حال حاضر کانون مزبور فاقد تشکیلات اساسی است. با توجه به فقدان تشکیلات این کانون طبعاً مخارجی ندارد تا از محلی تأمین شود، فعلاً کانون هیچگونه فعالیتی ندارد، اعضاء مؤسس کانون مزبور را عموماً اعضاء شورایعالی اقتصاد به ریاست حسنعلی منصور تشکیل می‌دهند و تعداد اعضاء پذیرفته شده هم که اغلب با خواهش و تمنای اعضای مؤسس آنکت عضویت را پر نموده‌اند در حدود ۲۰۰ نفر می‌باشند که در صورت استقرار کانون در یك محل ثابت و تشکیل جلسات هفتگی و یا ماهیانه مسلماً هیچ یك در آن شرکت نخواهند کرد... (گزارش اداره یکم ساواک).

با صعود دولت اسدالله علم این «اپوزیسیون آمریکائی» بتدریج فعال شد:

سند چهارم (۱۳۴۲/۴/۲۰):

مهندس کشتکار که عضو جمعیّت تحصیل کرده‌های اروپا می‌باشد گفت: حسنعلی منصور که به اتفاق یك عده ۲۰۰ نفری جمعیت مترقی را تشکیل داده و می‌خواهد از این راه وکیل شود در بین طبقه تحصیل کرده به بیسوادی و بی‌اطلاعی معروف است. نامبرده مدت ۴ سال زمان دکتر اقبال دبیرکلی شورایعالی اقتصاد را عهده‌دار بود و مملکت در همان مدت به سوی افلاس و ورشکستگی کشیده شد و اکنون هم که بیش از یك سال است در رأس شرکت بیمه قرار گرفته نتوانسته است کوچکترین قدمی در راه بهبود وضع بیمه که یکی از آنها بیمه کارکنان دولت است بردارد و چنین شخصی بنام وابسته بودن به مقام سلطنت می‌خواهد

رهبری افراد تحصیل کرده مملکت را عهده‌دار شود در حالیکه هیچ ارزش و احترامی در بین این طبقه ندارد. (گزارش به ساواک ـ تأکید از ما است).

سند پنجم (آبان ۱۳۴۲):

... کانون مترقی به رهبری حسنعلی منصور نماینده مجلس شورای ملی و محسن خواجه‌نوری، دکتر منوچهر شاهقلی، فتح‌الله ستوده و امیرعباس هویدا در اردیبهشت ماه سال ۴۰ تشکیل گردید. فعالیت کانون مزبور تا قبل از شروع انتخابات دورهٔ بیست و یکم محدود به تشکیل جلسات هفتگی بود که در محل کانون انجام می‌گرفت و در جلسات مزبور اکثراً در مورد امور اقتصادی بحث و گفتگو می‌شده است. در آستانه انتخابات دوره بیست و یکم حسنعلی منصور رهبر اصلی کانون مترقی و تعدادی از اعضاء وابسته به کانون مزبور شروع به فعالیت پارلمانی نموده و سرانجام موفقیت‌هایی در امر انتخابات نصیب این کانون گردیده و در شرایط موجود قریب ۴۰ نفر از اعضاء وابسته به کانون مترقی به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردیده‌اند و تعدادی از مهندسین اصلاحات ارضی نیز همکاری این کانون را پذیرفته‌اند بطوری که فعلاً کانون مترقی اکثریت مجلس شورایملی را تشکیل می‌دهد. هدف گردانندگان این کانون رسیدن به قدرت و نحوه عمل آن در مجلس تائید و پشتیبانی از لوایح ششگانه خواهد بود. (سند ساواک. تأکید از ما است).

سند ششم (۱۳۴۲/۱۰/۳):

به قرار اطلاع اخیراً در اثر وساطت حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین، محمدعلی کشاورز صدر عضو شورای مرکزی جبهه ملی با مقامات عالیه کشور نزدیک شده و حتی گفته می‌شود که شرفیاب نیز گردیده است. در پاره‌ای از محافل چنین تلقی شده که منظور از این اقدام نزدیک ساختن جبهه ملی به مقامات عالیه و استفاده از این جبهه در مقابله با دکتر علی امینی نخست‌وزیر سابق که اخیراً با سیاست‌های خارجی ارتباط زیادی پیدا کرده، است. علت اینکه منصور واسطه این کار شده ظاهراً آن است که کشاورز صدر هنگام نخست‌وزیری علی منصور (پدر حسنعلی منصور) معاون نخست‌وزیر بوده و علی منصور موقع عزیمت به محل مأموریت جدید خود به عنوان سفیر کبیر ایران در دفتر اروپائی ملل متحد کشاورز صدر را به حسنعلی منصور سپرده است. (گزارش به ساواک).

سند هفتم (۱۳۴۲/۱۰/۹):

محمد جدلی یکی از افراد عضو حزب ایران نوین و منشی وزیر فرهنگ اظهار داشته: حسنعلی منصور در جلسات خصوصی به دوستان خود گفته است: نظر مقام سلطنت این است که دیگر در دستگاه حاکمه مخصوصاً مقامات عالی ادارات از ریاست اداره به بالا کسانی که در دوره سلطنت شاهنشاه فقید مصدر کار بوده‌اند وجود نداشته باشند و طبقه جدیدی که متعلق به ۲۰ سال اخیر باشد کارگردان دستگاه حاکمه کشور شوند تا هم‌آهنگی کامل بین عموم کسانی که مقامات لشکری و کشوری را در دست می‌گیرند وجود داشته باشد و فلسفه قانون جدید

استخدام نیز همین است که می‌توان از این راه طبقه جدیدی را جایگزین طبقات فعلی در سازمان‌های مختلف دولتی نمود. (گزارش به ساواک ـ تأکید از ما است).

سند هشتم (۱۳۴۲/۱۰/۸):

اشخاص مطلع و مورداعتماد می‌گویند: دکتر زاهدی مدیرعامل بانك اعتبارات کشاورزی، عطاءالله خسروانی وزیرکار، حسنعلی منصور نماینده مجلس شورای ملی و دکتر حسن ارسنجانی وزیر سابق کشاورزی از عاملین انگلیسیها در ایران هستند و با نزدیك کردن خود به اعلیحضرت همایون شاهنشاه و آمریکائی‌ها اقدامات خود را به نفع انگلیسی‌ها و بدنام کردن آمریکائی‌ها و سیاست آنها در ایران به عمل می‌آورند.

می‌گویند: دکتر حسن ارسنجانی که از سابق با مقامات سفارت انگلیس در تهران مربوط بوده و در زمان قوام‌السلطنه به نفع دیپلماسی این کشور فعالیت می‌نموده قصد دارد به کشورهای متحده آمریکا مسافرت نموده و با نزدیك شدن به مقامات آمریکائی به نفع سیاست انگلیس فعالیت نماید. هم‌چنین شنیده شده دکتر زاهدی که اکنون در آمریکا است قصد دارد با مقامات آمریکائی نزدیك شده و در مراجعت به ایران پست حساس تری به دست آورده و وظایف خود را انجام دهد. (گزارش به ساواك ـ تأکید از ما است).

سند نهم (۱۳۴۲/۱۰/۱۲):

اخیراً دار و دسته سناتور علی دشتی، سناتور سابق جمال امامی، عبدالرحمن فرامرزی و ابراهیم خواجه‌نوری و طرفداران دیپلماسی انگلستان در ایران در محافل و مجالس پایتخت از حسنعلی منصور نماینده مجلس شورای ملی تعریف و تمجید نموده و از او به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری جانبداری می‌نمایند. شخص مطلعی که با اشخاص فوق دوستی و معاشرت دارد اظهارنظر می‌نماید: بطور قطع انگلیسی‌ها نسبت به زمامداری منصور در ایران علاقمند هستند و طرح‌هایی دارند که باید به نفع انگلستان به دست مشارالیه انجام گیرد. (گزارش به ساواك ـ تأکید از ما است).

نخست‌وزیری منصور

بدین ترتیب، براساس یك سناریوی از پیش پرداخت شده، «اپوزیسیون آمریکائی» در مجلس به «اکثریت» رسید و به عنوان «حزب اکثریت» تجدید سازمان یافت و دولت را به دست گرفت. اسناد زیر نشان می‌دهد که اولاً حسنعلی منصور از آغاز به چشم‌انداز کار وقوف و اطمینان کامل داشته، ثانیاً گراتیان یاتسویچ، که در خانه حسنعلی منصور «مستأجر» بود، صراحتاً نخست‌وزیری قریب‌الوقوع او را بشارت می‌داده است!

پرده اول:

حسنعلی منصور مدیرعامل شرکت بیمه و رئیس جمعیت کانون مترقی به دوستان نزدیك

خود اظهار داشته: باید برنامه‌ای تهیه کرد تا اگر به زمامداری منصوب گردد برنامه اداره امور کشور را تنظیم کرده داشته باشد. وی افزوده است: علاوه براینکه شخصاً کاندیدای نخست‌وزیری است مقام سلطنت نیز با این امر موافقت فرموده اند که عده ای از دوستان ما از تهران و شهرستان‌ها به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شوند تا فراکسیونی در مجلس آینده برای اجرای برنامه‌های خود تشکیل دهیم. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۲/۴/۲۵).

پرده دوم:

در زمان نخست‌وزیری علم، محمدرضا دستور داد که با علم و منصور یك کمیسیون ۳ نفره برای انتخابات نمایندگان مجلس تشکیل دهم. کمیسیون در منزل علم تشکیل می شد. هر روز منصور با یك کیف پر از اسامی به آنجا می آمد. علم در رأس میز می نشست، من در سمت راست و منصور در سمت چپ او. منصور اسامی افراد موردنظر را می خواند و علم هرکه را می خواست تائید می کرد و هر که را نمی خواست دستور حذف می‌داد. منصور با جمله «اطاعت می شود» با احترام حذف می کرد. سپس، علم افراد موردنظر خود را می‌داد و همه بدون استثناء وارد لیست می شد. سپس من درباره صلاحیت سیاسی و امنیتی افراد اظهارنظر می کردم و لیست را با خود می‌بردم و برای استخراج سوابق به ساواك می‌دادم. پس از پایان کار و تصویب علم ترتیب انتخاب این افراد داده شد. فقط افرادی که در این کمیسیون تصویب شده بودند سر از صندوق آراء درآوردند و لاغیر. (خاطرات ارتشبد حسین فردوست).[۲]

پرده سوم:

طبق اطلاع واصله، آقای حسنعلی منصور گفته است: موضوع نخست‌وزیری من تمام شده است و این مسئله را با آمریکائی‌ها هم حل کرده‌اند. اطلاع رسیده دیگر درباره فعالیت‌های اخیر آقای منصور حاکی است که نامبرده روزی که برای انتخاب صندلی خود به مجلس شورای ملی رفته بود در حضور چند نفر از نمایندگان مجلس و اعضاء بازرسی مجلس گفته است: صندلی من و اعضاء فراکسیون ما را سمت چپ مجلس قرار دهید، ما با دولت مخالفت خواهیم کرد. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۲/۷/۲۹. تأکید از ما است).

پرده چهارم:

سناتور سیدجلال الدین تهرانی... اظهار داشته: دخالت خارجی‌ها چقدر در امور کشور ما علنی شده، وزیر مختار سفارت آمریکا [یاتسویچ] که از مستأجرین حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین است و با او سروسری دارد علناً گفته است که من منصور را به نخست‌وزیری خواهم رساند همانطوری که دکتر علی امینی را نخست‌وزیر کردم. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۲/۱۱/۱۳. تأکید از ما است).

آنچه ذکر شد همه پرده‌های این نمایش نیست، در صحنه‌های حاشیه‌ای احزاب و

---

۲. همین کتاب، ج ۱، ص ۲۵۷

جمعیت‌های رنگارنگ نیز «خلق» شدند که علیرغم رنگ و لعاب «دمکراتیک» در رأس آنها چهره‌های معلوم‌الحالی چون جعفر شریف امامی قرار داشتند! و باید بیافزائیم، بودند افرادی که بی‌خبر از مسائل پس پرده ساده‌لوحانه و به «طمع خام» وارد صحنه شدند و کوشیدند تا با مطرح ساختن خود به عنوان مدافعین راستین «دمکراسی آمریکائی» صدارت را رصد کنند و حضور ناخواسته آنان این بازی را رنگین‌تر و زنده‌تر ساخت.

منصور و کاپیتولاسیون

بدینسان بود که حسنعلی منصور «آمریکائی» پسر رجبعلی منصور «انگلیسی» دومین نخست‌وزیر «عصر انقلاب سفید» شد. درباره دوران صدارت منصور و حوادث آن خواننده را به مآخذ موجود، بویژه *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*(سید حمید روحانی، جلد اول) ارجاع می‌دهیم و تنها با تأکید بر ننگین‌ترین صفحه آن، یعنی تصویب کاپیتولاسیون، به ذکر یك سند می‌پردازیم. این سند نشان می‌دهد که قبح این قانون شرم‌آور بر اعضاء دولت منصور نیز پوشیده نبود و برخی از آنان کوشیدند تا از این حربه در جهت سوداهای جاه‌طلبانه خود علیه این «عزیز بی‌جهت»[۳] سود برند:

> سناتور سید جلال‌الدین تهرانی به یکی از دوستان خویش اظهار داشته: دو شب پیش پس از تصویب مصونیت قضائی اتباع آمریکائی دکتر عالیخانی، دکتر آموزگار و [عطاءالله] خسروانی وزراء کابینه به این عمل اولیای حزب ایران نوین در محل حزب اعتراض نموده و گفته‌اند: این ننگ بر دامن دولت و حزب ایران نوین تا ابد باقی خواهد ماند، لذا پس از مراجعت اعلیحضرت همایونی از شیراز از کابینه استعفاء خواهیم کرد. (گزارش به ساواك - ۱۳۴۳/۷/۲۷).

تصویب کاپیتولاسیون، خشم مردمی را که در محاسبات سیاسی قدرت‌های سلطه‌گر هیچگاه به حساب نیامده و نمی‌آیند، برانگیخت و مرجعی آزاده عصاره و فریادگر این پرخاش شد:

> انالله و انااليه راجعون [گریه حضار]
> من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم، خوابم کم شده [گریه حضار]، ناراحت هستم، قلبم در فشار است، من با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم: چه وقت مرگ پیش بیاید [گریه شدید حضار].
> ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند [ادامه گریهٔ حضار]، عزا کردند و چراغانی

۳. تعبیر ساواك از حسنعلی منصور در سند بیوگرافیك مورخ ۱۳۳۷/۴/۱۹.

کردند، عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند، ما را فروختند، استقلال ما را فروختند، باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند... عزت ما پای کوب شد، عظمت ایران از بین رفت [گریه حضار]، عظمت ارتش ایران را پای کوب کردند...

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت یك روز اسیر انگلیس و روز دیگر اسیر آمریکا باشد.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه کند، نمی گذارد کالاهای اسرائیل ـ آن هم بدون گمرك ـ در ایران فروخته شود...

اگر نفوذ روحانیون باشد تو دهن این دولت می زند، تو دهن این مجلس می زند، وکلا را از مجلسین بیرون می ریزد.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد عده ای به اسم وکیل بر ملت تحمیل شده، بر سرنوشت مملکتی حکومت کنند.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد یك دست نشاندهٔ آمریکائی این غلط ها را بکند، از ایران بیرونش می کنند.

نفوذ روحانی مضر به حال ملت است؟ نخیر مضر به حال شما است!

مضر به حال شما خائن هاست، نه مضر به حال ملت...

آقایان! من اعلام خطر می کنم.

ای ارتش ایران! من اعلام خطر می کنم.

ای سیاسیون ایران! من اعلام خطر می کنم.

ای بازرگانان ایران! من اعلام خطر می کنم.

ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می کنم.

ای فضلا! ای طلاب! ای حوزه های علمیه! ای نجف! ای قم! ای مشهد! ای طهران! ای شیراز! من اعلام خطر می کنم...

والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند [احساسات شدید حضار]...[۴]

حسنعلی منصور در اول بهمن ماه ۱۳۴۳ توسط شهید محمدبخارائی، احدی از پیروان امام (ره) که سرشکستگی میهن خود را و ذلت امت خود را و اندوه رهبر و مرجع خود را تحمل ناپذیر می دید، معدوم شد.

منصور و فراماسونری

درباره عضویت حسنعلی منصور در فراماسونری دو سند در دسترس ما است. سند اوّل

۴. گزیده ای از نطق تاریخی امام (ره): سید حمید روحانی، ج ۱، ص ۷۱۶ـ۷۲۲

از اسناد ساواك است که نام حسنعلی منصور را در لیست اعضاء «لژ پهلوی» نشان می‌دهد و سند دوم گزارش ساواك خوزستان، مورخ ۱۳۳۹/۱۲/۷، می باشد که نام حسنعلی منصور را در زمرهٔ اعضای «لژ همایون» و تاریخ ورود او را ۱۳۳۳/۳/۱۱ ذکر می کند. معهذا، در گزارش مورخ ۱۳۵۲/۶/۱۰، به نقل از احمد براتلو، از استادان قدیمی ماسونی، گفته می شود که عضویت منصور توسط امیرعباس هویدا، وزیر دارائی وقت، مطرح گردید و او با این عضویت مخالفت کرد.[۵] حادثه فوق به دوران صدارت منصور مربوط است که وی با حمایت امیرعباس هویدا و جواد منصور (برادرش) تقاضای عضویت در «لژ فروغی» را کرد و با مخالفت براتلو مواجه شد که منصور را «شایسته پذیرش» به این لژ نمی‌دید. سند دیگری که در اختیار ماست فرم پذیرش حسنعلی منصور به باشگاه بین‌المللی لاینز در تاریخ ۱۳۴۱/۶/۶ و با معرفی دکتر علی معارفی می باشد.

۵. همین کتاب، ج ۲، ص ۲۴۶

۱۵. هویدا و زوال سلطنت در ایران

امیرعباس هویدا، فردی که از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ماه ۱۳۵۶ نخست‌وزیری ایران را به دست داشت، چهره‌ای آشناست. نام هویدا به دوران «ثبات» سلطنت محمدرضاپهلوی گره خورده و سالهای صدارت او اوج فساد و تباهی و یکه‌تازی شاه محسوب می‌شود. در دوران هویداست که پیوندهای نهان و عیان دربار پهلوی با محافل قدرتمند و چپاولگر غرب و صهیونیسم جهانی به مستحکم‌ترین شکل خود رسید و شاه مغرور در صحنه بین‌المللی بمثابه یك دیکتاتور بلندپرواز و در منطقه به عنوان استوارترین «دوست» غرب ظاهر شد و در کشوری که فساد و تباهی آن را به کام انحطاط کشیده بود، متفرعنانه فرا رسیدن «دروازه‌های تمدن بزرگ» را صلا داد. در این دوران، هویدا در افکار عمومی مردم ایران به عنوان چهره‌ای «مسلوب‌الاختیار» و نمونه‌ای کامل از نخست‌وزیری چاکرمنش و فاقد شخصیت ثبت شد؛ نخست‌وزیری که با حضور او شاه می‌توانست جلوه فروشی کند و خود را بمثابه قدرتی مطلقه، برفراز قانون اساسی مشروطه، نمایش دهد.

هویدا در وزارت خارجه

پروندهٔ اداری امیرعباس هویدا با مدرك تحصیلی او آغاز می‌شود: دانشنامهٔ علوم سیاسی از دانشگاه آزاد بروکسل مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۱. هویدا دو سال پس از اتمام تحصیل در بلژیك، در تاریخ ۱۳۲۱/۱۰/۲۱، از وزارت خارجه که در آن زمان توسط محمدساعد مراغه‌ای اداره می‌شد، تقاضای استخدام کرد:

... اینجانب امیرعباس هویدا دارای شناسنامه ۳۵۴۲ فرزند حبیب‌الله (عین‌الملك) وزیرمختار سابق ایران در مملکت عربی سعودی بعد از تکمیل تحصیلات متوسطه در بیروت و آموختن ربان‌های فرانسه و عربی را به طور کامل و آشنا شدن به زبان انگلیسی عازم لندن شده و مدت یك سال انگلیسی را تکمیل کرده و از آنجا به بروکسل رفته و پس از ۳ سال به دریافت لیسانس در علوم سیاسی از دانشگاه بروکسل نائل و ضمناً به زبان‌های ایتالیائی و آلمانی آشنا گردیده لهذا نظر آن وزارتخانه را به سابقه ممتد خدمت مرحوم پدرم و اینکه تحصیلات عالیه را در رشته دیپلماسی به پایان رسانده جلب نموده مستدعی است چاکر را به کارمندی آن وزارتخانه مفتخر فرمایند.

و ذیل درخواست او چنین درج شد:

عده‌ای فعلاً بلاتکلیف هستند معهذا بنظر می‌رسد در اداره حسابداری نیاز باشد ـ ۲۱/۱۰/۳۰

مدت کوتاهی بعد دست «مرموز» حامیان هویدا نمایان گردید و در تاریخ ۱۳۲۱/۱۱/۴ شخصی بنام انوشیروان[1] طی تلگرافی از آنکارا توجه وزارت خارجه را به استخدام هویدا جلب نمود. بدین ترتیب، هویدای ۲۴ ساله در شهریور ماه ۱۳۲۲ به استخدام وزارت امورخارجه درآمد:

به موجب این حکم آقای عباس هویدا از تاریخ ۱۳۲۲/۶/۱۲ با پایه ۳ و حداقل حقوق آن به سمت کارمند اداره دفتر وزارتی منصوب و مسئولیت این شغل به عهده نامبرده محول می‌گردد ـ وزیر امورخارجه.

اشتغال هویدا در وزارت خارجه چند هفته بیش دوام نداشت. او در اول مهر ۱۳۲۲ برای خدمت وظیفه به دانشکده افسری رفت، معهذا در همین زمان کوتاه رؤسای هویدا در وزارت خارجه «رضایت کامل» خود را از او اعلام داشتند و در نتیجه دوران خدمت وی جزء سوابق استخدامی ملحوظ گردید!

هویدا در اول مهر ماه ۱۳۲۳ به وزارت خارجه بازگشت و به عنوان عضو اداره اطلاعات به کار پرداخت و از ۱۲ بهمن ۱۳۲۳ به اداره سوم سیاسی منتقل شد. ولی مدت کوتاهی بعد، هویدا برای انتقال مادر خود به ایران به عنوان «پیك سیاسی» عازم بیروت گردید:

۱۳۲۳/۱۲/۳ ـ جناب آقای [نصرالله] انتظام وزیر امورخارجه اینجانب امیرعباس هویدا کارمند اداره سوم سیاسی بعد از خاتمه تحصیلات خود از اروپا یکسر به ایران مراجعت نمودم و اکنون برای مراجعت دادن مادر خود که بعد از فوت پدرم مرحوم حبیب‌الله هویدا (عین‌الملك) وزیرمختار سابق ایران در حجاز در بیروت اقامت گزیده است مجبور می‌باشم که

۱. فرد فوق به احتمال قوی انوشیروان سپهبدی است که در سال ۱۳۲۲ وزیر امورخارجه شد.

برای مدت کوتاهی به بیروت مسافرت نمایم که به وضع خانواده خود رسیدگی و وسایل حرکت مادر را نیز فراهم نمایم. برای اینکه مسافرت مزبور سریعتر و به وجه بهتری انجام پذیرد از آن جناب تقاضا دارم دستور فرمایند اینجانب را به عنوان پیك سیاسی معرفی کنند. در خاتمه به استحضار می‌رساند که منظور بنده از عنوان مزبور فقط استفاده از مزایای معنوی آن بوده و هیچگونه هزینه سفری از این بابت دریافت نخواهم داشت. با اظهار تشکرات قبلی از مراحم جنابعالی ـ امیرعباس هویدا.

در ۱۳۲۳/۱۲/۱۱ وزیرخارجه وقت با این درخواست موافقت کرد.

هویدا مدت کوتاهی بعد از سفر بیروت بازگشت و علیرغم اینکه تمام دوران اشتغال «واقعی» وی در وزارت خارجه به یك سال نمی‌رسید، در اول مرداد ماه ۱۳۲۴ به عنوان وابسته سفارت ایران در پاریس عازم فرانسه شد و در اول آبان ۱۳۲۵ کارمند اداره حفاظت منافع ایران در آلمان نیز گردید. ظاهراً در همین سالهاست که امیرعباس هویدا با ایرج اسکندری آشنائی یافت و با حزب توده در پاریس سر و سرّی داشت.[۲] بعدها، در سالهای صدارت هویدا کوشید تا مایه‌های «روشنفکری» و گاه سوابق «چپگرائی» خود را نمایش دهد، ولی برای ما روشن نیست که ماهیت ارتباطات هویدا با حزب توده از چه قماش بوده است. کاوش در زندگی هویدا و روابط خاصی که وی در همین زمان با رجبعلی منصور، مهره سرشناس استعمار بریتانیا، و پسر نازپروردهٔ او، حسنعلی، داشت ما را محق می‌سازد که نسبت به تعلق هویدا به حزب توده مشکوك باشیم و احتمالاً آن را نوعی عملکرد جاسوسی ارزیابی کنیم. این ارزیابی غریب نیست و همانگونه که خواهیم دید، هویدا بعدها در سال ۱۳۳۸ به استخدام ساواك درآمد.

بهرروی، ۵ ماه از اقامت هویدا در پاریس نگذشته بود که وی به اتفاق حسنعلی منصور و عده‌ای دیگر به جرم قاچاق مواد مخدر توسط پلیس فرانسه دستگیر شد و تنها با وساطت دربار پهلوی بود که رهائی یافت. این رسوائی در مطبوعات داخلی انعکاس داشت.[۳] در پرونده اداری امیرعباس هویدا حادثه فوق تنها به صورت تکذیب نامه مورخ ۱۳۲۵/۱۲/۳ به امضاء حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا خطاب به محمدعلی همایون‌جاه، وزیر خارجه وقت، انعکاس یافته و نکته جالب اینکه کلیه اوراق این پرونده در سالهای ۱۳۲۶ ـ ۱۳۲۷ به سرقت رفته است. همانگونه که بعداً در اسناد ساواك خواهیم دید، سرقت اسناد از سجایای بارز این نخست‌وزیر نمونهٔ محمدرضاپهلوی بوده است. قرائنی دردست است که این تکذیب‌نامه را

۲. احسان طبری، *کژراهه*، ص ۲۲۱

۳. به روزنامه *کیهان* (مورخ ۱۴ و ۱۹ بهمن ۱۳۲۵)، مجله *خواندنیها* (سال هفتم، شماره ۴۹)، *مردامروز* (سال پنجم، شماره‌های ۹۳ و ۹۴) مراجعه شود.

جعلی تلقّی کنیم و محتمل بدانیم که بعدها در پرونده اداری هویدا جای داده شده است.

امیرعباس هویدا در ۱۳۲۸/۱/۱ با سمت کنسولیار به سرکنسولگری ایران در اشتوتکارت منصوب شد و در همین زمان بود که با عبدالله انتظام، پسر میرزاسیدمحمدخان انتظام‌السلطنه فراماسون قدیمی و عضو شبکه اردشیرجی و از سردمداران احیای فراماسونری در دهه‌های بعد که در آن زمان وزیرمختار ایران در آلمان و سرکنسول اشتوتکارت بود، روابط نزدیك یافت و مورد محبت او قرار گرفت. در ۱۳۲۸/۱۱/۸ عبدالله انتظام طی یك نامه رسمی و یك نامه خصوصی به دکتر علی‌اکبر سیاسی، وزیرخارجه وقت، به عنوان «دلخوشی یك دوست قدیمی و دورافتاده» از او درخواست نمود که هویدا را به سمت کنسولی در اشتوتکارت منصوب کند. علی‌اکبر سیاسی در ۱۳۲۸/۱۲/۱۱ در پاسخ انتظام نوشت که چون صدور حکم کنسولی مستلزم ۷ سال سابقه کار می‌باشد و هویدا فاقد این شرایط است انتصاب رسمی وی به این سمت امکان ندارد، ولی به عنوان یك اقدام «کاملاً استثنائی» و «به پاس احترام پیشنهاد جنابعالی» انتظام می‌تواند او را با این سمت به مقامات محلی معرفی کند. دوستی عبدالله انتظام با هویدا بعدها نیز در ارتقاء وی نقش اساسی داشت.

در اسفند ۱۳۲۹، در دولت حسین علاء، عبدالله انتظام وزیر امورخارجه شد و امیرعباس هویدا به همراه او به تهران آمد و به عنوان منشی مخصوص وزیر به کار پرداخت. با تغییر کابینه، باقر کاظمی، وزیر خارجه دولت مصدق، امیرعباس هویدا را به معاونت اداره سوم سیاسی منصوب کرد، ولی هویدا در تهران ماندگار نشد و مدت کوتاهی بعد، در ۱۳۳۰/۷/۲۹، به دعوت کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل به این کمیساریا مأمور شد. در پرونده اداری هویدا موارد متعددی از تشویق وی توسط کمیساریای پناهندگی سازمان ملل و درخواست مصرانه آن برای تمدید مأموریت هویدا موجود است. از جمله این اسناد، نامه‌ای به امضاء وان‌هك گدهارت، کمیسر عالی سازمان پناهندگان خطاب به عبدالله انتظام وزیرخارجه دولت سپهبد زاهدی می‌باشد:

کاخ ملل متحد ـ ژنو ـ ۱۷ دسامبر ۱۹۵۳
دفتر کمیسر عالی سازمان پناهندگان
جناب آقای وزیر

آقای امیرعباس هویدا همکار و دوست اینجانب برای گذراندن مرخصی فردا به قصد کشور خود عزیمت می‌نماید. با اینکه هم‌اکنون در نظر دارم در عرض چند هفته دیگر مسافرتی به ایران بنمایم و امیدوارم آنگاه فرصتی برای ابراز مودت به جنابعالی به دست آورم، قبلاً به خود اجازه می‌دهم توجه جنابعالی را نسبت به موضوعی که برای اینجانب حائز کمال اهمیت

می‌باشد جلب نمایم. از روزی که آقای هویدا در این سازمان مشغول خدمت گردید برای اینجانب همکاری بی‌نظیر شده است. مهارت سیاسی مشارالیه و اطلاعات جامعی که در باب موضوع پناهندگان دارد من را وادار کرد که بعضی از مشکلترین وظایفی را که انجام آن به عهده دفتر اینجانب است به او محول نمایم و چون اینجانب هم چنان از وجود و همکاری آقای هویدا استفاده می کنم به خوبی می فهمم چرا جنابعالی اشتیاق دارید که مشارالیه برای خدمت منافع کشور خود انجام وظیفه نماید. اما چون انتقال او از دفتر سازمان پناهندگان برای اینجانب زیان بزرگی خواهد بود، جسارةً امیدواری خود را دائر براینکه اجازه فرمائید که آقای هویدا به سمت فعلی برای مدت ۲ سال دیگر مشغول خدمت باشد ابراز می نمایم. می توانم به جنابعالی تأکید کنم که با اجابت تقاضای اینجانب خدمت بزرگی به برنامه ملل متحد درباره پناهندگان خواهید فرمود و مضافاً آقای هویدا به نحوی که وظایف عدیده و مهم محوله را انجام می‌دهد مجاهدت خود را در راه عزت و اعتلای کشور خود ادامه خواهد داد.

وان‌هك گدهارت

کمیسر عالی سازمان پناهندگان

طبیعی است که با تقاضای وان‌هك موافقت شد و وی در مسافرت بهمن ماه ۱۳۳۲ به تهران مجدداً مراتب رضایت و قدردانی خود را از هویدا اعلام داشت. اگر وان‌هك برای ما ناشناخته بود، شاید این ابراز علاقه شدید به هویدا را قدردانی یك رئیس منصف از یك کارمند کاردان محسوب می‌داشتیم، ولی شناخت سیمای مرموز ارنست وان‌هك گدهارت ما را از چنین داوری شتابزده برحذر می‌دارد و به تعمق بیشتر وادار می‌سازد. وان‌هك یکی از چهره‌های برجسته فراماسونری فرانسه بود که در دهه ۱۳۴۰، پس از پیرشره، استاد اعظم لژ بزرگ ملی فرانسه (گزاندلژ ناسیونال دُفرانس) شد و طی مسافرت‌های متعدد به تهران در تأسیس لژهای فراماسونری در کشورما، بویژه تأسیس «لژ بزرگ ایران»، نقش اساسی داشت.[۴]

بدینسان، امیرعباس هویدا به مدت ۵ سال در تشکیلات سازمان ملل در ژنو به کار پرداخت. در اسفند ۱۳۳۵، رجبعلی منصور که در این زمان سفارت ایران در ترکیه را به عهده داشت، از علیقلی اردلان، وزیرخارجه وقت، درخواست کرد که امیرعباس هویدا را با عنوان «رایزن» به آنکارا منتقل کند. شورایعالی امور استخدامی وزارت خارجه (مرکب از: محمدحسین نجم معاون اداری، عباس آرام مدیرکل سیاسی، محمود فروغی مدیرکل اداری، فریدون آدمیت رئیس اداره سازمانهای بین‌المللی و عبدالامیر رشیدی حائری رئیس اداره

۴. علاوه براسنادی که دردسترس ما است، نام وان‌هك در *فراموشخانه و فراماسونری در ایران* (اسماعیل رائین، ج ۳) نیز مندرج می‌باشد.

اطلاعات و مطبوعات و سرپرست اداره کارگزینی و بودجه) در تاریخ ۱۳۳۵/۱۲/۱۳ با ارتقاء هویدابه مقام رایزنی سفارت موافقت کرد. هویدا به آنکارا رفت و به جای جمشید قریب به نفر دوم سفارت ایران بدل گردید. در آبان ـ دی ۱۳۳۶ با عزیمت رجبعلی منصور به اروپا، برای معالجه، هویدا سرپرستی سفارت ایران در ترکیه را به عهده داشت.

در اواخر سال ۱۳۳۶، عبدالله انتظام در رأس «شرکت ملی نفت ایران» قرار گرفت و وی پس از تصویب شاه طی نامه‌های مورخ ۲۶ و ۲۸ اسفند ۱۳۳۶ به اردلان، وزیرخارجه وقت، تقاضای مأموریت هویدا به شرکت نفت را نمود. امیرعباس هویدا تا زمانی که در دولت حسنعلی منصور به وزارت دارائی رسید، به عنوان کادر مأمور وزارت امورخارجه در شرکت نفت اشتغال داشت.

دکتر عباسعلی خلعت‌بری در بازجوئی مورخ ۱۳۵۸/۱/۱۷ درباره دوران کار هویدا در وزارت خارجه می‌نویسد:

> امیرعباس هویدا را از هنگامی که در سالهای آخر جنگ جهانی دوّم وارد خدمت وزارت امورخارجه شد می‌شناسم. او که در بلژیك تحصیلات خود را به پایان رسانید و به زبان فرانسه و تاریخ و ادبیات علاقه زیاد دارد به عضویت اداره سوم سیاسی تعیین گردید که من در آن موقع عضو مقدم آن اداره بودم و با علاقه‌ای که خود من نیز به زبان و ادبیات فرانسه و تاریخ دارم یك نوع دوستی و نزدیکی فکری بین ما پیدا شد. خدمت هویدا در وزارت امورخارجه در مرکز کوتاه مدت بود... امیرعباس هویدا در کار خدمت اداری جاه‌طلب بود و با شتابزدگی می‌خواست پیشرفت کند و از ترقی کندکاریری وزارت امورخارجه ناراحت بود. به همین دلیل با آنکه مأموریت‌های خوبی به او داده می‌شد دو بار وزارت امور خارجه را ترك کرد، بار اول برای خدمت در سازمان بین‌المللی پناهندگان که یکی از سازمان‌های تخصصی سازمان ملل متحد است و بار دیگر برای خدمت در شرکت ملی نفت ایران. رفتن هویدا به شرکت ملی نفت روی سابقه همکاری با عبداله انتظام که رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل آن شرکت بود انجام گرفت. این همکاری در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم هنگامی که انتظام با عنوان سرکنسول ایران در اشتوتکارت در حقیقت سفیر ایران در آلمان غربی بود... شروع شده بود. در آن مأموریت مرحوم علی منصور و امیرعباس هویدا همکاران انتظام بودند و دوستی نزدیك بین آنان از آن زمان می‌باشد...

از عضویت در ساواك تا وزارت

دومین مرحله زندگی امیرعباس هویدا دوران فعالیت ۶ ساله او (۱۳۳۷ ـ ۱۳۴۲) را در شرکت نفت در برمی‌گیرد.

این دوران با فعالیت‌های اولیه سازمان اطلاعاتی و امنیتی رژیم پهلوی (ساواک) همزمان است. در این سالها ساواک می کوشید تا کانال های خود را در سراسر کشور بگستراند و در این راستا به مراکز حساس اداری در تهران توجهی خاص داشت و لذا به گزینش و جلب چهره های مستعد و فعال به شبکه خود دست می‌زد. در این زمان، امیرعباس هویدا، عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت، یکی از همکاران پنهان ساواک بختیار بود.[۵] درباره عضویت هویدا در ساواک ۲ سند دردسترس ماست: سند اول لیست شماره ۱۴۸ کارمندان استخدامی ساواک می باشد که نام امیرعباس هویدا فرزند حبیب‌الله به شناسنامه ۳۵۴۲ تهران در ردیف ۱۷ آن مندرج است و تاریخ استخدام وی در ساواک ۱۳۳۸/۶/۶ ذکر گردیده. سند دوم، پرونده قطور هویدا در ساواک می باشد که در آغاز آن نوشته شده: «هرگونه اقدام روی این پرونده با نظر بخش ۳۴۲ صورت گیرد.» این عبارت منحصر به پرونده عناصری است که یا عضو ساواک بوده و یا به نحوی با ساواک همکاری داشته‌اند.

مدتی پس از استخدام هویدا در ساواک، در اواخر سال ۱۳۳۸، شاهد انتشار نشریه‌ای بنام *کاوش* توسط او هستیم. در این نشریه، که مسلماً با هدایت ساواک منتشر می شد، هویدا خط روشنفکری متفرعنانه و غلیظی را به سود فرهنگ مدرن غرب، از آن نوع که در نشریاتی چون *فردوسی* شاهد آن بودیم، پی می گرفت. در راستای همین نقش بود که امیرعباس هویدا در اوائل سال ۱۳۴۰ در زمرهٔ مؤسسان «کانون مترقی» به ریاست یار دیرین خود حسنعلی منصور درآمد. درباره «کانون مترقی» و نقش سیاسی و تاریخی آن پیش از این سخن گفته‌ایم.

با طلوع ستارهٔ اقبال «کانون مترقی»، روشن بود که سردمداران این جریان نوظهور به زودی پست‌های کلیدی را به دست خواهند گرفت و این پدیده برای منوچهر اقبال، چهره قدیمی دربار و رئیس جدید شرکت نفت، وهَن آور بود. اقبال مغرور که هنوز زخم کارائی را که از رقیب مقتدر خود، اسدالله علم، خورده بود در سینه داشت، برخوردی کین توزانه با هویدا پیش گرفت و در این ماجرا ضربه‌ای سهمگین خورد:

طبق اطلاع در چند روزه اخیر دکتر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران در یکی از

---

۵. اداره کل نهم ساواک (تحقیق) که توسط حسین فردوست ایجاد شد، شبکه‌ای از عوامل درجه اول ساواک را زیرپوشش داشت که «همکار» و نه «مأمور» خوانده می شدند. افراد فوق عموماً دارای تحصیلات عالی بوده و در مشاغل حساس سیاسی و اقتصادی و فرهنگی قرار داشتند. طبیعی بود که کیفیت کار این ارگان با ارگان‌های امنیتی ساواک تفاوت اساسی داشت. عضویت هویدا در ساواک به پیش از تأسیس اداره کل نهم و به دوران تیمور بختیار باز می گردد.

ساعات اداری هویدا را احضار می نماید لیکن در آن موقع هویدا در اداره نبوده و دکتر اقبال به منشی نامبرده پیغام می‌دهد هر وقت هویدا به اداره آمد بیاید نزد من. پس از چند ساعتی هویدا در شرکت ملی نفت حاضر شده و نزد دکتر اقبال می‌رود. مدیرعامل شرکت نفت به هویدا اظهار می‌دارد: چون خسته شده اید خوب است مدتی استراحت کنید و هویدا [را] به ریاست یکی از مؤسسات شرکت نفت که اخیراً تشکیل شده منصوب می نماید. یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی اظهار داشته: پس از این جریان حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین که می گویند کابینه آینده را تشکیل خواهد داد به منظور عکس‌العمل با اقدام اخیر دکتراقبال، هویدا را به سمت وزیر دارائی کابینه خود درنظر گرفته که غیرمستقیم رئیس دکتر اقبال باشد، چون وزیر دارائی رئیس شورایعالی نفت هم می باشد. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۲/۱۱/۲۸).

بروز شایعه نخست‌وزیری حسنعلی منصور و انتصاب وزراء کابینه مشارالیه و از جمله منصوب شدن امیرعباس هویدا مدیر فعلی امور اداری شرکت ملی نفت در رأس وزارت دارائی باعث ناراحتی فوق‌العاده دکتر منوچهر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت گردیده بطوری که یك پرونده قطور از عملیات خلاف هویدا در شرکت نفت جمع‌آوری کرده و آن را به اغلب از دوستان نزدیك خود نشان می‌دهد. توضیح آن که انتصاب هویدا که در حال حاضر نفوذ زیادی روی منصور دارد به وزارت دارائی موجب خواهد شد که از لحاظ کاریر اداری دکتر اقبال زیردست ایشان قرار گیرد و با توجه به اینکه حالیه موضوع برعکس می باشد لذا انتشار این خبر باعث ناراحتی دکتر اقبال گردیده است. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۲/۱۲/۱۴).

بدین ترتیب، امیرعباس هویدا در دولت حسنعلی منصور وزیر دارائی شد. اداره کل نهم ساواك در گزارش مورخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۷ که به مناسبت انتصاب هویدا به وزارت دارائی تهیه شده، ارزیابی خود را به اداره کل سوم ساواك چنین اعلام داشت:

در اطراف سوابق امیرعباس هویدا وزیر دارائی و عضو سابق هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران تحقیقات لازم معمول و مطلبی دایر برعضویت مشارالیه در احزاب و دستجات سیاسی شنیده نشد ولی عضو جمعیت فراماسونری (لژمولوی) و جزو دار و دسته آقای حسین علاء وزیر سابق دربار و سناتور فعلی می باشد و با حسنعلی منصور هم جهت گرفتن مقام وزارت طرح دوستی ریخته و روابط دوستانه و نزدیك برقرار ساخته است. مشارالیه شخصی عیاش و از لحاظ صحت عمل و درستی مورد اعتماد نبوده و اهل زد و بند در محیط اداری و خارج می باشد. از لحاظ مدیریت و شایستگی در کار اداری متوسط بوده و ترقی خود را مدیون عبدالله انتظام می‌داند و عموم کارمندان شرکت از او ناراضی هستند و حملات روزنامه‌ها به انتظام ناشی از اقدامات وی بوده و معروف است که از فرقه بهائی پیروی می نماید. ضمناً روزنامه‌های وابسته به مجمع مسلمانان مجاهد که از طرف شمس قنات‌آبادی اداره می شد علیه نامبرده بالا مطالبی متکی به اسناد و مدارك و دلایل منتشر نموده اند و از نظر شمّ سیاسی نیز طرفدار سیاست غرب (انگلستان) می باشد.

هویدا کیست؟

انتصاب هویدا به وزارت دارائی خشم منوچهر اقبال را برانگیخت و عوامل او به افشای این وزیر تازه به دوران رسیده دست زدند. جالب‌ترین این افشاگری‌ها نامه تایپ شده‌ای با امضای سکندر است که در مهر ماه ۱۳۴۳ به وسیله پست برای اکثر مقامات دولتی ارسال شد و نسخه‌ای از آن در پرونده ساواک مضبوط است. بنظر می‌رسد که این نامه براساس همان پرونده‌ای که اقبال برای هویدا تشکیل داده بود نوشته شده است. در این سند با عنوان «هویدا کیست؟» چنین می‌خوانیم:

پدربزرگ هویدا، میرزا رضاقناد از بهائیان مخلص و فداکار و مجذوب عباس افندی بود. او به واسطه نزدیکی با عباس افندی از غضب مردم مسلمان بیم و هراس داشت و از اقامت در ایران نگران بود، لذا به عکا رفت و مستخدم و نوکر دستگاه عباس افندی شد و به لحاظ تعصب و علاقه‌ای که به این فرقه داشت مورد لطف و محبّت خاص او قرار گرفت. عباس افندی، حبیب‌الله‌خان پسر میرزارضاقناد را که پدر وزیر فعلی دارائی بود مشغول تحصیل کرد و دو سال هم او را به هزینه خود برای ادامه تحصیل به اروپا فرستاد و او به زبان‌های انگلیسی و فرانسه تسلط پیدا کرد و به تهران آمد و در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ کرد و مترجم شد و به نام سردار اسعد چند کتاب ترجمه کرد. مدتی هم در روزنامه رعد با سمت مترجم انجام وظیفه کرد [و] در همین هنگام لقب عین‌الملك گرفت. با کمك بختیاری‌ها به وزارت خارجه رفت و مأموریت سوریه و لبنان گرفت و قونسول ایران در این منطقه شد، در این سمت در پنهانی برای بهائی‌ها تبلیغ می‌کرد و با انگلیس هم رابطه و سر و سرّی داشت و از خدمتگزاران واقعی آنها بود. پس از چند ماه مأمور جدّه شده و خود را به ملك‌سعود نزدیك کرد. بعد از گذشت مدتی از مأموریت وی در جدّه، روزنامه‌های عربی به علت تبلیغ به نفع بهائی‌ها به این انتصاب اعتراض کردند. در سال ۱۳۱۴ در بیروت بیمار شد و نزد شیخ میزعمران قاضی شیعه لبنان رفت و توبه کرد. از آنجائی که می‌گویند توبه گرگ مرگ است بعد از چندی مجدداً توبه را شکست و خود را از خادمین مخصوص عباس افندی معرفی کرد.

عین‌الملك دو پسر داشت: یکی به نام امیرعباس و دیگری به نام فریدون هویدا. امیرعباس به پیروی مسلك و عقیده پدر خویش با سران بهائی نزدیك شد و از هیچگونه خدمتگزاری در راه ترویج مسلك بهائی فروگزاری نمی‌کرد. امیرعباس هویدا به حکم سابقه پدر وارد خدمت در وزارت خارجه شد و مأموریت‌های مختلف به او محول گردید. بالاخره در ایام جنگ دوم [روی] سابقه دوستی که با آقای عبدالله انتظام داشت به سرکنسولگری ایران در هامبورگ منصوب گردید.[۶] هنگام سرکنسولگری ایشان مقادیر زیادی از تذکره‌های سفید در بایگانی

۶. نویسنده احتمالاً به این دلیل که مسئله بازداشت هویدا و حسنعلی منصور در سال ۱۳۲۵ توسط پلیس فرانسه مستقیماً به دربار ارتباط می‌یافت، این مسئله را مسکوت گذارده است.

کنسولگری ایران در هامبورگ مفقود شد. بعد معلوم گردید تمام سرمایه‌دارانی که در هامبورگ محکومیت‌هائی پیدا کرده بودند با دردست داشتن همین تذکره‌ها فرار کرده‌اند. در این مورد نسبت سوءاستفاده‌های زیاد به اشخاص دادند ولی این را نبایستی دلیل براین دانست که خدای نخواسته تذکره‌ها به وسیله کسی که خود امروزه ادعای اصلاح‌طلبی دارد [و] می‌خواهد وزارت دارائی را اصلاح کند، زیر و بالا شده باشد. اگر کسی چنین تصوری بکند حتماً اشتباه کرده است و چنانچه حرف خود را در این باره پس نگیرد مورد حملات او و معاونش قرار خواهد گرفت. به هر صورت پس از این جریان هویدا به آنکارا منتقل گردید. در زمان مأموریت ایشان تعداد زیادی از خانواده‌های بهائی ایران به ترکیه مهاجرت کردند و به اتکاء قدرت و نفوذ هویدا به فعالیت پرداختند و دولت ترکیه از این امر مطلع شد و کشف کرد که خانواده‌های بهائی تحت هدایت و رهبری هویدا به چنین فعالیت‌های مضر و خلاف قانون ترکیه دست زده‌اند، از این رو جمعی بهائی را بازداشت کردند و از دولت ایران خواستند که هرچه زودتر در تغییر وی اقدام کنند. آقای سرلشکر ارفع سفیرکبیر وقت در ترکیه[۷] برای حفظ حیثیت کشور سعی وافی مبذول داشت و دولت ایران را متوجه عملیات زیانبخش هویدا کرد و درخواست تغییر وی را نمود. در همین هنگام آقای انتظام که سابقه دوستی با ایشان داشت موضوع مفقود شدن تذکره‌ها را فراموش کرده بود و یا تشخیص داده بود که وی در این مورد گناهی ندارد وزیرخارجه بود و بعد به شرکت ملی نفت رفت، بنابراین همکار صمیمی خود را به شرکت نفت منتقل نمود و بدین طریق صمیمیت دوستی قدیمی را تکمیل کرد. هویدا در شرکت ملی نفت معاون اداری مدیرعامل شد و با دستیاران خود فواد روحانی و مهندس فرخان، سه تفنگداران بهائی‌ها، در یك چنین مؤسسه عظیمی به هم پیوستند و سعی کردند تا حدی که مقدورشان بود افراد بهائی را در کارهای مؤثر شرکت ملی نفت بگمارند و همین کار را هم کردند و بالاخره بعد از رفتن انتظام، دکتر اقبال که مرد وطن‌پرست و مسلمانی است متوجه اعمال خلاف و فعالیت‌های زشت ایشان گردید و عذرشان را خواست. در این موقع دولت تغییر کرد. هویدا به مناسبت اینکه سابقه دوستی چند ساله با منصور داشت، در بعضی از مسافرت‌های خارج در مرزها هم سفر بودند عکس‌هایی در این قبیل مسافرت‌ها برداشته شده و از طرفی چون قرار بوده است به زودی نسبت سببی پیدا کنند یعنی با جناب آقای نخست‌وزیر باجناق شود، دوستی کهنه تبدیل به خویشاوندی گردد، لذا در دولت ایشان به سمت وزیر دارائی منصوب گردید. اولین کار او اعلام ورود آزاد قند و شکر یعنی به قول دکتر ارسنجانی جنگ با صنایع داخلی بود. واقعاً خدا خیرش دهد که در این کار دهن عده‌ای را شیرین کرد. بعد از آن اصلاح دیگری را شروع کرده بود که یکی از اعضای بدن او شکست. البته اشتباه نشود این عضو پای او بود نه گردنش. براثر این عارضه ناگهانی دنباله این اصلاحات را به یکی از هم‌مسلکان خود آقای ارباب فرهنگ مهر که اخیراً جدیدالبهائی شده سپرد و آقای مهر که

۷. حسن ارفع از دی ۱۳۳۶ تا آذر ۱۳۴۰ سفیرکبیر ایران در ترکیه بود. هویدا یکی دو ماه پس از ورود ارفع آنکارا را به مقصد تهران ترك کرد.

مهندس در قسمت آسیاهای بادی و آرد است اکنون مشغول اصلاح مالیه و قوانین مالیاتی است. البته درج سایر کارهای آقای هویدا به خصوص در فرانسه و ترکیه و در وزارت پیشه و هنر و ساختمان خانه های بوئین زهرا قزوین و شیرین کاری هایی که در باشگاه نفت آبادان کرده بود در این صفحه گنجایش ندارد، فقط این مختصر را نوشتم که شما خواننده محترم مردان عمل و کار را که حتی یك روز بیکار نمانده اند بشناسید و به نبوغ ذاتی آنها واقف شوید. یکی هیتلر می شود که از خوردن شیرینی زیاد جانی و دیوانه می شود و یکی چون هویدا با اینکه جدش قناد مخصوص عباس افندی بود و نطفه اش از شیرینی ریخته شد اینطور عاقل از کار درمی آید و همواره مصدر کار است و دوستان بهائی خود نظیر ارباب مهر را هم یدك می کشد، باش تا صبح دولتت بدمد....

سیری در دولت هویدا

انتصاب امیرعباس هویدا به نخست‌وزیری در ۱۳۴۳/۱۱/۷ در متن تحلیلی قابل ارزیابی است که پیش از این در بررسی زندگینامه سیاسی علی امینی و حسنعلی منصور بیان شد. در واقع، دولت ۱۳ ساله هویدا را باید منتجهٔ تحولاتی دانست که با طراحی شاپور ریپورتر در سال ۱۳۴۱ به سود محمدرضا پهلوی رخ داد و وی توانست با حذف رقبای داخلی و تثبیت موقعیت خود در دیپلماسی امپریالیسم آمریکا، به عنوان قدرت فائقه و مطلقه ایران ظاهر شود. در چنین شرایطی، محمدرضا پهلوی نه به یك نخست‌وزیر مختار و مقتدر، که می توانست موی‌دماغ او شده و موقعیت بلامعارض او را بر فراز دولت و جامعه خدشه‌دار سازد، بلکه به کارگزاری فاقد شخصیّت نیاز داشت تا به نام او در مسند تشریفاتی ریاست دولت قرار گیرد و مجری مطاع «اوامر شاهانه» باشد. امیرعباس هویدا با زیرکی این نیاز زمانه را دریافت و چنین نقشی را برای شاه ایفاء نمود. راز صدارت هویدا و ثبات طولانی او در این است:

روز ۴۶/۷/۱۰ امیر شرفی‌بدر که از رجال نابینای کشور است در منزل خود می گفت: رمز موفقیت آقای هویدا در کار مملکتداری این است که اولاً سالها در شرکت ملی نفت بوده و کسی او را نمی شناخته است و دیگر اینکه برنامه و نقشه ای در کار مملکتداری ندارد که با منافع دسته‌ای برخورد داشته باشد. امیر شرفی‌بدر می گفت: قراچورلو نماینده مجلس به من گفته است هویدا چه در حزب و چه در فراکسیون پارلمانی هرگز از خود اظهار عقیده مثبت و یا منفی نمی کند و برای همه کس روشن شده است که شاهنشاه شخصاً اداره امور مملکت را به عهده دارند و وجود و یا عدم وجود آقای هویدا تأثیری در تغییر برنامه ها ندارد و روی این اصل حتی وکلای حزب مخالف هم در مذاکرات خصوصی راجع به آقای هویدا اظهار خصوصیت می کنند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۶/۷/۱۲).

به اعتقاد ما، پیشینه عضویت هویدا در ساواك نیز از عوامل مهمی بود که اعتماد

بی تزلزل شاه را به هویدا سبب می شد و محمدرضا پهلوی از اینکه یك عامل دستگاه امنیتی خود را در رأس دولت قرار داده بود احساس رضایت باطن و «امنیت» می نمود.

بررسی اسناد ساواك نشان می‌دهد که در سالهای نخستین نخست‌وزیری هویدا هنوز برخی «نخبگان» جاه طلب و رقیب، این نخست‌وزیر جدید را چندان جدی نمی گرفتند و او را مهره ای موقت می شمردند و لذا به شدت برای تسخیر مقام شامخ صدارت تقلا می نمودند. از مهم‌ترین این رقباء باید به عطاءالله خسروانی و جمشید آموزگار اشاره کرد:

عطاءالله خسروانی (متولد ۱۲۹۸) از مهره های قدیمی وابسته به بریتانیا و دربار بود که در سال ۱۳۲۲ به همراه برادرش (خسرو خسروانی) نشریه *افکار ایران* را منتشر می کرد. درباره برادر دیگر وی، سپهبد پرویز خسروانی، تك‌نگاری مستقلی در این کتاب مندرج است. عطاء خسروانی در دولت منوچهر اقبال معاون وزیر کار در امور پارلمانی شد و در سال ۱۳۴۰ به همراه دوستان قدیمی خود در دبیرستان «ایرانشهر» (حسنعلی منصور، جمشید آموزگار و...) در نقش «نخبگان» آمریکایی ظاهر گردید و در دولت‌های امینی و علم و منصور وزارت کار را به دست گرفت. در پی ترور منصور و همزمان با انتصاب امیرعباس هویدا به صدارت، در اسفند ۱۳۴۳ محمدرضا پهلوی، خسروانی را به دبیرکلی «حزب ایران نوین» گمارد و این امر از آغاز نارضائی جواد منصور، دکتر حسن زاهدی و دیگر بنیانگذاران «کانون مترقی» را برانگیخت. عطاء خسروانی که فاقد تجربیات لازم برای امور حزبی بود، برای اداره و سازماندهی «حزب ایران نوین» از مشورت برخی اعضاء سابق حزب توده سود می برد و شاه به این امر وقوف داشت:

> ...چون آقای خسروانی وزیر کار و دبیرکل حزب ایران نوین وارد به امور حزبی و تشکیلاتی حزب نمی‌باشد و نمی‌خواهند خود را هم ناوارد قلمداد کنند، لذا هفته‌ای چند ساعت با سرهنگ سابق [حبیب‌الله] فضل‌اللهی که جزء سازمان نظامی حزب منحله توده بوده و اکنون در اداره کل مشاغل و کاریابی وزارت کار خدمت می نماید، مذاکره می کنند و حتی به طور محرمانه در جاهای مختلف با او ناهار صرف می نمایند و از اطلاعات و راهنمائی‌های او جهت تشکیلات حزب ایران نوین استفاده می کنند... (سند ساواك ـ ۱۳۴۴/۴/۳۱).

خسروانی علاوه بر دبیرکلی «حزب حاکم»! در دولت هویدا وزارت کار و سپس وزارت کشور (۱۳۴۷) را به عهده داشت. خسروانی که طبق ارزیابی ساواك، فردی «عوامفریب و حرّاف» محسوب می شد، تصور می کرد که به سادگی خواهد توانست رقیب بی صلاحیت خود را کنار زند و به ریاست دولت برسد. از اینرو، وی در سال ۱۳۴۵ از طریق برادرش خسرو خسروانی، سفیر ایران در واشنگتن، به ایجاد ارتباطاتی با برخی مقامات آمریکایی دست زد. ساواك تهران که از بدو تحرّکات سیاسی خسروانی اقدامات او را زیرنظر داشت، در تاریخ

۱۳۴۵/۸/۳ به اداره کل سوم چنین گزارش داد:

۱ـ مفاد نامه مزبور متکی به تحقیقاتی است که به نحو غیرمحسوس به عمل آمده است.

۲ـ طبق اطلاع برادر آقای خسروانی که سفیر ایران در آمریکا می باشد بیش از سایر افراد کشورهای خاورمیانه و آسیا با سفیر آمریکا نزدیك است. برادر خسروانی وسیله سفیر آمریکا در تهران که اقدامات خود را به وسیله رئیس کمیته امور سیاسی وزارتخارجه آمریکا به مرحله عمل رسانده بود از مهندس ریاضی دعوت به عمل آورده که به آمریکا برود و در مراسم به آب انداختن کشتی بنام ریاضی که در نیویورك انجام شده شرکت نماید. چون چند نفر از برادران مهندس ریاضی به نیروی دریائی آمریکا خدمتی نموده اند لذا نیروی دریایی آمریکا نیز یك ناوچه بنام ریاضی به آب انداخته... پس از مراجعت وی [مهندس ریاضی] شایعه نخست‌وزیرشدن خسروانی شدت یافته تا جائی که سپهبد شکیبی معاون وزارت جنگ از اکباتانی سؤال می نماید موضوع آقای خسروانی تمام شده؟ آقای هویدا به لندن می‌رود یا آمریکا؟ سپس فعالیت‌های پشت‌پرده خسروانی سفیر ایران در آمریکا و خود خسروانی در ایران به استحضار اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر رسیده معظم‌له از چنین اقدامات ابلهانه‌ای که بعضی از آقایان انجام می‌دهند متأثر شده‌اند. بهرحال اقدامات و فعالیت‌های سفیر ایران در آمریکا برای احراز پست نخست‌وزیری برادرش عطاءالله خسروانی بوده که با استفاده از دوستی چند نفر سناتورهای متنفذ و رئیس امور سیاسی و اطلاعاتی ایران در وزارت خارجه آمریکا بوده، در ایران نیز خسروانی در تماس با مقامات آمریکایی کوتاهی نداشته و چنین وانمود می کرد که پس از مرحوم منصور آقای هویدا قابلیت اداره امور مملکت و حزب را ندارد... از طرفی گفته شده است بعضی از محافل وابسته به طرفداری از بهائیان در ایران و خارج نیز از روی کار آمدن خسروانی پشتیبانی می نمایند...

پی‌نوشت تیمسار ریاست ساواك: ...برای من باورکردنی نیست که وزیرکار چنین فکری در مخیله‌اش خطور کند. گذشته از مراتب بالا کسانی که در مقامات وزارت یا نظایر آن قرار گرفته‌اند می‌دانند که دیگر نخست‌وزیرشدن با بندوبست نیست و فقط یك نفر نخست‌وزیر کشور را تعیین می کند و بلوك شرق و غرب هم دیگر اثری ندارد. [تأکید از ما است].

«تحقیقات غیرمحسوس» ساواك تا سال ۱۳۴۸ ادامه یافت و شاه که اقدامات جاه طلبانه خسروانی را خطرناك تلقی می نمود، در این سال وی را از وزارت کشور و دبیرکلی حزب ایران نوین برکنار ساخت و بدینسان یکی از فعال‌ترین رقبای هویدابرای همیشه از صحنه سیاست خارج شد.

دومین رقیب جدی هویدا، جمشید آموزگار بود:

اخیراً شایعات زیادی در مورد اختلاف نخست‌وزیر با دکتر آموزگار وزیر دارائی انتشار یافته و گفته می شود در صورت ترمیم کابینه، دکتر آموزگار به طور قطع از کابینه خارج خواهد

شد. دکتر آموزگار در هفته گذشته به چند تن از نزدیکان خود اظهار خستگی از کار زیاد نموده و گفته مایل است بار دیگر به کارهای آزاد مشغول شود. قراردادی را که قبلاً قرار بود در سازمان برنامه به شرکت مقاطعه‌کاری دکتر آموزگار داده شود اخیراً تغییر داده و به شرکت مقاطعه‌کاری اطلس که گفته می‌شود مربوط به تیمسار ریاحی است داده‌اند و در این خصوص در سازمان برنامه گفته می‌شود موضوع مزبور به دستور نخست‌وزیر عملی شده است و اضافه می‌کنند بطور کلی اساس اختلاف بین نخست‌وزیر و دکتر آموزگار از همین مرحله شروع شده است. موضوع قرارداد این است که برای چندمین بار در طول سه برنامه به منظور مطالعه در کار بنادر کشور قراردادی به مبلغ در حدود ۵۰۰ میلیون تومان با یك شرکت فرانسوی بسته شده که قبلاً نظیر همین قرارداد را با شرکت مقاطعه‌کاری دکتر آموزگار به مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان بسته بودند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۵/۱۰/۱).

معهذا، جمشید آموزگار نه تنها با اقدامات عجولانه خود محمدرضا پهلوی را تحریك ننمود، بلکه تا آخرین روزهای صدارت هویدا به عنوان یکی از دولتمردان طراز اول رژیم پهلوی حضور داشت و در مرداد ۱۳۵۶ به آرزوی دیرین خود، صدارت، نائل شد.

بحث پیرامون مسائل درونی دولت ۱۳ ساله هویدا بحثی مشروح است که در این گفتار نمی‌گنجد و لذا به گزارشی که ساواك در سال ۱۳۴۸ پیرامون وضع دیوانسالاری کشور ارائه داده بسنده می‌کنیم:

پارتی‌بازی و به اصطلاح دوست‌بازی و قوم و خویش‌بازی در دستگاه‌های دولتی متأسفانه تا به حال ریشه‌کن نشده است و با اینکه دولت ادعا دارد که کار را به کاردان می‌دهد در این امر توفیقی حاصل نکرده. کلیه مقامات دولتی بخصوص در رده‌های بالا به وسیله دوستان و هم‌کلاسی‌ها و همکارهای سابق و قوم و خویش‌ها اشغال شده است. برای نمونه اغلب وزیران کابینه از دوستان مرحوم منصور و آقای هویدا نخست‌وزیر می‌باشند. تیمسار آزموده از اقوام آقای آموزگار وزیر دارائی است. در نخست‌وزیری عده کثیری از کارمندان شرکت نفت که در شرکت مشاغل بسیار کوچکی داشته‌اند در پست‌های بالا تا ردهٔ وزارت و مدیرکلی و استانداری رسیده‌اند. از جمله آنها [یدالله] شهبازی معاون نخست‌وزیر و [منوچهر] پیروز استاندار بنادر جنوب و دکتر [غلامرضا] نیك‌پی وزیر آبادانی و مسکن می‌باشند. رفاقت و دوست‌بازی به حدی است که مثلاً فلان وزیر و رئیس کل حتی منشی و رئیس دفتر خود را از وزارتخانه و سازمانی به سازمان دیگر می‌برد و در نتیجه هیچ کس امنیت شغلی ندارد مگر اینکه به نحوی خود را به وزیر و رئیس سازمان نزدیك کند. بطور مثال، دکتر نیك‌پی وزیر آبادانی و مسکن حتی ماشین‌نویس خود را از شرکت نفت به نخست‌وزیری و از نخست‌وزیری به وزارت آبادانی و مسکن برده است و آقای [هوشنگ] نهاوندی رئیس دانشگاه پهلوی مدیرکل دفتر خود را از وزارت آبادانی به دانشگاه شیراز منتقل نموده است... این امر تا سطح راننده وزیر و ماشین‌نویس و پیشخدمت نیز پائین می‌آید. این موضوع بخصوص در میان کارمندان

دولت باعث نارضایتی عمیق می‌شود زیرا هیچ‌کس برای خود امنیت شغلی احساس نمی‌کند... در حال حاضر در حزب حتی در حزب ایران نوین... نیز عیناً همین شیوه رفیق بازی وجود دارد و تمام گردانندگان و لیدرهای حزب از دوستان و همکاران و اقوام و همکلاسی‌های سابق سران حزب می‌باشند...

سقوط هویدا

درباره علل برکناری هویدا، ارتشبد فردوست در خاطرات خود توضیح کافی داده است. برای شناخت دقیق‌تر این جابه‌جائی مهره‌ها اسناد زیر گویاست:

مدتی است که مجدداً موضوع تغییر کابینه در بین مردم مطرح است و صحبت از آقایان [هوشنگ] انصاری، آموزگار، شریف‌امامی و دکتر اقبال می‌باشد. ضمناً از کلیه بحث و گفتگوها بین مردم چنین استنباط می‌گردد که مردم از دولت آقای هویدا خسته شده‌اند و اکثراً آقای آموزگار را تأیید می‌نمایند. بخصوص بعد از یکی دو نطق اخیری که نامبرده نموده محبوبیت پیدا نموده است.

نظریه پنج‌شنبه: به سبب وجود نارسائی‌ها در سطوح مختلف و گرانی روزمره اکثراً نظر خوبی با کابینه آقای هویدا ندارند و مسبب نارسائی‌ها را دولت فعلی می‌دانند و در اغلب محافل بدون پروا نسبت به دولت هتاکی می‌شود و بدین ترتیب با ایجاد شایعاتی اذهان عمومی را مشوش می‌سازند و بدین وسیله عقده گشائی می‌کنند. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم - ۱۳۵۵/۱۲/۲۱).

با توجه به قرائن و شواهد زیادی که از چند ماه قبل به چشم می‌خورد روز به روز موضوع تغییر کابینه هویدا برای اطرافیان و کارمندان نخست‌وزیری تقویت پیدا می‌کند و برای مثال چند مورد زیر مورد توجه می‌باشد:

۱ـ نحوه رفتار و حوصله نخست‌وزیر در میهمانی‌ها به طورکلی فرق نموده.

۲ـ مدت دو هفته است که پیشخدمت‌های مخصوص خود را که سالها برای ایشان خدمت می‌نموده‌اند اخراج نموده و مدت چند هفته‌ای است که لباس پوشیدن و غیره را شخصاً انجام می‌دهند.

۳ـ چند روزی است احمد کاشفی معاون نخست‌وزیر و خانم امانپور مدیرکل تشریفات در جستجوی پرونده خرید لوازم و اثاثیه‌ای هستند که خانم خلعت‌بری از پاریس برای دولت و منزل آقای هویدا خریداری نموده و پول آن از طریق احمد کاشفی از بودجه سرّی داده شده.

۴ـ تعدادی دکوراتور فرانسوی منزل نخست‌وزیر در آپارتمان I. S. P. مشغول به کار می‌باشند و قرار بوده در یکی دوماه آینده تحویل دهند لیکن با فشاری که به دکوراتور فرانسوی وارد شده تا چند روز دیگر به پایان می‌رسد.

۵ـ توجه و دقت زیاد بر روی دستورات از اعتبارات سری خصوصاً آن قسمت که جنبه خصوصی و فردی داشته و مربوط به اقوام نخست‌وزیر و غیره می باشد. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوّم ـ ۱۳۵۶/۲/۱۱).

بنا به اظهار خانم امانپور مدیر کل تشریفات نخست‌وزیری، یکی از منابع دیپلماتی آمریکا اظهار داشته که دولت آمریکا بطور خیلی جدی تعویض کابینه هویدا را از شاهنشاه آریامهر خواستار شده. نامبرده چنین افزود که اساساً کارتر و آمریکایی‌ها از مخارجی که دولت ایران به نفع فورد انجام داده فوق‌العاده ناراحت و عصبانی هستند. ضمناً نامبرده افزود که ملاقات علیاحضرت با خانم فورد نیز به نفع دولت ایران در روابط فیمابین نخواهد بود. (گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم ـ ۱۳۵۶/۴/۲۸).

امیرعباس هویدا در تاریخ ۱۳۵۶/۵/۱۵ از نخست‌وزیری برکنار شد و در منصب محترمانه وزارت دربار قرار گرفت. شاه تصور می کرد که با این اقدام همه چیز به خوبی و خوشی تمام خواهد شد و آب‌های رفته به آسیاب باز خواهد گشت. با اوجگیری امواج انقلاب، محمدرضا پهلوی مذبوحانه امتیازات بیشتر و بیشتری داد و از جمله در ۱۷ آبان ۱۳۵۷ دستور بازداشت هویدا را، به همراه بلندپایگانی چون ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک، صادر نمود:

۵۷/۸/۱۸ ـ تیمسار فرمانداری نظامی تهران و حومه

احتراماً به استحضار می‌رساند، در اجرای اوامر صادره امیرعباس هویدا نخست‌وزیر اسبق در تاریخ ۵۷/۸/۱۷ دستگیر، استدعا دارد اوامر عالی را امر به ابلاغ فرمایند.

معاون ستاد اطلاعاتی

سرتیپ سجده‌ای

در صورت تصویب برابر ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی بازداشت گردند.

سپهبد رحیمی لاریجانی ـ ۵۷/۷/۱۸

همانگونه که در اسناد پیشین نمایان است، امیرعباس هویدا از اوائل سال ۱۳۵۶ این دلهره را داشت که توسط شاه و به منظور نجات تاج و تخت پهلوی، بگفته برادرش فریدون هویدا، «سپر بلا»[۸] گردد. او محاصره خود را توسط دست‌های نامرئی ساواک احساس می کرد و به اقداماتی پیشگیرانه دست می‌زد. معهذا، با قطعیت می توان گفت که حداعلای تصور هویدا این بود که مانند «بحران امینی» در یك دادگاه نمایشی محاکمه خواهد شد و گمان او بر این بود که در چنین محکمه‌ای «روسفید» خواهد بود، چرا که در دوران صدارت در دست شاه مهره ای

۸. هویدا، ص ۱۷۳

بیش نبوده است! به اعتقاد ما در این دوران هیچگاه در مخیله هویدا سقوط مدهش سلطنت، و بالاتر از آن رژیم دست نشانده غرب در ایران، نگنجید و او مانند بسیاری بازیگران سیاسی رژیم گذشته، حوادث طوفانی روز را موجی تصور می‌نمود که با صعود «دمکرات»های آمریکا انگیخته شده و به زودی فرو خواهد نشست و او نمی خواست که در این کارزار با فرار خود سند محکومیت خویش را امضاء کند.

اسناد زیر دغدغه‌های هویدا را در آخرین ماه های سلطنت پهلوی و اقدامات پیشگیرانه او را نشان می‌دهد:

چندی قبل قرار بود یك نفر خانم انگلیسی که هم اکنون در هتل هیلتون مشغول کار است به عنوان پذیرائی کننده مخصوص آقای نخست‌وزیر در کاخ پذیرائی شهری مشغول کار شود و لکن نامبرده قبول ننموده و در نتیجه اخیراً مکاتباتی با سفارت شاهنشاهی در مادرید به عمل آمده و قرار است در آینده نزدیکی یك نفر خانم به عنوان کدبانو در کاخ پذیرائی شهری از اسپانیا به ایران اعزام نمایند. خانم امانپور مدیرکل تشریفات نخست‌وزیری به طور خصوصی اظهار می‌داشت که آقای نخست‌وزیر ضمن مطالب خود اشاره نموده که اخیراً پاره‌ای از مطالب من به بیرون راه یافته مراقب اطرافیان باشید.

نظریه شنبه: آقای نخست‌وزیر وحشت دارد از اینکه اطرافیان او با ساواك در رابطه باشند و روی این مطلب فوق‌العاده حساسیت دارد و یك دلیل عمده این موضوع این است که می خواهد برای کارهای داخلی از خارجیان استفاده نماید. (گزارش ساواك تهران به اداره کل سوم ـ ۱۳۵۶/۲/۱۰).

برابر اظهارات خصوصی آقایان محمد بیگلری رئیس اداره حفاظت نخست‌وزیری و همچنین عبدالمجید قنواتی مسئول امور بایگانی محرمانه تعدادی از پرونده های به کلی سرّی و محرمانه که نخست‌وزیر سابق آقای هویدا در گاوصندوق اطاق خود نگهداری می کرده به بایگانی محرمانه عودت نداده و به احتمال قوی به منزل خود و یا جای امن‌تری منتقل نموده اند.

نظریه شنبه: اظهارات نامبردگان به احتمال قوی صحت دارد و این پرونده هایی بوده که به طرق مختلف در آن سوءاستفاده شده و یا دستوراتی برخلاف قوانین و مقررات صادر شده. (گزارش ساواك تهران به اداره کل سوم ـ ۱۳۵۶/۶/۶).

سرگرد قاسم نیلی افسر حفاظت نخست‌وزیری که یکی از محارم بسیار نزدیك به هویدا وزیر دربار می باشد برای مدت یك الی دوماه به وزارت دربار مأمور شده که چگونگی حفاظت و وظایف و کارهای مربوط به آقای هویدا را که قبلاً گارد نخست‌وزیری انجام می‌داده به مأمورین گارد شاهنشاهی تعلیم دهد. بطوری که مدیرکل تشریفات نخست‌وزیری به طور

خصوصی اظهار می‌دارد گارد شاهنشاهی از پیشنهاد وزیر دربار بسیار ناراحت و دلخور هستند.
نظریه شنبه: سرگرد نیلی از کلیه فعالیت‌های احتمالی غیرقانونی آقای هویدا باخبر است. گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم ـ ۱۳۵۶/۷/۳).

آقای هویدا به خانم امانپور مدیرکل تشریفات نخست‌وزیری اظهار داشته ترتیبی بدهید که خانم سیمین‌دخت اتابای (دخترخاله شاهنشاه آریامهر) از کاخ پذیرائی دولت در سعدآباد و کاخ اختصاصی شهری منتقل شوند و اشاره نموده‌اند طوری ترتیب کار را بدهید که خودش متوجه نشود زیرا اگر با اینطور آدم‌ها از نزدیك کار بکنیم هر کاری که بکنیم یك ساعت بعد شاه مملکت یا ساواك و غیره می‌فهمند. ضمناً خانم Hezi - Muelly تبعه انگلیس بدون جواب مثبت ساواك در کاخ مزبور مشغول به کار است با توجه به اینکه اداره کل حفاظت رسماً اعلام کرده مسئولیت به عهده اداره حفاظت نیست. (گزارش ساواك تهران به اداره کل سوم ـ ۱۳۵۷/۷/۲۳).

شایع است: امیرعباس هویدا نخست‌وزیر اسبق نزد اشخاصی که به ملاقات وی رفته‌اند اظهار داشته در زمانی که اتهاماتی به وی وارد شده با پیش‌بینی قبلی وقایع ایران را که خود ناظر آن بوده در ۳۰۰ برگ تنظیم و جهت یك نفر از بستگان خود در کشورهای خارج پست کرده که اگر روزی محاکمه شد و بر علیه او مقالاتی در ایران چاپ کردند همزمان با آن یادداشت‌های مزبور را ترجمه و در مطبوعات خارجی به چاپ برسانند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۵۷/۹/۱۵).

با پیروزی انقلاب اسلامی، امیرعباس هویدا در دادگاه انقلاب به طور علنی محاکمه شد و در ۱۸ فروردین ۱۳۵۸ اعدام شد. هویدا در دادگاه خود را مبرّی از تقصیر و شخص شاه را مسئول فجایعی که در دوران طولانی صدارتش رخ داده بود می‌دانست.

هویدا و بهائیت

در دوران صدارت هویدا تعلق او به بهائیت شهرت وسیع یافت و ابقاء این نخست‌وزیر، که از نظر احساسات مذهبی مردم به شدت منفور بود، عمق بی‌اعتنائی شاه را به افکارعمومی نشان می‌داد. در زمینه ارتباطات هویدا با فرقه ضاله بهائیت به ذکر دو سند اکتفا می‌کنیم:

سند اوّل، نامه مورخ ۱۳۴۳/۶/۱۲ است که ظاهراً یکی از سران جامعه بهائیت بنام قاسم اشراقی به مناسبت تصادف هویدا در جاده شمال و شکسته شدن پای او، برای فرهنگ مهر ارسال داشته و در آن تأسف خود را از این حادثه ابراز داشته است:

جناب آقای دکتر فرهنگ مهر معاون محترم وزارت دارائی:

به مناسبت پیشامدی که برای جناب آقای هویدا وزیر محترم دارائی رخ داده خواهشمند

است مراتب تأثر و تأسف اینجانب و برادرانم را به عموم هم‌مسلکان و بخصوص جناب آقای ثابت پاسال مدیر محترم تلویزیون ایران که بزرگترین خدمتگزار فرقه ما هستند ابلاغ فرمائید.
احترامات فائقه را تقدیم می‌دارد
قاسم اشراقی

سند دوّم، گزارش ساواک از جلسه بهائیان ناحیه ۲ شیراز، مورخ ۱۳۵۰/۵/۱۹، می باشد:

جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان ناحیه ۲ شیراز در منزل آقای هوشمند و زیرنظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب *لوح احمد و ایقان* آقایان فرهنگی و محمدعلی هوشمند پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند. فرهنگی اظهار داشت: بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می توانند امتیاز هر چیزی را که می خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می باشد. تمام آسمان‌خراش‌های تهران، شیراز و اصفهان مال بهائیان است، چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا بهائی‌زاده است. عده‌ای از مأمورین مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می‌باشند می‌خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او یکی از بهترین خادمین امرالله است و امسال مبلغ ۱۵ هزار تومان به محفل ما کمك نموده است. آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود. در این جلسه نامبردگان زیر شرکت داشتند: فرهاد روحانی، دانیا روحانی، ثناءالله زارعیان، قاسم کریمیان، هدایت و مسیح‌الله و ناصر و ضیاءالله هوشمند، فرهنگی، قدرت‌الله کمالی، محمدعلی هوشمند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۵۰/۵/۱۹).

انتصاب هویدا به صدارت نه تنها اعتراض عامه مردم، بلکه حتی اعتراض «خواص» رژیم پهلوی را نیز برانگیخت:

سناتور جهانشاه صمصام در پایان جلسه روز ۴۳/۱۱/۱۷ مجلس سنا به سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران جراید اظهار داشته: حیف است به این مملکت و این ملّت کسی چون هویدا که بهائی است حکومت کند. سناتور صمصام هم‌چنین افزوده: من به امر اعلیحضرت همایون شاهنشاه به این دولت رأی موافق دادم ولی این شخص (منظورش آقای هویدا بود) لیاقت چنین کاری را ندارد. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۳/۱۱/۱۸).

۴۳/۱۱/۷ مهدویان معاون اداره کل فرهنگ استان ضمن صحبت خصوصی اظهار نمود که انتخاب آقای هویدا به سمت نخست‌وزیری مصلحت نبود. زیرا مسلم است که آقای هویدا بهائی است و معلوم نیست چرا ایشان را مسئول کابینه کرده‌اند. (گزارش به ساواك ۱۳۴۳/۱۱/۱۰).

وعاظ السلاطین و هویدا

با اوجگیری اعتراضات مردم علیه انتصاب هویدا به ریاست دولت، ساواك با همکاری آخوندهای درباری طرحی را ارائه داد. هدف این طرح خنثی ساختن تأثیرات منفی انتصاب هویدا و ارائه یك چهره «مسلمان» از او بود. شرح این داستان به روایت ساواك خواندنی است.

دفتر روابط عمومی ساواك در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۱۸ به ریاست ساواك استان تهران چنین گزارش داد:

... پس از ترور نخست‌وزیر سابق و انتصاب جناب آقای هویدا به نخست‌وزیری از گوشه و کنار شنیده می‌شد که مخالفین وضعیت حاضره به تکاپو افتاده با اشاعه اکاذیب اذهان مردم بیسواد بویژه کهنه مقدسین را تحت‌عنوان بهائی بودن نخست‌وزیر و بودن ۳ وزیر بهائی در کابینه ایشان و پیشرفت بهائیان که عمال اصلی صهیونیست در ایران می‌باشند در امور مملکتی و تجارتی سر زبان‌ها انداخته همواره برای پیشرفت مقاصد سوء خویش به ویژه فعالیت برای تخریب روحیه افراد، مجاهدت می‌نمایند. روحانیون و وعاظ موافق هم ضمن تائید مراتب بالا می‌گویند از آنجائی که مرحوم حسین [حبیب] عین‌الملك پدر آقای هویدا در ایران و به ویژه در مأموریت‌های وزارت امورخارجه در کشورهای خاورمیانه و عزیمت به عکا با عده‌ای بهائی برای زیارت قبر شوقی افندی به بهائی‌گری معروف بوده و با توجه به اینکه اطلاع داریم آقای هویدا بهائی نمی‌باشند ولی خواه ناخواه چوب اعمال پدر خویش را می‌خورند و برای آنکه امنیت حاضره کشور دستخوش مطامع و سمپاشی مخالفین قرار نگیرد، به هر ترتیبی شده باید این دست‌آویز از دست مخالفین خارج گردد، والا با توجه به نارضایتی عمومی از لحاظ گرانی ارزاق به ویژه پس از گران شدن بنزین که قیمت‌ها بالا رفت و پائین نیامد، امکان آن را دارد که مخالفین از این راه بهره‌برداری کرده و به امنیت و آرامش کنونی که برای ترقی و تعالی کشور ضروری و کمال اهمیت را دارد و در اثر توجه و فداکاری‌های شاهنشاه به این پایه رسیده لطمه وارد سازند. اضافه می‌نماید کشته یا شهید شدن نخست‌وزیر فی‌حد ذاته آنقدر ضرر و زیان ندارد که مخالفین در کشورهای خارجی شایع نمایند در ایران امنیت نیست و روز روشن جلو مجلس آدم‌کشی می‌شود و عقیده دارند برای خنثی کردن فعالیت مخالفین چنانچه اولیای امور صلاح بدانند مراتب زیر اجرا گردد:

۱ـ همان قسم که در پاره‌ای از ممالك خارجی دولت‌ها اجناس را با قیمت گران خریداری و با قیمت ارزان در اختیار آنها [مردم] می‌گذارند، اعلیحضرت همایون شاهنشاه که این روزها به درجات بیش از گذشته در قلوب مردم جای دارند و قاطبه مردم فقط و فقط معظم‌له را دلسوز به حال جامعه مخصوصاً ضعفا می‌دانند، امر مقرر فرمایند برای مدت ۶ ماه (تا به دست آمدن محصول جدید) ولو دولت چند میلیون ریال هم مثل پولی که به دهقانان دادند یا گندم خریدند متضرّر گردد قیمت نان و گوشت، قند، چای که عموماً انحصاری و مورد مصرف و احتیاج افراد طبقه سه می‌باشد تقلیل دهند...

۲ـ [آخوندهای درباری] اضافه می نمایند: برای اینکه شایعه‌پردازی مخالفین درباره شخص نخست‌وزیر و اتهام به بهائی گری و اینکه طبق عقیده و دستور بهائی‌ها قرآن را در قبر مرحوم منصور گذارده و روی آن خاك ریخته و آن را حبس نموده اند، اثری در بین توده عوام باقی نگذارد و نتوانند از این راه به نفع خویش و اجانب بهره برداری نمایند، چنانچه سیاست دولت و مقتضیات کنونی اجازه می‌دهد و اولیای امور صلاح می‌دانند مراتب زیر بدون خودنمائی و البته به تواتر نه یك مرتبه از طرف دولت انجام گیرد:

الف: تقویت برنامه‌های مذهبی رادیو ایران در انجام اوامر و ارادهٔ شاهنشاه که پیشوای شیعیان جهان می باشند.

ب: صدور دستور به وزارت آموزش و پرورش مبنی بر ابلاغ اوامر شاهانه دائر بر اینکه ظهرهای پنج شنبه که مدارس تعطیل می شود دانش‌آموزان کلاس های یك و دو و سه ابتدائی که مطیع ترین و ساده لوح ترین عوامل فرهنگی [!] می باشند در دبستان مربوطه یا نزدیك‌ترین مسجد نزدیك به دبستان حضور یافته و با تشکیل صف نماز جماعت نماز برگزار و در خاتمه برای تقویت شیعیان جهان و شاهنشاه که پیشوای آن می باشد دعا نمایند. به قدری این عمل در روحیه مردم و کسبه و خود بچه‌ها تأثیر دارد که حدی بر آن نمی‌توان تصور کرد [!]...

دیگر موارد پیشنهادی «وعاظ السلاطین» برای ارائه یك چهره مذهبی از رژیم شاه به طور خلاصه چنین است:

ج: از «طلاب علوم دینی»، و در واقع وابستگان آخوندهای درباری، برای تدریس در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها استفاده شود!

د: آب و برق مساجد مجانی شود و در مساجد برای وضو شیر نصب شود!

هـ: شهرهای مذهبی با بودجه اوقاف نظافت شود!

و: هیچ نوع معامله با اسرائیل صورت نگیرد «زیرا عناصر مخرب [!] بهائیان را عوامل اسرائیل در ایران به مردم معرفی کرده اند»!

ز: تلویزیون از ثابت پاسال گرفته و ملی شود و بهائیان از آن اخراج شوند!

ح: در رادیو ایران برخلاف اصول مذهبی برنامه‌ای اجرا نشود!

در خاتمه معروض می‌دارد، روحانیون و وعاظ موافق که نسبت به مراحم معروضه نظریه خویش را اعلام داشتند عرض نمودند هر موقع دولت هریك از مراتب معروضه را انجام دهد علاوه بر تأثیری که خود به خود بین توده مردم خواهد کرد ما هم در منابر یا اجتماعات مذهبی به نحو کاملاً مستحسن و آبرومندی در اطراف آن تبلیغات لازمه را خواهیم کرد که با خواست خداوند متعال و مراحم شاهانه امنیت و آرامش فعلی که در درجه اول خودمان از آن بهره‌مند هستیم از بین نرفته و حتی امنیت و آرامش ترقی ایران از هر حیث زبانزد خاص و عام و افراد داخلی و خارجی گردد.

درباره میزان خباثت یا ساده لوحی مستتر در «عرایض» آخوندهای درباری، که دقیقاً در راستای ترویج یك «اسلام آمریکائی» می باشد، سخن نمی گوئیم و توجه خواننده را به خاطرات ارتشبد فردوست پیرامون نقش شاپور ریپورتر، عامل امپراتوری صهیونیستی روچیلدها، و برجستگان بهائیت چون سپهبد عبدالکریم ایادی و سپهبد اسدالله صنیعی در دربار پهلوی جلب می کنیم. بهر روی، پیشنهادات فوق به اطلاع هویدا رسید و در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۲۴ دفتر روابط عمومی ساواك به ریاست ساواك تهران چنین گزارش داد:

محترماً در اجرای اوامر تیمسار ریاست ساواك، ساعت ۹ صبح ۴۳/۱۱/۲۲ در دفتر نخست وزیری حاضر، آقای هویدا مراتبی از وضعیت حاضره روحانیون پرسش، که به معظم له پاسخ داده شد: در حال حاضر وضعیت از هر حیث رضایت بخش و کمال آرامش برقرار می باشد لیکن در باطن مخالفین ساکت ننشسته و به انواع و اقسام سمپاشی ها مشغول، کما اینکه جنابعالی را به مردم بهائی معرفی می نمایند و مدعیند که مرحوم حسین [؟!] عین الملك پدر شما از مبلغین بنام بهائی بوده و اضافه می نمایند قرآنی را که آقای هویدا در قبر مرحوم منصور گذاردند برحسب خواسته بهائیان و برخلاف مذهب اسلام بوده و از این رو یك عده روحانی و وعاظ موافق اظهارنظر می نمایند با توجه به اینکه می دانیم آقای هویدا بهائی نیستند ولی برای خنثی کردن اقدام و اظهارات مخالفین خیلی بجا است که آقای نخست وزیر مراتب زیر را به تواتر اجرا نمایند:

۱ـ در سخنرانی ها یا مصاحبه های مطبوعاتی از دین اسلام و قرآن و ائمه اطهار یادآوری و محاسن آن را برای مردم بیان نمایند [!].

۲ـ به اداره تبلیغات دستور دهند برنامه ای انجام ندهند که مغایر با مذهب اسلام و قرآن باشد.

۳ـ تلویزیون که منبع مهم تبلیغات می باشد و به وسیله یك عده بهائی اداره می شود از ید آنها خارج و به وسیله اداره تبلیغات وزارت اطلاعات و کارمندان غیربهائی اداره شود.

۴ـ از نزدیکی با بهائیان و استخدام آنها در وزارتخانه ها خودداری نمایند کما اینکه انتصاب آقای مهشر (معاون ثابت پاسال و رئیس تلویزیون) در وزارت فرهنگ به سمت مدیرکلی یکی از اشتباهات دولت منصور بود و به علاوه مخالفین به مردم گفته و می گویند که بهائی ها ایادی صهیونیست و اسرائیل یگانه دشمن اسلام در ایران می باشند.

۵ـ عدم هیچگونه معامله تجارتی با اسرائیل.

۶ـ تهیه جواز و اجازه نامه رسمی برای وعاظ با دخالت روحانیون و گواهی آموزش و پرورش که در آتیه هر عمامه به سری نتواند از منبر سوءاستفاده نماید...

آقای هویدا فرمودند: خواهش می کنم این مراتب را یادداشت و به اینجانب بدهید که عرض کردم به اداره مربوطه گزارش خواهم نمود که در صورت لزوم از آن طریق تسلیم گردد. آقای هویدا اضافه نمودند چون اداره اوقاف ضمیمه نخست وزیری شده استدعا دارم تیمسار

ریاست ساواك در موارد ذیل با اینجانب همکاری و مساعدت فرمایند:

۱ـ تعیین یك نفر برای ریاست اوقاف که تا اندازه‌ای با روحانیون درجه یك شناس و مربوط باشد ولی دارای فکر و مغز متجدد باشد.[۹]

۲ـ تشکیل دانشگاه الهیات...

مفید است به یکی دیگر از طرح‌های ساواك برای خنثی کردن اعتراض عمومی به صدارت هویدا، نیز اشاره کنیم. طرح فوق در اسفند ۱۳۴۳ توسط ساواك ارائه شده و ظاهراً اجرا گردیده است:

به منظور عکس‌العمل در مقابل شایعه بهائی بودن جناب آقای نخست‌وزیر طرح زیر پیشنهاد می گردد:

۳۰ نفر از اعضاء اطاق بازرگانی روز پنج‌شنبه ۴۳/۱۲/۶ در نخست‌وزیری از آقای نخست‌وزیر دیدن نموده و ضمن بحث در امور اقتصادی کشور از ایشان تقاضا می نمایند که روزی در جلسه اطاق بازرگانی که جهت خواسته‌های اعضاء و هیئت مدیره اصناف وابسته به اطاق بازرگانی در محل مذکور تشکیل می گردد شرکت فرمایند. در این روز که طبق توافق قبلی بعد از چهلم مرحوم حسنعلی منصور تعیین می گردد ۲۵۰ نفر از افراد صورت پیوست شرکت و مراسمی به شرح ذیل اجرا خواهد شد:

۱ـ در صورتی که آقای نخست‌وزیر با رایگان شدن آب و برق مساجد یا یکی از آنها موافق باشد در اینصورت پس از بحث در مورد خواسته‌های صنفی و اقتصادی، آقای ابوحسین ضمن طرفداری از دولت و یادآوری خدمات مرحوم حسنعلی منصور خواستار رایگان شدن آب و برق مساجد می شود. سپس آقای نخست‌وزیر سخنانی ایراد و با این امر موافقت می نماید. در این موقع یکی از معمرین مذهبی بازار یك جلد قرآن به ایشان هدیه خواهد نمود. آقای نخست‌وزیر قرآن را بوسیده و به سخنان خود ادامه خواهند داد.

۲ـ در صورتی که آقای نخست‌وزیر با رایگان شدن آب و برق موافق نباشند، در اینصورت پس از ذکر مطالب اقتصادی آقای ابوحسین یك جلد قرآن به ایشان هدیه و آقای نخست‌وزیر در جواب مطالبی ایراد خواهند نمود.

جریان به وسیله جراید و عوامل تبلیغاتی منعکس خواهد شد.

این نمایش‌های تبلیغاتی به ماه‌های نخست صدارت هویدا محدود نبود و گه‌گاه که احساسات مذهبی مردم اوج می گرفت و توسط ساواك منعکس می شد، شاه و بستگان او و یا هویدا به چنین اقداماتی دست می‌زدند:

چندی قبل از طرف آقای نخست‌وزیر به شرکت نفت ابلاغ می شود که کارمندان بهائی را

۹. در دولت هویدا، ابتدا نصیر عصار، سپس منوچهر آزمون کارمند ساواك و بعد از او محمدحسین احمدی معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف بودند.

از شرکت اخراج نمایند. بزرگان فرقه به فعالیت افتاده به وسیله تیمساران سپهبد صنیعی وزیر جنگ، سرلشکر دکتر ایادی پزشك مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه، سرهنگ شاهقلی و عده‌ای افراد دیگر با آقای نخست‌وزیر تماس و از اخراج کارمندان جلوگیری می‌نمایند. ضمناً برابر اظهار افراد بهائی آقای هویدا نخست‌وزیر اصلاً بهائی است و قبل از تصدّی مقام نخست‌وزیری به اتفاق مادرش در کلیه محافل بهائیان شرکت می‌نموده ولی فعلاً از شرکت خودداری می‌نماید و آقای فروتن که یکی از اعضاء برجسته فرقه مزبور می‌باشد با آقای هویدا دوستی نزدیك دارد.

نظریه: با چند نفر از افراد بهائی که سابقه آشنائی موجود است بارها اظهار نموده اند که آقای هویدا وابسته به فرقه بهائی است و در این مورد کمك‌هائی در موقعی که به نخست‌وزیری انتخاب شد به وی از طرف بزرگان قوم بهائی شده است. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۵/۶/۱۵).

برای تکمیل بحث، ضرور است که با مواضع «جناح رادیکال»! وعاظ السلاطین در قبال امیرعباس هویدا و اصولاً با شیوهٔ نگرش و برخورد آنها به رژیم پهلوی نیز آشنا شویم. سند مورد استناد ما نامه تایپی مورخ تیر ماه ۱۳۵۴ است که توسط گروهی از روحانی نمایان درباری و سردمداران انجمن‌هایی که مبارزه با بهائیت را خط اصلی حرکت خود می‌شمردند برای شاه ارسال شده، معهذا «عتاب» نویسندگان «جسور» نامه به بهائیت چنان «تند»! و «انقلابی»! بوده که برای تعدیل آن به جا و بیجا به «گردانندگان بلوای ۱۵ خرداد» هتاکی نموده و در خاتمه نیز از ذکر نام خود در ذیل نامه اجتناب کرده اند؛ هرچند که قطعاً هویّت آنان برساواك پوشیده نبوده است.

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

با کمال احترام به عرض خاك پای مبارك می‌رساند:

جامعه روحانیت ایران [!] از اعمال خائنانه گروه بی‌دین و ضدوطنی که بلوای پانزدهم خرداد را برپا کردند ابراز تنفر و انزجار می‌کند و ارادت خالصانه اعلیحضرت همایونی را به خاندان نبوت تصدیق و تائید دارد [!] و آن اعلیحضرت را حامی دین مبین اسلام و پیرو مذهب جعفری می‌شناسد و مورد تکریم و احترام جامعه روحانیت [!] و خادمان مکتب اسلامی [!] هستند و انشاءالله سالیان سال سلامتی وجود اقدس شهریاری باقی و برقرار باشد. لیکن مسئله مهمی که در جامعه روحانیت [!] علی‌الخصوص در ۱۰ و ۱۲ سال اخیر مایه دلتنگی و تأثر شده است بر سر کار آمدن اهباب و فرقه‌سازان فرقه بهائی است که به هرصورت مکرر مراتب به خاکپای مبارك معروض شده است، لکن ریشه فساد این دسته مردم بی‌دین و دشمن اسلام و شریعت کنده نشده است بلکه تقویت و محکم هم شده است. جامعه روحانیت [!] چند سال ناظر بود که زنی بنام فرخ روی پارسا متصدی تعلیمات فرزندان مسلمان این مملکت باشد. دکتر شاهقلی پسر سرهنگ شاهقلی مؤذن بهائی‌ها علاوه برمیلیون‌ها تومان دزدی و تبلیغات بهائی در بیمارستان‌ها و زایشگاه‌ها مقدم شد. در دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو،

پسرعموهای امیرعباس هویدا بهائی منزوی رشته کارها را دردست دارند. شخصی به نام مهتدی از بهائی‌های کاشان و هم‌محفل امیرعباس هویدا در دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو دست اندرکار است. مهم‌تر از تمام اینها این که امیرعباس هویدا که دشمن دین و دشمن مملکت و دزد و خائن به اسلام است موقوفات اسلامی را به پسر سیدمحمود کاظم عصار، نصیرعصار، که پدرش از خانه او را بیرونش کرده بود و دخترهایش به اعمال خلاف شرع معروف هستند محول شد و ۴۰۰ و ۵۰۰ میلیون تومان موقوفات این مملکت با دست هویدا و عصار به جیب بهائی‌ها ریخته شده است و پرونده‌هایی هم در دادگستری درست شد که به دستور هویدا متوقف کردند. بعد از عصار یکی از پادوهای هویدا برادرزاده منفور نبی‌زاده نوری با شهرت طیوری که مطرود خانواده روحانیت شده بود و سالها با کمونیست‌ها همکاری داشت و صدها نفر از مردم این مملکت شاهد ضدوطنی و ضداسلامی این پادو هوچی و خلافکار بوده اند، رئیس اوقاف شد و در ظرف چند سال میلیون‌ها تومان ثروت به دست آورده است و پدر منوچهر آزمون شغل انبارداری وزارت دارائی را داشت و در خانه سه اطاقی زندگی می کردند و اکنون آزمون میلیون‌ها تومان ثروت دارد و فقط یك قلم یك میلیون تومان پول آگهی برای انتخاباتش داده است تا پس از وکیل شدن از تهران به جوان‌های مملکت این درس را بدهد که راه ترقی این است که نخست توده ای بشوند و به مقدسات مملکت تعرّض و وقاحت و فحاشی کنند و پس از آن به مقام و منصب برسند. و بعد از آزمون، ریاست اوقاف به محمدحسین احمدی واگذار شده است و برادر بدیع‌الزمان فروزانفر که طرفدار پابرجای مصدق بود و برای مصدق شعر درست می کرد و برادر دیگر احمدی با نام خانوادگی نویم در اثر دزدی در وزارت معارف قدیم سالها به زندان افتاد. این ۳ برادر بدیع‌الزمان نام خانواده اش فروزانفر و برادر دیگر احمد نام خانواده اش نویم و برادر سومش محمدحسین اسم خانواده اش احمدی، سه برادر با سه نام خانوادگی فرزندان شیخ بهائی بشرویه هستند و آقای هویدا به اعتبار بهائی بودن محمدحسین احمدی اوقاف اسلامی را به یکی از اهباب محول کرده است و ما کار نداریم به اینکه زن احمدی همیشه دلال محبت و دلال معاملات بوده است و سوابق دزدی و پااندازی احمدی و زنش در اصفهان و کرمان و اداره مالیات بردرآمد تهران معروف است. اینجا فقط به اطلاع و استحضار می‌رساند که جامعه روحانیت [!] که ضدخمینی و روحانی نماهای مزدور [!] است از انتخاب پسر شیخ بشرویه بهائی معروف و هم‌مسلك هویدا به ریاست اوقاف خاصتاً بعد از تصدّی عصار و آزمون که این بیت‌المال را چهاول کرده اند مایه دلتنگی و تأسف عمیق جامعه روحانیت [!] است.

خداوند سایه شاهنشاه را از سر ایران کم نکند و انتظار جامعه روحانیت [!] این است که دست بهائی از مقامات مملکتی کوتاه شود و اگر آقای هویدا با نقشه‌های وسیعی که کشیده است و تمام مجراها را برای رسیدن حقایق به گوش پادشاه ایران بسته است [!؟] خدمتگزاری پیدا شود این عریضه را به عرض مبارك شاهنشاه ایران برساند دستور رسیدگی قطعی و بی‌درنگ صادر خواهند فرمود و از بار گران گرفتاری‌های مملکت کاسته خواهد شد. اینجا باز هم تکرار می کند که جامعه روحانیت [!] نسبت به هویدا پسر میرزا حبیب‌الله و نواده میرزا

یعقوب کلیمی بغدادی کمال تنفر را ابراز می کند.

هویدا و فراماسونری

هویدا یك فراماسون بود و در دورهٔ صدارت او ایران به عرصه تاخت و تاز لژهای رنگارنگ فراماسونری بدل شد. پیش از این درباره روابط دیرین و مرموز هویدا با ارنست وان‌هك، استاد اعظم فراماسونری فرانسه، سخن گفته‌ایم. عمق این رابطه نشان می‌دهد که امیرعباس هویدا به احتمال قریب به یقین در همان سالهای ۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۵ که در کاخ سازمان ملل در ژنو مستقر بود به جرگه فراماسونری پیوست و در بازگشت به ایران از حمایت نیرومند ماسون‌های داخلی و خارجی برخوردار شد. به یاد داشته باشیم، دو چهره متنفذی که راه صعود هویدا را گشودند، رجبعلی منصور و عبدالله انتظام، از ارکان فراماسونری ایران بودند.

درباره وابستگی هویدا به فراماسونری اسناد متعددی دراختیار ماست، که به معرفی این مجموعه می‌پردازیم:

۱ ـ ۸ سند شرکت هویدا را در جلسات «لژمولوی» در سال ۱۳۳۷ نشان می‌دهد و در یك سند از او با عنوان «استاد اعظم» لژ یاد شده است؛

۲ ـ ۷ سند شرکت هویدا را در جلسات «لژ تهران» طی سال‌های ۱۳۳۷ ـ ۱۳۴۷ نشان می‌دهد و در یکی از این اسناد اشاره شده که در سال ۱۳۴۷ جلسات «لژ تهران» وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند در منزل امیرعباس هویدا یا جواد منصور تشکیل می‌شده است.

۳ ـ در ۵ سند به شرکت هویدا در جلسات «لژلایت» در سال‌های ۱۳۳۷ ـ ۱۳۴۷ اشاره شده است.

۴ ـ در ۲ سند شرکت هویدا و اسدالله علم و سپهبد نعمت‌الله نصیری (رئیس ساواك) و جمعی دیگر از بلندپایگان رژیم پهلوی در جلسات «لژ بزرگ ایران» (۱۳۵۰/۷/۱ و ۱۳۵۱/۷/۱۳) اعلام گردیده است.

۵ ـ در ۲ سند، مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۳ و ۱۳۴۸/۷/۲۴، به عضویت هویدا در «لژ کورش» اشاره شده است.

۶ ـ در یك سند متعلق به سال ۱۳۵۲ عضویت هویدا در «لژ فروغی» اعلام گردیده است.

علاوه براسناد فوق، مدارك دیگری دراختیار ماست که نقش کلیدی هویدا را در فراماسونری ایران نشان می‌دهد. ذیلاً به درج مهم‌ترین این اسناد می‌پردازیم:

۱ ـ تأسیس «لژ بزرگ ایران» در اسفند ماه ۱۳۴۷:

به ساعت ۱۵ روز شنبه اول مارس ۱۹۶۹ مراسم تقدیس لژ بزرگ ایران در تهران انجام گردید. از لژ بزرگ ملی فرانسه برادران بسیار محترم زیر طبق دعوت برادران ایرانی در این تشریفات حضور داشتند:

برادر بسیار محترم ارنست وان‌هك استاد اعظم، برادر بسیار محترم آلك پاركر معاون استاد اعظم، برادر بسیار محترم شارل و یورل بزرگ سرپرست اول پیشین.

لژ بزرگ ایران شامل تمام لژهای بنایان آزاد منظم در ایران. لژهای منظم بزرگ ناحیه‌ای ایران تابع لژ بزرگ اسکاتلند و لژهای منظم بزرگ ناحیه‌ای ایران تابع لژ بزرگ ملی فرانسه و همچنین لژهای منفرد تابع لژهای بزرگ متحده آلمان می‌باشد.

از اینرو هنگام انجام دادن تشریفات تقدیس لژ بزرگ ایران برادر بسیار محترم سررونالداوریوئینگ استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند در کرسی حضرت سلیمان قرار گرفت. برادر بسیار محترم ارنست وان‌هك در کرسی بزرگ سرپرست اول تقدیس کنند و برادر بسیار محترم ورنرورمر استاد اعظم لژهای بزرگ متحده آلمان در کرسی بزرگ سرپرست دوم تقدیس کنند قرار گرفتند.

پس از انجام یافتن تشریفات تقدیس لژ بزرگ ایران برادر بسیار محترم ورنرورمر استاد اعظم لژهای بزرگ متحده آلمان تأسیس لژ بزرگ ایران را اعلام سپس برادر بسیار محترم وان‌هك تشریفات استقرار برادر بسیار محترم شریف امامی را در کرسی حضرت سلیمان به عنوان استاد اعظم لژ بزرگ ایران انجام داد. پس از انجام گرفتن تشریفات برادران بسیار محترم زیر: برادر بسیار محترم دکترسعید مالك استاد سابق لژ بزرگ ناحیه‌ای، برادر بسیار محترم محمدساعد، برادر بسیار محترم عباس هویدا به سمت بزرگ استادان پیشین لژ بزرگ ایران انتخاب شدند، هم‌چنین برادران بسیار محترم زیر: سراوریوئینگ، ارنست وان‌هك و ورنرورمر به سمت استادان اعظم افتخاری لژ بزرگ ایران منصوب و مدال لژ بزرگ به آنان اهدا گردید. تشریفات انحلال لژ بزرگ ناحیه‌ای ایران تابع لژ بزرگ ملی فرانسه به روز ۴ شنبه ۲۶ فوریه ۱۹۶۹ در تهران انجام شد. در این تشریفات برادر بسیار محترم وان‌هك مدال شایستگی ماسونی لژ بزرگ ملی فرانسه را به برادر بسیار محترم دکترسعید مالك اعطاء نمود...

هیئت ماسونی فوق که در اسفند ۱۳۴۷ برای تأسیس «لژ بزرگ ایران» وارد تهران شد، سپس به اصفهان و شیراز مسافرت نمود:

روز ۱۳۴۷/۱۲/۱۳ فتح‌الله فرود دبیراعظم لژاعظم ناحیه ایران وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند در مورد عزیمت عده‌ای از ماسون‌های خارجی به شیراز و نحوه پذیرائی آنان تلگرافی جهت مسئولین لژ فرآماسونری شیراز مخابره که در پایان اعلام داشته بود کلیه مخارج به عهده برادر هویدا می‌باشد (گزارش اداره کل سوم).

معاون دبیر لژاعظم به دبیر لژفراماسونری شیراز ـ رونوشت عباسقلی عرب شیبانی و علی‌اکبر خلیلی اعلام نموده ۱۳ برادر و ۷ بانو بامداد چهارم مارس (۱۳ اسفند) با هواپیمای

ملی از اصفهان به شیراز وارد به کلیه برادران اطلاع دهید چهار ماشین سواری دراختیار آنان بگذارید. هفت اطاق ۲ نفره و شش اطاق یك نفره در یکی از هتل های خوب شیراز رزرو شود، منظور دیدن شیراز و پرسپولیس و زیارت برادران، کلیه مخارج به عهده برادر هویدا می باشد، ۱۴ اسفند مراجعت می نمایند. (گزارش ساواك فارس به اداره کل سوم ـ ۱۳۴۷/۱۲/۴).

بولتن ویژه ساواك درباره بازگشت وان‌هك به فرانسه چنین اطلاع می‌دهد:

ارنست وان‌هك استاد اعظم لژ بزرگ ملّی فرانسه که به منظور شرکت در مراسم تأسیس و تشکیل لژ بزرگ ایران در اسفند ماه سال ۴۷ به ایران آمده بود پس از مراجعت به کشور خویش ضمن تسلیم گزارشی به لژ بزرگ ملی فرانسه اعلام نموده: «... پس از انجام تشریفات تقدیس لژ بزرگ ایران، برادر بسیار محترم ورنررومر تأسیس لژ بزرگ ایران را اعلام و پس از آن برادران بسیار محترم دکترسعید مالك، محمدساعد، عباس هویدا و دکترحسن امامی به سمت بزرگ استادان پیشین لژ بزرگ ایران انتخاب شدند.»

۲ ـ فراماسون‌ها در دولت هویدا:

احتراماً با توجه به ترمیم کابینه آقای امیرعباس هویدا ذیلاً اسامی وزراء عضو تشکیلات فراماسونری جهت استحضار از عرض می گذرد: آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر، ناصر یگانه وزیر مشاور و معاون پارلمانی نخست‌وزیر، جواد منصور وزیر اطلاعات، حسن زاهدی وزیر کشور، منوچهر پرتو وزیر دادگستری، مجید رهنما وزیر علوم و تعلیمات عالیه، فتح‌الله ستوده وزیر پست و تلگراف و تلفن، مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر، ایرج وحیدی وزیر کشاورزی. (گزارش بخش ۳۲۱ اداره کل سوم ساواك ـ ۱۳۴۸/۵/۲۶).

اداره کل سوم در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۸ نیز اسامی وزراء کابینه هویدا را به شرح زیر اعلام داشت: امیرعباس هویدا (لژ تهران)، محمود قوام صدری وزیر مشاور، نصیرعصار معاون نخست‌وزیر (لژ ژاندارك)، حسن زاهدی وزیر کشور (لژ اهواز)، منوچهر پرتو وزیر دادگستری (لژ کورش)، مجید رهنما وزیر علوم و آموزش عالی (لژ تهران)، فتح‌الله ستوده وزیر پست و تلگراف و تلفن (لژ ژاندارك)، مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر (لژ کورش)، ایرج وحیدی وزیر کشاورزی (لژ خیام)، جواد منصور وزیر اطلاعات (لژ کورش)، هوشنگ انصاری وزیراقتصاد (لژخیام).

۳ ـ درباره «لژ فروغی»:

در تاریخ ۱۳۵۲/۶/۳۱ مأمور ویژه ساواك اسامی اعضاء «لژ فروغی» که جلسات خود را در محل انجمن رازی تشکیل می‌دهند، به شرح زیر اعلام داشته است: دکتر سید حسن امامی، مصطفی تجدد، اسدالله صوفی، دکتررضا فلّاح، محمود قوام صدر، دکتر ایرج وحیدی، جواد منصور، دکتر فرهنگ مهر، دکتر سعید مالك، دکتر ناصر یگانه، علی مرندی، تیمسار

عبدالله‌ظلی، رشید حائری، عباسعلی گلشائیان، عبدالله سعیدی، هوشنگ قربانی، علی‌اصغر سلسبیلی، دکتر جواد قدر، منوچهر صانعی، علی‌اکبر صادق، چنگیز کفائی.

پی‌نوشت گزارش فوق چنین است:

نظریه شنبه: آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر عضو لژ فوق می‌باشد ولی از موقعی که به سمت نخست‌وزیری منصوب شده در جلسات لژ که در این ساختمان تشکیل گردیده شرکت نکرده است. وی در پاسخ یکی از دوستان خود که چرا در جلسات لژ شرکت نمی‌کنید گفته است همراهان من متوجه خواهند شد که من کجا رفته‌ام و این کار صلاح نیست.

۴ ـ احداث ساختمان فراماسونری:

قطعه زمینی که قرار بود در تهران پارس خریداری شود به علت نامعلومی معامله مربوط انجام نشد و اخیراً یك قطعه زمین به مساحت ۱۵۰۰۰ مترمربع از زمین‌های اداره اوقاف در نزدیك میدان شهیاد را به مبلغ ۶۰۰ هزار تومان از قرار متری ۴۰ تومان خریداری گردیده است. در بین اعضاء فراماسونری شایع است که بهاء زمین فوق را شاهنشاه آریامهر مرحمت فرموده و آقایان نخست‌وزیر (هویدا) و مهندس شریف امامی اقدامات لازم را در جهت خرید زمین از آقای عصار معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف به عمل آورده اند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۴۹/۱۰/۱۲).

طبق اوامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر زمین‌های اطراف میدان شهیاد دراختیار ارتش قرار گرفته و به همین جهت لژ بزرگ ایران در نظر دارد زمینی در اطراف تهران‌پارس تهیه و عملیات ساختمانی آن را شروع نماید. ضمناً گفته می‌شود آقای هویدا نخست‌وزیر سابق تحت پوشش بودجه نخست‌وزیری بودجه عملیات ساختمانی لژ بزرگ ایران را تقدیم مجلس و به تصویب رسانیده است. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۵۶/۹/۱۴).

فساد هویدا

هویدا به عنوان یك «هم‌جنس گرا» نه تنها درمیان «خواص» درباری بلکه در سطح جامعه نیز شهرت کافی داشت و محمدرضاپهلوی از این شهرت به خوبی مطلع بود. ابقاء چنین نخست‌وزیری عمق تباهی اخلاقی شاه و وابستگان او و اوج بی‌اعتنائی آنان را به کرامت انسانی و ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی جامعه نشان می‌دهد.

ارائه سند پیرامون فساد اخلاقی هویدا را با نامه‌ای آغاز می‌کنیم که فردی بنام خلیل انقلاب آذر برای هویدا ارسال داشته و در پرونده ساواك وی مضبوط است. ظاهراً نویسنده نامه از هویدا درخواستی داشته ولی از یك پیشنهاد ناشایست او برآشفته و نخست‌وزیر «آریامهر» را

مورد «عتاب‌های تند» قرار داده است. وارد حیطهٔ حدس و گمان نمی شویم و داوری درباره مفاد نامه را به خواننده وا می گذاریم:

۴۴/۷/۴ ـ آقای عباس هویدا

من به قدر امکان به اعصاب خود فشار آوردم و حوصله به خرج دادم بلکه این نامه عتابی و عبرت‌انگیز را به شما ننویسم ولی ممکن نگردید. شما فردی هستید نه خانواده دارید و نه مردی و نه تقوا و نه نجابت. شما مصداقی از افرادی هستید که امیرالمؤمنین با بیان فصیح خود تعریف کرده است: «وقتی برتری و فضیلت در اجتماع فراموش شود اوباش و اشرار پا برسریر حکومت گذارند و زمام امور به مشت گیرند و بر ارباب دین و فرهنگ حکومت کنند.» رفتار بیشرمانه شما با من نشان داد که شما هیچگونه علقه و رابطه قلبی و معنوی با فرزندان ایرانی ندارید. شما اسماً ایرانی ولی رسماً ایرانی نیستید. شما با من که سراسر عمر خود را به شرافت گذرانده و هرگز حتی یك لحظه جبهه مبارزه با ظلم و ظالم را ترك نگفته‌ام و از سلاله قهرمان‌هائی چون بابك‌ها، کوراوغلی‌ها، ستارخان‌ها، پسیان‌ها، خیابانی‌ها و الخ هستم، آن چنان رفتار بیشرمانه و نانجیبانه کردید که دود از سر و فریاد از دل برخاست. حوادث ایام و گردش روزگار تو را براریکه امیرکبیر نشاند که در خواب هم نمی‌دیدی. همان امیری که اهل آشتیان بود ولی تربیت شده آذربایجان و پروردهٔ سرزمین قهرمان‌ها بود. با این وصف شما خجالت نکشیدید و حیا ننمودید نسبت به کسی که از لحاظ دانش، اخلاق و شخصیت بر شما برتری داشت و در مقام استاد بود به وسیله مرد شریفی پیشنهاد بیشرمانه دادید و مرا به انجام عمل بیشرمانه دعوت کردید. زهی رذالت! زهی بیشرمی! تنها اشتباه و گناه من این بود که خواسته بودم امر مشکل و خطیری را برمن محول نمائید تا کار نمونه انجام دهم و سرمشق اشخاص بیچاره وزاری که در مقام و مسند چاره جویان نشسته‌اند باشم. امید است این نامه تند و تیز ولی عبرت‌انگیز تو را تأدیب کند تا شخصیت و مقام اشخاص را به بازیچه نگیری و نصب‌العین خود قرار دهید که شخصیت یك امر ذاتی و معنوی است و مصنوعی نیست یعنی هرگز مقام و رتبه هر قدر بالاتر باشد ایجاد شخصیت نمی‌کند و در نظر مردم صاحب‌نظر با شخصیت جلوه نمی‌نماید مگر اینکه شخصیت ذاتی و لایزال داشته باشد.

این بود درس استاد به شاگرد بی‌ادب
با تقدیم نفرت‌های بی‌پایان

اسناد زیر گزیده ای از گزارش های متعددی است که گسترش شایعات پیرامون متارکه هویدا و همسرش در سال ۱۳۵۰ و انحراف اخلاقی او را نشان می‌دهد:

در هفته گذشته حاج کریم‌بخش سعیدی عضو فراکسیون پارلمانی حزب مردم در یك صحبت خصوصی درباره علت جدائی آقای نخست‌وزیر و همسرش اظهار داشت: در مسافرتی که نخست‌وزیر به اتفاق همسرش به شاهرود رفته بود در آنجا با زن با نفوذی بنام لقاءالدوله که فامیل هویدا نیز هست ملاقات و به انجام امور مملکتی نیز می‌پردازد. پس از ورود و اتمام

تشریفات دولتی هویدا به خانم لیلا [امامی] می گوید تو در منزل لقاءالدوله بمان چون من باید با مقامات محلی ملاقات کنم و شام را نزد آن ها باشم. موقع خوابیدن نزد شما خواهم آمد. پاسی از شب گذشته از آمدن آقای هویدا خبری نمی شود و خانم هویدا به بهانه گردش در شهر از خانه لقاءالدوله خارج و به خانه فرماندار شاهرود می رود. چون مأمورین گارد او را می شناخته اند طبعاً مانع نمی شوند و خانم هویدا سرزده وارد اطاقی که نخست وزیر در آنجا استراحت می کرده است می شود، ولی با کمال تعجب مشاهده می کند که هویدا با یك پسر بچه که از قرار معلوم به وسیله فرماندار برای او آورده شده مشغول لواط می باشد. مشاهده این منظره باعث ناراحتی شدیدی برای خانم هویدا می شود و بلافاصله منزل را ترك و در تهران از هویدا تقاضای طلاق می کند. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۵۰/۸/۳۰).

در چند روز اخیر در دادگستری و دادگاه های بخش واقع در خیابان فرصت شایعات زننده ای در مورد آقای هویدا به شدت رواج دارد، از جمله گیل دشتی قاضی دادگستری و مشایخ وکیل دادگستری اظهار می داشتند که سپهبد حمیدی با هویدا روابط نامشروع دارد.

نظریه چهارشنبه: چنین اظهاراتی از طرف دو نفر قاضی با توجه به دسترسی شنبه بعید به نظر نمی رسد ضمناً در بین مردم بعد از متارکه هویدا با همسرش شایعات مختلفی وجود دارد. (گزارش به ساواك ـ ۱۳۵۰/۱۰/۲۲).

و بالاخره، اسناد زیر گوشه ای از ریخت و پاش ها و حیف و میل های هویدا را بیان می دارد:

...با توجه به اینکه در حال حاضر روابط نامبرده [لیلا امامی همسر سابق هویدا] با وی حسنه می باشد و غالباً با هم به سر می برند به دستور آقای هویدا کلیه مایحتاج منزل و همچنین وسایل فنی و غیرفنی گلخانه سامان خانم امامی واقع در کرج که جدیدترین گلخانه پیش ساخته و مجهز به مدرن ترین دستگاه هاست از طریق نخست وزیری از داخل و خارج تهیه و وجه آن از بودجه محرمانه آقای نخست وزیر پرداخت می شود و آقای نخست وزیر علاوه برتأمین گل مورد نیاز نخست وزیری خرید [از] آن را به دوستان و آشنایان خود نیز توصیه کرده است و خانم امامی از این راه سود زیادی می برد. (گزارش اداره کل نهم به اداره کل سوم ـ ۱۳۵۵/۱۱/۱۸).

در چند ماهه گذشته هزینه میهمانی های خصوصی و اداری نخست وزیر به قدری افزایش یافته که واقعاً سرسام آور می باشد و در دو ماهه گذشته در هرهفته کمتر شبی بوده که چند نفر مهمان خصوصی نداشته باشد و یکی از اقلام بسیار کلان مخارج و هزینه کادو و هدایای کریسمس می باشد که برای دیپلمات های مقیم تهران و خبرنگاران خارجی و دوستان خصوصی فرستاده می شود و برای مثال در چند هفته اخیر فقط ۷۰۰ کیلو خاویار از قرار کیلوئی ۵۰۰ تومان کادو داده شده است. (گزارش ساواك تهران به اداره کل سوّم ـ ۱۳۵۵/۹/۲۳).

۱۶. سیمای سیاسی جعفر شریف‌امامی

جعفر شریف‌امامی، فرزند حاج محمدحسین نظام‌الاسلام، در ۲۷ خرداد ۱۲۹۱ ش. در تهران متولد شد. پدر او، از روحانیون تهران در دوران متأخر قاجاریه بود که از ناصرالدینشاه لقب «معتمدالشریعه» و از مظفرالدینشاه لقب «نظام‌الاسلام» دریافت داشت. نظام‌الاسلام پیشکار میرزاابوالقاسم امام‌جمعهٔ تهران بود و با میرزا جوادخان سعدالدوله، از رجال مشروطه، و برادر او، مرتضی‌خان ممتازالملك، مربوط بود. وی در خرداد ۱۳۱۰ ش. در تهران درگذشت و در مقبره خصوصی ممتازالملك در امامزاده عبدالله دفن شد. جد پدری شریف‌امامی، میرزا ابوطالب اصفهانی (متوفی ۱۲۳۷ ق.)، ادیب و روحانی قرن سیزدهم هجری و صاحب حاشیه *البهجة المرضیه* معروف به *حاشیه سیوطی* است.[۱] نسب مادری نظام‌الاسلام به حاج محمدمهدی کلباسی، روحانی معروف اصفهان، و نسب مادری جعفر شریف‌امامی به حاج ملاهادی مدرّس تهرانی، صاحب *شرح کبیر*، می‌رسد.

جعفر شریف‌امامی تحصیلات متوسطه را در تهران به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به سوئد و آلمان رفت و در این کشور آخرین مدرك تحصیلی خود را در رشته برق کسب نمود. او در ایران، در راه آهن دولتی شاغل بود و تا معاونت این سازمان رسید و در همین پُست بود که با اشغال ایران توسط متفقین به همراه عده ای دیگر توسط ارتش بریتانیا دستگیر و به اراك تبعید شد. درباره این سناریوی انگلیسی توضیح داده ایم،[۲] و باتوجه به اینکه شریف‌امامی در زندگی

---

۱. *دائرة‌المعارف تشیّع*، ج ۱، ص ۴۱۴

۲. مراجعه شود به همین کتاب، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ج ۲، ص ۴۲۶، ۴۳۹

پسین خود هیچ قرینه‌ای دال بر ناوابستگی به سیاست انگلیس نشان نداد، همین امر پیشینهٔ او را در زمینهٔ ارتباطات پنهان با انگلیسی‌ها زیر سؤال می‌برد.

در صحنهٔ سیاست

جعفر شریف‌امامی پس از کسب این «وجاهت ملّی»، به همراه سایر چهره‌های سرشناس وابسته به بریتانیا، وارد صحنه متلاطم سیاست روز شد و در پیوند با احمد قوام (قوام‌السلطنه) در سال ۱۳۲۴ به مدیرعاملی بنگاه آبیاری رسید. مهم‌ترین نقش سیاسی او در این زمان کارگردانی «اتحادیه اسکی» بود. «اسکی» (اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران) سازمانی بود که توسط عوامل بریتانیا در رقابت با «شورای متحدهٔ مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران» (اتحادیه کارگری حزب توده به ریاست رضا روستا) تأسیس شد و در رأس آن یك چهرهٔ انگلوفیل به نام خسرو هدایت قرار داشت[۳] و عناصری چون دکتر مهیمن از فعالین آن بودند. شریف‌امامی پس از چندی به عنوان دبیر این اتحادیه انتخاب شد. در این زمان او به رزم‌آرا نزدیك شد و لذا در دولت او (تیر ـ اسفند ۱۳۲۹) به وزارت راه رسید. شریف‌امامی شوهرخواهر دکتر عبدالله معظمی، رئیس مجلس هفدهم در زمان دولت مصدق و از نزدیکان او، بود و به دلیل همین نسبت و نیز نزدیکی‌اش به زاهدی، در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به درخواست اعضای متواری دولت به مخفیگاه آنان رفت و ترتیب معرفی مصدق و سایرین را به زاهدی داد.[۴]

جعفر شریف‌امامی در دولت سپهبد فضل‌الله زاهدی مدیریت عامل سازمان برنامه را به

---

۳. خسرو هدایت، فرزند غلامرضا مخبرالدوله هدایت، در سال ۱۲۸۳ ش. در تهران به دنیا آمد. او از چهره‌های انگلوفیل سرشناس سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ بود که به روابط ویژه با اشرف پهلوی شهرت داشت. وی در مجلس پانزدهم نماینده تهران شد و در دولت حسین علاء (۱۳۳۴) به معاونت نخست‌وزیر رسید و در دولت‌های اقبال و شریف‌امامی (۱۳۳۶ـ۱۳۳۹) معاون پارلمانی، قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه و وزیر مشاور بود. هدایت از اسفند ۱۳۳۹ تا اسفند ۱۳۴۳ سفیر ایران در بلژیك بود از آذر ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۰ سفیر در واتیکان، و سپس سفیر ایران در دفتر سازمان ملل در ژنو شد. او در همین سمت در مهرماه ۱۳۵۲ درگذشت. همسر هدایت، بنام اختر، دختر صارم‌الدوله بود و بدین ترتیب او باجناق حسن اکبر (سناتور) می‌شد.

۴. نجاتی، ص ۵۵۱ـ۵۵۲ (مصاحبه با دکتر غلامحسین صدیقی). مصدق نیز در *خاطرات و تألمات* (ص ۱۹۷) این امر را تأیید کرده است.

دست گرفت و در سال ۱۳۳۳ به سناتوری تهران انتخاب شد. ورود شریف امامی به مجلس سنا سرآغاز نقش وی به عنوان «ریش سفید سیاسی» رجال پهلوی می باشد و او به تبع همین نقش می کوشید تا در قبال مواضع سه ابرقدرت روز (آمریکا و انگلیس و شوروی) به «ناوابستگی» تظاهر کند. از همین روست که شریف امامی را از معدود مخالفان قرارداد کنسرسیوم (امینی ـ پیج) و الحاق ایران به «پیمان بغداد» در مجلس سنا می یابیم. معهذا، این دست مواضع هیچگاه برای شریف امامی «وجاهت ملّی» نساخت و به عکس سیمای سیاسی او را به عنوان یك چهرهٔ «انگلوفیل» تثبیت کرد. شریف امامی در دولت دکتر منوچهر اقبال وزیر صنایع و معادن شد و در همین زمان بود که قرارداد نافرجام ذوب آهن را با آلمان غربی منعقد ساخت و سپس در شهریور ۱۳۳۹ به نخست‌وزیری رسید.

دولت «مستعجل» شریف امامی ثمرهٔ یك دورهٔ تنش های جدّی در روابط ایران و آمریکا بود. در پی افول این تنش‌ها، شریف امامی به عنوان چهرهٔ مورد توافق دربار ایران، بریتانیا و حزب جمهوریخواه آمریکا زمام دولت را به دست گرفت و در این نقش از مغازله با شوروی نیز مضایقه نداشت. معهذا، این آرامش دیری نپائید و در ۱۷ آبان ۱۳۳۹، جان کندی ـ از «حزب دمکرات» ـ به ریاست جمهوری آمریکا رسید و دولت «آشتی ملی» شریف امامی را دستخوش تلاطم نمود. تشدید فعالیت جناح های وابسته به «حزب دمکرات» آمریکا در ایران به اعتصاب معلمین و شهادت دکتر ابوالحسن خانعلی و سرانجام سقوط دولت شریف امامی، در اردیبهشت ۱۳۴۰، انجامید.

شریف امامی فعالیت خود را در این دوران چنین ارزیابی می کند:

> اخیراً جلساتی با شرکت جمعی از منسوبین مهندس شریف امامی نخست‌وزیر سابق از جمله دکتر عبدالله معظمی، مهندس سیف‌الله معظمی، اللهیار صالح، دکتر جهانشاه صالح و سیّد [محمد] رضی ویشکایی و شخص مهندس شریف امامی به تناوب در منازل آنان تشکیل... می شود (سند ساواك ـ ۱۳۴۰/۱۱/۲۸).
>
> ...در جلسه اخیر مهندس شریف امامی اظهار داشته [:] کارکردن در این کشور فوق العاده مشکل است و نمی توان به اشخاص اعتماد نمود و در کابینه خود با اینکه اکثر اعضاء آن را شخصاً انتخاب و برگزیده بود [،] معهذا نسبت به بعضی از آنها اعتماد نداشته [،] کما اینکه در کابینه آقای دکتر اقبال هم که در آن عضو بوده [،] مهندس [علیرضا] انصاری و دکتر [جمشید] آموزگار اعضاء کابینه [،] مطالبی را که در هیئت دولت مطرح می گردید بلافاصله به مقامات سفارت آمریکا اطلاع می‌دادند و بعضی دیگر از اعضاء کابینه هم با سایر سفارتخانه‌های خارجی مربوط بودند و مطالبی را که نبایستی در جایی مطرح شود و جنبهٔ سرّی داشت در خارج

بازگو می کردند...(سند ساواک ـ ۱۳۴۰/۱۲/۱).

شریف‌امامی و «بحران امینی»

جعفر شریف‌امامی، یکی از بازیگران اصلی دوران «بحران امینی» بود. به اعتقاد ما، نقش شریف‌امامی در این زمان یك سناریوی از پیش پرداخت شده بود، که در کنار سناریوی «نُخبگان آمریکایی» حسنعلی منصور به منظور زیرکن ساختن نفوذ امینی و وادار کردن دولت کندی به تمکین در برابر تداوم حاکمیّت کاسْت «اشرافیت اطلاعاتی» بر ایران و تفویض اختیارات تام به شاه طرّاحی و اجرا شد. در این سناریو، شریف‌امامی در نقش دیرین خود به عنوان «ریش سفید سیاسی» بازی می کرد و مغازله با «جبهه ملی» و روسها و تحریك آنان علیه امینی پرده های این سناریو بود. این پیچیدگی نقش شریف‌امامی در اسناد زیر نمایان است:

سند ۱:

احمد آرامش رهبر گروه ترقیخواهان به دوستان خود اظهار داشته [:] شخصاً کاندیدای نخست‌وزیری نیست ولی برای زمامداری مجدد مهندس شریف‌امامی فعالیت خواهد کرد. آرامش افزوده [:] اکنون مردم متوجه شده اند که سیاست داخلی و خارجی دولت شریف‌امامی به مراتب بهتر از سیاست دولت فعلی [امینی] بوده و ترکیب وزراء کابینه مهندس شریف‌امامی هم از وزراء این کابینه شایسته‌تر بوده‌اند. آرامش گفته است [:] بطور قطع مهندس شریف‌امامی مجدداً به ریاست دولت منصوب خواهد شد و بسیاری از رجال سیاسی کشور نیز از این امر پشتیبانی می نمایند. (سند ساواک ـ ۱۳۴۰/۶/۲۷).

سند ۲:

بعد از ظهر گذشته [،] مهندس شریف‌امامی در منزل عبدالوهاب اقبال برادر دکتر منوچهر اقبال ضمن صحبت اظهار می‌داشت [:] ...مخالفین دولت انتظار پایان مذاکرات وزیرامورخارجه در نیویورك را می کشند و معتقدند این مذاکرات تکلیف دولت کنونی را روشن خواهد کرد و نیز معتقد بود که بنابر اطلاعات مورد وثوقی که دارد روسها به هیچوجه با دولت حاضر کنار نخواهند آمد و روزبه‌روز بر وخامت روابط ایران و شوروی افزوده خواهد شد و فعالیت‌هایی که جریان دارد هیچ تأثیری در مناسبات دو کشور نخواهد کرد. (سند ساواک ـ ۱۳۴۰/۷/۳).

سند ۳:

به موازات فعالیت‌های اخیر فتح‌الله فرود و اسدالله رشیدیان و سیدجعفر بهبهانی [،] مهندس شریف‌امامی هم شروع به فعالیت‌هایی نموده و احمد آرامش، دکتر عبدالله معظمی و دکتر سیدمحمد سجادی هم در این مورد با مشارالیه همکاری داشته اند و دکتر معظمی رابط بین

سران جبهه ملی و شریف‌امامی، و دکتر سیدمحمد سجادی رابط بین نامبرده و سیّدجعفر بهبهانی [.] و احمد آرامش نیز به اتفاق علی وارسته و سردار فاخر حکمت با دستجات متفرق دیگر تماس حاصل می‌نموده‌اند و این عده مشترکاً برای نخست‌وزیری مجدد مهندس شریف‌امامی فعالیت می‌نموده‌اند و جلسات آنها نیز با حضور سه چهار نفر کماکان تشکیل و فعالیت آنان در نهایت اختفا ادامه دارد. (سند ساواک ـ ۱۳۴۰/۱۱/۱۰).

سند ۴:

یکی از نزدیکان مهندس شریف‌امامی نخست‌وزیر سابق اظهار می‌داشت [:] مشارالیه اخیراً بر شدّت فعالیت خود جهت احراز مجدد مقام نخست‌وزیری افزوده است و اکثر مخالفین دولت نیز گرد مشارالیه جمع شده‌اند و اگرچه شریف‌امامی اقدامات حادی علیه دولت به عمل نمی‌آورد ولی عده‌ای از شخصیت‌های مؤثر مملکت از جمله آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی [.] عبدالله انتظام رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت، سپهبد [صادق] امیرعزیزی وزیر کشور، سرلشکر نعمت‌الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور از مساعدت به وی خودداری نمی‌کنند و از وزرای فعلی کابینه آقای دکتر جهانگیر آموزگار وزیر بازرگانی نیز روابط حسنه‌ای با مهندس شریف‌امامی برقرار نموده و آقای عطاءالله خسروانی وزیر کار نیز با ایشان در تماس است. (سند ساواک ـ ۱۳۴۰/۱۲/۱).

سند ۵:

طرفداران جبهه ملی و عناصر توده‌ای سابق که در زمان نخست‌وزیری مهندس جعفر شریف‌امامی شدیدترین مبارزه‌ها را با او کرده‌اند [.] اکنون در مجالس و محافل از وی به نیکی یاد می‌کنند و می‌گویند شریف‌امامی می‌خواست با استفاده از رقابت دو سیاست روس و آمریکا کارخانه ذوب‌آهن را بسازد و به جای تعدیل بودجه از راه حذف مزایای کارمندان تشکیلات سازمان برنامه را به هم بزند و قراردادهای منعقده بین سازمان برنامه و کمپانی‌های خارجی را لغو کند و کار هر وزارتخانه‌ای را به خود وزارتخانه مربوطه برگرداند... (سند ساواک ـ ۱۳۴۱/۴/۲).

سند ۶:

محمعلی دبیر سپهری که با مقامات شوروی ارتباط دارد می‌گفت [:] شورویها با اینکه فعلاً با ایران روابط حسنه‌ای دارند ولی مایلند حکومت دیگری که در نزدیک شدن به شورویها فعالیت بیشتری داشته باشد روی کار آید و بین رجال فعلی کشور مهندس شریف‌امامی را بهتر از دیگران می‌دانند... (سند ساواک ـ ۱۳۴۱/۹/۴).

سند ۷:

سران و فعالین جبهه ملی با توسل به دکتر عبدالله معظمی و مهندس شریف‌امامی رئیس مجلس سنا در تلاشند تا در مدت بازداشت مهندس بازرگان استاد دانشگاه که در دادگاه بدوی نظامی به ده سال زندان محکوم شده است تخفیف کلی داده شود. شنیده شده [که] مهندس

شریف‌امامی در این مورد قول مساعد داده و از هم اکنون مشغول اقداماتی است تا بلکه بتواند قبل از مراجعت اعلیحضرت همایون شاهنشاه به ایران زمینه این امر را فراهم نماید. ضمناً به طوری که گفته شده مهندس [عبدالله] ریاضی رئیس مجلس شورای ملی نیز به علت سابقه دوستی و همکاری با مهندس بازرگان مایل به کمك به مشارالیه می‌باشد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۲/۱۱/۵).

شریف‌امامی و «حکومت متحدهٔ جهانی»

جعفر شریف‌امامی با نقش زیرکانه‌ای که در زمان «بحران امینی» ایفاء نمود، بیش از پیش خود را نشان داد و به پاس آن، پس از سقوط دولت امینی، در سال ۱۳۴۱ به نیابت تولیت «بنیاد پهلوی» منصوب شد. او در سال ۱۳۴۲ مقام شامخ ریاست مجلس سنا را به دست گرفت و تا آستانه انقلاب اسلامی ایران، به مدت ۱۵ سال، در این سِمت بود؛ پُستی که با مقام او به عنوان «استاد اعظم فراماسونری» انطباق کامل داشت.

در همین زمان، در تداوم سناریـوی زمان دولـت امینـی، شریف‌امامی به تشکیل «جمعیت ایرانی طرفدار حکومت متحده جهانی» دست زد و با زیرکی به مطرح ساختن دکتر جلال عبده به عنوان کاندید نخست‌وزیری پرداخت؛ هر چند از آغاز روشن بود که این سناریو جدّی نیست و عبده هیچ شانسی برای ارتقاء در دیوانسالاری رژیم پهلوی ندارد.

سند ۱:

اخیراً جمعیتی بنام جمعیت طرفدار حکومت جهانی به ریاست آقای مهندس شریف‌امامی تشکیل شده که اسامی اعضاء شورای عالی و هم‌چنین اعضاء کمیسیون مرکزی جمعیت مزبور به شرح زیر می‌باشد.

الف ـ اعضاء شورای عالی جمعیت [:]

۱ـ آقای مهندس شریف‌امامی رئیس ۲ـ دکتر غلامرضا کیان نایب رئیس اوّل ۳ـ دکتر فرهودی استاد دانشگاه [،] نایب رئیس دوم ۴ـ سردار فاخر حکمت رئیس سابق مجلس شورای ملی مشاور جمعیت ۵ـ علی‌اصغر حکمت استاد دانشگاه [،] مشاور جمعیت ۶ـ دکتر پیرنیاخزانه‌دار جمعیت ۷ـ دکتر هومن استاد دانشگاه [و] نویسنده نشریات و مجلات جمعیت ۸ـ دکتر ابوالقاسم ملکی مسئول هدایت افراد به داخل جمعیت ۹ـ آقای جنگی حسابدار جمعیت ۱۰ـ آقای حکمتی صندوقدار جمعیت ۱۱ـ دکتر محمود بهراد دبیر فرهنگ بخش شش ۱۲ـ صفرعلی کوتوال مسئول چاپ و پلی‌کپی نشریات جمعیت.

ب ـ اعضاء کمیسیون مرکزی جمعیت [:]

۱ـ آقای دکتر علی‌آبادی ۲ـ دکتر ستوده ۳ـ بهبهانی موسوی ۴ـ دکتر عبده ۵ـ دکتر

فرهود ۶ـ کاظمی ۷ـ دکتر [احمد] متین‌دفتری ۸ـ سرهنگ بازنشسته منتصر (این شخص اشعاری به منظور چاپ در نشریات جمعیت مزبور می‌سراید.)

هم‌چنین تیمسار فروزان تقاضای عضویت در جمعیت فوق را نموده ولی دکتر علی آبادی تاکنون از پذیرفتن مشارالیه خودداری نموده و اظهار داشته است که باید در اطراف نامبرده تحقیقات بیشتری به عمل آوریم.

تعداد تقریبی کسانی که تاکنون به عضویت جمعیت مزبور درآمده‌اند قریب ۲۵۰۰ نفر هستند که سالیانه ۵۰۰ ریال حق عضویت می‌پردازند... (سند ساواک ـ ۱۳۴۳/۷/۹)

سند ۲:

سند مورخ ۱۳۴۳/۶/۵ ساواک دربارهٔ «جمعیت ایرانی طرفدار حکومت جهانی» اسامی یك هیئت ۷ نفری را، به شرح زیر، در رأس جمعیت فوق ذکر می‌کند: **مهندس شریف‌امامی، اشرف احمدی، دکتر احمد متین‌دفتری، دکتر جلال عبده، دکتر محمد سجادی، دکتر صدیق اعلم، دکتر خواجه‌نوری.** سند فوق می‌افزاید که تعدادی از سناتورها، مانند **محمدعلی مسعودی**، قصد دارند فقط عضو افتخاری این جمعیت باشند و **مسعودی** بابت این عضویت افتخاری مبلغ ۱۰۰۰۰ ریال پرداخته است. برای به ثبت رسانیدن این جمعیت اقدام شده و آدرس منزل **شریف‌امامی** به عنوان آدرس جمعیت تعیین گردیده است.

سند ۳:

طبق اطلاع متن سخنرانی هفته گذشته دکتر جلال عبده به وسیله مهندس شریف‌امامی [،] عبدالحسین نیك‌پور و خود دکتر عبده تهیه شده بوده که در آن حملات و انتقاداتی نسبت به برنامه‌های اقتصادی دولت صورت گرفته بود. پس از این سخنرانی عوامل و ایادی شریف‌امامی رئیس مجلس سنا در پاره‌ای از محافل سیاسی شایع کرده‌اند که مقدمات زمامداری دکتر عبده کاملاً فراهم شده و نامبرده در آینده نزدیکی به نخست‌وزیری منصوب خواهد شد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۳/۸/۳۰).

سند ۴:

طبق اطلاع دکتر جلال عبده که در حال حاضر با کمك مهندس شریف‌امامی رئیس مجلس سنا و سایر اعضای جمعیت ایرانی طرفدار حکومت جهانی برای احراز مقام نخست‌وزیری فعالیت می‌کند [،] در محفلی اظهار داشته [:] راه پیشرفت مملکت جلوگیری از دخالت اعلیحضرت همایون شاهنشاه در امور کشور است و دکتر امینی قصد داشت این منظور را عملی کند ولی به علت عدم شناسایی طریقه صحیح موفق نگردیده [،] لیکن وی کاملاً واقف است که به چه ترتیبی باید این نظر را عملی نمود. (سند ساواك ـ ۱۳۴۳/۹/۳).

سند ۵:

دکتر جلال عبده که اکنون خود را کاندیدای نخست‌وزیری کرده و از طرف مهندس

شریف‌امامی، دکتر متین‌دفتری و دکتر سجادی حمایت می‌شود این روزها فعالیت‌های خود را تشدید نموده است. (سند ساواک ـ ۱۳۴۳/۹/۱۲).

سند ۶:

به قرار اطلاع مسئله تشدید فعالیت دکتر جلال عبده جهت احراز پست نخست‌وزیری به عرض ملوکانه رسیده و معظم‌له از این جریان ناراحت شده‌اند. به عقیده مقامات مطلع سیاسی اعلیحضرت همایون شاهنشاه با دکتر عبده که مورد حمایت کارگردانان جمعیت طرفدار حکومت جهانی مهندس شریف امامی، دکتر متین دفتری، دکتر سجادی می‌باشد [.] نظر مساعدی ندارند زیرا نامبرده ضمن اخذ تماس با مقامات کشورهای بیطرف از جمله هندوستان علیه سازمان پیمان مرکزی [سنتو] مطالبی بیان داشته و وعده داده در صورت احراز مقام نخست‌وزیری ایران را از سنتو خارج خواهد ساخت. (سند ساواک ـ ۱۳۴۳/۹/۱۴).

شریف‌امامی در نقش «ریش سفید» فراماسونری ایران می‌کوشید تا طی دوران ۱۵ ساله ریاست خود بر مجلس سنا، نقش «میانه‌روی» و «شیخوخیّت» را حفظ کند و خویشتن را به عنوان یك چهرهٔ «وجیه الملّه» و مستقل از دو جناح «انگلوفیل» (حزب مردم علم) و «یانکوفیل» (حزب ایران نوین) جلوه دهد.

سند ۱:

سناتور جعفری روز ۴۳/۶/۹ در منزل خود به یکی از دوستانش اظهار داشته [:] آقای [حسنعلی] منصور نخست‌وزیر خیلی مایل بوده عده‌ای از سناتورها را نیز وادار نماید با قبول عضویت حزب ایران نوین پایگاهی در مجلس سنا به نفع خود تشکیل دهد [.] ولی مهندس شریف‌امامی از حضور ملوکانه استدعا کرده است اجازه فرمایند مجلس سنا در جریانات سیاسی کشور بی‌طرف بماند و سناتورها استقلال خود را در جریانات پارلمانی حفظ کنند. سناتور جعفری می‌گفت [:] بی‌طرف ماندن سناتورها در فعالیت‌های حزبی موجب شده که افکار عمومی مردم از هر طبقه‌ای با نظر احترام فوق‌العاده‌ای به ما می‌نگرند و مجلس سنا که موردمخالفت افکار عمومی بود امروز از حمایت همه دستجات برخوردار است... (سند ساواک ـ ۱۳۴۳/۶/۱۰).

سند ۲:

شخص مطلع و برجسته‌ای می‌گفت [:] دو روز قبل در جلسه‌ای باشرکت شریف‌امامی رئیس مجلس سنا بودیم و خیلی جلسه خصوصی بود. رئیس سنا می‌گفت [:] من اوضاع را خیلی بد می‌بینم. تمام مردم ناراضی در حد انفجار هستند [.] من که همه چیز دارم می‌بینم وضع به نحوی است که شخص وقتی به خود می‌اندیشد عدم‌رضایت در باطن او مشاهده می‌شود [.] و اضافه می‌کرد [:] خیلی احساس وضع غیرعادی و آینده‌ای مبهم می‌کنم. در مورد نفت هم شریف‌امامی می‌گفت [:] وضع را روشن نمی‌بینم و فایده‌ای هم ندارد [که] ۲۴ میلیارد [دلار]

به ما پول دادند [.] بیست میلیارد آن را که پس دادیم و حتی به انگلستان وام دادیم و چهار میلیارد بقیه هم به دست عوامل اجرایی از بین می‌رود و می‌خورند [.] اگر پولی نمی‌دادند بهتر بود، لااقل دلمان نمی‌سوخت و می‌گفتیم یك روز بالاخره پول وصول می‌شود، یعنی نفت به فروش می‌رسد و می‌توانیم با پول آن کاری برای مردم و مملکت انجام دهیم. (سند ساواك ـ ۱۳۵۴/۱۰/۱۷).

جعفر شریف‌امامی در همین نقش «مستقل» و «ریش‌سفیدمآب» در مرداد ۱۳۴۶ به ریاست مجلس مؤسسان سوّم رسید، که وظیفه داشت نیابت سلطنت فرح پهلوی را تسجیل کند. با توجه به شهرت فرح به عنوان یك چهرهٔ مقبول آمریکا،[۵] ارزیابی شریف‌امامی از این تحوّل چنین است:

فرهاد صفانیا اظهار می‌داشت که با عده‌ای از رجال مملکت و از جمله آقایان مهندس شریف‌امامی، احمد معظمی و سناتور سیدجلال‌الدین تهرانی بحث می‌کردیم و نظر آنها این است که آمریکایی‌ها مجدداً به آن نظر قدیمی و تز سابق خود که می‌گفتند شاه مملکت باید مقامی مصون بوده و دخالتی در امور جاری مملکت نداشته باشد و دولت‌ها باید حکومت کنند و مجلس هم طوری باشد که کارهای دولت را با قاطعیت رسیدگی و بررسی نماید برگشته‌اند و روی این اصل تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب نایب‌السلطنه را پیشنهاد کرده‌اند که برای آزمایش پس از انتخاب نایب‌السلطنه و تشکیل یك دولت قوی و مجلس نیمه‌ملی بگویند اعلیحضرت همایونی چند ماهی در خارج از کشور باشند و نایب‌السلطنه و دولت و مجلس مملکت را اداره کنند و آن وقت بررسی کنند و ببینند چه نتایجی این کار خواهد داشت و این که شهبانو هر روز به استان‌ها و ولایات و مؤسسات تشریف می‌برند برای آن است که از نزدیك به امور کشور آشنایی پیدا کنند. (سند ساواك ـ ۱۳۴۶/۳/۲).

اگر این تحلیل صحّت داشته باشد، باید آن را به طرح‌های دولت جانسون در واپسین سالهای موجودیتش نسبت داد، و اعادهٔ محمدرضا پهلوی به قدرت پیشین، و این بار در ابعادی بس فراتر، با پیروزی جمهوریخواهان و صعود دولت نیکسون در پیوند است؛ و به تبع همین تحول بود که محمدرضا پهلوی به انحلال شورای سلطنت و برکناری فرح از نیابت سلطنت دست زد.

۵. اسناد «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) که در جریان تسخیر «لانه جاسوسی» به دست آمد، توجه ویژه مقامات اطلاعاتی و سیاسی آمریکا را به فرح نشان می‌دهد. مراجعه شود به: مجموعه *اسناد لانه جاسوسی آمریکا*، جلد اوّل، ۱۳۶۶. دربارهٔ پیوندهای مرموز لیلی امیرارجمند، مَحرَم‌ترین دوست فرح، با سرویس‌های اطلاعاتی غرب و به احتمال قوی «سیا» در بیوگرافی او مندرج در کتاب حاضر توضیح داده شده است.

رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا و تنش‌های آن، در سالهای ۱۳۴۶ـ۱۳۴۷ تلاطم‌های سیاسی در میان دولتمردان پهلوی پدید ساخت و جناح‌های مختلف، بر مبنای پیوند خود با کانون‌های متنوع قدرت در غرب، به منظور تصرف مقام صدارت و وزارت به توطئه‌هایی علیه دولت هویدا دست زدند. شریف‌امامی نیز در این کشاکش‌ها، هر چند محتاط و معتدل، شرکت داشت. در نتیجه همین رقابت‌ها است که ساواك در تاریخ ۱۳۵۰/۳/۱ چنین ارزیابی از او ارائه می‌دهد:

...شخصی است خودخواه [و] جاه‌طلب و برای رسیدن به مقامات مملکتی از هیچ جنایتی رویگردان نیست، با آقای اسدالله علم و اردشیر زاهدی و سپهبد نصیری روابط حسنه‌ای نداشته و اکثراً مابین سناتورها از آنان بدگویی می‌کند. پدر مشارالیه معمم است و دارای حسن شهرت نبوده... در عنفوان جوانی از لباس روحانی استفاده می‌نموده... با کمك سیاست دولت انگلیس و چون فردی پشت‌هم‌انداز می‌باشد توانسته موقعیت و نفوذ خود را تاکنون حفظ نماید.

«لُژ بزرگ ایران» و جایگاه آن

با صعود ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا (آبانماه ۱۳۴۷) و اقتدار جناح «صهیونیست‌های نصاریٰ»[۶] در بریتانیا، محمدرضا پهلوی، با برنامه‌ریزی زیرکانه شاپور ریپورتر و اسدالله علم، به اجرای طرح‌هایی برای منکوب ساختن دولتمردان و ایجاد سیطره مطلقه بر مجامع توطئه‌گر ماسونی دست زد. یکی از این طرح‌ها، تمرکز لُژهای پراکنده فراماسونری موجود در ایران در «لژ بزرگ ایران» به ریاست جعفر شریف امامی بود.

سند مورخ ۱۳۵۵/۱۱/۳۰ ساواك، وضع فراماسونری ایران را پیش از تأسیس «لژ بزرگ ایران» چنین توضیح می‌دهد:

... قبل از اینکه لژ بزرگ ایران تشکیل گردد [،] لژهای فراماسونری منظم ایران به سه گروه تقسیم می‌شدند:

الف: لژهای تابع تشکیلات ماسونی انگلستان ـ این لژها در محل سابق انجمن رازی واقع در خیابان شاهرضا جلسات خود را تشکیل می‌دادند و در رأس آنها یك نفر انگلیسی به نام کریستوفر فری تبعه انگلیس که به تجارت در تهران مشغول بود قرار داشت.

---

۶. «صهیونیست‌های نصاری» اصطلاحی است که توسط برخی محققین غرب بر جناح وابسته به صهیونیسم دولتمردان بریتانیا اطلاق می‌گردد و چهره‌هایی چون دیزرائیلی (یهودی‌الاصل)، بالفور، لُرد نورثکلیف، وینستون چرچیل، ادوارد هیث، مارگارت تاچر و غیره را در برمی‌گیرد.

ب: لژهای تابع تشکیلات ماسونی فرانسه ـ این لژها جلسات خود را در محل انجمن سابق بوعلی سینا و محل فعلی انجمن رازی در خیابان بهارستان تشکیل می‌دادند. در رأس این تشکیلات دکتر سعید مالك و دکتر منوچهر اقبال قرار داشتند.

پ: لژهای تابع تشکیلات ماسونی آلمان ـ جلسات این لژها کاملاً محرمانه و زیر نظر مهندس جعفر شریف امامی [قرار داشتند.] فعالیت و جلسات آنها در منزل شخصی دکتر علی امیر حکمت در قلهك تشکیل [می شد.]

اما به دنبال تشکیل لژ بزرگ ایران ترکیب رهبران [این] لژ به شکلی صورت گرفت که مهندس شریف امامی از لژهای آلمانی، دکتر حسن امامی از لژهای انگلیسی و دکتر احمد علی‌آبادی از لژهای فرانسوی در رأس لژ بزرگ ایران واقع [شدند.]...

مراسم «تقدیس» لُژ بزرگ ایران توسط سه استاد اعظم فراماسونری بین‌المللی (سِر رونالد اوریوئینگ[۷] ـ استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند، ارنست وان‌هِک ـ استاد اعظم لُژ بزرگ ملی فرانسه و ورنر رومر ـ استاد اعظم لژهای بزرگ متحده آلمان) در اسفند ۱۳۴۷ صورت گرفت. سند مورخ ۱۳۴۷/۷/۱۸ ساواك حاکی است که انتصاب شریف امامی به ریاست «لژ بزرگ ایران» با انتخاب و تصویب محمدرضا پهلوی بوده[۸] و سند دیگر ساواك نشان می‌دهد که شاه، قاعدتاً به منظور نشان دادن اقتدار خود بر فَراز فراماسونری، استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند را ـ مهم‌ترین شخصیت در میان سه استاد اعظمی که به ایران وارد شدند ـ به حضور نپذیرفت. این قدرت نمایی شاه با حادثه عجیب دیگری که جوّ ماسونی ایران را در اواخر سال ۱۳۴۷ و اوایل سال ۱۳۴۸ به شدت آشفته کرد، مقارن است. این حادثه، انتشار کتاب *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، اثر اسماعیل رائین، می‌باشد.[۹]

سند مورخ ۱۳۴۸/۴/۱۰ ساواك، واکنش شریف امامی را در قبال این حادثه چنین شرح می‌دهد:

آقای [علی] آبتین رئیس بازرسی مجلس سنا روز ۴۸/۴/۸ در یك مذاکرهٔ خصوصی اظهار داشت[:] اوایل هفته قبل آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا به آقای فخرالدین وفا رئیس مجلس مأموریت داده است بطور خیلی محرمانه یك نسخه از جلد چهارم کتاب فراماسونری را تهیه و به نامبرده تحویل دهد و آقای وفا کتاب مزبور را در اسرع وقت تهیه و در اختیار آقای شریف امامی گذارده است[.] آقای شریف امامی در حالی که از انتشار کتاب مزبور سخت ناراحت بود به وفا گفته است که ناشر این کتاب به پشتیبانی و حمایت

۷. نام فوق در برخی اسناد ساواك «سِر رینالد اردنیل» آمده است.

۸. همین کتاب، ج ۲، ص ۲۴۶

۹. مراجعه شود به: همین کتاب، ج ۲، ص ۲۴۲ـ۲۴۵

ساواك مبادرت به چاپ و توزیع آن نموده و روز سه شنبه که شرفیاب خواهم شد این موضوع را به عرض شاهنشاه خواهم رساند.

(آقای شریف امامی ساعت ۱۱۳۰ روزهای سه شنبه هر هفته وقت شرفیابی دارد) ضمناً روز موعد کتاب مربوطه را در کارتن کارهای شرفعرضی با خود به دربار برده است [.] بعداً آقای آبتین اضافه نمود [:] معمولاً آقای شریف امامی بعد از هر شرفیابی به خانه خود به شمیران می‌رود [،] ولی روز سه شنبه هفته قبل بعد از شرفیابی تلفنی با مجلس تماس حاصل و اطلاع داده است به مجلس خواهد آمد [.] لحظه‌ای بعد آقای شریف امامی از اتومبیل خود پیاده با حالتی پریشان و ناراحت و بسیار عصبانی به طرف اطاق کار خود رفته و با شخص ناشناسی تلفنی تماس [گرفته] و به مخاطب با صدای بلندی که بی‌شباهت به فریاد نبوده است اظهار می‌دارد [:] مطالب کتاب را به عرض رساندم و حتی اظهار داشتم که بدون اجازه ساواك چطور ممکن است چنین کتابی طبع و انتشار یابد ولی در مقابل عرایض خود پاسخی دریافت نداشتم و به عرایض دیگر پرداختم و دستور گرفتم.

ناطق [آبتین] سپس اظهار عقیده نمود که آقای شریف امامی در حال حاضر مسئول و گرداننده فراماسیون در ایران می‌باشد [.] سپس نقل قول از اظهارات آقای عدل الملك دادگر [،] که از رجال سیاسی قدیمی ایران و چندین دوره سناتور و ریاست مجلس شورایملی را عهده‌دار بوده [،] گفت [:] کلیه افرادی که نامشان در کتاب فراماسونری برده شده در ظرف پنج سال آینده از رأس امور مهم برکنار خواهند شد [.] ناطق بعد اشاره به اظهارات آقای مشایخ منشی مخصوص آقای شریف امامی [،] که اصولاً کارهای سرّی و محرمانه وی را انجام می‌دهد [،] نموده و گفت [:] نامبرده در یك صحبت خصوصی به مشارالیه گفته است [:] من هنگامی وارد جمعیت فراماسونری شده‌ام که تصمیم برآن است این قبیل اشخاص را از رأس امور مهم و حسّاس برکنار نمایند [،] و بعداً ادامه داده است [:] آقای شریف امامی این روزها به خاطر کتاب رائین بسیار ناراحت و عصبانی می‌باشد و حتی پیش شاهنشاه آریامهر از این موضوع شکایت نموده ولی مثمرثمر واقع نگردیده است و متصور است خود دستگاه با انتشار این کتاب می‌خواسته آبروی ما را ببرد و ما غافل بوده‌ایم که به خاطر ۷ الی ۸ هزار تومان خود را در تله انداخته و از ما هتك آبرو شده است...

شریف امامی و فراماسونری

انتشار کتاب رائین نه تنها سبب برکناری ماسون‌ها نشد، بلکه در سالهای بعد، این تشکیلات خُفیه با نظارت مستقیم و مقتدرانه محمدرضا پهلوی و با کارگردانی شریف امامی توسعه بیشتر یافت. در زمینهٔ نقش شریف امامی در فراماسونری ایران اسناد متعددی در اختیار ماست که به درج گزیده‌ای از آن می‌پردازیم:

سند ۱:

کنگره لاینز در روزهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ با شرکت نزدیك به ۳۵۰ نفر از برگزیدگان باشگاه‌های مناطق سه گانه ایران در هتل بزرگ رامسر تشکیل شد. در ابتداء کنگره پیام شاهنشاه آریامهر توسط شیرمرد مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا قرائت گردید و ریاست کنگره با شیرمرد مهندس شریف امامی بود. (سند ساواك ـ ۱۳۴۷/۳/۱۸).

سند ۲:

نهمین کنگره سالیانه مناطق سه گانه لاینز بین المللی در ایران با شرکت نمایندگان ۱۲۰ باشگاه سراسر کشور در هتل ونك با پیام شاهنشاه آریامهر به وسیله آقای مهندس شریف امامی افتتاح شد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۸/۲/۳۱).

سند ۳:

نمایندگان فراماسونری مجلس شورایملی

در انتخابات داخلی سال گذشته مجلس شورایملی عملاً همه فراماسون‌های وابسته به گروه اکثریت مقامات هیئت رئیسه و هیئت رئیسه کمیسیون‌ها را حایز گردیدند که این موضوع در میان نمایندگان غیر فراماسونی اثر فوق العاده بدی به جای گذارده و اکنون نیز گفته می شود که در انتخابات سال جاری نیز همه مقامات مذکور را در درجه اول نمایندگان وابسته به فراماسون‌ها اشغال خواهند نمود[.] ضمناً اسامی نمایندگان فراماسونری به شرح زیر معروض و در رأس آنها عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورایملی قرار گرفته و مدت دو سال است که به گروه فراماسونری شریف امامی رئیس مجلس سنا پیوسته است[.] ضمناً از تعداد نمایندگان مذکور برخی از آنها حتی سواد ابتدایی نداشته و برخی نیز به گروه فراماسونری دکتر اقبال رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملّی نفت ایران پیوسته اند که اسامی چند نفر از آنان در کتاب منتشر شده وسیله رائین ذکر نگردیده است.

۱ـ رؤسای کمیسیون‌های مجلس [:]

الف ـ مرتضی قلی کیان	رئیس کمیسیون وزارت آبادانی و مسکن
ب ـ محمد شفیع امین	رئیس کمیسیون وزارت آموزش و پرورش
پ ـ کریم اهری	رئیس کمیسیون وزارت دارایی
ت ـ منوچهر پزشکی	رئیس کمیسیون وزارت راه
ث ـ جهانگیر سرتیپ‌پور	رئیس کمیسیون عرایض
ج ـ عبدالرضا عدل طباطبایی	رئیس کمیسیون اقتصاد
د ـ عبدالمجید موسوی	رئیس کمیسیون استخدام
ذ ـ محمود ضیایی	رئیس کمیسیون خارجه
ر ـ محمدعلی مرتضوی	رئیس کمیسیون بودجه
ز ـ مصطفی الموتی	رئیس کمیسیون برنامه (گروه اقبال)

ص ـ محمد حسین اعتمادی	رئیس کمیسیون بهداری
ض ـ حیدرعلی ارفع	رئیس کمیسیون تحقیق
ع ـ کاظم مسعودی	رئیس کمیسیون تولیدات کشاورزی
غ ـ مهدی شیخ‌الاسلامی	رئیس کمیسیون دادگستری
ط ـ محمود روحانی	رئیس کمیسیون کشور
ظ ـ حسن مصطفوی نائینی	رئیس کمیسیون محاسبات

۲ـ هیئت رئیسه کمیسیون‌ها [:]

الف ـ سیف‌الله وحیدنیا	مخبر کمیسیون اطلاعات
ب ـ کاظم کورس	اقتصاد
ب ـ اسدالله موسوی ماکویی	آموزش و پرورش
ت ـ امین غنی	مخبر کمیسیون پست و تلگراف
ث ـ ویلسون بین‌منصور	نایب رئیس کمیسیون بهداری
ج ـ جواد مهذب	نایب رئیس کمیسیون تحقیق
د ـ فضل‌الله کاسمی	نایب رئیس کمیسیون دادگستری
ذ ـ حسین متین	مخبر کمیسیون دادگستری
ر ـ فروز فروهر	مخبر کمیسیون راه
ز ـ فیروز عدل	کمیسیون فرهنگ و هنر
س ـ [محمود] مصطفوی	مخبر کمیسیون کشور و محاسبات
ش ـ محمد بهنیا	نایب رئیس کمیسیون همکاری مجلسین
ص ـ ناصر عجم	مخبر کمیسیون همکاری مجلسین
ض ـ محسن خواجه نوری	سخنگوی حزب ایران نوین و رئیس کمیته نمایندگان حزب ایران نوین

(سند ساواک ـ ۱۳۴۸/۷/۱۲).

سند ۴:

شاهنشاه آریامهر پس از مراجعت از مسافرت خارج از کشور در مورد فراماسونری به آقای مهندس شریف امامی فرموده‌اند[:] وضع در چه حال است[.] این پولدارها و گردن کلفت‌هایی که هستند چه می‌کنند[.] پول جمع کنید ساختمان بسازید زمین را هم من می‌دهم.

نظریه: با توجه به اینکه ممکن است رؤسای کشورهای فنلاند و سوئد که از رؤسای درجه اوّل فراماسونری می باشند در مسافرت شاهنشاه آریامهر به خارج از کشور مذاکراتی در مورد فراماسونری با معظم‌له نموده اند که شاهنشاه آریامهر نیز روی این اصل اوامر فوق را به آقای شریف امامی صادر فرموده اند. (سند ساواک ـ ۱۳۴۹/۴/۲۸).

سند ۵:

جلسه لژ بزرگ ایران روز ۵۱/۱۲/۳ در محل هنرستان دختران واقع در خیابان سوم‌اسفند به ریاست استاد اعظم مهندس شریف امامی و با حضور رؤسای لژهای فراماسونری وابسته به لژ بزرگ ایران تشکیل گردید. آقای شریف امامی اظهار داشته است که برای ساختمان لژ بزرگ ایران بایستی همه ماسون‌ها کمک‌های قابل ملاحظه‌ای بنمایند تا هرچه زودتر ساختمان مورد بحث شروع گردد. (سند ساواک ـ ۱۳۵۱/۱۲/۶).

سند ۶:

از سناتورهای فعلی مهندس جعفر شریف امامی، مصطفی تجدد، علی ارفع، ابراهیم پارسا، محمدعلی مسعودی، جمال گنجی و سرلشکر محمود میرجلالی عضو سازمان فراماسونری وابسته به لژ بزرگ ایران می باشند. ضمناً محمد سام و محمود قوام‌صدری و دکتر منوچهر اقبال نیز عضو فراماسون هستند. (سند ساواک ـ ۱۳۵۲/۲/۲).

سند ۷:

کسانی که در فراماسونری حقوق بگیر هستند:

مهندس شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران حقوق دریافت می کند ولی میزان این حقوق مشخص نیست و محل پرداخت آن نامعین. عباسقلی گلشائیان قائم‌مقام استاد اعظم نیز مانند وی مقرری می گیرد. سناتور تجدد معاون استاد اعظم نیز از حقوق بگیران است و وضع وی مشابه دو نفر فوق می باشد. دکتر احمد علی‌آبادی بزرگ دبیر لژ بزرگ از خزانه لژ ماهیانه ۶ هزار تومان دریافت می‌دارد. علی اصغر سلسبیلی متصدی امور دفتری لژ بزرگ ماهیانه سه هزار تومان از خزانه لژ بزرگ دریافت می‌دارد. هادی ادیبی متصدی دفتر لژ بزرگ ماهیانه یك هزار تومان از خزانه لژ بزرگ دریافت می‌دارد. (سند ساواک ـ ۱۳۵۲/۹/۲۴).

سند ۸:

به مناسبت سال نو مسیحی از طرف لژ مزبور [لژ بزرگ ایران] کارت‌های تبریکی برای سایر استادان اعظم لژهای بزرگ جهان به امضاهای جعفر شریف امامی و احمدعلی آبادی ارسال گردیده است. (سند ساواک ـ ۱۳۵۲/۱۰/۱۲).

سند ۹:

در جلسه ۵۳/۲/۵ لژ فراماسونری بزرگ ایران که با حضور ۸۰ نفر از استادان فراماسونری در محل هنرستان دختران واقع در خیابان سوم اسفند تشکیل گردید احمد علی آبادی دبیر لژ مذکور استعفای خویش را به جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا و استاد اعظم لژ بزرگ ایران تسلیم نموده است.

توضیح: شایع است که استعفای دبیر لژ بزرگ ایران با موضوع سوءاستفاده‌هایی که اخیراً توسط یاد شده در امور مالی ماسون‌ها صورت گرفته بی ارتباط نیست. (سند ساواک ـ ۱۳۵۳/۲/۸).

سند ۱۰:

طبق ماده ۱۹ اساسنامه لژ بزرگ ایران که به ما اختیار می‌دهد که یك نفر قائم مقام و دو نفر معاون بزرگ دبیر انتخاب کنیم: برادر ارجمند مهندس حسین دفتریان را به سمت قائم‌مقام بزرگ دبیر و برادران ارجمند دکتر عدل نخستین و علی اصغر سلسبیلی را به سمت معاونان بزرگ دبیر انتخاب می کنیم. این دستور که به دست ما استاد اعظم لژ بزرگ ایران امضاء شده و به مهر لژ بزرگ آراسته شده است باید بطور رسمی در همه لژها خوانده شود.

تهران، مهرماه ۲۵۳۵

استاد اعظم لژ بزرگ ایران

مهندس جعفر شریف امامی

سند ۱۱:

هفته گذشته در چند قسمت از داخل ساختمان انجمن رازی واقع در خیابان بهارستان یادداشتی به دیوارها الصاق شده بود که بر روی آن جملهٔ «برادران آلمانی زبان خود را به برادر سلسبیلی معرفی نمایند» به فارسی و هم به آلمانی دیده می‌شد.

نظریه: علت الصاق این یادداشت هنوز برای ماسون‌ها معلوم نیست [.] معهذا تحقیقات ادامه دارد.

توضیحات: علی اصغر سلسبیلی یکی از ماسون‌های مورداعتماد شریف امامی و در حال حاضر معاون بزرگ دبیر لژ بزرگ ایران محسوب و محل کار او انجمن رازی و ماهیانه حدود ۹۰ هزار ریال حقوق و مزایا دریافت می کند...

... [پس از تشکیل لژ بزرگ ایران] قرار براین شد که کلیه لژهای ماسونی منظم ایران در یکدیگر ادغام و جلسات خود را در محل کنونی انجمن رازی واقع در خیابان بهارستان تشکیل دهند که لژهای ماسونی فرانسوی و انگلیسی از این امر تبعیت [کردند.] اما لژهای آلمانی کماکان جلسات خود را در خارج از محل انجمن رازی تشکیل [می‌دهند] و با وجودی که سال قبل گفته می‌شد که این لژها هم بایستی جلسات خود را در محل انجمن رازی تشکیل دهند [.] معهذا نفوذ و موقعیت شریف امامی مانع از آن شد که دیگر ماسون‌ها بتوانند لژهای آلمانی را وادار کنند تا به انجمن رازی بیایند و در حقیقت درِ لژهای آلمانی که زیرنظر شریف امامی کار می کنند هنوز به روی دیگر ماسون‌ها بسته است و ماسون‌ها را کمتر بدان تشکیلات راه می‌باشد [.] این موضوع یعنی خودداری شریف امامی از نفوذ ماسون‌های انگلیسی و فرانسوی به تشکیلات ماسون‌های آلمانی خود قابل تعمق و بررسی می باشد [.] که منبع توجیه شده تا با توجه به موقعیتی که دارد حتی الامکان در جلسات این لژها نیز شرکت و از ماهیت آنها کسب خبر نمایند. (سند ساواك ـ ۱۳۵۵/۱۱/۳۰).

سند ۱۲:

روز یکشنبه ۳۵/۱۲/۸ [۱۳۵۵] جلسه عادی لژ دانش شماره ۳۱ با شرکت ۹۸ ماسون

از جمله مهندس عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در محل انجمن رازی تشکیل و مراسم زیر انجام شد:

۱ـ انتخاب منتظری به سمت دربان لژ

۲ـ تصویب پیوستن دکتر اوشیدری به جرگه ماسون‌ها

۳ـ استقرار محمدتقی معزی دبیر سابق این لژ به سمت استاد ارجمند

۴ـ انتخاب سالاران لژ دانش

در این جلسه محمود قوام صدری به نمایندگی از طرف مهندس شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران شرکت نموده بود و پس از پایان مراسم مهندس ریاضی جلسه را ترک گفت. در سر میز شام مهدی کمالیان ضمن سخنانی اظهار داشت [:] ما باید کاری بکنیم که مقامات مملکتی در دست ما باشند تا بتوانیم مملکت را خوب اداره بکنیم. پس از نامبرده جعفری نماینده سابق مجلس شورای ملی اظهار داشت که چون فرزند یکی از ماسون‌ها (مصطفوی نائینی) در آمریکا تصادف نموده و مشرف به موت می‌باشد لذا سر میز شام برای سلامتی او دعا شود و از مهدی کمالیان اجازه خواست تا دعا کند [.] اما کمالیان اجازه نداد و چون این تقاضا چند بار تکرار شد ولی کمالیان با سماجت مخالفت کرد [،] لذا جعفری با عصبانیت مشتش را گره کرده و روی میز کوبید و از جایش برخاست و بنای فحاشی را گذاشت و متقابلاً کمالیان نیز در جواب او مطالب رکیك و موهنی عنوان کرد که افراد حاضر از دیدن این وضعیت به شدت ناراحت شدند.

نظریه: این سومین باری است که ظرف یکی دو ماه گذشته در جلسات ماسونی بگومگوهایی بروز و حتی کار به مشاجره و فحش‌کاری می‌رسد که واقعاً ننگ‌آور است.

ملاحظات: ضمن تائید نظریه فوق، اختلافاتی که اخیراً در سطح پائین تشکیلات ماسونی بین ماسون‌ها بروز کرده بدون جهت نیست و ناشی از اختلاف عقیده و تضادی است که در سطح بالای این تشکیلات و بین ماسون‌های قدیمی پیدا شده که هم‌اکنون تحقیقات در مورد چگونگی این جریانات ادامه داشته است. (سند ساواک ـ ۱۳۵۵/۱۲/۱۰).

اسناد زیر ارتقاء شریف امامی را در آذرماه ۱۳۵۶ به عالی‌ترین درجه ماسونی در ایران نشان می‌دهد:

سند ۱۳:

اعضای شورای عالی درجه ۳۳ و آخرین درجه اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران [:]

درحال حاضر اعضای شورایعالی درجه ۳۳ ماسونی شانزده نفر می‌باشند که قریباً آقای مهندس شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران به عضویت شورای عالی پذیرفته خواهد شد. اینك اسامی تعدادی از اعضای شورای عالی درجه سی و سوم وواخرین درجهٔ آئین اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران [:] دکتر محمود هومن، سرلشکر محمود میرجلالی، علی

کوچکعلی، دکتر محمود ضیایی، دکتر احمد هومن، مسعود هدایت، محمدحسن مشیری، عبدالحسن معدل، علیرضا امیرسلیمانی. (سند ساواک ـ ۱۳۵۶/۹/۲۶).

سند ۱۴:

من ج شریف‌امامی اسوار و سرباز حقیقت، این شمشیر را چون رمز تکلیف و نشانه فداکاری در راه دفاع از دیگران و کتاب آسمانی را چون چراغ راه خود می‌پذیرم و به ایمانم و به شرافتم و به دینم سوگند یاد می کنم و پیمان می بندم که با وفاداری و با دقت و پشتکار همه تکلیف‌های یك بزرگ بازرس کل و با اختیار درجه سی و سوم را که به مقام همونـد کاردار این شورایعالی رسیده است بدون داوری و یا جانبداری انجام دهم و در همه کار نخست به هدفهای طریقت و سربلندی میهنم و نیکبختی جامعه انسانی بیاندیشم و همه توانایی های خود را در این راه به کار اندازم.

[امضاء]

سند ۱۵:

شورای عالی
درجه سی و سوم و آخرین آئین اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران
برادر بسیار نام‌آور
به دستور بزرگ فرمانروای با اختیار به اطلاع آن برادر بسیار نام‌آور می‌رساند کارگاه برین ساعت ۶ پس از نیمروز سه‌شنبه اول آذرماه ۲۵۳۶ جلسه خواهد داشت.

بزرگ دبیرکل
محمدحسن مشیری

کارها
۱ـ گشودن کارگاه برین
۲ـ خواندن دعوتنامه
۳ـ سر درجه سی و سوم اسوار راز شاهانه جعفر شریف امامی
۴ـ گفتار بزرگ فرمانروای با اختیار
۵ـ بستن کارگاه برین

سند ۱۶:

سند مورخ ۱۳۵۷/۷/۱۳ ساواك، افراد زیر را در کابینه جعفر شریف امامی به‌عنوان فراماسون معرفی می کند: دکتر نصرالله مقتدر مژدهی (وزیر بهداری)، دکتر منوچهر گنجی (وزیر آموزش و پرورش)، مهندس حسن شالچیان (وزیر راه)، دکتر هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم و آموزش عالی)، کریم معتمدی (وزیر پست و تلگراف و تلفن)، محمد رضی ویشکایی (وزیر بازرگانی). در این سند سایر ماسون‌های عضو کابینه شریف امامی، چون دکتر حسین

نجفی، ذکر نشده زیرا پس از این تاریخ وارد کابینه شدند.

شریف امامی و فساد مالی

در زمینه فساد مالی جعفر شریف امامی اسناد متعددی در اختیار ماست که ذیلاً مواردی از آن درج می گردد.

سند ۱:

بین کارمندان عالی‌رتبه وزارت صنایع و معادن شایع شده که در معامله مربوط به کارخانه ذوب‌آهن از طرف اولیاء کارخانه کروب پورسانتاژی معادل ۱۰ درصد بهای مورد معامله به حساب اشخاصی منجمله آقای مهندس شریف‌امامی وزیر صنایع و معادن در بانک‌های خارجی ریخته شده است و توضیح ارسلان خلعتبری از دولت در این باره نیز مربوط به همین موضوع بوده که قبل از عید نوروز در مجلس مطرح و از طرف آقای مهندس شریف‌امامی به آن پاسخ داده شده است. (سند ساواک ـ ۱۳۳۹/۱/۲۰).

سند ۲:

علی عالمی رئیس شعبه دوم دادگاه دیوان کیفر که تا یك ماه قبل بازپرس این شعبه بوده اظهار داشته [:] طبق محتویات پرونده کود شیمیایی فارس قرار بوده در زمان دولت دکتر اقبال که مهندس شریف امامی وزیر صنایع و معادن بوده ایتالیائی‌ها کارخانه کود شیمیایی را به‌طور رایگان به ایران آورده و نصب نمایند و در ازای آن دولت ایران تا چند سال انحصاراً کود شیمیایی مورد مصرف کشور را از این کارخانه مصرف نماید و به همین ترتیب قرارداد مربوطه امضاء می گردد و چون در آن موقع اعلیحضرت همایون شاهنشاه در ایران تشریف نداشتند مهندس شریف امامی جریان انعقاد قرارداد با دولت ایتالیا را تلگرافی به عرض شاهنشاه می‌رساند. عالمی اضافه نموده [:] پس از چندی وسیله مهندس شریف امامی همان کارخانه خریداری شده و قیمت آن که در حدود ۳۰۰ میلیون تومان بوده از محل نفت و سازمان برنامه به‌حساب دولت گذاشته شده و پرداخت می گردد. (سند ساواک ـ ۱۳۴۲/۱۰/۱۵).

سند ۳:

طبق اطلاع [.] اخیراً بین آقای مهندس شریف امامی و آقای منصور نخست‌وزیر اختلافی به‌وجود آمده و علت این اختلاف نیز گزارشی است که از طرف آقای منصور تهیه شده و به عرض شاهنشاه رسیده است. در این گزارش به عرض رسیده است که آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا علاوه بر حقوقی که رسماً در هر ماه از مجلس سنا، بانك توسعه صنعتی و معدنی ایران، بنیاد پهلوی، اطاق صنایع دریافت می‌دارد از چند کارخانه ملّی مانند کارخانه شاه‌پسند و غیره مبالغی به عنوان مشاور دریافت می کنند که مجموعاً در ماه در حدود یکصد هزار تومان می شود و به این ترتیب آقای مهندس شریف امامی نیز به جمع مخالفین دولت پس از اطلاع از این گزارش افزوده شده است. (سند ساواک ـ ۱۳۴۳/۶/۲۳).

سند ۴:

برابر تحقیقات معموله دربارهٔ آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا به شرح زیر می‌باشد.

رئیس ساواك استان مرکز ـ مولوی

آقای مهندس شریف امامی علاوه بر ریاست مجلس سنا، نایب‌التولیه املاك پهلوی، عضو هیئت مدیره بانك توسعه صنعتی، رئیس اطاق صنایع و معادن می‌باشد و ماهیانه از مجلس سنا ۸۰/۰۰۰ ریال[،] از بانك توسعه صنعتی ۵۰/۰۰۰ ریال الی ۷۰/۰۰۰ ریال دریافت می‌نماید. از بابت نایب‌التولیه املاك پهلوی ماهیانه حقوق دریافت نمی‌نماید ولی در اسفندماه گذشته گویا مبلغ ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به عنوان پاداش دریافت داشته است و بودجه محرمانه مجلس و چهار دستگاه اتومبیل دولتی در اختیار نامبرده می‌باشد[.] ضمناً آقای شریف امامی دارای گاوداری با شرکت آقای معظمی، برادر زنش می‌باشد[،] که[] روزانه مقدار معتنابهی شیر آن را به کارخانه شیر پاستوریزه می‌فروشد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۴/۲/۱۱)

سند ۵:

مهندس جعفر شریف امامی کارمند سابق راه‌آهن بوده و به هزینه وزارت راه جهت تکمیل تحصیل به کشور آلمان اعزام گردیده... اکثر دوستان خود را در بنیاد پهلوی، به کار گمارده و اخیراً با تبانی و سازش با مهندس روحانی وزیر آب و برق مقدار زیادی زمین در قزوین خریداری و در شهرستان کرج نیز مقداری زمین از شخصی به نام کهبد گرفته که با کمك و همت دکتر معظمی دامداری عظیمی در کرج تأسیس نموده [و] دارای باغ مشجّر بزرگی از درختان سیب و گلابی می‌باشد که در سال در حدود ۲۰۰ هزار تومان محصول دارد و با دوستی و آشنایی نزدیك که با آقای فاتح دارد اکثر میوه‌ها را در سردخانه وی نگه [می] دارد تا غیر از فصل معین به قیمت گزافی در بازار به فروش برساند[.] شخصی است تاجرپیشه اهل زدوبند و در زندگی خصوصی بسیار خسیس ولی در محیط اداری حاتم طائی و از پول بنیاد و مجلس به عناوین مختلف خرج می‌نماید. دارای یك فرزند پسر که در ایران تحصیل می‌کند و دو دختر یکی همسر معظمیها و دیگری ... در نظر است که با پسر مهندس زنگنه ریاست سازمان برنامه حکومت مصدق ازدواج نماید. شخص مذکور رئیس جمعیت فراماسون نیز می‌باشد. از نظر صحت عمل و درستی مورد اعتماد نبوده و به مناسبت تجاربی که در مشاغل مختلف داشته دارای مدیریت و شایستگی می‌باشد... (سند ساواك ـ ۱۳۵۰/۳/۱).

سند ۶:

شرکت تکنیساز با سرمایه ۷۰۰ هزار تومان در رشته‌های مختلف فعالیت می‌نماید. سهام این شرکت متعلق به آقای جعفر شریف امامی و آقای بوشهری و دو نفر دیگر می‌باشد. آقای شریف امامی و بوشهری از نفوذشان برای پیشبرد کار در مناقصات دولتی در این امر استفاده می‌نمایند. دو سال پیش همین شرکت در طرح شهرسازی شیکاگو که حدود ۳۵ میلیون دلار بود

شرکت نموده بود. وام‌هایی که این شرکت از بانک‌های ایران خصوصاً بانك توسعه صنعتی اخذ می‌نماید با استفاده از نفوذ آقای شریف امامی و بوشهری اخذ شده است.

نظریه: اکنون که برابر فرمان شاهنشاه محدودیت و ممنوعیت‌هایی در مورد دخالت مقامات دولتی و خاندان سلطنت در امور سرمایه‌گذاری‌ها در داخل کشور شده است مراتب جهت استحضار از عرض می‌گذرد. (سند ساواك ـ ۱۳۵۷/۷/۱۸)

در پرونده شریف امامی اسناد دیگری نیز موجود است که حاوی شکایات گوناگون علیه او و وابستگانش می‌باشد. شمّه‌ای از این اسناد به شرح زیر است:

سند ۱:

۲۱ تیر ماه ۱۳۴۸

ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاه

رونوشت وزیر محترم کشور جناب آقای عطاءالله خسروانی

رونوشت ریاست اداره مبارزه با موادمخدر شهربانی کل کشور

محترماً معروض می‌دارد. چون جلیلی دره‌زرشکی سناتور انتصابی برای شهرستان یزد که از طرف شخص شاهنشاه معین شده مدتهاست که از چهل سال قبل که پدرش به شغل فروش تریاك و موادمخدره مشغول بوده و این ارث و کار را به پسرش جلیلی دره‌زرشکی سناتور منصوبه یزد تقدیم نموده اکنون تمام فامیل جلیلی دره‌زرشکی سناتور مجلس سنا در شهرستان یزد به شغل فروختن موادمخدره و تریاك مشغول هستند و از این راه اتومبیل‌های زیاد و ثروت‌های زیاد اندوخته‌اند و رئیس فعلی مجلس سنا (شریف‌امامی) برادرزن سناتور نامبرده می‌باشد و با این حال معلوم است که وقتی یك سناتور خود و فامیلش به فروش موادمخدره مشغول باشند و از طرفی رئیس‌مجلس سنا نیز برادرزن او باشد حال و تکلیف سایر مردم چه می‌شود...

سند ۲:

پیشگاه شاهنشاه آریامهر محبوب

جعفرخان شریف امامی که خیانتش نسبت به اعلیحضرت فقید واضح بوده وقتی که کاخ سنا را شرکت «سیون» می‌ساخت مهندس شریف امامی آن موقع کارپرداز بود و مبالغ زیادی بابت حق و حساب از پیمانکار ساختمان می‌گرفت و اسناد را امضاء می‌کرد و همین طور نسبت به اسناد خرید ده برابر به حساب می‌گذاشت و چون مجلس سنا تمام شد به فکر افتاد که راه دیگری پیدا کند و پولهای مفتی به جیب بزند [.] به همین مناسبت زیرزمین‌های مجلس سنا را که بیش از ۳۰ میلیون تومان خرج لوازماتش شده بود خراب کرد و دو حوض درست کرد که از این راه میلیون‌ها تومان استفاده کرد و حتی می‌خواست که قیمت نورافکن‌ها را ۳ هزار تومان به حساب بیاورد که نتوانست و ۳۰۰ تومان حساب کرد [.] این حوض‌ها که اصلاً لزومی نداشت جلو کاخ حتی جلوه هم ندارند [.] و برای اطاق استراحت اعلیحضرت همایونی که

فقط یك هزارتومان خرجش شده بود یك میلیون تومان حساب کرد و به محرمان‌رازش گفته است که من این پول‌ها را به حساب شاه می‌ریزم [.] و مجری تمام این کارهای فجیع شخصی به نام فخرالدین وفا که رئیس دفترش می باشد و میلیاردها ثروت دارد که آنها را از راه دزدی و تصرف زمین‌های دولتی و بی‌صاحب فراهم کرده و برای اینکه موقعیت خود را با نود سال عمر نزد شریف‌امامی محکم کند در موقع عروسی دخترش هدیه خیلی گرانقیمت به مبلغ دویست هزار تومان تقدیم کرده و تا حالا بهرسید که این میلیاردر تاکنون بابت مالیات دیناری به خزانه دولت داده است یا خیر [،] چون می‌داند حمایت کنندهٔ محکمی مثل جعفر شریف[امامی،] که خودش هم هر روز بیشتر از ده هزار تومان بابت درآمد لبنیات و میوه و تخم‌مرغ و مرغ و غیره دارد که از این سوءاستفاده‌ها به دست آورده [،] وگرنه ارثی از پدرش... به او نرسیده و چون مطمئن است که حسابی در این کشور در کار نیست هرچه می‌خواهد می‌کند [.] استدعا دارد بازرسی صحیح‌العمل و با ایمان که وجدانش را به پول نفروشد بفرستید تا صدق عرایض ثابت گردد.

چاکر [...]

سند ۳:

جناب اجل امجد حضرت آقای علی عنقاء شرح زیر را در مجله *ارمغان* درج فرمایند [نویسنده نامه پس از شرح مفصلی چنین می نویسد:] بطوری که رئیس دفترش سیدفخرالدین وفایی اظهار می‌دارد جعفر شریف‌امامی برای اینکه کسی از میزان ثروت نقدینه‌اش باخبر نشود کلیه پول‌های نقد خود را در بانك‌های سوئیس، فرانسه، ایتالیا، انگلستان و آمریکا امانت گذاشته است. اخیراً هم در اثر ثروت عشق پیریش گل کرده و با خانم‌های سکرتر بنیاد پهلوی و سایر اماکن سروسرّی پیدا کرده و آقای مشایخ و فخرالدین وفایی رئیس دفتر مجلس سنا خلوتگاه‌های خصوصی برای وی ترتیب داده‌اند... بطوری که نامبرده [فخرالدین وفایی] می گوید در موقع عروسی دختر شریف‌امامی یك الماس به قیمت ۱۵۰ هزار تومان هدیه نموده است و حالا هم یك سری ۴۰ هزار تومانی تقدیم کرده است...[نامه فوق در مجله *ارمغان* چاپ نشد و در پرونده ساواك ضبط گردید.]

سند ۴:

[سند زیر نامه فاقد امضاء خطاب به شریف‌امامی است:]

ما تعجب می کنیم که تو چه رُلی بازی کردی که از هیچ و صفر یعنی از تعمیرکنی لکوموتیو، برق آسا این مدارج عالیه را طی کردی. جای عجبی هم نیست. مملکتی که امثال سجادی‌ها که در موقع وزارت دارایی عیال یکی از کارمندان را که خیلی خوشگل بود با اخطار به شوهرش که حالیه دارای مقام عالی در این اجتماع کثیف است که اگر زنش را نیاورد... خاتمه به خدمتش خواهد داد که فردای آن روز خاتم آن مرد باغیرت در دفتر مخصوص وزیر حاضر... مانند دستیار عزیزت مشایخ برای خوشگذرانی و عیاشیت خلوتگاه‌هایی برایت ترتیب می‌داد...

[سند فوق پس از ذکر مواردی از فساد اخلاقی سناتورها چنین پایان می‌یابد:]

خدا واژگون کند این دستگاه شرب الیهود و طاغیه را. به تو ابلاغ می کنیم که اگر دست از دفاع از وفا بر نداری علاوه بر آنکه آن خائن [را] چنانچه مقتضی بدانیم در هر نقطه از اروپا باشد او را از بین ببریم [.] شخص بیشرف ترا هم مانند سگ ولگرد نابود خواهیم کرد [.] این آخرین اخطار است که اگر عمل نکنی پشیمان خواهی شد.

نخست‌وزیر «آشتی ملّی»

با آغاز امواج انقلاب اسلامی ایران، محمدرضاپهلوی در یکی از واپسین تلاش‌های خود، به فراماسونری و استاد اعظم آن، جعفر شریف امامی، متوسل شد و وی را در نقش دیرینش، به عنوان محور تفاهم و «آشتی» سیاست‌های بیگانه مؤثر در ایران، به صدارت رسانید. این زمانی بود که شاه، حوادث توفنده انقلاب را هنوز نیز به سان رقابت‌های گذشتهٔ دوران سلطنتش بازتاب تزاحم کانون‌های قدرت غرب می‌پنداشت. برمبنای این دیدگاه شاه، تمکین وی در برابر سیاست‌های کارتر و صدارت جمشید آموزگار، سبب آزردگی جناحی دیگر شده بود و «دولت آشتی ملّی»! شریف امامی وظیفه ایجاد «تفاهم» و «آشتی» و رفع این آزردگی‌ها را داشت. دربارهٔ تلاش‌های شریف امامی به منظور فرونشاندن امواج انقلاب، در خاطرات فردوست توضیح داده شده است. باید افزود که برخلاف تصور شاه، هرچند شریف امامی طی دوران «شیخوخیت» خود، به عنوان سمبل «آشتی» و «تفاهم» کانون‌های قدرت بیگانه وجهه ای اندوخته بود و لذا می‌توانست نمادی از «آشتی بین‌المللی» به شمار رود، ولی او هیچگاه نتوانست در سطح مردم به عنوان یك چهرهٔ «وجیه‌الملّه» مطرح شود. در رابطه با پایگاه اجتماعی شریف امامی، «اندرز»های مهندس مهدی بازرگان به شاه گویاست:

... با شریف امامی از نزدیك آشنائی ندارم ولی به طوری که از کاظم حسیبی که زمانی رئیس وی بوده شنیده ام ابتدا تکنسین راه‌آهن بوده بعد مهندسی گرفته و از نظر دانشگاهی و معلومات او را فرد مطلعی نمی‌داند. ولی می‌گفت فرد باهوشی است، نظرات دیگران را می‌گرفت و به نام خود بازگو می‌کرد. بطور کلی آقای شریف امامی با توجه به وضع خدمتی‌اش و وابستگی‌اش به فراماسون‌ها و اینکه یك نخست‌وزیر ملّی نیست و پایگاه اجتماعی در بین قشر جوان و روشنفکر که گردانندگی فعالیت‌ها اکنون دست این عده است ندارد، لذا علیرغم داشتن حسن نیّت و مبادرت به مبارزه با فساد، نخواهد توانست آن آشتی ملی را که اعلام کرده انجام دهد [.] از طرفی با وجود اینکه در ابتدا شروع به کار قدم‌های مثبتی برداشت ولی اعلام حکومت نظامی و کشته شدن صدها تن وجهه او را در بین مردم بخصوص مذهبیون پائین آورده است... (بولتن ویژه ساواك. [اظهارات مهدی بازرگان در مصاحبه‌های متعدد با سپهبد ناصر مقدم رئیس وقت ساواك در زمان بازداشت] ـ ۱۳۵۷/۶/۲۸).

جعفر شریف امامی در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱۴ از صدارت استعفا داد و جای خود را به دولت نظامی ارتشبد غلامرضا ازهاری سپرد.

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

نظر به اینکه وضع فعلی کشور و شدت تحریکات ایجاب می نماید که دولت برکنار رفته و جای خود را به دولتی بدهد که بتواند اغتشاشات و اعتصابات را پایان دهد علیهذا استدعا می نماید استعفای دولت را بپذیرند.

نخست وزیر

شریف امامی [امضاء]

۵۷/۸/۱۴

۱۷. آشنایی با چند چهره دیگر

محمدعلی آرشام

محمدعلی درخشی علاّف، فرزند غلامرضا، که بعدها نام خود را به آرشام تغییر داد، در سال ۱۳۰۰ ش. در مشهد به دنیا آمد. او از مهرماه ۱۳۲۱ مسئولیت‌های اطلاعاتی خود را به عنوان افسر مرزبانی رکن ۲ ستاد لشکر ۸ (خراسان) آغاز کرد. فعالیت وی در پادگان بجنورد، در شرایطی که منطقه فوق تحت اشغال ارتش شوروی قرار داشت، سبب شد که آرشام در رابطه با سرویس اطلاعات نظامی انگلیس قرار گیرد و در چارچوب شبکه‌ای از عوامل انگلیس در منطقه به خرابکاری علیه روس‌ها، بویژه قلی‌اوف ـ افسر اطلاعاتی شوروی که در پوشش کنسول شوروی در گنبد عمل می‌کرد، دست زند. در اسناد موجود، گزارشی از آرشام موجود است که طبق آن وی معترف شده که باتفاق اردشیرخان شادلو (از عوامل شوکت‌الملك علم و بزرگ مالك منطقه) فرد ترکمنی بنام موخی را به قتل رسانیده است. آرشام مدعی است که موخی یکی از مأمورین اطلاعاتی شوروی بوده است. طبق همین گزارش، آرشام در شکست ماجرای شورش افسران چهگرا، معروف به «قیام افسران خراسان» (برهبری سرگرد علی‌اکبر اسکندانی)، نقش داشته است.

فعالیت‌های آرشام در خراسان مورد توجه انگلیسی‌ها قرار گرفت. او به تهران احضار شد و محرمانه به آذربایجان رفت و در سال‌های ۱۳۲۴ـ۱۳۲۵ به تشکیل شبکه‌های مخفی در این منطقه دست زد. او پس از این مأموریت مجدداً به مشهد اعزام شد و رئیس تجسّس رکن ۲

لشکر خراسان گردید تا نقش مهم‌تری در فعالیت‌های اطلاعاتی و سیاسی سرویس اطلاعاتی بریتانیا در خراسان داشته باشد. او در دوران دولت دکتر محمد مصدق، از ۱۳۳۱/۵/۱ به آذربایجان منتقل شد و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در این خطه بود. آرشام پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، به عنوان رئیس اطلاعات لشکر خراسان مجدداً به این منطقه وارد شد و در زمستان ۱۳۳۴ به مناسبت مسافرت خروشچف و بولگانین به افغانستان در یك مأموریت سرّی، پنهانی وارد افغانستان شد و به تماس با شبکه‌های مخفی در این کشور پرداخت.

پس از تأسیس ساواك، نخستین ساواك استانی که تأسیس شد در خراسان بود. آرشام در دی ماه ۱۳۳۵ به عنوان اولین رئیس ساواك خراسان منصوب شد و به مدت ۵ سال در این ساواك نقش حسّاسی به عهده داشت. در این زمان زمینه‌های نارضایتی و عصیان در عشایر جنوب احساس شد و آرشام به عنوان یکی از زبده‌ترین عوامل MI-6 در ساواك، در شهریور ۱۳۴۰ رئیس ساواك فارس و بنادر گردید و تا آذر ۱۳۴۱ در این سِمَت بود. طبق گزارش آرشام، فعالیت‌های او در جنوب در سه محور بود: اوّل، مقابله با فعالیت نیروهای ضدرژیم در دانشگاه شیراز؛ دوّم، تشکیل شبکه‌های اطلاعاتی در میان عشایر و گردآوری اطلاعات و تهیه گزارشی جامع از اوضاع فارس. گزارش مشروح فوق به شماره ۹۰۲۷/ دف ۸ مورخ ۱۳۴۱/۵/۲۲ به مرکز ارسال شد و نقش اساسی در پی‌ریزی اقدامات بعدی در سرکوب عشایر داشت. در جریان درگیری مسلحانه عشایر در زمستان ۱۳۴۱ـ تابستان ۱۳۴۲، آرشام که اکنون در تهران بود، بارها در زمینه مسائل فارس با مسئولین نظامی وقت (سپهبد اسماعیل ریاحی ـ وزیر کشاورزی، سپهبد عزیزالله کمال ـ رئیس اداره دوم ارتش و سپهبد عزیزی) به مشاوره پرداخت. سوّمین محور فعالیت‌های آرشام در جنوب تأسیس «انجمن دوستی ایرانیان با شیخ‌نشین‌ها» در فارس بود که پوشش فعالیت‌های برون مرزی ساواك، و در واقع MI-6، در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به شمار می‌رفت. آرشام هم‌چنین در توسعه شبکه‌های فراماسونری در شیراز با دکتر ذبیح قربان همکاری نزدیك داشت و به تأسیس «باشگاه لاینز» در شیراز دست زد و در سال ۱۳۴۱ ریاست این باشگاه را به عهده داشت. آرشام در آذر ۱۳۴۱ ساواك فارس و بنادر را به سرهنگ مسعود حریری تحویل داد و در مرکز (اداره کل یکم ساواك) به کار پرداخت. او پس از طی دورهٔ ویژه اطلاعاتی در آمریکا (سیا)، در ۱۳۴۲/۲/۱۹ رئیس ساواك سیستان و بلوچستان شد و در تاریخ ۱۳۴۵/۶/۹ ریاست ساواك کرمان را به دست گرفت.

در کرمان، آرشام به سرعت به چهره مخوف استان بدل شد و سایر قدرت‌های منطقه را تحت‌الشعاع حضور خود قرار داد، به نحوی که به تأسیس «دانشسرای عالی فنی آرشام» دست

زد. او در سال‌های ۱۳۵۰ـ۱۳۵۷ نقش کم‌نظیری در سرکوب حرکت‌های انقلابی در منطقه فوق ایفاء نمود. با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، آرشام طراح و مبتکر اقدامات وحشیانه و قساوت‌بار در سرکوب انقلاب بود و بویژه در حادثه خونین مسجد جامع کرمان (مهر ۱۳۵۷) نقش اصلی را داشت. در نتیجه، وزیر دادگستری دولت ازهاری برای حفظ «مصلحت» ساواک و آرشام، محترمانه برکناری او را به سپهبد ناصر مقدم توصیه نمود و آرشام در اواخر آذر ۱۳۵۷ برکنار شد. متن سند فوق چنین است:

۱۳۵۷/۹/۲۱ ـ وزارت دادگستری

ریاست محترم سازمان اطلاعات و امنیت کشور

نظر به اینکه گزارش هیئت نمایندگان دولت مأمور به رسیدگی به وقایع روز ۵۷/۷/۱۱ کرمان که نماینده وزارت دادگستری هم عضویت آن را داشته، حاکی است که اهالی و معتمدین محل معتقدند که حمله به مسجد کرمان قبلاً از طرف کمیسیونی مرکب از رؤسای شهربانی و ژاندارمری و ساواک و معاون استانداری طرح و پی‌ریزی شده و هیئت در نتیجه رسیدگی و تحقیقات معموله تشخیص داده که ادامه خدمت آقای آرشام رئیس ساواک در محل به مصلحت خودش و آن سازمان نیست و هرچه زودتر باید جانشین مشارالیه که به تهران احضار شده انتخاب و به صوب مأموریت عزیمت نماید لذا مراتب اعلام می‌شود. خواهشمند است دستور فرمائید بنا به رعایت مصالح مملکتی در انجام پیشنهاد هیئت اقدام و نتیجه را به این وزارت اعلام دارند.

وزیر دادگستری ـ حسین نجفی

ارتشبد فردوست در خاطرات خود آرشام را از معدود مقامات عالی‌رتبه ساواک که به شدت مورد توجه شاهپورجی بودند، معرفی کرده است.

ارتشبد بهرام آریانا

حسین منوچهری (بهرام آریانا) فرزند صدرالدین در سال ۱۲۸۵ ش. در تهران به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۵ ش. در سن ۸۰ سالگی در پاریس درگذشت. او نسب مادری خود را به منوچهرخان معتمدالدوله ارمنی، والی اصفهان، می‌رساند که به علت حمایت از علی محمدباب شهرت دارد و از کارگزاران قسی‌القلب دوران قاجاریه محسوب می‌شود. شهرت معتمدالدوله هم‌چنین به خاطر شقاوت او در سرکوب ایلات و عشایر جنوب، بویژه ایلات بختیاری و ممسنی، است. با توطئه او بود که حسینقلی‌خان هفت‌لنگ به ریاست این ایل رسید و دودمان

اشرافی «خوانین بختیاری» را پایه گذارد.[۱] و همو بود که به همراه فیروزمیرزا، عصیان وسیع طوایف ممسنی فارس را، به رهبری ولی‌خان بکش، بی‌رحمانه به خون کشید.[۲] بگفته مهدی بامداد، منوچهرخان معتمدالدوله خواجه و فاقد اولاد بوده[۳] و لذا دعوی آریانا در انتساب خود به او مشکوك بنظر می‌رسد، ولی بهر روی این ادعا روشنگر سرشت و خلق و خوی این افسر معروف دوران محمدرضا پهلوی است.

حسین منوچهری، که در دانشکده افسری از دوستان صمیمی خسرو روزبه بود، از زمرهٔ افسرانی بود که در سالهای جنگ جهانی دوم ظاهراً به سمت نازیسم و آلمان هیتلری گرایش از خود نشان داد و با «حزب کبود» حبیب‌الله نوبخت همکاری کرد. لذا، با اشغال ایران توسط قشون متفقین، سرهنگ منوچهری نیز به همراه برخی افسران «آلمانوفیل» (مانند فضل‌الله زاهدی، حسن بقائی و نادر باتمانقلیچ) مدت کوتاهی بازداشت شد. در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، سرهنگ منوچهری از وابستگان سرلشکر حسن ارفع، رئیس ستاد ارتش، بود و از اعضاء حزب او، که مهم‌ترین پایگاه دربار و استعمار انگلیس در ارتش محسوب می‌شد، و در دستگاه ارفع، به ریاست رکن یکم ستاد ارتش رسید. سرهنگ حسین منوچهری در سال ۱۳۲۹، به علت گرایشات شدید شووینیستی نام خود را به «بهرام آریانا» تغییر داد و به علت وابستگی به دربار در درجه سرتیپی به فرماندهی لشکر یك گارد شاهنشاهی رسید. او در دوران دولت مصدق به عنوان وابسته نظامی به فرانسه اعزام شد و در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با درجه سرلشکری فرمانده نیروی زمینی و سپس با درجه سپهبدی ژنرال آجودان شاه شد.

با آغاز قیام عشایر جنوب، سپهبد بهرام آریانا در اسفند ۱۳۴۱ توسط شاه با اختیارات تام و با عنوان فرمانده «نیروهای جنوب» به شیراز رفت. او با شیوه‌های خشن، از جمله بمباران شدید مناطق عشایری، موفق شد که تا تابستان ۱۳۴۲ این قیام گسترده را سرکوب کند. نقش آریانا در فرماندهی «عملیات جنوب»، که در زمان خود در رسانه‌های داخلی و خارجی بازتاب وسیع داشت، سبب شهرت او شد و وی بعدها این نقش ضدانسانی را دستمایه مباهات قرار داد و در تشریح آن کتاب‌های *تاریخچه عملیات جنوب* (چاپخانه ارتش، ۱۳۴۲) و *نتایج عملیات جنوب* (اداره خدمات پرسنلی، چاپخانه ارتش) را نگاشت.

---

۱. بهاروند، ص ۲۰۵.

۲. فسائی، ج ۱، ص ۷۶۳ـ۷۷۰

۳. بامداد، ج ۴، ص ۱۵۹

بمباران گسترده عشایر جنوب در زمان خود در نشریات داخلی و خارجی انعکاس یافت و سپهبد کریم ورهرام، استاندار نظامی فارس، اعلام داشت: «تا ۲۴ ساعت دیگر کلیه اشرار یا در بمباردمان نابود و یا در شیراز به دار آویخته می شوند. من حتی اجازه نمی‌دهم اجساد اشرار در شیراز دفن شوند. از اینکه عده ای بیگناه در این بمباران از بین می‌روند، متأثرم، ولی چاره دیگری نیست. سپهبد آریانا بدستور شاهنشاه از امروز سرکوبی اشرار را آغاز کردند.»[۴] پس از انقلاب اسلامی، نقش ضدانسانی آریانا در این منطقه توسط برخی بازماندگان عشایر در نشریات داخلی مطرح شد و وی از پاریس نامه ای به روزنامه *اطلاعات* ارسال داشت. توجه به برخی مطالب این نامه منتشر نشده در شناخت روحیّات این «اعجوبه» نظامی محمدرضا شاهی جالب است:

از ارتشبد دکتر بهرام آریانا
۲ خرداد ۱۳۵۸
به روزنامه *اطلاعات*
پاسخ به برخی یاوه سرائی‌ها [!]

...دزد سر گردنه که تا دیروز راهزنی و آدم کشی می کرد مرا دژخیم می خواند و او و مانند او ابزارهای بی ارزش دست‌های ناپاك پشت پرده هستند، همان‌هایی که نمی‌توانند فرزندان پاك و شایسته و میهن‌پرست این سرزمین [!!] را با پیشینهٔ بس درخشان [!!] ببینند. مَردَك [!] می نویسد که من عشایر پارس را بمباران کردم [؟!]... در پایان زمستان سال ۱۳۴۲ خورشیدی آشوب بزرگی در یك بخش گسترده ای در جنوب ایران که استان اصفهان، پارس، خوزستان را در برمی‌گرفت برپا خواست. شورشیان ژاندارم‌ها را کشتند و پاسگاه‌ها را خلع سلاح کرده، جاده‌ها را بستند و روستاها را یغما کرده بودند [؟!] و یگان‌های ارتش هم در برابر شورشیان نتوانسته بودند کاری از پیش ببرند، تا اینکه ناگزیر من به فرماندهی نیروهای جنوب برگزیده شدم و فرمان یافتم که شورشیان را خلع سلاح و آرامش را به آن استان‌ها بازگردانم. شورشیان که شماره تیراندازان آنها پیرامون ۱۰ هزار نفر بود در کوهستان‌های سخت و سر به آسمان کشیده جایگزین شده و هر بار پس از تاخت به راه‌ها... و دستبرد به یگان‌های ارتش به آشیان‌های سرسخت و دست نیافتنی کوهستانی خود پناه می بردند... آرایش جنگی شورشیان بدین گونه بود:

- تیراندازان بویراحمد پائین به سرپرستی عبدالله ضرغامپور
- تیراندازان بویراحمد بالا به سرپرستی ناصر طاهری
- تیراندازان کوهمره سرخی به سرپرستی حبیب شهبازی
- تیراندازان ممسنی

۴. *کیهان*، ۱۳۴۱/۱۲/۲۲

- چریک‌های موصلو زیر فرمان خوردل موصلو
- چریک‌های گورکانی....

آریانا پس از تکرار مطالبی، که در *تاریخچه عملیات نظامی* جنوب درج شده، سرکوب خونین عشایر جنوب را افتخار بزرگ خود می‌داند و می‌نویسد:

من بزرگترین خدمت را در این نبردها به ایران زمین کردم... من درجه ارتشبدی را در سالن نگرفتم. من در پایان عملیات ۱۰۵۰۰ قبضه اسلحه ضمن زدوخورد از اشرار گرفتم و پس از پایان نبردها این شمارش به ۲۷۰۰۰ قبضه رسید. اینها داستان سرائی نیست، همه مدارک در نیروی زمینی ارتش وجود دارد...

آریانا، که به گواه اسناد با خدعه و فریب سران عشایر فارس را «تأمین» داد و با واسطه برخی افراد «موجّه» و ارسال قرآن توانست آنها را به شیراز کشانیده و دستگیر و سپس تیرباران کند، در این نامه مدعی است:

من با هماوردان خود با مردانگی رفتار کردم [!] و جز ۶ تن از آنها که انگیزه این کشت و کشتارها بودند، به همه... بخشش همگانی (عفو عمومی) دادم و به آن ۶ تن هم هیچگونه زینهار ندادم و گفتم که این دادگاه‌های ارتشی است که باید سرنوشت شما را روشن کند...

بهر روی، نقش جنون‌آمیز آریانا در قتل‌عام عشایر جنوب موردتوجه سرهنگ گراتیان یاتسوویچ، رئیس سیا در ایران که در فروردین ۱۳۴۲ بهمراه رابرت کومر، کارشناس برجسته «سیا» در «جنگ روستایی»، در فارس حضور مستقیم داشت، و هیئت مستشاری آمریکا در ارتش و محمدرضا پهلوی قرار گرفت و وی به درجه ارتشبدی رسید. به توصیه آمریکایی‌ها، آریانا در ۱۳۴۴/۹/۳۰ به جای ارتشبد حجازی رئیس «ستاد بزرگ ارتشتاران» (عالی‌ترین پست نظامی کشور) شد و در اطلاعیه‌ای که بدین مناسبت در جرائد درج گردید، «خدمات» آریانا در سرکوب عشایر جنوب عامل اصلی این انتصاب ذکر شد.

آریانا در دوران ریاست ستاد ارتش به تقویت «حزب آریا»، برهبری هادی سپهر که دارای تمایلات شووینیستی بود، دست زد. جاه‌طلبی‌ها و هرزگی‌های اخلاقی آریانا، که ارتشبد حسین فردوست بدان اشاره دارد، عناد و کینه برخی امرای ارتش را برانگیخت و ظاهراً توسط آنان توطئه سازمان‌یافته‌ای علیه او آغاز شد. طبق اسناد ساواک منحله، از تیرماه ۱۳۴۶ شایعه وسیعی در سراسر کشور، بویژه آذربایجان، پخش شد که گویا آریانا به همراه تیمسار باتمانقلیچ و در ارتباط با وابسته نظامی الجزایر در تهران قصد کودتا دارد! این شایعه از کانال‌های مختلف به «دفتر ویژه اطلاعات» منعکس می‌شد و از طریق فردوست به اطلاع محمدرضا پهلوی می‌رسید. دامنه این توطئه، که ظاهراً رادیوی «پیک ایران» (ارگان حزب توده) نیز به آن دامن

می‌زد، تا بدانجا رسید که شایعه دستگیری بیش از یکصد افسر در رابطه با «کودتای آریانا» منتشر شد! علیرغم کذب بودن این شایعات و تکذیب مکرر آن توسط عوامل ساواک، مستشاران آمریکایی و شاه، به دلیل گسترش نارضائی در ارتش، حضور بیشتر آریانا را صلاح ندانستند و او در نیمه اردیبهشت ۱۳۴۸ از سمت ریاست ستاد ارتش برکنار شد و ارتشبد فریدون جم جایگزین او گردید. ساواک در گزارش مورخ ۱۳۴۸/۲/۲۱ اعلام کرد که «تعویض ارتشبد آریانا (رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران) در میان طبقات جوان ارتش با حسن اثر تلقّی شده و افراد مختلف این تغییر را با خوش‌بینی تلقی کرده‌اند.»

برکناری آریانا، شایعات دیرینه علیه او را توسعه داد و مسئله در جرائد خارجی بازتاب یافت. رژیم‌های وقت مصر و عراق در چارچوب ستیز خود با رژیم شاه به این شایعه دامن می‌زدند. نشریه فرانسوی زبان *لوریان*، چاپ بیروت، انفصال آریانا را به علت «اختلاف نظر او با شاه در مسئله تشکیلات ارتش» عنوان کرد و نشریه *پاتریوت*، چاپ دهلی‌نو، بنقل از خبرگزاری خاورمیانه مصر علت آن را مخالفت آریانا با سیاست شاه در خلیج فارس دانست و این مسئله در یکی از سخنرانی‌های صالح مهدی عمّاش، نخست‌وزیر وقت عراق، نیز مطرح شد!

ساواک برای مقابله با این شایعه به تکاپو افتاد. نواب، رئیس ساواک تهران، در تاریخ ۱۳۴۸/۳/۱۸ به اداره کل سوم چنین نوشت:

> تیمسار ریاست معظم ساواک [نصیری] ذیل گزارش خبر [شایعه فوق]... پی‌نوشت فرمودند: (ارتشبد آریانا مورد محبت شاهنشاه آریامهر است و ماهیانه کسری زندگی او به فرمان شاهنشاه طبق حقوق فعلی [حقوق ریاست ستاد ارتش] تأمین می‌شود و اتومبیل ارتشی هم در اختیار دارد). با توجه به پی‌نوشت تیمسار ریاست معظم ساواک و اینکه موضوع تحت تعقیب قرار گرفتن و حتی اعدام ارتشبد آریانا در افواه عمومی شایع می‌باشد، بنظر این ساواک اصلح است طی مراسمی از خدمات گذشته افسر مزبور تجلیل و موضوع از طریق رادیو و تلویزیون و نشریات به اطلاع همگان برسد تا بدینوسیله شایعات موجود خنثی شود.

در پی این توصیهٔ ساواک، به منظور خنثی ساختن شایعات در تاریخ ۱۳۴۸/۳/۱۹ ارتشبد فریدون جم، رئیس جدید ستاد ارتش، ضیافت شامی برای تودیع با آریانا در باشگاه افسران ترتیب داد و خبر آن در رسانه‌های عمومی وسیعاً منعکس شد. در این ضیافت، جم به نمایندگی از شاه از آریانا به شدّت تجلیل کرد و «فرمان همایونی مبنی بر رضامندی خاطر خطیر ملوکانه» و هدایائی به وی اهداء نمود. مدت کوتاهی بعد، آریانا بازنشسته شد. متن فرمان شاه چنین است:

با تأیید خداوند متعال ما محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران در این موقع که ارتشبد بهرام آریانا به افتخار بازنشستگی نائل می گردد به موجب این فرمان همایونی مراتب رضامندی خود را به پاس خدمات گذشته مشارالیه ابلاغ می نمائیم. ۱۳۴۸/۴/۱

آریانا در مراسم جشن بازنشستگی خود سخنانی ایراد کرد و برنامه خود را پس از بازنشستگی نگارش کتابی در ترسیم «ایدئولوژی ارتش ایران» اعلام داشت. به زعم آریانا این «ایدئولوژی» چنین است:

نخستین سفارش من این است که در آرتش ایدئولوژی را که بر مبنای فلسفه شاهنشاهی [!] است و هم اکنون در دانشکده ها و دانشگاه های آرتش آموخته می شود پشتیبانی بفرمایند. از ۳ سال قبل این فلسفه [!] که در خون نژاد ایرانی بطور طبیعی وجود داشته و دارد [!] تنظیم و نوشته شده و هم اکنون بطور دیالکتیك [!] تدریس می شود و این موضوع اهمیت شایان دارد، زیرا در دنیای امروز همانطور که در جنگ دوم دیدیم، هیچ ارتشی بدون داشتن ایدئولوژی نمی جنگد.[۵]

علیرغم این نمایش تبلیغاتی، تحمّل بازنشستگی برای این عنصر جاه طلب بسیار دشوار بود. ثریا عصار، همسر دوم آریانا، بعدها گفت:

وقتی تیمسار بازنشسته شد برایش خیلی غیرمنتظره بود. تیمسار گفت: من کسی بودم که در روز ۲۸ مرداد در برابر این همه دشمن روی تانك رفتم و برای ملّت نطق کردم در حالیکه بقیه اطرافیان اعلیحضرت خود را قایم کرده بودند. من کسی هستم که همیشه پایبند این می باشم که ایران باید شاهنشاهی باشد و به سلطنت پهلوی افتخار می کنم و از مریدان رضاشاه هستم. پس چگونه ممکن است به پسر او خیانت کنم.

گفته فوق توسط منبع خبری ساواك گزارش شد و فردوست در زیر آن چنین نوشت:

تیمسار آریانا ۲۸ مرداد در تهران نبود که روی تانك سوار شود. این حرف های زنانه است.

بهرروی، آریانا پس از بازنشستگی رنج کار در ترسیم این «ایدئولوژی»! را بر خود هموار نکرد و ترجیح داد که به فعالیت‌های «نژادی» و «دیالکتیکی» مطبوع تری بپردازد و به شکل بی پروائی به هرزگی ها و عیاشی های دیرین خود دامن زد. او که در دوران فقر و جوانی و در درجه ستوان یکمی با دختر سیاه چرده و بدمنظر فهیم‌الملك (فهیمی) ازدواج کرده بود، اینك در سن ۶۳ سالگی با عنوان شامخ ارتشبدی و غوطه ور در ثروت بادآورده ای که از عطایای «پدر تاجدار» به وی رسیده بود، هوس تجدیدفراش کرد و با دختر کم سن و سال و زیبایی ازدواج نمود و نام او را از ثریا به «آریانوش» تغییر داد! در تاریخ ۱۳۴۸/۴/۴، ساواك از مجلس ازدواج

۵. *ندای ایران نوین*، ۱۳۴۸/۴/۲

آریانا چنین گزارش داد:

۴۸/۴/۳ مراسم ازدواج ارتشبد بازنشسته آریانا و دوشیزه ثریا عصار برگزار شد. در این مراسم ارتشبد آریانا مست بود و مرتباً دست به حرکات ناشایستی می‌زد. هنگامی که از او خواستند جهت مدعوین صحبت نماید، اظهار نمود من فقط راجع به همسرم ثریا صحبت می‌کنم. سپس سرگرد عصار یکی از اقوام عروس صحبت کرد و نسبت به شاهنشاه ابراز وفاداری نمود، ولی ارتشبد آریانا عکس‌العملی از خود نشان نداد و در پایان مراسم شمشیری آورده و ارتشبد آریانا کیك را با آن بریدند.

رفتار آریانا در نخستین ماه‌های پس از تجدیدفراش بسیار وهن‌آور است. او که با بازنشستگی عطش جنون‌آمیز خود را به قدرت سیراب ناشده می‌بیند، تظاهر بیش از پیش به هرزگی را دستمایه ارضاء روح بیمار خود می‌سازد. درج گزارش زیر، با پوزش عمیق از خواننده ارجمند به خاطر مضامین زننده آن، به منظور ترسیم این روان آلوده و منحط ضرور است:

برابر گزارش... در یك مجلس میهمانی خانم آریانوش (همسر ارتشبد بازنشسته آریانا) و چند نفر از اقوامشان با لباس محلی بختیاری شرکت کرده بودند. یادشده از همسرش خواست تا با آهنگ تار آقای امیرحیاتی رقص بختیاری اجرا کند. پس از اجرای رقص، وی از درویش امیرحیاتی خواستند تا آهنگی را که خرها به حج می‌روند و روی سنگ حجرالاسود را می‌بوسند، بخواند. نامبرده در مجلس فوق اظهار داشت: در روی زمین موجود دوپا زیاد است ولی انسان واقعی کم است. می‌گویند جمعیت ایران ۲۷ میلیون است... ولی نمی‌گویند آریانا دوتا است. آریانا یکی است و دوم ندارد که با آن مقیاس کرد. در ادامه مجلس، با پخش آهنگ‌های محلی خانم‌ها و آقایان بختیاری رقص‌های محلی اجرا کردند و مشارالیه در بین مطالبی که ایراد می‌کرد نفرت عمیقی به اعراب از خود نشان می‌دادند و حتی وقتی خانم آریانوش از آقای امیرحیاتی خواستند تا آهنگ «علی جویم» را بخواند، سخت مخالفت کردند و از آریانوش خواستند دیگر مرتکب چنین اشتباهی نشوند و گفتند اسم عرب در خانه من برده نشود. عرب سوسمارخور و پابرهنه به جائی رسیده که هوس تاج کیان کرده، تف به روی عرب کثیف.

در گزارش دیگر، نفرت شدید آریانا از فرهنگ اسلامی مردم ایران چنین دیده می‌شود:

۴۹/۲/۲۲ ضیافتی با شرکت ۶ نفر در منزل ارتشبد بهرام آریانا ترتیب یافت... تیمسار اظهار داشت این یك کتاب آسمانی می‌باشد (منظور *شاهنامه* است) چون من به زبان فارسی خیلی علاقمند هستم و در ضمن مخالف خط کنونی فارسی هستم و معتقدم که باید زبان فارسی به خط لاتین نوشته شود چون خط فارسی ۲۴ عیب دارد و نمی‌دانم چرا مسئولین توجه نمی‌کنند... من در زمان تصدّی خودم در ارتش در مورد زبان دگرگونی به وجود آوردم و اکثر لغات عربی را بیرون کشیدم... بین خودمان باشد اگر خط لاتین شود ارتباط ما با اعراب قطع

خواهد شد، چون ما هر جمله‌ای را که بخواهیم بنویسیم باید به سراغ زبان عربی برویم... طبقه آخوند همیشه برای اینکه دکانش تخته نشود از افکار پوسیده حمایت می‌کند...

رفتار آریانا در این دوره، که حتی ساواك نیز آن را «ناشایست» ارزیابی می‌کرد، سبب شد تا وی به اشارهٔ غیرمستقیم شاه از کشور خارج شود و در پاریس اقامت گزیند. نمونه‌هائی از عقاید آریانا در این دوران، براساس اسناد ساواك، چنین است:

در سال ۱۳۵۱ برابر گزارشی، دکتر رفیعی جریان حمله چریك‌های عرب به خوابگاه قهرمانان اسرائیلی در مونیخ را برای تیمسار تعریف کرد. تیمسار که در جریان نبود سخت ناراحت شد و ضمن محکوم کردن عملیات چریکی اعراب اظهار داشت: ملّت عرب هیچوقت خوی وحشیگری را از دست نمی‌دهد و الآن ملتی شدند که مزاحم امنیّت جهان هستند و این عمل واقعاً وحشیانه بود. من چند سال قبل بطور غیررسمی به اسرائیل رفتم. وقتی هواپیما به مرز اسرائیل رسید کلاً سبز و خرم بود. اسرائیل واقعاً یك ملّت زنده هستند و در هر موردی که فکر کنید پیشرفت کردند و دارند عظمت قبلی خود را که استحقاق آنهاست به دست می‌آورند.

و در گزارش دیگر چنین می‌خوانیم:

خانم آریانوش در جلسه‌ای اظهار داشته: بهائی‌ها خیلی به تیمسار همسرم علاقه دارند، چون جد مادری تیمسار منوچهرخان والی اصفهان بود که باب را پناه می‌دهد. تیمسار آریانا نیز در ادامه اظهار نموده: جالب اینجاست که باب مرگ زودرس منوچهرخان را پیش‌بینی می‌کند و درست از آب درمی‌آید... دین اسلام یك دین سیاسی است و برای جامعه ما خطرناك شده.

آریانا پس از ۷ سال عیاشی لجام‌گسیخته در پاریس، با انقلاب اسلامی ایران مواجه شد. سرویس‌های اطلاعاتی غرب، که در میان عناصر نظامی ورشکسته رژیم گذشته موجودی جاه‌طلب‌تر از آریانا نمی‌شناختند، به سراغ او رفتند و با وعیدهای فراوان دال بر سقوط قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی ایران، کوشیدند تا مجدداً رویای دیرینهٔ ناپلئونی را در این کاریکاتور نظامی زنده کنند. بدین ترتیب، آریانا با یك میلیون دلار اعتباری که سِرشاپور ریپورتر در اختیار او گذارد، در رأس یکی از نخستین گروهك‌های سلطنت‌طلبی قرار گرفت که خرابکاری مسلحانه را در مرزهای شمال غربی ایران هدف قرار داده بود. آریانا که با پول امپراتوری روچیلدها و صهیونیسم جهانی تقویت و تسلیح می‌شد، نخست با حمایت رژیم عراق مرکز فعالیت خود را در شهریار ولی عراق (جنوب شرقی کرکوك) قرار داد و به همراه افرادی چون سردار جاف، دکتر حسن جاف و سروان مختاری برای آموزش نظامی ضدانقلابیون اردوگاهی تأسیس کرد. در پی تجاوز نظامی رژیم عراق به ایران انقلابی، آریانا توانست از طریق سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس حمایت دولت ترکیه را جلب کند و مرکز گروه خود را در شهر مرزی وان قرار دهد و این در حالی بود که نخست‌وزیر ترکیه در دیماه ۱۳۶۰

(ژانویه ۱۹۸۱) رسماً حضور ضدانقلابیون مسلح ایرانی را در خاك ترکیه تکذیب کرد! بدینسان، گروهك «ارتش آزادیبخش ایران» (آرا) با حضور قریب به ۳۰۰ نفر از وابستگان امنیتی و نظامی رژیم ساقط شده پهلوی به خرابکاری مسلحانه علیه انقلاب اسلامی ایران پرداخت. در رأس این گروه، آریانا و ارتشبد غلامعلی اویسی و فردی بنام جمشید حسنی (لیسانسیه حقوق از دانشگاه تهران) قرار داشتند و توسط محمود فروغی (پسر ذکاءالملك فروغی) ارتباط آنان با رضا پهلوی تأمین می شد و افرادی چون دکتر خلیلیان، دکتر معین‌زاده، مهندس افزارمنش (استاد سابق دانشگاه) و آرش اسپهبدی (آرشیتکت) و فریبا روانبخش (مسئول سازمان جوانان ناسیونالیست) در این رابطه فعال بودند. پس از چندی میان آریانا و اویسی اختلاف پدید شد. بنوشته نشریات ضدانقلاب در خارج از کشور، پس از دریافت ۸ میلیون دلار وجه از سرویس‌های اطلاعاتی غرب، در هتل بزرگ آنکارا میان «ژنرال»ها و همسرانشان بر سر تقسیم پول فوق اختلاف درگرفت و به نزاع آنان انجامید!

بدینسان، آخرین تلاش بقایای «ژنرال»های رژیم پهلوی به افول گرائید و در کارزار رقابت‌ها و نزاع‌های شدید بر سر تقسیم واپسین میراث رژیم وابسته و منحط پهلوی در سال ۱۳۶۲ به رکود کامل کشیده شد و تنها دستاورد آن برای سرویس‌های جاسوسی غرب سیاههٔ حداقل ۱۰ میلیون دلاری هزینه‌های بر بادرفته آن بود! این افول با نام ارتشبد سابق بهرام آریانا در پیوند است.

جلال آهنچیان

سند بیوگرافیك ساواك، مورخ ۱۳۴۹/۹/۷، جلال آهنچیان را چنین معرفی می کند:

جلال آهنچیان، فرزند حاج سیدرضا متولد ۱۳۰۴، مدیرعامل شرکت ایران هلس و شرکت گلدن موکت و مدیرمؤسسهٔ آهنسا، دارای ۴ فرزند می باشد و سن حقیقی وی ۵۶ سال می باشد. پدر نامبرده از تجار معروف آهن در ایران بوده که در زمان حیات خود احتیاجات ساختمانی کاخ های سلطنتی را انجام می‌داده و جلال نیز در آن موقع با پدر خود همکاری داشته و در اثر رفت و آمد به دربار شاهنشاهی با عده ای از کارمندان دربار منجمله آقایان آتابای، علی ایزدی، سرلشکر بوذرجمهری و فتح اعظم آشنایی پیدا کرده است. بعد از وقایع شهریورماه سال ۱۳۲۰ مدتی آهنچیان در شهرستان قم به امور کشاورزی اشتغال داشته است. در سال ۱۳۲۸ حاج سیدرضا آهنچیان فوت نموده و چون مرد خیّری بوده موقوفات زیادی از وی باقی مانده که از جمله آنها زمین مسجد آیت‌الله بروجردی در قم می باشد. جلال بعد از فوت پدرش شخصاً

مشغول کار تجارت شده و امرارمعاش می نماید. وی دارای ۴ دختر می باشد شیرین و نسرین در آمریکا مشغول تحصیل و ۲ نفر دیگر در تهران مشغول تحصیل می باشند. شیرین در آمریکا در رشته اقتصاد تحصیل می نماید و اخیراً با مهندس سپهپور که وی نیز در آمریکا مشغول تحصیل می باشد ازدواج نموده و نسرین در رشته منشی گری تحصیل می نماید. همسر جلال آهنچیان از خانوادهٔ اخوان فرشچی می باشد. جلال دومین فرزند پدرش بوده و دارای ۵ برادر و ۲ خواهر می باشد. برادران وی به غیر از جواد آهنچیان که کارمند وزارت منابع طبیعی است به کار آزاد و تجارت اشتغال دارند. جلال با اکثر امراء ارتش شاهنشاهی و رجال دوستی و معاشرت نزدیك دارد که از جمله آنها ارتشبد جم، ارتشبد صنیعی، ارتشبد اویسی، سپهبد فردوست، سپهبد خسروانی، سپهبد مبصر و آقایان گلسرخی وزیر منابع طبیعی، زاهدی وزیرکشور، پرتو وزیر دادگستری، علی ایزدی رئیس دفتر والاحضرت اشرف پهلوی [می باشند]. ضمناً جلال فردی است رفیق باز، مورداعتماد، خوش مشرب، تا حدی ساده لوح و خوش قلب و فوق العاده علاقمند به شاهنشاه آریامهر و خاندان جلیل سلطنت و به امور سیاسی ظاهراً از خود علاقه ای نشان نمی دهد.

در پرونده آهنچیان اسناد متعددی دربارهٔ روابط او موجود است که نمونه آن به شرح زیر می باشد:

برابر تحقیقات انجام شده جلال آهنچیان با مهدی باتمانقلیچ صاحب فعلی هتل اینترناسیونال و نماینده پیشین مجلس شورای ملی سابقه دوستی دیرین داشته و روابط نزدیکی با یکدیگر دارند. پسر مهدی باتمانقلیچ به نام فریدون باتمانقلیچ صاحب قصر یخ می باشد و برادر مهدی باتمانقلیچ [،] سپهبد [نادر] باتمانقلیچ است. (سند ساواك ـ ۱۳۴۹/۹/۵).

سرلشکر محمدحسن اخوی

محمدحسن اخوی، فرزند اسماعیل، در سال ۱۲۸۷ ش. در تهران به دنیا آمد. او در سال ۱۳۰۷ وارد خدمت نظام شد و در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۱ در درجه سرلشکری بازنشسته گردید. مهم‌ترین مشاغل نظامی اخوی به شرح زیر است: ۱۳۲۴ ـ رئیس رکن دوم ستاد ارتش (در دوران ریاست سرلشکر حسن ارفع بر ستادارتش)، ۱۳۲۴ ـ رئیس دایرهٔ ۲ فنی اداره باربری ارتش (در دوران ریاست رزم‌آرا برستاد ارتش)، ۱۳۲۹ ـ رئیس ستاد لشکر اهواز، ۱۳۳۰ ـ معاون اداره موتوری ارتش و سپس معاون اداره صنایع نظامی، ۱۳۳۲ ـ رئیس ادارهٔ موتوری ارتش، ۱۳۳۳ ـ رئیس هیئت وابسته نظامی ایران در ترکیه و یونان و یوگسلاوی، ۱۳۳۴ ـ فرمانده گارد مسلح جنگل، ۱۳۳۸ ـ رئیس دادگاه عادی ویژه دادرسی ارتش.

همانگونه که ارتشبد حسین فردوست بیان داشته، اخوی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ از ارکان باند سرلشکر حسن ارفع در ارتش بود و مغز متفکر این گروه وابسته به اینتلیجنس سرویس بریتانیا محسوب می شد و در تحکیم مواضع عناصر وابسته به انگلیس در ارتش و توطئه های مفصل این دوران سهم اساسی داشت. ارتشبد فردوست در این خاطرات هم چنین نقش اخوی را به عنوان طراح عملیات کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ فاش ساخته است. در زمینه نقش اخوی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دو مأخذ انتشار یافته: وصیت نامه سرگرد دکتر اسماعیل علمیه، بازجوی افسران کودتاچی در پی شکست کودتای ۲۵ مرداد و خاطرات سرهنگ حسینقلی سررشته، مأمور دستگیری اخوی.

سرگرد دکتر علمیه شرح می‌دهد که در پی دستگیری سرهنگ زند کریمی، از عوامل کودتا، توسط وی نقش اخوی لو رفت و دستور دستگیری او صادر شد. ولی اخوی، که ظاهراً به شدت ترسیده بود، با تظاهر به بیماری و ندامت و به توصیه سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش دولت مصدق، از دستگیری رهایی یافت. سرگرد علمیه اعترافات زند کریمی را چنین بیان داشته است:

> سرهنگ ستاد اخوی وی را دیده با او در شمیران نزد سرهنگ فرزانگان رفته و سه نفری با هم به تهران آمده به سفارت آمریکا رفته (روز ۳۲/۵/۱۴ دو روز بعد از رفراندوم تهران) در آنجا طرح عملیات و کارها ریخته می شود. دوباره یکروز دیگر سرهنگ اخوی و وی و سرهنگ فرزانگان با آن آمریکائی در کیلومتر ۱۹ جاده کرج، به باغ تیمسار باتمانقلیچ رفته و در آنجا باز تهیه طرح ها را در نزد وی که می بایست رئیس ستاد ارتش آینده کشور شود ریخته...[۶]

سرگرد علمیه می افزاید:

> در مورد سرهنگ اخوی چون تشکیل جلسات در خانه وی محرز بوده اینجانب دستور دستگیری وی را داده بودم، ولی نامبرده بیمار بود یا خود را به بیماری زده بود، دستور داده شد او را به بیمارستان منتقل نمایند که بلافاصله بازجوئی و در آنجا بازداشت گردد ولی رئیس ستاد ارتش [سرتیپ ریاحی] به دادستان دستور داده بود که چون من به سرهنگ اخوی خیلی خدمت کرده ام و او را به این مقام رساندم و او فعلاً خیانت کرده و پشیمان شده است ممکن است فشار بیاورند در بازجویی خودکشی نماید، فردا بازجویی گردد... در آخر آن روز دادستان به من گفت که سرهنگ اخوی در ستاد ارتش پیش رئیس ستاد رفته بود، خیلی متأثر بوده و گریه می کرده جریان سرهنگ فرزانگان و سفارت آمریکا را کلیتاً گفته بود، ولی اظهار کرده بود که چون به شما... خیانت کرده ام در مقابل خدمت هایت که خود را انتحار می کنم. هفت تیر گذاشته به مغز خودش که رئیس ستاد ترسیده بود و گرفته بود، آن هم به زحمت به طوری که دست رئیس ستاد

۶. نجاتی، ص ۵۲۴

زخمی شده بود... اینکه رئیس ستاد دستور داده بود که همان روز از سرهنگ اخوی بازپرسی نشود، با توجه به این سابقه بوده که می‌ترسید خود را بکشد...[۷]

سرتیپ ریاحی‌نیز طی نامه‌ای به سرهنگ غلامرضا نجاتی (مورخ ۸ مهر ۱۳۶۵) ضعف اخوی و تظاهروی به ندامت و خودکشی را تائید کرده است.[۸]

سرهنگ حسینقلی سررشته ماجرای دستگیری اخوی را چنین شرح می‌دهد:

... مأموریت پیدا کردم سرهنگ حسن اخوی را دستگیر کنم. به منزل او در خیابان نیاوران رفتیم و مشاهده کردیم روی تخت خوابیده است. سرهنگ اخوی گفت: از دیشب به مرض اسهال دچار شده‌ام و قادر به حرکت نیستم. از همان جا به ستاد ارتش تلفن کردم و کسب تکلیف نمودم. سرتیپ ریاحی گفت: او را تحت‌الحفظ در بیمارستان شماره یك ارتش بستری کنید. طبق دستور عمل کردیم و او را به بیمارستان بردیم. تا پایان روز ۲۵ مرداد، عدهٔ زیادی از جمله نعمت‌الله نصیری و باتمانقلیچ در زندان بودند. این دو از کثرت ترس قادر به غذا خوردن نبودند و نصیری مرتب می‌گفت: خودش [محمدرضاپهلوی] فرار کرد ما را گیر انداخت...[۹]

سرهنگ سررشته به دلایل متعدد، از جمله ممانعت از دستگیری اخوی، سرتیپ ریاحی را به خیانت به مصدق متهم می‌کند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اخوی به درجه سرتیپی نایل شد و به علت نقشی که در طراحی عملیات کودتا و اشرافی که برسهم افراد در این عملیات داشت، به ریاست کمیسیون اعطاء نشان‌های کودتا منصوب گردید. او در سال ۱۳۳۶، در دولت دکتر منوچهر اقبال برای مدتی به وزارت کشاورزی رسید و به گفته فردوست، تحت تأثیر کشاورزی ژاپن با طرح «اصلاحات ارضی» مخالفت نمود و ظاهراً به همین دلیل برکنار و دکتر جمشید آموزگار جایگزین او شد.

سرلشکر محمدحسن اخوی فراماسون و عضو لژهای «پهلوی» و «همایون» بود. درمیان اسناد موجود، ۱۶ سند در زمینه سوءاستفاده‌های مالی وی موجود است. باید افزود که بخشی از پروندهٔ وی در ادارهٔ دوم ستاد ارتش در سال ۱۳۵۴ به طرز مرموزی امحاء گردیده است. اخوی پس از انقلاب در آمریکا (کالیفرنیا) اقامت گزید و در سالهای ۱۳۶۷ ـ ۱۳۶۸ به انتشار مقالاتی در دفاع از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان ـ سیّدضیاء پرداخت.

---

۷. همان مأخذ، ص ۵۲۵

۸. همان مأخذ، ص ۶۰۰ ـ زیرنویس.

۹. سررشته، ص ۱۱۲

سرلشکر حسن ارفع

سرلشکر حسن ارفع از چهره‌های مؤثر و درجه اول سیاسی و اطلاعاتی سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ می باشد، که در خاطرات فردوست جایگاه و نقش او توضیح داده شده است. ارفع بنیانگذار جریانی در ارتش است که با پیوند به استعمار بریتانیا و دربارپهلوی مشخص می گردد و همین جریان متشکل بود که در دهه‌های بعد حضور خود را در صحنه‌های سیاسی و نظامی ایران نشان داد، چهره هایی چون ارتشبد بهرام آریانا را پدید ساخت و برفرهنگ ارتش شاهنشاهی تأثیرات جدّی گذارد.

پدر حسن ارفع، به نام میرزا رضاخان (یونس)، ملقب به «دانش»، «ارفع الدوله»، «پرنس ارفع» و القاب دیگر، از چهره‌های مرموز و عجیب دوران قاجاریه است. رضا، پسر حاج شیخ حسن، صراف ایروانی، است که بگفته مهدی بامداد، یك کاسب جزء بوده است.[۱۰] حسن ارفع در خاطراتش مدعی است که جدّش (میرزاابراهیم) وزیرخان ایروان بوده و به دلیل تسلط روسها براین خطّه پسرش (شیخ حسن) به تبریز مهاجرت کرد![۱۱] بهرروی، رضا به خدمت دولتی راغب بود و لذا به تهران رفت و میرزا محمودخان علاءالملك، زمانیکه به سمت کارپرداز اوّل (سَرکنسول) ایران در تفلیس معین شد، همشهری خود، رضا، را به عنوان نوکر و پیشخدمت به تفلیس برد و او در حین خدمت زبان روسی را آموخت و از نوکری شخصی به مترجمی و سپس به نیابت (کنسولیاری) ایران در تفلیس رسید. احتمالاً در همین زمان بود که پیوندهای مرموز این خانواده با محافل قدرتمند و پنهانی در اروپا آغاز شد. رضا با ملکم‌خان ناظم‌الدوله آشنایی یافت و توسط او «دانش» نامیده شد و پس از چندی «دانش» را تخلّص شعری و «ارفع» را نام خانوادگی خود قرار داد.[۱۲] میرزارضاخان به علت وصلت با خانوادهٔ علاءالملك و پیوند با ملکم پیشرفت کرد و پس از چندی توسط مظفرالدین میرزا (ولیعهد) به سمت آجودانی خاصه منصوب شد. او در جریان تحدید حدود مرزهای ایران در خراسان به عنوان مترجم حضور داشت و با دریافت مبالغی رشوه از روسها ثروتی اندوخت. میرزارضاخان بعدها به ناصرالدینشاه نزدیك شد و در مناصب متعدد جای گرفت و از این راه ثروت‌ها انباشته ساخت، که شمّه ای از آن درشرح *حال رجال ایران*(مهدی بامداد) بیان شده است. او مدتی سفیر ایران

۱۰. بامداد، ج ۱، ص ۵۰۷

11. Arfa, P. 1 - 2.

۱۲. بامداد، ج ۱، ص ۵۰۸

در سن پطرزبورگ و استامبول و مدتی نیز نماینده ایران در سازمان ملل متفق بود.

احتشام‌السلطنه در خاطراتش می نویسد که میرزارضاخان اصلاً از مردم قفقاز و مردی خوش صحبت و مجلس آرا و شوخ و شنگ و خوش برخورد است و با همین وسایل در مسافرت ناصرالدینشاه به فرنگ با رئیس الوزراء (امین‌السلطان) و عملهٔ خلوت، از جمله ملیجك، همه قسم محرمیت پیدا کرد، در شب گردی‌ها و ولگردی‌ها راهنمای ایشان شد و به علت آشنایی کامل با زبان روسی مورد توجه مخصوص شاه قرار گرفت و بعدها هرچند یکبار به مقام و منصب و امتیاز تازه رسید، تا جائی که امروزه کبادهٔ صدارت می کشد و یکی از رجال بزرگ و ارکان عمدهٔ دولت شده است.[۱۳] او دربارهٔ لقب «پرنس» میرزارضاخان چنین می نویسد:

> ملکم‌خان نخستین کسی بود که با شارلاتانی و گزارش سابقه معمول و متداول در آلمان که امپراتور حق دارد برای ابراز کمال اعتماد و مرحمت خود نسبت به رجال و دولتمردانی که شاهزاده نیستند با صدور فرمان شاهزادگی (پرنس) از خدمات آنان قدردانی نماید، این رسم را در دربار قاجارها متداول ساخت و خود نخستین کسی بود که عنوان «پرنس» تحصیل کرد... بعدها این عنوان مسخره که سند شارلاتانی و پشت هم‌اندازی تحصیل و استعمال کنندهٔ آن است به میرزارضاخان ارفع‌الدوله... و تعدادی دیگر از این قبیل داده شد.[۱۴]
>
> او یکی از جمله اشخاصی است که در شهرت‌پرستی و شارلاتانی خداوند است... زندگانیش در اوایل جوانی در قفقاز به خوبی معلوم نیست.[۱۵] ... در تمام فرنگستان به پرنس شاعر و سفیر شاعر! (البته به طور استهزاء) شهرت دارد. مأموریت او در هر درباری که اقامت داشته سراسر صرف تنظیم مراسلات عاشقانه و تبدیل محل مأموریت، اعم از قونسولگری یا سفارتخانه، به مرکز تجمع زنان هرجایی و به زبان ساده تر به... خانه بوده است... ارفع‌الدوله با پشت هم‌اندازی یك کتاب القاب و عناوین و امتیازات خنده آور برای خود دست و پا کرده بود... چون این پرنس طویل‌العنوان!! تعلق خاطر به ایران و تعصب وطنی نداشت، در پطرزبورگ از روسها روس تر و در اسلامبول از ترکها ترك تر بود و به قصد جلب توجه و تملق گویی در هر مأموریتی که بود به جای آنکه سفیر و نماینده ایران باشد، شجره نامه‌ای برای اثبات اینکه اجداد و اعقابش از مردم آن مملکت بوده‌اند تهیه می کرد...[۱۶]

«پرنس ارفع» در سال ۱۳۲۸ق./۱۹۱۰م. از سفارت اسلامبول معزول شد. پس از این واقعه، او به موناکو رفت و در آنجا کاخ مجللی ساخت و با ثروت بادآورده به زندگی پرداخت و با

---

۱۳. احتشام‌السلطنه، ص ۱۹۵

۱۴. همان مأخذ، ص ۳۸۸

۱۵. همان مأخذ، ص ۴۰۵

۱۶. همان مأخذ، ص ۴۰۶

محافل اشرافی اروپا حشر و نشر نمود. او سپس در سال ۱۳۳۱ق./۱۹۱۲م. برای مدتی در کابینه محمدعلی‌خان علاءالسلطنه وزیر عدلیه شد. رضا ارفع در سال ۱۳۱۶ ش. در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

حسن ارفع در سال ۱۲۷۴ش./۱۸۹۵م. در تفلیس به دنیا آمد. در کودکی محمدساعد مراغه‌ای (نخست‌وزیر دوران محمدرضاپهلوی) لَلِگی و نگهداری او را عهده‌دار بود.[۱۷] در ۱۲ سالگی وارد مدرسهٔ نظام شد و تحصیلات خود را در دبیرستان نظام ژنو (سوئیس)، دبیرستان موناکو و دبیرستان نظام ترکیه به پایان رسانید و بعداً دورهٔ دانشکده افسری سوئیس و دورهٔ سواره نظام فرانسه را به پایان برد. حسن ارفع در ۲۴ سالگی به استخدام ژاندارمری ایران درآمد و در سال ۱۳۰۴ به سمت اتاشه نظامی در لندن منصوب شد. او در سال ۱۳۰۶ برای طی دورهٔ دانشگاه جنگ به پاریس اعزام گردید. ارفع به دلیل اقامت طولانی در خارج، بر زبانهای ترکی، فرانسه، روسی، انگلیسی و آلمانی تسلط داشت و مدرك تحصیلی او در ایران «فرماندهی عالی ستاد» ارزیابی گردید. او در تهران در پُست فرماندهی هنگ سوار دانشکده افسری قرار گرفت و پس از چندی به معاونت و سپس به ریاست این دانشکده رسید. در سال ۱۳۱۴ معاونت مدیریت دروس دانشگاه جنگ و در پی آن ریاست ادارهٔ سواره نظام و در درجه سرتیپی ریاست رکن دوّم ستاد ارتش را عهده‌دار بود و بدین ترتیب در زمان جنگ دوم جهانی در رأس مهم‌ترین نهاد اطلاعات نظامی ایران جای گرفت.

بااشغال ایران توسط متفقین، در یك سناریوی طراحی شده و مشهور، تعدادی از عناصر وابسته به انگلیس، در کنار برخی چهره های مخالف، توسط ارتش بریتانیا بازداشت شدند تا در حوادث بعدی بتوانند در نقشی «وجیه الملّه» ظاهر شوند. از جمله این عناصر وابسته به انگلیس، سرتیپ فضل‌الله زاهدی، سرهنگ نادر باتمانقلیچ، سرهنگ حسن بقائی، سرهنگ حسین منوچهری(ارتشبد آریانای بعدی)، ستوان غلامرضا یحیایی، جعفر شریف امامی، خسرو اقبال، جهانگیر تفضلی، جواد بوشهری و... بودند.

ارفع، که از سال ۱۳۲۳ به درجهٔ سرلشکری رسید، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ چندین بار ریاست ستاد ارتش (عالی‌ترین پست نظامی) را به عهده داشت و در این سمت عناصر وابسته به استعمار بریتانیا را در مقامات حسّاس نظامی و اطلاعاتی گمارد. در دوران ریاست او بود که در سال ۱۳۲۴، حسن اخوی رئیس رکن دوم ستاد ارتش شد. در این دوران،

۱۷. در خاطرات ارفع، تصویری از ارفع‌الدوله و حسن ارفع (در سن ۶ سالگی) مندرج است، که محمد ساعد را در پشت سر آنان در کسوت خانه شاگردی و نوکری نشان می‌دهد.

ارفع در رقابت جدّی با رزم‌آرا قرار داشت و در زمان ریاست رزم‌آرا برستاد ارتش، هدایت‌الله گیلانشاه ریاست رکن دوم را شاغل بود.

سرلشکر حسن ارفع در سالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۲۵ یکی از چهره‌های فعال سیاسی ـ اطلاعاتی ایران بود و عملیات گسترده ای را سازمان می‌داد. قاعدتاً این عملیات توسط دو افسر برجسته MI - 6، الن چارلزترات و کلنل «رِجی» فلیچر هدایت می‌شده است. علاوه برحزب مخفی که وی با نام «نهضت ملّی» در ارتش تأسیس کرد، و عناصری چون محمدحسن اخوی، محمود ارم، هوشمند افشار، حبیب‌الله دیهیمی، حسین منوچهری (بهرام آریانا)، غلامرضا یحیایی و غیره را در برمی‌گرفت، ارفع گردانندهٔ سه حزب سیاسی وابسته به استعمار انگلیس نیز بود: «حزب افق آسیا» که توسط ارفع و دکتر احمد هومن (معاون وقت وزارت دربار و فراماسون سرشناس) تشکیل شد و عناصری چون احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله)، علی دشتی، ابراهیم خواجه نوری و داریوش همایون را در برمی‌گرفت، و احزاب شبه فاشیستی «آریا» (به رهبری هادی سپهر) و «سومکا» (به رهبری داوود منشی‌زاده).

در زمان دولت احمد قوام (قوام‌السلطنه)، توطئه‌هایی توسط جناح دربار علیه او آغاز شد. این جناح، سیاست‌های زیرکانه قوام را در قبال شوروی و «فرقه دمکرات آذربایجان» نمی‌پسندید و در پی ساقط کردن این سیاستمدار کهنه‌کار و مورد حمایت امپریالیسم آمریکا بود. در نتیجه، قوام نه تنها در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۴ ارفع را از ریاست ستاد ارتش برکنار نمود، بلکه در اوایل سال ۱۳۲۵ او را در کنار چهره‌های سرشناس انگلوفیل، چون میرزاکریم‌خان رشتی، احمدعلی سپهر، علی دشتی، دکترهادی طاهری، جمال امامی و غیره، بازداشت کرد. در همین زمان بود که توسط قوام، سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا از بازنشستگی خارج و به کار دعوت شد و در مقابل، در تاریخ ۱۳۲۵/۱۲/۷، سرلشکر حسن ارفع بازنشسته گردید. ارفع پس از بازنشستگی از سال ۱۳۲۷ به تأسیس یك گاوداری در اقدسیّه تهران پرداخت.

زندگی سیاسی ارفع، با بازنشستگی پایان نیافت؛ هرچند به علت اشتهار کم‌نظیر وی به وابستگی به بریتانیا بازگشت او به ارتش صلاح دانسته نشد. با صعود حسین علاء به صدارت (اسفند ۱۳۲۹ ـ اردیبهشت ۱۳۳۰)، به علت روابط دیرینی که از زمان پدرانشان (محمدعلی‌خان علاءالسلطنه و میرزارضاخان ارفع) میان این دو خانواده برقرار بود، حسن ارفع به وزارت راه رسید. ارفع در سالهای پرآشوب ۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۲ هم‌چنان در متن حوادث سیاسی روز بود منزل وی محل تجمّع کانون‌های توطئه‌گر سیاسی و نظامی محسوب می‌شد. مآخذ منتشر شده همکاری نزدیك ارفع را با ژنرال شوارتسکف آمریکایی در کودتای ۲۵ ـ ۲۸ مرداد

۱۳۳۲ نشان می‌دهد.

سرلشکر ارفع پس از ۲۸ مرداد، به دریافت عالی‌ترین نشان کودتا (نشان درجه یك رستاخیز) نائل شد. او در دیماه ۱۳۳۶ ـ آذر ۱۳۴۰ سفیر ایران در ترکیه بود و در همین سمت بود که در اردیبهشت ۱۳۳۷ طی یك سناریوی ساختگی، و همزمان با سپهبد فضل‌الله زاهدی، به منظور مقابله با نفوذ دکترعلی امینی، به عنوان کاندید نخست‌وزیری وارد تهران شد. در بازگشت به آنکارا، ارفع در ۱۴ اسفند ۴/۱۳۳۷ مارس ۱۹۵۹ موافقت‌نامه معروف دفاعی ایران و آمریکا را با فلچروارن، سفیر آمریکا در ترکیه، به امضاء رسانید. این موافقت‌نامه در واقع چك سفید امضاء اشغال نظامی ایران توسط آمریکا، در شرایط ضرور، بود.

به محض اینکه قانون مربوط به موافقت‌نامه فوق به تصویب مجلسین رسید و مبادله شد، دولت ایران به چند سفارتخانه مهم خود در خارج یك بخشنامه [بکلی] سرّی صادر کرد که چون احتمال می‌رود خاك ایران مورد حمله ناگهانی قرار بگیرد و دولت فرصت کمك طلبیدن از امریکا را نداشته باشد، لذا در چنین وضعیتی بدون اتلاف وقت یادداشتی به این مضمون به سفارت آمریکا در محل بفرستید: «نظر به اینکه خاك ایران مورد تجاوز قرار گرفته و تمامیت و استقلال کشور ایران در خطر است، برطبق مادهٔ یك موافقت‌نامه همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد امریکا که در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ در آنکارا به امضاء رسیده است، سفارت کبرای شاهنشاهی در... به موجب مأموریتی که از طرف دولت متبوع خود دارد دخالت نیروهای نظامی کشورهای متحد امریکا را برای دفاع از حقوق و تمامیت و استقلال ایران تقاضا می‌نماید.» بخشنامه مزبور تا زمان انقلاب در ایران همچنان به قوت خود باقی بود.[۱۸]

ارفع در بهمن ۱۳۴۰ ـ دی ۱۳۴۱ سفیر ایران در پاکستان بود و پس از آن در خانه مجلل خود در تهران اقامت گزید. طبق گزارش ساواك، ارفع در این دوران «بیشتر اوقات خود را با نخست‌وزیر، وزراء، سفراء، امراء و افسران ارشد شاغل و بازنشسته ارتش معاشرت می‌نماید.»

حسن ارفع در ۲۸ سالگی با یك رقاصه (بالرین) انگلیسی به نام هیلدا ازدواج کرد و پس از درگذشت او، وی را در باغ شخصی خود در لارك (شمال اراج) مدفون ساخت و برفراز آن آرامگاه مجللی ایجاد نمود. او سپس با یك دختر روستایی به نام نجمه قنبری‌زاده ازدواج کرد و به گفته فردوست وی را در سطح یك زن غربی متجدّد تربیت نمود. باید افزود که نوهٔ ارفع همسر کلارك نوئل، افسر اطلاعاتی ارتش انگلیس، است. دکتر جلال عبده در سال ۱۳۶۸ می نویسد:

۱۸. هوشنگ مهدوی، ص ۱۵۵

گفته می شود که ارفع هم اکنون نزد خواهر خود در مونت کارلو در ویلایی که پدر وی به نام «خانه صلح» ساخته است، در شرایط سختی روزهای پایان عمر خود را می گذراند و از یك چشم نابینا شده است. او قبل از پیروزی انقلاب در مزرعه ای که نزدیك اقدسیّه داشت مشغول گاوداری بود و شیرگاوهای وی قبل از ساخته شدن کارخانه‌های شیر پاستوریزه، سالم‌ترین شیر تهران محسوب می شد.[۱۹]

لیلی امیرارجمند (جهان آرا)

لیلی جهان‌آرا، فرزند عبدالله جهان‌آرا (تیمسار بازنشسته ارتش)، که به مناسبت ازدواج با حسین علی امیرارجمند به لیلی امیرارجمند شهرت یافت، در سال ۱۳۱۷ به دنیا آمد. دربارهٔ پیشینهٔ دوستی او با فرح دیبا و روابط مرموز آنان در دوران تحصیل در فرانسه با محافل چپ، حسین فردوست در خاطراتش توضیح داده است. لیلی جهان‌آرا که تحصیلات خود را در سال ۱۳۴۲ با دریافت فوق لیسانس کتابداری از دانشگاه رانگرز نیوجرسی به اتمام رسانید، در دوران قدرت فرح دیبا صمیمی‌ترین دوست او بود و به این مناسبت به مشاغل متعدد و شامخ دست یافت و آخرین سمت وی عضو هیئت امناء و مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود. سایر مشاغل وی به شرح زیر است: رئیس کتابخانه دانشگاه ملی، استادیار کتابداری دانشگاه تهران، رئیس کتابخانه شرکت ملی نفت، عضو هیئت امناء بنیاد آرشام، عضو هیئت مدیره موزه علوم و فنون. او از اسفند ۱۳۵۳ به عضویت شورای آموزش کشور منصوب شد.

اسناد موجود بیانگر ارتباطات مرموز وی با افسران اطلاعاتی بلوك شرق می باشد. این ارتباطات، که براساس اطلاعات فنی و انسانی اداره کل هشتم ساواك (ضدجاسوسی) تا روابط جنسی امتداد داشت، به اطلاع محمدرضاپهلوی رسید و ساواك خواستار بهره گیری از او به عنوان منبع خود شد. برخلاف انتظار، محمدرضاپهلوی با این بهره گیری موافقت نکرد و از سال ۱۳۵۲ کنترل ساواك برروی او قطع شد. روشن است که این ارتباطات مرموز از سوی یکی از نزدیك‌ترین عناصر وابسته به دربارپهلوی، نمی‌تواند طبیعی جلوه کند و قاعدتاً باید آن را به عملیات سرویسهای جاسوسی غرب (سیا یا MI-6 یا موساد) منتسب ساخت و ظاهراً به همین دلیل نیز محمدرضاپهلوی مانع دخالت ساواك در این ماجرا شد. برای ما روشن نیست که

۱۹. عبده، ج ۱، ص ۸۲

لیلی جهان‌آرا فعالیت خود را در رابطه با سرویسهای اطلاعاتی غرب چگونه و از چه زمانی آغاز کرده، ولی این ظن را قوی می‌دانیم که او ـ و محتملاً به همراه فرح دیبا ـ از دوران تحصیل در فرانسه چنین کارکردی داشته است. با توجه به نقش مؤثر اردشیر زاهدی در ازدواج فرح دیبا با محمدرضاپهلوی و با توجه به ارزیابی بسیار مثبت «آژانس اطلاعات مرکزی» آمریکا (سیا) از فرح دیبا و جایگاهی که این سرویس برای فرح پس از فوت شاه باز کرده بود،[۲۰] این احتمال را جدی می‌دانیم که ارتباط فوق با سرویس اطلاعاتی آمریکا بوده است.

ذیلاً بخشی از اسناد موجود در زمینه ارتباطات مشکوك لیلی امیرارجمند درج می گردد:

کارولی هالکر کاردار وابسته سفارت مجارستان، عضو حزب کمونیست و افسر سرویس اطلاعاتی مجارستان که از بدو ورود به ایران با افسران اطلاعاتی شناخته شده (ك.جی.بی) سفارت شوروی همکاری نزدیك دارد همواره کوشیده تا به نحوی با شخصیت های کشوری که با دربار ارتباط دارند دوستی برقرار نموده و خانم لیلی جهان‌آرا مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز یکی از افراد موردنظر وی می باشد. با توجه به اینکه با خانم مذکور، این دایره در مورد تماس کارمندانش با شعبه نووستی مطبوعات شوروی آشنائی قبلی داشت و مشارالیها از دوستان نزدیك شهبانو فرح می باشد، از وی خواسته شد تا در مورد برخوردش با کارولی هالکر و شناسائی هدف هالکر، با دستگاه همکاری نماید. مشارالیها اظهار داشت: من باید موضوع را به عرض شهبانوفرح یا تیمسار فردوست رسانیده چنانچه اجازه فرمایند این همکاری را ادامه خواهم داد. در این مورد گزارش عرضی جهت تیمسار قائم‌مقام ساواك تنظیم گردید، مقرر فرمودند خانم جهان‌آرا چگونگی را به عرض شهبانو رسانیده و طبق اوامر صادره عملیات پیگیری شود. خانم جهان‌آرا روز سه شنبه مورخه ۴۷/۹/۴ تلفناً اظهار داشته که مراتب از طریق شهبانو فرح به شرف عرض ملوکانه رسیده است که در این مورد امر و مقرر فرموده اند که بهتر است خانم جهان‌آرا در این مورد فعالیتی نداشته باشد. (گزارش اداره کل هشتم ساواك، ۱۳۴۷/۹/۵).

خانم لیلی امیرارجمند با کارولی هالکر عضو اطلاعاتی سفارت مجارستان تماس داشته و هالکر سعی می نموده ضمن تماس های مناسب با وی زمینه تفاهم و دوستی برقرار سازد تا بتواند به وسیله مشارالیها که با دربار ارتباط دارد به آنجا نفوذ نماید که به همین جهت به منظور توجیه و جلب همکاری وی در تاریخ ۴۷/۸/۱ با نامبرده تماس حاصل که اظهار داشته است چون افتخار بندگی شهبانو فرح را دارد و از طرف دیگر با تیمسار فردوست قائم‌مقام ساواك آشنا می باشد موضوع را با ایشان مطرح خواهد نمود و چنانچه معظم‌له اجازه فرمایند در این مورد همکاری خواهد کرد. در تماس مجددی که در تاریخ ۴۷/۹/۴ با خانم مزبور گرفته شده اظهار داشته است که مراتب از طریق شهبانو به شرفعرض ملوکانه رسیده است که در این مورد امر و

۲۰. مراجعه شود به: مجموعه *اسناد لانه جاسوسی آمریکا*، ج ۱

مقرر فرموده اند بهتر است خانم جهان‌آرا در این زمینه فعالیتی نداشته باشد.

بانوی موردنظر علاوه برتماس با هالکر در سال ۴۸ تماس‌های زیادی با سفارت چکسلواکی و یری‌هگر دبیر دوم سابق آن سفارت (مظنون به افسر اطلاعاتی) برقرار نموده و مناسبات مشارالیها با هگر وارد جنبه‌های خصوصی و دوستانه گردیده و به طوری که گزارشات شنود سفارت چکسلواکی نشان می‌دهد نامبردگان به کرّات با یکدیگر مذاکره و خیلی خودمانی صحبت نموده اند. هگر در طول تماسهایش با خانم مزبور هدایائی به مشارالیها می‌داده است و پس از مراجعت به چکسلواکی نیز در تاریخ ۶۹/۲/۶ بسته‌ای محتوی ظروف کریستال به وزن ۱۵۰ کیلوگرم از پراگ به آدرس سفارت چکسلواکی در تهران برای خانم امیرارجمند فرستاده است. چون روابط هگر با خانم مورد نظر روزبه‌روز نزدیکتر می شد و از طرفی هگر مظنون به فعالیت اطلاعاتی به نفع شوروی‌ها بود، در تاریخ‌های ۴۸/۶/۱۳ و ۴۸/۱۱/۱۳ مراتب جهت کسب دستور به عرض تیمسار ریاست ساواك رسید که مقرر فرمودند: «این خانم از دوستان نزدیك علیاحضرت شهبانوست مراقبت ادامه داشته باشد.»

پیشنهاد: با عرض مراتب فوق و اینکه در حال حاضر نیز اتوفولترا دبیر دوم جدید سفارت چکسلواکی و جانشین هگر با خانم مزبور تماس برقرار نموده در صورت تصویب مجدداً با خانم امیرارجمند (جهان‌آرا) مصاحبه‌ای انجام و در زمینه تماسهایش با افراد خارجی توجیه گردد... (گزارش اداره کل هشتم، ۱۳۴۹/۸/۲۱).

اتوفولترا دبیر دوم سفارت چکسلواکی اظهار می‌داشت که خانم لیلی ارجمند مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان اخیراً به چکسلواکی مسافرت نموده و هم‌اکنون در آنجا به سر می برد.

نظریه منبع: خانم ارجمند با یری‌هگر وابسته مطبوعاتی سابق سفارت چکسلواکی تماسهای زیادی داشت و حتی فکر می کنم روابط آنها جنبه عاشقانه و سکسی پیدا کرده بود چون از رفتار هگر احساس می شد که گرایش عجیبی به این خانم دارد و سال قبل که یکی از مجسمه سازان برجسته چکسلواکی به ایران آمده بود، به دستور هگر مجسمه‌ای از خانم ارجمند ساخت و به او اهداء نمود.

ملاحظات: در مورد تماسهای خانم لیلی امیرارجمند با مقامات چکسلواکی گزارشات متعددی به عرض رسیده و در مرحله [ای] پیشنهاد شده بود که با این خانم مصاحبه شود لیکن مورد تصویب تیمسار ریاست ساواك قرار نگرفته است. (سند اداره کل هشتم ساواك، ۱۳۵۰/۱/۱۱).

لئوکاسترومین کنسول شوروی ضمن مذاکراتی در مورد یری‌هگر دبیر دوم سابق چکسلواکی اظهار می‌داشت: هگر با خانم ارجمند روابط خیلی دوستانه‌ای داشت و حتی خانم ارجمند اظهار تمایل به عشقبازی با هگر را داشته که هگر از ترس این عمل را نکرده است. کاسترومین سپس اضافه نمود: از این بی‌عرضگی هگر خیلی بدم آمد حیف که این کار را نکرد و چنانچه هگر در روابطش با خانم ارجمند زرنگی به خرج می‌داد و پیشرفت می کرد خیلی خوب

می شد.

ملاحظات: خانم ارجمند هم اکنون نیز با مقامات چکسلواکی از جمله سفیر و فولترا تماس دارد و چندی قبل نیز از طرف چکسلواکی یك مدال طلا به ایشان اهدا گردید. (سند اداره کل هشتم ساواك، ۱۳۵۰/۲/۲۳).

در تاریخ ۵۲/۲/۲۴ خانم لیلی امیرارجمند با هواپیمای چکسلواکی به پراگ مسافرت نموده و آقای استراگا سفیر چکسلواکی ایشان را بدرقه نموده است.

نظریه منبع: ۱ ـ همسر سفیر چکسلواکی ضمن پرخاش به سفیر اظهار می‌دارد [:] چرا خانم ارجمند را بدرقه نموده ای [.] سفیر پاسخ می‌دهد برای بدرقه او نرفته بودم نامه‌ای داشتم که می‌خواستم به خلبان بدهم تا به پراك ببرد در ضمن خانم ارجمند را بدرقه نمودم.

۲ ـ سفیر نامه‌ای به خلبان هواپیمائی چکسلواکی داد تا به پراگ تحویل دهد... (سند اداره کل هشتم ساواك، ۱۳۵۲/۲/۲۵).

از طرف کمیته برگزاری فستیوال بین المللی فیلم مسکو که از تاریخ ۵۲/۴/۱۹ الی ۵۲/۵/۱ در مسکو برگزار خواهد شد، خانم امیرارجمند را به عنوان یکی از اعضاء هیئت ژوری فستیوال انتخاب و از وی دعوت نموده اند که به اتفاق همسرش به شوروی مسافرت نماید.

ضمن تماسی که گرمان کیزیون رئیس نماینده سواکسپرت فیلم شوروی در ایران (افسر اطلاعاتی شناخته شده سرویس جی.آر.یو) با نامبرده گرفته [،] خانم امیرارجمند به وی اظهار داشته که کمیته فستیوال برای من و همسرم دعوت نامه فرستاده ولی مایل هستم که از مادرم نیز برای شرکت در فستیوال دعوت به عمل آید [،] که کیزیون با کمال میل تقاضای نامبرده را پذیرفته و برای او دعوت نامه فرستاده است. در همان تماس خانم امیرارجمند از کیزیون تقاضا نموده که چون همسرش استاد فیزیك دانشگاه تهران است لذا در مسکو ترتیبی داده شود که مشارالیه از تأسیسات اتمی، تأسیسات الکترونیکی و سایر مؤسساتی که برای او مفید است بازدید نماید و این موضوع نیز مورد موافقت کیزیون قرار می گیرد.

قرار است در تاریخ ۵۱/۴/۱۷ خانم لیلی امیرارجمند به اتفاق همسرش آقای حسین علی امیرارجمند شغل دانشیار دانشگاه تهران و مادرش خانم ناهید شاهرخ به منظور شرکت در فستیوال مسکو به شوروی عزیمت نمایند. (گزارش اداره کل هشتم ساواك، ۱۳۵۲/۴/۱۳).

ارتشبد غلامعلی اویسی

غلامعلی اویسی، فرزند غلامرضا، در سال ۱۲۹۷ در قم بدنیا آمد. او در سال ۱۳۱۵ دورهٔ شش ساله دبیرستان نظام مرکز و در سال ۱۳۱۷ دورهٔ دانشکده افسری را به پایان رسانید.

اویسی در سالهای ۱۳۱۷ـ۱۳۳۱ در مشاغل گوناگون نظامی (فرماندهی گروهان و گردان و آموزشگاه گروهبانی لشکر ۲، ریاست شعبه بازرسی دژبان مرکز و فرماندهی هنگ ۵۲ دژبان) قرار داشت و در سال ۱۳۳۲ فرمانده هنگ ۱۶ تیپ کازرون بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اویسی به دریافت نشان درجه ۲ رستاخیز نائل شد و بتدریج ترقی وی نیز در هرم دیوانسالاری نظامی آغاز گردید. او پس از طی دورهٔ دانشگاه جنگ در تهران و دورهٔ ستاد و فرماندهی در آمریکا، در سال ۱۳۳۹ به ریاست ستاد گارد و در سال ۱۳۴۱ به فرماندهی لشکر یك گارد رسید و در همین سمت بود که به عنوان فرماندار نظامی تهران به قتل عام قیام کنندگان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دست زد. او در سال ۱۳۴۸ فرماندهی ژاندارمری کل کشور و در سال ۱۳۵۱ فرماندهی نیروی زمینی ارتش را عهده‌دار بود. اویسی در جریان انقلاب اسلامی بار دیگر در سمت فرماندار نظامی تهران قرار گرفت و به علت موقعیتش در رأس نیروی زمینی فرمانداری نظامی سایر شهرها را نیز تحت کنترل داشت. او در دیماه ۱۳۵۷ به بهانه معالجه از ایران خارج شد و تقاضای بازنشستگی نمود.

اویسی از زمرهٔ نخستین افسران عالیرتبه متواری رژیم پهلوی بود که با سرمایهٔ سرویس‌های اطلاعاتی غرب فعالیت تروریستی علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی را از خاك عراق و ترکیه آغاز کرد. او در تاریخ ۱۳۶۲/۱۱/۱۸ توسط افراد ناشناسی در پاریس به قتل رسید.

اسناد موجود، موارد متعدد فساد مالی و اخلاقی غلامعلی اویسی، همسرش و پسرش (محمدرضا اویسی) را نشان می‌دهد. نمونه‌ای از این اسناد به شرح زیر است:

اطلاعیه واصله حاکیست که ساعت ۱۱/۳۰ صبح روز سه‌شنبه ۴۰/۳/۹ سی نفر از اهالی یکی از دهات قم به ادارهٔ روزنامه *اطلاعات* مراجعه و با متصدی روزنامه *اطلاعات* که از طرف هیئت تحریریه مأموریت داشت مصاحبه نموده و اظهار می‌دارند که ما اهالی ده اطراف قم و از رعایای سرتیپ اویسی هستیم [.] ما از دست این افسر ارتش به تنگ آمده‌ایم [.] ما را تنبیه بدی کرده و اظهار می‌نماید که من نماینده شاه هستم و با شاه به گردش می‌روم و با شاه آمد و رفت دارم [.] اگر شما حرف من را گوش ندهید شما را با قدرتی که دارم از بین خواهم برد. بنا به دستور هیئت تحریریه از این اشخاص که تعدادی از آنها زن و بچه بودند در صحن حیاط مؤسسه *اطلاعات* عکس گرفته می‌شود تا با شرح حال آنها در روزنامه *اطلاعات* چاپ و انتشار یابد. (سند سازمان ضداطلاعات ستاد ارتش ـ ۱۳۴۰/۳/۱۳).

ساواك قم طی گزارش خبر ۵۱/۸/۱۳ اعلام داشته [:] مهندس [محمدرضا] اویسی ساختمانی را اخیراً در قریه فردو خریداری (ساختمان را به زور از صاحبش گرفته است) که

اتفاقاً این ساختمان آتش می‌گیرد. مهندس اویسی به بهانه اینکه اهالی فردو آن را عمداً آتش زده‌اند پس از تماس با پاسگاه ژاندارمری تعدادی از ریش‌سفیدان و بزرگان آبادی را سوار ماشین پاسگاه می‌کند تا آنها را به زاهدان تبعید نماید پس از اینکه مسافتی را طی می‌نماید تبعیدشدگان به گریه و زاری می‌افتند و قول می‌دهند که ساختمان مزبور را با خرج خودشان تعمیر و تحویل دهند و اینکار را بعد از اینکه مهندس اویسی آنها را می‌بخشد و برمی‌گرداند عمل می‌کنند.

اقدامات انجام شده:

در مورد اطلاعیه فوق تحقیق کامل انجام و مراتب به شرح زیر به عرض می‌رسد:

۱ـ مهندس محمدرضا اویسی چهار ماه قبل ساختمانی را به منظور دامداری و انبار کاه در نزدیکی آبادی فردو می‌سازد [.] بعد از مدتی در ساختمان مزبور آتش‌سوزی رخ می‌دهد و سقف آن فرو می‌ریزد و این خبر به وسیله کدخدا یحیی و پاسگاه ژاندارمری به اطلاع مهندس اویسی می‌رسد.

۲ـ مهندس اویسی پس از اطلاع از آتش‌سوزی به فردو مراجعت و عده‌ای در حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر از اهالی فردو را به پاسگاه احضار و خطاب به آنها اظهار می‌دارد که ساختمان مزبور را شما آتش زده‌اید و بایستی تبعید بشوید تا اینکه این تعداد را سوار ماشین گاز پاسگاه نموده و تا نزدیکی قریه ویریج می‌آورد [.] در طول این مسیر عده مذکور با گریه و التماس و سپردن تعهد که ساختمان را با خرج خودشان تعمیر کنند به فردو عودت داده می‌شوند.

۳ـ اشخاص مزبور پس از مراجعت به فردو به تعهد خود عمل کرده و ساختمان را به صورت و کیفیت قبلی ساخته و تحویل مهندس اویسی می‌دهند.

۴ـ برابر تحقیقات هنوز علت آتش‌سوزی معلوم نشده است، ضمناً رئیس پاسگاه (استوار اسدی) و عواملش و کدخدا یحیی حدود ۸ سال است دربست در اختیار مهندس اویسی و مجری کارهای نامبرده می‌باشند. (سند ساواک ـ ۱۳۵۱/۱۱/۳۰)

ساواک استان مازندران طی گزارش خبری اعلام داشته که حاج قوشاق آلت جعفربای که یکی از اعضاء انجمن شهرستان و یکی از متنفذین و متمولین گنبدکاووس می‌باشد و حدود ۵۰۰ هکتار زمین پنبه‌کاری دارد [.] نمایندگی کشاورزی زمین‌های تیمسار ارتشبد اویسی و تیمسار سپهبد هاشمی‌نژاد و آقای مهندس [منصور] روحانی را نیز در منطقه مزبور عهده‌دار می‌باشد و بدین جهت با مقامات مزبور در ارتباط بوده و بعضاً شایع است که مشارالیه به علت آشنایی کامل و تماس با مقامات موردبحث در ادارات دولتی و محل اعمال نفوذ نموده و چنانچه هر یك از رؤسای ادارات رعایت خواسته‌های او را ننماید بلافاصله با سعایت نزد مقامات اشاره شده در مرکز ترتیب تعویض آنان را فراهم می‌آورد [.] به عنوان مثال تعویض دو نفر از رؤسای ادارات به اسامی مهندس دادرس رئیس اداره آبیاری و مهندس قاسمی رئیس سازمان پنبه دولتی گنبدکاووس که اخیراً منتقل شده‌اند از اقدامات جعفربای جلوه کرده و شایع است که چندی قبل جعفربای به رؤسای مذکور مراجعه و تقاضای تأمین آب زراعی از مهندس

دادرس برای زمین‌های تیمسار سپهبد هاشمی‌نژاد و تقاضای بذر پنبه از مهندس قاسمی برای زمین‌های تیمسار ارتشبد اویسی و آقای روحانی را می‌نماید و چون تقاضای وی منطبق با مقررات اداری نبوده و آنها اجرای آن را موکول به کسب مجوز می‌نمایند [.] لذا جعفربای از این عمل ناراحت و با توسل به مقامات مذکور در صدد انتقال آنان برآمده است.

ساواك استان مازندران بر مبنای گزارش منبع اضافه کرده که قوت گرفتن شایعه مزبور باعث تضعیف روحیه مسئولین ادارات خواهد شد مضافاً به اینکه جعفربای شخص مورداعتمادی در بین مردم نمی‌باشد و اهالی معتقدند که مقامات مزبور ابداً از این قبیل رفتار و اعمال جعفربای اطلاع ندارند [!؟] و مایل نیستند که وی از عنوان آنها بدین ترتیب سوءاستفاده نماید و اضافه شد که اصلح است موضوع به نحو مقتضی با مقامات نامبرده در مرکز در میان گذارده شود تا از آن طریق تذکرات لازم به جعفربای داده شود. (سند ساواك ـ ۱۳۵۲/۴/۱۱).

سند مورخ ۱۳۵۴/۶/۲۷ اداره دوّم ستادارتش نیز حاکی است که «فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی قزوین یك حلقه انگشتری به مبلغ یك میلیون ریال به صورت کادو به خانم تیمسار فرماندهی نیروی زمینی شاهنشاهی [اویسی] تقدیم کرده است.»

سرلشکرحسن پاکروان

حسن پاکروان در سال ۱۲۹۰ در تهران به دنیا آمد. پدر او، فتح‌الله پاکروان، از دولتمردان رضاخانی بود که در زمان فاجعه قتل‌عام مسجد گوهرشاد استانداری خراسان را به عهده داشت. حسن پاکروان تحصیلات نظامی خود را در دانشکده‌های پواتیه و فونتن‌بلو فرانسه به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و مدتها به عنوان مربی دانشکده افسری اشتغال داشت. در سالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۲۲ افسر ستاد ارتش، و در سالهای ۱۳۲۳ـ۱۳۲۴ فرمانده پادگان بوشهر و افسر انتظامات بنادر جنوب بود. پاکروان در سالهای ۱۳۲۵ـ۱۳۲۷ افسر رکن دوم ستاد ارتش گردید و در سالهای ۱۳۲۸ـ۱۳۲۹ به عنوان وابسته نظامی به پاکستان رفت. پس از بازگشت به ایران مدتی ریاست رکن دوم ستاد ارتش را به عهده داشت و مجدداً در سالهای ۱۳۳۳ـ۱۳۳۴ به عنوان وابسته نظامی به هند رفت. با تأسیس ساواك در اسفند ۱۳۳۵ پاکروان معاون ساواك گردید و در اسفند ۱۳۳۹ با برکناری سپهبد تیمور بختیار به ریاست ساواك رسید. دربارهٔ دوران ریاست پاکروان بر ساواك ارتشبد فردوست در خاطرات خود سخن گفته است. سرلشکرحسن پاکروان تا سال ۱۳۴۳ ریاست ساواك را به عهده داشت و سپس جای خود را به نصیری داد و به عنوان وزیر اطلاعات وارد نخستین کابینه هویدا شد

(۱۳۴۳ـ۱۳۴۵). پاکروان از شهریور ۱۳۴۵ تا مهر ۱۳۴۸ سفیر ایران در پاکستان بود و در این تاریخ بعنوان سفیر به فرانسه اعزام شد و تا آبان ۱۳۵۲ در پاریس مستقر بود. در بازگشت به ایران، از سال ۱۳۵۲ توسط ارتشبد فردوست در بازرسی شاهنشاهی به کار گرفته شد و در مهرماه ۱۳۵۶ بعنوان مشاور و سرپرست امور مالی وزارت دربار منصوب گردید.

سرلشکر حسن پاکروان پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دستگیر و در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۲ به همراه جمعی از بلندپایگان رژیم پهلوی به اعدام محکوم شد.

سرتیپ اردشیر تاجبخش

اردشیر تاجبخش، فرزند عبدالحمید (سرهنگ شهربانی)، در سال ۱۲۹۷ در تهران متولد شد و در سال ۱۳۱۷ به ارتش پیوست. او در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ در زمرهٔ افسرانی بود که در پیوند با دربار در ترسیم حوادث سیاسی روز نقش پنهان داشتند. در سال ۱۳۳۱، تاجبخش به عنوان واسطهٔ محمدرضا پهلوی در ایجاد شورش عشایر بختیاری علیه دولت مصدق مشارکت داشت:

> بازرسی‌هایی که از ذخایر و تجهیزات ارتش به عمل آمد نشان داد که به دستور و راهنمایی ستاد شاهپور علیرضا و با اطلاع محمدرضاشاه تجهیزات فراوانی در اختیار ایل بختیاری گذاشته شده است. از جمله ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار فشنگ از ذخایر دانشکده افسری توسط سرگرد تاجبخش رئیس رکن ۳ دانشکده افسری به جنوب فرستاده شده و در مجموع از کلیهٔ ذخایر ارتش میلیونها فشنگ به جنوب ارسال شده است.[۲۱]

به علت این پیوند با دربار، تاجبخش در رأس رکن دوم ستاد دژبان قرار گرفت و در حوادث ماه‌های بعد نقش مخرّبی ایفاء نمود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تاجبخش در مشاغل حسّاس ستاد ارتش قرار گرفت و پس از پایان دورهٔ دانشگاه جنگ، در سال ۱۳۳۸ فرمانده ضداطلاعات اداره دوم ارتش شد. ارتشبد فردوست دربارهٔ نقش عجیب تاجبخش در این دوران توضیح داده و بنظر می‌رسد که وی با حمایت جدّی سرویس اطلاعاتی و هیئت مستشاری آمریکا مأموریت تحکیم مواضع این قدرت را در ارتش به عهده داشته است. سرتیپ تاجبخش در تاریخ ۱۳۴۵/۵/۱ به تقاضای خود بازنشسته شد. فردوست دربارهٔ علت واقعی این پدیده توضیح داده و در تأیید گفته او این

---

۲۱. *گذشته چراغ راه آینده...*، ص ۶۳۴

گزارش ساواك قابل ذكر است:

سرتیپ بازنشسته اردشیر تاجبخش ـ در چند سال اخیر کنترلی روی او وجود نداشته است. وی فرمانده ضداطلاعات ارتش بوده که در ۱۳۴۵/۵/۱ بازنشسته شده و علت آن معلوم نیست و طی یك فقره اطلاعیهٔ بدون امضاء [،] مقامات آمریکایی در تهران در سال ۴۵ به منظور آگاهی از سیستم‌های حفاظتی و نارضایی‌های موجه تماسهای محرمانه‌ای با اغلب از امراء ارتش از جمله تاجبخش و وثیق گرفته‌اند. در اجرای اوامر مدیریت کل وقت اداره کل سوم ارتباطات این افسر در سال ۴۸ تحت بررسی قرار گرفته که فعالیت‌های مضرّه احتمالی وی به دست نیامده است...

باید افزود که بخش اعظم پروندهٔ تاجبخش در ستاد ارتش در سال ۱۳۵۱ به طرز مرموزی امحاء گردیده است.

اردشیر تاجبخش به پاس خدماتش به رژیم پهلوی نشان‌های افتخار درجه ۳ و ۲ نشان لیاقت درجه ۳، نشان پاس درجه ۳، نشان خدمت درجه ۳، نشان سپه درجه ۳ و نشان آذرآبادگان دریافت داشته است.

پرویز ثابتی

پرویز ثابتی، متولد ۱۳۱۵ فرزند حسین، در بهمن ماه ۱۳۳۷ با معرفی ضرابی، مدیرکل ششم ساواك، به استخدام ساواك درآمد. او در بدو استخدام بیوگرافی خود را چنین اعلام داشت:

...از بدو تولد تا تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ در سنگسر از بخش‌های سمنان در محله‌ای به نام تهه سر سکونت داشته‌ام و از تاریخ مهر ۱۳۲۸ برای گذراندن تحصیلات متوسطه به تهران آمدم و مدت سه سال در منزل شوهرخواهرم آقای محمدحسین رحمانیان سکونت داشته‌ام و از مهر ۱۳۳۱ خانواده‌ام نیز به تهران آمدند و در همان منزل آقای رحمانیان سکونت گزیدند تا اسفندماه ۱۳۳۴ و از اوایل ۱۳۳۵ پدرم بعد از تهیه منزل ما نیز به آنجا عزیمت نمودیم. در مدرسهٔ صابر در آسیاب دولاب تهران به شغل آموزگاری از سال ۳۶ مشغول شده‌ام و در ایام فراغت و دوران تحصیل با پدرم در امور حشم‌داری و تجارت در تهران کمك کرده‌ام. دوران ابتدایی را در دبستان حسینیه و شاه پسند سنگسر از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۸ و دوران دبیرستان در فیروزبهرام و تهران از ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۴ و در دانشکده حقوق دانشگاه تهران از ۱۳۳۴ الی ۱۳۳۷ مشغول به تحصیل بوده‌ام و در خردادماه ۱۳۳۷ نائل به اخذ لیسانس در رشته قضایی از دانشکده حقوق شده‌ام و به زبان انگلیسی تسلّط دارم و در امور قضایی و اداری و اقتصادی و سیاسی نیز تحصیل نموده و مطالعه دارم و دارای چهار برادر... و یك خواهر... هستم. بنده از بدو

تولد در یك خانواده بهایی می زیسته ام و پدر و مادرم بهایی بوده اند [.] لکن از زمان بلوغ و بلکه از ابتدای تحصیلات دورهٔ متوسطه مسلمان بوده و هستم و به علت کفیل خرج بودن از تاریخ ۳۷/۱۰/۲۴ الی ۳۸/۱۰/۲۴ از خدمت معاف شده ام و این برگ برای سالهای بعد نیز تمدید خواهد شد. رسالهٔ پایان تحصیلات دانشکده حقوق راجع به کسانی که مجازات نمی شوند یعنی صغار و مجانین بوده است. همانطور که مشاهده می شود بنده از اهالی سنگسر هستم و سنگسر یك منطقه عشایری و دارای مردمی شاهدوست و وطن پرست است. رستاخیز اهالی سنگسر در قیام ملی ۲۸ مرداد دلیل بر این ادعاست، به طریق اولویت اینجانب نیز فردی شاهدوست و وطن پرست می باشم.

در پروندهٔ اداری پرویز ثابتی اسناد متعددی موجود است که مراتب رضایت مسئولین اداره کل سوم ساواك (ناصر مقدم، مدیرکل، و سیف‌الله فروزین، معاون اداره کل) را از او نشان می‌دهد. نمونه این اسناد به شرح زیر است:

۱۳۴۳/۱۲/۱۵

چون خدمات کارمندان مشروحهٔ زیرین در خلال سال ۱۳۴۳ از هر حیث رضایت بخش بوده و امور محوله را به نحو شایسته ای انجام داده اند بدین وسیله مورد تشویق واقع می گردند. خواهشمند است دستور فرمائید مراتب در پروندهٔ کارگزینی آنها منعکس گردد: آقای پرویز ثابتی، مسعود حشمتی، امین تهرانی، هوشنگ آریائی، پرویز فردوس، رفیع بهزادپور، یحیی ضیاءابراهیمی، سیف‌الله شهاب، کاظم مجیدی، فرج‌الله رضایی آریا، امیرعباس تهامی، هوشنگ کاشفی، فروهر زالتاش، مسعود احسانی، احسان‌الله رشیدی، مجتبی کامیار، علی سلطانی، یحیی لیقوانی، پرویز فرنژاد، ابراهیم حسینی، میراحمد کوچصفهانی، محمود معینی، حسین ضیائی، علی شمع‌ریز، محمد رهبریان.

از طرف مدیرکل اداره کل سوم ـ دکتر فروزین

ثابتی در سال ۱۳۴۵ رئیس اداره یکم اداره کل سوم، در سال ۱۳۴۹ معاون دوم اداره کل سوم و در سال ۱۳۵۲ مدیرکل سوم ساواك شد.

سرتیپ مسعود حریری

مسعود حریری، فرزند محمود، در سال ۱۲۹۷ به دنیا آمد. او پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در لشکر ۲ زرهی مرکز اشتغال داشت و با تأسیس ساواك از تاریخ ۱۳۳۵/۹/۲۶ به این سازمان انتقال یافت. او ابتدا رئیس ادارهٔ کارپردازی ادارهٔ کل ششم (مالی) و سپس از ۱۳۳۶/۶/۹ رئیس ادارهٔ مکانیك اداره کل پنجم (فنی) ساواك شد. حریری از آذر ۱۳۴۱ و در کوران حوادث عشایری فارس، رئیس ساواك جنوب بود و به خاطر ایفای نقش در این ماجرا در

شهریور ۱۳۴۲ به درجهٔ سرتیپی رسید. او در ۱۳۴۲/۱۲/۲۴ ریاست ساواك فارس را به سرهنگ شاهپور پرویز تحویل داد و به تهران بازگشت. سرتیپ حریری در سال ۱۳۴۵ مجدداً به جنوب بازگشت و ریاست ساواك کهکیلویه و بویراحمد را به دست گرفت. حریری در عین حال در شهرداری تهران نیز مشاورعالی شهردار و نایب التولیه موزهٔ سلسلهٔ پهلوی بود و در تاریخ ۱۳۵۱/۴/۷ معاون امور شهرسازی و برنامه‌ریزی شهرداری پایتخت شد. او همزمان، در ۱۳۵۲/۱۲/۲۴، بازرس حوزهٔ ریاست ساواك (بازرس کل ساواك) گردید. حریری از تاریخ ۱۳۵۶/۱۱/۱۶ تا ۱۳۵۷/۴/۱، که بازنشسته شد، از مزایای سپهبدی استفاده می‌نمود.

سپهبد پرویز خسروانی

پرویز خسروانی، فرزند هاشم (حاج شهاب محلاتی) در سال ۱۳۰۱ ش. به دنیا آمد. او در سال ۱۳۱۹ وارد دانشکده افسری شد. برادر بزرگ او، شهاب خسروانی، از چهره‌های سیاسی سال‌های ۱۳۲۰ـ۱۳۳۲ و نماینده مجلس بود که با دکترمحمد مصدق روابط حسنه داشت. برادران دیگر او مرتضی خسروانی (سپهبد) و عطاءالله خسروانی و خسرو خسروانی از دولتمردان لشکری و کشوری پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند، که در خاطرات فردوست درباره آنها سخن رفته است.

سرگرد پرویز خسروانی در زمان دولت مصدق باشگاه ورزشی تاج را به راه انداخت و به گفته حسین فردوست در جریان قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ورزشکاران خود را به سود مصدق و علیه قوام به خیابان‌ها ریخت. ولی مدت کوتاهی بعد، خسروانی را یکی از ارکان بسیج دستجات اوباش وابسته به دربار می‌یابیم که در جریان توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ در رأس اوباشی چون شعبان جعفری (بی‌مخ) و ملکه اعتضادی به خانه مصدق حمله کرد و لذا به دستور مصدق مدت کوتاهی بازداشت شد. پرویز خسروانی در حوادث ۲۵ـ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مشارکت جدی داشت و از عوامل کودتا محسوب می‌شد.

خسروانی در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، در رأس باشگاه ورزشی تاج به سرقت اموال مردم و غصب اراضی اشتغال داشت و به علت وابستگی به دربار، در سال‌های ۱۳۴۰ـ۱۳۴۳ در درجه سرتیپی فرماندهی ژاندارمری تهران (ناحیه یك مرکز) را عهده‌دار بود. طبق گزارش ساواك، او در اسفند ۱۳۴۱ برای برکناری نصیری از ریاست شهربانی و اشغال این پست دسیسه می‌چید:

از ۲ ماه قبل فعالیت شدیدی به وسیله سرتیپ خسروانی، رئیس ناحیه ژاندارمری تهران [،] علیه سپهبد نصیری[،] رئیس شهربانی کل کشور[،] آغاز شده است. سرتیپ خسروانی همه جا می گوید که سپهبد نصیری آخرین بازمانده ۲۸ مرداد بزودی تعویض شده و جای او را به من واگذار می کنند. سرتیپ اردوبادی و باندی که وی در ارتش و ژاندارمری دارد به سرتیپ خسروانی کمك می کنند. سرتیپ خسروانی سعی دارد در جلسات روز ۴ شنبه علیاحضرت ملکه مادر نیز نفوذ کند و بدینوسیله از نفوذ مشارالیها نیز استفاده کند...

در سال ۱۳۴۳، سرلشکر پرویز خسروانی معاون ژاندارمری کل کشور بود و به دسیسه برای تصدی ریاست شهربانی و این بار علیه مبصر، رئیس جدید شهربانی، ادامه می‌داد. او در این توطئه با سرتیپ عبدالله وثیق، رئیس پلیس تهران، همدست بود. شاه به این جاه‌طلبی‌های خسروانی پاسخ مثبت داد و وی در کابینه هویدا به معاونت نخست‌وزیر و سرپرستی سازمان تربیت بدنی رسید و قریب به ۵ سال در این سمت به چهاول ورزش کشور پرداخت.

همانگونه که فردوست در خاطراتش اشاره می کند، پرویز خسروانی در دوران سرپرستی سازمان تربیت بدنی به اتفاق ناصر گلسرخی، وزیر منابع طبیعی، و جلال آهنچیان، تاجر معروف، و منوچهر پرتو، وزیر دادگستری دولت هویدا، با تشکیل باند قمار و کلاهبرداری به سوءاستفاده‌های کلان اشتغال داشت. کشف این سوءاستفاده‌ها در وزارتخانه‌های منابع طبیعی و دادگستری و سازمان تربیت بدنی توسط فردوست، در سال ۱۳۵۰ به برکناری گلسرخی و پرتو انجامید. پرویز خسروانی نیز از معاونت نخست‌وزیر و سرپرستی سازمان تربیت بدنی برکنار شد و در سال ۱۳۵۱ در رتبه سپهبدی بازنشسته گردید، ولی در سمت «ریاست هیئت مدیره سازمان فرهنگی و ورزشی تاج» به چپاول خود ادامه داد. دربارهٔ ناصر گلسرخی گفتنی است که او نیز پس از برکناری با امکانات وسیعی که در وزارت منابع طبیعی اندوخته بود، به تشکیل شرکتی دست زد و به غارت اراضی «منابع ملی» ادامه داد و ثروت خود را صدچندان کرد. گلسرخی پس از انقلاب به اتهام پرداخت ۶ فقره چك بی‌محل در یکی از قمارخانه‌های فرانسه به مبلغ یك میلیون دلار، در دادگاه فرانسه به ۸ ماه زندان محکوم شد. لازم به توضیح است که در سال‌های ۱۳۴۲ ـ ۱۳۴۸، عطاءالله خسروانی، برادر پرویز خسروانی، در رأس وزارتخانه‌های کار و کشور و دبیرکلی «حزب ایران نوین» قرار داشت و در غارت و اختلاس با باند فوق همدست بود.

در این سالها، پرویز خسروانی با علی عبده، برادر دکتر جلال عبده و صاحب بولینگ معروف تجریش و مدیر باشگاه ورزشی پرسپولیس، رقابت شدید داشت. ساواك در ۱۳۵۱/۷/۱۹ چنین گزارش داد:

سپهبد بازنشسته پرویز خسروانی با کامبیزآتابای [رئیس فدراسیون فوتبال] تماس حاصل [کرد] و اظهار داشت[:] ملاحظه می کنید این علی عبده[،] مدیر باشگاه پرسپولیس[،] چه جنجالی به پا کرده. گرچه نامبرده با اجازه از پیشگاه شاهنشاه مبادرت به حرفه ای کردن تیم باشگاه پرسپولیس نموده ولی او بایستی قبلاً این موضوع را با تربیت بدنی و فدراسیون فوتبال درمیان می گذاشت، تا چنانچه شما صلاح می‌دانستید این کار عملی می‌شد... خسروانی گفت[:] عبده و دوستانش که خودت می‌دانی باندی تشکیل داده اند و خودت شاهدی که من در موقعی که سرپرست تربیت بدنی بودم از دست این‌ها چه زجری کشیدم...

سپهبد خسروانی در سال‌های ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۷ به تشکیل جلسات کلان قمار ادامه داد. بولتن ویژه ساواک، مورخ ۱۳۵۲/۱۲/۲۱، حاکی است:

... منزل مشارالیها [خسروانی] محل قمار افسر یاد شده و افرادی از جمله جلال آهنچیان (تاجر)، حاج آقا آهنچیان (برادر جلال آهنچیان)، مهندس آغاسی‌پور، علی دهستانه و هدایت ذوالفقاری (آجودان کشوری شاهنشاه) و چند نفر دیگر می باشد. ضمناً یاد شده فوق به یکی از دوستان همبازی خود اظهار داشته که حدود ۳ ـ ۴ میلیون تومان در چند ماه اخیر باخته است و حتی یك فقره چك به مبلغ ۱۷۰ هزار تومان از حساب فروشگاه باشگاه تاج کشیده است و اضافه نموده[:] مدت ۴ سال است آرزو به دلم مانده که یك دفعه ببرم [!]. چنین استنباط می گردد که نامبرده در اکثر جلسات قمار بازنده بوده است.

نظریه: با توجه به مراتب بالا بنظر می‌رسد اعتیاد سپهبد بازنشسته خسروانی به قمار که اکثراً نیز بازنده است، عواقب وخیمی برای باشگاه ورزشی تاج و تأسیسات وابسته به آن به بار آورد.

همسر سپهبد خسروانی بنام ملیحه نعیمی، که فردوست ماجرای ازدواج او را شرح داده، دختر عبدالحسین نعیمی، از مأمورین قدیمی اینتلیجنس سرویس و از کارگزاران اصلی بهائیت ایران، بود. این ازدواج در اوائل سال ۱۳۵۲ به متارکه انجامید.

ساواک در مورد عبدالحسین نعیمی چنین گزارش می‌دهد:

... اسم کوچك نعیمی[،] عبدالحسین است و نامبرده پسر نعیم[،] شاعر معروف بهائی‌ها[،] است و به همین دلیل درمیان بهائی‌ها محبوبیت و مقام بزرگی داشته و حالیه نیز دارد. نعیمی از ابتدای خدمت خود در سفارت انگلستان در تهران خدمت می کرده و مدتهاست که دیگر کار نمی کند. او در سفارت انگلستان منشی بوده است. دختر بزرگ او همسر سرلشکر پرویز خسروانی می باشد و داماد دیگروی امینی وکیل دادگستری است. نعیمی درحال حاضر ظاهراً در هیئت مدیرهٔ بهائی‌های تهران مقام اجرائی مهمی ندارد ولی دارای نفوذ است.

در تاریخ ۱۳۴۵/۷/۱۰، ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیریت کل سوم (مقدم) چنین گزارش می‌دهد:

با تحقیقاتی که به نحو غیرمحسوس به عمل آمده است[.] خانم نعیمی دختر عبدالحسین نعیمی[.] که اکنون همسر سرلشکر خسروانی می باشد[.] یکی از بهائی های متعصّب و با نفوذ فرقه بهائیان ایران است. عبدالحسین نعیمی در سال‌های ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته [شبکه] محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [ترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون[.] که یك دوشیزه ۸۰ ساله انگلیسی است و در جنگ جهانی دوم ریاست کمیته اینتلیجنت سرویس انگلستان را در تهران به عهده داشته و کلیه امور و بازی‌های سیاسی داخلی را به نفع انگلستان رهبری می نموده[.] یکی از دوستان و همکاران مؤمن عبدالحسین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی بطور مخفیانه و غیرمحسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می داده است و در ظاهر به کسب و تجارت می‌پرداخته است. آقای نعیمی اکنون از مالکین بزرگ به شمار می‌رود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است و از لحاظ بهائی گری جزو گروه کارگردانان بهائی ها در تهران می باشد که آقای ثابت پاسال در مواقع لزوم از نظریه و افکار نعیمی استفاده می نماید. [او] در حال حاضر ساکن تهران است.

دختر آقای نعیمی که زن سرلشکر خسروانی است در چند سال قبل توانست به طور محرمانه شوهرش (سرلشکر خسروانی) را به دین بهائی گرایش دهد. سرلشکر خسروانی در حضور آقای دکترعلی محمد ورقا[.] استاد دانشگاه که از بهائیان متعصب و یکی از روحانیون بهائیان است[.] با حضور آقای نعیمی رسماً به دین بهائی گرویده و قرار براین شده که از لحاظ حفظ پرستیژ و شئون نظامی و بعضی پست‌هائی که به وی محول گردیده[.] بهائی بودن وی از چهارچوبه دیوار خانوادگی تجاوز نکند.

خانم نعیمی نیز از چندی قبل عهده دار انجام وظایف پدرش با سرویس‌های اطلاعات سفارت انگلیس و مقامات انگلیسی است و خانم نعیمی در سال چند مرتبه به اروپا و انگلستان مسافرت و در کنفرانس‌های بهائیان جهان [.] که در لندن و واشنگتن و کانادا تشکیل می گردیده [.] از طرف زنان بهائی ایران شرکت می نماید و در انجام وظایف خود در مورد ترویج و توسعه نفوذ بهائیان جدیت و از خودگذشتگی نشان داده و اکنون مقام اول را در بین بهائیان ایران دارا می باشد.

سرلشکر خسروانی[.] شوهر بانوی مزبور[.] نیز ترقی و توفیق خود را در امور اداری و نظامی مرهون اقدامات زنش می‌داند و شایع است بنا به توصیه خانم نعیمی[.] سرلشکر خسروانی موظف می باشد که در کارهای اداری افراد و درجه‌داران و افسران بهائی را به طور غیرمحسوس بیش از سایرین مشمول لطف خود قرار دهد.

خانم نعیمی دارای خواهر دیگری می باشد که عیال آقای علی امینی[.] که شغل وی مالك است و از بهائیان متعصب به شمار می‌رود[.] بوده. خانم سرلشکر خسروانی در تمام جلسات رسمی و غیررسمی، خواه مربوط به شوهرش و خواه مربوط به سایر دوستان [.] با علاقه زیاد شرکت می نماید و در لندن در انجمن بهائیان ایرانی مقیم انگلستان نایب رئیس بوده و این

انجمن بیشتر به امور زنان و دختران و تازه عروسان بهائی رسیدگی می نماید و هرساله در بهار و زمستان به لندن مسافرت می نماید. خانم نعیمی به وسیله پدرش [،] عبدالحسین نعیمی [،] با دیپلمات های انگلیسی و آمریکائی آشنائی دارد و در لندن نیز با زنان و مردان نمایندگان مجلس و وزارت امورخارجه آشنائی داشته و به منزل آنان رفت و آمد دارد.

سرلشکر خسروانی در تمام موارد زندگی سعی می کند هرچه بیشتر از نظر بهائیان و تظاهر به بهائی گری دور بماند و در جلسات متشکله بهائی ها دیده نشود و بدین جهت شاید ۹۰٪ از دوستان و بستگان سرلشکر خسروانی از بهائی بودن وی اطلاعی نداشته و از فعالیت های سیاسی و مذهبی زنش بی اطلاع می باشند...

طبق اسناد ساواک، باند فوق یکی از شبکه‌های گسترده مافیائی ـ جاسوسی دکتر عبدالکریم ایادی بوده، که در دوران اشتغال عطاءالله خسروانی به عنوان وزیر کار، مشاغل کلیدی این وزارتخانه را به دست داشته است:

طبق اطلاع خانم تیمسار سرلشکر پرویز خسروانی[،] معاون ژاندارمری کل کشور[،] جزو بهائی های متعصب بوده و سرلشکر خسروانی نیز اداره کنندهٔ یك لجنهٔ بهائی است. مرکز جلسات لجنه هم هفته ای یك بار در منزل سرلشکر خسروانی تشکیل می شود و آقای عطاءالله خسروانی (وزیرکار)[،] دکتر راسخ و دکتر ایقانی در جلسات مذکور شرکت می کنند و به وسیله وزیرکار با سپهبد ایادی پزشك دربار شاهنشاهی مربوط هستند و از وی اخذ دستور می نمایند.

گفته می شود خسروانی وزیرکار عدهٔ زیادی از بهائیان وزارت کار را که سمت مهمی در آن وزارتخانه به آنها محول نشده به مرور تغییر پست داده و امور مهمّه وزارت کار را به دست آنان سپرده که می توان نام مهندس مجد[،] معاون فنی وزارت کار[،] و پرتو اعظم[،] مدیرکل امور اجتماعی وزارت کار[،] را ذکر نمود.

ضمناً این عده از مبلغین بهائی هستند و هر یك لجنه ای دارند و دستورات صادره از طرف سپهبد ایادی را که وسیله وزیرکار به آنها اطلاع داده می شود اجرا می نمایند. (سند ساواك ۱۳۴۴/۸/۱۹)

فساد پرویز خسروانی در حدی بوده که ساواك در سند بیوگرافیك خود او را «دروغگو، مادی، مناع الخیر، در فکر تأمین منافع خود و عیاش» معرفی کرده است.

پرویز خوانساری

پرویز خوانساری، فرزند حسین، در سال ۱۲۹۳ در تهران به دنیا آمد. پدر وی یك بازرگان ورشکسته اراکی بود. خوانساری دوران تحصیل را در اراك با فقر گذرانید، ولی موفق به پایان تحصیلات متوسطه نشد. لذا، در سال ۱۳۱۱ در کلاس واکسیناتوری اداره دامپزشکی

سواحل بحر خزر ثبت نام کرد و با طی این دوره در تاریخ ۱۳۱۲/۴/۱۹ بعنوان واکسیناتور دام (عضو فنی دفع آفات حیوانی) به استخدام اداره کل صناعت و فلاحت درآمد. او در سال ۱۳۱۳ به سربازی رفت و به مدت دو سال در گردان مهندسی لشکر یك خدمت نمود. در سال ۱۳۱۵ به عنوان «محاسب» در شرکت غلّه استخدام شد و تا سال ۱۳۲۵ در مشاغل دون پایه در وزارت کشاورزی اشتغال داشت.

طبق اسناد موجود، پرویز خوانساری در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ از طریق سوءاستفاده و سرقت اموال دولتی توانست ثروتی کسب کند و در سالهای ۱۳۲۴ـ۱۳۲۵ با نزدیکی به «حزب دمکرات» قوام‌السلطنه از سوئی و دربار پهلوی از سوی دیگر در جهت ترقی خود بکوشد. بنظر می‌رسد که او در همین زمان توسط شبکه اینتلیجنس سرویس جذب شد و لذا راه صعود در هرم اداری برویش هموار گردید. خوانساری، که در پرونده اداری او مدرك تحصیلی‌اش معادل سال پنجم متوسطه ارزیابی شده، در خرداد سال ۱۳۲۵ در دولت قوام بازرس نخست‌وزیری شد و در مهرماه همین سال مدیرکل بازرسی و محاکمات وزارت کار گردید. او قریب به ۴ سال در این سمت بود تا بالاخره در تیرماه ۱۳۲۹ توسط رزم‌آرا به عنوان معاون وزیر کار معرفی شد. ابراهیم مهدوی، وزیر کشاورزی دولت رزم‌آرا، می‌نویسد:

> ...چیزی که مورد تعجب و ناراحتی اینجانب شد حضور پرویز خوانساری در سرسرای کاخ سعدآباد بود. خوانساری کارمند دون‌مرتبه وزارت کشاورزی بود... سوادی مطلقاً نداشت ولی باهوش بود. در جریان جنگ بین‌الملل که اجناس مورداحتیاج جیره بندی بود، پرویز خوانساری از طرف وزارت کشاورزی به نمایندگی و تحویل گرفتن کارت‌های جیره بندی در وزارت‌خانه رسید. به علاوه چاپخانه وزارت کشاورزی هم به او سپرده شده بود. از این دو راه ثروت و مکنتی به هم رساند و با مظفر فیروز از طرفی و ستاد ارتش از طرف دیگر ارتباط نزدیك پیدا کرد و بعد به وزارت کار منتقل شد و در نتیجه ارتباطات پشت‌پرده و بطور مسلّم هوش و استعداد فطری و خوش‌خدمتی، خواص نوکرمآبی خودش را به رزم‌آرا آشکار کرد و رزم‌آرا او را با ما برای معرفی به حضور شاه به سعدآباد کشاند...[۲۲]

پرویز خوانساری در سالهای ۱۳۳۰ـ۱۳۳۲ از عوامل فعال شبکه خرابکاری اینتلیجنس سرویس محسوب می شود، که دارای ارتباطات ویژه با دربار و اشرف پهلوی بوده است. به همین دلیل، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وی مجدداً به مقامات عالی دست یافت و بعنوان مشاور وزیر کار منصوب شد. در این سالها عملاً وزارت کار به دو باند تقسیم می شد که در رأس یك باند مهندس نفیسی (و سپس نوری آشتیانی) قرار داشت و در رأس باند دیگر پرویز

۲۲. علم و جامعه، چاپ واشنگتن، سال ۶، شماره ۳۷، بهمن ۱۳۶۳، ص ۳۶

خوانساری. در این دوران خوانساری از نزدیکان اسدالله علم و پس از تشکیل «حزب مردم» از فعالین این حزب بود و لذا از سوی علم حمایت می‌شد و به همین دلیل نیز به فعالیت‌هایی علیه دولت دکتر منوچهر اقبال، رقیب علم، دست زد.

در اسفندماه ۱۳۳۶، اسفندیار بزرگمهر ـ که به همراه سرلشکر محمدولی قره‌نی رئیس رکن دوم ستاد ارتش در یك طرح کودتائی مشارکت داشت ـ در بازجویی اعتراف نمود که قرار بوده خوانساری در دولت کودتا معاون نخست‌وزیر شود. در نتیجه، به دستور کتبی محمدرضا پهلوی از پرویز خوانساری بازجویی به عمل آمد. وی در تاریخ ۱۳۳۷/۱/۱۶ در ساواك بازجویی شد و ضمن آن دوستی خود را با قره‌نی و بزرگمهر یك دوستی عادی عنوان کرد و منکر هرگونه همکاری با طرح قره‌نی گردید. ولی در واقع، بنظر می‌رسد که خوانساری در این ماجرا نقش خاصی را ایفاء می‌کرده و لذا حادثه فوق نه تنها سبب سقوط او نشد، بلکه مدت کوتاهی بعد، در ۱۳۳۷/۲/۲۹، در دولت منوچهر اقبال به جای مهندس شیبانی معاون دائمی وزارت کار شد و در واقع پاداش گرفت. انتصاب خوانساری بیسواد به جای شیبانی تحصیل‌کرده نارضایتی‌هایی را در وزارت کار پدید ساخت.

پرویز خوانساری از سال ۱۳۳۸ به جستجوی مشاغل پولساز در خارج از کشور پرداخت و لذا در مهرماه همین سال به بهانه «مطالعه در امور کارگری» به مدت دو سال به اروپا اعزام گردید و از سال ۱۳۴۳ به عنوان نماینده وزارت کار و خدمات اجتماعی در کشورهای اروپایی و با سمت رایزن کار در سفارت ایران در لندن مستقر شد. در سال ۱۳۴۴ سمت او به وزیرمختاری ایران در انگلیس ارتقاء یافت و در سال ۱۳۴۵ به عنوان سرپرست دانشجویان ایرانی در اروپا در کلن مستقر شد. در این زمان پرویز خوانساری بهمراه عناصری چون مهدی پیراسته از اعضاء باند اردشیر زاهدی محسوب می‌شد. لذا، زمانیکه زاهدی در دولت امیرعباس هویدا به وزارت امورخارجه منصوب گردید، در سال ۱۳۴۶ پرویز خوانساری نیز معاون امورفرهنگی و اجتماعی و از سال ۱۳۴۷ معاون اداری وزارت خارجه شد. انتصاب خوانساری به معاونت وزارت خارجه در میان کارمندان این وزارتخانه تنش‌های جدّی و واکنش‌های بسیار منفی ایجاد کرد و سیل گزارشات منابع ساواك در وزارت خارجه علیه خوانساری سرازیر شد.

گزارش مورّخ ۱۳۴۷/۷/۱۳ چنین است:

یکی از کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه اظهار داشته [:] کارمندان آن وزارتخانه از اینکه پرویز خوانساری با سوابق ننگین دوران جوانی و سوابق هوچیگری و سوءاستفاده‌های گذشته به سمت معاونت ثابت اداری آن وزارتخانه منصوب و کلیه امور وزارتخانه را قبضه

نموده ناراحت هستند. کارمندان وزارتخانه می گویند خوانساری که حتی فاقد دیپلم متوسطه بوده و با زدوبند موفق شده پایه استخدامی خود را به رتبه ۹ اداری ارتقاء دهد [،] اکنون سرنوشت صدها نفر کارمندان وزارت امورخارجه را که دارای درجه دکترا و لیسانس می باشند در دست گرفته است. کارمند مذکور افزوده [:] خوانساری در دوران جوانی مفعول بوده و روابط جنسی او با شخصی بنام آقای مهین [،] که از افراد متنفذ قبل از شهریور ۲۰ به شمار می‌رفته و اکنون فوت نموده [،] مشهور عام و خاص بوده است.

گزارش دیگر، به تاریخ ۱۳۴۷/۷/۱۴، چنین حکایت می کند:

یکی از کارمندان وزارت امورخارجه اظهار داشته [:] بطوری که در وزارت خارجه شایع است در حدود یك ماه قبل آقای [...] مسئول انتظامات وزارت امورخارجه که مرد مفعولی می باشد در ساعت اداری در یکی از اطاق های وزارتخارجه یکی از مستخدمین را دعوت نموده تا با وی عمل شنیع را انجام دهد و با اینکه درب اطاقی را که در آن این عمل انجام می شده بسته بوده اند [،] با وجود این به علت باز بودن یکی از درهای اطاق، خانمی بنام [...] که کارمند همان وزارتخانه است بدون توجه وارد اطاق می شود و با مشاهده این صحنه بیهوش می گردد.

ملاحظات منبع: در این باره از آقای خوانساری معاون وزارت امورخارجه سؤال گردید [.] مشارالیه اظهار داشت [:] گرچه آقای [...] رئیس انتظامات وزارت امورخارجه چنین سابقه ای را دارد و در گذشته بعضی از مستخدمین وزارت امور خارجه را به همین منظور به منزل خود می برده است [،] معهذا تصور نمی کند انجام چنین عملی در داخل وزارتخانه صحیح باشد...

در تاریخ ۱۳۴۷/۷/۲۷ اداره کل نهم ساواك (تحقیق) بیوگرافی پرویز خوانساری را چنین گزارش می کند:

خوانساری در جوانی در وضع بسیار نامساعد مالی و تربیتی قرار داشت و به همین علت به گرداب فساد و بی عفتی افتاد و اغراق نیست اگر گفته شود که جوانی هرجائی بود. مدتهای مدید شخصی بنام مهین استوان (معروف به مهین السلطان) [،] بازرس اسبق وزارت پیشه و هنر که یك منحرف جنسی مشهور بود [،] او را به صورت... خود نگهداری می کرد و خوانساری حتی از ذکر این رابطه به دیگران امتناعی نداشت [.] بعداً نامبرده مورد عنایت امام جمعه تهران قرار گرفت و امام جمعه او را به مرحوم سپهبد رزم آرا معرفی کرد و نتیجتاً تا کفالت وزارت کار ترقی نمود. قبل از آنها [،] مدتها در چاپخانه وزارت کشاورزی بود و دارای آلودگی ها و بدنامی های مالی زیادی بود که در پرونده های مربوطه منعکس است.

مشارالیه مدتی هم مورد التفات مرحوم دهقان بود و در جریان اعطای رتبه به کارمندان پیمانی در زمان حکومت مرحوم قوام السلطنه دیپلم جعل کرد و تحت تعقیب قانونی قرار گرفت. در حال حاضر گفته می شود که نامبرده در وزارت امورخارجه ارتباط بسیار نامناسب عفتی با گروه هم جنس طلب دارد (درباره روابط او با وزیر امورخارجه [اردشیر زاهدی] هم شایعاتی

هست) و محیط توأم با وقار و سنگین وزارت امورخارجه را از قیافه اصلی خود خارج کرده و به جلفی و سبکی انداخته است. در برخورد با رؤساء و اعضاء از گفتن کلمات رکیك و مستهجن مضایقه نمی‌کند [.] تا جائی که دکتر مقتدری و چند نفر دیگر از اعضای عالیرتبه وزارت امورخارجه چندی پیش در نظر داشته‌اند از خدمت وزارت امورخارجه منصرف شوند و مدتی هم به صورت نیمه‌قهر در سر کار خود حاضر نمی‌شدند.

مدیریت اداره کل سوم ساواك در ذیل گزارش فوق می‌نویسد:

مطالب بالا اطلاعات منبع درباره پرویز خوانساری معاون وزارت امورخارجه است که مقداری از آن بخصوص قسمت مقدمه گزارش [.] بطوری که اظهار می‌دارد [.] در زمان‌های قبل به صورت اطلاع همگانی وجود داشته و قرار گرفتن این چنین عنصری در کادر حسّاس وزارت امورخارجه برای آنان که آگاهی به گذشته‌اش دارند موجب تعجب گردیده است.

و بالاخره در تاریخ ۱۳۴۷/۸/۲، اداره کل نهم ساواك ارزیابی خود را از پرویز خوانساری به اداره کل سوم چنین اطلاع می‌دّهد:

۱ـ سوابق اخلاقی و اجتماعی: نامبرده در زمان تحصیل در دبیرستان صمصامیه اراك به علت خوش‌صورت بودن معاشرت‌های نابابی داشته و شایع بوده که انحراف اخلاقی داشته است.

۲ـ وضع خانوادگی: دارای عیال و ۳ اولاد می‌باشد و همسرش از فامیل معروف آصف‌الدوله شاهسون می‌باشد [.] پدرش از بازرگانان اراك بوده که ورشکست شده است.

۳ـ میزان صحت عمل و درستی: در زمان خدمت در وزارت کار و سازمان بیمه‌های اجتماعی راجع به سوءاستفاده‌های مادی او مطالبی در افواه شایع بوده...

۴ـ میزان تحصیلات: در حدود دیپلم و به زبان انگلیسی آشنایی دارد.

۵ـ دوستان نزدیك: نامبرده قبلاً با اغلب از رجال و شخصیّت‌ها منجمله آقایان دکتر اقبال [.] مرحوم جمال امامی، سپهبد بازنشسته کیا، سیدحسن تقی‌زاده و شیخ حسین عاملی معاشرت و رفت و آمد داشت...

۶ـ نقاط ضعف: برای پیشرفت کار و هدف و مقصود خود تقریباً از هیچ کاری روگردان نیست...

علیرغم اطلاع محمدرضا پهلوی از مسائل فوق، خوانساری نه تنها تا پایان دوران وزارت اردشیر زاهدی در این سمت باقی ماند، بلکه در تاریخ ۱۳۴۷/۸/۴ به دریافت نشان درجه اوّل همایون «مفتخر» شد و در ۱۳۴۸/۶/۲۵ نشان درجه یك آبادانی و پیشرفت دریافت داشت. با کناره گیری زاهدی از وزارت امور خارجه، پرویز خوانساری از تاریخ ۱۳۵۰/۸/۲ سفیر ایران در سازمان بین‌المللی کار شد و از سال ۱۳۵۱ با عنوان سفیرکبیر در دفتر سازمان ملل در ژنو منصوب گردید. او همزمان سمت «بازرس مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه

آریامهر در امور دانشجویی در خارج از کشور» را نیز عهده‌دار بود. در این باره و نقش خوانساری در ساواك، ارتشبد فردوست در خاطرات خود توضیح داده است. پرویز خوانساری در ۱۳۵۷/۱/۲۱ مجدداً معاون اداری و اجرایی وزارت امورخارجه شد و در زمان دولت ازهاری نیز در این سمت ابقاء گردید. طبق اسناد موجود، نامبرده در این زمان متهم به امحاء پرونده سوءاستفاده دکتر عباسعلی خلعتبری و شاپور بهرامی (وزیر و معاون سابق وزارتخانه فوق) به مبلغ حدود ۱۷ میلیون تومان می‌باشد. از دیگر اتهامات مالی خوانساری نقش وی در معاملات زمین بیوك صابر است، که وی واسطه فرد فوق با برادران شاه بوده است.

پرویز خوانساری در سال ۱۳۱۶ با آصف اعظم آصفی فرزند شهاب‌الملك ازدواج کرد و حاصل این ازدواج ۳ پسر است. کوچکترین پسر او بنام مهرداد خوانساری پس از انقلاب اسلامی ایران مدتی مشاور شاپور بختیار در امور خارجی (آمریکا و انگلیس) بود. وی پس از مدتی از بختیار جدا شد و با هواداران رضا پهلوی در لندن همکاری کرد و سپس از پائیز ۱۳۶۸ نماینده احمد مدنی در لندن گردید.[۲۳]

امیرهوشنگ دولوقاجار

امیرهوشنگ دولوقاجار، فرزند محمدولی‌خان آصف‌السلطنه، در سال ۱۲۸۵ ش. در تهران به دنیا آمد. پدر او از طایفه دولو ایل قاجار بود و مادرش منیراعظم (دختر کامران میرزا، خاله احمدشاه) به دودمان سلطنتی قاجار بستگی داشت. هوشنگ دولو به علت نزدیکی با محمدرضاپهلوی، که مشروح آن را حسین فردوست بیان داشته، توانست به چپاول و غارت‌های کلان دست زند. محمدرضاپهلوی به علت علاقه به وی، ریاست «شرکت خاویار ایران» را به او سپرد و دولو طی سال‌های مدید انحصار خود را برتجارت خاویار ایران برقرار ساخت و در مطبوعات غرب به عنوان «سلطان خاویار ایران» شهرت یافت. دولو تجارت خاویار ایران را توسط دخترداثی مادرش (احسان نیك‌خواه معروف به مادام دولو) اداره می‌کرد.[۲۴]

هوشنگ دولو، به عنوان «آجودان کشوری» شاه، از ارکان شبکه دکتر فلیکس آقایان و از گردانندگان مافیای مواد مخدر در ایران، منطقه و اروپا بود. سند بیوگرافیك ساواك در سال

۲۳. پست *ایران*، چاپ لندن، شماره ۱، فوریه ۱۹۸۸، ص ۸

۲۴. «مادام دولو»، نماینده مدیرکل فروش خاویار ایران و معروف به «ملکه خاویار ایران» در زمان دولت امینی در خرداد ۱۳۴۰ مدت کوتاهی به جرم سوءاستفاده بازداشت و سپس آزاد شد.

۱۳۵۱ او را چنین توصیف می کند: «عیاش و بی بند و بار و مشکوك [!] به داشتن اعتیاد به تریاك و متهم به دخالت در قاچاق مواد مخدر (هروئین)».

هوشنگ دولو در مارس ۱۹۷۲/اسفند ۱۳۵۱، هنگامی که در ژنو درحال تحویل تریاك به حسن قریشی، بازرگان ایرانی مقیم سویس، بود توسط پلیس این کشور دستگیر شد. شاه که در زمان این حادثه در سن موریس بود، بلافاصله به ژنو رفت و دولو را آزاد کرد و با هواپیمای شخصی خود به ایران بازگردانید. فریدون هویدا می نویسد:

... شاه این شخص را پس از دستگیریش به خاطر قاچاق مواد مخدر در سویس با ضمانت خود از زندان بیرون آورد و یکسره به فرودگاه زوریخ برد، و از آنجا درحالی که مأموران پلیس ناظر فرار زندانی از کشورشان بودند، ولی به خاطر حضور شاه کاری از دستشان برنمی آمد، او را به هواپیمای آماده پرواز نشاند و از سویس خارج کرد.[۲۵]

حادثه فوق در مطبوعات غرب انعکاس وسیع یافت و رسوائی بیسابقه‌ای را برای خانواده پهلوی به ارمغان آورد و تا مدتها نقش دربار پهلوی در قاچاق بین المللی مواد مخدر افشاء می شد. از جمله، مجله آمریکائی *ساگا* در نوامبر ۱۹۷۳، ماجرای دستگیری اشرف پهلوی را در نوامبر ۱۹۶۱ در فرودگاه ژنو، درحالی که چمدان های خود را با کیسه های پلاستیکی مملو از هروئین انباشته بود، شرح داد و نوشت که فقط مداخله مقامات عالی‌رتبه سویس، که به قول *ساگا* «ذخایر ارزی دربار شاه در بانك های سویس آنان را مجذوب کرده»، سبب آزادی اشرف گردید. *ساگا* هم‌چنین ماجرای لو رفتن بسته تریاکی که هوشنگ دولو در اوائل سال ۱۹۷۲ برای حسن قریشی ارسال داشت، جریان دستگیری دولو و آزادی او توسط شاه، را شرح داد و افزود که دولو یکبار دیگر در سال ۱۹۶۰ در پاریس به جرم قاچاق موادمخدر دستگیر شده و با مداخله مقامات درباری آزاد گردیده بود. مجله فوق فاش ساخت:

قاچاق‌چیان مواد مخدر و درباریان ایران بیش از ۵ میلیارد دلار در بانك‌های سویس ذخیره دارند و سفرهای مکرر شاه به سنت موریس علاوه برعیاشی و زدوبندهای مالی و اقتصادی برای رسیدگی به حساب‌های بانکی او انجام می‌گیرد.

افشاگری مجله آمریکائی فوق بسیار گسترده بود و از جمله نوشت: در سال ۱۹۶۹ در ایران حدود ۱۸/۶ تن تریاك کشف شد و دولت ایران که طبق معاهده بین المللی ۱۹۶۱ موظف بود میزان تریاك مکشوفه را به کمیسیون ویژه سازمان ملل گزارش دهد، میزان تریاك مکشوفه را فقط نیم تن گزارش داد. کمیسیون ویژه سازمان ملل در این باره از نماینده ایران توضیح

۲۵. هویدا، ص ۹۵

خواست، ولی پاسخی دریافت نداشت. محمودرضا برادر ناتنی شاه در یکی از کلوپ‌های شبانه تهران پرده از راز تریاك‌های مکشوفه برداشت و گفت که مواد مخدری که توسط ژاندارمری و شهربانی کشف می‌شود پس از مدتی به مقر اشرف پهلوی حمل می‌گردد و سپس در داخل یا خارج کشور به فروش می‌رسد. باید در ذیل این افشاگری مجله آمریکائی *ساگا* بیافزائیم که طبق اسناد موجود، محمودرضاپهلوی به دلیل این افشاگری مورد غضب مافیای ایران قرار گرفت و به دستور فلیکس آقایان، سرلشکر کوچك پاسدار (افسر منتقله از ارتش به ژاندارمری که مدتها فرماندهی نواحی ژاندارمری گیلان و باختران را به عهده داشت) او را در یك کاباره تهران به شدت کتك زد.

در پی رسوائی هوشنگ دولو در سویس، مجله آلمانی *اشپیگل* در شماره ۱۳ مارس ۱۹۷۲/اسفند ۱۳۵۱ در مقاله‌ای باعنوان «تحت حمایت شاهنشاه» نوشت:

چنانچه شاهنشاه ایران مایل نباشند، دادگاه‌های سویس امکان کشف حقایقی را دربارهٔ دخالت هوشنگ دولو در قاچاق مواد مخدر نخواهند داشت. زیرا این پرنس که عضو دربار شاهنشاهی و از معتمدان شاهنشاه است از مصونیت سیاسی استفاده می‌کند. این پرنس گویا به علل انسانی و کمك به یك پرنس معتاد این کار را کرده، ولی علل انسانی در سرزمین شاهنشاه مورد توجه نیست: شاهنشاه ایران به عنوان سخت گیرترین تعقیب کننده قاچاقچیان مواد مخدر از سال ۱۹۶۹ دستور اعدام متجاوز از ۱۰۰ نفر را صادر کرده است.

چند نفر از قضات دادگستری و کارمندان و روزنامه نگاران در ژنو از شاه ایران خواستار سلب مصونیت سیاسی دولو شدند، ولی شاهنشاه ایران فرمودند که پاسخ ایشان از طریق سیاسی اعلام خواهد گردید. ایران از طرفی قاچاقچیان مواد مخدر را تعقیب می‌کند و از طرف دیگر قانون منع خشخاش را لغو می‌نماید، زیرا ۱۲۰۰۰ هکتار از کشتزارهای خشخاش [ایران] به خانواده سلطنتی تعلّق دارد. متخصصین کشف مواد مخدر سازمان ملل اعلام داشته‌اند که ایران برخلاف سایر کشورها، مواد مخدر مکشوفه را نابود نمی‌کند و به این ترتیب از ۱۸۴۵۴ کیلوگرم مواد مکشوفه از سال ۱۹۷۰، ۳۲۹ کیلوگرم معدوم، ۱۵۲ کیلوگرم برای مصارف طبی به کار رفته و ۱۷۹۷۳ کیلوگرم باقی مانده است.

بدین سان، این ظن که دیپلمات‌های ایرانی برای تأمین ارز شاهنشاه خود هروئین و تریاك قاچاق می‌کنند، تازگی ندارد. دولو، که گویا به انگیزه انسان‌دوستی به اینکار دست زده ۱۲ سال قبل نیز به اتهام حمل و مصرف مواد مخدر در پاریس مورد تعقیب قرار گرفت و بازداشت شد.

موضوعی که هیچگاه آشکار نشده این است که خواهر مقتدر شاهنشاه ایران، در سال ۱۹۶۱ در فرودگاه ژنو با یك چمدان هروئین غافلگیر شد، ولی مصونیت سیاسی مانع تعقیب ایشان گردید...

هفته‌نامه ایتالیائی *اسپرسو* نیز در شماره ۹ آوریل ۱۹۷۳/فروردین ۱۳۵۲ در مقاله‌ای باعنوان «اعتراف می‌کنم معتاد هستم ولی زنده باد شاهنشاه!» به قلم ماریالیویاسرینی ضمن درج ماجرای دستگیری و رهائی هوشنگ دولو نوشت:

سرمایه‌گذاری ایران در زوریخ و ژنو و مقادیر قابل ملاحظه اندوخته‌های بانکی و علاقه شخصی شاه به سویس که در آن کشور تحصیل نموده و مهم‌تر از همه ۹۰ میلیون فرانکی که ایران هرساله برای خرید سلاح به صنایع دولت فدرال می‌پردازد، وزنه‌ای محسوب می‌گردند و همین امر باعث شده که اقدام دولت ایران مبنی براعزام یك مقام عالی‌رتبه جهت مشایعت یك قاچاقچی مواد مخدر تا بای پلکان هواپیما مورد اغماض قرار گیرد.

لورفتن هوشنگ دولو و تحرکات مطبوعات غرب علیه شاه را باید توطئه شاپور ریپورتر و حامیان نیرومند او در سرویس‌های اطلاعاتی غرب علیه مافیای بین‌المللی در دربار شاه ارزیابی کرد. این ضربه سهمگین به تلافی رقابت خشنی که مافیای آقایان علیه شبکه جاسوسی ـ دلالی شاپورجی ـ روچیلد آغاز کرده بود، و «ماجرای تانك چیفتن» مهم‌ترین صحنه آن بود و به رسوائی نقش شاپورجی در معامله شکر انجامید، وارد شد. در این باره در جُستار «ریپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران» توضیح داده شده است.

پرویز راجی

پرویز (کامران) راجی در سال ۱۳۱۵ ش. در تهران به دنیا آمد. پدر او، دکتر عبدالحسین راجی (فراماسون) در کابینه منوچهر اقبال مدتی وزیر بهداری بود. پرویز تحصیلات متوسطه خود را در آمریکا به پایان رسانید و در سال ۱۳۳۸ مدرك لیسانس اقتصاد را از دانشگاه کمبریج انگلیس دریافت داشت و در سال ۱۳۳۹ به استخدام وزارت نفت درآمد. او در وزارت نفت مورد توجه «ویژه» امیرعباس هویدا، عضو هیئت مدیره، بود و تا سمت منشی مخصوص وی ارتقاء یافت. در سال ۱۳۴۲ به عنوان کارمند سازمان بین‌المللی به استخدام وزارت خارجه درآمد. با صعود هویدا به نخست‌وزیری، در تاریخ ۱۳۴۴/۲/۴ به نخست‌وزیری رفت و به عنوان «رئیس دفتر اختصاصی نخست‌وزیر» به کار پرداخت و با «عنایت خاص» هویدا مدت کوتاهی بعد، در تاریخ ۱۳۴۵/۹/۱۶ به مدیرکلی رسید. در سال ۱۳۴۸ با اشرف پهلوی آشنا شد و به سرعت مورد توجه او قرار گرفت. راجی در تاریخ ۱۳۴۸/۱۰/۸ به درخواست اسدالله علم، وزیر دربار شاهنشاهی، به عنوان «کمك به کارهای والاحضرت اشرف در کمیته بین‌المللی حقوق وابسته به سازمان ملل در آمریکا» به دفتر اشرف پهلوی تحویل داده شد و از ۱۳۴۹/۶/۲۵ به

مدت ۳ ماه در معیّت اشرف در سازمان ملل حضور داشت. «خدمات» راجی مورد توجه جدی اشرف قرار گرفت و لذا وی در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۲۴ با فرمان شاه به مقام سفیری در سازمان ملل نائل گردید. طبق ابلاغیه اسدالله علم (مورخ ۱۳۵۰/۵/۲۱) وظیفه راجی در پست سفیری ایران در سازمان ملل، به دستور شاه «انجام کلیه امور مربوط به والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی به نحوی که معظم‌لها ارجاع فرمایند» بوده است!

سند بیوگرافیك ساواك، مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۴، پرویز راجی را چنین توصیف می‌کند:

مشارالیه... علاوه براشتغال در نخست‌وزیری، در دفتر والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی مشغول به کار و در اکثر مسافرت‌های والاحضرت در معیّت معظم‌لها به خارج می‌رود و امور دفتری والاحضرت را انجام می‌دهد. نامبرده از نظر صحت عمل و درستی خوب و از لحاظ مدیریت و شایستگی متوسط... فردی مجرد و باسواد و فهمیده و منظم و زرنگ و مسلط به زبان انگلیسی و کم‌حرف و دارای اطلاعات وسیع، ولی قدری تندخو و عصبانی و عیاش و خوشگذران و علاقمند به مشروب و از مریدان آقای هویدا است.

راجی در سال ۱۳۵۲ باعنوان مشاور نخست‌وزیر به نخست‌وزیری بازگشت و پس از چندی با «عنایت خاص» اشرف، در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۱۲، سفیر شاه در لندن شد و تا ۱۳۵۷/۱۰/۲۶ در این سمت بود. راجی در سال ۱۳۶۲ یادداشت‌های روزانه خود را باعنوان *خاطرات آخرین سفیر شاه درلندن* در انگلستان منتشر ساخت. او به عنوان یك درباری تحصیل کردهٔ غرب در عالی‌ترین محافل حاکمه انگلیس رفت و آمد داشته و با معروف‌ترین چهره‌های سیاسی (مانند خانواده سلطنتی، مارگارت تاچر، ادوارد هیث)، فرهنگی (مانند سردنیس رایت، سرآیزایابرلین، سرچارلزکارن ـ رئیس بی.بی.سی)، مطبوعاتی (مانند چپمن پینچر) و حقوق بشر (مانند مارتین آنالز) انگلیس معاشر بوده است. خاطرات راجی علاوه بربیان ناگفته‌هائی از مسائل هیئت حاکمه ایران در آخرین ماه‌های سلطنت پهلوی، در افشای ماهیت پوشالی و فاسد اشرافیت سیاسی و فرهنگی حاکم برانگلیس نیز مفید است. کتاب فوق باعنوان *خدمتگزار تخت طاووس* در سال ۱۳۶۸ توسط «انتشارات اطلاعات» در ایران منتشر شده است.

سپهبد اسدالله صنیعی

اسدالله صنیعی فرزند آقاجان، درسال ۱۲۸۳ در همدان متولد شد. او در اول مهر ماه ۱۳۰۵ وارد ارتش شد و در سال ۱۳۰۷ دانشکده افسری را به‌پایان رسانید. اسناد موجود توضیح نمی‌دهد که وی چگونه و چرا تا بدان حد مورد اعتماد رضا شاه قرار گرفت که به‌عنوان

«آجودان مخصوص» ولیعهد وارد دربار شد، ولی بنظر می‌رسد که مرور درزندگی صنیعی علت این امر را روشن کند.

در سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مشاغل صنیعی به شرح زیر است: رئیس دایرهٔ شکایات دفتر نظامی شاه (در بدو سلطنت محمدرضا پهلوی)، رئیس بازرسی ادارهٔ نظام وظیفه، عضو هیئت نظارت بانك سپه و بازرس بانك سپه، بازرس درجه یك مالی ـ اداری بازرسی کل ارتش و معاون وزارت دفاع ملّی (۱۰ اسفند ۱۳۳۱ـ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در دولت دکتر محمد مصدق. نکته قابل بررسی در این بیوگرافی، اعتمادی است که مصدق به صنیعی ابراز داشت و علیرغم شناخت وابستگی او به دربار و بهائیت، وی را به‌عنوان معاون وزارت دفاع (وزارت دفاع به عهدهٔ مصدق بود) به دولت خود وارد نمود. شاید پیوندهای مرموز صنیعی با حسین علاء توضیحی بر این معما باشد.

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۰، صنیعی مشاغل مهم مالی چون مدیریت عامل شرکت تعاونی مصرف ارتش، ریاست ادارهٔ سر رشته‌داری ارتش (اداره تدارکات کل ارتش ـ اتکا) و ریاست هیئت مدیرهٔ سازمان تعاون مصرف کادر نیروهای انتظامی را به دست داشت.

سند بیوگرافیك ساواك، مورخ ۱۳۴۰/۴/۳۱، صنیعی را چنین معرفی می‌کند:

دارای تحصیلات عالیه نظامی در خارج از کشور، معتاد به مشروب و سیگار و مختصری قمار در مجالس خصوصی، مشاغل مختلف در لشکرها و دوایر ستاد ارتش... متهم به بهائی‌گری، متکبر، اهل سوء استفاده (در ایام تصدی پست ریاست تدارکات ارتش)، از باند مرحوم رزم‌آرا بوده و فعلاً آقای علاء از وی حمایت می‌نماید. طرفدار سیاست غرب و شهرت دارد که با انگلیسیها نزدیك است و به‌طور غیر مستقیم از حمایت آنها برخوردار می‌باشد... در زمان تصدی پست ریاست تدارکات [اتکا] اختلافاتی بین مشارالیه و معاون وزارت جنگ و کمیسیونی که مامور رسیدگی به خریدهای تدارکات شده بود روی داده... و این موضوع قبل از آنکه در خارج سرو صدایی ایجاد کند با وساطت ارتشبد هدایت فیصله یافت و نامبرده در پست ریاست تدارکات از عقد قراردادهای خرید برنج و روغن و چای و پارچه ارقام کلانی سوء استفاده نموده و پولهای زیادی به خارج از کشور انتقال داد و در بانکهای خارج به‌حساب گذارد.

در این زمان، صنیعی در پست معاونت وزارت جنگ قرار داشت و در این سمت ریاست شورای عالی تعاون ارتش را عهده‌دار بود. طبق اسناد موجود، صنیعی ـ بویژه در همکاری با حاج اخوان (پیمانکار برنج)، غلامرضا سمیعی (حق‌العمل کار برنج) و اخوان اصغری ـ به سوء استفاده‌های مالی گسترده دست زد و این امر اعتراضات و شکایت‌های متعددی را علیه او

موجب شد. اداره کل نهم ساواک این شکایات را مورد بررسی قرار داد و در تاریخ ۱۳۴۲/۲/۱، این سازمان نتیجه تحقیقات خود را به بازرسی مالی ارتش چنین گزارش داد:

برابر تحقیقات محرمانه‌ای که توسط مامورین مربوطه به عمل آمده تیمسار نامبرده [سرلشکر صنیعی] در دوران تصدی خود در پست تدارکات ارتش با همدستی بعضی از افسران ادارات مختلف تدارکات از جمله سرهنگ مقامع، سرهنگ صادقیان، سرهنگ رفیعی، سرهنگ شایسته مرتکب خلاف‌هایی شده و ضمن خریدهای مختلف برای فروشگاه‌های تدارکات و تعمیر و احداث فروشگاه‌ها و معامله مصالح ساختمانی به نفع خود و باندی که با وی همکاری داشتند، فعل و انفعالاتی به‌عمل آورده که برای روشن شدن موضوع بایستی دربارهٔ ارقام خریدهای بزرگ ادارهٔ تدارکات مخصوصاً معاملات برنج، روغن نباتی سه گل هلندی، مصالح و آهن‌آلات، فروشگاه‌های مرکزی و مسلسل سازی و دامپزشکی و تقسیم زمین، توسط هیئت بازرسی رسیدگی‌های دقیقی به‌عمل آید و غیر از افسران یاد شدهٔ فوق عده دیگری از نظامیان و پیمانکاران و متصدیان امور ساختمانی که با این اداره سروکار داشتند تا چه اندازه به نفع خود و به‌ضرر ارتش کار نموده‌اند.

قدر مسلم آنکه در دو سال آخر تصدی‌شان در پست قبلی اکثر کارها و خریدها و مناقصات [و] مزایده‌های تدارکات ارتش جریان عادی نداشته و احتمالاً کمبینهای تصنعی به‌عمل آمده است. از نقطه‌نظر شخصی، تیمسار صنیعی از لحاظ مذهب بهایی و از لحاظ سیاسی تمایلات شدید انگلیسی دارد و حتی خانم حامله خود را برای وضع‌حمل به انگلستان فرستاده تا نوزادش از تابعیت انگلیسی برخوردار باشد. در موضوع تقسیم اراضی اعمال خلاف بیشتری صورت گرفته و حتی یك درجه‌دار ادارهٔ مهندسی ارتش مامور در این اداره به‌نام صادقی میلیون‌ها ریال سوء استفاده نموده و چند سال قبل به کشور آلمان فرار کرد. در امور ساختمانی شریف حسینی، که یك کارمند عادی و فاقد تحصیلات عالیه می‌باشد، به‌نام مهندس حسینی فعال مایشاء بوده و عامل زدوبندهای تیمسار با پیمانکاران و فروشندگان مصالح ساختمانی برای فروشگاه‌های جدیدالاحداث تدارکات بوده است و تهیه و ارائه مدارك محکمه‌پسند از عهده ساواك خارج و مستلزم اعزام یك هیئت بازرسی و رسیدگی به‌دفاتر خرید و اسناد می‌باشد. به‌علاوه رسیدگی به اموری که در قانون ساواك ذکر نگردیده به‌عهده سازمانها و دستگاه‌های دیگر است و امور افسران به‌عهده اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران می‌باشد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور

سرلشکر پاکروان

این بررسی صریح نه تنها تزلزلی در وضع صنیعی ایجاد نکرد بلکه او ۲ ماه بعد در دولت اسدالله علم به وزارت جنگ رسید و ۴ ماه بعد (۱۳۴۲/۷/۱) به درجه سپهبدی ارتقاء یافت. سپهبد صنیعی پست وزارت جنگ را در دولت‌های حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا محفوظ داشت و از دیماه ۱۳۴۹ به‌عنوان وزیر تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی به‌کار ادامه داد و

درعین حال مشاغل متعدد جنبی دیگر، چون عضویت در هیئت عالی بازرسی شرکت نفت، نیز دارا بود. او در این مشاغل «پولساز» به شدت سوء استفاده علنی را توسعه بخشید. اسناد موجود، موارد متعددی از این سوء استفاده ها و اتهامات دیگر را نشان می دهد. یك مورد از این اتهامات، اختلاس و سوء استفاده گستردهٔ از زمین های عباس آباد تهران است که پرونده آن در سال ۱۳۴۶ در بازپرسی شعبه یك دادرسی نیروهای مسلح مورد رسیدگی قرار گرفت و بی نتیجه ماند.

سپهبد اسدالله صنیعی از چهره های طراز اوّل بهائیت محسوب می شد و به همراه سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی نقش مهمی در تحکیم مواضع این فرقه در نهادهای نظامی رژیم پهلوی داشت. در سال ۱۳۴۴ مرکز بهائیت، ظاهراً خواستار کناره گیری او از وزارت جنگ شد و بهانه آن «اصل عدم مداخله در امور سیاسیّه» عنوان گردید؛ و این درحالی بود که علاوه بر دکترایادی، عناصر بهایی بر دولت هویدا تسلط جدی داشتند! معهذا، صنیعی با کمك ایادی و حمایت محمد رضا پهلوی موافقت مرکز بهائیت را با ادامهٔ کار خود جلب نمود.

تاریخ ۸ شهرالاسماء ۱۲۲
مطابق ۱۳۴۴/۶/۵

محفل روحانی ملی بهائیان ایران ساحت مقدس بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه در نهایت خضوع و خشوع محترماً معروض می‌دارد:

همان قسم که قبلاً به عرض رسید [.] جناب صنیعی استعفای خود را تقدیم داشتند و توسط جناب دکتر ایادی به عرض ملوکانه رسید و شرح لازم در اطراف عدم مداخلهٔ احباء در امور سیاسیه جهت ایشان توضیح داده شد [.] ولی اعلیحضرت همایونی قانع نشده و صریحاً اظهار داشتند که در کشور ایران من اجازه دخالت در امور سیاسیّه به احدی نمی‌دهم و هیچ کس دخالتی ندارد [.] و استعفای ایشان را قبول نفرمودند و صریحاً اظهار داشتند که باید ماموریت خود را ادامه دهد و تمرّد ننماید.

به این ترتیب جناب صنیعی در اقدام به استعفاء به هیچوجه مضایقه ننموده است و آقای پاکروان هم در این باره مذاکره نموده و جریان امر از هر حیث بطور کامل به استحضار ایشان رسیده است. قرار شد مجدداً در این مورد مشاوره لازم به عمل آید.

با عرض عبودیت
منشی محفل

بدین ترتیب، اشتغال «سیاسیه» صنیعی در وزارت جنگ تداوم یافت:

سیروس منصوری در ۴۵/۸/۱۸ اظهار داشته [:] حضرت بهاءالله در کتاب *اقدس* فرموده اند: بهائیان باید از دخالت در امور سیاسی خودداری نمایند ولی اگر شهریار مملکت و یا حکومت از یکی از بهائیان بخواهد که در سیاست وارد شود اشکالی نیست [.] به همین علت [است] که تیمسار صنیعی (وزیر جنگ) بنا به دستور شخص اول مملکت پست سیاسی قبول

نموده است. (گزارش به ساواک ـ ۱۳۴۵/۸/۲۳)

بنظر می‌رسد که این حرکت چیزی جز صحنه‌سازی نبوده است، تا از سویی نقض آشکار اصل «عدم مداخله در امور سیاسیّه» (تصدی یك پست کاملاً سیاسی توسط یك فرد بهایی) توجیه شود و از سوی دیگر اعتماد شاه به فرقه بهائیت تثبیت گردد. به‌همین دلیل است که به گفته ارتشبد فردوست، محمدرضا پهلوی نهایت اعتماد را به عناصر بهایی داشت و معتقد بود که آنان، به‌دلیل اصول مرامی خود، خطری برای سلطنت وی نخواهند بود!

ارتشبد حسن طوفانیان

حسن طوفانیان، فرزند مهدی، در سال ۱۲۹۱ در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۱۲ به استخدام ارتش درآمد و در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، مهم ترین مشاغل وی چنین بود: فرمانده آموزشگاه خلبانی، رئیس دایره ۲ طرحهای استراتژیك اداره سوّم ارتش، معاون هوایی اداره سوّم ارتش، مدیرعامل سازمان صنایع نظامی، آجودان مخصوص شاه، رئیس اداره خرید و سفارشات خارجی صنایع نظامی و جانشین وزیر جنگ.

ارتشبد حسن طوفانیان به عنوان مسئول خریدهای نظامی ایران در سالهای ۱۳۵۰ و در دوران رونق اقتصاد نفتی شهرت جهانی یافت و مطبوعات غرب گزارشات متعددی دربارهٔ معاملات تسلیحاتی ایران و «کمیسیون»های طوفانیان درج کردند. از جمله مطبوعات آلمان غربی گزارش دادند که طوفانیان در یك معامله تسلیحاتی با کمپانی های این کشور، مبلغ ۳ میلیون مارك «کمیسیون» دریافت داشته است. ارتشبد طوفانیان در جریان پیروزی انقلاب توسط مردم دستگیر شد، ولی با حمایت مسئولین «دولت موقت» مهدی بازرگان به همراه اسناد خریدهای کلان نظامی ایران فرار داده شد. در این باره در خاطرات فردوست توضیح داده شده است. علیرغم این تمهیدات، با تسخیر «لانه جاسوسی آمریکا» توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» اسناد متعددی درباره معاملات طوفانیان، از جمله با رژیم صهیونیستی اسرائیل، به دست آمد که در *اسناد لانه جاسوسی* مندرج است.

سپهبد مهدیقلی علوی مقدم

مهدیقلی علوی مقدم، فرزند سرتیپ علیقلی علوی مقدم، در سال ۱۲۸۲ در تهران به دنیا

آمد. او پس از پایان تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی تهران در ژاندارمری استخدام شد و چندی بعد به فرانسه اعزام گردید. علوی مقدم در فرانسه دوره های سواره نظام و ایلخی را به پایان برد و در عین حال در رشته دامپزشکی تا اخذ درجه دکترا به تحصیل پرداخت. او در سال ۱۳۰۸ به ایران بازگشت و در مشاغل مختلف نظامی به کار پرداخت. مشاغل عمدهٔ علوی مقدم تا سال ۱۳۳۱ به شرح زیر است: آجودانی دبیرستان نظام، ریاست سر رشته‌داری ارتش، ریاست امور دواب و ایلخی، فرمانده گارد مرزی و گمرک، نمایندهٔ فوق العادهٔ دولت در جنوب و فرمانده ژاندارمری.

مهدیقلی علوی مقدم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ فرماندار نظامی تهران بود و در کشتار مردم تظاهرکننده نقش اصلی داشت. پس از صعود مجدد مصدق، او به اتفاق سرلشکر گرزن، رئیس ستاد ارتش، به عنوان مسئولین درجه اوّل حادثه در باشگاه افسران بازداشت ولی پس از چند روز آزاد شدند؛ و مصدق به جای علوی مقدم، سرتیپ افشارپور را، که خود از عوامل کشتار ۳۰ تیر بود، به فرمانداری نظامی تهران گمارد. در شهریور ۱۳۳۱، مصدق علوی مقدم را به همراه گروهی از امرای ارتش (سپهبد شاه بختی، سرلشکر گرزن و ۱۰ سرتیپ) به علت تحریک علیه دولت بازنشسته کرد. این عناصر به رهبری فضل‌الله زاهدی «کانون افسران بازنشسته» را به مرکز توطئه‌های خود بدل کردند. علوی مقدم از چهره های فعّال در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود و به پاس این «خدمت»، توسط محمدرضا پهلوی به ریاست شهربانی کل کشور گمارده شد. دوران ریاست علوی مقدم بر شهربانی قریب به ۸ سال به طول کشید و او در این سِمَت به درجه سپهبدی رسید.

با آغاز نخست‌وزیری دکتر منوچهر اقبال، علوی مقدم رقابت شدیدی را با او آغاز نمود و در عین حال در ستیز جدّی با تیمور بختیار، رئیس ساواک، قرار گرفت. اسناد موجود روابط نزدیک علوی مقدم را، که یك چهرهٔ «انگلوفیل» سرشناس محسوب می شد، با اسدالله علم نشان می‌دهد و قاعدتاً باید اوجگیری جاه طلبی های علوی مقدم و تحریکات او علیه دکتر منوچهر اقبال را به تفتین‌های علم منتسب کرد.

سند ۱:

سرهنگ ستاد پهلوان [،] افسر شهربانی [،] ضمن صحبت در محلی می گفت [:] سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی کل به سرهنگ مقدم رئیس ادارهٔ اماکن و از منسوبین خود اظهار داشته با اینکه دکتر اقبال نخست‌وزیر با ایشان مخالف و با شدّت تمام جهت تعویض مشارالیه فعالیت می نمایند [،] معهذا تا زمانی که مقرری ماهیانه خود را به منتسبین دربار شاهنشاهی می پردازد کسی قادر به تعویض او نخواهد بود [.] وی اضافه نموده [:] از طرف رئیس شهربانی

ماهیانه مبلغ پانصد هزار ریال جهت علیاحضرت ملکه مادر فرستاده می‌شود و از طرفی رئیس شهربانی با آقایان [عباسعلی] گلشائیان و علم و [غلامحسین] فروهر روابط نزدیکی دارد و در فعالیت‌های احتمالی آنها علیه دولت جدید شرکت خواهد کرد. (سند ساواک ـ ۱۳۳۶/۱/۲۴).

سند ۲:

رئیس شهربانی روز ۳۶/۳/۲۰ سرهنگ بیگلری سرکلانتر را احضار و به او می‌گوید [:] ...آقای دکتر اقبال و باند او می‌خواهند به هر وسیله شده مدرکی بر علیه من به دست آورده تا مرا مرعوب نمایند. دستور دهید که برای مدت یك ماه از قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌های شمال شهر و شیره‌کش‌خانه‌ها جلوگیری نمایند. سرکلانتر قول می‌دهد که کلیه قمارخانه‌ها و شیره‌کش‌خانه‌های بخش ۲ و ۳ و ۱۲ و ۱۱ را ببندد.

این سخنان را سرکلانتر برای سرهنگ فولاد دژ رئیس کلانتری بخش ۲ که یکی از رفقای صمیمی او می‌باشد می‌گفته و تأیید می‌کرده [که] ما نباید بگذاریم مدرکی بر علیه رئیس شهربانی به دست دارودسته دولت آقای دکتر اقبال بیفتد و ما امیدواریم که به زودی سرلشکر علوی مقدم نخست‌وزیر این مملکت شود. در خاتمه سرکلانتر اظهار داشته [:] آقای دکتر اقبال زورش به رئیس شهربانی نمی‌رسد و نمی‌تواند او را عوض نماید چون آخرین ضربتی که به رئیس شهربانی وارد آورد عوض کردن سرهنگ انصاری رئیس راهنمایی بود، رئیس شهربانی گفته است من رئیس راهنمایی تعیین نمی‌کنم و باید خود آقای دکتر اقبال رئیس راهنمایی را تعیین نماید. (سند ساواک ـ ۱۳۳۶/۳/۲۸).

سند ۳:

یکی از منسوبین سرهنگ پهلوان می‌گفت [:] سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی در جلسه‌ای اظهار داشته با تمام فعالیتی که از طرف تیمسار بختیار رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور جهت برکناری وی نزد مقامات عالیه کشور و آقای نخست‌وزیر صورت گرفته معهذا مشارالیه در پُست خود تثبیت و تا موقعی که در رأس شهربانی بوده و مراکز اطلاعاتی مختلفی را در اختیار دارد و از پشتیبانی ولی‌نعمت سرلشکر بختیار برخوردار می‌باشد کسی قادر به تعویض وی نخواهد بود. (سند ساواک ـ ۱۳۳۶/۲/۱۱).

سند ۴:

طبق اطلاع سرهنگ خلعتبری آجودان سابق شهربانی کل و رئیس فعلی مستشاری شهربانی به یکی از بستگان خود اظهار داشته که رئیس شهربانی گفته است آقای دکتر اقبال با تیمسار سرلشکر بختیار قادر به مبارزه با مشارالیه نمی‌باشند و حتی شاهنشاه قبل از عزیمت خود به اروپا آنان را به دست وی سپرده‌اند و او نیز هر دو نفر را تحت‌نظر دارد و حتی اعلیحضرت همایون شاهنشاه در تلگراف رمزی که توسط آقای حسین علاء ابلاغ فرموده‌اند مقرر گردیده در صورت مشاهده کوچکترین تخلفی از آقایان نخست‌وزیر و تیمسار بختیار مراتب را فوراً به اطلاع آقای سردار فاخر حکمت و آقای علم رسانیده و با تبادل نظر آنان اقدام

لازم به عمل آید و به همین جهت چون وضع کشور در دو هفته گذشته نامساعد بوده لذا تلگرافاً مطالبی به عرض شاهنشاه رسیده و معظم‌له نیز بلادرنگ سرتیپ نصیری را برای مشاهده اوضاع و اطلاع کامل از این جریان به تهران اعزام داشته‌اند. (سند ساواک ـ ۱۳۳۶/۳/۲۵).

این تنها علوی مقدم نبود که به دستور محمدرضا پهلوی از طریق شبکه عوامل خود در اطلاعات شهربانی بختیار را کنترل می‌کرد، بلکه بختیار نیز از طریق ساواک علوی مقدم را زیرنظر داشت. در مجموعهٔ اسناد موجود، گزارش‌ها و تحلیل‌های متعددی دربارهٔ وضع درونی شهربانی موجود است که به ذکر سه سند می‌پردازیم. نخستین سند موقعیت علوی مقدم را در شهربانی در سال ۱۳۳۶ توضیح می‌دهد:

در حال حاضر روابط بین تیمسار سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی کل با رؤسای ادارات و دوایر شهربانی (گذشته از رؤسای شهربانی‌های شهرستانها) چندان حسنه نیست و جز سرتیپ مقدم رئیس بهداری، سرهنگ بیگلری رئیس ادارات سرکلانتری و آموزشگاه، سرهنگ امیرانصاری رئیس اداره راهنمائی و رانندگی و سرهنگ صیرفی رئیس ادارهٔ تشخیص هویت (افسران ارتش که در رأس ادارات مذکور گمارده شده‌اند) و هم‌چنین سرهنگ مقدم رئیس اداره اماکن عمومی (افسر سابق ارتش)، سایرین نسبت به تیمسار علوی‌مقدم نظر مساعدی ندارند و با اینکه بین آنها از افسران سابق ارتش هم کسانی وجود دارند (سرهنگ لوزانی و سرهنگ قریب رؤسای ادارات فنی و ارتباط و آگاهی) که تیمسار علوی مقدم از نظر اینکه اصولاً ارتشی بوده ممکن است باطناً با ایشان موافق باشند [و لذا] آنها را در رأس بعضی از ادارات گماشته و یا ابقاء کرده [،] معهذا غالباً و بلکه اکثراً جز چند نفر افسران ارتش فوق‌الذکر که آنها هم گمان نمی‌رود قلباً از وضع خود راضی باشند همگی نسبت به تیمسار علوی مقدم بدبین بوده و بعداً نیز جداً مخالف ایشان می‌باشند و اغلب در مواقع مقتضی از هیچگونه بدگویی و انتقاد و در صورت امکان تحریك و فعالیت علیه رئیس شهربانی و اخلال در امور مربوطه روگردان نمی‌باشند. زیرا افسران ارشد شهربانی گذشته از اینکه هیچ یك با یکدیگر اتفاق و اتحادی نداشته و عموماً با یکدیگر دشمن و در کار همدیگر اخلال و کارشکنی می‌نمایند [،] در عین حال از وجود افسران ارتش در شهربانی مخصوصاً در رأس اداره کل شهربانی فوق‌العاده ناراضی و به اصطلاح با نظر بیگانه به آنها می‌نگرند و تیمسار علوی مقدم هم با توجه به این امر بوده که در طول چهارسال خدمت خود در شهربانی و کسب تجربه کافی بتدریج دست افسران مجرب قدیمی را از کار کوتاه و یا آنها را بازنشسته نموده و فقط کسانی را در رأس کارها نگه داشته که با آنها روابط خصوصی داشته و یا فاقد شخصیت و فهم و ادراك کافی برای پی بردن به اقدامات و عملیات ایشان یا اخلال در کارها باشند و یك نگاه سطحی به صورت اسامی و رؤسای ادارات تابعه شهربانی صدق این موضوع را ثابت می‌نماید [.] در شهربانی برای یك نفر رئیس شهربانی تازه وارد جهت پی بردن به اوضاع و احوال شهربانی و شناختن افسران ارشد و جزء [،] اولاً به علت محدودیت تعداد افسران خصوصاً افسران ارشد و

در ثانی به واسطه وجود اختلاف شدید بین کلیه افسران و نبودن دسته بندی و اتحاد حتی بین چند افسر کار ساده ای است که در همان روزهای اولیه برای رئیس شهربانی میسّر می باشد، زیرا چون افسران شهربانی خصوصاً افسران ارشد پایبند سوءاستفاده مادی بوده و مشاغل نان و آب‌دار نیز محدود و منحصر به عده ای است که بهتر گرفته و بهتر بهردازند [.] روی این اصل همیشه بین افسران اختلاف وجود داشته و دارد و از طرفی این افسران هیچگاه به مقام و منصب و شئونات افسری ارزش و احترام قائل نبوده و چون از حقوق و مزایای کشوری (رتبه) استفاده می کنند از قدیم‌الایام خصوصاً در سالهای اخیر کمتر [برای] درجات نظامی اهمیت قائل می‌شوند و این موضوع حتی در واگذاری شغل و مقام نیز به اشخاص چندان رعایت نمی‌شود کما اینکه در تهران فعلاً از سرهنگ گرفته تا سروان در رأس کلانتری‌ها قرار دارند و هیچگونه امتیازی هم بین آنهایی که شاغل بوده و یا بیکار می‌باشند وجود ندارد.

با توجه به این وضع است که تیمسار علوی مقدم رئیس شهربانی علی‌الاصول از کار کردن با افسران قدیمی شهربانی احتراز دارد و همکاران خویش را اغلب از بین افسران فعلی یا سابق ارتش که به شهربانی منتقل شده اند انتخاب نموده است [.] مانند اسامی که در بالا ذکر شد [.] و رؤسای شهربانی‌ها را هم اغلب از بین همین قبیل اشخاص انتخاب نموده است مانند سرتیپ برخوردار رئیس شهربانی کرمان و... و در این بین به افسران جوان (فارغ‌التحصیل دانشکده شهربانی) هم که دوره اول در دو سال قبل و دوره دوم در سال گذشته به درجه سرگردی نائل شده اند و اغلب به عنوان طی سه سال خدمت در نقاط گرمسیری به شهرستان‌ها اعزام شده اند چندان توجهی نمی‌شود.

صرفنظر از مطالب فوق [.] تیمسار علوی مقدم به علت حس بدبینی شدید و حالت وسواسی که دارند اصولاً از اظهار خصوصیت نسبت به همکاران و زیردستان خویش در شهربانی جداً خودداری و برای کارهای محرمانه و امور سیاسی اغلب از اشخاص غیر استفاده می نمایند و در طی سه سال تماس با ایشان چنین استنباط شده که تیمسار در شهربانی جز با افسران ارتش که آنها را برای همکاری به شهربانی منتقل نموده و تعداد معدودی از افسران سابق ارتش و فعلی شهربانی در شهربانی اعم از افسر یا سیویل با کسی روابط خصوصی و صمیمانه ندارد و گذشته از چند نفر مذکور به کسی اعتماد نمی‌کند و به علاوه اعتماد تیمسار علوی مقدم به چند نفر فوق‌الذکر نیز مورد شك و تردید است و جز استفاده مادی نظر دیگری در بین نیست زیرا رفتار ایشان با همکاران و زیردستان در گذشته به نحوی بوده که به جرئت می توان گفت صرفنظر از چند نفر از اطرافیان هیچ کس از ایشان راضی نیست و تازه در رضایت اطرافیان و همکاران نزدیك نسبت به تیمسار علوی [مقدم] هم حرف است و در این مورد نمی‌توان به طور قطعی قضاوت نمود.

سند دوم، لیستی است از مسئولین شهربانی و دلایل اختلاف آنان با علوی مقدم؛ بنحوی که امکان بهره گیری از آنان را علیه رئیس شهربانی فراهم سازد. دیدگاه توطئه گرانه در این سند جالب‌توجه است. در پایان این سند چنین می‌خوانیم:

...توضیح اینکه امور ادارهٔ اطلاعات زیرنظر مستقیم رئیس شهربانی است و جزئی ترین کارها با نظر ایشان انجام می گیرد و سرهنگ میرنصیری به هیچوجه از خود اختیار و اراده ای ندارد. علی الاصول تیمسار علوی مقدم به علت سابقه طولانی خدمت در شهربانی به روحیه اغلب از افسران ارشد و جزء شهربانی و طرز کار ادارات کاملاً وارد است و طی این مدت ترتیب کارها را طوری داده که کلیه امور زیرنظر ایشان انجام بگیرد و اتفاقاً افسران شهربانی هم به علت جبن ذاتی و ترس از مسئولیت و اغلب بر اثر نداشتن تحصیلات عالیه فاقد حس ابتکار و برش در کار بوده و به این طرز خدمت عادت کرده اند و برای دسته بندیها و استفاده های سیاسی اصلاً به کار نمی خورند و در این مورد نمی توان به روی آنها حساب نمود [؟] و در جریان قبل از ۲۸ مرداد هم که سه نفر از افسران شهربانی (سرهنگ حمیدی، سرهنگ مقدم و سرهنگ پولاد دژ) در باشگاه افسران به اتهام شرکت در فعالیت علیه دولت [مصدق] دستگیر شدند هر سه از افسران منتقله از ارتش به شهربانی بوده اند و تاکنون سابقه نداشته که افسران قدیمی شهربانی در فعالیت ها و دسته بندی های سیاسی شرکت کنند و در این مورد به روی افسران جزء هم حساب کردن کار عاقلانه ای بنظر نمی رسد. (سند ساواک ـ ۱۳۳۶/۳/۵).

سند سوّم، حاوی اطلاعاتی پیرامون یکی از نزدیکان علوی مقدم و بیان علل موقعیت مستحکم او می باشد:

یکی از رؤسای ادارات شهربانی اظهار می داشت [:] سرهنگ حمیدی رئیس سابق ادارهٔ گذرنامه برای تصدی اداره راهنمایی و رانندگی در نظر گرفته شده و قریباً ابلاغ وی نیز صادر می شود. نامبرده اضافه نموده [:] انتصاب سرهنگ حمیدی که در شهربانی به نادرستی مشهور و در زدوبند و سوءاستفاده یدطولائی دارد و در پست ریاست اداره گذرنامه از اشخاص فاقد صلاحیت یا کسانی که می خواستند تحت عنوان و نام مجعول به خارج عزیمت نمایند از بیست تا یکصد هزار ریال وجه دریافت می نموده است [،] بین عموم افسران و کارمندان بی نظر شهربانی و راهنمایی انعکاس نامطلوبی ایجاد نموده و معتقدند چون در ۲۵ مرداد ۳۲ اعلیحضرت همایون شاهنشاه بدون گذرنامه به خارج از کشور عزیمت فرموده بودند سرهنگ حمیدی معاون وقت گذرنامه مأمور می شود بدون اطلاع مقامات انتظامی و رؤسای مافوق خود در ظرف ۴۸ ساعت گذرنامه به نام شاهنشاه و علیاحضرت ملکه ثریا پهلوی تهیه و تقدیم دارد و مشارالیه نیز این کار را انجام و پس از نزول اجلال اعلیحضرتین به کشور به آجودانی شاهنشاه مفتخر و از طرفی به ریاست اداره گذرنامه منصوب می شود... (سند ساواک ـ ۱۳۳۶/۳/۲۸).

توسعهٔ نفوذ علوی مقدم، که طی دوران طولانی ریاست او بر شهربانی به دست آمده بود، سبب شد که محمدرضا پهلوی در شهریور ماه ۱۳۳۹ او را محترمانه از پایگاه قدرتش به دور کند و در دولت شریف امامی در پُست وزارت کشور بگمارد. این تحرك شاه علیه توطئه هایی که نه تنها شهربانی بلکه ساواك و اداره دوم ارتش را نیز فرا گرفته بود، چند ماه بعد به برکناری دو چهرهٔ مقتدر و جاه طلب دیگر ـ سپهبد تیمور بختیار رئیس ساواك و سپهبد حاجی علی کیا رئیس

اداره دوّم ارتش ـ انجامید.

سپهبد مهدیقلی علوی مقدم در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۱ بازنشسته شد و مدت کوتاهی بعد، در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲۳، به علت اشتهار به فساد مالی در اقدام نمایشی دولت امینی بازداشت گردید و مدت ۱۱ ماه در زندان به سر برد. ساواکِ پاکروان ـ فردوست، وضع علوی مقدم را در بازداشتگاه چنین اطلاع می‌دهد:

اطلاع موثق حاکی است [:] سپهبد علوی مقدم به وسیله یکی از نزدیکان خود با علیاحضرت ملکه مادر تماس گرفته و برای آزادی خود از ایشان استمداد نموده است زیرا اطلاع حاصل نموده که در پرونده وی در دیوان کیفر راجع به انتخابات و شرکت واحد دلایل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد و به علیاحضرت ملکه قول داده است در صورت استخلاص یك میلیون دلار در یکی از بانك‌های خارج به حساب معظم‌لها خواهد گذارد و در صورت موافقت برای مدت طولانی ایران را ترك و به یکی از کشورهای اروپایی خواهد رفت و از طرف علیاحضرت ملکه مادر نیز به مشارالیه قول مساعد داده شده است... علیاحضرت ملکه مادر توسط سروری رئیس دیوان عالی کشور اقداماتی را برای استخلاص علوی مقدم شروع نموده‌اند و مشارالیه نیز با بنی‌فضل دادستان جهت تبدیل قرار بازداشت علوی مقدم به اخذ وثیقه یا کفیل مذاکره نموده است. توضیح آنکه در حال حاضر آقای الموتی و بازپرس دیوان کیفر با تبدیل قرار سپهبد علوی مقدم مخالفت می‌نمایند و دادستان دیوان کیفر و شهاب فردوس معاون وزارت دادگستری نظر مساعدی دارند ولی پیش‌بینی می‌شود تا تعیین تکلیف سپهبد کیا در دادگاه دیوان کیفر قرار بازداشت علوی مقدم به حال خود باقی خواهد ماند. (سند ساواك ـ ۱۳۴۰/۲/۱۴).

بین پاره‌ای از بستگان و نزدیکان سپهبد علوی مقدم رئیس سابق شهربانی کل کشور که در جمشیدیه بازداشت می‌باشد شنیده می‌شود که مشارالیه اغلب شب‌ها بدون کسب اجازه از مقامات مربوطه بازداشتگاه را ترك و با اشخاص مختلف ملاقات‌هایی به عمل می‌آورد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۰/۱۰/۲۶).

برکناری و بازداشت علوی مقدم سبب نارضایی او شد و وی طی سالهای پس از آزادی با سایر افسران تصفیه شده ارتباطات گسترده‌ای داشت:

یکی از دوستان نزدیك سپهبد بازنشسته علوی مقدم رئیس سابق شهربانی اظهار داشته که از طرف مشارالیه به عده‌ای از امرای ارتش پیشنهاد شده که بین افسران بازنشسته تشکیلات سرّی به وجود آورند و سازمان افسران بازنشسته را به صورت تشکیلات مرتب و منظمی آماده اقدامات حادی نمایند ولی ظاهر آن را مانند سابق آرام و بدون هرگونه دخالت در امور سیاسی حفظ نمایند. و در حال حاضر بین سپهبد علوی مقدم، سپهبد آزموده، سرلشکر دفتری (که فعلاً در زندان است)، ارتشبد هدایت، سرلشکر فولادوند (با اینکه متمایل به جبهه

ملی است)، سرتیپ اختیاری رئیس سابق راهنمایی و رانندگی و چند نفر دیگر از امرای ارتش مذاکراتی به عمل آمده... یوسف بهرامی معاون سابق شهربانی نیز که از دوستان علوی مقدم است در ایجاد این تشکیلات همکاری فکری می نماید و در درجه اوّل کوشش آنها مصروف این می شود که سپهبد شاه‌بختی را از رأس کانون افسران بازنشسته برکنار نموده و ارتشبد هدایت و سپهبد آزموده را به این سِمَت انتخاب نمایند [.] توضیح آنکه تیمسار سپهبد علوی مقدم با همکاری سرتیپ [پاشا امیر] اختیار یك شرکت مقاطعه کاری و حق العمل کاری به وجود آورده و اخیراً نیز چند مقاطعه بزرگ به دست آورده اند و در موقعی که علوی مقدم در زندان به سر می برده کلیه کارها را سرتیپ اختیار اداره می کرده است. (سند ساواك ـ ۱۳۴۱/۲/۲۶).

توسعهٔ این ارتباطات در سالهای بعد، حساسیت محمدرضا پهلوی را برانگیخت و به دستور او ساواك قریب به ۶ ماه به سانسور مکاتبات، شنود تلفن و تعقیب و مراقبت علوی مقدم پرداخت. این عملیات در تاریخ ۱۳۴۴/۲/۱۱ آغاز شد و در آذرماه ۱۳۴۴ به علت فقدان علائمی از «فعالیت مضرّه» به پایان رسید.

مهدیقلی علوی مقدم در سالهای پس از بازنشستگی به فعالیت‌های مالی اشتغال داشت و از جمله در سال ۱۳۴۵ به همراه اسدالله و سیف‌الله رشیدیان، قبادیان و خواجه نصیری (معاون پیشین وزارت کشور) به تأسیس بانك اعتبارات تعاونی دست زد. علوی مقدم از «مراحم شاهانه» نیز محروم نبود و مشاغل «افتخاری» چون عضویت در بازرسی شاهنشاهی و مشاورت عالی وزارت کشاورزی (۱۳۵۵) را به عهده داشت و تنها پسر او نیز در وزارت دربار شاغل بود.

دوران طولانی ریاست مهدیقلی علوی مقدم بر شهربانی، که نخستین سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در برمی گیرد، یکی از دورانهای بدنام شهربانی رژیم پهلوی است. اسناد موجود بیانگر موارد متعدد فساد علوی مقدم و ایادی او در شهربانی است که نمونه‌ای از آن درج می گردد:

سند ۱:

[ساواك براساس تحقیقات پیرامون حسین گ...، کارمند اداره بازرسی شهربانی، چنین اطلاع می‌دهد:] ...زن معروفه‌ای توسط مرحوم سرتیپ پرورش رئیس سابق باشگاه افسران ارتش به سرلشکر علوی مقدم معرفی و با او روابط نامشروع داشته است. [او] مدتی قبل از آشنایی با تیمسار [،] با حسین گ... نیز روابطی داشته و چون گ... از رابطه آن زن با سرلشکر علوی مقدم مستحضر شده فوراً به خانه آن زن مراجعه و او را به عقد خود درآورده و در ملاقات بعدی [،] آن زن به تیمسار علوی مقدم می گوید که از انتقال حسین گ... که شوهر او می باشد به سمنان و مخالفت با او خودداری کند و روز بعد هم گ... طبق اظهار خودش به یکی از

دوستان صمیمی به سرلشکر علوی مقدم مراجعه و اظهار می‌دارد چنانچه از مخالفت با من صرفنظر نشود با مدارکی که در دست دارم به دادگاه های صالحه شکایت کرده و خواهم گفت که با زن من روابط نامشروع برقرار کرده اید و به این نحو بین سرلشکر علوی مقدم و حسین گ... آشتی برقرار می شود. (سند ساواك ـ ۱۳۳۶/۵/۲).

سند ۲:

کاظم مسعودی که کارچاق کن مخصوص ریاست شهربانی می باشد و قسمت های مهمه مشارالیه را جمع آوری می نماید اخیراً با چند نفر از بازرگانان سرشناس و مهم کشور تماس گرفته و درصدد راضی کردن آنها می باشد که سفته هایی که ریاست شهربانی به بانك صادرات و سازمان برنامه داده است و مربوط به بنزهای شرکت واحد است و به امضاء ریاست شهربانی می باشد تعویض نمایند و آنها سفته هایی به بانك بدهند. گفته می شود سفته و چك های مربوطه در حدود ۳۵ میلیون تومان می باشد. (سند ساواك ـ ۱۳۳۶/۵/۱۸).

سند ۳:

تیمسار سرلشکر علوی مقدم عضو کلوپ ایران می باشد و اغلب اوقات خود را در کلوپ مزبور گذرانیده و بعضاً نیز در جلسات پوکر شرکت می نمایند و راجع به باخت تیمسار علوی و خانم ایشان هم در جلسات قمار شبانه مطالب زیادی در افواه منتشر است. در مورد روابط سرهنگ مقدم رئیس اماکن شهربانی با تیمسار علوی مقدم نیز مطالب زیادی شنیده شده و گفته می شود علاوه بر روابط فامیلی و اداری و غیره سرهنگ مقدم واسطه آشنایی تیمسار با کارکنان کافه‌ها و کاباره های شبانه می باشد. (سند ساواك ـ ۱۳۳۷/۹/۵).

سند ۴:

برابر تحقیقاتی که به عمل آمد [.] در مدتی که تیمسار سرلشکر علوی مقدم در آبادان بودند عده ای از محترمین و رؤسای ادارات از ایشان دیدن نموده اند که جنبه عادی و معمولی داشته [.] لیکن از ناحیه آقایان حاجی علی فیصلی، عبدالکریم فیصلی، عبدالعزیز فاضلی که وجههٔ عشایری دارند چند دفعه در خرمشهر به شام دعوت و مجالس قمار (پوکر) ترتیب و به طوری که خود این آقایان در خارج اظهار کرده اند مبالغی متجاوز از پانصد هزار ریال عمداً به تیمسار نفع رسانیده اند [.] هم‌چنین آقایان کعبی‌ها (شیوخ عشایر آبادان) نیز دعوت‌هایی از ایشان کرده و پذیرایی‌هایی نموده اند. جسته و گریخته از قول رئیس شهربانی آبادان [.] که همه روزه با ایشان بود [.] صحبت شده است که چون پیشنهاد استانداری خوزستان به ایشان شده لذا ضمن مرخصی و استراحت در نظر دارند یك بررسی عمومی هم راجع به اوضاع استانداری و منطقه این استان به عمل آورند. هم‌چنین تحقیقاتی راجع به افسران و مأمورین گارد مسلح گمرك و نیز افسران و افراد ژاندارمری نموده و اظهار داشته اند که از طرف جناب نخست‌وزیر در این خصوص مأموریتی دارند. (سند ساواك ـ ۱۳۳۷/۲/۱۰).

سند ۵:

محمدرضا آثار کارمند ادارهٔ اطلاعات سفارت آمریکا گفته است در سفارت‌خانه مزبور شایع می‌باشد که تیمسار علوی مقدم وزیرکشور ۷۰۰ هزار تومان به نام اعلیحضرت همایون شاهنشاه از یکی از کاندیداهای فارس گرفته تا او را به نمایندگی انتخاب نماید (سند ساواک ـ ۱۳۳۹/۱۱/۹).

سند ۶:

بین کارمندان عالی‌رتبه وزارت کشور از قول تیمسار سپهبد علوی مقدم گفته می‌شود که مشارالیه انتخابات دورهٔ بیستم را دربست [به] مبلغ بیست میلیون تومان اجاره کرده و جمع فیش‌هایی که کارمندان مزبور بابت وجوه دریافت شده از کاندیداها که تاکنون افشاء شده [،] اظهار می‌دارند مبلغ ۱۸ میلیون تومان می‌باشد. (سند ساواک ـ ۱۳۳۹/۱۲/۱۱).

سرلشکر هوشنگ قاجار

هوشنگ قاجار، فرزند احمدعلی، در سال ۱۳۰۴ در شیراز به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۲ وارد دبیرستان نظام شد و در سالهای ۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۷ دورهٔ دانشکدهٔ افسری را به پایان رسانید. او در سال ۱۳۳۸ افسر رابط مستشاری بود و به علت تسلّط بر زبان انگلیسی موردتوجه مستشاران آمریکایی قرار گرفت و لذا در ۱۳۳۸/۱۰/۱ برای طی دورهٔ عالی پیاده در مرکز پیاده نظام ارتش آمریکا به این کشور اعزام شد. سرگرد ستاد قاجار در ۱۳۴۰/۲/۲۳ به تقاضای ساواک فارس به این سازمان مأمور شد. او در سالهای ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ دورهٔ دانشگاه جنگ را به پایان برد و در ۱۳۴۲/۶/۶ معاون رکن سوم لشکر یك گارد شد. قاجار از تاریخ ۱۳۴۳/۸/۱ ضمن انتساب به آجودانی کل نیروی زمینی مجدداً به ساواک مأمور شد و در ادارهٔ کل هشتم (ضد جاسوسی) به کار پرداخت. او به عنوان یك افسر مورد اعتماد سرویسهای اطلاعاتی غرب، نخست ریاست ادارهٔ عملیات و بررسی شوروی و اقمار را در اداره کل هشتم به دست گرفت و بتدریج ارتقاء یافت. قاجار در تاریخ ۱۳۴۷/۳/۱۱ به معاونت دوّم و از ۱۳۴۹/۸/۶ به معاونت اوّل اداره کل هشتم ساواك رسید. وی در تاریخ ۱۳۵۶/۲/۲ با درجهٔ سرلشکری به ادارهٔ دوّم (اطلاعات و ضد اطلاعات) ستاد ارتش منتقل شد و ریاست ضد اطلاعات ارتش را تا اواسط سال ۱۳۵۷ به عهده داشت. ارتشبد فردوست ضمن تائید تسلّط سرلشکر قاجار بر کار اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، درستکاری وی را از نظر مالی به شدت مورد تردید قرار داده است.

سرلشکر منصور قدر

منصور قدر، فرزند کاظم، در سال ۱۳۰۲ به دنیا آمد. او پس از اخذ دیپلم ریاضی وارد دانشکده افسری شد و تا درجه سرهنگی به مشاغل مختلف نظامی اشتغال داشت. سرهنگ قدر در سال ۱۳۳۷ به ساواک منتقل شد و در اداره کل دوّم (اطلاعات خارجی) به کار پرداخت. در این سال، وی از طرف ساواک با پوشش کنسولی به کنسولگری ایران در دمشق اعزام شد و در شهریور ۱۳۳۹ با پوشش دبیر اوّلی به سفارت ایران در بیروت رفت. در سال ۱۳۴۰ قدر در تهران بود و ریاست اداره خاورمیانه در سازمان اطلاعات خارجی ساواک را به عهده داشت و در سال ۱۳۴۱ مدیرکل دوّم ساواک (اطلاعات خارجی) شد. قدر در شهریور ۱۳۴۲ با عنوان رایزن درجه ۲ سفارت ایران مجدداً به لبنان اعزام شد و همزمان مسئولیت ساواک در سوریه را نیز به عهده گرفت. در سال ۱۳۴۵ سمت وی در وزارت خارجه به رایزنی درجه یك ارتقاء یافت و سپس کاردار سفارت ایران در لبنان شد.

سرتیپ منصور قدر در خرداد ۱۳۴۶ سفیر ایران در اردن شد و تا اردیبهشت ۱۳۵۲ در این سمت بود. او در مرداد ۱۳۵۲ با عنوان سفیر ایران مجدداً به لبنان رفت و در همین مأموریت به درجه سرلشکری رسید. با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، منصور قدر در دیماه ۱۳۵۷ از سمت خود در لبنان برکنار شد و او که در میان محافل انقلابی لبنان به عنوان یکی از مسئولین ساواك و از عوامل بلندپایه سرویس های جاسوسی غرب شناخته شده بود، بیروت را به مقصد لندن ترك کرد.[۲۶]

سرلشکر قدر علاوه بر تحصیلات نظامی و آموزش های اطلاعاتی، دارای مدارك مهندسی شیمی، لیسانس علوم سیاسی و فوق لیسانس علوم از دانشگاه های آمریکاست و به زبان های انگلیسی و فرانسه و عربی آشنائی دارد و مؤلف دو کتاب دربارهٔ تاریخ اردن و فلسطین می باشد.

سرلشکر محمدولی قره نی

سیّد محمدولی قره نی، فرزند میرزا آقاخان، در سال ۱۲۹۲ به دنیا آمد و در اوّل مهرماه

---

۲۶. *الجمهوریه*، ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹

۱۳۰۹ وارد دانشکدهٔ افسری شد. او پس از اتمام دانشکده، مشاغل کفالت فرماندهی گردان ۲ هنگ ۴ توپخانه، فرماندهی گردان ۱۰۵ کوتاه، ریاست رکن سوّم ستاد مرکز تعلیماتی آمادگاه، فرماندهی پارك توپخانه لشکر ۲، ریاست رکن سوّم ستاد لشکر ۲، بازرس لشکر ۲ مرکز، ریاست ستاد لشکر ۲، معاون دوّم ادارهٔ سررشته داری ارتش و فرماندهی تیپ مستقل رشت را عهده دار بود. قره نی علاوه بر دانشکده افسری دورهٔ ستاد دانشگاه جنگ و دورهٔ سه ماهه این دانشگاه را نیز طی نمود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قره نی با درجهٔ سرتیپی در رأس رکن دوّم ستاد ارتش قرار گرفت و تا تاریخ ۱۳۳۶/۱۱/۲۰ در این سمت بود. در این زمان وی با عنوان محترمانهٔ معاون دوّم ریاست ستاد ارتش از سمت فوق برکنار شد و در تاریخ ۱۳۳۶/۱۱/۲۶ از سمت اخیر نیز کنار گذارده شد و مدت کوتاهی بعد به اتهام طرح یك کودتای نافرجام علیه رژیم پهلوی دستگیر و در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۳۱ به استناد مادهٔ ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش، از ارتش شاهنشاهی اخراج گردید.

طبق اسناد موجود، فعالیت سیاسی قره نی علیه رژیم پهلوی از اواخر سال ۱۳۳۵، در دوران دولت حسین علاء، آغاز شد و وی به تماس های پنهانی با گروه هایی چون «جمعیت ترقیخواهان» (احمد آرامش)، «جمعیت آزادی» (حسن ارسنجانی و دکتر محمد شاهکار)، «جامعه لیسانسیه های دانشسرایعالی» (محمد درخشش)و عناصری چون محمد باقر حجازی، علی اکبر مهتدی، مهندس عبدالله والا (مدیر مجله *تهران مصور*) دست زد و از اوائل سال ۱۳۳۶ به تشکیل یك محفل سیاسی دوستانه با شرکت باقر پیرنیا، دکتر حسن افشار، هلاکورامبد، اسفندیار بزرگمهر و پرویز خوانساری پرداخت. ترکیب عناصری که با قره نی تماس داشتند نشان می دهد که این فعالیت ها نمی توانسته از دید شبکه شاپورجی ـ علم به دور باشد و از میان دوستان محرم او، حداقل پرویز خوانساری در این زمان از عوامل این شبکه بوده است. معهذا، در این دوران مواضع سیاسی قره نی در چارچوب انتقاد از دولت های وقت محدود بود و این انتقاد با نخست وزیری اقبال (فروردین ۱۳۳۶) شدت یافت. قره نی در مهرماه ۱۳۳۶ به درجه سرلشکری رسید که این امر نشانگر اعتماد محمدرضا پهلوی به اوتااین تاریخ می باشد. با ورود گراتیان یاتسویچ به تهران (۱۳۳۶/۷/۱۷)، احتمالاً از اواخر مهرماه ملاقاتهای او و معاونش (لاوت)با قره نی آغاز شد و یاتسویچ از مواضع تند قره نی علیه وضع سیاسی کشور مطلع گردید. قره نی خواستار حمایت دولت آمریکا از اقدامات خود شد و در پاسخ به درخواست او، سلدن چی پین (سفیر آمریکا)، ویلکینز (وزیر مختار آمریکا) و سرهنگ براون (وابسته نظامی سفارت) را به ملاقات با وی فرستاد. قره نی در این ملاقات اعلام داشت که «وضع مملکت بسیار خراب و

رو به زوال است و تنها چارهٔ نجات کشور روی کار آمدن ایشان است.» در سفر ۴ بهمن ماه ۱۳۳۶ جان فوستردالس، وزیر خارجه آمریکا، به تهران، مراتب به اطلاع وی رسید و او معاون خود، راونتری، را مأمور رسیدگی به این ماجرا نمود. قرار ملاقات در آتن گذاشته شد و به دستور قره‌نی در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۳۶ اسفندیار بزرگمهر با پوشش دیدار با خویشاوندانش در انگلیس عازم بیروت گردید و سفر او توسط لاوت به اطلاع واشنگتن رسید. بزرگمهر از بیروت به آتن رفت و در ساعت ۵ بعدازظهر ۱۳ بهمن در یك میهمانخانه مخفیانه با راونتری ملاقات کرد. در همین روز، قره‌نی، که ظاهراً زمان عمل را نزدیك می‌دید، در تهران به وسیلهٔ تمدن‌الملك سجادی، کارمند ایرانی سفارت انگلیس، برای سِرراجراستیونس، سفیر انگلیس، پیام داد که قصد کودتا دارد و آمریکائی‌ها با اقدام او موافقند، و خواستار حمایت دولت بریتانیا شد. در تاریخ ۱۶ بهمن، سجادی مخالفت دولت انگلیس را با اقدام قره‌نی به اطلاع وی رسانید. اسفندیار بزرگمهر در ۱۹ بهمن به تهران بازگشت و مدتی بعد دستگیر شد. یاتسویچ از لو رفتن ماجرا مطلع گردید و در ساعت ۱۱ روز ۲۳ بهمن به ملاقات سرتیپ حسن علوی کیا، معاون ساواك، رفت و کوشید تا تلویحاً نقش آمریکا را در این ماجرا لوث کند.

بر اساس اسناد و شواهد، در کشف فعالیت‌های قره‌نی حداقل افراد زیر نقش فعال داشته‌اند: اسدالله علم، سرتیپ حسن علوی کیا و پرویز خوانساری. علاوه بر اطلاعات پنهانی شبکه شاپورجی، سفارت انگلیس نیز رسماً ماجرای پیام قره‌نی را به اطلاع شاه رسانید و به درخواست محمد رضا پهلوی و بر خلاف عُرف دیپلماتیك، طی نامهٔ مورخ ۱۸ فوریه ۲۹/۱۹۵۸ بهمن ۱۳۳۶، تمدن‌الملك سجادی، کارمند سفارت، را برای ادای شهادت در اختیار ساواك قرار داد. سجادی در این روز در مصاحبه با سپهبد عبدالله هدایت، رئیس ستاد ارتش، و سرلشکر تیمور بختیار، رئیس ساواك، شرکت کرد. پس از تکمیل اسناد و اثبات نقش آمریکا در این ماجرا، سرلشکر قره‌نی در تاریخ ۸ اسفند دستگیر شد و در همین روز با تصویب شاه، اعلامیه دولت انتشار یافت. این اعلامیه با عطف به «شایعات خبرگزاری‌های خارجی»، حد «توطئه» را تغییر کابینه اعلام داشت و نقش «بیگانگان»، یعنی دولت آمریکا، را در این جریان به شکلی ملایم و محتاط تأیید کرد. سیاست رژیم پهلوی در برخورد به کودتای قره‌نی در همین چارچوب بود و نه شاه و نه انگلستان به مصلحت ندیدند که به ماجرا بازتاب بیشتری دهند و لذا قره‌نی در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۳۱ تنها به ۳ سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شد و این در حالی بود که در کیفرخواست دادستان ارتش (سرلشکر آزموده) اقدام قره‌نی «به مراتب خطرناکتر از توطئه سازمان نظامی حزب منحله توده» توصیف شده و هدف وی «ساقط کردن دولت و بدست گرفتن

زمام حکومت» عنوان گردیده بود.

بررسی اسناد موجود نشان می‌دهد که:

۱ـ طرح قره‌نی ابتکار شخصی خود او بوده است.

۲ـ قره‌نی طرح خود را به اطلاع مقامات سیاسی و اطلاعاتی آمریکا رسانیده و آنان این اقدام را منطبق با اهداف خود ارزیابی کرده و موافقت خود را با آن اعلام داشتند.

۳ـ قره‌نی به منظور جلب حمایت مقامات آمریکا، چهرهٔ مقبول آنان یعنی دکتر امینی را به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری از سوی خود اعلام نمود و مقامات آمریکائی نیز هدف از این طرح را صعود امینی به قدرت می‌دانستند. راونتری، معاون وزارت امور خارجه آمریکا، در ملاقات با بزرگمهر در آتن صراحتاً اعلام داشت که دکتر امینی را شخص لایقی می‌داند و اگر زمینه صعود وی فراهم شود دولت آمریکا حاضر به هرگونه کمك به قره‌نی می‌باشد. روشن است که اگر طرح تحقق می‌یافت عملاً قره‌نی به قدرت درجه اول نظامی بدل می‌شد و سیر حوادث به سرعت به سقوط سلطنت پهلوی می‌انجامید.

۴ ـ طبق اظهارات نورالدین کیانوری، در همین زمان وی به جلسه‌ای در مسکو با شرکت سرهنگ دولین (مقام عالیرتبه سازمان اطلاعاتی شوروی و رابط این سازمان با سرهنگ عزت‌الله سیامك و کیانوری)، میلووانف (مسئول ایران در شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی) و نیکلای پاولویچ... (مقام وزارت خارجه شوروی) فرا خوانده شد و به اطلاع وی رسید که «نیروهای معینی به سفارت شوروی در تهران مراجعه کرده و گفته‌اند که امکان یك کودتا علیه رژیم شاه موجود است و خواستار کمك و حمایت اتحاد شوروی شده‌اند.» طبق دستور این کمیسیون، کیانوری به اتفاق همسرش، مریم فیروز، به اروپای غربی رفت و با دکتر شمس‌الدین امیر علائی، خسرو قشقائی و سرتیپ محمود امینی مذاکراتی انجام داد. پس از چندی (احتمالاً پس از دستگیری قره‌نی) شوروی‌ها به وی اعلام داشتند که جریان منتفی است.[۲۷] معهذا، هنوز مشخص نیست که آیا قره‌نی طرح خود را به اطلاع سفارت شوروی رسانیده و یا عوامل اطلاعاتی شوروی راساً از ماجرا مطلع شده بودند و مشخص نیست که آیا مقامات آمریکائی و انگلیسی و ساواك از تحرکات روس‌ها اطلاع داشته‌اند یا خیر.

قره‌نی در تاریخ ۱۳۳۹/۹/۸، پس از گذرانیدن ۲ سال و ۸ ماه از محکومیت ۳ ساله خود مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. او از سال ۱۳۴۱ فعالیت مجدد خود را آغاز کرد. طبق

---

۲۷. وزارت اطلاعات، پروندهٔ نورالدین کیانوری، بازجوئی، ۱۳۶۲

گزارش ساواک در این دوره از فعالیت قره‌نی، که تا انقلاب ممتد است، هیچ مدرك یا قرینه‌ای دال بر ارتباط وی با آمریکا موجود نیست. در پی دستگیری فردی توسط ساواک، ارتباطات قره‌نی با آیت‌الله طالقانی و برخی محافل روحانی فاش شد و وی در تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۵ به همراه عده‌ای دیگر دستگیر گردید. در همین زمان، اعلامیه‌ای با امضاء «اتحادیه افسران آزاد» منتشر شد که دستگیری قره‌نی به عنوان «افسری وطن‌پرست و لایق و شریف» را به شدت محکوم می‌کرد. در این اعلامیه چنین آمده است:

... البته اشخاص نامبرده [قبلاً] مرتکب اشتباه بزرگی شدند و آن این است که امید آزادی ملت ایران را از ظلم و استبداد در بیگانگانی از قبیل یاتسویچ که جز لاف‌زدن و گزاف‌گوئی هنر دیگری ندارد جستجو می‌کردند. ما افسران وطن‌پرست را با چنین جاسوس بین‌المللی حیله‌گری سر و کار نیست. ما در این مبارزه از رهبران دلیر بعضی از ملت‌ها از قبیل جمال عبدالناصر و السلال و مرحوم قاسم الهام می‌گیریم. این مردان بزرگ و پر افتخار در کشور خودشان به مشکلات زیادی غلبه کردند و سرانجام موفق به سرنگون کردن رژیم پوسیده سلطنتی شدند. نوبت این جنایتکار تاجدار نیز فرا خواهد رسید...

در این مرحله، برخورد رژیم پهلوی به قره‌نی خشن بود. او به مدت ۹ ماه در قزل قلعه در زندان انفرادی به سر برد و ممنوع‌الملاقات بود و سپس در دادگاه نظامی به اتهام «خیانت بر ضد امنیت کشور» به ۳ سال زندان محکوم شد و تا تاریخ ۱۳۴۵/۹/۲۰ در زندان به سر برد. طبق گزارش ساواک مورخ ۱۳۴۵/۹/۲۹، قره‌نی ۹ روز پس از آزادی در پاسخ به پرسش یکی از آشنایانش دربارهٔ زندگی آینده‌اش چنین گفت:

فعلاً که خیالم راحت نیست و هر آن می‌ترسم دوباره ما را بگیرند برای آن که در حکومت مطلقه فردی تأمین وجود ندارد و قصد دارم به لاهیجان بروم و در آنجا در ملك یکی از اقوامم به کار زراعت مشغول شوم و البته در درجه اول سعی دارم از ایران خارج شوم ولی گمان می‌کنم به من گذرنامه ندهند...

در این دوران تا آخرین روزهای سلطنت پهلوی، قره‌نی تحت کنترل شدید ساواک قرار داشت. این عملیات شامل شنود ۲۴ ساعته تلفنی، سانسور مکاتبات، کنترل منزل و نزدیك کردن منابع خبری به وی بود. گزارشات ساواک از تجدید فعالیت قره‌نی حکایت داشت و لذا در تاریخ ۱۳۴۶/۳/۱۴ توسط تیمسار فردوست، قائم مقام ساواک، احضار و به وی چنین تذکر داده شد: «شما فعالیت‌های مشکوکی دارید و لازم است از این قبیل فعالیت‌ها خودداری نمائید.» پس از قتل احمد آرامش نیز بطور غیر مستقیم، توسط هلاکورامبد، به قره‌نی تفهیم شد که چنانچه به فعالیت سیاسی بپردازد «ممکن است وی نیز مانند آرامش نابود شود.»

سند مورخ ۱۳۴۶/۱۲/۷، وضع زندگی قره‌نی را در این سالها چنین توصیف می‌کند:

بطوریکه یکی از نزدیکان سرلشکر سابق محمد ولی قره‌نی اظهار داشته پس از آنکه سرلشکر قره‌نی از زندان آزاد می‌شود مهندس کیوانی مبلغی در حدود ۵۰۰ هزار ریال در اختیار وی گذارده و مشارالیه با مبلغ مزبور شرکتی تأسیس و چون شرکت مزبور نتوانسته کار کند لذا نامبرده مبلغی مقروض می‌گردد. در حال حاضر نامبرده با وضع اسف‌انگیزی زندگی نموده و چون کلیه عناوین و حتی حقوق وی را گرفته‌اند، مشارالیه با روحیه بسیار بدی همیشه در منزل به سر برده و حتی حاضر نیست با اقوام خود ملاقات کند و یك حالت درویشی به خود گرفته است. تیمسار مزبور در حال حاضر مبلغ معتنابهی مقروض بوده و چون با داشتن همسر و سه فرزند در مضیقه مالی به سر می‌برد فامیل وی مبلغی جمع‌آوری ولی نامبرده قبول نکرده و فقط مقداری از برادر خود... دریافت نموده است.

سرلشکر سید محمد ولی قره‌نی با پیروزی انقلاب در سمت نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و در تاریخ ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ توسط گروه ضد انقلابی «فرقان» به شهادت رسید.

ابراهیم قوام (قوام‌الملك شیرازی)

ابراهیم قوام، که ارتشبد فردوست در خاطرات خود جایگاه قابل توجهی را به وی اختصاص داده و او را از زمرهٔ متنفذترین عوامل استعمار انگلیس در ایران شمرده، از چهره‌های مؤثّر تاریخ معاصر ایران است.

ابراهیم قوام، فرزند حبیب‌الله خان، از خاندان قوام‌الملك شیرازی است، که جد اعلای آنان، حاج میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، کلانتر شیراز بوده است. گویا اعتمادالدوله مدعی بوده که نسب وی به حاج قوام‌الدین حسن، وزیر شاه شجاع و ممدوح خواجه حافظ شیرازی، می‌رسد و حال آن که معروف است اجداد او از یهودیان جدیدالاسلام شیراز بوده‌اند.[۲۸] اعتمادالدوله همان کسی است که به عنوان کلانتر شیراز به لطفعلی‌خان زند خیانت کرد و شیراز را به آقامحمدخان قاجار تسلیم نمود و اساس حکومت زندیّه را به هم زد و استقرار سلسله قاجاریه را سبب شد. او سپس ۴ سال در دربار آقامحمدخان و ۴ سال در دربار فتحعلیشاه وزارت نمود و خاندان وی بر فارس و بخش عظیمی از ایران (اصفهان و عراق، کهکیلویه و بهبهان،

۲۸. بامداد، ج ۱، ص ۲۲

بروجرد و لرستان و شوشتر و دزفول) حکومت کردند. این خاندان در دوره انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اوّل، در دفاع از مطامع استعمار بریتانیا به جنایات بزرگی دست زدند و بسیاری از روحانیون و سران عشایر آزادیخواه جنوب را به شهادت رسانیده و اجساد آنها را به دار آویخته و یا به «چاه قلعه بندر» شیراز انداختند. *صوراسرافیل* در شماره ۲۶ نوشت که در سال ۱۳۲۵ ق. «قوام‌الملك، حجت الاسلام آقا شیخ محمدباقر و اقا سیداحمد معین الاسلام را در بدترین وضعی شهید نمود و سر آن سیّد مظلوم را بعد از شهادت به دار زده و سوزانیدند و خانه‌های مشروطه‌خواهان را خراب کرده و آن چه را که می‌توانستند از قوه به عمل آوردند.»[۲۹]

بررسی تاریخ معاصر فارس نشان می‌دهد که این سامان در دوران قاجاریه کانون درگیری‌ها و تنازعات دو دودمان مقتدر قشقائی، که ریاست ایل کثیرالجمعیه قشقائی را به دست داشته‌اند، و دودمان قوام شیرازی بوده است. خانواده قوام‌الملك شیرازی، که از حمایت استعمار بریتانیا و عوامل متنفذی در دربار برخوردار بوده، طی دهه ۱۳۰۰ ق. بتدریج با سرکوب رؤسای طوایف خطه شمال و شرقی فارس حاکمیت خود را بر طوایف عرب، باصری، اینالو، بهارلو و نفر برقرار ساخت و در مقابل اقتدار طوایف قشقائی، اتحادیه ایلی «خمسه» را پدید آورد؛ هر چند حاکمیت آنان با مخالفت گردنکشان محلی و سران سنّتی این طوایف مواجه بود.[۳۰]

ابراهیم قوام در سال ۱۲۶۸ ش. /۱۳۰۷ ق. در چنین متن تاریخی و فرهنگی در شیراز به دنیا آمد. او در سال ۱۳۳۰ ق. ملقب به نصرالدوله و در سال ۱۳۳۴ ق.، پس از قتل پدرش (حبیب‌الله خان) ملقب به قوام‌الملك گردید و پنجمین و آخرین فردی از این خانواده بود که به «قوام‌الملك» ملقب شد.[۳۱] در سالهای تجاوز نظامی انگلیس به جنوب ایران و سلطه قوای نظامی انگلیس موسوم به «پلیس جنوب ایران» (S. P. R.)، که منجر به فتوای جهاد حاج سیدعبدالحسین مجتهد لاری و قیام همگانی عشایر و مردم جنوب در سال ۱۳۳۶ ق. شد، ابراهیم قوام به اتفاق عبدالحسین میرزا فرمانفرما نقش مهمی در شکست نهضت و تحکیم سلطه استعمار بریتانیا بر ایران ایفاء کرد. بگفته عبدالحسین میرزا فرمانفرما «خدمتگزاری قوام‌الملك به دولت انگلیس اظهر من الشمس است».[۳۲] دکتر محمد مصدق می‌نویسد:

---

۲۹. شهبازی، ص ۲۲۰

۳۰. *دائرة المعارف تشیع*، ج ۲، ص ۶۵۰

۳۱. بامداد، ج ۱، ص ۳۱۱

۳۲. فرمانفرما، ج ۲، ص ۶۸۱

فرمانفرما و قوام هم در شیراز از قونسول انگلیس برای مخارجی که قلمداد می‌نمودند یکصد لك روپیه که آن وقت با ۳ میلیون تومان برابر بود دریافت نمودند و یك ورق سفید هم [رسید] به قونسولگری ندادند و یکی از اقلام این مخارج را هم که ماژرمید قونسول انگلیس به من گفت وجهی معادل ۶ هزار تومان بود که برای تعزیه‌داری حضرت سیدالشهداء [!] گرفته و تا دینار آخر آن را خرج [خود] کرده بودند.[۳۳]

این اقلام کلان که خاندان قوام شیرازی از مقامات انگلیسی دریافت کردند و اجحافاتی که در غصب اموال مردم روا داشتند، منبع ثروت هنگفت آنها در طول سلطنت پهلوی شد.

ابراهیم قوام دارای ۴ فرزند بنام‌های علی، رضا، ایران‌دخت و ملك‌تاج بود. علی قوام نخستین شوهر اشرف پهلوی بود که سرگذشت وی را فردوست بیان داشته است. ملك‌تاج قوام نیز با اسدالله علم ازدواج کرد و بدینسان دو دودمان مقتدر وابسته به بریتانیا در جنوب و شرق کشور پیوندی عمیق یافتند. در واقع، به دلیل «بی عرضگی» پسران قوام، اسدالله علم نقش وارث و جانشین سیاسی او را در جنوب ایفاء می کرد و بتدریج توانست در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، فارس را، در کنار شرق کشور، به یکی از دو پایگاه اساسی قدرت خود بدل کند.

اسدالله علم به مناسبت ازدواج با دختر قوام، فارس را «تیول» خود می‌دانست و نمایندگان جنوب در مجلس ایادی علم بودند؛ مانند رسول پرویزی که نماینده آخرین دورهٔ مجلس سنا از دشستان بود و عزیزالله خان قوامی، پسرعموی زن علم (پسر حاج نصیرالملك)، که در آستانه انقلاب اسلامی سمت نمایندگی شیراز در مجلس شورای ملی و آجودان کشوری شاه را داشت. ابراهیم قوام در بهمن ماه ۱۳۴۸ در سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت. با پیروزی انقلاب اسلامی، املاك وسیع این خاندان در فارس به نفع مستضعفان مصادره شد.[۳۴]

سپهبد حاجی علی کیا

حاجی علی کیا در سال ۱۲۸۵ ش. در مازندران به دنیا آمد. پدر او، طاهر مشهور به حاجی پیرزاده، از ملّاکین ثروتمند این خطه بود. حاجی علی در جوانی وارد صفوف ارتش شد و در درجه ستوان یکمی به عنوان مأمور خرید اسلحه به اروپا اعزام و به مدت ۴ سال در چکسلواکی و مجارستان اقامت گزید. در این زمان وی با رئیس هیئت اعزامی خرید اسلحه به اروپا اختلاف

۳۳. مصدق، ص ۱۶۴

۳۴. شهبازی، ص ۲۲۰

پیدا کرد و به ایران عودت داده شد. ولی او که موردتوجه سرلشکرعزیزالله ضرغامی، رئیس ستادارتش، قرار داشت، ۸ ماه بعد برای ادامه تحصیل نظامی به سوئد اعزام گردید. اقامت کیا در سوئد، به علت وقوع جنگ جهانی دوم، ۱۲ سال به درازا کشید. در این دوران، حاجی علی کیا دورهٔ عالی ستاد را در دانشگاه جنگ سوئد به پایان رسانید و به تجارت نیز اشتغال داشت. در بازگشت به ایران، کیا مدتی در مشاغل مختلف، از جمله ریاست ادارهٔ مرزبانی، فعالیت نمود. سرهنگ دوم کیا موردتوجه سپهبد حاجی علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، قرار گرفت و در سال ۱۳۲۷ توسط او به ریاست شعبهٔ تجسس رکن دوّم ستاد ارتش منصوب شد. در سالهای بعد، کیا به یکی از چهره‌های فعال وابسته به دربار بدل گردید و لذا در زمان دولت مصدق در درجه سرتیپی بازنشسته شد و به تجارت و مِلکداری در مازندران پرداخت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کیا به دستور محمدرضا پهلوی خود را کاندید نمایندگی مجلس از مازندران نمود ولی به علت کارشکنی سپهبد فضل‌الله زاهدی، نخست‌وزیر، ناکام ماند. شاه که در پی تحکیم مواضع خود در ارتش، در قبال نفوذ زاهدی، بود حاجی علی کیا را در سال ۱۳۳۳ به ارتش بازگردانید. کیا طی سالهای ۱۳۳۴ـ۱۳۳۶ از عناصر فعال وابسته به دربار در ارتش بود و در همین زمان، بگفته رائین، مأموریت انحلال «لژ پهلوی» را، که به دلایلی ادامه فعالیت آن دیگر مورد تأیید شاه نبود، به عهده گرفت.[۳۵] او در سال ۱۳۳۶، پس از برکناری سرلشکر محمدولی قره‌نی، به ریاست اداره دوّم ستاد ارتش منصوب شد و مدتی بعد به درجه سپهبدی رسید. هدف محمدرضا پهلوی از این انتصاب ایجاد یك رقیب قدرتمند و مورد اعتماد در مقابل تیمور بختیار، رئیس ساواك، بود. از سال ۱۳۳۶، کیا در رأس «نیروهای مقاومت ملّی» نیز قرار داشت و در همین زمان توسط او «سازمان کوك» تأسیس شد. اسناد موجود، توسعه نفوذ و قدرت سپهبد کیا و نقش مؤثر او را در حوادث سیاسی روز در سالهای ۱۳۳۸ـ۱۳۳۹ نشان می‌دهد. به همین دلیل، او به همراه تیمور بختیار در اواخر سال ۱۳۳۹ بازنشسته شد. با صعود امینی به قدرت، کیا از جمله چهره‌های نظامی بود که به علت اشتهار به فساد مالی در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۰ بازداشت شد. چنانکه اسناد مفصل مندرج در پرونده ۵ جلدی سپهبد حاجی علی کیا در ساواك نشان می‌دهد، در واقع حیات سیاسی او با بازنشستگی به پایان رسید و دستگیری وی توسط امینی نه تنها ضربه‌ای به محمدرضا پهلوی محسوب نمی‌شد بلکه چه بسا این اقدام نمایشی با موافقت او بود. معهذا، کیا در زندان علت بازداشت خود را به اِعمال نفوذ

۳۵. رائین، *فراموشخانه*...، ج ۳، ص ۸۳

دولت آمریکا به منظور حذف چهره‌های انگلوفیل از ارتش منسوب می‌نمود و سیاست‌های آمریکا را آماج حمله قرار می‌داد:

روز ۱۳۴۰/۱۲/۳ تیمسار کیا ...اشاره به خبط و خطا و اشتباهات سیاسی و غرور غلط مقامات آمریکایی در ایران نموده افزودند که آنها دکتر امینی را به زور به ملت نجیب ایران حتی شاه تحمیل کردند وپاولز عنوان نخست‌وزیر کاردان به او داده، خاك به سر امینی که خود را به دامن آنها انداخته و با نهایت بی شرمی گفته است چون بانکهای داخلی به من پول ندادند از دوستان خارجی می‌گیرم [.] انگلیسیها که سیاست عاقلانه‌ای دارند فرضاً اگر بخواهند شخص موردنظر خود را در کشوری مصدر کار نمایند بدواً او را مطرح می‌سازند تا به میزان محبوبیت او در میان اجتماع پی ببرند [و] چنانچه حس کردند که محبوبیتی دارد موجبات روی کار آمدنش را فراهم می‌کنند [.] اما این آمریکایی‌های مغرور که فقط تاجر و سرمایه‌دارند [و] نه سیاستمدار [.] بدون توجه به افکار عمومی اراده خویش را تحمیل می‌نمایند و هیچوقت هم از این روّیه نتیجه مثبت نگرفته‌اند کما اینکه اکنون نزد همه ملت‌ها اینها منفور و مغضوب هستند... (سند ساواك ـ ۱۳۴۰/۱۲/۵).

کیا در دوران بازداشت، از طریق شبکه وسیع تحت کنترلش (سازمان کوك) به فعالیت‌های مؤثری علیه دولت امینی دست زد و حتی او را به افشاگری اطلاعاتی تهدید نمود:

اطلاع موثق حاکی است [که] سپهبد کیا تهدید کرده است در صورت ادامه محاکمه و موشکافی بازپرس [.] اسرار کودتای سرلشکر قره‌نی و امینی و چگونگی انتقام‌جوئی آنها را در محاکمه فاش خواهد کرد و مثل سرتیپ نویسی گول نخواهد خورد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۱/۳/۱).

سازمان کوك وابسته به تیمسار سپهبد کیا که اعضاء آن در وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی هنوز ارتباط خود را با یکدیگر حفظ کرده‌اند [.] مرتباً از تیمسار کیا در زندان دستور می‌گیرند و اجرا می‌کنند و با شروع محاکمه نامبرده طبق دستوری که به آنها داده شده در همه جا شایع کرده‌اند که به زودی با حمایت دو سیاست روس و انگلیس حکومت نظامی که دست نشانده تیمسار کیا خواهد بود روی کار خواهد آمد و آقای دکتر امینی و چند نفر از وزراء کابینه ایشان از جمله آقایان الموتی و درخشش را محاکمه و اعدام خواهد نمود... (سند ساواك ـ ۱۳۴۱/۲/۳۱).

کیا در تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۴۱ با حکم دادگاه بدوی آزاد شد و مدتی بعد در دادگاه تجدیدنظر به ۲ سال زندان محکوم گردید:

...تیمسار سپهبد کیا بر طبق کیفرخواست دادستان متهم بوده است که اولاً با تبانی عده‌ای مأمورین اداره ثبت اسناد و استفاده از اسناد جعلی قسمتی از اراضی املاك مجاور را تصرف کرده و در ثانی به تبانی عده‌ای از مهندسین و کارمندان وزارت راه از وسایل آن وزارتخانه به نفع خصوصی خود و ایجاد راه و عمران قریه جنت‌آباد بهره‌برداری کرده

است...[۳۶]

طبق اسناد موجود، این اتهام کیا در مقابل اشتهار وی به فساد ناچیز بوده است:

... یکی از نقاط ضعف این محاکمه هم که از سری محاکمات بزرگ ذکر شده [،] تعقیب تیمسار کیا به عنوان غصب فقط مقدار کمی زمین بی‌ارزش بیابان و استفاده از چند دستگاه کامیون و بولدوزر برای مدت محدودی می‌باشد [،] در حالیکه قبل از محاکمه مردم عموماً تیمسار کیا را از سوءاستفاده کنندگان و غاصبین بزرگ اراضی می‌دانستند... (سند ساواک ـ ۱۳۴۱/۳/۳).

معهذا، همین حکم نیز در دیوان کیفر شکسته شد و پروندهٔ جنجالی کیا با تبرئه او به پایان رسید.

سپهبد حاجی علی کیا پس از آزادی رویّه دوگانه‌ای در پیش گرفت. او در مجامع کاملاً خصوصی به ابراز نارضایتی و انتقاد از وضع موجود می‌پرداخت:

۴۲/۱۲/۲ بین مأمور ویژه و سپهبد کیا در منزل نامبرده با حضور سرتیپ بازنشسته چرخشت ملاقات خصوصی صورت می‌پذیرد. سپهبد کیا از وضع مملکت و ارتش اظهار نگرانی نموده و اظهار می‌دارد [:] من از ارتش و کادر فعلی که ارکان ارتش ما را در دست دارند نگران و حتی از آینده خود هم بیمناك هستم و از آن می‌ترسم [که] جمعی از افسران جوان و تازه کار دست به کاری بزنند و به همین لحاظ به این فکر افتاده ام که دست و پای خود را جمع و سرمایه خود را به تدریج از مملکت خارج و به سوئد بروم. مأمور ویژه اظهار می‌دارد [:] شما در موقعی که در رأس کار بودید به جای اشخاص خوشنام و خدمتگزار کسانی چون شوهرخواهر پری غفاری (منظور مأمور [،] کاظم مسعودی مدیر روزنامهٔ *آژنگ* بوده است) را به مجلس فرستادید و حالا حق دارید که از آینده خود بیمناك باشید ولی اینکه می‌فرمائید وضع ارتش حسّاس و ممکن است حوادثی روی دهد [،] دلیلی برای اینکار نمی‌بینم. (سند ساواك ـ ۱۳۴۲/۱۲/۴).

ولی کیا در مجامع علنی خود را وفادار به شاه جلوه می‌داد و از آنجا که علت سقوط خود را رقابت دو سیاست انگلیس و آمریکا می‌پنداشت، متظاهرانه می‌کوشید تا خود را به آمریکا علاقمند نشان دهد تا شاید مجدداً به قدرت بازگردد:

...سپهبد کیا افزود [:] شاهنشاه نسبت به خدمتگزاران واقعی خودشان همواره لطف و مرحمت دارند و هر موقع که در پیشگاه ایشان از من صحبت شده اظهار تفقد و مرحمت فرموده اند و حتی چندی قبل که شاهنشاه استحضار حاصل فرمودند که قرار است دختر من با یك نفر آمریکایی ازدواج کند [،] ابتدا در کمال مرحمت به من تبریك و سپس به وسیله دفتر مخصوص شاهنشاه کتباً به سفارت شاهنشاهی ایران در آمریکا دستور فرمودند که مراسم

۳۶. *اقلیم* ۱۳۴۱/۴/۱۴

ازدواج و جشن همسری دختر من در خود سفارت ایران در آمریکا انجام شود و این بزرگترین مرحمتی است که به من فرموده و پاداش خدماتم را دادند... (سند ساواک ـ ۱۳۴۲/۱۰/۱۲).

سپهبد حاجی علی کیا، پس از آزادی از زندان به حرفه دیرین خود، تجارت و مِلکداری، روی آورد. او که وارث ثروت کلانی از پدر بود، طی دوران تصدّی ریاست اداره دوّم ارتش ثروت خود را چند برابر کرده بود و این دارائی املاك وسیعی را در تهران، گرمسار، ورامین، چالوس و... در برمی‌گرفت. اسناد ساواك، درگیری‌های متعدد او را با اهالی نشان می‌دهد:

سپهبد کیا از یك سال قبل برای بسط نفوذ خود [در] املاکی که در شهرستان‌های شمالی و در زمان تصدی اداره دوم ستاد کل بزرگ ارتشتاران به دست آورده مشغول اقداماتی شده و با اعمال نفوذ رؤسای ادارات محلی را از بین طرفداران خود انتخاب و منصوب می نماید تا برای ادامه عملیات خلاف خود حامی و پشتیبان قانونی داشته باشد و املاك زارعین را تصرف نماید. نامبرده برای ارعاب زارعین در نقاط شمالی اخیراً دست به شایعه‌سازی زده و به عده‌ای اظهار داشته که مورد مرحمت و عنایت فوق‌العاده اعلیحضرت همایون شاهنشاه می‌باشد و شاهنشاه به وی پیشنهاد فرموده اند [که] پُست ریاست ساواك و یا وزارت جنگ را قبول کند ولیکن او نپذیرفته است. علی عباسی شهردار و مسیح کیا رئیس و اعضاء انجمن شهر چالوس از جمله عوامل وی محسوب می شوند و روی همین اصل در تاریخ ۴۳/۵/۲۰ عبدالله غفاری بخشدار چالوس نامه‌ای محرمانه به فرمانداری نوشهر نوشته و در این باره مطالبی را ذکر نموده که رونوشت آن عیناً جهت استحضار به پیوست تقدیم می گردد. ضمناً اضافه می شود که عباسی شهردار چالوس ضمن تبانی با اعضاء انجمن شهر مشغول حیف و میل بودجه شهرداری می‌باشند و چون تحت حمایت سپهبد کیا قرار دارند از تعویض آنها صرفنظر می‌شود و رونوشت نامه‌ای که دادستان شهرستان نوشهر در مورد نامبردگان به استاندار مازندران نوشته و ضمیمه است مبین این امر می‌باشد و روی هم رفته عملیات سپهبد کیا و عوامل وی موجبات ناراحتی و نارضایتی عموم اهالی چالوس را فراهم ساخته است. (سند ساواك ـ ۱۳۴۳/۸/۱۷).

سپهبد کیا تا سالها پس از بازنشستگی با وابستگان قدیمی خود، بویژه افسران بازنشسته، روابط گسترده داشت و در این محافل گاه به انتقاد از وضع سیاسی کشور می‌پرداخت. به علت این روابط و اظهارات، او در سال ۱۳۴۵ تحت مراقبت ساواك، از جمله شنود تلفنی، قرار گرفت ولی مدرکی دال بر «فعالیت مضرّه» وی به دست نیامد. در سال ۱۳۴۸، ساواك وضع کیا را چنین گزارش داد:

...در حدود سالهای ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ عصر روزهای چهارشنبه جلسات هفتگی در منزل وی با شرکت عدهٔ زیادی از امراء و افسران شاغل و بازنشسته و کارمندان عالی‌مقام اداری و هم‌چنین اعضاء سازمان کوك و غیره تشکیل می شد و معمولاً در این جلسات در مورد اوضاع و احوال مملکت و سایر موضوعات متفرقه صحبت و مذاکره و بعضاً انتقاد می شده است. نامبرده

کمتر در محافل و مجالس صحبت سیاسی می نموده و در صحبت‌های خیلی خودمانی از وضع مملکت بدگویی و از کارهای جاری شکایت داشته است و اصولاً جزء افراد ناراضی کشور به حساب می آید. از سال ۴۴ شرکتی به نام دیاویلد واقع در خیابان شمیران دایر نموده است که با اغلب کشورهای خارجی معامله و دادوستد دارد و پسرش مهندس فریدون کیا به نامبرده کمك و در غیاب وی کارها را انجام می‌دهد... (سند ساواك ـ ۱۳۴۸/۷/۳۰).

سپهبد کیا؛ بنیانگذار «سازمان کوك»: «کوك» یك سازمان پنهانی بود که در سال ۱۳۳۶ به دستور محمدرضا پهلوی و توسط حاجی علی کیا تأسیس شد و شبکهٔ خود را در سراسر ایران گسترانید. «سازمان کوك» برخلاف سایر شبکه‌های اطلاعاتی و جاسوسی دوران پهلوی، به دلیل سوءاستفاده و جاه‌طلبی‌های کیا نتوانست سریّت خود را حفظ کند و بتدریج به یك سازمان نیمه پنهان بدل شد؛ بدین معنا که نه تنها ساواك بلکه برخی از دولتمردان پهلوی نیز از وجود آن مطلع بودند. اسناد ساواك نشان می‌دهد که کیا طی سالهای ۱۳۳۷ـ۱۳۴۰ عملاً «سازمان کوك» را به یك شبکه شخصی در جهت اهداف و منافع مالی و سیاسی خود بدل کرده بود و این سازمان بیش از هر چیز به یك باند مخفی با ساختار شِبْه حزبی در جهت انواع دسته‌بندی‌های سیاسی و مالی شباهت داشت. در اسناد ساواك و اداره دوّم ارتش اسامی بسیاری از اعضای «کوك» موجود است که تعدادی از آنها قضات و کارکنان عالی مقام دادگستری و عناصر متنفذ فرهنگی بوده‌اند. طبق این اسناد، در اواخر دولت منوچهر اقبال ظاهراً سپهبد کیا در موضع مخالفت و تحریك علیه او قرار داشت. کیا در زمان بازداشت توسط دولت امینی نیز «سازمان کوك» را از درون بازداشتگاه هدایت می کرد و قضات عضو «کوك» نقش مؤثری در تبرئه کیا داشتند. پس از آزادی کیا، محمدرضا پهلوی وی را از ریاست «سازمان کوك» برکنار نمود و این مسئولیت را به سرلشکر همایونی، فرمانده ژاندارمری آذربایجان پیش از غائله «فرقه دمکرات» و فرمانده ستون اعزامی به مهاباد در آذر ۱۳۲۵، سپرد. معهذا، ارتباطات شخصی کیا با برخی اعضای متنفذ «کوك» حداقل تا سال ۱۳۴۳ ادامه داشت و وی از این طریق به تحریکاتی علیه همایونی دست می‌زد:

در حال حاضر سازمان مخفی کوك با بی نظمی و بی توجهی شدید اعضاء خود مواجه شده و اکثر کمیته‌ها تشکیل جلسه نمی‌دهند و شدیداً از طرز عمل به اولیاء سازمان انتقاد می کنند و چون طبق معمول در اکثر حوزه‌ها هنگام تشکیل جلسات آنها یك نفر نماینده از سازمان کوك معرفی و در جلسات کمیته‌ها شرکت می کند [.] اعضاء کمیته‌ها به نماینده اعزامی از مرکز سازمان کوك فوق‌العاده بی‌اعتنایی می کنند و به آنها می گویند شما به عنوان کارمند سازمان کوك از دستگاه حقوق می گیرید و باید در مقابل دریافت حقوق انجام وظیفه کنید ولی اعضاء

کمیته‌ها که پولی دریافت نمی‌کنند وظیفه در مقابل سازمان ندارند، بویژه آنکه سرلشکر همایونی و سایر اولیاء کوك توجهی به خواسته‌ها و نظرات اعضاء کمیته‌ها ندارند[.] کمیته مربوط به سپهبد گیا به هیچوجه تشکیل نمی‌شود و رابطه ایشان با سازمان کوك به کلی قطع شده و گله و کدورت شدیدی با سرلشکر همایونی دارند. لیکن عده زیادی از اولیاء و کارمندان سازمان کوك با تیمسار گیا رابطه و دوستی خود را حفظ کرده اند. (سند ساواك ـ ۱۳۴۴/۳/۱۵).

در بازجوئی‌های ارتشبد حسین فردوست (اسناد طبقه‌بندی شده) توضیح مشروحی دربارهٔ «سازمان کوك» بیان شده که ذیلاً درج می‌گردد:

وقتی رئیس دفتر ویژه [اطلاعات] و دبیر شورای امنیت در یك زمان شدم، به دیدن اعضای شورا رفتم تا وظایف خود را به آنان بازگو کنم، چون همه سپهبد بودند و من سرهنگ بودم. به دیدن سپهبد گیا رئیس ادارهٔ دوّم ارتش نیز رفتم. ادارهٔ دوّم، یعنی اعضاء مؤثر آن و سپهبد گیا، در ساختمانی در محوطه کاخ مرمر استقرار داشت و دفتر دائمی سپهبد گیا هم در همین ساختمان بود. برای من تعجب‌آور بود که ادارهٔ دوّم ارتش چرا در محوطه کاخ مرمر و در صد قدمی کاخ مستقر گردیده. بعدها متوجه شدم که سپهبد تیمور بختیار دور برداشته و چنانچه قصد کودتا داشت موفق نیز می‌شد زیرا یك باند افسران کودتاچی شجاع را دور خود جمع کرده بود که مظلوم‌ترین آنها سرتیپ مصطفی امجدی و برادرش سرلشکر امجدی بود که هر دو از جلادان شماره یك به شمار می‌رفتند. بهرحال، محمدرضا متوجه شد که موجی از کودتا در اطراف او وجود دارد و او که از این جریانات بی‌خبر نبود رقیبی در مقابل تیمور بختیار قرار داد که سپهبد گیا بود. گیا یك رقیب جدّی برای بختیار محسوب می‌شد و از نظر هوشیاری و تسلّط بر امور نظامی و اطلاعاتی و سرعت انتقال و بخصوص منطق (منطق خود) بر سپهبد تیمور بختیار رجحان داشت. ولی از نظر اجازه چهاولگری به طرفداران خود نمی‌توانست با بختیار رقابت کند و این امر بختیار را موفق می‌ساخت. در جلسات شورای امنیت، هفته‌ای یکبار گیا را می‌دیدم. او را فردی بسیار باهوش، مسلط به امور نظامی و اطلاعاتی، سریع‌الانتقال و جسور یافتم که تلاش می‌کرد رئیس ستاد ارتش شود و از نوع افسرانی بود که می‌توانست با اشاره و کمك انگلیس یا آمریکا دست به کودتا علیه محمدرضا بزند و خود دیکتاتور کشور بشود. پس، گیا و بختیار هر دو برای بقاء محمدرضا خطرناك بودند.

در جلسات شورای امنیّت دائماً میان گیا و بختیار مشاجرات شدید وجود داشت و این جلسات را مبدل به جلسات جدال نموده بودند. تا اینکه من از جلسات شورای امنیت به محمدرضا شکایت کردم که بلافاصله محمدرضا این حرف را قاپید و همان روز گیا و بختیار را باهم از کار برکنار و هر دو را بازنشسته نمود. در نتیجه، اعضای بعدی شورای امنیت به تصور اینکه از هر یك از اعضاء که شکایت کنم از کار برکنار خواهد شد مطیع کامل من شدند و متوجه اصل قضیه که محمدرضا به دنبال بهانه می‌گشته نبودند و نشدند و تا انقلاب هم اعضای شورای امنیت رده ۱ و ۲ کاملاً مطیع دعوت‌های من برای جلسه بودند و همه مانند شاگردان یك کلاس سَرِساعت در جلسه حاضر می‌شدند و عذر هم نمی‌آوردند، چون خاطرهٔ گیا و بختیار در

نظرشان مجسّم بود.

بهرحال، سپهبد کیا در یکی از جلسات ملاقات خصوصی به من گفت که «سازمان کوك» را او تشکیل داده و هدف آن پی بردن به نارضائی‌های عمومی و فساد مقامات در سطح کشور است. ولی با شناخت تدریجی او متوجه شدم دو موضوعی که اصلاً به آن علاقه ندارد یکی رفع نارضائی در اجتماع و دیگری فساد مقامات است. بعداً فهمیدم که کیا از فساد مقامات حداکثر استفاده را می برد و هر مقام نظامی ولو یك سپهبد و هر مقام غیرنظامی ولو وزیر یا استاندار را با یك گزارش به محمدرضا از کار برکنار می کند حال فساد واقعی باشد یا ساختگی و از این راه در ارتش و خارج از ارتش برای خود نفوذی غیرقابل تصور ایجاد کرده و همه از او بیم دارند.

پس از اینکه کیا بازنشسته شد، «سازمان کوك» به سرلشکر همایونی واگذار شد و چون او با محمدرضا ملاقاتی نداشت (در آن سطح لازم نبود) از من خواهش کرد که هفته‌ای یك بار گزارشات «سازمان کوك» را به دفتر تحویل دهد که از آن طریق به اطلاع محمدرضا برسد. من هم قبول کردم. یك سرهنگ به دفتر می آمد، او را می‌پذیرفتم و پاکت گزارشات را به من تحویل می‌داد و احتراماً چند دقیقه با او صحبت می کردم. یك بار از او سؤال کردم در این گزارشات از «کوك» که شعبهٔ دفتر خلاصه آنها را به تصویب من می‌رساند که به اطلاع محمدرضا برسد هیچگاه از یك مسئله سیاسی بحثی نیست. چطور این سازمان عریض و طویل در سطح کشور نتوانسته از یك فعالیت سیاسی انحرافی اطلاعی حاصل کند؟ گفت: چرا، اطلاعات سیاسی هم هست ولی نمی‌دانم سرلشکر همایونی از چه طریقی نسبت به آنها عمل می نماید. گفتم: همین مأمورین معمولی که نارضایی‌ها را گزارش می‌دهند از فعالیت‌های انحرافی نیز مطلع می گردند؟ گفت: در بین آنها عناصری هست که قادر به کسب چنین اطلاعاتی هستند، اگر اجازه فرمائید به سرلشکر همایونی بگویم یك نسخه از آن اطلاعات سیاسی را هم در پاکت جداگانه به شما تحویل دهم. گفتم: خیر، لابد ایشان راهی دارند که به اطلاع محمدرضا می‌رسانند اما هرگاه آن راه مسدود شد هیچ ایرادی ندارد که از طریق دفتر به اطلاع محمدرضا برسد. دفعه بعد از طرف سرلشکر همایونی بابت این راهنمایی تشکر کرد، ولی تا زمانی که «کوك» وجود داشت (شاید تا انقلاب هم وجود داشت) اطلاعات سیاسی به دفتر ارسال نشد.

مسئله‌ای که گفته سرهنگ فوق را دربارهٔ اطلاعات سیاسی تأیید می کرد این بود که براساس آمارهایی که در شعبه ۲ دفتر تنظیم نموده بودند، پس از گذشت یك سال به من گزارش دادند که تعداد گزارشات تحویل شده از «سازمان کوك» در استان‌های شمالی حدود ده برابر سایر استان‌ها است. پس در «سازمان کوك» تعداد پرسنل مربوط به نارضایی‌ها در شمال ده برابر سایر استان‌ها بوده و بالطبع عناصر فعال سازمان در جبههٔ سیاسی هم در شمال باید حدود ده برابر سایر استان‌ها باشد. چون در دو سازمان بی سیم و ماهوتیان علاقه انگلیسی‌ها فقط به استان‌های شمالی بوده است، در «سازمان کوك» هم سازمان‌های قوی در استان‌های شمالی استقرار یافته بود و در پوشش کشف نارضائی با استفاده از عناصر متخصص در براندازی و جاسوسی می توانسته از فعالیت‌های سیاسی شوروی در استان‌های شمالی مطلع گردد. اطلاع

دیگر من این بود که برخی از اعضای «سازمان کوك» از موقعیت خود سوءاستفاده می نمودند. چون حدود یك سال بعد از رئیس دفتر شدن من سپهبد کیا بازنشسته شد و دیگر او را ندیدم، متوجه نشدم که تأسیس «سازمان کوك» به پیشنهاد انگلیسی‌ها بوده یا آمریکایی‌ها.

سرلشکر عبدالعلی ماهوتیان

عبدالعلی ماهوتیان، فرزند نقی، در سال ۱۲۹۵ در کرمانشاه به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۶ دانشکدهٔ افسری را به پایان رَسانید و در سالهای ۱۳۳۱ـ۱۳۳۲ دورهٔ ستاد دانشگاه جنگ را طی نمود. در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ریاست دایرهٔ اطلاعات و ریاست شعبه حفاظت رکن ۲ ستاد ارتش را به عهده داشت. ماهوتیان از بدو تأسیس ساواك به این سازمان مأمور شد و در ۱۳۳۸/۷/۱ به درجهٔ سرتیپی رسید. در این دوران، او ریاست «ستاد ویژه» ساواك را عهده‌دار بود و سپس به معاونت ساواك رسید و پست رسمی وی «معاونت اطلاعات ویژه با مأموریت مخصوص» تعیین شد. دربارهٔ این «ستاد ویژه» و «مأموریت مخصوص»، فردوست توضیح مشروح داده است. ماهوتیان در ۱۳۴۲/۷/۱ به درجه سرلشکری رسید و در ۱۳۴۶/۵/۱۰ بازنشسته شد. وی با زبانهای انگلیسی و فرانسه و کُردی و احتمالاً عربی آشنایی داشت.

سپهبد محسن مبصر

محسن مبصّر، فرزند **عبدالعلی**، در سال ۱۲۹۶ ش. در تبریز به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۵ دبیرستان نظام را در تبریز به پایان رسانید و پس از طی دانشکده افسری در سال ۱۳۱۷ با درجه ستوان دومی رسته توپخانه وارد ارتش شد. او فعالیت اطلاعاتی خود را به عنوان افسر رکن ۲ ستاد لشکر ۲ آغاز کرد و سپس افسر دائره تجسّس ستاد ارتش شد. در جریان غائله آذربایجان به عنوان رئیس رکن ۲ تیپ مهاباد (لشکر ۴ رضائیه) و ستاد نیروی آذربایجان حضور داشت. مبصر به عنوان یك افسر فعال اطلاعاتی در همین سالها مورد توجه سرویس جاسوسی انگلستان و عوامل آن در ارتش قرار گرفت و راه تصدّی مشاغل حسّاس به رویش گشوده شد. ابتدا رئیس رکن ۳ ستاد لشکر ۱۹ (اهواز) و سپس رئیس بازرسی صنایع نظامی شد و پس از آن در پست حسّاس ریاست تجسس و اطلاعات رکن ۲ ستاد ارتش قرار گرفت. سرگرد مبصر

در توطئه کودتای ۲۵ ـ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مهره‌های مؤثر بود. یکی از دلایل حساسیت نقش وی اعتمادی بود که سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش مصدق، به وی داشت. معهذا، وی در جریان عملیات لو رفت و دستگیر شد.

پس از کودتا، مبصّر ریاست ستاد فرمانداری نظامی تهران و راه‌آهن را به دست گرفت و در کنار تیمور بختیار در سرکوب نیروهای ضدرژیم نقش فعّال داشت. به علت این «خدمات» در ۱۳۳۳/۵/۱۵ در درجه سرهنگی آجودان مخصوص شاه شد و در ۱۳۳۵/۷/۸ به تقاضای تیمور بختیار به ساواک مأمور شد و ریاست حفاظت ساواک را به‌عهده گرفت. مبصر سپس به‌عنوان رئیس هیئت وابستگی‌های نظامی ایران در کشورهای عربی به بغداد رفت و تا بهمن ۱۳۳۷ در این پست حساس اطلاعاتی در منطقه جای داشت. او این نقش را به عبدالعلی منصورپور (سرلشکر) تحویل داد و در بازگشت به تهران پس از مدتی رئیس پلیس تهران و سپس معاون شهربانی کل کشور شد و پس از مدت کوتاهی، پس از نصیری ، به ریاست شهربانی کل کشور رسید. مبصر حدود ۶ سال (۱۳۴۳ـ۱۳۴۹) در این سمت بود. او در پست ریاست شهربانی در ۱۳۴۵/۱۲/۲۵ به درجه سپهبدی رسید.

نکته جالب در بیوگرافی مبصّر درگیری‌ها و خصوصیات اخلاقی ویژه اوست:

مبصر در دوران ریاست شهربانی با پرویز خسروانی و نعمت‌الله نصیری درگیری داشت. در سال ۱۳۴۲، سرلشکر خسروانی، فرمانده وقت ناحیه ژاندارمری تهران، به شدت علیه نصیری، رئیس شهربانی، توطئه می‌کرد تا خود به ریاست شهربانی دست یابد. معهذا، با انتصاب نصیری به ریاست ساواک (بهمن ۱۳۴۳) این آرزوی خسروانی تحقّق نیافت و مبصر (معاون شهربانی) جایگزین نصیری شد. این حادثه بر خسروانی گران بود و او به توطئه علیه مبصر پرداخت و در این راه با سرتیپ عبدالله وثیق، رئیس پلیس تهران که با مبصر دشمنی دیرینه داشت، همدست شد. طبق اسناد ساواک، در سال ۱۳۴۴ خسروانی و وثیق به شدت به زدوبند پرداختند تا به هر طریق موجبات تعلیق مبصر را فراهم آورند. آن‌ها به دلیل مغضوب شدن تیمور بختیار، یار دیرین مبصّر، به ارائه گزارشاتی علیه وی پرداختند و از جمله برادر او را به‌عنوان واسطه «کارهای بسیار خصوصی ریاست کل شهربانی و عوامل خارجی او» معرفی نمودند. شاه به این گزارشات وقعی نگذارد و توطئه خسروانی ـ وثیق شکست خورد.

ولی دیری نپائید که خود مبصر از سال ۱۳۴۶ حرکتی را آغاز کرد که به سقوط او در سال ۱۳۴۹ انجامید و آن تشدید تعارض با نصیری، رئیس ساواک، و دسیسه برای برکناری نصیری و ریاست خود بر ساواک بود. در آذرماه ۱۳۴۶، متعاقب صدور اطلاعیهٔ دادرسی ارتش مبنی

برتوقیف اموال سپهبد تیمور بختیار، عمال مبصر شایعه گسترده ای را به راه انداختند که به زودی، پس از مراسم تاجگذاری، نصیری از ریاست ساواك برکنار و ژنرال آجودان شاه خواهد شد و سپهبد مبصر ریاست ساواك را به عهده خواهد گرفت. در نتیجهٔ این تحریکات، نصیری و عوامل او به شدت به ارائه گزارش علیه مبصر دست زدند و سوابق دوستی او را با بختیار به میان کشیدند. از جمله، در ۱۳۴۶/۹/۱۵ ساواك طی گزارشی مدّعی شد که میان بختیار و مبصر در اروپا و آمریکا ملاقات‌هائی رخ داده و حتی مبصر از سوی بختیار بسته‌ای را برای سپهبد مرتضی یزدان‌پناه به تهران آورده است. ساواك هم‌چنین افشاء نمود که مبصر یکی از ایادی خود بنام سرتیپ بیگلری را به ریاست گمرك مهرآباد گمارده و از رشوه‌های او مقادیر قابل توجهی حق و حساب دریافت می‌کند. شاه از طریق فردوست متوجه کُنه قضایا بود و لذا به گزارشات نصیری علیه مبصر اعتنا نکرد. سپهبد مبصر در تیرماه ۱۳۴۷ به دعوت محرمانه شهربانی اسرائیل به این کشور رفت که نشانه اعتماد شاه به او بود.

معهذا، در نیمه سال ۱۳۴۹، مبصر از ریاست شهربانی برکنار شد. عامل اصلی این برکناری اشرف پهلوی بود، ولی ظاهراً در پس ماجرا دسیسه‌های نصیری بی‌تأثیر نبوده است. در ۱۳۴۹/۷/۱۶ منبع خبری ساواك، شایعات موجود پیرامون علت برکناری مبصر را چنین اطلاع داد:

> دکتر مهدی عبده[،] برادر جلال عبده[،] در مورد برکناری مبصر در یك محفل خانوادگی اظهار داشت که مدت‌ها بود که به شهربانی در مورد کارهای خلاف عفّت گزارش می‌رسید که در کی کلاب[،] که متعلّق به والاحضرت اشرف است[،] عده ای جوانان عیّاش جمع می‌شوند و اعمال خلاف اخلاق و عفت می‌کنند. بالاخره[،] تیمسار مبصر تصمیم می‌گیرد که جلوی این اعمال را بگیرد و دستور صادر می‌کنند که جلوی جوانان و شرکت کنندگان در کی کلاب گرفته شود. در این اوضاع و احوال از طرف والاحضرت اشرف به ایشان دستور داده می‌شود که به این کارها دخالت نکنند. ولی تیمسار مبصر می‌گوید من به فرمان شاهنشاه مشغول به کارم و اگر جلوی این اعمال کثیف گرفته نشود دستور می‌دهم در کی کلاب را ببندند... تیمسار مبصر دستور می‌دهند عده ای از افراد پلیس[،] در حدود ۳۰ـ۴۰ نفر، به کلوب وارد شوند و افراد را در آنجا دستگیر کنند و سرشان را از ته بتراشند[،] که در بین ایشان والاگهر شهرام بوده اند. بعداً کی کلاب بسته می‌شود و تیمسار مبصّر احضار می‌شوند...

این دست اقدامات مبصر، که به خصوصیات اخلاق سنتی ـ آذربایجانی او مربوط می‌شد، طبعاً با فرهنگی که شاه و دربار مروّج آن بودند هم‌خوانی نداشت. اهالی تهران و شهرستانها به یاد دارند که در سال‌های ۱۳۴۸ـ۱۳۴۹ به دستور مبصّر شهربانی به جمع‌آوری جوانان «بیتل» از خیابان‌ها می‌پرداخت و پس از یکی دو شب بازداشت آنان را با سرهای

تراشیده رها می‌ساخت! بهر روی، شاه مبصر را برکنار کرد. نخست او را موقتاً به ریاست هیئت مشاوران ستاد بزرگ ارتشتاران گمارد و کمی بعد در خرداد ۱۳۵۱ به معاونت نخست‌وزیر و سرپرستی سازمان دفاع غیرنظامی منصوب کرد و بالاخره در ۱۳۵۲/۶/۲۹ او را بازنشسته نمود. مدت کوتاهی بعد، در ۱۳۵۲/۷/۱۹، ساواک تصمیم گرفت که تلفن ۳ سپهبدی که به تازگی بازنشسته شده بودند (عزیزالله بالیزبان، جعفرقلی صدری و محسن مبصر) را کنترل کند، زیرا نارضایتی آنان را محتمل می‌دانست. ولی بالاخره تنها تلفن سپهبد صدری به مدت ۳ ماه کنترل شد. ارتشبد فردوست در کتاب حاضر وضع مبصر در انقلاب و پس از آن را بیان داشته است.

سرلشکر منصور مزین

منصور مزینی، فرزند میرزا علی اکبر مزین‌الدوله، در سال ۱۲۸۱ ش. به دنیا آمد. او در سال ۱۲۹۷ وارد خدمت نظام شد و در دوران سلطنت رضا خان از افسران مورد اعتماد او بود. در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، منصور مزینی از عناصر فعال توطئه‌گر در مجامع نظامی و سیاسی کشور بود. اسناد موجود از روابط نزدیک مزینی در سالهای ۱۳۲۵ـ۱۳۲۷ با پرویز خوانساری، سرتیپ هوشمند افشار و دکتر مظفر بقائی کرمانی حکایت می‌کند. مهم‌ترین مشاغل نظامی مزینی در این دوران تا بازنشستگی‌اش در تاریخ ۱۳۳۵/۶/۱ چنین است: فرمانده لشکر ۲ مرکز، رئیس اداره سررشته‌داری ارتش، رئیس شهربانی کل کشور، فرمانده واحدهای فرهنگی ارتش و فرمانده ناحیه غرب (باختران، کردستان، لرستان). منصور مزینی در سال ۱۳۳۲ به علت افشای نقش برادرزاده‌اش، سرتیپ علی‌اصغر مزینی، در قتل سرتیپ افشار طوس نام خود را به «مزین» تغییر داد. سرلشکر مزین پس از بازنشستگی، در سال ۱۳۳۶ به مدیریت کارخانه زاینده‌رود و ریاست سندیکای کارفرمایان منصوب شد و در سال ۱۳۳۷ مدیرعامل شرکت برق توربین اصفهان گردید. او دراین سمت با مهدی میراشرافی رقابت و اختلاف شدید یافت. مزین سپس نماینده مخصوص شاه و رئیس املاک پهلوی در گرگان و گنبد و بیرجند شد و طی سالهای مدید به چپاول و اجحاف عجیبی در این خطه پرداخت که شمّه‌ای از آن در خاطرات فردوست مندرج است.

درباره دزدی‌ها و اجحاف‌های سرلشکر منصور مزین در شمال تعداد زیادی شکوائیه و سند ـ از جمله تحقیقات «دفتر ویژه اطلاعات»، ساواک و ضد اطلاعات ارتش ـ در دسترس

است که به تنهایی کتاب مستقلی دربارهٔ فساد محمدرضا پهلوی درزمینه غصب اراضی خواهد شد. به‌عنوان نمونه‌ای از این اسناد، گزارش مورخ ۱۳۴۲/۱۲/۱ ضد اطلاعات لشکر ۵ گرگان، که در دوران ریاست سرتیپ اردشیر تاجبخش بر ضد اطلاعات ارتش و به‌دستور او تهیه شده، درج می‌گردد:

تیمسار فرماندهی سازمان ضد اطلاعات

درباره تیمسار سرلشکر مزین

چون بعضی از اقدامات تیمسار سرلشکر مزین احساسات عمومی را در اجتماعات مختلف نظامی و غیر نظامی گرگان جریحه‌دار نموده و از عنوان افتخارآمیز نمایندهٔ مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه [.] که به‌ایشان تفویض گردیده است [.] درجهت مخالف منویات ملوکانه و سیاست روز بهره برداری می‌گردد [.] لذا با وصف اینکه روسای اداری و انتظامی شهرستان گرگان از گزارش این قبیل جریانات به‌سبب ترس و وحشت از تیمسار مزین خودداری می‌نمایند معهذا در اجرای اوامر آن فرماندهی که اهمیت و مسئولیت‌های محوله و لزوم از خودگذشتگی و فداکاری کادر ضد اطلاعات را در راه خدمتگذاری به شاهنشاه محبوب و میهن عزیز کراراً گوشزد فرموده اند [.] لازم می‌داند مشهودات و مسموعات خود را مضافاً به‌اطلاعات و شایعاتی که در این زمینه وجود دارد ذیلاً به‌عرض برساند [:]

۱ـ محدودیت‌ها و مشکلاتی که برای مراجعه به تیمسار مزین به‌وجود آمده سبب شده است [که] مردم به اداره املاك گرگان دستگاه فرعونی اطلاق نموده و حتی کارمندان املاك از وضعیت موجود نهایت عدم رضایت را داشته باشند [.] سرهنگ بازنشسته رضا معظمی که مشاور مخصوص تیمسار مزین می‌باشد بنحو بسیار زننده و نامطلوب که حتی منجر به کتك زدن تراکمه و بازداشت موقت آنان نیز شده است با مراجعین رفتار نموده از داخله نیز کارمندان املاك او را جاسوس تیمسار مزین لقب داده ضمن نسبت‌هایی که درباره اخاذی‌های وی داده شده است اصولاً در ایجاد عدم رضایت تخصص داشته و اخیراً با اقدامات زیر پرده ۵۰ هکتار از اراضی درود محله را که چهارصد هزار تومان ارزش داشته به نام خود منظور و موجبات شکایت و سر وصدای زارعین آن محل را فراهم و گویا تیمسار مزین در این مورد عصبانی و دستور توقف تقسیم قراء درود محله را داده باشند[.]

۲ـ تیمسار سرلشکر مزین که باعنوان نمایندهٔ مخصوص اعلیحضرت همایونی بزرگترین وظیفه وجدانی را درجهت حفظ منافع معنوی شاهنشاه به عهده دارند [.] دیده شده است که مردم را به اقاله اسناد مالکیت خود وادار نموده اگر کسی درصدد احقاق حق برآید باعنوان اینکه «من نماینده شاه مملکت هستم و امر پادشاه را باید اجرا کنید» نظریات خود را تحمیل [و] در صورت کمترین مقاومت با استفاده از مأمورین شهربانی، ژاندارمری، دژبان، ساواك و مراجع قضایی نظامی و غیر نظامی آنها را تهدید به‌بازداشت و تعقیب نموده [.] مثلاً زمین متصرفی سرهنگ دکتر فروزانفر را از وی اخذ و به سروان اخراجی دکتر مهدی کوچك که

به علت داشتن مرام اشتراکی مدتی زندانی بود تحویل می نمایند [.] از اینگونه اجحافات در قراء مرزبُن، آق اویلی، خواجه نفس، درود محله، قره بلاغ، سیجوال و پنج پیکر زیاد اتفاق افتاده و بطور قطع در اداره املاك و مستغلات پهلوی مرکز مسبوق به سابقه بوده و جریان دریافت مبلغ ۳۱۰ هزار تومان وجه نقد از حاج اصغر لطیفی و تقسیم آن بین سرهنگ و سروان لاهیجی منسوب به تیمسار مزین و سروان قهرمانی رئیس راهنمایی گرگان که به عللی مورد توجه ایشان می باشد از جمله اقدامات تیمسار و شایعات موجود در گرگان می باشد.

۳ـ تیمسار مزین و سرهنگ معظمی به منظور توسعه قدرت و ثبوت اولویت خود در شهر از اهانت غیر مستقیم به مقامات حسّاس منطقه خودداری ننموده با بی اعتنایی و بی احترامی کامل به روسای ادارات و عدم شرکت در دعوت های لشکر به نظریات خود در این مورد جامه عمل پوشانده حتی در روز ۱۵ بهمن جاری که از تیمسار مزین و کلیه روسای ادارات و معتمدین شهر دعوت شده بود در مراسم دعای پادگان گرگان حضور بهم رسانند [.] ایشان و هیچ کدام از افسران شاغل در اداره املاك حاضر نگردیده و گویا این موضوع باعث تکدّر خاطر و تعجب تیمسار فرماندهی لشکر و سایر حاضرین در مراسم شده باشد.

۴ـ ضمن اینکه بین تیمسار مزین، تیمسار سرتیپ انصاری، تیمسار سرتیپ راستی، سرهنگ معظمی، سرهنگ مؤیدی و سروان لاهیجی آجودان تیمسار مزین و سایر کارمندان املاك معناً هم آهنگی وجود نداشته و عدم رضایت در املاك گرگان به نسبت قابل ملاحظه ای افزایش یافته است [.] در خارج نیز اکثر قریب به اتفاق روسای ادارات بخصوص آنهائی که بنحوی از انحاء به املاك احضار می شوند از دخالت ها و دستورات غیر قانونی تیمسار مزین و تحریکات سرهنگ معظمی به تنگ آمده و تحمل ناراحتی ها را به هر نوع اظهار وجود و واکنش های دیگر که باعث تکدر خاطر تیمسار مزین و منجر به تعویض بلافصل آنان خواهد شد ترجیح می دهند [.] زیرا آنطور که از گفتار تیمسار استنباط شده است لااقل هر ماه دو مرتبه افتخار شرفیابی داشته و ضمن گزارش امور مربوط به املاك وضع ادارات را نیز به شرفعرض رسانیده و اشکالات کار را با وزراء مربوطه در میان می گذارد.

۵ـ دعوت تیمسار مزین از بانو پوران شاپوری و اجرای کنسرت در سالن مولن روژ گرگان یك مرتبه پنج ماه قبل و این دفعه از چهار شب پیش شروع و در لیله ۴۲/۱۱/۲۹ خاتمه یافته است [.] طبق اظهار تیمسار مزین کنسرت مزبور به امر و ارادهٔ ملوکانه صورت گرفته و به منظور کمك به فرهنگ جامه عمل پوشیده است [.] درچند روز اخیر صرفنظر از وجوهاتی که به نسبت ۱۰۰۰ تا ۵۰/۰۰۰ ریال از عده زیادی تجار و مالکین بزرگ گرفته شده مردم را جبراً وادار به پرداخت پول نموده و از رانندگان تاکسی بدون استثناء نفری ۱۰۰ ریال از طرف سروان قهرمانی رئیس راهنمایی اخذ [.] حتی به دستور تیمسار مزین از پنج نفر پزشکان لشکر مبلغ ۱۰/۰۰۰ ریال دریافت و وصول این وجوهات بخصوص از کسانی که به زور گرفته شده است نارضایتی شدیدی به وجود آورده و مردم ضمن اشاره به مخارج شب عید می گویند سزاوار نیست درآمد ناچیز ما را به جیب پوران شاپوری که گویا چهار صد هزار ریال قرارداد بسته است

ریخته و با پول ما وسایل عیاشی تیمسار مزین را فراهم بنمایند [.] ضمناً افسران لشکر و خانوادهٔ آنان به‌علت گرانی بهای بلیط (۵۰۰ ریال) در این کنسرت شرکت ننموده از اینکه تیمسار مزین به این موضوع توجه نکرده و تسهیلاتی جهت شرکت افسران فراهم ننموده اند سخت ناراحت [.] مخصوصاً تیمسار فرماندهی لشکر بیش از هر کس نسبت به‌بی‌اعتنایی تیمسار مزین و عدم توجه ایشان به این قبیل مسایل روحی احساس عدم آرامش نموده [.] از احضار افسران بهداری لشکر به املاك و دستور تیمسار مزین که بایستی پول جمع‌آوری شده از طرف پزشکان لشکر رأس ساعت ۸ صبح تحویل شود بسیار ناراحت شده بودند[.]

۶ـ به موجب دعوت مورخه ۴۲/۱۱/۱۵ تیمسار سرلشکر مزین به منظور بررسی برنامه تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایون شاهنشاه که قرار است در تاریخ ۴۳/۱/۱۵ عملی گردد [.] کمیسیونی با حضور فرماندهی لشکر، آقای فرماندار، عده‌ای از روسای ادارات و رئیس انجمن شهر در املاك تشکیل [.] پس از بحث در مقدمه تیمسار مزین به خرابی وضع کاخ بابل اشاره و گفتند در تشریف‌فرمایی اخیر به بابل پس از تقسیم اسناد مالکیت حتی صابون در روشوئی کاخ نبوده که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آخ و تُف رعایا را از دستشان پاك نمایند [.] سپس سیصد هزار تومان هزینه مبلمان و فرش کاخ جدیدالتأسیس گرگان و سایر مخارج ضروری آن را مطرح و گفتند [:] قصد دارم کاخ دیگری نیز برای شاهنشاه در همین نزدیکی‌ها که به‌شکارگاه نزدیك باشد تهیه و وسایل راحتی معظم‌له را فراهم بنمایم [.] ضمناً افزودند که در شرفیابی اخیر اعلیحضرت همایونی از نظافت شهر و ادارات سؤال نموده فرمودند [:] این مرتبه به‌ادارات نیز سرکشی می‌نمایم [.] بعداً علاقمندی شاهنشاه را به آسایش و استراحت در شهرستان‌ها مطرح مذاکره قرار داده گفتند [:] اعلیحضرت همایونی چند مرتبه سؤال فرمودند اگر بیایم گرگان جایم راحت هست یا خیر [.] و به‌عرضشان رسید که کلیه وسایل استراحت شما فراهم شده است [.] سپس افزودند تا شاهنشاه مطمئن به وسایل استراحت خود در شهرستان‌ها نباشند مسافرت ننموده و حالا که جای راحتی برای خود در گرگان احساس می‌نمایند حتی سالی یك یا دو مرتبه نیز احتمال دارد تشریف‌فرما بشوند.

در خاتمه با توجه به‌مراتب معروضه بالا و سایر جریاناتی که احتیاج به‌تحقیق و بررسی نزدیك دارد [.] چون تیمسار سرلشکر مزین از عنوان «نماینده مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه در گرگان و دشت و گنبد» بنحو مقتضی و متناسب با زمان و مکان استفاده ننموده و ضمن تظاهر فراوان به‌شرفیابی‌ها و تماس نزدیك با شاهنشاه جهت هر موضوع غیر قابل توجه جملهٔ «من نماینده شاه مملکت هستم» را به کار برده [.] ضمن اشاره به‌حسن روابط فیمابین خود با وزراء و فرماندهان عالیرتبه ارتش محیط رعب و وحشت در ادارات گرگان ایجاد و اقدامات خود را درزمینه تشکیل کنسرت، اقاله اسناد و بازداشت اشخاص [.] جمع‌آوری مطالبات و واگذاری اراضی را به‌افراد مورد نظر خود به‌امر شاهنشاه وانمود کرده و باعنوان نمودن علاقمندی اعلیحضرت همایونی به‌آسایش و راحت شخصی ذهن مردم را درجهت مخالف افکار عمومی که شاهد فداکاری پدر تاجدار خود در راه آسایش ملّت و مومن به

محرومیت شاهنشاه از هر نوع رفاه و راحتی می باشند جلب و بالاخره موجبات بدبینی همگان را نسبت به اقدامات خود که همه در پوشش نماینده مخصوص انجام می گیرد فراهم و اثرات سوئی را از این لحاظ به‌وجود آورده که بنظر این ضد اطلاعات قابل توجه و بررسی بیشتر می باشد.

فرمانده ضد اطلاعات وابسته به لشکر ۵ گرگان
سرگرد همدانیان

بررسی اسناد موجود نشان می دهد که منصور مزین، علیرغم اسناد و شکایات گسترده از اقدامات بی پروای او، از حمایت کامل مقامات عالیرتبه رژیم پهلوی، بویژه نعمت الله نصیری رئیس ساواک، برخوردار بود و ابقای او در مقام نماینده تام الاختیار شاه در منطقه فوق تا آخرین ماه های حیات رژیم پهلوی، تردیدی باقی نمی گذارد که این اقدامات با رضایت شخص محمدرضا پهلوی صورت می گرفته است. سرلشکر مزین پیش از سقوط سلطنت پهلوی از ایران خارج شد و طبق آمار بانك مرکزی تنها در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۷ مبلغ ۳۷۰ میلیون تومان به حسابهای اختصاصی خود در خارج از کشور انتقال داد.

نصرت الله معینیان

نصرت الله معینیان در سال ۱۳۰۰ش. در اصفهان به دنیا آمد. او پس از پایان دوره اوّل متوسطه در سال ۱۳۱۸ وارد هنرستان راه آهن شد و پس از ۲ سال دیپلم متوسطه خود را اخذ نمود و در سالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۲۳ در رشته خود در اصفهان به کار پرداخت.

سقوط دیکتاتوری رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، جوّ سیاسی جدیدی در کشور پدید ساخت و شهر اصفهان نیز مانند سایر نقاط کشور عرصه فعالیت سیاسی و مطبوعاتی جناح های مختلف گردید. معینیان جوان و جاه طلب نیز از این جوّ تأثیر گرفت و راه ترقی خود را در وابستگی به محافل قدرتمند روز و استعمار بریتانیا تشخیص داد. لذا، در سال ۱۳۲۲، او که دارای استعدادی در نگارش بود، در سن ۲۲ سالگی فعالیت ژورنالیستی خود را در اصفهان به عنوان عضو هیئت تحریریه نشریه *صدای وطن* (به صاحب امتیازی سیدعلی بشارت) آغاز کرد. نشریه فوق از نشریات متعددی بود که به استعمار بریتانیا وابستگی داشت و از ۵ آبان ۱۳۲۴ به عنوان نشریه ای راست گرا و هوادار جناح سیدضیاءالدین طباطبائی در تهران انتشار آن ادامه یافت. ظاهراً در همین زمان استعداد روزنامه نگاری و طبع جویای نام و نان معینیان موردتوجه اینتلیجنس سرویس قرار گرفت و او به تهران دعوت شد و از ۱۱ شهریور ۱۳۲۳

سردبیری نشریه *روستا* (به صاحب امتیازی مصطفی شاه علائی) را به دست گرفت. نشریه فوق نیز از نشریات وابسته به انگلیس و حزب «اراده ملی» سیدضیاء بود. بدینسان، این روزنامه نگار جوان از آغاز فعالیت سیاسی خود مُهر وابستگی های «ویژه» به نو استعمار غرب را بر کارنامه خود حك کرد. معینیان همزمان با روزنامه نگاری و فعالیت در باند سیدضیاء، به کمك «دوستان» خود در تهران در راه آهن به کار پرداخت و در سال ۱۳۲۴ رئیس کارگزینی قسمت حرکت و در سال ۱۳۲۵ رئیس دائره تعلیمات اداره بهره برداری راه آهن شد.

با حوادث آذربایجان و تشدید فعالیت سرویس اطلاعاتی انگلیس در ایران، ستاره اقبال معینیان طلوع کرد و وی سردبیر روزنامه تازه تأسیس *آتش* شد، که با هزینه سفارت انگلیس و دربار در ۲۹ فروردین ۱۳۲۵ توسط سیدمهدی میراشرافی آغاز به کار کرد. معینیان به عنوان نویسنده اصلی مقالات تند و تیز این نشریه تمامی استعداد خود را در جهت نمایش توانائی های خویش به کار گرفت و به شهرت نیز رسید. بدینسان، او در سالهای ۱۳۲۵ـ۱۳۳۲ به یکی از عناصر فعال شبکه تبلیغاتی اینتلیجنس سرویس در ایران بدل گردید. در راستای همین نقش، معینیان، به عنوان سردبیر روزنامه *آتش*، بهمراه تعدادی از عناصر مشابه مطبوعاتی (لطف الله ترقی، مدیر مجله *ترقی*، مهندس عبدالله والا، مدیر مجله *تهران مصور*، دوامی، از روزنامه *اطلاعات* و بوشهری پور از نشریه *نبرد* متعلق به خسرو اقبال) در سال ۱۳۳۱ به انگلستان سفر نمود. با تصویب طرح مشترك MI-6 و «سیا» در سرنگونی دولت مصدق، در نیمه دوم سال ۱۳۳۰ عوامل مطبوعاتی اینتلیجنس سرویس، از جمله معینیان، در اختیار «سیا» قرار گرفتند.

نصرت الله معینیان از مهره های اصلی عملیات کودتا بود و لذا در پی شکست توطئه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، که به دستگیری تعدادی از کودتاچیان و متواری شدن فضل الله زاهدی و عده ای دیگر انجامید، او نیز در منزل مهدی میراشرافی مخفی شد. با پیروزی کودتا در ۲۸ مرداد، معینیان از زمره افرادی بود که نقش درجه اول آنها در عملیات توسط کمیسیون ویژه ای به ریاست سرلشکر محمد حسن اخوی مورد تأئید قرار گرفت و در نتیجه نشان درجه ۲ رستاخیز به وی اعطاء شد. سال های پس از ۲۸ مرداد ۳۲ سال هائی است که معینیان پاداش «خدمات» گذشته را دریافت می‌داشت و به‌عنوان یك مهره آزموده و مورداعتماد امپریالیسم آمریکا و انگلیس راه هرگونه «ترقی» به روی او باز بود.

معینیان، به عنوان یکی از ورزیده ترین وزیرك ترین اعضاء شبکه «بدآمن»، در دولت سپهبد زاهدی وظیفه کنترل مطبوعات و هدایت تبلیغات را به دست گرفت و در تاریخ ۱۳۳۲/۱۰/۲ توسط زاهدی به معاونت اداره کل انتشارات و رادیو منصوب شد. معهذا، وی به

علت غرور و تندخوئی ذاتی با اسفندیار بزرگمهر، مدیرکل، به مشاجره پرداخت و از کار برکنار شد. بیکاری معینیان به طول نکشید و وی مجدداً به دستور زاهدی به سر کار بازگشت و تا تشکیل دولت حسین علاء در این سمت بود. در تاریخ ۱۳۳۵/۱/۹ وی توسط علاء، نخست‌وزیر، کفیل و در ۱۳۳۵/۴/۲۱ مدیرکل انتشارات و رادیو شد. معینیان در دولت منوچهر اقبال (فروردین ۳۶ ـ شهریور ۳۹) معاون نخست‌وزیر و سرپرست تبلیغات بود.

فُرم بیوگرافیك ساواك، مورخ ۱۳۳۷/۱۰/۱۱، معینیان را چنین معرفی می‌کند:

[نام:] نصرت‌الله معینیان ... [شغل:] مدیرکل تبلیغات ... [معاشرین:] فعلاً با همهٔ رجال بخصوص میراشرافی، دکتر اقبال، علاء ... [تحصیلات:] تکنسین راه آهن... زبان فرانسه را به خوبی می‌داند ... به [مطالعهٔ] مجلات و روزنامه‌های راست و کتب خارجی [علاقمند است]... سردبیری روزنامهٔ *آتش* به مدیریت میراشرافی به عهدهٔ او واگذار شده و کلیه سرمقالات روزنامه مزبور را می نوشته است و دارای قلمی بسیار توانا و افراطی است [.] در جریان اعزام قوا به آذربایجان با انتشار روزنامهٔ یومیه *آتش* مقالاتی شدید برعلیه متجاسرین منتشر و خدمت کرده است... مخالف سرسخت کمونیست‌ها [می باشد] و به سیاست آمریکا [متمایل است و] بخصوص بعد از تهیه و تدوین سخنان روز که برعلیه *رادیوی* مسکو به قلم خود نوشته است بیشتر متوجه سیاست آمریکا گردیده و از طرف آن دولت نیز شدیداً حمایت می گردد... در دوستی استوار نیست و با مدیران جراید میانه خوبی دارد و نویسنده توانا و زبردستی است[.] تخصص او در تفسیر وقایع سیاسی و انتقاد است[.] مشارالیه در حال حاضر با مستر بوید (Boyd) رئیس ادارهٔ فرهنگی سفارت آمریکا تماس دائم دارد و برنامه‌های رادیویی را با نظر او تنظیم می کند و پس از استعفاء از مدیریت کل تبلیغات هم به وسیله دو نفر از مخبرین آمریکایی که در هتل لوزان پانسیون هستند با مقامات سفارت آمریکا تماس و رابطه داشت.

معینیان در دولت شریف امامی (شهریور ۱۳۳۹ ـ اردیبهشت ۱۳۴۰) هم‌چنان رئیس اداره کل تبلیغات بود. در دولت اسدالله علم، معینیان در تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۳۰ وزیر راه شد، ولی وزارت او دیری نپائید و وی به علت مشاجره تند با مسئولین این وزارتخانه، که فردوست درخاطرات خود شرح داده، کناره گیری کرد و خانه نشین شد. ولی مدتی بعد، در خرداد ۱۳۴۲، توسط علم (نخست‌وزیر) به‌عنوان وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و رادیو جایگزین جهانگیرتفضلی شد. ساواك در سند بیوگرافیك ۱۳۴۱/۲/۱۸ خصوصیات معینیان را چنین بیان‌داشته است:

... به مقام و قدرت علاقمندی زیاد دارد... فردی خودخواه و مغرور و تندخو و سخت گیر است... در رازداری فردی مطمئن است. در زمینه تمایلات سیاسی دارای افکار و تمایلات ناسیونالیستی و طرفدار سیاست غرب (آمریکا) است...

معینیان در تاریخ ۱۳۴۱/۶/۶ با معرفی دکتر علی معارفی عضو باشگاه «لاینز» شد. وی در زمان تشکیل «حزب ایران نوین» از رهبران این حزب بود و می‌کوشید تا خود را در چارچوب یك سناریو به‌عنوان یك رهبر «جناح آمریکائی» محافل حاکمه در سیاست روز مطرح سازد؛ سناریوئی که باب طبع «دمکرات»های آمریکائی بود. در اجرای این سناریو، معینیان با منصور روحانی در رقابت قرار گرفت. سند مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۶ ساواك حاکی است:

اخیراً برای کسب قدرت در حزب ایران نوین بین افراد آن دو دستگی ایجاد شده است[.] زیرا نصرت‌الله معینیان وزیر مشاور سعی دارد مقام قائم‌مقامی دبیرکل حزب را به دست آورد تا چنانچه روزی حسنعلی منصور مأمور تشکیل کابینه گردید او رهبری حزب را به‌دست گیرد. از طرفی افراد عضو کانون مترقی که خود را پایه‌گذار این حزب می‌دانند به شدت با این جریان مخالفند. رهبر این عده در حزب مهندس منصور روحانی مدیرعامل سازمان آب تهران است. فعلاً حسنعلی منصور سعی دارد که نظر دسته اخیر را با معینیان موافق سازد.

در ۷ اسفند ۱۳۴۲، معینیان در دولت حسنعلی منصور به وزارت اطلاعات رسید:

در حال حاضر بیش از همه وزیران آقای معینیان وزیر اطلاعات برای خود قدرتی فوق‌العاده کسب نموده [.] بطوری که می‌توان گفت اکثر وزیران از ایشان بیش از آقای نخست‌وزیر حرف شنوی دارند و در اغلب موارد کارهای خود را با ایشان مشاوره و تبادل نظر می‌کنند... (سند ساواك ـ ۱۳۴۳/۴/۱۴).

گزارش‌های واصله به ساواك در دیماه ۱۳۴۳ حاکیست که در آخرین روزهای عمر دولت منصور رقابت‌های شدیدی میان او و معینیان جریان داشته است. در این رابطه به ذکر دو سند اکتفاء می‌کنیم:

[۱.] در وزارتخانه‌های مختلف و در بین محافل پارلمانی گفته می‌شود[:] دو نفر از وزراء کابینه[،] معینیان وزیر اطلاعات و دکتر [علینقی] عالیخانی وزیر اقتصاد[،] حکومتی در داخل حکومت فعلی تشکیل داده‌اند و با اینکه چندین ماه است جنگ پنهانی بین نخست‌وزیر و دو نفر وزیر مذکور ادامه دارد، تاکنون موفق به کنار گذاشتن آنها نشده است.

مهندس والا نماینده مجلس شورایملی می‌گفت[:] بطوری که شهرت دارد آقای نخست‌وزیر با تهیه نقاط ضعف مهمی از دو وزیر نامبرده مطالب را به عرض ملوکانه رسانیده و توانسته است فعلاً موقعیت آنها را متزلزل سازد. کوشش آقای منصور آن است که این دو نفر را از کابینه خارج سازد. (سند ساواك ـ مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۰).

[۲.] در این هفته موضوع تغییر سمت معینیان وزیر اطلاعات بیش از کلیه موضوعات مورد بحث محافل مختلف بود و حتی اظهار می‌شد که معینیان استعفاء داده و استعفاء نامبرده

هم مورد قبول قرار گرفته و قرار است به جای وی در درجه اول جواد منصور[،] برادر آقای نخست‌وزیر که درحال حاضر معاون نخست‌وزیر هم هستند[،] منصوب شوند و در صورتی که آقای نخست‌وزیر نتوانند این کار را عملی کنند تیمسار علوی کیا[،] که اخیراً به تهران آمده اند[،] به وزارت اطلاعات منصوب خواهند شد. گفته می‌شود از طرف دوستان معینیان فعالیت شدیدی آغاز شده و قرار است که تا آنجا که ممکن است نگذارند که نامبرده استعفاء بدهد و قرار گذارده اند مطالبی له نامبرده در مطبوعات چاپ شود[،] بطوری که مجله روشنفکر این کار را کرد و مطالب روزنامه‌های *اتحادملی* و سحر را درباره نامبرده انتشار داد. (سند ساواک ـ مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۶).

علاوه بر خودخواهی شدید و تندخوئی معینیان، رقابت‌های وی با منصور را می‌توان به‌ترفندهای محیلانه اسدالله علم نیز نسبت داد که از این طریق بلندپروازی‌های این نخست‌وزیر جوان و «نازپرورده» را مهار می‌کرد و او را به تمکین از خود وادار می‌نمود.

در دولت جدید امیرعباس هویدا، معینیان به دلیل «کسالت» و «بستری شدن» از وزارت اطلاعات استعفاء داد و در همین دوران شایعه گسترده‌ای پیرامون تشکیل یك «حزب سوم» توسط وی، در مقابل احزاب «مردم» و «ایران نوین»، رواج یافت:

این روزها بین محافل سیاسی پایتخت بیش از همه صحبت از حزب سوم و شخصی است که باید رهبری این حزب را به عهده گیرد. این محافل می‌گویند دکتر جمشید آموزگار لیدری این حزب را که در حقیقت هسته اصلی آن همان جمعیت تحصیل کرده‌های خارج است[،] یعنی آمریکا و اروپا[،] به‌عهده خواهد گرفت. علاوه بر این در میان اعضای این گروه بر سر لیدری آن اختلاف نظر حاصل شده و عده‌ای نیز به طرفداری از آقای خداداد فرمانفرمائیان[،] قائم‌مقام رئیس کل بانك مرکزی[،] برخاسته‌اند و می‌گویند بانی و مسبّب این کار ایشان بوده و باید هم رهبری این جمعیت را که هسته مرکزی حزب سوم را تشکیل خواهد داد عهده‌دار شود. علاوه براین در محافل دیگر و بالاخص بین روزنامه نگاران درباره رهبر و لیدر حزب سوم از آقای معینیان نام برده می‌شود و می‌گویند از طرف شاهنشاه مأموریت تشکیل این حزب به ایشان محول شده و مدتی است مشغول مطالعه و بررسی این امر هستند... (سند ساواک ـ مورخ ۱۳۴۵/۴/۱۹).

علیرغم این شایعات، نصرت‌الله معینیان در تاریخ ۱۳۴۵/۹/۱۶ به عنوان «رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی» منصوب شد. دستگاه شایعه‌پراکنی دربار تلاش می‌کرد که این انتصاب را نوعی توازن قوا در دربار پهلوی میان دو سیاست آمریکائی و انگلیسی جلوه دهد، حال آن که در واقع امر معینیان در مقابل علم از خود اقتدار و شخصیتی نداشت:

انتصاب معینیان به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی ضمن اینکه موجب خرسندی طبقات مختلف گردیده است[،] در بین رجال سیاسی این انتصاب بیشتر جنبه سیاسی به خود

گرفته است. صادق بهداد می‌گفت[:] روزی که اسدالله علم به وزارت دربار منصوب گردید درهمه جا گفته شد که دیپلماسی انگلستان توفیق بزرگی به دست آورده و دربار ایران را به دست گرفته است و این موضوع برای حفظ بیطرفی دربار ایران زیان‌آور بود. ولی با انتصاب معینیان به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی، که در محافل سیاسی او را از طرفداران سیاسی آمریکا می‌شناسند و یا اینکه آمریکائی‌ها با او نظر موافق دارند، طبعاً تعادلی بین دو سیاست مذکور به وجود خواهد آمد. (سند ساواک ـ ۱۳۴۵/۹/۱۶).

سرلشکر عبدالعلی منصورپور

عبدالعلی منصورپور، فرزند عبدالکریم، در سال ۱۲۹۰ در سنندج به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۲ وارد آموزشگاه ستوانی شد و در سال ۱۳۱۴ با درجهٔ ستوان سوّمی فارغ‌التحصیل گردید. او در زمان دولت مصدق در زمرهٔ افسران وابسته به دربار قرار داشت. سرهنگ دوم منصورپور در عملیات کودتا از همکاران سرهنگ محمدحسن اخوی (سرلشکر) بود و از جمله افسران توطئه‌گری بود که در پی شکست کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به اتهام «شرکت در کودتا و قیام مسلحانه برعلیه حکومت ملی» توسط شعبه ۸ دادسرای فرمانداری نظامی تهران دستگیر و در پادگان عشرت‌آباد زندانی شد. منصورپور پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، مانند سایر افسران کودتاچی، مورد عنایت محمدرضاپهلوی قرار گرفت و از تاریخ ۱۳۳۳/۲/۲۸ آجودان مخصوص شاه شد و به ریاست اصلاح‌نژاد و پرورش اسب منصوب گردید. او در تاریخ ۱۳۳۷/۱۱/۱۵ به فرمان شاه به جای سرهنگ ستاد محسن مبصر به عنوان وابسته نظامی به عراق رفت و ارتباطات پنهان خود را با اکراد آغاز کرد. وی در ۱۳۳۸/۷/۱ به درجه سرتیپی رسید و از ۱۳۴۰/۱/۱ به عنوان «مشاور عالی امور خاورمیانه ریاست ساواک» به این سازمان مأمور شد. منصورپور از نظر جایگاه سازمانی در ۱۳۴۵/۵/۱ از ارتش به ژاندارمری منتقل شد و با انتساب به آجودانی ژاندارمری کماکان با عنوان فوق در ساواک به فعالیت ادامه داد. او در تاریخ ۱۳۴۶/۸/۲۱ به درجه سرلشکری رسید و تا ۱۳۵۷/۱۰/۲۰، که به علت توسعه امواج انقلاب برکنار شد، در این سازمان مأمور بود. فعالیت ویژهٔ منصورپور را در ساواک ارتشبد فردوست توضیح داده است. منصورپور پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به ۱۰ سال زندان و استرداد مبالغ دریافتی از ساواک محکوم گردید. وی در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۲۱ مشمول عفو حضرت امام (ره) قرار گرفت و آزاد شد. منصورپور با زبانهای انگلیسی و فرانسه و کردی و عربی آشناست.

مهدی میراشرافی

مهدی میراشرافی، فرزند سیدحسین (یحیی)، در سال ۱۲۸۹ در تهران متولد شد. وی در آغاز وارد ارتش شد و دانشکده افسری را در سال ۱۳۱۳ به پایان رسانید، ولی بعداً کناره گیری کرد و به مشاغل آزاد روی آورد. نام **میراشرافی** به عنوان یکی از چهره‌های مؤثر وابسته به اینتلیجنس سرویس، که در حوادث سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ و بویژه کودتای ۲۵ ـ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مخرب و چشمگیری داشته‌اند، در تاریخ میهن ما ثبت است. او بعدها، بویژه در دوران دولت منوچهر اقبال و دولت علی امینی، به این نقش مرموز ادامه داد و روزنامه *آتش* او به عنوان نماد نشریات آشوبگر راست شهرتی وسیع یافت. (دربارهٔ جایگاه روزنامهٔ *آتش* و عملکردهای سیاسی **میراشرافی** در کتاب حاضر توضیحاتی داده شده است.)

میراشرافی، پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط «کمیسیون اعطای امتیازات غیرنظامیان» به ریاست سرتیپ **محمدحسن اخوی**، به دلیل «فعالیت‌ها و خدمات مهمی» که در این روز انجام داده بود، شایسته دریافت «یك قطعه نشان درجه یك رستاخیز» ارزیابی شد و بهمراه ۸ نفر دیگر (**صراف‌زاده**، **فضل‌علی هدی**، **عبدالرحمن فرامرزی**، **شمس قنات‌آبادی**، **رضاکدیور**، **احمد بهادری**، **احمد فرامرزی**، **فتح‌الله‌پور سرتیپ**) توسط رکن دوم ستاد ارتش برای دریافت نشان معرفی گردید و در تاریخ ۱۳۳۴/۱/۲۴ نشان را دریافت داشت. در این دوران بود که **میراشرافی** با اتکاء برپیوندهای سیاسی و پنهانی خود با دربار و محافل قدرتمند داخلی و خارجی به یکی از سرمایه‌داران درجه اول کشور بدل شد. اداره کل نهم (تحقیق) در نامه مورخ ۱۳۵۱/۱۰/۵ به ادارهٔ کل سوم ساواك، ارزیابی خود را از **میراشرافی** چنین بیان می‌دارد:

> آقای سیدمهدی میراشرافی... نماینده اسبق مجلس شورای ملی و مدیر کارخانه تاج اصفهان از حسن شهرت خصوصاً در مورد مادیات برخوردار نمی‌باشند. کینه‌توز و سوءاستفاده طلب، در دوستی ناپایدار ولی متظاهر به رفیق دوستی، از لحاظ خانوادگی چندان خوشنام نیست و پسرش نیز به نام کیوان فردی عیاش بوده و به اتهام دو فقره قتل مورد تعقیب قرار گرفته است... در حالت فعلی از زندگی مرفهی برخوردار است. مشارالیه در سال ۱۳۳۸ با خرید مقداری از سهام کارخانه پشمباف اصفهان (کارخانه تاج) به کارخانه مزبور دست یافت و تدریجاً به مدیریت عامل کارخانه برگزیده شد و سهام زیادتری تهیه و با اختصاص به خود در اکثریت قرار گرفت و چون ماشین‌آلات کارخانه پشمباف قدیمی و فرسوده شده بود پس از مدتی بتدریج از کار بازایستاد. لذا نامبرده با انتقال تعدادی از ماشین‌آلات قابل استفاده به محلی واقع در جاده تهران کارخانه تاج را تأسیس که فعلاً از نظر مدرنیزه بودن ماشین‌آلات و بهداشت وضع داخلی در شهرستان اصفهان نمونه می‌باشد. کارخانه اخیرالذکر ابتدا با سرمایه

۲۵۰ میلیون ریال که ۶۰٪ آن پرداخت گردیده تأسیس و برای توسعه آن ۲۵ میلیون تومان از بانك ملی و ۲۲/۷۰۰ میلیون تومان از بانك اعتبارات صنعتی وام اخذ گردید که با بقیه سرمایه پرداخت نشده جمع بدهی کارخانه بالغ بر ۶۰ میلیون تومان گردید. بدیهی است که یك واحد صنعتی که با این مبلغ وام بخواهد اداره شود و بهرهٔ وام و عین وام و اعتبارات ساختمانی و ماشین‌آلات، تهیه مواد اولیه و سایر مخارج را بپردازد، بطور یقین دارای گردش صحیح نبوده و پس از مدتی از کار بازخواهد ایستاد. کارخانه مزبور نیز در سال ۴۹ از لحاظ مالی دچار نوساناتی شد و بانك ملی به منظور وصول طلب خود اجرائیه صادر و در نتیجه هیئت حمایت از صنایع به نمایندگی از طرف بانك ملی در تاریخ ۵۰/۵/۱۲ اداره کارخانه را به عهده گرفته و از آقای میراشرافی خلع ید کرد.

اینك آقای میراشرافی مالکیت زمین کارخانه پشمباف و زمین‌های اطراف کارخانه تاج را دارد و تقاضا کرده در صورتی که اجازه داده شود زمین کارخانه پشمباف را که در رهن بعضی از طلبکاران وی و درحال حاضر موقعیت مناسبی دارد به قیمت روز به فروش رسانده و دیون خود را پرداخت و کارخانه تاج را مجدداً تصاحب نماید.

دوستان و معاشرین نامبرده عبارتند از: آقایان کی‌نژاد مدیر سابق کارخانه شهرضا، مصباح فاطمی مالك معروف اصفهان، تیمسار سپهبد امیرعزیزی وزیر کشور سابق و کریم تیموری و شمس قنات‌آبادی که فعلاً از وی کناره‌گیری کرده است.

از نظر وضع اجتماعی و اخلاقی عموماً مردم به مشارالیه چندان خوشبین نبوده و حتی دوستان و نزدیکانش غالباً از وی می‌گریزند، و به خاطر کینه‌توزی و ناپایدار بودن در دوستی از نظر اجتماعی چندان وجهه و موقعیت خاصی ندارد. درحال حاضر شغلی ندارد ولی گاهاً در خرید و فروش زمین و خانه فعالیت دارد...

میراشرافی در مهر ماه ۱۳۵۷ تقاضای تجدید امتیاز روزنامه *آتش* را کرد و ساواك در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۲۷ با این تقاضا موافقت نمود. ظاهراً او قصد داشت که مانند برخی دیگر از فعالین سیاسی دهه‌های پیشین، با هدایت کانون‌های توطئه، وارد گود حوادث انقلاب شود. مهدی میراشرافی و پسرش، کیوان، با پیروزی انقلاب دستگیر و در دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان بطور علنی و با حضور صدها شاکی خصوصی، بویژه بسیاری از کارگران معلول، محاکمه و به اعدام محکوم شد.

ارتشبد نعمت‌الله نصیری

در سند بیوگرافیك ساواك، زندگینامه نعمت‌الله نصیری چنین ثبت شده است:

ارتشبد نعمت‌الله نصیری [.] فرزند شادروان محمد نصیری (عمیدالممالك) [.] در

مردادماه سال ۱۲۸۹ شمسی در شهرستان سمنان متولد شده‌اند و پس از طی تحصیلات مقدماتی و عادی و گذراندن دانشکده افسری در سال ۱۳۱۳ به درجهٔ افسری مفتخر گردیدند. ایشان پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده افسری و خدمت بر مشاغل مختلف نظامی از جمله فرمانده دسته مسلسل سنگین، فرمانده دسته و گروهان دانشکده افسری، معاون دانشکده تکمیلی، فرمانده گردان ۲ هنگ ۱۸ کرمان، فرمانده گردان مستقل سیرجان، فرمانده گردان پیاده دانشکده افسری، فرمانده دوره تکمیلی و معاون رسته پیاده دانشکده افسری، رئیس ستاد دژبان مرکز، فرمانده دانشکده پیاده، در سال ۱۳۲۹ ابتدا به فرماندهی هنگ پیاده پهلوی و سپس با درجه سرهنگی به فرماندهی گارد شاهنشاهی منصوب گردیدند. در تاریخ ۲۲ مرداد سال ۳۲ با سمت فرمانده گارد شاهنشاهی در اجرای اوامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در رامسر مأمور ابلاغ فرامین ملوکانه مبنی بر انفصال مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی به جای وی گردیدند و پس از ورود به تهران ابتداء فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی و سپس فرمان عزل مصدق را به آنان ابلاغ فرمودند [.] لیکن در مراجعت از منزل مصدق وسیله سرتیپ ریاحی رئیس ستاد وقت ارتش توقیف و زندانی شدند. چند روز بعد در قیام ملّی ۲۸ مرداد که زندان مذکور توسط قیام‌کنندگان اشغال و زندانیان آزاد گردیدند، ایشان پس از خروج از زندان و هم‌چنین آزادکردن عده ای از افراد گارد شاهنشاهی از زندان پاسگاه نظامی شرق تهران [.] به اتفاق افراد خود در حمله به منزل مصدق که منجر به اشغال منزل وی و فرار مصدق گردید شرکت نمودند. در سال ۱۳۳۷ به درجه سرلشکری مفتخر و در مهرماه سال ۱۳۳۹ به سمت معاونت ژنرال آجودانی و در آذرماه همان سال به سمت ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردیدند. در مردادماه سال ۱۳۴۱ به درجه سپهبدی ارتقاء و از آن پس به ترتیب در خردادماه سال ۱۳۴۲ به سمت فرماندار نظامی تهران و حومه، و در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۳ به سمت معاونت نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور منصوب گردیدند. در تاریخ ۱۲ مهرماه سال ۱۳۵۰ به فرمان مطاع مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران به درجه ارتشبدی مفتخر گردیدند.

در پایان این بیوگرافی، لیست طویلی از ۶۰ قلم نشانهای داخلی و خارجی نصیری مندرج است.

با اوجگیری امواج انقلاب اسلامی، نعمت‌الله نصیری به علت منفوریت شدید در جامعه در تیرماه ۱۳۵۷ از ریاست ساواك برکنار و به عنوان سفیر به پاکستان اعزام شد. رژیم پهلوی در عقب‌نشینی گام به گام خود در برابر انقلاب، نصیری را به تهران فراخواند و در ۱۶ آبان ۱۳۵۷ او را محترمانه بازداشت کرد. نصیری در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ توسط مردم اسیر شد و در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تیرباران گردید.

هوشنگ نهاوندی

هوشنگ نهاوندی، فرزند علی‌اکبر، در سال ۱۳۱۲ ش. در تهران به دنیا آمد. او تحصیلات دانشگاهی را در رشته حقوق دانشگاه تهران آغاز کرد و پس از دریافت مدرك لیسانس به فرانسه رفت و مدرك دکترای دولتی را در رشته اقتصاد اخذ نمود. نهاوندی خواهرزاده دکتر فریدون کشاورز، عضو سابق رهبری حزب توده، می‌باشد و سوابق فعالیت‌های سیاسی او در فرانسه مبهم است. ساواك وی را «مشکوك به داشتن فعالیت‌های کمونیستی» می‌داند، معهذا می‌افزاید: «سابقه کمونیستی او تأئید نشده [،ولی] مشارالیه موقعی که در فرانسه تحصیل می‌کرده به نفع جبهه ملّی با عناصر جبهه مذکور مرتبط و فعّال بوده است.» با توجه به نقشی که نهاوندی بعدها در صحنه سیاسی و فرهنگی ایران ایفاء نمود و ارتقاء سریع وی در هرم دیوانسالاری پهلوی، این نظر را کاملاً معقول می‌دانیم که او از همان زمان تحصیل در پاریس ـ مانند بسیاری از عناصر مشابه ـ به ارتباط ویژه با سرویس‌های اطلاعاتی غرب کشیده شد و «فعالیت‌های سیاسی» او نیز در همین راستا بود. سند بیوگرافیك ساواك، نامبرده را «متهم به بهائی گری» نیز می‌داند.

نهاوندی پس از بازگشت به ایران مدتی کارمند بانك اعتبارات بود و ترقی وی تنها زمانی آغاز شد که حسنعلی منصور در دولت منوچهر اقبال به دبیرکلی شورایعالی اقتصاد و وزارت کار رسید. بدین ترتیب، از مرداد ماه ۱۳۳۷ مشاغل عدیدهٔ نهاوندی آغاز شد: مشاور شورای عالی اقتصاد (مرداد ۱۳۳۷ ـ آبان ۱۳۴۰)، مشاور عالی وزارت کار (آبان ۱۳۳۸)، استاد دانشکده افسری (۱۳۳۷ ـ ۱۳۴۰)، مشاور اقتصادی سفارت ایران در بروکسل (آبان ۱۳۴۰ ـ آذر ۱۳۴۲)، نایب رئیس نمایندگی ایران در اتحادیه اقتصادی اروپا (فروردین ۱۳۴۱ ـ آذر ۱۳۴۲)، عضو هیئت مدیره فروشگاه فردوسی (دی ۱۳۴۲ ـ اردیبهشت ۱۳۴۳)، رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت معاملات خارجی (آذر ـ اسفند ۱۳۴۲) و بالاخره تدریس در دانشگاه تهران (از مهر ۱۳۳۸).

هوشنگ نهاوندی از جمله عناصری بود که در چارچوب سناریوی «نخبگان آمریکائی» فعالیت خود را آغاز کرد و در دولت حسنعلی منصور (اسفند ۱۳۴۲ ـ بهمن ۱۳۴۳) در رأس وزارت نوبنیاد آبادانی و مسکن قرار گرفت و این سمت را در دولت امیرعباس هویدا، تا سال ۱۳۴۷ حفظ کرد. اسناد موجود، هوشنگ نهاوندی را در این زمان از اعضاء فعال باند «آمریکائی» جمشید آموزگار نشان می‌دهد:

در اجرای امریهٔ تیمسار ریاست ساواک... در مورد نزدیکی آقایان دکتر نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن، دکتر آموزگار وزیر دارایی و دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد جهت فراهم ساختن زمینه نخست‌وزیری دکتر آموزگار و برقراری روابط آنان با یکدیگر به طریق غیرمحسوس تحقیق شد و به استحضار می‌رساند:

از چندی قبل نامبردگان بالا جلساتی به طور خصوصی با یکدیگر داشته و موضوع روابط آنان با یکدیگر امر تازه‌ای نمی‌باشد و مقدمه دوستی بین نهاوندی و باند به اصطلاح طرفداران سیاست آمریکا از دو سال قبل شروع شده و در آن موقع بنا به توصیه دکتر مجیدی که معاون وقت مدیرعامل سازمان برنامه ورئیس دفتر بودجه بوده شروع گردیده و کورس آموزگار که در دفتر فنی سازمان برنامه خدمت می‌کرد بنا به پیشنهاد دکتر نهاوندی به عنوان معاون کل وزارت آبادانی و مسکن منصوب گردید و حتی پس از این انتصاب این عده مرتباً هر هفته روزهای تعطیل و حتی ایام تعطیلات نوروز را با یکدیگر می‌گذرانند و طبق اطلاع دقیق پس از بروز اختلاف بین نهاوندی و ویشکائی [.] رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل وقت بانك رهنی ایران [.] نهاوندی بنا به توصیه کورس آموزگار از مهندس بهنیا [.] که در سازمان برنامه خدمت می‌کرد و رئیس قبلی کورس آموزگار بود [.] برای این شغل دعوت کرد و کار این دوستی که یکطرفه بود به جایی رسید که بین دکتر فیروزیان معاون پارلمانی وقت وزارت آبادانی و مسکن و نهاوندی اختلاف شدید بروز کرد و در نتیجه این اختلاف فیروزیان از مقام خود استعفاء داد و چندی پیش بنا به پیشنهاد آقای نخست‌وزیر به استانداری کرمانشاه منصوب گردید و به این ترتیب از قریب دو سال و نیم قبل به این طرف دکتر نهاوندی خود را کاملاً دراختیار باند آمریکائی‌ها قرار داده است. دربارهٔ فعالیت دکتر جمشید آموزگار به طوری که در گزارشات قبلی نیز به استحضار رسیده از چندی قبل از طرف باند آمریکائی در تهران فعالیت شدیدی برله او شروع شد و بین افراد این باند گفته می‌شود دکتر گودرزی برای شرکت در جلساتی که در سرنوشت آینده ایران بی‌تأثیر نخواهد بود و انجام مذاکرات بسیار محرمانه با مقامات آمریکایی به امریکا مسافرت نموده و مسلماً پس از بازگشت شاهنشاه دکتر جمشید آموزگار به نخست‌وزیری منصوب خواهد شد.

درحال حاضر تشکیل جلسات هفتگی این سه نفر آقایان وزیران واقعیت دارد و علاوه براین جلساتی نیز توسط آقایان هوشنگ پیرنظر معاون دکتر گودرزی و بختیار از یك طرف و دکتر نهاوندی، کورس آموزگار و دکتر مجیدی از طرف دیگر و امیر نخعی معاون وزارت آموزش و پرورش [و] دکتر جمشید آموزگار نیز از سوی دیگر مرتباً هر هفته تشکیل می‌شود و حتی می‌گویند دکتر هدایتی وزیر آموزش و پرورش نیز اخیراً برای نزدیکی به باند آمریکائی بنا به توصیه دکتر آموزگار [.] آقای نخعی را به معاونت وزارت آموزش و پرورش منصوب کرده است.

امیر نخعی قبلاً در سازمان آب و برق خوزستان خدمت می‌کرد (به عنوان رئیس کارگزینی) [.] پس از انحلال دفتر مرکزی این سازمان در تهران و تغییر محل آن به خوزستان

نامبرده به وزارت دارایی برگشت و ابتدا قرار بود که دکتر آموزگار او را به عنوان مدیرعامل فروشگاه فردوسی منصوب نماید ولی نتوانست و رسماً به او گفت که زورش نمی‌رسد. لذا در زمان دکتر اهری بنا به توصیه دکتر آموزگار به عنوان معاون مدیرعامل شرکت بیمه منصوب شد ولی چون روابط دکتر اهری با آموزگار خوب نبود به او در شرکت بیمه کاری ندادند و مدتی بیکار بود و به اصطلاح او را مأمور سازمان دادن شرکت کردند [.] بعد از رفتن دکتر اهری کلیه اعضای هیئت مدیره بانك بیمه ایران به توصیه دکتر آموزگار تغییر یافت و امیر نخعی و هم‌چنین هوشنگ عامری و شهملکی به عنوان هیئت مدیره جدید تعیین شدند و اخیراً هم امیر نخعی به معاونت وزارت آموزش و پرورش منصوب گردید [.] هوشنگ عامری از باند امریکایی است و قبلاً از دوستان خیلی نزدیك مهندس انصاری بوده و او نیز اینك جزو باند دکتر آموزگار درآمده است.

ضمناً به طوری که از یکی از رفیقه‌های مهندس روحانی وزیر آب و برق کسب اطلاع شده مدت ۲۰ سال است دکتر آموزگار، دکتر عالیخانی، مهندس روحانی و دکتر نهاوندی جلسات بزم ماهانه با هم دارند و در این جلسات همه با رفیقه‌های خود شرکت می‌کنند و به باده گساری می‌پردازند [.] در این جلسات بزم این عده تصمیم گرفته‌اند از یکدیگر کاملاً حمایت کنند و فقط شاهنشاه را بشناسند و جز دستورات شاهنشاه برنامه کسی را مورد اجرا قرار ندهند. رفیقه مهندس روحانی می‌گفت توافقی که این عده با هم کرده‌اند این است که بعد از سقوط دولت فعلی موجبات نخست‌وزیری دکتر آموزگار را فراهم سازند و به این علت آموزگار را کاندیدای نخست‌وزیری خود کرده‌اند و عقیده دارند دوستان دکتر اقبال و خود او نیز از نظر سیاسی و اجتماعی از آموزگار جانبداری خواهند نمود و در عین حال امریکایی‌ها هم با آموزگار نظر کاملاً مساعدی دارند. برنامه این دسته مخالفت با آقای هویدا نیست بلکه می‌خواهند باعنوان نمودن نام آموزگار برای نخست‌وزیری کم‌کم زمینه را از نظر افکار عمومی برای او فراهم سازند تا اگر روزی دولت هویدا کناره گیری کرد قبلاً زمینه آموزگار برای جانشینی ایشان فراهم شده باشد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۵/۶/۲۰).

مدت کوتاهی بعد، ساواك از بروز برخی اختلافات مالی در این «باند آمریکایی» خبر می‌دهد:

اخیراً بین آقای دکتر نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن و کورس آموزگار معاون کل آن وزارتخانه اختلاف شدیدی بروز کرده و چند روزی است که از طرف وزیر، کاری به آقای آموزگار ارجاع نمی‌شود و جریان آن هم از این قرار است که می‌گویند کورس آموزگار در چندین مقاطعه کاری شریك و سهیم است و بابت هر کاری که به آنها واگذار می‌کند سهمی به نام او کنار گذارده می‌شود و به این ترتیب کلیه مقاطعه‌های آن وزارتخانه بدون نظر او انجام نمی‌گیرد و در یك ملاقات کوتاه که بین این دو صورت گرفته دکتر نهاوندی شدیداً به او اعتراض کرده می‌گوید تو آبروی مرا برده‌ای و بهتر این است که استعفاء بدهی و کاری نکنی که به خاطر تو بین من و برادرت (مقصود دکتر جمشید آموزگار) نیز اختلاف ایجاد گردد [.] ولی

کورس آموزگار از دادن استعفاء خودداری می نماید و در هرحال کار به مشاجره می کشد. (سند ساواك ـ ۱۳۴۵/۶/۲۹).

هوشنگ نهاوندی در سال ۱۳۴۷ به عنوان «آجودان کشوری» شاه منصوب شد و به جای امیرمتقی (از عوامل اسدالله علم) ریاست دانشگاه پهلوی (شیراز) را به دست گرفت. او در همین زمان عضو هیئت امناء دانشگاه مشهد نیز بود. در این دوران، نهاوندی به عنوان یکی از چهره های «علمی» و «فرهنگی» رژیم پهلوی مطرح شد و پس از ۳ سال ریاست بردانشگاه شیراز، در رأس دانشگاه تهران قرار گرفت. «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) در پژوهش *نخبگان و توزیع قدرت در ایران* (ارنست اونی، فوریه ۱۹۷۶) می نویسد:

حرفه هوشنگ نهاوندی، وزیر مسکن و عمران سابق در زمان نخست‌وزیری منصور و هویدا (۱۹۶۱ـ۱۹۶۸) نشانگر آن است که چگونه یك فرد می تواند با استفاده از یك انتصاب دانشگاهی در ایجاد یك پایگاه سیاسی موفق شود. در سال ۱۹۶۸، نهاوندی به عنوان رئیس دانشگاه پهلوی جانشین اسدالله علم گردید. با وجود اینکه حرفه نهاوندی سیاسی بوده ولی ریاست دانشگاه پهلوی برای او یك سمت رویایی بود که با استفاده از آن شهرت و صلاحیتی برای خود دست و پا کرد و پس از سه سال به عنوان رئیس دانشگاه تهران برگزیده شد. در تهران، نهاوندی موفق به ایجاد یك پایگاه سیاسی آن هم با تشکیل کمیته‌ای جهت بررسی انقلاب شاه و مردم شد. او که هفت سال قبل یکی از اعضاء جزء گروه نخبگان سیاسی بوده، درحال حاضر یکی از رقبای سیاسی نخست‌وزیر هویدا به شمار می‌آید.[۳۷]

ارزیابی ارنست اونی در کلیات صحیح است، هرچند در بخش آخر اغراق‌آمیز جلوه می کند.

اسناد ساواك نشان می‌دهد که نهاوندی در دوران ریاست بردانشگاه تهران با همکاران ساواك در هیئت علمی این دانشگاه اختلافاتی پیدا کرد:

... اخیراً دکتر نهاوندی ریاست دانشگاه تهران به مهندس جاوید دستور داده که تلفن های داخلی... دانشگاه که در ساختمان سازمان امنیت تهران مشغول کار است تحت نظر گرفته شود تا مشخص گردد شماره های مزبور با کدام یك از شماره تلفن های داخلی دانشگاه تهران تماس برقرار می نمایند [،] تا بدین وسیله اشخاصی که در دانشگاه با ساواك تماس دارند شناسایی شوند... دکتر نهاوندی که در مجلس میهمانی منزل پیرزاده مدیرکل روابط عمومی به اتفاق چند نفر از رؤسای دانشکده ها شرکت داشته به دکتر معین‌زاده رئیس دانشکده دندانپزشکی اظهار می‌دارد [:] موضوع دادن وام به چند نفر از دانشجویان را چرا بزرگ نموده ای و به سازمان امنیت اطلاع داده ای شما رئیس دانشکده هستی و من رئیس دانشگاه و بایستی با یکدیگر

۳۷. مجموعه *اسناد لانه جاسوسی آمریکا*، ج ۱، ص ۹۷

تماس داشته باشیم نه اینکه شما مستقیماً با ساواك در ارتباط باشی [.] معین‌زاده ضمن ناراحتی اظهار می‌دارد [:] اولاً من با ساواك تماسی نداشته ام و چنانچه تماسی نیز داشته باشم تصور نمی کنم که جرمی مرتکب شده باشم چون آن دستگاه نیز برای رفاه دانشجو و دانشگاهی قدم برمی‌دارد و مورد تائید تمام افراد این مملکت است [.] و چون احساس ناراحتی می نماید تصمیم داشته که بلافاصله مجلس میهمانی را ترك نماید [،] نهاوندی با خواهش از یاد شده می خواهد که بایستی گیلاس های خود را به سلامتی هم بنوشیم و منبعد با ساواك تماس نداشته باشی.

نظریه: اخیراً دکتر نهاوندی مرتباً ضمن تماس با رؤسای دانشکده‌ها به آنان تفهیم می نماید که نبایستی اطلاعاتی دراختیار ساواك بگذارید و حتی چنانچه احساس نماید یکی از مقامات دانشگاهی با ساواك تماس دارند درصدد برمی‌آید که با ناراحتی که برای آنان تولید می کند مجبورشان کند که استعفاء بدهند.

مثال: دکتر افقهی معاون دانشکده کشاورزی کرج... و دکتر معین‌زاده رئیس دانشکده دندانپزشکی... ضمناً مأمور مخصوص دکتر نهاوندی [،] دکتر امیرارجمند معاون اموز دانشجویی است که به محض کوچکترین برخورد با مقامات دانشگاه بلافاصله آنان را مأمور سازمان به نهاوندی معرفی می نماید و بدین طریق درحال حاضر ناراحتی خاصی بین بعضی از رؤسای دانشکده‌ها به وجود آمده [.] بخصوص ضمن مذاکره با دکتر معین‌زاده رئیس دانشکده دندانپزشکی اظهار می‌داشت [:] در مجلس میهمانی که در حضور تیمسار ارتشبد نصیری [،] معاونت محترم جناب آقای نخست‌وزیر [و رئیس ساواك،] به عمل آمده [،] آقای ثابتی بخصوص تأکید می نمودند که رؤسای دانشکده ها باید یك همکاری صمیمانه به خاطر کشور با ساواك داشته باشند [،] و حال دکتر نهاوندی از آن جلسه به بعد مرتباً تأکید می نماید که تماسی با ساواك نداشته باشید و فقط هرگونه خبری کسب شد دراختیار دکتر کاظمی گذاشته شود [.] چنانکه ملاحظه می گردد منظور از دکتر کاظمی این است که اگر اخباری دراختیار ایشان قرار گرفت پس از سانسور و هرگونه دخل و تصرف به ساواك منعکس شود [.] علیهذا با توجه به موارد فوق استدعا دارد توجه لازم به ریاست دانشگاه تهران داده شود که هدف ساواك کمك به تحقق بخشیدن به هدفهای عالی آموزشی در دانشگاه و سرعت عمل جهت از بین بردن نارضائی های دانشگاهی است [.] ضمناً به رهبران عملیات مربوطه توجه لازم داده شود که حتی المقدور از استفاده از تلفن های داخلی دانشگاه بخصوص با منابع خودداری نمایند. (سند ساواك ـ ۱۳۵۱/۱۰/۱۷).

هوشنگ نهاوندی در این زمان عضو هیئت امناء دانشگاه هنر (۱۳۵۲) و دانشگاه گیلان (۱۳۵۳) و عضو شورای عالی آموزش و پرورش (۱۳۵۱) نیز بود. اسناد موجود، عموماً از اختلافات نهاوندی با همکاران و رؤسای خود خبر می‌دهد، که یا ناشی از مسائل مالی و یا جاه‌طلبی و تفرعن بیمارگونه اوست. از جمله باید به رقابت‌های وی با دکتر حسین کاظم‌زاده،

وزیر علوم و آموزش عالی، و دکتر منوچهر شاهقلی، وزیر بعدی علوم و آموزش عالی، اشاره کرد. در واقع، در این زمان نهاوندی خود را صالح‌ترین فرد برای تصدی وزارتخانه فوق می‌پنداشت و وزرای نامبرده را به بیسوادی و عدم صلاحیت علمی متهم می‌کرد.

هوشنگ نهاوندی در آبان ۱۳۵۳ به ریاست دفتر مخصوص فرح پهلوی منصوب شد. درباره این دفتر و نقش سیاسی ـ فرهنگی و دزدی‌های عجیب آن در خاطرات فردوست توضیح داده شده است.

طبق اسناد و شواهد موجود، با آغاز امواج انقلاب اسلامی، نهاوندی در ارتباط فعال با برخی مقامات مؤثر آمریکا قرار گرفت. از جمله، ریچارد هلمز، رئیس پیشین «سیا»، در سفر ۱۲ـ۲۵ خرداد ۱۳۵۷ به تهران که در هتل اینترکُنتیننانتال اقامت گزید، با هوشنگ نهاوندی ملاقاتهای خصوصی و پنهانی نمود. در نتیجهٔ این ارتباطات، نهاوندی مُنادی تأسیس «جناح اندیشمندان» شد و سناریوی ضعیف و مضحکی را آغاز کرد. بالاخره، نهاوندی به آرزوی دیرین خود رسید و در دولت «آشتی ملّی» جعفر شریف امامی در رأس وزارت علوم و آموزش عالی قرار گرفت. سندی دراختیار ماست که طی آن نهاوندی، شریف امامی ـ نخست‌وزیر ـ را به اِعمال خشونت بیشتر علیه انقلاب دعوت می‌کند:

... نکته دیگری که باید با نگرانی بسیار به استحضار خاطر شریف عالی برسانم، موج حرکات ضدمیهنی است که تصور شده است با سکوت و چشم برهم نهادن، تحلیل خواهد رفت و تخفیف خواهد یافت. در جایی می‌شنویم که در مدارس تمثال شاهنشاه را پائین کشیده‌اند، جای دیگر اسم مدارس را عوض کرده‌اند، جای دیگر پرچم سیاه را جایگزین پرچم ملی کرده‌اند، بحث در جابه‌جا کردن و حتی برداشتن بعضی از مجسمه‌هاست. شعارها را همه می‌شنویم، نوشته‌ها را می‌بینیم و می‌خوانیم، مگر قانون اساسی فقط برای توجیه هیاهوهای ضدملّی است؟ اگر قانون اساسی محترم و مقدس است که هست و باید باشد همه فصول و مواد آن محترم است و باید اجرا شود.

چطور از تجربیات تاریخی درس نمی‌گیریم؟ آشتی ملی به معنای سازش بادشمنان وحدت ملی نیست. آزادی به معنای هرج و مرج و آشوب و تخریب و قتل و ضرب و ارعاب فکری و خفقان افکار ملی نیست. به کجا می‌رویم؟ آیا باید به زودی آنهایی که نمی‌خو هند ایران تجزیه شود و آنهایی که شاه را دوست دارند، احزاب زیرزمینی تشکیل دهند و شبنامه منتشر کنند و فعالیت مخفیانه آغاز نمایند؟ (از نامه محرمانهٔ نهاوندی به نخست‌وزیر وقت ـ ۱۳۵۷/۷/۱۷).

هوشنگ نهاوندی، به عنوان یکی از چهره‌های بدنام رژیم پهلوی، در چارچوب عقب‌نشینی‌ها و مانورهای این رژیم در قبال انقلاب، در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۵ به همراه

عبدالمجید مجیدی، رئیس پیشین سازمان برنامه و بودجه، بازداشت و در جمشیدیه زندانی شد. او در اثنای حوادث قیام مسلحانه ۲۲ بهمن از زندان گریخت. در سالهای پس از انقلاب، در نشریات خارج از کشور چند مقاله از نهاوندی انتشار یافت که سطح بسیار نازل دانش اجتماعی و سیاسی او را، به عنوان نمونه ای از «نخبگان» و «اندیشمندان» رژیم پهلوی، نمایش می‌دهد.

هوشنگ نهاوندی عضو تشکیلات خُفیه ماسونی در ایران بود. اسناد دردسترس ما، پیشینهٔ عضویت او را در فراماسونری به تاریخ ۱۳۴۴/۹/۱۴ می‌رساند که با معرفی مهندس حسینعلی شیخ‌الاسلامی به عضویت «لُژ آفتاب» درآمد. در زمان ریاست بردانشگاه شیراز، با معرفی اردشیر ایدون ـ رئیس دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز ـ عضو لُژ ماسونی شیراز شد. در تاریخ ۱۳۴۸/۱۰/۲۷ در جلسه «لُژ فارابی» در تهران شرکت داشت. در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۳۰ «لُژ ژاندارك» به استادی رحیم آذرپی جهت پذیرش نهاوندی تشکیل جلسه داد. در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۴ در جلسه وسیع «لُژ بزرگ ایران»، با شرکت ۱۲۰ نفر از بلندپایگان رژیم پهلوی، شرکت داشت. اوج فعالیت ماسونی نهاوندی از تاریخ ۱۳۵۱/۱۲/۱۴ آغاز می‌شود که از سوی «لژ بزرگ ایران»، «لُژ امیرکبیر»، به عنوان یك نهاد دانشگاهی، تأسیس شد و نهاوندی به سمت «استاد ارجمند» آن منصوب گردید. او در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۱۶ به عضویت «لُژ فروغی» نیز درآمد. ارتقاء نهاوندی به سمت «استاد ارجمند» لُژ امیرکبیر با اوجگیری غرور و جاه طلبی‌های وی در محیط کار مقارن است و همین امر سبب اختلافاتی در لُژ فوق گردید:

> علت اصلی اختلاف بین ماسون‌های عضو لُژ امیرکبیر آن است که چون کلیه اعضاء لُژ فوق از اساتید دانشگاه هستند و اخیراً دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه بدون توجه به اصول ماسونی [.] که برادران ماسون را مقیّد به حمایت از برادران ماسون در اجتماع می‌دارد [.] تغییراتی غیراصولی در سمت‌های اعضاء لُژ مزبور در دانشگاه داده است بخصوص اینکه این اقدام را بدون مشورت و نظر و اطلاع آنان عمل کرده و به دنبال این اقدام نارضایتی و اختلاف شدیدی بین اعضاء لُژ امیرکبیر و دکتر نهاوندی استاد ارجمند همان لُژ ایجاد شده است و استادان دانشگاه عضو فراماسونری هم سعی کرده اند این هماهنگی را در سطح دانشگاه با مخالفت با دکتر نهاوندی در لُژ امیرکبیر جبران و تقریباً وضع لُژ را متزلزل نمایند، چون عده ای از اساتید دانشگاه در لُژ مشعل عضو هستند این اختلاف به صورت خفیفی در این لُژ نیز اثر نموده... (سند ساواك ـ ۱۳۵۲/۹/۱۳).

در رابطه با نقش ماسونی نهاوندی، این نظریهٔ دکتر علی‌آبادی به مناسبت انتشار کتاب *فراموشخانه و فراماسونری در ایران* جالب توجه است:

... علی‌آبادی که از انتشار کتاب فراماسونها تا اندازه ای ناراحت بنظر می‌رسد می گفت [:] در این کتاب مطالب زیادی خلاف حقیقت حتی در نام اشخاص وجود دارد و به طور مثال نام اصغر مهدوی تبدیل به یحیی مهدوی گردیده که مجبور به تکذیب آن در روزنامه‌ها شده... [ولی] با انتشار کتاب مذکور معلوم گردیده که نام عده ای از وزیران فعلی کابینه که تا به حال همه تصور می کردند امریکایی هستند مانند مهندس ستوده، دکتر یگانه، دکتر نهاوندی نیز در لیست فراماسون‌ها درآمده است. (سند ساواک ـ ۱۳۴۷/۱۲/۲۰).

مآخذ

جلد اوّل کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* حاوی خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست می‌باشد. این خاطرات، که توسط روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران دراختیار ما قرار گرفت، به چهار شکل موجود است:

۱ ـ مصاحبه‌های شفاهی (کاست صوت)؛

۲ ـ مصاحبه‌های تلویزیونی (کاست ویدئو)؛

۳ ـ دستنوشته‌ها (خاطرات)؛

۴ ـ اوراق بازجویی (اسناد طبقه‌بندی شده).

دربارهٔ روش بهره‌برداری از این اسناد در مقدمه جلد اوّل توضیح داده شده است.

جلد دوّم شامل تك‌نگاری‌های تحقیقی است، که مقاطع عمدهٔ تاریخ معاصر ایران را، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مورد بررسی قرار داده است. هدف از این جُستارها پی‌کاوی پیشینهٔ رسوخ سرویس‌های اطلاعاتی و کانونهای سلطه‌جو و توطئه‌گر غرب در میهن ما و تأثیرات آن برفرایند تاریخ معاصر ایران بود. طرح اوّلیهٔ این پژوهش براساس اطلاعات رَمزگُشا و کلیدی تدوین شد که توسط حسین فردوست بیان شده، ولی در کوران کار و با مطالعهٔ تطبیقی اسناد و داده‌های تاریخی نتایجی کشف شد که فراتر از اطلاعات نخستین مندرج در خاطرات فردوست است. لذا، در ارزیابی و داوری‌ها گاه تفاوت‌هایی میان جستارهای جلد دوّم و خاطرات فردوست وجود دارد.

مآخذ این پژوهش در وهلهٔ نخست شامل اسناد منتشر نشده و بعضاً طبقه‌بندی شده‌ای است که توسط مراکز زیر دراختیار ما قرار گرفت:

۱ ـ مرکز اسناد و کامپیوتر وزارت اطلاعات؛

۲ ـ وزارت امور خارجه؛

۳ ـ سازمان حفاظت اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی ایران.

در اینجا لازم می‌دانیم مراتب سپاس خود را از همکاری نهادهای فوق در زمینهٔ ارائه اسناد و راهنمایی‌های شفاهی ابراز داریم.

علاوه برمآخذ پیشگفته، این پژوهش در بخش مهمی از آن برمآخذ منتشر شدهٔ کتبی مبتنی است. این مآخذ نشریات و کتب چاپ ایران و خارج را در برمی‌گیرد. مشخصات نشریات مورد استناد در زیرنویسها ذکر شده است. علاوه برآن، در برخی موارد برای اطلاع بیشتر به کتبی ارجاع داده شده که در تدوین جُستارها مورد استفاده قرار نگرفته. از ذکر مجدد نام و مشخصات این کتب در کتابنامه اجتناب می‌گردد و تنها به آثاری استناد می‌شود که کم و بیش مورد استفاده بوده است. در زیرنویسها، به علت ارجاعات مکرّر تنها نام نویسنده کتاب ذکر شده و در مواردی که چند اثر از یك نویسنده مورد استناد قرار گرفته، نام کتاب نیز آورده شده است.

خوانندگان محترمی که مایل به مکاتبه با ما باشند می‌توانند از آدرس زیر استفاده کنند و توضیحات و نظرات و پیشنهادات خود را ارسال دارند. طبیعی است که حتی‌المقدور به ابهامات و پرسشهای خوانندگان پاسخ داده خواهد شد.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۷۵۸۸

کتابنامه (فارسی):

آرین‌پور، یحیی؛ *از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی*. دو جلد. تهران: جیبی، ۱۳۵۵.

آقابکوف، ژرژ؛ *خاطرات آقابکوف*. ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران: پیام، ۱۳۵۷.

آکینر، شیرین؛ *اقوام مسلمان اتحاد شوروی*. ترجمهٔ محمدحسین آریا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

آل‌احمد، شمس؛ *از چشم برادر*. قم: کتاب سعدی، ۱۳۶۹.

آوری، پیتر؛ *تاریخ معاصر ایران*. جلد دوم. ترجمهٔ محمدرفیعی مهرآبادی. تهران: عطایی. [بی‌تا].

احتشام‌السلطنه؛ *خاطرات احتشام‌السلطنه*. به کوشش و تحشیهٔ سیدمحمدمهدی موسوی. تهران: زوار، ۱۳۶۷.

احمدی، حمید؛ *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*. تهران: کیهان، ۱۳۶۹.

ادموندز، سیسیل جی.؛ *کردها، ترک‌ها، عرب‌ها*. ترجمهٔ ابراهیم یونسی. تهران: روزبهان، ۱۳۶۷.

اسفندیاری، ثریا؛ *حالا خودم حرف می‌زنم*. ترجمهٔ معصومه عامری. تهران: بهارستان، ۱۳۵۸.

اسکرین، کلارمونت؛ *جنگ جهانی در ایران*. ترجمهٔ غلامحسین صالحیار. تهران: سلسله، ۱۳۶۳.

اسکندری، ایرج؛ *خاطرات سیاسی*. به کوشش علی دهباشی. تهران: علمی، ۱۳۶۸.

افراسیابی، بهرام، و دهقان، سعید؛ *طالقانی و تاریخ*. تهران: نیلوفر، ۱۳۶۰.

الموتی، مصطفی؛ *ایران در عصر پهلوی*. جلدهای ۱ـ۴. لندن: ۱۳۶۶ـ۱۳۶۷.

الول ـ ساتن، ل.پ.؛ «مطبوعات ایران از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۶ ش.». در: آژند، یعقوب؛ *ادبیات نوین ایران*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

امیرعلائی، شمس‌الدین؛ *صعود محمدرضاشاه به قدرت یا شکوفائی دیکتاتوری*. تهران: دهخدا، ۱۳۶۱.

اونی، ارنست؛ «نخبگان و توزیع قدرت در ایران». آژانس مرکزی اطلاعات (سیا)، دفتر تحقیقات سیاسی، فوریه ۱۹۷۶. در: مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، جلد اول تهران: ۱۳۶۶.

ایوانف، میخائیل؛ *تاریخ نوین ایران*. ترجمهٔ هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. [لایپزیگ]، حزب توده، ۱۳۵۶.

ایوانف، یوری؛ *صهیونیسم*. ترجمهٔ ابراهیم یونسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.

باژانوف، بوریس؛ *خاطرات بوریس باژانوف*. ترجمهٔ عنایت‌الله رضا. تهران: گفتار، ۱۳۶۴.

بامداد، مهدی؛ *شرح حال رجال ایران*. ۶ جلد. تهران: زوار، ۱۳۴۷ـ۱۳۵۷.

بوندارفسکی، گریگوری لوویچ؛ *لنین، ایران و ملل خاور*. ترجمه پ.م.پیروز. تهران: دوران نو، ۱۳۶۱.

بولارد، ریدر، و اسکرین، کلارمونت؛ *شترها باید بروند!*. ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران: البرز، ۱۳۶۹.

بهار، ملک‌الشعراء؛ *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه*. دو جلد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ و ۱۳۶۳.

بهاروند، سکندر امان‌اللهی؛ *کوچ‌نشینی در ایران*. چاپ دوم، تهران: آگاه، ۱۳۶۷.

بهبودی، سلیمان؛ *بیست سال با اعلیحضرت رضاشاه: خاطرات سلیمان بهبودی*. متن تایپی.

بهرامی، عبدالله؛ *خاطرات عبدالله بهرامی*. تهران: علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

بیرشک، احمد؛ *گاهنامه تطبیقی سه هزارساله*. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

پهلوی، محمدرضا؛ *پاسخ به تاریخ*. فرانسه، ۱۹۸۰.

ـــــــ ؛ *مأموریت برای وطنم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

ترنر، استانسفیلد؛ *پنهانکاری و دمکراسی*. ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷.

تروخانوفسکی، ولادیمیر گریگوریوچ؛ *زندگینامه سیاسی وینستون چرچیل*. ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی. تهران: پویش، ۱۳۶۲.

تقی‌زاده، سیدحسن؛ *زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی‌زاده*. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی، ۱۳۶۸.

جزنی، بیژن؛ *طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران*. [تاریخ سی ساله]. تهران: مازیار، اسفند ۱۳۵۷.

جوانشیر، ف.م. [فرج‌الله میزانی]؛ *تجربهٔ ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملّی شدن نفت ایران*. تهران: حزب توده، ۱۳۵۹.

حائری، عبدالهادی؛ *تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی*. مشهد: آستان قدس

رضوی، ۱۳۶۸.
خامه‌ای، انور؛ *پنجاه نفر... و سه نفر: خاطرات دکتر انور خامه‌ای*. تهران: هفته، [بی‌تا].
خانباباتهرانی، مهدی؛ *نگاهی از درون به جنبش چپ ایران*. [گفتگو با حمید شوکت]، دو جلد. آلمان: بازتاب، ۱۳۶۸.
خواجه نوری، ابراهیم؛ *بازیگران عصر طلائی*. تهران: امیرکبیر، چاپ جدید، ۱۳۵۷.
دائرة‌المعارف تشیع. جلد ۱ و ۲، تهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹.
دورانت، ویل و آریل؛ *تاریخ تمدن*، جلد ۱۱ [عصر ناپلئون]. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
دولت‌آبادی، یحیی؛ *حیات یحیی*. چهار جلد. تهران: فردوسی ـ عطار، ۱۳۶۱.
دهنوی،م. [محمد]: *مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی آیت‌الله کاشانی*. جلد ۱. تهران: چاپخش، ۱۳۶۱.
ذوقی، ایرج؛ *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ: ۱۹۰۰ ـ ۱۹۲۵*. تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸.
ـــــ ؛ *ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوّم*. تهران: پاژنگ، ۱۳۶۷.
رابینو، هـ.ل.؛ *گیلان*. ترجمهٔ جعفر خمامی‌زاده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.
راجی، پرویز؛ *خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن*. لندن: ۱۹۸۳.
رایت، پیتر؛ *شناسایی و شکار جاسوس*. ترجمهٔ محسن اشرفی. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷.
رایت، دنیس؛ *ایرانیان درمیان انگلیسیها*. ترجمهٔ کریم امامی. تهران: نشرنو، ۱۳۶۸.
رائین، اسماعیل؛ *حیدرخان عمواوغلی*. تهران: جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
ـــــ ؛ *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*. سه جلد. تهران: مؤلف [زمستان ۱۳۴۷].
ـــــ ؛ *یپرم‌خان سردار*. تهران: ۱۳۵۰.
روحانی [زیارتی]، سیدحمید؛ *نهضت امام خمینی*. دو جلد. تهران: جلد اول، انتشارات راه امام، چاپ یازدهم، ۱۳۶۰. جلد دوم، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴.
روحانی، فواد؛ *زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران*. انگلستان: ۱۳۶۶.
روزولت، کرمیت؛ *کودتا در کودتا*. ترجمهٔ علی اسلامی. تهران: چاپخش [بی‌تا].
زاوش، ح.م.؛ *رابطهٔ فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم*. تهران: آینده، ۱۳۶۱.
زیبائی، علی؛ *کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیستها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ماه ۱۳۴۳*. تهران: ۱۳۴۳.
ژیسکاردستن، والری؛ *قدرت و زندگی*. ترجمهٔ محمود طلوعی. تهران: پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸.
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران [حمید مؤمنی]؛ *شورش نه، قدمهای سنجیده در راه انقلاب*. تهران: ۱۳۵۳ [چاپ مخفی].
سازمان و قانون تشکیل سازمان اطلاعات و امنیّت کشور. انتشارات دانشکده ساواک، [بی‌تا].

سایکس، پرسی؛ *سفرنامهٔ ژنرال سرپرسی سایکس*. ترجمهٔ حسین سعادت نوری. تهران: چاپ جدید، ۱۳۶۳.
سپهر، احمدعلی (مورخ‌الدوله)؛ *ایران در جنگ بزرگ*. تهران: چاپ دوم، نشر ادیب، ۱۳۶۲.
سررشته، حسینقلی؛ *خاطرات من: یادداشتهای دورهٔ ۱۳۱۰ ـ ۱۳۳۴*. تهران: نویسنده، ۱۳۶۷.
سمیعی، احمد؛ *سی و هفت سال*. تهران: شباویز، ۱۳۶۵.
سنجابی، کریم؛ *امیدها و ناامیدی‌ها*. لندن: جبهه ملیون، ۱۳۶۸.
سولیوان، ویلیام؛ *مأموریت در ایران*. ترجمهٔ محمود مشرقی. تهران: هفته، ۱۳۶۱.
شاهین، تقی (ت.ا.ابراهیموف)؛ *پیدایش حزب کمونیست ایران*. ترجمهٔ ر.رادنیا. تهران: گونش، ۱۳۶۰.
شوکراس، ویلیام؛ *آخرین سفرشاه*. ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: البرز، ۱۳۶۹.
شهبازی، عبدالله؛ *ایل ناشناخته ـ پژوهشی در کوه‌نشینان سُرخی فارس*. تهران: نشرنی، ۱۳۶۶.
شهمردان، رشید؛ *تاریخ زرتشتیان: فرزانگان زرتشتی*. تهران: فروهر، چاپ جدید، ۱۳۶۳.
شیخ‌الاسلامی، جواد؛ *سیمای احمدشاه قاجار*. جلد اول، تهران: گفتار، ۱۳۶۸.
صولت قشقائی، محمدناصر؛ *سالهای بحران ـ خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی*. تهران: رسا، ۱۳۶۶.
طبری، احسان؛ *کژراهه ـ خاطراتی از تاریخ حزب توده*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
ـــــــ ؛ *شناخت و سنجش مارکسیسم*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
عاقلی، باقر؛ *ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰*. تهران: علمی، ۱۳۶۷.
عبده، جلال؛ *چهل سال در صحنه ـ خاطرات دکتر جلال عبده*. دو جلد، تهران: رسا، ۱۳۶۸.
غنی، قاسم؛ *یادداشتهای دکتر قاسم غنی*. به کوشش سیروس غنی، ۸ جلد، تهران: زوار، ۱۳۶۷.
فاتح، مصطفی؛ *پنجاه سال نفت ایران*. تهران: چاپ جدید، پیام، ۱۳۵۸.
فخرائی، ابراهیم؛ *سردار جنگل*. تهران: جاویدان، چاپ یازدهم، ۱۳۶۶.
ـــــــ ؛ *گیلان در جنبش مشروطیت*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳.
فرخ، سیدمهدی (معتصم‌السلطنه)؛ *خاطرات سیاسی فرخ*. تهران: جاویدان علمی [بی‌تا].
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا؛ *گزیده‌ای از مجموعهٔ اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما*. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. جلد ۲. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶.
فسائی، حاج میرزاحسن حسینی؛ *فارسنامه ناصری*. دو جلد. به کوشش منصور رستگار فسائی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
قره باغی، عباس؛ *اعترافات ژنرال: خاطرات ارتشبد عباس قره باغی (مرداد ـ بهمن ۵۷)*. تهران: نشرنی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
کاتوزیان، محمدعلی (همایون)؛ *اقتصاد سیاسی ایران*. ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، دو جلد. تهران: پاپیروس، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۸.

کتاب مقدس. تهران: انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۳۶۲.
کحال‌زاده، ابوالقاسم؛ *دیده‌ها و شنیده‌ها*. به کوشش مرتضی کامران. تهران: فرهنگ، ۱۳۶۳.
کرزن، جرج ناتانیل؛ *ایران و قضیه ایران*. دو جلد. ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
کسروی، احمد؛ *تاریخ هجده ساله آذربایجان یا سرنوشت گردان و دلیران*. دو جلد، تهران: امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۵۷.
ـــــــ ؛ *افسران ما*. تهران: چاپ سوم.
کیوان، ب. [محمدتقی برومند]؛ *انحصارات صنعتی و بانکی*. تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۱.
کُلبی، ویلیام؛ *سی سال با سیا*. ترجمهٔ ارسلان ثابت سعیدی. تهران: نگرش، ۱۳۶۸.
گازیوروسکی، مارک.ج.؛ *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*. ترجمهٔ غلامرضا نجاتی. تهران: انتشار، ۱۳۶۷.
گذشته چراغ راه آینده است. پژوهش از: جامی. تهران: نیلوفر، ۱۳۶۲.
گرانتوسکی ا.آ. و دیگران؛ *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*. ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی. تهران: پویش، ۱۳۵۹.
گرن، آلن، و وارن، ژاك؛ *چهره‌های سیا*. ترجمهٔ ا.ن.ایروانی و ف.حامد. تهران: ابوریحان، ۱۳۶۰.
لاهوتی، ابوالقاسم؛ *کلیات*. به کوشش بهروز مشیری. تهران: ۱۳۵۷.
لهینگ، بریان؛ *سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق*. ترجمهٔ محمود عنایت. تهران: کتابسرا، ۱۳۶۵.
لکهارت، بروس؛ *خاطرات یك مأمور انگلیسی*. ترجمهٔ کاوهٔ دهگان. تهران: چاپ جدید، فردوس، ۱۳۶۸.
ماسلی، لئونارد؛ *نفت، سیاست و کودتا*. ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی. سه جلد. تهران: رسام، ۱۳۶۵.
مثل برف آب خواهیم شد ـ مذاکرات «شورای فرماندهان ارتش» (دی ـ بهمن ۱۳۵۷). تهران: نشرنی، ۱۳۶۶.
مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. جلد اوّل. تهران: ۱۳۶۶.
مدنی، سیدجلال‌الدین؛ *تاریخ سیاسی معاصر ایران*. دو جلد. تهران: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
مرسل‌وند، حسن؛ *زندگینامهٔ رجال و مشاهیر ایران*. جلد اوّل. تهران: الهام، ۱۳۶۹.
مستوفی، عبدالله؛ *شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه*. ـ جلد. تهران: زوار [بی تا]
مسکوب، شاهرخ؛ *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*. تهران: جیبی، ۱۳۴۷.
مصدق، محمد؛ *خاطرات و تالمات*. به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۶۶.
مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*. گردآوردهٔ جیمز بیل و ویلیام راجرلویس. ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران: نشرنو، ۱۳۶۸.
مصور رحمانی، غلامرضا؛ *کهنه سرباز*. تهران: رسا، ۱۳۶۶.
مکی، حسین؛ *تاریخ بیست ساله ایران*. ۸ جلد. تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۳ـ۱۳۶۶.
ملك‌زاده، مهدی؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. ۷ جلد در ۳ مجلد. تهران: علمی، ۱۳۶۳.

ممی، آلبر؛ *چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمارزده*. ترجمهٔ هماناطق. تهران: خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۵۶.
منصف، محمدعلی؛ *امیرشوکت‌الملک امیرقاین*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ *کودتای نوژه*. تهران: ۱۳۶۷.
مهدی‌نیا، جعفر [گردآورنده]؛ *زندگی سیاسی قوام‌السلطنه*. تهران: ۱۳۶۶.
مینوی، مجتبی؛ *نقدحال*. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸.
نجاتی، غلامرضا؛ *جنبش ملّی شدن صنعت نفت ایران*. تهران: انتشار، ۱۳۶۶.
نقوی، علی‌محمد؛ *جامعه‌شناسی غربگرائی*. جلد اوّل. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
نورزاده بوشهری، اسماعیل؛ *اسرار نهضت جنوب*. تهران: چاپخانه تابش [بی‌تا].
نیکیتینا، گالینا؛ *دولت اسرائیل*. ترجمهٔ ایرج مهدویان. تهران: پویا، ۱۳۵۲.
وزارت اطلاعات (روابط عمومی)؛ *فرازهائی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا*. تهران: ۱۳۶۸.
وودهاوس، سی.ام.؛ *عملیات چکمه*. ترجمهٔ فرحناز شکوری. تهران: نور، ۱۳۶۷.
ویلسون، هارولد؛ *نخست‌وزیران انگلیس*. ترجمهٔ جلال رضائی‌راد. تهران: گفتار، ۱۳۶۶.
هایزر، ژنرال رابرت؛ *مأموریت مخفی هایزر در تهران*. ترجمه سیدمحمدحسین عادلی، تهران: رسا، ۱۳۶۶
هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه)؛ *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ *تاریخ روابط خارجی ایران*. تهران: مؤلف، ۱۳۶۸.
هویدا، فریدون؛ *سقوط شاه*. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۵.

کتابنامه (انگلیسی):

Andrew, Christopher; *Secret Service - The Making of the British Intelligence Community*. London: Heinemann, 1985.
Arfa, General Hassan; *Under Five Shahs*. Edinburg. R. and R. Clark Ltd, 1969.
Bullard, Reader; *The Camels Must Go - An Autobiography*. London: Faber and Faber, 1941.
Carr, Edward Hallet; *The Bolshevik Revolution*. Vol. 3. England: Penguin, 1973.
Cottam, Richard W.; *Nationalism in Iran*. University of Pittsburgh Press, 1964.
Encyclopedia Americana, 30 Vols. , Danbury: Grolier. 1985.
Encyclopaedia Britanica, Vol. 15. London: William Benton Pub., 1973.
Encyclopaedia Judaica, Vol. 14. Jerusalem: Kerter Publishing House, 1971.
Freemantle, Brian. *KGB - The Stunning inside Story*. London: Futura, 1984.
The Fundamentals of Marxist - Leninist Philosophy. Moscow: Progress, 1977.
Halliday, Fred; *Arabia Without Sultans*. England: Penguin, 1974.
International Encyclopedia of the Social Sciences, Vols. 3, 4, 7, 10. New York: Mcmillan, 1972.

Ironside, Edmond; *High Road to Command: The Diaries of Major General Sir Edmund Ironside 1920 - 22.* Edited by Lord Ironside. London: Leo Cooper, 1972.

Joll, James; *Europe Since 1870.* England: Penguin, 1983.

Laqueur, Walter; *Europe Since Hitler - The Rebirth of Europe.* England: Penguin, 1984.

Lenczowski, George; *Russia and the West in Iran: 1918 - 1948.* New York: Cornel University Press, 1949.

Marx, Karl and Engels, Frederick; *Collected Works,* Vol. 6. Moscow: Progress, 1976.

The Penguin Dictionary of Modern History. England: Penguin, 1983.

Powers, Thomas; *The Man Who Kept the Secrets: Richard Helms and the CIA.* New York: Alfred A. Knopf, 1979.

Ranelagh, John; *THE AGENCY: The Rise and Decline of The CIA.* New York: Simon and Schuster, 1986.

Read, Anthony and Fisher, David; *Colonel Z: The Secret Life of a Master of Spies.* New York: Viking, 1985.

Rostow, Walt W. ; *The Stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifesto.* Cambridge: 1960.

Sivachyov, N. and Yazkov, E. ; *History of the USA Since World War I.* Moscow: Progress, 1976.

Thomson, David; *Europe Since Napoleon.* England: Penguin, 1984.

Volkman, Ernest and Baggette, Blaine; *Secret Intelligence: The Inside Story of America'S Espionage Empire.* New York: Doubleday, 1989.

West, Nigel; *M16: British Secret Intelligence Service Operations, 1909 - 1945.* New York: Random House, 1983.

Wright, Denis; *The English Amongst the Persians During the Qajar Period, 1787 - 1921.* London: Heinemann, 1977.

اسناد

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

تاریخ .....
صفحه (۲۵۱) از ..... صفحه

دنباله

[illegible]

بازجویی فردوست: آشنایی با شاپور ریپورتر

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

تاریخ ...
صفحه (۲۵۴) از ..... صفحه

دنباله

[illegible]



بازجویی فردوست: آموزش در MI - 6

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

تاریخ .....
صفحه (۲۵۸) از ..... صفحه

نباله

برای انگلیسی‌ها بودم که نمی‌توانم تردیدی داشته باشم. لذا من چون که از وضع من نسبت
به محمدرضا و خود من تردیدی نیست که صحبت کرده و هر چه سؤال کرده‌اند در باره من گفته
مسلماً راههای دیگری نیز داشته‌اند. اما اینکه چرا نزدیک نشدند بطور مستقیم
یا ضروری نمیدانستند در آن زمان یا موقعیت مناسبی فراهم نبوده و به اضافه تعداد کافی مأمور
و چون هم دو نفر دیگر را دوست محمدرضا خود تقی امامی و امیر علائی (رئیس سابق هتلهای بنیاد)
اینها هم از افراد طرفدار سفارت بودند که هر دو بخصوص امامی خیلی نزدیک به محمدرضا
شده و فهمیده که جزء لیست سفارت بوده‌ام که شاپور جی از آن بر حسب وظیفه مطلع بوده
این را موقعی فهمیدم که رئیس دفتر شدم و شاپور جی گفت وقتی در دانشگاه
جنگ استلو زبان انگلیسی بودم و تو استلو دانشگاه بودی ترا نشان کرده بودم تا اینکه موضوع
دفتر پیش آمد و مرا به محمدرضا برای اینکار معرفی و به انگلستان اعزام شدم شاید بهترین
استقبال را در این دوره نمودند و بیشتر کاملترین آموزش را در این دوره دادند و آموزش
دو دوره بعد جنبه وقت گذرانی داشت. میرسیم به دوره دوم در این دوره آن شخص
با حضور رئیس MI6 سابق در ایران پیشنهاد همکاری مستقیم و بدون اطلاع محمدرضا را داد
این اولین بار در عمرم بود که چنین مطلبی را شنیده بودم و به فاصله جواب دادم که اطلاع ندادن
به محمدرضا را که باید از پیشنهادتان حذف کنید که موضوع بحث را عوض کردند و به بازدید
از دانشگاه کمبریج منتهی شد. اما اینکه نسبت من بدبین شده بودند تصور نمی‌کنم
زیرا آنها خودشان بهتر از همه میدانستند که با هیچ سفارت و با هیچ فرد خارجی
هیچگونه تماسی در تمام دوران زندگی خود نداشته‌ام شاید همین برای آنها ارزش داشته و سبب
برگزاری من از مشاغل نشدند. اینکه مرا از ساواک به بازرسی فرستادند موضوعش
این بود که مقدم و من مخل روش خشن نصیری بوده‌ام و مسلماً با توجه به محمدرضا
کار خود را انجام دادند بجای مقدم اثابتی را گذاردند و بجای من معتضد را و هر دو از مرئوسان
بدون چون و چرای نصیری بوده‌اند حال اگر بخواهید اثرات رفتن من و مقدم که در یک روز
انجام شد یعنی ۲۰ فروردین سال ۱۳۵۰ به نینیه کافی است به عملیات ساواک
از این تاریخ ببعد در خانه‌ها و حتی خیابانها و تعداد زندانیان بقول خود سیاسی
توجه شود. ساواک شدت عمل را هزار برابر کرد و حتی جوانان و دختران را در خیابانها
و کوچه‌ها دنبال میکرد و از بین میبرد. پس رفتن من و مقدم که در خفا خواسته محمدرضا بنابر

بازجویی فردوست: شاپور ریپورتر و MI - 6

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

تاریخ .....
صفحه (۱۷۲) از ..... صفحه

تباله ۲

[illegible]

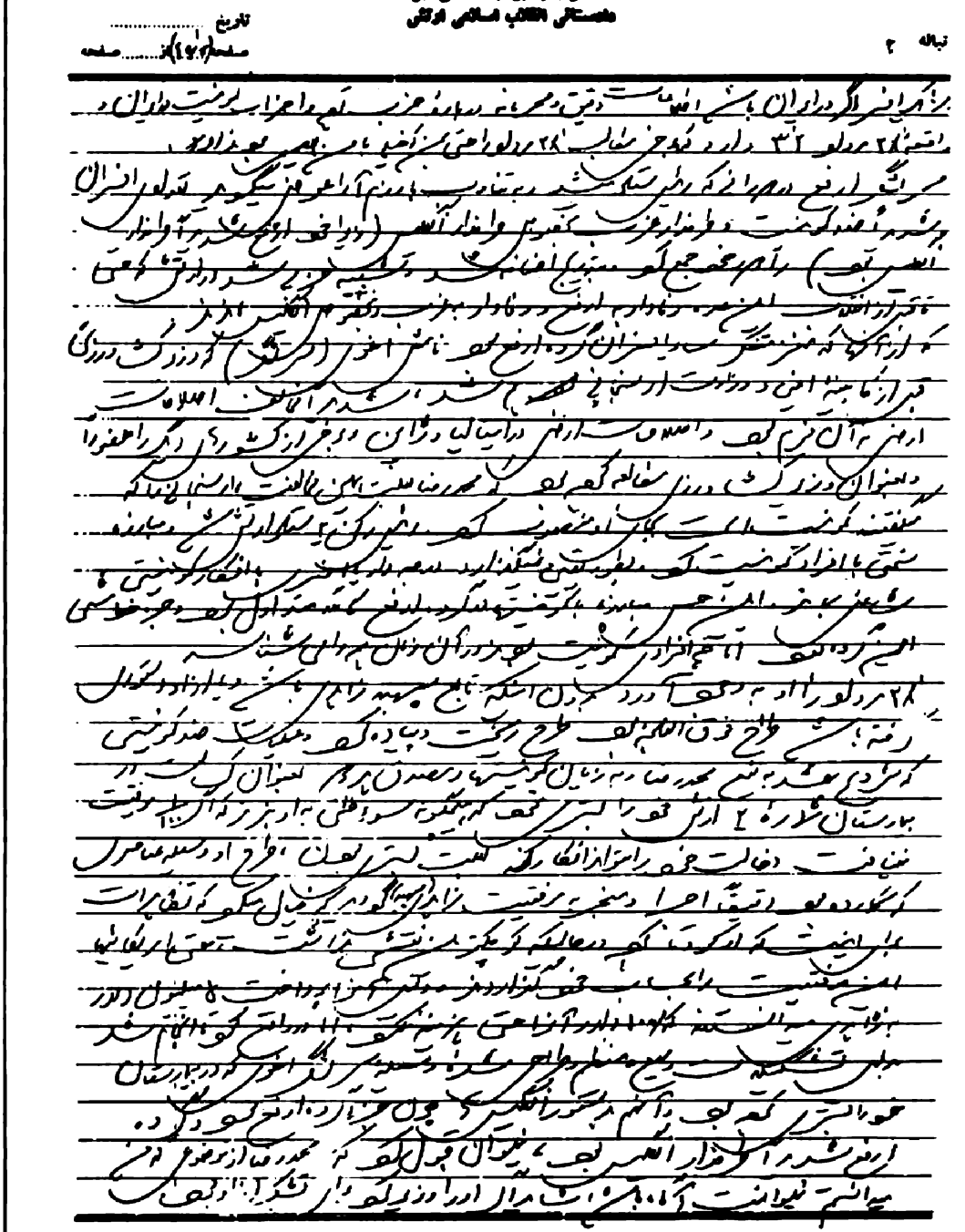

بازجویی فردوست: کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و نقش سرلشکر محمدحسن اخوی

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

شماره
پیوست
صفحه

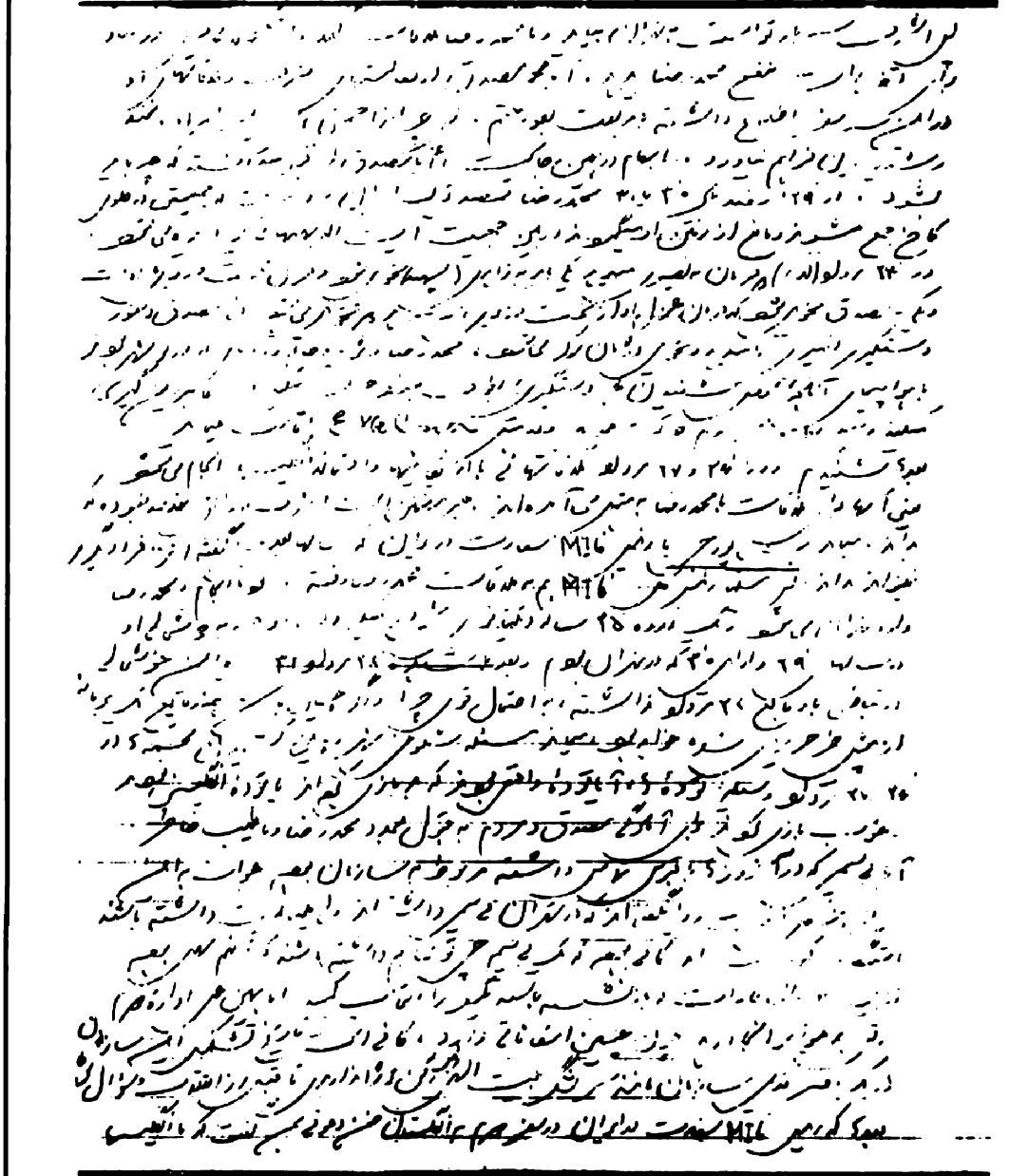

بازجویی فردوست: کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و نقش MI-6

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

تاریخ
صفحه ۱/۲۹ از صفحه



بازجویی فردوست: MI - 6، شاپور ریپورتر و «سازمان بی‌سیم»

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

تاریخ
صفحه ۲۹ از ... صفحه

بنام

[illegible]

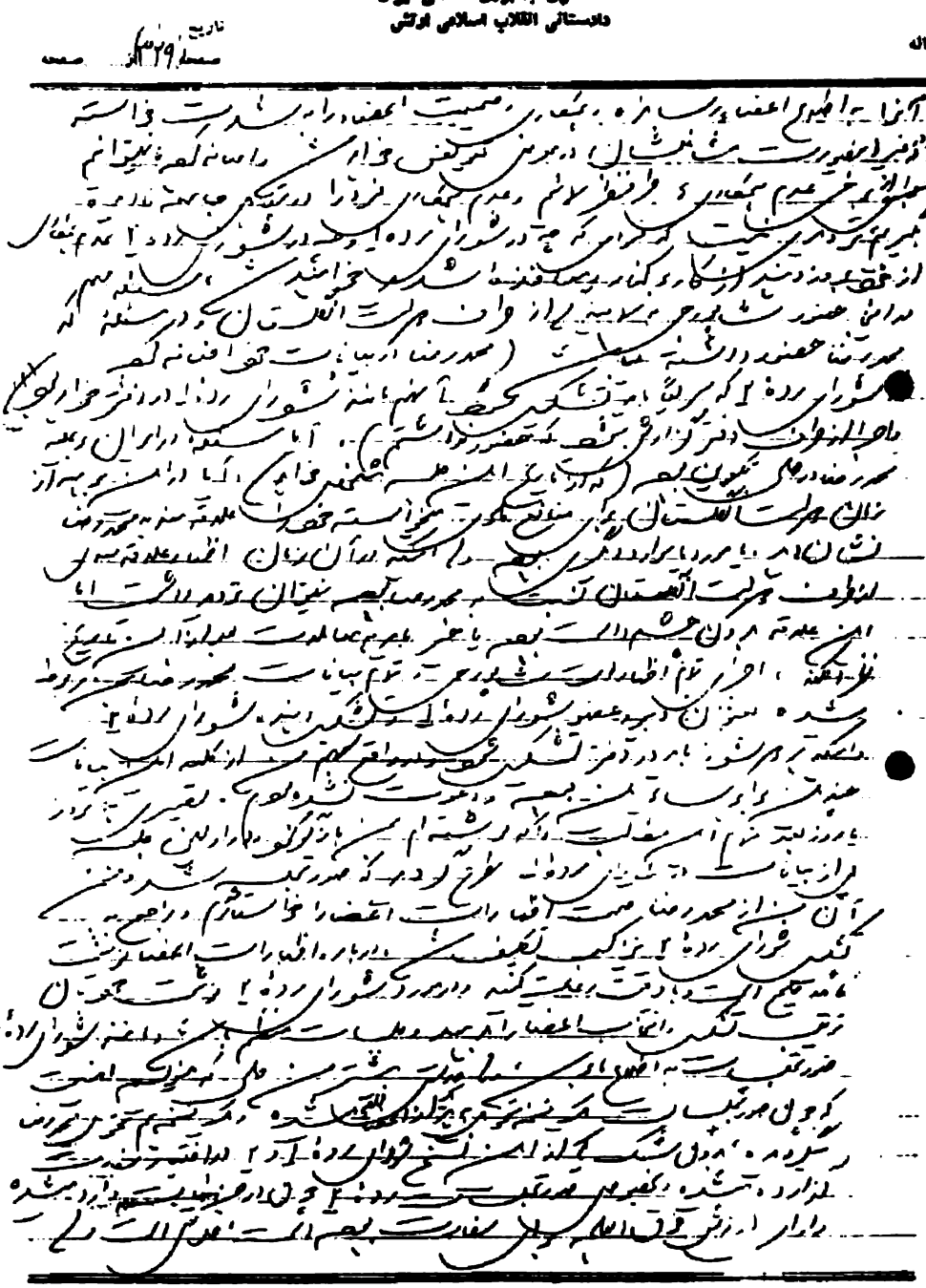

بازجویی فردوست: جلسه مهم محمدرضا پهلوی و شاپور ریپورتر با مسئولین نظامی و انتظامی و اطلاعاتی

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

بازجویی فردوست: مأموریت در ساواک

بسمه تعالی صفحه (۵۷۶)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

اداره کل چهارم (حفاظت): سه وظیفه داشت: ۱- حفاظت پرسنل
۲- حفاظت اماکن ۳- حفاظت اسناد

قبل از بحث در باره این وظایف موضوعی که تا حدی هم مربوط است با شکل
اساسی خود ساواک بوده است. ستاد مرکزی ساواک و ساواکهای استانی و شهرستانی
(بهمینگیهای خارج از کشور) علنی بوده‌اند یعنی ساختمانهای ساواک در سطح کشور
شناخته شده بود. پرسنل ساواک هر یک بر حسب مقام خود وسیله تعداد کافی
اشخاص شناخته شده بودند و بر چه مقامشان بالاتر بود بیشتر شناخته شده بودند
مامورین که کارمند استخدامی ساواک اصلاً نبودند و فقط طبق اصول روابط عمومیت در پولهای
مورد نظر شناسائی و بررسی و انتخاب بعزم مامور میشدند و سپس آموزش داده و توجیه میشدند اینها هم
که لیبانیت مخفی مانند برای تظاهر بقدرت اکثراً خود را به نزدیکان خود معرفی میکردند که
چه ماموریتی از طرف ساواک دارند. حال چرا ساواک علنی شد. ساواک در سال
۱۳۳۵ تاسیس گردید وسیله مستشاران امریکائی و ترکیبی درست کردند از
CIA و FBI امریکا. در امریکا CIA تا حدی علنی است و FBI خیلی
بیشتر علنی عمل میکند. برخلاف سیستم انگلیسی که کلیه سازمانهای آن مانند:
M16 (اطلاعات و عملیات خارج از کشور) M15 (اطلاعات و عملیات درون کشور)
Special Branch Intelligence Service همگی کاملاً مخفی عمل میکنند
و حتی نام آنها را خود انگلیسها نشنیده‌اند مگر بعد. شغل در یکی از این سازمانها

بازجویی فردوست: ساختار ساواک

بسمه تعالی

صفحه (۵۷۷)

نام خانوادگی	تاریخ	
	روز / / ۱۳۶	

نه سی کار آنها را میدانند نه پرسش آنرا میشناسند چه کار آنها را مردم انگلیس میدانند
از آنها نمیتوانند از سازمانی که موجودیت آنرا نمیدانند راضی یا ناراضی باشند، مستشاران
ارتش ساواک را آن چیزی درست کردند که به کشور خودشان بود یعنی
ساواک را علنی درست کردند مردم اماکن آنرا شناختند، پرسش آنرا شناختند، کارهای
آنها هم که بخوبی میدانستند حتی در بروز بیوه اعمالشان با اجازه ساواک درج
میگردید لذا مردم بدون خود بخوبی میشناختند و سبب اکثر نارضایتی های
مردم آنرا شناختند، پرسش هم از مقام خود سوء استفاده از برنامه خود و موج نارضایتی
میافزود لذا بتدریج منفور گشت و راه جز انحلال نداشت تا ترتیب سری
عملی شروع گردد مثلاً در اروپا سازمان اصلی CIA و FBI شناخته شده است
معایب آن شناخته شده است و FBI که در درون کشورهای مینماید در پراسپانی
تشکیلاتی دارد با تابلو هر فردی میتواند مراجعه کند و رئیس یا کارمندان آن ملاقات کند
اطلاعات خود را بدهد و رئیس و کارمندان را خوش مشرب و خوش برخورد تعیین میکنند
تا برخوردشان با مراجعه کننده مطلوب باشد و از همین راه علنی به بسیاری
اطلاعات سری دست مییابند و دنبال میکنند، چوب همین را در ایران
پیاده کردند اما در اینجا شد که وسیله سوء استفاده از برنامه در کلیه موارد و ها
در بسیاری از موارد در زمان تیمور بختیار و نصیری که بدترین آنزمانش را ساواک داد
و در یک کشور دیکتاتوری با چنین روسائی ساواک علنی غوغا میکند که کرد

بسمه تعالی

صفحه ۱۲۲

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

که اخلاق در دفتر برای آن تخصیص داده شده بود، سازمان لازم از قبیل میز، صندلی و صندوق آهنی با فتر و میز آنچه خودشان خواسته بودند آماده شد، عشقی بعنوان مسئول اداره امنیت سازمان تحت فرمان ایشان از طرف سازمان به دکتر معین فاطمی معرفی شد و مسئولیت اداره کننده آنرا که عبارت از اداره پنجم و بعدها بنام آنقلیس معروف شد به آقای فرد آنقلیس هم در جلسات ستاد مرکزی شرکت میکرد و دکتر با دفتر اختصاصی تحت فرمان او بود همکاری سازمان بعهده آقای هلمز رئیس ستاد مرکزی اداره میکرد و هم در جلسات ستاد مرکزی و فرد آنقلیس بعهده سرهنگ خیابانی و سرهنگ نخعی گذاشته شد از آنجا که قرار بود اسرار امریکا که در قفسه‌های سازمان سریه انجام گرفته فرد آنقلیس و سرهنگ نخعی تحت قفل و کلید مسئول برداشت آن بودند و بازنشسته شده است و خاطرنشان کرد که در کلیه جلسات ستاد شرکت نمایم و در پنج جلسه شرکت نمودم و در جلسات مزبور عشقی بود و از طرف سازمان سرهنگ نخعی و سرهنگ بوذری و سرهنگ مقدم و از طرف آنقلیس و فرد آنقلیس شرکت داشتند، جلسات روزهای دوشنبه و پنجشنبه بود و دکتر مصدق در جلسات شرکت نمیکرد و در این جلسات عشقی بوذری و دکتر

برگ بازجوئی

صفحه (۶۷۹)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

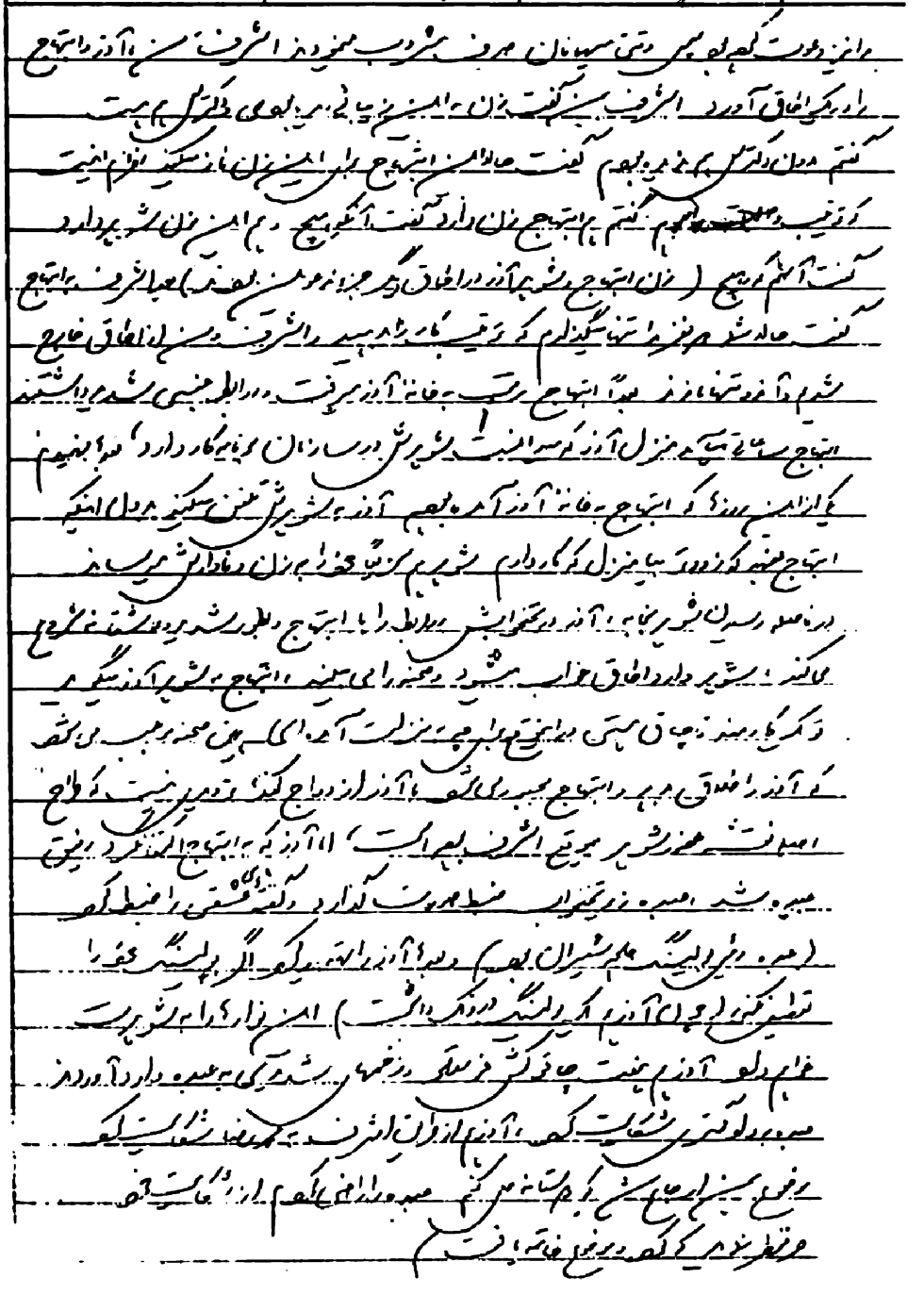

برگ بازجوئی

صفحه (۵۸۵)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

بسمه تعالی صفحه (۴۹۱)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

[illegible] که [illegible] شده بود [illegible] سئوال [illegible] ماه [illegible] کنم
اما با این [illegible] که [illegible] صحیح [illegible] سئوال [illegible] خطا [illegible] کنم برای
[illegible] که [illegible] سئوال [illegible] چه [illegible] خطائی [illegible] کنم [illegible] جز [illegible] این [illegible] که [illegible] از [illegible] آنرا
از طرف [illegible] که [illegible] تأثیر [illegible] بدانم [illegible] دون [illegible] شک [illegible] برای [illegible] این [illegible] است [illegible] که [illegible] بعد
[illegible] سعی [illegible] از [illegible] شرش [illegible] راحت [illegible] شم [illegible] چون [illegible] از [illegible] افرادی [illegible] از [illegible] هیچ [illegible] چیز [illegible] نمی‌ترسد [illegible] که [illegible] نمی‌تواند [illegible] از
[illegible] این [illegible] است [illegible] که [illegible] بعد [illegible] از [illegible] چند [illegible] روز [illegible] از [illegible] راحت [illegible] شدم [illegible] و [illegible] [illegible] این [illegible] که [illegible] از [illegible] او [illegible] نمی‌ترسم
[illegible] [illegible] [illegible] [

بسمه تعالی صفحه (۴۹۲)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

۸ - حال با تعداد دلایلی برای ماندن و مهمتر از همه یک دلیلی که کوچکترین احساس خطری برای
خود از طرف رژیم بعدی نمیکردم دیگر دلیلی برای رفتن نمیدیدم خاصه اینکه مهم هم شده بودم
از نظر اینکه من مطمئن بودم رژیم تغییر خواهد کرد روی روال و سایرین یا نمیدانستند
یا مطمئن نبودند یا مطمئن بودند و میخواستند نظر مرا هم بدانند من شده بودم طرف مشورت
مقامات و جواب قاطع هم میدادم ، یکی از دلایلی برای شما که احساس خطر نمیکردم
این بود که در تمام مدت ۴۷ روز حکومت بختیار صبحها طبق معمول در بازرسی بودم
بعد از ظهرها به دفتر میرفتم و شبها هم به کلوپ ایران جوان میرفتم یعنی در برنامه کارم کوچکترین
تغییر حاصل نشده تعداد دوستان کلوپ بتدریج کم شدند و بیکی و دو نفر رسید و ما برای من
چه تفاوت میکرد بهر حال یکنفر که بود با او صحبت کنم اکثراً تلویزیون هم تماشا میکردم
ولو هیچ فردی هم نمیآمد با پرشفیعی مدیر و چیزی بیشخدمت صحبت میکردم و وقت
روزانه خود را این چنین میگذراندم دوست ندارم بیکار باشم مشغولیات
هر چه باشد دوست میدارم روزهای جمعه و تعطیل هم به هتل هایت میرفتم و در دوران
شریف امامی که هوا مطلوب بود به دریا میرفتم و یا دیگر در دوران بختیار
راهها برفی شده بود و اصولاً خود هتل و دریا بعلت تعطیل قمارخانه تعطیل کرده بود
و ما برای خوب به وعده اسلامی نیا میرفتم و قایق رانی میکردم عیب کار در اینست
که مرا سیاستمدار طراز اول میدانید که در هر زمان برای خود طرحی میریزم پس
در این ۴۷ روز هم طرحی داشتم که نمیخواهم بشما بگویم نه چنین نیست

بسمه تعالی صفحه (۴۹۲)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

من کارکنان را دوست دارم خاصه اینکه اگر کار در تخصص من باشد، ریاست و درجه و مقام اینها
برای من مطرح نیست. با کارکنان زیاد و اصول و با دقت اینها خودش می‌آید. روز تعطیل هم
چند ساعت به دفتر می‌رفتم و بهر حال برای دو ساعت کار برایم ایجاد می‌کردند. شغل دنبال کار
کردن من خودش می‌آید. خیلی‌ها هستند که دوست دارند. بیش از روزی شش ساعت کار
نکنند. من روزی ۱۲ ساعت کار می‌کردم. خیلی‌ها دوست دارند روز تعطیل کار نکنند و
بخارج از تهران بروند. من روز تعطیل هم تا ساعت ۱۲ کار می‌کردم. خیلی‌ها دوست دارند
در سال حتماً از یک ماه مرخصی استفاده کنند. من از سال ۱۳۱۷ که افسر شدم یک روز هم مرخصی
نگرفتم. خیلی‌ها دوست دارند آن یک ماه مرخصی را (اگر وضع مالی خوبی داشته باشند) به اروپا بروند.
من اگر می‌رفتم سه روز تعطیل عید بود که دو روز هم به آن اضافه شد و ۵ روز شد. روز ششم
مداوا بودم و بعد هم سه چهار سال اخیر عید را هم در تهران ماندم. این کار موفقیت می‌آورد.
من نه درجه خواستم نه نشان خواستم نه شغل خواستم همه را دادند. اگر مطمئن نیستند
از برخی افسران نزدیک من سؤال کنید. اما همان کار زیاد با اصول و با دقت و وابسته
و صد البته همراه با پشتیبانی محمدرضا برایم شغل، درجه و نشان آورد. هر فردی
پیش نمی‌آید که مهم باشد. من با کار و پشتیبانی محمدرضا مهم شدم. به فعالیت‌های بی‌منطق
هم دست نمی‌زنم. حساب می‌کنم و تازه اگر کاری هم بکنم باید در حدود قبول ذات من
باشد. چون واقعاً هر فردی را برای کاری ساخته‌اند. کاری که از یک کیوتاچی برمی‌آید
از من برنمی‌آید. اگر بمن واگذار شود رای را انتخاب می‌کنم که بهمان هدف برسد بدون

برگ بازجوئی

صفحه (۱۵۱)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

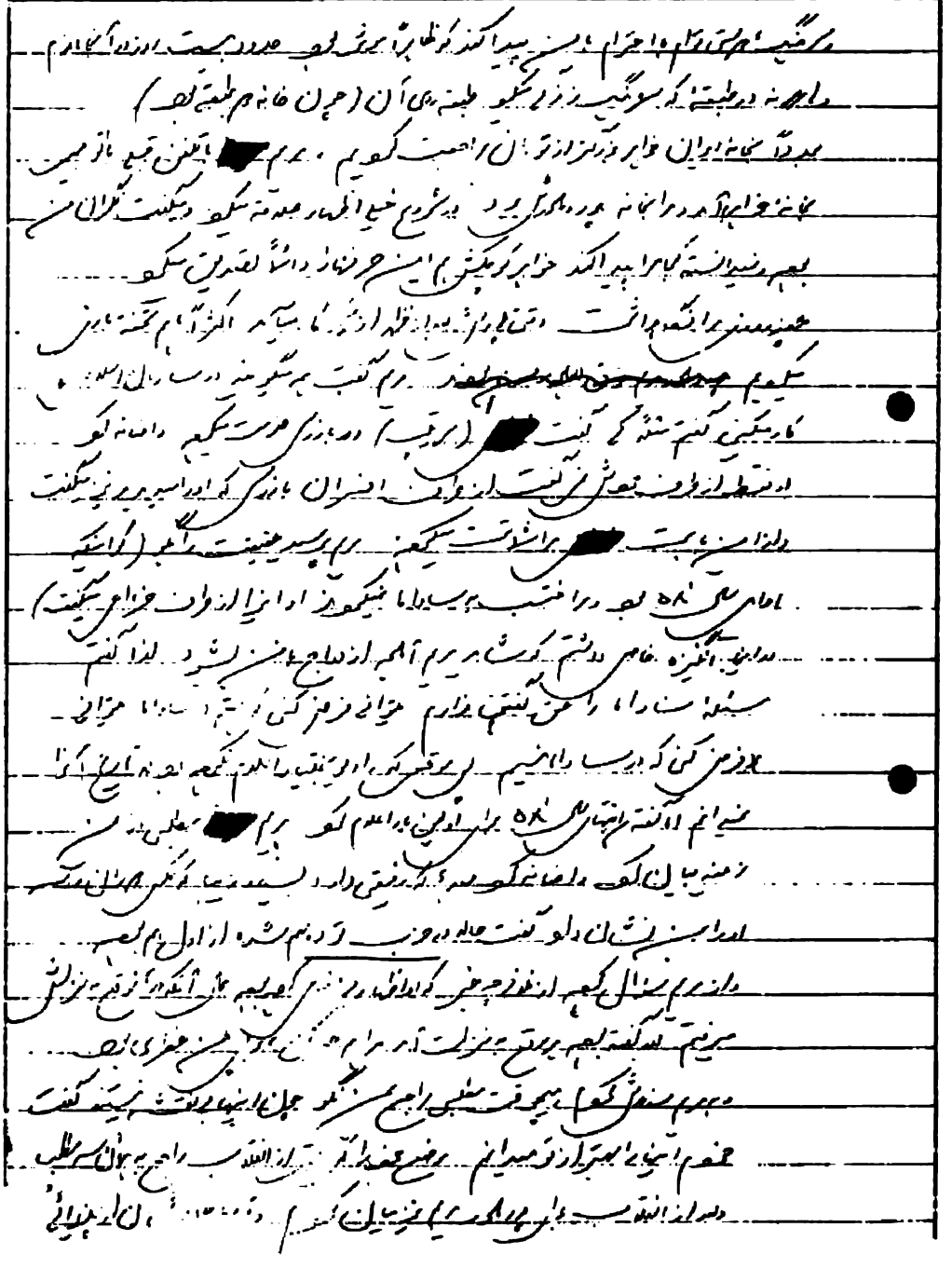

برگ بازجوئی

صفحه ۱ (۱۵۲)

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز / / ۱۳۶	

برگ بازجوئی

صفحه ~~۱۱۹~~

نام	نام خانوادگی	تاریخ	
		روز ، ، ۱۳۶	

همان سن بی آمد که جرم دستورات روزانه را تا سپیده دم آزادی ثبت و روزانه را اخذ نمایم
با اینکه هیچ وقت سابقه تماس با سیاسیون نداشتم و معرفی نکردم اشخاصی که
سپیده دم گفتند و آنها سپس بازداشت شدند که من خیلی از سیاسیون سابقه داشتم
و نزدیک تر میکردم چه تقدیر دارد که من سابقه داشتم و چه نداشتم بهرحال مرا
خیلی زیر فشار میگذارند و بهمین خاطر اکیداً سفارش کردند که هیچوقت جواب را مستقیماً نگویند
و نمیدانم و نمیتوانم سر از کار درآورم و در اواخر هم اشتباه میکردم و جواب منفی
میدادم که فوراً شلاق طرف قبول میشد، و آن بسیار بالا هم بالای سرم ایستاده و مرا
تهدید به کشتن و دیم او مانند دنبال خیاطخانه و آرشاد فحش میداد و من سرم را
نمیتوانستم بلند کنم او را ببینم که به او دشنام ندهم بعد از ۱۵ روز یکبار طبقه ای
که در آن بودم نظافت میکردند و از اخبار و اوضاع بیخبر و گرسنگی میکشیدم
در اواخر سن بعد از خوشحالی شب عوام نمیبرد که او مرتب شده نام سن را صدا میزند
چه تقاضا دارد چه گفتنی دارد و تعریف برای معرفی تلاک صاحبه محمد رضا
که او را در مصاحبه تلویزیونی در کنار خانواده بعد آنهم با آن لذت نشان بعد او را به سیستم
امنیتی گفت که محمد رضا از اول صحبت یکجور خوشش نمیآمد و میگوید در مصاحبه تلویزیونی
که با صاحبه را انگلیس را اجرا میکرد گفته بود چرا میگوید ما ایرانیها گریه
در کتابهایم که تربیت اسلامی داشته بعد نوشته بعد نوشته ها را خوانده
و اینکه در طول کتاب نامی از سن نبرده و من زدم مخصوصاً اسمی نبرده چون
بعد به نقد ها و عنوان خواهد بود و سپس نوشته بود سپس از شرف ایرانیان
که او را آزاده شریف مصاحبه کننده بعد نزدیک قسم دادم مرا مسئول ندهد
سرخ کند بعد دوباره گرفتند سر تا پایم خوشحال شدند که مرا یکی دو روز
به مدرسه میبرند که بعد که پس فردا نه را تا گفته بعد اعمال بایم
و نیز تمدید خیاطخانه در اوین را مجدداً اوین گفته بودم بر سن نسبت داده

منتخب از خاطرات مرحوم اردشیر جی به انگلیسی و گجراتی فارسی
ترجمه شده است

طهران - نوامبر ۱۹۳۱

وصیت نامه خود خواسته‌ام که این قسمت از خاطراتم لااقل سی و پنج سال پس از مرگم در اختیار فرزندم پدرجی گذاشته شود و اگر در قید حیات نباشد در اختیار هیئت امنای «پارسی پانچایت» در بمبئی قرار گیرد و در انتشار آن اقدام نماید. این گذشت زمان را از این جهت قید میکنم که تا آن وقت شخصی را که درباره‌اش این مشاهدات را بنگارم جای پر افتخار خود را در تاریخ کشورش و در زمره دوران تاریخ احراز کرده است اعم از اینکه در قید حیات باشد یا از جهان چشم فروبسته باشد. شاید هرکس مانند من او را آنچنانکه هست نشناسد و تا این اندازه با او مأنوس و محشور باشد بدون اینکه نزدیکان او و نه کسان من از این قرابت آگاه باشند. در طی شانزده سال گذشته من شاهد و ناظر مردی بوده‌ام که در سایه شخص و شخصیت بارز خود سیر تاریخ کشورش را تغییر داد. از این پس نسلهای ایرانی که وارث مملکتی مستقل و آزاد و متمایز از یک قطعه خاک جغرافیائی میگردند باید خود را مدیون رضا شاه پهلوی بدانند.

بیست و هفت سال داشتم که دوره پایان تحصیلات در انگلستان به زادگاه خود بمبئی بازگشتم. رشته تحصیلی من علوم و حقوق سیاسی و تاریخ شرق و تاریخ باستان بود. در فلسفه و السنه و تحقیق در فارسی و عربی نیز مطالعاتی داشتم. قرار بود که با سمت صاحبمنصب سیاسی در INDIAN POLITICAL SERVICE و وابسته بقرنایب السلطنه خدمت نمایم. پس از چند ماهی در این مقام من ابلاغ شد که از طرف نایب السلطنه به دربار شاهنشاهی ایران مأمور شوم و با استرداد نامه صادره از حکومت هند به دربار ایران در دوره سفارت انگلیس در طهران خدمت نمایم. ماموریت دیگر من این بود که نمایندگی پارسیان هند به امور همکیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کرده و در رفع ظلم و تحدیدهای گوناگونی که از قبل بر آنان تحمیل شده بود اقدام نمایم. خرید و منع خروج از خانه در روزهای باران که به آنان

ن میپردازم. من از این بیستاد استقبال کردم زیرا که ما بارها میان شده بودیم از قرنها
یران را در دین مقدس آزادی خود و مهد دولت میدانم و عشق ایران از فرائض دینی ماست
طائف دیگری این بود که نایب السلطنه و حکومت نهضت را از اوضاع ایران مطلع و آگاه نگاهدارم. . .
در پائیز سال ۱۸۹۳ بود که بسوی ایران حرکت کردم و در آنزمان تصور آنرا نمیکردم که بابستشای مدتی
به روسیه و فرنسای خارج سر ببرم بلکه قرار را در ایران خواهم گذرانید و در جریانات سیاسی اینکشور نه فقط
خود را ناظر بلکه فعالانه شرکت خواهم کرد. امروز پس از سپری شدن سی و هشت سال با
راحت میگویم که در تمام مراحل و منجمله نهضت مشروطیت و دوران استبدادی در مدرسه سیاسی
انجا که وظیفه داشتم در تحریک و تقویت روح ایرانیستی در ایرانیان کوشیدم. در این دوران
ایرانیان دوست شدم که هریک بسهم خود خادم ایران بودند مانند اتابک اعظم، ملک المکلم
جم الدوله، مؤید الدوله، سردار اسعد بختیاری، وثوق الدوله، مشیر الدوله، دکاء الملک، حکیم الملک
فرمانفرما، سپهسالار و شوکت ایرانیان. ولی آنچه مرا آزار میداد بیحالی و سستی
بیعلاقگی محض رژیم قاجاریه در قبال اوضاع و خواستهای ایران بود. دولت و سلطنتی و هیئت حاکمه
فکر خود را میگماشتند که بر ایران و ایرانیان حکومت میکردند و تنها چیزی که مورد علاقه و
توجهشان بود حفظ مقام برتر خود بهر قیمتی که شده و بهمین روحیه ضعیف به دو دولت روس و انگلیس
جازه میدادند که گاه مشترکاً و گاه جداگانه و بیشتر بنوبت یکدیگر حاکمیت ایران را
بمیچه قرار داده و بعمل در آورده و خود در تأمین مصالحشان محل نمیگذاشتند. بخاطرات میگویم که وضع نهضتان
در شهر و تمام عیار در سیاحت مرا از ایران دوره قاجاریه متحیر کرد. زیرا که تا مدتی انگلیس
ها از غریزه خود این اصل را تعلیم میگرفتند که با یک نسبت به مردم نهضتی حرکت و اداره
و در این حفظ رابطه و سیادت انگلستان کارهای اساسی انجام دهند که خواه ناخواه بسود
مردم تمام میشد و بهیچ ناظر مطلع و بغرض این مطلب را غیرقابل انکار میکرد. ولی تا مدتی انگلیس
ها ایرانیکه ایران جانب دولت روسیه شاه و حکومت نهضت انجام میگرفتند فقط در صدد مخالفت

گسترش نفوذ روسیه و سایر کشورهای اروپائی بمرزهای هند بودند. ایران بظاهر مستقل و آزاد
دولت و خواری مستعمره بودن را متحمل میشد بدون اینکه کسی نسبت به امور آن حس دلسوزی و
خدمت داشته باشد. بدیهی است که قدرت و نفوذ انگلستان مانع از این بود که سن پترزبورگ
قسمتهای بیشتری از خاک ایران را ببلعد ولی این بخاطر هند بود و نه ایران. دو دولت
مقتدر ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده و در منطقه "بیطرف" مدام درصدد غلبه بر
یکدیگر بودند.

در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و
نخستین دیدار ما فرسنگها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده "پیربازار" بین
بهشت و طالش صورت گرفت. رضاخان در یکی از اسکادریل های قزاق خدمت میکرد.
لشکر قزاق در آنزمان در خراسان و آذربایجان و مازندران و گیلان مستقر بوده و قزوین
بهشت و طالش و خوی و قره سو و تبریز از مراکز اصلی این نیرو بود که تحت فرمان افسران
می قرار داشت و وظیفه اش حفظ آرامش در منطقه نفوذ روس بطور کلی و حفظ سلطنت قاجاره بالاخص
اوضاع ناشی از جنگ بین الملل و گزارشات محرمانه که از تحولات داخلی روسیه به لندن
حل شده بود بر اهمیت نقل و انتقالات واحدهای قزاق در ایران میافزود زیرا این یگانه نیروی
مشکلی بود که هرگاه روسها اراده کنند میتوانست با همکاری افراد و صاحبمنصبان ایرانی کفه ترازوی
قدرت را بنفع روسیه تکان دهد. من اطلاع داشتم که هنگ قزاق روسی "آپشرون" که بالغ
یکهزار و دویست تن بود از زبده ترین سربازان تشکیل یافته بود و مأموریت احتمالی اش بمراتب
مهمتر از حفظ و یا اعاده نظم و آرامش بود. از مدتها قبل من جزئیات مربوط به کلیه
صاحبمنصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم
درباره رضاخان چکیده آنچه بمن داده شده بود در کلمات "بیباک، تودار،
مصمم" خلاصه شده و همچنین اضافه شده بود که افراد و صاحبمنصبان ایرانی از او حرف

شنوی دارند. قرار ملاقات گذاشته شده بود و در همان برخورد اول سیمای پرغرور و قامت
بند و قوی و سبیل چخماقی و چشمان نافذش مرا تحت تأثیر قرار داد. در ابتدا او مرا فرنگی
مرور میکرد زیرا قیافه‌ام بیشتر خارجی بود تا ایرانی و لباس فرنگی هم بتی داشتم. مدتی صحبت کردم تا
دهم بحرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن بود که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش
خانه در هست و میتواند روزی ناجی کشورش باشد. رضا خان سواد و تحصیلات اکادمیک نداشت
کشورش را میشناخت. ملاقاتهای بعدی من با رضا خان در نقاط مختلف و پس از تجاوز
یکسال بیشتر در قزوین و طهران صورت میگرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد
دوستی دو جانبه بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلم میکرد و بهر دو زبان بروانی
دشنام میداد!

بزبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش
تشریح میکردم. بویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند
برایش نقل کنم. اغلب تا دیرگاهان بصحبت من گوش میداد و برای رفع خستگی چای دم میکرد
که مینوشیدیم. حافظهٔ بسیار قوی و استعداد خارق العادهٔ جهت درک رئوس و لب مطالب
داشت و آنها را خوب بهم میپیوند و نتیجه‌گیری مینمود. سؤالاتش میرساند که به افق دورتری
مینگرد و مایل است که از اصول مملکتداری آگاه شود. هرچه بیشتر او را میدیدم و با
روحیه و مکنونات قلبی‌اش آشنا میشدم برایم روشنتر میشد که رضا خان مرد
سرنوشت است. حس شدید ایران پرستی توأم با استعداد خداداد و هیکل وقامتی
توانا و سیمای مردانه قابلیت و قدرتی باو میداد که بتواند کشورش را از نیستی و زوال
برهاند. حوادثی که منجر به قیام رضا خان شد متعلق بتاریخ است. فقط میگویم
که آنچه را هم که سید ضیاء الدین طباطبائی بعهده داشت بخوبی انجام داد و محرک بود هم خدمت
به ایران بود ولی شاید بیشتر در آنچه لازم و یا مطلوب بود تظاهر به همگامی با سیاست انگلیس میکرد

هرآن در خطر محو شدن بود. بلشویکها در مدرسه فاتح بودند و قوای انگلیس از خاک آنگشود به اخل ایران عقب نشینی کرده بود. تبلیغات انقلابی در ولایات شمال و بویژه گیلان به رهبری خطرناکی رخنه کرده بود. صاحبمنصبان روس قزاق در ایران که روس سفید و طرفدار رژیم تزاری بودند رفته رفته دودل شده و بالطبع آماده همکاری با انقلابیون بلشویکی و گرفتن قدرت بنفع روسیه بودند. در پایتخت لاابالی مهذب محفل مخفی بلشویکی مشغول فعالیت بوده و سالها رخوت و فساد ایران را بقدرت فزاینده مستعدی جهت کشت دانه های انقلاب در آورده بود. بعجب آنکه احمدشاه ضمیراً مخالف طرح ژنرال یکیشف انگلیس که بوفش پایان دادن به استقلال عمل لشگر قزاق بود بود. کلنل استاروسلسکی زمانه دیزدی قزاق شاه تلقین کرده بود که طرح نه کودتای کشور و کنیه روسیه را متوجه شخص احمدشاه خواهد کرد و این جوان نسبت بعنصر مرعوب فرانسه قزاق که ضمنا ضامن جانش هم بشمار میرفت شده بود. یکباره با اتفاق صمام الدوله نزد شاه رفتم و خواستار تشکیل قزاق را تنها کرشدم و گفتم که شاه این بود که روس و انگلیس با لافره با هم کنار خواهند آمد و او نمیخواهد سپر بلا شود. رضاخان بمن گفت که اکثر افسران روس قزاق مستعد همکاری با رژیم جدید کشورشان هستند و با توجه به فعالیت های مخفی و تبلیغات انقلابی هر روز خطر بالقوه شدن ولایات شمال و تهران نزدیکتر میشد. حق دارد. اقامت خود در پاریس هم شاه با استاروسلسکی مکاتبه محرمانه داشت. پس از مراجعت به ایران شاه همچنان بی اراده و دودل بود و بالطبع خواهان ادامه موجودیت مستقل نیروهای قزاق و نمیخواست قبول کند که این نیرو تغییر ماهیت داده و بسرعت تحلیل و وفادار به روسیه انقلابی میشد.

در اواسط ماه مه ۱۹۲۰ آخرین اطلاعاتی انگلیس از گیلان گزارش داد که قوای بلشویک میرزا کوچک خان رهبر نهضت "جنگل" تحت وزیر

بهبودی شد روی گیلان گردد و پس کنیه انقلابی سراسر ایران چنه "جمهوری" دیگر اعلام نماید.
جریان به احمد شاه گزارش شد و تعیین ایران نگرانی و ترس شدید. فائقه اماده بود که
خدمتی بدهد و تنها هدف فوری و حیاتی دعائی این سلطان قاجار این بود که مبادا که کودتا
پدیده سفیر انگلیس را خارج کرد و وحدت خزانه مخلص و در نتیجه ایران باد پرداخت نماید
انقلابیون نقشه داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا دمانه ایران
و گیلان و قبائل کردستان و ترکمن منتقل شود و نمایندگان نیروی قدرت را بدست گیرند. جمهوری
سرخ و پیمان برادری و دموکراتیا در تبریز در تشریف و توزیع بود. در خلال این احوال قرارداد
۱۹۱۹ مصوب و بلا اجرا مانده بود و مجلس وجود نداشت که آنرا تصویب و یا رد نماید. وثوق الدوله
برای خود را به مشیر الدوله سپرده و شاه طماع هم علاوه بر تعهدی محرمانه خود از انگلیس
که بیش از بیست هزار تومان بالغ میشد سعی میکرد. عواید گمرکی را برای خود تامین کند.
نماینده وزارت خارجه بریتانیا متعقد بود که کابینه مشیر الدوله سپهر و موثق باید قبل از
حل کنفرانس صلح پاریس تشکیل شود و گزارش داد این بود که خانه ایران را تمیز کنند و برای
صلح آماده شود. ۱۹۱۹ هم فائقه ارزش و هرچه زودتر باید بتوان پیروزی برای ایران
باطل و لغو شود. فرصت دیگر یا ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران تحت سوال
و خرد بود و این تدبیر اتخاذ شد که بنام همکاری نزدیک در مقابل خطر بلشویک و انقلابیون
تحت فرمان انگلیس و قزاق با یکدیگر وحدت عمل شوند. این طرح ژنرال IRONSIDE
بود که طبق از اتمام ناگهانی و قاطع لشکر قزاق بود و سوا گردد. در طی ملاقاتی در منزل
ارباب جمشید در طهران رضا خان من توضیح داد که افسران روس قزاق در حال جلب بحکام
حزب و قزاقهای ایرانی هستند که موقع مناسب و به بهانه حفظ نظامیت از جان شاه
پایتخت را در تسلط کامل خود در آورند و کابینه را تشکیل کنند. احمد شاه هیچ وجه

حاضر نبود که بر علیه فرمانده روس قزاق عملی انجام دهد و شاید یکی از دلائل اصلی این بود که کلنل استاروسلسکی مبالغ قابل ملاحظه از بودجه قزاق را برداشته و به شاه رسانده میداد و این جریان بر مضادت انگلیس پوشیده نبود. در این مرحله به سفره وزارت جنگ در لندن و نایب السلطنه هند بیکاری نزدیک شد زنرال IRONSIDE و من آغاز گردید. من برای نظرات رضا خان در باره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به IRONSIDE معرفی کردم. IRONSIDE چون خصالی را در رضا خان میدید که من دیده بودم و بهمین دلیل این مرد اعتبار زیادی قائل بود. با تمام این زیاد کلنل فرمانده و افسران روس لشکر قزاق را ترک گفته و امور لشکر بدست فرمانده نیروی انگلیس در شمال ایران افتاده بود.

در پایان سال ۱۹۲۰ حکومت مشروطه ای به طهران پیشنهاد قرارداد را نمود که ظاهری بس فریبنده داشت و خط بطلان بر سرتاسر حکومت تزاری او ایران میکشید ولی باطنی مخصوصا دقیق بجانب بررسید این حق را میداد که در صورت احساس خطر تهدید از خاک ایران بتواند قوای نظامی بایران اعزام دارد. این قرارداد عاملی دلخوشی را به محفل سیاست ایران داده بود و مسلم بود که بهر صورت قزاق انگلیس هر چه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روسها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران بوجود بیاید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد. رئیس قزاق بارها سابقا آزمایش خود را داده بود و فقر ضعف و خیانتی نشان نداده بود. سال ۱۹۲۰ بپایان رسیده و در ژانویه ۱۹۲۱ بود که شاه نغمه مخربیت از ایران را ساز داد و استدلالش این بود که تخلیه ایران از قوای انگلیس فقط راه را برای تسلط بلشویکها و قتل او هموار میکند! من با اعتقاد کامل اظهار نظر کردم که رفتن شاه از ایران نه تنها واقعه ای بسیار ناگوار به آورد بلکه موهبتی است از سوی باری تعالی. در دیده من احمد شاه مترادف بود با بی شهامتی و حرص و طمع و

و فلسفه این طرح آن بود که بریتانیا و آمریکا توأماً بهتر خواهند توانست در مقابل
روسیه منافع بازرگانی خود را حفظ کنند. این طرح مسکوت ماند ولی روزی بمرحله
عمل در خواهد آمد و شامل علائق و مصالح سیاسی نیز خواهد شد و بسود ایران خواهد بود

شناسائی و دوستی با رضاشاه بزرگترین افتخار زندگی من است.
ایرانیان بدانند که رضاشاه عمر دوباره بایران داد و فرصتی را در اختیار
ایرانیان گذاشت که بخود آیند و بصورت مردی آزاد با تاریخ و فرهنگ
درخشان در عرصه گیتی عرض اندام کنند. این بر ایرانیان است که خود را مستحق
فرصتی سازند که رضاشاه بآنها داده است

اردشیر جی
نوامبر ۱۹۳۱

2

DESCRIPTION
SIGNALEMENT

Wife-Femme

Profession / Profession: Instructor of English

Place and date of birth / Lieu et date de naissance: Tehran February 26, 1921

Residence / Résidence: Tehran

Height / Taille: 5 ft. 9 in. ft. in.

Colour of eyes / Couleur des yeux: Brown

Colour of hair / Couleur des cheveux: Black

Special peculiarities / Signes particuliers: —

JANOELLED

CHILDREN - ENFANTS

Name / Nom	Date of birth / Date de naissance	Sex / Sexe

3

PHOTOGRAPH OF BEARER



(photo)

Shapour A. Rafat

گذرنامهٔ شاپور ریپورتر در سال ۱۳۲۵

VISAS

۳۹

۱۳۲۹/۱/۲۴ ابباشد

پ ی شاپور پسر اردیشرحی رپیسر

گذرنامه شماره ۳۰۰۳۹۷

۱۹۴۷/۳/۱ برای خروج از ایران

فرمهر

تهران نمره ۱۳۲۶/۱/۹

رئیس اداره اقامت

VISAS

NO. 792 ۷۹۲ الرقم

VU A LA LEGATION شوهد في القنصلية الملكية

ROYALE DE L'IRAK TEHERAN العراقية في طهران

LE ۲۶ آذار ۱۹۴۷ في الشهر

DU MOIS 26 MAR 1947 من الشهر

VALIDITE POUR UN SEUL مدة الاعتبار

VOYAGE EN TRANSIT: SANS ARRET فقط بدون توقف







LE CONSUL GENERAL القنصل العام

EXTENDED BY THE ISSUE OF PASSPORT

NO. 118806 DATED 10 August 19

WHICH IS ATTACHED HERETO.

اداره .....
شماره .....
تاریخ .....
پیوست .....

اداره کل انتشارات و رادیو

۱۸ـ آقای شاهپور جی : خبرنگار تایمز لندن از زرتشتیهای ایرانی است ولی در هندوستان بزرگ شده تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج انگلستان تمام کرده است زبان انگلیسی را بهتر از خود انگلیسی ها صحبت میکند مدتی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا بود و تبعه انگلیس است و با یک دوشیزه ارمنی ازدواج کرده خیلی مورد اعتماد و توجه سفارت انگلیس است و در حقیقت میتوان او را مشاور سفیر انگلیس دانست . اعلیحضرت همایونی بایشان توجه خاصی دارد و هر چند یکبار افتخار بازی تنیس با شاهنشاه را دارد و معلم زبان انگلیسی والاحضرت ثریا بود . دو سه سال است فعالیتهای بازرگانی دارد . جوان بسیار شریف با ادب و ساکتی است کم حرف میزند و از اینجهت بیشتر بخود انگلیسی ها شباهت دارد .

شاپور ریپورتر، خبرنگار تایمز لندن

تاریخ ۲۸ / ۲ / ۳
شماره ۱۴۴۳/۱

نخست وزیر

آقای شاپور اردشیر جی

کتاب " فرهنگ اصطلاحات فارسی بانگلیسی "
ملاحظه گردید این فرهنگ که حاصل کوشش وممارست جنابعالی است کمک شایانی به مترجمین ودانشجویان وعلاقه مندان بفراگرفتن زبان انگلیسی خواهد نمود مزید توفیق جنابعالی را در تالیف اینگونه کتب ارزنده وآموزنده خواستارم .

امیرعباس هویدا

پاسخ هویدا به اهداء کتاب «فرهنگ اصطلاحات فارسی ـ انگلیسی»، ۱۳۵۱/۲/۲۵. (زیر جمله آخر توسط هویدا یا شاپورجی خط کشیده شده. شاپورجی در حاشیه نوشته: «راستی چه به من پیشنهاد کرده است!! ـ ر [ریپورتر]».)

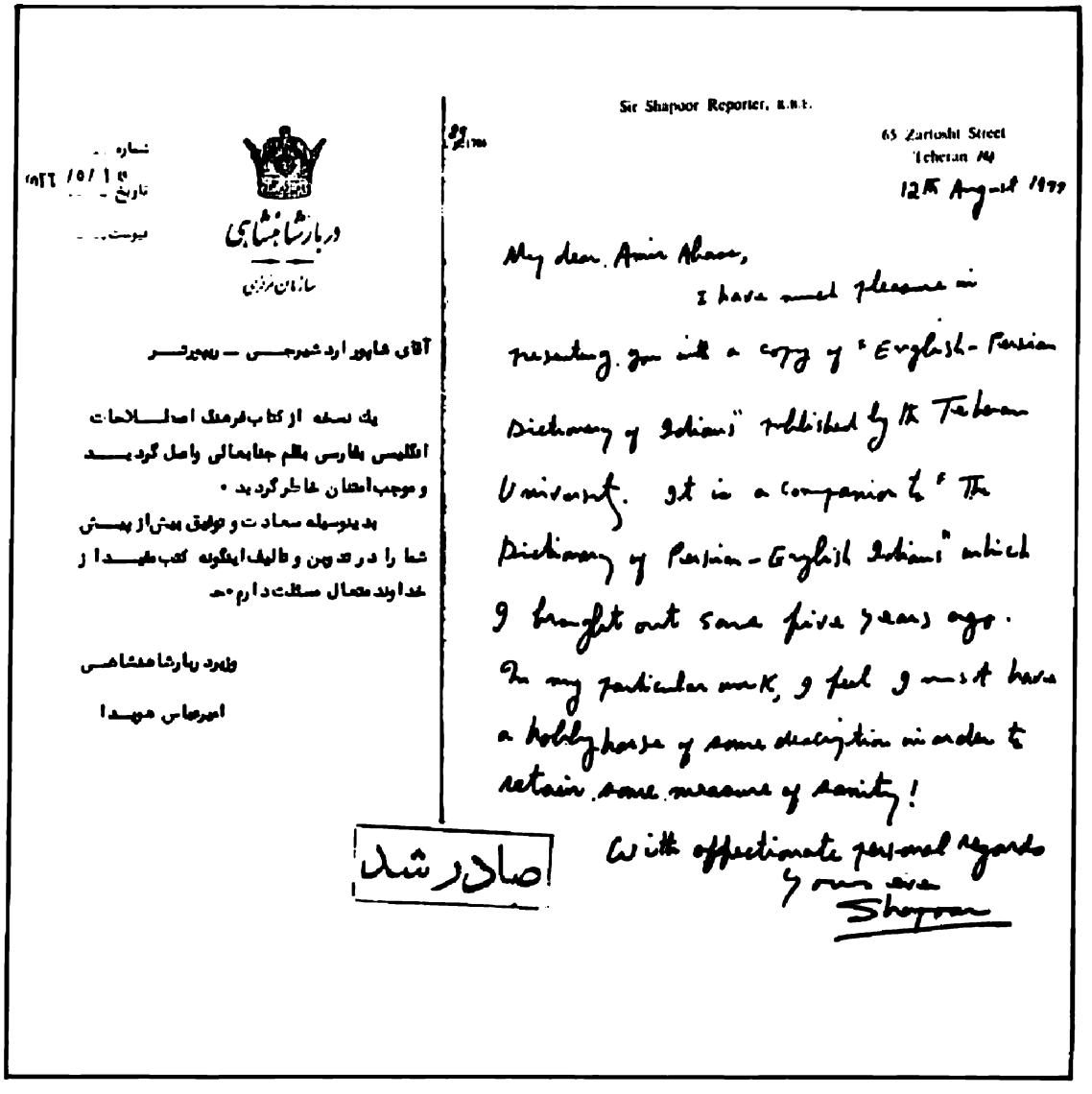

Sir Shapoor Reporter, K.B.E.

65 Zartoshi Street
Tehran Iran

12th August 1977

My dear Amir Abbas,

I have much pleasure in presenting you with a copy of "English-Persian Dictionary of Idioms" published by the Tehran University. It is a companion to "The Dictionary of Persian-English Idioms" which I brought out some five years ago. In my particular work, I feel I must have a hobby-horse of some description in order to retain some measure of sanity!

With affectionate personal regards
Yours ever
Shapoor

دربارشاهنشاهی
سازمان مرکزی

شماره ...
تاریخ ۱۹ / ۵ / ۱۳۵۶
پیوست ...

آقای شاپور ارد شیرجی — ریپورتر

یک نسخه از کتاب فرهنگ اصطلاحات انگلیسی بفارسی بقلم جنابعالی واصل گردید و موجب امتنان خاطر گردید.

بدینوسیله سعادت و توفیق بیش از پیش شما را در تدوین و تالیف اینگونه کتب مفید از خداوند متعال مسئلت دارم.

وابسته دربارشاهنشاهی

امیرعباس هویدا

صادر شد

نامه شاپور ریپورتر به هویدا و پاسخ وی

سِرشاپور ریپورتر، K.B.E. [شوالیه امپراتوری بریتانیا]

۱۲ اوت ۱۹۷۷ [۲۱ مرداد ۱۳۵۶]

امیرعباس عزیزم،

اهداء یك نسخه از کتاب «فرهنگ اصطلاحات انگلیسی ـ فارسی» چاپ دانشگاه تهران، به تو سبب خوشحالی بسیار من خواهد بود. این کتاب مکملی است بر «فرهنگ اصطلاحات فارسی ـ انگلیسی» که من حدود ۵ سال پیش منتشر کردم. در این کار بخصوص کار را تمام کرده ام. من باید یك دلمشغولی فریبنده داشته باشم تا بتوانم مقداری از عقلم را حفظ کنم!

با سلام‌های گرم

ارادتمند

شاپور

۴ ـ تاریخ گزارش ۱۸/۹/۵۰
۵ ـ پیوست
۶ ـ گیرندگان خبر

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: کلنل یاتسویچ رئیس سابق سیا در ایران

اطلاعاتی که در مورد نامبرده دارم بشرح زیر است .

۱ـ مدت زیادی است که با نامبرده آشنائی دارم و اکثرا در میهمانیها او را ملاقات مینمایم

۲ـ یکبار همسروی باتفاق خانم پاکروان در بندر پهلوی میهمان من بودند

۳ـ یاتسویچ که فرد فوق العاده زرنگی است با اکثر رجال کشور آشنائی دارد و این آشنائی باعث شده که شرکتهای صادرکننده آمریکائی ازوجود وی برای پیش برد مقاصد اقتصادی خود استفاده نمایند . از افرادی که با یاتسویچ دوستی زیادی دارند یا داشته اند عبارتند از . مرحوم حسنعلی منصور ـ جواد منصور ـ منوچهر ریاحی ـ مهندس اسکندر فیروز ـ مهندس نرسی فیروز ـ انصاری وزیر اقتصاد وعده ای دیگر .

۴ـ نامبرده فوق العاده خود خواه وازخود راضی است وبدین دلیل با استفاده ازاین حس میتوان مسائل مورد نظر را ازوی کسب نمود .

۵ـ نسبت بزن فوق العاده حساسیت وعلاقه دارد وازاین محرک وی نیزمیتوان براحتی برای وقوف بمسائل مورد نظر استفاده نمود .

۶ـ همسروی بسیارمعاشرتی وخونگرم است واکثرا در امورمختلف به همسرش کمک میکند .

نظریه منبع ـ بنظر بعید نمیرسد نامبرده در پوشش اقتصادی فعالیتهای اطلاعاتی نیزانجام دهد ودر امورسیا نیز مداخلاتی داشته باشد .

۱۳۰ـ۴۶

گراتیان یاتسویچ، مسئول «سیا» در ایران

۴ ـ تاریخ گزارش ۸/۸/۵۱

۵ ـ پیوست

۶ ـ گیرندگان خبر کرنل کرکی

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع آقای پاتسوویچ

عطف
پیرو

آقای شایگان مدیر کشتیرانی آریا آقای شیخ سعید قائم‌مقام شرکت دریائی کرسنت (در واشنگتن ـ نیویورک ـ کانادا ـ وکلنل پاتسوویچ شرکت وگرداننده کمپانی فوق را بمن معرفی واظهار داشت جهت حمل بار از امریکا بایران بالین شرکت قراردادی بطور مساوی منعقد نمایم واضافه نمود سرهنگ پاتسوویچ یک کارمند سیاسی در سفارت امریکا بوده ودوست نزدیک آقای اعلم وزیر دربار شاهنشاهی میباشد واین کمپانی یک شرکت مهم فرستنده محمولات در ممالک متحده وکانادا میباشد که با پاکستان بنگلادش و ـ تونس معاملات زیاد دارد .

هفته قبل ضمن ملاقات با ویلیام برومل راجع به پاتسوویچ سئوال نمودم برومل اظهار داشت که تا ۵ سال قبل وی مامور ـ سیا ـ بوده ولی دیگر نیست.

نظریه منبع.

۱ ـ بنظر من برومل راضی نیست که پاتسوویچ زیاد در ایران مشغول وگرفتار شود .

۲ ـ من قصد دارم که در مورد حمل محمولات دریائی با شرکت کرسنت قراردادی منعقد نمایم با بودن آقای پاتسوویچ در این شرکت چنانچه صلاح است مرا تنها ابلاغ فرمائید .

۳ ـ پس از عقد قرارداد امکان دارد با گماردن کامندانی اطراف کلنل پاتسوویچ اطلاعاتی از وضع وکار وی بدست آورد .

۱۳۰

گراتیان پاتسویچ، مسئول «سیا» در ایران



THE FOREIGN SERVICE
OF THE
UNITED STATES OF AMERICA

۲۰ فروردین ۱۳۴۲

سرکار سرهنگ مسعود حریری
ریاست محترم ساواک شیراز

این جانب مایل است از لطف و محبت سرکار و کارمندان مربوطه نسبت
به دوستدار و آقای رابرت کومر بین دیدار ما از شیراز در روزهای یکشنبه و دو
شنبه بار دیگر صمیمانه تشکر نمایم. ما در مورد ترتیب ملاقاتمان با نیمسلطان
میرهرام و ایرانا و همچنین در مورد ترتیب اقامت ما در شیراز که بهترین مجدی
انجام گرفت عمیقاً خود را نسبت به جنابعالی مدیون میدانیم و نیز در مورد
مذاکرات بسیار معالیکه در مورد مسائلی که علل اصلی اوضاع جاری فارس را
تشکیل میدهد با هم بعمل آوردیم و همچنین نسبت به راه حلهای بسیار
منطقی که جنابعالی چه در مورد تصمیماتیکه باید فعلاً و چه آنهائیکه باید
بعدها نسبت باین مسائل اتخاذ گردد ارائه نمودید خود را مدیون سرکار
میدانیم. ایده های جنابعالی ما را تحت نفوذ قرار داد و ما با بشاطمینان
بدهیم که منتهای کوشش را بعمل خواهیم آورد که این ایده ها را هر موقع که
باعث تامین کمکهای مورد لزوم بخصوص استان فارس شود ارائه دهیم.

امیدوارم یکی از اینروزها جنابعالی را در تهران ملاقات کنم. ضمناً
بهترین آرزوها و گرمترین سلامها را تقدیم مینمایم.

دوستدار

گرانیان م. یاتسویچ

مسافرت رابرت کومر، مقام عالیرتبه «سیا»، و یاتسویچ به فارس

الف
۲۰۱۳

مورخ ٤ شهریورماه ۳۶

گـــــــــــــــزارش

سیف‌الله رشیدیان به یکی از دوستان خود اظهار داشته که در آتیه نزدیکی وقایع تازه ای در ایران رخ خواهد داد و اعزام هندرسن معاون وزارتخارجه آمریکا وسفیرکبیرسابق آمریکا در ایران که زمینه تغییراتی را در رژیم ۳۲ در ایران فراهم نموده با این وقایع جدید بی ارتباط نیست وحتی ایـــن تحولات ممکن است مقارن تحولاتی در سوریه صورت گیرد .

رشیدیان اضافه نموده فشار محافل آمریکائی به اعلیحضرت همایون شاهنشاه افزایش یافته وصراحتاً در گفتارها ومذاکرات خود بارجال ومردم عادی به آن اشاره میکنند .

مشارالیه میگفت اعلیحضرت همایون شاهنشاه برای پرهیز از برخورد با مقامات آمریکائی وتوصیه هـــای آنها مدت ۱۵ روز باتفاق علیاحضرت ملکه ثریا بهلوی برای بازی اسکی روی آب که وسائل آن د ر نوشهر آماده شده تشریف فرما شده اند .

در محافل سیاسی آن قسمت از بیانات شاهنشاه در جشن فارغ التحصیلی دانشگاه جنت که فرمودند (اگر روزی برخلاف میل و انتظار پیش آمدی روی داد باید به نحو شایسته ای از میهن عزیز دفـــاع کنیم) به نگرانی مقامات عالیه کشور از سیاستهای خارجی تعبیر شده است .

منبع ــ موثق

ارزش خبر ــ تائید شده

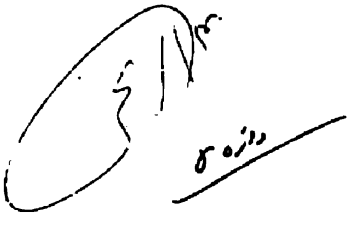

اظهارات سیف‌الله رشیدیان درباره روابط شاه و آمریکا در سال ۱۳۳۶

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: فعالیت‌های سیاسی — شماره: ۳-۳-۳۸۷۹

محل: تهران

عطف بشماره: — تاریخ حادثه: ۳۷/۹/۱

منبع خبر: مأمور ویژه — تاریخ وصول خبر: ۳۷/۹/۷

تقویم: ب - ۲ — تاریخ گزارش: ۳۷/۹/۸

فرهاد پورمدبر روزنامه آسیای دموکرات و رئیس چاپخانه مجلس شورایملی که از طرفداران آقای دکتر امینی میباشد میگفت آقای دکتر امینی بدوستان خود که در چند روز اخیر بملاقات ایشان رفته اند توصیه کرده که دوستان و طرفداران ایشان در وزارتخانه ها و موسسات دولتی عضویت حزب مردم را قبول و بنفع حزب مذکور فعالیت کنند.

فرهاد پور از قول دکتر امینی اظهار داشته وضع سیاسی ایران از نظر سیاست خارجی تثبیت است و تغییر و تحولی در اوضاع سیاسی ایران روی نخواهد داد زیرا دول غربی بعد از مطالعات دقیق باین نتیجه رسیده اند که هرگونه اقدامی بمنظور تضعیف اوضاع فعلی ایران بنفع شوروی‌ها تمام خواهد شد و روی این اصل فعلا هیچگونه نقشه و برنامه ای برای تغییر وضع سیاسی کشور در بین نیست.

گیرندگان: [illegible]

تعداد نسخه: [illegible]

۳۶-۱۲۸ ر ن

۲۲۵

۳۷/۱۰/۲۷

تحلیل امینی از تثبیت دولت اقبال

عطف بشماره ــــــــــــــــ

منبع خبر : مامور ویژه

تقویم : پ ــ ۲

تاریخ وصول خبر ــ ۴۰۱/۲/۷

تاریخ گزارش ۴۰۱/۲/۸

پیروگزارش قبلی درمورد انتشار روزنامه یومیه آتش بمدیریت (میراشرافی) بطوریکه موثقا کسب خبرگردیده است میراشرافی جهت تهیه کادر نویسندگی این روزنامه با خلیل ملکی هم رابطه گرفته واوهمعده ازهمفکران خود را با ومعرفی کرده است واصولا میراشرافی تصمیم دارد . که جهت مقابله ومعارضه با روزنامه کیهان واطلاعات رویه چپ روی پیش بگیرد وبدینطریق جائی برای روزنامه خود بازکند وقرار است که این روزنامه ازروزپانزدهم اردیبهشت مرتبا منتشر گردد وفعلا درمورد مسئولیت سردبیری آن میان صدرحاج سید جوادی و احمد شاملو رقابتی وجود دارد ولی ظاهرا بایستی شاملو این پست را برعهده بگیرد وازکسان دیگری که ازجمله دوستان خلیل ملکی با این روزنامه همکاری دارند میتوان (صفا) نام را اسم برد که جزء هیئت تحریریه آن میباشد ونیز (هوشنگ ستوده) هم جزء اعضای هیئت تحریریه بوده ولی بمناسبت مسافرتش بسیرجان فعلا جای نامبرده کسان دیگری کارخواهند کرد . ــــــــــ .

در اخبار روز ۹ /۲/ ۱۳۴۱ درج گردید

تعداد نسخه :

گیرندگان :

۳۶ــ۱۲۸/ن

توطئه‌های میراشرافی در زمان دولت امینی

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: اظهارات اسدالله رشیدیان [illegible]

شماره: ۳۱۲/ ۴۳۱۷

محل: تهران

تاریخ حادثه

عطف بشماره

تاریخ وصول خبر: ۴۰/۱۰/۳

منبع خبر: مامورویژه

تاریخ گزارش: ۴۰/۱۰/۴

تقویم: ب — ۲

اسدالله رشیدیان میگفت مبارزه‌ای که علیه دولت شروع شد و فعالیتی که افراد وابسته به بهمه‌علی در آمریکا شروع کرده اند به‌نتیجه‌رسید و مقامات آمریکائی دیگر حاضر نیستند برنامه کمکهای مالی خود را با این دولت ادامه دهند و عده‌هائیکه برای کمک مالی به دولت داده شده بود هیچیک عملی نخواهد گردید.

رشیدیان میگفت آمریکائیها مایلند بعد از آقای دکتر امینی دکتر جلال عبده به‌نخست‌وزیری برسد و روزیکه قصیه جانشینی دکتر امینی از لحاظ خارجی‌ها حل شود دولت سقوط خواهد کرد.

[illegible]

[illegible]

تعداد نسخه:

گیرندگان:

۳۶-۱۲۸/ن

به

شماره

تاریخ ۴۶/۱۲/۱۶

پیوست

از ... ۳۱۲

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

گزارش

درباره ... دکتر علی امینی نخست وزیر اسبق

محترما باستحضار میرساند .

درباره نامبرده بالا و اقدامات او از نظر سوء استفاده از موقعیت و مقام ، تضییع حقوق عمومی و ارتباط با بیگانگان تحقیقاتی بعمل آمده و اطلاعات مکتسبه در این زمینه تا بحال بشرح زیر میباشد .

۱ـ اطلاعاتیکه از نظر عمومی و جزائی قابل تعقیب است :

الف ـ پرونده موجود در وزارت اصلاحات ارضی در مورد اعمال نفوذ و سوء استفاده این شخص در به ثبت رساندن اراضی دولتی و فعل و انفعالات غیرقانونی در این زمینه که براساس شکایت سرتیپ بازنشسته محمود امینی برادر نامبرده بالا تشکیل شده و طبق مدارک بدست آمده سوء استفاده نامبرده محرز گردیده و پرونده امر هنوز در جریان رسیدگی است .

ب ـ دخالت همسر دکتر امینی در قرار دادن حسینعلی کیانی مقاطعه کار مجلس سنا که در مقابل آن قطعه زمینی در الهیه بچند برابر قیمت معمولی توسط خانم دکتر امینی در دفترخانه ۵۲ تهران بشماره ثبتی ۴۰۰۵۷ به کیانی فروخته شده و اضافه پرداخت نامبرده رشوه ای بوده که سانوی مذکور داده شده است .

ج ـ در زمان وزارت دکتر علی امینی در دارائی اداره قراردادهای وزارت مذکور به اشاره مشارالیه قراردادی با خانم عضدی خواهرزن دکتر امینی منعقد و طی آن وزارت دارائی ملتزم شده که روزانه بین ۷۰ تا ۸۰ تن شکر قرمز بکارخانه قند شاهرود (این کارخانه ملی است و خواهرزن دکتر

۴۶-۱۱۶

گزارش ساواک درباره امینی

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور

شماره
تاریخ
پیوست

خانم مشاهیر محمد در حضور در سفارت آمریکا کار میکرده و رابطه بین دکتر امینی و سفارت مزبور بوده است.

اطلاع دیگر حاکیست که علی مقتدر شفیعیها کارمند سفارت آمریکا در طبقه فوقانی مطب دکتر ایران اعلام واقع در خیابان شاه با علی وثوق برادر خانم دکتر امینی ملاقات و ارتباطاتی داشته و ارتباطات دکتر امینی با آمریکائیها از این طریق صورت میگرفته است.

اطلاع دیگری حاکیست که دکتر علی امینی با برادران کندی روابط نزدیکی دارد و همسرش نیز با ژاکلین کندی زوجه کندی فقید دوست است و دکتر امینی مجری نیات کندیها در ایران میباشد.

با توجه بسوابق خانوادگی دکتر امینی و اینکه پدرش در زمان حیات برای جلب و حفظ منافع مادی خود از توسل به بیگانگان با توجه بمقتضیات و شرایط روز امتناع نداشته قطعا پسرش نیز از این قانون کلی که برای حفظ منفعت شخصی از هر موقعیتی باید استفاده کرد مستثنی نبوده و نیست و در این زمینه نصرت اله اهورهوش و دکتر مصاحب و دکتر مهدی پیراسته کتب و جزواتی منتشر کرده اند که نماینده واقعیت نیات سوء استفاده گرانه خانواده مشارالیه میباشد و بعنوان اسناد مدللی میتواند دکتر امینی و اعوان و انصارش را بجامعه بشناساند.

تلاش بمنظور جمع آوری اطلاعات و مدارک بیشتر کماکان ادامه دارد و اطلاعات جدید در گزارش مجدد بعرض خواهد رسید. — پ

۴۶-۱۱۷

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع ـ فعالیتهای سیاسی

محل ..... تهران .....

عطف بشماره .....

منبع خبر : مامور ویژه

تقویم : ب ـ ۲

شماره ۹۰۰/ن
۳۰۰

تاریخ حادثه

تاریخ وصول خبر ۴۲/۱۰/۱۲

تاریخ گزارش ۴۲/۱۰/۱۲

خیلی محرمانه

اخیرا دارودسته سناتور علی دشتی ، سناتور سابق جمال امامی ، عبدالرحمن فرامرزی و ابراهیم خواجه نوری و طرفداران دیپلماسی انگلستان در ایران در محافل و مجالس پایتخت از حسنعلی منصور نماینده مجلس شورایملی تعریف و تجلیل نموده و از او بعنوان کاندیدای نخست وزیری جانبداری مینمایند .

شخص مطلعی که با اشخاص فوق دوستی و معاشرت دارد اظهار نظر مینماید بطور قطع انگلیسیها نسبت بزمامداری منصور در ایران علاقمند هستند و طرحهائی دارند که باید بنفع سیاست انگلستان بدست مشارالیه انجام گیرد . م.م

۱۰/۱۲

خیلی محرمانه

تعداد نسخه :

گیرندگان :

۳۶ـ۱۲۸/ن

انگلیسی‌ها و حسنعلی منصور

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع اظهارات سناتور تهرانی

محل ..... تهران

عطف بشماره

منبع خبر: معظمی

تقویم: ب ـ ۲

شماره ۱۲۱۱/ب

۳۰۰

تاریخ حادثه

تاریخ وصول خبر ۴۲/۱۱/۱۲

تاریخ گزارش ۴۲/۱۱/۱۳

خیلی محرمانه

سناتور سید جلال الدین تهرانی بیکی از دوستانش که روز جمعه گذشته (۴۲/۱۱/۱۱) بملاقاتش رفته بود اظهار داشته بد خالت خارجیها چقدر در امور کشور ما علنی شده . وزیر مختار سفارت امریکا که از مستاجرین حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین است و با او سروسری دارد علنا گفته است که من منصور را بنخست وزیری خواهم رساند همانطوریکه دکتر علی امینی را نخست وزیر کردم ۰م۰م

[illegible]

[illegible] ۲ [illegible] شماره ۱۲ [illegible] ۱۱ [illegible]

(۲)

۱۴/۱۱

خیلی محرمانه

تعداد نسخه

گیرندگان

۳۶-۱۲۸/ب

یاتسویچ (رئیس سیا در ایران) و حسنعلی منصور

خیلی محرمانه

اطلاعیه

بقرار اطلاع احمد اقبال عضو وزارت امور خارجه که برای افتتاح سفارت شاهنشاهی افریقا ماموریتی به کنیا یافته بود تا بیروت عزیمت و چون اوضاع خاورمیانه را مساعد برای ادامه ماموریت مناسب ندیده با ایران بازگشت و گزارشی تقدیم وزارتخانه متبوعه مینماید آقای اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ذیل گزارش مینویسد :

این دیوس حاضر نیست بماموریت برود دیوس دیگری انتخاب نمائید ".

ضمنا تلگراف رمزی نیز بمضمون زیر بدکتر تاج بخش سفیر کبیر ایران در کویت شده است:

اینقدر از ..... عربها نخور.

این دو موضوع باعث شده کارمندان وزارت امور خارجه قضاوتهای ناصحیحی درباره شخصیت وزیر نموده و بطور غیر مستقیم بمقامات عالیه کشور جملات طعن آمیز ادا کنند.

بعرض نیاز ریاست ساواک رسید - تاریخ ۴۶/۹/۱۵

زاهدی و درگیری در وزارت امورخارجه

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع فروشگاه فردوسی وآقای مهندس اردشیرزاهدی شماره ۲۸۴۰۰۰۳/۲

محل: تهران — تاریخ حادثه:

عطف بشماره ..... — تاریخ وصول خبر: ۳۶/۸/۱

منبع خبر: الف — تاریخ گزارش: ۳۶/۸/۱

تقویم ۱

یکی از نزدیکان اعلیحضرت همایون شاهنشاه میگفت عده ای از حسن نظر شاهنشاه سوءاستفاده کرده و با اغفال معظم له نمیگذارند قدمهای اساسی برای بهبود وضع کشور برداشته شود.

وبرای مثال نام آقای ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه و آقای اردشیرزاهدی را بیان نموده و اضافه کرد آقای اردشیرزاهدی بعنوان فروشگاه فردوسی در حدود ۱۵۰ ملیون تومان اجناس تجملی ولوکس ازجمله لباس دوخته از خارج وارد نموده چون این اجناس بدون گمرک وارد شده لذا با اجناس مشابه خود در بازار تفاوت قیمت فاحشی دارد ودر بازار آزاد بسهولت وبا منافع قابل ملاحظه ای بفروش میرسد ضمنا آقای اردشیرزاهدی که سمت نمایندگی شرکت (لوفت هانزا) را در ایران دارند و رئیس هیئت مدیره هستند مبالغ گزافی نیز باین طریق سود خالص عاید ایشان میشود.

منبع خبر ضمن اشاره به سوابق تیمسار سپهبد زاهدی پدر آقای اردشیرزاهدی میگفت یونس وهابزاده واسطه معامله خرید ریل از کمپانی واندل فرانسوی مبلغ یکمیلیون دلار به تیمسار زاهدی قول داده بود وروی همین اصل تیمسار زاهدی دستور صریح جهت خرید ریل صادر نمود ولی یونس وهابزاده بعنوان اینکه برای انجام معامله باید باروپا برود ۱۵ هزار تومان از دولت اخذ وتا آخر دوران حکومت زاهدی مراجعت نکرد وفعلا همین وهابزاده در مورد تشکیل کنسرسیوم برق که قرارداد آن از طرف سازمان برنامه در شرف تنظیم است رل عمده ای را بازی میکند وبه متصدیان واولیای امور تاکنون بیش از ۲۰۰ ملیون تومان وعده حق کمیسیون داده است.

۱

اردشیر زاهدی و فساد مالی

درجه فوریت

خیلی [illegible]

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه یکم از یک صفحه

نسخه شماره ... از شش نسخه

۱ ـ ۳۴۲

۲ ـ از ۲۰ هـ ۱۵

۳ ـ شماره گزارش ۱۵ هـ ۲۰/۵۰۱۹۱

۴ ـ تاریخ گزارش ۳۶/۲/۵

۵ ـ پیوست

۶ ـ گیرندگان خبر ۳۲۴ ـ ۲۰ هـ ۲۲

۷ ـ منبع ۸۱۲۲

۸ ـ منشأ اردشیر زاهدی

۹ ـ تاریخ وقوع اخیراً

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برغیر عملیات

محل ۳۶/۲/۳

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع ... انتخابات اخیر آمریکا

عطف / پیرو

در محافل مختلف سیاسی شهرت یافته است که در جریان مبارزات انتخاباتی آمریکا اردشیر زاهدی در حدود یکصد و بیست میلیون دلار صرف فعالیت تبلیغاتی بنفع کاندیدا بودن فورد کرده است و اکنون که در اثر فعالیت و تلاش یهودیان و جامعه سیاه پوستان کارتر برنده شده است ناراحتیهائی در محافل سیاسی آمریکا بوجود آمده و از فعالیت اردشیر زاهدی که دخالت در امور داخلی آمریکا میباشد ناراحت شده اند گفته میشود که دکتر علی امینی نخست وزیر اسبق ایران که با کارتر آشنائی دارد به آمریکا رفته است تا وسیله آشتی بین دموکراتها و حکومت ایران شود.

نظریه شنبه: نظری ندارد.

نظریه سه شنبه: با توجه بروابط دوستانه شنبه با عده ای از افراد مطلع که در سطوح عالی خدمت مینمایند امکان اظهار مطالب اشاره شده در متن خبر از طریق آنان بعید بنظر نمیرسد.

نظریه چهارشنبه: نظری ندارد.

۲۲۴۵۵

طبقه بندی حفاظتی

۵۲ـ۱۳۱

محمدرضا پهلوی و «حزب جمهوریخواه» آمریکا

درباره کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران و اسماعیل رائین

گزارش خبر

صفحهٔ یکم ـــــ از ـــــ صفحه
نسخهٔ شماره ـــــ از ـــــ نسخه
۱ ـ به ۳۲۷
۲ ـ از ۵۰۵۲۰
۳ ـ شماره گزارش ۳۵۲۶۹ ۷۸۲
۴ ـ تاریخ گزارش ۴۸/۴/۱۰
۵ ـ پیوست
۶ ـ گیرندگان خبر

۷ ـ منبع ۵۰۳
۸ ـ منشأ
۹ ـ تاریخ وقوع ۴۸/۴/۸
۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ۴۸/۴/۸
۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۴۸/۴/۹
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع کتاب فراماسونری

عطف
پیرو

آقای آبتین رئیس بازرسی مجلس سنا روز ۴۸/۴/۸ در یک مذاکره خصوصی اظهار داشت اوائل هفته قبل آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا به آقای فخرالدین وفا رئیس مجلس مأموریت داده است بطور خیلی محرمانه یک نسخه از جلد چهارم کتاب فراماسونری را تهیه و بنامبرده تحویل دهد و آقای وفا کتاب مزبور را در اسرع وقت تهیه و در اختیار آقای شریف امامی گذارده است آقای شریف امامی در حالیکه از انتشار کتاب مزبور سخت ناراحت بود بوفا گفته است که ناشر این کتاب به پشتیبانی و حمایت ساواک مبادرت بچاپ و توزیع آن نموده و روز سه شنبه که شرفیاب خواهم شد این موضوع را بعرض شاهنشاه خواهم رساند.

(آقای شریف امامی ساعت ۱۱۳۰ روزهای سه شنبه هر هفته وقت شرفیابی دارد) ضمنا روز موعد کتاب مربوطه را در کارتن کارهای شرفعرضی با خود بدربار برده است بعداً آقای آبتین اضافه نمود معمولا آقای شریف امامی بعد از شرفیابی بخانه خود بشمیران میرود ولی روز سه شنبه هفته قبل بعد از شرفیابی تلفنی با مجلس تماس حاصل و اطلاع داده است بمجلس خواهد آمد لحظه‌ای بعد آقای شریف امامی از اتومبیل خود پیاده با حالتی پریشان و ناراحت و بسیار عصبانی بطرف اطاق کار خود رفته و با شخص ناشناسی تلفنی تماس و بمخاطب با صدای بلندی که بی شباهت بفریاد نبوده است اظهار میدارد مطالب کتاب را بعرض رساندم و حتی اظهار داشتم که بدون اجازهٔ ساواک چطور ممکن است [illegible] در مقابل عرایض خود پاسخی

طبقه بندی حفاظتی

۴۶-۱۳۰

۴۶-۱۳۰

۴۲-۱۱۲

شریف امامی و کتاب رائین

صفحه شماره ... از ... صفحه
نسخه شماره ... از ... نسخه

دریافت نداشتم و بعرایض دیگرم پرداختم و دستور گرفتم . ناطق سپس از اظهار عقیده نمود که آقای شریف امامی در حال حاضر مسئول و گرداننده فراماسیون در ایران میباشد سپس نقل قول از اظهارات آقای عدل الملک دادگر که از رجال سیاسی قدیمی ایران و چندین دوره سناتور و ریاست مجلس شورایملی را عهده دار بوده گفت کلیه افراد یکنامشان در کتاب فراماسونری برده شده در طرف پنج سال آینده از راس امور مهم برکنار خواهند شد ناطق بعد اشاره به اظهارات آقای مشایخ منشی مخصوص آقای شریف امامی که اصولاً کارهای محرمانه و سری ویرا انجام میدهد نموده و گفت نامبرده در یک صحبت خصوصی بمشارالیه گفته است من هنگامی وارد جمعیت فراماسونری شده ام که تصمیم بر آن است اینقبیل اشخاص را از راس امور مهم و حساس برکنار نمایند و بعداً ادامه داده است آقای شریف امامی این روزها بخاطر کتاب آقای رائین بسیار ناراحت و عصبانی میباشد و حتی پیش شاهنشاه اریامهر از اینموضوع شکایت نموده ولی مثمر ثمر واقع نگردیده است و متصور است خود دستگاه بانتشار این کتاب میخواسته آبروی ما را ببرد و ما غافل بوده ایم که بخاطر هفت الی هشت هزار تومان خود را در تله انداخته و از ما هتک آبرو شده است.

توضیح رهبر عملیات. هرگونه اقدام مستقیمی موجب شناسائی منبع خواهد شد .

در پرونده ۹۹۱۴۹ مهندس شریف امامی
بایگانی شود
۴ ار ۴ ر ۶۸

خیلی محرمانه

۲۲۷
بایگانی شود

۴۶-۱۳۰

گزارش خبر

به عرض میرسد
از ۳۲۷
تاریخ گزارش ۴۸/۷/۱۲
گیرندگان خبر ۳۲۱

منبع ۲۴۴۵
نمایندگان مجلسین
مستمر
تاریخ رسیدن خبر بمنبع اخیراً
تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات
۴۸/۷/۱

نمایندگان فراماسونری مجلس شورایملی

در انتخابات داخلی سال گذشته مجلس شورایملی عملاً همه فراماسونهای وابسته بگروه اکثریت مقامات هیئت رئیسه وهیئت رئیسه کمیسیونها را حائز گردیدند که اینموضوع در میان نمایندگان غیرفراماسونی اثر فوق العاده بدی بجای گذارده واکنون نیز گفته میشود که در انتخابات سال جاری نیز همه مقامات مذکور را در درجه اول نمایندگان وابسته به فراماسونها اشغال خواهند نمود ضمناً اسامی نمایندگان فراماسونری بشرح زیر معروض ودر رأس آنها عبداله ریاضی رئیس مجلس شورایملی قرار گرفته ومدت دو سال است که بگروه فراماسونری شریف امامی رئیس مجلس سنا پیوسته است ضمناً از تعداد نمایندگان مذکور برخی از آنها حتی سواد ابتدائی نداشته وبرخی نیز بگروه فراماسونری دکتر اقبال رئیس هیئت مدیره ومدیر عامل شرکت ملی نفت ایران پیوسته اند که اسامی چند نفر از آنان در کتاب منتشر شده وسیله رائین ذکر نگردیده است.

۱ـ رؤسای کمیسیونهای مجلس.

الف ـ مرتضی قلی کیان	رئیس کمیسیون وزارت آبادانی ومسکن
ب ـ محمد شفیع امین	" " " آموزش وپرورش
پ ـ کریم اهری	" " " دارائی
ت ـ منوچهر پزشکی	" " " راه
ث ـ جهانگیر سرتیپ پور	" عرایض
ج ـ عبدالرضا عدل طباطبائی	" " " اقتصاد
د ـ عبدالمجید موسوی	" " استخدام
ذ ـ محمود ضیائی	" " خارجه
ر ـ محمد علی مرتضوی	" " بودجه
ز ـ مصطفی الموتی	" " برنامه (گروه اقبال)
س ـ محمد حسین اعتمادی	" " بهداری
ش ـ حیدرعلی ارفع	" " تحقیق
ع ـ کاظم مسعودی	تولیدات کشاورزی

خیلی محرمانه

۴۶ـ۱۳۰

فراماسون‌ها در مجلس شورای ملی

خیلی محرمانه

صفحه دو از دو صفحه

غ ـ مهدی شیخ الاسلامی	رئیس کمیسیون دادگستری
ط ـ محمود روحانی	" " کشور
ظ ـ حسن مصطفوی نائینی	" " محاسبات
۲ ـ هیئت رئیسه کمیسیونها	
الف ـ سیف اله وحید نیا	مخبر کمیسیون اطلاعات
ب ـ کاظم کورکی	اقتصاد
پ ـ اسد اله موسوی ماکوئی	آموزش و پرورش
ت ـ امین غنی	مخبر کمیسیون پست و تلگراف
ث ـ ویلسون بین منصور	نایب رئیس کمیسیون بهداری
ج ـ جواد مهذب	نایب رئیس کمیسیون تحقیق
د ـ فضل اله کاسمی	نایب رئیس کمیسیون دادگستری
ذ ـ حسن متین	مخبر کمیسیون دادگستری
ر ـ رحمت اله فروهر	مخبر کمیسیون راه
ز ـ فیروز عدل	کمیسیون فرهنگ و هنر
س ـ مصطفوی	مخبر کمیسیون کشور و محاسبات
ر ـ محمد بهنیا	نایب رئیس کمیسیون همکاری مجلسین
ص ـ ناصر عجم	مخبر کمیسیون همکاری مجلسین
ض ـ محسن خواجه نوری	سخنگوی حزب ایران نوین و رئیس کمیته نمایندگان حزب ایران نوین ـ ح

۲۲۷

۶۹۱۴۹ صفحه شریف امامی

بایگانی شد

۶۸/۷/۲۲

خیلی محرمانه

۴۶ـ۱۳۰

تیمسار ریاست ساواک
گیرنده مدیریت کل اداره سوم

فرستنده ساواک استان مرکز

شماره ۳۲۲/۳۰۰۶
پیرو ۴۴/۱/۷

پیوست

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

تاریخ ۴۱/۲/۱۱
شماره ۴۱۵/۴۲/ه
شماره پرونده گیرنده
شماره پرونده فرستنده

خیلی محرمانه

موضوع جلسه منزل دکتر رضا صحت

برابر تحقیقات معموله درباره آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا بشرح زیر میباشد /ت

رئیس ساواک استان مرکز مولوی

آقای مهندس شریف امامی علاوه بر ریاست مجلس سنا . نایب التولیه املاک پهلوی . عضو هیئت مدیره بانک توسعه صنعتی . رئیس اطاق صنایع میباشد و ماهیانه از مجلس سنا ۸۰۰۰۰/- ریال از بانک توسعه صنعتی ۷۰۰۰۰/- ریال الی ۷۰۰۰۰/- دریافت مینماید . از بابت نایب التولیه املاک پهلوی ماهیانه حقوق دریافت نمینماید ولی در اسفند ماه گذشته گویا مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰/- ریال بعنوان پاداش دریافت داشته است و بودجه محرمانه مجلس سنا و چهار دستگاه اتومبیل دولتی در اختیار نامبرده میباشد ضمنا آقای شریف امامی دارای گاوداری با شرکت آقای معظمی که برادر زنش میباشد روزانه مقدار متنابهی شیر آنرا بکارخانه شیر پاستوریزه میفروشد /ت.

خیلی محرمانه

کد تحلیلی
۲/۱۵

گزارش عرض تنظیم گردد.

۳۸-۳۰۸/ن

درباره جعفر شریف امامی

صفحه شماره از صفحه
نسخه شماره از نسخه
۱- بهتر ما بعرض میرساند
۲- از : ۳۴۲
۳- شماره گزارش
۴- تاریخ گزارش ۵۴/۱۰/۱۷
۵- پیوست
۶- گیرندگان : ۳۴۱

۷- منبع همکار افتخاری
۸- منشاء شریف امامی رئیس مجلس سنا
۹- تاریخ وقوع ۵۴/۱۰/۱۱
۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع
۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر هبر عملیات محل
۱۲- ملاحظات :

موضوع: عطف / پیرو

شخص مطلع و برجسته ای میگفت دو روز قبل در جلسه ای با شرکت شریف امامی رئیس مجلس سنا بودیم و خیلی جلسه خصوصی بود ، رئیس سنا میگفت من اوضاع را خیلی بد می بینم ، تمام مردم ناراضی در حد انفجار هستند من که همه چیز دارم می بینم وضع بنحوی است که شخص وقتی بخود میاندیشد عدم رضایت در باطن او مشاهده میشود و اضافه میکرد خیلی احساس وضع غیرعادی و آینده ای مبهم میکنم ، در مورد نفت هم شریف امامی میگفت وضع را روشن نمی بینم و فایده ای هم ندارد ۲۴ میلیارد بما پول دادند بیست میلیارد آنرا که پس دادیم و حتی بانگلستان وام دادیم و چهار میلیارد بقیه هم بدست عوامل اجرائی از بین میرود و میخورند اگر پولی نمیدادند بهتر بود لااقل دلمان نمی سوخت و میگفتیم یکروز بالاخره پول وصول میشود ، یعنی نفت بفروش میرسد و میتوانیم با پول آن کاری برای مردم و مملکت انجام دهیم . ب

بعرض تیمسار ریاست ساواک رسید - تاریخ ۵۴/۱۰/۱۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۴/۱۲/۲۰

بایگانی شود

طبقه بندی حفاظتی

۶۶/۴۹

[illegible]

رژیم پهلوی و درآمدهای نفتی

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحهٔ یکم ..... از ..... ۱ ..... صفحه

نسخهٔ شماره ..... ۱ ..... از ..... ۴ ..... نسخه

۱ ـ به ..... ۸۱۰ .....

۲ ـ از ..... ۸۱۴/ب .....

۳ ـ شماره گزارش ۱۵۱۶۸ .....

۴ ـ تاریخ گزارش ۵۰/۲/۲۳ .....

۵ ـ پیوست .....

۶ ـ گیرندگان خبر بحر بررسی ـ بهره منبع.

پرونده خانم ارجمند ـ هگر

۷ ـ منبع ۱۴ـ۵۰۹

۸ ـ منشأ کاسترومین

۹ ـ تاریخ وقوع ۵۰/۲/۲۱

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۰/۲/۲۱

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۵۰/۲/۲۲

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی الف

موضوع اظهارات کاسترومین در مورد روابط هگر با خانم لیلی ارجمند عطف/پیرو

لئوکاسترومین کنسول شوروی ضمن مذاکراتی در مورد پری هگر بیرد وم سابق چکسلواکی اظهار میداشت.

هگر با خانم ارجمند روابط خیلی دوستانه ای داشت وحتی خانم ارجمند اظهار تمایل به عشق بازی با هگر را داشته که هگر از ترس این عمل را نکرده است.

کاسترومین سپس اضافه نمود از این بیمعرضه گی هگر خیلی بدم آمد حیف که اینکار را نکرد وچنانچه هگر در روابطش با خانم ارجمند زرنگی بخرج میداد وپیشرفت میکرد خیلی خوب میشد.

ملاحظات:

خانم ارجمند هم اکنون نیز با مقامات چکسلواکی از جمله سفیر و فولتر اتماس دارد وچندی قبل نیز از طرف دولت چکسلواکی یک مدال طلا بایشان اهدا گردید.

[illegible]

[illegible] ۲/۲۷

۵۰/۲/۱۵

خیلی ـ ۸۱۰

طبقه بندی حفاظتی

۴۶ـ۱۳۰

لیلی امیرارجمند و روابط مرموز او

شعبه پنجم مخفی
گزارش خبر

صفحه یکم ... از ... ۱ ... صفحه
نسخه شماره ۱ ... از ... ۱ ... نسخه
۱ ـ به ... ۱۰۱
۲ ـ از ـ ... ۸۱۱۲/ب
۳ ـ شماره گزارش ... ۱۰۵۸۱
۴ ـ تاریخ گزارش ... ۵۰/۱/۱۱
۵ ـ پیوست ...
۶ ـ گیرندگان خبر ... جزوه‌ی ... سپهر عسیر
... رونوشت دارد ...

۷ ـ منبع ... جلالی
۸ ـ منشا ... فولتزا
۹ ـ تاریخ وقوع ... ماه جاری
۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ... ماه جاری
۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات ... ۱۰
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی ...

موضوع ... خانم لیلی ارجمند به چکسلواکی

عطف ...

اطلاع دارد سپهبد وم سفارت چکسلواکی اظهار امید است که خانم لیلی ارجمند مدیر فاصل کانون پرورش کودکان اجازه مسافرت چکسلواکی مسافرت نمود و هم اکنون در آنجا بسر میبرد .

تاریخچه :

خانم ارجمند با بیری هنگروا سته به شعبه اطلاعاتی سابق سفارت چکسلواکی تماسهای زیادی داشته و دائی و مکتوم روابط آنها جنبه عاشقانه و سکسی پیدا کرده بود چون ارفتار هنگرا احساس میکند که او را بعنوان جاسوس یا بین خانم دارد و سال قبل که یکی از مجسمه سازان برجسته چکسلواکی با ایران آمده بود دستور هنگرا صد خانم ارجمند ساخت و یا واداشت نمود .

ملاحظات :

در مورد تماسهای خانم لیلی امیرارجمند با مقامات چکسلواکی گزارشات متعددی بحضورتان رسیده بود و در مرحله پیشنهاد شده بود که با این خانم مقابله شود لیکن مورد تصویب قرار نگرفت و ریاست سازمان قرار است .

۱۵ / ۱ / ۵۰

ملاحظه شد ۱۷ / ۱

اقدامی ندارد - بایگانی شود
تاریخ ...

سپهبد ناصر خیلی مجیدمانه
رئیس حفاظت

۱۳۰-۴۶

لیلی امیرارجمند و روابط مرموز او

خیلی محرمانه

به : تیمسار ارتشبد ریاست ساواک ۵۲/٤/۱۳

از : اداره کل هشتم (۸۱۰)

موضوع: خانم لیلی امیرارجمند مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان

محترماباستحضارمیرساند . ازطرف کمیته برنزارد فستیوال بین المللی فیلم مسکو که ازتاریخ ۵۲/٤/۱۹ الی ۵۲/۵/۱ د رمسکو برنزارخواهد شد خانم امیرارجمند رابعنوان یکی ازاعضاء هیئت ژوری فستیوال انتخاب واازوی دعوت نموده اند که باتفاق همسرش بشوروی مسافرت نماید .

ضمن تماس که گرمان کمیزیون رئیس نماینده سوابکسپورت فیلم شوروی د رایران آقای اطلاعاتی شناخته شده سرویس جی .آر . یو) باناصرده گرفته خانم امیرارجمند اظهار داشته که کمیته فستیوال برای من وهمسرم دعوتنامه فرستاده ولی مایل هستم که با مادر. نیز برای شرکت درفستیوال دعوتبعمل آید که کمیزیون باکمال میل تقاضای نامبرده راپذیرفته وبرای اودعوت نامه فرستاده است. درهمان تماس خانم امیرارجمند ازکمیزیون تقاضانموده که چون همسرش استاد فیزیک دانشگاه تهران است لذا درمسکو ترتیبی داده شودکه مشارالیه ازتاسیسات اتمی ،تاسیسات الکترونیکی وسایرموسساتی که برای اوبفید است بازدید نماید واینموضوع نیز مورد موافقت کمیزیون قرارمیرد .

قراراست درتاریخ ۵۱/٤/۱۷ خانم لیلی امیرارجمند باتفاق همسرش آقای حسنعلی امیرارجمند شغل دانشیاردانشگاه تهران ومادرش خانم باهید شاهرخ بمنظورشرکت درفستیوال مسکو بشوروی عزیمت نمایند .

پیشنهاد : باتوجه باینکه مقامات سفارت شوروی اهمیت خاصی برای مسافرت خانم امیرارجمند

-/

خیلی محرمانه

۱۰۴۷۸ ـ ایران

اقدامی ندارد - بایگانی شود

نخست‌وزیری ـ ضدم ـ تاریخ ۵۲/۵/۱۷

تمان

وخانواده اش قائل بوده وهمه گونه تسهیلات لازم را فراهم نموده اند پیشنهاد میگردد در صورت تصویب قبل از مسافرت با نامبرده وهمسرش ملاقات ودر مورد این مسافرت توجیه لازم بعمل آید .

بعرض رسید : گرمان کزیون رئیس شعبه سوآکسپرت فیلم شوروی است که اخیراً بوسیله یکی از منابع در صدد تشکیل شعبه و گذرنامه و دانشنامه سفید بوده و با منبع دیگری که مدیر کل یکی از وزارتخانه ها است ارتباط برقرار و از بانوان اطلاعاتی درباره کمک نظامی دولتی ایران به حکومت عمان و سایر مطالب قابل توجه دیگر را خواستار گردیده است گزارش صرفاً جنبه اتحاد و نحوه نفوذ سرویس اطلاعاتی شوروی بعرض رسید

۴/۱۶

خیلی محرمانه

از

اداره دوم

دائره سازمان ضد اطلاعات

شماره ۵۸۸ ک

تهران - روز ۴/۳/۴۰

ستاد بزرگ ارتشتاران

کشور ایران

موضوع شکایت اهالی ده اطراف قم

عطف

مسح گزارش مامور

تقویم قابل تحقیق

اطلاعیه

پیوست محرم ۸۰۱

طبقه بندی

تاریخ وقوع

تاریخ وصول خبر ۱۱/

تاریخ گزارش ۴۰/۳/۱۲

اطلاعیه واصله حاکیست که ۰ ساعت ۱۱۳۰ صبح روز سه شنبه ۴۰/۳/۹ سی نفر از اهالی یکی از دهات قم باداره روزنامه [illegible] مراجعه و با متصدی روزنامه اطلاعات که از طرف هیئت تحریریه ماموریت داشت مصاحبه نموده و اظهار میدارند که ما اهالی ده اطراف قم و از رعایای سرتیپ اویسی هستیم ما از دست این افسر ارتش بتنگ آمده ایم مارا تنبیه بدی کرده و اظهار مینماید که من نماینده شاه هستم و با شاه بگردش میروم و با شاه آمد و رفت دارم اگر شما حرف من را گوش ندهید شمارا با قدرتی که دارم از بین خواهم برد ۰ بنا بدستور هیئت تحریریه از این اشخاص که تعدادی از انها زن و بچه بودند در صحن حیاط مؤسسه اطلاعات عکس گرفته میشود تا با شرح حال انها در روزنامه اطلاعات چاپ و انتشار یابد ۰

گیرندگان ریاست دایره عملیات رونوشت خبر تقدیم مقرر فرمودند (دایره)

غلامعلی اویسی

اداره سازمان ضد اطلاعات
دائره ۴۹
شماره ۲۴/۵۰۷/۳۸۳۲۲/
به

تاریخ .....
پیوست .....

۴۲/۹/۱۰

شاه بزرگ ارتشتاران

فرماندهی ضد اطلاعات وابسته به سازمان تعاون نیروهای مسلح شاهنشاهی

برابر اطلاع واصله تدارکات ارتش زمینهای متعددی بنام احداث وایجاد باشگاه ورزشی باشرایط بسیار ساده در اختیار تیمسار سرلشکر خسروانی قرار داده است که برای ورزشکاران مملکت باشگاه ورزشی احداث نماید +

برای مثال در سال ۱۳۲۷ زمینی بمساحت سه هزار متر سه نبش در بهترین نقطه خیابان تکش به متری پنج تومان برای احداث باشگاه تاج از اداره تدارکات ارتش با تخفیف ولی بخاطر ورزش خریداری شده و تابلوی احداث باشگاه تاج همچنان سالها بر روی آن خودنمائی میکرد تا اینکه شش ماه پیش این زمین که باشرایط سهل خریداری شده بدست سرلشکر خسروانی با متری ۳۴۴۰ ریال فروخته شد که روی هم ۱۰۱۵۰۰۰۰/ ریال نصیبش گردید. بفرمود دستور فرمائید در مورد زمینهای واگذاری مشروحه بالا (بلوچ خسروی) رسیدگی ونتیجه را اعلام فرمایند ـ

از طرف فرمانده سازمان ضد اطلاعات سرهنگ ستاد سواد کوهی

خیلی ... مانده

۴۸/۱۱

پرویز خسروانی و تربیت بدنی

تاریخ ۴۸/۲/۲۲

موضوع نامه سرگشاده دانشجویان دانشگاه تهران در سرلشگر خسروانی

تهیه کننده سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات

منظور استحضار و صدور اوامر لازم

ستاد بزرگ ارتشتاران

سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش شاهنشاهی

گزارش

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مفتخرا بشرف عرض میرساند.

۱ـ چندین نامه سرگشاده مستدعی وسیله دانشجویان دانشگاه تهران بعنوان جناب آقای نخست وزیر و روسای مجلسین در مورد تصاحب یک قطعه از اراضی تدارکات ارتش که جهت احداث باشگاه تربیت بدنی ایران بسازمان اطلاعات و ضد اطلاعات واصل گردیده است.

۲ـ اقدامات انجام شده

مراتب از ضد اطلاعات تدارکات ارتش سئوال پاسخ واصله حاکیست که در تاریخ ۳۲/۱۲/۱۲ قطعه زمینی بمساحت ۳۰۵۱ متر مربع خارج از محدوده عباس آباد بموجب پیشنهاد دبیر کل انجمن تربیت بدنی ایران برای احداث باشگاه ورزشی تاج طبق سند در دفترخانه ۱۳۰ تهران بسرهنگ پرویز خسروانی از طرف بانک کشاورزی از قرار متری ۲۰۰ ریال واگذار که مبلغ ۲۰۰ هزار ریال نقد و بقیه باقساط ببانک کشاورزی پرداخت شود. قطعه زمین مزبور در تاریخ ۴۵/۰/۱۵ از طرف تیمسار خسروانی بشخصی بنام حمید خواجه نصیری (گویا از آشنایان تیمسار است) بمبلغ ۵۷۵۰۰۰۰/ ریال فروخته و معامله در دفترخانه ۱۳۸ تهران انجام گرفته است.

۳ـ با عرض مراتب معروضه صدور هر گونه اوامری منوط به اراده سنیه مبارک شاهانه است.

[illegible]

۲۴/۲

در انتظار جواب از [illegible]

۴۸/۲/۲۸

پرویز خسروانی و تربیت بدنی

به مدیریت اداره کل سوم (۳۱۲)

از اداره کل نهم (۹۲۱)

شماره ۹۲۱/۷۷۳۰

تاریخ ۴۷/۸/۳

پیوست

سخت و زیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور

آقای پرویز خوانساری معاون وزارت امور خارجه

بازگشت بشماره ۳۱۲/۶۰۸۶۶ ـ ۴۷/۷/۲۳

نتیجه تحقیق درباره موارد خواسته شده بشرح زیر اعلام میگردد

۱ ـ سوابق اخلاقی واجتماعی ـ نامبرده در زمان تحصیل در دبیرستان صمصامیه اراک بعلت خوش صورت بودن معاشرتهای ناپاکی داشته وشایع بوده که انحراف اخلاقی داشته است .

۲ ـ وضع خانوادگی ـ دارای عیال وسه اولاد میباشد وهمسرش از فامیل معروف آصف الدوله شاهسون میباشد پدرش هم از بازرگانان اراک بوده که ورشکست شده است .

۳ ـ میزان صحت عمل ودرستی ـ در زمان خدمت در وزارت کار وسازمان بیمه های اجتماعی راجع بسوء استفاده های مادی او مطالبی در افواه شایع بوده ولی در سنوات اخیر هیچگونه مطلبی درباره وی ازاین بابت شنیده نشده است .

۴ ـ میزان تحصیلات ـ در حدود دیپلم وبزبان انگلیسی آشنائی دارد .

۵ ـ دوستان نزدیک ـ نامبرده قبلا با اغلب از رجال وشخصیتها منجمله آقایان دکتر اقبال مرحوم جمال امامی ـ سپهبد بازنشسته کیا ـ سید حسین تقی زاده وشیخ حسین عاملی معاشرت ورفت آمد داشت ولی درحال حاضر کمتر با اشخاص معاشرت مینماید وبیشتر بکار وامور اداری ومطالعه وخانواده خود سرگرم است .

۴۶-۱۱۶

پرویز خوانساری

درجه فوریت

صفحهٔ یکم — از یک صفحه
نسخهٔ شماره دو — از سه نسخه

۱ ـ به عرض میرسند .....
۲ ـ از ۳۱۲
۳ ـ شماره گزارش ۳۱۲/۷۳۰
۴ ـ تاریخ گزارش ۴۷/۷/۱۴
۵ ـ پیوست .....
۶ ـ گیرندگان خبر ۳۲۲

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

۷ ـ منبع ۳۱۰
۸ ـ منشأ یکی ازکارمند ان وزارت امورخارجه
۹ ـ تاریخ وقوع در حدود یکماه قبل
۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ۴۷/۷/۱۴
۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۷/۱۴
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی —
۱۰

موضوع انجام عمل شنیع در وزارت امورخارجه

مطلب / پیرو

یکی ازکارمند ان وزارت امورخارجه اظهارد اشته بطوریکه د روزارت خارجه شایع است د رحدود یکماه قبل آقای [redacted] مسئول انتظامات وزارت خارجه که مرد مفعولی میباشد د رساعت اد اری د ر یکی ازاطاقهای وزارتخارجه یکی ازمستخد مین رادعوت نمود ه تاباوی عمل شنیع راانجام د هد وبااینکه د رب اطاق راکه د رآن این عمل انجام میشد ه بسته بود ه اند باوجود این بعلت بسا ز بود ن یکی ازد رهای د یگراطاق خانمی بنام [redacted] که کارمند همان وزارتخانه است بـــــد ون توجه وارد اطاق میشود وبامشاهد ه این صحنه بیهوش میگرد د .

ملاحظات منبع :

د راینباره ازآقای خوانساری معاون وزارت امورخارجه سئوال گرد ید مشارالیه اظهارد اشت گرچه آقای [redacted] رئیس انتظامات وزارت امورخارجه چنین سابقه ای راد ارد ود رگذ شته بعضی از ـ مستخد مین وزارت خانه رابهمین منظوربمنزل خود میبرد ه است معهذ اتصورنمیکند انجام چنین عملی د رد اخل وزارتخانه صحیح باشد وممکن است کارمند ان وزارتخانه که بااو د شمنی ومخالفت د ارند چنین خبری راشایع کرد ه باشند .

طبقه بندی حفاظتی

۴۶ـ۱۳۰

سری

محفل روحانی ملی بهائیان ایران — تاریخ ۸ شهرالاسماء ۱۲۲

نمره ۸۹۸/خ — مطابق ۵/۶/ماه ۳۴۴

ضمیمه

ساحت مقدس بیت العدل اعظم الهی شیداله ارکانه

درنهایت خضوع و خشوع محترما معروض میدارد .

همانقسم که قبلا بعرض رسید جناب صنیعی استعفای خود را تقدیم داشتند وتوسط جناب دکترایادی بعرض ملوکانه رسید وشرح لازم دراطراف عدم مداخله احباء درامورسیاسیه جهت ایشان توضیح داده شد ولی اعلیحضرت همایونی قانع نشده وصریحا اظهارداشتند که درکشورایران من اجازه دخالت درامورسیاسیه باحدی نمیدهم وهیچکس دخالتی ندارد واستعفای ایشان راقبول نفرمودند وصریحا اظهارداشتند که باید ماموریت خود راادامه دهد وتمرد ننماید .

باین ترتیب جناب صنیعی دراقدام باستعفا بهیچوجه مضایقه ننموده است وآقای پاکروان هم دراینباره مذاکره نموده وجریان امرازهرحیث بطورکامل باستحضارایشان رسیده است .

قرارشد مجددا دراینمورد مشاوره لازم بعمل آید .

باعرض عبودیت

منشی محفل امضاء

بعرض ... ساواک رسید - تاریخ ...

اسدالله صنیعی

۵۶۸۵۹ پرونده

از طبقه بندی سری خارج شد

۲۲۱

بایگانی شود

سری ۵۰/۱/۱۰

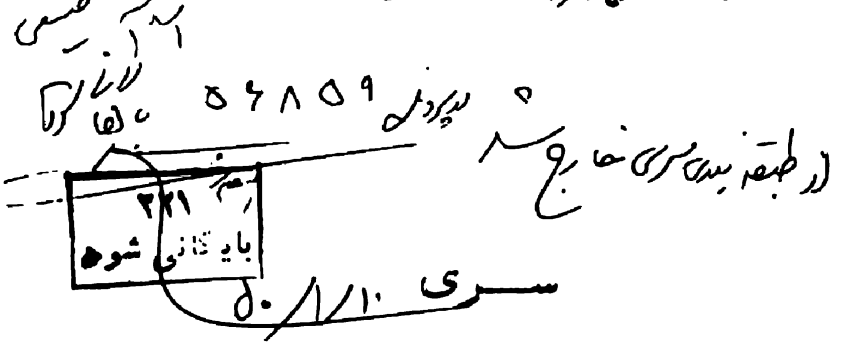

سپهبد اسدالله صنیعی و بهائیت

گیرنده ریاست اداره بازرسی مالی ارتش

فرستنده

شماره ملف ۲۷۰۴-۴۲/۲/۱۰

پیوست ....

نخست وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.ا.و.ا.ک

تاریخ

شماره

شماره پرونده گیرنده

شماره پرونده فرستنده

موضوع

خیلی محرمانه

برابر تحقیقات محرمانه ایکه بعمل آمده تیمسار نامبرده در دوران تصدی خود در پست تدارکات ارتش با همدستی بعضی از افسران ادارات مختلف . تدارکات از جمله سرهنگ مقامع سرهنگ صادقیان . سرهنگ رفیعی . سرهنگ شایسته مرتکب خلافهائی شده وضمن خریدهای مختلف برای فروشگاههای تدارکات وتعمیر واحدات فروشگاهها ومعامله مصالح ساختمانی بنفع خود و باندی که بلوی همکاری داشتند فعل وانفعالاتی بعمل آورده که برای روشن شدن موضوع بایستی درباره ارقام خریدهای بزرگ اداره تدارکات مخصوصا معاملات برنج . روغن نباتی سه گل هلندی مصالح وآهن آلات . فروشگاههای مرکزی ومسلسل سازی ودامپزشکی وتقسیم زمین توسط هیئت بازرسی رسیدگیهای دقیقی بعمل آید وغیر از افسران یاد شده فوق عده دیگر از نظامین و پیمانکاران ومتصدیان امور ساختمانی که با این اداره سروکار داشتند تا چه اندازه بنفع خود و بضرر ارتش کار نموده اند .

قدر مسلم آنکه در دو سال آخر تصدیشان در پست قبلی اکثر کارها وخریدها ومناقصات مزایده های تدارکات ارتش جریان عادی نداشته واحتمالا کمپنیهای تصنعی بعمل آمده است .

از نقطه نظر شخص تیمسار صنیعی از لحاظ مذهب بهائی واز لحاظ سیاسی تمایلات شدید انگلیسی دارد وحتی خانم حامله خود را برای وضع حمل بانگلستان فرستاد تا نوزادش از تابعیت انگلیس برخوردار باشد . در مورد تقسیم اراضی اعمال خلاف بیشتری صورت گرفته وحتی یکنفر درجه دار اداره مهندسی ارتش مامور در این اداره بنام صادقی ملیونها ریال سوء استفاده نموده وچند سال قبل بکشور آلمان فرار کرد .

۳۸-۳۰۸ر ن

سپهبد اسدالله صنیعی و فساد مالی در «اتکا»

گیرنده
فرستنده
شماره عطف
پیوست

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

تاریخ
شماره
شماره پرونده گیرنده
شماره پرونده فرستنده

موضوع ((۲)) خیلی محرمانه

در امور ساختمانی شریف حسینی که یک کارمند عادی وفاقد تحصیلات عالیه میباشد بنام مهندس حسینی فعال مایشاء بوده وعامل زد وبند های تیمسار با پیمانکاران وفروشندگان مصالح ساختمانی برای فروشگاههای جدید الاحداث تدارکات بوده است وتهیه وارائه مدارک محکمه پسند ازعهده ساواک خارج ومستلزم اعزام یک هیئت بازرسی ورسیدگی بدفاتر خرید واسناد میباشد بعلاوه رسیدگی باموری که در قانون ساواک ذکر نگردیده بعهده سازمانها ودستگاههای دیگر است وامور افسران بعهده اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران میباشد .گ

رئیس سازمان اطلاعات وامنیت کشور . سرلشگر پاکروان .

خیلی محرمانه

اقدام کننده .
رئیس بخش ۳۱۴
رئیس اداره یکم عملیات .
مدیرکل .
معاونت .

از ضد اطلاعات وابسته بلشکره گرگان
شماره ۲۴۷۰۰/ک/۴۹
۴۲/۱۲/۱
تیمسار فرماندهی سازمان ضد اطلاعات

خیلی محرمانه

درباره تیمسار سرلشکر مزین

چون بعضی از اقدامات تیمسار سرلشکر مزین احساسات عمومی را در اجتماعات مختلف نظامی و غیرنظامی گرگان جریحه دار نموده و از عنوان افتخار آمیز نماینده مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه که بایشان تفویض گردیده است درجهت مخالف منویات ملوکانه و سیاست روز بهره برداری میگردد

اذا باوصف اینکه روسای اداری و انتظامی شهرستان گرگان از گزارش این قبیل جریانات بسبت ترس ووحشت از تیمسار مزین خودداری مینمایند معهذا دراجرای اوامر آن فرماندهی که اهمیت و مسئولیتهای محوله و لزوم از خود گذشتگی و فداکاری کادر ضد اطلاعات را در راه خدمتگذاری به شاهنشاه محبوب و میهن عزیز کرارا گوشزد فرموده اند لازم میداند مشهودات و مسموعات خود را مضافا به اطلاعات و تابعاتی که در این زمینه وجود دارد ذیلا بعرض برساند

۱ - محدودیتها و مشکلاتی که برای مراجعه به تیمسار مزین بوجود آمده سبب شده است مردم باداره املاک گرگان دستگاه فرعونی اطلاق نموده وحتی کارمندان املاک از وضعیت موجود نهایت عدم رضایت را داشته باشند سرهنگ باز نشسته رضا معظمی که مشاور مخصوص تیمسار مزین میباشد بنحو بسیار زننده و نامطلوب که حتی منجر به کتک زدن تراکمه و باز داشت موقت آنان نیز شده است با مراجعین رفتار نموده از داخله نیز کارمندان املاک اورا جاسوس تیمسار مزین لقب داده ضمن نسبت هائی که درباره اخاذی های وی داده شده است اصولا در ایجاد عدم رضایت تخصص داشته و اخیرا با اقدامات زیر پرده ۵۰ هکتار از اراضی درودمحله را که چهار صد هزار تومان ارزش داشته بنام خود منظور و موجبات شکایت و سروصدای زارعین آن محل را فراهم و گویا تیمسار مزین در این مورد عصبانی و دستور توقف تقسیم قراء درودمحله را داده باشند

۲ - تیمسار سرلشکر مزین که باعنوان نماینده مخصوص اعلیحضرت همایونی بزرگترین وظیفه وجدانی را در جهت حفظ منافع معنوی شاهنشاه بعهده دارند دیده شده است که مردم را به اقاله اسناد مالکیت خود وادار نموده اگر کسی درصدد احقاق حق برآید باعنوان اینکه (من نماینده شاه مملکت هستم و امر پادشاه را باید اجرا کنید) نظریات خود را تحمیل درصورت کمترین مقاومت با استفاده از مأمورین شهربانی - ژاندارمری - دژبان ساواک و مراجع قضائی نظامی و غیرنظامی آنها را تهدید به بازداشت و تعقیب نموده مثلا زمین متصرفی سرهنگ دکتر فروزانفر را از وی اخذ و به سروان اخراجی دکتر مهدی کوچک که بعلت داشتن مرام اشتراکی مدتی زندانی بود تحویل مینمایند از این نمونه اجحافات در قراء مرزبن آق اویلی - خواجه نفس - درودمحله - قره بلاغ - سیجوال و پنج پیکر زیاد اتفاق افتاده و بطور قطع در اداره املاک و مستغلات پهلوی مرکز مسبوق به سابقه بوده و جریان دریافت مبلغ ۳۱۰ هزار تومان وجه نقد از حاج امضر لطیفی و تقسیم آن بین سرهنگ و سروان لاهیجی منسوب تیمسار مزین و سروان قهرمانی رئیس اهنمائی گرگان که بعللی مورد توجه ایشان میباشد از جمله اقدامات تیمسار و شایعات موجود در گرگان میباشد

۳ - تیمسار مزین و سرهنگ معظمی بمنظور توسعه قدرت و ثبوت اولویت خود در شهر از اهانت غیرمستقیم به مقامات حساس منطقه خودداری ننموده با بی اعتنائی و بی احترامی کامل به روسای ادارات و عدم شرکت در دعوتهای لشکر به نظریات خود در این مورد جامه عمل پوشانده حتی در روز ۱۵ بهمن جاری که از تیمسار مزین وکلیه روسای ادارات و معتمدین شهر دعوت شده بود در مراسم دعای پادگان گرگان حضور بهم رسانند

سرلشکر منصور مزین و املاک پهلوی

خیلی محرمانه

ایشان وهیچ کدام از افسران شاغل دراداره املاک حاضر نگردیده وگویا این موضوع باعث تکدر خاطر و تعجب تیمسار فرماندهی لشگر و سایر حاضرین درمراسم شده باشد

۴ ـ ضمن اینکه بین تیمسار مزین ـ تیمسار رستمپور انصاری ـ تیمسار رستمپور راشدی ـ سرهنگ معظمی ـ سرهنگ موحدی و سروان لاهیجی آجودان تیمسار مزین وسایر کارمندان املاک معمولا هم آهنگی وجود نداشته و عدم رضایت در املاک کرگان به نسبت قابل ملاحظه ای افزایش یافته است درخارج نیز اکثر قریب باتفاق رؤسای ادارات بخصوص آنهائی که بنحوی از انحاء با ملک احضار میشوند از دخالتها ودستورات غیرقانونی تیمسار مزین و تحریکات سرهنگ معظمی به تنگ آمده وتحمل ناراحتیهارا بهرنوع اظهار وجود وواکنشهای دیگر که باعث تکدر خاطر تیمسار مزین ومنجر به تعویض بلافصل آنان خواهد شد ترجیح میدهند زیرا آنطور که از گفتار تیمسار استنباط شده است اوائل مرداد دوم ماه دوم ته افتخار شرفیابی داشته وضمن گزارش امور مربوطه به املاک وضع ادارات را نیز به شرف عرض رسانیده و اشکالات کاررا باوزراء مربوطه درمیان میگذارد

۵ ـ دعوت تیمسار مزین ازبانو پوران شاهبوری و اجرای کنسرت درسینما موان روز گرگان یکسر تبه پنج ماه قبل و این دفعه از چهارشنبه شروع و درلیله ۴۲/۱۱/۲۹ خاتمه یافته است راجع باظهار تیمسار مزین کنسرت مزبور به امر و اراده ملوکانه صورت رفته و بمنظور کمک به فرهنگ جامه عمل پوشیده است درچندروز اخیر صرفنظر از وجوهاتی که به نسبت ۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ ریال از عده زیادی تجار و مالکین بزرگ گرفته شده مردم راحساً وادار به پرداخت پول نموده واز رانندگان تاکسی بدون استثناء نفری ۱۰۰ ریال از طرف سروان فهرمانی رئیس راهنمائی اخذ حتی بعضی تیمسار مزین از پنج نفر پزشکان لشگر مبلغ ۱۰۰۰۰ ریال دریافت ووصول این وجوهات بخصوص از کسانیکه بزور رفته شده است نارضایتی شدیدی بوجود آورده وصردم ضمن اشاره بمفارح شدیده میگویند سزاوار نیست درآمد ناچیزی را به حبیب پوران شاهبوری که گویا چهار صدهزار ریال قرار داده است ریخته وبا پول ما وسائل عیاشی تیمسار مزین را فراهم سازند ضمنا افسران لشگر وخانواده آنان بعلت گرانی بهای بلیط (۳۰۰ ریال) دراین کنسرت شرکت ننموده از اینکه تیمسار مزین باین موضوع توجه نکرده و شبها بتوجه شرکت افسران فراهم ننموده اند سخت ناراحت مخصوصا تیمسار فرماندهی لشگر بیش از هرکس نسبت به بی اعتنائی تیمسار مزین وعدم توجه ایشان باین قبیل مسائل روحی احساس عدم آرامش نموده از احضار افسران بهداری لشگر ۳ ملاک و تیمسار مزین که بایستی پول جمع آوری شده از طرف پزشکان لشگر را ساعت ۸ صبح تحویل شود بسیار ناراحت شده بودند

۶ ـ بموجب دعوت مورخه ۴۲/۱۱/۱۵ تیمسار رستگار مزین بمنظور بررسی برنامه تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاه که قرار است در تاریخ ۴۳/۱/۱۵ عملی گردد کمیسیونی باحضور فرماندهی لشگر ـ آقای فرماندار عده ای از رؤسای ادارات و رئیس انجمن شهر در املاک تشکیل پس از بحث درمقدمه تیمسار مزین به طراحی وضع کاخ بابل اشاره و گفتند در تشریف فرمائی اعلیحضرت بابل پس از تقسیم اسناد مالکیت حتی صابون در رختشوئی کاخ نبوده که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آن کاخ و قف رعایا را از دستشان پاک نمایند سپس صد هزار تومان هزینه مبلمان و فرش کاخ جدید الاتمام سیر گردان و سایر مفارح ضروری آنرا مطرح و گفتند قصد دارم کاخ دیگری نیز برای شاهنشاه درهمین نزدیکیها که شکارگاه نزدیک باشد تهیه و وسائل راحتی معظم له را فراهم بنمایم ضمنا افزودند که درشرفیابی اخیر اعلیحضرت همایونی از نظافت شهر و ادارات سئوال نموده فرمودند این مرتبه باداارات نیز سرکشی بنمایم بعد اعلاقه مندی شاهنشاه را به آسایش استراحت شهرستانها مطرح مذاکره قرار داده گفتند اعلیحضرت همایونی چند مرتبه سئوال فرمودند اگر

بیایم گرگان جایم راحت است باغیر و بعرضشان رسید که کلیه وسائل استراحتشما فراهم شده است بنابر افزود دهد فا- شما هفتاد سال تمام بوسائل اسدراحت خود درشهرستان ها نداشتید مسافرت نکرده وحالا که جای راحتی برای خود درگرگان اصلن میتوانید بندحتی سالی یک یا دو مرتبه نیز احتمال دارد تشریف فرما شوند

درخاتمه باتوجه بمراتب معروضه بالا وسایرجریاناتی که احتیاج به تحقیق و بررسی نزدیک دارد جنون تیمسارسرلشکر مزین از عنوان (نماینده مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه درگرگان و دشت وگنبد) بنحومقتضی ومتناسب بازمان ومکان استفاده ننموده و ضمن تشاهیر فراوان به شرفیابیها وتماس نزدیک با شاهنشاه جهت هرنوع غیر قابل توجه جمله (من نماینده شاه مملکتهستم) را شکار نموده ضمن اشاره به حسن روابط فیمابین خود باوزراء و فرماندهان عالی رتبه ارتش سابق وضعت درادارات گرگان ایجاد و اقدامات خودرا درزمینه تشکیل کنسرت ـ ۱۰۱ اله استادو مازداشتاشما رجمع آوری مالالبسات وواگذاری اراضی را بافراد مورد نظر خود باسر شاهنشاه وانمودکرده و باعنوان نمودن عاقه مندی اعلیحضرت همایونی باسایرامور اختصاصی زمن مردم رادرجهت مخالف افکار عمومی که شاهد فداکاری پدر تاجدار خود درراه تأمین ملت و موجودیت من به محرومیت شاهنشاه از هرنوع رفاه و راحتی میباشند جلب و بالنتیجه موجبات بدبینی [illegible] نسبت به اقدامات خود که همه درپوشش نمایندگی مخصوص انجام میگیرد فراهم واثرات سوئی را از این لحاظ بوجود آورده که بنظر این فدا قابل توجه وبررسی بیشتر میباشد تم

فرمانده فدا- اتحادیه باشگاه گرگان سرگرد محمد [illegible]

خیلی محرمانه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیوگرافی

۳-۳-۱۴۹/ب

۳۷/۱۰/۱۱

نصرت اله ـ معینیان

۱ ـ نام نصرت اله ۲ ـ معینیان ۳ ـ ٤ ـ ٥ ـ ۱۳۰۰ محل تولد اصفهان ٦ ـ ۷ ـ صورت سفید باموهای کم پشت کمی مایل به بوری قد متوسط اندام لاغر ۸ ـ مدیرکل تبلیغات ۹ ـ خیابان خورشید ۱۰ ـ شخصی است ۱۱ ـ اسلام ۱۲ ـ متاهل است ۱۳ ـ ازقوم خویشهای خودش واهل اصفهان است ۱٤ ـ یک اولاد پسر سه ساله دارد ۱٥ ـ ندارد ۱٦ ـ ۱۷ ـ ندارد ۱۸ ـ فعلا با همه رجال بخصوص باآقای میراشرافی ـ دکتراقبال ـ علاء ۱۹ ـ سالم نیست سابقا مبتلا به سل ریوی بوده است ۲۰ ـ ندارد ۲۱ ـ تمولی ندارد فقط یک خانه شخصی دارد ۲۲ ـ ندارد ۲۳ ـ تکنیسین راه آهن است ۲٤ ـ زبان فرانسه رابخوبی میداند ۲٥ ـ درراه سلطنت وچند کتاب دیگرازجمله ادلف ترجمه کرده است ۲٦ ـ ندارد ۲۷ ـ بمجلات وروزنامه های راست وکتب خارجی ۲۸ ـ مطالعه ۲۹ ـ به نویسندگی ۳۰ ـ ندارد ۳۱ ـ بهیچوجه ندارد ومرد درستی است ۳۲ ـ دارد ۳۳ ـ دارد ۳٤ ـ آقای معینیان درسال ۱۳۱۸ باداشتن تحصیلات سیکل اول متوسطه درهنرستان راه آهن (دوره اول) ـ متخصص حرکت باحقوق ۹۰۰ ریال بخدمت پذیرفته شده وبعدازدوسال که هنرستان راه اهن راطی کرده موفق باخذ دیپلم هنرستان شده باحقوق ۲۳۰۰ ریال درراه آهن قسمت حرکت سابق بخدمت پذیرفته شده درسال ۱۳۲٤ بریاست کارگزینی قسمت حرکت منصوب ودرسال ۳٥ بریاست دائره تعلیمات اداره ـ بهره برداری منصوب شده وآخرین شغل اوهمین بوده درهمان اوقات سردبیری روزنامه آتش ومدیریت آقای میراشرافی بعهده اوواگذارشده وکلیه سرمقالات روزنامه مزبوررامی نوشته است ودارای قلمی بسیارتوانا وافراطی است درجریان اعزام قوابآذربایجان باانتشارروزنامه یومیه آتش مقالاتی شدید برعلیه متجاسرین منتشروخدمت کرده وبعدازآن مرتبا روزنامه آتش رااداره تادرزمان حکومت مصدق السلطنه متوالیا کاررا ادامه وتاروز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که درمنزل آقای میراشرافی مخفی بوده روزنامه مزبوررااداره کرد وازطرف حکومت تحت تعقیب بوده ولی نتوانستند اورادستگیرکنند بعدازوقایع ۲۸ مرداد بمعاونت اداره کل تبلیغات منصوب وبراثرمشاجره باآقای بزرگمهرچند روزی ازکاربرکنارومجددا طبق دستورتیمسارزاهدی نخست وزیروقت بمعاونت وسپس بریاست اداره کل تبلیغات ودرحکومت آقای علاء بمدیرکلی اداره مزبورمنصوب وتاکنون این سمت رادارد ولی هنوزازحقوق ومزایای مدیرکلی تبلیغات استفاده نکرده است ۳٥ ـ مدال لیاقت ۳٦ ـ ندارد ۳۷ ـ لندن ـ اروپا براثردعوت قبلی دولت انگلستان قبل ازانتصاب بمدیرکلی ازلحاظ سردبیری روزنامه آتش ۳۸ ـ مخالف سرسخت کمونیست ها ۳۹ ـ بسیاست آمریکا بخصوص بعدازتهیه وتدوین سخنان روزکه برعلیه رادیوی مسکوبقلم خود نوشته است بیشترمتوجه سیاست آمریکا گردیده وازطرف آن دولت نیزشدیدا حمایت میگردد ٤۰ ـ ندارد ٤۱ ـ مردی است درستکار ـ صحیح العمل ـ سرسخت دردوستی استوارنیست با مدیران جراید میانه خوبی دارد ونویسنده توانا وزبردستی است تخصص اودرتفسیروقایع سیاسی وانتقاد است مشارالیه درحال حاضربامستر بوید ([illegible]) رئیس اداره فرهنگی سفارت آمریکا تماس دائم دارد وبرنامه های رادیوئی رابانظرا وتنظیم میکند وپس ازاستعفا ازمدیریت کل تبلیغات هم بوسیله دونفر ازمخبرین آمریکائی که درهتل لوزان پانسیون هستند بامقامات سفارت آمریکا تماس ورابطه داشت .

نصرت‌الله معینیان (سند بیوگرافیک ساواک)

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: دکتر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت

محل: تهران

عطف بشماره:

منبع خبر: امین

تقویم: ب ۲

شماره: اداره دوم عملیات ۳۲۲/۱۰۹۱

تاریخ حادثه:

تاریخ وصول خبر: ۴۲/۱۲/۱۳

تاریخ گزارش: ۴۲/۱۲/۱۴

خیلی محرمانه

بروز شایعه نخست وزیری حسنعلی منصور و انتصاب وزراء کابینه مشارالیه و از جمله منصوب شدن امیرعباس هویدا مدیرفعلی امور اداری شرکت ملی نفت در راس وزارت دارائی باعث ناراحتی فوق العاده دکتر منوچهر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت گردیده بطوریکه یک پرونده قطور از عملیات خلاف هویدا در شرکت نفت جمع آوری کرده و آنرا باغلب از دوستان نزدیک خود نشان میدهد.

توضیح آنکه انتصاب هویدا که در حال حاضر نفوذ زیادی روی منصور دارد بوزارت دارائی موجب خواهد شد که از لحاظ کاربرداری دکتر اقبال زیردست ایشان قرار گیرد و با توجه باینکه حالیه موضوع برعکس میباشد لذا انتشار این خبر باعث ناراحتی دکتر اقبال گردیده است.

خیلی محرمانه

در تاریخ نفت بفرد ۱۵/۱۲/۴۲ درج شد

مورد نظر امیرعباس هویدا نگاشته شد

۱۳۴۲/۱۲/۱۱

۱۳۴۲/۱۲/۲۳

۱۳۴۲/۱۲/۱۷

تعداد نسخه:

گیرندگان نوشته در [illegible]

۳۶-۱۲۸/ب

دکتر منوچهر اقبال و نخست وزیری هویدا

هویدا کیست؟

پدر بزرگ هویدا میرزا رضا قناد از بهائیان مخلص و فداکار و مجذوب عباس افندی بود او بواسطه نزدیکی با عباس افندی از غضب مردم مسلمان بیم و هراس داشت و از اقامت در ایران نگران بود لذا به عکا رفت و مستخدم و نوکر دستگاه عباس افندی شد و بلحاظ تعصب و علاقه ای که باین فرقه داشت مورد لطف و محبت خاص او قرار گرفت. عباس افندی حبیب اله خان پسر میرزا رضا قناد را که پدر وزیر فعلی دارائی بود مشغول تحصیل کرد و دو سال هم او را بهزینه خود برای ادامه تحصیل باروپا فرستاد و او بزبانهای انگلیسی و فرانسه تسلط پیدا کرد و بتهران آمد و در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ کرد و مترجم شد و بنام سردار اسعد چند کتاب ترجمه کرد مدتی هم در روزنامه رعد با سمت مترجم انجام وظیفه کرد در همین هنگام لقب عین الملک گرفت با کمک بختیاریها بوزارت خارجه رفت و ماموریت سوریه و لبنان گرفت و قونسول ایران در این منطقه شد در این سمت در پنهانی برای بهائیها تبلیغ میکرد و با انگلیس هم رابطه و سروسری داشت و از خدمتگذاران واقعی آنها بود پس از چند ماه مامور جده شده و خود را بملک سعد و نزدیک کرد بعد از گذشت مدتی از ماموریت وی در جده روزنامه های عربی بعلت تبلیغ به نفع بهائیها باین انتصاب اعتراض کردند در سال ۱۳۱۴ در بیروت بیمار شد و نزد شیخ میزعمران قاضی شیعه لبنان رفت و توبه کرد از آنجائیکه میگویند توبه گرگ مرگ است بعد از چندی مجددا توبه را شکست و خود را از خادمین مخصوص عباس افندی معرفی کرد.

عین الملک دو پسر داشت یکی بنام امیرعباس و دیگری بنام فریدون هویدا - امیرعباس بپیروی مسلک و عقیده پدر خویش با سران بهائی نزدیک شد و از هیچگونه خدمتگذاری در راه ترویج مسلک بهائیت فروگذاری نمیکرد امیرعباس هویدا بحکم سابقه پدر وارد خدمت در وزارت خارجه شد و ماموریتهای مختلف باو محول گردید بالاخره در ایام جنگ دوم سابقه دوستی که با آقای عبداله انتظام داشت بسرکنسولگری ایران در هامبورگ منصوب گردید هنگام سرکنسولگری ایشان مقادیر زیادی از تذکره های سفید در بایگانی کنسولگری ایران در هامبورگ مفقود شد بعد معلوم گردید تمام سرمایه دارانیکه در هامبورگ محکومیتهائی پیدا کرده بودند با در دست داشتن همین تذکره ها فرار کرده اند. در اینمورد نسبت سوء استفاده های زیاد باشخاص دادند ولی اینرا نبایستی دلیل براین دانست که خدای نخواسته تذکره ها بوسیله کسی که خود امروز ادعای اصلاح طلبی دارد میخواهد وزارت دارائی را اصلاح کند زیر و بالا شده باشد اگر کسی چنین تصور بکند حتما اشتباه کرده است و چنانچه حرف خود را در اینباره پس نگیرد مورد حملات او و معاونش قرار خواهد گرفت. بهرصورت پس از این جریان هویدا بآنکارا منتقل گردید در زمان ماموریت ایشان تعداد زیادی از خانواده های بهائی ایران بترکیه مهاجرت کردند و باتکاء قدرت و نفوذ هویدا بفعالیت پرداختند و دولت ترکیه از این امر مطلع شد و کشف کرد که خانواده های بهائی تحت هدایت و رهبری هویدا بچنین فعالیتهای مضر و خلاف قانون ترکیه دست زده اند از این رو جمعی از بهائی را بازداشت کردند و از دولت ایران خواستند که هرچه زودتر در تغییر وی اقدام کند آقای سرلشگر ارفع سفیر کبیر وقت در ترکیه برای حفظ حیثیت کشور سعی وافی مبذول داشت و دولت ایران را متوجه عملیات زیانبخش هویدا کرد و درخواست تغییر وی را نمود در همین هنگام آقای انتظام که سابقه دوستی با ایشان داشت موضوع مفقود شدن تذکره ها را فراموش کرده بود و یا تشخیص داده بود که وی در اینمورد گناهی ندارد وزیر خارجه بود و بعد بشرکت ملی نفت رفت بنابراین همکار صمیمی خود را بشرکت نفت منتقل نمود و بدین طریق صمیمیت دوستی قدیمی را تکمیل کرد هویدا در شرکت ملی نفت معاون اداری مدیرعامل شد و با دستیاران خود فواد روحانی و مهندس فرخان سه تفنگداران بهائی هادریک چنین موسسه عظیمی بهم

%

پیوستند وسعی کردند تا حدیکه مقدورشان بود افراد بهائی را در کارهای موثر شرکت ملی بگمارند وهمین کار را هم کردند وبالاخره بعد از رفتن انتظام دکتر اقبال که مرد وطن پرست ومسلمانی است متوجه اعمال خلاف وفعالیتهای زشت ایشان گردید وعذرشان را خواست • در اینموقع دولت تغییر کرد هویدا بمناسبت اینکه سابقه دوستی چند ساله با منصور داشت در بعضی از مسافرتهای خارج در مرزها هم سفر بودند وعکسهائی در این قبیل مسافرتها برداشته شده واز طرفی چون قرار بوده است بزودی نسبت سببی پیدا کند یعنی با جناب آقای نخست باجناق شود دوستی کهنه تبدیل بخویشاوندی گردد لذا در دولت ایشان بسمت وزیر دارائی منصوب گردید •

اولین کار او اعلام ورود آزادی قند و شکر یعنی بقول دکتر ارسنجانی جنگ با صنایع داخلی بود واقعا خدا خیرش دهد که در این کار دهن عده ای را شیرین کرد بعد از آن خلاصه اصلاح دیگری را شروع کرده بود که یکی از اعضاء بدن او شکست البته اشتباه نشود این عضوهای او بود نه گردنش بر اثر این عارضه ناگهانی دنباله این اصلاحات را بیکی از هم مسلکان خود آقای ارباب فرهنگ مهر که اخیرا جدید البهائی شده سپرد آقای مهر که مهندس در قسمت آسیاهای بادی وآرد است اکنون مشغول اصلاح مالیه وقوانین مالیاتی است البته در سایر کارهای آقای هویدا بخصوص در فرانسه وترکیه ودر وزارت پیشه وهنر وساختمان خانه های بوئین زهرا قزوین وشیرین کارهائی که در پاسگاه نفت آبادان کرده بود در این صفحه گنجایش ندارد فقط این مختصر را نوشتم که شما خواننده محترم مردان عمل وکار را که حتی یک روز هم بیکار نمانده اند بشناسید وبنبوغ ذاتی آنها واقف شوید یکی هیتلر میشود که از خوردن شیرینی زیاد جانی ودیوانه میشود ویکی چون هویدا با اینکه جدش قناد مخصوص عباس افندی بود ونطفه اش از شیرینی ریخته شد اینطور عاقل از کار درمیآید وهمواره مصدر کار است ودوستان بهائی خود نظیر ارباب مهر را هم یدک میکند باشد تا صبح دولتت بدمد تا این مختصری از خرابکاریهای تست •

شما خوانندگان ملاحظه کنید چنین عنصری با این سوابق وگذشته های تاریک دیگری که در پیش بیک از حوصله ما خارج است در نهایت بیشرمی با معاون کلش در اداره بازرسی بماموران شریف وزارت دارائی حمله میکند وآنان را بیکاره وسربار مردم میداند در حالیکه اگر سرباری وجود داشته باشد اول خود اوست ودوم معاونش • بهر تقدیر این دو بیت را بمناسبت حملات ناروای هویدا وفرهنگ مهر مینویسم وباین بیوگرافی مستند خاتمه میدهم :

شخصی بد ما بخلق میگفت — ما سینه خود نمی خراشیم
ما نیکی او بخلق گوئیم — تا هر دو دروغ گفته باشیم

زیاده عرضی نیست سکندر

خیلی محرمانه



نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور



مد بریت کل اداره سوم (۳۴۲)

اداره کل نهم (۹۲۳)

شماره ۲۰۵۸۸

تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۳۵

پیوست

درباره خانم لیلا امامی همسر سابق آقای نخست وزیر

بازگشت بشماره ۳۴۲/۴۱۲۳ — ۳۵/۱۱/۱۲

مفاد اطلاعیه واصله مورد تائید واقع شده و اشعار میدارد باتوجه باینکه درحال حاضر روابط نامبرده با آقای نخست وزیرحسنه میباشد و غالبا" باهم بسرمیبرند بدستور آقای هویـــدا کلیه مایحتاج منزل و همچنین وسایل فنی و غیرفنی گلخانه سامان خانم‌امامی واقع در کرج — که جدید ترین گلخانه پیش‌ساخته و مجهز بمدرن ترین دستگاهها است ازطریق نخست وزیری از داخل و خارج تهیه و و جه آن ازبودجه محرمانه آقای نخست وزیرپرداخت میشود وآقـای نخست وزیرعلاوه برتامین گل مورد نیاز نخست وزیری خرید آنرابدوستان و آشنایان خود نیز توصیه کرده است و خانم امامی از این راه سود زیادی میبرد .

هویدا و همسرش

خیلی محرمانه

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

درجه فوریت

صفحهٔ یکم از ..... صفحه

نسخهٔ شماره یکم از چهار نسخه

۱ ـ به ۳۴۲

۲ ـ از ۲۲۰۲۰

۳ ـ شماره گزارش ۲۶۵۲/۵۲۸۳۱

۴ ـ تاریخ گزارش ۳۶/۴/۱۱

۵ ـ پیوست

۶ ـ گیرندگان خبر

۷ ـ منبع ۱۱۸۳۵

۸ ـ منشا تحقیق منبع

۹ ـ تاریخ وقوع اخیراً

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع اخیراً

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۳۶/۴/۷

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع . نخست وزیر

عطف / پیرو

با توجه به قرائن و شواهدی زیادی که از چند ماه قبل بچشم میخورد روز بروز موضوع تغییر کابینه هویدا برای اطرافیان و کارمندان نخست وزیری تقویت پیدا می کند و برای مثال چند مورد زیر مورد توجه میباشد .

۱ ـ نحوه رفتار و حوصله نخست وزیر در میهمانی ها بطور کلی فرق نموده .

۲ ـ مدت دو هفته است که پیشخدمتهای مخصوص خود را که سالها برای ایشان خدمت مینموده اند اخراج نموده و مدت چند هفته ایست که لباس پوشیدن و غیره را شخصاً انجام میدهند .

۳ ـ چند روزیست احمد کاشفی معاون نخست وزیر و خانم امانپور مدیر کل تشریفات در جستجوی پرونده خرید لوازم و اثاثیه ای هستند که خانم خلعت بری از پاریس برای دولت و منزل آقای هویدا خریداری نموده و پول آن از طریق احمد کاشفی از بودجه سری داده شده .

۴ ـ تعدادی دکوراتور فرانسوی منزل نخست وزیر در آپارتمان ISP مشغول بکار میباشند و قرار بوده در یکی دو ماه آینده تحویل دهند لیکن بافشاری که به دکوراتور فرانسوی وارد شده تا چند روز دیگر بپایان میرسد .

۵ ـ توجه و دقت زیاد برروی دستورات از اعتبارات سری خصوصاً آن قسمت که جنبه خصوصی و فردی داشته و مربوط به اقوام نخست وزیر و غیره میباشد .

نظریه سه شنبه ـ شنبهٔ شخص مطلعی است .

بعرض تیمسار ریاست ساواک رسید تاریخ ۳۶/۴/۱۹

بایگانی شود

۱۳۰ـ۳۶

سقوط هویدا

صفحه یکم از ... صفحه
نسخه شماره ... از ... نسخه
۱ ـ به ۳۴۲
۲ ـ از ۲۲۵۲۰
۳ ـ شماره گزارش ۲۹۳۴
۴ ـ تاریخ گزارش ۲۱/۴/۳۶
۵ ـ پیوست
۶ ـ گیرندگان خبر

۷ ـ منبع ۱۱۸۳۵
۸ ـ منشأ تحقیق منبع
۹ ـ تاریخ وقوع اخیرا
۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع
۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۳۶/۴/۲۵
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع نخست وزیر

عطف
پیرو

بنا باظهار خانم امانپور مدیر کل تشریفات نخست وزیری یکی از منابع دیپلماتی امریکا اظهار داشته که دولت امریکا بطور خیلی جدی تعویض کابینه هویدا از شاهنشاه آریامهر خواستار شده و نامبرده چنین افزود که اساسا" کارتر و امریکائیها از مخارجی که دولت ایران بنفع فورد انجام داده فوق العاده ناراحت و عصبانی هستند ضمنا" نامبرده افزود که ملاقات علیاحضرت با خانم فورد نیز بنفع دولت ایران در روابط فیمابین نخواهد بود .

نظریه سه شنبه : شنبه شخص مطلعی است .

بایگانی خیلی محرمانه

دولت آمریکا و رژیم پهلوی

صفحه یکم از ..... صفحه

نسخه شماره ..... از ..... نسخه

۱ ـ به ۳۴۲

۲ ـ از ۲۲۵۲۰

۳ ـ شماره گزارش

۴ ـ تاریخ گزارش ۳۶/۶/۵

۵ ـ پیوست

۶ ـ گیرندگان خبر

۷ ـ منبع ۱۱۸۳۵

۸ ـ منشأ نخست وزیری

۹ ـ تاریخ وقوع اخیرا

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۳۶/۶/۳

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع امیرعباس هویدا

عطف / پیرو

برابر اظهارات خصوصی آقایان محمد بیگلری رئیس اداره حفاظت نخست وزیری و همچنین عبدالمجید قنواتی مسئول امور بایگانی محرمانه تعدادی از پرونده‌های بکلی سری و محرمانه که نخست وزیر سابق آقای هویدا در گاو صندوق اطاق خود نگهداری میکرده به بایگانی محرمانه عودت نداده و باحتمال قوی به منزل خود و یا جای امن تری منتقل نموده‌اند .

نظریه شنبه : اظهارات نامبردگان باحتمال قوی صحت دارد و این پرونده‌هائی بوده که بطریق مختلف در آن سوء استفاده شده و یا دستوراتی بر خلاف قوانین و مقررات صادر شده .

نظریه سه شنبه : شنبه شخص مطلع و صالحی است .

بایگانی شود

هویدا و سرقت اسناد

صفحه یکم از ..... صفحه

نسخه شماره ..... از ..... نسخه

۱ ـ به .....

۲ ـ از .....

۳ ـ شماره گزارش .....

۴ ـ تاریخ گزارش .....

۵ ـ پیوست .....

۶ ـ گیرندگان خبر .....

۷ ـ منبع ـ

۸ ـ منشا .....

۹ ـ تاریخ وقوع .....

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع .....

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل .....

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی .....

موضوع ..... امیرعباس هویدا .....

عطف / پیرو .....

شایع است :

امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق نزد اشخاص که به ملاقات وی رفته اند اظهار داشته درزمانی که اتهاماتی به وی وارد شده با پیش بینی قبلی وقایع ایران راکه خود ناظرآن بوده در ۳۰۰ برگ تنظیم وجهت یکنفراز بستگان خود درکشورهای خارج پست کرده که اگر روزی محاکمه شد ومرعلیه او مقالا تی در ایران چاپ کردند همزمان باآن یادداشتهای مزبور را ـ ترجمه ودرمطبوعات کشورهای خارجی چاپ برسانند .

نظریه شنبه . نظری ندارد

نظریه یکشنبه . مراتب جهت آگاهی وتحقیق اعلام گردید . تابناك

نظریه سه شنبه . نظریه یکشنبه موردتائید است کارون

نظریه چهارشنبه . نظریه سه شنبه تائید میگردد . پروش

طبقه بندی حفاظتی

بدون شرح!

تصاویر

۱. آلبوم سِرشاپور ریپورتر

تصاویر مندرج در این بخش گزیده ای از آلبوم‌های شخصی سرشاپور ریپورتر است که در جریان تصرف خانه و محل کار او در تهران توسط نیروهای اطلاعاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اوائل انقلاب به دست آمد. این آلبوم‌ها حاوی تعداد زیادی تصویر است که عموماً واجد ارزش تاریخی می‌باشد و به علت محدودیت صفحات کتاب تنها از تعدادی از آنها استفاده شد.



اردشیرجی در سالهای نخستین ورود به ایران در سال ۱۸۹۳ م./۱۳۱۱ ق.



تصویر علی‌قلی خان سردار اسعد بختیاری که در سال ۱۳۳۳ق./۱۹۱۴م. به اردشیر ریپورتر تقدیم کرده.



به رسم یادگار خدمت جناب مستطاب عالی اردشیرجی تقدیم شد

ارادت‌مند حبیب‌الله شجاع‌الممالک

شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ [۱۹۰۳ م.]



اردشیرجی و همسرش در سنین کهولت (تهران ـ دوران سلطنت رضاشاه)

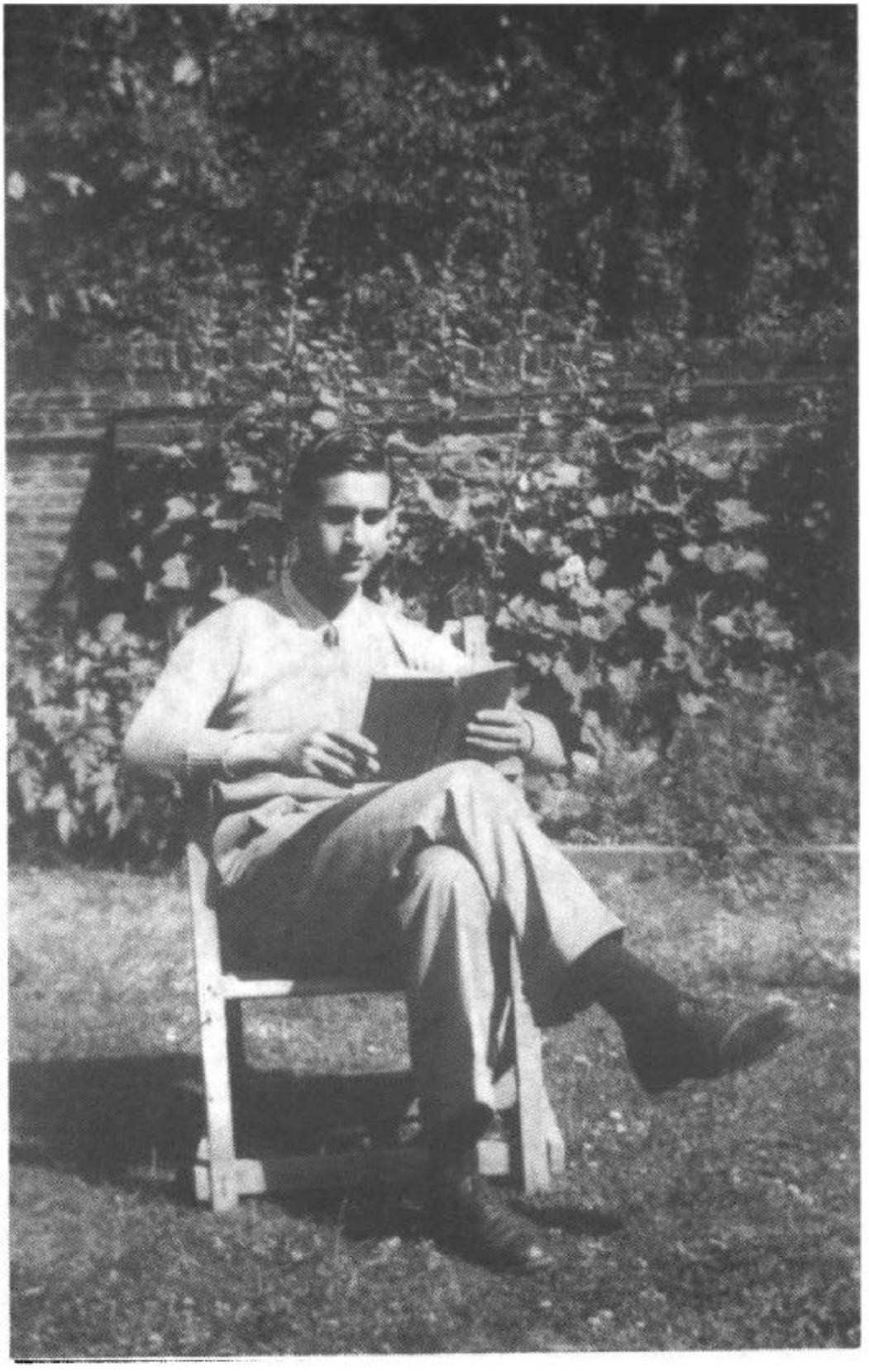

شاپور ریپورتر در زمان تحصیل در کمبریج



شاپور ریپورتر ـ کارشناس جنگ روانی ـ در پخش رادیوئی (برنامهٔ فارسی رادیو دهلی ـ ۱۹۴۴)

شاپورجی در لباس نظامی ارتش انگلیس (۱۹۶۹)



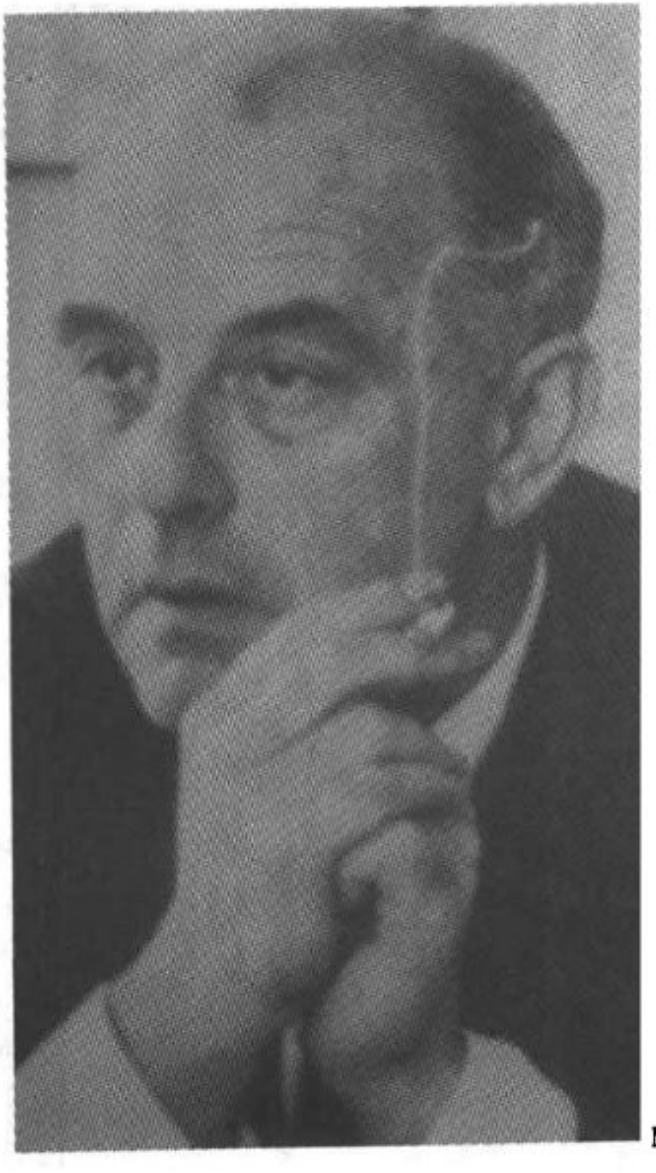

لُرد ناتانیل مایر ویکتور روچیلد
ـ مسئول شاپور ریپورتر در
«سازمان اطلاعاتی یهود» و رابط او با MI-6



شاپور ریپورتر در جمع رجال دولتی هند (ردیف دوم ـ نفر سوم از سمت چپ)

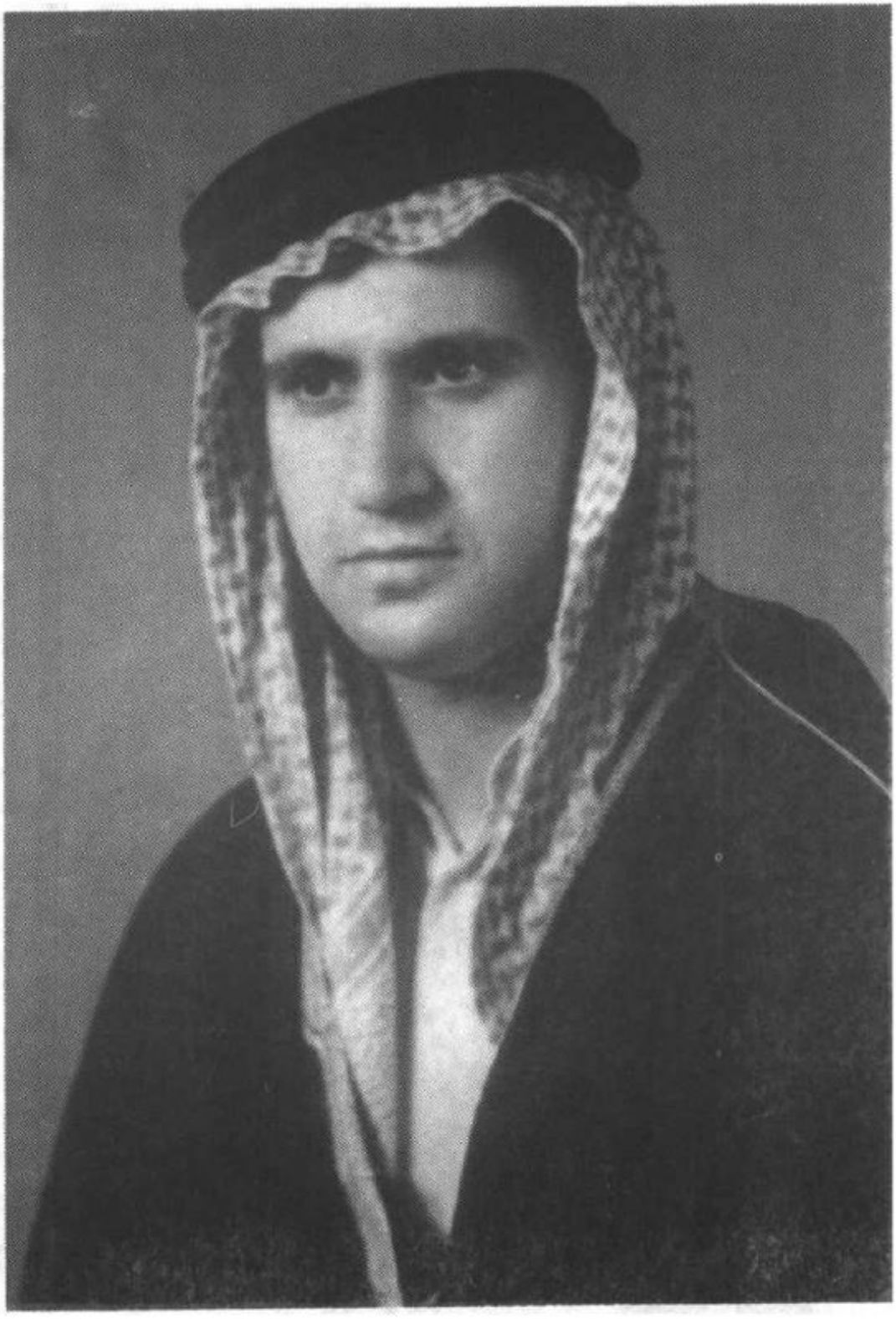

دو عکس از شاپور ریپورتر در کشورهای عربی





شاپور ریپورتر (نفر اول سمت چپ - ردیف دوم) و رئیس جمهور هندوستان در مراسم بازدید او از ایران

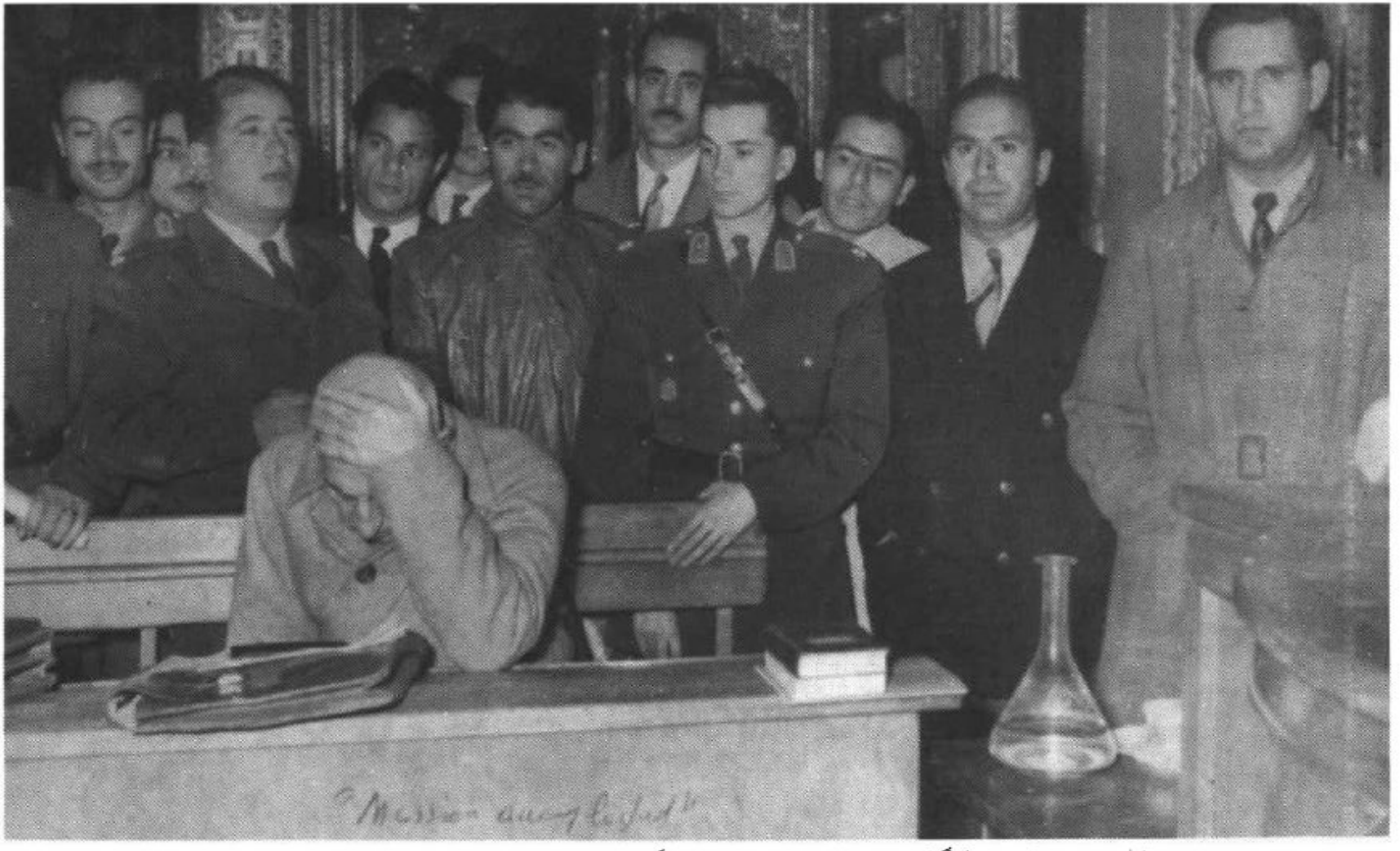

شاپور ریپورتر در دادگاه مصدق (در زیر تصویر به انگلیسی نوشته شده: «Mission accomplished»
[مأموریت انجام شد] دستخط از آن شاپور ریپورتر است.)



شاپور ریپورتر و هیئت نمایندگی «رویال داچ شل» به هنگام ورود به تهران برای عقد قرارداد کنسرسیوم
(شهریور ۱۳۳۳ ـ فرودگاه تهران)



شاپور ریپورتر (ردیف اول ـ نفر اول از سمت راست) و تیمور بختیار ـ رئیس ساواک (ردیف اول ـ نفر سوم از سمت راست) به اتفاق افسران عالیرتبه اطلاعاتی انگلیس (لندن ـ ۹ سپتامبر ۱۹۵۸)



شاپور ریپورتر ـ استاد دانشگاه جنگ ایران ـ به همراه شاگردانش (۱۳۳۴)



شابور ریپورتر و حکیم‌الملک (استاد اعظم فراماسونری و نخست‌وزیر رژیم پهلوی)



شاپور ریپورتر و رجال پهلوی



تقدیم به دوست عزیزم آقای شاپور اردشیرجی

نوروز ۱۳۳۳

[امضاء عکس ناخواناست. تصویر از ارتشبد عبدالله هدایت است.]

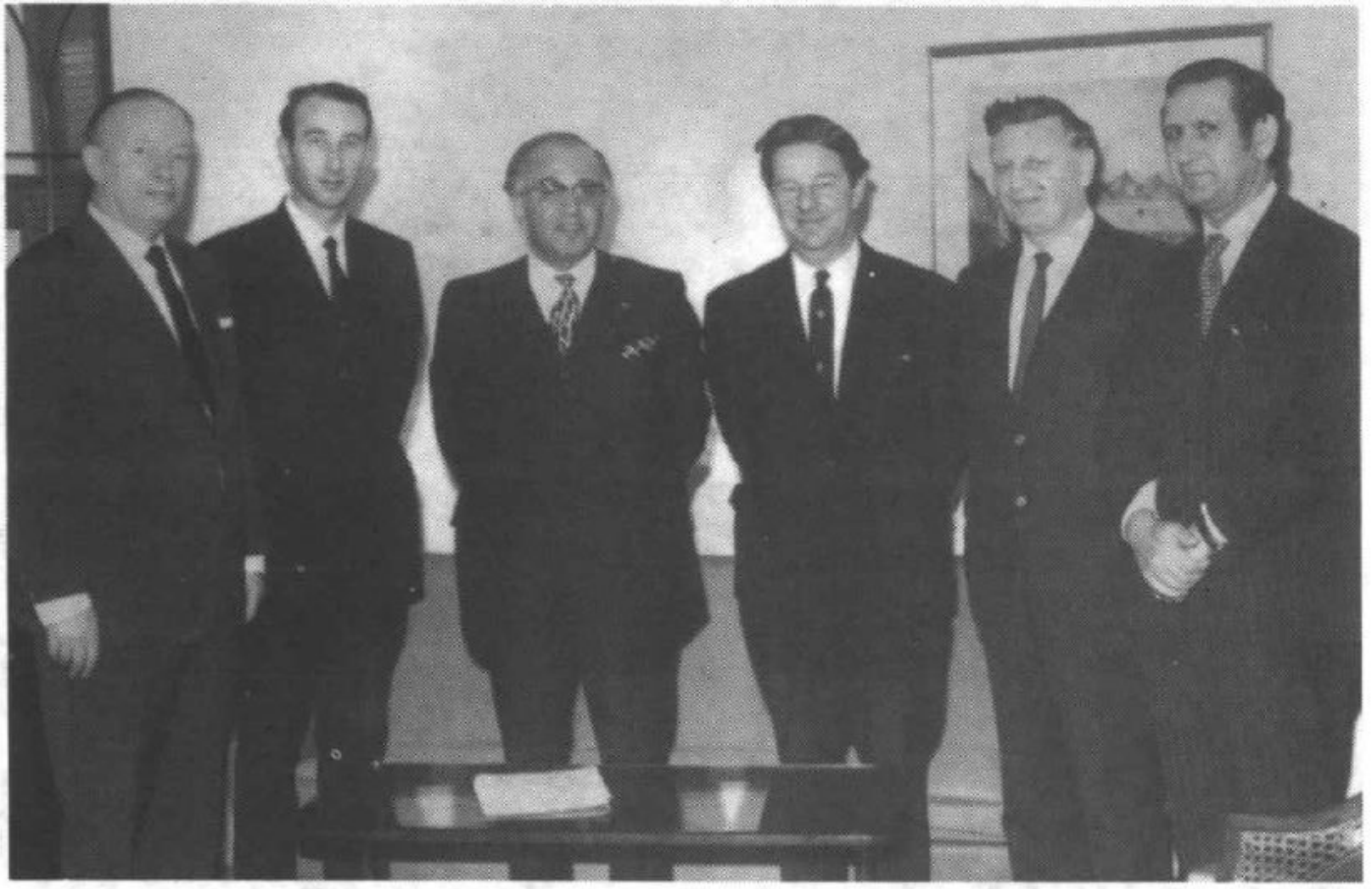

شاپور ریپورتر (نفراول از سمت راست) در کاخ وزارت دفاع انگلیس (۱۹۶۹)



فاطمه پهلوی، وزیر دفاع انگلیس و همسرش، شاپور ریپورتر و مقامات نیروی دریائی ایران



سرشاپور ریپورتر پس از دریافت نشان .K.B.E (شوالیه امپراتوری بریتانیا) از ملکه انگلیس با همسر و فرزندانش (کاخ بوکینگهام ـ ۲۰ مارس ۱۹۷۳)

۲. رجال پهلوی



ارتشبد سابق حسین فردوست



رضاخان قزاق در سالهایی که با شبکه اردشیرجی ارتباط داشت



رضاخان و فرماندهان لشکرهایش

(از راست به چپ: امیرلشکر محمدحسین آیرم، امیرلشکر حسین خزاعی، امیرلشکر محمود خان آیرم، رضاخان، امیرلشکر عبدالله خان امیرطهماسبی، امیرلشکر امیراقتدار انصاری، سرتیپ مرتضی خان یزدان‌پناه)



عبدالحسین تیمورتاش ـ وزیر دربار پهلوی

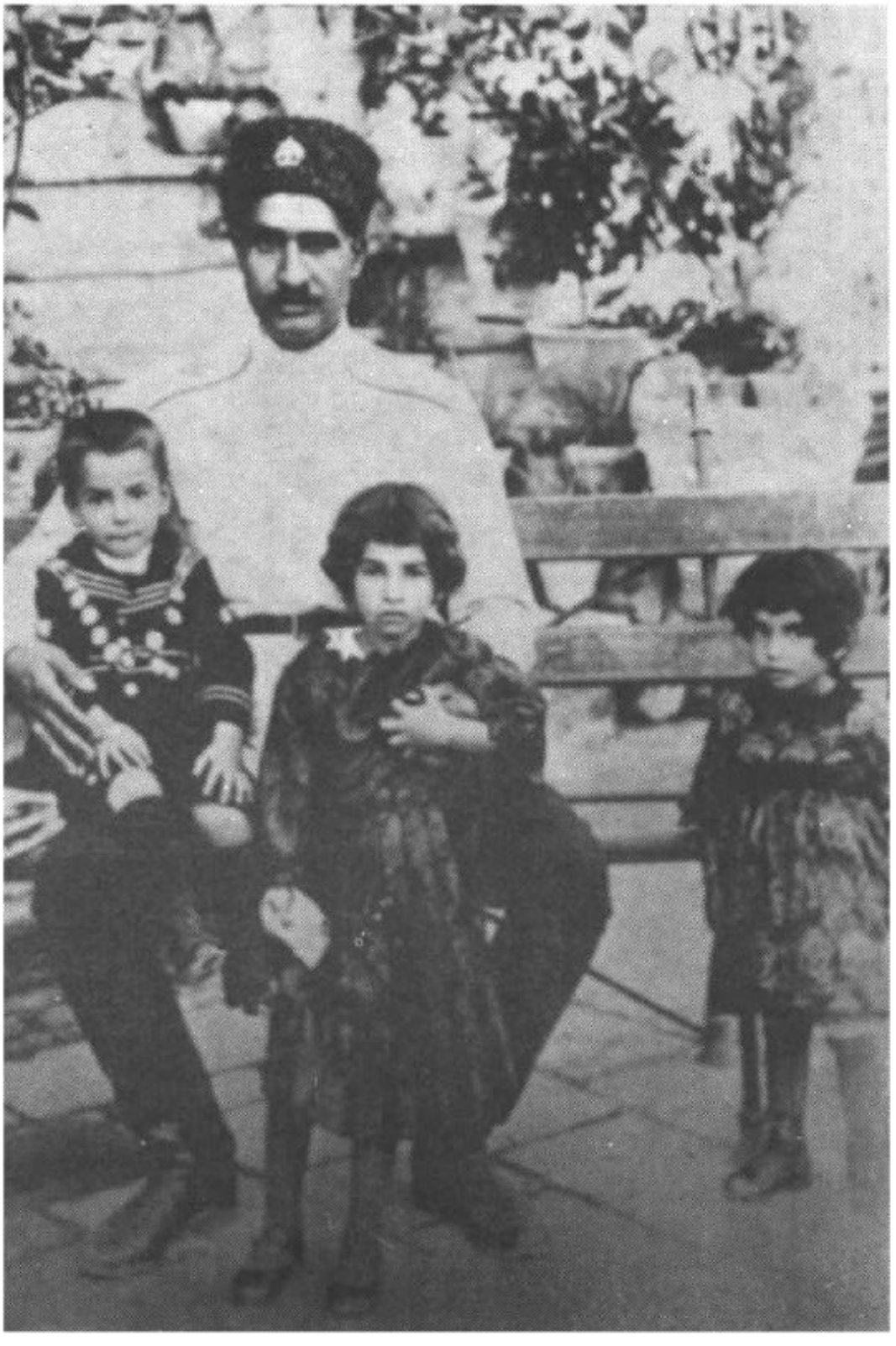

رضاخان و فرزندانش (محمدرضا، شمس و اشرف ـ ایستاده)

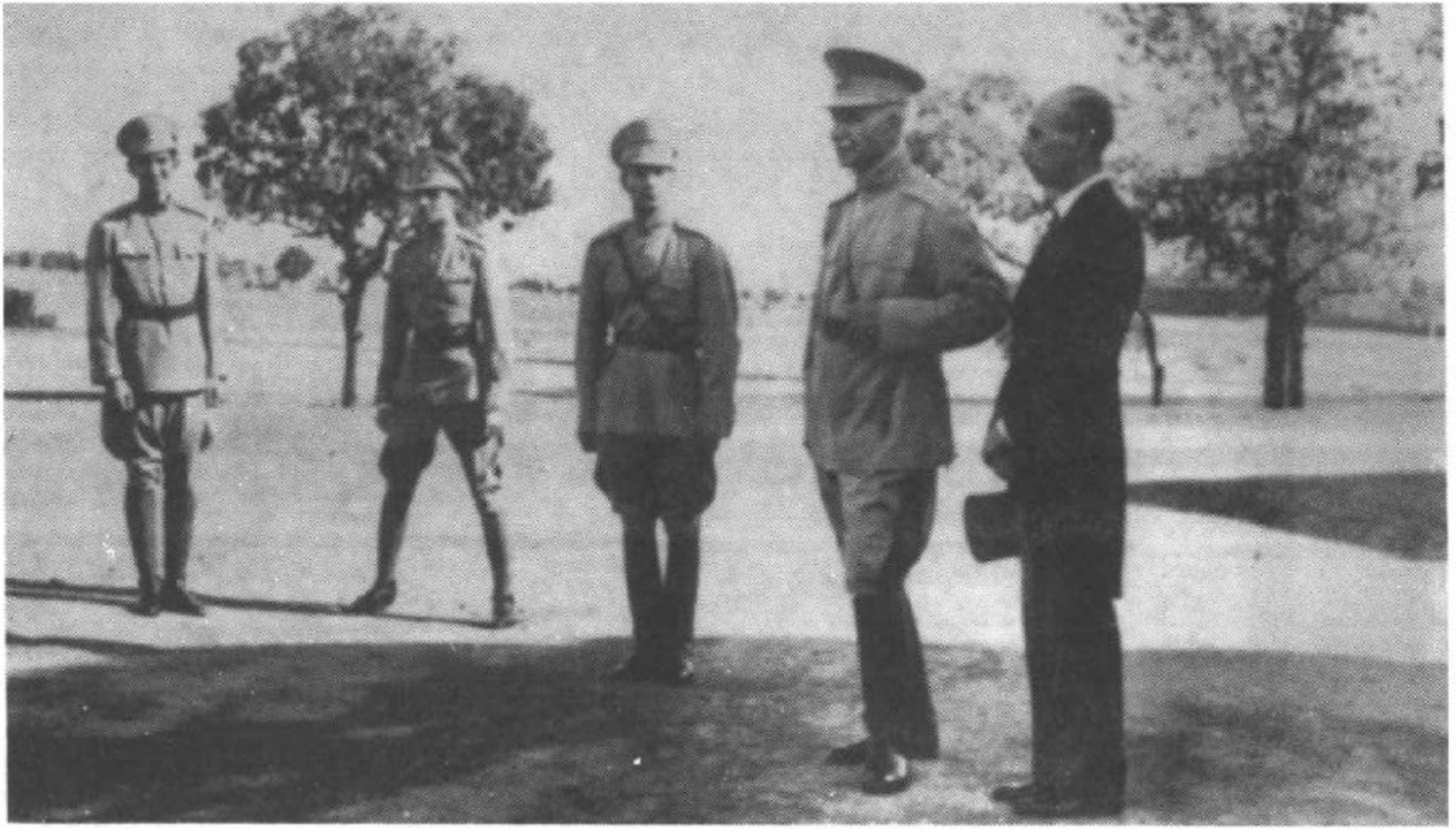

رضاخان، رجبعلی منصور و محمدرضا پهلوی



رضاخان و ولیعهد در سالهای اخر سلطنت او



محمدعلی فروغی و رجال دوران رضاخان



محمدرضا پهلوی (ردیف اول ـ نفر وسط) و حسین فردوست (ردیف دوم ـ نفر اول از سمت چپ) در مدرسه لُه‌روزه



محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)



ابراهیم قوام (قوام‌الملک شیرازی)

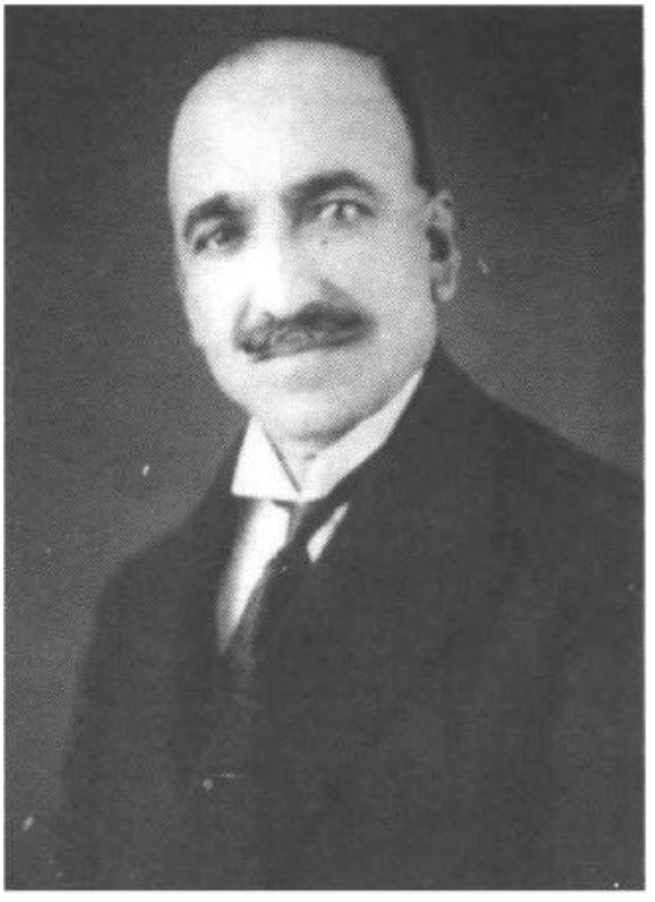

ابراهیم علم (شوکت الملك)

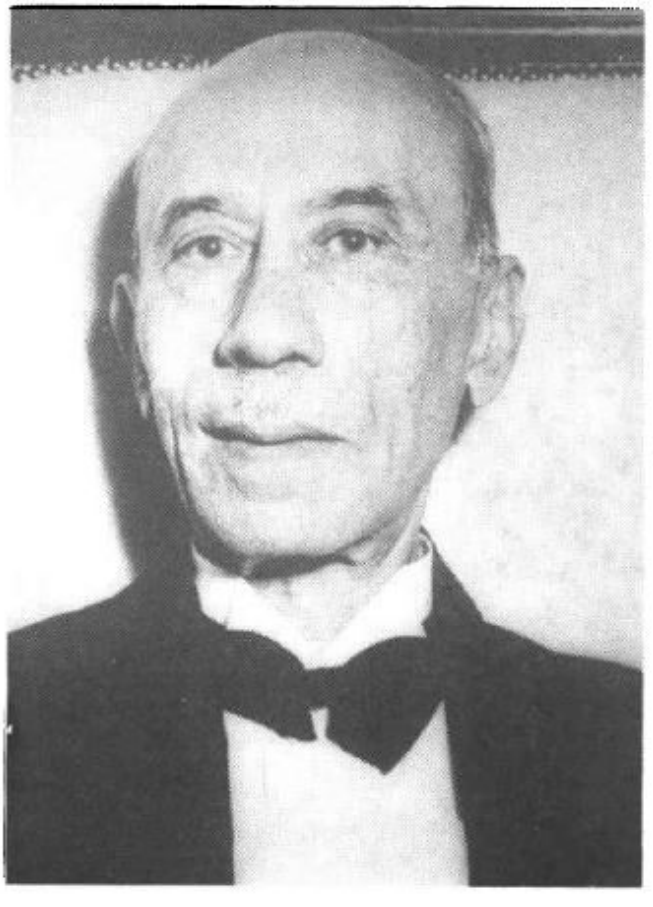

رجبعلی منصور (منصورالملك)

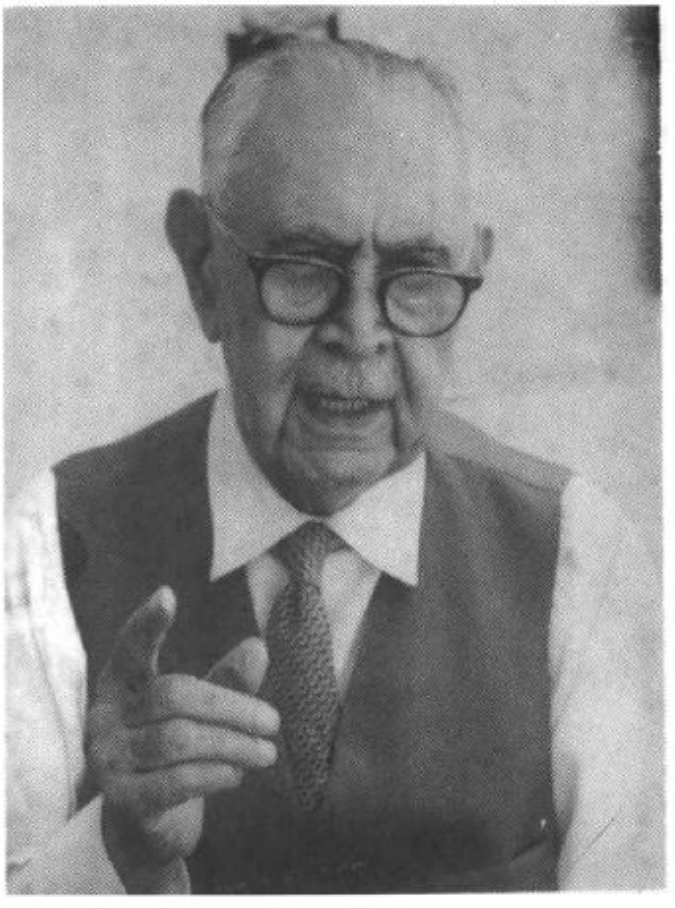

محمود جم (مدیرالملك)

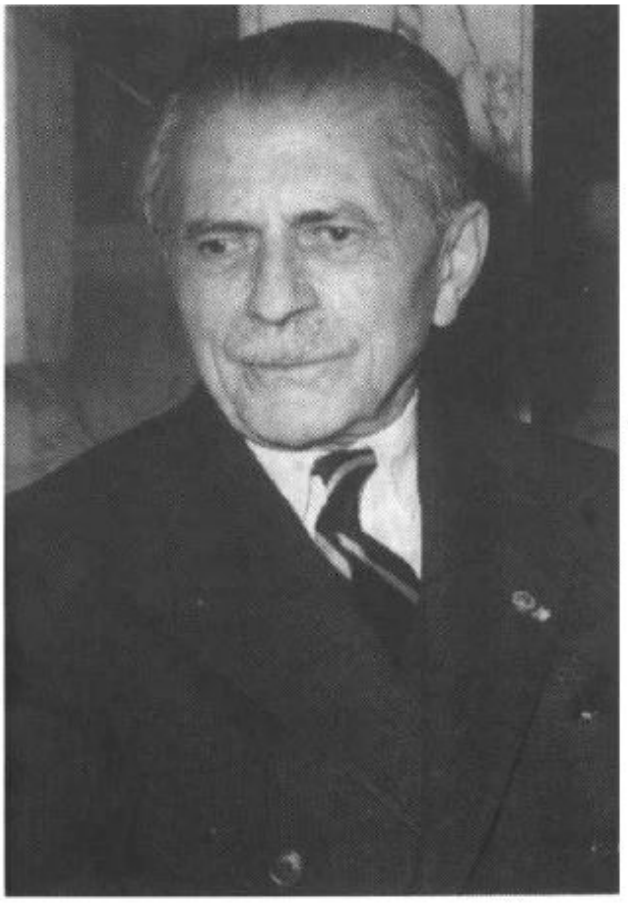

حسین علاء

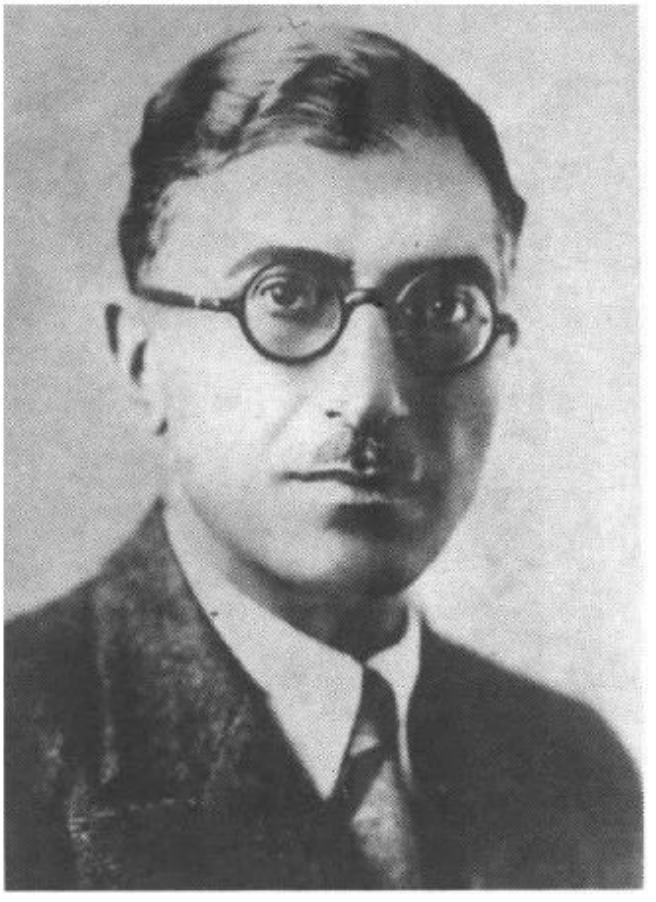

اکبر مسعود میرزا (صارم‌الدوله)



ارنست پرون



سیدحسن تقی‌زاده



محمدساعد مراغه‌ای



عبدالحسین هژیر



سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا

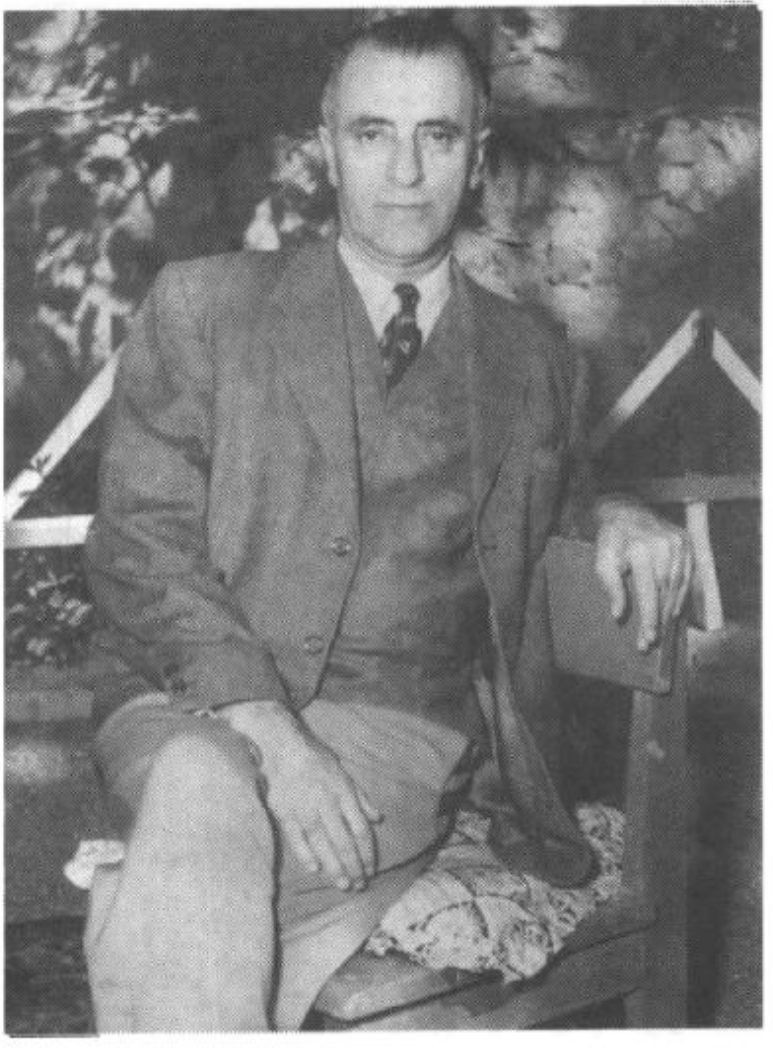

سپهبد فضل‌الله زاهدی



سرلشکر حسن ارفع



ارفع‌الدوله، حسن ارفع
و محمد ساعد مراغه‌ای
در کسوت خانه شاگردی



سپهبد نادر باتمانقلیچ

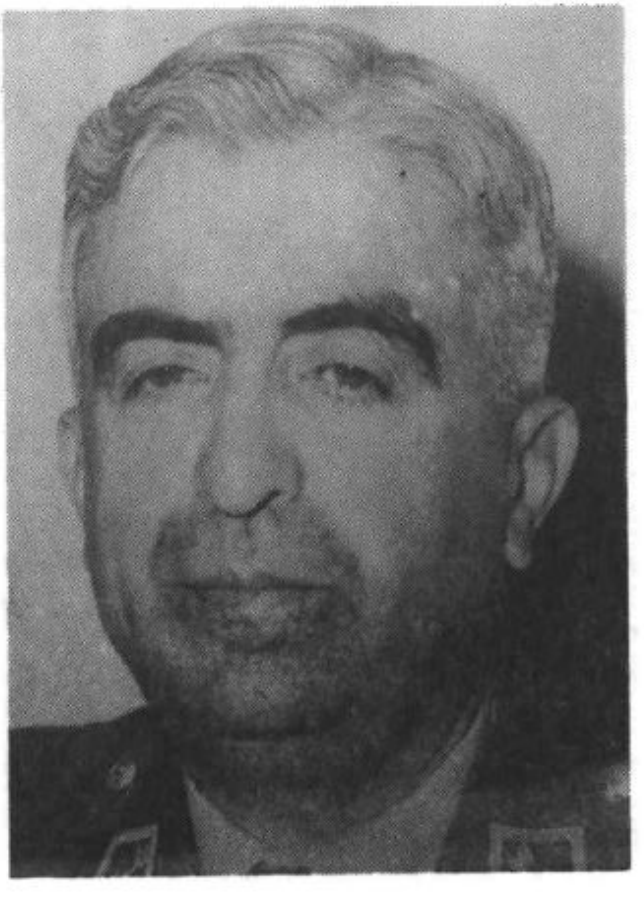

سرلشکر محمدحسن اخوی

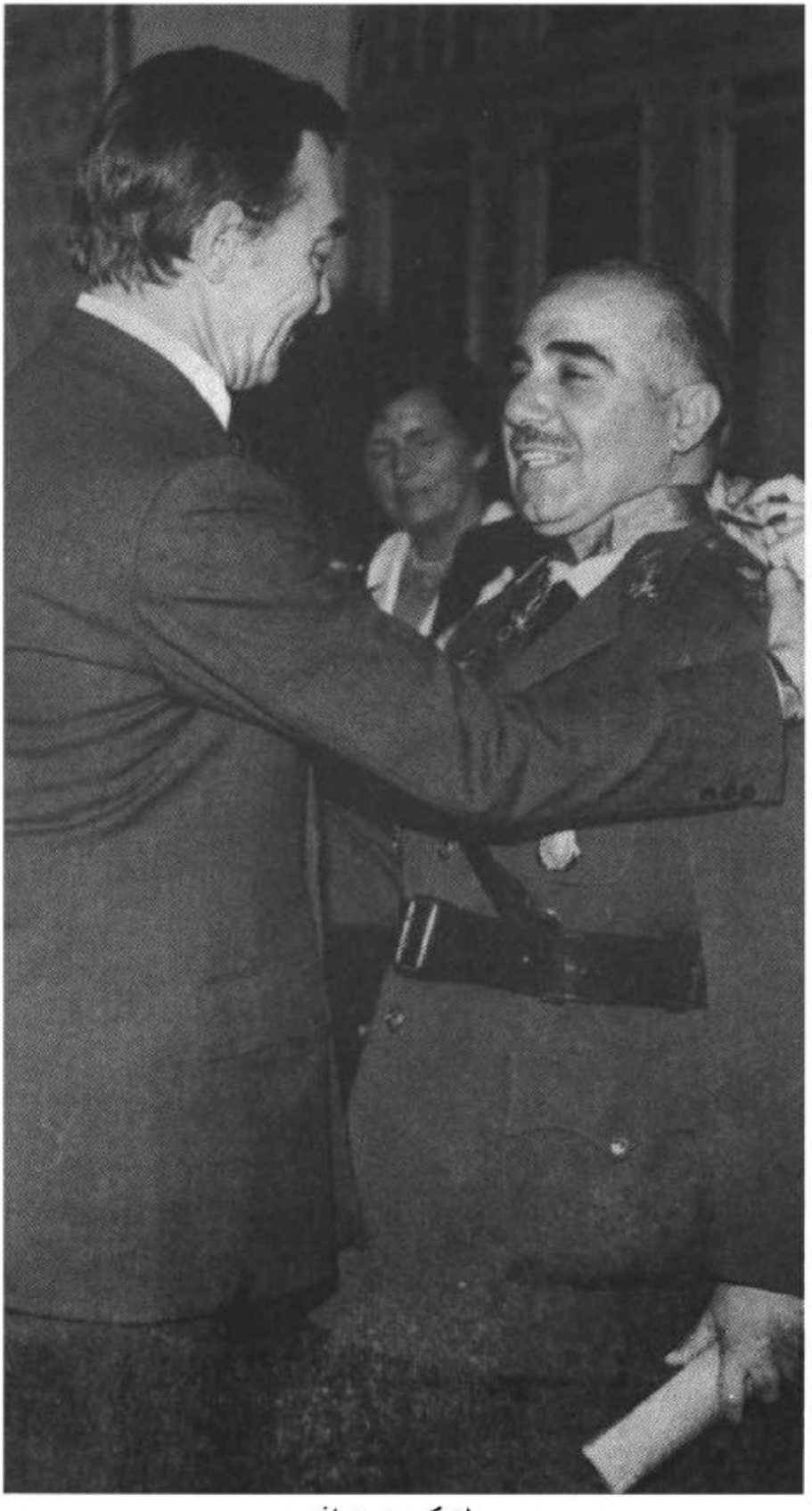

سرلشکر محمود اِزم

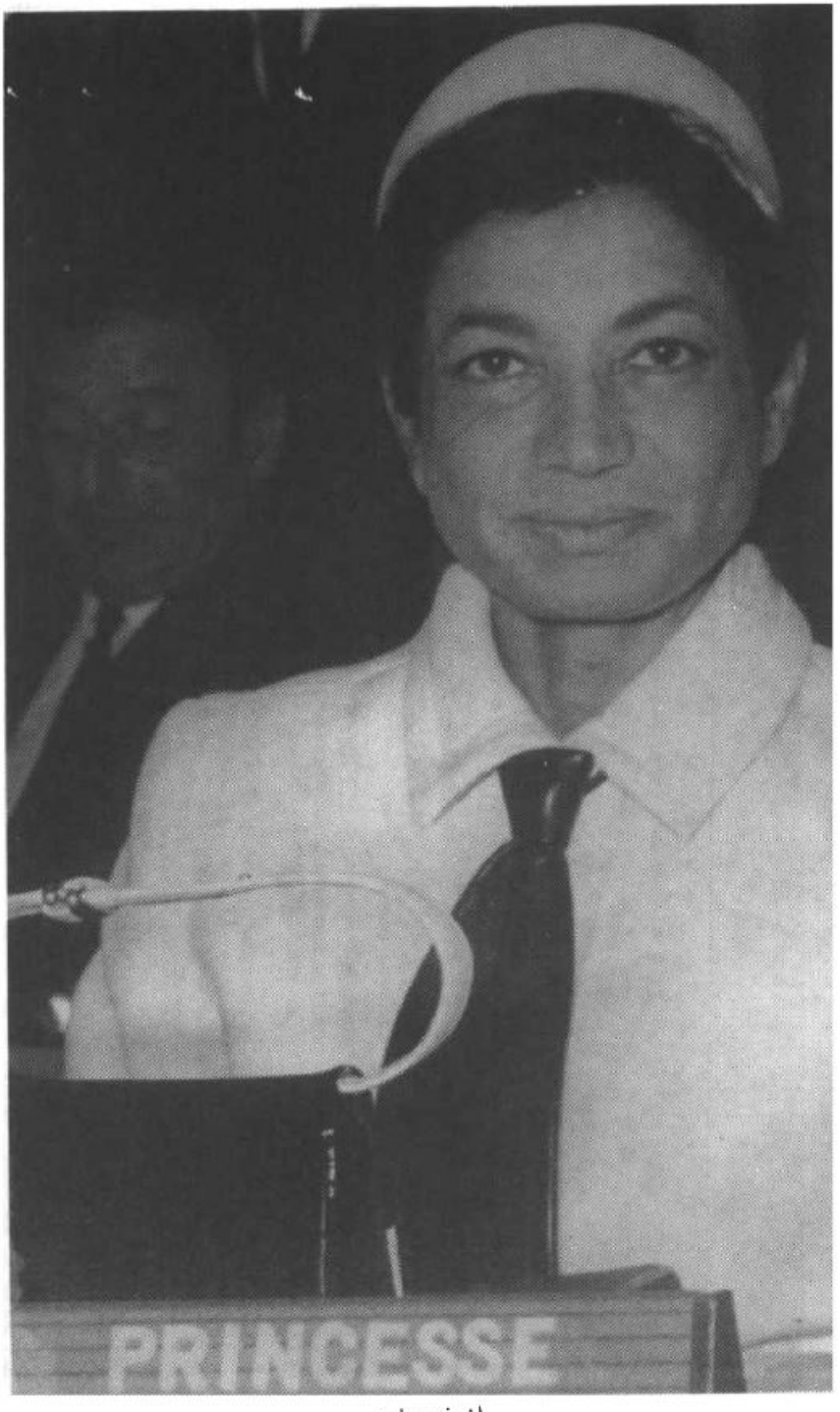

اشرف پهلوی

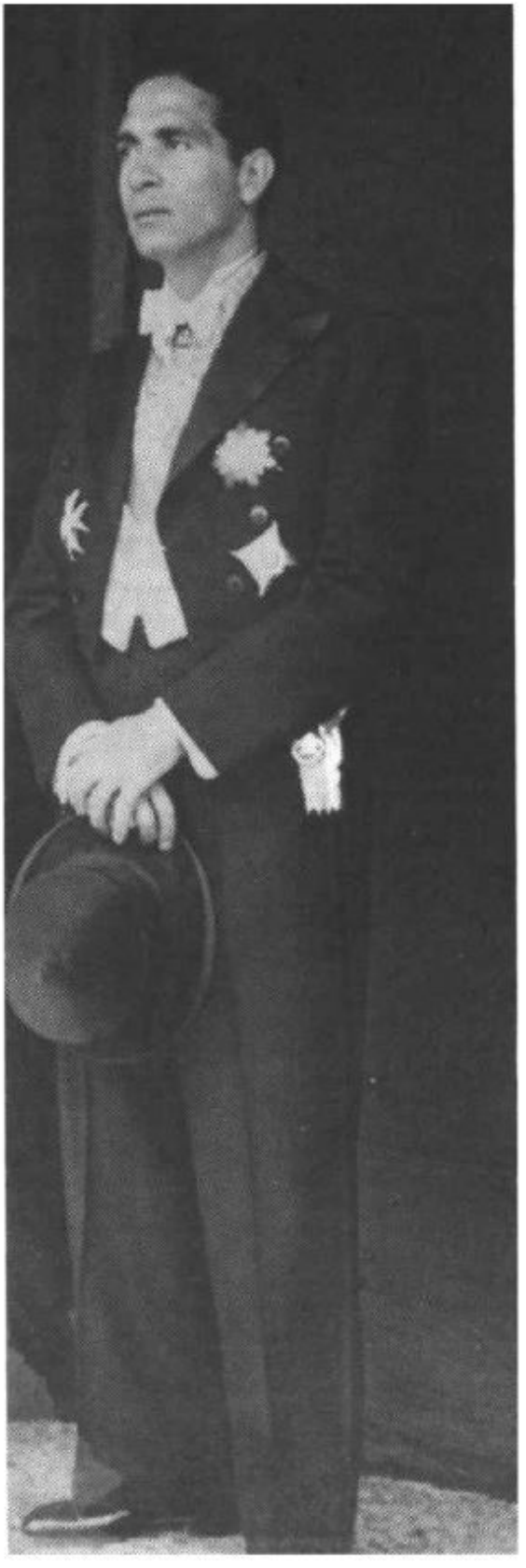

احمد شفيق

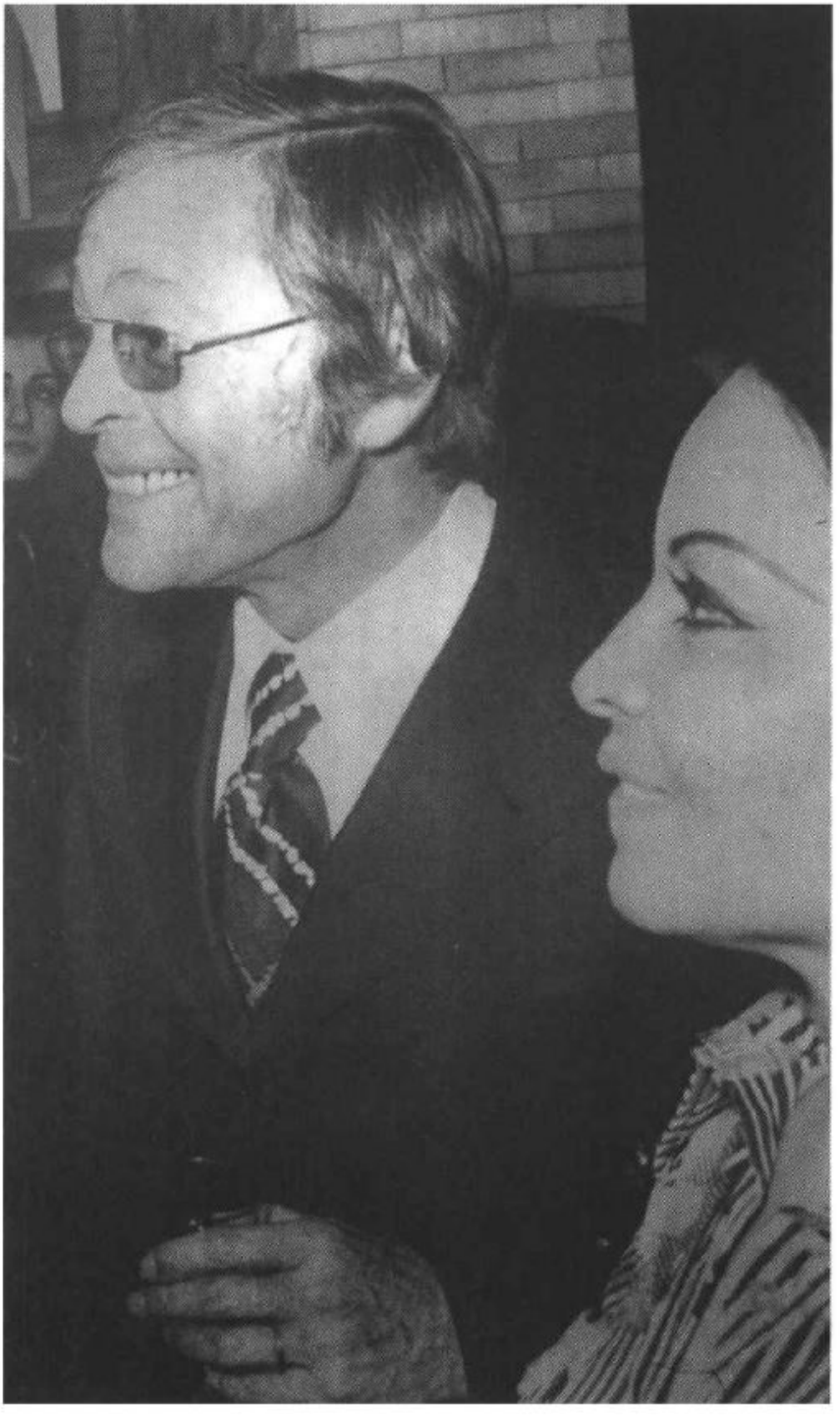

مهدی بوشهری



احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله)



تقی امامی

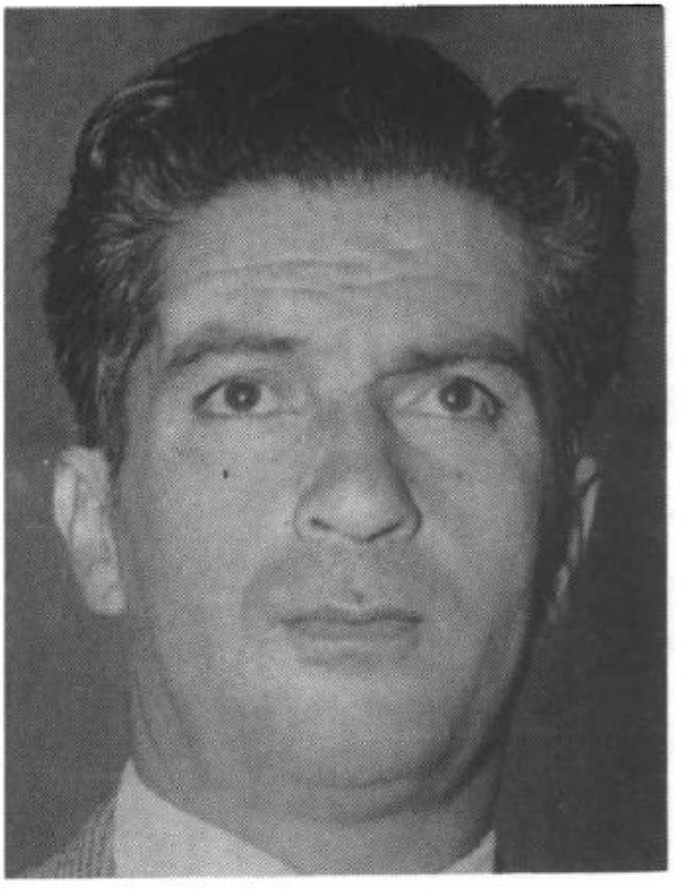

فتح‌الله امیرعلائی

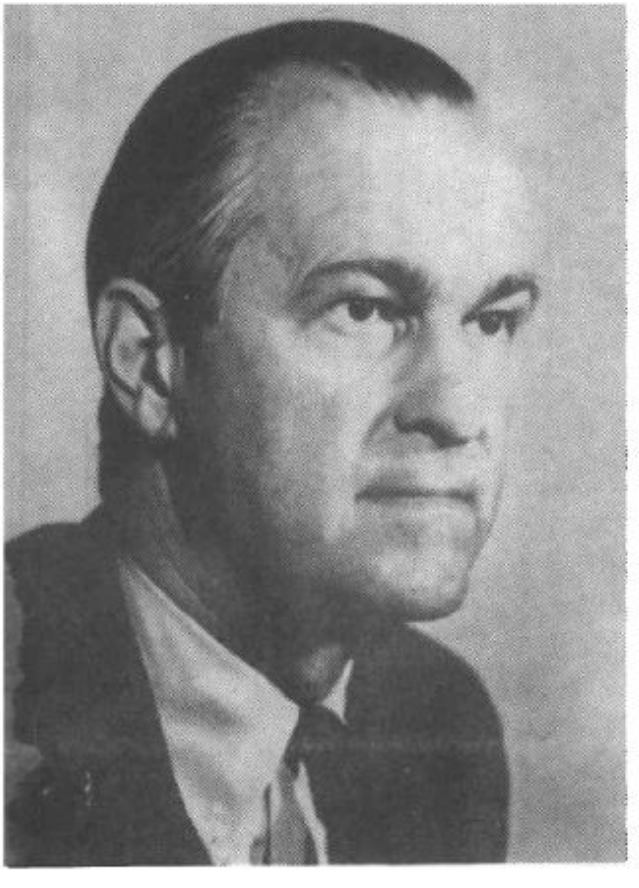

ریچارد هلمز

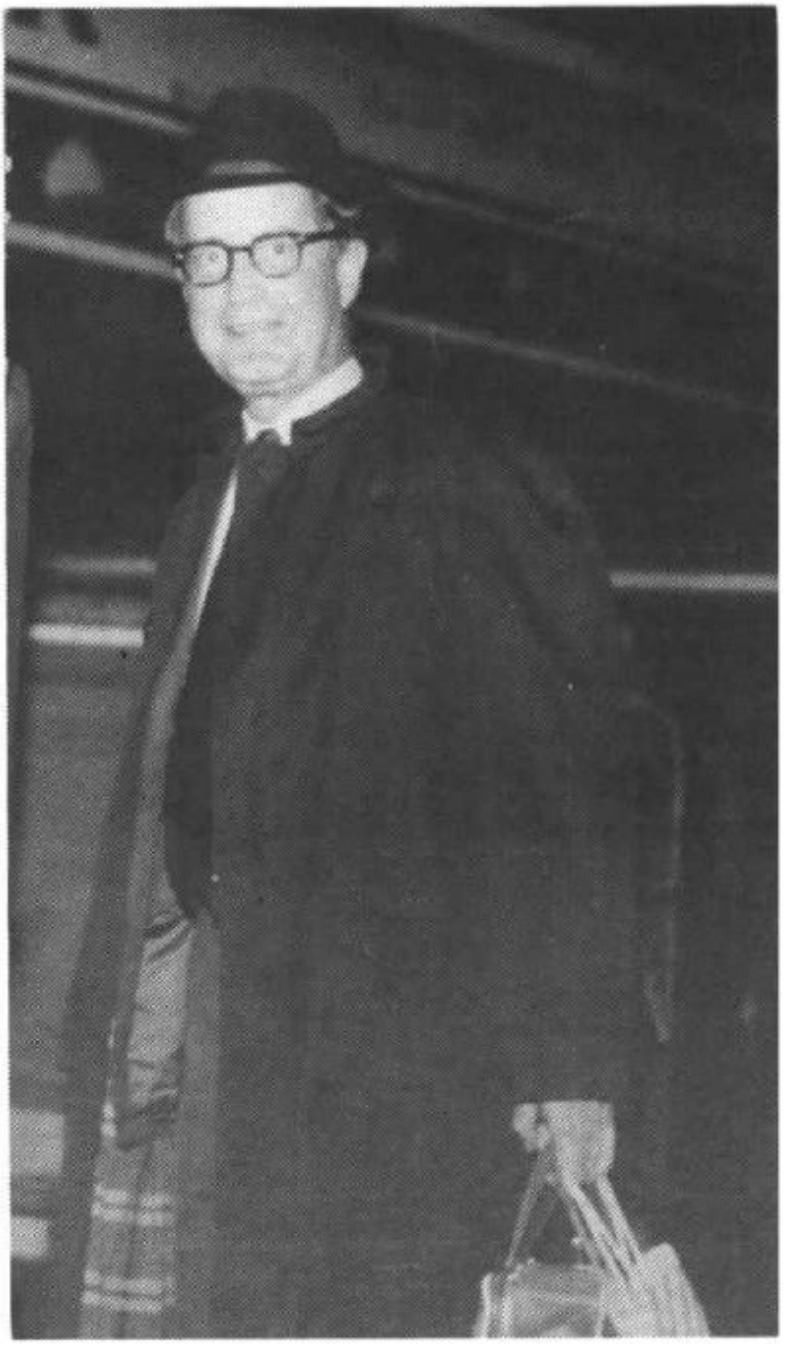

کرمیت روزولت



فضل‌الله و اردشیر زاهدی



اسدالله رشیدیان



مهدی میراشرافی



امیراسدالله علم

سپهبد زاهدی، اردشیر زاهدی و شهناز پهلوی





سپهبد فضل‌الله زاهدی و اسدالله علم

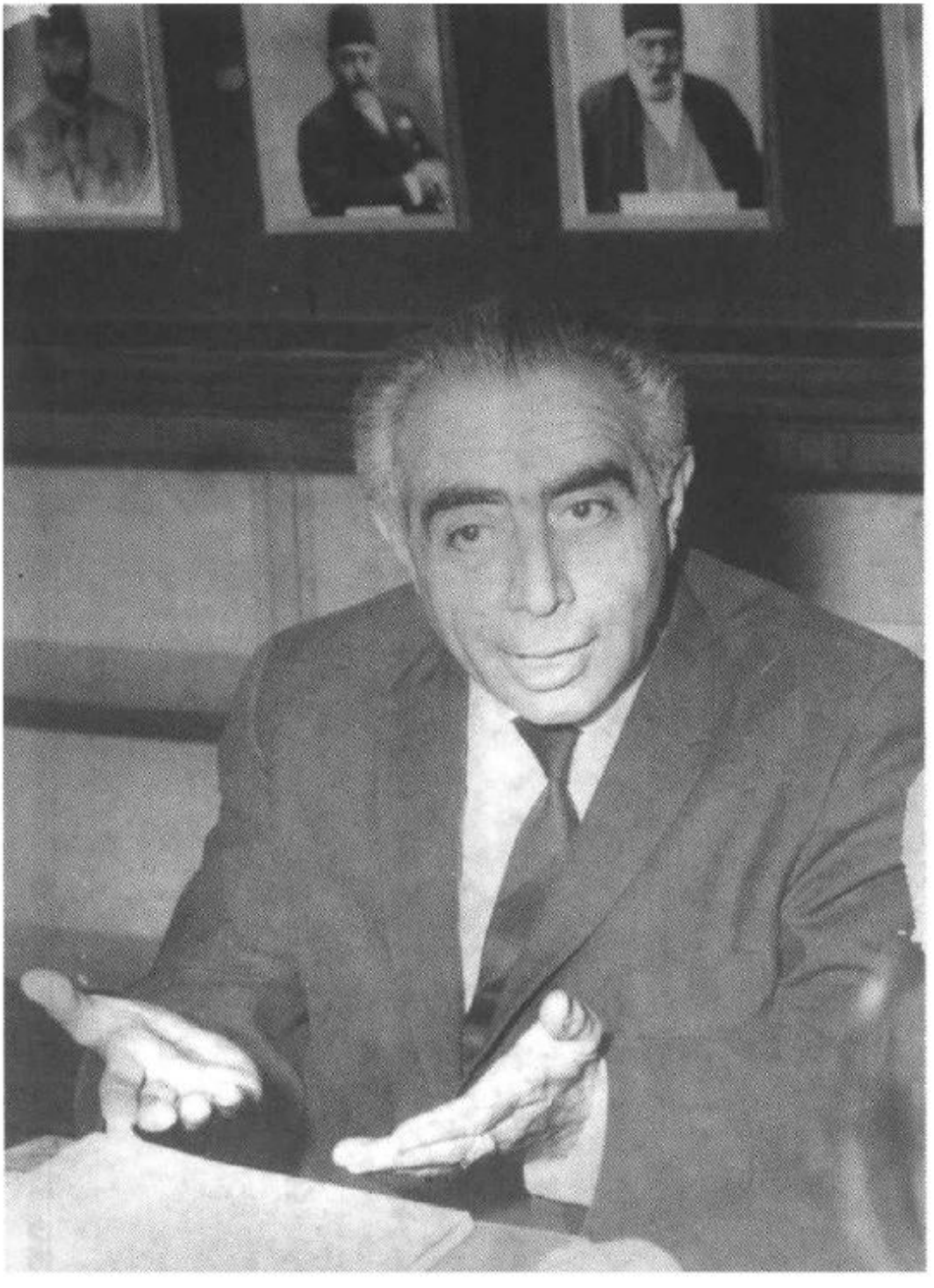

دکتر علی امینی



سرتیپ محمود امینی

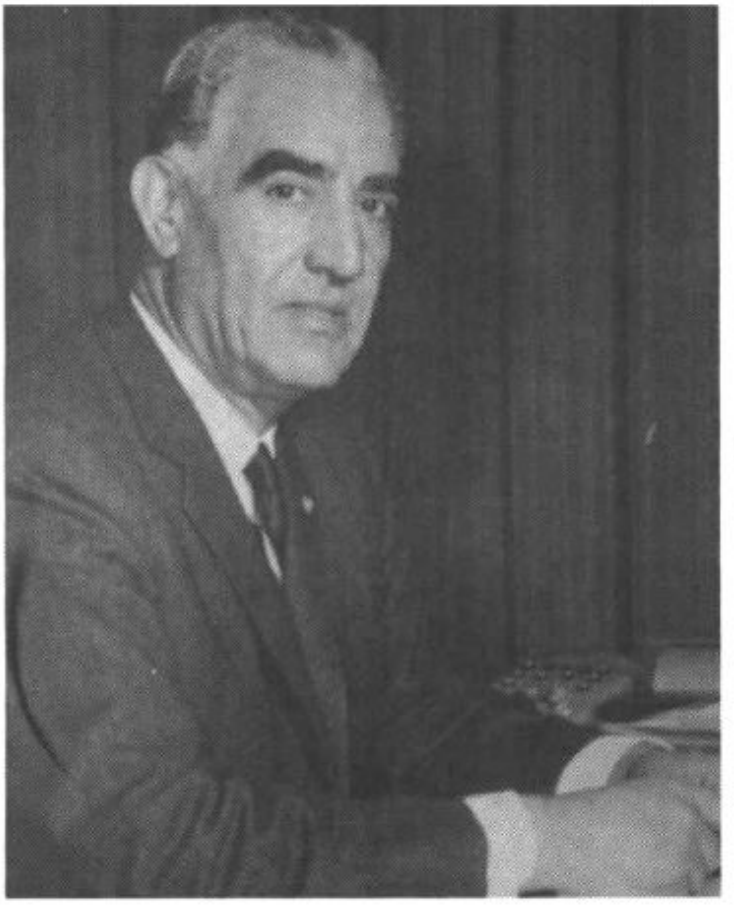

دکتر منوچهر اقبال



جعفر شریف امامی



جمشید آموزگار

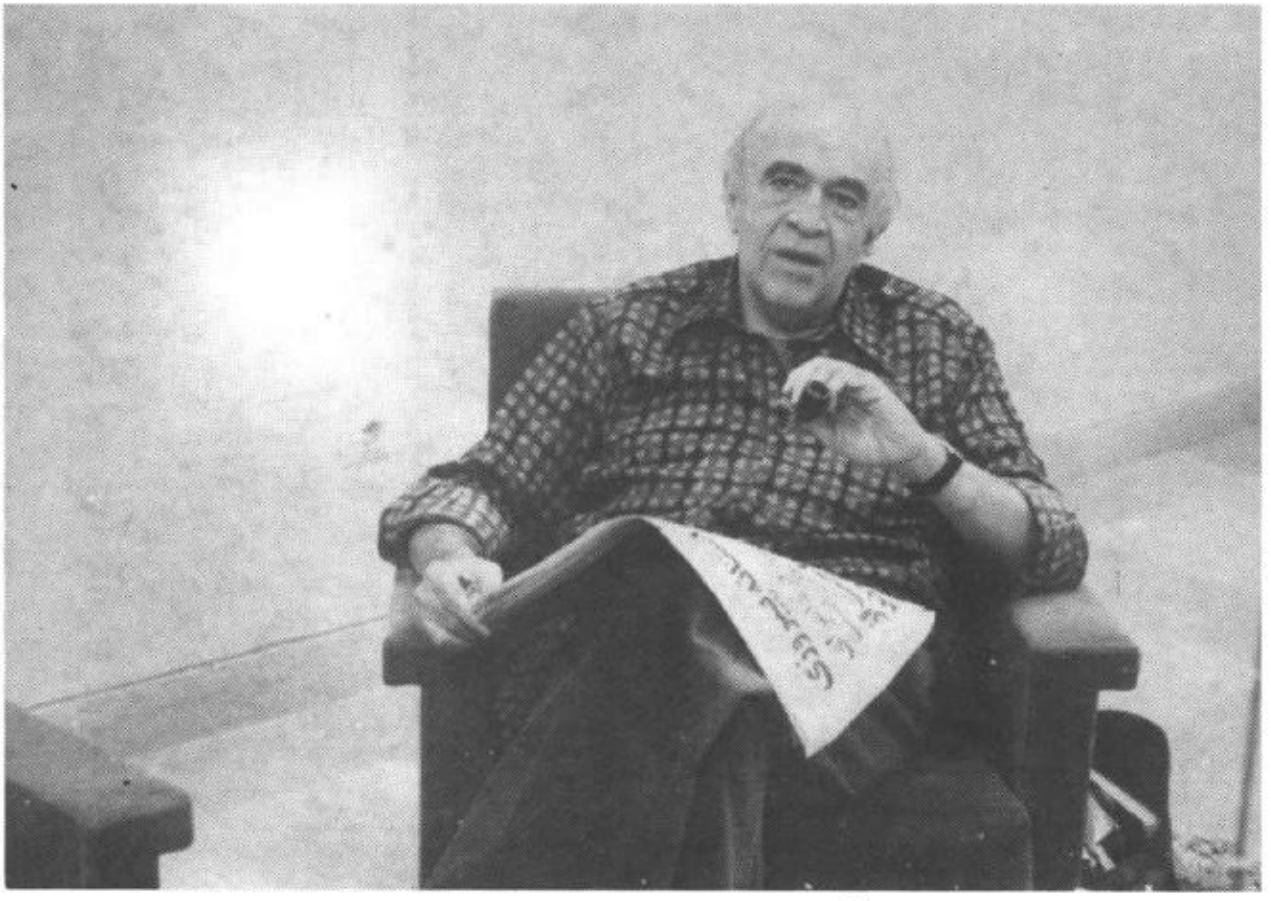

عباس هویدا (روزهای انقلاب ـ بازداشتگاه)



دکتر الکساندر آقایان



دکتر فلیکس آقایان

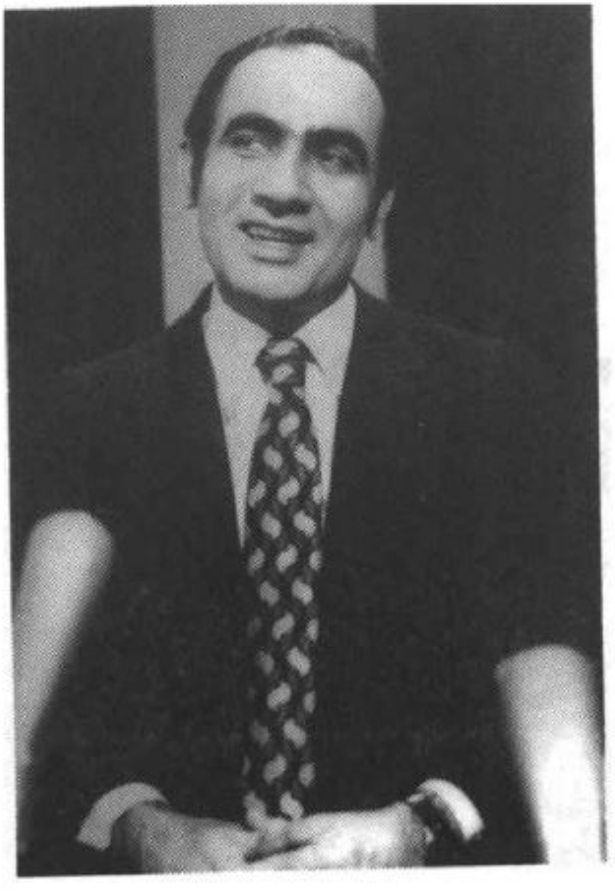

پرویز ثابتی



ابوالحسن ابتهاج



سلیمان بهبودی



دکتر عبدالحسین راجی

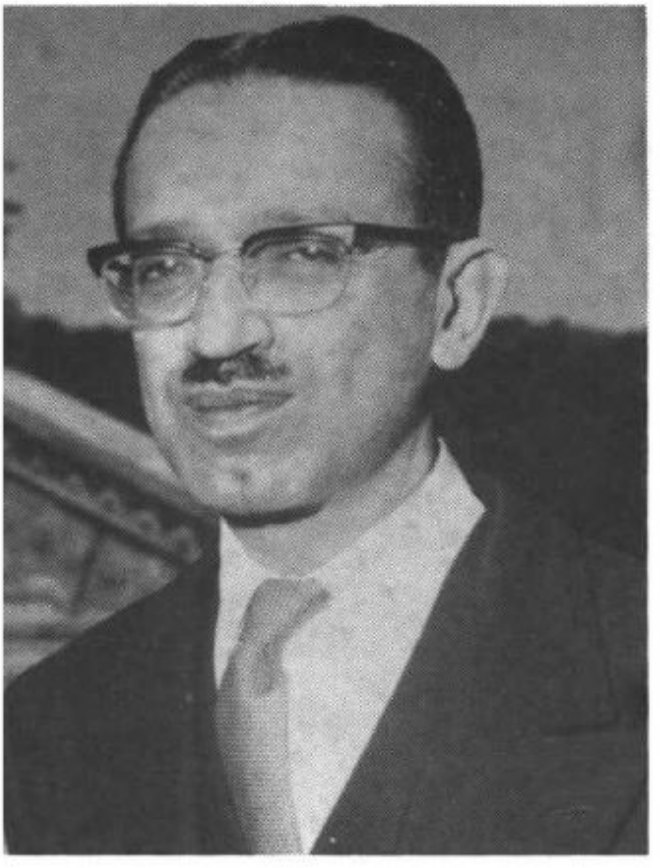

صفی اصفیا

اردشیر زاهدی ـ سفیر ایران در آمریکا

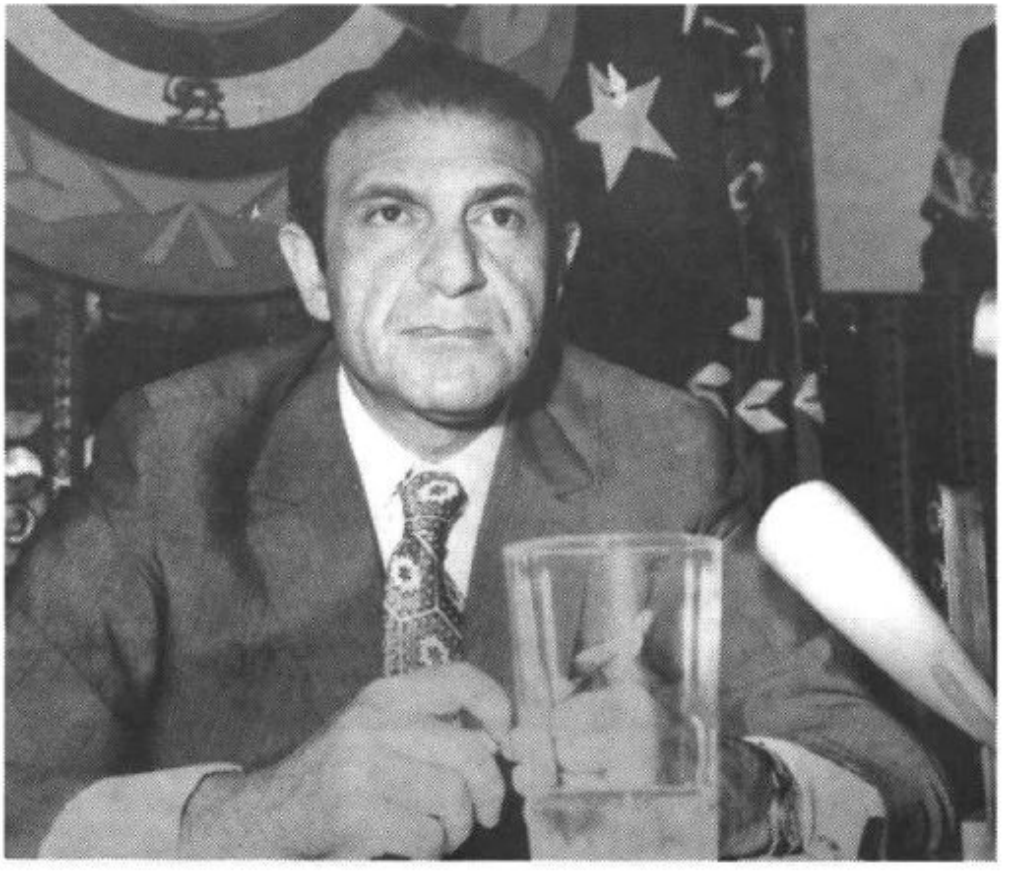



اسدالله علم، جعفر شریف امامی، عبدالله ریاضی و سایر بلندپایگان رژیم پهلوی در مراسم ختم رجبعلی‌منصور



اردشیر زاهدی
و الیزابت تایلور

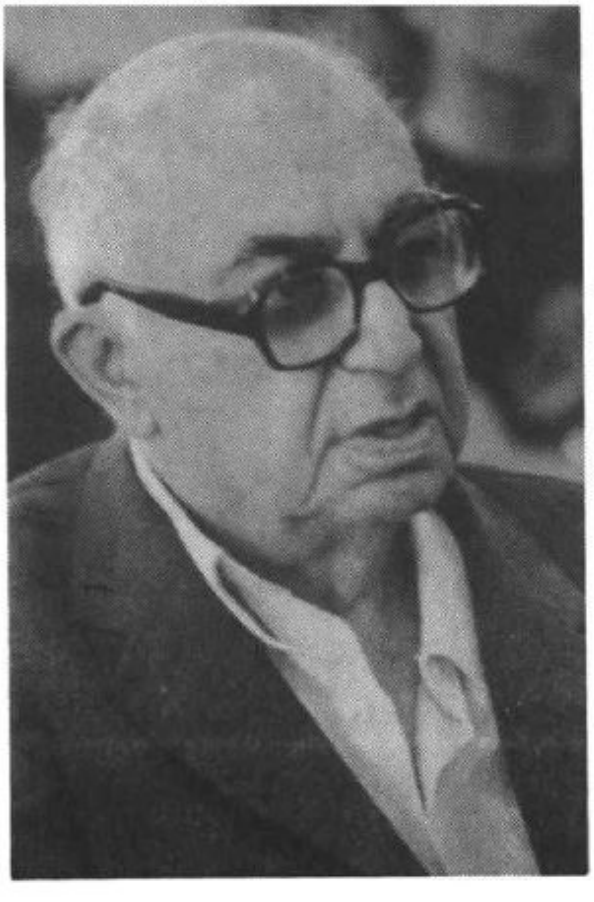

جمشید اعلم

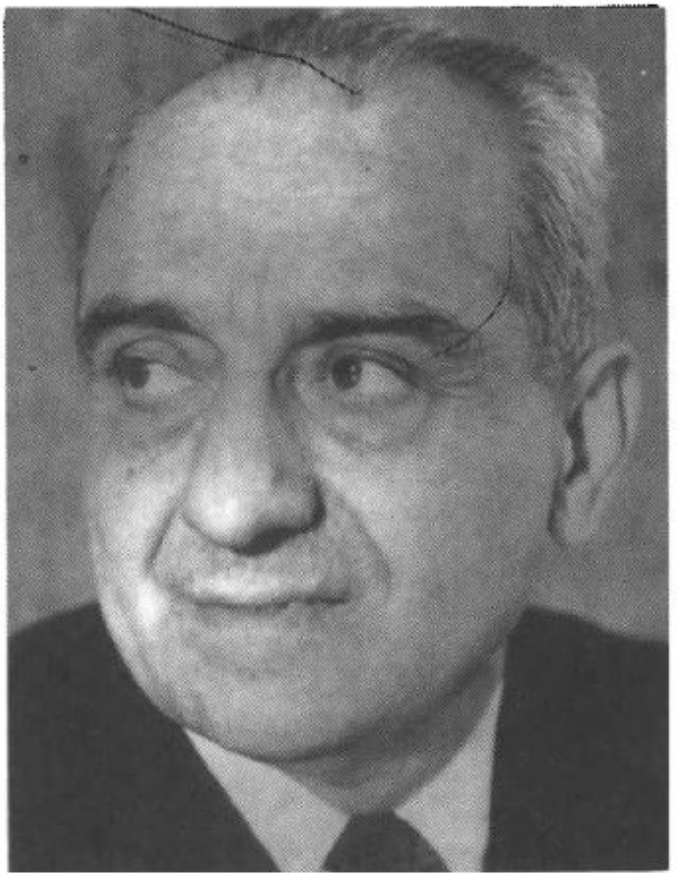

مصطفی مصباح‌زاده

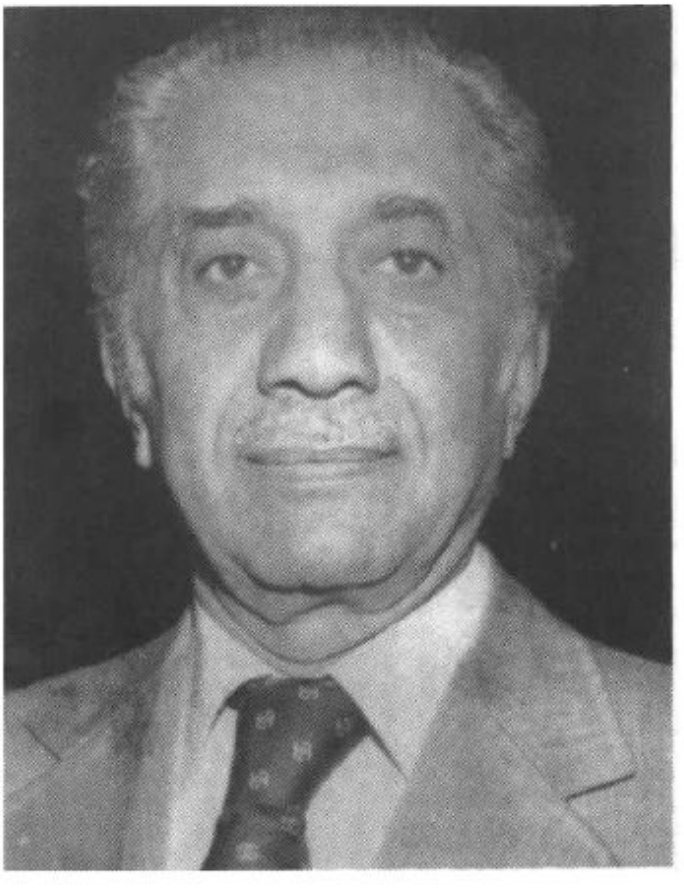

امیرحسین خزیمه علم

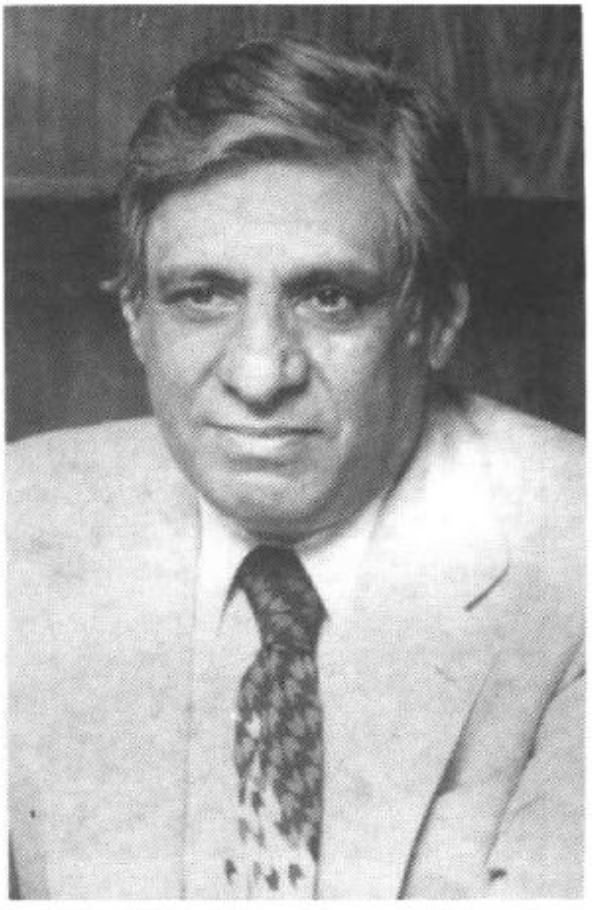

دکتر محمد باهری



پرویز خوانساری



نصرت‌الله معینیان

عطاءالله خسروانی





گلسرخی



منوچهر آزمون



داریوش همایون



رضا قطبی (سمت راست)
و فرهاد مسعودی

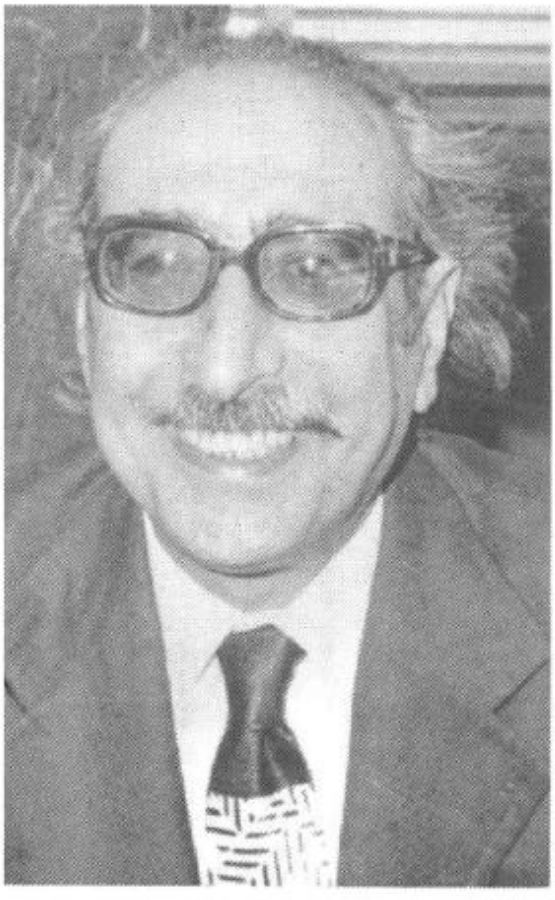

رسول پرویزی

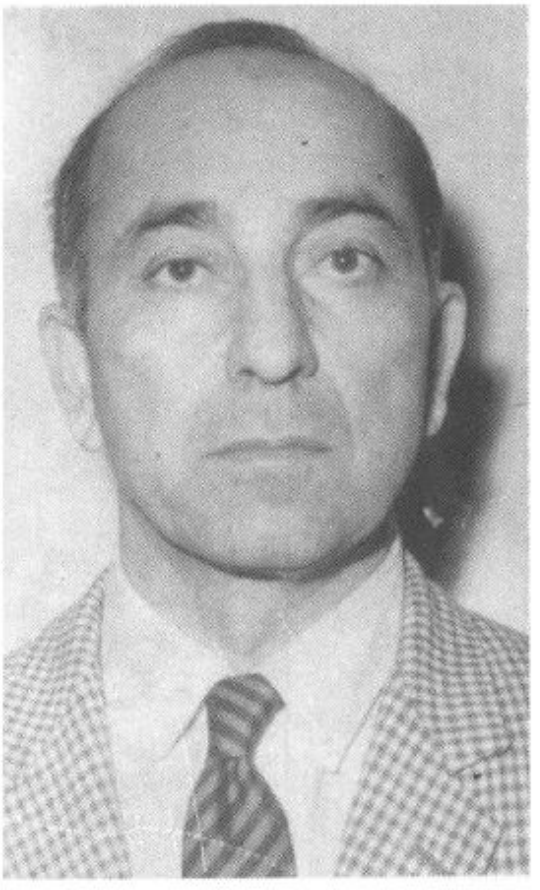

محمدحسین صولت قشقائی



پرویز راجی



هژبر یزدانی



منوچهر آریانا



هدایت اسلامی‌نیا



ارتشبد بهرام آریانا



ارتشبد فردوست و نصرت‌الله معینیان (گزارش تلویزیونی بازرسی شاهنشاهی)



نمایندگان ایران در کنفرانس «سنتو» در لندن

از چپ به راست: سپهبد نادر باتمانقلیچ، ارتشبد عبدالحسین حجازی (رئیس ستاد ارتش)، سرلشکرحسن طوفانیان، سرتیپ هوشنگ حاتم



ارتشبد فریدون جم



ارتشبد غلامعلی اویسی



سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی



سپهبد اسدالله صنیعی



سپهبد کریم ورهرام



سرلشکر منصور مزیّن



سپهبد صمد صمدیان پور



سپهبد هدایت‌الله گیلانشاه



سپهبد جعفرقلی صدری



ارتشبد حسن طوفانیان

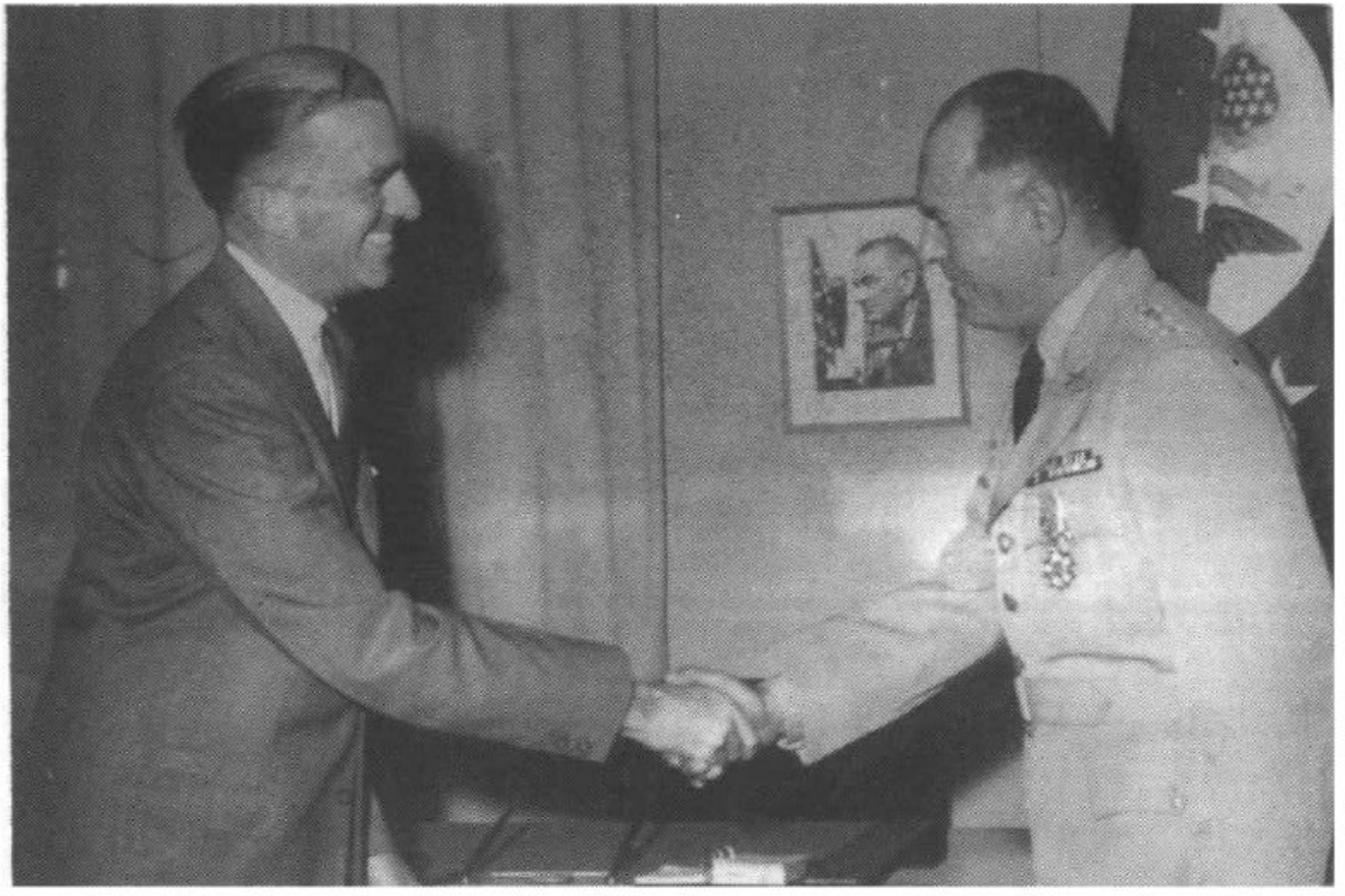

راکول نماینده دولت آمریکا و سرهنگ یارمحمد صالح



ارتشبد محمد خاتم



سپهبد پرویز خسروانی



ارتشبد خاتم و ژنرال هاروی یابلونسکی و ژنرال جان لاك افسران عالی‌رتبه نیروی هوائی آمریکا



سپهبد ناصر فیروزمند



ارتشبد جعفر شفقت



ارتشبد غلامرضا ازهاری



ارتشبد عباس قره‌باغی



فرح دیبا (پهلوی)



آذر صنیع (ابتهاج)



لیلی جهان‌آرا (امیرارجمند)



فروغ خواجه نوری



مهین صنیع (دانشور)



سپهبد عبدالعلی بدره‌ای



سپهبد تیمور بختیار



سپهبد حاج علی کیا

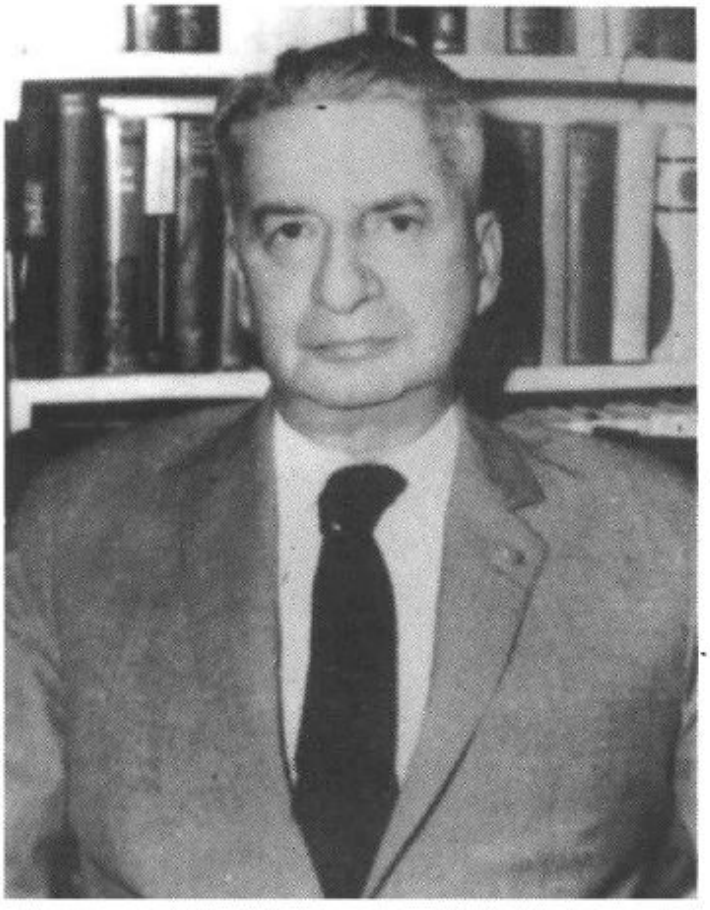

سرلشکر حسن باکروان



سپهبد عزیزالله کمال



ارتشبد نعمت‌الله نصیری

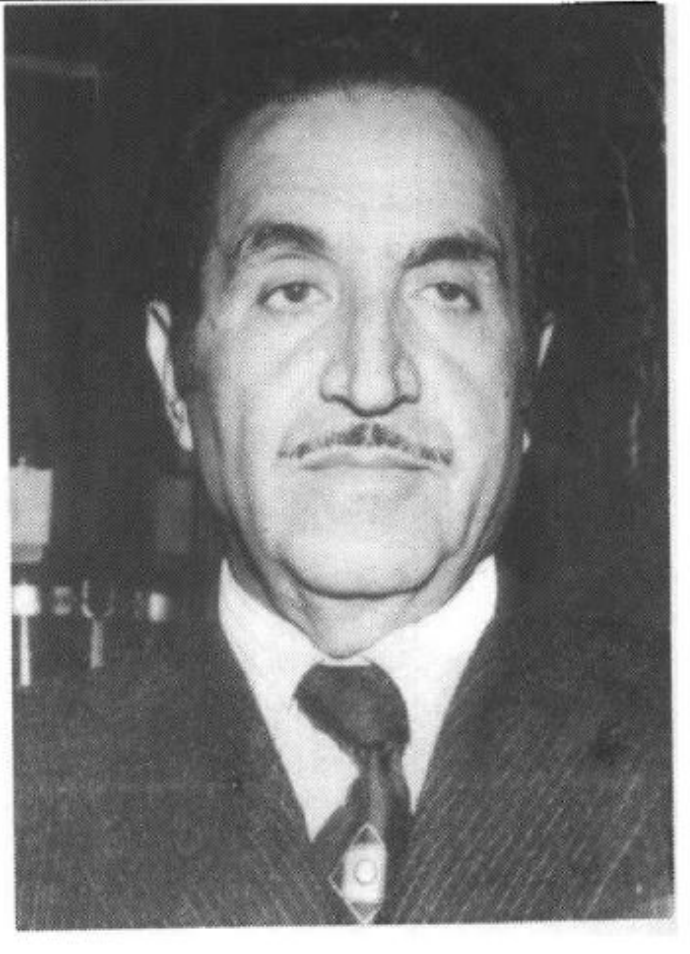

سپهبد عزیزالله بالیزبان



سپهبد ناصر مقدم

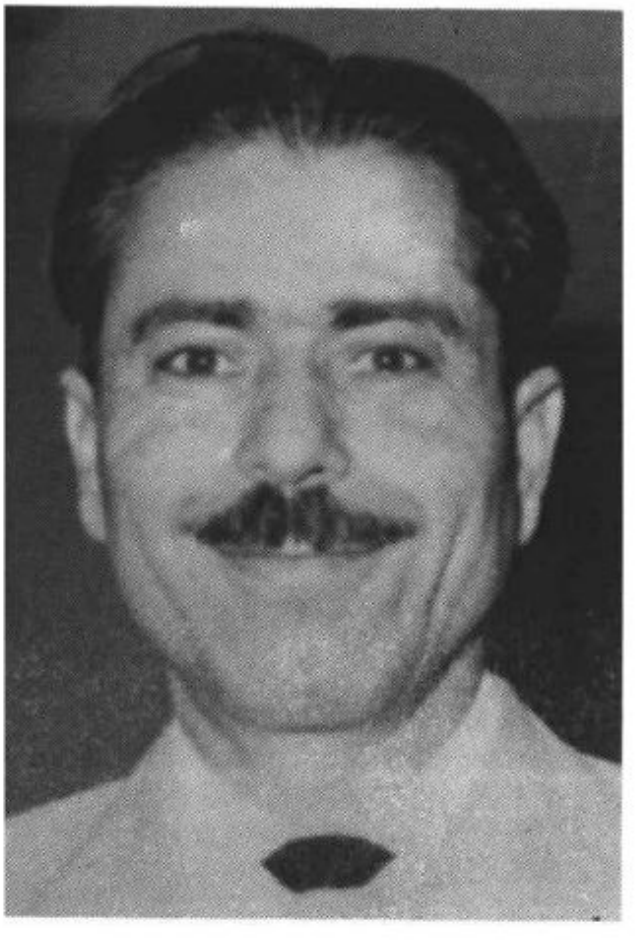

سرتیپ حسن علوی کیا



سرلشکر علی معتضد



سرلشکر منصور قدر



سرلشکر عبدالعلی ماهوتیان

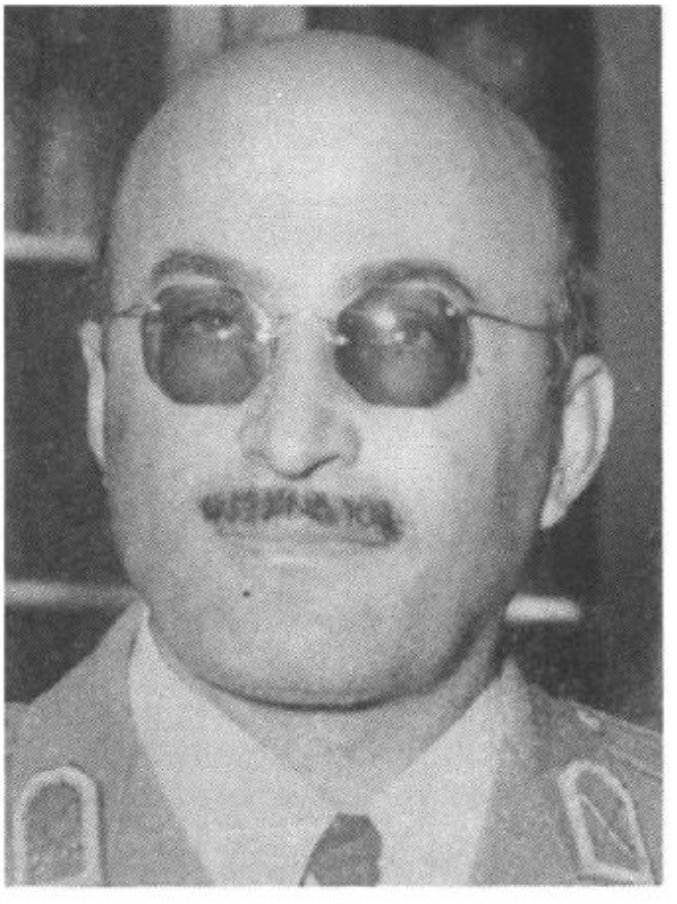

سرلشکر عبدالعلی منصورپور

فهرست اعلام

آ

آبتین، علی: ۴۰۹ ـ ۴۱۰
آتابای، کامبیز: ۴۳۳، ۴۵۴
آتابای، سیمین‌دخت: ۳۸۴
آتاتورك (مصطفی کمال): ۸۶
آثار، محمدرضا: ۴۷۸
آجودان‌باشی: ۶۶
آچسون، دین: ۲۷۶
آدمیت، فریدون: ۳۷۱
آذر، خلیل (انقلاب آذر): ۳۹۵
آذر، دکتر مهدی: ۳۴۸
آذرپی، رحیم: ۵۱۶
آذرفر، ماشاءالله: ۳۴۶
آرام، عباس: ۲۹۹، ۳۷۱
آرامش، احمد: ۴۰۲ ـ ۴۰۳، ۴۸۰، ۴۸۳
آرشام، غلامرضا (درخشی علاف): ۴۲۳
آرشام، محمدعلی (درخشی علاف): ۴۲۳ ـ ۴۲۵
آرمسترانگ، سِررووبرت: ۲۱
آرنت، هانا: ۹۹
آریانا، صدرالدین (منوچهری): ۴۲۵
آریانا، ارتشبد بهرام (حسین منوچهری): ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۲۵، ۴۲۵ ـ ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۹ ـ ۴۴۰
آریانا، آریانوش (ثریا عصار): ۴۳۰ ـ ۴۳۲
آریائی، هوشنگ: ۴۵۱
آرین‌پور، یحیی: ۱۴۱
آزرمی [معاون بانك عمران]: ۲۲۶
آزماتوك یانس، یگور: ۱۹۶
آزماتوك یانس، آسیه ← ریپورتر، آسیه
آزموده، سپهبد حسین: ۳۰۸، ۳۸۰، ۴۷۵ ـ ۴۷۶، ۴۸۱
آزمون، منوچهر: ۳۸۹، ۳۹۱
آشتیانی، دکتر: ۸۳
آشوری، داریوش: ۱۲۸
آصف‌الدوله شاهسون (خانواده): ۴۶۰
آصف‌السلطنه، محمدولی‌خان: ۴۶۱
آصفی، شهاب‌الملك: ۴۶۱
آصف دیوان: ۷۰
آغاسی‌پور، مهندس: ۴۵۴
آقابکوف، ژرژ: ۲۵ ـ ۲۶
آقاخان کرمانی، میرزا: ۱۷۳
آقازاده، کامران (آقایف): ۸۳
آقایان، الکساندر: ۶۰، ۶۳ ـ ۶۴

آقایان، فلیکس: ۶۰، ۱۴۵، ۱۹۱، ۱۹۴، ۴۶۱، ۴۶۳ ـ ۴۶۴
آقایف، بهرام: ۸۳
آقایف، س.ل.: ۸۹
آگی، فیلیپ: ۲۱۵
آل‌احمد، جلال: ۶۷، ۱۲۸
آل مظفر، شاه شجاع: ۴۸۴
آمری، جولیان: ۱۹۸ ـ ۱۹۹
آموزگار، جمشید: ۲۶۷، ۳۳۶، ۳۶۳، ۳۷۸ ـ ۳۸۱، ۴۰۱، ۴۲۱، ۴۳۶، ۵۰۵، ۵۱۰ ـ ۵۱۲
آموزگار، جهانگیر: ۳۱۹، ۴۰۳
آموزگار، کورس: ۵۱۱ ـ ۵۱۳
آنالز، مارتین: ۴۶۵
آنانیسیموف، آناتولی: ۳۱۳
آندریو، کریستوفر: ۱۶، ۱۸ ـ ۲۱، ۱۲۰
آوری، پیتر: ۱۸۲
آهنچیان، حاج سیدرضا: ۴۳۳
آهنچیان، حاجی آقا: ۴۵۴
آهنچیان، جلال: ۴۳۳ ـ ۴۳۴، ۴۵۳ ـ ۴۵۴
آهنچیان، جواد: ۴۳۴
آهنچیان، شیرین: ۴۳۴
آهنچیان، نسرین: ۴۳۴
آهی، مجید: ۳۰، ۳۲
آیرم، سرلشکر محمدحسین: ۲۷
آیرون‌ساید، ژنرال سرادموند: ۴۹، ۵۳، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۰ـ ۱۵۱، ۱۷۲، ۱۹۵
آیزنبرگ: ۱۲۷
آیزنهاور، دوایت دیوید: ۱۷۷، ۳۰۰
آیشمن: ۳۰۸

الف

ابتهاج، ابوالحسن: ۲۲۶، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۸، ۳۰۸
ابتهاج، غلامحسین: ۸۲
اُبرلینگ، پی‌یر: ۲۲۱
ابوالقاسم، میرزا [امام جمعه تهران]: ۳۹۹
ابوحسین: ۳۸۹
ابوطالب، میر: ۸۱
ابوطالب اصفهانی، میرزا: ۳۹۹
اپیکیان ارمنی: ۷۶
اتابك، میرزاعلی اصغرخان (امین‌السلطان): ۱۳۶، ۱۴۷، ۴۳۸
اُتلی، کلمنت: ۱۷۶ ـ ۱۷۷
احتشام‌السلطنه، میرزا محمودخان: ۴۳۸
احسان‌الله خان ← دوستدار، احسان‌الله خان
احسانی، مسعود: ۴۵۱
احمد خانلو، جلیل: ۳۴۶
احمدی، اشرف: ۴۰۵
احمدی، محمدحسین: ۳۸۹، ۳۹۱
اخوان، حاج: ۴۶۶
اخوان اصغری: ۴۶۶
اخوان فرشچی (خانواده): ۴۳۴
اخوی، اسماعیل: ۴۳۴
اخوی، سرلشکر محمدحسن: ۱۷۱ ـ ۱۷۲، ۳۴۴، ۴۳۴ ـ ۴۳۶، ۴۳۹ ـ ۴۴۰، ۵۰۲، ۵۰۶ـ ۵۰۷
ادموندز، سرتیپ سِرجیمز: ۱۱۶
ادوارد هفتم [شاه انگلیس]: ۱۱۴، ۱۳۴
ادیبی، هادی: ۴۱۳
اردشیرجی ← ریپورتر، اردشیر ایدُلجی
اردلان، دکتر علیقلی: ۲۹۰، ۳۷۱ ـ ۳۷۲
اردوبادی، سرتیپ: ۴۵۳
اُرژنیکیدزه، سِرگی: ۶۰ ـ ۶۲، ۸۴
ارسنجانی، دکترحسن: ۲۶۰، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۵،

۲۹۹، ۳۰۴، ۳۶۱، ۳۷۶، ۴۸۰
ارفع ـ میرزا ابراهیم خان [پدربزرگ رضا ارفع]: ۴۳۷
ارفع ـ حاج شیخ حسن [پدررضا ارفع]: ۴۳۷
ارفع، (یونس) میرزا رضاخان (دانش، پرنس، ارفع الدوله): ۴۳۷ ـ ۴۴۰
ارفع، سرلشکر حسن: ۵۲، ۱۷۱، ۲۵۷، ۲۹۶، ۳۷۶، ۴۲۶، ۴۳۴ ـ ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹ ـ ۴۴۲
ارفع، هیلدا: ۴۴۱
ارفع، نجمه (قنبری زاده): ۴۴۱
ارفع، حیدرعلی: ۴۱۲ ـ ۴۱۳
ارکانی، عبدالله: ۲۸۴ ـ ۲۸۵
ارم، سرلشکر محمود: ۴۴۰
ازلی، دکتر: ۳۳۸
ازهاری، ارتشبد غلامرضا: ۴۲۲، ۴۲۵
اسپهبدی، آرش: ۴۳۳
استارُسلسکی، سردار یالکونیك: ۱۵۰ ـ ۱۵۱، ۱۶۸
استالین، ژزف: ۲۴ ـ ۲۵، ۶۰ ـ ۶۱، ۸۳ ـ ۸۴، ۱۷۷
استراگا [سفیر چکسلواکی]: ۴۴۵
استراتکنا، لُرد: ۱۰۸
استوان، مهین (مهین السلطان): ۴۵۹
استیفنسن، سِرویلیام: ۲۰۳ ـ ۲۰۴
استیوارت، سرهنگ سی.آی.: ۲۳۳
استیونس، سِرراجر: ۴۸۱
اسدی، ابوطالب: ۲۵۳
اسدی، استوار [رئیس پاسگاه ژاندارمری]: ۴۴۷
اسدی، امین: ۸۳
اسدی، محمدولی خان (مصباح السلطنه): ۳۷
اسفندیاری، علی (نیمایوشیج): ۸۳ ـ ۸۴
اسفندیاری، لادبن: ۸۳ ـ ۸۴
اسکرین، سِرکلارمونت: ۵۱، ۱۶۰، ۲۳۶
اسکندانی، سرگرد علی اکبر: ۴۲۳
اسکندری، ایرج: ۲۷۴، ۳۳۰، ۳۶۹
اسکندری، سلیمان محسن (سلیمان میرزا): ۵۹، ۷۳ ـ ۷۴، ۹۲ ـ ۹۳، ۹۸، ۱۳۹
اسلامی نیا، هدایت: ۳۴۶، ۳۵۱
اسمیت، ژنرال والتر بیدل: ۲۰۴
اسمیت، سرهنگ یون: ۲۳۳
اشراقی، قاسم: ۳۸۴ ـ ۳۸۵
اشعری: ۳۱۸
«ا.ع.تافته»: ۸۹، ۳۴۲
اعتضادی، ملکه: ۴۵۲
اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: ۱۱۴
اعتمادی، محمدحسین: ۴۱۲
اعلم، دکتر ایران: ۳۱۸، ۳۲۶
اعلم، دکتر صدیق: ۴۰۵
افزارمنش، مهندس: ۴۳۳
افشار، نادرشاه: ۲۳۲
افشار، شاهرخ شاه: ۲۳۲
افشار، امیراصلان: ۳۳۷
افشار، امیرخسرو: ۲۶۳
افشار، امیرناصر: ۳۵۱
افشار، ایرج: ۲۹۸
افشار، دکترحسن: ۴۸۰
افشار، رضا (میرزا رضاخان): ۸۲
افشار، سرتیپ هوشمند: ۴۴۰، ۴۹۷
افشارپور، سرتیپ: ۴۷۰
افشارطوس، سرتیپ محمود: ۴۹۷
افشار قاسملو، بانو: ۳۳۶
افقهی، دکتر: ۵۱۴
افلاطون: ۱۵۴

اقبال‌التولیه (حاج مقبل‌السلطنه خراسانی): ۳۲۹
اقبال، دکتر منوچهر: ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۷ ـ ۲۹۰، ۲۹۵ ـ ۲۹۹، ۳۰۷ ـ ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۸ ـ ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۷۳ ـ ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۱، ۴۰۰ ـ ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۰ ـ ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۲
اقبال، علی: ۳۲۹
اقبال، عبدالوهاب: ۳۲۹، ۴۰۲
اقبال، خسرو: ۳۲۹، ۳۳۶ ـ ۳۳۷، ۴۳۹، ۵۰۲
اقبال، محمد: ۳۲۹
اقبال، احمد: ۲۶۳ ـ ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۲۹
اقبال، مریم: ۳۳۲
اکبر ـ خان اکبر (دودمان): ۵۷، ۸۰
ـ حاج آقاجانی امشه‌ای: ۵۵
ـ اکبرخان بیگلربیگی: ۵۵ ـ ۵۶
ـ حاج محمدکاظم وکیل‌الرعایا (حاجی وکیل): ۵۵، ۵۶، ۶۹
ـ میرزا ابوتراب‌خان (مجیب‌السلطنه): ۵۶
ـ میرزا عبدالحسین‌خان (معزالسلطان، سردار محیی): ۵۶ ـ ۵۹، ۶۲ ـ ۶۵، ۶۸ ـ ۷۵، ۷۹ ـ ۸۷، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۷، ۲۷۳
ـ میرزاحسن‌خان (عمیدالسلطان): ۵۶، ۵۹
ـ میرزاکریم‌خان رشتی (عبدالکریم‌خان اکبر): ۵۵ ـ ۶۵، ۶۸ ـ ۸۷، ۹۰ ـ ۹۴، ۹۸، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۸، ۲۷۳ ـ ۲۷۴، ۲۹۴، ۴۴۰
ـ احمدعلی‌خان: ۵۹
ـ فتح‌الله‌خان (سردار منصور گیلانی، سپهدار رشتی): ۵۵ ـ ۵۷، ۶۴، ۷۸، ۸۰، ۸۷، ۱۵۳، ۲۳۷
ـ صادق‌خان (مجیب‌السفرا، محتشم‌الملك، سردار معتمد گیلانی): ۵۵ ـ ۵۷، ۶۲، ۷۹ ـ ۸۰
ـ میرزا احمدخان (مجیب‌السفرا): ۵۶
ـ میرزا اسدالله‌خان (مبصرالملك): ۵۶
اکبر، حسن: ۸۰، ۴۰۰
اکتاویوس: ۱۵۲
الموتی، مصطفی: ۲۴۱، ۳۳۵، ۴۱۱
الموتی، نورالدین: ۲۶۰، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۱۶ ـ ۳۱۷، ۳۲۳ ـ ۳۲۵، ۴۷۵، ۴۸۸
الیزابت دوم [ملکه انگلیس]: ۱۸۸، ۲۴۷، ۳۳۳
امامی، دکتر احمد: ۳۳۷
امامی، سیدحسن: ۱۶۵، ۲۴۶، ۳۳۶، ۳۹۴، ۴۰۹
امامی، جمال: ۱۷۹، ۲۵۷، ۳۶۱، ۴۴۰، ۴۶۰
امامی، نورالدین: ۲۵۷
امانپور، خانم: ۳۸۱ـ۳۸۴
امجدی، سرلشکر: ۴۹۲
امجدی، سرتیپ مصطفی: ۴۹۲
املشی، حاج میرزا یحیی خان: ۷۳
امیراحمدی، سپهبد احمد: ۳۳۰
امیر اختیار، سرتیپ پاشا: ۴۷۶
امیرارجمند، حسین علی: ۴۴۲، ۴۴۵، ۵۱۴
امیرارجمند، لیلی (جهان آرا): ۴۰۷، ۴۴۲ـ۴۴۵
امیر ارجمند، مرتضی: ۲۵۸
امیرانی، علی اصغر: ۱۸۵
امیر حکمت، علی: ۴۰۹
امیر حیاتی، درویش: ۴۳۱
امیر رحیمی، سرهنگ عزیزالله: ۳۱۹
امیر سلیمانی، علیرضا: ۴۱۶
امیر شرفی بدر، میرمحمد حسین: ۳۷۷
امیر عزیزی، سپهبد صادق: ۴۰۳، ۴۲۴، ۵۰۸

امیر علائی، دکتر شمس‌الدین: ۳۴۸، ۴۸۲
امیر موید سوادکوهی، اسماعیل خان: ۱۷۱
امین، دکتر محمد شفیع: ۳۳۵، ۴۱۱
امین التجار اصفهانی (حاج میرزا حبیب‌الله امین اصفهانی): ۲۷
امین‌الدوله، میرزاعلی خان: ۲۷۳
امین‌الدوله، محسن خان: ۶۹ـ۷۰، ۲۷۳ـ۲۷۴، ۲۹۴
امین‌الدوله کاشی، فرخ‌خان: ۲۳۳
امین‌السلطان ← اتابك، میرزاعلی اصغرخان
امینی، اشرف‌الملوك (خانم فخرالدوله): ۶۹، ۲۷۳ـ۲۷۴، ۳۲۴
امینی، ابوالقاسم: ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۴، ۳۲۰، ۳۲۵
امینی، سرتیپ محمود: ۳۲۳، ۴۸۲
امینی، دکتر علی (امینی مجدی): ۲۲، ۶۹، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۳ـ۲۷۶، ۲۷۸ـ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶ـ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۴۶ـ۳۴۸، ۳۵۷ـ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۷ـ۳۷۸، ۳۸۲، ۴۰۱ـ۴۰۲، ۴۰۴ـ۴۰۵، ۴۴۱، ۴۶۱، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۷ـ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۰۷
امینی، بتول (وثوق): ۲۷۴ـ۲۷۵
امینی، ایرج: ۲۷۴
امینی، دکتر مهدی: ۳۲۰
امینی لنگرودی، دکترعلی: ۳۲۵
امینی، علی [داماد عبدالحسین نعیمی]: ۴۵۴ـ۴۵۵
انتظام‌السلطنه، میرزا سیدمحمدخان: ۳۷۰
انتظام‌الملك، ابوالقاسم: ۱۴۰
انتظام، عبدالله: ۲۹۸، ۳۳۴، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴ـ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۰۳
انتظام، نصرالله: ۳۰، ۵۲، ۲۸۹، ۳۶۸
انصاری، سرهنگ امیر: ۴۷۱ـ۴۷۲
انصاری، عبدالرضا: ۲۲۶، ۳۳۶
انصاری، علیرضا: ۴۰۱
انصاری، هوشنگ: ۲۲۶ـ۲۲۷، ۳۸۱، ۳۹۴، ۵۱۲
انصاری، سرتیپ [کارمند املاك پهلوی]: ۴۹۹
انگلتون، جیمزیسوع: ۱۲۲ـ۱۲۳، ۲۰۹ـ۲۱۰
انوار، سید یعقوب: ۱۶۵
اورنگ زیب، محی‌الدین [شاه گورکانی هند]: ۱۷۰
اوریوئینگ، سِررونالد: ۳۹۳، ۴۰۹
اوشیدری، دکتر: ۴۱۵
اوکشوت، میجر [سرگرد اوکشوت]: ۸۱
اولان، ویلبر: ۲۲۱
اوناسیس، ژاکلین: ۲۷۰، ۳۲۶
اونی، ارنست: ۳۲۹، ۵۱۳
اویسی، غلامرضا: ۴۴۵
اویسی، ارتشبد غلامعلی: ۳۴۲، ۴۳۳ـ۴۳۴، ۴۴۵ـ۴۴۸
اویسی، خانم [همسر ارتشبد اویسی]: ۴۴۶
اویسی، محمدرضا: ۴۴۶ـ۴۴۷
اوئن، دکتر دیوید: ۱۹۸، ۲۰۰
اهری، کریم: ۳۳۵، ۴۱۱، ۵۱۲
اهورهوش، نصرت‌الله: ۲۹۱، ۳۲۷
ایادی، سپهبد دکتر عبدالکریم: ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۵۶، ۴۶۸
ایدن، سِرآنتونی: ۳۸، ۴۱، ۷۰، ۳۲۵
ایدون، اردشیر: ۳۳۸، ۵۱۶
ایزدی، علی: ۴۳۳ـ۴۳۴
ایقانی، دکتر: ۴۵۶
ایوانف، میخائیل: ۲۸

ایوانف، یوری: ۱۰۹، ۱۱۷

ب

باب، علی محمد [بنیانگذار فرقه بابیه]: ۴۲۵، ۴۳۲
بابر (محمد ظهیرالدین) [مؤسس دولت گورکانی هند]: ۱۵۶
باتمانقلیچ، سپهبد نادر: ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۴ـ۴۳۶، ۴۳۹
باتمانقلیچ، مهدی: ۴۳۴
باتمانقلیچ، فریدون: ۴۳۴
بارنویسکی [بارانوفسکی]: ۶۳
بازرگان، مهندس مهدی: ۳۱۹، ۳۲۱، ۴۰۳ـ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۶۹
باژانوف، بوریس: ۲۴ـ۲۵
باشکیروف، آ.و.: ۱۸۲
باقرخان (سالارملی): ۵۹
بالفور، لرد آرتورجیمز: ۱۱۰، ۱۱۵، ۴۰۸
بامداد، مهدی: ۲۷ـ۲۸، ۳۵، ۵۵، ۸۷، ۱۵۶ـ۱۵۷، ۲۳۲، ۲۷۳، ۴۲۶، ۴۳۷
باهری، دکتر محمد: ۲۹۷ـ۲۹۸، ۳۱۵
بخارائی، محمد: ۳۶۴
بختیاری (دودمان):
ـ حسینقلی خان هفت لنگ: ۴۲۵
ـ نجفقلی خان (صمصام‌السلطنه): ۷۱
ـ علیقلی خان (سردار اسعد): ۶۳، ۶۶ـ۶۷، ۱۴۷، ۱۵۷، ۳۷۵
ـ سردار جنگ: ۱۵۴
ـ ابوالقاسم خان: ۵۱
بختیار، سپهبد تیمور: ۲۶۸، ۲۷۸، ۳۷۳، ۴۴۸، ۴۷۰ـ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۵ـ۴۹۶
بختیار، دکتر شاپور: ۲۶۲، ۳۲۷، ۳۴۸، ۴۶۱
بختیار [کارمند وزارت مسکن]: ۵۱۱
بدر، محمدحسین (میرزامحمدحسین خان دبیرالملك): ۳۵
براتلو، احمد: ۲۴۵، ۳۶۵
برادلی، ژنرال عمرنلسون: ۲۷۶
براکنبری، سرلشکر سرهنری: ۱۳۶
براون، جرج: ۱۹
براون، سرهنگ [وابسته نظامی سفارت آمریکا]: ۴۸۰
برخوردار، سرتیپ [رئیس شهربانی کرمان]: ۴۷۳
برکنهد، لُرد: ۱۳۷
برلین، سرآیزایا: ۴۶۵
برنیه، فرانسوا: ۱۷۰
بروجردی، آیت الله العظمی حاج سید حسین طباطبائی: ۱۷۵، ۴۳۳
«برومل، ویلیام» ← ناتزیوس، نیکلاس
برومند (خانواده): ۳۵۲
بزرگمهر، اسفندیار: ۴۵۸، ۴۸۰ـ۴۸۲، ۵۰۳
بشارت، سیدعلی: ۵۰۱
بشرویه، شیخ: ۳۹۱
بقائی، سرلشکر حسن: ۱۸۲ـ۱۸۳، ۴۲۶، ۴۳۹
بقائی کرمانی، دکتر مظفر: ۱۸۲، ۱۸۵، ۳۱۰، ۴۹۷
بك، کارل: ۹۹
بك، لوئیز: ۲۲۱
بکتل، استیفن (پدر): ۱۰۶
بکتل، استیفن (پسر): ۱۰۶
بکش، ولی خان: ۴۲۶
بنج، دکتر رالف: ۲۱۸
بن گوریون، داوید: ۱۱۱

بنی فضل: ۴۷۵
بواناتی شیدانی، شیخ محمدباقر: ۱۵۷
بودروس [مشاور مالی ویلیام نهم]: ۱۰۱
بوذرجمهری، سرلشکر کریم آقاخان: ۴۳۳
بوش، جرج هربرت واکر: ۱۰۶، ۲۰۴ـ۲۰۵، ۳۰۱
بوشهری، امیر همایون: ۲۶۷
بوشهری، جواد: ۴۳۹
بوشهری، مهدی: ۴۱۸ـ۴۱۹
بوشهری‌پور: ۵۰۲
بولارد، سِرریدر: ۴۰، ۴۷ـ۴۹، ۵۲
بولگانین، نیکلای آلکساندرویچ: ۴۲۴
بوندارفسکی، گریگوری لویچ: ۵۸
بوید [رئیس ادارهٔ فرهنگی سفارت آمریکا]: ۵۰۳
بوین، ارنست: ۵۱
بهاءالله، میرزاحسینعلی (نوری): ۴۶۸
بهادری، احمد: ۵۰۷
بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا): ۳۵، ۴۳، ۷۶، ۹۰، ۹۲، ۱۶۸، ۲۳۲
بهبودی، سلیمان: ۶۹، ۹۳، ۱۷۹
بهبودی، ناصر: ۲۴۲
بهبهانی، آیت‌الله سید عبدالله: ۶۵ـ۶۶
بهبهانی، آیت الله سیدمحمد: ۱۸۶، ۳۳۳، ۳۴۸
بهبهانی، سیدجعفر: ۲۸۹، ۳۱۰، ۳۳۳، ۳۴۷ـ۳۴۸، ۴۰۲ـ۴۰۳
بهبهانی، یحیی: ۳۳۸
بهبهانی موسوی: ۴۰۴
بهداد، صادق: ۳۲۶، ۳۴۸، ۵۰۶
بهراد، دکتر محمود: ۴۰۴
بهرامی، شاپور: ۴۶۱
بهرامی، عبدالله: ۸۵
بهرامی، یوسف: ۴۷۶
بهزادپور، رفیع: ۴۵۱
بهمن بیگی، محمد: ۲۲۰
بهنیا، محمد: ۴۱۲
بهنیا، مهندس: ۵۱۱
بیسمارك، پرنس اتو ادوارد لئوپولد: ۱۰۳
بیگلری، سرتیپ: ۴۷۱ ـ ۴۷۲، ۴۹۶
بیگلری، محمد: ۳۸۳
بیل، جیمز: ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۷۶ ـ ۲۷۸، ۳۴۳، ۳۵۲ ـ ۳۵۳
بیلی، هاگ: ۲۱۱
بینا، دکتر: ۲۸۸
بین منصور، ویلسون: ۴۱۲

پ

پاخلوفسکی کوزول ← پُکلوسکی کوزول
پارسا، ابراهیم: ۴۱۳
پارسا، فرخ‌رو: ۳۹۰
پارسا تویسرکانی: ۲۶۱
پارسونز، سِرآنتونی: ۱۹۷ ـ ۱۹۸
پارکر، الك: ۳۹۳
پاسدار، سرلشکر کوچك: ۴۶۳
پاکروان، فتح‌الله: ۴۴۸
پاکروان، سرلشکر حسن: ۴۴۸ ـ ۴۴۹، ۴۶۷ـ ۴۶۸، ۴۷۵
پاکروان، خانم: ۲۲۷
پالمرستن، لُرد هنری جان تمپل: ۱۱۴
پالیزبان، سپهبد عزیزالله: ۱۹۰، ۴۹۷
پاورز، توماس: ۲۱۵
پاولز: ۴۸۸
پتری، سِردیوید: ۱۳۶
پتیت، سِر دینشاه: ۱۳۵

پرتو، منوچهر: ۳۹۴، ۴۳۴، ۴۵۳
پرتو اعظم: ۴۵۶
پرورش، سرتیپ: ۴۷۶
پرون، ارنست: ۱۷۸، ۲۱۳، ۲۲۲
پرویز، سرهنگ شاپور: ۴۵۲
پرویزی، رسول: ۱۸۵، ۴۸۶
پریمرُز، آرچی بالد فیلیپ (کُنت رزبری): ۱۱۲ ـ ۱۱۳
پزشکی، منوچهر: ۴۱۱
پسته نگار، محمد: ۳۱۹
پسیان، کلنل محمد تقی خان: ۷۳، ۱۶۳ ـ ۱۶۴، ۲۳۶
پسیان، علیقلی: ۲۶۳، ۲۶۶
پك، جان: ۱۹۹
پکلوسکی کوزول: ۱۵۳، ۲۹۴
پل گتی، جان: ۱۰۶ ـ ۱۰۷
پله‌وه، و. ك.: ۷۸
پورسرتیپ، فتح‌الله: ۳۴۷، ۵۰۷
پورنیك، محمد: ۳۵۱
پولاددژ، سرهنگ: ۴۷۴
پولادی، ماشاءالله: ۳۱۸
پهلبد، مهرداد (عزت‌الله مین باشیان): ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۶۷، ۳۹۴
پهلوان، سرهنگ: ۴۷۰ ـ ۴۷۱
پهلوی ـ رضاشاه: اکثر صفحات
ـ تاج‌الملوك (آیرملو): ۹۳، ۴۵۳، ۴۷۵
ـ توران (قمرالملوك امیرسلیمانی): ۲۴۵
ـ محمدرضا شاه: اکثر صفحات
ـ فوزیه: ۲۲۲
ـ ثریا (اسفندیاری): ۱۸۸، ۴۷۴
ـ فرح (دیبا): ۴۳، ۱۹۲، ۳۳۷، ۴۰۷، ۴۴۲ ـ ۴۴۳، ۵۱۵
ـ اشرف: ۳۱، ۹۳، ۲۳۱، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۵۰ ـ ۳۵۱، ۴۰۰، ۴۳۴، ۴۵۷، ۴۶۲ ـ ۴۶۵، ۴۸۶، ۴۹۶
ـ علیرضا: ۳۹، ۴۴۹
ـ غلامرضا: ۳۳۷، ۳۵۰
ـ عبدالرضا: ۳۹، ۲۲۶، ۲۷۵
ـ محمودرضا: ۳۳۲، ۴۶۳
ـ شهناز: ۲۵۹، ۲۶۴ ـ ۲۶۵
ـ رضا: ۲۱۷، ۴۳۳، ۴۶۱
پهلوی‌نیا، شهرام (قوام): ۳۲۰، ۴۹۶
پیاتاکوف، یو. ل.: ۲۴ ـ ۲۵
پی‌بوس، سرهنگ جی. د.: ۴۷، ۵۲
پیج، هوارد: ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۲۶، ۴۰۱
پیر، اورهام: ۱۲۸
پیراسته، مهدی: ۲۶۱، ۳۲۷، ۴۵۸
پیرزاده: ۵۱۳
پیرنظر، هوشنگ: ۵۱۱
پیرنیا ـ میرزانصرالله خان مشیرالدوله: ۳۶، ۴۱ ـ ۴۲، ۱۴۰
پیرنیا، حسن (میرزا حسن‌خان مشیرالملك، مشیرالدوله): ۲۳، ۳۶، ۴۱ ـ ۴۲، ۵۷، ۱۲۷، ۱۴۰ ـ ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۹، ۲۷۴
پیرنیا، ابوالحسن‌خان (معاضد السلطنه): ۵۸
پیرنیا، باقر: ۴۸۰
پیرنیا، دکتر حسین: ۴۰۴
پیرنیا، هرمز: ۲۷۴
پیروز، منوچهر: ۳۸۰
پیشه‌وری، سیدجعفر (جوادزاده): ۶۱، ۱۵۰، ۳۳۰
پیل، سِر روبرت: ۱۱۴
پیلسودسکی، مارشال ژزف: ۷۸، ۱۱۶
پینچر، چپمن: ۲۰، ۱۴۵، ۱۹۴ ـ ۱۹۵، ۴۶۵

ت ـ ث

تاجبخش، سرتیپ اردشیر: ۴۴۹ ـ ۴۵۰، ۴۹۸
تاجبخش، سرهنگ عبدالحمید: ۴۴۹
تاجبخش، غلامرضا: ۴۶۳
تاچر، مارگارت: ۱۹ ـ ۲۰، ۲۰۰، ۴۰۸، ۴۶۵
تالبوت، فیلیپ: ۲۲۵
تامپسون، ویلیام بویس: ۲۰۳
تجدد، مصطفی: ۲۴۷، ۳۹۴، ۴۱۳
تختی، غلامرضا: ۳۲۱
تدین بیرجندی، سیدمحمد: ۷۶، ۹۲
ترابی: ۲۹۲، ۲۹۵
ترات، آلن چارلز: ۴۰، ۴۷ ـ ۵۳، ۱۷۸، ۲۲۰، ۳۴۲، ۴۴۰
تربیت، میرزا علی محمد: ۶۳، ۶۶
ترقی، لطف‌الله: ۵۰۲
ترنر، دریاسالار استانسفیلد: ۱۳۴، ۲۰۵ـ ۲۰۶
ترنر، فرانسیس: ۱۳۴
تروخانوفسکی، ولادیمیر گ.: ۱۱۵
ترولین، چارلز: ۱۳۸
ترومن، هاری: ۱۷۷، ۱۸۱ ـ ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۵۸، ۲۷۵
تفضلی، جهانگیر: ۲۴۵، ۴۳۹، ۵۰۳
تقی‌اُف، حاج زین‌العابدین: ۶۰
تقی‌زاده، سیدحسن: ۴۱، ۵۱، ۵۷، ۶۲، ۶۵ ـ ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۸۵، ۸۹ ـ ۹۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۹۳، ۲۹۸، ۴۶۰
تکریتی، ژنرال حردان: ۲۷۱
تنکابنی، محمدولی خان (سپهدارِ تنکابنی، سپهسالار اعظم): ۶۲ ـ ۶۴، ۶۷، ۱۵۷
تورنبرگ، ماکس: ۱۷۶
توسلی، محمود: ۳۳۵
توکلی، محمود: ۳۱۷
توکلی: ۳۱۹
تهامی، امیرعباس: ۴۵۱
تهرانی، امین: ۴۵۱
تهرانی، سیدجلال‌الدین: ۳۳۶، ۳۶۲ ـ ۳۶۳، ۴۰۷
تیلور، الیزابت: ۲۷۱
تیمورتاش، عبدالحسین (معززالملك، سردار معظم خراسانی): ۲۳ ـ ۲۸
تیموری، کریم: ۵۰۸
تی‌یر، آدولف: ۱۰۸
تیگ، سرهنگ جان: ۴۸
ثابت، حبیب‌الله [ثابت پاسال]: ۳۸۵، ۳۸۷ ـ ۳۸۸، ۴۵۵
ثابتی، پرویز: ۱۸۹، ۴۵۰ ـ ۴۵۱، ۵۱۴
ثابتی، حسین: ۴۵۰

ج ـ خ

جاف، دکتر حسن: ۴۳۲
جاف، سردار: ۴۳۲
جانسون، لیندون: ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۳ ـ ۲۱۵، ۲۲۵، ۳۰۱ ـ ۳۰۲، ۳۱۳، ۴۰۷
جاوید، مهندس: ۵۱۳
جدلی، محمد: ۳۶۰
جرج پنجم [شاه انگلیس]: ۱۳۴
جعفربای، حاج قوشاق آلت: ۴۴۷ ـ ۴۴۸
جعفرخان میانلو: ۲۳۲
جعفری، رضا [سناتور]: ۴۰۶
جعفری [نماینده مجلس]: ۴۱۵
جعفری، شعبان (بی‌مخ): ۴۵۲
جفرودی، مهندس کاظم: ۲۹۷
جلیلی دره زرشکی، سیدکاظم: ۴۱۹

جم، ارتشبد فریدون: ۱۵۷، ۱۹۲ ـ ۱۹۳، ۴۲۹، ۴۳۴
جم، محمود (مدیرالملك): ۴۱، ۷۶، ۱۵۷، ۲۳۷، ۳۳۳ ـ ۳۳۴
جمال‌الدین واعظ، سید: ۱۴۱
جمشیدیان ـ بهمن [پدر ارباب جمشید]: ۱۵۵
جمشیدیان، ارباب جمشید: ۱۵۰، ۱۵۵
جناب‌زاده: ۳۱۵
جنگی: ۴۰۴
جواهرکلام، علی: ۱۸۵ ـ ۱۸۶، ۲۴۶
جونز، مارتین فونیوال: ۱۲۳
جهان آرا، تیمسار عبدالله: ۴۴۲
جهان آرا، ناهید (شاهرخ): ۴۴۵
جهانبانوئی: ۲۴۱
جهانبانی (خانواده): ۲۵۹
جهانبانی، خسرو: ۲۵۹
جی بهای، سِرجمشیدجی (بارونت دوم): ۱۳۴
جی بهای، سِرجمشیدجی (بارونت سوم): ۱۳۴
جیلانی، حاج شیخ یوسف: ۲۵۴
چرچ، فرانك: ۲۱۷
چرچیل [کارمند سفارت انگلیس]: ۶۳
چرچیل، سِر وینستون: ۱۹، ۷۸، ۱۰۷، ۱۱۵ ـ ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۴۰۸
چرخشت، سرتیپ: ۴۸۹
چمبرلین، استن: ۱۸
چمنی، سیدجلال: ۸۱
چی پین، سلدن: ۴۸۰
چیلدز، سِر ویندام: ۱۹
حاج سیدجوادی، دکتر علی اصغر ← صدر حاج سیدجوادی، علی‌اصغر
حافظ شیرازی، خواجه: ۴۸۴
حائری‌زاده، سیدابوالحسن: ۳۲۶
حجازی، ارتشبد عبدالحسین: ۴۲۸
حجازی، محمدباقر: ۴۸۰
حجازی، مسعود: ۳۴۸
حریری، محمود: ۴۵۱
حریری، سرتیپ مسعود: ۲۲۵، ۴۲۴، ۴۵۱ ـ ۴۵۲
حسابی، عبدالحسین: ۸۲، ۸۴
حسن دوم، ملك [شاه مراکش]: ۱۹۸
حسنعلی، میرزا [طبیب شیرازی]: ۱۵۶
حسنی، جمشید: ۴۳۳
حسیبی، مهندس کاظم: ۳۴۸، ۴۲۱
حسین گ...: ۴۷۶ ـ ۴۷۷
حسینی، ابراهیم: ۴۵۱
حسینی، شریف: ۴۶۷
حشمتی، مسعود: ۴۵۱
حکاك، سیدعبدالرزاق: ۶۶
حکمت، رضا (سردار فاخر): ۳۴۷، ۴۰۳ ـ ۴۰۴، ۴۷۱
حکمت، دکتر سعید: ۲۶۹
حکمت، علی‌اصغر: ۲۸۸، ۲۹۷، ۴۰۴
حکمتی: ۴۰۴
حکمی، مهدی: ۲۵۷
حکیمی، ابراهیم (حکیم الملك): ۴۱، ۱۴۷، ۱۵۷
حمزاوی، عبدالحسین: ۲۶۷
حمیدی، حسن: ۳۳۸
حمیدی، سرهنگ اسماعیل [رئیس اداره گذرنامه شهربانی]: ۴۷۴
حمیدی، سپهبد: ۳۹۷
حیدر عمواوغلی (تاروردیف): ۸۲، ۱۵۷
خامه‌ای، دکتر انور: ۳۴۰

خان اکبر (خانواده) ← اکبر ـ خان اکبر (خانواده)
خانصاحب، کیخسروجی: ۱۳۵ ـ ۱۳۶
خانعلی، دکتر ابوالحسن: ۴۰۱
خانلری، دکتر ← ناتل خانلری، دکتر پرویز
خان ملك ساسانی، احمد: ۳۶، ۱۴۰
خبازباشی، رحیم: ۳۱۹
خبیر، جمشید: ۲۲۶ ـ ۲۲۷
خدارحیم [نگهبان منزل دکتر علی امینی]: ۳۲۲
خدایار خان، امیرلشکر (سرلشکر خدایار خدایاری): ۹۰، ۹۳، ۹۸
خرازی، شیخ عبدالحسین: ۹۱
خرازی، محمدرضا: ۳۱۰
خروشچف، نیکیتا: ۳۰۰، ۴۲۴
خزعل، شیخ (معزالسلطنه، سردار اقدس): ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۵۲، ۲۵۵
خسروانی، هاشم (حاج شهاب محلاتی): ۴۵۲
خسروانی، شهاب: ۴۵۲
خسروانی، سپهبد مرتضی: ۴۵۲
خسروانی، عطاءالله: ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۸ ـ ۳۷۹، ۴۰۳، ۴۱۹، ۴۵۲ ـ ۴۵۳، ۴۵۶
خسروانی، سپهبد پرویز: ۸۲، ۳۷۸، ۴۳۴، ۴۵۲ ـ ۴۵۶، ۴۹۵
خسروانی، ملیحه (نعیمی): ۴۵۴ ـ ۴۵۶
خسروانی، خسرو: ۳۷۸ ـ ۳۷۹، ۴۵۲
خسروشاهی، محمد: ۳۲۱
خلعت بری تنکابنی، ارسلان: ۳۲۶، ۴۱۷
خلعت بری، سرهنگ: ۴۷۱
خلعت بری، دکتر عباسعلی: ۳۷۲، ۴۶۱
خلعت بری، خانم: ۳۸۱
خلیلی، علی اکبر: ۳۹۳
خلیلیان، دکتر: ۴۳۳
خمینی، امام (ره): ۱۷۵، ۱۹۸، ۳۴۲، ۳۶۴، ۳۹۱، ۵۰۶
خواجه نوری، ابراهیم: ۲۷، ۳۶۱، ۴۴۰
خواجه نوری، حاج محمدعلی: ۳۵۶
خواجه نوری، محسن: ۳۵۶، ۳۶۰، ۴۱۲
خواجه نوری، دکتر: ۴۰۵
خواجه نصیری: ۴۷۶
خوانساری، حسین: ۴۵۶
خوانساری، پرویز: ۲۶۳، ۲۶۸، ۴۵۶ ـ ۴۶۱، ۴۸۰ ـ ۴۸۱، ۴۹۷
خوانساری، آصف اعظم (آصفی): ۴۶۱
خوانساری، مهرداد: ۴۶۱
خوشتاریا، آکاکی لگوویچ: ۲۴
خوش خلق، مهندس: ۳۱۸
خیابانی، شیخ محمد: ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۵

د ـ ذ

دادرس، مهندس: ۴۴۷ ـ ۴۴۸
دادگر، حسین (عدل الملك): ۴۱۰
دارسی، ویلیام ناکس: ۶۶، ۱۴۴
داف، سِرآنتونی: ۲۰
داگلاس، ویلیام اُرویل: ۲۲۰ ـ ۲۲۱
دالس، آلن وِلش: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱ ـ ۲۱۴، ۲۷۵، ۲۸۷ ـ ۲۸۸
دالس، جان فوستر: ۲۷۵، ۲۸۸، ۴۸۱
دانسی، سِرکلود [کلنل Z]: ۷۰، ۱۲۰
داور، علی اکبر: ۲۷۴
دبیر سپهری، محبعلی: ۴۰۳
دتردینگ، سِرهنری: ۱۰۷
درخشش، محمد: ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۱۵ ـ ۳۱۷، ۳۲۶، ۴۸۰، ۴۸۸
درخشش، مینا: ۳۲۶

دزرژینسکی، فلیکس: ۷۹، ۸۵
دژکام: ۲۴۲
دشتی، علی: ۹۲، ۲۵۷، ۳۶۱، ۴۴۰
دفتری، جمشید: ۲۲۷
دفتری، سرلشکر محمد: ۴۷۵
دفتری، دریادار محمود: ۳۵۰
دفتری، دریادار مرتضی: ۳۴۴
دفتریان، مهندس حسین: ۴۱۴
دلواری، رئیس علی: ۱۵۶
دوامی: ۵۰۲
دورانت، ویل: ۱۰۲
دورانت، آریل: ۱۰۲
دورمان، استانلی: ۲۷۱
دورمان، گیلیان ماری: ۲۷۱
دوستدار، احسان‌الله خان: ۶۴، ۷۳، ۷۹ ـ ۸۵
دوگل، شارل: ۱۱۱، ۳۰۱، ۳۰۶
دولت‌آبادی، یحیی: ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۲
دولو، مادام (احسان نیک‌خواه): ۳۰۸، ۴۶۱
دولو قاجار، منیراعظم: ۴۶۱
دولو قاجار، هوشنگ: ۱۹۴، ۴۶۱ ـ ۴۶۴
دولین [مقام اطلاعاتی شوروی]: ۴۸۲
دوما، الکساندر (پسر): ۱۰۹
دونوان، سرلشکر ویلیام: ۲۰۳ ـ ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۸ ـ ۲۱۹
دوه‌چی، میرهاشم (تبریزی): ۶۶
دوهر، جرالد: ۲۲۰ ـ ۲۲۱
دهخدا، علی‌اکبر: ۱۴۷
دهستانه، علی: ۴۵۴
دهقان، احمد: ۴۵۹
دیبا، عبدالحسین خان (وکیل‌الملک): ۲۳
دیبا، «بلبل» [همسر وکیل‌الملک دیبا]: ۲۳
دیبا، فرح ← پهلوی، فرح
دیزرائیلی، بنیامین: ۱۰۸، ۱۱۱ـ۱۱۲، ۱۱۴ـ۱۱۵، ۴۰۸
دیکسون، ژنرال: ۱۴۹
دیکنز، چارلز: ۱۶۹
دیهیمی، سرتیپ حبیب‌الله: ۴۴۰
ذرّه، ابوالقاسم: ۸۲، ۸۴
ذکاءالملك فروغی ← فروغی، محمدعلی
ذوالریاستین، عظیم: ۲۶۱
ذوالفقاری، هدایت: ۴۵۴
ذوالقدری: ۳۱۹

ر ـ ز

رابینو، هـ.ل.: ۵۵ـ۵۶، ۲۷۳
راجی، پرویز (کامران): ۱۴۵، ۳۳۶، ۴۶۴ـ۴۶۵
راجی، دکتر عبدالحسین: ۳۳۷، ۴۶۴
رادمنش، دکتر رضا: ۳۲۹
رادنیا، عباس: ۳۱۹
راس، رابرت: ۷۰، ۱۳۷
راس، سِردنیس: ۱۳۵
راستی، سرتیپ: ۴۹۹
راسخ، دکتر: ۴۵۶
راکفلر (دودمان ـ بنیاد): ۱۰۶ـ۱۰۷، ۱۱۹
رام، مصطفی قلی: ۲۲۶
رامبد، هلاکو: ۴۸۰، ۴۸۳
راندِل، سرهنگ دوم: ۲۰۰
رانِلاگ، جان: ۲۲۱
راونتری: ۴۸۱ـ۴۸۲
رایت، پیتر: ۶۸، ۷۰، ۱۲۱ـ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۷۸، ۲۰۷ـ۲۰۹
رایت، سِردنیس: ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۳۵ـ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۷ـ۲۴۸، ۴۶۵

رایلی، سیدنی (زیگموند گئورگیویچ رُزنبلوم): ۱۶، ۷۸ـ۷۹، ۱۲۰
رائین، اسماعیل: ۵۸، ۶۱، ۲۴۲ـ۲۴۵، ۳۳۷، ۴۰۹ـ۴۱۱، ۴۸۷
رائین، پرویز: ۳۴۷
ربورن، دریابان ویلیام فرانسیس: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۳ـ۲۱۴
رحمانیان، محمدحسین: ۴۵۰
رحیم شیشه بر: ۸۱
رحیمی لاریجانی، سپهبد محمد: ۳۸۲
رزم‌آرا، سپهبد حاجیعلی: ۲۲۰، ۲۳۸، ۳۳۱، ۴۰۰، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۸۷
رُزنبلوم، زیگموند ← رایلی، سیدنی
رستم‌جی (بارونت پنجم): ۱۳۴
رسولی، حاج شیخ محمدباقر: ۲۵۴
رشیدی، احسان الله: ۴۵۱
رشیدیان (خانواده) ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۲۴، ۳۰۹، ۳۳۹، ۳۴۲ـ۳۴۵، ۳۵۰ـ۳۵۳
رشیدیان، اسدالله: ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۱۰ـ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۴۳ـ۳۴۶ ـ ۳۵۲، ۴۰۲، ۴۷۶
رشیدیان، حبیب‌الله: ۷۷، ۳۳۹ـ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۰ـ۳۵۱
رشیدیان، سیف‌الله: ۲۸۸، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۰ـ۳۵۱، ۴۷۶
رشیدیان، قدرت الله: ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۱
رشیدی حائری، عبدالامیر: ۳۷۱، ۳۹۵
رضا، دکتر عنایت الله: ۲۵
رضازاده قشقایی، حبیب‌الله: ۲۲۰
رضایی، علی: ۳۵۱
رضایی آریا، فرج‌الله: ۴۵۱
رضوانی، سپهبد سعید: ۱۹۷
رضی، حاج سید: ۸۰
رفیعی، دکتر: ۴۳۲
رفیعی، سرهنگ: ۴۶۷
رمضانی، دکتر حنیفه: ۳۳۵
رنجبر [کارگر چیت سازی]: ۲۹۵
روانبخش، فریبا: ۴۳۳
روچیلد (دودمان ـ بنیاد): ۲۲، ۹۹ـ۱۲۴، ۱۲۷ـ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۸، ۳۵۸، ۳۸۸، ۴۳۲
ـ اسحاق الهانان [نیای روچیلدها]: ۱۰۰ـ۱۰۱
ـ آمشل مؤسس: ۱۰۱
ـ مایر آمشل [پدر برادران روچیلد]: ۱۰۰ـ۱۰۱، ۱۰۳ـ۱۰۴، ۱۰۹
ـ آمشل مایر: ۱۰۱، ۱۰۳
ـ سالومان مایر: ۱۰۱، ۱۰۳ـ۱۰۴
ـ ناتان مایر [بنیانگذار شاخه انگلیس]: ۱۰۱ـ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱
ـ کارل (چارلز) مایر: ۱۰۱، ۱۰۴
ـ جیمز (یعقوب) مایر [بنیانگذار شاخه فرانسه]: ۱۰۱ـ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱
ـ بتی [همسر جیمز روچیلد]: ۱۰۳
ـ آنسلم سالومان: ۱۰۴
ـ لئونیل ناتان: ۱۰۸، ۱۱۱ـ۱۱۲
ـ سِرآنتونی: ۱۱۲
ـ مایر کارل: ۱۰۳ـ۱۰۴
ـ آدولف کارل: ۱۰۴
ـ ویلهلم کارل: ۱۰۳
ـ آلفونس جیمز: ۱۰۸
ـ ادموند جیمز [بارون روچیلد فرانسه، پدر «ارض اسرائیل»]: ۱۰۸ـ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷ـ۱۱۸، ۱۲۸
ـ فردیناند جیمز: ۱۱۴
ـ ناتانیل مایر [لُرد روچیلد اوّل]: ۱۱۳ـ۱۱۴

- آلفرد: ۱۱۴
- لئوپولد: ۱۱۴، ۱۱۸
- جیمز آرماند: ۱۱۰، ۱۱۸
- آلفونس مایر: ۱۰۴
- لوئی: ۱۰۴
- لئونیل والتر [لرد روچیلد دوم]: ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۴
- آنتونی گوستاو: ۱۱۸، ۱۲۰
- ناتانیل مایر ویکتور [ویکتور روچیلد، لُرد روچیلد سوم]: ۷۰، ۱۱۱، ۱۱۸-۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۸، ۳۱۲، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۵۷، ۴۶۴
- بارون گی [رئیس کنونی شاخه فرانسه]: ۱۱۱، ۱۱۹
- ادموند: ۱۱۱
- سرتیپ دانی: ۱۲۱
روحانی، دانیا: ۳۸۵
روحانی، فرهاد: ۳۸۵
روحانی، فواد: ۲۷۸، ۳۱۶، ۳۷۶
روحانی، محمود: ۴۱۲
روحانی، مهندس منصور: ۳۳۵، ۴۱۸، ۴۴۷-۴۴۸، ۵۰۴، ۵۱۲
رودمستر: ۷۰، ۱۴۸
روزبه، خسرو: ۴۲۶
روزولت (دودمان): ۲۱۸
- نیکلا: ۲۱۸
- یوهانس: ۲۱۸
- یاکوب: ۲۱۸
- تئودور: ۲۱۸-۲۱۹
- فرانکلین: ۲۰۳، ۲۱۸، ۳۰۱
- کِرمیت: ۱۲۷، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۷-۲۲۴، ۲۲۶، ۲۵۸، ۲۸۸، ۳۴۲-۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۲-۳۵۳
- پولی [همسر کرمیت روزولت]: ۲۱۹
روستا، رضا: ۴۰۰
روستو، والترویتمن: ۳۰۲-۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۵۷-۳۵۸
روستو، ویکتور هارون: ۳۰۲
رومر، ورنر: ۳۹۳-۳۹۴، ۴۰۹
رهاوی [کارمند سفارت آمریکا]: ۲۹۸
رهبریان، محمد: ۴۵۱
رهنما، مجید: ۳۹۴
ریاحی، سپهبد اسماعیل: ۴۲۴
ریاحی، سرتیپ تقی: ۳۸۰، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۹۵، ۵۰۹
ریاحی، منوچهر: ۲۲۷
ریاحی [خبرنگار *کیهان*]: ۲۴۲
ریاضی، مهندس عبدالله: ۲۷۴، ۳۳۷، ۳۷۹، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۵
ریاضی، سرلشکر علی: ۳۲-۳۳
ریپورتر (خانواده): ۲۲، ۱۲۰، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹
- شاپورجی [نیای ریپورترها]: ۱۳۳
- ایدُلجی: ۱۳۳
- اردشیر ایدلجی: ۱۳-۱۴، ۲۶، ۳۹، ۵۷-۵۹، ۶۵، ۷۶، ۸۴، ۸۶، ۸۸-۹۰، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۴-۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۴۳، ۲۷۴، ۳۰۵، ۳۵۵
- شاپور اردشیرجی (سِرشاپور ریپورتر): ۱۴، ۱۲۰، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۳-۱۴۶، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۸-۱۸۱، ۱۸۴-۱۸۹، ۱۹۱-

۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۳۸ ـ ۲۳۹، ۲۴۲ ـ ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۳۳ ـ ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۷۷، ۳۸۸، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۶۴، ۴۸۰ ـ ۴۸۱
ـ آسیه (آزماتوك یانس): ۱۹۶
ـ هما: ۱۹۶
ـ کامبیز: ۱۹۶
ریبون [نایب السلطنه هندوستان]: ۱۳۴
ریگان، رونالد: ۱۰۶، ۳۰۱
رئیس علی دلواری ← دلواری، رئیس علی
زارعیان، ثناءالله: ۳۸۵
زالپور، مسعود: ۳۳۸
زالتاش، فروهر: ۴۵۱
زاهدی، حسن: ۳۳۸، ۳۶۱، ۳۷۸، ۳۹۴، ۴۳۴
زاهدی (خانواده): ۲۵۱ـ۲۵۲
زاهدی، سپهبد فضل‌الله: ۵۰، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۸، ۲۵۱ ـ ۲۵۹، ۲۶۱ ـ ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۸ ـ ۲۷۹، ۲۸۳ ـ ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۲۴، ۳۴۳ ـ ۳۴۴، ۳۷۰، ۴۰۰، ۴۲۶، ۴۳۹، ۴۴۱ ۴۷۰، ۴۸۷، ۵۰۲ ـ ۵۰۳، ۵۰۹
زاهدی، اردشیر: ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸ـ۲۷۱، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۴۴، ۴۰۸، ۴۴۳، ۴۵۸ـ۴۶۰
زاهدی، مهناز: ۲۵۹
زرنگار، دکتر: ۳۳۸
زُمر، رودلف: ۸۹
زمردیان، علی: ۲۷۰
زنجانی، شیخ ابراهیم (قزلباش): ۶۷
زنجانی، آیت الله سیدرضا ← فرید زنجانی، آیت الله سیدرضا
زند، لطفعلی خان: ۴۸۴
زند، هما: ۲۲۷
زند کریمی، سرهنگ محمود: ۴۳۵
زنگنه، مهندس احمد: ۴۱۸
زنگنه، محمود: ۲۵۹
زهتاب فرد، رحیم: ۳۳۵
زهتاب فرد، کیهان: ۳۳۵
زیرك‌زاده، مهندس احمد: ۳۴۸
زیلیاکوس، کنی: ۱۵۹
زینر، رابین: ۱۷۸، ۳۴۳

س ـ ش

ساعد مراغه‌ای، محمد: ۳۹، ۱۲۴، ۱۲۸، ۲۳۸، ۲۹۶، ۳۳۰ ـ ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۶۷، ۳۹۳ ـ ۳۹۴، ۴۳۹
ساغر یغمایی: ۳۰۶
سام، محمد: ۴۱۳
سامیراد، دکتر حسین: ۳۳۵
ساوینکوف، بوریس: ۷۸ـ۷۹
سایکس، ژنرال سِرپرسی: ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۳۲
سپهبدی، انوشیروان: ۳۶۸
سپه‌پور، مهندس: ۴۳۴
سپهدار تنکابنی ← تنکابنی، محمدولی خان
سپهدار رشتی ← اکبر، فتح‌الله
سپهر [مدیر پیغام امروز]: ۳۴۸
سپهر، احمدعلی (مورخ‌الدوله): ۵۲، ۷۲، ۹۰، ۹۴، ۴۴۰
سپهر، هادی: ۴۲۸، ۴۴۰
سپهری، اسدالله: ۲۴۱
ستارخان (سردار ملّی): ۵۹، ۶۵ـ۶۶
ستوده، دکتر حسن: ۴۰۴
ستوده، علی اکبر: ۳۵۶
ستوده، فتح‌الله: ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۹۴، ۵۱۷
ستوده، هوشنگ: ۳۱۱

سجادی، تمدن الملك: ۴۸۱
سجادی، دکتر سیدمحمد: ۲۷، ۳۰، ۳۲۵، ۳۳۱، ۴۰۲ـ۴۰۳، ۴۰۵ـ۴۰۶، ۴۲۰
سجده ای، سرتیپ: ۳۸۲
سحابی، دکتر یدالله: ۳۱۹، ۳۲۱
سرتیپ پور، جهانگیر: ۳۳۵، ۴۱۱
سردار اسعد بختیاری ← بختیاری
سردار افخم، محمدعلی خان: ۶۲
سردار جنگ ← بختیاری
سردار محیی ← اکبر ـ عبدالحسین خان (معزالسلطان)
سردارمعتمد گیلانی ← اکبر ـ صادق خان
سررشته، سرهنگ حسینقلی: ۴۳۵ـ۴۳۶
سرشار، میرحسین: ۳۱۶، ۳۲۰
سروری، محمد: ۴۷۵
«سرهنگ چهقی»: ۲۵۴
سرینی، ماریا لیویا: ۴۶۴
سزار، جولیوس: ۱۵۲
سعدالدوله، میرزا جوادخان: ۱۵۲ـ۱۵۳، ۳۹۹
سعود، ملك [شاه عربستان]: ۳۷۵
سعیدی، حاج کریم بخش: ۳۹۶
سعیدی، عبدالله: ۳۹۵
«سکندر»: ۳۷۵
السلال، سرهنگ عبدالله: ۴۸۳
سلسبیلی، علی اصغر: ۳۹۵، ۴۱۳
سلطانی، علی: ۴۵۱
سموئیل، مارکوس: ۱۰۷
سمیع، حاج [نیای دودمان سمیعی رشت]: ۵۵
سمیعی، احمد: ۹۴
سمیعی، حسین (ادیب السلطنه): ۱۴۰
سمیعی، غلامرضا: ۴۶۶
سمیعی، نبیل [سناتور]: ۳۳۵
سنجابی، دکتر کریم: ۲۷۵، ۳۳۴، ۳۴۸
سوان، م.م.: ۱۱۹
سوکولوف، نائوم: ۱۰۹
سهروردی، شیخ شهید شهاب الدین یحیی: ۴۴
سهیلی، علی: ۳۰، ۳۲، ۵۲، ۲۸۹
سیاسی، دکتر علی اکبر: ۳۷۰
سیامك، سرهنگ عزت‌الله: ۴۸۲
سیف السلطنه (یارمحمدخان افشار): ۱۴۷
سیمور، سِرهوراس: ۳۸، ۴۰
شاپور جی ← ریپورتر، شاپور اردشیر جی
شاپوری، پوران: ۴۹۹
شادلو، اردشیر: ۴۲۳
شالچیان، مهندس حسن: ۴۱۶
شاملو، احمد: ۳۱۱
شاه بختی، سپهبد محمد: ۴۷۰، ۴۷۶
شاه علائی، مصطفی: ۵۰۲
شاهقلی، سرهنگ امامقلی: ۳۵۶، ۳۹۰
شاهقلی، دکتر منوچهر: ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۹۰، ۵۱۵
شاهکار، دکتر محمد: ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۳۰، ۳۳۴، ۴۸۰
شاهنده، عباس: ۱۸۵ـ۱۸۶، ۲۹۱، ۳۳۵ـ۳۳۶
شاهید، جعفر: ۱۸۵
شاهین، تقی (ابراهیموف): ۵۹ـ۶۰، ۸۲ـ۸۴
شایان، رضا: ۳۱۶
شایسته، سرهنگ: ۴۶۷
شایگان، دکتر سیدعلی: ۴۹
شایگان [مدیر کشتیرانی آریا]: ۲۲۷
شایورد، دکتر: ۳۱۸
شجاع الدوله، صمدخان: ۱۵۳
شرقی، حسین: ۸۳
شرمینی، نادر (ثروت): ۱۸۲
شره، پیر: ۳۷۱

شریعتمداری، سیدکاظم: ۳۲۲
شریف [مترجم سفارت آمریکا]: ۳۱۷
شریف‌العلما: ۳۱۷
شریف امامی، جعفر: ۲۴۲، ۲۴۶ـ۲۴۷، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۸۱، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۹ـ۴۲۲، ۴۳۹، ۴۷۴، ۵۰۳، ۵۱۵
شریفی پرند، دکتر: ۳۵۹
شفیق، شهریار: ۳۳۲
شکیبی، سپهبد حبیب‌الله: ۳۷۹
شلزینگر، جیمز رودنی: ۲۰۵
شمس‌زاده، عبدالحسین: ۲۹۵
شمع‌ریز، علی: ۴۵۱
شوارتسکف، ژنرال نورمن: ۴۴۰
شور، دانیل: ۲۱۵
شوقی افندی: ۳۸۶
شوکراس، ویلیام: ۱۹۰ ـ ۱۹۱
شومیاتسکی، ماریش: ۹۲
شهاب، سیف‌الله: ۴۵۱
شهاب فردوس، سیدولی‌الله: ۲۸۵، ۴۷۵
شهبازی، حبیب‌الله: ۴۲۷
شهبازی، یدالله: ۳۸۰
شهمردان، رشید: ۱۳۶
شهملکی: ۵۱۲
شیبانی، سرلشکر حبیب‌الله خان: ۷۳
شیبانی، مهندس [معاون وزارت کار]: ۴۵۸
شیخ‌الاسلامی، دکتر جواد: ۱۶۵
شیخ‌الاسلامی، حسینعلی: ۵۱۶
شیخ‌الاسلامی، مهدی: ۴۱۲
شیخ سعید: ۲۲۷
شیرازی، آیت‌الله میرزا محمدحسن (میرزای شیرازی): ۶۷، ۱۳۵، ۱۶۴ ـ ۱۶۵
شیرازی، آیت‌الله میرزا محمدتقی (میرزای شیرازی دوم): ۱۶۵
شیرازی‌زاده مهربان: ۳۳۸

ص ـ ظ

صادق، علی‌اکبر: ۳۹۵
صادقی، حسن: ۳۳۸
صادقی، محمدرضا: ۳۳۸
صادقی [درجه‌دار ارتش]: ۴۶۷
صادقیان، سرهنگ: ۴۶۷
صارم‌الدوله، اکبر مسعود میرزا: ۹۰، ۱۵۰، ۲۵۲، ۴۰۰
صالح، اللهیار: ۲۷۵، ۳۳۲، ۴۰۱
صالح، دکتر جهانشاه: ۲۶۷، ۳۳۴، ۴۰۱
صالحی، دکتر محسن: ۳۳۵
صانعی، منوچهر: ۳۹۵
صدر، محسن (صدرالاشراف): ۲۸۹، ۲۹۶
صدر، دکتر [عضو حزب پان‌ایرانیست]: ۳۳۷
صدر حاج سیدجوادی، علی‌اصغر: ۳۱۱، ۳۱۶
صدری، سپهبد جعفرقلی: ۳۳۸، ۴۹۷
صدیقی، دکتر غلامحسین: ۴۰۰
صراف‌زاده: ۲۹۴، ۵۰۷
صفا، ذبیح‌الله: ۲۹۱
صفا، منوچهر: ۳۱۱، ۳۱۶
صفانیا، فرهاد: ۴۰۷
صفوی، شاه طهماسب اول: ۱۵۶
صمصام‌السلطنه بختیاری ← بختیاری، نجفقلی خان
صمصام، جهانشاه: ۳۸۵
صنیع‌الدوله، مرتضی قلی‌خان: ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۷
صنیع حضرت، سیدمحمدخان: ۶۶
صنیعی، آقاجان [پدر اسدالله صنیعی]: ۴۶۵

صنیعی، سپهبد اسدالله: ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۳۴، ۴۶۵ ـ ۴۶۸
صوفی، اسدالله: ۳۹۴
صولت قشقایی (خانواده): ۴۸۵
صولت‌الدوله قشقایی، اسماعیل‌خان: ۲۱۹
صولت قشقایی، محمدناصر: ۵۰، ۵۲، ۲۱۹ ـ ۲۲۱
صولت قشقائی، ملك منصور: ۵۰، ۲۱۹ ـ ۲۲۱
صولت قشقایی، محمدحسین: ۵۰، ۲۱۹ ـ ۲۲۱
صولت قشقایی، خسرو: ۵۰، ۲۱۹ ـ ۲۲۱، ۴۸۲
صیرفی، دکتر: ۲۵۷، ۳۲۴
صیرفی، سرهنگ: ۴۷۲
ضرابی، سرتیپ منوچهر: ۴۵۰
ضرغام، سرلشکر علی‌اکبر: ۳۰۸، ۳۱۸
ضرغامپور، عبدالله: ۴۲۷
ضرغامی، سرلشکر عزیزالله: ۳۲ ـ ۳۳، ۴۸۷
ضیاء ابراهیمی، یحیی: ۴۵۱
ضیائی، حسین: ۴۵۱
ضیائی، دکتر محمود: ۴۱۱، ۴۱۶
ظهیرالاسلام: ۲۹۸
طالقانی، آیت‌الله سیدمحمود: ۱۸۶، ۴۸۳
طاهر ذوالیمینین: ۲۳۲
طاهری، ناصر: ۴۲۷
طاهری، دکتر هادی: ۵۲، ۳۳۱، ۴۴۰
طباطبایی، سیدضیاءالدین: ۳۱، ۴۸ ـ ۴۹، ۶۴، ۷۶ ـ ۷۷، ۸۱، ۸۶ ـ ۸۷، ۸۹، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۷۴، ۲۹۵ ـ ۲۹۶، ۲۹۸ ـ ۲۹۹، ۳۳۰، ۳۴۰ ـ ۳۴۱، ۳۴۷، ۴۳۶، ۵۰۱
طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین: ۱۷۵
طباطبایی، سیدمحمدصادق: ۷۳، ۷۶، ۸۷، ۹۳، ۹۸
طبری، احسان: ۹۳، ۱۸۲
طهماسبی، استاد خلیل: ۲۳۸
طوفانیان، ارتشبد حسن: ۴۶۹
طوفانیان، مهدی: ۴۶۹
طیوری: ۳۹۱
ظلی، دریادار عبدالله: ۳۹۵
ظهرامامی، جلال: ۳۳۸

ع ـ غ

عابدی، دکتر رحیم: ۳۱۶، ۳۲۰ ـ ۳۲۱
عارف قزوینی، ابوالقاسم: ۱۶۷ ـ ۱۶۸
عاقلی‌زاده، عباس: ۳۱۶
عالمی، علی: ۴۱۷
عالی، دکتر حسین: ۳۱۹
عالیخانی، دکتر علینقی: ۳۶۳، ۵۰۴، ۵۱۱ ـ ۵۱۲
عامری، هوشنگ: ۵۱۲
عاملی، شیخ حسین: ۴۶۰
عباس افندی (عبدالبهاء): ۳۷۵، ۳۷۷
عباسی، علی: ۴۹۰
عبدالناصر، جمال: ۲۲۱، ۲۶۱، ۳۰۰، ۴۸۳
عبده، دکتر جلال: ۳۴۸، ۴۰۴ ـ ۴۰۶، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۹۶
عبده، علی: ۴۵۳ ـ ۴۵۴
عبده، دکتر مهدی: ۴۹۶
عجم، ناصر: ۴۱۲
عدل، فیروز: ۴۱۲
عدل‌الملك دادگر ← دادگر، حسین
عدل طباطبایی، عبدالرضا: ۴۱۱
عرب شیبانی، عباسقلی: ۳۹۳
عرب نجفی، احمد: ۲۹۲
عزیزی، دکتر: ۲۵۹

عصار، ثریا ← آریانا، آریانوش
عصار، سرگرد: ۴۳۱
عصار، سیدمحمود کاظم (سیدکاظم عصار): ۳۹۱
عصار، نصیر: ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۴ ـ ۳۹۵
عضدی، خانم [خواهرزن دکتر علی امینی]: ۳۲۳ ـ ۳۲۴
علاءالسلطنه، محمدعلی خان: ۴۳۹ ـ ۴۴۰
علاءالملك، میرزا محمودخان: ۴۳۷
علاء، حسین: ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۷۰، ۳۷۴، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۴۰، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۸۰، ۵۰۳
علم (دودمان): ۱۶۶، ۲۳۲ ـ ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۸
ـ اسماعیل خان خزیمه: ۲۳۲
ـ امیرعلم خان اول: ۲۳۲
ـ امیر اسدالله خان (حسام‌الدوله): ۲۳۳
ـ امیر علم خان سوم (حشمت‌الملك): ۲۳۲ ـ ۲۳۵
ـ محمداسماعیل خان (شوکت‌الملك اول): ۲۳۵
ـ امیر ابراهیم‌خان (شوکت‌الملك دوم، امیر قاینات، ابراهیم علم): ۱۴۷، ۱۸۰، ۲۳۱، ۲۳۵ـ ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۷، ۴۲۳
ـ امیر اسدالله: ۱۷۹ ـ ۱۸۱، ۱۸۴ ـ ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۲۵ ـ ۲۲۷، ۲۳۱ ـ ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷ ـ ۲۴۵، ۲۴۷ ـ ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷ ـ ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷ ـ ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۱ ـ ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۳۱ ـ ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۷ ـ ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۵۸، ۴۶۴ ـ ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۰ ـ ۴۷۱، ۴۸۰ ـ ۴۸۱، ۴۸۶، ۵۰۳، ۵۰۵ ـ ۵۰۶، ۵۱۳
ـ ملك‌تاج (قوام): ۲۳۱، ۴۸۶
علمیه، سرگرد دکتر اسماعیل: ۴۳۵
علوی، مرتضی: ۸۳
علوی کیا، سرتیپ حسن: ۴۸۱، ۵۰۵
علوی مقدم، سرتیپ علیقلی: ۴۶۹
علوی مقدم، سرلشکر: ۳۳۶
علوی مقدم، سپهبد مهدیقلی: ۳۰۸، ۳۴۶، ۴۶۹ـ ۴۷۸
علی‌آبادی، دکتر احمد: ۲۴۵ ـ ۲۴۶، ۳۳۷، ۳۴۵، ۴۰۴ ـ ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۳، ۵۱۶ ـ ۵۱۷
عماش، صالح مهدی: ۴۲۹
عنقا، علی: ۴۲۰
غفاری، پری: ۴۸۹
غفاری، سهام‌الدین (ذکاءالدوله): ۳۳۰
غفاری، عبدالله: ۴۹۰
غنی، امین: ۴۱۲
غنی، دکتر قاسم: ۲۳ ـ ۲۴، ۲۶

ف

فاتح، مصطفی: ۲۷۶
فاتح: ۴۱۸
فاروق، ملك [شاه مصر]: ۲۲۱ ـ ۲۲۲
فاضلی، عبدالعزیز: ۴۷۷
فتح اعظم: ۴۳۳
فخرآرایی، ناصر: ۲۸۴
فخرالدوله، خانم ← امینی، اشرف الملوك
فخرایی، ابراهیم: ۵۶، ۷۳، ۷۵، ۸۰ ـ ۸۱
فرامرزی، احمد: ۵۰۷
فرامرزی، عبدالرحمن: ۱۸۵، ۲۴۵، ۳۶۱، ۵۰۷
فرای، جرج: ۳۵۶
فرخ، سیدمهدی (معتصم‌السلطنه): ۲۴، ۲۷،

قشقایی (خانواده) ← صولت قشقایی
قطبی گیلانی، محمدعلی: ۳۳۷
قلی‌اوف [افسر اطلاعاتی شوروی]: ۴۲۳
قنات‌آبادی، شمس: ۳۲۶، ۳۷۴، ۵۰۷ ـ ۵۰۸
قندهاریان، ابوالقاسم: ۳۱۶
قنواتی، عبدالمجید: ۳۸۳
قوام، احمد (قوام‌السلطنه): ۳۱، ۵۰، ۹۳ـ ۹۴، ۱۷۷، ۲۲۰، ۲۷۴ ـ ۲۷۶، ۲۹۱، ۳۳۰، ۳۶۱، ۴۰۰، ۴۴۰، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۹
قوام‌الدین حسن [وزیر شاه شجاع]: ۴۸۴
قوام شیرازی (دودمان): ۱۶۶، ۴۸۴ ـ ۴۸۶
ـ حاج میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله [کلانتر شیراز]: ۴۸۴
ـ حاج نصیرالملك: ۴۸۶
ـ حبیب‌الله خان (قوام‌الملك): ۴۸۴ ـ ۴۸۵
ـ ابراهیم (نصرالدوله، قوام‌الملك): ۱۲۷، ۱۸۰، ۲۳۱، ۴۸۴ـ۴۸۶
قوام، ایران‌دخت (نفیسی): ۴۸۶
قوام، رضا: ۴۸۶
قوام، علی: ۲۳۱، ۴۸۶
قوام، ملك‌تاج ← علم، ملك‌تاج
قوامی، حبیب‌الله: ۳۳۸
قوامی، عزیزالله: ۴۸۶
قوامی، محمدقلی: ۳۳۸
قوام صدری، محمود: ۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۵
قهرمانی، سروان: ۴۹۹
قیایی، منوچهر: ۲۶۱، ۳۳۶

ك

کاتم، ریچارد: ۱۸۴
کاتوزیان، محمدعلی (همایون): ۸۸، ۳۱۱
کاراخان، لِومیخائیلویچ (قره‌خانیان): ۲۷
کارتر، جیمز: ۲۰۶، ۳۲۷، ۳۸۲، ۴۲۱
کارِن، سِرچارلز: ۴۶۵
کاسترومین، لئو: ۴۴۴
کاسمی، دکتر: ۳۳۶
کاسمی، فضل‌الله: ۴۱۲
کاشانی، آیت‌الله سیدابوالقاسم: ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۵ ـ ۱۸۶، ۲۷۸، ۳۳۱
کاشفی، احمد: ۳۸۱
کاشفی، هوشنگ: ۴۵۱
کاظم‌زاده، دکترحسین: ۵۱۴
کاظمی، باقر (مهذب‌الدوله): ۱۴۰، ۲۷۵، ۳۱۹، ۳۷۰
کاظمی، دکتر: ۵۱۴
کاظمیه [معاون وزارت بازرگانی]: ۳۲۴
کاکس، سِرپرسی: ۱۶۵، ۳۴۰
کالاهان، جیمز: ۱۹، ۲۰۰
کامیار، مجتبی: ۴۵۱
کامینگ، سِرمانسفیلد جرج اسمیت: ۱۸، ۱۳۷
کانوی: ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۸
کاووس‌جی (بارونت چهارم): ۱۳۴
کای، سِرسیسیل: ۱۳۶ ـ ۱۳۷
کحال‌زاده، ابوالقاسم: ۸۹ ـ ۹۰
کدیور، رضا: ۵۰۷
کرباس‌فروشان، محمدعلی: ۳۳۷
کرزن، لُرد جرج ناتانیل: ۱۸، ۶۸، ۸۹، ۱۳۷، ۱۶۲، ۱۷۱ ـ ۱۷۲، ۲۳۴
کرنسکی، الکساندر: ۷۸
کروزوس: ۱۰۰
کریمیان، قاسم: ۳۸۵

کسروی، احمد: ۶۳، ۶۵، ۲۵۵
کسمایی، حاج احمد: ۸۱
کشاورز، دکتر فریدون: ۳۲۹ ـ ۳۳۰، ۵۱۰
کشاورز صدر، محمدعلی: ۳۶۰
کشاورزیان: ۳۳۵
کشتکار، مهندس: ۳۵۹
کشفی، دکتر: ۳۵۹
کشکولی: ۲۲۰
کعبی [خانواده بنی کعب خوزستان]: ۴۷۷
کفایی، چنگیز: ۳۹۵
کلباسی، حاج محمدمهدی: ۳۹۹
کُلبی، ویلیام اِگان: ۱۲۲، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۵
کمال، سپهبد عزیزالله: ۴۲۴
کمالی، قدرت‌الله: ۳۸۵
کمالیان، مهدی: ۴۱۵
کندی (خانواده): ۱۰۶، ۲۱۸، ۳۲۶
کندی، جان فیتزجرالد: ۱۵، ۱۰۷، ۲۱۳، ۲۳۹، ۲۸۶ـ۲۸۷، ۳۰۰ـ۳۰۵، ۳۰۷ـ۳۰۹، ۳۱۲ـ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۷ ـ ۳۵۸، ۴۰۱
کندی، ژاکلین ← اوناسیس، ژاکلین
کوتوال، صفرعلی: ۴۰۴
کوچصفهانی، میراحمد: ۴۵۱
کوچك، دکترمهدی: ۴۹۸
کوچك‌خان جنگلی، میرزا (یونس): ۷۵ ـ ۷۶، ۷۸ ـ ۸۵، ۱۵۰، ۱۶۳ ـ ۱۶۵، ۱۷۱
کوچکعلی، علی: ۴۱۶
کورس، کاظم: ۲۴۷، ۴۱۲
کوك، سِرویلیام: ۱۲۲
کومر، رابرت: ۲۲۴ ـ ۲۲۵، ۴۲۸
کهبد: ۴۱۸
کهنیم، موسی: ۳۳۸
کیا، طاهر (حاجی پیرزاده): ۴۸۶
کیا، سپهبد حاجیعلی: ۳۰۸، ۳۴۶، ۴۶۰، ۴۷۴ ـ ۴۷۵، ۴۸۶ ـ ۴۹۴
کیا، فریدون: ۴۹۱
کیا، مسیح: ۴۹۰
کی‌استوان، حسین: ۳۲۱
کیان، غلامرضا: ۲۷۴، ۴۰۴
کیان، مرتضی‌قلی: ۴۱۱
کیانوری، نورالدین: ۴۸۲
کیانی، حسین علی: ۳۲۳
کیزیون، گرمان: ۴۴۵
کیسی، ویلیام ژزف: ۲۰۵
کیسینجر، هنری: ۱۹۰
کیوان، هوشنگ: ۳۳۷
کیوانی، مهندس: ۴۸۴
کی‌نژاد [مدیر کارخانه شهرضا]: ۵۰۸
کی‌نژاد [نماینده مجلس]: ۲۵۷
کیهان، مسعود (ماژر مسعودخان): ۷۶، ۳۲۴

گ

گازیوروسکی، مارك: ۱۸۰ ـ ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۲۳
گاسترل، سرهنگ: ۵۲
گاندی، موهندس کرمچند: ۱۵۷
گرزن، سرلشکر عباس: ۴۷۰
گرگین‌پور، غلامحسین: ۲۲۰
گرن، آلن: ۲۱۵
گری، سِرادوارد: ۶۸
گری، جیمز الکساندر: ۲۷۱
گری، سالی الکساندرا: ۲۷۱

گری، سالی الکساندرا: ۲۷۱
گریدی، هنری: ۱۸۲
گرین، گراهام: ۲۲۲
گسد، ژول: ۱۰۵
گلادستون، ویلیام اِوارت: ۱۱۲ ـ ۱۱۴
گلبنگیان: ۲۷۷
گلت، سرهنگ چارلز: ۵۱
گلسرخی، ناصر: ۴۳۴، ۴۵۳
گلشائیان، عباسعلی: ۳۹۵، ۴۷۱
گلشائیان، عباسقلی: ۲۴۶ ـ ۲۴۷، ۴۱۳
گله‌داری، شیخ عبدالله: ۵۲ ـ ۵۳
گنجه‌ای، آقامحمدجواد: ۶۹
گنجی، جمال: ۴۱۳
گنجی، منوچهر: ۴۱۶
گودرزی، دکتر منوچهر: ۵۱۱
گورباچف، میخائیل: ۲۲۲
گیلانشاه، سپهبد هدایت‌الله: ۴۴۰
گیل دشتی: ۳۹۷

ل

لاسکی، ناتان: ۱۱۵ ـ ۱۱۶
لاک‌کی، پروفسور هارولد: ۳۰۱
لاوت، رابرت: ۲۷۶
لاوت [مأمور اطلاعاتی آمریکا]: ۴۸۰ ـ ۴۸۱
لاوی (برادران): ۳۵۲
لاهوتی، ابوالقاسم: ۱۸۶ ـ ۱۸۷
لاهیجی، سرهنگ: ۴۹۹
لاهیجی، سروان: ۴۹۹
لهینگ، بریان: ۳۴۲ ـ ۳۴۳
لُرن، سِرپرسی: ۹۲
لطیفی، حاج اصغر: ۴۹۹
لقاءالدوله، خانم: ۳۹۶ ـ ۳۹۷
لُکیو: ۱۱۶
لمبتون، آن ک.س.: ۴۸، ۵۲، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۸، ۴۵۵
لنچافسکی، جرج: ۴۷، ۵۰، ۵۲
لنکرانی، قاسم: ۲۹۹
لنین، ولادیمیرایلیچ: ۲۵، ۵۸، ۸۴، ۱۳۸
لودویك، دانیل کـ: ۱۰۶
لورنس عربستان: ۱۱۶، ۱۶۲
لوزانی، سرهنگ: ۴۷۲
لوشانی، پرویز: ۲۳۲
لوید جرج، دیوید: ۱۶۲
لویس، ویلیام راجر: ۳۳۹
لیمن، والتر: ۳۰۰
لیقوانی، یحیی: ۴۵۱
لینگتن، لُرد: ۱۳۵، ۱۳۷
لئوپولداول [شاه بلژیك]: ۱۰۳

م

مارکتی، ویکتور: ۲۱۵
مارکس، جان: ۲۱۵
مارکس، کارل: ۶۲، ۹۹، ۱۷۰
مافی، رضاقلی‌خان (نظام‌السلطنه): ۷۳ ـ ۷۴، ۹۳
مافی [کارمند دادگستری]: ۲۶۹
ماکائولی، لُرد: ۱۳۸
ماکیاولی، نیکولو: ۱۵۹، ۳۴۳
ماگریج، ملکم: ۱۷
مالك، دکتر سعید: ۲۴۶، ۳۰۸ـ۳۰۹، ۳۳۷، ۳۹۳ ـ ۳۹۴، ۴۰۹
ماله‌سُن، سرلشکر: ۲۳۵ ـ ۲۳۶

مأمون [خلیفه عباسی]: ۲۳۲
ماهوتیان، نقی: ۴۹۴
ماهوتیان، سرلشکر عبدالعلی: ۴۹۳ ـ ۴۹۴
مایر، آرمین: ۳۰۷ ـ ۳۰۸
مایر، فرانتس: ۲۵۳
مبشر: ۳۸۸
مبصر، عبدالعلی: ۴۹۴
مبصر، سپهبد محسن: ۴۳۴، ۴۹۴ ـ ۴۹۷، ۵۰۶
مترنیخ، پرنس کلمنس فُن: ۱۰۳
متقی، امیر: ۲۵۷، ۵۱۳
متین، حسین: ۴۱۲
متین دفتری، دکتر احمد: ۲۳۷، ۴۰۵ ـ ۴۰۶
متین دفتری، هدایت‌الله: ۳۱۹، ۳۲۱
مجتهد لاری، آیت‌الله حاج سیدعبدالحسین موسوی: ۱۶۳، ۱۶۵ ـ ۱۶۶، ۴۸۵
مجد، مهندس: ۴۵۶
مجلسی، محمد: ۲۶۹
مجید، غلامرضا: ۲۹۲، ۲۹۵
مجیدی، کاظم: ۴۵۱
مجیدی، دکتر عبدالمجید: ۵۱۱، ۵۱۶
محمدباقر، آقاشیخ: ۴۸۵
محمودی، هدایت: ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۹
مختاری، سروان: ۴۳۲
مختاری، رکن‌الدین: ۳۸
مدرّس، آیت‌الله سیدحسن: ۷۳، ۹۰، ۱۶۳، ۱۶۵
مدرّس تهرانی، حاج ملاهادی: ۳۹۹
مدنی، دریادار سیداحمد: ۴۶۱
مرتضوی، محمدعلی: ۳۳۵، ۴۱۱
مرخاو، روبن: ۱۲۸
مردوخ کردستانی، محمد: ۷۰
مرندی، علی: ۲۴۷، ۳۹۴
مزین‌الدوله، میرزاعلی اکبرخان: ۴۹۷
مزین، سرلشکر منصور (مزینی): ۴۹۷ ـ ۵۰۱
مزینی، سرتیپ علی‌اصغر: ۴۹۷
مستورهٔ سلماسی: ۱۷۲
مستوفی، حسن (میرزاحسن‌خان مستوفی‌الممالک): ۶۷، ۷۱ ـ ۷۲، ۸۷، ۱۵۷
مستوفی، عبدالله: ۶۸
مستوفی [رئیس پتروشیمی]: ۲۴۰
مسعودخان [سرهنگ ژاندارمری] ← کیهان، مسعود
مسعودی، سرتیپ علی‌اصغر: ۳۱۹
مسعودی، عباس: ۱۸۵، ۲۹۲
مسعودی، محمدعلی: ۲۹۲، ۳۳۶، ۳۴۶ ـ ۳۴۷، ۳۸۵، ۴۰۵، ۴۱۳
مسعودی، کاظم: ۳۳۶، ۴۱۲، ۴۷۷، ۴۸۹
مسکوب، شاهرخ: ۴۳
مشایخ [وکیل دادگستری]: ۳۹۷
مشایخ [منشی شریف امامی]: ۴۱۰، ۴۲۰
مشرف نفیسی، دکترحسن (مشرف‌الدوله): ۲۸۱
مشیرالدوله ← پیرنیا
مشیرالدوله، محسن‌خان (معین‌الملك): ۲۷۳
مشیری، محمدحسن: ۴۱۶
مصاحب، دکتر: ۳۲۷
مصباح‌زاده، مصطفی: ۵۲، ۱۸۵
مصباح فاطمی (مصباح‌السلطنه): ۵۰۸
مصدق، دکترمحمد: ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۷۶ ـ ۱۷۷، ۱۸۱ ـ ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۵ ـ ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۴۳ ـ ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۶،

۴۴۹، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۵، ۴۸۷،
۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۹
مصدق، مهندس احمد: ۳۲۰
مصطفوی، محمود: ۴۱۲
مصطفوی نائینی، حسن: ۳۳۵، ۴۱۲، ۴۱۵
مطهری، آیت‌الله مرتضی: ۴۲
مظفر: ۳۳۸
معارفی، دکترعلی: ۳۶۵، ۵۰۴
معارفی: ۳۱۸
معتضد، سرلشکر علی: ۱۸۹
معتمدالدوله، منوچهرخان: ۴۲۵ ـ ۴۲۶، ۴۳۲
معتمدی، کریم: ۴۱۶
معتمدی [معاون وزارت راه]: ۳۴۶
معدل، عبدالحسن: ۴۱۶
معزی، محمدتقی: ۴۱۵
معظمی، احمد: ۴۰۷
معظمی، سرهنگ رضا: ۴۹۸ ـ ۴۹۹
معظمی، مهندس سیف‌الله: ۴۰۱
معظمی، دکتر عبدالله: ۴۰۰ ـ ۴۰۲ ـ ۴۰۳، ۴۱۸
معین‌الاسلام، آقا سیداحمد: ۴۸۵
معین‌زاده، دکتر: ۴۳۳، ۵۱۳ ـ ۵۱۴
معینی، محمود: ۴۵۱
معینیان، نصرت‌الله: ۱۸۵، ۱۸۸، ۵۰۱ ـ ۵۰۶
مفاخرالملك، علینقی‌خان: ۶۶
مفیدی، دکتر: ۲۴۲
مقامع، سرهنگ: ۴۶۷
مقبل‌السلطنه خراسانی ← اقبال‌التولیه
مقتدرشفیعیها، علی: ۳۲۶
مقتدر مژدهی، دکتر نصرالله: ۴۱۶
مقتدری، دکتر: ۴۶۰
مقدم، سپهبد ناصر: ۱۹۰، ۲۶۵، ۴۲۱، ۴۲۵،
۴۵۱، ۴۵۴
مقدم، سرتیپ [رئیس بهداری شهربانی]: ۴۷۲
مقدم، سرهنگ فضل‌الله [رئیس اداره اماکن شهربانی]: ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۷
مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله: ۳۱۹
مك‌دوگال، سرلشکر سِرپاتریك: ۱۳۶
مك‌دونالد، رَمزی: ۱۹، ۱۱۸
مك‌کن، جان الکس: ۲۰۴، ۲۱۳، ۳۰۹
مك‌گی، جرج: ۱۸۱ ـ ۱۸۲
مك لین، دونالد: ۱۲۳
مك میلان، هارولد: ۱۹
مکی، حسین: ۳۶، ۹۲
ملبورن، لُرد ویلیام لمب: ۱۱۴
ملك، حسین: ۱۲۸
ملك‌المتکلمین، حاج میرزا نصرالله: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۵
ملك‌پور، ذبیح‌الله: ۲۴۵، ۳۳۷
ملك‌زاده، دکتر مهدی: ۵۶، ۵۸، ۱۳۷، ۱۵۶، ۲۴۱
ملك‌زاده آملی، حبیب‌الله: ۳۳۵
ملکم‌خان، میرزا (ناظم‌الدوله): ۳۵، ۴۱، ۵۷، ۱۳۹، ۴۳۷ ـ ۴۳۸
ملکی، دکتر ابوالقاسم: ۴۰۴
ملکی، خلیل: ۱۲۸، ۳۱۰ ـ ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۰ ـ ۳۲۱
ملیجك (غلامعلی‌خان عزیزالسلطان): ۱۱۴، ۴۳۸
ممتاز، امیرفرهنگ: ۲۶۴ ـ ۲۶۶
ممتازالملك، مرتضی خان: ۳۹۹
ممی، آلبر: ۱۵۹
منتصر [شهردار تهران]: ۲۴۵

منتصر، سرهنگ: ۴۰۵
منتظری: ۴۱۵
منشی‌زاده، داوود: ۴۴۰
منصف، محمدعلی: ۲۳۲
منصور، رجبعلی (منصورالملك): ۳۰، ۴۱، ۱۴۰، ۲۳۷ـ ۲۳۸، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۵۵ـ ۳۵۶، ۳۵۹ـ ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۱ـ ۳۷۲، ۳۹۲
منصور، حسنعلی: ۱۴۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۹۷، ۳۴۲، ۳۴۹ـ ۳۵۰، ۳۵۵ـ ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۲ـ ۳۷۴، ۳۷۶ـ ۳۸۰، ۳۸۸ـ ۳۸۹، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۶۷، ۵۰۴ـ ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۳
منصور، جواد: ۲۲۶ـ ۲۲۷، ۳۶۵، ۳۷۸، ۳۹۲، ۳۹۴، ۵۰۵
منصورپور، عبدالکریم: ۵۰۶
منصورپور، سرلشکر عبدالعلی: ۴۹۵، ۵۰۶
منصوری، سیروس: ۴۶۸
منوچهرخان، دکتر [طبیب ژاندارمری]: ۷۶
موآم، سامرست: ۲۰۲
موخی [ترکمن]: ۴۲۳
مودب نفیسی، دکتر علی اصغر (مودب‌الدوله)← نفیسی، دکتر علی اصغر
مورر، دریاسالار توماس: ۱۹۰
مورگان (دودمان ـ بنیاد): ۱۰۶ـ ۱۰۷
مورگان، جان (پسر): ۱۰۶
موسوی، عبدالمجید: ۴۱۱
موسوی ماکویی، اسدالله: ۳۳۵، ۴۱۲
موسی خان، میرزا: ۷۶
موصلو، خوردل: ۴۲۸
موقرالسلطنه، حبیب‌الله خان: ۶۷
مولوی، سرتیپ: ۴۱۸
مولی، هزی: ۳۸۴
مونت‌فیور، سِرموسس: ۱۱۲
موهر، آنتون: ۱۴۴
مویدالدوله: ۱۴۷
مویدی، سرهنگ: ۴۹۹
مهام، موسی: ۳۳۵
مهتدی، علی اکبر: ۴۸۰
مهتدی [کارمند دفتر فرح پهلوی]: ۳۹۱
مهدوی، ابراهیم: ۴۵۷
مهدوی، اصغر: ۵۱۷
مهدوی، یحیی: ۵۱۷
مهدویان: ۳۸۵
مهدی سلطان، حاج شیخ: ۹۱
مهذب، جواد: ۴۱۲
مهر، فرهنگ: ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۹۴
مهران، دکتر محمود: ۳۴۵
مهری، حسن: ۸۱
مهیمن، دکتر: ۱۴۰، ۲۹۲، ۴۰۰
مید، سرگرد ملکم جان: ۴۸۶
میدلتون، جرج: ۱۷۵، ۱۷۷
میراشرافی، سیدحسین (یحیی): ۵۰۷
میراشرافی، سید مهدی: ۱۸۵، ۲۵۷، ۳۱۰ـ ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۴۶ـ ۳۴۷، ۴۹۷، ۵۰۲ـ ۵۰۳، ۵۰۷ـ ۵۰۸
میراشرافی، کیوان: ۵۰۷ـ ۵۰۸
میرجلالی، سرلشکر محمود: ۴۱۳، ۴۱۵
میرنصیری، سرهنگ: ۴۷۴
میرزای شیرازی← شیرازی، آیت‌الله سیدحسن
میرزا کریم‌خان رشتی← اکبر ـ خان اکبر (دودمان)

ورهرام، سپهبد کریم: ۲۲۵، ۴۲۷
وست، نیجل: ۲۱
وفا، فخرالدین: ۴۰۹، ۴۲۰ـ۴۲۱
وکیلی، ابوالفضل: ۳۱۹
وودهاوس، کریستوفرمونتاگ: ۱۷۸ـ۱۷۹، ۲۱۲، ۳۴۲ـ۳۴۳
وهابزاده، یونس: ۲۶۹
ویتفوگل، کارل: ۱۷۰
ویشکایی، سیدمحمد رضی: ۳۳۵، ۴۰۱، ۴۱۶، ۵۱۱
ویکتوریا، ملکه [ملکه انگلیس]: ۱۱۲، ۱۱۴
ویلسون، وودرو: ۲۰۲
ویلسون، هارولد: ۱۹ـ۲۰، ۱۱۶، ۲۰۹، ۲۴۰
ویلکینز [وزیر مختار آمریکا]: ۴۸۰
ویلیام نهم [شاه انگلیس]: ۱۱۴
ویلیام نهم [حکمران هسه کاسل]: ۱۰۱ـ۱۰۲
ویورل، شارل: ۳۹۳

هـ

هادوی، عبدالله: ۲۹۶
هاشمی، ابراهیم: ۲۴۲
هاشمی، سرتیپ [مدیر کل ضدجاسوسی ساواک]: ۲۲۸
هاشمی، سیّد محمد [مدیر *اتحاد ملی*]: ۲۶۰
هاشمی، [مدیر دبستان ملی مسعود]: ۳۱۰
هاشمی، یوسف: ۳۴۷
هاشمی‌نژاد، سپهبد محسن: ۳۵۳، ۴۴۷ـ۴۴۸
هال، سرگرد ملوین: ۲۳۹
هالکر، کارولی: ۴۴۳
هالیس، سِرراجر: ۱۲۱
هانت، هارولد: ۱۰۶ـ۱۰۷، ۳۰۱
هاوارد، پروفسور میچل: ۲۱
هاینه، هاینریش: ۱۰۳، ۱۰۹
هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه): ۲۴، ۲۸
هدایت، غلامرضا (مخبرالدوله): ۴۰۰
هدایت، مهندس خسرو: ۲۹۲، ۴۰۰
هدایت، اختر: ۴۰۰
هدایت، ارتشبد عبدالله: ۴۶۶، ۴۷۵ـ۴۷۶، ۴۸۱
هدایت، مسعود: ۴۱۵
هدایتی، هادی: ۱۸۵، ۲۶۷، ۲۹۱، ۵۱۱
هدی، فضل علی: ۵۰۷
هرزل، تئودور: ۱۱۰
هریمن، اورل: ۱۸۲
هژیر، عبدالحسین: ۳۳۰ـ۳۳۱
هگر، یوری: ۴۴۴
هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش: ۴۴
هلمز، ریچارد مك گارا: ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰ـ۲۱۷، ۲۲۱، ۳۰۹، ۳۵۸، ۵۱۵
هلمز، سینتیا (مك کلوی): ۲۱۶
هلمز، گیتز مك گارا: ۲۱۰
هلمز، هرمن: ۲۱۰
همایون، داریوش: ۴۴۰
همایون‌جاه، محمد علی: ۳۶۹
همایونشاه، ناصرالدین [شاه گورکانی هند]: ۱۵۶
همایونی، سرلشکر فضل‌الله: ۴۹۱ـ۴۹۳
همدانیان، سرگرد: ۵۰۱
همفری، هوبرت: ۳۱۸، ۳۲۳
همینگوی، ارنست: ۲۰۲ـ۲۰۳
هنجنی، نصرالله: ۳۳۷
هندرسن، لوی: ۱۸۳، ۲۸۸، ۳۲۶
هوشمند، ضیاءالله: ۳۸۵
هوشمند، محمد علی: ۳۸۵
هوشمند، مسیح‌الله: ۳۸۵

هوشمند، ناصر: ۳۸۵
هوشمند، هدایت: ۳۸۵
هوشنگ [راننده دکتر علی امینی]: ۳۲۱
هومن، دکتر احمد: ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۴۰
هومن، دکتر محمود: ۴۱۶
هوور، ادگار: ۲۰۴
هویدا ـ میرزا رضا قناد [پدر حبیب‌الله هویدا]: ۳۷۵
هویدا، حبیب‌الله (عین‌الملك): ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱
هویدا، امیرعباس: ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۰ـ۲۶۱، ۳۳۵ـ۳۳۷، ۳۴۹ـ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۷ـ۳۸۶، ۳۸۸ـ۳۹۷، ۴۰۸، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۴ـ۴۶۵، ۴۶۷ـ۴۶۸، ۵۰۵، ۵۱۲ـ۵۱۳
هویدا، لیلی (امامی): ۳۹۷
هویدا، فریدون: ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۶۲
هویدا، ادیب: ۳۳۷
هویدا، جمیل: ۳۳۷
هویدا، فرید: ۳۳۷
هویدا، وحید: ۳۳۷
هیأت، علی: ۳۱۸
هیأت [خواهرزاده علی هیأت]: ۳۱۸
هیتلر، آدولف: ۱۱۷، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۵۲، ۳۷۷
هیث، ادوارد: ۱۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۸۹ ـ ۱۹۰، ۱۹۷ـ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۴۰، ۴۰۸، ۴۶۵
هیکل، حسنین: ۳۱۲
هیکی‌رینون، ویلیام: ۲۷۰
هیلن کوتر، دریاسالار روسکو: ۲۰۴
هینزلی، پروفسور اف.هاری: ۱۷، ۲۱
هیوز، هوارد: ۱۰۶ـ۱۰۷

ی

یاتسویچ، گراتیان م.: ۱۲۷، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۴ ـ ۲۲۹، ۳۰۹، ۳۱۱ـ۳۱۲، ۳۴۲، ۳۵۷ـ۳۵۸، ۳۶۱ـ۳۶۲، ۴۲۸، ۴۸۰ـ۴۸۱، ۴۸۳
یپرم خان ارمنی (یپرم داویدیان): ۶۰، ۶۳ـ۶۵
یحیایی، غلامرضا: ۴۳۹ـ۴۴۰
یحیی [کدخدا]: ۴۴۷
یزدان‌پناه، سپهبد مرتضی: ۳۳۸، ۴۹۶
یزدان‌پناهی، دکتر: ۳۳۸
یزدی، دکتر مرتضی: ۳۳۰
یعقوب کلیمی، میرزا: ۳۹۲
یغمایی، احمد: ۳۳۵
یگانگی، جمشید: ۲۴۷
یگانه، ناصر: ۳۹۴، ۵۱۷
یمینی، عبدالعظیم: ۲۵۳